

بنام خداوندی که در میان خلق و بینان

شیخ کاظمیهات و عرفان مصطفی آئینه صفائی در زمانیکه رد انوار الهیات برزدانی اعظمی

مکملات الایمان

از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت محمد و الفی ثانی مرتضی ان طاهرین حضرت علی بن ابی طالب

مطبع نایب مشهور کتب و مطبع میرزا حسن

اطلاع اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ از فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معاونہ و ملاحظہ میشتاقان اصلی حالات کتب معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کی پیشکش کے لیے میں صفحہ چودہدہم میں انہیں بعض کتب اخلاق و معنویت وغیرہ فارسی و اردو درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب جو وہ کارخانہ ہی قدردانوں کو لاکھائی دیو میل ہو

کتب اخلاق و معنویت

گلستان نثر - شیخ سعدی شیرازی -

فرہنگ گلستان - تصنیف مولوی

عبداللہ الموسوی -

گلستان مترجم - ترجمہ لفظ بلفظ ہوا ہے -

شرح گلستان - تصنیف مولوی محمد اکرم لکھنوی -

ریاض رضوان - شرح گلستان از

مولوی ریاض علی -

اخلاق مختصر - تصنیف امین اعظمی -

گلستان حکیم قاضی سجاد گلستان

سعدی قابل دید ہے -

بوستان - جلی قلم باند قلم بوسط قطعہ

لاکھنؤ دید ہے -

بوستان - مکتبہ مدرسہ شاہیہ دہلی

مصرعہ بین -

الضاد و مصرعہ مطبوعہ مطبع علوی -

مثنوی شاہ شرف - از شاہ ابوعلی قلندر

عارفانہ مضمون ہے -

مثنوی معنوی مولوی روم - چار مصرعہ

ہر سہ دفتر مثنوی -

شرح مثنوی - سید العلوم مرحوم میر تقی میر

حاصل المثنوی ہے -

ادب اللمع مثنوی - شرح مثنوی مولوی روم

مطبوعہ مطبع کانپور -

مثنویات رضوی - شرح مثنوی روم

از مولوی محمد رضا -

اسرار الاولیاء - از حضرت شیخ فرید

مشرکین رحمہ اللہ -

مجموعہ مثنویات - سید القادر عطار حسینی

مسائل ذیل ہیں - جواہر الذرات - میاں چ

الہی نامہ - مختار نامہ - منطق الطیر - بلبل نامہ

تہذیب الاعباب - مصباح الفتح -

سب سے سرنامہ -

تہذیب مختصر - مولفہ خواجہ امیر الدین

نور الکاظمی - مولفہ خواجہ عارفانہ

نور الکاظمی - مولفہ خواجہ عارفانہ

نور الکاظمی - مولفہ خواجہ عارفانہ

فهرست جلد اول مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲	مکتوب در بیان احوال که مناسب بهم انظار اند	۲۷	مکتوب ۱۹ - در سفارش بعضی حوائج -
۳	مکتوب در بیان حصول ترقیات مباحات بنیاد	۲۸	مکتوب ۲۰ - نیز در سفارش بعضی ادبای حوائج -
۴	خداوندی جل سلطانیه پیر بزرگوار خود نوشته اند -	۲۹	مکتوب ۲۱ - در بیان مباحات لایحه و مباحات صلیح
۵	مکتوب در بیان محبوس شدن یاران مقام	۳۰	مکتوب ۲۲ - در بیان مباحات و نفس الخ -
۶	مکتوب در بیان فضائل شهر رمضان بیان حقیقت	۳۱	مکتوب ۲۳ - بنحای خان در منع اخذ طریق از ناقص -
۷	محمدی علیه و علی اله الصلوٰه و اسلام پیر بزرگوار خود	۳۲	مکتوب ۲۴ - بهمدیج خان در بیان آنکه صوفی کائن
۸	مکتوب در سفارش خواجہ برهان الدین -	۳۳	و بان ست الے آخره -
۹	مکتوب در بیان حصول جذبه و سلوک قربت	۳۴	مکتوب ۲۵ - در تخلص بتبایع سید المسلمین صلیح
۱۰	یقین بهر دو صفت جلال و جمال بیان فنا و بقا و الخ -	۳۵	مکتوب ۲۶ - بمولانا حاجی خان در بیان آنکه شوق
۱۱	مکتوب در بیان بعضی از احوال غیر خودی بعضی	۳۶	از بر اسباب برانه ست نه مقربین را -
۱۲	استفسار های ضروری به پیر بزرگوار خود نوشته اند -	۳۷	مکتوب ۲۷ - بنحای حکم در بیان طریقی حریف علی تشدید
۱۳	مکتوب در بیان احوالی که به بقا و مصلحت و الخ	۳۸	مکتوب ۲۸ - نیز بنحای حکم در علوم مال -
۱۴	مکتوب در بیان احوال که به مقام فرو و اعلیٰ و الخ	۳۹	مکتوب ۲۹ - شیخ نظام تھانیسری بیان غیب و الخ
۱۵	مکتوب در حصول قرب بعد از وفات و مصل الخ -	۴۰	مکتوب ۳۰ - در بیان شهر آفاق و انفسی الخ -
۱۶	مکتوب در بیان بعضی کثوف حصول مقام بعد از وفات	۴۱	مکتوب ۳۱ - شیخ صوفی در بیان حقیقت توحید وجودی الخ
۱۷	مکتوب در بیان حصول مقام فنا و بقا و الخ	۴۲	مکتوب ۳۲ - به مرزاحسام الدین در بیان کمالات
۱۸	مکتوب در بیان بنیاتی که به مطالب علوم حقیقت است	۴۳	مخصوص باصحاب کرام است رضوان الله علیهم -
۱۹	مکتوب در بیان حصول قلم که در آنرا راه و روش	۴۴	مکتوب ۳۳ - به حاجی محمد در بیان مذہب علمای سواد الخ
۲۰	مکتوب در بیان احوالیکه مقام بیوقوف و تر و الخ	۴۵	مکتوب ۳۴ - نیز به حاجی محمد در بیان جوانمردی عالم امر الخ
۲۱	مکتوب در بیان احوال عروج و نزول خیران -	۴۶	مکتوب ۳۵ - نیز به ملا محمد در بیان مانی که اندام و الا کبر الخ
۲۲	مکتوب در بیان احوالیکه عروج و نزول و الخ	۴۷	مکتوب ۳۶ - نیز به ملا محمد در بیان آنکه شریعت مشکاف و الخ
۲۳	مکتوب در بیان کتب بعد از تئین حال می شود الخ -	۴۸	و نیز به افرویدت طریقت حقیقت علما شریعت اند -

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
مکتوب ۵ - حکیم محمد القادر در بیان نکات مرقی از زبان ایشان	۱۲۶	مکتوب ۵ - بسند خان لودرجی بیان نکات مرقی از زبان ایشان	۱۰۶
مکتوب ۶ - محمد صادق کشمیری در بیان نکات محبت اهل طایفه	۱۲۷	مکتوب ۶ - بهادر خان تبریز گردن جبین شاه و سلطان	۱۰۷
مکتوب ۷ - میرزا محمد صادق و صاحب و اسول	۱۲۸	مکتوب ۷ - بسند محمد قادیانی بیان نکات حقیقت عین یکدیگر	۱۰۸
مکتوب ۸ - بیان سید احمد در بیان نکات نبوت نفس ست زودیت	۱۲۹	مکتوب ۸ - حکیم فتح الله در تخریص بر بیان اعمال صالح	۱۰۹
مکتوب ۹ - حکیم محمد در بیان نکات مرقی قلب الخ	۱۳۰	مکتوب ۹ - یکی از حکام برگزیده در بیان سلاستی قلب الخ	۱۱۰
مکتوب ۱۰ - شیخ عبدالرشید در بیان نکات قدس و اخلاقیات	۱۳۱	مکتوب ۱۰ - به بلوان محمود در نصیحت	۱۱۱
مکتوب ۱۱ - شیخ حسین در بیان نکات مرقی عبارات الخ	۱۳۲	مکتوب ۱۱ - میرزا بلوان محمود در بیان نعمت	۱۱۲
مکتوب ۱۲ - شیخ عبدالکلام در بیان نکات کار است الخ	۱۳۳	مکتوب ۱۲ - به مرزا علی خان در عزایر سی	۱۱۳
مکتوب ۱۳ - جمال الدین در بیان فرق خدیت با حق	۱۳۴	مکتوب ۱۳ - بنوادیق غیب انکه بکلیت توجه و سحر بیان	۱۱۴
مکتوب ۱۴ - ابوحنیفه در بیان تخریص متابعت سنت نبوی الخ	۱۳۵	مکتوب ۱۴ - شیخ کبیر در بیان تصحیح عقاید ائمه اعمال صالح	۱۱۵
مکتوب ۱۵ - بهادر عبدالحق در بیان نکات صدق قطع خیر الخ	۱۳۶	مکتوب ۱۵ - شیخ کبیر در بیان نکات اطمینان قلب مذکر	۱۱۶
مکتوب ۱۶ - بهادر عبدالواحد در بیان نکات سلاستی قلب الخ	۱۳۷	مکتوب ۱۶ - به سکنده خان دمی در بیان نکات در مسیح	۱۱۷
مکتوب ۱۷ - بهادر محمد پیشی در بیان نکات ابتدا قلب الخ	۱۳۸	اوقات مذکور حق باید پرداخت	۱۱۸
مکتوب ۱۸ - بهادر قاسم علی در بیان خیرات جماعت که بر این	۱۳۹	مکتوب ۱۸ - بهادر خان دمی بیان نکات حق تصحیح عقاید ائمه الخ	۱۱۹
الله اعتداف کنند	۱۴۰	مکتوب ۱۹ - بسند احمد در بیان نکات آدمی سوره حاد است	۱۲۰
مکتوب ۱۹ - بهادر محمد نعمان در تخریص بر محبت شیخ	۱۴۱	مکتوب ۲۰ - بهادر شریف در منع و زجر بر تولیت و تاخر	۱۲۱
مکتوب ۲۰ - بهادر محمد نعمان در ترغیب بر محبت ارباب بیست	۱۴۲	مکتوب ۲۱ - شیخ رشید در بیان نکات عقود از عبادت امام و اهل بیت	۱۲۲
مکتوب ۲۱ - بهادر میر محمد نعمان در بیان نکات ایام الهی هفت	۱۴۳	مکتوب ۲۲ - بهادر القادر در ترغیب رفیع ترک عفت الخ	۱۲۳
مکتوب ۲۲ - بهادر طاهر در ترغیب بر اهل حق	۱۴۴	مکتوب ۲۳ - بهادر کشمیری در جواب استفسار	۱۲۴
مکتوب ۲۳ - بهادر طاهر در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۴۵	مکتوب ۲۴ - بهادر کشمیری در جواب سوال	۱۲۵
مکتوب ۲۴ - بهادر طاهر در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۴۶	مکتوب ۲۵ - بهادر کشمیری در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۲۶
مکتوب ۲۵ - بهادر طاهر در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۴۷	مکتوب ۲۶ - بهادر کشمیری در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۲۷
مکتوب ۲۶ - بهادر طاهر در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۴۸	مکتوب ۲۷ - بهادر کشمیری در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۲۸
مکتوب ۲۷ - بهادر طاهر در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۴۹	مکتوب ۲۸ - بهادر کشمیری در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۲۹
مکتوب ۲۸ - بهادر طاهر در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۵۰	مکتوب ۲۹ - بهادر کشمیری در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۳۰
مکتوب ۲۹ - بهادر طاهر در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۵۱	مکتوب ۳۰ - بهادر کشمیری در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۳۱
مکتوب ۳۰ - بهادر طاهر در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۵۲	مکتوب ۳۱ - بهادر کشمیری در بیان نکات احوال و نفس الخ	۱۳۲

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۴۲	مکتوب ۱۲۸ - خواجه مقیم در ترغیب بر بلند بختی -	۱۵۸	مکتوب ۱۵۸ - شیخ حمید نیکالی در بیان تفاوت قرائت
۱۴۳	مکتوب ۱۲۹ - بسید نظام در بیان آنکه جمیع انسان با حق	۱۵۹	مکتوب ۱۵۹ - بشارت الدین حسین در عباد -
۱۴۴	مکتوب ۱۳۰ - جمال الدین بیان آنکه کلمات احوال اینان را بخانه	۱۶۰	مکتوب ۱۶۰ - بیار محمد در بیان آنکه شاخ طریقت طایفه
۱۴۵	مکتوب ۱۳۱ - خواجه کابلی در بیان علو شان طریقه خواجه	۱۶۱	مکتوب ۱۶۱ - بلا صالح مقصود در منازل ملوک و حاکمان
۱۴۶	مکتوب ۱۳۲ و ۱۳۳ - بلا صابین در بیان آفتاب و خورشید	۱۶۲	مکتوب ۱۶۲ - خواجه محمد صابین در بیان فضیلت ماه رمضان -
۱۴۷	مکتوب ۱۳۴ و ۱۳۵ - انیز ملا صدیق در منع از تسبیح بیان	۱۶۳	مکتوب ۱۶۳ - شیخ فرید در بیان آنکه اسلام کفر منکر یکدیگرند
۱۴۸	مکتوب ۱۳۶ - نیز ملا صدیق در منع از تسبیح و تازی و طلوع شبی	۱۶۴	مکتوب ۱۶۴ - سجاد بهاء الدین بیان آنکه فیض حق الخ -
۱۴۹	مکتوب ۱۳۷ - سجای خضر در علو شان نثار -	۱۶۵	مکتوب ۱۶۵ - شیخ فرید در ترغیب در عبادت شریعت -
۱۵۰	مکتوب ۱۳۸ - شیخ بهاء الدین در مذمت نیای دینیه	۱۶۶	مکتوب ۱۶۶ - بلا محمد امین در بیان آنکه دار بر حیات نیکو
۱۵۱	مکتوب ۱۳۹ - بنفیر بیان آنکه جماعت دولت و دولت و دولت	۱۶۷	مکتوب ۱۶۷ - بهر ورام هندو در ترغیب عبادت خدا و آ
۱۵۲	مکتوب ۱۴۰ - بلا محمد محمود در بیان آنکه رنج و محنت از راه حق	۱۶۸	مکتوب ۱۶۸ - خواجه محمد قاسم در بیان علو سلسله علی تشبیه
۱۵۳	مکتوب ۱۴۱ - بلا محمد تلج در بیان آنکه عهدین کا محبت از اول	۱۶۹	مکتوب ۱۶۹ - شیخ عبدالصمد در جواب سوال -
۱۵۴	مکتوب ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ - بلا عبدالحمید در بیان آنکه شاخ حدیث تشبیه	۱۷۰	مکتوب ۱۷۰ - شیخ نور در بیان آنکه آدمی آنچه که الخ -
۱۵۵	مکتوب ۱۴۵ - بشارت الدین حمید در نصیحت بزرگاری و حق	۱۷۱	مکتوب ۱۷۱ - بلا طاهر در بیان آنکه در فقر و دام دل آرام
۱۵۶	مکتوب ۱۴۶ - خواجه شرف در بیان آنکه سستی و تنگی	۱۷۲	مکتوب ۱۷۲ - شیخ بدیع الدین در بیان بختی اسرار -
۱۵۷	مکتوب ۱۴۷ - بلا صادق کابلی -	۱۷۳	مکتوب ۱۷۳ - بهر محمد نعمانی جواب سوالی که کرده بود در
۱۵۸	مکتوب ۱۴۸ - خواجه محمد قاسم بیان آنکه شایسته طاعت و عبادت	۱۷۴	مکتوب ۱۷۴ - خواجه اشرف کابلی -
۱۵۹	مکتوب ۱۴۹ - بهر محمد بیان بزرگی طریقه حضرت نقشبند	۱۷۵	مکتوب ۱۷۵ - سجاد محمد در بیان تلویحات اول -
۱۶۰	مکتوب ۱۵۰ - شیخ فرید در بیان آنکه طاعت و عبادت	۱۷۶	مکتوب ۱۷۶ - بیار عبدالصمد در بیان بر نمان در نصیحت -
۱۶۱	مکتوب ۱۵۱ - بیان شیخ مراد در بیان خلاصی از رقت ماسوا	۱۷۷	مکتوب ۱۷۷ - خواجه ابوالقاسم در تفصیل از ساقی نثار
۱۶۲	مکتوب ۱۵۲ - نیز بیان در بیان آنکه از خود یکدشت خود	۱۷۸	مکتوب ۱۷۸ - بیان محمد صادق در جواب تفصیل الخ -
۱۶۳	مکتوب ۱۵۳ - انیز بیان در ترغیب محبت اهل الله	۱۷۹	مکتوب ۱۷۹ و ۱۸۰ - بلا صالح در بیان غنی حدیث خود
۱۶۴	مکتوب ۱۵۴ - حکیم عبدالوهاب در نصیحت -	۱۸۱	و کلام محمود در نصیحت -

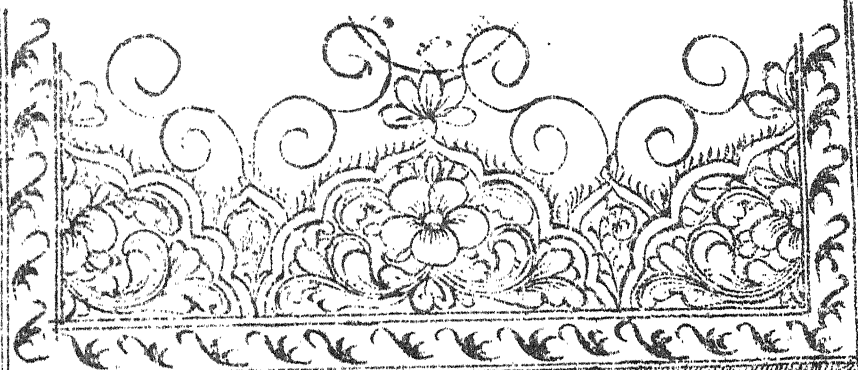
صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۸۵	مکتوب ۱۸۵ - افتتاح مسجد منصور عرب	۲۰۳	مکتوب ۲۰۳ - با سماع مختلفه در اقصای
	و غواص عبد الرحمن	۲۰۵	مکتوب ۲۰۵ - بجزایر احسام الدین در بیان انکسار و اقبال
۱۸۶	مکتوب ۱۸۶ - بخواجہ محمد شرف و خواجہ	۲۰۶	مکتوب ۲۰۶ - بنیان محمد داود در جواب سال
	محمد صدیق در سن سائل	۲۰۸	مکتوب ۲۰۸ - بمرزا نعمان در حل بعضی از مسائل
۱۸۸	مکتوب ۱۸۸ - بکشت الدین حسین در بیان انکسار		مخلوق رساله مبارکه و معاد
	نقرا باوجود در گریستاری الخ	۲۱۲	مکتوب ۲۱۲ - بلا تشکیب در حل عبارت نفحات
"	مکتوب ۱۸۹ - بیک از فرزندان میر نعمان در تحسین	۲۱۶	مکتوب ۲۱۶ - بملایار محمد در جواب سوال
	بروین و کرمانی جل سلطان	"	مکتوب ۲۱۷ - بمولانا محمد صدیق در جواب بعضی سوال
۱۸۹	مکتوب ۱۸۹ - بنام خانان در تحریف متاخره ایلیام	۲۱۶	مکتوب ۲۱۶ - بشیخ فرید در بیان مواضع و نصائح
۱۹۱	مکتوب ۱۹۱ - بشیخ بریل الدین در جواب تفسیری	۲۱۸	مکتوب ۲۱۸ - بنام خانان در بیان انکسار و نصیحا
"	مکتوب ۱۹۲ - بشیخ فرید در تحریف تصحیح عقائد		مرزعه آخرت است
۱۹۷	مکتوب ۱۹۲ - بسید جهان در تحریف بر ترویج ملت	۲۱۹	مکتوب ۲۱۹ - بمرزا داراب در مذمت دنیا
۱۹۵	مکتوب ۱۹۳ - بسید جهان در تحریف ترویج شریعت	۲۲۰	مکتوب ۲۲۰ - بمرزا احسام الدین در بیان سر
"	مکتوب ۱۹۴ - بمنصور عرب ای که در صدر قطع		کثرت طوریه و خوارق الخ
	انیمه بخت گام است	۲۲۲	مکتوب ۲۲۲ - بملک طاهر در بیان انکسار و اقبال الخ
۱۹۶	مکتوب ۱۹۴ - بپهلوان محمود در بیان انکسار و معاد	۲۲۵	مکتوب ۲۲۵ - بملک داود در رعایت پیر طریقت
	کس است که دلش از دنیا رسیده باشد	۲۲۶	مکتوب ۲۲۶ - بمرزا ایرج صدر یافته الخ
۱۹۷	مکتوب ۱۹۸ - بنام خانان در بیان انکسار و اشنائی	۲۲۷	مکتوب ۲۲۷ - بشیخ حمید در بیان بعضی از غلطای صوفیه
	فقر باعتبار بسیار شمس است	۲۳۰	مکتوب ۲۳۰ - بسید حسن در بیان خصائص کمالات
"	مکتوب ۱۹۹ - بملک محمد امین در بیان قبول نمودن		طریقه علییه
	انیمه او طلب نموده بود	۲۳۱	مکتوب ۲۳۱ - بخواجہ محمد شرف در بیان غزلی احوال و خیرات
۱۹۸	مکتوب ۲۰۰ - بلا تشکیب اصفهانی در حل عبارت نفحات	۲۳۸	مکتوب ۲۳۸ و ۲۳۷ - بنوا جمال الدین در بیان نعمان
۲۰۱	مکتوب ۲۰۱ - بکوکب بیگ و میرزا فتح الله	۲۴۰	مکتوب ۲۴۰ - بملک طاهر در بیان انکسار و اقبال الخ
۲۰۲	مکتوب ۲۰۲ - بلا حسینی در تحریف بر حسب این طایفه	۲۴۱	مکتوب ۲۴۱ و ۲۴۰ - بشیخ محمود و ملک طاهر در بیان

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۲۲	مکتوب ۲۲۸ - میر نعمان در نصاب صحیح -	۲۶۷	دلیل بر وجود الخ -
۲۲۳	مکتوب ۲۲۹ - میرزا حاکم الدین در بیان آنکه طریق الخ -	۲۶۸	مکتوب ۲۳۸ - میرزا احسان الدین در بیان آنکه
۲۲۴	مکتوب ۲۳۰ - شیخ یوسف در علم و مهت -	۲۶۹	کمل تابان الخ -
۲۲۵	مکتوب ۲۳۱ - میر نعمان در جواب اسوله -	۲۷۰	مکتوب ۲۳۹ - در بیان فضائل متابعت سید
۲۲۶	مکتوب ۲۳۲ - بنما سخنان در حقیقت نیای نیه -	۲۷۱	الا ولین و آخرین -
۲۲۷	مکتوب ۲۳۳ - شیخ فرید در بعضی نصاب صحیح -	۲۷۲	مکتوب ۲۴۰ و ۲۵۱ - بلام احمد و مولانا محمد شرف
۲۲۸	مکتوب ۲۳۴ - شیخ محمد صادق در بیان آنکه حقیقت	۲۷۳	مکتوب ۲۵۲ و ۲۵۳ - شیخ بدیع الدین و شیخ
۲۲۹	واجب الوجود الخ -	۲۷۴	سامانی در جواب استفسار -
۲۳۰	مکتوب ۲۳۵ و ۲۳۶ - شیخ محمد صادق در بیان	۲۷۵	مکتوب ۲۵۴ و ۲۵۵ - بلام احمد و ملا طاهر در
۲۳۱	بعضی اسرار -	۲۷۶	تحریر بر احوال - سنت -
۲۳۲	مکتوب ۲۳۷ - بلام طالب در ترغیب متابعت	۲۷۷	مکتوب ۲۵۶ و ۲ - بیان بدیع الدین در جواب اسوله
۲۳۳	سنت سید مسلم -	۲۷۸	مکتوب ۲۵۷ - میر نعمان در بیان طرق احوال -
۲۳۴	مکتوب ۲۳۸ و ۲۳۹ - میر نعمان و ملا احمد بر کی	۲۷۹	مکتوب ۲۵۸ و ۲۵۹ - بشریف خان خواجہ محمد سعید
۲۳۵	در جواب کتابت او -	۲۸۰	مکتوب ۲۶۰ - شیخ محمد صادق در بیان طریق خاص -
۲۳۶	مکتوب ۲۴۰ - شیخ یوسف در بیان بنیاتی اینه	۲۸۱	مکتوب ۲۶۱ - میر نعمان در بیان فضائل نماز -
۲۳۷	مکتوب ۲۴۱ و ۲۴۲ - بلام احمد و میر بدیع الدین	۲۸۲	مکتوب ۲۶۲ و ۲۶۳ - بلام احمد و میر بدیع الدین
۲۳۸	در جواب بعضی اسوله -	۲۸۳	مکتوب ۲۶۴ - بلام احمد و میر بدیع الدین
۲۳۹	مکتوب ۲۴۳ - بلام ایوب مختب در ترغیب بر	۲۸۴	بحیرت الخ -
۲۴۰	طریق علیہ نقشبندیہ -	۲۸۵	مکتوب ۲۶۵ - شیخ عبدالهادی باید که عزلت
۲۴۱	مکتوب ۲۴۴ - بلام احمد صالح در جواب کتابت	۲۸۶	صانع نه شود -
۲۴۲	که در خرابی خود نوشته بود -	۲۸۷	مکتوب ۲۶۶ - خواجہ عبداللہ در بیان بعضی
۲۴۳	مکتوب ۲۴۵ و ۲۴۶ - بلام احمد و میر نعمان در	۲۸۸	ادعائے کلامیہ -
۲۴۴	جواب استفسار -	۲۸۹	مکتوب ۲۶۷ - میرزا احسان الدین در بیان
۲۴۵	مکتوب ۲۴۷ - میرزا احسان الدین در بیان آنکه	۲۹۰	اسرار و تائق -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۳۷	مکتوب ۲۴۸ - بجان جان در بیان آنکه علم وراثت انبیاء چیست -	۳۴۷	مکتوب ۲۸۵ - بسید محمد حبیب الله در بیان احکام سماع و وجد -
۳۳۹	مکتوب ۲۴۹ - بر نفس خان در ترغیب بر امانت اعیان دین -	۳۴۷	مکتوب ۲۸۶ - بمولانا امان الله در بیان تقاضای معجز -
۳۴۰	مکتوب ۲۵۰ - بشیخ نور محمد در ترجیح بعنف و سحر بر عسالت -	۳۴۷	مکتوب ۲۸۷ - بمیان غلام محمد در بیان جد به و ملوک -
۳۴۱	مکتوب ۲۵۱ - بشیخ حسن در حل استفسار واقع -	۳۴۸	مکتوب ۲۸۸ - بسید انبیا در منع آزادی -
۳۴۲	مکتوب ۲۵۲ - بسید محمد حبیب الله در بیان ایثار فیض -	۳۴۹	مکتوب ۲۸۹ - بمولانا بدر الدین در بیان اسرار قضا و قدر -
۳۴۳	مکتوب ۲۵۳ - برزاحام الدین -	۳۴۹	مکتوب ۲۹۰ - بجلا هاشم صدر یافت -
۳۴۴	مکتوب ۲۵۴ - بشیخ یوسف برکی -	۳۵۰	مکتوب ۲۹۱ - بمولانا عبدالحی در بیان شرب توحید و جود و و شهودی -
۳۴۵	مکتوب ۲۵۵ - بجلا احمد در جواب استفسار -	۳۵۱	مکتوب ۲۹۲ - بشیخ حمید در بیان ادب فرمودی بپادشاه -
۳۴۶	مکتوب ۲۵۶ - بشیخ بدیع الدین در محکات و تشابهات -	۳۵۲	مکتوب ۲۹۳ - بشیخ محمد نوری در جواب سوله -
۳۴۷	مکتوب ۲۵۷ - بجلا عبدالحی در بیان علم الیقین الخ -	۳۵۳	مکتوب ۲۹۴ - بنواجه محمد معصوم در مصارف -
۳۴۸	مکتوب ۲۵۸ - بجلا عبد الکریم -	۳۵۴	مکتوب ۲۹۵ - بساجی یوسف کشمیری در بیان نظیر قدم و پوشش دوم و مفرد و وطن خلوت و در تخمین -
۳۴۹	مکتوب ۲۵۹ - بجلا حسن کشمیری در ادایه شکر -	۳۵۵	مکتوب ۲۹۶ - در بیان بساطت صفات حق جل و علا -
۳۵۰	مکتوب ۲۶۰ - بساقط محمود محبت این طائفه سرایه سعادت است -	۳۵۶	مکتوب ۲۹۷ - بمولانا بدر الدین در تحقیق اصاطه و سرایان -
۳۵۱	مکتوب ۲۶۱ - بمیر نعمان در شکر نعمت -	۳۵۷	مکتوب ۲۹۸ - بسید محمد حبیب الله در بیان صون زیارتگاه -
۳۵۲	مکتوب ۲۶۲ - بمیان بدیع الدین در بیان ملاقات -	۳۵۸	مکتوب ۲۹۹ - بشیخ فرید در عزای مصیبت -
۳۵۳	مکتوب ۲۶۳ - بصوفی قسربان در بیان رویت حضرت حاتم الرسل -	۳۵۹	مکتوب ۳۰۰ - بنواجه محمد معصوم در بیان اسرار غنی -
۳۵۴	مکتوب ۲۶۴ - بجلا عبد القادر -	۳۶۰	مکتوب ۳۰۱ - بمولانا امان الله در بیان قرب و قرب ولایت -
۳۵۵		۳۶۱	مکتوب ۳۰۲ - بنواجه محمد معصوم در بیان فسق ولایت سه گانه -

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۸	مکتوب ۱۰۰ - حاجی یوسف کشمیری -	۲۴۵	یومی دلیلے -
۲۹	مکتوب ۱۰۱ - مولانا عبدالحی در اعمال صالحہ -	۲۴۶	مکتوب ۱۰۲ - مولانا محمد ہاشم در بیان جامعیت انسان -
۳۰	مکتوب ۱۰۲ - بزمیر حبیب اللہ در بیان اسرار غائب	۲۴۷	مکتوب ۱۰۳ - خواجہ محمد سعید در بیان اسرار باطنیہ
۳۱	مکتوب ۱۰۳ - مولانا صالح دندکر بطنہ از قیاس	۲۴۸	مکتوب ۱۰۴ - بزمیر محمد نعمان در جواب سوال
۳۲	خواجہ محمد صادق -	۲۴۹	مکتوب ۱۰۵ - خواجہ محمد ہاشم در مسئلہ اسوئہ
۳۳	مکتوب ۱۰۴ - مولانا عبد الواحد در معنی کلمہ سبحان اللہ و سجدہ -	۲۵۰	عرضہ داشت اول و دوم حضرت محمد
۳۴	مکتوب ۱۰۵ - مولانا فیض اللہ در معنی حدیث نبوی سلم کلمات الخ -	۲۵۱	زادہ کلان -
۳۵	مکتوب ۱۰۶ - مولانا حاجی محمد در بیان محاسبہ	۲۵۲	عرضہ داشت سوم حضرت محمد و زادہ کلان
		۲۵۳	تقریر و لپڈ ینشی حبیب الدین سوزان

طبع نامی نشانی نوکش طبع میخ لاجان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين اقصاف ما حمده جميع خبايا سحر بنا ويرغنى والصلوة والسلام
على من ارسله رحمة للعالمين كلما ذكره الذكرون وكلما غفل عن كروا فاعفون كما ينبغي ان يسبحوا على
لحمه وصحابه البررة التي التقى اما بعد عنودى آيد كما اين دفنته اول ست از مكتوبات قدسى
آيات حضرت عونت المحققين قطب العارفين برهانه الولاية المحمديه حجة الشريعة المستطوية شجرة
الاسلام والمسلمين شيخنا واما سنا الشيخ احمد الفاروقى انتخبندى سلم الله سبحانه والبقاء اين عظيم
تفيل البضاغت كثرين خاك شينان كان مقدس درگاه يار محمد الحيد البخشى الطالقانى جمع عنوده
در تحرير آورده رجاء انكه نفع ازان بطلان من جن محل و علم ايرسد والمسئول من ادب سجادة الصلوة والتوفيق
مكتوب اول در بيان احوال كه مناسبت باسم الظاهر دارند و طوطى قسم خاص از توفيق و بيان عروج
كه برفوق محدود واقع شده است انكشاف درجات بهشت فزا و در بعضى از اهل الله پير بگوار خود
نوشته اند و شيخ الكمال المكي الوصل الى درجات الولاية الهادى الى طريق التدرج النهائية فى البرية
مؤيد الدين الرضى شيخنا واما سنا الشيخ محمد الباقي المنتخبندى الاحرار بنى اقدس الله تعالى سره
الاقدس وبلغة السجادة الى اقصا ما يتناه عن قصد استكثرت كثيرين بندگان احمد ندوه عرض
ميرساند حسب الامم شريفين گستاخى بنمايد و احوال پريشان را معروض ميدارد و در انتها راه نقد
فخلى اهم الظاهر متجلى گشت كه در جميع اشيا تجلى خاص علمه و علمه ظاهر گشت على الخصوص در كسوت سنا
كه در اجزاء اينها جدا جدا نقد و نقاد و اينطافه گشتم كه چه عرض نمايم و درين انقياد مضطرب و دم

فردی که درین کسوت بود و هیچ جانپوده خصوصیات لطافت و محسنات عجاب که درین لباس نپوشیده از هیچ
 منظره زار نمیگذشت پس ازین تمام که آتش آب شده میزدیم و همچنین در هر طعمای شیرینی و کسوتی بعد از
 تمییز شدن لطافت و شسته که در طعمای لذیذ و تکلف بود و در او آن نبود و در آب شیرین آب غیر شیرین ترین
 نقیصه است و بلکه در بعضی و شیرین یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود و خصوصیات
 این تجلی را تحریر بعضی نموده اند و سایر آن را در ملازمت علمیه بود شاید معروض میداشت اما در آثار این تعلیمات از
 رفیق اعظم و مسم و بانیها اما المکن التفت نمی شد عاقلان و غلو بود و دوم چاره نداشتیم درین نشاء معلوم شد که این تجلی
 بآن نسبت تشریف جنبان بود باطن همچنان که مقدار آن نسبت است بطایفه اهل تفت نیست ظاهر را که آن نسبت
 خالی بود باین تجلی مشرب ساخته اند و الحق همچنان میگویم که باطن اصلا این نوع بصیرت نیست و این جمیع معلوم
 و مظهرات معجزه است ظاهر که شکر و کثرت و انبیه بود باین تعلیمات مستعد گشته است بعد از این که باین تعلیمات
 روشنا آورده و همان نسبت حیرت ناوانی جمال خود ماند و صارت فلک التجلیات کان لم کن ثمنا و کورا و بعد
 از آن یک فنار خاص خود و دهان آن تعین علی که بعد از خود تعین پیدا شده بود و درین فنا گم شده اند و نه
 سلطان انانیا درین وقت آثار اسلام و علامات آنها بعالیم شرک خفی ظهور آمدن گرفتند و همچنین در تصورات
 و مسم و شهنشانات و خوار و بجا میخیزد عمارت عبودیت و یسوی از آن باز نظر گرفته اند و سبحان تعالی که نسبت به
 ایشان که حقیقه بندگی رساند و عروجات بر فوق محدود و بسیار میشود و مرتبه اول که عروج واقع شد و بعد از
 طمس سافت چون بر فوق محدود رسید و از شد از اینجا با تحت شهود گشت در آن انشا بخاطر آنکه مقامات
 بعضی مردم را و از اینجا مشاهده خامی چون متوجه شد مقامات آنها در نظر آمد و آن شخصان از این دوران
 محال مید علی تفاوت در جانشین مکانها و مکانها و شوقا و ذوقا هر چه و هم باز عروج واقع شد مقامات
 مشایخ عظام و ائمه اهل بیت خلفا و راشدین و مقام خاصه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و پاک
 و همچنین مقامات سایر انبیاء در سل علی تفاوت و مقامات ملائکه اهل فوق محدود و شهود گشت
 و فوق محدود و آن مقدار عروج واقع شد که از مرکز خاک تا محدود و اندک کمترین ازین و تا مقام حضرت
 تجا و به نقش بند قدس الله تعالی سر و الا قدس منتهی شد و فوق آن مقام چندی از مشایخ بود
 بلکه در همان مقام با فوقیت قلیله مثل شیخ معروف که خشی و شیخ ابو سعید خراسانی و باقی مشایخ
 بعضی در آن مقام داشتند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کبر

و فوق آن مقام ائمه اهل بیت بودند و فوق آن خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و مقامات سایر انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام یک طرف علیحدہ از مقام آن سرور بود و
بسیار مقامات ملائکہ عالین صلوات الله وسلامه علی انبیاء و علیہم اجمعین در طرف دیگر جدا
از آن مقام بود اما مقام آن سرور را از جمیع مقامات فوقیت سرور ہے بود و الله سبحانه اعلم
بمحتائق الامور کما و ہر گاہ میخواہیم بعنایت الله سبحانه عروج واقع میشود و در بعضی اوقات
بجواب است ہم واقع میشود و چیزے دیگر دیدہ می شود و بعضی عروجات آنار ہم مترتب میشود و اکثر
چیز با فراموش میشود و ہر خرید میخواہیم کہ بعضی حالات را بنویسیم کہ در وقت عرضداشت کردن یا دیگر
میسر میشود زیرا کہ در نظر محقر می در آید جای آن دارد کہ از آن استغفار کردہ شود و جای آنکہ
بنویسد در افتاء اہل علم و عرفہ ہم بعضی چیز با یاد بود تا آخر و فاکند کہ نوشته شود و زیادہ گشتاخی نہ نمود
حال ملا قاسم علی بہتر است غلبہ استہلاک و استعراق است و از جمیع مقامات جذبہ فوق قدم
نہاد و وصفات را کہ اول از اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را
خالی محض میاید بیکہ نور سے کہ صفات قائم با و نیند از خود جدا می بیند و خود را از آن نور و نور
و دیگر میاید و احوال یا بدن دیگر ہم روز بروز در ہی است در عرضداشت دیگر انشاء اللہ العزیز
بتفصیل عرضداشت خواهد کرد و مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و
مسابقات بعنایات خند اوندی جل سلطانہ پیر نیر گوار خود نوشتہ اند
قدس سرہ عرضداشت کترین بندگان احمد بذوہ عرض میرساند امر باستحارہ
متصل باہ مبارک رمضان مولانا شاہ محمد رسانید آن قدر فرجہ نزدیکہ تا ماہ رمضان خود
را یہ عتبہ بوسی مشرف تواند ساخت بضرورت بر معنی آن خود را تسلی داد و از عنایات
خند اوندی جل علاکہ بہ برکت توجہات علیہ حضرت الیشان علی التواتر و التوالی
فائز و اود اند چہ عرض نماید سے من آن خاکم کہ ابر نو ہساری پند کند از لطف
بر من قطعہ باری چہ اگر بر وید از تن صدر بانم پند چو سبزہ شکر لطفش کے
توانم پندار چندانہا را این قسم احوال موہم جہرات دگتانی است و مشہ افتاء
و مسابقات ست سے و کے چون شہر مرا برداشت از خنک پند

سزا گزرا غم سزا فلاک پد ابد عالم صحو و باقا از او اخراہہ پریم الاخرست و ما حال بقای خاتم
در ہر یک مدے شرف میسانند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین ست قدس سرہ و معوی آریند
باز سگری برند و در نزول عروج علوم غریبہ و معارف عجیبہ افادہ میفرمایند و با حسان و مشہود خاص
در ہر مرتبہ کہ مناسب بقای آن مقام است مشرف میسانند تا رتبع ششم ماہ مبارک رمضان بقای
مشرف ساقی و احسانی میسر شد کہ چہ عرض نمایند بدانکہ نہایت استعداد از آنجا بود و وصلی کہ مناسب
حال بود ہم اینجا میسر گشت و بہت جذبہ الکتون تمام شد و شروع در سیر فی اللہ کہ مناسب مقام جدید است
واقع شد ہر چند فنا اتم باشد بقا مترب بران اکل خواب بود و ہر چند بقا اکل باشد صحو بیشتر خواب بود
ہر چند صحو بیشتر باشد افاضہ علوم موافق شریعت غرامی افتد چہ کمال صحو انبیا را بود و علیم الصلوٰۃ والسلام
و معارفیکہ از ایشان سر برزودہ اند شرائع ست و عقائد یکہ در ذات و صفات بیان فرمودہ اند و مخالفات ہر
آن از بقیہ سکرست الحال معارف کہ باین کمینہ فالض اند اکثر تفصیل معارف شریعت و بیان آنہا و علم
استلال کشفی و ضروری میگردد و مجمل مفصل میشود و شرح گرگویم شرح ابن بیہ شود و نہایت سہم مباد و منجر
گشتانی شود مکتوب سوم و در بیان محبوبین شہیدان یاران بمقام مخصوص
و گذشتن بعضی از ان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز بہر پریر گوار خود نوشتہ شد
و عند داشت آنکہ یارانے کہ اینجا اند و ہمچنین یاران آنجا نے ہر کدام بمقامے محبوب اند طریق برانہ و ان
انہا از ان مقامات متعسرست آن قدر قدرت کہ مناسب انتقام ست در خود غمی یا با حق سبحانہ کیت
توجہات علیہ حضرت ایشان ترقی بخشد یک کہ از خویشان این کمینہ از ان مقام گذشت و بمقامہ علیا
ذاتی رسید حاشا بسیار خوب ست قدم بر قدم حقیر دار و در بارہ دیگر ان ہم امیدوار ست و دیگر بعضی
از یاران آنجا بطریق مقربین مناسبت ندارد موافق حال آنہا طریق بر راست فی الجملہ یقینی کہ حاصل
کردہ اند ہم غنیمت ست بہمان طریق امر باید فرمود و غم ہر کسے را بہر کارے ساقند و در تفصیل اسامی
آنہا جرات نمود کہ از ایشان مخفی خواب بود یا زیادہ گستاخی نمود و روز تحریر عرضہ داشت میر سید ارشاد حسین
مشغولی خود و جہان دیدند کہ گویا بدو از ما کلام رسیدہ است میگویند کہ دروازہ حیرت ست درون او
کہ نظر میکنم حضرت ایشان را و ترامی بینم و بہر چند سعی میکنم کہ خود را و اندازم پای من یاری نسکنند
مکتوب چہارم در بیان فضائل شہر عظیم القدر شہر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیہ

و علی آله الصلوٰۃ والسلام نیز بر بزرگوار خود نوشتہ اند عرضہ داشت
 احقر الخدمہ آنکہ بدست گذارہ افلاک شریفہ از احوال خدمتہ آن عبد علیہ اطلاعی ندارد و نگاہ بدین
 قدم ہماہ مبارک مضان مبارک باشد این ماہ را با قرآن مجید کہ جاوی جمیع کمالات ذاتی و شیونی است
 و داخل دائرہ اہل است کہ بیچ ظلیتی باورہ نیافتہ است قابلیت و نظر اوست مناسبت تمام است
 و بان مناسبت نزول آن درین ماہ واقع شدہ شہر رمضان الذی انزل فیہ القرآن مصداق این
 سخن است و بان مناسبت این ماہ نیز جامع جمیع خیرات برکات است ہر یکتہ و غیرہ کہ در تمام سال
 بہر کہ رسید از گاہ کہ می آید قطرہ ایست از دریای بی نہایت برکات این شہر عظیم القدر را جمیعستان ما
 سبب جمیع تمام سال است و تفرقہ درین ماہ سبب تفرقہ تمام سال قطوبے لمن مضی علیہ ہذا الشہر المبارک
 و رضی عنہ و ویل لمن یخط علیہ منغ من البرکات و حریم من الخیرات ایضا سنت ختم قرآن درین ماہ بواسطہ
 آن تواند بود کہ تا جمیع کمالات اصلی و برکات ظلی میرشد و من جمیع مہمہا میرجو ان لا یحرم من برکاتہ و لایمنع
 من خیراتہ برکاتیکہ یا ما من شہر وابستہ اند و دیگر اند و خیراتیکہ لبالی آن متعلق اند و دیگر از وجبت این سر تواند بود
 کہ حکم باورہ تعجیل افطار و تاخیر تسخیر بودہ باشد تا امتیاز تمام من اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی کہ بالا
 نہ کہور شد و حقیقت محمدی عبارات از انست علی منظرہ الصلوٰۃ و التسلیمات نہ قابلیت و انست مر
 اتصاف جمیع صفات راکما حکم بعض بلکہ قابلیت و انست عز سلطانہ مرا اعتبار علم را کہ متعلق شود بجمیع
 کمالات ذاتی و شیونی کہ حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اتصاف کہ مناسبت خانہای صفیات
 و برزخ است میان ذات جل شانہ و صفات او حقائق انبیاء و دیگر است علی مہینا و علیہم الصلوٰۃ التسلیمات
 و التیمات ہمین قابلیت بلا خطا اعتبارات کہ مندرجہ اند و روی حقائق متعددہ گشتہ قابلیت کہ حقیقت
 محمدی است علیہ الصلوٰۃ و التیمات اگر چہ ظلیت وار و اما مذک صفات باورہ مترجہ گشتہ است و بیچ حلقے
 و میان نیامدہ و حقائق جماعت محمدی المشرک قابلیتات و انست عز شانہ مرا اعتبار علم را کہ متعلق شود
 بعضی آن کمالات و آن قابلیت محمدیہ برزخ است میان ذات جل طائزہ و میان این قابلیت متعددہ و علم
 آن بعض بواسطہ آنست کہ او از فائزہ صفات قدرگاہ است و پس نہایت عروج آن خانہ تا بان تمامیت
 است لاجرم آن را بان سرور نسبت کردہ علیہ الصلوٰۃ و السلام و تحمید و چون این قابلیت اتصاف برگزینہ
 نیست و آن بعض را نیز حکم کردہ با آنکہ حقیقت محمدی ہمیشہ حلل است الا قابلیت محمدیہ را علی منظرہ الصلوٰۃ و التیمات کہ

بجز اعتبار ست و زفات جلشانه ارتفاع از نظر مکن است بلکه واقع است قابلیت انحصار اگر چه اعتبار است
 اما بواسطه برزخیت رنگ صفات گرفته که در خارج موجود اند و بوجود زائد و ارتفاع او از اسکان برآمده الیهم
 حکم میکند بوجود آن حاصل و اما امثال این علوم که نشاء آن جامعیت اصلیت ثقلیت است بسیار دارد و میشوند
 اکثر آنها در پرچهای کاغذ نوشته شده و مقام قطبیت منشاء و تائق علوم مقام ظلی است مرتبه فردیت
 و اسطوره و در معارف دایره اصل امتیاز میان ظل و اصل بجمع این دو دولت هیئت است لهذا بعضی از
 مشایخ قابلیت اولی را که تعیین اول میگورند زائد بر ذات نمیدانند و تجلی ذاتی شهود آن قابلیت امی انکارند
 و الحق ما حققت والامرا او نعمت الله سبحانه بحق الحق و هویدی السبیل سال که بتوید آن مامور شده بود
 با تمام آن موفق نمیشود و همان سودا افتاده اند تا حکمت الهی جل سلطان درین توقف چه بوده باشد زیاده
 گشتی از ادب و درست مکتوب پنجم در سفارش خواجہ برهان الدین که یکی از مخلصان بود
 و بایمان بعضی از احوال او نیز به پیرزبیر گوار خود نوشته اند عرضداشت محقر اخذ به آنکه
 رساله در بیان طریقت حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم نوشته است رساله داشت است بنظر
 مبارک خواهد درآمد بهتر رسوده است خواجہ برهان بمسرت راهی شدند و خبره بیاض آن نشد
 محتفل که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند و در رساله سلسله الاحزاب بنظر درآمد و بآن آشنا بنماط فائز
 رسید که بایشان عرضداشت بکنتم تا خود چیزه در باب بعضی علوم آن رساله نویسند یا بنقیر ام کنند تا
 چیزه در آن باب بیدارین خاطر خلیه قوی گشت متصل آن بعضی از علوم آن رسوده فائز گشتند و فی الجمله
 معذرت بعضی علوم آن رساله ضمن آن مهین گشت اگر مهین رسوده را تکمله آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر
 بعضی علوم مناسبه از آن انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد و زیادت خیرات از ادب
 و در است خوبه برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سوم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیب یافتند
 خاطر بواسطه هم مدد و شاش صوبه بالوه شوش وقت میشد در ملازمت رسیدند و نیز به پیرزبیر گوار خود
 مکتوب ششم در بیان حصول جذبه و سلوک ترست یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیان
 فنا و بقا و مباحث مذکور بیان فوقیه نسبت آتش بندیه نیز به پیرزبیر گوار خود نوشته اند
 عرضداشت که ترنندگان احمد که مرشد علی الاطلاق جل شانہ بیکرت توجه عالمی بهر دو طریق جذبه و سلوک ترست
 فرموده بهر دو صفت جمال و جلال مری ساخت حالا اجال عین جلال است جمال عین جمال بعضی حاشی رساله

قدسیان عبارت از آن مغموم صریح خود متوجه ساخته بر مغموم خود حمل کرده است و عبارت اول
بر ظاهر خودست قابل اعتراض تاویل نیست علامت این تریبیت تحقق شد نیست بابت ذاتی پیش از تحقق آن
امکان ندارد و محبت فایده علامت فناست فنا عبارت از لسان با سوا میست پس تا زمانیکه علوم تمام از دست
سیند نه شود مجمل مطلق متحقق نشود و از فنا بهره ندارد و این حیرت مجمل دائمی است مکانی و ال ندارد و دنیا
که گاهی حاصل شود و گاهی نه ازل گردد و غایت مافی الباب پیش از بقا جهالت محض است بعد از بقا جهالت علم
با هم جمع اند در عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور که این موطن حق البقین است که علم عین حجاب
کید گیر نیستند علی که پیش از این جهالت حاصل شود از حیرت اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در
خودست و اگر شود دست هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خودست تا زمانیکه نظر بر بیرونست
حاصل نیست اگر چه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباشد که شود حضرت خواجه بزرگ
قدس سره میفرماید که اهل ابد بعد از فنا و بقا سر چه می بینند در خود می بینند و هر چه می شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خودست از اینجا هم سر سیم مغموم میشود که شود معرفت و حیرت و نفس است پس
در بیرون تنگید از این است تا زمانیکه یکی از این ثلثه در بیرونست اگر چه در خود هم وارد و از فنا بهره ندارد و گویند
البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست این و فنا مطلق است مطلق فنا عام است و بقا باز اندازه فناست لهذا
بعضی اهل استدلال متحقق بقا در بیرون نیز نشود و دارند اما نسبت آن عزیزان فوق همه نسبتهاست
نه هر که آئین دارد و سکندری و اندیشه هر که ستر باشد قلندری و اندیشه هر گاه از اکابر این سلسله باز قرون
بسیار یک یاد وئی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید این نسبت حضرت خواجه عبدالرحمن
نجم دانی است قدس سره و ششم و کمال آن حضرت خواجه خواجاست اعنی حضرت خواجه بهاء الدین المعروف بفتح شین
قدس سره و از خلفاء ایشان حضرت خواجه علاء الدین ناین و ملت مشرف شده بودند و این کار و ولایت
کنون تا که از چند عجب کاریست اولاً هر بلا و محیبت که واقع میشد یا عث سرور و فرحت میشد بل هر بزرگ
سیکشت هر چه از امتعه دنیوی کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد و حالاً که بجام اسباب فرود آورد و نظر
بر عجز و فقر خود افتاد اگر اندک ضرر رسلاح می شود و اول و بلذو می از حزن و امید دیدم چند بیت ازل
میشود و هیچ نیاند و چنین اگر دعا میکرد و از برای رفع بلا و محیبت محقود و از دفع آن بود بلکه اشتغال امر معنی بود
والا مقصود از دفع بلیه و مصائب است و خوف خزینک ز ازل شده بودند باز رجوع کردند

و معلوم شد که آن از سکر بود و در صحرای هر چه عوام الناس با هست این با هست از فقر و افتقار و خوف
 و حزن و غم و شادی و در اینجا هم که مقصود و اندیشه و طمع و بلا نبوده و دل با غمینی خوش نمی آید لیکن حال
 غالب بود بخاطر سکر گشت که دعا و انبیا ازین تحمل بود که معمول بود بخاطر حال آنکه با آن حالت مشورت
 ساختند حقیقت کار را واضح گردانیدند و معلوم شد که عابای انبیا علیهم السلام از سکر غمزد و افتقار و خوف
 و حزن بود و مجرد انتقال امر بعضی امور که در رسید به حسب امر گاه گاه بعضی آن امور گستاخی مینماید
 مکتوب به هفتم در بیان بعضی از احوال غریبه بود و با بعضی استفسار برای ضروری بیرون
 بزرگوار خود و نوشته اند عرض داشت گشتن بندگان امید آنکه بر قاصد کفایت دهد و روح
 خود را بطریق عروج و آسجای یافت و آن مقام بخت خود را بزرگ تقدس الله صوره الاقلام
 اختصاص داشت بعد از زمانه بدن عنصری خود را نیز در جهان مقام یافت و در آن وقت چنان
 تمجیل گشت که این عالم تمام از عنصری است بلکه از هر نوع و در وقت و نام و نشان از آن نامند و
 چون در آن مقام نبودند الا بعضی از اولیای کبار این زمان که تمام عالم را بخود در جای رسد قاصد
 شریک بیاید حیرت دست میدهد که با وجود بیگانگی تمام خود را با ایشان می بیند القرض حالیکه گاه
 گاه دست میداد که در آن خود میبازند و عالم نه در نظر حیرت می آید نه در علم حال آن حالت مستحضر
 و وجود خلعت عالم از دید و دانش برآمد و بعد از آن در میان مقام یک گوشک عالی ظاهر شد که بسیار
 نموده اند آنجا برآمد و آن مقام هم در رنگ عالم بدریج فرو رفت و ساعت فصاحت خود را منتها اند
 بیافت از الفاظ غار شکوه و ضو میگزارد که تجاسی پس عالی نمایان نشود و کار بار بر او نقشند بر اقدس
 الله تعالی اسرار هم در آن مقام دیده مشایخ دیگر هم مثل سید الطائفه و غیره در آنجا بودند و بعضی دیگر
 مشایخ بالای آن مقام هستند اما قوا هم آنرا گرفت گشتند و بعضی پایانی علی تفاوت در عیال هم خود را
 بسیار در آن مقام یافت بلکه مناسبت هم ندیدند این اقدار اضطراب تمام پیدا شد نزد دیکر که توانا شدند
 بر آید و از غمزدانده و غصه غالب نمی گزیدند گاه برین پنج گذشت آخر توجیهات علیه حضرت ایشان را در دست
 آن مقام بی اهل خود را میبازد آن مقام را بخت بدریج رفت و بالای آن مقام شست بعد از توجیهات
 مخطوطه شد که آن مقام هم تمام شد که بعد از آنجا هر سبکی آن مقام میرسد و در سبک است تا آنکه در آن
 مقام بر نوبت نیز در آن وقت چنان تمجیل گشت که در اول این مقام از شایسته آن مقام است که با دست حضرت

ایشان دیده بود و بعضی رسانید که حضرت امیر کرم الله تعالی وجه میفرماید که آمده ام تا عالم السموات
تعلیم کنم و چون نیک متوجه شد این مقام مخصوص حضرت امیر در میان سایر علقاء را شدین ضعیف الله تعالی
عنهم جمیع یافتند الله سبحانه اعلم دیگران ظاهر شود که اخلاق حسیه ساعت بساعت می برآید بعضی در
رنگ شسته از وجود می برآیند گاهی در رنگ و برون می آیند و بعضی اوقات تخمیل میشود که تمام برآمده اند
در ثانی احمال چیزه و دیگر باز ظاهر میشود می برآیند نایاب و وضو میگردانند که توجها برای دفع بعضی امر من
و شد اند یا شروط بانست که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجیه هست یا شروط نیست آنچه
طایفه عبارت رشحیات است که از حضرت خواجہ قدس الله تعالی سر والاقدر نقل میکنند مفهوم میشود که
درین باب هر چه حکم فرماید یا آنکه خوش نمی آید توجیه کردن ثالثا بعضی میسازند که بعد از تحقق حضور و طایفه
آیا اند که باند و نشستن امر بنگاهدشت حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در آن نگه دارند
لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده و کار نزدیک بنهایت رسانیدند
حقیقت کاصحبت هر چه امر فرماید را بجا میروند و آنکه حضرت خواجہ در فقرات میفرماید آخر بزرگ امر میکنند
که بعضی مقاصد هستند که بی آن میسر نمیشود تعیین آن مقاصد فرماید فاسا بعضی اقدیر سازند که بعضی طایفه
انها طلب تعلیم طلب میکنند لیکن در لقمه احتیاط نمی تواند کرد و با وجوب بی احتیاطی حضور و نحو متفرق پیدا میکنند
و اگر تاکید در لقمه کرده میشود و اشتی طلب ترک کاری میکنند در بنیاب چه حکم است بعضی دیگر هستند که مجوز اتصال
باین سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند بجا آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است یا نه و اگر
مجوز است طریق آن چیست یا دوت گستاخی بجا دینی تمام است مکتوب هشتم در بیان احوالیکه بقایا
و محو تعلیق دارند بر پیر نیز گوار خود و نوشیده اند و نداشتند کترین بنیگان احمد انکه از آن زمان
که بصورت آورده اند و بقایا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر مستعاره و تواتر و توالی فائض و وار و اندک آنرا
به بیان مرقوم و مطالع متداول شان موافقت ندارند هر چه از مسئله وحدت وجود و توالی آن گفته اند
در اوائل بیان حال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت می رسید از آن مقام بدرجات بالا برودند و ناطق
علوم درین ضمن مفاده فرموده اند اما صدق آن مقامات معارف از کلام قوم صریحا یافته نمی شود و اشارت
و زوایا جمالیه و کلام شریف بعضی از بزرگان اینهاست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر
شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در پیچ و پیز منخالفات بطاهر شریعت غبار ندارد

و هیچ موافقت حکما و اصولی معقوله آنها ندارد بلکه از حلال و حرام جماعه که مخالفت با اهل سنت و از بدیه اصول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل سنگین شده است پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت به تعارض فعل می بخشد تکلیف بر سلاست اسباب اعصاب میدهند که اقره علماء اهل سنت درین مقام خود را بر قدم حضرت ثوابه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می باید ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را نیز این مقام نصیبیست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبدالحق اند قدس الله تعالی سره الاقدس و از شاخ و ماقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داؤد طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم المقدسه حاصل اینهمه کمال بعد و یگانگی است کار از معالجه گذشته تا زمانیکه حبیب میندوان بود و سخی و اهتمام گنجایش رفع آنداشت اکنون بزرگی و احباب اوست فلا طلب لبها و الاراق لمرکبان یگانگی و بے مناسبتی را وصل اتصال نام نهاده اند سیئات بیسات همان بیت یوسف یعنی خا موافق حالت در افکنده و ف این آوازه از دوست به کز بر دوست و ف گویان بود و پوست و شهود کجاست و شاید کسیت مشهور و چیست خلق را روی که نماید لالتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و همچنین تمام عالم را خالق و قادر حق را عزوجل میداند غیرین هیچ نسبت اثبات نمیکند غیبت و مرئیت خود کجا در آینه در آید و علماء و ظاهر اهل سنت هر چند در بعضی اعمال معصرا اما جمال درستی عقائد آنها در ذات و صفات آنقدر نورانیت دارد که آن تقصیر و جنبان منحل و و ناچیز در نظر می آید و بعضی متصوف با وجود ریاضات مجاهدات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند آن جمال را نمیتوانند نمیشود و محبت علماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده و روش ایشان خوش می آید و آرد و آرد که در هر کجا اینها باشد و تاویج را از مقدمات از بعد بلطالبی مباحثه میکنند و بایه فقه نیز میگویند و در رعیت و احاطه علمی با علما شریک است و همچنین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متفصل عالم و نه متفصل با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذوات و صفات و افعال و مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال موثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تاثیر نمیداند گما بوزن صیب العلماء التکلیف و همچنین صفات عبود را موجود میداند و حق سبحانه و تعالی را مرید میداند و قدرت را بمنصه صحت فعل و ترک بعضی تصور مینمایند نه بعضی این یشاء فعل و این یشاء لم فیصل که شرطیه ثانیه متمنع باشد که افعال الکهار و بعضی العونیه

زیرا که این سخن بایست می کشد و موافق اصول حکماست و مسئله قضا و قدر به بقدره ظاهر می آید
 ظلال آن در صورت فی ظلال کفایت ایشاء و تألیف و استعدا و راجع دخل نمیدهد که بایست می کشد
 به وجهی که مختار تعالی نماید علی هذا القیاس چون عرض مال از جمله ضروریات است تا از آن بهجرات
 آن گستاخی نموده بنده باید که حد خود و اندک مکتوب بنهم و ریاضت استوارانی که به مقام شریف و
 آمدن مناسبت دارد نیز بهر پر زور گوار خود نوشتن اندر مرشد داشتند و بسیار به
 مقصود خود در وقت و حال منتظون و کمال کارش همه نافره و نبرداری مولی است و پیش بر
 غریمت اولی است نظر خلق را آراسته و منتظر حق را تعالی و تقدیر خراب ساخته بهشتش مقصود ظاهر
 آرائی است بلاتش ازین بگذرد و باره بیوائی است قال او منافی حال اوست حال او بهر خیال او
 ازین خواب خیال چو آید و ازین قال حال چه کشاید و بار و خدایت تقدیر وقت است و عذارت
 و ضلالت برکت است مبداء و شریعت است منشأ ظلم و حمیت با همه عیوب مجسمه است و توب
 محبت خیرات اولایق لعن و دسیاست و شایان طعن و طرد و تب قاری القرآن و القرآن پیغمبر حق و گواه
 عدل است و کم من صائم لیس حیاء لا انطواء و الجوع در شان او شاید صدق تویل اما کان نهی السلام
 و منیر لکماله و درجه استتقاره و تب کس از الذنوب بل اشد و توبه معصیه که سالها و ای بل قیام کل با
 بقسطه القیام صبح مصداق این سخن است مع رنگم جو جو گندم نیاید به مرض و ذاتی است علاج نمی پذیرد و دوا
 او اولی است بهر حال و نمیکند با بالذات لا ینفک عن الذات مع سیاهی است که رو که خود رنگ است چه چو توان کرد
 و با ظلمت آمد و لکن کانوا انفسهم ظلمون کسی خیر شخص شری محض میباشد تا حقیقت خیریت ظهور آید و بقدره تأمین الماشیا
 خیر او کمال میباشد و شرف نقص در مییاست حسن جمال آینه در کار است آینه نمی باید که در مقابل شیشه پس لاجرم خیر را شرف و کمال
 نقص آینه آید پس هر چه در نقص و شرف بیشتر نماید خیرگی کمال یافده و عجب کار و بار است این نعم منی می پیکار و درین
 شرف نقصان محل خیر کمال گشت پس لاجرم مقام عبودیت حق و معصیت مقامات باشد چنانچه در مقام عبودیت تمام کمال است
 محبوبان این مقام شرف میسازد و سبحان بدو حق شنود و شانه ذلت اندازد و در بندگی انس آن خصم و محبوست انس محبوبان
 باشد و محبوست انس سبحان و چنگی محبوبی انس ایشان را با این دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازد و شایسته سوار گرداند
 این سواران آن سرور دنیا و دینی سید اولین و آفرین سید عالمین است علیه من الصلوة و تسبیح من التمجید و کماله که با کمال
 فضل و جلال که باین دولت سازند و با کمال متابعت آن سرور علیه الصلوة و السلام شوق میسازد و آنرا بان نبی علیه علیا

[illegible]

در اشارت ملاحظه آن مقام ثانیه مقامات دیگر بعضی ظاهر شدند بعد از توجیه نیاز و شکستگی چون مقام فوق آن مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است خلفاء دیگر را هم در آن مقام هیچ واقع نشده است و این مقام درین مقام هم مقام جمیل و ارشاد است همچنین در مقام فوق هر که اکنون مذکور میشوند و باطنی مقام دیگر هم در نظر آید چون بدان مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقام حضرت فاروق است خلفاء دیگر را هم در آنجا عبور و واقع شده است و فوق آن مقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهما جمیع این مقام نیز رسیده شد و از مشایخ حضرت خواجه نقشبند قدس اندر سره اقدس را در هر مقامی با خود همراهی یافت و خلفاء دیگر را هم در آن مقام عبور و واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرد و درجات بالا آن مقام هیچ مقامی فوهم نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمت علیین الصلوات ائمه ائمه من التبیات الکمله و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی پس شگرت که هرگز مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندک زمانی آن مقام انتفاع داشت چنانکه صفحه را از روی زمین بلند میسازند و معلوم شد که آن مقام مقام محبوبیت است آن مقام تکلیف منقش بود و در آن مقام بالکمال آن مقام تکلیف منقش یافت و در رنگ هوایا قطعه ابر در افاق منتشر دید و بعضی اطراف را گرفت و حضرت خواهر بزرگ در مقام صدیق رضی الله تعالی عنها خود را در آن مقام محاذی آن بسیار بد کیفیتی سر و صدا داشت دیگر ترک اشتغال این عمل مرغی نمی نماید کیفیت محال آنکه بگرداب ضلالت غرق میشود و کسیکه در غایت برادران گردابی است چگونه خود را معاف دارد و هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین امر ضروریست مرضی است اما بشرط آنکه از بعضی جاه و محاسن که در آشنائی این عمل و در بند تنقید را لازم باید داشت همین شرط اولی باشد و این شرط داخل میشود و در ترمیمی است و او را در حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین علیهم السلام رضی الله تعالی عنهما را باین شرط اول کرده شود مرضی است عمل این کمتر الحال ملاحظه آن شرط گاهی داخل است و گاهی در ترمیمی است و دیگر در نفحات و سخنان حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر فکر است که عین نیامد و اثر گماند لایقی و لذت در این سخن و اول نظر شکل نموده که حضرت شیخ علی بن و تابان ایشان برانند که نوال عین که معلوم است از معلومات الله سبحانه و محال است الا القلب العلم جمله چون عین ظاهر شود اثری که بود و در این سخن شکل شده بود و حضرت ابوسعید هیچ حل نمیشد بعد از توجیه تمام حق سبحانه و تعالی صریحی سخن منکشف ساخت و متحقق گشت که عین همانند اثر در خود و در عین معنی دریافت هیچ شکل نمادند و قاعلم این صورت نیز در نظر آید عین است فوق مقامی که حضرت شیخ و تابان ایشان فرمودند این در بحث با یکدیگر هیچ ضرورت جنگ ظاهر نمیشد

و دیگر که از جای دیگر تفصیل عرض است به موجب تعلیل و دلالت است و اینها آنچه حضرت شیخ از او این حدیث فخر و انوار نقل کرده که حدیث عبارت از چه چیز بود و دوام آن چه بود و در خود نیز این حدیث دلیلی یافت اگر چه انوار درست و دیگر کتاب الا
خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالمیاب که در مقامات واقع شده اند جای شکی نیست که در باشد خوش می آید مگر آن
قسم چنانچه دیده شود احوال مشایخ متقدمین بیشتر غریب است کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان فخر
و عزرائلی مرتبه ای نمی تواند مطلقا که در خود را در نیایب بحضرت شیخ علما را در له بسیار مناسب می آید و در وقت
و حال این سلسله شیخ مشارالیه متفق است اما علم سابق تا با فکر و شدت آمدن نمی دهد دیگر چه مرتبه ای برای بعضی
بعضی مراضی بود که در گذشته و اثر آن ظاهر گشت و همچنین احوال بعضی مونی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از هر
رفع آلام و شدائد آنها توجیه داده شد اما حال اقدست بر توجیه نمانده است که بر هیچ چیز غیر از جمیع غیبت و نام ساخت بعضی شده
از مردم بفرقه گذشتند و تمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این جانب را این فیران ساخته و مطلقا در این بودند و مطلقا از اینها گفت
راه نیافت چه جای آنکه بنا بر آنکه این فیران که از مقام جذب نشود و حضرت پدید آورده و تا غایت قدری در مسائل سلوک مانده
شماره از احوال آنها سر و سر سید را سید است که هیچ سجده و تعالی بعد از تمام است جذب بدست سلوک مشرف گردانده شیخ نور جهان
مقام جدیدت بنظر فوق که در مقام جذب به دست نرسیده در هر کات و سکات گذاریده بود و با حسی نمی فهمید و خواست که او در وقت
ی افتد همچنین اکثر ایشان بواسطه عدم رعایت ادب کارگزاران در توقف می افتد و درین باب نیز آنست که از این طرف هیچ اندازه توجیه
نیست بلکه اندازه ترقی آنهاست بخوبی و در کار گذشت واقع میشود و از راه اقرب است مولا نام و در بنظر پدایان فرود نیست
و کار جذب را با انجام رسانید جذب برزخیت آن مقام سید و فووت پس در نهایت رسانیده اول صفات را بگذراند و به حقا
بآن مقام اندازد و خود را دیده و خود را شیخ فانی یافته بعد از آن صفات را از ذات جدا کرده و باین بی با حدیث مقام جذب رسیده
حالا عالم خود را چنان که ساخته است که با حلقه فانی ستانده بهیئت چنان باطن بی یون متوجه است که غیر از حضرت و
تا فانی حاصل نکرده و سید شاه حسین هم نزدیک به نقطه پدایان از مقام جذب رسیده است پیش از نقطه رسیده است و چون
صفات را از ذات جدا کرده و باین مقام رسیده است و همچنین بیان حضرت هم نزدیک به نقطه پدایان
رسیده است و غلبه بشود و در دنیا بهر شو و قریب بشاه حسین است و در میان دیگر هم تفاوت ظاهر میشود و میان شیخ و
شیخ عیسی و شیخ کمال بعد از نقطه فووت رسیده اند شیخ کمال نیز متوجه نزول است شیخ ناگوری در نقطه فووت آمده است
اما غلبه سافت دیدش و در وفادار آن اینجا می آید تا احوال مشبه با دلس بلکه کس در نقطه فووت آمده و بعضی فصل قطعه شده و
بازول آمده بعضی دیگر قریب اند بعضی میان شیخ خزل خود را که میان صفات اول می رسیده و در چه جای پدایان و در نگه سراسر

بے اعتبار رسید اندک بیچ نمیدارد بر نیاب مولانا سمود چنان ظاهر شد که اجازت تعلیم او هر مرد را از جمله خواست اما اجازتیکه مناسب جذبه است بر چند یعنی امور مانده اند که او را استفاد میباید کرد لیکن در فتن هست کرد و توقف نمود و حضور اقدس میرسد هر صلح کار خواهند نمود خواهند فرود و آنچه در علم کینا مدح و ستایش و الحکم عندکم خواهی رالدین محمد چند در اینجا بودند فی الجمله حضور و بیعت پیدا کرده بودند که از او امر از قلت بسیار معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد و بواسطه بعضی موانع چندانی ترقی نکرد و زیاد که گستاخی مستح بعد باید که معنی نمود و اندک بعد از تخریر عهدداشت کیفیتی بود و او حالی پیش آمد که در تخریر گنجایش بیان آن نیست و در اینجا فحاشی اداوت متحقق گشت همچنانکه سابقا متعلق اداوت جبر اداوت بر طرف شده بود و لیکن اصل اداوت مانده بود چنانچه در عهدداشت معروفه داشته بود احوال اداوت هم از بیخ بر آمد و چندند الامر و اولاده و صورت این فنانیز و نظیر او و بعضی علوم که مناسب این مقام بود و فائض گشتند چون در تخریر آن علوم بواسطه وقت و غموض تفسیر بود آن جرم عنان قلم را از تخریر آن معلوم گردانید و در وقت تحقیق این فنانا و فاضل علوم یک نظر خاص در ماوراء و عهد پیدا شده است بر چند مقررت که در ماوراء و وحدت نظر نیست بلکه توحید نیست نیست اما آنچه میباید مراد سید ارم تا زانیکه باین نه پیوست بر نوشتن جزاوت نمود و وحدت آن مقام در ماوراء و وحدت چنان می بیند که اگر ماوراء دلی است هیچ شبهه در آن مانده نمی یابد بر چند در نظر نه وحدت است نه ورامی آن و نه هیچ مقامی بعنوان خفیه ندانید حق را ورامی آن اند حیرت و بیل بهان صرافت است از این دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض و متناقض است در گفت نمی آید و حال بے شبهه متحقق است استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کرد و الله قول الله فاعلموا انظر او الفیاض این مان چنان معلوم گشت که سابقا آنچه فحاشی صفات سید استم فی الحقیقت فحاشی خصوصیت صفات و مایه الا انشیا از آنها بود که در ضمن حدت مندرج شده بودند و خصص صفات زائل گشته بودند احوال اصل صفات لو کانت علی سبیل الانذار و الا انذار ج نیز ملاحظه و قمران حدت هیچ چیز را نگذاشته و تفسیر که از تفسیر علم جلی یا تفصیل حاصل شده بودند و تمام فطر خارج آمده کائنات و لکن من مذهب مولانا کما کان این مان مطابق حال گشته و سابقا علم مضمون این حدیث بودند حال سید میراد که بر محبت و قلم منته خواهند ساخت دیگر چنان می نماید که مولانا س قاسم علی را از مقام تکمیل نفییه هست چنانچه بعضی یاران اینجا می رانیز از آن مقام نفییه معلوم میشود و الله سبحانه اعلم بحقیقته احوال مکتوب و از و هم

در میان حصول مقول و تباد حصول ظهور وجه خاص هر شری و حقیقت سیر فی الله و عملی اتی برقی
و غیر آن نیز بهر چیز که از خود نوشته اند عرض داشت کترین بندگان احمد بن روح و بن حسین و سید ساند و زلفیقر
خود چه عرض بنیاد باشد و امثال کان و الیها الم یکن لاجل الاقوة الا بالله العلی اعظم علوی که تعلق بمقام فنا
فی الله و بقا و بهر شیئی که در بیجا نباشد خود و منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شری حقیقت
و سیر فی الله بهر شیئی است و علی ذاتی برقی چه می باشد و محمدی المشرک کیست امثال آن درم بمقامی لوازم
و ضروری است و از این نیز بهر شیئی که میسر باشد که او لیاری احمد بن زان نشان داد و اندر راه و فر و گزانه و
تتبع فی قیل من قبل بلا عله همچنانکه و ات انشیا را بحصول میداند اصل قابلیت و استعداد آنرا نیز بحصول و
میداند و بهر آنکه محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی بروی حکم باشد زیاده گستاخی نمود ع بنده باید که
مد خود و اندر مکتوب سیر در بیان بی نیاشی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم
شرعیست نیز بهر چیز که از خود نوشته اند عرض داشت کترین بندگان احمد بن روح و سید ساند و زلفیقر
بی نیاشی این راه عت را و ات و غیایات باین کثرت از نیاست که شایع غطام فرموده اند سیر فی الله
پنجاد هزار ساله راه است تعرج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره محمد بن الحسن مکر یا س بهر شیئی
داشته اند چون کار بیاس رسیده و اسید یا منقطع گشت هوا که می نیز ال نیست من بعد اقطا و نیز شری
در کار شد و چند و زست که سیر در شیا واقع شده است مردم شری در غلو کرده اند فی الجمله شروعی در کار ایشان
کرده شده است با هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابند لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا نیز بهر شیئی که در
مسئله توحید که سابقا متوقف بود چنانکه اگر از بعضی ساند بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت
معلوم گشت از توقف بر رویه که بهر دست از حیرت یافت کمال ادران بیشتر دید و مقوله بهر دست افعال و صفات
در هم بزرگ یک معلوم کرده و بهر یک یا نحو ده نفی که از اندر یب شبه بالکل بر طرف شد تا کم شقیات مطابق ظاهر
شریعت بر آمدند و هر یکی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت گشتند از بیان میکنند
باز سهرت یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظری آید و محتاج توجه و جمع شود
تا منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را بیابد و میان علما و این بزرگواران همین قدر تفاوت است که علما
استدلالا و علما میداند و ایشان کشف و تو قیامی باین راهی دلیل علی صحت حال اول من به المطابقه فیضی است
ولا تطابق سانی نقد وقت است نمیدانم چه عرض نمایم توفیق بر تسویه بعض احوال ندارد و در عرض داشتند

گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این محرم مجبور از توجیه غریب پروری محرم ندارد و در راه
نگارند نسبت این سخن چون تو سبب بود و دیگر فزون گردد و توش افزوده و بزیاده گستاخی نمود و ع
بنده باید که حد خود را ندانند و مکتوب چهارم در بیان حصول قانع که در اثنا راه رو و او را بنویسد
و بیان احوال بعضی مستتر شد این نیز بر سر نیز گوار خود نوشته اند عرض داشت که مرتین
بنده گان احمد که تجلیا تیکه در مراتب احوال ظاهر شده بودند پاره از آن در عرض داشت سابق مرصع شده بود
بعد از آن مرتبه و خوب که جان صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر حبیب مسود اللون مثل گشت
و پس از آن مرتبه احدیت بصورت مرد دراز بالا که بر دیوایار یک پس استاده است تجلی گشت این هر دو تجلی
بمعنای حقیقی ظاهر شد نه خلط تجلیات سابق که باین عنوان بودند و در همین اثنا از وی صوت پیدا
و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام بر کنار دریای محیط استاده ام یا پاره آنکه خود را در دریای اندازد اما غیب
او را بر نیامان مضبوط کرده اند که نمیتواند بدید و درون رفت و آن لیسان عبارت از تعلقات ببدن عسری خود
میدانستم و آرزو میکردم که این لیسان گسته شود و انصافا کیفیت خاص را بداند که در تحت بطریق ذوق برآید
که دل او هیچ بالستی غیر از حق سبحانه نداده است بعد از آن صفات کلیه جوهر که باعتبار سوان ظاهر و صغیرا
پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس از آن خصوصیات تمام از آنها فرو ریختند و باقی نماندند الا بعنوان الکلیه الوجودیه
و بصورت تجرید آنها از خصوصیات نیز در نظر آمد و همین مغایرت گشت که اکنون حقیقت صفات را باطل مادی
و پیش از تجرید از خصوصیات باطل مادی معنی نداشت که اگر آن بطریق تجرید باشد که باطل مادی را باید تجلی
الصوری و فانی حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود بود و غیر خود بود
یک نسخ یافت و اعتبار مجال بر خاست درین وقت از بعضی دو فاعل انواع شرکافعی الهی بر سر آمد و صفت
و تفرش از زمان نه مکان نه جیات نه حدود و اگر فرضا سالها فکر کنم که بر آن در علم نیاید که که نه از عالم گشت
بعد از آن تعیین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز تعیین در رنگ جامه بود و کمند پاره پاره شده که ششمین پوشیده باشد
و آن شخص را وجه خاص است اما بعنوان حقیقی تصور نگشت بعد از آن بالا آمدن آن شخص ششمین پوشیده
رقيق در نظر آمد و خود را عین آن پوست یا ختم و این جامه تعیین از آن خود سیگانه و دیدم نور یکوزن پوشیده
در نظر آمد بعد از ساخته آن نور از نظر غائب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و همان
جالت سابق ماند تعبیر این صورت واقعه مذکور که آنچه در علم آمد بجز من میرساند که تا صحت آنرا و شایسته

و آن است که این صورت مذکور عین ثابت است کالبرزخ بین الوجود و الامکان که بر طرقت او اندیکه گیر
 جدا گشته اند و بحال فرق تحقیق شده اند و آن پوست که در میان آن جا به گشته و آن نور واقع شده است
 برزخی است بین الوجود و العدم و خود را که در آخر آن پوست یافتیم اشارتست به حصول برزخیت و سابقا در وقت
 نیز خود را برزخ بین الوجود و العدم می یافتیم اما ظاهر آن به نسبت تفاوت بود این نظر نفس است به یک فرق دیگر
 در آن وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا آنچه دائم حاصل است حیرت و نگار است
 و گاه گاه همین طور شجده پیدا میشود و بر طرقت میگردد و معرفت آن میماند و در تعبیر بعضی قائلند و میماند اگر چه
 در علم می آید بر آن اعتماد نسبند بهمان تقریب در عرض داشتند که گستاخی می نماید باشد که با اعلام حضرت ایشان
 یقین با هر چه پیدا نشود امیدوار است بتوجبات علیاد اگر تبارسی تعلقات فیه نجات میشود و بالا
 کار بسیار مشکل است به بینایات عز و خاصان حق بدگرلک باشد بسیار شش ورق بد شیخ که پیشتر
 عهد اندیشانی که از مشایخ میر شایخ میر یزدت خدام حاجی عبدالعزیز بتفصیل ایشان شناساندند و بعد می نیاند و
 معروف است که او را و عینا نیست باین طریق علیه شریف پیدا شده است و تصدیق و نیاز بتجسم شده است
 استفاده اش گفته ام که کند ظاهر است نسبت دارد و یارانی که اینجا تعلیم که گرفته اند اکثر بطریق رابطه شغول اند
 بعضی از آنها در اوقات دیده رابطه گرفته همراه می آیند و بعضی پیش از آمدن از دلی رابطه داشتند و اولاً
 و استغراق میروند بعضی از آنها صفات هم باصل میدیند و بعضی نه اما چکس بر او توحید و انوار و کثوت نیز
 ملا قاسم علی و ملا مودود محمد و عبداللّه بن خا بر این نقطه فوق رسیده اند از مقام جذبه اما ملا قاسم علی و بنزد
 دار و آن دو معلوم نیست که فرو و آید و شیخ نور هم نزدیک نقطه است اما رسیده است ملا عبدالکریم
 هم نزدیک نقطه است اما مسافت قلیله در میان هست ملا عبدالهادی حضور با استغراق و آن
 پیدا کرده است و نیز میگردد که مطلق منزه را جل نشاند و شاید صفت تشبیهی بینم و افعال اعم را و تعالی سیدنا
 دولت ایشان است که جلالان مستعدان فائض میشود و این کمینه را در فائض آن تیج نصیب نیست عین
 همان احمد باری نه که هشتم هشتم روز سه فرموده بودند در میان و فقه از قول کم که اگر تمسک بمحبوبیت در وی بود
 توقف بسیار در وصول بمقصد واقع میشد و محبوبیت او را نسبت به عنایت خود هم میان فرموده بودند این
 سخن اینباری تمام است و این جرأت و گستاخی از انست مکتوب پانزدهم در میان احوالی که مناسب
 مقامات مربوط و نزول است با بعضی اسرار مکتوبه نیز بر پیروز بر گوار خود نوشته اند و خداوند عز و جل

واجب فاقده قبل معرفت آنکه مدت باور ارمی جست خود را میساخت بعد از آن کار او با تمام انجام میدهد و توفیق است
 او را میساخت اکنون او را گم کرد اما خود را می باید بدو جو دم کردن جو یابی او نیست با تحقق فقیهان خواهان او نه
 از روی علم حاضر و اجدد قبل است و از روی ذوق غایب فاقده و معرفت ظاهرش بقا است و باطنش فنا
 در عین بقا فانی است و در عین فنا باقی لیکن فنا علمی است و بقا ذوقی کار و بارش بسوی طوفان نزول قرار می یابد و از
 صعود و عروج باز مانده و همچنانکه او را از قلب به قلب برده بود و اندک چون باز از قلب قلب مقام
 فرود آورد و بدو وجود متخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان از غلبات انوار روح او را جامع همه حیات
 روح و نفس ساخته اند و به بزرخیت این چنین او را مشرف گردانیده اند استفاده را فوق و افساده
 به تحت او را معابد اسطه حصول بزرخیت عطا فرموده اند در عین استفاده منفید است و در عین افاده مستفید
 است مگر بگویم شرح این سچی شود و در نویسم پس قلمها بشکند و معرفت من سبک زندگه دست چپ عباد
 از مقام قلب است که پیش از عروج به قلب قلب حاصل است بعد از سهو ط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند
 که بزرخ چپ راست است که با هوای ظاهر علی را بپایه میزد و بان سلوک ناکرده از از باب قلوبند رسیدن به قلب و پ
 وابسته بسلوک است و تعلق مقام بشخصه کنایت او حصول شان خاص است او را درین مقام بسیار غلبه است
 او را از از باب این مقام از جمله آن اثبات و آن بهجت انجذاب است و در سخن فیه و بقا و خاص است که نشأ
 علوم و معارف مناسب آن مقام شده تحقیق علوم مقام قلب حقیقت جذب و سلوک و فنا و بقا و امثال آنها
 در رساله موعوده به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین باطنی را پس شدند فرصت میافش آن
 نشأ و متعاقب انشاء الله تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است و در
 مقام جذب و امارت و شمس بعالم نیست تو به فوق دارد چون عروج فوقانی بقدرت بود و بالطبع مناسبت بخیر
 داشت در وقت نزول از فوق بهر دو و چیز به کمتر آورده است باین نسبت که از توجیه قاهر بود و عروج از
 آن توجیه بود هنوز باقی است در نسبت کال روح فی السجد است و کال نور فی الظلمه لیکن این جذب به حال
 غیر جذب به خواجاست قدس الله تعالی اسرار به جذب است که حضرت خواجہ احمد رضا آجاسی کرار خود رسیده است
 و شان خالص ایشان را درین مقام بوده است در واقع که بعضی طالبان که نموده بودند که خواجہ را چنانچه بود و بلند
 العزیز متوقف خورده است ظهور اثر آن درین مقام است این جذب به مناسبت بمقام فاعده نداده و بهر چه در مقام
 را به فوق است و شکر و کمال لازم نیست بعضی از مقامات جذب به منافی سلوک است بعد از دخول در آن و بعضی دیگر منافی

سلوک نیست بعد از دخول این امری سلوک متوجه میشوند این در به منافی سلوک است بعد از دخول در آن وقت
 تحریر عرفیه متوجه آن مقام شده بود بعضی وقایع آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجیه میسر شود و الله
 سبحانه اعلم حقیقه الحال چند ماه است که آن عزیز فرود آمده است اما تمام اهل مقام جدید مذکور نشده مانع عدم
 علم ایشان آن مقام با توجهات پراکنده امید است که در وقت ملاقات این کلمات نامر بود و دخول تام
 در آن مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواهر را تمام فرود خواهد برد و مکتوب شانزدهم در بیان احوال
 عروج و نزول غیر آن نیز به پیر میزند که گوار خود نوشته اند عرض داشت احقر الطلبة آنکذا نش نامه
 مولانا علاء الدین رسا بنده در کشف هر یک از مقدمه مذکور به مقتضای حقیت رسیده کرده شد بعضی متممات
 کلمات آن مقام مطبوعه نیز مخطوطه شده بود و دست تحریر آید تا آنکه حاصل عرض داشت اسی شد انشاء الله
 تبارک تعالی متعاقب خدمت خواهد فرستاد و الحال سارا دیگر که به پیر رسیده بود و فرستاد و آن سال با التماس
 بعضی یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصائح نویسنده که در طریق نافع باشد بمقتضای آن نگاشته شود
 اسحق رساله غیر مکرر التماس است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلو
 والسلام و التعمیه به جمع کثیر از مشایخ است خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از
 کمال کرم خویش آنرا بوسیله میکنند و به مشایخ مینمایند این نوع معقولات می باید حاصل کرد و جامعه که باین علوم
 مستعد گشته بودند و نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و بر سر آن سرور علیه الصلو والسلام و التعمیه الیتا الله
 القصة بطولها در همان مجلس باشاعت این واقعه حقیر الامر فرمودند مع باکریان کارا و شوانیست چه و از انروز
 که از ملازمت برآمده است بواسطه میل نفوس بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد و چند گاه خود بهجت
 آن بود که در گوشه خزیده شود و در مزمزم بهجت بهجت و شیه و نظری و آید مذکور عزم علت مهم شده بود اما
 استخار و موافق نمی افتاد و عروج در مدارج قرب بغایت بغایت هر چند بغایت نادر میسر شد و میثوبی نیز
 وی آمد کل یوم هونی شان بر مقامات جمیع مشایخ الا ما شاء الله فاعلمی که گذرانید ندسه گلبره بودند
 زین و پلینه پست بدان درگاه و الا دست بردست بدین میان اگر تو سطر و حایات مشایخ را
 قعد او خاتم بطول اسما مدیا بسجلا از جمیع مقامات اهل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از علایات چه نویسه
 قبل من قبل بلا علة چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا و انمودند که چه در تحریر آمد و در شهر ذی الحجه در لاریج
 نزول تا مقام قلب فرو آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد دست اما هنوز چیز از متمم و ملل از براسه

رساله

این مقام

این مقام در کار است تا که میسر شود و امر آسان گشت با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده شود که میلان را در عروج هم معلوم نیست که میسر شود یا که این وجود مخصوص بر او است مردان اینجا قدمگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم گذرانند ذلک فضل الهی بر توفیق من ایشا و الله ذو الفضل العظیم و به توقف در مراتب تکمیل و ارشاد نیست و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ملکوت غیب است چیز دیگر نیست مردم در تخیلات خود چیزها پندارند اعتبار نباید کرد و در نیاید حال پخته هیچ مقام پس سخن کوتاه باید و السلام بدو اندیشه این قسم طبیعت احتمال ضرر غالب است آن جماعه را فرماید که از احوال آن خسته بآل نظر خیالی خود بپوشند بحال نظر احوال دیگر بسیار است من گم شده ام مرا مجوید با گم شدگان سخن گوید به از غیرت خداوندی جل سلطان باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی کمال میخواید در تنقیص سخن گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت سمارضه است با و تعالی منزول در مقام قلب بحقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق درین عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع بود و جمع و فوق بیش ازین بهتر مفهوم شود از سکر است حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوقی از انکار بحقیقت ندارد و همین روح را حق میداند و جدا دیدن او از نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی تقدس از خلق و لهذا القیاس فی اکثر علوم ارباب الاسکران حقیقه الامر منتهی بقوده و الامر عند الله سبحانه در رساله دیگر تفصیل علوم و ارباب جذب سلوک در حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بطریق تشریف خواهد گذشت مکتوب هفتم در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارد و غیر آن نیز به پیروی که او را خود نوشته اند و خود استحقاق خود را که عجزی که چندگاه توقف بودند و در تشریح چنان ظاهر شد که از آن مقام غوی از عروج نمود و پایش فرو آمدند لیکن تمام نزول نکرده اند و بقایای که در زیر آن مقام بود نیز عروج ننموده از راه همان مقام فوت رو بنزل آورده است بعد ازین هر چه کیفیت و خواهد داد و در سخن ظهور خواهد آمد و معروض خواهد شد اگر صاحب معامله نیز بعد از انکشاف حال خود چیزه نویسد بصواب نزد دیگر است چون حدوث این قضیه نزول پر زود بود و حقیقه بواسطه تناول جلاب مغنی طاری شده بود با شام کار این نزول نیز اذیت انشاء الله و تعالی ظاهر خواهد شد مکتوب هجدهم در بیان تکلیف است که بعد از این حاصل میشود و بیان مراتب سه گانه ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی از دست

بر ذات او تعالی و غیر آن نیز پیوسته است که او از خود نوشته اند عرض داشت کمترین بندگان مطلقاً
 احمد بن عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال منور و در میدا بصر من آن گستاخی نموده و جرأت میکرد
 چون حق سبحانه و تعالی برکت تو جهات علیه از کیفیت احوال منور ساخت از بدین تمکین مشورت فرموده
 حاصل کار خبر حیرت و پریشانی بدست نیامد و از حصول خبر خود از قرب جز بعد حاصل نشد و از معرفت در کثرت
 و از علم خبر من غیر خود و از جرم در عفو شد و توقف واقع شد و بهر عرض اخبار روز مرده جرات نمود و نگذاشت
 دل را بر صورت پنج مستولی شده است که بر هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ یکباران یکبار نمی تواند بدست
 من پنج قسم و کم زیج هم بسیار است و بهر هیچ و کم از هیچ نباید کار کرد بهر سر اصل سخن نیم
 حجب آنست که حالا به حق یقین شرف ساخته اند که در آن موطن غلم عین حجاب یکدیگر نیستند و دنیا
 و بقادر اینجا جمع اند و عین حیرت و بی نشانی به علم شورست و نفس غیبت حضورست با وجود علم و حیرت
 خبر از دیار جمل و نکرت نیست عجب اینست که من و اصل سرگردانم به الله تعالی بحض غنایت
 بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت
 است نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صورتی تجلی ذات است بل بعد از این اثرین بعد از این
 گفته اند و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است و تفاوتیکه میان این دو مقام است اهل من
 ان یعبر عنه بعبارت و اعظم من ان یشار الیه باشاره فوق آن مقامی نیست الا النبوة علی الهما
 الصلوة و التسلیمات و نشاید که میان صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است این مقام به نسبت
 او یکشرف صریح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل اند واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند و بفر
 نامیده اند آن نیز شرف ساختن و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از تو به بسیار و تصریح پیش از این
 به آن ظهور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند و از حصول آن مقام
 بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت خروج او واسطه بودن محل تا بل است بعد از امارت
 صورتی نشاندند تعالی حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بیسه عالی است در منازل خروج
 فوق آن مقام معلوم نیست زادت وجود و ذات جل و علی در مقام ظاهر میشود و یکایک مقرر علم است شکر الله تعالی
 و بخواج و هم در آن فوق آن خروج واقع میشود و با المکارم رکن الدین شیخ علاء الدین بعضی مضافات و غیره
 و فوق عالم الوجود عالم ملک الوجود و مقام صدیقیه از مقامات بقا است که در عالم وارد و پایان تر از آن مقام

مقام نبوتست که فی حقیقت بالاتر است کمال محمود بقا است مقام قرب لیاقت بزرگیت این دو مقام
ندارد که رویش بجز تنزیه صرف است و تمام عروج است شتال باینها **در پس آئینه طوطی صفحہ نشسته**
هر چه است و ازل گفت بگو میگویم بنده علوم شرعیہ نظریہ استند لیدر اضروریہ کشفیه ساخته از بر مرکب
مخالفات باصول علمای شریعت نیست جاری علوم اجمالی را تفصیل ساخته اند از نصرت بقدریت
آورده اند شخصی از حضرت خواجہ بزرگ قدس **الله تعالی** سره الاقدس سید که مقصود از سلوک چیست فرمود
تا معرفت جمالی تفصیل شود و استدلالی کشفی گردد و فرمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل شود و آری در راه
علوم معارف بسیار در و میدهند که از آنها سید باید گذشت و تا بنسایت السناست که مقام صدیقیه است سلازین علوم
بهره شاییده فیالیات شعره ان من اهل الله القلیدین بحول هذا المقام الشریف پس لهم مناسبتہ بعلومنا
و معارفه فاجود و فوق کل ذی علم و بر سر مسئله قضای قدر نیز اطلاع دادند و از این برهمی اعلام فرمودند
که هیچ وجه با حصول ظاهر شریعت غرض مخالفت لازم نیاید و از انقضای حجاب و شائبه جبر سر او منبر و است
دور ظهور بمشابه تمیز لیدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت باصول شریعت این مسئله را چاره یغیده
داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت احتیاط تر مناسب بود لایال عما فیعل سه که از بر و انکه از تنزیه
کشاید زبان جزیه تسلیم تو به علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت مدد که از تحمل آن عاجز می شود
قوت مدد که بجز و تبیر است و لایحل عطایا الملک لاسطایا و اول شوق آن بود که این علوم غریبه را در قید
کتابت آورده شود و اما توفیق نییافت و ازین حرم بار بود و آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم
حصول ملک است نه یاد کردن این علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن میکنند که ملک مولویت بهم نرسد
نه آنکه فقط اصول صرف این سخن و غیره میکنند بعضی از علوم بعضی میرساند قال **الله سبحانه** تبارک و تعالی
گشاید و هو السميع البصير اول کلام آیات تنزیه محض است که با هو الظاهر و هو السميع و هو البصير
البصير هم و کمال التنزیه یا نشانی است که چون نبوت سميع و بعد مر عالم را موهم نبوت مانند است و لو
فی الجملة تعنی **الله سبحانه** عنهم السميع والبصير لرفع هذا الوهم یعنی سميع و بصير و سست جل شأنه و سميع و بصير
که در خلقت و مخلوق است در رویت و سميع و بصير مدد نیلند و بجهان که حق سبحانه و تعالی خلق سميع
و بصير میکند خلق سميع و رویت میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جبریه العاده من غیر تاثیر
بمقتضایم و لو قلنا بالتأثیر فالتأثیر فیما ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات ایشان جماد و محض است

المول اگر گویند که برین تقدیر افعال را استوار و ثابت و قاطع است و غیر متغیر است و در کتاب است که
 شکی نیست بامر سه مختلف سازند برین امر مع و هم متغیر است و از این جهت که در میان سنگ و کاشی
 چه مثل یکدیگرند و از این جهت که در سنگ و کاشی تفاوت است و در این میان نیز تفاوت است
 سبحانه من غیر تاثیر بر اشیاء حصول افعال و از این جهت که در سنگ و کاشی تفاوت است و در این میان نیز تفاوت است
 میشود بطریق جبری العاده و اگر قدرت مخلوق را بر اثری از اشیاء که در میان او و در عالم خلقت است
 سیم گفتند که آن تاثیر بر روی خلق کردن اندیشه و قدرت را که در این عالم است و از این جهت که در میان سنگ و کاشی
 ایضا که با هم مثل شخصی است که در این عالم است و از این جهت که در میان سنگ و کاشی
 همچنانکه آن سنگ را می بیند و فعل را که حرکت است نیز جابجایی اندوخته است و از این جهت که در میان سنگ
 نیز می آید و می بیند و از این جهت که در میان سنگ و کاشی تفاوت است و در این میان نیز تفاوت است
 انبیه و هو اعظم بحیرة و افعال ما بر این پایه که آن انبیه و افعال ما بر این پایه که آن انبیه و افعال ما بر این پایه که آن
 و انگشتی بسیار خود و در این سجد واقع شد چه تو انک و جهان سفر که از جمیع مطلق است بر این و شست که هر چند
 در آن که زیبا آید و هر چه از آن که بدین معنا نماید و جو و در این سجد است و از این جهت که در میان سنگ و کاشی
 آید و هر چه از آن که بدین معنا نماید و جو و در این سجد است و از این جهت که در میان سنگ و کاشی
 تو بعد از این است که از این جهت که در میان سنگ و کاشی تفاوت است و در این میان نیز تفاوت است
 مع من همان احدیاری که در ستم ستم و میان این طین تو حیدر و در این سجد است و از این جهت که در میان سنگ و کاشی
 که از این جهت که در میان سنگ و کاشی تفاوت است و در این میان نیز تفاوت است
 هر دو می شود و ترقیات بسیار می بیند و در این سجد است و از این جهت که در میان سنگ و کاشی
 در حیرت به فقیر است تمام دارد و شیخ فزیریدین مقام است و از این جهت که در میان سنگ و کاشی
 جوانی است و از این جهت که در میان سنگ و کاشی تفاوت است و در این میان نیز تفاوت است
 بعضی از باب حجاج نیز بر سر نیز گوار خود نوشتند و از این جهت که در میان سنگ و کاشی
 لشکر آید و از این جهت که در میان سنگ و کاشی تفاوت است و در این میان نیز تفاوت است
 که بعد از تحقیق حق به ستم و از این جهت که در میان سنگ و کاشی تفاوت است و در این میان نیز تفاوت است
 حافظ اهل علم هزار تن که غفلتند با ستم و از این جهت که در میان سنگ و کاشی تفاوت است و در این میان نیز تفاوت است

و شائبه اشتباه ندارند کس خود را فرستاده اند اعتماد است اگر خبر مذکور صدق داشته باشد مبلغ بی
 اسمی نه گورین را احواله حاصل عرض داشت نمایند شمار الیه اور سر رسیدند مکتوب بستم نیز در سفارش
 بعضی از باب حواشی به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت احقر الحمد لله
 آنکه مکرر آدر باب وظائف والدین حبیب اسد سرسندی و منکوه او و مخاوم دیگر که در ضمن عریفه
 مسطور اند مصدع اوقات خادمان عقبه علیه میگردد و اگر مبلغ وظائف مشار الیه هم بدلی آورد و داشته
 مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی مشار الیه نماید بعضی بجزق و کالت بعضی بطریق اصالت آمده اند
 و اگر مبلغ نیارود باشد مشار الیه هم می و قائم اند آنهاست صحیح پروا نجات سینا نیز زیاد گستاخی
 ست مکتوب بستم یکم ارسل الی الشیخ محمد ملک و لمروسی السحاحی القاری اللاموری
 فی بیان درجات الولایه لایسار الولایه المحریه علی صاحبها الصلوٰه والسلام و التحیة مدح الطریقه
 انقشیده قدس شد تعالی اسرار صاحبها و جلوس بستم و فصلها علی سبب سائر الطرق و ان حضور بهم
 و صل المکتوب الشریف المصطفی الی العبد الضعیف الخفیض عظم الله تعالی اجرکم و یسر سببنا ذکر مکرر و شرح صدکم
 و نقل عذرکم بمرتبه سید البشر المطهر عن یغ البصر علیه علی الذین الصلوٰات افضلنا من تسلیات الکلمات
 اعلموا اخوانی ان الموت الذی قبل الموت البعید انما عند اهل الله لم یحقق لم یتمیز الوصول الی جناب الله
 بل لم یکن النجاه عن عباده المعبودات لم یطاعه الا فاقیه و الاله الوایة لا لغتیه ظلم تحقق بقیة الاسلام و لم یتمیز
 کمال لایات تکلیف بحصل الدخول فی ممره العباد و الوصول الی درجه الاولاد و مع ان هذا القضاء قد علم و ان یوضع
 فی الطوار و الولایه و کمال سبق بحصل فی البدایه فی بعضی ان قیاس من اول الولایه حال افراد من بدیهه و درجه پنجم
 و نعم قبل القاریه ع قیاس کن گلستان من بهار مراد قبل بهایضاع سالی که نکوست از بهارش پیداست
 و الولایه درجات بعضا فوق بعض از علی تقدم کل نبی و یت خاصه و اقصی دعواتها الی الی علی قدمینا علیه علی جمیع
 اخوانه من الصلوٰه اتها من التحیات اینها اذ تجلی الذاتي الذی لا اعتباریه لا سواد و الصفات اشیون و لا اعتبار
 لا بالایجاب لا بالسلب خصوص بولایه علیه الصلوٰه والسلام و خرق جمیع الحجب الوجودیه و لا اعتباریه علی و غلبه تحقیق
 فی هذا المقام فحصل الوصول عرانیاً و تحقق الوجه حقیقه حشاً و للکلی من متابعه علیه الصلوٰه و تحیه تنسیب کامل و خط
 من هذا المقام الغریز جوده حکیم که تبارک و تعالی علیه السلام کفر متوجسین الی تحصیل هذه الولایه الحق و یحسب نهاده و نهاده
 و بعد تجلی الذاتي برقی عند اکثر الشایخ رحمهم الله تعالی سبحانه بنی نوح و جمیع محجب عن حضرة بذات بلت سلطانیه کون فی بیان سیر

کالبرق ثم یسجل حسب الاسماء والصفات یترسل طوارق نور الذل تعالی فیكون المفضل الذل فی محبة کالبرق
 والغبية الذاتية کثیرة جدا وعند کابر الشاخص انقشبندي قدس الله تعالی اسرارهم هو المفضل الذل فی داساوا
 عندهم المفضل الذل المبتدل بالغبية فیكون کمال مولانا الا کابرون جميع الملکات ونسبتهم فوق جميع النسب
 کما وقع فی عبادتهم ان یبتنا فوق جميع النسب ارادوا بالنسبة المفضل الذل فی الدیوی واعجب من کمال النهایة
 فی طریقه مولانا الکل مندرج فی البدایة واقدمه بهم فی ذلک بصحابة رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم و
 فانهم فی اول صحبة بنی علیه الصلوة والسلام وایة نالوا ما یتیسر فی النهایة وذلک باندرج النهایة فی البدایة
 فلما كانت ولایة محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فوق جميع ولایات الانبیاء والرسل علیهم الصلوة
 والتسلیمات کذلک كانت ولایة مولانا الا کابرون فوق جميع ولایات الاولیاء قدس الله تعالی اسرارهم
 وان ولایتهم منسوبة الی الصدیق الا کبره لا فرد من کل شایخ قد حصلت هذه النسبة لکن باقتباس من لایة
 الصدیق الا کبری الله تعالی عنده کما انجرا بسید عن واد هذا الحدیث وقد وصلت جبة الصدیق الا کبر
 رضی الله تعالی عنده الی هذا الشیخ ابی سعید کما نقل صاحب النفاذ والفرص من اظهار بعض کمالات هذه الطریقة
 العلویة انقشبندي ترغیب الطلاب الی هذه الطریقة والا تالی وشرح کما لا تافا قال المولوی فی المنتهی
 شرح اوجیت است باهل جهان به سچوراز عشق باید در زمان به لیک گفتم جمعت اوتاره بر بند پیست
 از ان کز فوت آن حسرت خور نهید والسلام علیکم وعلی جمیع من اتبع البدر مکتوب است ووم
 ارسل الی الشیخ عبد المجید بن الشیخ محمد الفتی اللاهی موری فی بیان وجه التعلق من الروح
 والنفس و بیان عروجها ونزولها و بیان الفناء الجسدی والروحی وبقائها و بیان مقام الدعوة الفرق
 بین المستملکین من الاولیاء والراغبین الی الدعوة سبانه من جمیع من النور والظلمة وقرن اللساکن الی التبری عن
 مع الملکانی السامع فی اوجیت نجیب الظلمة فی النور عشق بهاد ومنتزج معها کمال المحبة لیزاد بهذا التعلق جلالة
 ویکمل سجادة الظلمة صفاءه کما لمره اذا ارید فعاقتها وقصد ظهور طائفة تاربت ولا یظهر سجادة الظلمة لانتزاع
 صفاءه ویزاد تعلق الکثافة الظلمیة بهار نفسی ذلک النور حصل له اولاً من شهوة القدسی بن خلی نفسه فوالله
 المولودیه باستغراق فی شهوة مشوقة الظلمة فی تعاقبه الیکمل العیون الی فضاء من اصحاب المشرقة فی مصابرة
 من کرامات المینة فی مجاوریه فان بقی فی مضیق هذا الاستحراق ولم یخلص الی فضاء الاطلاق فالویل له
 کل الویل لالم یتیسر له به المقصود منه وضاع جوهه استعداد فضل مثلاً الایعداد ان سبقت له الحسنة او کتبت

الاشياء القصورى رفع راسه كذا فعل من جميع القصورى فانما سالك اليك اتي جحي بتمه في ابدان حج حج
الى ترويه واحياه وان حصل له الاستغراق ثانيا في شهود الطلوع لاقه من على حسن طريق بتمه
الغروب الى ارباب القديس بأكمل جوده بتمه بتمه م واندرجت في غلبات انوار فاذ بلغ هذا الاستغراق الى
ان يسي اطلاق الظلم في راسه وحمل نفسه في اربع وجوه كونه فاستلما في مشابهة انوار الالف وحصل لنفسه بتمه
وراء الالف شرف بالثناء بحسب رايه ان حصل اليقظ بلك اشهد ايضا بعد انقضاء فيه فتمت له في نفسه
والبقاروم عليه الطلاق اهم الولاية في حينه لان حاله من امرين اما الاستغراق في المشهود بالكلية الاستلما
في على الدوام واما الرجوع الى دعوة مخلوق الى الحق عن سلطان بان يصير باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع
المخلوق فيتمتع به من انظار السند بقرينة التوجه الى المطلوب ويصير بهذا التخلص من احوال ليسين
وهو وان لم يكن في الحقيقة بينه وبين المخلوق لكن المهيمن اولى بها وان لم يكن كما لا بد مما حقه بتمه بتمه
كما في المهيمن والبركة كما وقع في شانه عرشه كذا يدي بين وتنزل ملك الظلمة من ذلك النور في مقام العبادة
واذا اود الطاعة فتمت بالنور الامكان في الروح بل غايته وبانظرة انقيده باجته النفس وكذا المارد بالان
واظهاره فان مثل قائل ان الاوليا المستنالكين انما شعور ابا عالم وتوجه اليه بتمه بتمه
بني نوعه فما معنى الاستلما كالتوجه بالكلية على الدوام وما الفرق بينهم وبين الموحدين اي العالم الدعوة
قلنا ان الاستلما كالتوجه بالكلية عبارة عن توجه الروح وانقضى ما بعد اندراج النفس في انوار
الروح كما تمت الاشارات اليه والشهود باعالم ونحو ان يكون بالحواس القوي والحواس التي هي كالانقياد
للنفس فاجل النفس مستلما في ضمن انوار الروح في مطابقة المشهود وتفسيره بان على الشعور بان من غير
تطرق فتور فيه بخلاف الرجوع الى العالم فان نفسه بعد كونه مطمئنة تخرج من تلك الانوار للدعوة وتعمل
المناسبة مع العالم فتقع الدعوة بسبب تلك المناسبة في وعرض العجائب والافان النفس بمجالات الحواس في نحوها
تفصيلها فلان النفس لما تعلق بالقلب المستور به وهو تعلق الروح بتوسط الحقيقة بالهيئة الظاهرية
والفيض الواردة من الروح تروا اجالا اوليا عليها ثم بتوسطها الى سائر القوي والحواس فتفصيلها في حقا
في النفس اجالا فظهر الفرق بين الفريقين مما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكرا الثانية من ارباب الصحو
والثالثة للاداء في الحقيقة والاداء في مقام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة فتم هذا الله سبحانه بركات
الاوليا وتوجه على كمال متابعه الانبياء وعلو الله تعالى وسنانه على بينا وعلوهم على جميع فوائده من الملائكة المقربين

مکتوبات امام باقر

والعباد الصالحين الى يوم الدين آمين المرحوم الذي دان له سر الحجة اجمية كمن كان مکتوبهم
 الشريعت محررا بالکلمات العربية الى المرحوم علي بن ابي طالب مکتوب است و هو مرسى الى عبد الرحمن
 المشتهر بخان خانان في جواب كتابتي في الحق عن هذا الطريق من الناقص من بيان مفارقة النسخ عن النسخ
 الشبهية بالکافر نجما الله سبحانه وادناكم عن افعال الخيال عن افعال العلم العرفي لا افعال الشهوة
 الى الاسود والاحمر عليه على آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها وبرحم الله عبدا قال اينما لمعنا انوار
 الانوار الصالح الصادق تبليغنا حكمي عن جنابكم ببيان الترحمان ما علمي انما شئت انما علمي من الرسول ونبينا
 الرسول حسب جمل من علم ابي الانوار القابل للظهور الكمال لا شأنا الله سبحانه وتعالى في علمي من الله فان لم يكن
 خروجه الى غرة غويل لم يدرع فيما عطل ارض الاستعداد او اضعافه في العلم ما ينبغي ان يعلم ان الله
 الارض لا يعلمها الا بان لا يدرع فيما شئت انما ابقى في علمي من الله انما علمي من الله انما علمي من الله
 فساد من النقص الاول كما لا يخفى حيث البذر وفساده بان الله لا يدرع من الله انما علمي من الله
 لان النقص مما يجب هو في شئ من الاشياء بالهوى لا يدرع ان الله لا يدرع من الله انما علمي من الله
 وان النقص لا يميز بين الطريق الموهبة الى الله سبحانه وبين الطريق التي لا توصل الى سجناته اذ هو غير متصل
 اذ لا يميز بين الاستعدادات المختلفة الباطنية واداء المميز طريق البهجة عن طريق السلوك فربما كان استعداد
 الطالب مناسبا لطريق البهجة غير مناسب لطريق السلوك ابتداء وان اقصى هو ان التميز بين الطريق
 وبين الاستعدادات المختلفة سلك طريق السلوك ابتداء فان افاضل عن الطريق كما فعل في الشيخ انما علمي من الله
 اذا اراد تربية هذا الطالب وتسلية احتياج اوله الى الزايدات ما صاحب من السالك ان اقصى اصلاح ما
 فسد بسببه في البذر للمصالح المناسبة لاستعداده في ارض الاستعداد لم يثبت نباتا حسنا
 مثل كثة اذ يثبت كثره

هذا هو الحق

بهيئة اصلها ثابتة ورفيعا في السما فصبغت الشيع الكمال المكمل كبرية احمر نظره وادوا وكدته شفا ووجهها
 خراط الله شفتا الله سبحانه وادناكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والقبول
 هو ذلك الامر ودار النبوة ودار السعادة وندم ما قبل بالفارسية مع محمد بن كابر بن مودودي
 کسی که شک و تردید نیست خاک بر سر او و در نسخه مقاله علی صلوات سید المرسلین و تسلیات و تحیات و برکات که موجب
 ان لا نخ صادق قد نقل ان من علمها هم من اشهر الفضلاء من طه في اشهر الكفرى و احوال او من

السادات العظام انقبوا والكره فيا ليت شعري ما حمله على هذا الاسم اثناعشر الحسين شاعته واسلم بنين ان
يفرض هذا الاسم زيادة ما يفر من الاسد الملك في كبره كل الكرامة لان هذا الاسم وسماء منه فضان
لله سبحانه ورسوله عليه الصلوة والسلام والمسلمون مأمورون بعداوة اهل الكفر والظلمة عليهم والتعاضد
عن مثل هذا الاسم القبيح واجب ما وقع في عبارات بعض المشايخ قدس الله تعالى اسرارهم في عليات السكك
من مرج الكفر والشرعية على شد الزيادة مثال ذلك منصرف عن الظاهر ومعمول على التواكل فان كلام
السكاري يحتمل ويعبر عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون بقلبة العكاري في الكتاب بهذه المضطورات مع ان
كفر حقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عندا كبر مولود غير السكاري غير معذور في تقليد سم لا عند مولد عند
اهل الشرح لان لكل شيء موصوفه وتماما خاصا صلح ذلك الشيء في ذلك الموصوفه في موسم آخر والعقل لا يقس
احدهما على الاخر فالقسوة من قبل ان يغير هذا الاسم ويبدله باسم خير منه ويلقب بالاسلام فانه موافق لحال المسلم
مقادير انساب الى الاسلام الذي هو الدين المرضي عند الله سبحانه وعند الرسول عليه الصلوة والسلام اجتناب
عن التهمة التي امرنا بالتقاضي الثبوت من مواضع التمس كلام صادق لا نجار عليه قال سبحانه ولعبد من غير من شرك
والسلام على من اتبع الهدى مكتوب ليست وچهارم ارسال ابني محمد قليج خان في بيان ان الهوى
كائن وان تعلق القلب بالكون باكثر من احد وان ظهور النجاسة الذاتية يستلزم استواء الاليلام والانعاف
من الجيوب الفرق من عبادة المقرين في عبادة الابرار وكذا من الاولياء والمستملكين من الاولياء
المرجوعين الى دعوة الخلق سلم الله سبحانه وعافاكم بحجرة سيد المرسلين عليه وعلى الالصلوات والتسليبات شلر
مع من احب فطوبى لمن لم يبق قلبه حب لاسم الله سبحانه ولم ير الا وجهه تعالى وقدس فيكون هو مع الله
جل سلطانه وان كان ظاهره مع الخلق واشتغل بهم صورة وهو شان الصوفي الكائن البائن الى الكائن مع
الله سبحانه والبائن من الخلق حقيقة او المراد الكائن مع الخلق صورة والبائن منهم حقيقة والقلب الاتقان
محبة باكثر من احد فما ينزل تعلق المحبي بذلك الواحد لم يتعلق باسواه محبة ما يرى من كثره مرادة وقد و
تعلقه محبة بالاشياء المشككة كالمال والولد والرياست والمدرح والرفعة عند الناس فله ايضا محبوب لا يكون
الا و احدا هو نفسه ومحبة هو لا وفرح محبة نفسه فان هذه الاشياء لا يريد الا لنفسه لا لنفسه فاذا زالت
محبة مع نفسه زالت محبتهم بالتبعية ايضا فلماذا قبل ان السحاب من العبد والرب هو نفس العبد لا العالم
فان العالم في نفسه غير مراد للعبد حتى يكون مجابا واسما المراد العبد هو نفسه فضلا جسمه يكون

الاحباب ہو العبد لا غیر عالم سبل العبدین مراد نفسه کلمۃ الایکون الرب مرادہ ولا یسع محبتہ سبحانہ فی قلبہ و
 بذہ الدولۃ المقصودی لا تحقق الامور الفناء المطلق المنوط بالتجلی الذاتی فان فی الظلمات راسا تصوی
 الا بطلوع الشمس بارغۃ فاذا حصلت تلك المحبتۃ لم یبق غیرها بالمحبۃ الذاتیۃ استوی عند المحبت العالم المحبوب الایام
 فی حصول الاخلاص فلا یجوز بہ الا لا لاجل نفسه من طلب الانعام وقع الایلام لانہا معنہ سواء و بذہ رتبہ المقربین
 فان الابرار انما یعبدون الله خوفاً وطمعاً و ہما راجعان الی انفسہم لعدم فوزہم بعبادۃ المحبتۃ الذاتیۃ فلا یرحمہم کیون
 حسنت الابرار سیئات المقربین فی حسنت الابرار حسنت من وجہ و سیئات من وجہ و حسنت المقربین حسنت
 مصفۃ نعم من المقربین من عیبہم خوفاً و طمعاً ایضاً بعد تحققہم بالقبول الا کمل فتقریرہم لعالم الاسباب کخرجہم
 و طمعہم غیر عیبین الی انفسہم بل انما یعبدون طمعاً کرضائہ سبحانہ و خوفاً عن سخط تعالی و لکذا انما یطلبون بحبۃ
 لانہما محل رضائہ سبحانہ لا لخطیئہ انفسہم و انما یتعبدون من انہما لانہما محل سخطہ تعالی لا لدفع الایلام
 عن انفسہم لان ہولاء الا کابر محروکین عن رقبۃ النفس و صاروا خالصین لمحبۃ سبحانہ و بذہ الرتبۃ اعلی من ہن
 رتبہ المقربین و بصاحب ہذہ المرتبۃ نصیب تام من کمالات مقام النبوۃ فی تحقیقہ بربوبیۃ الاولایۃ انما ہن
 یتنزل الی عالم الاسباب فهو من الاولیاء المستلکین فلا نصیب لہ من کمالات مقام النبوۃ فلا یكون التکمل
 بخلاف الاول نزقنا السد سبحانہ محبتہ ہولاء الا کابر یجرت سید البشر علیہ و علی آلہ و اتباعہ من الصلوۃ افضلہا
 و من التسلیمات اکملہا فان المراد من اوجب السلام و لا و آخرہ مکتوب بستی و تخرجہم الی خواجہنا
 فی المحسنین علی متابعتہ سید المرسلین متابعۃ خلقائہ الراشدین علیہ و علیہم من الصلوۃ اکملہا
 و من التسلیمات اتمہا سلم الله تعالی علیکم و شرح صدرکم فذلک انفسکم و لان جلدکم کل ذلک بل جمیع کمالات
 الروح و النسر الخفی و الاخری منوط بمتابعتہ سید المرسلین علیہ و علی آلہ من الصلوۃ افضلہا و من التسلیمات اکملہا
 فعلمکم بمتابعتہ و متابعتہ خلقائہ الراشدین الہادیین من بعدہ فانہم نجوم الدرایۃ و شموس الولایۃ فمن شرف
 بمتابعتہم فقد فاز فوزاً عظیماً و من جبل علی مخالفتہم فصل ضلالاً لا یجوز البقیۃ من المقصود اطار الاضطراب و من جمع
 لابی الروح شیخ السلطان فالملتس من خیالکم ہدوہم و اعانتہم فاکم حروین فذلک بل موقوفون بقضائہم رواج الذنوب
 طرأ و اد الله تعالی فوزکم و جعل الخیر فیکم و السلام علیکم علی سائرین انی لدرک مکتوب بستی و تخرجہم الی
 شیخ العالم مولانا حاجی محمد اللہ ہوری فی بیان الشیون کیون لا یردون المقربین مع علومہم تناسب
 ہذا المقام شیخنا السد سبحانہ و ایاکم علی جادۃ اشریۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوۃ و السلام و التیمۃ و روفی الحدیث

القدر الى المال شوق الما برار الى لقاء غانا اليم لاشد شوقا فثبت الله سبحانه الشوق للابرا لان المقدر به ان
 لا شوق له لان اشوق فيقتضيه الفقد والفقد في حقهم مفقود الما يرى ان الشخص لا يشفق الى نفسه مع انراطة
 في حبه بعد ثم تحقق الفقد في حقه فالتقرب الوصل الباقى بالله سبحانه الفانى عن نفسه حاله مع الله سبحانه
 كمال شخص مع نفسه فلا يحرم لا يكون المشتاق الا لا يبرر لانه محب فاقدر نعمتي بالابرار غير المقرب بالاصل
 سواء كان في الابد او اوفى الوسطى ولو لم يبق منه مقدار حبه من خرد له لتعلم قيل في اشواق الفارسى ساق
 دوست اگر اندک ست اندک نیست بدرون دیده اگر نه دوست بسیار است نقص عن الصديق الاكبر حتى اشوق
 تعالى عناده راى قارى اقر القرآن وسبكه فقال بكذا كذا تفعل ولكن مت فلونما يذ من جعل الببح باليشبه الذم و
 عن شخى قدس سره يقول ان كنهى الواصل ما يعنى لشوق واطلب لذى كان لاني الا تدار ولا يفتح اشوق تمام
 آخر اكمل من الاول اتم منه هو مقام الياس عليه السلام لان اشوق تصور في المتوقع فيمت لما توقع لاشوق
 واذا رجع هذا الكمال الى العالم يرجع القمقرى لا يعود اليه الشوق ايضا مع وجود الفقد با رجوع
 لان زوال شوقه ما كان لوجود التقدير حصول الياس فهو موجود بعد الرجوع ايضا بخلاف الكمال الاول فانه
 يعود اليه الشوق برجوعه الى العالم حصول الفقد الذى زال من قبل حين جدد الفقد بالرجوع حصل الشوق الذى
 زال بزواله لا يقال ان مراتب الوصول لا تقطع ابد الا بدین فيتوقع بعد تلك المراتب فليتصور الشوق لما تفوق
 عدم القطع مراتب الوصول مبنى على السير التفصيل الواقع في الاسماء والصفات والاشيوان والاعتبارات فبذلك المسالك
 لا يتصور في حقه نهاية ولا يزول عنه اشوق ابد او ما سخن لصدده هو كنهى الواصل الذى قطع تلك المراتب بطرق
 الاجمال انتهى الى ما لا يمكن التعبير عنه بعبارة ولا يشار اليه بامارة فلا يتصور ثم توقع حصولا فلا يحرم بزره من اشوق
 واطلب هذا حال النواص من الاولياء لانهم الذين عرجوا عن ضيق الصفات ووصلوا الى حضرة الذات تعالى
 وقدس سبحانه الساكنين في الصفات مفصلوا السائرین في الشيونات مرتبافانهم محبوبون في التجليات ايضا
 ابد الا بدین ومرتب الوصول في حقهم ليست الا الوصول الى الصفات المعروج الى حضرة الذات تعالى لا يتصور
 الا بالسير الاجمالى في الصفات الاعتبارى ومن تقع سيره في الاسماء بالتفصيل حسن في الصفات الاعتبارى ولم يزل
 اشوق واطلب لم يفارق عنه الواجد والتواجد فاصحاب الشوق والتواجد ليسوا الا اصحاب التجليات الصفاتية
 من التجليات الذاتية لم تصيب ما داموا في الشوق والوجدان قال قائل ما معنى اشوق من الله سبحانه مفقود
 شيئا قلت ذكر اشوق منه ستمثل ان يكون من قبيل صفة المشاكسة وذكر الشدة فيه باعتبار ان كل ما يوجب الى الخير

البهار فوشد و غالب علی بانیسب الی العبد لتغیث هذا الجواب علی طریقه العلماء و العبد انما یغیث فی جواب وجه
 آخر تناسب طریقه الصوفیه و لکن تنگ از این وجه تفکره خواستن اسکر و بدون اسکر لایسن بل یا سحران الکار فی معز و
 و ارباب الصوفیه مستوفون و حالی الآن الصوفیه صرف فلا یلیق بحالی ذکر اینها بعد از اول و آخر و الصلوٰه و السلام علی نبی
 و آله و سید اکثوب بسمت منتهی جوابه حکم محدود یافت در بیان مداحی طریقه نقشبندیه و علوی نسبت این
 بزرگواران قدس الله تعالی اسراریم الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ حضرت نامه گرامی کار روی کرم نامزد
 این مخلص ساخته بودند و در آن مبتنی و مسرور گردید و سلامت باشند نمی خواهد که تصدیق ایشان بدین تعبیر آنکه
 این سلسله علی نقشبندیه نماید و در عبارات اکابر این سلسله علیه قدس الله تعالی اسراریم واقع شده است که نسبت
 مانوق همه نسبت است از نسبت حضور و آگاهی خواسته اند و حضور می که به نزد ایشان محترمست حضور بی نسبت
 که تعبیر یادداشت نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یادداشت باشد و یادداشت که بفهم قاصرین فقیه
 فرمایند است یعنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذات است تعالی و تقدس حضور آن
 سبحانه بیلا خط اسما و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی ابرقی گفته اند یعنی لم یسیر ارتفاع شیون اعتبارات
 متحقق میشود و باز از پرده شیون و اعتبارات متواری میگردد و پس برین تقدیر حضور بی غیبت تصور میشود
 بلکه میر حضور است و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان مستبر باشد و حال آنکه تجلی را مشایخ
 سلاسل دیگر نهایت نهایت گفته اند هرگاه این حضور دوام پذیر و ملامت است قبول کنند و ملامت بی پرده اسما و صفات
 و شیون اعتبارات تجلی شود حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر با نسبتهای دیگران قیاس باید نمود
 و بجهت تکلف فوق همه باید داشت این قسم حضور اگر پیش اکثر مردم مستبعد نماید اما سیدالارباب انعم علیهم
 و للعاشق السکین یا تخرج به این نسبت علیا بر هیچ غایت پیدا کرده است که اگر فرضاً پیش ارباب همین سلسله بزرگوار
 گفته شود متعل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و بپایان نرسیده که الحال در میان ارباب این خانوادہ بزرگوار
 متعارف شده است عبارت از حضور حق است سبحانه و شہود او تعالی بحدی که از وصف شایدهی و شهودی
 منزه باشد و توصیفی است محض از جهات سه متعارف اگر جهت فوق متوهم باشد و ظاهر دوام پذیر و این نسبت
 در مقام جذب نقطه متحقق میگردد و فوقیت آنرا بجهت ظاهریست بخلاف یادداشت بمعنی سابق که حصول آن
 بعد از تمامی جهت جذب و مقامات سلوک است و علو درجه آن بر هیچ احدی محذور نیست اگر خفای نسبت
 حصول دست پس حاسب اگر از حد انکار نماید و ناقص از نقص خود جو نماید و حد دست قاصر میگردد

این طایفه را طعن و قصور و عتاب خدا که بر او می نهد این کار را بدیهه و آشکارا این طایفه را که از این
 حیایان بگسلد این سلسله را بدو السلام اولاً و آخراً مکتوب است به شما که در این مکتوب
 در علو حال ابا عبادتی تحریر یافته است که موهم تر از بتدرست مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامور
 این مخلص ساخته بودند بود و در آن به هیچ گروید و به بطالعه شرف گشت چه نصیحت که از اوان یا از اوان
 کنند و چه دوستی است که رسیدگان عمواری میجووان نمایند عیاره بهیچون خود را شایان حال نشین
 بضرورت مخمول زاویه پیران گشت و از قرب گریخته بعد از آن گرفت و از انفصال با انفصال و از بیست و چون
 در اختیار ازادی گرفتاری بدینست گرفتاری اگر بدید چون معنای خود از من سلطان من و خاک بر فرق
 بعد از این به عبارات نامربوط و اشارات پراکنده زیاده برین چه تصدیق ایشان نباشد ثبوت الله تعالی
 علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آل من اهلکات افضلها من التسلیات الکلیه مکتوب است و
 بشیخ نظام تنامی سری صد و ریافته در بیان ترغیب و راوای فرایض و رعایت من و آب طهت مبالا
 در ادای ناطق در جنب فرایض و منع نمودن از ادای نماز و غفلت نصیحت اخیر از غلبه منع کردن از تجویز نمودن
 خوردن آب مستعمل و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند به عصمت الله سبحانه و ایام عن تعصب
 و تعصب بخاتوا و ایام عن التمسک التمسک بجهت سید الشهدا عتیقی عنین علیه و علی آل من اهلکات غفلت
 التسلیات الکلیه مقربات اعمال بافرایض از نوافل اگر با فرایض هیچ اعتنا نیست دای رضی از فرایض در وقت
 از اوقات به ازادی نوافل هزار ساله است اگر چه برینت خالص او شود و بهر تعلیک باشد از صلاوة و عوم و ذکر و فکر
 و امثال اینها بلکه گوئیم که رعایت سنتی از سنن و آب و حین و ایامی و فرایض نیز بهین حکم و در وقت است که در سیر الکریم
 حضرت خادوق رضی الله عنه نماز باید و را به جماعت گزارند و بعد از فرایض صلاوة و قوم نگاه کردند و شخصی را از اصحاب خود
 در وقت نیافتند و بودند که طایفی جماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار می باشد و شب
 خواب برده باشد و بودند که اگر تمام شب خواب نیک و نماز باید و را به جماعت می گزارد و بهتری بود پس رعایت اولی
 و احتساب از مکرهی اگر چه شرعی باشد تعلیک که تحریمی بهر آن از ذکر و فکر و مراقبه و توبه بهتر باشد دای این امور
 باین رعایت احتساب اگر جمع کند و قضا و قضا و غیظا و بدو نه خطا و تقصیر و مثلاً تصدیق و تلک در حساب گویند
 که از تصدیق جبال عظام از ذهب بطریق نفلی بهر آن بهتر است رعایت اولی از آب و تصدیق آن
 و انگ مثلاً از آب نفی قریب و اودن نیز بهر آن از آن بهتر است پس نماز و غفلت را و نصیحت اخیر

که آن باحوال تعلیق دارد و درقال درمی آید و از کتب فقهی مذکور نباشدن احتمال ضرر دارد و زیاده چه اطباء نماید
 اقلیل علی اکثریه اندک پیش تو گفتم خم دل ترسیدم که دل آزرده شوی و در نه سخن بسیارست چه در تفت
 سبحان و یا ایاکم حبیب علیه علی اله الصلاه و التسلیمات مکتوب سی اهر در بیان شهود آفاقی و انفسی تفر
 در میان شهود انفسی تجلی صورتی و در بیان علوشان مقام عبدیت و مطابقت علوم آن مقام با علوم شریعی
 و ماینا سب ذلک ملا محمد صدیق که از جمله قدیم اندرستان این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز شرح نظام
 سخانیست صمد و یافته است شرح علم اسرار بجا نیکال الاطلاع المحمدی زینکم بالری الهی المصطفوی علیه علی اله
 من الصلوات افضلها و من التجات الکلمات انمید انهم چه نویسم اگر سخن از حجاب قدس مولای خود تعالی آن تقدیر
 بر زبان می آید محض کذب افترا کرده باشم حجاب بکریای او از آن بلند ترست که زبان زده مثل من هرگز نمی
 گردد و چون او بچون چه گوید محدث از قدیم چه گوید مکانی در لامکانی تا چند یوید سیار از بهیرون خود چه خبر ندارد
 و در بار او می خود گذراند و در ده دره که بس نیک و پس بد بود چه عمری تنگ ند در خود بود و بی اختیار
 در سیر انفسی که نهایت کار میسر شود و میرست حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرمود
 اهل الله و دنیا و بقا و هر چه می شناسند و هر چه می شناسند در خودی شناسند و حیرت ایشان در وجود خودست
 و فی انفسکم افلا تبصرون پیش ازین هر میرسد که هست داخل سیر افاقی است که حاصلش بیجا می است
 اطلاق لفظ بیجا صلی نسبت حصول اصل مطلب است و الا آن نیز از جمله شراط و معاد است از شهود
 انفسی که در تنه میفتد و آنرا در رنگ شهود تجلی صورتی که در نفس تجلی است تمثیل کنند حاشا و کلام تجلی صورتی
 بر قسم که باشد داخل سیر افاقی است و در مرتبه علم یقین حاصل است و شهود انفسی در مرتبه حق یقین است که نهایت
 مراتب کمال است و اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا اینجا که مطلب ایشان بچون
 و چگونه است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بچون چگونه است چون رای بچون را نیست متشعوی اصل الیه
 کیفیت بی قیاس است لباس اباجان ناس به لیک گفتم ناس اساس ناس نه پنداس غیر از بیان چنان
 شناس نه بد و نشا و تو هم اتشاد و شهود انفسی یا شهود صورتی مذکور حصول بقا و شخص است در هر دو مقام چه تجلی
 صورتی هستی نیست اگر بی تجلی فاعل قیدی از قیودی نماید اما خداوند انیسر سازد پس تفرقه جو سالک دران تجلی حاکم
 و سیر انفسی خود بی از انقاسی اتم و بقای کامل پس لا حرم از طاعت معرفت تفرقه در بیان این و بقای تو اند که در با حاکم
 اتشاد می نماید اگر معلوم کنند که بقای ثانی نزد ایشان مبعوض بقای باشد است نشان وجود وجود و بهوب حقانی میگویند

شاید این توهم خلاص نشود و اینجا کسی گوید که بقایا بعد عبارت از یافتن خودست عین حق تعالی و تقدس چنین نیست
 اگر چنینی از بعضی عبارات این قوم متفاد شود و از اجواب گوئیم که این بقا در مقام جذب و یغیر را بعد از تسلط
 و تحلل که شبیه بقاست بست میدهند و اگر نقش بند مقدس الله تعالی اسرار هم غیر از ان بوجود
 عدم می کنند و این پیش از قنات این راز و الی مقصود نیست بلکه واقع گاهی است و از وی می ستانند
 و گاهی باز میدهند بقا که بعد از قنای اتم است از و الی مقصود است و از خلل محفوظ است قنای ایشان قنای
 دائمی است در عین بقا قنایست و در عین قنای قنای فناء بقا که زوال پذیرند از جمله احوال مخلوقات است
 و در احسن بعد و نه چنین است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی فرموده اند وجود عدم بوجود بشریت
 عود میکند و بوجود بشریت عود میکند پس هر آینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمد
 بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان به وقت اوقات است و معامله ایشان با تحول احوال پس قبول الی
 مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه احوال وقت گذشت از و الی محفوظ ماند و لکن فضل الله یوتیهم من
 و الله ذو الفضل العظیم کما نکلند که دوام وقت باعتبار بقا و اثر وقت از تعیین غیره اطلاق کرده اند
 لا بل الدوام تعیین الوقت و الاستمرار النفس الحال ان الطن لا یغنی من الحق شینا بل نقول ان بعض نظر
 سخن بطول اینجا سید بر صریح آنیم گوئیم که چون محال سخن مقضای قدس از وی حل نشانه نیست پس از مقام
 و الی انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادای و طاعت بندگیست و اگر در ابتدا و وسط مشغول
 واده اند مقصود قطع تعلق اوست از مادیات و جناب قدس جل سلطان عشق و محبت هم از مقاصد نیستند
 از برای حصول مقام عبودیت اندیشه خدا جل شانده وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او قنای تمام
 خلاص شود عشق و محبت وسیله القطاع پیش نیستند از نهایت مراتب لای مقام عبودیت است
 در درجات و لای فوق عبودیت مقامی نیست درین مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبتی باید
 الا الاحتیاج من جانب و الاستغناء الا تم و اما وصفه من جانب المولی تعالی و تقدس نه آنست که در دست
 او تعالی صفات خود را با صفات او عز سلطان و افعال خود را با افعال او سلطان به هیچ وجه مناسبت و ملاطقت
 غلبت هم در جمله مناسبات است این هم تفرقه میانند و در سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند پیش ازین
 به هیچ چیز عزت نمی نمایند و حید فعلی که همه را در اشرار راه دست نمی دهد و فاعل جز حق را سبحانه نمی یابند
 این بزرگواران میدانند که خالق این افعال کیست نه مباشرت ان افعال که این سخن خود نویکی است که نیز

رساند این را بمثل آن واقع گردانیم مثلاً شعبده بازی در پرده نشسته صورتها بر جامه چندرادر حرکت
حق آورد افعال غریبه در آنها ایجاد مینماید جامعه که حدید البصرند میداند که جعل این افعال در آن
صورتها بر جامه یک شخص پرده نشین است اما سبب این افعال همان صورت اندامها است که سبب
متحرک است نمی گویند که شعبده باز محرم است نفوس الامرورین حکم محقق اند شرعاً انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام
بهمین حکم نالون اند و حکم وحدت فعل از جمله سکریات است بل الحق صریح آن افعال متعده و خالق افعال احد
و همچنین است علوم که در وجود وجود گفته اند مبنای آن بر سکر وقت و غلبه حالت علامت در شیعیان
لذینه مطابقت است با صریح علوم شریعیه اگر سر مو سجاد است از سکر است و الحق با حقیقه الامام علی اهل الفتنه
والجماعه و ماسوی ذلک ملازمت و الحاد و سکر وقت و غلبه حال و این تمام مطابقت در میان عبدیه نیست
در علو رای این نحوی از سکر تحقق است ع اگر گویم شرح می شود و به شخصه از خواجۀ نقشبند قدس سره و آن
که مقصود و ادسلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیل کرد و دست لال نشانی شود و فرمودند که تا معرفت
را ند بر معارف شریعیه حاصل کنند اگر چه در راه امور را نپذیرد میشوند را ملاک نهایت کار رسانند و آن را ند جان شود
سیکوند و بهان معارف شریعیه بر و تفصیل معلوم میگردد و از ضیق استدلال بنضای اطلاق کشف می آید
یعنی همچنانکه نبی علیه الصلوٰۃ والسلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق امام آن علوم را از وحی
اخذ میکنند علماء این علوم را از شریع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه انبیا و را علیهم الصلوٰۃ
والسلام حاصل بود تفصیلاً و کشف ایشان را نیز بهان نهج حاصل میشود و اصله و تبعیه در میان است باین قسم
کمال از اولیاء اکمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاو له و از سده متبا عده انتخاب مینمایند بخاطر بود
که یک مسئله اجمالی استدلال را مفصل بنویسم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی
جل سلطان درین بوده باشد و اسلام مکتوب کسی و یکم پیشین صوفی صدور یا غنیه
در میان حقیقت ظهور تو حید وجود و قرب و معیت ذاتی او تعالی و تقدس و کد شوق
ازین مقام یا بعضی اصول و اجوبه که تعلق به تحقیق این مقام دارند ثقتنا الله سبحانه و تعالی
عنه متابعت سید المرسلین علیه و سلم و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
شخصه که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یک از دویشان میان شیخ نظام
سخا میسر در آن مجلس ازین فقیر مذکور ساخت و گفت که او انکار وحدت وجود

نویس

می نماید آن شخص تا قبل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است همین باب بخورام ایشان بنویس که در دم
 ازین نقل تا چه فراگیرند در سو وطن نیستند که این بعضی الطن ثم احیایه بمسئله چنانکه متصدع گشت نموده
 مگر معتقد فقیر از خودی باز مشرب اهل تو حید بود و از فقیر قدس سره بطاسر بر همین مشرب بوده اند
 بر سبیل دوام همین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه کیفی
 داشته اند و بحکم این الفقیه نصف الفقیه فقیر ازین مشرب از روی علم خط و افرو و لذت عظیم داشت
 تا آنکه حق سبحانه و تعالی بعضی کرم خویش بنزد مستر اشاد و پناهی حقائق و معارف آگاهی موهبید این
 الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد باقی قدس الله تعالی سره رسانید و ایشان بفقیر طریقه عملیه نقش بندید
 تعلیم فرمودند و تو جبر بلخ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از محارسته این طریقه علیه در اندک مدت محقق
 وجودی شکست گشت و قلوبی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان نثار گشتند
 و کمه دقیقه از دقائق این مرتبه مانده باشد که آنرا شکست نگردانید و دقائق معارف شیخ محی الدین ابن عربی
 را که این شیخ لا شمع ساختند و تجلی ذاتی که صاحب خصوص آرایان فرموده است نهایت عروج جزا و زینت
 و در شان آن تجلی میگوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت علوم و معارف
 آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الاولایه میدانند نیزه تفصیل معلوم شد و دیگر وقت و غلبه بر حال حدیث تصدیق
 بعد از رسید که در بعضی عرفیه که بحضرت خواججه نوشته بود این روایت را که سر سر کست داشته بودند با
 اسی درینا که این شریعت ملت اعمالی است بدلت ما کافر می و ملت ترسانی است بد کفر و ایمانی است
 و سوائ آن پرمی زیبائی است بد کفر ایمان هر دو دارند راه مایکتائی است بد و این حال تادت و کشید
 و از شهرور پسند این خامید ناگاه عنایت بنیای حضرت جل سلطانة اند و در پیچ و خم و در و زوایا و پرده
 و پوشش بیچونی و بیچگونگی را برانداخت علوم سابق که منی از اتحاد و وحدت وجود بوده اند و نیزه از آردن
 و احاطه و سرایان و قرب محبت ذاتیه که در آن مقام شکست شده بود مستتر گشتند و باقی معلوم گشت که
 صانع راجل شانه با عالم ازین نسبتها ندکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی کلی است چراغ
 مقرر اهل حق است شکر الله تعالی جهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست و ست تعالی و تقدس عالم
 عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سر اسرار بیچونی و بیچگونگی قسم بیچون همین چون خوان گشت
 واجب تعالی را همین ممکن توان خواند قدیم هرگز زمین حادث نشود و متمنع العدم عین و اثر العدم

نگرد و انقلاب حقان محاسن و شرف و شجاعت عمل یک بر دیگر است مستحق ستا و اسامی است
که شیخ محی الدین و قابعان او ذات واجب تعالی را مجهول مطلق میگویند و محکوم علیه علمی نمی دانند
ذلک حاظر ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات می نمایند و ما بهو الا حکم علی الذات تعالی و تقدس بالصفات
ما له العلماء من اهل الشیخ من القرب العلمی و الا حاطة العلمیة و در زمان حصول علوم و معارف منافی نیست
و جوی این فقره اضطراب تمام بود که در این توحید امر دیگر عالی تر نیست و تقریر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
که این معرفت ذائل نگرد و تا آنکه حجب تمام از روی کار زایل گشتند و حقیقت که این معنی منکشف شد معلوم
که عالم چند مرایای که کمالات صفاتی است و مجالی ظهورات اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست ظل عین صلیح
چنانکه مذکور است توحید و وجودی است این بحث بمشال و واضح گردد مثلاً عالمی ذو فنونی خواست که کمالات
متنوع خود را در عرض ظهور جلوه دهد و صفایای شمس خود را در معرض وضوح آید و اسما و حروف و اصوات
و در مرایای آن کمالات مخفیة ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که
مجاویس و مرایای آن کمالات مخفیة شده اند عین آن کمالات انبیا محیط آن کمالات ابدال ذات
یا قریب اند اما بالذات یا معیت دارند بلکه نسبت در میان و البته مدلولیة است حروف و اصوات
ایشان و اول پیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر معرفت اطلاق خود اند آن نسبتها که پیدا شد
از روی احکام و خیالات است فی الحقیقت از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات
و این حروف و اصوات مناسبت ظاهر و مدلولیة و مدلولیة و الیه تحقق است بین مناسبت بعضی را بواسطه
بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهاست و همیه میگرد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب محروم است
و ما نحن فی غیره از علاقه و الیه و مدلولیة و ظاهر مظهر نیست عالم علم بر ذل و سماع خود است تعالی و تقدس مظهر
مظهر کمالات اسمای و صفاتی و اسما و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام
و همیه میگرد و بعضی اکثر مراقبات توحید بر این احکام می آید که صورت آن مراقبات در تمجید و تفسیر
و بعضی دیگر را علم توحید و تکرار آن تحمیس از ذوق بان احکام می بخشد و این دو صورت توحید معاونند و اول
و اثر علم محال کاره ندارند و بعضی دیگر را منشأ این احکام علی محبت است که بواسطه استیلا بر حب
محبوب غیر محبوب از نظر محب می خیزد و جز محبوب هیچ نمی بیند آن که در نفس الامر غیر محبوب است
که آن مخالف حسن عقل و شرع است و گاهی همین محبت باعث حکم با حاطه و قرب ذاتی می گردد و این قسم توحید است

از دو قسم سابق است و داخل دائره حال است هر چند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و طبیعت آن بشریعت و نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات بار و ده فلسفیه که اسلامیین اینها منتهی خواهند کرد و فاسده خود را بقوانین شرعیه مطابق سازند کتاب اخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایه مافی الالباب خطای کشف حکم خطای اجتهاد و دایره ملاست و عتاب از آن مرفوع است بلکه یک درجه از درجات صواب و حق او متحقق است این قدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد را رند و درجه از درجات صواب تقدیر خطای نیز می یابند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجه صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه الامام و کشف بر غیر محبت نیست و قول مجتهد بر غیر محبت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا بازنیا شد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب و شهود یقینیه از سالکان که در امرای تعینات کتب است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی و تقدس که بی چون و بی چگونه است هرگز در امرای بی چونی نگنجد و در محال بی چندی نمی آید اما مکان در مکان گنجایش ندارد و بی چون و بی درون دائره چون باید جست اما مکانی را ماورای مکان باید طلبید اینجا در افاق و انفس دیده می شود آیات او نیند سجان و تعالی و تقدس قطب دائره و لایست یعنی حضرت خواجہ نقشبند که الله تعالی سر فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلام لافقی آن باید کرد و است در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد و بد صورت پرست غافل معنی چه داند و لغو کویا جمال جانان پنهان چه کار دارد و بی اگر گویند که در عبارات اکثر مشائخ خبر نقشبندی و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و قرب و محبت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان روی داده باشد و بعد از آن ازین مقام گذرانیده باشد چنانچه این فقیر احوال خود را مقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود گرانگی تمام در باطن بی جانب احدیت صرف ظاهر ایشان را که کثرت پرست بآن احکام و آن شهود و مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر مشاهد می طلبند در کثرت چنانچه از حال والد خود خبر داده است در او اهل این مکتوب تحقیق این جواب تفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است این مقام تحمل زیادت بر آنچه مذکور شد ندارد و گفته شود که چون در نفس امر وجودات متعدده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد

که از هر دو جهت جذبه و سلوک جداست نه جذبه را با وسوسه و سلوک را با آن تعلقی این مقام شکر و محبت
اصحاب آن سرور علیه علی که و تعلیم من العلوکات افضل من التسلیمات الکملایه مقام متنازه و باین دولت عظمی
مشرف صاحب این مقام با امتیاز تمام است از باب مقامات دیگر مشابه با یکدیگر که در این مقام متنازه است
که با یکدیگر مشابه است دارند و سلوک و نور و وجه این نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت محمد ص علیه السلام و در
آن مقام خواهد یافت انشاء الله تعالی از شاخ طبقات و جمع اندر سبانه کم که این مقام نیز در او است طبیعت
که از علوم و معارف آن سخن کرده باشند و لکن فضل اندر یونیه من ایشا و اللذو و الفضل العظیم غایه نافی الیه
اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود و در اول قدم ظهور می آید و بعد در کمال میرسد و دیگر کسی را اگر این دولت
مشرف سازند بر قدم نسبت اصحاب کرام قریب و نه نزدیک از قطع منازل جذبه و سلوک و طے علوم
و معارف آنها باین دولت عظمی مستحسن خواهد گشت و ابتدا در ظهور این نسبت مخصوص برکت نسبت پیدا است
علیه علی که العلوات اتحیات البرکات و التسلیمات ما تواجد و که از متابعان او نیز کسی را باین برکت مشرف
سازند صاحب این مقام را ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه که در دست فیض روح القدس را باز در دفتر مایه و نور
هم بکنند آنچه سجایا کرده درین وقت درین نسبت با هم اندراج نهایت فی البیدایه متحقق شود و چنانکه در
تقدم جذبه و سلوک متحقق است زیاد و برین بیان گنجایش ندارد و مشهور من بعد بنایدن صفات و صفات
انطی الله و اجل به و بعد از اگر ملاقات واقع شد و از جانب مستعان مخلصه حسن انجام یافت شریک این مقام است
در معشر ظهور خواهد و به وسوسه و خوف و باب فیض یاران قلبی فرموده بود و این فقره از ذرات ایشان در
گذرانیدن سبانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرایا یا یاران را نصیحت فرمایند که در تصور و غیبت و مقام
آنرا نباشند و تفرغ و تضاع خود نکنند ان الله لا یغیر بالقوم حتی یتغیروا یا بالقسم و لا الله الا الله بقوم سور افلا هر
و اله من اونه من وال در باب میان شیخ الهدایه و خود صاف نوشته بودند فقیر را هیچ مضامین نیست اما از دست او تفرغ
و ضعیف خود مشار الیه را در کار است که اندم قوت به اشتغال فرع ندانست است به تقدیر فقیر از جانب خود و مقام
گذشت جانب دیگر ایشان و اندر دیگر سر میزند را منزل خود تصور فرمایند علاقه محبت و نسبت هم پرکی نزلان
قبیل است که با موعود غایب گشته که روزیاده چه نویسد و السلام خدمت او با وسوسه اهل بیت بدعا مخصوص از بعد از
تسویه این قیمه بخاطر ریخت که سخن بود و باب ذرات یاران و عفو از آن و فتح تر نویسد که در اجمال این مقام است آنچه
شود و ملاحظه بر تقدیر بر طلب و مقصود است که آن مقام آن ارجاع را بداند و در مقام ندانست باشد و الا عفو

گنجایش ندارد و نوشته بودند که پسر دستگیر شد سره این مقام را بشاوت اینجا عیش و شادی بود و بودند
 این سخن بیانی میطلبید اگر سپردن این چنینی گفته اند که تربیت جماعت طالبان بکنند و در تمام شیخ نشین
 ممنوع است و در مرتبه اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز کنید که شیخ الهداد
 از جانب ارفقه بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی اسما رساند که ما را تاب حضور طلبیدن مشغولی
 و احوال پرسیدن نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آن قدر تجویز نمود تا قسم
 تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که منتفی بر ضرورت باشد و الضرورتی قدر بقدر را پس
 آن سفارت هم مخصوص برمان حیوة ایشان باشد بعد از احوال ایشان مشغولی گفتن احوال طالبان
 پرسیدن اهل خیانت است نوشته بودند که نسبت پر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی نقصان پذیرد و بعد وکیل
 صناعتی بتلاقی انکار است نحوی که سید فریضه کرده بود انکار متاخران کرد و او چند نریاه و کرده است بهمان طرفت
 ماندن خود عین نفس است نسبت که حضرت خواجہ نقشبند داشتند و زمان حضرت خواجہ عبدالحق بود و در آن وقت
 سر جماعی بذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجہ مروت در تکمیل این نسبت بود و از آن زمان تمام نیست که اگر حجة
 و فاسیکه دیار و خداوندی جل سلطان این نسبت را تا یکجایی بر زمین بگردان و عدم بیاد آن آن مناسبت نیست فقیر
 نمیداند که این نسبت به طور باقی خواهد ماند یا نخواهد و نسبت علیه دارید نسبت ایشان اساس ندارد و این سخن بکر
 و حضور ایشان شخص شده بود و شیخ الهداد فقیر نسبت بپادان که حقیقت نحوی از حضور قلبی است بگویند و هم حکم است
 که چه حالت است بر پادارنده آن نسبت کیست انما یندنا فقیر هم مدافعت اند و اقامات را عتابانند که خیالی اند
 صدقے ندارد شیطان شرمین نیست از تسویلات و این متسرست لاسر عصبه الله تعالی از سبب نسبت باقی مقبوسه نوشته
 نمود و آن سلب کردن باختیار و چون که در حضور مذکور شده بود احوال هم آن سلب احوال خود است اهل شده
 زایل تصور کردن خیاست و از یکا زایل شود و بدان حالت کاری اند و انکار کرد که سر میسازند و تشریف از این اهل میگوید
 از آنکه این متن هم او را در روی میماند نمیتوان گفت که بنور تشریف که نیست قانع را اعتبار نیست این سخن اگر مروت
 پوشیده است منتظر باشند و انشا الله تعالی تا خود خواهد یافت چون شما سابقه نوشته بودید به ضرورت در جواب آن سخن
 گفته شد و الی تقریب سخن کردن میریزد و مکتوب سی و هجده بلا حاجی محمد لاجوری صد دریافت در بیان مذکور
 علماء رسو که به محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله حصول دنیا ساخته و در مدح علماء را و کاذب دنیا به غیبت گشته اند
 علماء را محبت دنیا و غیبت دنیا را در آن گفت چه که حال شایسته خلایق را اگر چه از ایشان حصول فوائد است

اما علم ایشان در حق ذاتهای ایشان نافع نیاید هر چند تا به شریعت تقویت بقوت بر ایشان مترتب است اما
 گاه است که این تأیید تقویت اهل نبویه بر باب نور همی آید چنانکه سید انبیا علیه و علی آله الصلوٰت التسلیمات
 از تأیید آن مرد فاجر خبر داده اند و فرموده ان الله لیوید الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ یارس اند
 که اندر مس و آهن هر چه باور سوزند گرد و در آنی حد ذاته بر مخرج خود است و همچنین آتش که در سنگ نه موجود است
 عالم را از آن آتش حصول نافع است اما آن سنگ نه آتش از آن آتش مرونی بے نصیب اند بلکه گوئیم که این علم
 در حق ذات ایشان مضر آنکه محبت را بر ایشان تمام ساخت ان الله الناس غذا یا یوم القيمة عالم
 لم یفعله الله بعلیه چگونه مضر نباشد علمیکه نزد خدای عزوجل عزیز است اشرف موجودات آنرا وسیله دنیائی نیست
 از مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی دلیل و خوار است بدترین مخلوقات پس عزیز خدای
 عزوجل خوار ساختن ذلیل اورا سبحانه عزت دادن بنیات مستقیع است فی الحقیقت معارضه است حق سبحان
 و تعالی تدبیر اهل حق نافع آید که خالصا بوجه الله سبحانه باشد و از شایسته محب جاه و ریاست و حصول مال و
 رفعت خالی باشد و علامت این خلوص بدنیاست بی رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمائے کبار علیهم السلام
 مستلما اند و محبت این غیه گرفتار از علمای دنیا اند ایشانند علما بسود و شرار مردم و مخصوص مریح حال آنکه ایشان محجور
 مقتدرای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و بحسبون هم علی شوالا انهم هم الکاذبون اتخوذ علیه السلام الشیطان فانیسا
 ذکر الله و الله حزب الشیطان اللان حزب الشیطان هم انما هم من خزیره شیطان همین بود که فارغ نشسته است از
 تفصیل و خواص و جامع ساخته آن عزیز سر آنرا بر سینه لعین گفت که علما بسود و این وقت درین کار با من و عظیم گویند
 مرا ازین هم فارغ ساختند و الحق درین مان هر سستی بد آئینی که در امور شرعیه واقع شده به فتوری که در ترویج لطیف و
 ظاهر گرفته است همه دشواری علما بسود است فساد نیات ایشان آری علما کاند و نیای به غیبت اند و از حب جاه و ریاست
 و مال و رفعت آنرا و علما آخرت اند و در شایسته انبیا اند علیه السلام تسلیات بهترین خلایق ایشانند که فدای قیامت
 سیاهی ایشان بخون شهیدی فی سبیل الله و زن خواهند کرد و پیر این سیاهی خواهد چربید نوم العلماء و عباده و دشان
 ایشان متحقق است ایشانند که جمال آخرت در نظرشان شمس آمده و قیامت دنیا و شایسته آن مشاهد گشته آنرا بنظر
 بقا و یزدن این را بهر حال و ال قسم یا قند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند شو و عظمت آخرت
 اثر شود و جلال لایزال است و دلیل و مشتق دنیا و مافیها از لوازم شو و عظمت آخرت است ان الدنیا و الآخرة
 حترقان ان فییت احدیما عظمت الآخرة اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است

آنست عزیزست جمع این دو امر از قبیل جمیع اخلاص است اما حسن الدین دال دنیا و آیه آری جمعی از مشایخ
خود و بالیست خود تمام برآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اهل دنیا نمودند و از این ظاهر بر غلبه
می نمایند فی الحقیقت هیچ خلقی ندارند از همه ناسخ و اکثا و اندر حال انانیت هم تجارت و مایع عن ذکر الله تجارت می بین
ایشان مانع ذکر خدا نیست در عین تعلیق باین امور به تعلیق انداخته و خواهی نقش بند و مودود و تقوی را بکمال
سره و التمسیدن که در باز آید دنیا تا جرعه را دیدم که بخواه بنزد دنیا کم و بیش افزاید و فروخت نمود و دیگر
دل او از حق سبحانه غافل گشت مکتوب سی چهارم نیز بلا عاصی محمد لاهوری صدور یافته در بیان
جواهر عالم بر طریق بسط و تفصیل مما لکن نقد سعادت دارین و ابست با تباع سید کونین است علیه و علی آله
من الصلوات افضل ما من التسلیات اکملها فلسفه که دیدیم بعین است او کمال متابعت صاحب شریعت
علیه و علی آله الصلوات و اسلام و التیمه کمال فشد است از حقیقت عالم انرا بنیاست انما عن ان کون
شعور عین مرتبه الوجوب تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصود بر عالم خلق است و در اینجا نیز تمام است جواهر
که اثبات نموده اند بر هر دو عالم نفس و عقل که از مجردات شمرده است از نادانی است نفس ناطقه خود همین نفس است
که بر تکریم محتاج است و بالذات است او بنیاب و پستی است بعالم امر او را چه نسبت و تجرد را با چه نسبت
و عقل خود او را که نمی کند از مقولات ناگوار چه در آنکه محسوسات را نسبت از اندیکه حکم محسوسات چنانچه
گفته اند اما امری که بحد محسوسات نسبت ندارد و شبه و مثال و دور شهادت پیدا نیست و او را که عقل
نمی آید بند او بکلید عقل نمی کشاید لهذا نظر او از احکام می چون کوتاه است و در غیب محض مگر او این حکما
عالم عقل است عالم امر را و بر یونی است و بهر بیگانگی ابتدای عالم امر از مرتبه قلب است فوق قلب است و
روح است فوق نفس است و فوق نفسی است و غایت است بچگونه عالم امر اگر چه آنرا گویند گنجایش دارد و از کوتاه
خود نیز پند را فراموش کرده جواهر انکاشته است در این جواهر چه عالم امر و اطلاع بر حقائق اینها نصیب کمال
آبجان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم چون در عالم صغیر که انسانست نموده است از آنچه در عالم
کبیر است در عالم کبیر نیز احوال این جواهر خسته ثابت باشد عرش جمید بر او این جواهر کبیر است در رنگ قلب
ایشان باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب از جواهر بچگونه فوق العرش
برتر است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برتر است در میان عالم
خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب عرش اگر چه در عالم خلق ظاهر اند اما در عالم کبیر نصیب از یونی و بیگانگی دارند

اطلاع بر حقیقت این جواب خیر است اکل افراد اولیاء الله در اسلام است که مراتب سلوک به تفصیل گذرانیده بهر نهایت
 التمام رسیده اند بیت هر گواهی مرد میدان که شود پیشه آخر سلیمان که شود و اگر بمحض فضل
 ایزدی تعالی شانہ نظر بصیرت صاحب دوتے رائے تفصیل مرتبہ وجوب علی حسب الامکان و کشاید مطالبہ مول
 این جواب را در آن موطن نیز شاید اورا این جواب غیره و کبیره را در رنگ ظلال آن جواب حقیقت معلوم فرماید
 این کار دولت کمون تا اگر رسد به ذلک فضل الله و تینین ایشا و امد و تفضل اعظم منع از غفلت احقاق عالم
 امر بواسطه وقت آن معانی مکتوب است تا هر گونه نظریه از اینجا فریاد و در آن علم در علوم که بیشتر و اما اوستیم العلم الا
 مشرف اندازین باجر آگاه شدیم هینا لا رباب لغیریم هینا مصلحت نیست که از پرده و برون افتد راز
 ورنه در مجلس ندان خبر نیست که نیست و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی و التزم متابعت
 المصطفی علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و التماسا و و نهانیا بخاطر آمد که از جواب مقدسه علیا نیز تبحر
 آورده شود باید آنست که ابتدا و آن جواب از صفات اضافیه است که کمال این بین الوجود است که
 و فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تجلیات اینها نصیب است قلب البصافات اضافیه است
 و تجلیات اینها مشرف است و بقیه این جواب علیا که فوق صفات حقیقیه اند و اصل دائره حضرت ذات اند
 تعالی و تقدس لند تجلیات این مراتب سه گانه را تجلیات ذات میگنید سخن از اخبار اتدک مصلحت
 ع قلم اینجا رسید شکست به مکتوب بسی و پنجم میان حاجی محمد لا هوری صدور یافت در میان محبت
 ذاتی که انعام و ایلام در انتقام بر ابرست عظاما الله سبحانه و یاکم عن نفع البصر بحر است سید البشر علیه
 آلا الصلوٰۃ و التسلیات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس باره است و تطهیر آن از عبادات الله باطله
 که ناشی است از وجود هوای نفسانی بخاتی می شود و حقیقت جز یک معبود بر حق تعالی و تقدس قبله و جہ نماز
 و هیچ مقصدی بر روی نگزیند چه از تفاصد دینی و چه از مطالب دنیاوی و تقاصد دینی هر چند از حسنات است
 اما کار بر آست مقررین آنرا سیه میدانند و جزئی که را مقصود نمی شمارند این دولت و البسته حصول ذنات
 و تحقق محبت الهی که در آن موطن انعام و ایلام مساویست از تعذیب اینچنان لند از دست که از نعم اگر بیشتر
 خواهند برای آن خواهند که محل خدای اوست تعالی و تقدس و طلب آن مرضی اوست عز سلطان و از
 و در خ پناه برای آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی و مقصود از بهشت طلب حفظ نفس است و در
 از دوزخ بود و هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب

کل یا فعله محبوب خیر حقیقت اخلاص محبوب آنجا دست میدهد و خلاصی از آله باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می آید و بدونه خط افتاد بی محبت ناتی که به ملاحظه اسما و صفات بے توسل انعام و اکرام محبوب است کار و خلل است فزای مطلق بی این محبت شرک سوز دست ننید بد مشنوی می عشق آن شعله است که چون بر فروخت هر چه بر مشوق باقی جهل سوخت پیغ لا و قیل بخیر بل نند در نگران پس که بعد لایچه ماند ماند لا اله الا الله باقی جمله شاد باشا عشق شرکت سوز رفت بد مکتوب سخی و ششم نیز بلا حاجی محمد لاهوری صد دریافت زبیران آنکه شریعت تکفل جمیع سعادت دنیوی و آخری است و مطلب نیست که در حصول آن بجاورای شریعت احتیاج افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و یا مناسب لک حقیقتا الله سبحانه و ایا کم بحقیقة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التحیة و یرحم الله عبدی قال آئینا شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو حق نشوند شریعت تحقق نشود و چون شریعت تحقق شد رضای حق بجاود و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادت دنیوی و آخری است در عنوان من الله اکبر پس شریعت تکفل جمیع سعادت دنیوی و آخری است و مطلب نیست که بجاورای شریعت در آن مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقت که صوفیه آن ممتاز گشته اند به و خادم شریعت اند و تکمیل خیرات که اخلاص است پس مقصود از تحصیل آن به و تکمیل شریعت است امر دیگر و رای شریعت احوال مواجید علوم و معارف که صوفیه را در اشاره راه دست میدهند از مقاصد انذل و ابل و یا مقاصد تربی بیا افعال طریقت را جمیع اینها گشته بر مقام ضابطه رسید که نهایت مقامات سلوک جذبه است به مقصود از طریقت منازل طریقت و حقیقت را و رای تکمیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضاست از تجلیات متنه گانه و مشاهدات عارفانه گذرانیده از هزاران یکبار بدو اخلاص مقام رضایه رسانند که اندیشان احوال مواجید از مقاصد شمرند و مشاهدات تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان محروم خیال می نمایند و از کمالات شریعت محروم میگردد و دیگر علی اثر کسری با عیون هم آید شعیب الیمین و شایه صمدی الیه بن تیب و از حصول مقام اخلاص و حصول بر توبه رضایه و طریقی احوال مواجید و مراد به تحقیق این علوم سعادت پس اینها محذرات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بعد که سبب الله علیه و علی الالصوٰة و السلام برین فقیر بعد از ده سال کامل مرین راه بوضوح انجامید و شاهد شریعت که این بنده جلوه گر گشت بهر چند از اول گرفتاری احوال مواجید داشت و غیر از تحقیق حقیقت شریعت مطلبی در نظر نداشت لیکن بعد از عشره کلام حقیقت که بر این نظر و آراء الحمد لله عز و جل جمعا اکثر طبیبان کافیه مبارک علیه و علی فیه غفرته میانی شیخ جمال جمیع اهل اسلام را باعث خزن و فقره است محمد و مراد و باس ایشان از جانب فقیر عنده

فاتحه خوانند و السلام مکتوب سی و پنجم شیخ محمد خیری صدر یافته در تخریص بر اتباع سنت سینه علی صاحبها
 الصلوٰۃ والسلام و التیمه و در ترغیب ب حصول نسبت نقشبندیہ قدس الله تعالی اسرار هم رساله شریفه و مکاتیب طیفه
 که از روی کرم اصدار فرموده بودند بطاآن مسرور و متشجع گردیدند استقامت و ثبات خود برین طریقه علی نقشبندیہ
 نوشته بودند و الله اعلم بحال علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی بیکت اکابر این طریقه علیہ ترقیات بنی نهایت کرامت
 فرماید طریق ایشان کبریت احمر است یعنی بر متابعت سنت علی مصدرها الصلوٰۃ والسلام و التیمه این فقیر از نقد
 وقت خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ برنسیان ریختند و کار یک باید کرد
 ببنیایت الله سبحانه کرد و احوال آرزوئی نموده است الا آنکه احیای سنتی از سنن مطلقه علی صاحبها
 الصلوٰۃ و التسلیمات نموده آید و احوال موجود را بر باب فوق را مسلم باشد میباید که باطن را بر نسبت بخوا
 قدس الله تعالی اسرار هم محمود داشته ظاهر را بکلیت متابعت سنن ظاهر و متشجع و متنزین دارند مصرعه
 کار نیست غیر این همه هیچ به نماز پنجگانه را در وقت اول او انبیا اند الا عشاء و رستاق که تا ثلث شب
 تأخیر و ران مستحب است درین از فقیر به اختیار است نیز خواهد که مسرور تاخیر را در ادای صلوٰۃ گنجایش باشد
 و عجز بشریت مستثنی است مکتوب سی و هشتم نیز شیخ محمد خیری صدر دریافت در گرفتاری بذات
 بخت تعالی و تقدیر که نمره است از اعتبار اسما و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت جماعه
 نارسیدگان که چون رای چون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فن که مرتب است
 بر این تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی
 سمواره با خود و در و یک نقطه با غیر خود نگذارد و هر چه یاد و نجات بخت است تعالی شانه موجب فرحت است
 اسما و صفات باشد و آنکه متکلمین صفات الله و لا یغی و گفته معنی دیگر دارد و از غیر غیر معطل خواسته اند
 و بآن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از ان ذات عز سلطانہ جز سلوب
 تعبیر نمیتوان کرد و ران مرتبه هر چه اثبات است الحاد است و بهترین تعبیرات جامع ترین عبارات لیس گند
 شے است که بزبان فارسی ترجمه آن بیچون و بیچگونه است علم و شهود و معرفت را با و سبحانه راه نیست
 می بینند و میدانند و می شناسند غیر اوست تعالی بآنها گرفتاری گرفتاری بغیر اوست پس نفی آن لازم
 باشد در تحت کلام آلا در آرزو اثبات آن ذات بیچون و بیچگونه را به کلام الا اصدی باید کرد و این اثبات
 اولایه تقلید است و آخرایه تحقیق و بیسته از باب سلوک به نهایت کار نرسیده چون رایچون تصور کرده اند

و شمرود معرفت را باوراء داده اند از باب تقلید براتب ازین باب نیز اندر چه تقلید اینها مقبوس از مشکوٰۃ نوریست
ست علی صاحبها الصلوة والتسلیمات که خود بخاطر ابا و اجداد است منتهی ای آن جماعت تاریک گان که شرف
غیر صحیح است بحسب تفاوت رده از کجاست تا یکجا به وفی الحقیقت آن جماعت متکافران که اگر اثبات شود
ذات نیکند از آن امید اند که نفس اثبات عین انکار است امام سلیمان امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنده فرموده است
بسم الله ما عبدناک فی عبادتک لکن عرفناک فی عدم عین عبادت خود و ظاهر است لیکن
حصول حق معرفت بنابر آنست که نهایت معرفت و ذات تعالی شایسته آن نیست که به جوی و بیجا نگی
نشانند ساده دلی گمان برد که درین معرفت عام و خاص بمنزله یوشی مستوی الاقدام اند گوئیم که اوست
مکرده است میان علم و معرفت بتدی را علم است و شتی را معرفت معرفت جز به انما نمیشود این دولت بند
فانی را میسر میشود و مولوی میفرماید ششوی سیکین ناگزیر و این قنای نیست رده در بارگاه که پادشاه چوین
معرفت و راسی علی باشد باید دانست که امریت و راسی و دانش متواتر است که تعبیر از آن به معرفت یکبار و اوردن
بسیار نیز سیکوید ششوی را به حافظ این همه آخر بهره نیست به هم خست خورید و به سبب عجیب هست به ششوی
اتصالی بجهت تلیف به قیاس به به است رب الناس یا یا جان الناس به لیک گفتن تاس انسان
تاس غیر از جهان بیان آشناس نه به و چون در فائز اقدام متداوست اند لا یرحم من قبل ان ازین معرفت
تفاضل باشد کسی که فانی می آید معرفت وی آید است و کسی که دون دوست و فساد و دوست
در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن یکبارفت یا ایست ازین حاصل و نامراده بی همتاقت و اثباتی
خودی نوشتم و از دوستان محض و معونه طلب میکردم مرا مثال این سخنان چه مناسبت است اگر از
خوشتن و خوشت چنین به چه ضرور از چنان چنین به اما همت بلند پای و طلیت سرای نیکند از که بیان
دنیه و سرمایهای سفید فرو آید بلکه از اتقات نماید اگر سیکوید از سیکوید اگر چه بیچ نیکوید و اگر می جوید و را
می جوید اگر چه بیچ نمی یابد اگر حاصل دارد و ابر دارد اگر چه بیچ ندارد و اگر و اصل است او را اصل است
اگر چه به حاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس الله تعالی عندهم اسرار هم العلیه که ششوی
واقع شده است منتهی آن به غیر از باب کمال ظاهر نیست تاریک گان انهم آن معنی محال است
در نیاید حال بنحته بیچ حسام به پس سخن کوتاه باید و اسلام به عنوان نامه بکلمه
هو الظاهر هو الباطن مبین کرده بودند مخدوم هو الظاهر هو الباطن درست اما چند گاه است که

فقیه ازین عبارت معنی توحید نمی فهمد و بعلماء و در فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی
 از باب توحید معلوم گشت که میسر لما خلق لمع هر کس را هر کار سے ساختند پنج چیزین کس است لا
 و بیان مکتوبات مثال او امر و استیلا از او است ما انکم الرسول فخذوه و ما ننکم عنه فاستوا و اتقوا الله و چون
 با مورد با خلاص است و آن درینا صورت نمی بندد و بے محبت ذاتیه متفق نمی شود و لا حرم تحصیل مقدمات
 قضا که مقدمات عشره است می باید کرد اگر چه فساد محبت محض است اما مقدمات و مبادی آن بسبب
 تعلقی دارد اگر چه بعضی باشند که بحقیقت فنا الیشان را مشرف سازند بے آنکه کسب مقدمات آن فنا
 و بریاضات و مجاہدات حقیقت خود را سبب سازند و مع حال او از دو صورت خالی نیست یا بموافقت
 الحوائج او را باز دارند یا بر تکمیل ناقصان بعالم بازگردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکور و واقع
 نمیشود و از تفحص جمیع تجلیات اسامی و صفاتی خیرست و بر تقدیر ثانی چون او را بعالم بازگردانند سیر و تکمیل
 مقامات واقع میشود و تجلیات بی نهایت او را مشرف می سازد صورت مجاهده و اندام الهی حقیقت در
 کمال فوق لذت است بطاهره یا صفت است بیاطن تمام لذات شیخ این کار دولت است کنونی یا اگر ارشاد
 گفته نشود که چون اخلاص از جمله امور است واجبیه الاتصال باشد و حقیقت آن بی فناء تحقق نمیشود پس علماء ابرار
 و صلحا اخبار که بحقیقت فناء مشرف شده اند بے ترک اخلاص عامی باشند زیرا که گوئیم که نفس اخلاص ایشان را
 حاصل است اگر چه در ضمن بعضی افراد اخلاص باشد و بعد از فناء کمال اخلاص متحقق نمی شود و جمیع افراد
 شامل می باشد و لهذا گفته شده است حقیقت اخلاص بے فناء صورت نمی بندد و نه لغت که نفس اخلاص
 بے فناء متحقق نمیشود **مکتوب سی و نهم** نیز شیخ محمد خیری صدر دریافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است
 از مجرد اعمال صورتی و عبادات رسمی کاری نمی کشاید و اتصال آن حق سبحانه و تعالی از مار و ن خود
 اعراض و سبب ناب قدس خود اقباله از زانی فرماید بجز مرتبه سید البصیر المحرر عن ربیع البصر علیه
 و علی آله الصلوات و التسلیات مدار کار بر قلب است اگر از دل بغیر او سبانه گرفتار است غراب
 و ایتربست از مجرد اعمال صورتی و عبادات رسمی کار سے نمی کشاید سلامتی قلب از التفات
 بر ما و ای او تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند و شریعت باتیان آن اضر فرموده و در
 در کارست و دعوای سلامت قلب بے اتیان اعمال صالحه بدین باطل است همچنانکه درین
 فشار روح بے بدن غیر متصور است احوال قلبی بے اعمال صالحه بدنی محال است بسویا رسد از

محمدان این وقت این قسم دعویٰ مینمایند تجانا المد سبحانه عن مقتدا اسم السو لصدقة حبیب علیه الصلو
 والسلام التیمة مکتوب چهل نثره شیخ محمد خیری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزو شریعت
 از اجزای شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و امثال آنها محمده و نفسله
 علی بنیه و سلم محمد و ابی انطی مناتل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود از این سیر و سلوک
 تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بقضای الیه آفاقی و انفسی است و این اخلاص خروست از اجزای شریعت
 چه شریعت راسته جزو است علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند و در تکمیل جزو او که
 اخلاص است حقیقت کار این است اما فهم هر کس اینجا رسد اکثر عالم نجواب و خیال آرمیده اند و بجزو
 اکتفا نموده از کمالات شریعت چه دانند و حقیقت طریقت و حقیقت چه وارسند شریعت را پوست خیال
 میکنند حقیقت را مغریدانند و نمیدانند که حقیقت معامله چیست به مشربات صوفیه مغرور اند و باحوال و
 و باحوال و مقامات متفقون به ایمان الله سبحانه سوار الطریق و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
 مکتوب چهل و یکم شیخ درویش صدور یافته در ترغیب بمتالعت سنت سید مصطفوی علی صاحبها
 الصلواة والسلام و التیمة در بیان آنکه طریقت و حقیقت متهمان شریعت اند و در بیان علوم شرعی
 و علوم صوفیه که در مقام حقیقت که اعلا س مراتب لایست سنت فائض میگردد اصلا مخالفت نیست
 و ایناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمتالعت سنت سید مصطفوی علی صاحبها
 الصلواة والسلام و التیمة متجلی و متسرن گردانا و بجمته البنی و آلہ الامحاء علیه و علیهم الصلواة و التیمة
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محبوب رب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است
 از برای مطلوب و محبوب است لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک لعل خلق
 عظیم و نیرمی فرماید تعالی و تقدس انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس
 ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل ملت اورا علیه الصلواة والسلام صراط مستقیم خوانده است و
 اورا داخل سبل گردانیده و اذا اتباع آن منع فرموده و آن سرور فرموده علیه الصلواة والسلام انما الشکر
 و اعلا الخلق هدایتهم خیر الهدی بدست محمد و نیز فرموده علیه الصلواة والسلام آدنی بدنی فاحسن تاج
 و باطن بنیم ظاهر است و کمال آن بر منجی با یکدیگر مخالفت ندارد و مثلاً در فرغ بزبان ناگفتن شریعت است
 و از دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی تکلف و تامل است طریقت است

و اگر بی تکلفی سرست پس فی الحقیقت باطن که طریقت و حقیقت است تمام و مکمل ظاهر آمد که شریعت است
پس سالکان سبیل طریقت و حقیقت را اگر در اشائی راه انوار یک نظر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند
و ظاهر سازند بنی بر سرک و قت و غلبه حال است اگر از آن مقام گذرانند و بصحو آید آن منافات با کلیه
مرتفع میشود و آن علوم متضاده تمام بهای بخشود میگردد مثلاً جمیع از سکر با حاطه ذاتی قائل گشته اند و بالذات
حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای علمای اهل حق است ایشان با حاطه علمی قائلند
فی الحقیقت آرای علمای صواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالی تعالی
بهیچ حکمی محکوم نمیکرد و پس حکم در وی با حاطه و سر بیان نمودن مخالف آن قولست الحق کذات او تعالی
بیچون و بیچگون است و بیچ حکمی را بوی راه نیست آنجا حیرت و نادانی است و در آن موطن جبل مرت
و سرگردانی محض احاطه و سر بیان را در آن جناب قدس چه یار اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند
اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اولست و چون آنرا از مرتب تعین نمیدانند آن تعین را عین ذات
میگویند و آن تعین اول که معبر بوجدت است در جمیع کمکات ساریست پس حکم با حاطه ذاتی درست آمد
اینجا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمای اهل حق بیچون و بیچگونه است ماسوی
او هر چه هست بروی زاید است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زاید خواهد بود و از دایره
حضرت ذات بیچون بیرون خواهند دانست پس با حاطه و ذاتی نخواهند گفت پس نظر علماء
از نظر آن صوفیه بلند آمده و ذاتیکه نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ماسوی است همین
قیاس است قریب و بعیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعی ظاهر تمام و کمال بعد یکد تحقیق
مجال مخالفت نماد در مقام صدیقیت است که بالاتر مقام ولایت است فوق مقام صدیقیت مقام
نبوت است علوم که نبی را علیه الصلوٰۃ والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهمام منکشف
گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهمام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در یادون
مقام صدیقیت هر مقامی که باشد نحوه از سکر متحقق است صحو تمام در مقام صدیقیت است
و بس فرق دیگر در میان این دو عالم نیست که در وحی قطع است و در الهمام ظن و فیرا که وحی بتوسط
ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهمام اگر چه محل عالی دارد آن قلب است
و قلب از عالم امر است اما قلب را با محض نفس نحوه از تعلق متحقق است و نفس هر چند بزرگتر

مطمئن گشته است اما بستی هر چند که مطمئن گردد و به هرگز ز صفات خود نگیرد و پس خطا برادران موطن مجال پیدا شد باید دانست که در ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان او فواید و منافع است اگر نفس با لکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود می گردد و روح را حکم ملک پیدا می شود و مجوس در مقام خود میگرد و ترقی او بواسطه منافقت نفس است اگر نفس منافقت نماید ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیه من التحیات اتمها و من التسلیات اکملها و منتهی که از جهاد و کفار

مراجعت می فرمودند و چنان من الجهاد الا صغری الجهاد الا کبر جها و بالنفس را جهاد اکبر می فرمودند و منافقت نفس درین موطن تبرک و رحمت او نمی ست بلکه باز آه آن ترک نیست مگر این تحقق ترک هم مقصود نیست و بهمان بار آه انقدر ندامت و پشیمانی و التماس و تضرع بجناب قدس خداوند و جل سلطان دست میدهد که کار یک ساله مثلاً در یک ساعت میسر شود بر سر اصل سخن رویم بفرموده صهر چیز که اخلاق و شامع محبوب یافته می شود آن چیز نیز به بنیت محبوب محبوب میگردد و بیان این بر مرزست در کرمه فایضی میبکیم اندیس در متابعت او علیه الصلوة والسلام کوشیدن منجم

بمقام محبوبیت آمد فاعلم کل عاقل فی لب السع لکمال اتباع حبیه علیه الصلوة والسلام طاهر را و باطن سخن بطویل انجا میدم و در فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است هر چند و را از میگرد و زیبا تر می آید لو کان البحر مداداً و الکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی و

لو جنتا بمثلک مداداً و الحزن سجای دیگر باید بر دعایل قیمه الدعا مولانا محمد حافظ اهل علم است و کثیر العیال از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر گشته اگر چه فرموده از سر کار نصرت آثار سیادت و نقیبت دستگاری شیخ جیوه طیفه یا امداد و از براسه مشارالیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود و زیاده و غیره

مکتوب چهل و دوم نیزه شیخ درویش صدر یافته و بیان آنکه بهترین مصداق از براسه زود و دن زنگ محبت مادون حق سبحانه از برای حقیقت جامع قلبیه متابعت سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام سلمک الله تعالی و سبحانه و الباقی آدمی تا زانیکه بدین اش تعلقات گرفته است محروم و محروست میقل مرات آئینه حقیقت طامع از زنگ محبت مادون او غر و جل کشت

و بهترین مصداق از آن زنگ اتباع صفت سینه مصطفویه است علی مصداق الصلوة والسلام و نتیجه که مدار این بر رنج عادات نفسانی دفع رسوم ظلمانی است بطوری که شرف بنده است

وویل لمن جرم من بنده الدواة القصبی بقیة الحرام انکه جناب نفوی اغزی سیان مغفرو له مرحوم شیخ گهون
از مردم اعیان و بزرگان او اندر جمع کثیر بایشان وابسته اند مثل ترجمه ستاره یاده چه تصدیع نماید پس
علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و سوم سیادت پناه نقابت و سنگاه شیخ فرید بخار عی و
در بیان آنکه توحید و قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودی است که فانیان مربوط است
و توحید شهودی عقلی و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال شایع که ناظر توحید شهودی
باید فردا در و دانیات انجلیش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام جبریت است و
چون از آن مقام میگذرند حق الیقین میسرند از امثال این احوال تخاشی بینایند و مانیا سب و ملک
سن الاسولة فالاجوبة و التمثيلات الموضحة سلمکم الله تعالی و سبحانه و عصبکم عما یصلکم و صالکم عما یتصلکم
در اثنا راه این طائفة علیه را درست میدهد و قسم است توحید شهودی و توحید وجودی و توحید نفوی
یکی دید نیست یعنی شهودی و سالک خبری که نباشد و توحید وجودی یک معبود نیست و غیر او معدوم اما شستن و
با وجود خدایت مجالی و مطایران یک پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آرد و شهودی از قسم
عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فانی این توحید تحقق نمیشود و عین الیقین
بسیار غیر شهودی را که در دیتایک با استدلال و مستلزم عدم روتیه ماسوی اوست بخلاف توحید وجودی که عین
است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین به آن معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوای نیست
غایه انی الباب مستلزم نفی علم ماسوی است در وقت غلبه و استدلالی علم آن یک مثلاً شخصی که توحید وجودی
آفتاب پیدا کرد استدلالی این یقین مستلزم آن نیست که ستاره ها را در آن وقت منتفی معدوم نداند اما وقتیکه آفتاب
دید البته ستاره ها را نخواهد دید و شود او جز آفتاب نخواهد بود و درین مان که ستاره ها را نمی بیند میداند که ستاره ها
معدوم نیستند بلکه میداند که هستند اما مستور اند در شعشان نور آفتاب مغلوبند و این شخص با جماعه که نفی خود
ستاره ها را در آن وقت کنند در مقام انکار است میداند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی است
یک وقت است تاملی و تقدس با عقلی و شرع در جنگ است بخلاف شهودی که در یک دیدن هیچ مخالفت نیست
مثلاً در وقت طلوع آفتاب ستاره ها را نفی کردن و معدوم داشتن مخالف واقع است اما ستاره ها را در آن وقت
ناویدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن ناویدن بواسطه غلبه نور آفتاب است ضوئیت بصیرتی اگر بصیرتی نباشد
آفتاب مکمل شود و وقت پیدا کند ستاره ها را از آفتاب جدا بیند و این دید حق الیقین است پس اقوال بعضی از شایخ

که بظاهر بشریت حقه مخالفت مینماید و توحید وجودی بعضی مردم آنها را فردوی آند شل قول ابن سمنه
 اصلاح انا الحق دانی یزید البسطای سبحانی و امثال اینها اولی و انساب آنست که توحید شود وی فردوی بگوید
 و مخالفت را و دیاید ساخت بهرگاه ماسوای حق سبحانه از نظرشان متفق شده غلبه آن حال باین الفاظ کلم
 فرمودند و خیر حق سبحانه اثبات نمودند و حق انا الحق آنست که حق است و من چون خود را نمی بیند اثبات
 نمیکند آنکه خود را می بیند اگر حق میگویی یا من خود که فرست اینها کسی نگردد که اثبات ناکردن نفی یکشد
 و آن عیب توحید وجودیست زیرا که گوئیم که مقدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرت است
 احکام تاها مسا قط شده اند و سبحانی نیز تنزیه حق نه تنزیه خود که او تمامه از نظر او مرتفع شده است
 حکم باو خلق نمیکند و امثال این سخنان در مقام علم الیقین که مقام حیرت است بعضی را در میزد و چون
 ازین مقام گذرانند و حق الیقین میسرانند از امثال این کلمات تماشایی بنمایند و از حد اعتدال تجاوز نمایند
 و این مان بسیاری ازین طائفه که نرسیده ایمان خود را و اینان توحید وجودی را شل ساخته اند و کمال
 جز آن نمیدانند و علم اند عین باز مانده اند و آن احوال شاخ را بهمانی تخلیه خود فرود آورده و مقتضای برادر کار
 خود ساخته اند و بازار کاسد خود را باین تخیلات ساجد داشته اند و اگر بافر من در عبارات بعضی از
 شاخ ما مقدم الفاظی که تصریح توحید وجودی دارند واقع شده اند محل بران باید کرد که در ابعاد
 مقام علم الیقین باین کلمات حکم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده اند و از علم
 بعین برده اند اینجا کسی گوید که او باب توحید وجودی نیز میپایانده که میسرانند یکمی میتد پس از
 حق الیقین نیز نصیبی دارند زیرا که در جواب گوئیم که در باب این توحید صورت مثالی توحید وجودی
 دیده اند آنکه بآن توحید تحقق شده اند توحید وجودی را باین صورت مثالی اونی بحقیقت هیچ
 مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم با مرے در آن موطن نیست و
 صاحب این توحید وجودی با وجود و شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از در باب علم است چنانچه
 وجود ماسوای کند و نفی حکم است از احکام از مقوله علم حیرت و علم بلید که جمع نمیشوند پس ثابت شد
 که صاحب توحید وجودی از مقام علم الیقین بهره ندارد تا رسد صاحب توحید شهودی را بعد از آن
 مقام حیرت اگر ترقی واقع شود و بمقام معرفت که حق الیقین است میسرانند و در آن موطن
 علم و حیرت جمع می شوند و علم که بحیرت است و حیرت که علم الیقین است این جواب

بشایسته واضح گردد و مثلاً شخصی در خواب بواسطه مناسبتی که مقام پادشاه است و او خود را پادشاه و پادشاهان
 و لو از هم پادشاه است و خود دریافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مشابه
 پادشاه است و در خود دیده است فی الحقیقت پادشاه است را بان صورت مثالی هیچ مناسبت نیست اگر
 آن شود اگر بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص متحقق شدن حقیقت آن صورت خبر میدهد اگر
 حالی بکند و عنایت خداوندی جل سلطان شامل حال او نشود بان مقام برسد اذ قوت تاضل فرقی بسیار
 است پس آنکه که قابلیت مرآتیت داشته باشد تا امرت نشود و بدست پادشاهان نرسد و از حد
 جمال شان بهره نیابد کجا اقدام مگر گوئیم که سبب تحریر این علوم فاضله آن باشد که اکثر انبیا و نبوت
 بعضی بتقلید بعضی بحد و علم بعضی دیگر بعلم مترجند و اولی آنکه بعضی با کمال و زنده دست و پا
 این توحید و وجودی ندیده اند و هر از حق میدانند بلکه حق میدانند و که در تمامی خود را از ذوق کلیه غنی
 با سجد میکشایند و در اهانت و احکام شرعی بنمایند و باین معامله خوشوقت و خرسندند و ایتیان
 او را شرعیه اگر اعتراف دارند طفیلی میدانند مقصود اصلی در این شریعت خیال میکنند و شاو کلاشم
 حاشا و کلاش و با سجد سجدان من بذا الیه حق و السوء طریقت و شریعت چین یکدیگر اندر سر و پای ایشان
 در میان ایشان واقع نیست فرقی جمال تفصیل است و استدلال کثیف هر چه مخالف شریعت است
 مرد و دست کل حقیقه و توبه اشرار فموزندقه شریعت را بر جاده طلب حقیقت نمودن کار و دانست
 زلفنا احد سبحانه و ایا کم الاستقامه علی متابعت سید البشر علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیات و التحیات
 اطهار و باطن معرفت پناهی قبله گاهی حضرت خواجۀ ماقدر سید تعالی سر و چندگاه مشرب توحید و جوی
 خستند و در رسایل مکتوبات خود از اظهار میفرمودند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت و بخشش
 ازان مقام ترقی اندانی فرموده بشا به انداخته از حقیق این معرفت خلاصی داد و میان عبد الحق که یکی از
 مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش ازین حق موت ایشان یک هفته فرموده اند که مرعین البقین معلوم شد
 که توحید کوچه است تنگ بشا به راه و یکدست پیش ازین هم میدانستم اما اکنون بقیله و دیگر حاصل گشت
 و این حقیر نیز چندگاه در حضرت ایشان این مشرب توحید داشت و مقدمات تشفیۀ تا نگیرد این
 طریق بسیار لایح گشته بودند اما عنایت خداوندی جل سلطان از مقام گذرانده بمقام
 که خواست مشرب گردد و نیندزاده برین موجب الطاب است میان شیخ زکریا زبیر گنه خود مکرر

بنویسند نسبت نیازمندی بآستانه علیه ایشان و اینها نیندازد. حامله کردی گری برسانند التماس نمودند
 در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند بطاهر ملاوی و ملجائے غیر از توجیه عالی ندارند امید دارند
 همچنانکه ایشان را نواخته اند تا آخر دستگیری فرمایند و از گران حوادث محفوظ دارند و از کمال
 ادب بفرستد اشت بابت نمی نمایند بفقیر جمع نموده اظهار احوال نمود و نخواهند آمد بدست که
 ایشان با بابت مقرون کرد و مکتوب چهل و چهارم نیز سیادت پناهی شیخ فریدمد دریافت
 در مداحی خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰات و السلام در بیان آنکه مصداقان شریعت او خیر الامم
 و مکنذ بان آن بدترین بنی آدم و در ترغیب متابعت سنت میثله او علیه و علی آله الصلوٰة و السلام
 مرحمت نامه گرامی سامی و راعی از مننه شرف و رویافت بمطالعہ آن مشرف گشت الحمد لله
 سبحان و المنة که میراثی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوٰة و التحيات بدست آورده اند که بخت
 فقر و ارباب با دشان نتیجه آنست نمیدانند که این مقصود بسیار برگ و جواب آن چه نویسد مگر آنکه
 فقر و چند بیاریت عربی مانور و فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علیه و علی آله
 الصلوٰة التحيات اکملها و آن سعادت نامه را وسیله نجات اخروی خود سازند و آنکه
 مداحی او علیه الصلوٰة و التحيات نماید بلکه مقوله خود بان شاید شجره بان رحمت محمد ابرقالتی به لکن بدست یافت
 بجمعه و فاقول و بامده سبحان و التوفیق ان محمد رسول الله سيد ولد آدم و اکثر الناس به جایوم القيمة و اکثر
 الاولین و الاخرین علی السبیل اول من یشق عنه البقرة اول شافع اول شفيع و اول من یقرع باب الجنة فینفتح الله له
 و حامل لواو الحمد یوم القيمة تحت آدم فمن ادنه و هو الذی قال علیه الصلوٰة و السلام نحن الاخرون و نحن السائقون
 یوم القيمة و انی قائل قول لا غیر و انما حبیب الله و انما قائد البرسلین و لا فر و انما خاتم النبیین و لا فر و انما
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فی یقین فجعلنی
 فی خیرهم ثم جعلهم فی اهل فجعلنی فی خیرهم قبیله ثم جعلهم سويتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانما خیرهم
 نفسا و خیرهم بیتا و انما اول الناس خروجا اذا بعثوا و انما قائد سیدها اذا وفدوا و انما خطیبهم اذا
 انصتوا و انما شفیعیهم اذا حبسوا و انما پیشروم اذا یسوا و اکثر ائمة و مضاف یوم سندی
 و لواو الحمد یوم سندی و انما اگر م ولد آدم علی ربه یطوف علی الف حاد و اکثرهم
 مکون و اما کان یوم القيمة کنت امام النبیین و صاحب شفاعتهم

غیر فرولوا له لما خلق الله سبحانه الخلق ولما انظر الربوبية وكان نبيا و آدم بين الماد والطين شمس
 نماذ بعضیان کسے در گروید که در چنین سید و پیشوای پس ناچار مصداق انجمنین میفرمود البتہ
 علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند نعم خیر امتہ از حجت نقد وقت ایشان است و مذهب ان او
 علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الاعراب باشد کفر و فساد ایشان حال ایشان تا کدام صاحب
 را اتباع سنت سید او بنوازند و متابعت شریعت رفیعہ او سرفراز سازند امر فرمود قبل از مقبول و تہنیت
 حقیقہ وین دوست علیہ الصلوٰۃ والسلام عمل اکثر میسازند اصحاب گفت اینہم درجات کہ یافتند
 بواسطہ یک حسد است و آن حجت بود و از دشمنان حق سبحانه و تعالی بنور حقین ایسانی در وقت استیلا
 معاندان مثل سپاہیان در وقت غلبہ دشمنان و استیلا دشمنان اگر اندک تردد میکنند آنقدر نمایان
 میشود و اعتبار بسیار دیگر و کہ در وقت امن از حجت اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سرور محبوب
 رب العالمین است متابعت او بواسطہ متابعت بمرتبہ محبوبیت میرسد چه موجب در سہر کہ از شمال و جنوب
 محبوب خودی بین آنکس محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد و شمس محمد عربی کاورد
 سہر و سراسر است کہ یکہ خاک درش نیست خاک ہر سہرا و اگر ہر حجت ظاہری میسر نشود ہر حجت باطنی را بحال
 مرغی حیبا بداشت ایشان را ایشان را یقین پیدا بود و عمل اشد یحیث بعد از آن امر موسم نوروز رسیدہ است
 کہ در ان ایام مالی آن معاملہ را در تقریر میدارد و بعد از مضی آن ہنگامہ اگر امداد خداوندی جل سلطانہ
 مساعدت نمود امیدوار است کہ شرف ملاقات گرامی میسر شود و زیادہ اطنا ب موجب اطمینان است
 بشکم امد سجانہ علی جادۃ ابائکم الکرام السلام علیکم و علیہم الی یوم القیام مکتوب چہل و پنجم نرسیدہ
 و نقابت پناہی شیخ فرید صدر یافت این مکتوب بعد از ارسال پیر و سنگی خود ازین عالم فانی توفیق بود
 و چون تقویت ظاہری فقر اخلاقا منسوب بجناب سیادت پناہی بود و اطوار شکر آن نمودہ و وجہ حاجت
 انسان کہ ہم سبب کمال اوست و ہم سبب نقصان او نیز مذکور کردہ اند با ذکر تفصائل شہر مبارک رمضان
 و انیا سبب ذلک بشکم امد سجانہ علی جادۃ ابائکم الکرام و سلم عن موجبات التلذذ و التاسع
 لمرور الشهور و الايام و وستان خدای عز و جل سبب المربع من احبب با خداوند تعالی و تقدس تعلق
 بہدین خود از موزع آن معیت و اتصال است بعد از انصال ازین یکہ یولانی بوفارقت ازین سہل
 طمانی ہمہ قریب و قرب و اتصال و اتصال است الموت جسم و وصل حبیب الی حبیب پناہی است و کہ میرہ

من کان یزج القادر اللہ فان اجل اللہ لات کہ تسلیم است بعد از انفصال ازین بیکر سیولانی و مفارقت
ازین بیکر ظلمانی ہمدقرب و مقرب و اتصال و اتصال است مرشتان راہ نرے ازین بیان ہیفرایدن
حال و پس ماندگان بے دولت حضور بنہرگان خراب و اترست استفادہ از روحانیات اکابر قدس
اللہ تعالیٰ اسرار ہم شرط و بشرط است کہ ہر کس اور ایقاسی آن مجال نیست الحمد صدوی الا انعام و انعام
کہ باوجود این حادثہ ہائیکہ این اقح متوشش این فقر بے سربار امری و مبین ہم از اہل بیتا سرور دنیا و دین و
علیہ علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات کہ سبب انتظام این سلسلہ علیہ واسطہ جمعیت نسبت نقشبند گشت
آرے این نسبت علیہ کہ ورین دیار بسیار قریب است و اہل آن ورین ممالک اقل قلیل چون بہت اہل بیت
است جہاں آن ہم از اہل بیت مناسب است و شایان تقویت آن ہم از اہالی آن اوسے تا تکمیل آن
دولت عظمیٰ بغیر لازم نیاید مچنانکہ شکر این نعمت تصوی بر فقر لازم است شکر این دولت بر زمینان
نیز لازم است مچنانکہ جمعیت باطن محتاج است بحیثیت نظام ہنر احتیاج دار و بلکہ این احتیاج متعظم
بلکہ محتاج ترین خلایق انسان است و این شدت احتیاج اور ابو اسطو جامعیت او آمدہ است و انچہ ہم
در کار است اور اتہاد و کار است و بہرچہ محتاج است تعلق دار و پس تعلقات اہل ازہر ہمیش آمد و تعلق
مستلزم اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانہ یس محروم ترین جمیع خلایق ازین راہ انسان
پایہ آخر دست و آدمی بد گشت محروم از مقامی محرمی بد گزیدہ و باز سکین نیں سفر نیست از وی
ہمچس محروم تر بد و حالانکہ سبب انفصالیات او از جمیع خلایق ہم مین وجہ جامعیت است ازین راہ آئینہ
او اتم آمد و انچہ در ایامی جمیع خلایق ظاہر است در یک مراتب اول الخ است پس بہترین خلایق از جنبت
انسان گشت و بدترین جمیع موجودات انان جہت ہم از او کان منہ محمد علیہ علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات
و ابو جہل علیہ اللعنة و شک نیست کہ بتوفیق خداوندی معز و جل کفیل جمعیت ظاہری این فقر ایشان در
جمعیت باطنی نیز سبب کمالہ سرالایہ امید واری تمام است و چون عنایت نامہ سامی و مصیفہ گرامی در
ماہ مبارک رمضان شرف و رو یافت بخاطر خاطر گذشت کہ ششم از فضائل این شہر عظیم القدر بنو پیہر
باید دانست کہ ماہ رمضان بزرگ است عبادت نافلہ از نماز و ذکر و صدقہ و امثال آنها کہ ورین ماہ است و
برابر او ای فرض از ایام دیگر است و او ای فرض حدین ماہ برابر او ای ہفتاد و فرض است و در ماہ ہاے
دیگر کیکہ افطار بکنانہ صائمی را درین ماہ اورا بخشد و رقبہ او از آتش و نرغ آزاد سازند و اورا

مثل اجر آن صاحب عطا فرماید بآنکه از اجر آن صاحب نقصان کند و همچنین کسیکه در خدمت ملوک تخفیف نماید
حق سبحانه و تعالی او را به بخشش و آزاد کردن و انداختن و در زنج و در راه رمضان آنحضرت علیه الصلوٰۃ و التحیة
و السلام و دیگران سیر برادر کنس بر چه ایشانشان سوال میکرد و میدادند اگر کسی درین ماه بخیرات و اعمالی
موفق شده و در تمام سال او را بتوفیق رفیق گردانند و اگر تفرقه گذشت در تمام سال در تفرقه است و همان
هر قدر که بیشتر شود و جمیعیت باید که بشود و این ماه را غنیمت باید شمرد و در هر شب از شهرهای این ماه چندین بار
کس را که لائق و در زنج اندازادی سازند و درین ماه و دیای بهشت را سیکنانند و در دیای و در زنج را می بندند
و شیاطین را از بنیر میکنند و در هر یک رحمت می کشانند و همچنین افطار و تاخیر تسبیح از سنن است و درین باب که
علیه الصلوٰۃ و السلام سبانه میفرمودند و آنکه در تاخیر و تسبیح و تسبیح افطار از اظهار عجز و احتیاج خود است که سبانه
مقام ندیگیت و بخیر افطار کردن سنت است و در وقت افطار این دعا میخوانند ذهب الطمار و بلسان
و ثبت الاموال انشاء الله تعالی او ای ترا فرج و ختم قرآن درین ماه از سنن مکرر است و شمر شایع کثیره و نقصان
سبانه بحرمت حبیبه علیه و آله الصلوٰۃ و التسلیات و ایتحات بقیة التصدیح آنکه غایت ناسه در سنن
ماه رمضان رسید و الا در اعتبار امر خود را معاف نمی و محبت سخن از بدو ماه مذکور گفتن حکم بنیب کردن
و منی با طول اهل با بجهل در آنچه مرئی ایشان خواهد بود و هیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری
و باطنی ایشان در دمه بانی ناقض است حضرت فیله کاسی قدس الله تعالی سرده میفرمودند که حقوق
شیخ جیو بر همه شما ثابت و مقرر است باعث این جمیعیت ایشانند حق سبحانه و تعالی بخواهد و توفیق اعمال
مرضیه موفق گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات ز پاوه برین تصدیق حکم
مکتوب چهل و ششم نیز بسیاری و نقابت ینا پی شیخ فرید صدد و ریافت در بیان آنکه وجود
باری تعالی و تقدس و همچنین و حدت او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
باین پنج باب برین عند الله بدیدی اند و محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح این مقدمات بسیار
ساخته اند بشکم الله سبحانه علی جا و آبا کلم الکرام علی اولهم و انفسهم اولاد علی بواقیم ثانیاً الصلوٰۃ
و السلام و وجود باری تعالی و تقدس و همچنین و حدت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و آله و سلم بلکه جمیع ما جاریه برین عند الله بدیدی اندیر تقدیر سلامتی بدر که از اخفات رویه و امر امن
معنوی محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند و نظر و فکر در آنها تا زمان وجود علمت و ثبوت آفت مست

اما بعد از نجات از مرض قلبی و دفع غشاوه بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلاً مغفرتی تا زمانه که اهل
 صفا اگر قنار است شیرینی قند و نبات نذر او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ
 احتیاج بدلیل ندارد و احتیاجی که نشاء آن وجود آفت است بداهت جنگ ندارد و وسیله احوال که شخص واحد
 انجمن می بیند و حکم بعد از آن شخص میکند معذرت و وجود آفت در احوال حدت شخص او بداهت
 نمی برآورد و بنظریت نمیکشد و محقق است که جلالتگاه است لال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل
 پیدا شود بیهوده معذرت پس در تحصیل ایمان یقینی نو که از احوال مرض قلبی نمودن ضروری آمد صفرائی را
 از آن علت صفا نمودن در تحصیل یقینی بشری نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت
 نبات اقامت نماید از دلیل بطور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفا و تعلیمی نبات حاکم
 همچنین در مان فی نفس اماره بالذات منکر احکام شرعی است و بالطبع بقا صحت آن حاکم پس
 تحصیل ایتین باین احکام صادق بدلیل با وجود انکار وجدان مستدل بیهوده دشوار است پس
 نفس را مگر کی ساختن ضروری آمد یقین را بدون ترکیه حاصل نمودن دشوار نمود و قد افلح من گشتا
 و قد غاب من دستها پس مقرر شد که منکر این شریعت با بهره و این ملت ظاهر و در رنگ
 منکر حلاوت نبات است محمد صرح خورشید نه مجسم ای کسے بنیان نیست پس محقق
 از سیر و سلوک و ترکیه نفس و تصفیه قلب از آفات محنویه است و امر اض قلبید که گریه
 می قلوب هم مرض مشعر از آن است تا حقیقت ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان
 بسبب طنا هست و پس چه وجدان اماره بخلات آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود
 معصرت مثل این ایمان و تصدیق ضروری ایمان صفرائیت بخلات و قنند
 و نبات که وجدان او بخلات آن شاید است یقین حقیقی بخلات و شکر بعد از زوال
 مرض صفا صورت بند و پس از ترکیه نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت
 و و بعد از آن میگردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله
 لا خوف علیهم و لا هم یحزون در شان ایشان صادق شرفنا الله سبحانه بشف
 به الا ایمان الکامل الحقیقی بحسب الامی القشری علیه و علی که من الصلوات
 افضلها و من التسلیات اکملها مکتوب چهل و هفت تمیز بیادیت پناهی شیخ فرید مصدق

در شکایت از قرن سابق که کفار استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته و در عین حال
آنکه در ابتدا با دشا همت اگر ترویج این میسر شود بعترت میاد و ضلالت و مضل در میان آمده خلل در کافران
اهل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق ساز و ثبتکم الله سبحانه علیه جاده آباکم الکرام علی افضلهم سید الکونین
اولاد علی بواقیهم نیا الصلوات و التحیات و السلام بادشا نسبت بعالم در رنگ دل ست نسبت ببدن که
اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد بعصلاح پادشا صلاح عالم است و فساد او
فساد عالم پیدا کنند که در قرن ماضی بر سر اهل اسلام چپا گزشته است زبونی اهل اسلام با وجود کمال
غریب در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش خود که بریه کم
و دینکم ولی دین بیان این معنی است و در قرن ماضی کفار بر ملا بطریق استیلا اجراء احکام کفر و در راه
اسلام میگردند و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میگردند قتل می رسیدند و یا اوج
و اعتراف و اعتراف محمد رسول الله علیه و آله و سلم که محبوب رب العالمین است مصداقان افاضل افتخار
و منکران او بعترت و اعتبار مسلمانان با و لهای ریش در قزیت اسلام بودند و معاندان سنجیده و آهرا
بر جرح احتما سے ایشان نمک پاشیدند و قصاب هدایت در ترق ضلالت مستور شده بودند و غیر حق در
حجت باطل منزوی و منزول امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس بادشا اسلام
خاص عام رسید اهل اسلام برخود لازم دانستند که مدد معاون بادشا باشند و بر ترویج
و تقویت ملت و ولایت نمایند این امداد و تقویت خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین
دولت مدد پانچمین مسائل شرعی است و اظهار عقاید کلامیه بر طبق کتاب و سنت و بتطابق
تا بهتدعی و مضالی در میان آمده از راه نبرد و کار بفساد نه اسباب این قسم امداد مخصوص بعلماء
اهل حق است که روبرو آخرت از علماء دنیا که همت ایشان دنیا سے و نیه است صحبت ایشان
زهر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی عالم که کامرانی و تن پروری کند به او خوشتر
کم است که از پیروی کثرت در قرن ماضی هر بلا سے که بر سر آمد از شومی این جماعت بود و بادشا
ایشان از راه می برند مفتاد و دولت که راه ضلالت اختیار کرده اند مقتدیان اینها علماء
سوء بودند غیر از علماء هر که بفضلات رفت کم است که ضلالت رو بدیگرے تعدی کند و اکثر
جلا صوفی نمایان زمانه حکم علماء سوء دارند فساد اینها نیز فساد متعدی است و طایفه را

اگر کسی با وجود استطاعت امدام هر قسم مدوسه که باشد تقصیر نماید و در کارخانه اسلام فتور سه
واقع شود آن مقصر محاسب گردد و بنا علی ذلک این حقیر قلیل البصاعت نیز خواهد که خود را در پیبرگر
مدان دولت اسلام اندازد و درین باب دست و پای بزند بحکم من اکثر سواد قوم فهو منقسم
یستعمل که این بے استطاعت را داخل آن جماعت کرام سازند مثل خود را مثل آن زال می انگازند
که ریمان چند تنیده خود را در سلک خریداران حضرت یوسف علی سینا و علیه الصلوٰۃ و السلام
ساخته بود اسیدست که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور شرف گرد و متوقع
از جناب شریف ایشان است که چون استطاعت و قرب بادشاه بر وجه اتم ایشان را
حق سبحانه و تعالیٰ میسر ساخته است و در خلا و علا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی آله من
الصلوٰۃ افضلها و من التسلیات اکملها کوشند و مسلمانان را از غنبت برآرند حاصل رقیه نیاز نامه مولانا
حامد از سر کار اقبال آثار و فطیحه مقرر و دار و بلاد سال نظام را از حضور یافته بود اسال نیز اسباب و ار
آمده است دولت حقیقی و مجازی میسر باد و مکتوب چهل و هشتم نیز بیاد است و نقابت دستگاه
شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر تعلیم علماء و طلبه علوم که حاملان شریعت اند از فکر کرامت سبحانه علی
الامداد بحسب سید الانبیاء علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و التحیات رحمت نامه گرامی که نظر ارا
بآن فواخته بودند بطالع آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیچ موفیق مرقوم فرمود و بدو نیز
خریجه برای طالب علمیان و صوفیان فرستاده شد و ذکر تقدیم طالب علمیان بر صوفیان در نظر محبت بسیار
زیاد و بعد حکم الطاهر عنوان الباطن اسیدست که در باطن شریعت نیز این جماعه کرام تقدیم پذیرند که در شفا
کل آثار و تشریح بیافیه مصرعه از کوزه همان برون تراود که در دست است و در تقدیم طالب علم
ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه و علی
الصلوة و التسلیات بایشان برپا است فرامی قیاست از شریعت خواهند پرسید
از نقوص نخواهند پرسید و دخول جنت و تجنب از ناز و ابته باتیان شریعت است
انبیا صلوٰۃ الله تعالیٰ و تسلیات علیهم که بهترین کائنات اند بشرائع دعوت کرده اند و
در نجات بران مانده اند و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرائع است پس بزرگ ترین
خیرات سنی و در ترویج شریعت است و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانیکه

شعائر اسلام نهیدم شده باشند که در راه خدای عزوجل و علمای خرج کردن بر این نیست که
مسئله از مسائل شرعی را و اوج دادن چهرین فعل اقتدا بانبیاست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم
و التسلیمات و مشارکت است بآن اکابر و مقرر است که کاملترین جنات یا ایشان مسلم بوده اند و خرج
کردن کرد و با غیر از این اکابر را نیز میسر است و ایضا در میان شریعت مخالفت تمام است با نفس
بر خلاف نفس را و دشمن است و در اتفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند با اتفاق اموال
را که برای تأیید شریعت باشد و ترجیح ملت درجه علیاست و اتفاق چنانچه باین نیت خرج کردن
بر این خرج نکند است در غیر این نیست اینجا کسی سوال کند که طالب علم گرفتار از صوفی و استیجانی
باشد جواب گویم که او که هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات
خلایق است چه بلیغ احکام شرعی اند و میسر است اگر خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود دارشانی نفس خود را
مضامین ساخته است بخلاف کار می ندارد شخصی که باو کثرت نجات و اوست باشد مقرر است که بهتر باشد
از آن شخصی که به نجات خود و در مانده باشد از صوفی را که بعد از فدا و بقا و سیر علی الله و با الله عالم را
باشد و بدویت خلق فرو آورده از مقام نبوت نصیبی دارد و داخل بسلطان شریعت حکم علماء و شریعت را در
اولک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب چهل و نهم نیز بسیار است
شیخ فرید صدد یافته در ترغیب جمیع کردن این دو دولت که ظاهر با احکام شرعی متعلق است
و باطن را اگر گرفتاری داد و حق سبحانه و تعالی از او کردن حق سبحانه و تعالی و سعادت معنوی سبب گردد
فی الحقیقت دولت صوری متعلق شدن ظاهر است با احکام شرعی مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
و اتمی و سعادت معنوی خلاصی باطن است اگر گرفتاری داد و حق سبحانه و تعالی را که صاحب دولت را باین
و اگر است مشرف سازد مع کمال نیست غیر این همه هیچ نه زیاد و تصدیق است و اسلام مکتوب ششم
نیز بسیار است پناهی شیخ فرید در دست نیامی فی حق سبحانه و تعالی از رفیت دون خود را دست که است فرمود
تمام گرفتاری خود گرداند بخیر سید البشر محمد بن یوسف البصر علی و علی آله الصلوة و التسلیمات و التسلیمات
شرین است بصورت طراوت دارد و فی الحقیقت همی است قائل و متاعی است باطل و گرفتاری است
لا طائل مقبول او مخدول است مفتون او مجنون است محکوم سبب است زرا اندوده و مثل
او مثل زهر است شکر آلوده عاقل نیست که با چنین مصالح کاسد فریفته نشود و همین کالای

فاسد گرفتار نگردد و گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا عاقل زنده بدین بزرگوار می باید داد که از دنیا بی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال فطانت است زیرا که برین اطناب است بقیة تصدیق و کمال فضائل باب شیخ ذکر بدین سن ۶ سال گرفتار کردی گریست با وجود این گرفتاری همواره از محاسبه عاجله که در کمال آسانی است نسبت به محاسبه بجا برسانست و وثیقه غنمی در عالم اسباب توجبه شریف میداند امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اند **۵** تو مراد آنه و دلیری بین بد روئ خولش خوانی شیرے بین بد دولت صورتی مسوق محل باد بحر منہ النبی الامی و آله الاسما و علیہ و علیہم من الصلوٰۃ علیہ و علیہم من الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب پنجاه و یکم نیز بیادت پناهی شیخ فرید صددور یافت و در ترغیب بر ترویج شریعت غرض صاحب الصلوٰۃ والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریعت آن سلاله عظام ارکان شریعت غرض احکام ملت زهر اوت گزند و رواج پذیرند رع کار انیت غیر این همه هیچ بد امر و در غرض اهل اسلام را درین طور گرداب ضلالت اسید نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علی و آله من الصلوٰۃ اتها و من التسلیمات اکملها قال علیہ الصلوٰۃ والسلام مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من کما انجمن تخلف عنها ملک سمیت علیا را تمام بران گمارند که این مقام عظمی را بدست آرند بنیات الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و شوکت همه میرست با وجود و غیر ذاتی اگر این علاوه بر آن منقسم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر بار آورده اظهار مثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حق متوجه خدمت ایشان است بلال ماه رمضان در حضرت دلی دیده شد مرض حضرت والدہ بزرگوار در توقف مفوم گشت بفوریت تا استماع فتح قرآن توقف نمود و الامر عند الله سبحانه سعادت دارین محصل با و مکتوب پنجاه و دوم نیز بیادت پناهی شیخ فرید صددور یافته در خدمت نفس امارہ و بیان مرض ذاتی او و علاج از آله آن مرض مرحمت نامه گرامی که از وی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرموده بودند مطالعہ مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم و یسر امرکم بحرمتہ جدکم الامام علیہ و علی آله من الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات اکملها اثبتنا الله سبحانه علی متابعتہ طاهر اربابا و در رحم الله عبد اقال آشیائنا ثانیاً فسرہ چند در شکایت مصاحب سور و ندیم بدخو

سودہ بیناید بمع قبول استماع خواهند فرمود و ماکر نفس تیارہ انسانی مجبول است بر حسب جاہ و ریاست و بگی بہمت او ترفع بر اتر است و بالذات خواہا نیست کہ خلایق ہمہ بوسی محتاج باشند و متقاض او امر و نواہی او گردند و او هیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوہیت است از وی و شرکت است بخداے بے بہتاج بلکہ آن بے سعادت بشرکت ہم راضی نیست میخواست کہ اگر کلاہا و پس و ہمہ محکوم او باشند فقط و حدیث قدسی آمدہ است عا و نفسک فانہا انتصبت بعدا ذائقہ یعنی دشمنی از نفس خود را زیرا کہ بدترستی آن نفس ایستادہ است بدترستی من پس تربیت نفس نمودن بہ تحصیل حروت او از جاہ و ریاست و ترفع و تکبر فی الحقیقت امداد و کرونست بدشمن خدای عز و جل و تقویت نمودن ست را و راشتاعت این امر را نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد است الکبرار روای و العظمیٰ ماری فمن نازعنی فی شے منها دخلتہ فی النار و الابالی و نیای دنی کہ ملعونہ و مبغوضہ حق سبحانہ تعالیٰ بواسطہ آن کہ حصول دنیا مد و مساوی حصول مرادات نفس است پس ہر کہ بدشمن مد و نماید ناچار لعنت را شاید و فقر فخری محمدی گشت علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات زیرا کہ در فقر نامرادی نفس است و حصول عجز آن مقصود از بعثت انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات و حکمت در تکلیفات شرعیہ تعبیر تحریرت بہین نفس امارہ است شرائع برای رفع ہواہی انسانی وارد شدہ اند ہر قدر کہ بمقتضای شریعت عمل در آید جان فانی ہواہی انسانی رو بہ زوال آرد لہذا التیان یک حکم از احکام شرعیہ در انزالہ ہواہی انسانی بہتر است در ریاضات و مجاہدات ہزار سالہ کہ از نزد خود کردہ شود بلکہ این ریاضات و مجاہدات کہ بمقتضای شریعت خواہ واقع شدہ اند و مید و مقوی ہواہی انسانی اند بر ہنہان و جوگیان در ریاضات و مجاہدات تقصیر نگردانند اما بیچ ازینہا سودمندگتہ و غیر از تقویت نفس تربیت آن نمودہ مثلاً یکدام وادائی کوہ کہ شریعت پاک از فرمودہ است در تحریب نفس سودمند ترست از آنکہ ہزار دینار از پیش خود صرف کند و طعام خوردن در عید فطر حکم شریعت نافع ترست در رفع ہوا از آنکہ از نزد خود سالہا صائم باشد و دو رکعت نماز بامداد جماعت او کردن کہ سنتی از سنن سجا آوردن ست برابر است بہتر است از آنکہ تمام شب بصلوٰۃ نافلہ قیام نماید و نماز بامداد را بے جماعت او کند یا بجملہ تانفس مزکی نشود و از خبث ماچو لیا سہ ہستری پاک نگرد و نجات محالست فکر انزالہ این مرض ضروری آمد تا موت ابدی نہ رساند کلمہ طیبہ لا ا کہ لا اللہ کہ موضوع ست از برای نفی اللہ افامی و انفسی و ترک کید نفس و تطہیر آن انفع و انطب است اکابر طریقت

قدس الله تبارک و تعالیٰ امرایم انو بری تزکیه نفس بین کلمه طیبه را اختیار فرموده اند سقا سجاد ذیب الله
 نه روی راه پی نرسی در سلمی الا الله چه هرگاه نفس در مقام سرکشی آید نفس خود را بدینکار این کلمه
 تجده ایمان باید نمود قال علیه الصلوٰه والسلام جده و ایما لکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از
 تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس آماده همواره در مقام خست است و در حدیث آمده است و فضل
 این کلمه که آسمانها و زمین را در پایه بنند و این کلمه را در پایه دیگر آینه این پایه را حج آید بر پایه دیگر و السلام
 علی من اتبع الهدی و التبرم متابعتی علیه و علی الا الصلوٰه و التسلیمات مکتوبه پنجاه و سوم
 نیز بسیاری از تنساب شیخ فرموده و دریافته در بیان آنکه اختلاف علما بر سوره واجب فساد عالم است و
 ماینا حسب الک تبتم الله سجاده علی جاده آباکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشاء اسلامی
 که در خوا خود دارند ایشان فرموده اند که چهار کس از علما و شهادت پیدا کنند که لازم باشند بیان مسائل
 شرعی میکرد باشند تا اختلاف شرع امر سے واقع نشود و بعد از آنکه سجد علی ذلک مسلمانان را به اندر چه جفا
 و ماتم دوگان را بدانین چه نوید لیکن چون حقیق بواسطه همین غرض منو چه خدمت علما است چنانکه
 مکرر اظهار آن نموده بضرورت درین باب از گفتن و نوشتن معاف نخواهد داشت امید است که بعد
 خواهند فرمود صاحب الغرض مجنون معروض میگردد اند که علما و دینداران و اقل قلیل اند که از حب جاه و دنیا
 گذشته باشند و طلب غیر از ترویج شریعت و تأیید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام از این علما
 طریقه خواهند گرفت و اظهار تفصیل خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و از آنرا
 قربت با شاه خواهند ساخت ناچار هم درین اسر خواهد شد و در قرآن سابق اختلافات علما را عالم را
 در بلا انداخت و همان صحبت پیش دست ترویج چه کنجایش و او که باعث تحریب دین خواهد شد
 و العیاذ بالله سجدانه من لک من فتنه العلماء اسو اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند
 بهتر نماید اگر از علما از آخرت پیدا شود و چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تامل
 صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند تا لایدرک کلام لایترک کلامند انعم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بود
 علماست مسلمین عالم نیز ایشان مربوط است بهترین علما و بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین
 خلایق هدایت ضلال ابایشان مربوط ساخته اند عزیزی بیس لعین اوید که فارغ و بیگانه شده است از زبیر
 گفت علما ای وقت کار می کنند و در اغوا و ضلال کافی اند و عالم که کامرانی و تن پیزی کنیز او خوشتر

گم است که از هر بی کندی غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود
چون کار از دست برود و علاجی نمی پذیرد و هر چند شرم می آید که کسی اشتغال این سخنان را با بی وفایات
صحیح اظهار سازد اما این بعضی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع میگردد و مکتوب پنجاه و چهارم
نیز سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است
ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافرست و بدترین فرق مبتدع شیعیه و مانیایست و لکن علم الله
و تعالی اجر کم و رفع قدر کم و لیسه لر کم و شرح صدر کم بجز مرتبه سید البشر المطهر عن ریغ البصر علیه و علی آله
الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر الله هر کسی که شکرد آدمی بجا نیارد و شکرد خدا
عز و جل بجا نیارد پس بر بافقران شکر اسانهاست و اما سبب جمعیت حضرت
خواجۀ اشباح و هدی فیض شاد دران جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطاهای وافر دیدیم
تا آنجا چون بحکم کبریت بموت الکبر و نوبت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقر او باعث انتظام
طالبا باین نیز نشانیست که از آنکه سجدۀ غنا خیر از سجدۀ غربت من زبان شود و هر موی پیکر
تو از هزار نیتوانم کرد و آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمارا از آنچه نباید و نشاید
محفوظ دارد و بجز مرتبه سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة و التسلیات اتمها و اکملها این فقیر از صحبت
گرامی شما بهره راننده است معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم را گنجایش است و انیس خلوت
و جلوت کیست و خوابم بشمار دیده درین فکر جگر سوز و کافور که شد منزل و آسایش خوابت
یقین تصور فرمایند که فساد و صحبت مبتدع زیاد و فساد و صحبت کافرست و بدترین جمیع مبتدعان
جماعه اند که باصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا
کفار می نامد یعنی بزم الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان را چون
باشند طعن در قرآن و شریعت لازم می آید قرآن جمیع حضرت عثمانیست علیه الرضوان اگر
عثمان مطعون است قرآن هم مطعون است اما ذات الله سبحانه عما یعتقد الزنا و قه خلاصه
و نزاعی که در میان اصحاب علیه الرضوان واقع شده بود و محمول بر بوائی نفسانی نیست در
صحبت خیر البشر نفوس ایشان بر تنگ نرسیده بودند و از آموخته گذشته انقیاد بریدند
که حضرت امیر دران باب بر حق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا و اما این خطا بر اجتهاد است

تا مجدّد حق نمیرساند بلکه ملاست در هم درین طور خطا گنهایش نیست که مخطی را نیز یک درجه است
از ثواب و نیز بدید ولت از اصحاب نیست در بدیختی او که اسحق است کار سه که آن بدیخت کرده
هیچ کافر رنگ نکند بجهت که او علماء اهل سنت درین او توقّف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند
بلکه رعایت احتمال جمع تویه کرده اند میاید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب مان بندگی محمّد
جانیان هر روز چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر علیه السلام و علیهم الصلوٰۃ والسلام چه طور
ستایش کرده اند و بکلام ادب یا نموده اند تا مخالفان بداندیش شرمند و محمّدی گردند درین ایام این
طائفه بداندیش بسیار غلو کرده اند و با طراف و جوابات متشکّشه اند و اسطه آن درین باب چند کلمه
نوشته اند تا در محبت شریف این قسم بداندیشان را جابجا نشاندیم که الله تعالی علی الطریقه المرتبه
مکتوب است بخواه و پنجم نیز بیاید پناهی شیخ عبدالوهاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چند
است که دل را محبت نسبت بملازمان شهادت یافته است غیر آن از بیاطمینان که سابقاً تحقیق بود و بنا بر
بدعا و نظر انبیا بے اختیار شغول است و چون سرور کائنات و مظهر موجودات علیه و علی آله الصلوٰۃ
والتسلیمات والتحمیات فرموده اند که من احب احوه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انبیا
دانست در این محبت که نسبت بقربا بر آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام پیدا شده است رشتہ میاید
تمام بر محبت آورده است حق سبحانه تعالی بر محبت ایشان استقامت نمودن فرماید بمرتبه سید البشر
علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام مکتوب پنجم نیز شیخ عبدالوهاب صدور یافته در سفارش
سید خباب قدس سادات کثیر البرکات بواسطه خیریت انسرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوٰۃ والتحمیات
از آن برتر است که بزبان قاصر بیان منقص و محدث آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیله سعادت خود دانست
درین باب جرأت نماید بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که آن مامورست مینماید
اللهم اجعلنا من جمیع مرتبه سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام حامل عریضه نیاز میر سید احمد از
سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از مرصیو معیشت متوجه آن حدود گذشته اگر در سر کار عالی
انتخایش باشد مشارالیه لائق و برادر آن است و الا نه به یکے از مخلصان خود سفارش ننماید
که از مرصیوشت خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان در باب فقر و محتاجان توجه
انهم را بر علی الخصوص امداد سادات عظام بچند کلمه جرأت نمود و در وقت رفتن

هر چند به سعادت و نعمت مستعد گشت اما داخل جرگه فاعلانست حق سبحانه و تعالی بر اخلاص و محبت
 ایشان استقامت از لای فرماید زیادت گستاخی زلفت مکتوب پنجاه و هفتم شیخ محمد یوسف
 صدور یافته در نصیحت حق سبحانه و تعالی بر جاوده آبا و اکران خود استقامت از لای فرماید بجز تکیه بر توفیق
 علیه علی الله من الفضله افضلها من التسلیات المکملها بزرگ در خاندان شامور و تنی است بر سنجی
 زندگانی نمایند که استحقاق این وراثت میسر گردد ظاهر ابطا هر شرعیت و باطن به ابطال شرعیت
 که عبارات از حقیقت است تبجلی و تفرین دارندیه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت
 و طریقت حقیقت آن نه آنکه شرعیت امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر آن اسناد و زندقه
 است نعم فقیر در ماد و ثناب بسیار نیک است این قانع را بر این معنی شاید وارد و ازین ماجرا
 بوالد بزرگوار شایع علیه الرحمه اظهار نموده بود بقیه المقصود شیخ عبد الغنی مرصع بصلاح آورده است
 است و نیک نهاد اگر بخدمت علیه در امر سزاوار امور جوع نماید التفات خوانند فرمود و السلام
 و الاکرام مکتوب پنجاه و هشتم بسیاریابی سید محمود صدور یافته در بیان آنکه این راه
 که مادر صدور قطع آنیم یکی هفت گام است در بیان آنکه مشایخ نقشبندییه ابتدا و سیر از عالم امر اختیار
 کرده اند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است و با نیاب
 ذلک التفات نامه گرامی و رو یافت از اسحاق شوق استماع سخنان این طائفه علیا مفهوم گشت
 لاجرم سخنی چند تحریر و در اجابۀ للسؤل ترغیبا الی المامول مخدوم این راه که مادر صدور
 قطع آنیم همگی هفت گام است بعد و هفت الطیقه انسانی دو قدم در عالم خلق اند که بقایب و
 نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب و روح و سر و خفی اخفی مربوط اند و در هر قدم
 ازین اقسام سبعة و نه راجعت خرق می نمایند نورانیته کانت تلک الحجب او ظلمانیته الی حق
 سبعین الف حجاب من نور و ظلمه و گام اول که در عالم امر نیز نشد تجلی افعال بر و سید و بگام
 دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ششم و هفتم علی تفاوت و جدا
 کما لا یخفی علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحسن سبحانه
 نزدیک حق یم القرب تمام هذه الالات را می شرفوا با الفناء و البقاء و بلغوا الی درجه
 الوالات النماطة مشایخ طریقت علیه نقشبندییه قدس الله تعالی اسمرا هم ابتدا و این هم

از عالم امر اختصار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این سیر قطع مینمایند بخلاف مشائخ سلاسل
دیگر قدس احد تعالی امر را بهم لهذا طریق نقشند به اقرب طریق آمد لا جرم نهایت دیگران در
بدایت ایشان مندرج گشت رع قیاس کن ز گلستان من بهار مراد طریق این بزرگواران بعینه
طریق اصحاب کرام است رضوان احد تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت غیر لایق
علیه علی آله الصلوٰه و التسلیمات بطریق اندراج نهایت که در بدایت آن پیشتر میشد که کامل اولیاء
است را در نهایت کم است که دست دهد لهذا وحشی قاتل حمزه علیه الرحمة که یکبار در محبت خیر البشر
رسیده بود او دویس قرنی که فیروز القامعین است افضل آمد مثل عبدالعزیز بن مبارک رضی الله تعالی

عنه ایها افضل معاویه ام عمر ابن عبدالعزیز فقال الغبار الذی وصل الفیت فرس معاویه مع رسول
احمد علیه و آله و سلم فیمن عمر بن عبدالعزیز که از امره پس باید اندیشید که بهی که در بدایت
ایشان نهایت دیگران مندرج گرد و نهایت ایشان چه خواهد بود و در هر یک دیگران چه طور خواهد
گنجید و ما یعلم خود در یک الا بهوسه قاصر می گردان طائفه را من تصور به حاشا اند که بر آرم
بزیان این گدازد همه شیران جهان بسته این سلسله اند به رو به از حیل چسان بگذران پس از
در حقا الله سبحانه و ایا کم محمته هذه الطائفة العزیز و وجود با کافه بهر چیز محقر افتاده است اما عارفان
بلند و مقامات ارجمند و ران اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت مکتوب پنجاه و نهم نیز به سید محمود
صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی یسر گردد و در بیان آنکه نجات
ایست اتباع اهل سنت و جماعت تصون نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط
بسلوک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل اولیاء و جمیع افعال اعمال و حرکات سنگین
است حضرت حق و سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التقیه
استقامت که است فرموده بحکایت که قتار جناب قدس خود گرداناد و مفا و غده شریفه و مرسل
لطیفه مدد یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقر و اخلاص باین طائفه بوضوح
انجا سید اللهم و طلب فوائد رفته بود و نمود و آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی یسر گردد
علم و عمل و اخلاص و علم و قسم است علمی است که مقصود از آن عمل سنت که علم فقه متکفل آنست و علم است
که مقصود از آن مجروح اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته بمقتضا

آرامے صاحب اہل سنت و جماعت کہ فرق تابعیہ اندوختجات بطریق اتباع این بزرگواران ممکن نیست
 و اگر سر مخالفت است خطر و خطر است این سخن کشف صحیح و الهام صریح نیز یقین پیوسته است
 احتمال تخلف ندارد و خطوئے لمن فوق بلاتالعمم و شرف تقلید ہم دوئل لمن خالفهم و عتزل عنهم و نفس
 عن اصولهم و خرج عن مخرجهم فصلوا فانكروا الرویة و الشفاعة و حقهم فضيلة الصحبة و فضل الصحابة
 و حرموهم محبة اهل بیت الرسول و مودة اولاد البنوة لمنوا عن خير كثير نالها اهل سنت و الحقيقة
 الصحابیة علی ان افضلهم ابو بكر الصديق قال الشافعی و هو اعلم باحوال الصحابة انظر الناس بیرو
 صلی الله علیه و آله و سلم فلم یجدوا تحت اویم السماء خیرا من ابی بكر فلو انهم و نذا تصریح سنت
 بان الصحابة متفقون علی افضلیة الصديق فیکون اجماعا فی الصدر الاول علی فضلیة فیکون قطعیاً
 لالیسوع انکاره و اهل بیت الرسول مثله کمثل سفینة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها البطلان
 بعض العارفین ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه و سلم جعل اصحابه کالنجوم
 و بالنجم یم تہدرون و شبه اهل بیتہ بسفینة نوح اشارة الی ان راکب السفینة لا بد له من عاینة
 النجوم لیأمن من الملاك و بدون رعایة النجوم النجاة متمنعة قطعا و کما یفنی ان یعلم الی ان
 عن بعض الحكماء عن جمیعهم فانهم فی فضیلة صحبة خیر البشر ثم تكون و فضیلة اصحبة فوق جمیع الفضل
 و الکمالات و لهذا لم یبلغ ویرس القرنی الذی هو خیر التابعین مرتبة ادری من صحبة علیة الصلوٰة و السلام
 فلا تعدل لفضیلة الصحبة شیئا کانتا ما کان فان ایسانهم بمرتبة اصحبة و نزول الوحي یصیر شهود
 یا و لم یفقد لاحد بعد الصحابة بزره القریبة من الایمان و الاعمال متفرعة علی الایمان کما لها علی حسب
 کمال الایمان و ما جرى بنیم من المنازعات و المماربات فمحمول علی فحاصل صابحة و حکم باللة ما كانت
 عن هو و جعل و لكن عن اجتهاد و علم و ان احطاء بعضهم فی الاجتهاد فلهن و وجه الضاع
 سبحانه نذا هو الطريق الوسط بین الافراط و التقصیر الذی اختاره اهل السنة و هو الطريق الاسلام
 و استبیل الاحکم باجماع علم و عمل مستفاد از مشرعیة و تحصیل اخلاص که یجود روح است مر علم و عمل
 و البته بسلوک طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع نماید و سیر فی الله متحقق نشود که از حقیقت
 اخلاص و درست دواز کمالات مخلصان مجرأ سے عامه مومنان و غیر متصل و تکلف در بعض
 از اعمال و اخلاص و لونی اجماع متحقق می شود اما اخلاص که مادر صد دیان انیم اخلاص در جمیع

اقوال و افعال و حرکات و سکناست بے تأمل و تکلف و این اعمال منوط بانشاء الیه قافی
و انقبسی است که بسا و بقا و بطاست و وصول است بمرتبه ولایت خادمه اخلاصی که بعمل و تکلف قطع
است و دام نمی پذیرد بے تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق ایقین است پس
اولاً را منت هر چه میکنند برای حق میکنند جل و علائق برای نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شدت
در خصوص اخلاص ایشان راجح نیست در کار نیست ایشان به فانی اند و بقا باشد تصبیح یانه
است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکنند برای نفس خود میکنند نیست کند یا نکند
و چون این گرفتاری نفس اهل شود و گرفتاری حق جل و علائق بجای آن نشیند ناچار هر چه کند
برای حق کند نیست دست و پدیا نیست محتمل در کار است در متیقن احتیاج به تعین نیست و لکن فضل
یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد
و کسب اخلاص میناید مخلص است بکسر لام شتان بایندهما و تفعیکه از طریق صدوفیه بعلم و عمل بر سر
است که علوم کلامیه استدلالیه کشفیه میگردد و بسر تمام در ادای اعمال پیدا میشود و کسی که از
جانب نفس و شیطان بود را گل میگردد و مع این کار دولت است کنون تا اگر رسد به و السلام
اولاً و آخراً مکتوب شخصی نیزه سیادت پناهی سید محمود و صدور یافته و بیان نفی خواطر
و دفع وسوس با کلیه و مایا سبک و لکن حق سبحان تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود
مشرف گرداند که حقیقت استگاری و دین گرفتاریست منع خواطر و دفع وسوس و در طریقه حضرت
خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشائخ این خاندان
بزرگ که چله خواطر کشیده اند در تمام آن اربعین باطن خود را زور و دوا خاطر باز داشته اند حضرت خواطر
قدس الله تعالی سره درین مقام فرموده اند که مرا از دفع خواطر خواطر است که مانع دوام توبه
مطلوب اند و دفع خواطر مطلقاً و درویشی از مخلصان این سلسله علیه بحکم امامان توبه ربک عبادت از
حال خود چنین خبر میدهم که خواطر از قلب بحدی متقی میگردد که اگر در قطع حضرت نوح علی نبیا و علیه
الصلوة و السلام بعد از آنکه بر خاطر بر قلب عبور نکند آنکه او درین دفع تکلف باشد
چون تکلف است بوقت است دوام نمی پذیرد و بلکه در اتیان خاطر اگر سالها تکلف نماید تمسیر نشود تعین بعین
از نفس و تکلف نمیرسد بطن و مرتبه طریقه است تحقیق است که از عمل تکلف را ندید که در طریقت است یا در حقیقت

پس محقق شد کہ بر تقدیر منع خواطر تکلف کہ وقت بتوقیت است از عشر و اربعین دوام توجہ بمطلوب محبت
 چه تکلف در مرتبہ طریقت است و در طریقت دوام مقصود نیست اینکہ دوام در حقیقت است بواسطہ آنست کہ
 تکلف را در آن موطن مجال نیست پس در دوام در مرتبہ تکلف البتہ مانع دوام توجہ است و دوام مگرانی فقا
 بتقدیان این سلسلہ علیہ راوست میدہا مرے دیگر است دوام توجہ کہ ما در صد و بیان آییم عبارت است از
 یادداشت است کہ نہایت مرتبہ کمال است حضرت خواجہ عبدالخالق عجد وانی فرمودہ اند قدس سرہ
 سرکہ و راسی یادداشت پنداشت است یعنی مرتبہ دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان
 این طریقہ علیہ است ہر چند کہ شکران را غیر از انکار نخواہد افزود و فیصلی کہ کثیر او ہمدی بہ کثیر اثنوی ہر کس افسانہ
 بنخواند افسانہ است بدو آنکہ ویدیش نقد خود مردانہ است بدو آب نیل است و بقطعہ خون نمود بدو قوم
 را بخون بود و آب بود بدو السلام واللہ اکرام مکتوب شخصت و یکم زیاریات مآبی سید محمود
 صدوریافتہ در ترغیب محبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از محبت ناقص و مایا سب و لگن شہزاد
 و قلعے از یاد مرے در طلب خود کراست فرمودہ از ہر چه سنانی وصول بطلب است اجتناب تمام سیر
 گرداناد بمرست سید البشر علیہ السلام ترغیب بصر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلیما نامہ گرامی مشرف بہ
 چون بنی اطلب و شوق و مشاعرہ درود تعشش بود در نظر بسیار زیاد آمد چہ طلب بضر حصول طلب
 و در مقدمہ وصول بمقصود غریب می فرماید اگر نجو استی و او ندادی خواست حصول دولت را
 نعمت عظمی دانستہ از ہر چه مخالف است احتراز باید نمود و مباد و غور مرے در مرے را و یاد و مرے
 در آن حرارت تاثیر نماید و عظم ترین اسباب محافظت آن قیام شکر است بحصول آن دولت
 شکر تم لا یدیکم و دوام التواضع است بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ تا وجہ طلب اورا از کعبہ
 جمال المیزان خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التواضع نصیر نشود صورت تضرع و نیاز مندی
 از دست نمی باید داد و آن کم بگو افت کیا کو یکسان این معنی است این محافظت تا زمان وصول
 بہ شیخ کامل و مکمل است بعد از آن تفویض مرادات خود ست بآن بزرگ و در رنگ نیست
 در دست غسال فداے اول فداے فی الشیخ است و آن فنا نیا و سید فنا فی اللہ میگردد
 زان روے کہ چشم نیست احوال بدو و تو پیرست اول بدو زیرا کہ طریق افادہ و استفادہ
 بنی بر مناسبت طرفین است ابتداء طالب را بواصل کمال و نارت و خاست مناسبت بر بنی

قدس عرض سلطانہ نیست برزخی ذمی جنتین در کار است و آن شیخ کامل مکمل سست و قوی ترین
فقور در طالب انابت است به شیخ ناقص که به سلوک و جذبہ کار را تمام ناکرده بسند شیخی خود را
کشیده است طالب را محبت او سم قاتل است و انابت او مرض مملک است و او باید طالب را
آنچنین محبت بپیشی می کرد و از دوزخ و جحیم می اندازد و مثلاً می فرماید که از طلب ناقص دار و خود
در از دیار مرض خود می شود و قابلیت از از مرض خود ضائع می سازد و هر چند آن دار و در ابتدا سست
و تحفیف بخشش دانی الحقیقت نفس محض نیست این در بعض اگر فرضاً به طیب حافظ برسد آن طیب
اول فکر از انابت آن دار و دنیا بدو مسلمات معالجه می فرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از از مرض میکند
مدار طریق این تیر گواران قدس احد قعالی اسرار بهم بر محبت است بگفت و شنود کار
نیکشاید بلکه سستی در طلب پیدای آورد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر سیر
واقع شود اگر جریده خود را رسانند و مشافعت چیزے اخذ نموده بسرعت باز گردند کنجایش دار و دنیا
برین تصدیق است بقیتہ الاجوبہ استول عننا انک جناب شیخت پناهی سعادت آگاهی میان شیخ تاج
دران محبوب مقتنم اند و بزرگ اما استعداد و شمار طریق ایشان مناسبت کم است بے رابطه مناسبت
حصول مطلوب متغیر است و الامر عندکم اگر گاه خبرے از احوال خود می نوشت باشند تا بآن تقریب
از جناب چیزے نوشته شود مناسب است چه سلسلہ اخلاص ازین راه همواره در حرکت میباشد
مکتوب شخصت و دو وجه جناب میرزا سام الدین احمد در یافت در بیان آنکه جذبہ که پیش از
سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیلہ است از برای قطع منازل سلوک به سہولت و جذبہ که بعد از
سلوک است از مقاصد است و اما مناسب ذلک الحمد و سلام علی عبادۃ الدین اصطافے طریقہ اول
را و وجہ سست جذبہ و سلوک عبارت دیگر تصفیہ و تزکیہ جذبہ که مقدم بر سلوک است از مقاصد
نیست و تصفیہ که پیش از تزکیہ است از مطالب نہ جذبہ که بعد از تمامی سلوک است و تصفیہ که بعد از
حصول تزکیہ است که در سیر فی احد است از مقاصد مطلوبہ است و جذبہ و تصفیہ سابقہ از
برای تسهیل مسالک سلوک است بے سلوک کار نیکشاید و بے قطع منازل جلال مطلوب نمی نماید
جذبہ اولی کار بصورت سست مر جذبہ آخر سست را نے الحقیقت بایکدیگر مناسبت ندارد پس لازم
از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسلہ و علیہ واقع است اندراج صورت

نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمیگنجد و نهایت بیدایت نسبت ندارد
 تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک اشغال آنها تخریر یافته بتفصیل ذکر
 یافته است بالقصه مجوز از صورت به از حقیقت ضرورت و اتفاقا از حقیقت بصورت از دور و سی
 حقیقتا الله سبحانه با حقیقه اسحقه و جنبنا عن العصوره الباطله بجملة النبی المختار و آله الابرار علیهم
 وعلیهم من الصلواة اکملها و من التیمات افضلها مکتوب شدت و سحر و بیاد است پناهی
 و نقابت و سنگا هی شیخ فرید صمد دریافت و بر بیان آنکه انبیا صلوٰۃ الله تعالی علیهم و آله
 در اصول دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروغ دین است و در بیان بعضی
 از کلمات متفق ایشان بختنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة ابارکم الکرام علی افضلهم اما تها علی
 بواقیهم متابع الصلوٰۃ و السلام انبیا صلوٰۃ الله تعالی علیهم و آله و بر کات علیهم جمعا
 و علی افضلهم خصوصا رحمتا اند که توسط این بزرگواران عالمی نبات ابدی شمس گشت است
 و از گرفتاری سردی خلاصی یافته اگر وجود شریعت شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی
 مطلق است عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس غیر نمیداد و بآن راه نمی نمود
 و هیچکس او را نمی شناخت و به او امر و نواهی که عباد را به محض کرم از برای نفع ایشان
 ساخت است تکلیف نمی فرمود و در فضیلت او تعالی از نامر ضیات جدا نمی گشت پس
 شکر این نعمت علیکم بکدام زبان راست آید و کرامت مآل آنکه از عهده آن بر آید الحمد لله
 الم علمینا و پدانا الی الا سلام و جعلنا من مصدق الانبیا و علیهم الصلوٰۃ و السلام و این بزرگواران
 در اصول متفق و کلام ایشان واحد است و در ذات و صفات تعالی و تقدس و شمس و شمس
 و در سال و در سال و نزول ملک و در روح و در روح و در روح و در روح و در روح و در روح
 ایشان در بعض احکام است که بفر و فر دین تعلق دارد و حق سبحانه تعالی در هر یک از این
 بر هر یک پیغمبر اولی العزم انبیا و آن زمان را بعض احکام مناسب آنها و جمعی فرستاده و
 با حکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در احکام شرعی از حکم و مصالح حق است
 سبحانه و بسیار است که بر هر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاوه
 بطریق نسخ و تبدیل وارد و شوند و از جمله کلمات متفق این بزرگواران نفعی عبادت غیر حق است

سبحانه و منع اشتراک است با و تعالی و تقدس و ناگرفتگی بعضی مخلوقات است من بعض دیگر را
 از باب غیر از حق را سبحانه این حکم مخصوص بانبیاست غیر از انبیا ایشان به این دولت
 مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت اگر چه خدا را
 سبحانه واحد میگویند حال ایشان از در امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام میکنند یا در جواب
 وجود واحد میدانند در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در جواب وجود واحد است
 و هم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله تعالی عبادت عالمیه باطل است اثبات
 معبود بحق سبحانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشتر میدانند
 مثل سایر مردم و آله معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت با و میکنند تعالی و او را سبحانه
 از حلول و اتحاد منسره میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان آنکه
 بحق را سبحانه در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود
 تخاصمی نمی نمایند لاجرم یا از بندگی برآورده و در شکرات افعال و مستقیبات اعمال می افتند و راه
 ایاحت بدینا گشاده میگرد و گیان می برند که الله از هیچ چیز ممنوع نیست هر چه میگویند جواب
 میدانند و هر چه میکنند مباح می انگارند فخلوا فاصلوا فویل لهم لا یبایعهم ولا یشیاعهم و کلام دیگر
 که انبیاء علیه السلام و التسلیمات بران تنفیق اند و منکران ایشان را اذان دولت نصیب نیست
 آنست که این بزرگواران به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث ندارند فاکل اند
 و امنا و وحی و جمله کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هر چه میگویند
 از حق میگویند تعالی و تقدس و هر چه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهاد را ایشان
 نیز مود بوحی اند اگر بالفرض زلفه واقع می شدند الحال حق سبحانه ندارد که آن بوحی
 قطع می فرمود در ریسان منکران که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند
 و همان را احواب و اتشد بواسطه زعم الوهیت پس انصاف در کار است
 شخصی که از کمال بخیر دین خود را اله بگیرد و مستحق عبادت و اند و افعال
 ناشایسته باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتیاد است و بر اثبات
 چه مدار میسر عه ساله که نکوست در بهارش پیداست چه اظهار اشغال

این سخنان بر آینه اذیاد ایضاح است والا حق از باطل جداست و نور از ظلمت هویدا جارح است
 و از حق الباطل ان الباطل کان مذموقاً اللهم تبنا علی متاعه هو لا الاکابر علیهم الصلوٰۃ والسلام
 اولاً و آخراً بقیه اتقوا و آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال و ایشان بهتر می دانند چه احتیاج است
 که در نیاب چیز می نوشته می آید لیکن اینقدر هست که حقیر خندگاه است که از آشنای ایشان منظور
 است و نه است که ایشان ایشان عتبه بوسی داشتند اما درین انشای ضعیف بر ایشان طاری
 شده بود و از آنکه صاحب فرش بودند بعد از فرسارغ متوجه ملازمت علیه گشته امیدوار عیانیت
 مکتوبات شصت و چهارم نیز سیادت و ثقات پناهی شیخ فرید صد و ریافته در میان لذت
 و الم جسمانی و روحانی و تجربه بر تحمل مصائب آلام جسمانی و مایه ناسب لک سلمک الله سبحانه و عافا
 فی الدارین بحرمه سید القلیین علیه و علی الا الصلوٰۃ و التسلیات لذت و الم و نیاز و قسمت
 جسمانی و روحانی هر چیز که جسم را دران لذت است روح را دران الم است و هر چه جسم از ان متکلم
 روح را از ان اتقا و است پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشانی که روح بمقام جسم متصل
 نموده است و گرفتار جسم جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذت او متلذذ گشته است
 و بالم او متالم اینست مرتبه عوام کالانعام ثم رد وناه افضل ساطین در شان ایشان صادق است
 و اسے هزار و اسے اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و وطن اصلی رجوع نه نماید و پای آخر
 آدم است و آدمی بد گشت محرم از مقامی مرمی بد گرد و باد مسکین زین سفر نیست آید
 هیچکس محروم تر بند از بیماری روح است که الم خود را از لذت می انکار و لذت را الم می شناسد
 در رنگ صفر اسے که بواسطه علت صفر شیرینی را تلخی می یابد پس بر عقلا فکر از ان این مرض
 لازم است تا در آلام و مصائب جسمانی غمر و شادان زندگی می نماید بیت از سے
 این عیش و عشرت ساختن بد صد نیاز ان جان بیاید باختن بد و چون نیک ملاحظه
 کرد و میشود معلوم میگردد اگر در دنیا در و الم و مصیبت نمی بود و بوجوه سے از زیل و لذت
 آن را و قانع و حوادث زائل میگردد و اند تلخی خواهد در رنگ تلخی دار و سے نافع است
 که از ان مرض مینماید محسوس این فقیر شده در دعوت های عام که طعام می پزند
 و خلوص نیست نمی تواند کرد و وجه از طعام خواران بشکوی منجرند و منقصت طعام

و صاحب طعام بینماید و صاحب طعام را ازین معنی شکستگی دل حاصل میگردد و در شکستگی صاحب
طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص نیت از اله بینماید و در معنی قبول می آید اگر
شک و آن جماعت نمی بود و آنکس را قلب صاحب طعام نمیشد طعام سر بر سر بر این ظلمت و اگر
احتمال قبول را درین صورت چه گنجی بیش پس بدار کار شکستگی و آوارگی که مانده بود و گمان می یابان
بخش و تفرقه مشکل کار است مانند نفلت چون الانس الانس بعد از آن قاطع است و عبادت عبارت
از تذلل آنکس است پس مقصود از خلعت انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و بنده ارادت
که دنیا سجن انسانست در زندان عیش و بویان بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشق سخت
کشی چاره نبود و از ورزش بار برداری گذر نه حضرت حق سبحانه و تعالی بای طاقان ابراهیم
استقامت و کرامت فرماید بجهت جد کم الامجد علیه و علی اله من الصلوات تساهل من التحيات كلها
مکتوب شصت و پنجم همان اعظم صدور یافته در تاسف و تلهف بر ضعف اسلام در بون
مسلمانان و تحریص و اغراب تقویت اهل اسلام و اجراء احکام اید کم الله سبحانه و نصیر کم علی اعداء
الاسلام فی اعلا و الاحکام منجوها و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیات كلها
فرموده است الاسلام بد اغربا و سیعود كما بدار فطوبی للفر با غریب اسلام تا بحمد رسیده
که کفار بر ملاطن اسلام و دم مسلمانان بینماید و به شمشاد اجراء احکام کفر و داعی اهل آن در
کوچه بازار میکنند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرع مذموم و مطلق
بیت پری نرفته رخ و دیوید که شمشاد و ناز به سوخت عقل زحیرت کلین چه بواجبی است سبحان
و بحمد الشریع تحت اسیف گفته اند و وفق شرع شریف را بسلاطین وابسته اند قضیه منکس
گفته است و معاطه انقلاب پیدا کرده است و احسن تاداد امتا و اولی الامر و وجود شریف
شماره منقسم می شمرم و مبارز درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شمار امید انیم حق سبحانه
و تعالی سدید ناصر شاماد بمرسته النبی و اله الامجاد علیه و علیه الصلوات و التسلیات و التحیات
و الذکات در غیر دار دست کن پومن احمد کم حتی یتقال انه انجون درین وقت آن جنون که بنا
از راه غیرت اسلام است و در نهاد شما محسوس سنت الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن
از دست که عمل عیسی را با جبرئیل اعتناست تمام قبول می فرمایند از اصحاب کف غیر از

هجرت علی دیگر نمایان نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه
 اعدا را اگر اندک ترومی کنند اعتبار بسیار پیدا میکنند بخلاف در وقت امن و سکین
 اعدا و این جهاد قوی که امروز شمار امیر شده است جهاد اکبر است مقتضای انبیا و اهل بیت
 گویند و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن و انداختن مال و مردم فقر و بیدست و با این دولت محمد ویم
 ۵ بنیاد را باب انجم نموده و للعاشق السکین یا تجمیع ۵ و ادیم تر از گنج مقصود نشان
 گرمان رسیدیم تو شاید برسی به حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سیفر مودند که اگر من شیخی کنم
 هیچ شیخی در عالم فرید نیاید اما را کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تأیید ملت است لا جرم
 بصحبت سلاطین مسافرت و تصرف خود ایشان را امتقاد میساختند و بتوسل ایشان ترویج
 شریعت می فرمودند و تمسک آنست که چون حق سبحانه بکرت محبت شما با کابر این خانواده
 بزرگ قدس الله تعالی اسرار هم سخن شمار تا اثر به بخشیده است و عظمت مسلمانی شما
 در نظر اقران ظاهر گشته سعی فرمایند که لا اقل احکام کشیده اهل کفر که در اهل اسلام
 شونخ پیدا کرده اند شتم و مندرس گردند و اهل اسلام ازان منکرات محفوظ مانند جز اکرام
 سبحانه عناد عن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عناد سے بدین مصلحت
 علیه الصلوٰۃ و السلام مفهوم می شد و درین سلطنت ظواهر آن عناد نیست اگر هست
 از عدم علم است ترس آنست که مبادا اینجا هم کار بنهاد و استخاد و بر مسلمانان معامله
 تنگ تر افتد **مصرعه** جوید بر سر ایام خویش میلزم به پستی انانیت
 و ایام علی متابعت سید المرسلین علی و علی الاصلوات و التسلیمات فقیر تر
 اینجا آمده بود و خواست که از آمدن خود ایشان را اطلاع ندید و بعضی سخنان نافع فرمودند
 و از محبت عزیزه که بواسطه مناسبت نظر لیست خبر نکند قال علیه السلام من
 احب اخاه فلیعلم اياه یفنی سیکه دوست دارد و برادر مسلم خود را پس گو اعلام کند او را
 از ان محبت و السلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی مکتوب شخصیت و
 ششم نیز سخنان اعظم صدور یافته در تراجمی طریقه علیه نقشبندی قدس الله تعالی
 اسرار هم و مناسب این طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحب کرام علیهم الصلوٰۃ و السلام

و بیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگر چه دسیس قرنی باشد با عمر مروانی الحمد للہ
و سلام علی عبادة الذین اعطی طریق حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم بہمنی
بر اندراج نہایت و بدایت ست حضرت خواجہ لغت بند قدس اللہ تعالیٰ سرہ سرہ نمودند
کہ ما نہایت را در بدایت درج میکنم و این طریقہ بعینہ طریق اصحاب کرام ست رضی اللہ تعالیٰ
عنہم چو این بزرگواران را در اول صحبت آن سرور علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات ان میسر شد
کہ اولیاد امت را در نہایت نہایت شمع زان کمال ست سید ہدایت او شفی قائل حضرت حمزہ
علیہ السلام کہ یک مرتبہ در بدو اسلام خود مشرف صحبت سید اولین و آخرین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
و التسلیمات و الثنیات مشرف شدہ بود از دویس قرنی کہ خیر التابعین ست افضل آدمی چو شرف او
در اول صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام میسر شد دویس قرنی را بان خصوصیت در
اتما میسر نشد لاجرم بہترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان اللہ تعالیٰ علیہم کلمہ شوم کا دیگران
را در پس انداخت و اشارت بہ بعد درجہ نمود شخصے از عبد اللہ بن مبارک قدس سرہ سوال کرد
ایضا افضل معاویۃ ام عمر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما العبار الذی دخل الف فرس معاویۃ تبع رسول اللہ صلی
تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم خیر من عمر بن العزیز کہ امرہ پس ناچار سلسلہ این حضرات سلسلہ الذہب آمد
و مزیت این طریقہ عالی بر سایر طرق خور رنگ مزیت قرن اصحاب کرام بر سایر قرون بہرین گشت جماعہ
کہ از کمال فضل و آغاز شرفی از انجام ارزانی وارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان
متعذرست نہایت ایشان فوق نہایت دیگران خواهد بود و محضہ عہ قیاس کن ز گلستان
من بہار مراد محضہ عہ سالے کہ نیکوست از بہار شش پیدا است بہ ذلک فضل اللہ
یونہی من ایشان و اللہ ذو الفضل العظیم حضرت خواجہ نقشبند سے فرمودند کہ افضلیا نیم جانان
سبحانہ و ایاکم من بحسبہ ہولاء الاکابر و متابعی آثار ہم بحر مدہ النبی القریۃ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
افضلہا و من الثمات الکملہا مکتوب شخصت و ہفتم بخان خانان صدور یافتہ در
سفارش محتاجے ثقتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی متابعتہ سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
و التسلیمات ظاہر و باطن ویرم اللہ عبد افعال آینا و امر ہم بے اختیار بران
آوردہ کہ تصدیق ایشان جرأت نہاید اول الامر رفع مظنہ آزارست بلکہ حصول موت

و خلاص

ندانند هر چند این مقدمات تلخ نما اند اما خوش گویندگان شایسته یا مانند بهایا اکتفا کنند
مقصود از آشنائی فقر اظهار بر غیوب مکنوده است و ظهور زرائع مخزونه لیکن
بدانند که اظهار این قسم نشان نه از روی آزار است بلکه از روی نیکوایی و دل سوخت
یقین تصویر نمایند خواه چه عذر صدیق اگر یک و زیسته می آمدند بختل که فقیر خود را بهر حال
بشمار می رسانید اما در اثر این راه سه بند ملافی شدند معذور خواهند شد و اشتیاق
انجیر غیاض الله سبحانه مکتوب شخصیت و نسیم نیز بخان خانان صدوق
در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است در بیان آنکه نجات وابسته به نیت

اهل سنت و جماعت است که فیه نایب اند الحمد لله و القلوة والسلام علی
رسول الله الکفایت نامه گرامی که به مصحوب اخو می مولانا محمد صدیق ارسال
داشتند بودند و وصول یافت کرم فرمودند جزا کم الله سبحانه عنا خیر الخیر و چون رعایت
آداب فقر نمودند تواضع سخن را نده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفع الله
این تتریل موجب رفعت دینی و دنیوی گردد و بلکه گشت بشری که چون الفاظ انابت
در جمیع در میان آورده اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی
از درویشان واقع شده است مترصد تاج و شمره آن باشند اما حقوق آن را باید
که همسایگان مرعی دارند از وصایا و نصائح چه نویسد و از علوم و معارف چه و انانید
که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی السبعیم در بسط و تفصیل سخن تقصیر
جائزند داشته اند و باره از مسودات این کم بقاعت را نیز ظاهر بعضی از یاران
بخدمت شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد باجماع طرق النجات مستابعه
اهل السنة و الجماعة کثر هم الله سبحانه فی الاقوال و الافعال و فی الاصول فی الفروع

فانهم الفرقة الناجية و ما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال مشرب المملاک علیهم السلام
و لم یعلم ان فی العبد فیعلی کل احد و لا یفیع اللهم ینبنا قبل ان ینهنا الموت سیادت مایمید
ابراهیم از قدیم چون انتسابی بآن آستان علیه وارد و در سلک عاگوییان منتظم
بر فقه کرم لازم است که دستگیری فرمایند که از آن فقر و سیری با اهل عیال خود بفرانج خاطر گذارند

و بدعا می سلامتی دایم این ایشان شمول باشند و السلام مکتوب مقتدا و هم نیز خان خانان مدد یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد اوست همچنانکه همین جامعیت او سبب قرب اوست و این سبب اولیک نیست که اندر سببها و علی جاده الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التمجید و حم اندر عبدالخالق اینها آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکریم و تفصیل است سبب بعد و تفصیل و تجلیل نیز همان جامعیت است قرب بواسطه آمیت مرات اوست و قابلیت ظهور در جمیع اسما و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز حدیث قدس لایسعی ارضی و لاسمانی و لکن یعنی قلب عبدی النور من رمزی بیان است و بعد اوست احتیاج اوست به هر چیزی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلیق یکم مانع الارض جمیع این احتیاج او را جمیع اشیا گرفتار است که سبب بعد و تفصیل او گشته است آیه آخر آدم است و آدمی بدگشت محروم از مقام مردمی بدگردد باز مسکین زمین سفر نیست از او می چاکس محروم تر پس بهترین همه موجودات انسان و بدترین همه کائنات هم او اذاکان منه محمد صلیب العالمین علیه و علی الصلوٰة و التسلیم و التتمیات و ابو جمل اللعین عدو رب السموات و الارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات میسر نشود گرفتاری یکم که تفرق است از یکدیگر حاصل نیاید خرابی در خرابی است لیکن بقیعنا ما لایدرک کله لایترک کله زندگانی چند روز به رونق اتباع صاحب شریعت علیه و علی الصلوٰة و التمجید باید بسر برد که رستگاری او عذاب اخروی و فوز ثنات سرمدی و البته سعادت این اتباع است پس در اموال نامیه و انعام سائمه او از زکوٰة کما حقہ باید نمود و آنرا وسیله عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذ و نفیسه خلش منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر از حصول وفوت برادر طاعات نیت دیگر نباید کرد و بانه نفیس بکم کریمه خند و زمینت کم عند کل سبب بنیت تزیین باور باید پوشید و مشوب بنیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود و در تکلیف برین نیت باید آورد و فان لم تسکو اقتبا کو او دائم بحق سبحانه و تعالی یعنی و تضرع باید بود که حقیقت نیت میسر شود و از تکلف و ارباده میبواند که در اشک مرخص قبول

آنکه در ساخته است قطره باران علی هذا القیاس و جمیع امور بمقتضای فتوای علمای دین
تاکر راه عویست را اختیار نمود و اندوخت و رخصت اجتناب کرده زندگانی باید کرد و سبیل نجات باید
باید دانست یا لعل الله بعد اذ ان شکرتم و انتقم مکتوب هفتاد و یکم سیر از ارباب
ابن خان غانان صدور یافته در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است و حصول شکر
بایان شرفیت است لا غیر ایدکم الله سبحانه و تعزکم شکر منعم بر منعم علیه واجب است عقل
و مشرقا و معلوم است که وجوب شکر اندازه و حصول نعمت است پس هر چند حصول نعمت بیشتر
و وجوب شکر زیاد تر پس بر اعتبار علی تفاوت درجات هم نسبت بقدر انصاف مضاعف شکر
واجب است که اندک آنرا این است پیش از آنکه انبیاء یا بعد سال در برشتن خود از آنکه شکر منعم
اولا تشیع عقاید است بمقتضای او از آنکه فرقانجیه که اهل سنت و جماعت اند و انبیا یا انبیا
شرعی و علمیه است بر وفق او از آنکه مجتهدین این فرقان علی و انبیا تصفیه و تزکیه است بطریق سلوک
صوفیه علی این فرقان سفینه و وجوب این رکن اخیر استخوانی است بخلاف رکنین سابقه چه
اصل اسلام مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط باین یک رکن و عملی که مخالف
این ارکان ثلاثه است اگر چه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدید و باشد داخل معصیت است
و نافرمانی و ناسپاسی منعم علی سلطان بر اینجه میسر و فلاسف و یونان در ریاضات و مجاهدات خود را
مصادف نهاده اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرائع انبیا صلوة الله علیه و تسلیات
علی مجموعه نمود علی افضل نعم خدا واقع نشده اند و و اندوختن نجات اخروی فی نصیب مبتلای
سیدنا و مولانا و تشیع و توبه و طلب توبه بنام محمد رسول الله علیه و سلم و متابعه خلفاء
الراشدین المهتدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب هفتاد و دوم خواجہ جهان
صدور یافته در بیان آنکه جمیع ساختن دین بادیاد شوارست پس طالب آخرت را از ترک دنیا
چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نه و انبیا سب و ذلک سلم الله سبحانه و عافاکم
ما حسن الدین و الدنیا و اجتماع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمیع اضراد است پس طالب آخرت را
ترک دنیا لابد آمد و چون درین اوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکه تعسر است بضرورت ترک حکمی
باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیویہ بمقتضای حکم شریعت غرا محکوم باید شد

و در مطاعم و مشارب و مساکن حدود شرعی را رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود مجوز نباید کرد
 در اموال نامیه و انعام ساجیه زکوة مفروضه را ادا باید کرد و چون تجلی با حکام شرعیه میسر نشد از حضرت
 دنیا نجات حاصل گشت و با خیرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود از بحث خارج است
 حکم منافق دارد که صورت ایمان در آفرش سودمندش نخواهد گشت تیجه طعنت و ناو اموال نبوی است
 فقط من آنچه شرعاً بلاغت با تو سیگوم به تو نخواه از ستم پند گیر خواه ملال بد تا که امام صاحب
 دولت باشد که باین طریق دنیا و می و باین خدم و حشم و باین طعناهای لذت و چرب و با این لباسها
 فاخره و یشق کلمه حق را بسمع قبول استماع نماید کوشش از بار در گران شده است پوشش و مال
 فغان مراد و فقنا المد سحانه و ایام کم بتا بقا الشریقه المعطوفیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و الحیة بتعبیه
 سیان شیخ زکریا که سابق کروری بود و در عالم و فاضل است بشومی اعمال مدتی است که بزندن مجبوس
 بواسطه ضعف پیری و ضیق معیشت و تناد می مدت مجلس بستوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکریه
 سعی در مخلص مانماند کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صدیق بخدایت ایشان میقتند
 بضرورت چند کلمه متصدعه گشت امید است که توجیه عالی در باره آن ضعیف مرعی خواهند داشت
 که عالم است و پیرو اسلام او را و آخر اگر مکتوب بهفتاد و سوم بعلیج الدین علینان صدر ریافته است
 دنیا و ابناهای آن در نگوش تحصیل علوم غیر فایده و اجتناب از فضول مباهات و تخریص بر فساد و اعمال
 صالح علی الخصوص در زمان عنفوان جوانی و ایاتاسب و دلک حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت
 سینیه معطوفیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التسلیات التحیات الابدیه السمریه انتقامت از ثانی فرماید ای فرزند
 دنیا محل از مالش و ابتلا است ظاهر او را با انواع مزخرفات مموده و مزین گردانیده است صورت و اینها
 فیه لغت و خدو و هو مه مزب ساخته اند و در خود شیر نیست بطراوت و نصارت تنجیل است لیکن فی تحقیق بیعت
 عطر اندود و مزبله است پراز ذباب و دوده سرانی ست آب نما و شکر سیست زهر سا باطن او سر اسر خراب است
 معامله او باینای خود و این همه گدگی از هر چه گوئی بدتر فریفته او دیوانه و مسحور است گرفتار و مجنون و خدوع
 است هر که بظاہر مفتون گشت بداع خسارت ابدی متهم شده و هر که بجلالت و طراوت
 نظر کردند است سمرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه و سلم
 آله الصلوٰۃ و السلام فرموده است ما الدنیا الا قسرة الاخرات الا خیر ان رحمیت الله

عظمت الاخره پس بر که دنیا را رانفسه ساخت آخر از دس در سخط ست پس
 ناچار از آخرت به نصیب آمد اما عاقلان اسد سجان و ایاکم من محبت ما و محبت اهلها
 فرزندان هیچ سیدانی که دنیا چیت انچه ترا از حق سبحانه باز دار و پس از زن و فرزندانی مال
 و جاه و زیاست و لهو و لعب و اشتغال بالالایغنه همه داخل دنیا ست علوی که با آخرت
 کار نیایند هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها از علوم
 لا طائل بکار می آید فلا سفاد ایل نجات می بود و در مثال علیه الصلوٰه و السلام علامه
 اعراضه تعالی عن العبد اشتغال به بالالایغنه هر چه جز عشق خداست حسن است
 اگر شکر خورون بود جان کندن ست به و آنکه گفته اند که علم نجوم از بر اوست معرفت اوقات
 صلوٰه در کارست نه باین معنی ست که معرفت اوقات بی معرفت نجوم حاصل نیست بلکه
 باین معنی ست که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیار از مردم هستند
 که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوٰه را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین
 سخن ست و چنانکه در تحصیل علم متعلق و حساب و مانند اینها که می الجمل در بعضی علوم
 شرعی در کار اند گفته اند بالجمله بعد از تحولات بسیار وجه جواز از بر اوست اشتغال باین
 علوم پیدا می شود و اما اگر مقصود اینها غیر از معرفت احکام شرعی و تقویت اوله
 کلامیه امری دیگر نباشد والا لا ینجزی المسلمان انصاف باید کرد و از کتاب امر مباح است
 قوت امور واجبه باشد از حد اباحت می بر آید یا نه شک نیست که اشتغال باین
 علوم مغفوت اشتغال بعلوم شرعی ضروری است اسے فرزند حق سبحانه و تعالی
 از کمال عنایت بینهایت خویش ترا در ابتدا و جوانی توفیق توبه بر کرامت فرموده بود و بدو
 یکے از درویشان سلسله علیه نقشبندی قدس الله تعالی اسرار هم انابت داده نمیدانم
 از دست نفس و شیطان ترا ثبات بران توبه میسر شده باشد یا نه استقامت شکل منیاید
 موسم عنفوان جوانی ست و اسباب وینوے بهر میسر و بیشتر از قربانی نامناسب ناملائم
 همه اندر زن بتوانین ست نه که قوطی و خانه زنیکن ست به اسے فرزند کار
 این ست که از فصول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا

انہم یہ نیت جمیعت از برائے اداسے وظائف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت بر
اداسے طاعت ست و از پویشاک ستر عورت و دفع حر و برود علیٰ ہذا القیاس
سائر المباحات الضروریۃ اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ عنہم عمل بمعیت
اختیار کردہ اند و از رخصت مما لکن اجتناب فرمودہ اند از جملہ غرام الکفاس
باعتدال ضرورت و اگر این دولت میسر نشود یا اندوثرہ مباحات بیرون بناید نہاد بھر
و مشقہات بناید رفت تنہات بامور مباحات برو بہ اتم و اکمل حق سبحانہ از کمال کم
تجوئز فرمودہ است و دائرہ این تنہات را پر وسیع ساختہ قطع نظر ازین تنہات کہ ام
عیسٰی برابر نہست کہ مولائے این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا را نہ
آست کہ سید او انداختہ او در مخطوب باشد رضاء اللہ تعالیٰ فی اجبتہ خیر من اجبتہ و مخطوب
اللہ تعالیٰ فی النار شر من النار این کس بندہ الیست محکوم حکم موسیٰ اورا پس خود
فساختہ اند و در ہر حید اقتدو آن گذارشتہ فکر باید کرد و عقل و ذرا اندیش را کار باید فرمود
فردا غیر از ذلالت و خسارت بیچ بدست نخواہد آمد وقت کار موسم جوانی ست جو انداخت
کہ این وقت را از دست نہ بد و فرصت غنیمت شمرد و قیل کہ او را تا زمان پیری نگزدازند و اگر گزارند
جمیعت میسر نشود و اگر میسر شود ہنگام ضعف و سستی کار نمی تواند کرد و حالانکہ اسباب جمیعت
ہمہ میسرست و وجود الدین ہم از جملہ التمامات حق ست سبحانہ کہ غم معیشت این کس بر لغو
و موسم فرصت ست و نہ مان قوت و استطاعت بکدام عذر امر و نہ فردا باید انداخت و نہ
بر تسوین باید کشید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ہلک المسوفون آرسے اگر مہات دنیا
دنیا را بر فردا اندازند و امر و باعمال آخرت پروا نہ لبس مستحسن ست چنانکہ عکس این مستقیمست
درین وقت عنقوان جوانی کہ استیلا و دشمنان دین ست از نفس و شیطان اندک عمل یا نقد
اعتبارست کہ در وقت عدم استیلا و انہماضعاف مضاعف آن را اعتبار میسر در وقت
سپاہی گری سپاہیان کار گزارند و وقت استیلا می اعد اعتبار بیشترست
اندک تر و ہم اعتبار میگیر و نمایان مے شود و در وقت امن از شر اعدا و این قسم اعتبار
نہی ماند اسے فرزند مقصود از خلقت انسانی کہ خلاصہ موجوداتست نہ لہو و لعب خوردن و

مقصود از وسع ادای وظایف چند گیسٹ ذل انکار و عجز و افتقار و دوام التماس و تضرع و سبواب
 قدس خداوندی جل سلطانہ عبادت کے کہ شرع محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بآن مطلق است و مقصود
 از ادای آن منافع و مصالح عبادت و سبواب قدس خداوندی و عرش شایع از ان عامد
 نمی شود و سبوان مننون گشتہ میباید و اگر دو با تقی و تمام در امتثال او امر و نهیها از مناسبت
 باید کوشید حق سبحانہ با وجود غنا و مطلق عباد و با او امر و نهی سبب افزا ساخته است
 با محتاجان انکار این نعمت بروجه تمام باید کرد و نیست داری تمام در امتثال احکام باید کوشید اے فرزند سید اندک اگر
 از اینبانی دنیا که بشوکت و جاد صورتی متحقق است اگر از متعلقان زبردست خود را بختیستی سرفراز و
 و در ان خدمت نفسی با منیز عاید است این زبردست حکم او را چه بلا عزیز میدارد و میداند که شیعہ عظیم القدر
 این خدمت را فرموده است به ممنونیت تمام بجا باید آورد و چه بلا شد عظمت خداوندی جل شانہ از عظمت این شخص هم
 در نظر کنی می آید که امتثال خداوندی عظمت نمی کوشد شرم باید کرد و از خواب خرگوش
 خود باریاید بر آورد و عدم امتثال او امر الهی جل سلطانہ از دو چیز خالی نیست یا آنکه انبیا
 شریعہ را در روع میداند و باور نمیکند یا عظمت امر تعالی و تقدس و نظیر حقیر از عظمت انبیا
 و پیامی آید شناخت این امر را باید ملا حظ نمود اے فرزند شخصے که کذب او را بار بار یا تجربه کرده اند
 بگویند که اعدا با سبیلہ تمام بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلا ر آن قوم از بی محلت
 خود می شوند و فکر دفع آن بلیه مینمایند با وجودیکه میداند که آن خبر بکذب مشتم است لیکن میگویند
 که در محل تو هم خطر نزد عقلا استمرار لازم است خبر صادق علیہ الصلوٰۃ والسلام بمیانفتن تمام
 از عذاب اخروی خبردار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکری دفع آن
 بکنند و حال آنکه علاج دفع آنرا نیز از خبر صادق علیہ الصلوٰۃ والسلام و التجهت معلوم کرده اند
 پس چه ایمان است که خیمہ خبر صادق در رنگ خرد و روع گواعت بارند و دوست
 سلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن بهم نیست بلکه بهم
 نیست چه عقلا در خطر باو هم را نیز اعتبار می نمایند و همچنین حق ندانے حد کلام مجید
 خود می فرماید و اندک بصیر بما تعلمون یا وجود این اعمال قبیحہ بوقوع آید اگر
 بداند که شخص حقیرے بر اعمال اینها مطلع است هرگز محمل شیعہ در نظر او نمی گذرد

پس حال اینها از دو حالت خالی نیست جز حق را بجهان باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمیدهند پس این قسم کردار از ایمانست یا از کفر پس بر آن فرزند لازمست که از سر تجدید ایمان بکند قال علیه الصلوة والسلام حدود ایمان کم بقول لا اله الا الله و از نامرغیات حق سبحانه تعالی نفوح از سر عاده نباید از امور یکدستی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشد هیچ قوت خارج حاجت نگردد و اگر قیام عمل شمارا از سر تجدید شود و به سعادت و داد و زکوة مال نیز از مال دیگران اسلامست آنرا البته او کند و طریقه که او می آید سهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقر است سالیانه جدا سازد و بنیت زکوة نگذارد اشتد تمام سال بمصارف زکوة خرج برین تقدیر هر مرتبه تجدید بنیت ادای زکوة لازم نیست یک نوبه جدا کردن کفایت می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند به فقرا و مستحقان اما چون بنیت زکوة نیست محبوب نمی شود در صورت فقر و زکوة از خود او افتد و هر از خرج بے تقریب خلاصیست و اگر بالفرض آنقدر در سال خرج فقر نشود و بقیه بماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگذارد و در هر سال همین قسم عمل بکارد و چون مال فقر جدا میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشود شاید که فردا موفق شود و آنکه فرزندان و محسن بذات خلیل است و در انتحال احکام الهی جل سلطان برکش بضرورت سخن بهر وقت گفته شود و الا اموال و املاک همه از حق سبحانه تعالی است که در این محالست که در این محالست شاید باید که بنیت تمام او کند و چنین در سایر عبادات و غیره هیچ وجه معافیت ندارد و ادای حق عباد و حق بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید نمود که حق بیکس و زنده ماند اینچنینی آن حق است بلاست و تعلق هم رفع میشود در آخرت که مشکلست علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علماء آخرت باید استفسار نمود و سخن ایشان را آئینه است شاید بیکت انقاس ایشان بعمل آن موفق شود و از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود و اگر علماء از حق پیداشد و بضرورت بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اثره از علماء دیندار اند و شیخ علی اثره خود اثنای شما اند و عرض این هر دو عزیزان در آن نواحی معتقد اند در تقیض مسائل شرعیه بایشان رجوع نمودن آنست که است این فرزندان را با غنیاء دنیا چه مناسبت که از نیک بدارشان

سخن کنم نصائح شرعی درین باب بروجہ اتم و اکمل دار و شدہ اند فلک الحجۃ الباقیہ اما آن فرزند
چون از راه انابت بفرقہ رجوع آورده بود دل را بواسطہ آن مناسبت در اکثر اوقات توجہ
بحال آن فرزند می شود و همان توجہ باعث این گفتگو شدہ است میدانم کہ اکثر این نصائح
و مسائل بگوش آن فرزند رسیدہ باشد اما مقصود منست بجز علم بیاری کہ علم بداری و می درض
خود دارد و تا آن داد و را بخورد و صحت نمی یابد علم بداری و فائز نمی کند این ہمہ ابرام و سیاف
برائے عمل مست علم خود محبت را درست می سازد و قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اشد
الناس عذابا یوم القیمۃ عالم لم ینفعہ احد یلک آن فرزند بداند کہ انابت سابق بواسطہ
قلت صحبت از باب جمعیت اگر چہ نذرہ نداده باشد اما از نفاست جوہر استعداد آن فرزند
تجربہ پیدا امید است کہ حق سبحانہ بہ برکت آن انابت در آخرت یوفیق مرضیات خویش
موفق گرداند و از اہل نجات سازد و بہر حال رشتہ محبت این طائفہ را از دست نندہد و اتجا
و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد کہ حق سبحانہ توسل محبت این طائفہ محبت
خود مشرف سازد و بہ تمام سبحان خود کشد و ازین خرخشہ با بالکل خلاص سازد و متنبو غیبت
آن شعلہ است گو چون بر فروخت بد ہر چه جز مشوق باقی جملہ سوخت بد تیغ لاقہ قتل غیر حق
براندہد در نگران پس کہ بعد لاچہ ماند بد ماند الا بعد باقی جملہ رفت بد شاد باش اسے
عشق شرکت سوز رفت بد مکتوب مفتاد و و چهارم بہ میرزا بدیع الزمان صدور یافته
در تحریریں بر محبت فقرہ و توجہ بایشان و النصیح باتباع صاحب الشریعۃ علیہ و علیہ الصلوٰۃ
و السلام مرا سہ شریفہ و مفاد و ضہ لطفہ و رو یافت حمد احد سبحانہ کہ فخر اسے آن محبت فقرا
و توجہ درویشان مفہوم گشت کہ سہ مایہ سعادت است لانہم جلساء اللہ سبحانہ
و ہم قوم الماشق جلیسم و کان رسول اللہ صلی علیہ و علیہ وسلم یستفتح بمصلی
الہما جرین و قال علیہ الصلوٰۃ والسلام نے شانہم رب اسعت مد فوع بالابواب لواءہم
علی اللہ لا یرہ سعادت انار فقرہ در صحیفہ گرامی اندراج یافته بود کہ خدیو شاتین
این نیتے ست کہ مخصوص بحضرت واجب الوجود دست مجلس سلطانہ عبد ملوک بقدر
علی سے راچہ رسد کہ بوجہ از وجہ بخداوند مجلس سلطانہ مشارکت جوید و در راہ خداوندی

پوید علی الخصوص در نشاء اخر و یہ کہ الکتیہ و ملکیتہ چہ بطریق حقیقت و چہ بطریق مجاز مخصوص
 بحضرت مالک یوم الدین ست حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در روز قیامت نداد و ہد کلین
 الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید لعل الواحد القہار عباد را در ان روز غیر از ہول و
 دہشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت متصور نہ اللہ تعالیٰ ہر قرآن مجید از شدت
 آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدہد حیث قال تبارک و تعالیٰ ان زلزلة
 الساعة شے عظیم یوم ترو نہا تذلل کل ضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و
 تری الناس سکرى و ما ہم بملکرمی او الکن سذاب اللہ شدیدہ در ان روز کہ
 قتل پرستند و قول چہ اولوا الفرم را دل ہلرز و ہول بہ سبائیکہ دہشت برندانہا بہ
 تو عذر گنہ را چہ داری بیا چہ بقیۃ النفع اتباع صاحب الشریعۃ علیہ الصلوٰۃ والسلام
 و التجتہ لازم فان النجات بدو نہا محال و عدم الالتمعات الی زخارف الدنیاء عدم الالتمعات
 بوجود و عدم ہا فان الدنیاء سفوفۃ اللہ سبحانہ لیس لما قدر عندہ تعالیٰ فینبغی
 ان یکون عدم ہا خیر اسن وجود ہا عند البیاء و قفنتہ عدم و فاما و ما و سرعۃ زوال ہا شہوت
 بل مشوۃ قاعہ و بابائنا الدین یضعوا من فعل و فقہا اللہ سبحانہ و ایاکم مبتالغہ
 سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مکتوب ہفتاد و پنجم نیز
 ہمیز را بدیع الزمان صدور یافته در تحریریں برتباغت سید کونین علیہ و علیہ آلہ
 الصلوٰۃ والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بدستور احکام ضروریہ فقہ و در بیان آنکہ
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیله یابی و سیلہ اورا تعالیٰ میباید طلبید سلکم اللہ سبحانہ و عافکم
 فقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
 اتہا و اکملہا برنجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ عظیم بیان فرمودہ اند اولاً بتصحیح عقائد
 بمقتضائے ارادے صائتہ این بزرگواران باید کرد ثانیاً علم حلال و حرام و فروع واجب
 و سنت و مندوب و مباح و مشتبہ حاصل باید نمود و عمل بمقتضائے این علم نیز و کار است
 از حصول این دو جناح اعتقاد و عملی اگر سعادت ازلی مدو فرماید طیران عالم قدس
 میسر آید بدو نہا خطا الفتاوی و تیا سہ و فی کہ رای آن نمی کند کہ آنرا از مطلب شہد حصول مالک

جاءه اور از مقاصد انکار مند بلند مهمت باید بود از حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی و سیله
 اورا تعالی باید طلبید ع کار اینست غیر این همه هیچ چون التفات نموده و متنبه
 خواسته اند بشری کم سالما و عا غنا مرا حجت نخواهند نمود و اما یک شرط امری داند و آن
 وحدت قبله توبه است قبله توبه را متعدد دانستن خود را در فقره انداختن است مثل شریعت
 هر یک یا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی حجاب
 الصلوة والسلام و التوحید استقامت کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت
 المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التحیات مکتوب مقتدا و ششم تعلیم خان صدور یافته در بیان
 آنکه ترقی و البسته بوسع و تقوی است و در تحریص بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب
 از محرکات ساخته و اثره فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرکات
 نیز دو قسم است محکم اندر سبحانه عما یحکم و صلاکم عما شاکم بجهت سید البشر النبی عنه زین البصر
 علیه و علی آله من الصلوة الکملها و من التسلیات افضلها قال الله تعالی فما اشک الرسول فخذوه
 و ما نهکم عنه فانتهوا مدار نجات بروج جزا آمد مثال او امر و آنها و از نواهی و معظم ترین
 این دو چیز جزا و نیت است که مبر بوسع و تقوی است ذکر رحل عن رسول الله صلی الله علیه و آله
 و علی آله و سلم بعبادة و اجتهاد و ذکر آخر رتبه تعالی الهی صلی الله علیه و سلم لا تعدل بالربعة شیاً
 یعنی الورع و قال ایضاً علیه من الصلوة اتمها و من التسلیات اکملها ملاک و نیکم الورع و فضیلت
 انسان بر ملک الذین جزو متحقق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه
 در جزو اول مشارک اند و ترقی در ایشان منقوض است پس رعایت جزو و روع و تقوی از اهم
 مقام اسلام آمده و از اشده ضروریات این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بروج کمال
 و تنه میسر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات
 اکثف کرده زیرا که از خار عیان و راز نکاب مباحات با مورش تباهیات میرساند
 و مشتی به محرم نزدیک است من حرام حول الحمی یوشک ان یقع فیہ پس در حصول
 کمال ورع و تقوی اکثف از مباحات بقدر ضرورت لا بد آمد و آن هم شش و ط
 به نیت اداسه و طائف بندگی و الا آن قدر هم وبال است و قلیل آن نیز حکم

کثیر وار و چون اجتناب از فضول مباهات بالکلیہ در ہر مہ و اوقات خصوصاً درین وقت بسیار عزیز الوجود است اجتناب از محرمات لازم ساختہ مما ممکن و اگرہ از تکاب فضول مباهات را تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب ہموارہ نادم و مستغفر ہے باید بود و در سچہ از برای دخول حوالی محرمات دانست ہمیشہ بحق سبحانہ بلنجی و متضرع باید شد ازین ندامت و استغفار و التبا و تضرع تل کہ کار آن اجتناب کنند کہ بفضل مباهات تعلق داشت و از آفت آن مصئون و محفوظ دار و عزیز تر میفرماید انکسایہما صین احبالی من صولہ الطیعیہ اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسمیست کہ حقوق اللہ سبحانہ تعلق دار و قسمیست کہ حقوق عباد متعلق است در عایت قسم ثانی اہم تر است حق سبحانہ و تعالیٰ لغنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد و فقر و محتاجانند و بالذات بخیل و لیثم اند قال رسول اللہ تعالیٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم من کانت له مظنة للاحیہ من عتہ او شے فلیتجملہ منہ الیوم قبل ان لا یكون دنیا و لا دینا و لا دینا و لا دینا کان له عمل صالح اخذ بقدر مظنتہ و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیات صاحبہ فعل علیہ و قال ایضاً صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم اندرون ما انفلس قالوا انفلس فینا من لا دریم له ولا متاع فقال صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ان انفلس من استی من لا یاتی یوم النقیمۃ بصلوہ و صیام و زکوٰۃ و یلی قد شتم بذو قذرت بذو اکل مال بذو سفک دم بذو ضرب بذو فطی بذو امن حسنا و بذو امن حسنا فان فیت حسنا قبل ان یقضے ما علیہ اخذ من خطایا ہم فطرت علیہ ثم طرح فی النار صدق رسول اللہ صلے اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم ثانیاً انما ہر محبت و شکر گزارے ایشان مے نماید کہ در بلدہ مظنہ لاہور بوجود ایشان بسیار از احکام شرعیہ درین طور رماند و ابے پیدا کردہ است و تقویۃ دین و تربیت طہ و در ان بقعہ حاصل گشتہ است و آن بلدہ نزد فقیر ہجو قطب ارشاد است نسبت بسائر بلاد و مستان خیر و برکت آن بلدہ بحمیم بلاد ہند و سنان سائر اگر آنجا دین را ترویج است در ہمہ جا نحوے از رواج متحقق است حق سبحانہ و تعالیٰ موید و ناصر ایشان باد مثال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یزال طاقتہ من امتی طنا ہرین علی الحق و یقصر ہم من خذلہم حتی یالے امر اللہ

وہم علی ذلک چون ایشان را رشتہ ارتباط حتی بحضرت معرفت پناہی قبیلہ گاہی
 خواجہ ماحکم بود بنابر آن یہ تسوید چند کلمہ محرک آن نسبت غبی گشت زیاد و برین طاعت
 ست حامل برقیمہ دعا گو کہ از مردم نیک و صلحا ست و آدمی زلادہ است حاجتہ سبنا ب
 ایشان آوردہ است امیدست کہ توجہ شریف در بارہ او مرغی داشتہ رواس
 حاجت او خواهند فرمود و دولت حقیقی و سعادت سرمدی محصل باد بحجرت التبی والہ الایحی
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التیمات مکتوب مفتا و مفتسم بیماری خان صدوریا
 در بیان آنکہ عبادت خدا بے بچون و بیچگون کے میسر شود و مایا سب ذلک الحمد للہ
 و سلام علی عبادہ الذین الصطفی بعد از خدا کے ہرچہ پرستند ہیج نیست
 بے دولت ست آنکہ ہیج اختیار کردہ عبادت خدا بے بچون و بیچگون جبل سلطانہ
 وقتے میسر شود کہ از رقیبت تمام ماسواے آزاد شدہ قبلہ توجہ جزوات احدیت ہیج مانند
 در مصداق این توجہ استواء انعام و ایلام اوست تعالیٰ بلکہ در ابتدا کے حصول این
 مقام ایلام مرغوب ترمی آید از انعام اگرچہ در آخر کار بہ تفویض میکشد و ہرچہ میسر
 اوسے وائب میداند عیار تے بر غبت و ریبست تعلق دار و سنے الحقیقت آن عباد
 خود ست مقصود از انجا نجات و سرور خویش ست تا تو در بند خویشتن
 باشی بے عشق کوئی دروغ زن باشی بہ حصول این دولت و ابستہ بطن مطلق
 است و این توجہ نتیجہ محبت ذاتیہ است و مقدمہ ظهور ولایت خاصہ محمدیہ علی
 صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و التیمہ حصول این نعمت علی موقوف ست بر کمال
 اتباع شریعت او علیہ من الصلوٰۃ اتما و من التیمات اکملہا چہ شریعت ہر نبی
 علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات کہ از راہ نبوت بروئے عطا فرمودند مناسب ولایت
 اوست چہ در ولایت روح حق ست سبحانہ یا کلپی و چون بہ نبوت فرودے آرند
 بہان نور فرودے آید و بہان کمال را با توجہ مطلق جمع میکند و سلب حصول
 کمالات مقام نبوت ہم بہان نور ست و لہذا گفتہ اند ولایت نبی افضل ست از نبوت
 لاجرم شریعت ہر نبی بر مناسب ولایت او باشد و اتباع آن شریعت مستلزم

و معمول است بآن ولایت اگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت آن سرور را علیه الصلوٰۃ
و السلام از ولایت آن سرور یعنی نیست بلکه بر قدم انبیا و دیگر اند و از ولایت ایشان نصیب دارند
جواب گویم که شریعت پیغمبر با علیه الصلوٰۃ و السلام جامع جمیع شرائع است و کتابی که بر
منزل شده است شامل تمام کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گویند متابعا
جمیع شرائع است پس باندازه استعداد خود مناسبتی بنی از انبیا دار و که ولایت اورا
اخذ میکنند و لا محذور فیه بلکه گوئیم که ولایت او علیه الصلوٰۃ و السلام حاوی ولایتهای
جمیع انبیاست علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات پس وصول بآن ولایتهای وصول بحدیث است از
اجزاء این ولایت خاصه و سبب عدم الوصول الی تلك الولاية بقصور فی کمال
متابعة علیه الصلوٰۃ و السلام و للقصور درجات فلا جبر جمیع التفاوت فی درجات
الولاية ولو تیسر کمال الاتباع لا مکن الوصول الی تلك الولاية اعتراض وقتی وارد
میشود که متابعان شرائع انبیا و دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه و علیهم الصلوٰۃ
و التسلیمات و التحیات حاصل می شود و لیس فلیس الحمد لله الذی نعم علینا و هدینا
الی الصراط المستقیم و الدین القویم صراط المستقیم عبارت ازین طریق است و شریعت
مبین است آنکه لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل اینست که رزقنا الله سبحانه
و ایاکم کمال اتباع شریعت علیه الصلوٰۃ و السلام بجهت کمال اتباع و معظم اولیای رضوان
الله تعالی علیهم جمیعین آمین حامل رقیه و عامر و دان حد و بود و چند کلمه محرک سلسله محبت
و السلام علیکم و رحمة الله سبحانه و لدیکم مکتوب مفتاد و هشتم نیز به جاری خان صدرایت
در بیان منی سفرد و وطن و سیر افتاقی و انقشی و در بیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع
صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
حقه علی مصدرها الصلوٰۃ و السلام و التحیة استقامت ارزانی فرماید چند روز است که از سفر دلی و اگر
مراجعت واقع شده است بوطن لوف را می حاصل گشته حب الوطن من الايمان نقد وقت است بعد از
وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفرد و وطن از اصول مقررده اکابر خانواد و علیه نقشبندیه است و
الله تعالی اسرار حقانی ازین سفردین طریق بتدایس سرگرد و بطریق اندراج النہایت فی البدایه حاصل

میشود و جمیع را ازین طائفه اگر خواهند مجزوب سالک گردانند در سیر بیرونی می اندازند بعد
از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از ان است آرا می بینند و بعد
این کار دولت ست کنون تا که از سر بدین لار باب النعم نعمیها و حصول باین نعمت عظمی
و البسته باتباع سید اولین آخرین ست علیه و علی آل من الصلوٰۃ افضلها و من التیمات اکملها تا تمام
خود را در شریعت گم نساود و با تشال و امر و انتهای نوایی متجمله نگردد و بوسی ازین دولت بشاک
جان نرسد بیا وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سر موی باشد اگر با فرض احوال و واجد کوشش
داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب ب العالمین
علیه و علی آل من الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوة چند روز را
در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی ست و کدام عیش ست که مولا
این کس از کردار او ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزو و کل و احوال
مطلع ست احاطه و ناظره شمرم باید کرد و با فرض آن اگر دانند که شخصی از عیوب و
افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته بوقوع
نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود
علم حضور حق سبحانه هیچ پاک نمیکنند این چه اسلام ست حق سبحانه را برابر آن
شخص اعتبار نمی نمایند اعوذ بالله سبحانه من شرور الفساد من سیات اعمال
بحکم حدیث جدد و ایما تکم بقول لا اله الا الله در هر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم
میباید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که در
توبه تا وقت دیگر نرسد بلکه السوفون حدیث نبوی ست علیه و علی آل الصلوٰۃ و السلام
یعنی بلاگ گشتند سوف افضل گویندگان یعنی تا خیر کنندگان فرصت را غنیمت
باید شمرد و در مرضی حق سبحانه صرف باید نمود و توفیق توبه از عنایت حق سبحانه
است همیشه از حق سبحانه خواهان این معنی باشند و در ویشانه که قدم را سخ در
شریعت دارند و از اعمال حقیقت نیک شناسا اند از ایشان همتی باید طلب نمود و مدد
باید جست تا عنایت حق سبحانه از در سیح ایشان ظاهر شده تمام سحاب جناب قدس خود

تعالیٰ حذب نماید و مخالفت را در رُءُوسِ گنجایش نماید تا سر موئے راه مخالفت شریعت
کشاده است محل نظرست تمام سبیل مخالفت را باید مسدود ساخت بعیت محالست
سعدی که راه صفا: توان رفت جز در پیکرِ مُصْطَفَیْ صَلَوَةُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ وَعَلٰی آلِهِ
اعترض بر اهل اللّٰهِ خصوصاً که اہم پیرے و مُرشدے در میان باشد و راه افادہ کشادہ
شدہ باشد نباید کرد و آن را ہم قاتل باید انگاشت زیادہ برین اطمینانست این چند
حروف بواسطہ ارتباط محبت و اخلاص تجریر آورده امیدست کہ موجب مال نشو و ثانیاً
مصدع میگردد کہ ملا عمر و شاہ حسین آدمی زادہ اند خوانان ملازمت ایشان اند ہمیت
کہ داخل ملازمان خاضہ گردند سمعیل نیز بہین ارادہ بخدمت آمدہ است اگر چه پیادہ است
امیدوارست کہ فراخو حالت خود بہرہ یابد زیادہ تصدیق ندارد و السلام والا کرام مکتوب
ہفتاد و ششم نیز بہ جبارے خان صدور یافتہ در بیان آنکہ این شریعت غرا
جامع شرائع ما تقدم است و ایتان بمقتضای این شریعت ایتان است بمقتضای
جمیع شرائع و مائنا سب ذلک اللّٰہ تعالیٰ بر جادہ شریعتِ مصطفویہ علی صاحبہ الصلوٰۃ
و السلام و التحیۃ ثبات و استقامت ارزانی فرمودہ با بکلیہ متوجہ جناب قدس خود گرداند
چونکہ مقرر شدہ است کہ محمد رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم جامع جمیع کمالات است
و صفاتیست و ظہر جمیع انبیاست بر سبیل است ال کتابی کہ بروے منزل شدہ است
خلاصہ جمیع کتب سادہ میست کہ بر سائر انبیاء علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ و التسلیمات منزل
شدہ اند و ایضاً شریعتی کہ آن سرور را عطا فرمودہ اند زبدۃ جمیع شرائع ما تقدم است
و اعمالی کہ بمقتضای این شریعت حقہ است نقوب از اعمال شرائع سابقہ است
بلکہ از اعمال ملائکہ نیز صلوٰۃ اللّٰہ تعالیٰ و سلامہ علی نبینا وعلیہم صلوٰۃ و التسلیمات از ملائکہ
ماور بر کوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و همچنین اہم سابق بعضی نماز با باراد
ماور بودند و بعضی دیگر نماز مائے دیگر درین شریعت از اعمال اہم سابقہ و ملائکہ مقرر بہ
خلاصہ از بدۃ آن را انتخاب کردہ ماور ساختہ اند پس تصدیق باین شریعت و ایتان
اعمال بمقتضای آن فی الحقیقت تصدیقست بجمیع شرائع و ایتان است باعمال

مقتضیات آن شرائع پس لاجرم مصداقان این شریعت خیرالام باشند و همچنین تکذیب
این شریعت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب است مگر جمیع شرائع ما تقدیم را و عدم
ایتان است بمقتضای آنها و همچنین است انکار از ان سرور علیه الصلوٰۃ و السلام انکار
از جمیع کمالات اسمای و صفاتی او تصدیق او تصدیق است جمیع آنها پس ناچار منکران
آن سرور و مذکب این شریعت بدترین احم باشند ازینجا است الاغراب شرک کفر و فحشاء
سے محمد عربیے کا بروی ہر دو سر است یکسیکے خاک درش نیست خاک بر سر او
الحمد للہ ذی الانعام و البنتہ کہ حسن اعتقاد و گمان ایشان رہ نسبت باین شریعت و
صاحب آن شریعت علیہ الصلوٰۃ و السلام و الحقیتہ باحسن وجوہ مشہور شدہ بودند
و نہایت بر ادضاع نامائیکہ ہوارہ و ہنگامہ نشان بودہ حق سبحانہ و تعالیٰ از دیار بران عطا
فرمایند ثانیاً آنکہ حامل رقیۃ الدعایان شیخ مصطفیٰ از نسل قاضی شریح اندرین یار بزرگان
ایشان بزرگ شدہ آمدہ اند وجوہ معاش و وظائف بسیار داشتند اشار الیہ از بے مشغول
متوجہ لشکر شدہ است و ہنار و فراہین ہمراہ آوردہ میدارست کہ توسل ایشان
جمعیت پیدا کنند زیادہ تصدیق نشد و اشار الیہ را بعد و عظام برنجہ سفارش فرمایند
کہ کارگر شود و سبب جمعیت ارباب قفر فرہ گردد و اسلام و الماکرام مکتوب ہشتاد و
بیمیز را فتح اللہ حکیم صد و ریافتہ در بیان آنکہ فرقہ ناجیہ از ہفتاد و سہ فرقہ اہل سنت
و جماعت اند و در نکویش فرق متبعہ و مایاب ذلک حق سبحانہ و تعالیٰ بر جاوہ شریعت
مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و الحقیتہ استقامت ارزانی فرمایند مصرعہ
کار نیست غیر این ہمہ ہیج نہ ہر فرقہ از ہفتاد و سہ گروہ مدعی اتباع شریعت است و
جازم نجات خود کل حزب ببالدیم فرحون نقد وقت شانست اما دلیل کہ پیغمبر صادق علیہ
من الصلوٰۃ افضلہا و من التسلیمات اکملہا بر تمیز فرقہ واعدہ ناجیہ از ان فرق متبعہ
فرمودہ است آنست الذین ہم علی ما انا علیہ اصحابی یعنی آن فرقہ واحدہ ناجیہ آنند
کہ ایشانان بطریق اند کہ من بران طریقم و اصحاب من بران طریق اند فکر اصحاب وجود
کفایت بد کہ صاحب شریعت علیہ الصلوٰۃ و الحقیتہ درین موطن برای آن تواند بود

که تا بدینست که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشانست
و پس چنان که حق سبحانه فرموده مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ پس اطاعت رسول
عین اطاعت حق است سبحانه و خلاف اطاعت او صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم عین معصیت
او تعالی و تقدس جماعه که اطاعت خداست را اهل سلطانه خلاف طاعت رسول تصور
کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهند و حکم به کفر ایشانان مینماید آنجا که فرماید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ و یقولون أَوْصِئْنَا بِكُلِّ شَيْءٍ وَإِنَّا لَنَحْمِلُهُمْ
أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ لَحْسِيلَا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا پس در انحن فیه دعوی ایشان در
نمودن علیه الصلوة و السلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم جمیعین دعوی
باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوة و السلام پس
نجات را در آن طریق مخالف چه محال و یحسبون أَنَّهُمْ عَلَى الشَّيْءِ مَا لَا أَنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ
مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقه که ملزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه الصلوة
و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی سعیم فهم الفرقة الناجية چه طاعنان
اصحاب پیغمبر علیه و علیه الصلوة و التحیات خود را از اتباع ایشانان محروم اند کاشیة و الخواج
و معتزله خود مذہب محدث دارند و اصل بن عطار رئیس ایشان از تلامذه امام حسن بصری
که با ثبات و اسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده
اعزل عنا علی هذا القیاس سائر الفرق الباقية و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کبریت
پیغمبر خدا جل شانہ ما امن بر رسول الله من لم یؤقر اصحابه چه خبث اینها منجر خبیث
صاحب ایشان میشود و خوف الله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء و ایضا شریعی که از راه
قرآن و احادیث ببارسیده است توسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطعون باشند
نقل ایشان نیز مطعون خواهد بود این نقل مخصوص بعضی و در بعضی نیست بل کلمه
فی العدا له و الصدق و التبلیغ سوار پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن
در دین است و العیاذ بالله سبحانه منه و اگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم
لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لتناقص ارایم و اختلاف

ندایم جواب گویم متابعت بعضی وقتیه سودمند افتد که انکار از بعضی دیگر آن نشود و بر تقدیر
 انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نمی شود زیرا که حضرت امیر مثلما توقیر و تعظیم خلفا و ثلثه
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند شایان اقتدایه ایشان را دانسته بایشان حجت
 نموده اند پس با وجود انکار خلفا و ثلثه او را متابعت حضرت امیر نمودن محض اشتراک است
 بلکه آن انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است در دست صریح مرقا و افعال ایشان را
 و احتمال تقیید را در ماده اسد الله راه دادن نیز از سخاوت عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمیکند
 که اسد الله با وجود کمال معرفت و شجاعت بعضی خلفا و ثلثه رهبری سال بطن دارند و
 اظهار خلافت آن ننمایند صحبت اتفاق بایشان دارند از ادنا به اهل اسلام این قسم
 اتفاق تصور نیست شاعت این فعل را باید دریافت که حضرت امیر چه سهم زبونی و چه
 نوع خدای منتسب میشود و اگر بطریق فرض محال تقیید را در ماده اسد الله مجوز باشد تعظیم
 و توقیری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفا و ثلثه رهبری کردند و از بهر امانت
 ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیید گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر
 واجب است تقیید را آنجا راه دادن بزرگتره میگرداند قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ
 ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما یغفر لنا و لک و الله یعیبک عن الناس
 کفار میگفتند که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکنند و آنچه مخالف اوست اظهار
 نمیکند و می پوشد و مقرر است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا خلافت
 در شریعت او پیدا میشود پس چون خلافت تعظیم و توقیر خلفا و ثلثه از آنحضرت بظهور نیامد
 معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مصون بود و از روال محفوظ بهر اهل سخن رویم و جواب
 اعتراض ایشان را منقح تر بگویم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و بهرگز
 در اصول اختلاف ندارد اگر اختلاف است در فروع است شخصی که طاعت بعضی است از متابعت
 جمیع محروم است هر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف
 می اندازد و از اتفاق می برد و بلکه انکار قائل با انکار مقوله او میسازند و بعضا سخنان
 شریعت جمیع اصحاب را نیکو مران الهیانه کلمه عدول از هر یکی خیر از شریعت باری رسیده است چنانچه

قرآن را از هر واحدی است فاقه تمام گرفته جمع ساخته اند پس انکار بعضی الکرامت از
 مبلغ اول پس اتیان جمیع شریعت در ماده منکر تحقق نگشت فلیکف النجات والصلاح قال الله
 تعالى اذتوه صينون ببعض الكتب وتكفرون ببعض فما جزاؤهم من ثقل ذلك منكم الا اخرتكم
 في الآخرة الدنيا ويوم القيمة لا يسرّدون الى أشك العذاب يا آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت
 عثمان ست بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت
 امیر سواے قرآن ست پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت انکار قرآن است
 عیاذاً بالله سبحانه شخصی از مجتهد این تشیع سوال کرد که قرآن جمیع حضرت عثمان ست در
 حق این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او صحت نمی بینم از انکار او دین تمام می
 می شود دیگر عاقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب آن سرور علیه وعلیه الصلوة والسلام
 در روز رحلت آن حضرت برابر باطل اجتناع نمایند و مقرر است که در روز رحلت آن حضرت
 سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بلوغ و رعیت حضرت صدیق بعیت کرده
 اینهمه اصحاب پیغمبر رضالت جمیع شدن از جمله محال است و حال آنکه آن حضرت
 علیه الصلوة والسلام فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة و لوقفی که درست است از حضرت امیر
 واقع شده است بواسطه آن بود که در آن سفوره حضرت امیر را نه طلبیده بودند چنانکه
 حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لما خرتا عن المشورة و اما لتعلم ان ابا بکر خیر منا الخ و
 ما طلبید ان شانان منی بر مصلحت خواهد بود کاتسلیه لاهل البیت بوجود الامیر عند هم فی الصلوة
 الاولی من المصیبة او نحو ذلک و اختلافی که در میان اصحاب پیغمبر علیه وعلیه الصلوة والسلام
 واقع شده نه از هواے نفسانی بود چه نفوس شریقه ایشان تزکیه یافته بودند و از آمادگی
 باطمینان رسیده هواے ایشان تابع شرعیت شده بود بلکه آن اختلاف منی بر اجتهاد بود
 و اعلاے حق پس مخطی ایشان نیز در چه واحد دارد عند الله و مصیبت را خود در جهات
 پس زبان را از جنای ایشان باز باید داشت و همه را پیشکی یاد باید کرد و قال الشافعی
 رحمہ الله سبحانه ملک و ملاطمة الله عنما ابدینا فلیطهر عننا سنننا و نیز شافعی فرموده انظر انما
 بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم طهر محمد و تحف اویم السما و خیر من ابی بکر و فاطمة

اینقول نصیح است به نفی تقیّه و رضا حضرت امیر بعیت حضرت صدیق ابقیّه الهی و آنکه
سیان سیدن و لذت سیان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در بلازمست شماسیفر و کن بخاره
رفته بود امیدوار غنایت و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده
است پدر او مرد ملا بود بتقریب مدو معاش آمده تو جود را امیدوار است و السلام
و الاکرام مکتوب هشتماد و یکم به لالایک صد در یافته در تحریکین مزدوج اسلام
و بیان ضعف و زیونے اسلام مسلمانان و استیلا کفار و کونسان از امانت سبحانه
و ایاکم حمیت الاسلام غربت اسلام نزدیک بیک قرن است بر منجی قرار یافته است که
اهل کفر بجزد اجزای احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند بخوانند که احکام اسلام
بالکلیه زایل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را تا بیان سرحد مانده اند
که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و بی بقره و دیندستان از عظم شعار اسلام
کفار بجزیه و ادون شاید راضی شوند اما بتدوین بقره هرگز راضی نخواهند شد از ابتدا تا پیش
اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند و آنها و اگر عیاد ابا لند سبحانه و کون
افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیاث الغیاث الغیاث ثم الغیاث تا کدام حساب
دولت باین صواب مستعد گردد و کدام شاه سباز باین دولت دستبرد نماید ذلک فضل الله
یؤتیة من کشاءه و الله ذو الفضل العظیم شبتنا المد سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه
و علی آله الصلوٰة افضلها و من التسلیات الکفها و السلام مکتوب هشتماد و دوم
بسکذر خان لودی صد در یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بی نسیان ماسوامی
حق جل و علا صورت نه بندد و این نسیان معبر بقضا است حق سبحانه و حق سالی
مهوره با خود دارد و بغیر خود نه گذارد و خبر من سید البشر المظهر عن زلیخ البصر علیه
و علی آله الصلوٰة و التسلیات آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از ادو
حق سبحانه و این سلامتی وقت میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور
نماید و عدم عبور غیر و السببه بنسیان ماسوامیست که معبر بقضا است نزد این طائفه علیه
بالغرض اگر غیرا بتکلف در دل گذرانند هرگز نگردد و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال

امروز این نسبت عقداوقات است بلکه اگر گفته شود یا وز کند یا نه بنیاد را بایست که
 و لما شق المسکین یا تجرع: زیاده برین چه نوشته اید و السلام او لا و آخر مکتوب
 هشتم و سوم به بهادر خان صد دریا فته در تحریر بر جمع کردن جمعیت ظاهر و
 باطن را بشد لیت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شستی بچانه ارزان فرموده
 با لکبه گرفتار جناب قدس خود گرداند بمرتبه سید المرسلین علیه و علی آله من الصلو
 افضلها و من التسلیات اکملها بیت هر چه عجز عشق خدای حسن است که شکر خرد
 بود جان کندن است: ظاهر را بظاهر شد لیت غرآر هستن و باطن را بهوار با حق
 جل و علا داشتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را باین دو نعمت غنمی شد
 سازند و زجمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شد لیت نهانی را بپای عجز از وجود
 اغرض الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متعالیت
 سید الاولین و آخرین ظاهر و باطن را کرامت فرماید علیه و علی آله الصلو
 مکتوب هشتم و چهارم سید احمد قادر صد دریا فته در بیان اینکه
 شد لیت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت و موصول بحق الیقین مطابقت علوم و معارف
 آن مقام است معلوم شد عجمه و مانیاب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
 استقامت ارزانی داشته بکلی است متوجه جناب اقدس خود گردانیده ما را
 تمام از ما ستاند و به کلیت اعراض از مادیات خود میسر گرداند بمرتبه سید البشر المقدس
 عن زین البصر علیه من الصلو افضلها و من التسلیات اکملها و علی آله و صحابه اجمعین
 آمین مقرر شد از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است: هر چند هر چه گفته میشود از
 دوست سخن است لیکن چون این سخن را سخوی از مناسبت با جناب تعالی و تقدس
 نهایت است آن سخن مناسبت را مستقیم شمرده در آن باب جزأت و زبان درازی ننماید
 المقصود شد لیت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق
 و تفصیل است استدلال و کشف است غیب و شهادت است و فعل عدم تحمل است احکام
 و علوم که بموجب شریعت غایبین و معلوم شده اند بعد از تحقیق بحق الیقین پس حکام

و علوم بعینها به تفصیل منگشت میگردد و از غیبت بشهادت می آیند و چشم گشاید و تحمل عمل از
 میلن بر میخیزد و علامت و موصول بحقیقت حق الیقین سلا بقیت علوم و معارف آن مقام است
 معلوم و معارف شریعیه و تاسر موی مخالفت است و دلیل است بر عدم وصول بحقیقه الیقین
 و هر خلافت که بشعر بعیت در غم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت بینی بر سر گرفت
 است و سرگرفت واقع نمی باشد الا در اثنا راه نشیمان منایه التمامیت را همه محو
 است وقت مطلوب ایشان است حال و مقام تلویح کمال شان است صوفی این انبوت
 آمد در مثال به یک صافی فارغ است از وقت و حال به پس مستحق شد که خلافت
 شریعت علامته عدم و موصول است بحقیقت کار و در عبارت بعضی از مشایخ واقع است
 که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت سخن شریعت این عبارت هر چند از
 بی استقامتی منکلم این کلام خبر میدهد پس لیکن تو اندوید که مراوش آن باشند که تحمل
 نسبت بمفصل حکم پوست دارد و نسبت بمغزو استلال و جنب کشف در رنگ قشرت
 نسبت به لب اما اگر به سقیم الاحوال ایشان مثال این عبارت موهبه را تجویز نمی نمایند
 و فرق جز با جمال و تفصیل و استلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از خواهر بپرسیدند
 قدس الدتعالی سره الاقدس سوال کرد که مقعود از سیر و سلوک چیست فرمودند
 تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استلالی کشفی شود و رزقاً المد سبانه الثبات و
 الاستقامه علی الشریعه علماً و عملاً صلوة الدتعالی و سلامه علی صاحبها بقیه التعذیر
 آن که حامل رقیبه الد عاشق مصطفی شریکی از نسل قاضی شریع اند پد ایشان بزرگ
 بودند و خلافت و دوجه مدو معاش بسیار داشتند استاد و فرامین همراه گرفته متوجه
 شکر شده است بخارا گیه از فقدان اسباب معاش مضطرب الثقات نموده
 بر پنجه توجیه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب و فقره نیات
 باید زیاده مصدع نشد مکتوب هشاد و تحبسم به مرزافخ الله حکیم مد
 یافته در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً اداسه صلوة بیکامات و مایا سب
 ذلک و تفکرم الشد سبانه لرفیایه آدمی را جمعیت نکند از درستی اعتقادات

چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات، مقرب ترین طاعات
 اداء صلوٰۃ است قال علیه الصلوٰۃ والسلام الصلوٰۃ عماد الدین فمن اقامها قوام الدین
 و من ترکها فقد هدم الدین و کسی را که بر سر او طبیعت اداء صلوٰۃ سر حق سازند از خوشا و شکر
 باز دارند گریه ان الصلوٰۃ منتهی عن الفحشاء و المنکر مع الدین حتی یستوی صلوٰۃ و صلوٰۃ که در
 چنین است صورت صلوٰۃ است حقیقت بخار و کین تا از این عمل حقیقت صورت
 از دست نمی یابد داد و دلا بیدرک که لا خبر که اگر کم الا که این اگر صورت حقیقت است اعتبار
 مستبعد است فطیم بهو الطیبه اداء الصلوٰۃ مع الیوم و من الفشوع و الفشوع فانها سبب
 النجاة و الفلاح قال المد سجد و تقمالی قد تلخ المؤمنون الذین هم فی صلوٰۃ هم ضحون کل
 است که با وجود محاطه کرده شود سپاهیان در وقت غلبه غنیم اگر اندک و کوچکند
 اعتبار بسیار پیدا میکنند صلاح جو انان باین سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شدت
 انسانی خود را صلاح آورده اند اصحاب کعبه تین همه بزرگی بر سر یک هجرت از مکه
 دین یافتند در حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام دارد هست عبادۃ فی البرک کبره الی
 پس انسانی فی الحقیقت عین باعث است زیاده ازین چه نوشته آید سر و سر
 شیخ بهار الدین را صحبت فقرا و مرغوب نمی افتد و با بل عبادت غنم مانع از سجد است
 نمیداند که صحبت ایشان سم قابل است و نغمه چرب شان فطنه از است الحذر الحذر ثم الحذر
 الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوٰۃ و السلام من تواضع لضعی لغیا و تواضع
 لعلی و غیر ذل لمن نزل فیهم لغیا ثم التذ سجد الموفق مکتوب هشتم و نهم
 هر یک از حکام برگزیده حرکت مصدر یافته در بیان سلاستی قلب از ادون حق سجد و تقمالی
 بر خدا عمل و مرکز عدالت استقامت گرامت فرماید بجهت سجد المسلمین علیه و
 علی آد من الصلوٰۃ افضلنا و من التسلیات الکلمات السجده ما و شناسست سلاستی قلب
 از گرفتاری مازون حق سجد و تقمالی سلاستی بر تقدیر است که غیر از سجد و تقمالی
 نمائند اگر فرضاً هزار سال حیات و خاک کند غیر بر دل نگذرد و بواسطه نیانی که دل از اسوا
 حاصل شود مصرعه کار این است غیر این هیچ در وقت ملاقات اندوهی کم گفته

بودند که در شمی و کاری اگر رجوع افتد با خواهی نوشت بنام علی ذاک مستقیم گشت
 که شیخ عبدالمصدقی از میان است بواسطه بعضی حوائج فرزند ارشد است است
 که مدو و در تخلص ذمه او خواستند فرمود و السلام مکتوب هشتم و در سفرم
 به پهلوان محمود صدور یافته در میان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل و علا کسی را
 قبول نمایند سلیم الله تعالى و قبکم الله جل جلاله الشریعة علی صاحبها الصلوة و السلام
 و التحية شخصین شایسته خاندان ایشان را فرمود و میان سفیج منزل است برکات محبت
 ایشان را چه شرح و چه سعادت که دوستان خدا جل و علا کسی را قبول نمایند
 چه جائے آنکه محبت و قرینیت ممتاز سازند هم قوم لایق جلیسم بالجمل محبت ایشان را
 غنیت شمرند و ادب محبت را مرعی دارند تا موثر افتد زیاده چه نولید السلام اولاً و آخره
 مکتوب هشتم و در سفرم به پهلوان محمود صدور یافته در میان آنکه چه نعمتی که کسی با
 ایمان و صلاح سوی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب یابد و در
 پیرے رجاء حق سبحانه و تعالیٰ همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی بایمان و صلاح
 سوی سیاه خود را سفید سازد و در حدیث نبوی است علیه الصلوة و السلام من شب
 شیتة فی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح دهند وطن مغفرت را غالب سازند
 که در جوانی خوف پیشتر در کار است و در پیری رجاء غالب تر یابد و السلام اولاً و آخره
 مکتوب هشتم و در سفرم به مرزا علیجان صدور یافته در غزای پرسی حق سبحانه و تعالیٰ بر جاده
 شریعت علی صاحبها الصلوة و السلام و التحية استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم
 کل نفس ذلیقة الموت از مرگ چله نیست فطوبی لمن ظلال عمره و کثر عمله بین موت است
 که مشتاقان را بان نسلی سید بند و وسیله وصول دوست بدوست می سازند
 من کان یرجو لقاء المد فان احل الله لای آری حال الیس ماندگان و گرفتاران سید
 حضور بطلب رسیدگان و آزادگان خواب و آبر است ولی نعمت مر جود شما در این وان
 یسے مستقیم بود و حال بر شما آن لازم است که مکافات احسان با احسان بکنند و بدعا و صدق
 ساعت لباحت مدد نمایند فان المیت کالتوین تنظیر و عوة لطف من اب ان اداخ او صدیق و نیز

میاید از مرگ ایشان بزرگ شود و عبرت بگیرند و تمام خود را بر اعنی حق سپرد و حیات دنیا را غیر از نشاء
 غیر و نشاء رند اگر شتقات دنیوی را اندک اعتبار می بود برابر سرسوی بر کفها بد کرد و از تجویز
 تمییز سو دند زرقا سجانه و ایا کم الاعراض عن ماسوی اللہ سجانه و الاقبال الی جناب
 قدس سره بجز سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیات کلمات السلام
 و الا کرام مکتوب نو دم بخواجه قاسم صد دریا فقه در ترغیب بر آنکه بکلیت متوجه حق
 سجانه باید بود و امر و حصول این دولت و اسبته متوجه و اخلاص این طبقه علیه نقشبندیه است
 قدس اللہ تعالی اسرارهم حضرت حق سجانه و تعالی دنیای دینه را در منظر محبت خوار و بی اعتبار
 گردانیده و حال آخرت را در مراتب باطن منجلی و متترین گردانا و سیرت سید البشر
 المصطفی عن زین العابد علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیات کلمات السلام
 گرامی مع بدایای محترمه و حصول یافت کرم نمودند جز اکم اللہ سجانه خیر الی بود یعنی که مجابا
 و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبالی بجناب قدس خداوندی غرضانه
 میسر گردد و اعراضی از مادیات او تعالی حاصل آید مصرع کارانیت غیر این همه هیچ : امر و
 حصول این دولت عظمی و اسبته متوجه و اخلاص این طبقه علیه نقشبندیه است بر یا ضا
 و مجاهدات شاقه آن میسر نگردد و که بیک صحبت ایشان حصول یابد چه در طریق
 این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن می بخشند که منتها را
 در نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشان را در اول
 صحبت خیر البشر علیه و عظیم الصلوة و التسلیات آن کمالات میسر میشد که اولیاء است
 راستاید در نهایت میسر شود و این طریق اندراج نهایت در بدایت است فخلیکم بحبه مولای
 قانما ملاک الامر و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و انتم متابعی الصلوة و التسلیات علیه و علی
 الصلوة و السلام مکتوب نو دم و کلمه کبیر صد دریا فقه در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان
 اعمال صالحه هر دو جناح انداز برای طیران عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال
 و تزکیه نفس و تصفیه قلب است زرقا اللہ سجانه و اما کم الاستقامه علی متابعت استقامتی
 صاحب الصلوة و السلام و التجهت کارانیت که اولایه تصحیح عقاید بروفق را می علاء استقامت

که فرقه ناجیه اند باید کرد و ثانیاً علم و عمل مقتضای احکام فقیهه لازم باید ساخت بعد از
تخصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود و همه عهده گذار
غیر این همه بیچ و مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت نیز که نفس و نفسیه
قلب است تا نفس مرگی نشود و قلب لاستی پیدانه کند ایمان حقیقی که نجات و سلامت
عمر نشود و سلامت قلب و قتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلابر دل خطورنه کند اگر چه
سال گزند غیر او در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را سیاه و مسوا به تمام میسر
است که اگر به تکلیف یا دوش دهند یا دانه کند انجالت معبر نقیاست و قدم اول است درین
راه و بدونه خطر انقیاد و اسلام اولاً و آخراً مکتوب بود و دوم نیز شیخ کبیر محمد در بیان
در بیان آنکه الطمینان قلب بذکر است نه بنظر و استدلال بجهت الله سبحانه و ایاکم علی التقریر
السمطوفیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التعمیه الا بذکر الله تعالی الطمینان القلب راه الطمینان
قلب ذکر الله است سبحانه نه نظر و استدلال است بیت پای استدلال بیان چوین بود
پای چوین سخت به تکلیف بود و چه در ذکر کسب مناسب است با جناب قدس هر چند
بیچ مناسب نیست بالکرامت و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و ذکر
پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت مستولی شد غیر الطمینان بیچ نیست و
چون کار با طمینان قلب رسید دولت ابدی الله وقت او گشت ذکر گو ذکر تا ترا
جان است و پاکی دل ز ذکر نیردان است و اسلام اولاً و آخراً مکتوب بود و سوم
بیکندرخان بودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات یذکر الله جل جلاله باید
بعد از ادا نماز پنجگانه جماعت و ادای سنن و اتم اوقات خود را سه وقت
ذکر الله جل سلطان باید ساخت و به غیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن
و چه در آمدن و چه در رفتن طریقت ذکر را به شما معلوم کرده شده است بر جهان
طریقت استعمال نمایند اگر در جمیع فتور باشند اول باید یقین سبب
فتور کرد بعد از آن تلاشی نفس سیران باید نمود و بالنجب و نفس
تمام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد و در وقت خلوت ان خواست و

و شیخی را که از وی ذکر یافته باشند متوسل باید ساخت و الحمد سبحانه المیسر کل العسر و السلام
 مکتوب نو و چهارم نجف خان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تفهیم عقائد
 و اثبات اعمال صالحه چاره نیست تا باین دو جناح طیران عالم حقیقه نماید حضرت حق سبحانه
 تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و النجاة استغناست
 که است فسر باید آنچه لابد است و ناچار تفهیم عقائد است اولاً بموجب آرای صابنه
 اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و ثانیاً باین احوال است بموجب احکام تقهیه
 بعد از دانستن آن احکام از فسر الف و ستن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام
 و مکروه و مشتبّه چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل
 سلطانه سعادت نماید می تواند که بعالم حقیقت طیران نماید و بی حصول این دو بازو
 طیران وصول بعالم حقیقت محالست بیت محالست سعدی که راه صفای توان رفت
 جز در پی مصطفیٰ: ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعتہ علی آله الصلوٰه و السلام
 مکتوب نو و پنجم بسید احمد بخوار صدور یافته در بیان آن که آدمی نمی تواند جامع است
 و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشائخ که در مرتبه سکر
 واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر توجیهات اند و در بیان آن
 که صحو افضل است از سکر و انیاسب ذلک آدمی نسخا لیت جامع هر چه در تمام
 موجود است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم اسکان لطیف حق حقیقت
 و از مرتب و جوب بطریق صورت آن الله خلق ادم علی صورته در همین جامعیت
 است قلب انسان که هر چه در کلیت انسانست در قلب تنهاست لهذا آنرا حقیقت
 جامع میگویند و بحیث بین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند
 که اگر عرش و مافیه در زاویه قلب عارف اند از ندیج محسوس نفوذ زیرا که قلب جامع عارف
 و افلاک است و عرش و کرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لاسکانی است پس بر آئیند عرش و مافیه
 را بواسطه اشمول لاسکانیه در قلب مقداری نباشد چه عرش و مافیه با وجود وسعت داخل دائره
 سکانست مکانی هر چند وسیع است تنگ است و جنب لاسکانی قدری ندره و علاما باب صحو از مشائخ قدس

والله تعالى اسرارهم سیدانند که این حکم سببی برینکار است و محمول است بر عدم تمایز میان حقیقت شی
و انمودن او و عرش مجید که محل ظهور تمام است از ان بقیع تراست که در قلب تنگ آنرا
گنجی باشد آنچه در قلب از عرش می نماید آن انمودن فرج عرش است نه حقیقت عرش و
شک نیست که آن انمودن فرج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انمودن جات
بی نهایت است آئینه که در وی آسمان باین بزرگی یا شمای دیگر نماید نمیتوان گفت که آئینه
از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان صغیر است
نه حقیقت آسمان این سبب بشاری روشن گردد و مثلاً در انسان انمودن فرج از کوه عنقر خاک
کم نیست نظیر جامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کوه عنقر خاک
اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کوه خاک هیچ مقدار نیست جر عنقر سینه بلکه انمودن
حقیر سینه را سینه انجم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعثت از شایخ که در
تعلیق بر گفته اند جمع مهدی اجمع از جمع اقی جل سلطان چون محمد را علیه الصلوٰه و السلام و آئینه
جامع صفات و امکان و مرتبه و جوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الهی
شاید زیاده است اینجا نیز درست را حقیقت تصور نموده انجم کرده اند محمد علیه علی الصلوٰه
والتسلیمات جامع صورت مرتبه و جوب است نه حقیقت و جوب و الله تعالی و تقدیر و الجوب
حقیقی است و اگر فرقی میکرد در میان حقیقت و جوب و صورت و جوب چنین حکم نمیکردند
حاشا و کلاسن اشمال بنده الاحکام السکرینه محمد بنده است محدود و تنهایی و او تعالی و تقدیر
غیر محدود است و با تنهایی باید دانست که هر چه از احکام سکرینه است از مقام ولایت است و هر چه
صحو است بمقام نبوت تعلق دارد که اکس تالغان انبیا و اعلیم الصلوٰه و التسلیات بواسطه صحو مقام
بهری نیست نیز نصیب است بسطاسید سکر الصحو تفصیل میکنند مذاشیخ ابو یزید بسطامی
قدس سره میگوید لوائی از رفع من لوائی محمد لوائی خور لوائی ولایت میداند لوائی محمد علیه الصلوٰه
والتسلیمات لوائی نبوة لوائی ولایت را که و سبک دارد و ترجیح میدهند بر لوائی نبوة که و صحو دارد و از انجم
سخن بعضی که گفته اند لوائی افضل من النبوة میدانند که در ولایت رو بچند دارند و در نبوة رو بخلق
و شک نیست که رو بچند افضل است از رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت بانی افضل

از نبوت او نزد این حقیر اشغال این نعمان دور از کار بینایند چه در نبوة و روحانی و خلق غایت
بلکه با این تو چه روحی نیز دار و بالانش با حق است سبحانه و ظاهرش با خلق و آنکه تمام روح
دار و از مدبر است انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دو
بانشان مسلم داشته اند و ولایت جز و نبوة است و نبوة کل است لاجرم نبوة افضل باشد
از ولایت خواه و ولایت نبی باشد خواه و ولایت ولی پس محو افضل است از سر که در محو سر
سندرج است همچو اندراج و ولایت در نبوة منحوشها که عوام الناس است از بحث خارج است
بر آن محو ترجیح و ادن محسنی ندارد و محوی که متضمن سکر است البته افضل است از سکر عوام
شعر عید که مصدر آنها را مبنی نبوة است سکر محو است و مخالفت آن علوم برجی باشد از
سکر است صاحب سکر معذور است نمایان تقلید علوم محو است نه علوم سکر ثبوتاً المذهب علی
تقلید العلوم الشرعیة علی مصدر بالصلوٰۃ و السلام و التیمه یرحم الله عبید الله قال آسینا و یخدر جسد
قد می آید من لا یسعی فی رضى ولا سالی و لكن لیغنی قلب عبیدی المؤمن مراد ازین کلمات
صورت مرتبه و جو نیست نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس
طبهر شد که شمول قلب مر لا سکانیه را باعتبار صورت لایکاتیه است نه حقیقت آنجا
و ما فیه را مقداری نباشد انجیم مخصوص بحقیقت لاسکانیه است مکتوب نو و و ششم
بمحمد شریف صدور یافته در منع وزیر تشویش و ناخیز و در تحصیل پیرناجست شریعت علی
صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التیمه و ما نیاسب ذالک ای فرزندانم و ذکر که او ان فرست است
و اسباب جمیع همه مسیر گنجایش تسولیف و ناخیز نیست بهترین اوقات را که زمان غفلت آن
جوانی است در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است تعالی و تقدس میاید هر روز
داشت از محرمات و مشبهات شرعیة اجتناب نموده پیوقت نماز بجا است لازم باید ست
و او از کوة بر تقدیر وجود و نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم بر عینت بلکه محبت
میاید ادا نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت حسین
ساخت و از اموال نامید و انعام سائمه رابع عشر تحقیقاً و تقریباً از برای فقرا و عیال
فرموده و سیدان تصرف مباحات را فراخ گردانیده خیلی بی انصافی است که در شخص نظری

روز و شب و در گهری حرف طاعت نمی بماند نشود و از چهل سهم یک سهم فقیر ادا نیابد و از
 دانه و سیع سبحات پایدون کشیده بجزات و شبنمات در رفته شود و در دهم جوانی که اول
 سلطان نفس باره است و قهرمان شیطان بعین قلیل عمل را بکثرت اجری بردارند و فردا که باز
 دل عمر ساند و حواس قوی سستی پیدا کند و اسباب جمعیت شست نمایند غیر از نماز است و پشیمانی
 محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگزارند و فرصت ندانند و پشیمانی که بخوی از تو بیست و نه شود
 و عذاب ابدی و عقوبت سمدی که پشیمانی صادق علیه من الصلوة افصلها و من التسلیات اکملها از آن
 اخبار فرموده و عصاة را از ان العباد نموده در پیش است تخلفی ندارد و امر و نه شیطان بغرور کرم پروردگار
 جل سلطان در داندست می اندازد و عفو او را بجهان بهانه ساخته مرکب معاصی میسازد و باید دانست
 که در دانه که محل آزمائش و ابتلا است و دشمن و دوست را متمیز ساخته اند و هر دو را مشمول
 رحمت گردانیده که میله و رحمتی و سختی کل شی از ان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست
 جدا خواهند ساخت و اما از الیوم ایما المجرمون مجاز است و در آنوقت فرموده است را بنام
 دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق نموده و محض خواهند و فسیلتها للذین یلقون
 ذکوة الزکوة و الذین هم بالیتها یؤمنون غایب این معنی است یعنی تحقیق انبات خواهم کرد آن رحمت
 از برای آن جماعت که پشیمانی میکنند از کفر و معاصی و او را می کنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخره
 مخصوص پایداری اهل اسلام نیک کرد و در دشت آری مطلق اهل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت
 از رحمت نصیب است اگر چه بعد از از منته مستطاوله از عذاب و درخ نجات یابند اما ظلمات معاصی
 و عدم حیالات با حکام منزله مساوی کی نگذارند که نور ایمان را بسلطان پیر و علماء فرموده اند که
 اصرار بر صغیره بکبیره می رسانند و اصرار بر کبیره به کفر است عیاذ الله بالکفر بجهان فرد
 اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم به که دل آزرده شوی و زنه سخن بسیار است به حق سبحانه و تعالی
 توفیق مرضیات خود رفیق گرداند بجز است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیه المقصود آنکه لانا
 اسحق حامل رقیه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر مدد و اعانتی طلبد توجه ما
 مرعی خواهند داشت مشارک به در غن کماست و انشا الله تبارک و تعالی و السلام مکتوب
 نمود و ستم پنج درویش صد دریافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل لقین است

یقین است ادای عبادت است صورت ایمان است در حقیقت ایمان که تعبیر از آن بلیغین و مشرید
 حال غرضاً اینها الذین امنوا اصنوا ای الذین امنوا صورة امنوا با دای وظایف العبادات و المأمور
 و مقصود از فنا و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین یقین است و کس و اگر از
 قنای فی الله البقا بمعنی دیگر خواهند که بحالیت و محلیت موهم باشد خود عین الحاد و زندقه است و غلبه
 حال و سر و وقت چیزهای هر میشوند که آخر از آن باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از
 مشایخ طبقات است قدس الله تعالی ارواحهم میگردد که علم الفناء و بقا بدور علی خلاص الوجودات و طریقه
 و ماسوی ذلک فمتنا لیطور ندیمه الحق که راست می فرماید و این کلام از استقامت و خیر سید بقای
 فی الدرب عبارت از قنای در مضیبات اوست سبحانه و علی بذ القیاس السیرانی الله و السیر فی الدن و نحوها
 مانیا صدع میگردد که صلاح آثار می بیان شیخ اکبر بخش لصلاح و تقوی و فضیلت ارسته اند
 و جمعی کثیر بالشیان و البته در ماده از مواد اگر معنوی طلبند اسید است که توجه شریف بحال ایشان
 مرعی خواهند فرمود و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب شود و هشتم
 به عبد القادر پیر شیخ زکریا صدور یافته در ترغیب بر رفیق و ترک عفت بایزاد احادیث بنویس
 علی مصدر با الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی بر هرگز عدالت استقامت از دانی فرماید چند
 حدیث بنوی علیه من الصلوات افضلها و من التسلیحات الکملها که در باب تذکیر و وعظ و نصیحت
 دارد و شده اند ایه او نموده حق سبحانه و تعالی علی مقتضای آنها مسیر گرداند قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم ان المذرفین بحیب الرقی و لیطی علی الرقی مالا یعطی علی العف و مالا
 لیعطی علی ماسواه رواه مسلم و فی روایت له قال بعالمته علیک بالرفق و ایاک بالعنف و
 المحض ان الرقی لا یكون فی شی الارانه و لا یتزع من شی الاشارة و قال ایضا علیه علی که
 الصلوة و التیمه من یحرم الرقی یحرم الخیر و قال ایضا علیه و علی که الصلوة و السلام ان من
 اجکم علی استکم اخلاقاً و قال ایضا علیه الصلوات و السلام من اعطی خطه من الرقی اعطی خطه من
 و الآخرة و قال ایضا علیه و علی که الصلوات و التسلیحات الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنة و الله
 من الجناء و الجفاء فی النار ان المذرفین القشاه المذی الاخر کم من یحرم علی النار و من
 یحرم النار علیه الا کل بین لعین قریب سهل المونون هنون لبنون کالجمل الاثف ان فیه انقاد

استخرج على نسخة استنساخ من كظم عتيقاد هو ليقدر على ان يقره وعاذ الله على رؤس الخلق
 يوم القيمة حتى يخيره في اسه المورا وشاء ان يحل قال النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله
 وسلم اوصي قال لا تغضب ثم دمر انا قال لا تغضب الا اخبركم بابل الجنة كل من مضى
 بواسم على الله لامر الا اخبركم بابل النار كل من عمل خوطا مستبكر اذ غضب الله عليه وهو قائم
 في مجلس فان ذهب عنه الغضب والا فليضطجع ان الغضب ليس له ايمان لما يقدر عليه العمل
 من لو اضح ليدفعه الله فهو في نفسه صغير وفي عين الناس عظيم ومن كبر الله فهو في
 عين الناس صغير وفي نفسه كبير حتى هو ابون عليم من كاسب او يخبر قال رسول بن عمران
 على نبينا وعليه الصلوة والسلام يا رب من اتزعج اذ قال من اذا تشد عذره وقال
 ايضا عليه الصلوة والسلام والجنة من حزن لسانه ستر الله عورته ومن كف غشيه
 كفت الله عنه عذابه يوم القيمة ومن اجتهد الى الله قبل الله عذره وقال ايضا عليه
 والسلام من كانت له مظنة لاخيه من عذبه او قسى فليقبل منه اليوم قبل ان لا يكون ديناً
 ولادهم ان كان له عمل صالح اخذ لبقدر مظنة وان لم يكن حسنات اخذ من سيئات صاحبه
 فعمل عليه وقال ايضا عليه الصلوة والسلام اندزون يا القس قالوا القس فنيا من لا
 ويرهم له ولا شئ فقال ان المفاس من متى من ياتي يوم القيمة لصلوة وصيام و
 زكوة وياتي قد شتم هذا واكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا فيعطى هذا حسناته
 قال فميت حسنة قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطاياهم فطرح عليه ثم طرح في النار
 وعن معاوية رضي الله عنه انه كتب الى عائش رضي الله تعالى عنها ان الكتي الى
 كتابا توصلني فيه ولا تكشفه فكتب سلام عليكم اما بعد فاني سمعت رسول الله
 صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول من التمس من الله ليجت الناس كفاه الله
 سؤته الناس ومن التمس من الناس ليجت الله وكلم الله الى الناس والسلام عليكم
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم وبارك رزقنا الله سبحانه واياكم التوفيق
 بما اخبر الخضر الصادق والسلام اين احاديث الكزني ترجمه نوشته شده است اما بعد
 شيخ جليل خود را معاني اينها را فهميده استي خواهند كرد كه عمل مقتضاي اينها ميشود

بنفای دنیا بسبب آنکه است و عذاب آخرت بسیار شدید است و دلیلی است عقل و دانش
 را کار باید فرمود و بطراوت بی حلاوت دنیا سفور نباید شد و اگر بدینا کسی را غوث و
 آبرو باشد که کار دنیا دار باید که از همه عزیز تر باشد و بطاهر دنیا فرقیست که شستن بجز
 غرضت چند روزه را غنیمت باید شمرد و در مراضی خدای غرور جل باید کوشید و بخلق خدای باید
 احسان نمود انعمتیم لامر الله و انتقمته علی خلق المدهر و وصل عظیم انداز برای نجات آخری
 مجرب صادق علیه الصلوة و السلام هر چه فرموده است مطابق نفس الامر است هر چه و بدین
 نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائی است و بینوائی و رسوائی قال الله سبحانه
 و تعالی اَحْسِبْتُمْ اَنَّا خَلَقْكُمْ عَبَثًا وَاَنْتُمْ اِلَیْهَا لَا تَرْجِعُونَ هر چند بیدار نیست شما انصاف
 استماع اشغال این سخنان نمیکند و عنفوان جوانی است و تنهاست و دنیوی مبسر و حکومت
 و تسلط بر خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو میگردد و هنوز هیچ ترقیست
 وقت توبه و انابت است خبر شرط استع در خانه اگر کس است بکفر است مکتوب
 نمود و هشتم به ملاحق کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت ام
 آگاهی و جمیع آن با حالت نوم که سر سر غفلت و تعطیل است به التفات نامه گرامی مشرف است
 استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمیع آن با حالت نوم که سر سر غفلت و
 تعطیل است که بعضی بر اکار این خانوادۀ بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند و محذور حاصل این
 اشکال مبنی بر بقدر است که بیان آن ضرورت گویم روح انسانی را پیش از تعلق باین بیکسوی
 راه ترقی و خروج مسدود بود و در تخصص با مسائل مقام معلوم مفید و مجرب است لیکن در نهاد آن
 جوهر نفسی استعداد و روح لطیف ترول و ولایت نهاده بود و در نهایت و ازین راه بر ملک مقرر و مقرر
 حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین بیکر طمانی جمع فرموده همچنان که در
 بین العز و الحکمة و قدر الامار باخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف تعظیم
 شده بود و حکیم طلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تفرار این انتظام روح را باین
 نسبت تشنگ و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام سینا گردانید که به بقدر
 خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي اَسْخَنَ تَقْوِيمٍ ثُمَّ ذَرَرْدَاكَ اَهْ اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ فَرَى الْاِنْسَانَ کَذِبًا

و گرفتاری آن فی الحقیقت از قبیل مدح بالمشبه الذم است پس بواسطه آن نسبت بی محتاج تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراسویش ساخت و تجزیه نمود بنفس ابره نمود این لطافت دیگرست در نهاد روح که از کمال لطافت بهره رونی آورد حکم او بیگیر و پس هرگاه خود را فراسویش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که تشریح و جواب تعالت و تقدست داشت نیز فراسویش گردانند و تمام خود را بفیضت سپارند و حکم خلعت گیره الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات بیست و هفت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود و مخالفت بنفس روح را که مستوقه اوست امر نمود و

رجع القهقری فقد فاز فوزاً عظیماً من لم یشرع اسماً اختار الخ و دالی الارض فقد ضل سبلاً لا یعد لها جواب آن اشکال گویم که ازین مقدمه اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فانی آن در نفس بقا و آن بدو پس ناچار تازمانیکه این اجتماع و انتظام برپاست غفلت ظاهری غفلت باطن و نوم که غفلت ظاهریست عین غفلت باطن و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از محبت ظاهری اراض نموده و در محبت الطین البطون آرد و فنا و بقا که به فانی پیدا کرده بود و بجز و ال آورده فنا و بقا به باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهری در حضور باطن تاثیر نکند چرا تا غیر کند باطن را تمام لیش بجانب ظاهر گشته است و از ظاهر به باطن هیچ در نمیرود و پس هست که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لا یحذر و مشغول و عن بادام تازمانیکه بکنجاوه متخرج و مختلط است حکم هر دو متجاست و چون روح عن از کنجاوه جدا گشت احکام تنبیه پیدا شد پس حکم کی بردگیری متمشی نشود همچنین صاحبی نئی را اگر خواهند بعالم باز گردانند و عالمی را بتوسط وجود شد تعین او از ظلمات نفسانی و از این او را بطریق سیر عن الله بالند فرود می آرند روی او بتمام محقق میگردد و بی آنکه در کنجاوه باینجا پیدا کند چه او بر همان گرفتاری سابق خودست بی اختیار او درین عالم آورده اند پس این منتی با سائر مبتدیان در اراض از جناب قدس تعالی و تقدس اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقت هیچ شناسبت ندارد و از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحشست و ایضاً اقبال بخلق در حق این منتی بی اختیار است رغبتی و رین ندارد

بلکه رسانندی حق سبحانه تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذات و بر غایتست نامرئی
حق است سبحانه و فرقه دیگر گویم مبتدی را میسر است که از عالم بروگردانیده و روحی تعالی
و تقدس آورد و منتی را اعراض از خلق محال است دوم اقبال خلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار
دعوت او تمام شود و او را از دار قنابداری بقا انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرقیق الاعلی
تقد وقت اوست مناسخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم در همین مقام دعوت سخنان فرموده
جمعی معین توجیه بین الحق و الخلق گفته اند اختلاف آن بنی بر اختلاف احوال و مقامات است
هر کس از مقام خود خبر داده و الامر عند الله سبحانه و آنچه سید الطائفة جیندر ضی الله تعالی عنه
فرموده است که نهایتی هی الرجوع الی الهدایة موافق مقام دعوت نیست که درین مسوده تحریر یافته
چه در بدایت تمام روخلق است حدیث تمام عینای و الا نیام قلبی که تحریر یافته بود اشارت بدوم
اگاهی نیست بلکه اختیار است از عدم غفلت احوال خویش و همت خویش لهذا نوم در حق آن
سرور علیه الصلوة و السلام ناقص لمهارت نگشت و چون بنی در رنگ شناخت در محافظت
است خود غفلت نمایان منصب بنو ساد نباشد و حدیث لی مع الله وقت لا یجعی فیه ملک
مقرب و لای بنی مرسل بر تقدیر محبت اشارت نمایی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجیه
بجناب قدس خداوندی جل سلطانة نیست بلکه این تجلی از ان جانب است متجلی له اراد آن صفتی
غیب است از قبیل سیر عشوق و عاشق است عاشق از سیر سرگشته است بیت الله صورت از سفر
دور است که کان پذیرای صورت از نور است و باید دانست که بر تقدیر رجوع خلق حجب مرتفعه
عود نمیکند با وجود بنی پردگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلایق را با و مربوط ساخته اند
این بزرگواران مثل شخصی است که کمال تقرب با و شاه دارد و میان او و بادشاه حائل از صورت و صحنی
هیچ نیست مع ذلک او را اجتماعات ارباب حوارج مشغول داشته است این فرق دیگرست در میان
مبتدی و منتی مرجع چه مبتدی صاحب حجب است و منتی مرتفع الحجب السلام علیکم و علی سائرین
انج الهدی مکتوب صدم نیز بلا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سوالی که نموده بود که
شیخ عبد البکیر بنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست؛ الثقات نامه گرامی شرف
ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بود صوح استجا مید نوشته بود و مذک که شیخ عبد البکیر بنی گفته است

که حق سبحانه و تعالی عالم به غیب نیست محذور و ما فقیرا تا بس استماع اشغال بن سخنان هرگز نیست
 بی اختیار برگ فار و قیوم در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قائل آن سخنان شریف
 نمی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی الصلوٰۃ و السلام در کلام است نه کلام می آید این
 عربی و صدر الدین قولوی و عبد الرزاق کاشفی بار انص کلام است نه لغوی فتوحات مدینه
 از فتوحات تکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب خود می ستاید
 و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از او سبحانه بسیار متجسس و مستحکم است و فی الحقیقت
 ممکن نیست در حق سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شاعت نمی بر آید و کبریت کلیه تخرج
 من افواههم فیما لیت شعری ما علمهم علی التفویض استمال بنده الکلمات العسریه بحرفی
 خلاف الشریعه منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور اند و مغلوب اند در
 غلبات احوال اما این قسم کلام معنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند بنا و دلیل است
 عبد را نمی ستاید و هیچ تاویل درین مقام مقبول نیست فان کلام انکاری محلی بعیرت
 عن الظاهر لا غیر و اگر متکلم این کلام مقصود از اطمار این کلام ملاست خلق داشته باشد و
 نصرت اینها آن نیز مستکبر است و مستحق از برای تحصیل ملاست خلق را بها بسیار است
 بچهره و رتبه که تا لبر حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم
 سوائه را جوابی باید بفرورد در آن باب سخن سر آید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند
 که غیب معبود هم باشد علم به بعد و میناشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معبود مطلق است
 و لا شیء محض تعلق علم را بوی معنی نیاشد چه معلومیت او از عدیه مطلق و لا شیء محض می گردد
 نتوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود
 نیست و لا شیء صورت است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام در بیان
 اینهاست نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن تصور اند و ما صدق
 متفق التصور چه معلومیت از استحاله می بر آید و لا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه
 مولانا محمد رجبی کرده اند درست است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق
 علم است تخصیص نفی علم غیب کردن و جوی ندارد و مشکل دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگر چه

در مرتبه احدیت مجروده نسبت علمیه مفتی است اما عالمیه او تعالی بر حال خودست چه بذات
عالم است نه بصفت که صفت آنجا استغنی است لفاة صفات حق سبحانه عالم میگویند با آنکه
صفت علم را از وی تعالی سلوب می سازند انکشافی که بر صفت مترتب می شد بهر ذات
مترتب میدانند فلذا اینها و توجیهی که خود کرده اند و از عیب عیب ذات تعالی و تقدس اراده
منوده اند و تعلق علم را بآن جا نهند آشته اند اگر علم واجب باشد تعالی و تقدس لقرن تو حیات
ست اما فقیرا در عدم جو از تعلق علم واجب تعالی بذات بخت او سبحانه بخت است چه وجهی که
در عدم جو از گفته اند اقتضا حقیقت علم است مرا حاط معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی
عدم احاطه است فلذا بجهت آن لهذا التعلق است اینجا محل خدشه زیرا که در علم حصولی این سنی
در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما در علم حصولی هیچ در کار

نیت و در یا سخن فیه علم حصولی است نه حصولی فلماخذ و در فی ان سعلق العلم الواجبی سبحانه

بذاته تعالی لطیف لایحصر لایطریق المحصور و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال و صلی الله تعالی

علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین و سلم و بارک و السلام اولاً و آخراً مکتوب صدق و کلم
نیز بسلام حسن کشمیری صدور یافته در رو بر جماعه که کامل را ناقص تصور کرده زبان اعتراض
در از می نمایند حسن الله سبحانه حاکم و اصلاح بالکرم مغا و ضه شریف مولانا محمد صدیق
رسانند حمد الله سبحانه که دور افتادگان را فرا بوشش ساخته اند مخاطباتی که نفس
بجسب ظاهر ایراد نموده بود و در فی المجلد یوضوح پیوست آری هر اعتراضی که بر نفس
دارند در زمان امارگی سلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس
درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس ارضی و مقبول است
بر مقبول اعتراض بنیر و در مراد او مراد حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان غفلت
با خلاق الله است ساخت قدس را و از اعتراض است فطران بلند است هر چه میگویم یا نمایند
بلیت آگه از خوشبین چونیت چنین ۱ چه خبر دارد از جهان و چنین ۲ لباس است که جا بمان
از کمال جبل نفس سلطینه را با مارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر سلطینه احسرا بینانند
چنانکه کفار انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام در رنگ سائر لشیر انکاشته از کمالات نبوت

منوده اند اعقاب الله سبحانه عن اذکار ہولاء الاکابر و الکابرین العظیمین الصلوٰۃ و التحیات
مکتوب صد و دو دم بلا منظر صد دریافت در بیان آنکہ محرم در فرض نبود مجموع مبلغ
ست نہ زیادتی فقط مثلا شخصی ده تنگہ را قرض گرفت بدوازده تنگہ و درین صورت مجموع
دوازده تنگہ حسام ست نہ ده تنگہ زیادتی و ما یعلق بذکاب الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفیٰ شأناں روز میفرمودید کہ بیا در قرض نبود همان فضل است و بس محرم در
قرض ده تنگہ بدوازده تنگہ همان ده تنگہ زیادتی است چون بعض کتب فقہیہ رجوع کرده اند
تا ہر گشت کہ در شریعت ہر عقد یکہ در و فضل است نیز بیا است پس ناچار این عقد
محرم باشد و ہر چه نسبت محرم تحصیل نمایند محرم خواهد بود پس آن ده تنگہ نیز بیا باشد
و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ایراسیم شامی الظہار بمعنی
بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوم حرمت ربانص قطعی ثابت شدہ است کہ شامل محتاج
و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است بروایت فقہیہ رتبہ
آن ندارد کہ نسخ حکم قطعی کند و حال آنکہ سولانا جمال لاہوری کہ اعلم علماء لاہور اند میفرمودند
کہ بسیاری از روایات قشہ اعتماد را شایان نیست و مخالفت است بروایات کتب معتبرہ
و لو سلم صحۃ ہذا الروایۃ لیس احتیاج را با مضطرار و منصفہ می باید فرود آورد تا تخصیص آن حکم
قطعی کہ یہ فتنہ افطرت فی تخصیص باشد کہ مثل اوست و در قزوین کہ ستم را کشیم خوش ستم و فیما
اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید کہ سوردی از برای حکم حرمت ربانص شود چہر کہ زیادتی
قبول میکند غلطش احتیاجی از احتیاج جہای خواهد بود بی احتیاج ہمچس بعض خود اقدام نخواہد نمود
فلا ینبیٰ لهذا الحكم المنزل من الحکیم الحمید مزید فائدة تعالی کتابہ العزیز من امثال ہذا التوجہ و
لو سلم عموم الاحتیاج ولو علی سبیل قرض الحال گوئیم کہ احتیاج از جہ ضروریات است و
الضرورہ بقدر بقدر بالیس طعام از ان مبلغ نمودن و بمر دم خوردن و دخل احتیاج نیست
ضرورتی بآن تعلق نہ لہذا و ترک است احتیاج مستثنی است و آن مقصود بر کفن ساختہ اند و
طعامی بروحانیت او چنین داخل احتیاج نہ آہستہ اند با آنکہ او محتاج ترست لصدقہ بس در
صورت متعارضہ ملاحظہ فرمایند کہ سفر مضان لیسو محتاج اندیانہ و بر تقدیر احتیاج طعامی لیشان

برای جماعه از آن پل بزنند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری حلیه
 احتیاج ساختن و قرض لبود را باین علت گرفتن و آنرا جائز و حلال دانستن از تدبیر دوست
 می باید که شیوه امر معروف و منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار
 باشند منع نمایند و بعد صدق این حسیله آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخر
 بار تکاب این قسم مخلوط و مبتلا یابد شد و جوه بعیث بسیارست مختصر در سپاه گری نیست
 چون شما از اهل صلاح و تقوی آید روایت طیب در اکل فرستاده شده نوشته بودند که در
 زمان بی شبهه پیدا نمی شود درست است اما صامکن از شبهه باید احتراز نمود زراعت بی طهارت
 که منافعی طیب داشته اند در هندوستان احتیاج از آن ممکن نیست لایکلف اللہ لعلی الام
 و باز تک طعام لبود نمودن در کمال آسانی است حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن
 در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر می کشد در ظنیات نه چنین است لیس امور بسیارند
 نزد خدای که شافی آنرا سیاح نمیداند و بالعکس پس در مآخیز فیه اگر کسی در حلیت قرض لبود
 محتاج مشکوک را که بظاهر مخالفت حکم نص قطعی است توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و
 یا اعتقاد حلیت او فرمود بلکه موااب بجا بیاورد و ارجح است بل متیقن و مخالفت او در خطرست
 بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا محمد الفلاح در حضور شما گفت که اگر قرض
 لبود پیدا نشود بهترست چرا کسی لبود بگیرد شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار
 میکنی محمد و اشغال این سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست
 که ترک آن اولی است اهل درع بر خست امر نمیکند و نیز مبت دلالته میباید یفتیان لا یمور
 احتیاج را داخل داده حکم به حلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ است اگر همین کنند سیح را
 نامند و حکم نص قطعی بجز است با عیفت می افتد چنانکه بالا گذشت اما بنقیده ملاحظاتیست میباید
 که دیگران را طعام خوانند چه قسمل احتیاج است که مستقر من لبود را روایت قدیده بعد التی
 بجز استقر امن لبود است مرقع را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید
 به نیت کفارت یمن با طهر با صوم پنجه باشد و شک نیست که او با دای این کفارت محتاج
 است گوئیم اگر استتلاعت طعام ندارد و روزه دارد نه آنکه قرض لبود بگیرد و اگر قسام احتیاج

ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه برکت تقوی سزای خود را بدست دهد و سره شوق تحصیل که
 مخرجاً و یرزق من حیث لا یحسب زیاده الطاب زلفت و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی
 مکتوب صد و سوم بیاد و تقاضای پناهی شیخ فرید صد و یافته در بیان حسنی
 عافیت و طلب کردن قاضی از برای سرچند حق سبحانه و تعالی بجا نیست و از آن بجا نیست
 خواسته می آید که غریزی همواره دعا میکرد و تمنای عافیت میکرد و می نمود شخصی از آن غریز
 سوال کرد این همه سیگزدانی مگر عافیت نیست گفت آن میخواهم که روزی از صبح تا شام هر یک
 سعصیتی از سعاصی حق سبحانه نیاشم در قیست که من سبب قاضی نداده و از اجرای بعضی احکام شرعی
 بجهت میرسد مثلاً برادر زاده میثم دارم از پدر او پاره میراث مانده است و می نداده و در قیست
 آن مال بی او از شرعی مضطرب است اگر قاضی باشد باذن او کار میکند علی بن القیاس مکتوب صد و
 چهارم به تقاضای برگشته سنگین صد و یافته در خواست بر چند سعصیتی که از قیست سخت پناهی رسیده
 بسیار شدید است مستعجب اما بندگانیت غیر از قاضی بودن اصل علی تعالی و تقدس جاره نیست
 از برای بودن یا زنده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت باکی نیست
 بلکه با دانه است الموت حشر لعل الحیب الی الحیب و زیاده او بجا نیست بر رفتن نیست بر حال زنده
 الی الحیب است تا با وجهی معامله کند با عا و استغفار و تصدیق ادا و نمود و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 ما یست فی القبر الا لثلاث العتق و تطهر و حجة لم یسب او هم و ارج او صدیق فاذا حجة کان حب الیوم
 و ما فیها و ان الله تعالی لیدخل علی بن القیوم من دعا اهل الارض انما الیها من الرحمة و ان هدیه الاحیاء
 الی الاسوات الاستغفار لهم النفات نامه رسیده بود از برای فقر بسیار شدیدی است و الا جود و اسعاف بسیار
 سفارش نیکو کننده است ان شاء الله تعالی سودمند گردد و زیاده تصدیق است محبت شعاری قاضی حسن سائر
 اغوه دعوات فرادان مطالعه نمایند و از حق تعالی در جمیع امور معنی بخواهر باشند مکتوب صد و پنجم به حکم تقاضای
 صد و یافته در بیان آنکه مرضی تا زمانیکه از مرضی نشود هیچ عتد او را سودمند نیست و اما بندگانیت
 چون نزد حکام سفر است که مرضی تا زمانیکه از مرضی نشود هیچ عتد او را سودمند نیست اگر چه مرغ تخم باشد
 بلکه تقوی مرضی است مصرع هر چه که بر علی علت نشود پس اول فکر از مرض او بنماید بعد از آن
 بعد از ای مناسب بتقدیر حق تعالی اولی آید پس آدمی تا زمانیکه بر مرض غلبی است

فی قلوبهم مرض هیچ عبادتی و طاعتی و از نافع نیست بلکه مفسدت ربنا للقرآن و القرآن یلغیته
 حدیث معروف است و در باب صایم لیس لمن صیامه الا یلوع و الطار خیر من صیامه الا یلوع
 نیز اول باز از مرض امر میفرماید و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است سحانه بلکه گرفتاری
 است بخود چه هر کس هر چیزی را که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود
 میدارد و همچنین اسوال و ریاست و حب جاه پس فی الحقیقت معبود او و هوای نفس او است تا آنکه
 ازین گرفتاری خلاص نشود امید نجات لیس است بعد است لیس بر غلار او و الا لایجاب حکای
 ذوی الالباض فکر از الله این مرض لازم است مضرعه و رخسانه اگر کسی است یک حرف است
 مکتوب صد و شصت و شصت مجید صادق کشمیری صد و ریخته در بیان الله محبت این طائفه که
 مستغرق بر حرفت ایشان است از اجل نعم خداوند است حل شانه مکتوب مرغوب که بنی از غفلت
 و کمال و داد بود و وصول یافت الله سبحانه و الحمد و المنة علی ذلک محبت این طائفه که مستغرق بر حرفت
 است از اجل نعم خداوند است حل سلطانه تا که امام صاحب دولت را این نعمت مشرف سازند
 شیخ الاسلام هر دو میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود ترا کردی که هر که ایشان را خست
 ترا یافت و تا تر یافت ایشان را شناسخت بقص این طائفه سم قائل است و طعن ایشان است
 حرمان ابدی است بخانا الله سبحانه و ایاکم عن هذا الاستواء شیخ الاسلام فرمود الهی هر که خود را
 بر اندازی او را با ما در اندازی است بی عنایات حق و خاصان حق نه گر ملک باشد یا پادشاه
 و رقی نه این رجوع و نامیت که حق سبحانه و تعالی را اگر امت فسرده است نعمت
 عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بیدان طلبند و السلام علی من اتبع الهدی
 و از هم متابعین علیهم و علی الله الصلوة و التسلیات مکتوب صد و شصت و شصت مجید صادق
 کشمیری صد و ریخته در اجوبه و اسوله چند که نوشته بود از انجا بوی تخت می آمد و این مکتوب
 شتمل بر فرایده فروری که در ایمان این طائفه علیه نافع آید و حق سبحانه و تعالی سجاوت
 ایمان این طائفه علیه مستعد گرداناد و کتابی که ارسال داشته بودند شتمل بر اسوله چند رسید
 هر چند سوا اینکه شانه تحت و تعصب داشته باشند سخن جواب نیست مع ذلک تزل منوده
 در جواب اقدام بنماید اگر کسی رافع کند شاید که دیگری رافع آید سوال اول آن بود

[illegible]

با یکدیگر از القا و شیطانی محفوظ نیست بر گاه که در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریق
 اولی خواهد بود و طالب صادق چه باشد غایتی فی الباب انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات
 بر آن القا مستند میسرند و باطل از حق جدا نمایند که سوره فیسفر الله ما یلقى الشیطان فی شکر الله آیه
 تنبیه حال است بر معنی و در اولیا این لازم نیست که او تابع نبی است هر چه مخالف نبی خواهد بود
 رد خواهد کرد و باطل خواهد داشت اما در صورتیکه شریعت نبی از ان ناسک است و یا ثابت لغی
 آن حکم نمیکند انبیا حق از باطل بطریق قطعیت دشوار است چه الهام ظنی است پس
 درین عدم امتیاز هیچ قصوری به دلالت راه نمی باید چه امتیاز شریعت و متابعت نبی متکلف
 دارین است و امور سنگوت عموماً از ان بر ضرورت اند و ما سکت بر امور از انده نسبت باید داشت
 که غلط گفتن تفسیر القا و شیطانی نیست لیس است که در تخیل احکام غیر صادق صورتی پیدا کنند
 که شیطان را در آنجا هیچ دخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی مقامات حضرت پیغمبر علیه
 الصلوة والسلام می جفتند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقت خلاف آن احکام متحقق است
 درین صورت القای شیطانی متصور نیست که فخر علماء عدم تمثیل شیطان است بصورت
 خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام بر صورتی که باشد پس درین صورت نیست الا
 تصرف تمثیل که غیر واقع را واقع دانانیده است سوم آن بود که چون تصرف کرمانست و
 تاثیرات استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کربالت است
 این مدعی صاحب استدراج جویش آنست و الله سبحانه اعلم بالصواب که طالب حقیقتی را در
 تصرف دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بچشم سجدت نگاه
 جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کربالت است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم
 خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر حقانی درین سخن است عوام کالانعام است نه طالبان
 را و حقانی عوام نزد خواص از خیر اعتباراً قاطع است که نشانی آن مرض قلبی است و غشاده بصیری خبری است
 بر عوام حقیقی مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه ضروریست و ختم بذالکتاب بعضی السعادت
 التي یفعل فی الزاوة مثل هذه الشکوک و اینهاست بدانکه معنی تخلع و یا خلای الله که دلا ما خود از
 انست که حاصل خود را و لیا الله را صفاتی که مناسب باشند در صفات و محیی را تعالی لیکن این مناسب

در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محالست پس سزاوارتم طلب جناب تیر و تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق المذمومة ملک است و معنی ملک متصرف بود و بر همه چون رونده را که بر نفس خود تصرف نمود و او را متصرف تواند داشت و تصرف در دماء نفاد یا بدیدین صفت موصوفت نشده باشد که گفته دیگر صفت است و معنی صبیح شاد است و چون رونده راه سخن حق را از هر کسی که باشد بدیدگرانی قبول کند و غیبی و حقایق لاریجی بگوشتن جان نهم کند بدیدین صفت موصوفت شده باشد صفت دیگر بصیرت و معنی بصیرت بینا است چون رونده راه را بصیر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه غیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیرتی حق منظر نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب پسندیده حق کند بدیدین صفت موصوفت شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی از مذهب کفر کننده بود چون رونده راه با جیای نیست ستر و که قیام نماید بدیدین صفت موصوفت شده باشد صفت دیگر کمیت است و معنی کمیت میرانده بود چون سالک بدعتها که بجای نیست گرفته اند و سیغ آن بدعتها نماید بدیدین صفت موصوفت شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلقوا را برنگ است مگر فهمیده اند ناچار درجه ضلالت فروخته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای جدیدی در کار است و اشیای غیبی می باید که اکثر بروی شکافت شود و امثال اینها و هو کماتری من الطنون الفاسدة ان بعض الطن انهم و انیضا خوارق منحصر در اجار و امانت نیست علوم معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا سجد و قرانی از سایر سجدات اقوی و ابقی اند چشم بکشایند که این همه علوم و معارف که در رنگ ابرنمایان میریزد و از کجاست علوم باین کثرت تا محاسن موافق علوم شریعه اند سرسوی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت علوم است حضرت خواجه پارسا قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که حقیر خواجه بر شما محبت نیست هر چند خود را پیر بر است تا امید زیاده چه نوشته آید و این اسو که شما ادلا هر چند گران نمود و اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن تقریب آنها در گفت آمده است نیک است بیست بیست زنی نسبت که را خوبی همراه نیست نه از یکی خبر نیک

و ندان چو درو گوهر است و عجب کار است که در مکتوب سابق اخطا بسیار ظاهر ساخته بودید و
 سبب انرا ظهور و واقع بی دربی نموده نوشته بودید که اثر آنرا در اقامت نیز یافت بحدی که
 که ندانست تمام از وضع سابق تحقیق گشت و به توبه و انابت که آورد و بخندید ایمان شرف گشت
 یک ماه گذشته بود که تغییری درین وضع مفهوم گشت و بر جوع فقیری بوضع سابق انتقال
 حاصل آمد و در صد و آن آمدید که آن دو واقع را و جی پیدا شود که با تقای شیطانی بنجر گردد
 و با غلط کشفی یکشد آن چه بود و این حدیث است گفتا فلانی چه بد میکنند نه باسن که با نفس و
 میکنند و اسلام علی بن اشیع الهدی و انتم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیات
 مکتوب صد و ششم بمیان سید احمد صد و ریافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت
 است به عکس آنچه گفته که ولایت افضل از نبوت است قبیلاً المد سبحانه و ایاکم جمیع المسلمین
 علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوٰات فصلها و من التسلیات الملهامی
 از مشایخ در سکر وقت گفته اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت
 ولایت بنی خواسته اند تا دهم فضیلت ولی بر بنی رفع شود اما فی الحقیقه کار بر عکس است زیرا که
 نبوت بنی از ولایت او افضل است در ولایت از تنگی سینه و بخلق نمی تواند آورد و در
 نبوت او کمال انشراح صدری نه توجه حق سبحانه مانع توجه خلق است و نه توجه خلق مانع توجه
 حق تعالی و در نبوت شمار و بخلق نسبت تا ولایت را که رو بخت دارد ترجیح بروی بدین عباد ابا الله
 سبحانه و بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است نشان نبوت از ان برتر است نعم این حق ارباب سکر
 و شوار است اما اگر بستمیم الاحوال ازین معرفت ممتاز اند مصلحت عینا لا ارباب الخیم لخصیه لقیته
 میان شیخ عبدالمد و لد میان شیخ عبدالرحیم باین فقرت قرابت دارند و الد الشان مدتها ملازم
 بهادر خان بودند و حاجت سند الحال عند نصارت دارند پس خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
 نوبت شود و درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارتی رود و سودمند خواهد بود و السلام مکتوب صد و نهم
 به حکیم صدر صد و ریافته در بیان سلاستی قلب نسیان او و ادول حق را سبحانه اهل الدار الطیارا من
 قلبه اند از الله علی با طریقه منوط بتوجه این بر گواران است کلام الشان و دوست و نظر الشان
 شفا جم قوم لایستی طلیسم و هم طلیس الله هم میگردان در هم بر ترقون راس امراض طلیس

و رئیس علی اعنوی علی منویہ گرفتاری قلب مستعد و نوح سبحانہ تعالیٰ و تا ازین گرفتاری
بنام ازادی میسر شود و سلامتی محالست چه شرکت را در آن حضرت جل سلطانہ اصلا با نصبت الاله
الخالص فکیت کہ شرکت را غالب ساخته باشد نہایت بجائی است محبت غیر حق را سبحانہ برنجی
غالب ساختن کہ محبت او تعالیٰ در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الیہا شیعہ سن الامان گزاین
حیا را گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب لیسان او است ماسوا را کلمتہ و ذہول او است
از شیاد و سجنہ کہ اگر تکلف یاد اشیا و کند ہرگز یادش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن متون
چہ مجال نیحالت نزد اہل اللہ سحر قیفاست و قدم اول است درین راہ و مبداء و ظہور انوار قدم
است و منشاء و درو و معارف و حکم و دودنا خط القیادہ و یکس را تا گردد این قیادہ نصبت
در بارگاہ کبریا بہ مکتوب حمد و دہم شیخ صدر الدین صدور یافته در بیان آنکہ از خلقت انسانی
ادای و طائف سلوک است و کمال قبالت بجنب حق سبحانہ و تعالیٰ حق سبحانہ تعالیٰ بختای غشای ارباب
بہال رساند مقصود از خلقت انسانی ادای و طائف بندگیست و دوم اقبال است بجنب حق
سبحانہ و ہمین بی متحقق شدن کمال اتباع سید اولین و آخرین ظاہر و باطن علیہ السلام بطاعت بہما
و سن القیات الکلمہ میسر نیست ز قضا اللہ سبحانہ و ایا کم کمال اتباع علی الدن تعالیٰ علیہ السلام قولاً و فعلیلاً
ظاہراً و باطناً عملاً و اعتقاداً آمین رب العالمین بعد از خدای ہر چہ پرستند ہیچ نصبت پیدا
نکند ہیچ اختیار کرد ہر چہ بخیر از حق سبحانہ مقصود است محبوب است از عبادت غیر ذوقی نجات باید کہ غیر از
خداوند جل و علا مقصودی نماند اگر چہ از مقاصد اخروی و دنیات بہشتی باشند ہر چند این مقاصد
حناس است اما نزد مقربان از منیات است ہر گاہ در امور اخروی حال بدین منوال باشد از امور
دنویہ چگوید کہ دنیا مقصوب ہیست سبحانہ و تا فریدہ است ہر کہ بجانب او نگاہ نگردد و چاہے سرگزبان
است و طالیان آن سخن منظر و اندال دنیا ملعونہ و ملعون ما فیہا الا ذکر اللہ تعالیٰ استجات اللہ
سبحانہ عن شر ما و شر ما فیہا بجرۃ حبیب محمد سید الاولین و الاحدین علیہ السلام و السلام
مکتوب حمد و یاز دہم شیخ حمید مہنبلی صدور یافته در بیان آنکہ تو حید عبارت از تخلیق قلب
است از مادہ حق سبحانہ و تعالیٰ و ما نیاسب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
و حید عبارت از تخلیق قلب است از توجہ دادن او سبحانہ تا زانیکہ دل اگر گرفتاری با حق متحقق

اگر چه اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و وجه دانستن نزد
 ارباب اصول از فضل است آری از واحد گفتن و دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است
 لابد است اما بمعنی دیگر است فرقی در میان لا معبود الا الله و در میان لا وجود الا الله نیست
 تصدیق ایمان علمی است و ادراک وجدانی حالتی است پیش از حال سخن از ان را ندن مختصر است
 جمیع از مشایخ که درین باب سخن رانده اند اردو حالت خالی نیست یا معذورانند و زعلیه حال ستور
 یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که دیگران را محال حوال شود و در استقامت
 احوال و اعوجاج آنرا بمنزله احوال البیان شنبه بی این دولت افشای اسرار ممنوع است حق سبحانه
 از احوال ارباب کمال نصیب ما در آن گردانیده استقامت بر متابعت سنت سنیة مصطفوی علی معصوم
 الصلوة و السلام و اتحیة روزی گرداناد بحرته البنی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 بقیة التسلیع آنکه حامل رقیه دعا میان شیخ عبد القلاح حافظ از مردم دی عوث و آدمی زاده
 و کثیر العیال و ایوالبنات فلت اسباب سعیت بر آن آورده که خود را بکرمه رساند امید است
 که مقصود بر سمنز زیاده تصدیع است مکتوب صد و دوازدهم شیخ عبد الجلیل صد و ریافت
 در بیان آنکه کار است که بر عقاید اهل سنت و جماعت تحقیق کردیم باین دولت اگر احوال و
 سوا جید عطا فرمایند منت میداریم و الا همین دولت را کافی میداریم چون این هست بهر هست
 حق سبحانه و تعالی شانه ما مفسدان را بحقیقت معتقدات حق اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت تحقیق
 ساخته توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گردانیده احوال که ثمرات این اعمال اندک است فرموده
 تمام بجناب قدس جل سلطانه جذب فرماید ع کار نیست و غیر این بهر هیچ چا احوال و سوا جید
 بی تحقیق بحقیقت معتقدات این فرقه تاجیه میسر شود جز سمدراج هیچ نمیند انیم و جز خرابی هیچ نکایم
 ما این دولت اتباع فرقه تاجیه هر چه بدهند منت میداریم و شکر بجای آریم و لگرمین را بدهند
 هیچ از احوال و سوا جید ندهند پاک نذریم و راضی ایم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی بهر کرم کرده
 غلبه حال و سکروقت بعضی از علوم و معارف استفاده آرای صائیه اهل حق بطور مجرای آیند چون نشانی
 آن کشف است معذورانند امید است که فردا بان مواخذه نمایند حکم مجتهد محضی دارند که خطای
 او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجاتب علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعیم زیرا که علوم علماء

مستفید از مشکوٰۃ نبوت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التجهیه که مویست بوخی قطعی مقدم است
 سعادت این صوفیه کشف و الهام است که خطار ابوی راه است و مصداق صحت کشف و الهام
 و مطابقت است با علوم علما و اهل سنت اگر سه موی مخالفت است از او اثره صواب میرود است
 بنده ابو العلم الصبح و الحق العبرج فاذ بعد الحق الا الضلال زرقا الله سبحانه وایاکم الاستقامه علی سبیل
 سید المرسلین ظاهر و باطنا علما و اعتقاد و علی آله سن الصلوات الکملها و سن التسلیات
 افضلها و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب صد و سیزدهم بحال الدین حسین کویالی
 صد و ریاضه در بیان فرق در میان جذب مبتدی و جذب مبتدی و آنکه کشود مجذوبان و اجده نیست
 الارواح که فوق قلب است و همان مشهور است و آنی جل نشاء تمخیل میگیند الحمد لله و سلام
 علی عباده الذین استغنی عن کثیر من شئ نسیب الله الاستقام فوق نه بقوق فوق و کذا الحال فی شئ
 و نحوه پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب انداخته نیست الاستقام روح که فوق
 مقام قلب است انجذاب آتی و جذب مبتدیان است که فوق آنها مقام دیگر نیست و مشهور
 و جذب بدایت نیست الارواح متفوق و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم
 علی صورته شود روح را شود حق میداند تعالی و تقدس چون روح را عالم حساب و نحوی از سبب
 نهایت است گاهی آن شود را شود احدیت و کثرت میگیند و گاهی سمیت قائل می شوند مشهور
 جل و علای حصول قنای مطلق که نهایت سلوک متحقق است مشهور نیست شعر یکبار تا نگردد این قنایت ره و درگاه
 کبریا و این شود را با عالم بیج کاری نیست فرق در میان نمودین آنست که با عالم بوجس الوجوه مناسبت
 دارد شود حق نیست تعالی و تقدس و اگر بی مناسبت است علامت شود است آنی حال علامت شود بوسیله
 تنگی عبارت از الملاق می باید و الا نسبت در رنگ منسوبه بچون و چگونه است ع عالم چون را بیچون را نه نیست
 الا بحال العطا یا الملک الاسطیاه مکتوب صد و چهاردهم بصوفی قرآن صد و ریاضه و تحسین بر مشایخ
 سید المرسلین علیه و آله الصلوٰۃ و التسلیات حق سبحانه و مخلصان بی برگ و سر را بد و است اسباح
 سید اولین و آخرین که بطیف دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظهور آورد و او را
 و آخرین که بطیف دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظهور آورد و او را بهترین جمیع
 کائنات خلق کرد و علیه من الصلوٰۃ افضلها و سن التسلیات الکملها مشرف گرداند و بران استقامت

بخشاد که ذره این متابعت مرضیه از جمیع لذات دنیاوی و تنجات اخروی براتب بهتر است
 فضیلت منوط متابعت سنت اوست و مریت مرلوط باتبان شریعت او علیه و علی آنکه
 الصلوة والسلام و التوجه منظر خواب نیروزی که از روی این متابعت واقع شود از کرد و
 کرد و احیای لیالی که از متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که بعبادت
 مصطفوی بان امر فرموده است از صیام ابدالا باده که نه مأخوذ است شریعت اند بهتر است
 اعطای حبیبی بامر شارع از اتفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المؤمنین
 رضی الله عنه روزی نماز یابد و بجماعت ادا کرده در عجب نگاه کرد یک کس حاضر نباشد
 پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده بیدار و شاید درین وقت خوابش برده باشد
 امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز یابد و بجماعت کردی بهتر بودی
 ابل یا ضات و مجادلات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت عقد نمیشد بی اعتبار و خوار اند
 اگر اجری بدان اعمال شاقه شربت بشود و هم مقصور بر بعضی منافع و نیولست تمام دنیاچیت را بجمع
 او را کسی اعتبار بنده مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه پیشتر است اجرش از همه کمتر
 مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جوار نفسیه با ماسات لطیفه کار میکنند عمل بنیاد
 در نهایت قلت است و اجر ایشان در عبادت و خفت عمل کیساعت تواند بود که با جود مدبر برابر بود و است
 عمل که موافق شریعت واقع میشود عرضی حق است بجماعت و خلاف آن نامرضی است تعالی پس نامرضی
 چه جای ثواب بلکه منوق عقاب است بمعنی را در عالم مجاز نشاید واضح است باندک التفات بطور
 می آید بیت هر چه گیر و دلتی علت شود و کفر گیر و کاملی ملت شود پس سرایه جمیع سعادات متابعت
 سنت است و سیوای جمیع فسادات خلاف شریعت ثقیب الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین
 و علی آله الصلوة و التسلیمات و السلام مکتوب صد و پانزدهم بلاء عبد الحق و دلوای صد و بیست و
 در بیان آنکه مادر صد و قطع آنیم یکی هفت گام است صریح از هر چه سیر و سخن است خوشتر است
 این راه که مادر صد و قطع آنیم یکی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و پنج گام در
 عالم امر بگام اول که در عالم امر بر بنده تجلی انفعال رو سیدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم
 شروعی در تجلیات ذرات می افتد و غم و غم علی تفاوت درجات الکمال که لا یخفی علی اربابها کمال

منوط بر تاجبت سیدالاولین و الاخرین علیهم الصلوات الکملها و من التسلیمات افضلها
 و انکه گفتند که این راه دو خطوط است مراد از آن عالم خلق و عالم امر و رشته اند علی سبیل الاجمال
 تسبیلاً الامر علی نظر الطلاب و حقیقه الامر ما حقت بتوفیق الله سبحانه و یدیه مکتوب عدد و
 شانزدهم بلا عجل الواحد لا هوری عدد و ریافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نیایان
 ماسوای است از قلب دور منع کردن از کثرت اشتغال و بنوی مبادا در غشی و در دنیا پیدا شود
 مکتوب مرغوب اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود به منوع انجامید بلی سلامتی قلب
 موقوف بر نیایان ماسوای است از قلب بحدی که اگر تکلیف یا دشمنی دهند بیا و دنیا در برین فقر
 خطور ماسوای را معنی نباشد اینجا است سبب بقای قلبی است و قدم اول است درین راه
 و بیشتر کمالات مراتب و ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد است را الیینه
 دارد و بجزئی و مویزی قناعت نکنند ان الله یحب معانی الهمم از کثرت اشتغال یا موی
 و بنوی خوف و رغبت است درین امور و نیزه زنده بآن سلامتی قلب غره نشوند که امکان جمع
 است و در اشتغال و بنوی هما امکان افراهم نمایند که مبادا در غشی پیدا شود و در خسارت
 اندازد و عیاذاً بالله سبحانه کناسی و رفیق مراتب بهتر است از صدر نشینی و در غما بلی است
 آن باشد که لبققر و نامرادی زندگانی چند روزه سیر برده بشود و من التخاذل و ارباب اکثر
 ما نقر من الاسد و السلام مکتوب عدد و سهند هم بلا یار محمد جیشی قدیم عدد و ریافته در بیان
 آنکه در ابتدا قلب تابع حس است و در انتها این تعجیل منی مانند مولانا یا محمد فراموش نگردد باشد
 چندگاه قلب تابع حس است پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من
 لم یلک عینه طلیس القلب عنده ایترتیه است در نهایت کار چون که قلب اتبعی بحس مانند دوری از
 حس در قرب قلبی تاثیر نمکند لهذا من اشح طریقت بتدی و متوسط را یافت از صحبت شیخ کامل کل
 نجوین نفرموده اند بالجمله حکم لایدرک کله لایدرک کله بر همان طریق باشند و از صحبت اخین و جابلیغ خضایب
 نمایند قدوم میان شیخ منزل مقدس سعادت دانسته صحبت ایشان را غنیت شمرند و اکثر اوقات ایشان
 صحبت دارند که بسیار عزیز الوجود اند و اسلام مکتوب عدد و سهند هم بلا قاسم علی بدخشی عدد و ریافته
 در بیان خسارت جماعه که بر اهل الدعا اعتراض کنند که کتابی که بحجت اناری مولانا قاسم علی

کتابی از رفیق
 بهر از حدیثی
 در خلاصه ۱۳

در بیان

فرستاده بود و ندیدید ضمناً بوضوح پیوسته قال الله تعالی من عمل مثلاً فلننسیه من آساء فعلیها
 خوابه عبد الله انصاری میفرماید الهی هر که خواهی براندازی یا ما در اندازی مبت ترسم آن قوم
 که بر در دشمنان میخندند و در سر کار خرابات کنند ایمان راه حق سجد و تعالی کا فاعل اسلام را
 از انکار فقر او طعن و ایشان نگاه دارد بجز سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
 و السلام مکتوب عدد و نوزدهم بمیر نعمان بدخشی صد در یافته و در غیب بر محبت شیخ مقدس
 و در بیان آنکه گاه است که کمالان بعضی از مردمان ناقص خود را هم تعلیم طریقت اجازت
 مینمایند بواسطه بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میر و وصول یافت این راه دیوانگی می طلسم
 در خبر آمده است که یونس احمد که حقی لقال انه مجنون و چون جنون آمد از نزد بزرگان و فرزند
 فارغ گشت و از اندیشه گذرا و کذا جمعیت میسر شد این دیوانگی در نهاد و شفاست اما
 اجوارض لا طاعل آنرا خس پوشش ساخته اند چه توان کرد درین کسب بی مسابقتی بسیار
 مفهوم میگردد و زود تدارک ننمایند و بی استطاعت و آنست که رفع بعد صوری نمایند جمعیت
 این طایفه و را و رای جمعیت خلیق است اسباب جمعیت خلق باعث فقره ایشان است
 دست و اسباب فقره باید زود تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضاً در جمعیت خلایق این طایفه را
 جمعیت بخشند از آن جمعیت باید ترسید و بجناب حق سجده التجا باید آورد تا آن جمعیت برای
 جان نگر دو و قیاس باحوال فلان فلان بنیاد کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت
 در جاهت و قراق دوست اگر اندک است اندک نیست به شلخ طریقت میش از تمامی بعضی مریدان
 را اجازت تعلیم طریقت داده اند حضرت خوابه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخ می
 بعد از تعلیم طریقت و تسلیم بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما بتو رسید
 بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثر کار
 در خدمت علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن جامی و در نفحات ایشان را اول و در
 مریدان خوابه علاء الدین می شمارند و ثانیاً بحضرت خوابه نقشبند نسبت میدهند بالجلد علاج این فقره
 محبت باب جمعیت است که از آدمو که نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری ایستاده
 وضع فقر را گذاشته است افسوس هزار افسوس که کسی از اعلیٰ علیین باسفل ساقین بر ندانند و از دو حال

میر و نخواست بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد به و اگر نخواهند داد
بدر تر بنا لاترغ قلبی بنا بعد از بدنبیا و سبب الناس لذلك حجة انک انت الواصل الی السلام
مکتوب صد و سیستیم نیز میر محمد نعمان صد و ریافته در ترغیب بر محبت ارباب جمعیت مآ که نسبت
میر فرمودی گزیدند که سیلانی و بیامی هم یاد آور می نمایی نمایند فرصت بسیار است و حضرت ان در این
مهام ضرورت و آن محبت ارباب جمعیت است لا تعدل بالعصبة شیئا ما کان الا تری ان اصحاب
رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم و بارک فضلوا بالعصبة علی سن عدایم سوی ما یبایعنا و علیهم السلام و
انکان و لیسافرنیا و عمر امر و انما مع یو عها نهایت الدرجات و وصولها غایت الکلمات سوی العصبة
فلا جرم صار خطا سعادیه خیرا من هو بها بركة العصبة و سهو عمر و بن العاصی افضل من هو بها
لما ان ايمان هؤلاء الکبراء صار بالعصبة شهودا برونه الرسول و حضور الملک و شهود الوحي
و معاناة المعجزات و ما اتفق لسن عدایم بهذه الکلمات التي هي اصول سائر الکلمات کلها و علوم
ولیس فضیلة بالعصبة بهذه الخاصیة لم یعمدوا فیها من العصبة و ما اقرشیا من الاشياء علی هذه
و الله یخص برحمة من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بیت سکندر را نمی بخشند آبی نه بزر و
میر نسبت این کاره الالم و ان لم یخلقنا فی هذه النشأة فی قرن هو اول الال کابر فاجعلنا فی
النشأة الاخرة مختورین فی زمرتهم بحکم سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة و التحیات و التسلیمات
و اسلام مکتوب صد و سیست و یکم نیز میر نعمان صد و ریافته در بیان آنکه این راه هکلی
سفت گام قرار یافته است بعضی از یاران بپیشش گام رسیده اند خدمت میر دعوات
فر و ان مطالعه فرمایند بدست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرای اینجا می خبری
نگرفته اند لکن بدانند و دانسته که فقرای مرده الاحوال اند مثله بطریق اجمال در سخن بیان می آرد
محبت آنرا این راه هکلی سفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا پیش گام رسانیده اند
و جمعی تلخ گام و طالع تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت در جاتم و صاحب گام هم
انکاد و یناید حکایت جاع که پیش قدم یاشند بلند منی در کار است تا به حیر و فقیر انکاد شود
زاده برین گنجایش وقت نبود و اسلام مکتوب صد و سیست و دوم بلاط اهری بخشی صد و
یافته در ترغیب بر بلند منی و عدم التفات بر چه در دست افتد مولانا محمد طاهر صد و اند

سولایا یا محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم دارند بفرزند
 و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عندنا فی مثل مشهور است و دوم حصار و حجاب از خفا
 با عیار لابد است محبت را بلند باید داشت و هر چه بدست نیاید پر خست نیست باز پی طوریکه
 بود شرقی التوارث از سفر بی و کوی و مشکوه گذشتیم فقرای این زمانه اکثر در مقام روی التفت
 اقامت دارند محبت ایشان هم قائل است و منتم که آنهم را لاسد بر همین طریق ملازم باشند
 و واقعات را چندان اعتبار ننهند که مجال تاویل را میدان وسیع است زنده خواب خیال گوی
 نشدند شکر کیف الوصول لی سعاد و دو دنیا قلل الجبال و دو منهن خبوت و السلام مکتوب
 و لبست و سوم بلاطاهر بخشی صد دریافت در بیان آنکه اول نقل اگر چه حج باشد اگر مسلم
 باشد قوت فرضی را از فرض الایمنی و حسل الایمنی است، مکتوب شریف اخوی ارشدی
 لازال کاسه طاهر عن نسل العلاقات رسیدای برادر در خیر آمده است علامه اعراضه تعالی
 عن العبد اشتغال بالمال بعینه اشتغال به نقلی از نه اقل یا عراض فرضی از فرض الایمنی و حسل
 یعنی است پس تقیض احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچه چیزت نقل
 هست یا بفرض بواسطیک حج نقل مرکب چندین مختلطات نباید شد نیک ملاحظه نمایند العاقص
 تکفیه الاشارة و السلام علیکم و علی رفقائکم مکتوب صد لبست و چهارم تیر بلاطاهر بخشی صد دریافت
 در بیان آنکه استطاعت راه شرط و وجوب حج است ادای حج با وجود بی استطاعتی نسبت بحصول طلب
 داخل تضييع اوقات است مکتوب شریف اخوی خواجہ محمد طاهر بخشی رسید القہ سحابة الحمد لله و الله کثرت
 در اخلاص و محبت فقر راه نیافته است با وجود تادی ایام و ماجر است این علامت سعادت عطیہ محبت
 انما چون شمار خست طلبید و بر فتن غم مصمم گردید در وقت وداع انقدر مذکور ساخته بود خیال
 که شاید با هم بشمار درین سفر ملحق شویم بر چند قصد کرده شد استخار با سوافی نماید و تجویزی و قرین
 معلوم گشت بضرورت تقاعد و در زید صلاح فقر از اول در فتن شتابنود اما شوق شمار احوال
 منوذه منع میج نکر استطاعت شش طراه است بی استطاعت تضييع اوقات است امرام گشته
 بامر غیر ضروری برداختن مناسب نیست در چند کتابت بشمار این مضمون را نوشته است رسیده باشد
 یا نه سخن نیست بیشتر مختار اند مکتوب صد و لبست و پنجم مکتوب صالح نیشاپوری صد دریافت

مکتوبات امام ربانی
 جلد اول
 صفحه ۱۳۹
 مکتوب شریف اخوی ارشدی

در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظهر اسماء و صفات الهیه اند تعالی شانه عالم را با مصالح
 خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیه و المنظریه و اینها سبب آنکه بدان صفات الهیه از حقائق الاستیلا
 کمای عالم چه صغیر و چه کبیر مظهر اسماء و صفات الهیه است تعالی شانه و مراایای شیون کمالات
 ذاتیه او غر سلطان گنجی بود مخفی و سری بود مکنون نه است که از غلا بلا عرض دهد و از اجمال
 تفصیل آرد عالم را بر منجی خلق فرمود که بذات و صفات خویش و ال باشد بر ذات و صفات
 او سبحانه پس عالم را با مصالح خویش هیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوقات دی اند و تدبیرات و شیون
 او تعالی حکم با اتحاد و غیبت و نسبت احاطه و سرایان و سمیت و استیلا از غلبه محل
 و سر و قوت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان را غرنی ارزانی داشته اند
 عالم را با مصالح هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا المخلوقیه و المنظریه و احاطه و سرایان و سمیت علمی
 سیدانند مطابق علما از اهل حق اند شکر الله تعالی سعیم عجیب است که جماعه صوفیه که اثبات
 بعضی نسبت ذاتیه مینمایند کلا احاطه و سمیت مثلا مغرقتند با آنکه از ذات جمیع نسبت سلو است
 حتی که صفات ذاتیه را بر سلب می نمایند فل هذا التناقض و در ذات مراتب اثبات نمودن از
 برای دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز
 بسط حقیقی نمیدانند و ماورای او هر چه باشد در دل اسمی شمرند فرد و فراق دوست اگر اندک است
 اندک نیست و درون دیده اگر نیم نیست بسیار است و مثالی از بی نظیری این محبت بیان کنم مثلا
 عالمی تحریری و ذوقی خواهد که کمالات مکنون خود را در عرصه ظهور آرد و ایجاد حروف و صورت نماید تا در
 پرده آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و صورت دوال را بمعانی مخرومه هیچ
 نسبتی نیست الا این حروف و صورت مظهر آن معانی مخفی است مراایای ان کمالات مخرومه حروف
 اصوات را عین آن معانی مخفی گفتن معانی ندارد و چنین حکم با حاط و سمیت درین صورت
 غیر واقع است معانی بهمان مرآت مخرومه اند هیچ تغییری در ذات و صفات ان معانی راه نیافته است
 لیکن چون در بیان معانی و این حروف و صورت دوال نحو می از شما نسبت و الیه و در لیسیت تحقیق
 است بعضی معنی زائده از ان در تحلی می آید فی الحقیقت آن معانی مخرومه از ان معانی زائده
 منزه و بر است آنچه معتقد است درین مسئله نسبت اثبات امر زائده و رای سلطه و مرتب

نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و محیت و سرست ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت محترمت
 و از مناسبت مبتدا و المربوب و رب الارباب با بقدر مناسبت ظاهره و منظره و وحده وجود
 گویند یا نگویند فی الواقع وجودات متعدد است لیکن بطریق اصالت و طلیه و ظاهره
 و منظره نه آنکه یک موجود است و ماسوای او او یام و خیالات است این مذهب بعبینه مذہب
 سوفسطائی است اثبات حقیقت در وی نمودن او یام و خیالات ویرانی بر آرد که مستفسود
 سوفسطائی است متنوی چون بدانی تو او را از نخست به سوی آن حضرت نسب کردی
 درست و دانکه دانستی که نعل کیستی و فارغی گرم روی و گز زبستی به مکتوب حمد
 ولایت و ششم نیز بمیر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه طالب باید که اهتمام در
 نفی آله باطله نماید چه افاتی و چه نفسی و در جانب اثبات محبوب بحق جل سلطان هر چه در حوصله فهم و
 حیطه ادراک آید از این در تحت نفی و خل ساخته گفتا بموجب و نه نماید اگر چه در این در آن و طبع گنجایش نیست
 و ما نیازب ذلک سیادت و تعاقب و تنگنا طالب را باید که اهتمام در نفی آله باطله افاتی و نفسی نماید و در
 اثبات محبوب بحق جل سلطان هر چه در حوصله فهم و در حیطه فهم و آید از این در تحت نفی و خل سازد و
 گفتا بموجبیه مطلوب نماید صرح بیش ازین پی نه برده اند که هست و اگر چه وجود را نیز در آن
 موطن گنجایش نیست ما و رای وجود باید طلیه علایق است شکر الله تعالی اسمیم زیال گفته اند
 که وجود واجب تعالی زائد است بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن یا و رای وجود دایم دیگر
 اثبات ناکردن از تصور نظرست قال شیخ علاء الدین و لا فوق عالم الوجود عالم الملک لود و این
 در ویش را چون از مرتبه وجود بالا گذرانید و تا چند گاه که مغلوبه و محال بود خود را از روی ذوق و
 و همان از ارباب تعطیل می یافت و حکم بوجود واجب جل شانیه میکرد چه وجود را در راه گذشته بود
 در مرتبه ذات وجود را گنجایش نمی یافت اسلام او در آن وقت سلام تعلیدی بود و تحقیق بالحد
 بر چه در حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن شاید میان من ام یحیی الخلق الی الله سبیلا لا اله الا الله
 از حصول فانی فی الله و البقاء بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و مستلزم طلب
 حقایق پس چون ممکن واجب گردد و نصیب ممکن غیر از غیر نباشد غرض و غنا شاکر کس نشود و دایم باز
 چنین کاخیا همیشه باو دست است و دایم راه بلند هستی همین طور مطلب میخواهد که هیچ از و دست نمی آید و هیچ نام

و نشان از و پیدا نشود چنانچه طلبی می خواهند که از اعین خود بیاوند و قربت با و پیدا
 معراج آن ایشانند من چنین یارب و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد گشت و هفتم ملا فی احمد
 روحی صد و ریخته در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از جنات است اما در جنب وصول به طلب
 بیکاری محض است و تعطیل صرف بلکه اصل سبب جنات الابرار سیئات المقرین و مانع است
 ذلک مکتوب مرغوب رسید عزیز که در باب توقف نموده بود و نه هیچ است زیاد و از آنچه بوقوع
 می آید باید کرد و خود را مقصود است قال الله سبحانه و تعالی و قد ضللتنا الا انساکن فی الدنیا احساناً
 اخرجنا منه کما هو و وضعته کما هو قال الله سبحانه و تعالی انما انزلنا من السماء ماء فاحیوا
 که اینست در جنب وصول به طلب حقیقی بیکاری محض است بلکه در خوبی منازل سلوک نیز تعطیل صرف
 حسانات الابرار سیئات المقرین شنیده باشند است هر چه بزر عشق خدای احسن است
 گریه کردن بود جان کند است لا حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق مقدم است ادای حقوق
 اینها امتثالاً لازم است سبحانه و الا که اجمال آن بود که خدمت او را گذارسته بخدمت
 دیگر است شغال نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه و الا از خدمت
 تا خدمت فرق بسیار است فرار عان و قلبه را مانع نیز خدمت با و نشان می کنند اما خدمت قربان
 دیگر است انجام تمام زراعت و قلبه را بیرون عین به عصیت است و هر کار باند از آن کار است
 قلبه را مانع با محنت تمام در روزی یک تنگ اجرت میگیرند و مقرب در ساعت بخدمت خود مستحق
 که میگیرند و مع ذلک او را باین که هیچ تعلقی نیست گرفتار قربش است و پس نشان با اینها جمیع
 خیلی موفق است خاطر از جانب جمیع دارند زیاده چه نوسیم و السلام مکتوب صد گشت و هشتم نجوایم
 صد و ریخته در ترغیب بر بندگی و عدم انکاف بغير طلب بچونی خدمت خواجیه فیم در افتادگان
 فراموشی از بندگی و در نداشتن الهی من حیث المقصود و منکاف بغير طلب و طلب در
 غایت کمال رفعت و هم در غایت تنقص و منازل و سطحی میجو سرب طلب تاست عباداً
 بالله سبحانه و سطر انما است انکاشته بیکبار مقصود را مقصود داند و چون را بچون تصور نماید و از
 وصول به طلب حقیقی باز ماند است و بلند میاید ساخت و هیچ حاصل سرفروشی باید کرد و در
 الهی را می باید حبت حصول اینچنین مهت و است توجه به شیخ نقد است و توجه او بقدر اخلاص

و محبت مرید مقتدی است ذلک فضل اللہ یؤتیه من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مکتوب حمد
ولایت و منہم سید نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تصرف اوست
و همین جامعیت است که سبب جمعیت اوست کما قیل یا للہ یجمع بین و بلاء للہ یجمع بین مکتوب شریف
و موصول یافت اوئی چون که جامع ترین موجودات است و بواسطه هر چیزی از اجزای تعاقبی و گرفتار
بی دروی به موجودات منکثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از خدای تعالی
خداوندی جل سلطانه از همه پیش گشت و تعلقات متعدد سبب محرومی او از همه آمده و اگر کسی
از وی غرضانه خود را از این تعلقات برانگیزد و جمع سازد و رجوع فکری نماید فقط قادر و قوی اعظمی
و الا فقل ضل هذا لا یبغی (بهترین موجودات بواسطه جامعیت چونکه انسان است بهترین مخلوقات
بواسطه جامعیت هم اوست آنچه او بواسطه جامعیت انهم است اگر و بعلوم دارد از هر چه گویند مگر
نرسد و اگر و بحق سبحانه و تعالی دارد صفات و از همه پیش نماست کمال ازادی از و
این تعلقات خاصه محمد رسول است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعد از این انبیا و اولیا و دیگر علی
تفاوت در جات صلوات اللہ و تسلیما علیہ علی نبیا و علیہم و علی آلبا علم جمعین الی یوم الدین
رزقا اللہ سبحانه و ایاکم تجا نعم بذه العلاقات کجرتہ البنی السطوی المدوح بقوله سبحانه
و تعالی ما زاع الیصر و ما ظنی علیہ و علی اکسن المصلوات امتنا و من التسلیات المکملها و زیاده برین
سوجب لال است و السلام و الا کرام مکتوب مقتدی هم بحال الدین صدور یافته در بیان آنکه
ملوکیات احوال را چندان اعتباری نیست حصول مقصد بیچونی و بیچونی باید کرد و ملوکیات احوال
چندان اعتباریست بآن مفید نباشد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگرست
که از گفت و شنود و دید و شنود منزه و سیرت طفلان سلوک را بخور و موز تسلی میدهند است
بلند باید داشت کار دیگرست اینها همه خواب خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید نفس الامر
پادشاه نیست اما این خواب سیر واری می بخشد در طریق نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارهم و مآلهم را
اعتبار نمی نمایند این بیت در کتب ایشان نوشته است چو غلام آفتابیم هم از آفتاب گویم
نه شمع نه شب پرستم که حدیث خواب گویم نه اگر حالی از احوال بیاید و بر دو جای شادی و غم
منتظر حصول مقصود بیچونی و بیچونی باید بود و السلام مکتوب صدوسی و یکم بخوابی

صد دریافت در بیان علو شان طریقه حضرت خواجہ قدس اللہ تعالیٰ اسراریم و شکایت از حال
 جماعت که درین طریقه علیہ احداث نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته اند و درین طریقه
 و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آله الطاہرین انوی ارشدی خواجہ محمد اشرف شرف اللہ
 سبحانہ تبشیر لیاقت اولیایہ الکرام بدانند کہ طریقه حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسراریم
 اقرب طرق موصلا بہت و نہایت دیگران در بدایت این بزرگواران سنج و نسبت ایشان
 فوق بہ نسبت است اینہند لو اسطألت کہ درین طریق التزام سنت است و احتیاج از عیبت
 صما لمن عمل بخصت تجویز نمی نمایند اگر چه لطاہر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست
 نمی دهند اگر چه بصورت در بہر متغیر و اندا احوال ہواجید را مانع احکام شرعیہ ساختہ اند و اوقی
 و سعادت را خادم علوم غریبیہ دانستہ اند جوہر نفسیہ شرعیہ را در رنگ طفلان بچوز و سوز و جدو
 عوض نمیکند و بہ ترنات صوفیہ مغرور و مفتون تمیگر و نذر نص ایض تمیگر آیند و از حقوق حاشیہ
 لغتو حاکمیکہ لغات نمی کنند حال ایشان بر دوم است و وقت ایشان بر استمرار تجلی ذاتی
 کہ دیگران را کمال برقی است این بزرگواران را دائمی است حصوری کہ غیبت و رفقای آن باشد
 نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال الاتمیم تجارت و لایح عن ذکر اللہ الماظم بر کس
 بمذاق ابن اکابر نرسد نزدیک است کہ قاصران این طریقه علینہ از بعضی کمالات ایشان انکار
 نمایند بیت قاصر می گردند این طالع را لمن مقصورہ حاشش اند کہ بر ارم زبان این گلہ را
 آری بعضی از خلفای سابقین این طریقه علیہ درین طریق نیز احداث ہا نموده اند و روش اصل
 اکابر از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند کہ باین محمدات تکمیل این طریقه
 ننوده اند حاشا و کلا کبریت کلمہ تنج من اقواسیم ملک و تحریب و قسب آن کو کشیدہ اند افسوس
 ہزار افسوس بعضی از بدعتہا کہ در سلاسل گیر اصلا ہو وجود نیست و درین طریقه علیہ احداث نموده اند
 و نماز تہجد را جماعت میگذرانند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تہجد جمع میگردند و
 بجماعت تمام ادا مینمایند و این عمل کردہ است بکلیہ تحمید از جمعی فقہا کہ تداعی خطر کار است و آشتہ اند جواز
 جماعت اقل را مقید بنا چہ مسجد ساخته زیادہ از سہ کس را با اتفاق کردہ گفتہ اند و ایضا نماز تہجد را باین وضع
 سیزدہ رکعت میدانند کہ دوازده رکعت را بسپارند و دو رکعت ششم تا حکم یک رکعت میدانند و با

از رسوم و عادات کاری نمی کشاید و از تحصیل و فعلی جز خسارت و حرمان نمی افزاید مخیر صادق علیه
 سن الصلوات انما و سن التسلیات اکملها فرمود ملک المسوفون سوف و فعل گویندگان هلاک
 شدند و موجود اصراف و مضموم نمودن و مضموم را آن برای موجود نگاہ بینش نبی است که دست
 باید که تقدیر وقت مصروف امر است هر که در و تسبیح برای فرخات الیعنی نه خریات حق سبحانه تعالی
 دره بی از می بدید که از آرام لاسوی او تعالی بجای میسر گردد گفت و گو حاصل ندارد و سلامتی قلب
 سیلینند فکر اصل باید کرد و از مال یعنی اعزتی تمام باید نمود و سبب هر چه جز عشق خدای است
 که شکر خوردن بود جان کندن است دعا علی الرسول الا البلیغ مکتوب صدوقی و چهارم
 نیز ملا محمد صدیق صدور یافته و منبع از تسلیات حضرت حق سبحانه و تعالی و در مدارج قریب و و حیات
 بی اندازه کرامت فرماید که سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات انما محبت
 انما الوقت سیف قاطع معلوم نیست تا فرما فرست و هند یانه امر اجم را امر و زیاید کرد و غیر اجم
 فر و لایندخت حکم عقل نیست نه عقل فاش بلکه عقل سعاد زیاده برین چه نویسد و اسلام مکتوب
 صدوسی و پنجم نه المکتوب اریل الی المخلص الصدیق محمد الصدیق فی بیان مراتب الولایة ع
 کانت او خاصه مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولایة عبارة عن الشاء والبقاء و هی اما عامة او خاصة
 و یعنی بالخاصة سطلق الولایة و بالخاصة الولایة المحمّدية علی صاحبها الصلوات و السلام و التحیة الشفاء
 فیها اتم و البقار اکل و سن شرف بهذه البعثة اعطی فقد لان حله للخاصة و الشرح صدره
 للاسلام و الامان نفقة فرست عن مولایا در حق مولایا عها و سلم قلبیه المقلبة و تخلص روحه
 کلیة الی مساکنته حضرت مقام اللاهوت و شاهد سره مع طاحنة الشیون و الاعتبار فی نزلها
 فشرایح التلیات الذانیة البرقبة و تحریفه کمال الثمرة و النقد و الکبر و اولی اصل اختفاء الصلوات
 و ضرب سن المثال بذه سرعه بنیالارباب البیغم تعبیان و مما ینبغی ان یعلم ان الولایة الخاصة
 المحمّدية علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة متمیزة عن سایر مراتب الولایة فی المراتب العروج
 و النزول اما فی طرف العروج فلان تمام الاخفی و بقاؤه مختصان بملک الولایة الخاصة و عروج
 سایر الولایات الی الخفی فقط مع تفاوت درجاتها یعنی آن عروج بعض ارباب الولایات الی مقام
 البرزخ و عروج بعض الی السوء و عروج بعض الاخر الی الخفی و هو اخصی درجات الولایات

اما فی طریقت الشریع فلان لاحتیاج الاولیاء المحمدیة علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ و السلام و الخیرة لخصیسات کمالیات
درجات تمام الولایة لمانه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم امری البلیة المخرج بالجبس دانی
بشار الله تعالی او عرض الخیرة و النار و اوحی الیه ما و حی و شرف منه بالروية البصیرة و هذا القسم من طریق
مخصوص علی الصلوٰۃ و السلام و الاولیاء المتابعون به کمال المتابعة السالکون تحت قدمه ایضا
النصیب من هذه المرتبة المخصوصة مخرج و الارض من کس الکرام نصیب به غایة فی الباب و طرح
الروية فی الدنيا مخصوص به علی الصلوٰۃ و السلام و الخاصة التي حصلت لاولیاء الذين تحت
قدمه نیست روية و الفرق بین الروية و تلك الحالة کالفرق بین الاصل و الفرع و الشخص
و الكل و ليس احدهما عین الاخر مکتوب صدوسی و ششم تبرکاً بکلام محمد صدیق
مصدق و ریافته و رتب از تسولیت و تاخیر و تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب
و حصول یافت چون قاصدا و آخر عشره سیر که رسید یعنی آن بجواب کتابها پرداخت
جواب کتاب خاتمان در جواب کتابت خواجہ عبداللہ را نیز نوشته فرستاده است
ملاحظہ خواهند نمود و رفتن شما درین دفعه ای که معقول فقیر می شود تا حکمت چه باشد و الامر
عند الله سبحانه ملاحظہ خواهند که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یوسیه عطا فرموده است
این را غنیت شمرده فکر کار خود باید کردند و آنرا وسیله قوت و دیگر باید ساخت که کار پیوستگی شد
در ردیفی طولی که نیست و معالجه تطهیر از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پدید
و اگر اشتباهی دارند باید بخواجگی چیزی نوشت شفع و صریح اگر او در جواب هم شفع بنویسد و وعده
نموده نمود شود باین نیت بروند اما علاج تسولیت و تاخیر چه باشد هر چه کنند زودتر بکنند که قوت
بسیار غنیت است مکتوب صدوسی و ششم حاجی خضر افغان صدور یافته در علوشان نماز که
منوط است کمال آن بمنایة النہایت و انیاس و ذلک، مکتوب مرغوب رسید مضمون توضیح
پیوست التذاد و در عبادات و رفع کلفت و ادای آنها از اجل نعم حق است سحابة حضوراً در
ادای صلوٰۃ که غیر فتنی را عینیت علی الخصوص و ادای و الفش صلوٰۃ زیرا که در ابتدا منایة بود
صلوٰۃ نافله متعدی سازند و در منایة منایة این سبب بقرائن منوط میگردد و در ادای توکل
خود را بیکار رسید اند کار عظیم نزد ما ادا سے و الفش است و بس مخرج این کار دولت کنون تا

کرار رسد باید دست التذادی که در حین ادا و صلوات دست سید بد نفس را اصلاح و آن خطی نسبت در
 عین این التذاد و در ناله و فغان است سبحان الله چه رتبه است مصرع بینا لارباب التعمیم انشال
 امر دوم لب الهوس گفت و شنود این سخنان هم مختم است مصرع باری بیخ خاطر خود شاد میکنم
 و نیز بداند که رتبه نماز در رنگ رتبه روتیه است در آخرت نهایت قرب و در دنیا در نماز است و نهایت
 قرب و در آخرت در حین روتیه است و بداند که سائر عبادات و سالکند از برای نماز و نماز از مقاصد است
 و السلام و الاکرام مکتوب صدوسی و ششم بشیخ بها الدین سرسبزی صد دریافت و در دست
 دنیای دینه و جناب از محبت ارباب دنیا فرزند از شندی باین دنیای میگویند خرسند
 نباشند و سرایه دوم اقبال را بجناب قدس خداوندی حل سلطانه از دست ندید فکر باید نمود که چه
 چیز سیغرف و شد و چه چیز بخیر و آخرت بدنیای من نمودن و از حق سبزه بخلق بازماندن سناست بخیر و
 جمع و دنیا و آخرت از قبیل جمع است اما حسن الدین و والد دنیا او محتاج ازین دو ضد هر کدام را
 اختیار کند و هر که خواهد خود را بفر و شد عذاب آخرت ابدیت و مشاع دنیا قلیل است و دنیا میبویند
 حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی و تقدیر عشر داشت فانک میت و الزم داشت فانک
 آخرت و فرزند را باید گذشت و تدبیر اینها را بحق سبحانه باید سپرد و امر و زور خود را مرده باید انکاشت
 و دعوات اینها را باو تعالی باید تو بغیر نمود و آو که عداوت که فاحذ نروا هم نفس قاطع است
 که رشیده باشد که خواب فراترین چند خواهد بود آخرت هم باید گشت و صحبت با حق و خلایق با ایشان
 سم قاتل است کشته این هم بموت بدی گرفته است اما قتل بکفیه الاشارة فلیک التصریح مع الباقی
 و التاکید بقوله چرب ملوک در از و یاد و مرض قلبی سیکو شدند فلیک الفلاح و النجات الخذ الخذ الخذ
 من آنچه شرط بلاغ است با تو سیکویم و تو خواه از ختم بندگی خواه طلال و فر من محنت اکثر تا فر من الا
 یوجب الموت الدنوی و هو قد یقید فی الاخرة و خلایق الملوک یوجب الملک الابدی و الاشارة بسر
 طایک و صحبت و ایاک و نصیتم و ایاک و محبت و ایاک و در و یتیم و قد و در و فی الخیر الصبیح من توافع غنی
 و سبب ثلثا و نیه باید اندیشید که سبب توافع و چالوسی از محبت غنا و ایشان است یا چیز دیگر شک نیست که
 از محبت غنا و ایشان است و نتیجه و ما فی الملک و من است غمین است من از سلام و این است من النجات
 میباید ویرام یوسطه آنست که سبب اندک توفیق چرب محبت ناخشن و آن فرزند از تذکر و عظم نعمت و نفع بسیار

[illegible]

بسات میسر گردد و اسلام مکتوب صد و چهل و دوم بلاء عبد الغفور محمد قادی صد و ریافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نسبت مکتوب شریف که از روی الثقات ارسال داشته بودند رسید محبت فقرات و جویبار طائفه از اهل نعم خداوندی است جل سلطان از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بر آن سؤل ضرر و طوست نیاز یک بدر و ایشان فرستاده بودند و نیز وصول یافت قاصد سلامت خوانده شد طریق که اخذ کرده بودند و نسبتی که از اینجا فرارسیده بود از آن مقوله هیچ ذکر نیافتد معاذ الله که در آن فتوی رفته باشد نسبت یک چشم زدن خیال او پیش نظر بدیهت و زوصال خبر و بیان همه عمر از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نسبت زیرا که نهایت دیگران در بیابان ایشان مستخرج است صریح قیاس کن ز گلستان من مبارک انا ما ازین فتور غنیت چون رشته محبت بجای این نسبت قوی است فرخی که گم شده است احوال داشتند گاه گاه آنرا بپوشند و باد نگذارند که فوائد بسیار از آن متوقع است هر گاه آن جامه را بپوشند با وضو بپوشند و مکرر سبق نمایند امید است که محبت تمام رود و در هر گاه چیزی نویسند باید که اول از احوال یامن خود نویسند که احوال ظاهری احوال یامن از چیز اعتباری است صریح

از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است به ثقیب الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید البشر الطهر عن زیلع البصر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام ظاهر و باطن صریح کار نسبت غیر اینست هیچ مکتوب صد و چهل و سوم بلاء شمس الدین صد و ریافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیت شمرده بلب و لعب صرف نکنند محب فقرات و اناشش موفق باشند که موسم جوانی را غنیت شمرده بلب و لعب صرف نکنند و بچیز و موسر عوض نمایند که آخر غیر از بدست و نشانی امر و دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت خیر است پنج وقت نماز یکجا است اداناید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات اخروی متابعت صاحب نعمت است علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیات کند ذات فانیه و تعالی با لکه منظور نظر نباشند و الله سبحانه و تعالی الموفق للایات مکتوب صد و چهل و چهارم بقاء محمد و لا هوری صد و ریافت در بیان سنی سیر سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی الله و و سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کالات ترقیات بنی انذاره که است فرماید بجز سید البشر الطهر عن زیلع البصر علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیات صریح از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است به سیر و سلوک عیانت از حرکت و علم است که از مقوله که

حرکت این پنج گنجایش ندارد پس سیر الی الله عبارت از حرکت علمیت است که از علم اعلیٰ به علم اعلیٰ می‌رسد و در
اعلا با علوی دیگر الی ان منشی الی علم الواسع الی بعد طی علوم المکنات کما عز و الهما با سیر و بهره الحاله
بهو المعبر با نقاد و سیر فی الله عبارت از حرکت علمیت است در مراتب و وجوب از اسما و صفات و شویون
و اعتبارات و قدسیات و تنزیهات الی ان منشی المرتبه التي لا یکن التبعیر عنها بعبارة و لا یشار اليها
بإشارة و لا تسمى باسم و لا تسمى کبیایه و لا یعلمها عالم و لا یدر کما مدرک و هذا السیر المسمى بالبقا و السیر
بالنکاح سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیت است که از علم اعلیٰ به علم اعلیٰ می‌رسد و از ان منشی
باسفل دیگر الی ان یرجع الی المکنات رجوع التفقیر و نیز الی عن علوم مراتب الوجوب کما هو فی المکنات
الذی نسی الله باللذی درجه عن التذبح الله و هو الواسع القادر و هو الواسع السجود و هو القرب
البعید و سیر رابع که سیر در انشاء است عبارت از حصول علوم استیلاست ششیاً نفسیاً بعد و ال
علوم الاشیاء کما فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل السیر الاول و السیر الثالث للسیر
الثانی کما تری و سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل نفس و لایت است که عبارت از خدا و بقا
و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص با بنیاد بر سر است صلوات الله تعالی
و تسلیات علی جمیع عموماً و علی افضلهم خصوصاً و منالجان کمال از مقام این بزرگواران علیهم الصلوات
الله تعالی نیز نصیب قل ھذا سبیل اذعت الی الله علی بصیرة انا و من تعفنی انیت حدیث است
و منایت که مقصود از ذکر ان متون و تشویق طلاب است به بر شکر غلطیادی صغریان از برای کویا
سودایان و اسلام علی سن اشج الهدی و انتم متابعه المصطفیٰ علیہ و علی آله الصلوات و التسلیات
مکتوب صد چهل و پنجم بلا عبد الرحمن مفتی صدور یافت در بیان آنکه مشایخ طریقت نقشبندی قدس الله
تعالی امرایم ابتداء سیر از عالم سر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تأثیر بعضی از مبتدیان این طریقت
سیر عت مشتبه الله سبحانه و ایاکم علی عبادة الشرعۃ المصطفویۃ علی صاحبها الصلوۃ و السلام
و التمجید و یرحم الله عبداً قال تأمننا مشایخ طریقت نقشبندی قدس الله تعالی امرایم ابتداء سیر از عالم
اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع مینمایند خلاف مشایخ سایر طرق که ابتداء سیر ایشان
از عالم خلق است بعد از فی عالم خلق قدم در عالم امر می‌کنند و بمقام جزیه می‌رسند لهذا طریقت نقشبندی
اقرب طرق آمد و لا جرم منایت دیگران در ابتداء ایشان بتدریج گشت ع قیاس کن گلستان من بهار

جمعی باشند از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتداء سیر ایشان از عالم امر است لیسرت متاثر نشوند و اعتداف
 و حلاوت که مقدار جنبه است بزودی پیدا کنند نکنند و چنین است که عالم امر در ایشان نسبت به عالم
 خلق ضعیف افتاده است و همین ضعف سبب راه سعادت متاثر و متاثر نشده و این بطوری متاثر نماند
 متحقق است که عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منکس گردد و علاج این ضعف
 مناسب این طریقه علیه تعریف نام است مرصاحب تصرف نام را و علا جیکه مناسب طرق دیگر آن است
 تقدیم تزکیه نفس است و ریاضات و مجاہدات مثلاً که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة
 و السلام و آنچه باید دانست که بطریق تاثیر علامت نقصان استعداد نیست گریزی باشند نام الاستعداد
 که باین بلا مبتلا گردند و السلام مکتوب عدد چهل و ششم شریف الدین حسین صدور یافت در
 نصیحت بر تکرار سبق مکتوب فرزندی شرف الدین حسین مکتوب یافت المدحجانه الحمد لله که سجده
 یاد فقر استعدا بدستی که گرفته بودند بکر آن وقت را معذور دارند و فرصت را از دست ندهند
 میاد از کرد و قرائتیه از جا ببرد و بطریق زائمه بجلالت سازد و بیت همه اندر زین بتوان
 که تو لطفی و خانه ز گیس است به چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده دارد و عمنفوان
 شنباب توفیق توبه که است فرماید و بر آن استقامت بخشد توان گفت که نعمات تمام دنیا در جنب
 آن نعمت حکم ششمینی دارد و در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب ضایع مولی است سجده که فوق جمیع
 نعم است چه دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله اکبر و السلام علی من اتبع الهدی اللهم متابعنا المستغفر
 علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التماسا مکتوب عدد و چهل و هفتم نجوا به اشرف کلمی
 صدور یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن و حق سبحانه تعالی
 در مدارج کمال ترقیات که است فرماید سجد المصلین علیه علی الصلوات و التسلیمات و التماسا
 جمعی از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر از
 بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طائفه ثالث تبوقت فتداند الوسیع خراز گوید
 قدس سره تا نرخی بیانی و نایابی نرخی ندانم کدام پیش بود و اقم سطور گوید گسستن و پیوستن در کمال
 متحقق میگردد و چنانکه نسبت که گسستن و پیوستن جدا باشد و پیوستن بی گسستن معیود گردد
 محتاج فی الباب که محتای است در تقدم ذاتی است و تعین علیه کی مر و گیری را شیخ الاسلام ابرو قدس سره

بنیاید و میفرماید که سبقت از ان طرف نکوست بلی الماحبی که گسستن را مقدم داشته اند و انکار است
 سبقت ننمایند بر او ایشان را زیوین که نور نام است و آن منافی سبقت بر طور مطلق نیست
 ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن و ظهور نام هو خرازان برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ رایج میگردد
 اما لفظ طائفه اولی بلند است که قلیل را و چیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی
 نیز پیدا گشت فافهم والله سبحانه و العليم للصلوب بهر حال منکر گسستن و پیوستن یابید شد که مرتبه اول
 منوط باین دو مرتبه است و بدو منها خط انقاد مرتبه اولی مربوط بگیری التذات و مرتبه ثانی
 بسیر فی الدو و مجموع این دو سیر مرتبه ولایت و کمالی سیر سد علی تفاوت و درجاتها و دوسر دیگر از
 برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت و عروج بانگردد و کیرم اگر درده کس است مکتوب صد
 چهل و هشتم بلا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه صاحب رای بجای صلی است و در بیان
 آنکه زندها توسط روحانیات مشایخ و ابدادات ایشان مغرور نشوند که صور مشایخ فی حقیقت
 لطافت شیخ مستقیم است و مکتوب بی در پی رسیدند مکتوب اول از حصول و سرای بنامزده
 و مکتوب ثانی از تسلیم بجای صلی الحو الله سبحانه که عزت و عزت هر مقام است صاحبی بجای صلی است و آنکه
 خود را بجای صلی دانست و اصل است مگر در مشایخ گفته شده است که زندها توسط روحانیات مشایخ و
 ابدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی حقیقت لطافت شیخ مستقیم است که بان صور ظهور
 نموده است قبل توجیه را وحدت شرط است توجیه را پراگنده ساختن موجب خسرن است عبادا بالله
 سبحانه ثانیاً آنکه مکرر و مکرر بشما گفته ایم که سرشته که نشتر گیرند تا بلیغت سر انجام یابد امر ضروری را گذشت
 بامر لاطائل برده حق از عقل دور اندیش بسیار است بعد است اما شما معتقد رای خود اید سخن کس شما که
 که موثر افتد شما و حید علی الرسول الا البلاغ مکتوب صد و چهل و هشتم نیز بلا صادق کابلی صدور
 یافته در بیان آنکه هر چند سبب الاسباب تعالی اشیا را بر سبب مترتب ساخته است اما چه در کار
 که نظری سبب معین دوخته شود و اخوی مولانا محمد صادق عجب است که انهمه خود را با عالم اسباب گداخته
 بر چند سبب الاسباب تعالی و تقدیر اشیا را بر سبب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظری سبب
 معین دوخته شود مصرع گردوری بسته شدایی و گری بکشاید تا این قسم کوه نظری بسیار بی
 سناسبتی میطلبد از امثال شما مردم بسیار متعجب است ساعتی بحال خود فرو بایستد و این شاعت را میباید

در کسوت فقر این همه تلاش در تحصیل بنیوضه حق جل شانده چه بزم مستنکره است عجب است که این
مستنکره را در نظر شما چه طوری می نمودند اند و تحصیل امور ضروری بقدر ضرورت باید کوشید تمام
آب ان مصروف ساختن و عمر را در پی آن گذرانیدن سقامت محض است فرصت بسیار کمیست
نه از افسوس که آنرا کسی در تحصیل علوم لاطائل صرف کند خبر شرط است ماعلی الرسول الا البلاغ و گفتند
شاید مردم از آنرا نشند چیزهاییکه لیسما نسبت میکنند بهرگاه در شما تاباشند هیچ غم نیست چه دولتی است
که مردم کسی را بداند و فی الحقیقه نیک باشد اگر عکس این قضیه مستحق نشود محل خطر است و اسلام
مکتوب صد و پنجاهم بنواحه محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت حبشه
مضررت واجب الوجود تعالی و تقدس نسبت به التفات نامه اخوی خواجه محمد قاسم و معلول یافت
موجب فرحت گشت از نشئت او ضلع و دیوی و تفرق احوال صوری و تشنگ نشوند که گرای آن
نمیکنند زیرا که این نشأته در معرض قضا است بر اضی حق سبحانه و تعالی می باید بسیر بر درین ضمن عسر یا
یا بسیر شایان مطلوبیت را جز ذات واجب الوجود نیست جل شانده خصوصاً امثال شمارم و غریز را مع ذلک
اگر بخاری اشارت نمایند بمنت در سعی آن خواهد کوشید و اسلام مکتوب صد و پنجاه و یکم
بیرم و پنجمین صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم و بیان
سعی یادداشت که مخصوص باین اکابر است از هر چه سیر و سخن دوست خوشتر است و یادداشت
از طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام
حضور حضرت دوست است تعالی و تقدس بی تخلل حجب بشیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی
غیبت یعنی وقتی حجب تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی یرقی که کالبرق چنانچه
از پیش حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسیرت باز و پرده شیون و اعتبارات می آید پس
این اکابر از حیث اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی و تمکین عبارت از طریقه حضرت
ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر میگردد و قنای الکمل او در مقام اثبات
سیکند و این گرد و حجب برگزجوع نکند و اگر رجوع کند حضور بی غیبت بتدل خواهد گشت و یادداشت
نخواهند گفت پس مستحق گشت که بشود این اکابر بر وجهی اتم و الکمل است و الکملیت قنایت بقایانند
امثیت و الکملیت مشهود است ع قیاس کن ز گشتان بن سبارم مکتوب صد و پنجاه و دوم

سیادت و تقابست پناهی شیخ فرید صدور یافت و در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سجانه و مانیاسب ذلک قال الله سبحانه و تعالی من طيع الرسول فقد طاع الله حضرت حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدای عزوجل که غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سجانه و از برای تاکید و تحقیق بمعنی کلمه قدر آورده تا بوالهوسی در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بردگیری نه گزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکند از حال جماعتی که در میان این دو اطاعت تفرقه بیند که ما قال سبحانه و تعالی ان یقرئوا من الله و رسوله و یقولون نوسن بعض من کفر بعض و یریدون ان یتخذوا من ذلک سبیلاً و هم الکافرون حقا آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرار هم در وقت سکرو غلبه حال سخنان گفت اند که موذن تفرقه اند میان این دو اطاعت و شعر اند با اختیار محبت یکی بردگیری منقول است که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهت خود نزد یک نجسه خان نسرود آمده بود و از انجا و کلای خود را بخدمت شیخ ابو الحسن خسته خانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدن او بیایند و کلای خود گفت که اگر از شیخ تو قتی فهم کنی که میرا الطیعو الله الطیعو الرسول اولی الامر منکم بر خوانید چون و کلای از شیخ تو قتی فهمید که میره که او را بخواند شیخ در جواب فرموده که چندان گرفتار الطیعو الله ام که نرسند الطیعو الرسول ام و باطاعت اولی الامر جدید حضرت شیخ اطاعت حق را سجانه و در غیر اطاعت رسول او دالت این سخن از استقامت و دور مشایخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تشریف مینمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سجانه را در اطاعت رسول او میدانند و اطاعت حق سجانه که در غیر اطاعت رسول اوست علیه الصلوة و السلام عین ضلالت می انگارند و نیز منقول است که شیخ ابنه و شیخ ابو سعید ابو الحیر محلی می افشند و سید اصل از اکابر سیادت خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بود و با اتفاق در آن افشا میزد و بی مغلوب الاحوال پیداشد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را با خوش آمد بسید فرمودند که تعظیم شما بواسطه محبت رسول است علیه الصلوة و السلام و تعظیم این مجتهد بواسطه محبت حق سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق را سجانه بر محبت رسول او علیه الصلوة و السلام از سر حال میدانند و خیر فضولی نمی انگارند اما بقدر محبت

که در مقام کمال که مرتبه ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام
 نبوة است محبت رسول غالب نسبتا سبحانه علی طاعه الرسول التي هی عین طاعه الله
 سبحانه مکتوب صدور پنجاه و سوم بیان شیخ فزلی صدور یافته در بیان خلاصی نام از قریب
 ماسوای که مربوط بقضای مطلق است که کتابیکه ارسال داشته بود در رسیدن لحد شدوی الانعام
 والمنة که طالبان خود را و طلب بقرار و بی آرام میبرد و درین بی آرامی از آرام بفر خود نجات
 می بخشد اما خلاصی تمام از قریب اغیار و فتنی میسر شود که به قضای مطلق مشغول نشود و نقوش مسوای
 را بالکل از آینه دل محو سازد و تعلق علمی و جیتی او را هیچ چیز نماند و عین حق سبحانه و تعالی او را
 مقصودی و مرادی نباشد و در غرض القاد هر چند گمان بی تعلق دارد اما الی الطن لا الغنی عن
 شئیما صریح این مادی و دنیوی است که چون تا کار رسیده گرفتار ماحول و مشغول است که فایده غیر است از
 چیزهای دیگر چه گوید بهر چه در دوست و امانی چه کفران حرف و چه ایمان بهر چه از راه در رفتی چه
 زشت آن نقش و چه در دنیا و غربت شما تطویل اینجا مید فرست غنیمت است اگر ابرار اهل اندر
 رخصت چون توقف خواهند و اگر اهل چه احتیاج رخصت مرضی حق سبحانه را می باید ملاحظه
 که اهل عالم را می باشد یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود و عین ایمان و دوستی
 بهر چه باشد و مقصود حق سبحانه از این در اینست که با او هیچ شیئی نبود اگر نشود که نشود
 رخسار من بجا و تو در کلنگی که تو را اسلام مکتوب صدور پنجاه و چهارم از بیان از قریب صدور
 یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رخت و حق سبحانه و تعالی از خود و در دست
 لوط با غیر خود گذارد اللهم لا تقلنا الی القضا طرقة و عین فدا کلام و لا اقل منها منشیج هر چه که
 است از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری مادی او سبحانه خلاص شد
 اگر بت میپرستند فی الحقیقت خود را می پرستند که اقرانیت من اتخذ الیه هوا سه از خود چه گذشتی
 همه عیش است و خوشی مع نفس که تعالی همچنانکه از خود گذشتن فرض است و در خود رفتن هم لازم
 است که بافتن بجا است و بیرون خود یافت نمیشد یا تو ویران گلی است هر چه است اینجا این مسیر
 پیروی است بهر تافان بعد و بعد است و سیر نفسی قرب و قرب اگر شود است و در خود است و اگر
 معرفت است هم از خود و اگر معرفت هم در خود بیرون خود قدس گاهی نیست سخن کجا رفت مبادا و دلی

اینجا معلوم باشد که بفرموده خداوند عز و جل در اینجا معلوم بود که اینها هم به حق از حق یاری
 نظر آن مندرج است زرقا الله سبحانه وایاکم الاستغاثه علی الطريقة المرفیة علی صاحبها الصلو
 والسلام و التیة از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد و وجود عالمی بصورت
 باشد و وجود عدم آنرا مساوی دهند و السلام و الاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم
 نیز بمیان شیخ فرمل صد و یافته در ترغیب رجوع باصل خود و حق سبحانه و تعالی با خود دارد
 بعد از خدای هر چه پستند بیخ نیست، بید دولت است آنکه هیچ اختیار کرده غره ماه جمادی الاول
 روز جمعه بطواف حضرت دلی شریف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روزه اگر اراده خداوند
 موافق است اینجا بپروانه سعادت ستوجه وطن صلی خواهد شد حب الوطن من الایمان
 خبر صحیح است بیچاره کیجا رود تا صید بدست او دارد و اسن دایه الا هو اخذ بنا صیتا ان
 ربی علی صراط مستقیم این المهر مگر آنکه فقر والی الله گفته در وی یوی بگیر نیند بهر حال اصل
 اصل آنست فریضه الطبیعی ساخته رو باصل باید آورد و بر چه جز عشق خدای حسن و کمالش
 حوزن بود جان کنان است که مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بمیان فرمل صد و یافته
 در ترغیب بر صحبت اهل الله که کتابی که بدست قاضی زاده جالنده فرستاده بود و دند دلی شریف
 الحمد لله و الله که محبت فقر الله وقت دارند و حکم المراسم من احب بالایشانند ماه حب هر حب
 بحب اوقات و از زمان نزدیک است اما لبی دوستی و دوست اگر اندک است
 اندک نیست، درون دیده اگر نیم دوست بسیار است، چون بواسطه رعایت حقوق ارباب حقوق
 را اختیار کرده اند همان طور که بنده بفرموده ماه حب یا اینجا باند و الله سبحانه اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب
 بهر حال چند روزه عمر الفقرا می باید گذرانید و صبر نفسک مع الذین یدعونهم الی الخیرة و بعضی بر بدون
 وجه خود نفس قاطع است که حق سبحانه و تعالی صیب خود را علیه السلام و التسلوة و التماس و التماس الی کلایان
 فرموده غیری میفرماید آئی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر کمالشان را شناخت تراست
 و تا ترا یافت ایشان را شناخت زرقا الله تعالی وایاکم محبة تده و الطائفة العلیة و السبعة
 مکتوب صد و پنجاه و هفتم حکیم عبدالوهاب صد و یافته در بیان آنکه چون کسی بشنود و ایشان
 برود باید که خود را خالی کرده رود و مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح غفاید باید کرد و در مرتبه شما

قدم رنج نموده آمده اید و زود برخاسته رفتید فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود مقصود از ملاقات افتاده است یا استفاده و چون مجلس ازین برود و خالی باشد از عذر خارج است پیش این طالع خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اولاً ملاقات ملاس خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید و راه استفاده بکشاید سیر آمدن و سیر رفتن مضر ندارد و انتظار جز علت باریست و استقامت از طغیان کار نه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه را نیاز شرط آمدن و اگر در آن آید آن که طالب علمی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر رنجت که چون مجرد آمدن ایشان را هم حقی مست پس از جانب خود هماهنگ ادا حق باید نمود لاحییم بزبان قلم از جنت ندارد معنی و تلاقی با سبق چند کلمه مقتضای وقت و حال اعلام نموده بجانب ایشان از کمال و پشت و الد سجد الملم للصلوات الموفق للسعادة وسادات آثار انچه بر ما و شما لازم است تصحیح عقائد مقتضای کتاب و سنت بر پنجگانه اهل حق شکر الله تعالی حمید از کتاب سنت آن عقائد را نموده اند و انچه انجا اخذ کرده چه نمیدان ما و شما از خیر اعتبار ساویم است اگر موفقی اقسام بن بزرگواران نباشد زیرا که هر مبتدع و ضلال حکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از انچه اخذ نماید و احوال آن یعنی سن الحیث و انما علم با حکام شریعیه است از حلال و حرام و فرض و واجب و التامع مقتضای این علم است و را بطریق نصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم با تصحیح عقائد نه نماید علم با حکام مشرعیه فایده میدهد و این هر دو مستحق نشوند عمل نافع نیاید و تا این بر سه سیزگردد حصول نصفیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با شهادت و کلمات اینها که نسبت کلمه المقرض هر چه هست از فضول است و داخل دائره بالا یعنی من حسن اسلام المؤمنین و الا

استغفار بالعبیه و اسلام علی من تبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و آله الصلوات و التحیات مکتوب صد و پنجاه و هشتم به شیخ حمیدنگالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعداد و اعلم ان مراتب الکمال متفاوت بحسب تفاوت الاستعدادات و التفاوت فی الکمال قد یکون بحسب الکبیه و قد یکون بحسب الکفیه و قد یکون بهما ساعاً فکمال البعض مثلاً التعلی الصغالی و کمال الاخرین بالتعلی الذانی مع تفاوت فاحش بین افراد و بین التاجربین و بین ارباب الغیبه

مجلس

فاما بعض بلاد القلب وخص المروح وكمال الآخر بها والشهود السرى ايضا وكمال الثالث
 وكمال الثالث بالجرة المنسوبة الى الخفى وكمال الرابع بذلك الرابع الاتصال النسبية الى الاخصى في كمال
 فضل الديونية من اشياء والتدويع فضل العظيم وبعد حصول الكمال في امره كانت من المراتب المذكورة
 اما رجوع القهقري او ثبات واستقرار في ذلك الموطن والاول هو مقام التكامل والارشاد ورجوع
 من الجن الى الخلق للدعوة والثاني هو موطن الاستهلاك والعزلة من الخلق واسلام اولاد آخر
 مكتوب صدره ونجاه و منهم يشرف الدين حسين بخشي صادر شده و در خواهر حبيب الامام و
 مصائب لطايف تلخ است و موالم جسم ليكن بياطين شيرين است و لذت بخش روح زير كه جسم و روح
 گويا هر دو طرف نقیض واقع شده اند الم يكن مستلزم لذت و غير است لذت فطرتي كه
 كه در بيان اين و نقیض و لوازم آنها تمیز تواند کرد و از بحث خارج است و قابلیت ندارد و اوليك
 كالا تمام بل هم اصله اگر از خوشيقت چو نيت چنين بدو خبر وارد از جهان و چنين شخصه
 كه روح او تزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده باشد و عالم امر و تاج عالم خلق گشته است و
 سها را چه شناسد تا روح بمقر صلي خود رجوع فقري ننمايد و امر از خلق جدا نشود و جهان من
 معرفت جلوه گر نه گردد و حصول اين دولت وابسته بمولی است كه تبيين دزد و غل سمي صورت مي يابد
 و متنازع طريقت قدس المد تعالی اسرار هم از انصاف تغيير کرده اند كه خاك شو خاك تابرو و گل
 كه بجز خاك نيت منظر گل نه و كسيكه پيش از مردن نمره صيبت او بايد داشت و عذر او بجا
 بايد آورد و خوار تحال و الدمر حرمي شما كه به نيكنامي شهرت داشتند و شيوه امر معروف و نهی منکر را
 نيك رعایت ميكرديد و سلمان را موجب خزن و مستلزم اندوده گشت اما الله انما الیه ارجون ان
 فرزند شيوه صبر را پيش گرفته پيش رفتگان را الصبره و دعا و استغفار مدد و معاون باشد كه موافق
 را است احتياج بامداد و احيا و در حديث نبوي عليه على آله الصلوات و التحيات آمده است باميت الاما كن
 المتخوف فيظهر دعوة لمحقة من اب او ام او اوج او صديق فاذا الحقيقة كان احب اليه من الدنيا و ما فيها
 ان المد بيدخل على اهل القبور من دعا و اهل الارض مثال الجبال من الرحمة و ان بدية الاحياء و الى
 الاسماء الاستغفار فبقية التمتع بدوته الذكر و طاعة الفكر فان الفرصة قليلة جدا يعني ان يعقب الى هم
 الامام و اسلام مكتوب صدره و شخصتم نامزد اين كسرين بیده خود فرموده اند اعني بار محمد الجديده بخشي

الطائفی در بیان آنکه شایع طریقت قدس الله تعالی اسرار هم به طائفه اند با شرح احوال کبریا
 اینها و کمال نقصان هر طائفه از اینها شایع طریقت قدس الله تعالی اسرار هم به طائفه اند طائفه اولی
 قائل اند بآنکه عالم با ایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف کمال همه با ایجاد
 حق است سبحانه و خود را شئی بیش نمیداند بلکه شخیت هم از دست غرضشانه در تجرینی چنان گم میگردد که
 نه از عالم خبر دارد و ناز خود در رنگ شخصی برهنه که جائز عاریت پوشیده باشد و بداند که این جائز عاریت
 است و این دید عاریت بروی چنان غالب نمی آید که درست جائز را یا اصل میدهد و خود را برهنه
 می یابد و اگر چنین شخصی را از بے شعوری و سکر شعور و لصو آرند و به اتفاق بعد انقضای شرف
 سازند هر چند جائز را بر خود می یابد اما بقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در
 علم سنج است و اگر قدری و تعلقی که آن جائز داشت بیج نمی ماند و هم چنین است حال
 شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جائز عاریت می انگارد اما میداند که این جائز
 در و هم است در خارج بیج جائز ندارم برهنه ام این دید غالب نمی آید بحدیکه آن لباس همه را
 درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقه و صحنه جائز و همه را نیز همراه خود می یابد
 لیکن قنای شخص اول اتم است و بقای مترتب بر آن کمال کما سیحی عن قریب انشاء الله تعالی
 و این بزرگواران در جمیع محقرات کلامیه که بروقی کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند علماء
 اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست در بیان تکلیف و ایشان الا بآنکه متکلمین این معنی را علما و
 استدلال در می یابند و ایشان کشف و ذوقا فیض این بزرگواران عالم را بچی سبحانه بقایت
 تشریح بیج نسبت اثبات نمیکند و جمیع نسبت را سلب میکنند فکیف العین و اجزیه تعالی شانه
 الانسجام الیه و عیدیت صلیقه و مصنوعیه بلکه در غلبه حال بر نسبت را هم گم میکنند این بیان
 بقای حقیقی مشرف شده قبول تجلیات ذراته پیدا میکنند و سطر تجلیات بی نهایت میگردد
 طائفه دیگر عالم را طلق حق سبحانه میداند اما قائل اند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق
 طلبت نه بطریق اصالت و وجود اینها قایم بود و حق است سبحانه که تمام الفل بالا اصل متناهی شخصی
 سایه نمند شد و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز منعکس ساخت از علم و قدرت و اراده
 و غیره حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه بر آنش افتد بان متالم شود عقلا و غرق شود انهنه

که آن شخص متالم شود چنانچه لایق تامل است آن قائل اند علی هذا القیاس جمیع افعال سببه که از مخلوقات
صادر میشود نسبت به آن گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه باران خود حرکت کند نسبت به آن
که شخص متحرک است آری میتوان گفت که اثر قدرت و اراده است یعنی مخلوق اوست و مقدر است
که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طالع تامل است قائل اند بوجه وجود یعنی
در خارج یک موجود است و پس و آن ذات است سبحانه است و عالم را در خارج اصلاقی
نسبت نبوت علمی دارند میگویند الایمان ما شئت را کما هو جود و هر چند این جمله به
عالم باطل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظنی ایشان در مرتبه حسن است فقط نفس الامر
و خارج عدم محض است و ذات حق را غرض و جل متصف بصفات وجودیه و امکانیه میدانند و مرتبه
تزلزلات انبیا میکنند و در مرتبه همان ذات احد را با حکام لایق انبیه متصف میازند و متولد
و متالم همان ذات غرضانه را میدانند لیکن در پرده این طلال محسوسه متوجه و محمولات عظمه
شد عابرایناسبیاء وارد میشود که در جواب آنها تحولات و تکلفات مینمایند هر چند این طالع و اصل
و کامل اند علی تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را سخنان اینها بفضیلت و الحاد و تنوینی
کرده بزرگ رسانید و طالع ادنی الکمل و اتم اند و اسلام و وفق اند کتب سنت الاسلامیه و اوقیة
ظاهر است و الکلیه و انبیه بنابر است که بعضی مراتب وجود انسانی بغایت لطافت و تجریده میباشد
مشابهت و مناسبت تمام دارند کائناتی و الاشیء پس جماعه که با وجود قنای سری این مراتب از
سبب وجود انبیه استند کرد یا تحت لا و را ورده نفی آن کنند بلکه سبب تزلزلات ایشان متشرع و متشابه باشد
و خود را حق یافته گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما چون اتحاد
خارجی تحقق بود و ضرورت نبوت کلمی قائل شدند و از همین جاست که عیدان را بر از من الوجود و الوجود
میگویند چون بعضی مراتب وجودات مخلوقات را از سبب جدا ناساخته قابل بوجوب وجود او
ناشده بر برزخیت گویا شدند و رنگ جوب را در ممکن ثابت کردند و دانستند که آن رنگ غیر ممکن
ممکن است مشابه بواجب و لوی فی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب
جدا میساختند برگز خود را حق و غرض و جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و یک وجود قائل میشدند
و اما اگر اثری درین کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانند که اثری از من باقی نمانده است

این نیز از کوه نظری اوست و طالعۀ ثانیه هر چند این مراتب را هم از سبب احبدا ویدند و بکلمه
لا در آورده نفی آن نمودند اما بواسطه طبیعت و امسالت یک چیزی از بقایای دج و داینها ثابت
چیزیت ظن باصل شسته تعلیق بسیار قوی است این نسبت از نظرشان محو شد اما طالعۀ اولی به
کمال مناسبت و متابعت حضرت رسالت حاتمیه علیه من الصلوات اتمتها و من الثنایات الکملها
جمع مراتب ممکن را از واجب جدا ساختند و همه را تحت کلمه لا در آورده نفی نمودند و محال
بیع مناسبتی ندیدند و بیع نسبت را با واثبات نه کردند و خود را غیر از عید محسوق غیر معذور
تشفاعتمد و او را غرضانه خالق و مولای خود دانستند خود را مولی دانستن باطل و انکار داشتن
برین بزرگواران بسیار گراند و دشواری آید اما لایزال و رب الارباب این بزرگواران بسیار
بواسطه آنکه مخلوق حق اند بجهان دوست سیدارند و محبوب و نظرشان می در آید و همین واسطه
که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جلشانه تمام متفاد و تسلیم نشا میگردند و بر قبول
انکار مینویسند کرد الا بانکار الشریعۀ چنانکه ارباب توحید را واسطه نظریه بلکه عنایت اشیا نسبت
بحق سبحانه ازین قسم محبت و القیاد و ست سید ایشان را بجز و مصنوعیت و مخلوقیت آنها
دست سید بدع به بین تفاوت رده از کجاست تا بکجا: عین محبوب را باندک محبت هم دوست
میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت محبوب پیدا نکنند دوست
نمیدارد و محبوب نمی انکار این طالعۀ علییه را از مقام عبیدیه که نهایت جمیع مقامات و ولایت است
بهره تمام است و کدام دلیل بر محبت حل این برگزیده گان ازین تمام تر است که تمام کشف ایشان
موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سرسوی از ظاهر شریعت مخالفت بر این راه نیافت

اللهم اجعلنا من مجبوم و شاکعیم محمد بن محمد صلی الله علیه و آله وسلم و
بارک در ویشی که این سلوک از دست مستفاد گشت اول معتقد توحید بود و از زمان حبیبی علم
این توحید داشت و یقین پیوسته بود و هر چند حال انداخت و چون درین راه در آمد اول راه
توحید شکست شد و مدتی در امتیاز این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام بودند
مکلف گشتند و مشکلات و داروات برابر با توحید وارد میشوند همه مکشوف و علوم خالصه حل شدند
بعد از مدتی نسبت دیگر برین درویش علییه آورد و در غلبه آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسن ظن بود

با نگرانی متوقف بود آخر الامر با نگار ناجا سید و نمودند که این پایه پایاست رخت بمقام
 بر داما درین انکار بی اختیار بود و پنجم است که ازان مقام برآید بواسطه آنکه مشایخ عظام آن مقام
 اقامت دارند و چون بمقام طلبت رسید و خود را و عالم را ظن یافت چنانکه طائفه ناسیه بآن عالم
 آرزوی آن شد که کاشکه ازین مقام نیزند که کمال در وحدت وجود میداشت و بمقام فی الحقیقه
 سناسبت دارند اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی ازان مقام هم بالا بردند و بمقام عبیدیه
 رسانیدند این زمان کمان بمقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت و از مقامات گذشته تا به پیش
 شد و اگر آن در ویش این طریق نمی بردند و فوقیت بعضی را از بعضی نمی نمودند منزل خود را در مقام
 میداشت چنانکه او بالا تر از تو حیدر مقام دیگرست بنوده و التذیخ الحق و هو یدعی السبل باید
 و انت که منشأ تفاوت علوم و معارف چهار مکتوبات و مسائل که این در ویش بلکه از هر سالک
 که صادر شده است همین تفاوت حصول مقامات متفاوت است هر مقام را علوم و معارف
 جدید است و هر حال را قابل علیحدگی پس فی الحقیقت تدافع و تناقص در علوم نیاست در رنگ
 فتح احکام شریعیه است فلا تکن من الممتیزین و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم مکتوب
 صد و شصت و یکم بلا صانع بدخشی کولابی صد و یافته در بیان آنکه مقصود از طی
 منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که واسطه یا طینان نفس است و مقصود از طی منازل
 سلوک حصول ایمان حقیقی است که واسطه یا طینان نفس است تا نفس مطهر نگردد و نجات متصور
 نیست و نفس بمرتبه الیقین نرسد تا نیاست قلب بروی نگارند و سیاست قلب و قوی میر گردد
 و قلب از گامی که پیش خود داشت فارغ گردد و وسلاستی از گرفتاری مادی و دنیوی سبب حاصل
 کند و علامت سلاستی از گرفتاری سبب ان ماسوی اوست تعالی و تقدس و ماسر از غیر آگاه است
 از سلاستی گمراه است فلو بی لمن سلم قلبه لریسی لازم است سبب سستی قلب مشرف گردد یا طینان
 نفس انجامد ذلک فضل الید الیه سن لیسوا و الدود افضل العظیم و اسلام مکتوب صد و شصت و
 و هم بخواجه محمد صدیق بدخشی صد و یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان سناسبت او با
 شه ان مجید که سبب نزول آن درین ماه گذشته است و بیان جامعیت مقرر که افکار بآن منجبت
 او با متعلق بذلک با همه سبب آن نشان کلام که از جمله شیوات ذاتیة است جامع جمیع کمالات

و آتی و شیوات صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع
 خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که هست مضاف از حضرت خداست تعالی و تقدس و نتیجه
 شیوات او سبحانه چهره شریف و نقص که بوجود می آید نشان آن ذات و صفات محدثه است
 و احباب من جمله من الله و ما احباب من سینه فمن لفک خود نفس قاطع است پس جمیع
 خیرات و برکات این ماه مبارک نتیجه آن کمالات ذاتیه است که نشان کلام جامع آنهاست
 و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن نشان جامع است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید
 مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات که نشان
 ثمرات آن کمالات اند و همین مناسبت باعث نزول قرآن درین ماه شد شهر رمضان الذی
 انزل فیہ القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبدۀ این ماه است آن لب است و این ماه
 در رنگ قرآن پس هر که درین ماه بجمیع گذراند و از خیرات و برکات این بهره مند شود
 سال بجمیع گذراند و بخیر و برکت ملو و مخموی باشد و قضا الله سبحانه للآیات و البرکات
 فی هذه الشهر المبارک و زعموا الله سبحانه ان فی هذا الشهر رسالت خاتمت علی الصلوة
 و السلام و الختمه فرموده است اذ اقطر احدکم قطرة علی قمر فانه یرکبه انسر و افطار صوم بهره
 کرده اند و در آن قمره برکت است که شجره آن نخلة است لغیران جامعیت و صفت آن
 مخلوق است و رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه السلام نمای راعته بنی آدم فرموده که
 از طینت آدم مخلوق است کما قال علیه الصلوة و السلام اگر بنوعیتم فانهما طقت من لینه طینه آدم
 و تمسید او بر برکت یا عتیایه من جامعیت تواند بود پس افطار شجره آن که ترست جزو صاحب
 افطار میشود و حقیقت جامع آن باعتبار این خیریه جز حقیقت اکل آن میگوید و اکل آن بان اعتبار
 جامع کمالات بی نهایت که در حقیقت جامع آن ترسند راجع اند میشود و اینجی هر چند در اکل مطلق
 آن حاصل است اما در وقت افطار که او ان خلوصا تم است از شلوات بالقه و لذات فانیه منبته تا غیر
 میکند و آن معنی بر وجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه انسر و فرموده علیه من الصلوات اتمها و من الصلوات
 اتمها نعم سحر الله من التمر باعتبار آن دانند که در عهد آن که جزو صاحب خدا میگردد و حقیقت
 اوست حقیقت آن غذا و چون اینجی در صوم مفقود است از برای تلانی آن بسجود و ترغیب فرمود

که گویند اکل آن فائده اکل هیچ ماکولات دارد و بکثرت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار
 بنماید و این فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا بنحو شرعی واقع شود
 و سرسوی از حد و شرعیه تجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن
 از صورت گزشت بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر و باطن آرمیده ظاهر غایب ظاهر او باشد و باطن
 غذا تکمیل باطن او و الابرار ادوی ظاهری مقصود است و اکل آن در عین قصور سی کی تا قدری اسازی
 اگر چه بعد از آن چند آنکه بنیوای بخورده همین سه تکمیل غذاست مرصاحب غذا را در تعبیل افطار تاخیر
 استخیر اسلام مکتوب عمد و شصت و سوم سیادت و تقایب پناهی شیخ فرید محمد
 پانته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر انداخته اند و جمع شدن این دو ضد محال است و غرض
 و ادون یکی را مستلزم خواری دیگر است الی آخر تا قال سلمه الدن فی تدلیل الکفار و عدم الاختلاف
 معهم مع بیان مضار هذا الاختلاف و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر انداخته اند و الحمد لله الذی
 نعم علينا و هدانا الى الاسلام و جعلنا من امة محمد علیه الصلوة و السلام فقد سعادت و ادرین و است
 یا تابع سید کونین است و بس علیه و علی آله من الصلوات افضلها و سن التسلیمات اکملها متنا
 او علیه الصلوة و السلام با بیان احکام اسلامیه است و رفع رسوم کفریه چه اسلام و کفر
 ضد یکدیگر انداخته اند اثبات یکی موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد
 محال است و ادون یکی را مستلزم خواری آن دیگر است حق سبحانه و تعالی حبیب خود را
 علیه الصلوة و التحیه میفرماید یا ایها البقی جاها الکفار و المنافقین و غلط علیهم پس بنحوی خود را
 که موصوف بخلق عظیم است بجهاد کفار و غلطت بالیشان امر فرمود و معلوم شد که غلطت
 بالیشان داخل خلق عظیم است پس غرت اسلام و در خواری کفر و اهل کفر است کسی که اهل کفر را
 عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت از ان نیست که البتة بالیشان را
 تعظیم کنند و بالایشان تهنه در مجالس خود جای داد و یا بالیشان صاحب نمودن و نه بانی
 کردن بالیشان و داخل اعزاز است و در رنگ سگان بالیشان را دور باید داشت و اگر غرضی از اعراض
 دنیاوی بالیشان مربوط باشد و بی بالیشان میر نشود و شیوه بی اعتباری را مری داشته اند و غرض
 بالیشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از ان غرض دنیاوی نیز باید گذشت و بالیشان

نیاید پرداخت حق سجانده در کلام مجید خود اهل کفر و دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده است
 پس خلط و موائست با این دشمنان خدا و رسول او از عظم جانیات باشد اقل ضرر و در حقیقت
 مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری از بون میگردد و
 و حیای موانست مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیمست و دینی و الفت با دشمنان خدا
 پیغمبر دشمنی خود و حمل دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة و السلام میشود و شخصی گمان میکند که او از
 اهل اسلام است و قصد یقین ایمان بالند و بر سوله دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیع و دولت
 اسلام او را پاک و صاف میبرد و خود را بالمدن ضرر و القضا و من نیات اعمالنا را خواجه بشار
 که مرود اصل است حاصل خواهد پیچید از غیبت کلام این نامکاران است و از تخریب است با اسلام
 و اهل آن که منتظر اند اگر قالیو بیابند ما را از اسلام برارند یا بمهر را بقبل برسانند یا بکفر باز گردند
 پس اهل اسلام را هم شرعی و دیگر است که الحیا و من الایمان و ننگ مسلمانی ضرورتیست همواره در
 مقام خواری اینها باید بود و جزیه از اهل کفر که در بند و شان بر طرف شده است بواسطه دشمنی حقیقت
 اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و آن
 خواری بجد نیست که از ترس جزیه جامه خوب نمیتوانند پوشید و به تحمل نمیتوانند بود و همیشه ترس
 و لرزان میباشند از اخذ انوال با و شاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سجانده و تمام
 جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوایی ایشان است و غرت و تعلیه
 اهل اسلام جو و هر که شود و گشته شود اسلام است علامت حصول دولت اسلام بغیر اهل کفر خدا
 با ایشان حق سجانده و تعالی در کلام مجید خود ایشان را نفس فرموده و در جای حرم فرموده پس نظر
 اهل اسلام می باید که اهل کفر خلع و طرد نمایند چون چنین بینند و داند لاجرم از محبت ایشان بپزیر
 تمامند و در محاسن ایشان مستکبره بودند چیزها از ایشان پرسیدن بمقتضای حکم الهی عمل کردن
 از کمال اغراض این دشمنان است هستی که کسی از ایشان طلبید و و عاقله توسط ایشان خواهد چه
 خواهد بود و حق سجانده و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و ما عار الکافرین الا فی مثل ذل دعاء
 این دشمنان باطل و بیجا است اجابت را در اینجا چه احتمال بقدر و لازم می آید که اغراض
 این سگان می افزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد و بیان خود را وسیله خواهند آورد خیال باید کرد

فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام و از دست تفادیت قبول و عدم قبول آن ازین طرف
 ناشی است و حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت بخشد بمنه اگر چه فیض حق سبحانه و تعالی
 علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و لیام چه از قسم اموال و اولاد و چه از جنس هدایت و ارشاد
 بی تفرقه دارد و دست تفادیت ازین طرف ناشی است و در قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی
 دیگر با ظاهر الله و لکن کافرا انفسهم غلبون آفتاب المصبتان برگزیده و جامه کیان می نماید و
 گاه در سیاه سیر و دجانه او سفید این عدم قبول بواسطه اعراض است از جناب قدس خداوندی
 جل سلطانه معروض را او بار لازم است و حرمان از نعمت واجب باینجا نیست مگر بد که بسیاری از موصوفان
 هستند که نعمات عاجله ممتاز اند و اعراض بسبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن
 نعمت است که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای او و او را غرض

و ضلالت منهدم گرد و قال الله سبحانه و تعالی یحییون انما نمدحهم یمن مال و نین تسارع لهم
 فی الخیرات بل لا الشیء و ان لیس و تبا و نعمات او یا وجود اعراض عین خرابی است المذ الحذر
 و السلام مکتوب **صد و شخصیت و چشم سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید**
 صد و ریافت در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و
 عداوت و بغض و غلظت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة و السلام بشر حکم الله سبحانه
 بقرین الیراث المعنوی سن البنی الامی القرشی الناصبی علیه و علی آله من الصلوات و التسلیات
 و سن التسلیات اکملها کما شرفکم بقرین الیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال انتم الیراث
 صوری آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بجام خلق تعلق دارد و سیرت معنوی بجام عالم
 انجانبه ایمان و معرفت و رشد و هدایت شکر نعمت عظمی الیراث صوری آنست که بقرین الیراث معنوی

متجلی گردند و تجلی بالیراث المعنوی لانیسیر الالباب الاتباع المصطفوی علیه الصلوة و السلام و الی
 منیکم باتباعه و اطاعته فی اوامره و نواهیه و کمال متابعت فرع کمال محبت است آن سرور علیه الصلوة
 و السلام مصرح ان المحب لمن هو اه مطیع و عداوت کمال محبت کمال بغض است باعدای او صلی الله
 علیه و سلم و اطهار عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة و السلام در محبت مذ است گنجایش
 ندارد و محب دیوانه محبوب است تاب مخالفت ندارد و مخالفان محبوب هیچ وجه اشتی نمی نماید و در محبت

جمع نشوند جمع خدین را محال گفته اند محبت یکی ستلزم عداوت دیگر است نیکان را باید فرمود
که هنوز کار از دست نرفته است مدارک ماسخی میتوان نمود فردا که کار از دست برود و غیر از
ند است حاصلی نخواهد بود بوقت صبح شود بچو روز سعادت با که باخته عشق در شب بچو
به شمع دنیا خورد و غرور است سعادت آخری ابدی بران مترتب است زندگانی چند روزه را اگر
به متابعت سید اولین و آخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بسپرد و ده شود امید نجات
ابدی است والا بیج در سب است هر که باشد و هر عمل خیر کند به محمد عی کا بر وی بر دست
کسیکه خاک درفش نیست خاک بر سر او به حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی
دنیا و بیعت نمودن با دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلاً سودی شود حکم ترک کل دارد و در عدم پول
حسرت چه مال فرکی از ضرر برآمده پس معامله دفع ضرر از مال دنیا و ی اخراج زکوة است از آن
اگر چه ترک کلی اولی و افضل است اما ادای زکوة هم کاران میکند به آسان نسبت بخرش مدفوع
در تپش عیبت پیش خاک تو و پس لازم است که بگی هست در ایمان احکام شریعت باید
صرف نمود و اهل شریعت را از عطا و صلحا تعظیم و توقیر باید و هشت و دوازده شریعت باید
کوشید و اهل بوا و بدعت را خوار باید و هشت من و قدر صاحب بدعته فقطاعان علی بهم
الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عزوجل اند و دشمنان رسول وی اند علیه الصلوات
والتسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان سعی باید نمود و هیچ وجه غرور نباید داد
و این باید و نشان را در مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه شدت و غلظت را با ایشان
پیش نباید کرد و معاالکس در سب امری با ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ
تقاضای حاجت انسانی بکوه و اضطرار تقاضا حاجت از ایشان باید نمود و اینک حجاب قدح بزرگوار
شما علیه علی آله الصلوات والتسلیمات میرساند امیت اگر باین راه رفته نشود و وصول باین جناب
و شوارست بیعت بیعت به کیف الوصول الی سعاد و در نهایت قتل الحیال و در دهن خوف
زیاده چه ابرام نماید اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم به دل از روزه شوی و نه سخن بسیار است
مکتوب صد و شصت و ششمه ملا محمد امین صد و یازده در بیان آنکه مدار بر جبات بی مدار چند
روزه نباید نهاد و فکر از انراض کجای و درین فرصت بسیر بد که کثیر که از اهم مام است باید نمود

مخدوم تا چند بر خود چون مادر صبران باید لرزیده تا کی بر خود از غصه و غم بیا بچسبد خود را و برادر
مرده باید نگاشت و جواب بے حرکت باید پذیرفت آنکس است و انهم میتون انفس قاطع است
حکرا از ان مرض قلبی درین فرصت لیسیند که کثیر از اہم مقام است و علاج عدت حقوی درین
صحت تخیل و ادراک جلیل از عالم مقاصد ولی کہ فکار غیر است از وہ توجع خیر و وحی کہ باطل
کمتر است نفس امارہ از دست است آنجا ہمہ سلامتی قلب می طلبند و خلاصی روح بجویند و ما
نمودہ اند لیتان بہ در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیہ مہیات چہ توان کرد و ما
ظہرہم اللہ و لکن کافوا انفسہم بظہور و دیگر از مرض صفت ظاہر اندیشہ نمکند الشار اللہ تعالی محبت
و عاقبت تبدیل خوابد یافت ظاہر پنجاب ازین رگبند جمع است جامع فقر کہ طلب و شہد بودند
چہرین فرستادہ شدہ خواہند پوشید و شرمند متقاض و ثمرات آن خواہند بود کہ کثیر الہرکت
ست بہ ہر کس فسانہ بخواند افسانہ است و آنکہ دیدش نقد خود مردانہ است : السلام علی
سیدنا محمد و آلہ و سلم و انتم متابعیہ المصلی علیہ و علی و آلہ الصلوٰت و التسلیات مکتوب
صد و شخصیت و سقتم بہ بردے رام ہندو کہ اطوار اخلاص این طائفہ علیہ منودہ بود صدور
یافتہ و ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان کہ بچون و بچگونہ است و اجتناب از عبادت
الہ یا ظاہر ہود و دو کتاب شمار سید از برد و محبت فقر و التجا باین طائفہ علیہ مقوم گشت
چہ نعمتی است کہ کسی را باین دولت نہوانند تا نیاسہ سن انچہ شرط بلاغ است با تو میگوئیم
تو خواہ از تنخم بند گیر و خواہ طالع بدان و آگاہ باشی کہ پروردگار و شما ملکہ پروردگار عالمیان
چہ سموات چہ ارضین چہ علین و سفین کی است بچون و بچگونہ از شہد و مانند شہرہ است
و از شکل و شان سیر پرہی و قرینہی و رحتی او تعالی محال است کفایت و تامل اورا تحفرت
چہ مجال شائبہ اتحاد و طول در شان او سبحانہ مستحین است و مطنہ کنون ویر و زوران جہان
قدس مستقیم زمانی نیست کہ زمان مخلوق است مکانی نیست کہ مکان مصنوع است وجود
اورا باینیت نیست و بقای اورا بنایت نہر یہ از خیر و کمال است با و سبحانہ ثابت است و جو
از نقص و زوال است از و تعالی سلوی پس سخن عبادت او تعالی باشد و شہر او پرستش
او سبحانہ رام و کرشن و مانند شما کہ آئہ ہنود اند از کہنہ چینیہ ثابت است و زانہ و زانہ و پر

ترا بیده اند رام سپر حیرت و برادر محسن و شوهر سنیار گاه رام زوجه خود را نگاه نتواند و دست
 غیره را چه در نماید عقل و در اندیش را کار باید نمود و تنبیه ایشان نباید رفت هر از آن عار است
 که کسی پروردگار عالمیان را با اسم رام یا کرشن یا و کند در رنگ آنست که پادشاه عظیم ایشان را
 با اسم از قول کناس یا و کند رام و حسن را یکی دانستن از نهایت بی عقلی است خالق با مخلوق یکی
 نمی شود و همچون یا چون متحد نمیکرد و پیش از خلقت رام و کرشن به پروردگار عالم را رام و
 کرشن نمی گفتند بعد از پیدا شدن اینها چه شد که نام رام و کرشن با وسجانه و تعالی اطلاق بکنند
 و یاد کرشن و رام را یاد پروردگار میدادند حاشا و کلام حاشا و بکن پیغمبران ما علیم الصلوات
 و التسلیمات که قریب یک لک و سیست و چهار هزار گشته اند خالق را بعبادت خالق ترغیب فرموده
 و از عبادت بفرمان نموده و خود را بیده و عاجز دانسته اند و از بیست او و عظمت او تعالی ترسان
 و لرزان بوده اند و الهیه نمود و خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آله دانسته هر چند
 به پروردگار قائل اند اما او را خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و از بخت خالق را بعبادت
 خود میگویند و خود را آله گویانند و در محرمات بی تماشای اقتضای مرام آنکه آلا از هیچ چیز ممنوع
 نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد بکنند اقسام این تخیلات فاسده بسیار دارند و صلوات
 قاصدوا استخوان پیغمبران علیم الصلوات و التسلیمات که خالق را از آنچه منع فرموده اند خود را
 تیر از آن چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکل خود را بشیر مثل سایر بشیر میکنند و بیعت
 ره از کجاست تا به کجا مکتوب صد و سیست و ششم به مخدوم زاده ان کنی
 اعنی خواجه محمد قاسم صد و یاقه در بیان علوساسد علیه نقشبندی و شکایت از حال جماع
 که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه لاحق کرده اند و انیاسب ذلک و الحمد لله رب العالمین
 و الصلوات و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و جمیع البعید عوات سوخته و بختیات محضه
 بجای خجاست سلامه المشایخ الکرام نبیه اولیاء العظام خدمت مخدوم زاده ستیقم بر جاده سلک الله تعالی
 سبحانه و الیهاء تالیف نموده اطمینان شتیاق و از دستندی ینا بدیده کیف الوصول الی ساد و دود
 قطن الجبال و دود من حیوت به معلوم شریف مخدوم زادگی با و که علو این طریقه علیه و رفعت طریقه
 نقشبندی به بواسطه التزام صفت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابرین طریقه علیه زوکر جبر صبا

فرموده اند و نیز کفر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و تلو اجد که در زمان آن سمرور
علیه الصلوات و السلام و در زمان خلفای راشدین بوده و علیم الرضوان منع فرموده و حاوی و این
که در صدد اول نبوده بجای آن خلوت و رنجین اختیار کرده لاجرم محتاج عظمی برین التزام تشریب
گشته است و فخرات کثیره بر آن اقتضای متفرع شده از نجاست که نهایت دیگران در بدایت
این بزرگواران سنج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان و اولاد امرض قلبیه است
و نظرشان شگفتای عقل مستویه توجیه و جیه ایشان طالبان را از گرفتاری کوشش نجات می بخشد
و سبب رفیع شان فریدان را از حقیقت امکان بزرگ و جوی می پرورده و تقصیدیه عجیب فایده سازنده
که بر بند از ره بنیان بحر م قافله راه از دل سالک ره جاذبه صحبت شان می پرورده و سوسه خلوت
و فکر چهره را نه لیکن درین آواوان که آن نسبت شریفه عنفاست مغرب گشته است و در باستان
آورده جمعی از همین طبقه از نیافت آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا
بهر سوزده اند و از چهره نفیسه نخواست ریزه چند فرسنگ گشته و در رنگ طغیان بخور و موز آرام یافته
از فایده مضطرب و حیرانی طریق اکابر خود را گذار گشته گاهی بحر تسلی میجویند و زمانی بسامع و
رفص و آرام سب طلبند و چون در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده از همین خلوت اختیار می نمایند
عجب تر آنکه این بدعت را استعم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تحزب را عین تمیز می شمارند
حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف و پاوشمده از کمالات اکابر این طریق بمشام جانهاست
ایشان رساند بالنون و الصاد یحرمه العنی و الاله الامجاد علیه و علیم الصلوات و التسلیمات و چون
این محذورات در آن دایه شیوعی پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و
وضیع و شریف آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم انحراف نموده و ظاهر
رجحت که شمه ازین ماجرا بنامان آن عتبه علیه السلام نماید و باین وسیله در ذیل بیرون اندازد
و بنماید که انیس مجلس خدمت محذوم زادگی از کدام طائفه است و بولس محفل از کدام فرقه است
خواهم بقدر از دیده درین فکر حلیه سوزد که اغوش که شد منزل آسایش خواست و ولسول الشیخ
سجانه ان بعیم جناب قدسک عن عموم هذه الیملی و ان یحفظ عتیه خیر فکم عن شول بقالایلا فخذ و املا
احداث و ابداع را درین طریق علیه بجهتی واجب داده اند که اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام

پیر تمام خود را از میان بر کشید و طالب را سطلوب بی تو سطر خود وصل گردانید پس در ابتدا دو
 توسط سطلوب را بی آئینه پیر نمیتوان دید و در انتها بی توسط آئینه پیر جمال سطلوب جلوه گر میگردد
 و وصل غریبان حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آن وقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیو
 گفته را باب استقامت چنین نگویند و برابه بی او بی بنویسند و مرادات را از برکات پیر جویند
 مکتوب **حد و مفتاد و م** شیخ نور صد و ریافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از انتمثال و امر
 و نوای حق حل و علا چاره نیست از مراعات اداء حقوق خلق و مساوات بالیشان نیز چاره نه
 و مایا سب از لک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را همچنانکه از انتمثال
 اداء حق حل و علا و انتها از نوای چاره نیست از مراعات اداء حقوق خلق و مساوات بالیشان
 نیز چاره نه التعظیم لامر الله الشفقه علی خلق الله بیان اداء این دو حقوق میفرماید و بمراعات هر دو
 سلطان دلالت مینماید پس خضار بر یکی از آن دو امر قصور است و گفتا بر خیر و از کل از کمالیه
 و در پس نخل او اخلق ضروری آمد و حسن معاشرت بالیشان و حب گشت بی دماغی نمی زبید
 و ناپردانی نمی سزد و هر که عاشق شد اگر چه با زمین عالم است و نازگی کی رست آید بار میاید
 کشیده چون مدتها در صحبت بوده آید و سوا عطا و تعلق شرح کشیده از اطالالت سخن اعراض نموده

بر فقره چند اختصار افتاد و غلبه السجانه و ابایکم علی جاده الشریعہ المصطفویہ علی صاحبها
 الصلوٰۃ و السلام و تحیه مکتوب **حد و مفتاد و م** یکم ملاحظا بر بدخشی صد و ریافته در بیان آنکه
 آنچه در فقر لازم است دوام ذل است و افتقار و اداء و طائف عبودیت و محافظت حد و شرعیه
 و متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و مشاهده استیلا و ذنوب و خوف انتقام
 علام الغیوب و یا مناسب ذلک الحمد لله الذین العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و آنکه
 الظاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام ذل است و افتقار و انکسار و تضرع و التماس و طاعت
 عبودیت و محافظت حد و شرعیه و متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التحیه و نصیص
 تبات و تحصیل خیرات و تحصیل لیا اذن سلیم خواهر و رویت محبوب و مشاهده استیلا و ذنوب و خوف انتقام
 علام الغیوب و تقلیل بدخشی جنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر الکاشفتن بیات خود را اگر چه اندک
 باشد و ترسان بودن از شترت و قبول خلق قال علیه الصلوٰۃ و السلام بحسب امر من لشران لیشا ر الیه

بالاصح فی دین و دنیا الا من یغنیه الله و متم در داشتن افعال و نبات خود را اگر چه مثل قلق صبح باشد
و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و مستمن نباید پیش
مجرد تأکید وین و تقویت ملت راه و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق حل و علا چ این قسم
تا نیکه گاه هست که از کار و فرافا جرم آید قال علیه الصلوة و السلام ان الله لیسوید فی هذا الدین یا لرجل
الفاجر مرید یک طلب آید و اراده مشغولی نماید آنرا در رنگ پر و شیر باید دانست و باید ترسید
که مباد ازین راه خرابی او خواهند و دست بر آج او نمانند و اگر فرضاً در قدم مرید در خود فری
و سروری یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدرک آن بندگان است و استغفار چندان نمایند که اثری
از آن سرور نماند بلکه بجای آن فرح خزان او خوف نشیند و نیک ناکید نمانند که طبعی در مال مرید
و توقع در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید است و باعث خرابی پیر چیه آنهاست
خالفین سطلین الا الله الدین الخالص شرک را در حضرت مسیح و وجه گنجایش نیست و بدانند که هر غلطی
و کدورتی که بر دل طاری گردد و از الله آن بتوبه و استغفار و ندامت و انجا با سهل و جوه میسر است
ظلمتی و کدورتی که از راه محبت دنیای دنی بر دل طاری شود و منغص سبک رواند و مستعین میبازد و
و از الله آن تعسر تمام است و تعذر بر کمال صدق رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم حب الدنیا
راس کل خطیة یخاف الله سبحانه و ایاکم عن مجتهد دنیا و محبة انبیا سادار با مهابا و الاختلاط بهم و المعاصاة
معهم فانها ستم قاتل و مرض بالکاف و بلا و عظیم و دوا عظیم اخوی ارشندی شیخ حمید با حسن و جوه تردد
آن حد و داند استماع سخنان نو و بازه را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عند التالیفی مکتوب
و بنقداد و دوم شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که نصیب اقل قلب است
از خواص و بیان آنکه درین موطن عارت خود را از دایره شریعت بیرون می یابد با ذکر سبب آن
و تطبیق آن با ظاهر شریعت عراض با متعلق بذکر بعد الحمد و الصلوة معلوم اخوی احمد
با و که شریعت را صورتی است و حقیقی صورتش آنست که علماء طوا هر بیان آن متکلف اند و حقیقتش آنکه
صوفیه علیه بیان ممتاز اند نهایت عسروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکنات است
بعد از آن اگر در مراتب و جوب سیر واقع شود صورت با حقیقت مترج خواهد بود و این معاطله
و مترج نیز عروج نشان العلم است که مبداء یعنی سید البشر است علیه علی آله الصلوات و التسلیات

بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو دواعی خواهند نمود و معامله عارف نشان آید حیوة
خواب و افتاد و این نشان عظیم الشان را بعالم هیچ مناسبتی نیست از شیوات حقیقت است که کرد
اصناف و آن رسیده است تا لعلی بعالم پیدا کند و این نشان در دوازده مقصود است و مقصد مطلوب
درین موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد اما چون محفوظ است دقیقه از دقایق
شریعت فرو نمیگذارد جماعه که باین دولت عظمی اشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدد آن را بیان
کنند شاید که اقل قلیل قبول کند و جمعی کثیر از صوفیاء اند که بعینال این مقام عالی رسیده اند چه بنام
عالی را در سافل ظنی است از ظلال آن انکاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند
پوست را گدشته میغیر رسیده این مقام از مرتبه اقدام صوفیه است جمعی از اقصایان ازین راه
بالحا و وزندقه رسیده اند و سرازیر به شریعت غریب آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان
که بدید چهره از در جات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظنی از ظلال آن مقام
عالی حاصل نموده هر چند باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادینی از ادب
شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هر چند سراسر این معرفت را نمیدانند و حقیقت
معاظه را نمی فهمند و چون برین فیض لعنایه السجانه و صدقه تجسید علیه و علی آله الصلوٰه و السلام
سراسر متحاشی گشت شده است و حقیقت کار کما بین فی یوضوح پیوسته شتمه از آن با چهره و حسن
بیان می آید و بخیل که ناقصان را بر آه آورد و کاملان را حقیقت معاظه و انماید باید دانست که تکلیفات
شرعی مخصوص اقبال اند و لقلب چه ترک که نفس متفرع را بیناست و آنچه اول لطافت قدم از دایره
شریعت بیرون می نمایند با سوای اینست پس آنچه شریعت مکلف است همیشه مکلف است و آنچه
مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایت اتقالباب پیش از سلوک لطافت با یکدیگر مشرب بود و ند
از قلب جدائی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و مقرر اصلی خود رسد
معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف که نام سوال اگر گویند در آن مقام عارف قایل قلب خود را
تیز بیرون دایره شریعت می یابد و چه آن چه باشد جواب گویم آن بافت تحقیقی نیست
چنینی است نشاء تمیل الغبار قلب و قایل است بزرگ لطافت لطافت که قدم بیرون نهاده اند
اگر گویند که اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص لقلب قایل است اما حقیقت شریعت را در و

قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون نماندن بجهت معنی باشد گوئیم که حقیقت شریعت
 نیز از روح و سرسنگدرد و خنجر و خنجر نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت بمن خنجر و خنجر
 اند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال ثمنا الله سبحانه انا و جمیع المسلمین علی متابعت سید المرسلین
 علیه و علی آله الصلوٰت و التسلیمات ان شاء الله و اکملها مکتوب صد و
 سفتاد و سوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند بایان
 بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیب لا اله الا الله بعد الحمد و اهلوه معلوم
 جناب سیادت پناهی باد که پرسیده بودند چون هر چه در دید و دانش در آید بکلمه لا نفی آن
 ضرورت چه مطلوب مثبت و ادراکی دید و دانش است پس از تجا لازم می آید که مشهور و محمد
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز نمایان نفی باشد و مطلوب مثبت و ادراکی آن متحقق بود
 ای برادر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بآن علو شان بشیر بود و بدایع حدوث و امکان
 تبسم بشیر از خالق البشیر حل سلطانه چه در یابد و ممکن از وجوب تعالی چه فرگیرد و حادث قدیم راحط
 عظمت چه طور احاطه نماید لا یحیطون به علما نفس قاطع است شیخ عطار فرماید منی که شایبی چون
 بمیر و نیافت او فقر کل تو ریخ کم بر ای عزیز ان مقام تفصیل میطلبید بگوش بوش باید شنید بدانکه
 کلمه طیب لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را دو اعتبار اول آنکه
 نفی استحقاق عبادت آنکه بالمله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بکج نموده آید و اعتبار
 ثانوی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات حسب
 مطلوب حقیقی نباشد و ادراکی مقصود اصلی نمود و کمال در اعتبار اول در ابتدا است که هر چه
 معلوم و مشهور شده است همه در تحت لادخل شود و در جانب اثبات غیر از کلمه مستثنی هیچ چیز
 ملحوظ نبود بعد از چند گاه که بصیرت حدت پیدا کند و کج خاکی را و مطلوب کتمل گردد و مستثنی
 نیز در رنگ مستثنی نه شود مع ذلک سالک خود را اگر قدر او را می آن بشود می باید و مطلوب در بیرون
 آن میطلبید چه در ابتدا این کمال هر چه در تحت لادخل شده بود تمام از دایره ممکنات بود که استحقاق
 عبادت نه داشت و بهر گشت تکرار این کلمه طیب از معبودی که مستحق عبادت است و بکلمه لا اثبت گفته
 شده بود لیکن از ضعف بصیرت بر تیره و وجوب را که نمایان عبادت جدا شده و بکلمه لا اثبت گفته نمی وید از

تکلیف یکجایه مستثنی از انتقام نصیب مذنب است اما بعد از توبه بعیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی شده بود گشت
و چون مرتبه و جوب جامع اسما و صفات الهی است جل سلطان و متعلق سبب سالک احدیه مجروده است
که اخلاق عبادت نیز در آن موطن در رنگ عدم تحقیق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود
را در ما و اسما و صفات سبیلید و از گرفتاری یاد و آن تکلیفی می نماید به جود دل با دلبری ام
گیر و در وصل گیری که کام گیر و دستی صد و سه ریحان پیش بلبل بنخواهد خاطرش خیر گشت
زمره انش بود و نیکو قرارند و تماشاخانه شش کے در خوازند و چون ابد شده جانی شربت آیت بقصد
سودمندش شکر ناب و و کمال در اعتبار زمانی که مقصود از ان لغی مقصودات غیر مقصود است
آلت که شود مرتبه و جوب نیز در رنگ شود و مراتب امکانی در تحت لا داخل شود و در جانب انیث
چیز چیز ملحوظ بود مگر لغوه بلکه مستثنی به چه گویم با توبه از مرغی نشانی که با عفا بود هم آشیانه
ز عفاست نامی پیش مردم و ز مرغ من بود آن نام هم گم و الحاح که فقط علیا و سبب مقصود
سین قسم مطلب را خواہان است که بیچ از ان در دست نیاید بلکه بیچ گردی بد اسن و اورا که نزد
رویت اخروی حق است اما تصور آن مرا اند جای برود مردم بود عدد و دست اخبر و سبب در
و ملحوظ اند و گرفتاری من بجز عیب العیب نه می گشت خواہان آلت که سروی از مطلب از
عیب بشمارد و نیاید و از گوشش یا غوش نزد درخت از علم بعین نکند چه توان کرد مرا
چنین آفریده اند ع هر کسی را بر کاری ساختند و هر چند درین مقام از دیوانگی بالیادارم
اما از او بلی نتوانم چنانکه مدح جنون من عیب ذی فنون است و عمر میگذشت و حدیث
و روایات آخرت و شب با خورشید کنون کوته کنم افسانه را و السلام علی من اتبع الهدی و الترمذی
المصطفی علیہ و علی ائمه الصلوات و التسلیات اتمنا و اکملها مکتوب صد و بیست و
و چهارم بنخواہ شرف کاتبی صد و ریاضه در بیان آنکه دیوانگان این راه باین صیت نسلی نیگیرند
و باین بعد قرب تا تسکین نمی یابند قریبی بنخواهند بعد تمام و صلی بنخواهند بجز اسرار بیان آنکه در
که نوشته بود و مذکور جن بود و نصرت باطل او و مکتوب مرغوب انخی و غوی وصول یافت چون بی
از محبت فقر و اتیان این طائفه علیا بود موجب قوت گشت المراد مع من احب الله وقت و انما
بدانند که دیوانگان این راه باین صیت نسلی نیگیرند و باین بعد قرب تا تسکین نمی یابند قریبی بنخواهند

بعد نماید و در حقیقت سحر و جادو و تسوین و تاخیر و تجویز نمی بایند تعطیل تحصیل استسجیع انکارند
نقد وقت را بخرق و فساد و هدر دادن صرف نمیکند و سرمایه عمر را به مومنان لا طاعی تلف نمی فرمایند از شر
بختسین بگریزند و از مرضی مغضوب الشفات نمی نمایند بقیه های چرب و شیرین خود را تمیز و شست و
بجای صافی قیق و مزینب خط بندگی نمیدهند عار دارند از آنکه تحت نشایی را بقا و ذرات تعلقات ملوث
دارند و رنگ دارند از آنکه در ملک خداوندی جل سلطانة لالت و تعالی را شرکت دهند ای برادر ایمانی
دین خالص میطلبند آلله الدین الخالص و عبادی از شرکت تجویز نمیفرمایند لکن شرکت بجهت طلب
ساعتی بحال خود در روید اگر این دین خالص میرسد است بشری لکم و الا علاج واقع پیش از وقوع
باید کرد واقع که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرف باطل درین قسم ظهور و تصرف او بر طالبان
بسیار واقع میشود غم نسبت آن کید الشیطان کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند بتکرار کلمه مجید لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم وقع آن کید نمایند و اسلام علی سن اتباع الهدی و التزم متابعت
المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیات اتمها و الکلمات طوب صد و هفتاد و هجده
بحاقط محمود و در یافته در میان تلویات احوال و حصول تکمیل معنی حدیثی مع الله وقت
سفا و منه شتر لقیه بر ادوی و وصول یافتن شمه از تلویات احوال خود نوشته بودند باشد که سالکان
را چه در بدایت و چه در نهایت از تلویات احوال چاره بنوع غایت مافی الباب اگر آن تلویات طلب
است سالک از ارباب قلوب است و همی باین الوقت و اگر قلب تلویات بر حیت و از رفیق احوال
خود آزا و گشت و بمقام تکمیل پیوست این زمان در و احوال متلود بر نفس است که بمقام طلب
بخیر وقت آن نشسته است این تلویات بعد از حصول تکمیل است و بعد از این تلویات را اگر ایو الوقت کنجایش
وارد و اگر بحیث فضل این وی جل سلطانة نفس نیز ازین تلویات برگزشت و بمقام تکمیل و طمینان
پیوست این زمان در و تلویات بر غالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلویات در پی
چه تکمیل در حق غالب متصور نیست اگر چه منصف شده باشد بزرگ الطل طالت زیرا که تکمیل که از
راه این الصباغ می آید بطریق تعجیل است و در و احوال متلود بطریق اصالة و المعبره لا اصل لا للتع
و صاحب این مقام از اخض خواص است و فی الحقیقت ایو الوقت هم او تواند بود که معنی حدیث
لی مع الله که از آن سرور علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات نقل کرده اند و جمعی از وقت و وقت ستر

فرموده اند و جمعی دیگر وقت نماز را راجع باین میان باشد چه نسبت بعضی لطافت استمرار است
و نسبت به بعضی دیگر قدره ظاهرات یا لجه ظاهر را بقدرت غریبی دانسته بکار سبق باطن مداومت
نمایند و اندرین مجریه که نه دست و پایی بزن چه دانی بگو: اخوی اغوی مولانا
محمد صدیق در آنکه ملاقات ایشان را غنیت و اندک مکتوب صد و هشتاد و ششم
بلا محمد صدیق صد و ریافته و در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا با امور
لا طائل تلت نشود الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی لمن حسن اسلام المرء اشتغاله بما یبعثه
و اعراضه عما لا یبعثه پس آن محافظت اوقات خود چاره بود تا با امور لا طائل تلت نشود و شمر خوانی
و قصه پردازی را نصیب اعداد است به سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرورخت و جمع باران
درین طریق از برای جمعیت باطن نه از برای شست خاطر اندک این را بر خلوت اختیار کرده اند
و جمیعت را از اجتماع حسنه اجتماعی که سبب تفرقه باشد بختی آن لازم است با جمیعت باطن بر چه
جمع شود مبارک است و هر چه جمع نشود و نوم و ناسبارک نوعی باید زندگانی نمود که هیچ را در صحبت نکین
جمیعت حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد و دوری خود را باید گردانید و از گفت و گو بکوتاه و وقت شناسی
نسبت و مبالغه محاوره ع چه وقت بدرسه و بحث گفت و گفتاوت و اسلام مکتوب
و هشتاد و ششم بحال الدین حسین بدخشی صد و ریافته و در عین بر تصحیح عقاید مقتضای آرا
صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم: خواجہ جمال الدین حسین عتقوان شهاب را
شهرت شمرند و ما المکن صرف مریضیات حق نمایند جل و علا یعنی اول تصحیح عقاید مقتضای آرای
صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم لازم دانند و ناسبارک نوعی باید زندگانی نمود که هیچ را در صحبت نکین
طریق علیه صوفیه قدس الله تعالی امر برهم و من حق لهذا قصد قافه خود را عطا و من تخلف عن هذا قصد
خسران بسیار خد متکاری فرزندان خواجہ محمد صالح را از سعادت عطفی و اند چه آن حدیث فی الحقیقت
امداد و اعانت بخواجه شاکر است که از مصلان است ع: اودیم ترا از گنج مقصود نشان: و اسلام
مکتوب صد و هشتاد و ششم نیز مکتوب صد و ریافته در سفارش شخصی و در ترغیب برست
سید عالیشان و خلاصه ادب میان علیه و علی آله الصلوٰت و التسلیات و عظم الله اجرکم و رفیع قدرکم و
سید ابراهیم و شرح صدر کم بر دست سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰه و السلام مخلقان اخلاق نبویه علیه الصلوٰه

چه احتیاج با آنکه با کسی حسان و حسن معاشرت و آلات نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت و خل
سوادب شود و غایت مافی الباب آدمی در وقت احتیاج به حقیر و تحقیر نشیبت بنماید و از ضعیف و حقیر
نسبی خود بپوید بنابر آن تصدیق و گذشته نسبی را باب سکه نموده آمد مخدوم و مکرما احسان در همه جا
محمود است علی الخصوص نسبت بجماعت که قرب چهار اند حضرت رساله خاتمت علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات و راوا و حقوق جواد القدر سبانه سیفر نمودند که اصحاب کرام از آن مبالغه
گمان می بردند که شاید باطل جوارش هم بد باشند مثنوی چون چنین بایکد گرمسایه ایم به تو چه
خورشیدی و ما چون سایه ایم به چه بدی ای مایه بی مانگان به گرنه داری حق بهمانگان و اسلام
مکتوب صد و هشتاد و نهم بمیر عبداللہ ابن میر نعمان صد و ریافت در نصیحت و فرزند می
لازال کاسه موفق باشند موسوم بکافی را غنیت دانسته بتفصیل علوم شرعیہ و عمل متقیهای آن علوم
اشغال دارند و اهتمام نمایند که این عمر گرامی در مالا یعنی صرف نشود و بله و لعبت تلف نگردد و دیگر
والد نیز گوارشما بعد از چند روز بشما طبع خواهند شد انشاء اللہ تعالی تا رسیدن ایشان از
ستطغان بواقعی خیر دار خواهند بود صبح پدر خویش باش گرمی به مکتوب صد و شصت و نهم
به محمد و مژده انگی یعنی خواجہ ابوالقاسم صد و ریافته و کشفنا بعضی از اسامی پیران که در آن
تر و پیدا شده بود و مخدوم و مکرما آنچه از حضرت خواجہ یعنی خواجہ محمد باقی علیه الرحمۃ بار سیده است
در تحقیق اسامی پیرانیکه باین حضرت مولانا خواجگی انگی و حضرت خواجہ احرار گذشته اند انست
که دو بزرگ اند یکی از بن دو بزرگ و آن نیز گوار حضرت مولانا است اعنی مولانا و دلش محمد و بی
از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا در دلش محمد است درین نزدیکی شریف پناهی خواجہ
خاوند محمود و با سجد و تشرفیت آورده بودند به اول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور ساختند و
گفتند که ایشان از کسی می نمایند لهذا در او اهل مرید میگرفتند و در او از عمر شروع در سخن کردند
گفته شد که ایشان از بزرگ بودند و تمام با و را بهر بزرگے ایشان قائل گزیدند و بنیت
کرد که بی اجازت ایشان مرید گرفته باشند در او اهل یا و در امر که این قسم عمل داخل خیانت است
با و ما مسلم این سخن نمیتوان کرد و کیفیت با کابردین بعد از آن خواجہ خاوند نموده گفتند که یک روز
مولانا پیش خواجہ کلان ده بیدی رفته بودند و ایشان خرپه میخوردند مولانا اطما طلب فرمودند ایشان

گفتند که خرپوزه شما تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدیدید که خرپوزه شما تمام است فرمودند که
گواهی میدیدم که خرپوزه شما تمام است از آنوقت مولانا مرید گرفتند شروع نمودند این نقل هم بسیار
نموده که بجز این قول مولانا خود را شیخ بگیرند و در در پی مرید گرفتند شوند بعد از آن خدمت خواجیه
خانوند محمود گفتند که این دو سامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجیه احراز نقل میکنند و سخی
باین دو هم سپهاند خطاست بابا سامی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا در و کشین محمد از اجل خود
نسبتی نیست آنحضرت دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیق ده گفت
که اسمی آن دو بزرگ را از روی تحقیق نولیسند که محال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را بطریق حقیق
است که نوشته شود و بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نولیسند قطع لسان طاعیان شود
و دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجیه خانوند محمود ازین سخنان بر ایشان چه بود اگر مقصود نوعی این
فقد راجی بقباحت بود یا نه و وجه چه نفی پیوسته نم گفتی مرید است یا که وجه پس نفی این
می بقباحت راطساق بسیار بود چه احتیاج به آنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و
اگر مقصود دیگر داشته باشد و نفی بزرگان یا لا صالت خواسته نیز مستحسن نیست که لا انجمنی علی من

لادنی دمایه ریبا لا تتزع قلبه یا بعد از بدینها و ایست که من لدنک رحمه الله انت الوباب

بسم الله الرحمن الرحیم علی الدار الصلوة والسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب صد و شصت و دو یکم بحضرت محمد و زاده اعنی محمد صادق سلمه الله تعالی
والبقاء علی مضاف المحبین صد و ریافته و جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشایخ را
می بینم که در مراتب قرب الهی جل شاناه در بیادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل
و غیرها ایشان را درجات علیا است و جمعی دیگر از مشایخ می بینم که در مراتب قرب تعویق
دارند و در مقامات مذکوره تنزل و انیاسب ذلک و فرزندی ارشدی محمد صادق پرسید که سبب
که جمعی از مشایخ را می بینم که در مراتب قرب الهی جل شاناه در بیادنی دارند مع ذلک در مقامات
و توکل ترک و صبر و قضا ایشان را درجات علیا مفقود میشود و جمعی دیگر از مشایخ را می بینم که در
قرب درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرها اقدام سفلی و مقرر است که اکیلیت این مقامات
با اعتبار ائمت یقین است و ائمت یقین سبب قریه است پنجاب قدس خداوندی جل شاناه الهی چند

خالی نیست یا نظر کشنی با خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب کمیت است مقام
 امری است و رای یقین یا ترتیب یقین بر قرب نیست و جواب گفتیم که ترتیب یقین بر قرب است قرب
 بیشتر یقین زیاد و در سبب کمیت آن مقامات نیز ترتیب یقین است نه امر دیگر و نظر کشنی هم صحیح است
 غایت ما فی الباب حصول قرب مراد لطف لطافت است پس یقین نیز نصیب بهمان باشد و
 کمیت آن مقامات چون ترتیب بر ترتیب یقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود
 که بزرگی با وجود قلت قرب در مقامی از مقامات لطف لطافت اقامت و زید باشد
 و با کثرت لطافت رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد
 و با کثرت لطافت که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از آن قرب محروم است
 پس یقین نیز نصیب او نیامد پس کمیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او
 باین لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطافت دیگر که سابقا حاصل
 شده بود ستور گشته بخلاف بزرگی که یقالب رجوع او نیافته است حکم او حکم لطف لطافت
 است قرب و یقین در حق او استقامت دارد و مستلزم پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره
 اتم و اکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قرب و یقین اکمل است در مقامات
 نیز اکمل است لیکن این کمالات او را ستور ساخته اند و بر او دعوت خلق و حصول مناسبت
 بخلاف که سبب افتاده و استفاده است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده و بنیام
 بالا صالته مقام انبیاء مرسل است علیم الصلوات و التسلیات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن
 علی نبیا و علیه الصلوة و السلام طلب المینان قلب فرموده و در حصول یقین و در
 رنگ عوام الناس محتاج برویه بصری گشت و حضرت عسکیر علی نبیا و علیه الصلوة و السلام
 گفت ای کجی بذه الله لعبد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته تو گفت العطار
 ما از و دت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت المیرست کرم الله تعالی وجه پس حل بر آن
 باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس
 در حصول یقین محتاج بدلائل و براین است این در ویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بزرگی
 شده بود و یقین این معتقدات را زباده از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع آن یقین محسوسات

و در زمان عوام الناس محتاج بدلائل و براین گشت ع چنانکه پرورش میدهند سیر و ایم بدو السلام
 مکتوب صد و شستاد و دوم بکلام صالح کولانی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه علی
 آله الصلوة والسلام که فرموده اند و بعضی اصحاب خود را که شکایت از خواطر سود خود نموده اند و
 سن کمال الایمان و انیاس ذلک به جمعی از درویشان نشسته بود و سخنی از خطرات و وسوس
 طالبان در میان آوردند درین ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر العشر علیه
 و علیهم الصلوات و التسلیات پیش آنسر و از خطرات سود خود شکایت کردند آنسر فرموده
 علیه الصلوة والسلام ذلک سن کمال الایمان این فقیر را در آنوقت معنی این حدیث چنین بخاطر
 گذشت علیه سجاد اعلم بحقیقه الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مرتب
 بر کمال قرب و هر چند قلب مافوق او را از لطافت قرب الهی جل شانۀ بیشتر پیاوستد و
 ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقلب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات
 در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وسوسه مناسبت تر لایح خواهد گشت پس ناچار سبب خطرات
 سود کمال ایمان بود پس منتی نهایت النماز را هر چند خطرات بیشتر و نامناسب تر الکماز است
 ایمان زیاده تر چه کمال ایمان انقضای بی مناسبتی تمام دارد و الطف لطافت را بطبیقه قالب و این
 بی مناسبتی هر چند افزون تر قالب خالی تر و لطافت و کدورت نزدیکتر و در خواطر و وسوس
 و آن بیشتر تکلف مبتدی او متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قائل است و زیاده بی بخش طین
 فلا تکلن من الفاصرین این سرفراز سعادت غامضه این درویش است و السلام علی من
 تبع الهدی و انزم منابه بالصلفی علیه و علی آله الصلوة والسلام مکتوب صد و شستاد
 و سوم بکلام محموم کابلی صدر یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر حباد و
 شریعت مصطفویه علی صاحب الصلوة والسلام و الحقیه استقامت که است فرموده ترکلیت
 گرفتار جناب قدس خود گردانند امید است که تعالفاش فی و توجبات پراننده که لظاهر استیلا یافته
 مانع نسبت بالسن نیاسند و ذلک سعی نمایند که تحقیق که در تفرقه ظاهر میسر آید مبادا که در باطن شرا
 کند و از وصول مطلب باز داند و عیاذ بالله سبحانه و سن ذلک دنیا و دنیا پرست را که ای نمیکند که کنی
 بعرف عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود و ای سرتی باغ تو زندان تو در خانه

بلای جان تو بدیش از مرگ اگر کاری کرد و فیما و الاخرانی در خرابی است بمکن باطن را غریز باید داشت
 و هر چه ستانی آن باشد آنرا دشمن باید داشت و هر چه جز عشق خدای احسن است مگر بنگر خوردن
 بود جان کندن است اما علی الرسول الا البلاغ مکتوب صد و ششاد و چهارم بفتح اللام صد و هفتاد
 و در غیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و التحیة مکتوب مرغوب
 فسر زندی اغری که از روی محبت و اخلاص منع شده بود و نیز سید خواجہ رسانیده موجب
 فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی توفیقات مرصیاست خود رفیق گرداناد و بحسب مریه النبی و آله
 الامجاد علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیات استغاثای فرزند آنچه فردا بکار خواهد آمد متابعت
 صاحب شریعت است علیه الصلوٰة و السلام و التحیة اسوال و موجد علوم و معارف و اشارات
 و رموز اگر آن متابعت جمع شود و فیما و التعمت و الاخر خرابی و کسند راجع هیچ نیست سید الطائفة حبیب
 ابداد قوت شخصی بخواب دید و از حالش پرسید چند در جواب او گفت طاقت العبادات و فنت
 الاشارات و انفا الاربکات رکعتانی جوت اللیل فلعلمک متابعة و متابعة خلق الله المشرکین
 علیه و علیهم الصلوٰة و السلام و ایاکم و مخالفة شریعة قولا و عملا و اعتقادا فان الاولی الیمن و برکت
 الثانیة شوم و بلکه نداد دیگر ساله که فرستاده بود و نذر سید بعضی جا پاک خوانده شد در نظر
 خوب درآمد اما کار دیگر از تصنیف اهم و است و یاد پرداختن نسب و اولی است و اسلام به
 مکتوب صد و ششاد و پنجم بمبصو عرب صد و یافته و در سفارش شخصی حضرت حق سبحانه و تعالی
 بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة استقامت ارزانی داشته
 بکلی است متوجه جناب قدس خود گرداناد و آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری
 مادی و حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری مسیر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطوری نماید اگر فرضاً
 هزار سال حیات و فاکند غیر بر دل نگذرد و بواسطه نیانی که دل را از مساوا و تعالی حاصل شده است
 ع کار نیست غیر این همه هیچ بلکه المرام آنکه مولانا فاضل سرسندی که بخیر است علیه قیام دارد
 پدر او در سرسند است از روی آن دارد که در پیری و ضعف خود بملاقات سپر خود مشیخ و سرور
 گرد و بناؤ علی ذلک فقیر بر تصدیق بمعنی متوسل ساخت و الامر عند کم بل کل من عند الله و السلام مکتوب
 صد و ششاد و ششم خواجہ عبدالرحمن مفتی کابلی صد و یافته در تخریص متابعت سنت و جنبه الی بیت

و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است بعد از حضرت عیسی سحانه و تعالی تفریح و زاری و التماس و تقاضا
 و ذل و انکسار و سرود چهار سالک مبتدیان هر چه در دین محدث شده است و مستحب گشته
 که در زمان غیر البشر و خلفاء باشند بن و او بنوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگر چه آنچه در وقت
 مثل خلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که با او هستند اندک قمار عمل آن محدث نگردد و مستحب آن
 حسن آن مبتدع نگردد و بجز سید المختار و آنکه الابرار علیه و علیهم الصلوات و السلام گفته اند که بدعت
 بر دو نوع است حسن و سیئه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفاء باشند بن علیه و
 علیهم الصلوات و التسلیمات که با او پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت
 باشد این فقیر در هیچ بدعتی از این بدعتها حسن و نورانیته مشاهده نمیکند و بجز ظلمت و کدورت حساس
 نمی نماید اگر فرضاً عمل بدعت را از او سبب ضعف بصارت بظراوت و نظارت بنیند و آنکه
 حدید البصر گردند و مانند که جز خسارت و زیانست نتیجه بدعت بدعت بوقت صبح شود و بجز بدعت
 که با که باخته عشق در شب و بجز سید البشیر میفرمایند علیه و علی آنکه الصلوات و التسلیمات
 سن حدیثی فی امرنا بنده البشیر منه منور و چیز دیگر مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام
 اما بعد فان خیر الخیرات کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثات و کل بدعة ضلالة و قال
 علیه الصلوة و السلام او ضعیف نقوی الدواعی و الطاعة و ان کان عبداً حبشیاً فانه من
 الخیر منکم بعدی فیسری احوالاً فاکثیر افعلیکم السبکی و سنة الخلفاء الراشدين المهدیین تسلموا بهما
 و عضو علیها بالواجب و ایام و محدثات الامور فان کل محدثه بدعة و کل بدعة ضلالة هر گاه هر محدث
 بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس منی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث معنوم
 میگردد و آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص بعضی ندارد پس هر بدعت سید بود
 قال علیه الصلوة و السلام ما احديث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بستمه خیر من احديث
 بدعة و عن حسن قال ما ابتدع قوم بدعة فی فیهم الا نزع الله من مثلها ثم لا بعدی السیم الی یوم القیمة
 باید دانست که بعضی از بدعتها که علماء و مشایخ آنرا است و آنست اند چون نیک ملاحظ نموده می آید معلوم
 شود که رافع سنت اند مثلاً در کفین بیت عامه را بدعت حسن گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است
 چه زیاده فی برعد و سنون که سه توب باشد تسبیح است و تسبیح عین رفع و همچنین تسبیح ابرار تسبیح است

و دست چپ سخن داشته اند و سنت در فضل ارسال آن بین اکثرین است زیرا ظاهر است که این بدست
 رافع سنت است و همچنین است آنچه علماء در نیت نماز متخمن داشته اند که با وجود اراده قلب
 بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه و السلام ثابت نشده است
 بر وایت صحیح و نه بر وایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشد
 بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر تحریریه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت راسته
 گفته اند و این فقیر سید اندک این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض میباشد چه در تجزیه آن اکثر مردم
 بزبان اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی پاک ندارند پس این ضمن فرضی از قرائن نماز که نیت قلبی باشد و
 سیکرد و ولفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سایر المبتدعات و المحرمات فاسد نماز یاداد علی است
 و لولیه چه من الوجوه و الزیاده نسخ و نسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعت سنت رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و الا کتفاء علی اقتدار اصحابه الکرام فانهم کالجوم باسیر قد تمیزیم
 و اما القیاس والاجتهاد فلیس من البدعه فی شئی فانهم لم یظهر المعنی النصوص لاسیما امر زاید علی
 یا اولی الامر بالسلام علی من اتبع الهدی او انهم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰه
 و التسلیمات مکتوب صدور شد و هشتم بخواجه محمد شرف کابلی صدور یافته
 در بیان آنکه طریق رابطہ اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطہ نافع تر است مرید
 را از ذکر گفتن او کتابی که بیاران نوشته بودند بنظر آوردم ویرا حال ستوده مطلع گشت
 بدانند که حصول رابطہ شیخ مرید را بی تکلیف و بی تحمل علامات مناسبت تمام است و در بیان مرید
 که سبب افاده و استفاده است و بیج طریق اقرب بوصول از طریق رابطہ نیست تا کدام دوست
 کسان سعادت مستعد سازند حضرت خواجہ احراز قدس الله تعالی سره در فقرات می آورند که سایه
 مرید است از ذکر حق گفتن یا اعتبار نفع است یعنی سایه مرید نافع تر است مرید را از ذکر گفتن و چه مرید
 را در بیوقت مذکور جل و علامت مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت و اسلام را
 و آخر آن مکتوب صدور شد و هشتم بخواجه محمد صدیق بدشتی صدور یافته در بیان حل سائل
 که پرسیده بودند مکتوب مرغوب اخوی آخری وصول یافت از اسوه پیله گانه پرسیده بودند و محبت
 اخفای بعضی از لطائف در مرتبه قلبیه مقصور بر آن لطائف است که طلب متضمن آنهاست

نه آن لطافت که در باور قلب تحقق دارند که خفایا شده و مرتبه قلب معنی ندارد دیگر شخصی را
 که استعداوتش تا مرتبه طلب با روح هوش پیر صاحب قدرت تواند و ابرار تب فوق رساند اما اینجا
 و حقیقت است که بعضی نور تعالی دارد و توحید بیان آن متعسر است و دیگر چون ظاهر برنگ باطن متکون نشود
 و باطن بر آن ظاهر متعین گردد و چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر
 پیدا آید و اسلیم مکتوب صد و شصت و پنجم اشرف الدین حسین صدور یافته و بیان
 یاد فقر با وجود ذکر ای لایزال ارشاد مناسبت است با فقر و بطاوت دنیای دنی فرایقه تبا
 و سبق باطن را غرض باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر تا پیچید و دست و زاری
 تمام قبول باید نمود و ما نیاسب ذلک و الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین
 و آله الطاهرين آجین مکتوب شریف فرزندی ارغندی ارغی ارشدی شرف الدین حسین
 وصول یافت موجب فرحت و باعث بخت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریهای لاطال
 فقره و دراز کار از یاد ترفه اندازد چنانچه یاد از شدت مناسبت میدهد که سبب افتاده و استقامت
 است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود نیک و اصل است بر ارتباط معنوی اول و سبیل
 این سرزند بطراوت و نیاسد دنی فرایقه نشوی و بگرفتار معنی او معقول نگردی که بپرداز
 و بی اعتدایت است امر و اگر امنیتی معقول نشود فردا العیة معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت
 و گوشه نشینی باز زگران شده است و نشود تا که کو قحان مرا بپاید که سبق باطن را از اجل
 نعم خداوندی جل شانہ در بسته بکار آن مصلحت و در عین باشد و پنج وقت نماز را بجا بیاورد
 و حضور او نمایند و از چهل کی زکوة زینت بفرستد و مساکین رسانند و از محرمات و مشتهیات
 اجتناب دارند و در خلایق متفق و هربان باشند طریق نجات و دستکاری امنیت و اسلام
 مکتوب صد و نهم یکی از فرزندان میر محمد نغان خدشی صدور یافته و در تلخیص بردوام ذکر الهی جل
 و در ترجمه بر اختیار نمودن طریقه علیقه شبنمیه قدس الله تعالی اسرار هم با بیان طرز و ذکر و
 ما نیاسب ذلک و الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين آجین
 و آله و آگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و علاج و دستکاری همه در ذکر مولای خود است
 جل سلطانه ناممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانہ باید ساخت و یک لحظه بجز غفلت

نیاید کرد و الله سبحانه و الحمد للمنة که دوام ذکر در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی بهم ابرام
در ابتدا سپهری گردود و بطریق اندیلج التیامیه فی البدایه حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیم السلام
اولی و انساب باشد بلکه واجب لازم پس ترا باید که قبله توجه را از همه سوگردانده بکلیت بختیالی
اکابر این طریقه علیه اقبال نمائی و هستی از باطن شریف ایشان خواهی و در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود
باید که ستوجه قلب صنوبری گردی که آن صفحه پنجم چون حجره البیت مرقب حقیقی را واسم مبارک
الله را بر آن قلب بگذرانی و درین وقت بقصد هیچ عضوی را حرکت ندی و بکلیت بتوجه قلب نشینی
و در نتیجه صوره قلب را جاندی و بان ملقت نباشی چه مقصود توجه قلب است نه تصور صورت
آن و معنی لفظ مبارک الله را به چو نی و بچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را بان منقسم نسازی
و بخاطر ناظر نیز لحاظ کنی تا از دروه حضرت ذات تعالی بخصیض صفات فرو و نیائی و از اینجا
تشیب و وحدت در کثرت نفی و از گرفتاری چون بشود چون آرام نگیری چه هر چه در طرقت چون
ظاهر شود بچون بود و هر چه در کثرت نمودار گردد و واحد حقیقی نباشد بچون را و راسی دایره
چون باید حبت لیس حقیقی را بیرون محاطه کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت
پیر به تکلف ظاهر شود آنرا نیز لقلب باید برد و در قلب نگاشته و ذکر باید گفت سیدانی که
پیر کسیت پیر آنکس است که از طریق وصول بجناب قدس خداوندی عمل شانه استفاده نمائی
و مدد و اعانت با در نظر این بابی مجرد کلاه و دامن و شجره که عرف شده از حقیقت پیری و مرید
خارج است و داخل سوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری و با اعتقاد و
اخلاص با و زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج درین صورت نیز قویست و بدانی که سنانات و اوقات
شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب با و نشا و دید یا قطب وقت یافت فی الحقیقت چنین
بیرون خواب و واقع اگر با و شاه شود یا قطب گردد و مسلم است لیس از احوال و مواجید هر چه در
بیداری و اوقات ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتب آثار بر آن
مر لوط با بیان شریعت است پس در ادای فرائض و سنن و احتیاج از محرم و ششبه یک احتیاج
باید کرد و در غلبه و کثیر علما رجوع باید نمود و مقتضای فتوی اینها زندگانی نموده و اسلام
مکتوب حمد و ثناء و دیگر محاسنان حمد و ثناء یافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام

و در بیان آنکه در تکلیفات شرعی مراعات بسیر تمام نموده اند و تحقیق نام فرموده الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا لنستغنی لولا ان هدانا الله لقد جدات ربنا بالحق سعادت ابدی و تجات سرمدی
مریوط بتبایع انبیا صلوات الله تعالی و تسلیات سبحانه علی اجمعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً اگر چه
هر سال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدید بجا آورده اگر بنور متابعت این
بزرگواران منور نگردد بجوی نینجزند و نجواب نینورزی که سر سر غفلت و تعطیل است که باطن این برگزیدگان
واقع شود بر ایر نمی اندازند و مثل هر ابلیغیت می شمارند کمال عنایت خداوندی جل سلطان است
که در جمیع تکلیفات شرعی و مأمورات و نهیهاست بسیر و رعایت سهولت مراعات فرموده است
مثلاً در هشت پیر شبان روزی بهفته رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع
بسیاسات نمیکشد مع ذلک در قراوه آن بهر چه میسر شود و کفایت نمود و اگر قیام مستغیر شود
لیتقو و تجوز فرموده و در وقت تعذر تعویذ با صلیح اشارت فرموده و چون رکوع و سجود
شود و یا با اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت بر استعمال آب مستحق نشود تیمم جایز است
آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه را الفقراء و مساکین انجین فرموده و از انیز حصه یا موال
نامیده و انعام سامنه داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته مع ذلک مشروط بر ادا و رحله
و امن طریق گردانیده و در سبلح را و سبلح ساخته چهار زن بکلیح و از سراری بر قدر که
نخواهد سبلح فرموده و طلاق را و سبلح تبدیل نسأ اگر دانیده و از الطعه و اشربه و قننه اکثر را
سبلح ساخته و اندک را محرم دانهم بواسطه صلاح عباد اگر چه یک شرب بیمره بر غیر احرام
گردانیده اما چندین اشربه خوشنوخ و خوشبوی چند ان متافع را در عوض آن سبلح ساخته
عرق قرنفل و عرق دارچینی یا آن خوشنوزی و خوشبوی چند ان متافع و خواهد دارد که چه نولید
چیز تلخ و بد مزه تدبوی بد خوی بکوشی بی بر خطری را یا آن عرق خوشبوی خوشنوخ چه نسبت
شماران را بنیامع ذلک فرقی که از راه حل و حرمت بهینه و جدا است و تمیز که از رنگد رضای
بروردگار حل سلطان و عدم رضای او تعالی پیدا میشود علیحد و بعضی از لباسهای ابریشم را که
محرم فرموده چه پاک که چندین انواع جامهای قریب و تماشای فرین در عوض آن
حلال گردانیده است و لباسهای لیشین که مطلقاً سبلح ساخته بمراتب از لباسهای ابریشم بهتر است

مع ذلک لباس بریشم بر زمان مباح فرموده که منافع آن نیز عائد مردان است و چنین است حال آنکه
و فقه که حلی زمان از برای تنوع مردانست اگر ذی انصافی باین سیر و باین سیر است متعسر متعذر و نه
بمرض قلبی مبتلا است و لعلیت باطنی گرفتار بسیاری از کارهاست که صحیح فعل آن سیر تمام دارند
و بر ضعیف و متعسر است بحسب تمام مرض قلبی عبارت از عدم تعین قلب است با حکام منزل و سماوی و
تصدیقی که دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق نبوت
سیرت در امتیان احکام شرعی و بدو در مظاهر افعال و قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین فانه عوهم
الایله الحقیقی الیس من بشیاء و یحیی الیس من بشیاء السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعا لمصطفی علیه علی
آله الصلوات و التسلیات انما و اکملها مکتوب صد و نود و دو و هم شیخ بدیع الدین سها بنوری
صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود که از مقام رنگین که بلندتر از مقام حضرت صدیق
الکبریت رفته بود اخوی اغوی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بود و در عرض داشت
باز دهم که بحضرت خواجہ قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین حصول سیر گشت که بلند
تر از مقام صدیق الکبریت رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی
لا نسلم که این عبارت مستلزم تفصیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و لو سلم گوئیم این سخن
و سخنان دیگر که در آن عرض داشت واقع شده است از جمله اقیعات است که به سیر خود نوشته و مقرر
این طائفه است که بر چه از واقع رو میباید صحیح باشد یا سقیم فی تماشای سیر خود اظهار مینماید چه در غیر
صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است پس از اظهار آن چاره بود و در این فی بلا خطای معنی بیخ مخطور
لازم نمی آید و حل و گیر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر بنی برابری فضل متحقق نشود
با کی نسبت بلکه واقع است چنانکه در ماده شده از یاد و متا واقع شده است که در انبیانیت علیم
الصلوات و التسلیات با آنکه فضل کلی مرتبی است علیه علی آله الصلوات و التسلیات برین تقدیر
اگر سیر غیر بنی در کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلند تر یابد هم مجوز باشد هر چند حصول
آن مقام او را بواسطه متابعت بنی است و بنی را نیز از آن مقام حکم حدیث سن سن سده فله اجرا
در حسب سن محل به نصیب نام است پس بر گاه فضل جزئی غیر بنی را بنی مجوز گشت بر غیر بنی بطریق
اولی مجوز خواهد بود فلما اتم الکمال صلا و السلام مکتوب صد و نود و دو و هم سیادت بنی شیخ فز

درین مکتوب
محل خطای معنی
بیخ مخطور
لا نسلم که این عبارت
مستلزم تفصیل است
با آنکه لفظ هم نیز
واقع شده است و لو سلم
گوئیم این سخن و سخنان
دیگر که در آن عرض
داشت واقع شده است
از جمله اقیعات است
که به سیر خود نوشته
و مقرر این طائفه است
که بر چه از واقع رو
میباید صحیح باشد یا
سقیم فی تماشای سیر
خود اظهار مینماید
چه در غیر صحیح نیز
احتمال تاویل و تعبیر
است پس از اظهار آن
چاره بود و در این فی
بلا خطای معنی بیخ
مخطور لازم نمی آید
و حل و گیر آنکه تجویز
نموده اند که اگر در
جزئی از جزئیات غیر بنی
برابری فضل متحقق
نشود با کی نسبت
بلکه واقع است چنانکه
در ماده شده از یاد و
متا واقع شده است که
در انبیانیت علیم
الصلوات و التسلیات
با آنکه فضل کلی مرتبی
است علیه علی آله
الصلوات و التسلیات
برین تقدیر اگر سیر
غیر بنی در کمالات
آن جزئی واقع شود و
خود را در آن مقام
بلند تر یابد هم مجوز
باشد هر چند حصول
آن مقام او را بواسطه
متابعت بنی است و بنی
را نیز از آن مقام حکم
حدیث سن سن سده فله
اجرا در حسب سن محل
به نصیب نام است پس
بر گاه فضل جزئی غیر
بنی را بنی مجوز گشت
بر غیر بنی بطریق
اولی مجوز خواهد بود
فلما اتم الکمال صلا و
السلام مکتوب صد و
نود و دو و هم سیادت
بنی شیخ فز

عددور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بروقی آزاد اهل سنت و جماعت و تحریر بر تعلم احکام فقیهه از
 حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غریت اسلام و اغراض بر ترویج و تائید آن
 المده تعالی ناصرکم و بحکم علی کل المیعنکم و بشینکم نخستین ضروریات برابر باب تکلیف تصحیح عقاید است
 بروقی آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر المده تعالی بحسبکم که نجات اخروی و اوست با نیایع
 آراء صواب نمائی این بزرگواران است و فرقه تاجیه هم ایشان و اتباع ایشان و ایشانند که
 بطریق آن سرور و صاحب آن سرور و از صلوة الله و تسلیما علیه و علیهم جمیعین و از علویکم از
 کتاب و سنت مستفاد اند همان سمعیر اند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فرموده
 فریر که پیوند وصال عقاید فاسده خود را بر عسم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکنند
 پس هر حسن از معانی مفهومه ازینها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقاید حقه رساله امام اجل
 تورپشتی بسیار مناسب است و قریب نفیهم مذکور مجلس شریف بوده باشد تا رساله مذکور چونکه
 مشغول بر استندالاست و طول و لیس بسیار دارد اگر رساله که مستفصل مسائل صرف بوده باشد ادوی
 و انسب خواهد بود و این افتاد بخاطر حقیر نیز خطور کرده که در میناب رساله بنویسد که بعضی عقاید اهل سنت
 و جماعت باشد و سهل الماخذا اگر متبیر شد نوشته متعاقب بخیر است خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقاید
 علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل است عمل مقتضای این علم
 ضروریست بعضی از طلبیه فرمایند که از کتاب فقه که عبارت فارسی بوده باشد و در مجلس مجتازنده باشند
 مجموع فانی و عمده الاسلام و اگر عیاد باشد سجانه و رساله از مسائل اعتقادی و ضروریه خلقت از دولت
 نجات اخروی و محروم است و اگر در عملیات سبیل و کفیل که بتوبه هم در گذر دهند و اگر مواخذ هم کنند آخر کار
 نجات است پس عمده کار تصحیح عقاید است از حضرت خواجہ حرار قدس المده تعالی سره منقول است که میفرمودند
 که اگر تمام احوال موجود را بیا بیا بدیند و حقیقت ما را بقایده اهل سنت و جماعت تجلی نسانند جز خرابی است
 سدیدیم و اگر تمام خرابی های را بر جامع کنند و حقیقت ما را بقایده اهل سنت و جماعت نتوانند بیج یا که
 ندایم شینا الله سجانه و ایاکم علی طرفتم المرفعیة بحجة سید البشر علیه و علی آله من الصلوة و من التسلیما
 اکملها در ویشی از جانب لاهور آمده بود و گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کنه از برای نماز جمعه
 حاضر شده بودند و میان رفیع الدین سیدنا طهار الثقات ایشان گفتند که تو اب

شیخ جیود روحی خود و سجد جامع بنا کردند الحمد لله سبحانه علی و الیک حضرت حق سبحانه و تعالیٰ مزید توفیق
 ارزانی فرماید این قسم اختیار که مخلصان فی ثنونه غایه الغایه مسرور و متعجب میگرددند سیادت پناها بگویم امام و
 اسلام بسیار غریب است اما پیش از آنکه امر و در تقویت آن صرف میکنند بکرو و با میخزنند تا که امام شاه باز یابان
 دولت عظمیٰ مشرف سازند ترویج دین و تقویت ملت و بهد قوت راز هر کس که بوقوع می آید زیارت
 در غنا اما در بنو ثقت که غربت اسلام است از امثال شما جو اندران این بیت زیارت و رعنا تر است که این
 دولت خانه را و خاندان بزرگ شماست از شما و تمسیت و از دیگران یعنی حقیقت و راسته بنویسم
 و علی آرسن الصلوات افعلها و من التعمیات والتسلیمات المکملها و تحصیل این امر عظیم القدر است
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم صحاب را مخاطب ساخته فرمودند که شما در زمانی موجود و نشده آید
 که اگر از او مر و فوایم و هم حصه را ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما گرویی خواهند آمد که اگر هم حصه را
 از او مر و فوایم بوقوع آرند خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه است
 گوئی توفیق و سعادت در میان افکنده اند؛ کن سیدان در نمی آید سواران را چو شد؛ در بنو ثقت
 کشتن کا فر لعین گویند؛ ال بسیار خوب واقع شد و باعث نلت عظیم بر من و مرد و دگشت به نیت
 که کشته باشند و بهر غرض که هلاک کرده خواری کنار خود نقد و وقت اهل اسلام است این فقیر پیش از آنکه
 این کا فر را بکشند در خواب دیده بود که باد شاه وقت که سرشک را شکسته است الحق که آن گیرش
 اهل شرک بود و امام اهل کفر حد لیم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة و السلام در بعضی اوجیه
 خود اهل شرک را باین عبارت نفرین فرموده اند اللهم شت شکم و فرق جمجم و خرب بنیانم و قد هم
 اخذ خیر من مقتدر غرت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ خیریه خواری کفر است
 و امانت ایشان است هر قدر که اهل کفر را غرت باشد دولت اسلام با تقدیر است این رشته را نیک بکشند
 و اکثر مردم این رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را بر یاد داده قال الله سبحانه و تعالیٰ یا ایها
 الینی جاهد الکفار و المنافقین و اعلظ علیهم جهاد یا کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین
 است بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیدا نشده بود در بنو ثقت که باد شاه اسلام را آن توفیق
 با اهل کفر نموده است و دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که باد شاه
 اسلام را از زنجیری رسوم آن بد کیشان اعلام بخشند و در رفع آن کوشند شاید بقایای اینها

مستحبی باشد بر عدم علم با دین و بر شستی آنها اگر فی الجمله گنجایش وقت یا نبیند بعضی از علمای اهل اسلام را
اعلام بخشند که آمده بر شاعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی آنها را
خوارق و کرامات هیچ در کار نیست و در قیامت عذر نخواهند شنید که بی تصرف تبلیغ احکام شرعی
انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات که بهترین موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر ایشان
سجرات بسط طلبیدند سیفر نمودند که معجزات از نزو و حد است عزوجل را تبلیغ احکام است و لکن آن
که در آن اثنا شاید حق سبحانه و تعالی امری ظاهر سازد که باعث اعتقاد و حقیقت این جماعت
یاشد. بهر حال از حقیقت مسائل شرعیة اطلاع و ادب ضروری است تا این واقع نشود و عمده
بر ذمه علماء و مقرران حضرت بادشاه است چه سعادت که درین گنجینه جمعی آثار رسد انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات در تبلیغ احکام شرعیة بر آزار نماندند و اندوخته نماندند و بهترین
ایشان علیهم الصلوات و التسلیمات افضلها و سن التحیات اکملها فرموده ما و ذی بنی مثل ما و ذی
س عمر بگذشت و حدیث در و آفرینش در شب با خورشید کنون که نه گم افراز را به
و السلام و الاکرام مکتوب صد و نود و چهارم بعد جهان صد و بیست و یک
تخریص بر ترویج ملت و تأیید دین و مایش خلق ذلک سلمه الله سبحانه و عظامک اتعاج تخان ترویج
احکام شرعیة و تدبیر اعلاء ملت مصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحية مسلمانان مامور
زبان را فرج بخش و روح افزا است الحمد لله سبحانه و المنة علی ذلک المسؤل من الله سبحانه
الملك القدیر از دیار و بلاد امر الخطیر بحکمته البنی البشیر الذیر علیه و علی الامم الصلوات
افضلها و سن التسلیمات اکملها القین است که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علماء
کرام و در خلا و مامور متصدی از دیارین و دین متبیین و تکمیل این مراط مستقیم خواهند بود
بی سرو برگی در پینای چهره و راز نفسی نمایند شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استعداد
اسلامی خویشان علماء الله سبحانه علی ذلک معلوم شریف است که در قرن سابق هر صدای
پیدا شد از شومی علماء و سواد مشهور آمد در میناب تنقیص تمام مرعی داشته از علماء دین و انتخاب نموده قدم
خواهند فرمود و علماء و نصوص دین اند مطلب ایشان حیب جاه و ریاست و منزلت ترویج خلق است
و العباد بالله سبحانه من قشتم آری بهترین ایشان بهترین اند ایشانند که فردای قیامت یا الهی ایشانرا

بخود نمیدانی فی سبیل المدد زن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چید بشرائش خدا را تعالی
 و بپایه الناس خیار الطمانینا لیس آنکه بعضی نیات بر آن آورده که خود را تعسیر ساخته بتقریب ماه
 مبارک رمضان در حضرت دلی توقف واقع شد انشاء الله بعد از مسخ این ماه مبارک چند مرتبه
 غایب رسید مکتوب محمد و لود و تحمید بعد از جهان صدور یافته در آخره و تحریفی ننمود و هیچ شرعی و
 الناس خیریت سلام و اهل آن سلمکم الله سبحانه و تعالی که احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه حاصل
 است بضرورت و الهامی خلافت حکم حیات الطائف علی حبس حسن السیم بچایب محنتان باطل است
 پس ناچار بوجهی این ارتباط حبس خلافت و اوضاع باو نشان بجوم خلافت علی تقادوت درجات
 الاحسان ساریت از خیر و شر و صلاح و فساد تا که از اینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم تا روزگار
 سابق مصداق این سخن است اکنون که القاب و دول بطور پیوسته و صورت عناد اهل مل بهیم
 شکسته برانکه اسلام از صدور عظام و علماء ارام لازم است که تمام هست خود را مصروف و راجع
 شدت عزای ساخته و در بدایت امر ارکان اسلام سنده را بر پاس زند که در تسوین حضرت
 الحاکم نشود و الهامی غریبان ازین تاخیر و اضطراب شد تنهاست قرآن سابق در دلهای سنان
 شکی نیست سبب و اتالی آن نشود و غیبت اسلام بطویل انجامد هرگاه بادشاهان را گرمی ترویج
 سنت سنیه مصطفوی علی صاحبها الصلوٰه و التحیة نباشد و مقربان ایشان نیز در میان
 خود را سعادت و لرند و حیات چند روزه را غریز شمرند کاریر فقراء اهل اسلام سیاهی تنگ تیره
 خواهند بود و اما لهد و اما الیه راجعون غریزی سیر مایده آنچه از سن گم شده که از سلیمان گم
 شدی و هم سلیمان هم برسی هم ابرسن بگریستی و شعیر صبت علی مصائب و انما صبت
 علی الایام صرن لیا لیا یا از حید شعائر اسلام تعیین تقیة است در بلاد اسلام که در قسطن
 سابق محو شده بود و سیرند که اعظم بلاد اسلام است چند سال است که قاضی ندارد و حامل قبیله
 و قاضی یوسف ابائی او تا میا و سیرند است قاضی شده آمده اند چنانکه اسناد سلاطین
 دارد و مشار الیه صلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دارند این امر عظیم الهی را با دقت و تعین فرمایند
 نسبتا المد سحانه و ایاکم علی جادة الشریع الحق علی صدور الصلوٰه و السلام و التحیة مکتوب
 و لود و سیرند عریب صدور یافته در بیان آنکه راهی که ما در صدور قطع کنیم یکی هفت گام

است و بهر گامی ازین گامها سالک از خود دور می افتد و بخی بجای نزد یک پیکر و وجهه مرصع
رقبه گرفت و در اغراض و درو یافتند سجانه الحمد و المنة که خواص از یاد عوام فارغ نیستند و
مستتران از غفوارگی کمتران خالی نیند جز اکمل الله سجانه عنایه الخیر الجزاء محذوم از هر چه میرود و
دوست خوشتر است و این راه که ما در صد قطع آنیم بکلی بهفت گام است و دو گام بعالم فلاح تعلیم داد
و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر نیند غلی افعال و مویید و بی نام و در پنج گام
و بگام سوم شروع در نیکیات و ایتیمی افتد ثم و ثم علی تفاوت در جانه که از کفای علی اربابها
صل و کتب منوره مبتلا بعیت سید الاولین و الاخرین علیه و علی آنکه من الصلوة افضلها من تسلیات
و التقیات لکلمات آنکه گفته اند که این راه و خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر و استیانت
علی سبیل الاجال و تفسیر الامر علی نظر الطلاب بهر گامی ازین گامهای هفت گام از خود دور می افتد
و بحق سجانه نزدیک است بعد از طی این گامها قهای اتم است که بقای اکمل بر آن مترتب است و این
فنا و بقا حصول دلاست خاصه محمدیه است علی صاحبها الصلوة و السلام و الخیرة مصرع این کار
و دلت است کنون تا کرار شده ما فقیهان نام و ارباب شمال این سخنان چه نسبت است غیر
از آن که کام و دمان خود را بر لال اهل کمال سیراب و شیرین داریم رباعی گرداریم از شر
جز نام هر چه این بسی خوشتر است که اندک کام زهره آسمان نسبت بجرش آمد فرو داند و در لبس
عالی است پیش خاک تو و در اسلام اول و آخره اکتوب صد و نو و هفتم سیدان محمود
یا فت در بیان آنکه سعادت کسی است که دلش از دنیا سروده باشد و بجزارت محبت حق سجانه
تعالی گرم و مانیاب و کتب بتکم الله سجانه علی جاده الشریعة سعادت کسی است که دلش از دنیا سر
شده باشد و بجزارت محبت حق سجانه تعالی گرم محبت دنیا سرگشته است و ترک آن سر جیبات
چه دنیا مغضوبه حق است سجانه و تا آنرا فریده است بسوی آن نظر نکرده او و اهل ادب باغ غرور و غفلت
سوسومند در خبر است که الذی یملونه و ملونه فیها الا و کرا الله چون ذکر آن بیکم هر چه از ذرات وجود ایشان
نیز که الله سجانه معلوم است پس اگر ان حق سجانه ازین وعید خارج باشند و در شمار اهل دنیا نیایند زیرا که
دنیا خیریت که دل از حق سجانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اسوالی اسباب باشد آن خیر خواه
جاء و ریاست و خواه ننگ و ناسوس فاعرض عن من تولى عن ذکر النقص قاطع است هر چه از دنیا است

جان است اهل آن در دنیا همیشه در تفرقه اند و در آخرت از اهل ذمت و مشر حقیقت ترک آن عبارت
در ترک عینت و راسنت و ترک عینت و وقتی تحقق شود که وجود و عدم آن مساوی شده باشد حصول
این یعنی بی محبت ارباب محبت متعسر است محبت این بزرگان اگر میسر شود مستقیم باید شود و خود را این باید
و محبت میان شیخ فزلی هر چند شمار مستقیم است و امثال این عزیز عزیز الوجود و غرض من کبریت الاحمر اما
شبهه اهل کرم اشیاء است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود چند روز اگر میان شیخ فزلی و
فرمانید بر محل است بعد از فراغ کار انشاء الله العزیز باز خواهند رفت اخلاص غایبانه هم شمارا کار
حضور میکنند زیاده تصدیق است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعت سید البشر
علیه و علی آله من الصلوة اتمها و سن العیات الکلمات و السلام و الاکرام مکتوب صدود و ششم
بنحانخان صدور یافته در بیان آنکه آشنائی فقر با غنیادین زمان بسیار متعسر است و نامناسب
ذکر فتوحات مکیه مفتاح فتوحات مدینه و بحیرته البنی و آله الامجاد و علیه و علیه الصلوات و التسلیات
الشفاعت نامه گرامی که تمام فقر فرموده بودند و حصول یافت باعث ازدیاد محبت گشت بفری
لکم غم بفری لکم محذور فقر را با غنی آشنائی کردن و درین زمان بسیار متعسر است اگر فقر المفقین
یا نوشتن راه تواضع و حسن خلقی که از لوازم فقر است پیش بگیرند کوه اندیشان از سوء خلق خود
می کارند که طامع و محتاج اند لاجرم درین سخن خسر الدنیا و الاخرة میگردند و از کمالات این بزرگان
محروم میمانند و اگر فقر را استفا که نیز از لوازم فقر است حرف میزنند قاصر نظران از بد خلقی
خود قیاس میکنند که مثبک و بد خلق اند یعنی دانند که استغنائیز از لوازم فقر است که جمیع صدقین
از استخاله برآمده است ابو سعید خدری را میفرمود عرفت رقی شیخ الافساده هر چند ارباب نظر این
مقدمه را قبول نمیکنند و محال نکارند لیکن غم نسبت طبر و ولایت و رای طور نظر عقل است باقی
احوال اسیر مولانا یقین حاصل محروم خواهند داشت و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صدود و ششم
بلا محمد امین کاملی صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود و از درود و شغلی صحیفه گزی
که مینی بود از فرط محبت و اخلاص و شغرازموت و ختم صر درود یافت موجب فرحت گشت عافاک
الله سبحانه و الهی طلب و روی از او را نموده بودند تبار علی ذلک خوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده
تا بزرگری ازین طریق علیه مشغول سازد و یا آنچه امر میفرمایند در انحال آن سعی بلیغ خواهند نمود امید است

که شمر شایع کرده چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و قطعی بحقیقت صحبت و پشت بنابران تصدیق انجوی
 نشان داده شده اسلام مکتوب و و صد هم بلا سبکی اصفهانی صد و ریافته در حل عبارت
 تفحات که اشفاق و پشت و طلب شرح او نموده بود الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه و السلام
 علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین آسجین عبارت نفحات که فی الجمله اخلاقی و پشت فرموده بودند
 که آنرا شرح باید کرد و بنابران آنچه کلمه جرات نمود و ما که را عین القضاة هدانی میگید در
 بیان حال جامع که میرا میری راه ناسلوک رفتند بعضی از ایشان را منقول بی در پناه خود نگاشتند
 وستی سابقان سر ایشان شدند و هر که با تمیز بود سرش بر داشتند و مراد از راه سلوک السد سیمانه
 اعلم طریق سلوک است و طی مقامات عشره مشهوره تیر مرتب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس
 مستقیم است بر تصفیه قلب و ثبات مشروط با ایت است و راه ناسلوک عبارت از طریقی جذب
 و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تزکیه و راه و جنبه است که مشروط با ایت نسبت و این طریق
 طریق مجویان و مراد است تجلات طریق اول که طریق مجبین است و راه مریدین بعضی از ایشان
 که قوت جذب داشتند و استیلا محبت که منقولی وستی عبارت از است از شریطین افاقی و
 انفسی محفوظ ماندند و از اغوا و ضلال ایشان مصون هر چند را پیرند استند اما فضل ازیدی
 جل سلطانه رهبری فرموده ایشان را بطلب حقیقی رسانید و هر که از ایشان با تمیز بود یعنی قوت
 جذب داشت و استیلا محبت در حق دی حقوق و بود چون راه برداشت اعدای دین او را از راه برد
 و پاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله خلویان آن دو ترکان بودند که
 حسین قصاب بر فرزند شارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی میرفتم ناگاه دو ترکان
 از میان آن کاروان بیرون شدند و راه ناسلوک را در پیش گرفتند الی آخر القصة
 را بهیکه کاروان عظیم آن راه میرفتند راه سلوک است که قطع مقامات عشره مشهوره تیر مرتب
 و تفصیل صورت بند و چه اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین همین طریق بمقاصد خود رسیدند
 و راه ناسلوک که آن دو ترکان اختیار کردند و حسین قصاب با ایشان در آن راه متابعت
 نمود طریق جذبیه و محبت است که نزدیکی است بوصول از آن راه سلوک سحر و و مقدم بر این طریق
 التذاد و آرام است که سبب غیبت است از حقیق باعث دامن است از شعور و کلمات از آن حالت است

ایمیر علی علیه السلام
 بیان حال جامع که میرا میری راه ناسلوک رفتند بعضی از ایشان را منقول بی در پناه خود نگاشتند
 وستی سابقان سر ایشان شدند و هر که با تمیز بود سرش بر داشتند و مراد از راه سلوک السد سیمانه
 اعلم طریق سلوک است و طی مقامات عشره مشهوره تیر مرتب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس
 مستقیم است بر تصفیه قلب و ثبات مشروط با ایت است و راه ناسلوک عبارت از طریقی جذب
 و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تزکیه و راه و جنبه است که مشروط با ایت نسبت و این طریق
 طریق مجویان و مراد است تجلات طریق اول که طریق مجبین است و راه مریدین بعضی از ایشان
 که قوت جذب داشتند و استیلا محبت که منقولی وستی عبارت از است از شریطین افاقی و
 انفسی محفوظ ماندند و از اغوا و ضلال ایشان مصون هر چند را پیرند استند اما فضل ازیدی
 جل سلطانه رهبری فرموده ایشان را بطلب حقیقی رسانید و هر که از ایشان با تمیز بود یعنی قوت
 جذب داشت و استیلا محبت در حق دی حقوق و بود چون راه برداشت اعدای دین او را از راه برد
 و پاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله خلویان آن دو ترکان بودند که
 حسین قصاب بر فرزند شارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی میرفتم ناگاه دو ترکان
 از میان آن کاروان بیرون شدند و راه ناسلوک را در پیش گرفتند الی آخر القصة
 را بهیکه کاروان عظیم آن راه میرفتند راه سلوک است که قطع مقامات عشره مشهوره تیر مرتب
 و تفصیل صورت بند و چه اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین همین طریق بمقاصد خود رسیدند
 و راه ناسلوک که آن دو ترکان اختیار کردند و حسین قصاب با ایشان در آن راه متابعت
 نمود طریق جذبیه و محبت است که نزدیکی است بوصول از آن راه سلوک سحر و و مقدم بر این طریق
 التذاد و آرام است که سبب غیبت است از حقیق باعث دامن است از شعور و کلمات از آن حالت است

و همان

و چون این غیبت و ذهول از خلق متفحص حضور و شعور بخاطر است تعالی و تقدس آن حضور و شعور باین
ماه اشارت فرموده این مقام بیان بمطلب دیگرش بوشن باید بشنید که مدبر حیدر روح است و مربی
قلب قوای حیدری مکتب از قوت روحانی است و حواس قلبی مستفاد از نورانیة قلبی پس ناچار در
وقت توجه قلب در وجه بجانب قدس خداوندی طلبانه که لازم طریق جذب است در ابتدا حال که
آوان نقص است فتوری در تدریج حیدر و تربیت قالبی راه میابد که سبب تعطیل حس و ذهول بشعور
میگردد و بستی قوی و جوارح میرساند و بی اختیار بر زمین بختوابند و این حالت را شیخ اجل شیخ محمد
بن عربی قدس سره در فتوحات مکیه تعبیر بعمل روحی فرموده است و سماعی که برقص حرکت است
آنرا سماع گفته و مهالغه بمع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صورتی متضمن حضور معنوی است
و این ذهول حیدری مثل بر شعور و ح که تعبیر از آن ماه مناسب است بر سر اصل سخن ردیم
باید دانست که پوشیدن روی ماه یا بر سیاه کنایت از ظهور صفات بشریه است که مبتدیان را با
آن حضور و آگاهی میرساند و این هشدار تا توسط احوال است چه متوسلان را این استند غیبت
بر چندی استند غیبت تواند بود که بهین معنی گفته باشد که چون نیم شبی شد دیگر باره ماه از
ایر برون آمد و اثر قدم آن دو جوان مرد و باز یافتیم چه در حالت سبط که او ان حضور و آگاهیست
راه روشن میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذهول
زایل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه خلق جمع گشت و کنایت از این حضور بطولع آفتاب
کرده است کوه عبارت از وجود بشریت است که درین وقت بروی ظاهر ساخته اند که درین طریق تکریم
نفس بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و سینه محبت لاجرم مرد و
پای بر بالای کوه بشریت نهادند و یک ساعت پیران بالا شدند و بخوی از فضا مشغول گشتند و
حسین قصاب چون آن قوت جذب نداشت بحکمت تمام بالای آن کوه برآمد آن هم برکت نصابت
آن دو ترکمان میسر شد و الا سرش برسد نشتند شکر لاه عبارت از مرتبه اعیان نام است
که جامع تعینات حقائق امکانی است و تعین علمی و جوی که جمیع بی نهایت کنایت از آن تعینات
است و در آن خیمه همان عظیم اشارت بتعین علمی و جوی است تعالی و تقدس که آن را حقیقت
گفتند و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمه سلطانی است خیال کرده که بمطلب

رسیده خواست که از مرکب سکر وستی که قطع ازین راه بید و آن مرکب میسر نیست فرود آید
 که بوصول مطلوب بیاساید پای راست که عبارت از روح است چه درین راه نامسلوک
 پیاسه قلب و روح میروند نه پای علم و عمل که آن براه مسلوک مناسبست و اردا و اول ازستی که
 فرود می آید بنان روح است و ثانیاً قلب که پای چپ معبر از است از کاب بیرون آورده بود که
 الهام بگوشتش رسیده که سلطان در خمیه نیست و الحق که چندین است حسین قصاب چون قوت
 جذب نداشت باندک لثارت ازستی فرود آمد و آن دو ترکان چون جذب قوی داشتند و غلبه
 محبت با مثال این بشیرات گول نشدند و مرد و رایا لگه شتند حسین قصاب اگر نیز سال انتظار بکشد
 سلطان را هرگز در خمیه نخواهد یافت که او تعالی و را او میسر است قیله برشته است و بشکار شده یعنی
 بر مجالی و مطاهر جمیل برشته است و بصید و لهامی عشاق شده و این آواز و تمنی باندازه فهم
 و درایت حسین قصاب بود که بطریق تنزل با وی سخن کرده اند و الا آنجا که او است تعالی
 و تقدس بر شستن و به شکار شدن معنی ندارد بیست لا و هو زان سرای روزی بی بازگشتند
 جیب و کیسه تنی و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر قاتر میسر شد که مناسب مقام نفوذ و کبریا
 است هر چند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطان اما از معانی دیگر اولی
 و انسب است و این معنی نیست که بر وحدت که تعین اول است و فوق مرتبه واحدیت بر شسته است
 و چون در مرتبه وحدت احتمال در استلک تعبدات علمی و معنی است شکار که سبب هلاک و خوش
 و طهور است مناسب آن مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمد حنفی طوسی و امیر عسلی
 عجبو بشکار گاه سلطان رسیدند و صید او گشتند با مستحق طوسی اقدم و اقرب است و حسین
 قصاب با سید بر گشتن سلطان در جنبهای واحدیت مانده و المد سجان علم حقیقه المراد و مافیة
 الصواب و السداد و محذ و اما کابر طریق نقشبندی قدس الله تعالی اسرار هم همین راه نامسلوک را
 اختیار کرده اند و آن راه ناسم و در طریق این بزرگواران راه مجهول گشته است و عالم عالم را ازین راه
 بتوجه و لغزش میطلب میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر امرات ادب پیر مقتدا نموده آید چه
 درین طریق پیرو جوان و در وصول بر ایراند و نسا و صبیان ستادی بلکه مونی نیز ازین دولت بزرگواران
 حضرت خواجہ نقشبندیه قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه و تعالی بخواسته ام که البته مصل باشد

و حضرت خواجۀ علامہ الدین عطار قدس سره که خلیفہ شصتین ایشان است ویرین معنی بیت میخواند
 اگر نشکستی دل و زبان را نه قفل جهان را همه بکشاد می نه شیتنا الله سبحانه و تعالی علی طریقه بهولار الاکابر
 و السلام مکتوب دو صد و یکم بگو یک یک حصاری صد و ریافته در استفسار او
 الحمد لله و سلام علی عباده الدین اصطفی جناب کو یک یک حصاری پرسیدند که شش میگویند
 که عاوم تمام در دو سه حرف مندرج است این سخن را با و میخواندند و زیاده و جواب گفته شد که ظاهر این
 سخن از روی غلو و سماع و مطاعه کتب گفته باشد که از کلمات متقدمین امثال این سخنان سر زده اند
 و نیز کلام الله تعالی وجه فرموده اند که جمیع علوم در باره بسطه مندرج است بلکه در نقطه آن
 یا در آن شخص درین سخن دعوی کشف میکنند پس امر او از دو حال خالی نیست اگر گوید درین
 مکتوب ساقطه اند که تمام علوم در دو سه حرف مندرج است عام تر از آنکه آن دو سه حرف را مکتوب
 علوم او کرده باشد یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دو سه حرف است
 منکشف گردانیده اند و در غیر آن دو سه حرف تمام علوم را مطلقه میکنند پس معنی کذاست
 از وی و در بنیاد کرده و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة
 و التسلیمات و التمجیدات و اکمالها مکتوب دو صد و دو و هم نیز از فتح الله حکم عد و ریافته در
 از حال جماعه که خود را در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند و بموجب قطع این بزرگواران
 نموده شیتنا الله سبحانه و یا یک علی طریقه المستقیمه المرضیه المصطنعه علی صاحبها الصلوٰة
 و السلام و التسلیمات روزی سخنی از خیرت مشایخ نقشبندی قدس الله تعالی علیه سر بر هم زد و رسید
 در آن اثنا مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک اراده این اکابر داخل
 ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را در آورده اند و ایشان قبول فرموده و در ثانی احوال بی جهت
 بموجب قطع این بزرگواران نموده اند و بظن و تخمین متبشش اذیال دیگران گشته درین ضمن نام شما
 و نام قاضی سنام مذکور شده بود و آن فدا کرده معلوم نیست که یک لحظه کشیده باشد و آنهم متنی بر لفظ مذکور
 بعد از آن خدا کند بیل شایه که فیقرمی از او مسلمانی را خواسته باشد یا در دل کینه نگذاشته خاطر شریف ازین
 ریگذر جمع باشد معلوم شما شده باشد که طریق ماطریق دعوت بهانیت اکابر این طریقت استمالک
 در مسامی این اسما اختیار فرموده اند از ابتدا و توجیه ایشان با حدیث صحت است از هم وصف جزو

نیمو اهند تعالی و تقدس لازم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است عقیاس کن بنگلستان
 من بهار ما به الحال چون آن مذکره بتوسط آفتلهای متعدد و مهیت دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته
 که از آن جانب توهمات دیگر ناشی که دو از برسی دفع آن باین چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما هیچ نمی آید
 و از عدم آشنائی هیچ نقصی راه نمی یابد موقوف و منطوق و غیر از این شایان بود اما از این باب نظر رالیست و نظر
 شش مشهور است یقین دانند که این فقره شما نتوانسته و نخواهد خواسته انشاء الله تعالی سخی بود
 از روی غیرت که در ایشان را بسیار تبرقی گفته بود بخاطر بار نمهند دیگر شخصی که خود را در حضرت
 هدایت ربی الله تعالی عنه فضل و اندام او از دو حال خالی نیست زین محض است یا جابل حضرت این
 فقره پیش ازین چند سال مکتوبی که بجنباب شما نوشته بود در بیان فرق ناجیه که اهل سنت و جماعت محبت
 که بعد از مطالعه آن ابن قسم سخنان را تجویز مینماید کسی که حضرت امیر و افضل از حضرت صدیق گوید
 انچه که اهل سنت نمی باید تکلیف که خود را افضل داند و مقرر این طائفه است اگر ساکنی خود را از سکه
 که این بهتر داند از کمالات ابن بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بزم جمیع بهتر
 بعد از انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات منقد گشته است اجمعی باشد که تو هم خرق این اجماع نمایی
 این فقره در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یک مرتبه بعبادت خیر البشر علیه
 و علی اله الصلوٰۃ و السلام رسیده از او پس قری که خیر القالین است بهتر است پس در حق ابن طو
 شخصی آن قسم سخنان تخیل نمودن از عقل دور اندیش دور است عباتیکه مردم این توهم را از انجا
 پیدا کرده اند باید دید و تحقیق معامله و رسیده مجروح تقلید از باب حسد نمودن چه مناسب است
 با آنکه شما شیخ و در غلبه سبک خیز باسی نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لوائه محمد
 از انجایی با فضیلت نتوان بر دکه عین زنده است و در عبارت فقره شاد و کلام که این قسم کلام
 چهره مذکور شده باشد السلام که و صید و صدم و صوم بلا مینوی صد و ریافته در تحریر این است
 ابن طائفه علیه و در بیان آنکه جایس ایشان از شقاوت محفوظ است و میناسبت که حسن الله
 تعالی احوالکم و صلح بجهان اعمالکم و اما لکم مکتوب شریف چون منی بر محبت فقره بود بر بیان آن حجت
 و از آن روی و ادعای بیحانه و قساکه محبت این طائفه علیه را و زبرد و زیاده که داند و مینامندی
 نسبت با ایشان سرایه و نه گار ساز و حکم الموضع من احب سبحان ایشان با ایشان و ایشانند

نه مجلس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتتها من التیمات
 اکمل که خدا می نماید را فرشتگان نهند و رای کتبه اعمال در راهها و سر گذرها و طلب اهل فکر میکنند
 ای آنکه یار این طائفه را که در ذکر بند و یکدیگر زندا کنند که بشنا بید بسوی حاجت خویش پس گردینند
 ایشان را با آنچه خویش و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که در انام است بجال بندگان از
 ملائکه پر سپه چون دیدند بندگان مرا فرشتگان گویند ای حمد و ثنای تویی گفتند و ترابه بزرگی یاد
 میکردند و ترا از جمله عیوب نقصان خبری نمی نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرادیده اند
 اگر نیندیده اند فرماید اگر بینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تجید و تکبیر گویند خداوند تعالی فرماید
 ایشان از من چه می طلبیدند گویند بهشت می طلبیدند خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده
 اند گویند ندیده اند فرماید اگر بینند چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند
 یا بآن طائفه از دوزخ می ترسیدند و بتوبه می جستند حق سبحانه تعالی فرماید ایشان دوزخ را دیده
 اند گویند ندیده اند فرمان آید که اگر بینند چگونه باشند گویند اگر بهشت بیشتر تعوذ نمایند در راه فرار
 از ان بهشت تر اختیار کنند خداوند تعالی فرشتگان را فرماید شمارا گواه گرفتیم ایشان را همه پیام زید
 ملائکه گویند یارب در آن مجلس ذکر آن فلان از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت براس
 آن آمده بود حق سبحانه تعالی فرماید ایشان جلیس بودند یعنی جلیسان من اند بحکم انما جلیس من ذکر کن
 جماعتین ایشان بدیعت نباشد پس ازین حدیث و نصیحت سابق که المارح من احب لانم می آید
 که محبان این طائفه یا ایشانند و هر که با ایشان است بدیعت نباشد بتعالی سبحانه و ایا کم غل محبت
 بلو لا الاکرام بحرمه البنی الامی العاصمی علیه و علی آله الصلوة و التسلیات و التیمات کل ذکره
 الذکر و کل غفل عن ذکره الغافلون و آنچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ اهدا و قلم
 نموده بودند این قسم عدوات و کلمات طایب را بسیار روی دهد بهمت بلند دارند و هر چه بدست
 افتد قناعت بکنند پس بی رنگ است بار دل خواه ای دل بر قانع نشوی برنگ ناگاه آید ل به
 صحبت این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه تعالی در محبت ایشان اندازد گروستان
 کرد اگر کم میرسد بوی رسد به گریه بوی هم نباشد رویت ایشان پس است به بهمان طریق که از
 حضرت قبله گاهی یعنی خواجّه عبدالباقی قدس سره اخذ کرده باشند اسم مبارک اند را بعضی

بیچونی و بیگونی بعد از توجیه با کلیه بقلب گزرا نید و بمعنی حاضر و ناظر لقب و منتسب به صفت لحوفا
 ندارد همین اسم مبارک را بعد از توجیه نیکو همواره در دل حاضر دارند بعضی امور و رویه منزه بجهت
 و صحت است اگر ملاقات میسر نمیکند خواهش آنان ملاقات احوال محمود و نوسان باشد که من نوانا
 باعث توجیه غالباً میگردد و دو اسلام مکاتوب و عدد و چهارم میر محمد نعمان بخشی صدر
 بافت و بیان آنکه از فقرات اهل حسرت نکشند و بکار یک دیدیش دارند مشغول باشند و در
 جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان خدمت میر نعمان از سخنان پریشان از باب خیران
 محنت نکشند لعل بیضا کلمه لائق آنکه بکافات و مجازات متعرض نشوند و در غمی و فراق غمی نیست
 بآتش کسوت باز آید کلمات متناقضه آنها خواهد بود من لم یحفل الله نوراً فانه من نور شغنی که
 در پیش دارند در همان کوشند و از غیر آن چشم پیر شدند قل الله ثم در هم فی حوضهم بیون آخری خواب
 محض صادق بوقت رسیده من مشرقه اعتکاف با اتفاق بجا آورده و بقوت حاجات وارد احوال کرده مشرف
 گشتند و الحمد لله سبحانه که اوقات سایر دوستان نیز مقرون بحیثیت است و ترقیات بی دری و ذالک
 فضل الله یوتیه من یشاء الله و فضل النظم مکاتوب و عدد و چهارم میر محمد نعمان بخشی صدر
 یافته فی بیان الامتداد صاحب الشریعة علیه و علی اله الصلوٰة والسلام و التجهیه ملاک الامر
 شرعاً و الله یوتیه من یشاء الله و فضل النظم مکاتوب و عدد و چهارم میر محمد نعمان بخشی صدر
 و منهیه الصلوة و ما سوی ذلک قلوباً باطن و بیانات فاسد و سمانا الله سبحانه و ایاکم عنما
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت طریقه علیه و علی اله الصلوة و التسلیات و اما مکاتوب
 در و محمد و ششم علیه الصلوة و التزم متابعت طریقه علیه و علی اله الصلوة و التسلیات و اما مکاتوب
 العلم بهما قبل از چهره الله و منه یخرج من سائر المومنین علیه و علی اله الصلوة و التسلیات و اما مکاتوب
 سفا و ضمه لیلته و ملائکه شریفه که نامزد این عقیده و افتاده نموده بودند بودند آن بدیع و سرور
 که ویدر کم التبریجه عنایه از اسی برادر آفری را در دنیا از برای طاعتی چرب و لذتیه و لیا سهای
 مزین نفیس نیارده اند و از برای تحقق و تفرغ و لعب نیارده و متوجه و از غنیمت اول و انکسار و غیر
 و افتقار او است که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار که شریعت مستطوع علیه صاحبها الصلوة و السلام
 از محبت آن اول فرموده چه ریاضات و مجازات اهل باطن که توانست بشریت عز را در هر خصلت و عذرا

نمی آید و غیر از حسرت و ندامت نمی گذارد باید که بجهت آنکه بخی و قهرین بایقان احکام شرعی عملاً و اعتقاداً
 بردن آری علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیدم باطن خود را بداند که الهی جل سلطانیه محمود و اند
 و سبقتی که در طریق حق علیه واکابر نقش بندیه قدس الله تعالی اسرار هم افکند کرده اند نگار فرمود که در طریق این
 بزرگواران اندر هیچ نهایت در بر نیست و نسبت ایشان فوق نسبت است کویه اند ایشان سخن زیاده و در دنیا
 معصود و ترغیب تشویق و دوستان است مخالفان فلاح از محبت انور هر کس انفسانه بخواند فاسد است
 و آنکه در پیش نهاده خود و در خانه است بهر باجمله فلاح اخروی را مریض بود که کثیر داشته اند که نه و ذکر و الله
 کثیر العظمی تبارک و تعالی است پس فکر کثیر باید قرار داد و هر چه صفاتی این دولت است از دشمن
 باید داشت علاج رستگاری نیست ماعلی الرسل الالبلاغ **س** ذکر گوید که تا ترا جان است
 پاکی دل نکرده رحمانست بهر الا بداند که تطهیر القلب بایض فارغ است رسول من الله سبحانه و تعالی
 علی و کتب النبیات و الاستقامه علیه فانه ملاک الامر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه الخطی
 علیه و آله الصلوات و التسلیمات انما و اکبر ما جاده فرجی که در اوقات تنگ کمر پوشیده شده است
 در سبیل داشته خواهند بود عواقب جمیع امور بخیر باد یا نبی و آله الامجاد علیه و تسلیم الصلوة
 و السلام **مکتوب دوم** و صد و هفتتم بر ذاکسام الدین احمد صد دریا فست و در بیان
 آنکه قرب ابوالی ادر قرب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد حال را تا بمیزان شرع نیند
 بهریم بیستیل میخیزد و اسجد و سلام علی عباده الذین اتعطف برهسته است که انبیا و سلمتی بختاب شما
 و حضرت محمد و پیغم زاد با فرزند میمان جمال الدین حسین و سایر اعز و خدمت عابد علیه علی
 انحصار و میان شیخ الدواد و میان شیخ الودیه نرسیده مانع آن غیر از لیسان دور افتاد با نخواهد
 بود در آن قریب به یازده روزه و قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبه صحابه نرسیده و پس قرن بان
 رفعت نشان که اشرف صحبت خیر البشر علیه و آله الصلوة و التسلیمات نرسیده بمرتبه ادنی صحابی
 نرسیده شخصی از عبدا الله بن المیار که رضی الله عنه پیدایما افضل معاویه ام عمر بن عبد العزیز و در جواب
 فرمود انعباس اللهی و صل الفرس معاویه مع رسول صلم خیر من عمر بن عبد العزیز که امره و حال
 و از و صلح اسجد و مع لواحق و توابع مقرون بعاقبت است الله سبحانه و تعالی و اسجد و التسلیم علی و کتب
 علی جمیع النعماء و الاموال و علی انخصوص علی نعمة الاسلام و التبعه سید الانام علیه و علی الصلوة

والسلام فانه ملاك الامر و مدار النجات و مناط الفوز به بالسعادات الدنيوية و الآخرة و تبتنا الله
 سبحانه و اياكم على ذلك بحجة سيد المرسلين عليه وعلى آله الصلوة و التحية و المكملين كما انست غير ذلك
 و ارجو ان تهتات صوفيه چه يكشايه و از احوال ايشان چه مي افرايد آنچه و در حال اتا ميميزان شرع
 بشنيد به نيم خيال نيزند و كشتوف و الهامات را تا بر محك كتابي سخت نرستد به نيم جوي نمي پسندند
 مقصود و سلوك طريق صوفيه حصول اندياد دليتين است بمقتضات شرعيه كه حقيقت ايمان مستوجب حصول
 ليست در ادوا احكام فقهيه نه امري ديگر و رامي آن چه رويه موعود يا آخرت است در دنيا البته واقع است
 و مشاهدات و تجلياتي كه صوفيه بآن خرسند كه ارام بظلال است و تسلي بشبه و مثال او تعالى دراء الواسع
 عجائب كار و بار است اگر حقيقت مشاهدات و تجليات ايشان را كه اهي گفته شود خوف آن دارد
 كه قوت روي در طلب پستديان اين راه پيدا شود و قوت و روي در شوق ايشان افتد و از ان نيز
 ميترسد كه اگر نگويد با وجود علم تجويز التماس باطل سخن كرده باشد يا دليل المتخيرين و لني بحجة
 من جعلته رحمة للعالمين عليه وعلى آله الصلوات و التسليمات گاه گاه اگر از كيفيات احوال علم
 فرمايند موجب از دوا و محبت است و السلام على من اتبع الهدى و التزم متابعة لمصطفى عليه و آله
 الصلوات و التحيات و التسليمات افضلها و اكملها مكتوب و صد و هشتادم بحضرت مخدوم
 زاده اعني ميان محمد صادق سلمه الله سبحانه على مفارق الحميمين صد و ريفتمه در جواب سوالی كه
 نموده بودند كه سالك اين طريق گاه هست كه خود را در مقامات انبيا ميپايد بر عليهم التسليمات
 و الصلوات بلكه در بعضي اوقات مي بيند كه از ان مقام نيز بالا رفته است سر اين معني چيست فرمود
 پيرسيده بود كه سالك اين طريق در مقامات عروج گاه هست كه خود را در مقامات انبيا عليهم الصلوات و التحيات
 و التسليمات و اكملها ميپايد بلكه در بعضي اوقات ميداند كه از ان مقام نيز بفرق رفته است سر اين چيست
 و حال آنكه مقرر است و مجمع عليه كه فضل انبيا راست عليهم الصلوات و التحيات او بيا هر چه مي يابند
 و بكمالات ولايت ميرسند بجا بعت ايشان ميرسند جوابش آنست كه آن مقامات انبيا عليهم الصلوات
 و التحيات نهايت مقامات عروج ايشان نيست بلكه عروج اين بزرگواران بر مراتب از ان مقامات
 بالا رفته است چنان مقامات عبارت از اسما و اسميت جل سلطانه كه مبادي تعنيات ايشان است
 و مسائل فيوض از حضرت ذات تعالى و تقدس چه حضرت ذات رباني توسط اسماء عالم همچو مناسبت است

و غیر از غشای هیچ حاصل نه کردیم این الله تعالی عن العالمین شایسته اینست و چون این بزرگواران از
عروج نزول نمی فرمایند و انوار را بالا ربا خود گرفته فردوسی آیتدین اسماء علی تفاوت مراتبها که شایسته
با تعالی باشد ایشان دارند اقامت میفرمایند و وطن منیایند لهذا اگر کسی ایشان را از مقام عروج دید همان
آسمان یا بدلیس بلند استعدا که متوجه حضرت ذات مست تعالی و تقدس چار و در وقت عروج بآن آسمان
رسید و از آنجا بفرق خواهد گذشت الا ماشاء الله تعالی اما چون آن سالک را بالا فرود آید و با سمیکه
مستعدا لیس تعین وجودی او است نزول نماید آن اسم البتة پیاپی تر از آن اسامی که مقامات نبیاست
علیه السلام و التسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضیلت است
بر که مقام او بلند است فضل است و تا سالک باز با اسم خود نگیرد و اسم خود را پیاپی تر از آن مقام
نیاید بر فضیلت آن بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافته به تقلید ایشان را
افضل میگوید به یقین سابق حکم با ولایت آنها میکنند اما وجهان دو کذب حکم است درین وقت
التجانی و خروج و مجر و نیاید کفرت حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این
مقام مزله اقدام سالکان است این جواب را بشتانی واضح کردیم اگر با ب معقول گفته اند که دغا
که کب از اجزای ارضی و اجزای آسمانی است و قتی که دغان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحت اجزای
آسمانی بالا خواهند رفت و بموصول قسرها عروج خواهند نمود گفته اند اگر دغان قوی باشد
عروج او تا کوه ناهمحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای آبی و اجزای هوایی
که با طبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا خواهند رفت و بدین صورت
نمی توان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از مرتبه اجزای هوایی چه آن تفوق باعتبار قاسم بود
است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکوه ناهم چون آن اجزای ارضی مهبوط نمایند و بیکر طبعی خود
برسد هر آینه مقام اینها فرودتر از مقام آبها خواهد بود پس در سخن فی عروج آن سالک از آن
مقامات باعتبار قاسم است که آن قاسم افراد از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات
هقام او تحت آن مقامات این جواب که گفته شد مناسب حال منتفی است اما در ابتدا اگر این تعمیم
پیدا شود خود را در مقامات اکابر باید و جش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است
و بدینوسیله متوسط چون بطلال آنها میرسد خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیدند و فرق

در میان ظلال حقائق نمیتواند که در همچنین شبه و مثال اکابر را چون در زلال مقامات ایشان باشد
خیال میکنند که شرکتی با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا شبهه ظلالی است به نفس
و علم اینا حقائق الاشیاء گماهی و جنبه عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین والاخرین علیه السلام
که الصلوة والتسلیات و التمجیدات و کلمات و کلمات و دو صد و پنجاه مرتبه محمد نعمان به خوشی صد و بیست
در حل بعضی از عبارات معلق رساله مبداء و معاد که بر سیده بود و اینها عبارت از دیگر که بقدرت
مستطوره گشته و در جواب مکتوب و که مشتمل است بر بعضی ضروریات این راه احمد است و با الهام الهی علیه السلام
و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین جمیعین سیادت پناه می انجمنی و غیره نعمان بجمیعیت باشند
و حال اینها در مستوجب حر است در وقت و در و در سر می فتح شما انجمنی خواه محمد شرف منی لغبات
که در رساله مبداء و معاد واقع شده بر سیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف ماند بود
احمال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که موجب آشنایی احباب گردد و بعضی است
آن رساله نیست که بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام
ربانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود و روح فرماید و بمقام حقیقت کعبه می آید و اینها حقیقت
محمدی حقیقت احمدی نام یابد و مظهر ذات صاحب سلطانه گردد و در دو اسم مبارک که به معنی است خودی شود و در
مقام سابق از حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
نزدول فرماید و عمل بشیریت محمدی نماید علیهم الصلوات و التحیات در آن وقت حقیقت عیسی
از مقام خود و روح فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالی ماند بود استقرار کند باید دانست که حقیقت
شخصی عبارت از تعبیر و روحی است که تعین مکانی آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین جوهر
است که اندامهای الهی جل سلطانه کالعلیم و القادر و المرید و المتکلم و امثالها و ان اسم الهی
جل سلطانه بدان شخص است و مبداء فیوض وجودی و توابع وجودی او و این اسم را
نسبت به حضرت ذات تعالی شاه مراتب شستی است و در مرتبه شان صفت که وجود آن را
است بر وجودات این اسم اطلاق مییابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بجزر اعتبار
نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جنبه نوشته
شده به تفصیل ذکر یافته است اگر حقایق باشد یا آن رساله در جوع نام و شک نیست که حصول شان

اگر چه محروم و اعتبار است نیز زمانی آن میکند که فوق آن معنی ندارد دیگر باشد مناسب آن نشان که مباد
 وجود اعتباری او گردد و پس از آن اسم را از آن مرتبه نصیب حاصل شده و در فوق آن معنی نامی نیز
 این احتمال جاری است اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقر کم بقا است یک مرتبه دیگر
 که رانیده است اما در فوق آن مرتبه غیر از استیلاک و انحلال نصیب ندارد و فوق کل قومی علم علم
 شهر منیا لا رباب العیم لعیما به و لا عاشق المسکین یا مخرج به تفضل اقدام اهل الد با اعتبار سطح
 این مرتبه شئی است علی تفاوت الاستعداد و القابلیات و الواصلون الی الله فیلون من الاولیاء و ان
 اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم بعد ان عرجوا من المراتب الارکانه یا سائر بطریق
 و السیر التفصیل و قد یقویم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق الجذب الصریح ایضا لکن غیر معتبر و لا یعتد به
 و الذین عرجوا من ذلک الاسم و قطعوا امر ائمه المتقا و هتفت او اکثرت فقولوا اقل قلیل منهم برسر اصل سخن
 رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعیین و جوی را گویند تعیین امکانی او را نیز گویند چون این مقام
 معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله صلی الله علیه و اله الصلوات و التحیات از رنگ کافه انام مرکب از عالم
 خلق و عالم امر است و اسم الهی جل شان که رب عالم خلق است و شان العظیم است و آنکه ترتیب عالم امر او
 میفرماید آن معنی است که مباد وجود اعتباری آن شان است که امر حقیقت محمدی عبارت از شان
 العظیم است و حقیقت احمدی کنایه از نهی که مباد او آن شان است و حقیقت کعبه سبحانی بجان معنی است و
 بنوی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام آن سرور حاصل بوده و از آن
 مرتبه خرداده و گفته گشت نبیا و آدم بین الماء و الطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق
 دارد و همین اعتبار حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که گفته الله بوده اند و بعالم امر بیشتر تعلق
 داشته بشارت قدم آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیات باسم احمد داده و فرموده و بشر
 بر رسول یاتی من بعدی اسم احمد و بنوی که بنشاع غرضی تعلق دارد باعتبار حقیقت محمد است بلکه
 باعتبار حقیقتین است و با و در مرتبه آن شان مبدان شان لهذا دعوت بن مرتبه اتم است از دعوت
 مرتبه سابق چه در آن مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده است و تربیت او مقصور بر روحانیان
 و درین مرتبه دعوت او شامل خلق و امر است و تربیت و تشبیل بر جساد و ارجح غایت مافی الباطن بین
 نشاء و نشاء غرضی او را علیه و علی آله الصلوة و السلام غالب ساخته بودند بر نشاء و علی و اما مناسب است

که سبب فاد و همنهاد هست بیشتر پیدا شود بخلاق که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق
 سبحان و تعالی جیب خود را صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم با که وجه ام میفرماید بآنها بشریت خود کما قال سبحان
 و تعالی قل انما اتانا بشر شکرکم یوحی الی الیمان لفظ شکر از بدی تا کیه بشریت است و بعد از آن حال
 از نشاء و غصه برای جانب روحانیه او علیه الصلوٰۃ والسلام غالب آمد و مناسبت بشریت رویت نقص
 آورد و نورانیت دعوت قفا و تپید اگر بعضی از صحاب کرام فرموده اند که هنوز از دوقین این سرور
 علیه و علیہم الصلوٰۃ والسلام غایب نشد بودیم که در دلهای خود قنات یافتیم علی ایمان شهودی
 بایمان عینی مبدل گشت و ما را از اغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زبان جلت
 او علیه و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدید است و از منته متداوله چاب
 روحانیت بر نبی غایب آمد که جانب بشریت را اتهام متلون بلون خود ساخت که عالم خلق معصع
 به عالم امر گردانید پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بجمع بحقیقت خود
 نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده لمحق به حقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی حقیقت
 احمدی متحد شد مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی درینا تعین امکانی خلق و امر است علیه
 و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام نه تعین و جوی که تعین کما و ظل است چه عروج تعین و جوی را معنی است
 و متغی گشتن بآن تعین مغول نه چون حضرت عیسی علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام نزول خواهد
 فرمود و متابعت شریعت خاتم الرسل علیہا الصلوٰۃ والسلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرمود
 به تبعیت بمقام حقیقت محمدی خواهد رسید و تقویت دین او علیہا الصلوٰۃ و التحیات خواهد نمود و زی
 که نقل میکنند از شرائع ما تقدم که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبران اولوالعزم از انبیاء کرام
 و رسل عظام مبعوث میشدند که تقویت شریعت آن پیغمبران فرمایند و اعلا و کله او نمایند و چون
 دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر العزم دیگر مبعوث می گشت و تجدید شریعت خود میفرمود
 و چون شریعت خاتم الرسل علیه و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات از نسخ و تبدیل محفوظ است علما
 امت او را حکم انبیاء داده کار تقویت شریعت و تأیید ملت را بایشان تفویض فرموده مع ذلک
 یک پیغمبر اولی العزم را متابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال اللہ سبحانہ و تعالی
 انما نحن نزلنا الذکر و انما لکما تطون بدانند که بعد از هزار سال بعد از ارتحال خاتم الرسل علیه

و علیهم الصلوة والسلام اولیاء الهی است که در ظهور آیند هر چند اقل باشند اکل بر نعمت تقویت
 این شریعت بر وجهی که تم نایند حضرت مهدی که قائم الرسل علیه و علیهم الصلوة والسلام اند و
 مبارک او بشارت فرموده اند بعد از هزار سال بوی خود خواهند آورد حضرت عیسی علی نبینا وعلیه
 الصلوة والسلام خود نیز بعد از هزار سال نزول خواهد فرمود و باجماع کلمات اولیاء این طبقه
 شبیه بکلمات اصحاب که امست هر چند بعد از انبیاء افضل مرا صاحب که ام راست علیهم السلام اما
 آن دارد که از کمال تشابه یکی را بر دیگری فضل نتوان داد و ازینجا تواند که آن سرور فرموده
 علیه و علی الصلوة والسلام لایدری اولیم خیر ام آخریم نفهم و ادب می او اتم خیر ام آخریم
 لعلمی بحال کل من الفرقیقین لهذا قال غیر القرون قرنی اما چون انکمال مشابرت جانی تردد
 بود فرمود لایدری اگر پرسند که آن سرور علیه و علی الصلوة والسلام بعد از قرن اصحاب آن
 اصحاب قرن تابعین را نیز ساخته است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین پس خیریت این قرن
 نیز برین طبقه متعین باشد پس تشابه طبقه در کلمات با صاحب ام چه بود در جواب گویم تواند بود که
 خیریت آن قرن برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت وجود اهل بدعت و فتنه

ارباب فسق و مصیبت و بدو لاینا فی کون بعض الافراد من اولیاء الله فی هذه الطبقه خیر ام
 اولیاء ذنیک الفرقیقین منحصرة المهدی سلامه فیض روح القدس از بار مدنی فرماید و دیگران
 هم بکنند آنچه میباید و اما قرن اصحاب را به جمیع وجه خیر است انجا سخن کردن از فضلی است
 سابقان سابقانند در جنت نعیم قربان ایشانند اتفاق کوه ذهب دیگران بد شعیر ایشان رسیده
 والله یحقن رحمة من یشاء و باید دانست که از بیان سابق واضح گشت معنی ان عبارت که در رساله
 مبدا و معاد فوق این مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی مسجد حقیقت محمدی گشت چه
 حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی حقیقت ظل اوست پس ناچار
 مسجد حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطوائف اولیاء است ادعی آید و از ایشان بركات
 می جوید و چون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی این معنی چگونه جائز باشد در جواب گویم
 که حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزایه و تقدیس حقیقت کعبه نهایت
 مقامات و مع کعبه است مرتبه اول در عرض حقیقت محمدی را بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروج

اورا غیر از حق سبحانه و تعالی ندارد و چون اولیاء اکمل است و او را از درجات آنسر و علی اله الصلوة
 و السلام نصیب تمام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران در یونیه نماید چه عجب است زمین زلزله بر آسمان خیمه
 زمین و زمان از این انداخت و عبارت دیگر از آن سال که در اینجا واقع شده بود نیز حل شد و آن عبارت
 است که صورت کعبه همچنانکه مسجد و صورت اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجد و حقائق آن اشیا است چه از مقدسات
 سابق معلوم شده است که حقائق اشیا عبارت از اسمای الهیست جل سلطانه که میباید فیوض و بگو و تولد
 وجودی ایشان است و حقیقت کعبه فوق آن اسم است پس هر آنیکه حقیقت کعبه مقتوع حقایق اشیا باشد
 اگر اکمل اولیاء اسیر بالا از حقیقت کعبه واقع شود و او را بالا را گرفته بمزاج حقایق خود که شایع باشد
 اشیا است در مراتب و در آید کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود کما مر سابقاً و ایضا در رساله
 معاد چند فقره نوشته است در بیان فضیلت انبیاء اولو العزم صلوات الله تعالی و تسبیحاته علیهم معنی
 افضلیت ایشان از بعض دیگر و چون مبنای آن بر کشف و الهام است که غنی است از آن نوشتن
 و تفرقه نمودن در فضل آدم و مستغفر است چه در آن باب سخن جز بدیل قطعی جائز نیست استغفر الله و
 التوب لک الله من جمیع ما که الله قولاً و فعلاً در مکتوب خود نوشته بودند که در سری فرخ پیر سیده بودم که تعلیم
 طریقت مرطابان را نسبت بمن مرضی است یا نه تو در جواب گفته بودی که نه خاطر فقیر نموده است که نسبی مطلق
 کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرط است مطلقاً مرضی نیست و بحال هم چنین طور میدانند باید که
 در رعایت شرائط نیک احتیاط نمایند میباید و امسلاً گفتند تا باستیاری یقین نشود که باید گفت نگویند و حق
 مولانا یا محمد قدیم را نیز چنین معنی دلالت نمایند و تا یکدیگر گویند که در تعلیم طریقت سرعت ننمایند مقصود
 دو کان بین کردن نیست مرضی حق را پس نه باید ملا حظ نمود در شرط است و دیگر از مترشدان خود نگه نموده
 بودند بلکه از وضع خود باید کرد که آن جماعت برنجی زندگانی میکنند که البته عاقبت آن اذارت گفته اند
 که پیر باید که در نظر مرید خود مشتمل نماید آنکه در اخلاط بکشد و مصاحبه سلوک کند و بخت و حکایت
 هنگامه اگر کم دارد و السلام مکتوب دو صدر و در هم بلا تسکینی اصغافی صدر و یافته در حل عیال
 لغات که پیر سیده بود و در ذکر بعضی از انصاح ضروری که مساکه نموده بود در اسله شریفه و ملاطفه لطیفه
 که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته
 مبتج و مسرور گردید سلامت باشند و سلامت بروند تا باشند بر محبت فقر باشند و چون بروند محبت

ایشان را سرایه پیر نه و چون خیرند بحیث ایشان خیرند بحرقة من افتقر بالفقر و اثره علی الناس و علیه و علی
 آله الصلوة و التسلیات آنها و المکملها از دوست کرم مرقوم فرموده بود و نه بلکه حقیقت معاملة آن حکایت است
 که در نفحات مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب و جلد بتقریب غسل غوطه زده بود
 و سر از آب نیل بر آورده به صر در آمد و اینجا که خدا شد و فرزندان بهر ساینده و تاهفت سال در مصر رفت
 در زید اتفاقا روزی به تقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود و سر از آب و جلد بر آورده بود که در کف
 و جلد همه جامه های او که اول در کنار و جلد گذاشته بود و بحال خود است جامه های او پوشیده و بخانه
 در آمد الهله او گفت طعمایمیکه از برای مرمانان فرموده بودی طیار است الی آخر القصه مخذ و امکما
 اشکال این حکایت نه از آن بگذشت که در یک ساعت کارستین چگونه میسر شود و چه این قسم معاملة
 بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و السلام و التمجیه و التشیب
 معراج بعد از طی معارج ۶ و ج و قطع منازل و وصول که با لوف نین میسر شود چون بوثاق خود رجوع
 فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر خوابشانی نشده است و حرکت آب که او را بر لقی برای طهارت جدا
 کرده بودند تشکین نیافته و چشم همانست که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل
 زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین برگذرست که در بغداد آن یک باشد و در مصر همان آن
 است و هفت سال پیدا کند مثلا اهل بغداد در زمان در سال تهنه صد و شصت باشند از تاریخ هجر
 و اهل مصر در آن وقت در سال تهنه صد و شصت و بیفت عقل و نقل تجویز نمیکنی نماید این معاملة نسبت
 بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و امانه متعدد و محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر میگردد
 آنست که این حکایت نه از عالم لفظ است بلکه از قبیل رویا و اوقات است که تسبیح رویا بر رویه مشته
 کشته است و قوم به لفظه التباس یافته این قسم شتباه بسیار واقع میشود بلکه از غلطه آن شتباه است
 در خواب دیده است و در خواب به پیر خود گفته و فرزند اند آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از
 شیخ محی الدین بن العربی قدس سره نقل میکنند ازین قبیل است و الله سبحانه اعلم بحق آنی الا سور که
 نوشته بودند که شیخ این عبارت باید نوشت که ربی جسد مرگ است و عربی قالب قلب مرگ و ما مرگ
 این هر دو عبارت واحد است و آن تربیت عالم خلق انسان استوار عالم امر و چون لفظ جسد مرگ
 بلفظ مرگ در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت لفظی در میان قالب قلب بوده هر کدام بلفظ

خود جمع کرده لقین عبارت اختیار افتاده است طلب تفصیح رفته بود و مخدوم عطف است آثار و مقصود می باشد
که با وجود این همه خطایی و گرفتاری و کم بقا عتی و بیجا صلی از ان باب چیزی نویسد و هیچ بابی با اشارت
از ان مقوله حرف نزد لیکن از ان نیز میسر شد که اگر از قول معروف هم خود را معاف دارد و میاد و انکار است
و دمارت بکشد و بطنه و بخل اینجا مدینا علی ذلک بچند کلمه حرات مینماید مخدوم بقای دنیا بسیار قلیل
است و از ان قلیل هم اکثر تلفت و اقل مانده و مدت بقای آنوقت تا خود و دوام است معامله نمود و در این بقا
چند دره مربوط ساخته اند بعد از ان یا ستم دائمی است یا عذاب سرمدی بجز صادق از ان خبر داده است
اتحادی خلف نادر عقل و در اندیش را کار بایست و خود مخدوم ما اشرف عمر در هر دو راهوس گذشت و دیگر
اعدای خدا جل شانہ لیسر آمد و از دل عمر مانده اگر امر و از انرا هم بضر ضیاء حق جل سلطانه صبر
بکنیم و تلافی اشرف بار دل هم نایم و محنت و قتل را وسیله صحت و خلل نسازیم و کفارت شایات کنیم
بجسارت قایلیم هم فقر نایم نودا بیکدام و پیش او تعالی خواهیم رفت و کدام جلد را پیش خواهیم برد و خوا
خروش تا کی خواهد بود و پیشه غفلت در گوش تا چند آخر غشاده از بصارت خواهند بردشت و بین
غفلت از سامعه اندک خواهند نمود و ما سود نخواهد بردشت و بجز حسرت و ظلمت نقد وقت نخواهد بود
پیش از ورود در موت کار خود باید ساخت و اشتیاق گویان باید نمود و اول از درستی اعتقاد بچاره نمود
و از تصدیق بآنچه از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و توأنتی گذر نه و ثانیاً علم و عمل بانچه
فقه متکفل آنست نیز ضروریست و ثالثاً سلوک طریق صوفیه هم در کار است نه از برای آن عرض که
صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الانوار را معاینه فرمایند این خود داخل امور و لعب است
صور و انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بر باغات و مجامدات هوس صور و انوار غیبی
نماید این صور و انوار و آن صور و انوار هر دو مخلوق حق اند سبحانه و اندایات و آنکه بر صالوت و کمال
انوار انقباب و ایهتاب که در عالم شهادت بر همه فریت دارد و بر ان انوار که در عالم مثال مینداید چون
این دید عالمی است و خواص و عوام و در ان شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس انوار
غیبی مینمایند بی محصر علی که در و پیش درت تیره نمایند بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل
انوار و یقین است در معتقدات شرعی تا از مضیق استدلال بفضای کشف آیند از اجمال بفضیل کشف
مثلاً وجود واجب الوجود تعالی و تقدس و وحده و سبحانه اول بطریق استدلال یا بتقلید معلوم شده بود

و باندازه اولیقین بمرسیده چون سلوک طریق صوفیه میسر شود آن بتدلال و تقصید کشف و شهود مبدل
میگردد و یقین اکل حاصل میشود علی هذا القیاس سایر الاعتقادات و الاضایع مقصود تحصیل بیست در ادراک
احکام فقیهیه ان شاء الله تعالی که از امار کی نفس فی غیر دو یقین این فقر نیست که طریق صوفیه فی حقیقت عام
شرعیه است نه امری میان از شریعت و فقهی را در کتب و رسائل خود تحقیق نموده است و از بوی
حصول این غرض غلبه طریق علیه نقشبندی در میان سایر طرق اولی و نسبت است چنان بزرگواران آن
متابعیت سنت نموده اند و اجتناب از بیعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
هیچ ندارند خرسندند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور داشتند احوال را می پسندند حضرت حجاج
اررار قدس الله تعالی فرموده اند که اگر احوال و مواجید را باید بپذیرد و حقیقت را با اعتقاد اهل سنت
و جماعت نمواند بختر آبی هیچ نمی دانیم و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را بپذیرد از احوال هیچ نمیند
غم ندایم و ایضا درین طریق اندراج نهایت در نهایت است پس در اول قدم آن می یابند که دیگران
در نهایت یابند اگر فرق است با جمالی و تفصیل است در محمول و عدم محمول همین نسبت بعینه نسبت
صحاب کرام است علیه السلام الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله و ابوت و تسلیمات آن
یافته اند که اولیای امت را معلوم نیست که در نهایت میسر شود از اینجا است که او پس قرنی قدس سره
که خیر القالین است بر طبق وحشی قائل حضرت حمزه علیه الرضوان که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلاة والسلام رسیده ترسد زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضائل و کمالات است چه ایمان ایشان
شهودی است و دیگران را هرگز انید و لب میسر نشده منصح شنیده کی بود مانند دیده پا لهذا
اتفاق مدشیر ایشان بهتر از اتفاق کوه ذهاب دیگران آمد و جمیع صحاب درین تفصیل بر این
پس همه را بزرگ باید داشت و برینکی یاد باید کرد زیرا که صحابه همه عدول اند و در روایت و تلخیص
احکام همه را برابر روایت یکی را بر روایت دیگر فرستی نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند
و آیات متفرقه را با اعتماد ایتقان اند هر کدام دوا به هر یک و پیش از آن نموده جمع ساخته اند
اگر در یکی از صحاب کسی جرح نماید آن جرح منجر بقرآن مجید میگردد و چه حامل بعضی آیات تواند بود
که او باشد و مخالفت و منازعات که در میان آن بزرگواران گذشته بر محال نیک صرف
باید نمود و از بهر او و نصب خود را در باید ساخت قال الشافعی رحمه الله سبحانه و هو علم

بحال الصلوة علیہم الرضوان ملک و ملا نظر السیرة فی دنیا فی طهر عندا السنه اول این مقوله از امام اجل
 جعفر صادق تیر منقول است و السلام اولاً و آخراً مکتوب و هیئت در هم بنایا بر قدیم بخشی صدور
 یافته در جواب سوال که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمه و در بیان شرائط ضروریه مقام
 تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب خوشی اغری مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت
 حق سبحانه و تعالی بزرده کمال و تکمیل رسانا و بحرحمة النبی المختار و آله الامجاد علیهم الصلوات
 و السلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که ذکر کن این
 بوده حق بوده است آیا این گفتن جایز است یا نه بدانند که این قسم امور درین راه بسیار واقع
 میشود بزبان می آید این نوع معامله تجلی صورتی است که صاحب معامله انصورت تجلی که راجع می نماید
 اتفاقاً در حق بیان است که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف بیدانی فرموده اند تنگ
 خیالات تربیتی بما اطفال الطریقه دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشمار کرده شده است
 درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بکوش هموش استماع نموده بعمل خواهند در آورد بدانند
 که چون طالبی بار آورده پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او شامل بسیار باید که مبادا درین امر مستخرج
 شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرجی و سروری پیدا شود و باید
 که درین باب اهتجا و تصریح اختیار نموده بشمار و مستعد نمایند تا آنکه به یقین پیوند که طریقه را با
 باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بند با حق سبحانه تصرف کردن و وقت خود را در
 ایشان غایت نمودن بی اذن سبحانه مجوز نیست که اید لتخرج الناس من الظلمات الی النور یا ذن ربهم
 و لالت برین معنی دارد عزیزی قوت کرد خطاب مگر تویی که زره پوشیده بودی در دین من
 پسند بای من گفت علی فرمود بلا گفت خلقی الی قبلت بقلبک علی و اجازتیک بشمار دیگران کرده شده
 است مشروط بشرط است و مشروط است بحصول علم بر حق او تعالی هنوز آنوقت نیامده است
 که اجازت مطلق کرده شود تا در و آن وقت شرائط را نیک معرفی دارند بفر شرط است و بیعیان
 هم یعنی نوشته از اینجا نیز معلوم خواهد شد نمود یا بکلمه سے نمایند که آنوقت رسد و از تنگی شرط دارند
 و السلام مکتوب و صدور و و ان و هم بولانا محمد صدیق بخشی صدور یافت در جواب
 بعضی اسوله که پرسیده بود و عمل افتد که دیده بود نوشته دو مکتوب مرغوب پی در پی رسید فرحت

بر فرستاد و حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت گرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه
 و علی آله الصلوٰت و التسلیات اتحدا و الگما پیر سیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را تصرف
 خود بمراتبی که فوق از استعداد است تواند رسانید یا نه بلی تواند رسانید اما بان مراتب فوق که مستعد
 استعداد است نه بمراتبی که متباین است استعداد او باشد مثلاً مریدیکه استعداد ولایت موسی و دار و نه
 قوت استعداد تا وصول بقصاف راه ولایت است پیر صاحب تصرف او را خود تواند با قضا
 درجات ولایت رسانید اما آنکه او را نه ولایت موسی بولایت محمدی آورد و درین ولایت او را
 ترقیات بخشد معلوم الوقوع نیست و ایضا پیر سیده بودند که ان کدام مرتبه است خفی که الطیف لطیف
 انسانی است در آن مرتبه حکم افضل دارد و در درجات و خواست تشبیه او پیدا میکند معلوم است که باطل
 هر چند لطیف لطیف است اما داخل دایره امکان است و بدایع حدوث متسم چون سالک پانزده و دوم کان
 بیرون نمیکند در مراتب و وجوب میسر فرماید و انظلال و جوبی با حصول آن برسد از تعلیق صفت و نشان
 و اردنا چارنا ممکن در نظر او خوار و بی اختیار در آید و اخس الطیف او را در درجات و خواست برابری نیند
 نفس اشغیر در نیام تو این نگار و نوشته بودند که بواسطه یابی واسطه از تو شنیده ایم که در وقت
 عبادت حق را بجهان حاضر و دیده عبادت کردن موجب تزلزل است بجهان بنده و عبادت باید کرد این
 که او را بجهان حاضر داشته عبادت کند سگوار و تسبیح محبت آثار این قسم مقوله معلوم نیست که ازین
 فقیر سر بر زده باشد جای دیگر دیده باشند و واقع که نوشته بودند و حضرت اکرم علی نبینا و علیه الصلوٰة
 و السلام را در آن واقع دیده بسیار نیک است که اصالت دارد آب کنایه از علم است دست در آن کردن
 حصول قدرت است در علم و مشارکت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام درین موهبت که در آن حصول
 چه آنحضرت تعلیم حضرت رحمن است و علم آدم الاله اسماء کلها خایه تانی البایجاد از علم درین واقع علیه السلام
 بلکه نوعی از علم باطن که مناسبت به نسبت اهل بیت دار عظیم الرضوان البائی عند اقلانی و السلام مکتوبه
 و و صد و سیزدهم بیاد پناهی شیخ فرید صدر یافت در بیان مواظب و انصاح و در ترغیب نسبت
 علم اهل سنت و جماعت که فرقه اناجیه اند و اجتناب از صحبت علماء سوء که علم را وسیله احطام دین و ساختن
 عصمکم الله سبحانه عما لایلتی بخنجا بکر بحرمت جدکم الامیر علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیات قال الله سبحانه
 و تعالی اهل جهنم الا احسان الا الاحسان نمیداند که احسان شما را بکدام احسان مکانات نماید غیر از آنکه

و اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب لسان باشد الحمد لله سعاد و المنه که این معنی بخواب است
بسیارست و احسان دیگر که لائق مکافات است موعظت و تذکیر است اگر در موضوعی افتد چه نصیحت نقابت
و نیابت دشمنان خلاصه مواعظ و توبه افضل احتلاط و انبساط باهل تبیین و ارباب تشیع است تدین تشیع
بلوط بسلوک طریق حق اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند در میان سایر فرق اسلامی بخت بی نهایت
این بنگواران محالست و فلاح بی اتباع ایامی اینها منتفع و لائل عقلی و نقلی و کشفی برین معنی شایسته
که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر خردل از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده
است صحبت او را سم قاتل باید دانست و محالست او را زهرافنی باید انگاشت طالب علمان بسیار
از هر قدر که باشند لصوص دین اندا چند باز صحبت اینها نیز از ضروریات است اینهمه فتنه و فساد
که در دین پیدا شده است از شوخی این جماعت است که بواسطه اعطام دینی آخرت خود را بر باد
داده اند اولئک الذین اشترو الضلالة بالهدى ثم جاؤا بها لم یحکموا فاما متدین طبعین
را شخصی دید که آسوده و فارغ البال نشسته است و دست را از اغوا و اضلال کوتاه کرده سرگزیده
لعین گفت علماء سو را این وقت کار مرا کفایت کرده اند متکفل اغوا و اضلال گشته از طلبه انجامی
مولانا محمد نیک نهاد است بشرط آنکه او را دل به بند و در اطهار حق ولیر سازند حافظ امام نیز
جنون اسلام دارد که در اسلام از آن جنون چاره نبودن یومن احدکم حتی یقال انه مجنون معاذ الله
است که غیر بگفتن و نوشتن دستگیر لعین بر صحبت نیک تقصیر نگرده است و در میانه نمودن از پستی ناب
از عصاحت سو خود را اسراف نداشته که آنرا اصل عظیم میدانند و القبول عندکم بل کل من عند الله
قطوبی لمن جله الله سبحانه مثل الخیر تذکر احسانهای شما برین گفت و گو می آر دو ملاحظه قصد
و طالع از میان برمی اندازد و السلام مکتوب دو صد و چهارم بنما تا نان صدور
یا فتیه در بیان آنکه دنیا مرز آخرت است و در جواب این سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت خدا
مخلد چون باشد و سفارش حاجتمندی قطوبی لمن جله الله سبحانه مثل الخیر حضرت حق سبحانه دنیا را
آخرت گردانید و دولت باشد کیسه تخم را در دست بخورد و بر زمین استعداد ننهد و از یکدانه هفت
صد هزاره سازد و از برای روزی که برادر از برادر گیرزد و مادر از پدر بگیرد و زیاده و کمبود خسارت دنیا
و آخرت نقد وقت است و حسرت و اندامت و این برگردد دست او صاحب ولتان فرصت دنیا

می شمرند از برای الغرض که در آن فرصت تنعمات و لذذات فرمایند که بیدار و ثبات است مع ذلک مع
 محن و عقوبات بلکه تا در آن فرصت کشت و کار فرمایند و از یکدانه عمل خیر بکام که بیدار و ثبات است مع ذلک مع
 ثمرات بی نهایت حاصل کند ازینجا است که اعمال صاحب چند روز را به تنعمات مملو جزا فرموده اند و الله
 ذو الفضل العظیم اگر بپسند که تضاعف اجور در حسنات است و در ستمها جزا مثل است پس کفار را بواسطه
 سیئات معدوده عذاب مخد چون باشد گوئیم که مائله جزا و عمل را موقوف بعلم و اجسیت تعالی و تعذر
 علم ممکن از ادراک قاضی است مثلاً در ذلک محسنات جزا و مثل آن شهادت از این فرمود و در حد سوره قطع
 سارق جزا آن نموده در حد زنا در صورت بکری که بعد از زنا یا تعزیر عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و غیر
 حکم برجم فرمود علم این حدود و تعذیرات از طوق البشر خارج است و ذلک تقدیر الغرض از حکم پس در ماده
 کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت را عذاب مخلد و جزا و فاق فرمود معلوم شد که جزا و مثل هر کفر موقت را
 همین عذاب مخلد است و کسی که خواهد که جمیع احکام شرعی را معقول خود سازد و با دله عقل برابر نماید آن
 کس منکر طور نبوت است عیب یا استحقاق و سخن کردن از بیخیر نیست بدین زان کس که بقرآن و جز و فیه
 آنست جوابش که جوابش نهی بقیه المرام مانع رقیه فقر امیان شیخ احمد و الله اعلم منقرت پناهی شیخ
 سلطان تهرانی سری است الطاف و احسانهای شمار که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یا دهموده بخیر
 علیه توسل این فقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضوعی بود که در پرگنه اندر می کرد فرمود
 بودند و الا عندکم بل کل من عند الله السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه
 و علی اله الصلوة و التسلیمات مکتوب و حد و یا نرو هم عزادار باب صد و بیانیته و در دنیا
 مکتوب شریف که از حسن انشاء است حد فطری به نیاز تمام فقرایی بقاغت از سال داشته بودند رسید
 رسید جزا کم الله سبحانه عنایه و یا نرو هم عزادار باب صد و بیانیته و در دنیا مکتوب شریف که از حسن
 و اصحاب غنایه بلاسی عظیم گرفتار سازد و یا نرو هم عزادار باب صد و بیانیته و در دنیا مکتوب شریف که از حسن
 جمیع نجاسات در نظر ایشان مریض ساخته اند و مزین گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زانده و سازند
 و زهری را بشک الوود مع ذلک عقل و در اندیش را به شناعیت ابن دینه مهتد ساخت و بر قباحیت این
 نامرغیه دلالت فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا یا عقل زمانه بدهند براه
 می باید داد که از دنیا بیهیخت است و آن بی رعیتی از کمال عقل و دست معدا از کمال رحمت یک

جمیع احکام شرعی را با دله عقل برابر نماید آن کس که بقرآن و جز و فیه آنست جوابش که جوابش نهی بقیه المرام مانع رقیه فقر امیان شیخ احمد و الله اعلم منقرت پناهی شیخ سلطان تهرانی سری است الطاف و احسانهای شمار که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یا دهموده بخیر علیه توسل این فقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضوعی بود که در پرگنه اندر می کرد فرمود بودند و الا عندکم بل کل من عند الله السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی اله الصلوة و التسلیمات مکتوب و حد و یا نرو هم عزادار باب صد و بیانیته و در دنیا مکتوب شریف که از حسن انشاء است حد فطری به نیاز تمام فقرایی بقاغت از سال داشته بودند رسید رسید جزا کم الله سبحانه عنایه و یا نرو هم عزادار باب صد و بیانیته و در دنیا مکتوب شریف که از حسن و اصحاب غنایه بلاسی عظیم گرفتار سازد و یا نرو هم عزادار باب صد و بیانیته و در دنیا مکتوب شریف که از حسن جمیع نجاسات در نظر ایشان مریض ساخته اند و مزین گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زانده و سازند و زهری را بشک الوود مع ذلک عقل و در اندیش را به شناعیت ابن دینه مهتد ساخت و بر قباحیت این نامرغیه دلالت فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا یا عقل زمانه بدهند براه می باید داد که از دنیا بیهیخت است و آن بی رعیتی از کمال عقل و دست معدا از کمال رحمت یک

بشاهد عقل کفایت نمود و شاید دیگر از نقل نیز بیان ضم فرموده و بزبان رسول علیهم الصلوات
 و التحیات که حسن علیانند بر حقیقت آن متاع کاسه اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری
 بان قبحه مکار منع طبع فرموده با وجود این دو شاهد عدلی هم اگر کسی بطبع شکر موهوم زهر
 بخورد و بامید زر متخیل نجاست اختیار کند سفیه محض است و بلید باطبع بلکه نه احتیقت منکر
 اخبار رسول است علیهم الصلوة و التحیات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندتر
 نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت و بار و اسوال دنیوی چیز دیگر نخواهد بود و امر و پند عقل
 از گوش باید برداشت که فساد غیر از حسرت و ندامت سر مایه نخواهد ماند خبر شرط است بدیت
 همه اندر ز من توانیست بلکه تو طفلی و خانه رنگین است و السلام مکتوب دو صد شانزدهم
 بزرگوار احسان الدین احمد صد و ریاضه و در بیان سرگزشت ظهور خواری از پیغمبر و اولاد و قلت ظهوران
 دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و در ارشاد و مایه سب و کمال محمد صمد رب العالمین و الصلوة و السلام
 علی سید المرسلین و آله الطاهرات جمعین بخاطر فاتر می رسد که چون در میان احوال و صوری حاصل گشته
 است و ملاقات ظاهر عتقا و مغرب شده اگر احیاناً پیغمبر از علوم و معارف با ایشان نوشته شود مناسب
 سیما می باشد و ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی می نویسد امید است که بمال نکشد و محذ و با چون بحث و کلام
 در بیان است و فکر عوام بر ظهور خوارق ازین من مقوله سمعی چند مذکور می سازد و استماع خواهند نمود
 و ولایت عبارت از تقوا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آنست قلت و کثرت لیکن نه هر که خوارق
 بیشتر دارد ولایت او اتم بود بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اتم بود و مدار
 کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کثرت فرود
 آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است از جانب عروج هر کیف که باشد زیرا که
 ما حسب نزول بعالم اسباب فرو می آید و وجود اشیا را مریوط با اسباب میباید و فعل مسبب لا سبب است
 در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده با سبب نه سبب و نظر او بر فعل
 مسبب لا سبب است و پس زیرا که اسباب بتمام از نظر او بر فعل مسبب لا سبب مرتفع گشته است لا یجوز
 حق سبحانه و تعالی مقتضای ظن با هر کدام علیهم الصلوة و السلام میفرماید و کار اسباب بین را با سبب می اندازد
 و آنکه اسباب را نمی بیند کار را را می بیند و اسباب مهیا می سازد و حدیث قدسی اما عند ظن عبدي

بی شائبه می است تا مدت ها نماز می بخشد که در چه چسبیت که اولیا و اکمل این است بسیار گشته اند اما آنچه
 خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از آنجمله که امام آنها ظهور نیافته اند از آن
 حضرت حتی بیحانه سرین معماران ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عرج که ایشان از اکثر بلند تر و اقرب شده
 است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از علم اسباب بلند تر است مناسبترین مقام و جایگاه
 خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سره مستول است که موزی خواجہ حسن بصری بر لب دریا
 ایستاده بودند و انتظار کشتی می برند که از یکنزد و دیرین آشنا حبیب عجمی رسید پس سید که چرا ایستاده
 آید گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجہ حسن گفت تو
 علم نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجہ در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون
 بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معاملی فرسودند و حبیب عجمی چون اسباب را در دست
 از نظر انداخته بود و ندیدی توسط اسباب با او زندگی میگرداند اما افضل حسن است که صاحب علم است و یقین
 را بعلم یقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الله قدرت را در پس حکمت مستور
 ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بقاع حقیقه دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید
 مطابق نفس از نیست زیرا که توسط اسباب بحسب اقع کار کن است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس
 معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند تا نزل تر که ظاهر که در ارشاد حصول مناسبت
 در میان مرشد و مستر شد در کار است که منوط به نزول بداند که اغلب نیست که هر چند بالاتر و دیار آن
 فرو آید لهذا حضرت رسالت فاطمیت علیه و علی الصلوٰۃ و السلام و حججه از همه بالاتر رفت و در قدرت
 نزول از همه پایان تر فرود آمد از اینجا است که دعوت او اتم گشت و به کافه انام منزل
 شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت بهم پدید آمده و راه افاده تمام تر گشته و بسبب آن
 که از متوسطان این راه افتد افاده طالبان بوقوع آید که از منتیمان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
 متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمنتبیان خبر مرجوع از اینجا است که شیخ الاسلام بروی قدس سره گفته
 اگر حرفاتی و محمد قصاب بجای بودند منی سن شمارا بوی فرستادی نه بجز فانی که دی شمارا سودمند تر بود
 از حرفاتی یعنی حرفاتی منتهی بود و میران دی بهر که متوفی یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده
 نام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منتهی تر بود از همه حال آنکه افاده او

از همه زیاده تر بود پس مدار زیاد فی افاده و کمتر آن بر جوع و موقوف آمده بر آنها و عدم انتفاع اینجا
دقیقه ایست باید دانست که همچنانکه در حصول تقس لایت مردی را علم بر دایت خود شرط نیست چنانکه
مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را
از آن خوارق اصلاً اطلاع نداشته و او را بداند که صاحب علم و کشف اند جانز نیست که بعضی از خوارق خود اطلاع
پیدا کنند بلکه صور مثالیه ایشان را در اتمه متعده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای
عجیبیه و غریبه از آن صور بظهور آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلاً اطلاع نیست مصحح انفا
و شمایه آن بر ساخته اند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله که گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عیای
کار و بار است مردم از اطراف و جوانب آید بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ام و در موسم حج حاضر
بوده اید و با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد و مدینه و دیم و اطهار شامی و میانین
و من هرگز از خانه خود نبرآمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام چه قحطی است که بر من میکنند
الهدیجانه اعلم بحقایق الامور که ما زیاده برین اطمینانست اگر تقطش ایشان را معلوم ساخت زود
تر و بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی مکتوب و صد و هفتاد و هجدهم بلا طاهر بدخشی صدور
یافت در بیان آنکه نسبت باطن هر خدیج بحالت و حیرت کشف زیاده است و در بیان آنکه سبب چیست
که در بعضی از کشف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء
معاق و قضاء میرم و حکم هر کدام اینجا و در بیان آنکه آنچه قطعی است دشایان اعتماد کتاب سنت
است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و تأیید
بزرگ به احمد لدری لعالین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی الذل الطاهرین و جمیع تلمذ
که از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سیر
خلایف شریعت عقدا و عملاً بوقوع نیاید و محقق نسبت باطن خود را بهم مهم است و هر خدیج
به حالت کشف زیاده تر بود و بیدان که بجانب حیرت است یا مدبر باشد که کشف الهی و ظهورات
اسمائی در آن راه است بعد از وصول اینها همه کوتهی میکنند و غیر از حالت و عدم یافت مطلوب دیگر
نمی مانند از کشف کوتهی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیارست و مظنه غلط غالب بود و عدم آنرا بسیار
باید دانست اگر بر سبب چیست که در بعضی از کشف کوتهی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود

آن بظهور می آید مثلا خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواهد مرد یا از سفر بطن مراجعت خواهد نمود و اتفاقا بعد از یکماه ازین دو چیز هیچکدام به وقوع نیاورد جواب گوئیم که حصول آن کشف و مخبر عنه مشروط بشرط بوده است که صاحب کشف در آن وقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصول آن شی مطلقا یا آنکه گوئیم حکمی از احکام لوح محفوظ طبر عارفی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محووی خبر ندین صورت اگر بمقتضای علم خود حکم کند ناچار احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام پیش حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام آمد اخبار کرد در حق شخصی که این جوان فردا صبح الصباح خواهد مرد حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از تو چه آرزو داری گفت دو چیز منگو صد بکر و حلوا فرمودند تا هر دو میساستند آن جوان شب بطلی خود در خلوت خانه نشسته بود و طبق حلوا در پیش اتفاقا سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان طبق حلوا را در دست برداشته بان یقین داد چون صبح شد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام آن خبر فوت آن جوان بردند چون دیر شدند فرمودند که خبر بیا رید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که خوش و خرم است میخیزد مانند دین اثنا و حضرت جبرئیل علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام آمده گفت که تصدیق حلوا دفع بلای آن جوان نمود زیرا بستر او مار کمانی یافته که مرده و در درون آن مار افتاد حلوا کوفته اند که از بسیاری حلوا جان داده است و این یقین ابن نقل را معنی پسندد و تجویز خطاب بر جبرئیل امین نمی نماید که حال وحی قطعی است و احتمال خطا بر حال وحی تجویز نمودن مستبعد میدانند مگر آنکه گوئیم که عصمت و امانت و عدم احتمال خطای او مخصوص روحی است که بتبلیغ است از قبل حق سبحانه و دین خبر از قسم وحی نیست بلکه اخبار است از علمی و متفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است پس خطا را درین خبر مجال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فاخر ما کالتم بین الشهادة والاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثاني بیدان ارشدک الله تعالی سبحانه که قضا برود و قسم است قضا و معلق و قضا میرم و قضا و معلق احتمال تغییر و تبدل است و در قضا میرم تغییر و تبدل را محال نیست قال الله سبحانه و تعالی ما یبدل القول الذی ین و در قضا میرم است و در قضا معلق میفرماید بحواله ما یشاء و یشاء غده هم کتاب

حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسائل خود نوشته اند که در قضاء میرم هیچ کس را مجال نیست که تبدیل برده نگردد اگر خواهی انجام بدهی تصرف کنیم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استیجاب میدادند و درین نقل مدتها در خزانه دهن ابن فخر بود اما آنکه حضرت سید محمد طالع باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صد دفعه بلیه بودم که بعضی از دوستان نامزد شده بود و در آن وقت التماس و قرض و دینار و خشوع تمام داشتیم ظاهر شد که در لوح محفوظ قضای این معانی بامری نیست و مشروط بشرطی نه یک گونه باس و نا امید می دست داده و سخن حضرت سید محی الدین قدس سره بیاد آمد مره ثانیة باز بلطی و متفرغ گشت و راه بحر و تیار پیش گرفته متوجه شد که بعضی فعل و کرم ظاهر ساختند که قضاء معانی بر دو گونه است قضای است که تعلیق او را در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بران اطلاع داده و قضای که تعلیق او نزد خداست جل شانہ و بیس در لوح محفوظ صورت قضاء میرم دارم این قسم اخیر از قضاء معانی نیز احتمال تبدیل دارد و در رنگ قسم اول از انجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم اخیر است که صورت قضاء میرم دارد و قضاء که بحقیقت میرم است که تصرف و تبدیل در آن محال است عموماً و غرضاً لکن لا یخفی و اعلم که کسی را بحقیقت آن قضاء اطلاع است تکلیف که در انجا تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست شده بود در آن قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه تعالی دفع ان بلیه فرموده و الحمد لله سبحانه علی ذلک الحمد للہ ائمه اطهار علیهم السلام کما یجب بنا و یرضی و الصادقة والسلام و التیمه علی سید الاولین و الاخرین خاتم الانبیاء و المرسلین الذی ارسله رحمته للعالمین و علی آلہ و اصحابہ و علی جمیع اخوان من النبیین و الصالحین و الشهداء و الصالحین و الملائکه المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبهم و متابعی آثارهم بکره و لا و الکبر او و یرحم الله عبد اقال اینها بر سر اصل سخن رویم و گوئیم و در بعضی اوقات خطائی که در بعضی علوم الهامی واقع می شود سبب است که بعضی از مقدمات مسلم که نزد صاحب الهام ثابت است و در تفصل مرکاب با علوم الهامی اقتضا میشود و به حیثیتی که صاحب الهام نمیتواند تغییر نموده بلکه مجموع علوم را الهامی انکار و پسین چار و بر مجموع خطای شود بسبب خطا و بعضی از او آن و ایضا گاه هست که در کشوف و دقات امور غیبی دمی بنده قیال میکنند که محمول بر ظاهر است و مقصود بر صورت بانمازه آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود نمیند که آن امور

و حضرت الظاهر است و محمول بر تاویل و تبیین مقام از جمله غلط کشفیه است باجمعه آنچه قطعی است و نمایان
اعتماد و کتاب سنت است که بوحی قطعی ثابت شده است و به نزول ملک مقرر گشته و اجماع علماء و اعیان
مجتهدین تیر راجع باین دو اصل است و ماورای این چهار اصل شرعی هر چه باشد اگر موافق است باین اصول
مقبول و الا فلا اگر چه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشف ایشان بود آنجا و در حال
را تا باین ان شرع نبخندیدیم نیم جویند و کشف و الهام را تا بیک کتاب و سنت نزدیه نیم جتیل
نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول از یاد یقین است بحقیقت معتقدات شرعیه که حقیقت
ایمان است و حصول بسر است در اداء احکام شرعیه نه امری دیگر و راسی ان چه رویت موعود با خیرت
است و در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بان خرسند اند از ارام بطلال است و شبلی به
شبه و مثال او تعالی و را او را راست می ترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کماهی بگویم
فتوری در طلب مبتدیان این راه افتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و از آن میترسم که
نگویم با وجود علم تجویز التباس حق بیاطل کرده باشند بضرورت انقدر از اظهار نماییم که مشاهدات و تجلیات
این راه را بر محک تجلی و شهود کوه موسی کلیم السلام علی نبینا وعلیه الصلوٰه و السلام باید زد اگر
درست نیاید ناچار بطلال و شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و فلک مقصود است
و در دنیا ازان چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاهر دک و فلک البته باید خاتم الانبیاء
علیهم الصلوٰه و التسلیمات ازین و ستم بسر است او را در دنیا رویت میسر شد و سر موسی از جان گرفت
و اکمل تابعان او را که ازین مقام نصیب اند گفته اند بی پرده طلی از طلال نخواهد بود صاحب تجلی
فهمد یانه هرگاه کلیم السلام از مشاهده این خال بی آنکه تجلی شود صغفه در گرفت دیگران چه باشند دیگر
بدانند که مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق چل
و علی و همغونی نمایند و خود هم با اتفاق آن طالبان شغولی کنند و ترقیات نمایند این سرشته را که
سعی نمایند که بقای خود را بر باد داده کوشش کنند که مستر شدان نیز باین دولت مشرف شوند و آنکه این
اجازت در توهم کمال و تکمیل اند از دوازده مقصود باز دارد و اما علی الرسول الالبلاغ و السلام
مکتوب و صد و هجدهم ملا داود صد و ریافته در بیان رعایت پیر طریقت مکتوب شریف است
اغری موزنا داود در سید موجب بحث گشت حضرت حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن این مضیات خود متجلی میزند

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله عليه وعليهم الصلوة والتسليمات ورتكابه سبق باطن واستقامت بطر لقت
 اکابر قدس الله تعالی اسرارهم باید که از توجهات شتی فتوری واقع نشود و اگر فرضاً ظلمتی و کدری
 طاری شود علاج آن التجاد تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطان و توجیه نام
 است بر بی خود که وسیله حصول این دولت دوست و در حضور نیست رعایت ادای ساس این دولت
 عظمی را نیک نمایند و رضای این بزرگواران را وسیله رضای حق سازند بجهان طریق نجات و طبع
 انیسست والسلام مکتوب و صدر نوزدهم بجزایرج صدر و ریافته در بیان آنکه آدمی از نادانی
 خود در فکر اندازد من ظاهر خود هست و از عرض باطلی که عبارت از گرفتاری دل است فاعل و ما

یناسب که عصمکم الله سبحانه عما یصکم و معانکم عما تشاکم بجهت سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله
 و جمیعین من الصلوات تهتوا و من التسلیات المکملها سعاد و نجات آنار آدمی را چون مرضی از اراض
 ظاهر طاری میگردد و عضوی از اعضای او را آفتی میرسد آفت در سعی و مبالغه مینماید که آن مرض دفع
 و آن آفت زایل گردد و مرض قبلی که عبارت از گرفتاریست با دهن حق جل و علا برنجی بروی استیلا
 یافته است که نزدیک است که او را بهجت ابدی رساند و یعذاب سردی گرفتاریش گرداند هیچ فکر از آن
 آن نمی نماید و سعی در دفع آن نمی فرماید اگر این گرفتاری مرض نمیداند سفیه محض است و اگر میداند و یک
 ندارد و پلید صرف مانا که از برای ادراک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کوه تاندیشی
 خود مقصود بر ظاهر بینی است عقل معاش چنانچه آفات معنوی را بواسطه تذکرات قایم مرض نمی
 انکار و عقل معاد نیز اراض صوریه را بواسطه مثبتات آخر و به مرض نمیداند عقل معاش قصیر
 النظر است و عقل معاد دیدار عقل معاد نصیب نبیا و اولیا است علیه الصلوات و التسلیات
 و عقل معاش مرغوب غنیاء و ارباب دنیا نشاندن مابینما و اسبابی که محض عقل معاد است ذکر موت
 است و تذکر احوال آخرت و محالست با جماعه که به کثرت در در آخرت مشرف شده اند و اویم تر از این
 مقصود نشان با که ما رسیدیم تو شاید برسی به باید دانست که مرض ظاهر چنانچه موجب تقصیر و احمی

شرعیست مرض باطن نیز مستلزم آن تقصیر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما دعوههم الیه
 و قال سبحانه و انما لکینه انما علی الخاشعین و در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عسر است و در باطن
 ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم ایستادگی شریعه و تحفیض عبادت و تمام لیسر سولت

که اودن آن اسما است و انزل آنها چه فضیلت است شخصی با اعتبار اقدمیت اسم اوست که مبدأ
 تعیین او گشته است ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج
 برزخیت کبری را حاصل نیاید و بی تو سط او ترقی فرماید حضرت خوا چه مایه فرمودند که را بعلیه ازین جهات
 است این جامه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبدأ تعیین برزخیت کبری است یعنوق گذشته اند تو هم
 کرده اند که برزخیت کبری در میان حاصل نموده است و اندر برزخیت کبری حقیقت حضرت رسالت
 خلافت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام را داده اند و حقیقت معامله است که بالا گذشت نشاء
 آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر مالک در سبی واقع شود که مبدأ تعیین اوست و آن اسم جامع جمیع
 اسما است بر سهیل اجمال چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت آن اسم است پس تا چاره درین
 ضمنی های که مبادی تعیینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال تیر بان سیر قطع خواهد کرد و از هر یکی
 گذشته منتها می ان اسم خواهد رسید و تو هم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمید اند که آنچه او
 دیده است از مقامات مشایخ و از آنها گذشته نمود جمعی است از مقامات ایشان حقیقت آن مقامات
 و چون درین مقام خود را جامع مییابد و دیگر از اجزاء خود می انکار و لا یوم تو هم اولویت خود پیدا
 می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوای اربع من لوای محمد از علایه سکر نمید اند که ارفیقه
 لوای او نه از لوای محمد است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام بلکه از انمؤذج لوای است که در ضمن
 حقیقت اسم او مشهور گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و ما فیها
 از انیه قلب عارف بهر هیچ محسوس نشود اینچنانیز شنباه انمؤذج حقیقت است و الالعرش که حضرت
 حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهور یک در عرش است
 عیش از ان در قلب نیست گرچه قلب عارف باشد و دیر اندازی بطریق عرش می متحقق خواهد شد این سخن را
 هر چند بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر ایشان معقول خواهد شد این سخن را بپشالی واضح گردان
 انسان را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند
 و چون این دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من اندک از زمین کلان ترم و از سموات عظیم ترین
 در بیوقت ماطلان می فهمد که عظمت و کلانی از اجزاء خود است و کره زمین و سموات حقیقت اجزاء او
 نیستند انمؤذجات ازین اجزاء او ساخته اند و کلانی از انان انمؤذجات است که اجزاء او می اندند از حقیقت کره

و ساموی و همین شتابه انموده شیء به حقیقت شیء صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمیع محلیات اجمع است
 نمونه آن جمیع آسمانی چه جمیع محلیات مستعمل بر حقائق کوئی و آسمانی پس جمیع باشد نمیداند که آن آسمان بطوری از
 ظلال مرتبه الوهیت است و انموده می است از انمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت
 بآن مرتبه مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمیع محلیات را هیچ مقداری نیست الا لرب و رب
 الارباب و هم درین مقام که سیر ساکن در اسمی که رب و رب و رب واقع شود گاه هست که بپندارد که بعضی از
 اکابر که به یقین از وی فضل اند و متوسط او به بعضی در جرات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده
 نمی نمایند و از اقدم سالکان است عیاضا بالله سبحانه که باین کمال خود را فضل دانه و بخشایست ابدی می پندرد
 چه عجب و کدام فضیلت اگر پادشاه عظیم الشان و تمام السلطان در نصرت زمینداری که داخل ملکات
 اوست برود و متوسط آن زمینداری بعضی از مقامات برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه مانی
 الباب اینجا احتمال فضل جزئی هست که خارج از بحث است چه هر حجام و حاکم به بعضی از وجوه مخصوصه
 خود بر عالم ذو فنون و حکیم بود قلمو فی فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی
 است که عالم و حکیم را ثابت است این در ویش نیز از این شباهات بسیار واقع شده بود اندین تکلیفات بسیار
 ناشی گشته و مانند تها این حالت در او بود مع ذلک حفظ خداوندی جل شانہ شامل حال او بود و که در
 یقین سابق سربدی متذبذب نرفت و در اعتقاد جمیع علیه قنوسی راه نیافت لدرستی آن اسیر و المیز علی
 ذلک و علی جمیع نعماته و انچه خلاص جمیع علیه ظاهر میشد در چیز اعتباری آورد و به محال نیک صرف نمیکرد
 و جملاً اینقدر میدادست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی راجع به فضل جزئی خواهد بود و هر چند
 این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب است جل سلطانه و ازین زیادتی در آن قرب است
 پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه بیا و متورس گشت و هیچ اعتباری نیست
 بلکه بتوبه و استغفار و انابت التجامی آورد و بتضرع و زاری و دعا میگرد که ازین قسم کشف ظاهر شود
 و خلاص مقدمات اهل سنت و جماعت سر موی منکشف نگردد و زوی این خوف غلبه کرد که مباد این
 کشف مواخره نمایند و این توهمات مسأله فرماید و غلبه این خوف بقرار ولی آرام ساخت التجامی
 و تضرع را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقاً درین وقت
 که بر مرز عزیزی افتاد و درین محله آن عزیز را مهد و معاون خود که درین انشا عنایت خداوندی

جل شانه در رسید و حقیقت معامله را کما بینشی و انمود و روحانیت حضرت رسالت خالقیت عید و علی اکرم
 الصلوٰه و السلام که رحمت عالمیان است درینوقت حضور ازانی فرمود و تسبیح خاطر خزین نمود و معلوم
 گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است
 از ظلال مراتب الوهیت که مخفی من با سیم است که رب التبت لیس موجب فضل کلی نباشد و صورت
 مثالی این مقام به نیکی منکشف گردانیدند که جاری در رب مانند و محل این بالکلیه زاکل گشت و این
 در ویش بعضی از علوم که محل شنبه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب رسالت خود نوشته
 بود پیشتر گفته است که نشاء اعلاط آن علوم را که محل فضل خداوندی جل شانه لا مح گشته است
 بنویسند انتشار دهد که گناه شهر را شتمار توبه و کار راست نام دم از آن علوم خلاف شریعت نم نهند
 و به تقلید در ضلالت نیفتند یا به تعصب و تکلف تضلیل و تحجیل نور زنده که درین راه عیب لغیب
 این گناه بسیاری شکاف جمعی را به هدایت می برد و جمعی دیگر را بضلالت و مغمونی میفرماید از والد
 بزرگوار خود شنیده ام قدس میفرمودند که اکثر از رده های هفتاد و هشت که بضلالت رفته اند
 و راه راست گم کرده نشاء آن ذول در طریق صوفیه است که کار یا انجام نارسانیده غلطها کرده اند
 و بضلالت رفته و السلام مکتوب و محمد و سبت و یکم سید حسین مانک پوری صدور یافته
 در بیان خصائص کمالات طریقه علیه تعیندیش فضلیت این طریق و اندراج نهایت در بیات آن بیان
 نهایت این طریق و شل سفر و وطن خلوت در تخمین تعلیم خیر به سلوک و ابتدای اسیله عالم امر بود این
 طریق اقرب طرق که البته مصلحت بود و این طریق پنجمی که در ابتدا آن طلوت و وجدان است و در
 استقامت و فقدان که از لوازم یاس است و همچنین در ابتدا این طریق قرب شهود است و در نهایت بعد و حرمان
 و اکابر این طریقه احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته و اذواق معارف را خادم علوم دینی داشته و
 درین طریق پیری و مدیدی به تعلیم و تعلیم طریقت است نه بگاه و شجره و درین طریق ریاضات مجاہدات
 بالنفس مآره باتیان احکام شرعی است و الترام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰه و السلام لم تحیه
 و درین طریق تسلیم طالب بود طبع تصرف شیخ مقتداست و این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله را
 عطای نسبت دارند و در سلب این نسبت نیز قدرت نام دارند و درین طریق بیشتر افاده و استفاد
 بسکوت است و آن سکوت از لوازم طریق ایشانست و اینا سبب آنکه با محمد لیدرب العالمین الصلوٰه

والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهین اجمعین خوی غرضی سیادت پناهی میر سید حسین در وراق و دکانها
 فراموش نکرده باشند در محایت آداب این طریقه علیه که از سایر طرق مشکایج گرام بوجود امتیاز
 دارد از دست نداده باشند که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنابر ملا خطه بمعنی بعضی از خصایص
 کمالات این طریقه علیه را در ضمن علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریر می آوردم هر چند میداند
 که او را که این قسم علوم و معارف بالفعل از افرادمان مستمعان بعید است اما این آثار همچنین معارف بدو
 و ملاحظه است یکی آنکه مستمع را استعداد این علوم هست اگر چه بالفعل در وراق کار او مینماید دوم آنکه
 اگر چه در ظاهر مخاطب همین است اما فی الحقیقت مخاطب کسی است که محرم این معامله است السیف للقتال
 مثل مشهور است اسی برادر سر حلقه این طریقه سینه حضرت صدیق اکبر است یعنی الله تعالی عنه که به تحقیق
 افضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیا علیهم الصلوة و التسلیات بهمین اعتبار در عبارات اکابر این طریقه
 واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتها است چه نسبت ایشان که عبارات از حضور و گاهی خاص
 است همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سایر گاهی است و درین طریق اندراج نهایت
 صدمات است حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت را در هدایت درج میکنم ع
 قیاس کن رنگستان من بهار مرا به اگر پرسند که چون نهایت دیگران در هدایت ایشان مندرج شد
 پس نهایت ایشان چه خواهد بود ایضا نهایت دیگران هر گاه وصول بحق باشد سجده پس میسر
 ایشان از حق یکجا خواهد شد لیس و راء العیادات قرینه مثل مشهور است جواب گویم که نهایت این
 طریق علیه اگر میسر شود و وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول مطلوب
 فافهم فان کلامنا اشارۃ لا بد رکب الا الاول من الخواص بل من اخص علامه حصول ان دولت
 عظمی را برای آن مذکور ساخت که جمعی ازین طایفه دم از وصل عریان زده اند و طایفه دیگر بیاس از
 حصول مطلوب قائل گشته اند جمیع این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که جمیع آن
 ضدین انکارند و از جمله محالات شمارند جمعی که ادعای وصل مینمایند بیاس احوال میدانند و جماعت
 که مدعی یاس اند وصل را همین فضل می انکارند اینهمه علامت تارسانی است بان منزلت علیا فایده
 مانی الباب پرتوی از ان مقام عالی بر باطن ایشان تافه است جمعی آنرا وصل انکاشته اند و جمعی بی
 یاس این تفاوت از راه استعداد هر کدام منخیز و مناسب استعداد طایفه وصل است و موافق استعداد طایفه

دیگر یاس نزد این حقیر است و ادیاس نمیکو ترا از استعداد وصل است هر چند آنجا وصل و یاس ملازم یکدیگرند
و جواب اعتراض دوم نیز ازین حجاب لایح گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر استمان
ما بینها و لغتی با وصول العرانی رفع الحجب کلها و زوال الموانع با سربا و ملاکان عظمی محجب اتوا یا
بی تجلیات المستوعه و الظهورات المختلفة لا بد ان تنقطفه و تتم تلك التجلیات و الظهورات بتمامها
سواء كان التجلی و الظهور فی مرایا الامکانیه او المجلالی الوجوبیه فانها فی حصول نفس الحجب
سواء و امکان التفادوت بینها فی الشرف و الرتبة و هو خارج عن نظر الطالب اگر چه بسند
ازین بیان لازم می آید که تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند
که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که بی نهایتی تجلیات بر تقدیر نیست که به در اسما و صفات
به تفصیل واقع شود برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس میسر نیست و وصل عریان
حاصل نه وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط بطبی اسما و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات
را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذاتی را نیز بی نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامع
قدس سره در شرح لمعات بان تصریح نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید
جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه نیز بلا خط شیون و اعتبارات نیست که تجلی بی آن ملاحظه ممکن نیست و
آنچه ما در صدر بیان آنیم امر لیت ما و راسی تجلیات صفاتی باشند آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی در آن
موطن جائز نیست که باشد زیرا که تجلی هر تجلی عبارت از ظهور شی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی
ماشاء الله تعالی و انجام مراتب همه ساقط گشته است و مسافت تمام طی شده اگر چه بسند که آن تجلیات را
ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بلا خطه معانی زائده است تجلیات صفات است
و اگر بلا خطه معانی غیر زائده تجلیات ذات اند از ظهور و وحدت را که تعین اول است و زائد بر ذات است
تعالی تجلی ذات گفته اند و مطلب با حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه معانی را در آن موطن
اصلا گنجایش نیست زاید باشند آن معانی یا غیر زاید زیرا که معانی تمام بطریق اجمال طی شده بحضرت
ذات تعالی و تقدس وصول میسر شده است باید دانست که وصل در آن موطن در رنگ مطلب
نیچون و بیچگون است اتصالی که عقل آنرا نم کند از بحث خارج است و شایان بختاب قدس نیست
زیرا که چون را به بیچون را و نیست الی عمل علیا یا انک لا مطایاه اتصال بی تکلیف ببقیاس

هست رباناس را با جان ناس بهیچ کس از مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است
از ابتدا طریقت خود گفته اند که نهایت را در ان اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت میرساند
نهایت هم باید که مناسب آن بدایت باشد و ان بهمانست که این فقیر با ظهار آن امتیاز یافت ۵
اگر ملاحظه بر دینیزن نماید نوای خوابه سبب گمن باشد سجانه اسجد و الله علی ذلک اسی برادر و
این نهایت ازین طریق که از طرق دیگر اقل طویل اند اگر تعداد فراوان نماید نزدیک است که
نزدیکان دوری جویند و از انکار بعیدان خود بهیچ وجه و نماید کل ذلک کمال الوصول الی نهایت

النهایة بعدة حبیبه علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیات اتمها و اکملها و از جمله خصائص این طریقه
علیه سفر در وطن است که عبارت از سیر القسلی است هر چند سیر القسسه در جمیع طریق مشایخ نهایت است
اما ان سیر در نهایت میر میشود و بعد از سیر قطع افاتی درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر افاتی
در ضمن این سیر قطع میباید پس منشاء این سیر که در ابتدا حاصل میگردد و اندراج النهایت فی البدایت
گشت و خاصه خلوت دیگر در ان بمن است که متفرع است بر سفر در وطن میرشد پس در کجمن تفرقه
نیز در خلوتخانه و وطن سفر نماید و تفرقه آفاق بحجّه النفس را بنیادین خلوت هر چند مستقیمان طرق دیگر را نیز
میسر است اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد بر ان خواص این طریق گشت باید دانست که خلوت
در کجمن بر تقدیر است که درهای خلوتخانه و وطن را بر بسته باشد و روزنه را مسدود ساخته یعنی در
تفرقه ملتفت احدی نگردد و مستکلم و مخاطب نباشد آنکه چشم را بپوشد و حواس را به تکلف مطل سازد که ان
منافی این طریق است اسی برادر این همه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط است و در انتها ازین تحملات تسخیر
در کائنیت و عین تفرقه بجمیع است و در نفس غفلت حاضرینجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق
مثنی مطلقا مساویست لاکه مراد آنست که تفرقه در نفس جمیع باطن او برابر اند مع ذلک اگر ظاهر را

با باطن جمیع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و النسب خواهد بود و قال الله سبحانه امر النبیین
و علی آله الصلوٰة و السلام و اذکر اسم ربک و قبل الیه بتیلا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر
چاره نبود که حقوق خلق او بایست تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه باطن در هیچ
وقتی از اوقات جائز نیست که آن خالص از برای حق است سجاده پس سه حصه از عباد مسلم از برای
حق شد لتالی باطن تمام و نصف از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق باطن ماند

اما در ادای آن حقوق هرگاه اشغال او امر حق است بهیچانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سجاده
 الیه بر سجده الامر کلمه فاعبده و توکل علیه و ماربک بغافل عما تعمولون و درین طریق تقدم جذبه است
 بر سلوک و ابتداء سیر از عالم امر است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک و خروج
 معارج جذبه مندرج است و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امیر پس لایان اعتبار درین طریق اندراج
 الیه ایة فی النهایه بهم بگویند گنجایش دارد پس معلوم شد که سیر ابتداء درین طریق در سیر تمام مندرج است
 نه آنکه از آنها بیرون سیر ابتداء فرو آید و بعد از تمامی سیر نهایت در برایت سیر کنند از اینجا باطل شد زعم
 کسی که میگوید نهایت این طریق برایت طرق سائر مشایخ است اگر کسی گوید در عبارت بعضی از مشایخ
 این طریق واقع شده است که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع میشود و پس است
 آنکه نهایت ایشان برایت دیگران شده چه سیر در اسما و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست
 چه سیر در اسما و صفات در ابتداء است بلکه در ضمن همین سیر آن سیر بهم واقع میشود غایت مافی الیها چون
 سیر اسمائی و صفاتی بسبب عرض بعضی از عوارض ظهور میکند سیر تجلیات ذاتی مستور میگردد و متخیل
 میشود که آن سیر تمام کرده داخل تجلیات اسمائی و صفاتی بسبب عرض گشته است و نه چنین است اگر بعد
 از تمامی سیر در طریق ولایت رجوعی بعالم واقع میشود از برای دعوت خلق بحق میل و علا اگر آن رجوع را
 نهایت ایشان دانست برایت خود تصرف کرده باشند بعید نیست اما چه میگوید مشایخ او نیز در نهایت همین
 رجوع دارند و ایضا تمام فواید نهایت و برایت نهایت و ولایت است این سیر رجوع به ولایت تعلق ندارد
 نصیبی است از مرتبه دعوت و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته موصل حضرت خواجہ نقشبند قدس
 سره فرموده اند طریق با اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه و تعالی طریقچه خواستم که البته موصل شد
 و این خواست ایشان با حاجات مقرون گشته است چنانچه در سحرات حضرت خواجہ احمد اقدس سره نقل
 کرده است چه اقرب نباشد و موصل نبود که آنها در ابتداء آن اندراج یافته است خیلی بی دولتی باشد
 که درین طریق داخل شود و استقامت نورزد و بی نصیب و در مصرع خورشید نه مجرم از کسبه
 بینا نیست که آدمی اگر طالبی بدست ما قعی فکده گناه طریق چیست و تقصیر طالب که ام زیر اگر
 فی الحقیقت نه بر این طریق موصل است نه نفس این طریق و درین طریق در ابتدا حالات و وجوه است
 و در نهایت نیز کی و فقدان که از لوازم یاس است بخلاف طرق دیگر که در ابتدا نیز کی و فقدان دارند

و در انتها خلاوت و جردان و چنین درین طریق در ابتدا ترشح شود دست و در انتها بعد و حرمان بخلان
 طرق سائر مشایخ کرام تفاوت طرق ازینجا قیاس باید کرد و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت
 و شهود و خلاوت و جردان از دوری و مجوری خبر میدهند و بعد و حرمان و بی خلاوتی و فقدان تقاضا
 قریب فهم من فهم در شرح این سرانقده و اینها که هیچ کس از نفس خود بخود نداند و دیگری ندارد و نسبت
 قریب و شهود و خلاوت و جردان از حق نقص خود را و را مقفیه و دست و نسبت بغیر خود را و مباد
 دارد این نسبت با موجودات فاعل کفایه الاشارة و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تا به حکام
 شرعی ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم و مبنی دشته جوهر نفیس شرعی را در رنگ طفلان
 بگونه و مویز و جرد و حال غرض نمیکند و به ترمات طوفیه مغرور و مفتون نسکند و اند احوالی که با رکاب
 مخطورات شرعی و خلاف سنت سینه حامل شود قبول ندارند و نخواهند اینجا است که سماع و تقوی را
 تجویز نمی نمایند و بزرگمهر اقبال نمی فرماید حال ایشان بزرگوار است و وقت ایشان را بستم از بکلی ذاتی
 که دیگر از کابر است ایشان را دائمی است و حضور که غیبت در تقای آن باشند نزد این بزرگواران از خبر
 اعتبار ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور بکلی بلند تر است چنانکه اشارتی بآن رفته حضرت خواجه
 احرار قدس سره فرموده اند که خواجه گان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرار هم بجز ندانی و در مقام
 نسبت ندارند کار ایشان بلند است و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و
 شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی که متاخران ایشان پیری و مریدی را منحصر بکلاه و شجره
 ساخته اند ازینجا است که تقدیر تجویز نمی نمایند و معلم طریق را مرشدی نامند پیر نمیدانند و رعایت
 آداب پیری را در حق او بجای نمی آرند این انکال جهالت و نارسائی ایشان است نمیدانند که مشایخ
 ایشان پیر تعلیم پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تقدیر تجویز فرموده اند بلکه در حین حیات پیر اول
 اگر طالبی رسد خود را در جمعی دیگر بنیادی انکار پیر اول جائز است که پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجه
 نقشبند قدس سره در باب تجویز این معنی از علماء اشجار فتوی در دست فرموده بودند ای اگر آن
 پیری خرقه ارادت گرفته باشد از دیگری خرقه ارادت گیرد و اگر گیرد خرقه بزرگواران نیز می باید
 که پیر دیگر اصلاً نگیرد بلکه رواست که خرقه ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث
 دارد و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد و به نعمتی است و جائز است که تعلیم و صحبت از مشایخ

مشایخ کرام
 و شهود و خلاوت و جردان
 و بی خلاوتی و فقدان تقاضا
 و نسبت بغیر خود را و مباد
 دارد این نسبت با موجودات فاعل کفایه
 الاشارة و اکابر این طریقه علیه احوال
 و مواجید را تا به حکام شرعی ساخته
 اند و اذواق و معارف را خادم علوم و
 مبنی دشته جوهر نفیس شرعی را در رنگ
 طفلان بگونه و مویز و جرد و حال
 غرض نمیکند و به ترمات طوفیه مغرور
 و مفتون نسکند و اند احوالی که با
 رکاب مخطورات شرعی و خلاف سنت
 سینه حامل شود قبول ندارند و نخواهند
 اینجا است که سماع و تقوی را
 تجویز نمی نمایند و بزرگمهر اقبال
 نمی فرماید حال ایشان بزرگوار است
 و وقت ایشان را بستم از بکلی ذاتی
 که دیگر از کابر است ایشان را دائمی
 است و حضور که غیبت در تقای آن
 باشند نزد این بزرگواران از خبر
 اعتبار ساقط است بلکه کارخانه
 ایشان از حضور بکلی بلند تر است
 چنانکه اشارتی بآن رفته حضرت
 خواجه احرار قدس سره فرموده اند
 که خواجه گان این سلسله علیه قدس
 الله تعالی اسرار هم بجز ندانی و در
 مقام نسبت ندارند کار ایشان بلند
 است و درین طریق پیری و مریدی به
 تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و
 شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم
 شده است حتی که متاخران ایشان
 پیری و مریدی را منحصر بکلاه و
 شجره ساخته اند ازینجا است که
 تقدیر تجویز نمی نمایند و معلم
 طریق را مرشدی نامند پیر نمیدانند
 و رعایت آداب پیری را در حق او
 بجای نمی آرند این انکال جهالت و
 نارسائی ایشان است نمیدانند که
 مشایخ ایشان پیر تعلیم پیر صحبت
 را نیز پیر گفته اند و تقدیر تجویز
 فرموده اند بلکه در حین حیات پیر
 اول اگر طالبی رسد خود را در جمعی
 دیگر بنیادی انکار پیر اول جائز
 است که پیر ثانی اختیار کند حضرت
 خواجه نقشبند قدس سره در باب
 تجویز این معنی از علماء اشجار
 فتوی در دست فرموده بودند ای اگر
 آن پیری خرقه ارادت گرفته باشد از
 دیگری خرقه ارادت گیرد و اگر
 گیرد خرقه بزرگواران نیز می باید
 که پیر دیگر اصلاً نگیرد بلکه
 رواست که خرقه ارادت از یکی گیرد
 و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت
 با ثالث دارد و اگر این هر سه
 دولت از یکی میسر گردد و به نعمتی
 است و جائز است که تعلیم و صحبت
 از مشایخ

متعدد استفتاده نماید باید دانست که پیرانست که مرید را به حق سبحانه و تعالی فرماید این معنی در تعلیم
 طریقت بیشتر ملحوظ و واضح است پیر تعلیم هم ستاد شریعت و هم رهنمای طریقت بتکامل پیر خرقه پس
 رعایت آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و اسم پیر می اوست باشد و درین طریق ریاضات و
 مجاہدات با نفس اماره باتیان احکام شرعی است و التزام متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰۃ
 و السلام و آنچه زیاده مقصود از ارسال رسل و انزال کتب فی هواهای نفس اماره است بمعادات
 مولای خود جل سلاطین مقتضی گشته است پس فی هواهای متفلسف بوط باتیان احکام شرعی گشت هر قدر
 که در شریعت راسخ تر باشد از هواهای نفس بعید تر بود پس آنچه چهره نفس اماره شایق تر از مثال او
 اماره و لوازه شریعت نبود و در خیالی او جز در تقلید صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات مجاہدات
 که بما و راو تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که جوگیر و برابری دهند و فلاسف یونان و چین اثر شرکت
 دارند و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید و بغیر خسارت راه نمی نمایند و درین طریق
 تسلیک طالب مرید بتصرف شیخ مقتدی است بی تصرف او کار نمیکشاید چه اندر لاج نهایت در بدست
 اثر از توجیه شریف اوست و حصول معنی چوئی و چیکوئی نتیجه کمال تصرف او کیفیت بیخودی که از راه
 محضی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار مبدی نیست و توجیهی که معر از شش جهت است و وجود آن
 در خور حصول طلب نه نقشبندی عجب قافله سالارانند که بر نماز و پنهان بجرم قافله را با این
 بزرگواران بچنانکه قدرت کامله بر عطا و نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب
 صادق عطا میفرمایند و در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیکوی التفانی صاحب نسبت و مفلس
 میسازند بی آنکه میدهند می ستانند هم عاونا الله سبحانه من غضبه و غضباً و لیاء الکرام و درین
 طریق علیه بیشتر افتاده و استفاده بسکونت فرموده اند هر که از سکوت مانع نشد از کلام چه غف
 خواهد گرفت و این سکوت را به تحلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا و توجیه
 این بزرگواران حدیث مجرود است از اسم و صفت جزوات نمی خوانند و معلوم است که مناسب آن توجیه
 و ملازم انتقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و ختم نه مقاله
 بحمد الله سبحانه و بالصلوٰۃ حبیب الحکم و رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی الطاهرین
 اجمعین و السلام مکتوب و عدد و لیست و دوم بنواجه محمد اشرف کابلی صد دریافت در بیان حرام

احوال و دید قصور و متمم داشتن حسنات خود را و جمع شدن این دید قصور با کمالات ولایت بلکه
این دید اثر آن کمالات است و مایه سبب تکبیر الله و تقنا فیها تک و ثبتنا علی طاعتک بحجرت سید المرزیه
والاخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بزرگی فرموده است مرید صادق آنست که مدت
بست سال کاتب شمال او چیزی نیابد که بروی بنویسد و این فقره بر تقصیر بدوق و در جلدان
در حق خود میباید که کاتب بچین معلوم نیست که در مدت بست سال حسنه بیابد که در صحیفه اعمال او درج
نماید خدا و انا است جل سلطان که این سخن ایه القنع و کفاف نمیکوید و ایضا بدوق میباید که کافر فرنگ
از وی بمراتب بهتر است و اگر کم اثر برسد از جواب عاجز نیاید و ایضا بطریق دوق خود را محکم خطیبا
میداند و مشمول سیات می انگارد و حسانی که بوجدی آید کاتب شمال خود را بکتابت آن احق نمیداند
و میباید که کاتب شمال او همیشه در کار است و کاتب بچین او معطل و بیکار و صحیفه بچین را خالی و سفید میداند
و صحیفه شمال را محلو و سیاه امید سی خبر بر حمت ندارد و دوست او نیز چیزی منقذت نه دعا اللهم مغفر تک
اوسع من ذنوبی و در حمتک ارجی عندی من عملی موافق حال او است عجایب کار و بار است فیوض
و واردات الهی جل سلطان که علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فالق و واردات نماید این دید
قصور بنیاید و تقویت این عیب مبنی میفرماید بجای عجب منقصت می افزاید و در محل ترفع راه بتواضع
و فروتنی میکشاید و در آن واحد هم بچکانات ولایت مشرف است و هم بدید قصور متصف هر چند بالاتر میبرد
پایان تر خود را می بیند بلکه همان بالا رفتن سبب پایان تر دیدن شده است نظرها را بالا در دار ندیانه
و اگر سر از معلوم نکند شاید باور دارند سوال سر این جمع متنافیین چیست و وجود احدی متنافیین
سبب وجود متنافی دیگر چرا باشد جواب استحال و جمع متنافیین مشروط با اتحاد محل است و در این ضمن فی محل
مشترک است بالا روند با الطائف عالم امر است از انسان کامل و فرود آید با از عالم خلق او الطائف عالم
از هر چند بالا نرود و بدیمناسبت تر میگردد با عالم خلق و همان بهمینا بسته سبب پایان تر آمدن عالم خلق
و عالم خلق هر چند پایان ترمی آید سالک ربانی حلاوت تر بدیسا زد و دید عیوب نقائص را زیاده تر میگردد و اندک
است که منتزعیان موجود از روحی آن اندک و حلاوت دارند که در ابتدا الی شانرا میسر شده بود و در انتها اندک
رفته و نیز یکی بجای آن نشسته و هم اینجا است که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که در کافران
آیهی هست بواسطه انزعاج عالم امر با عالم خلق او و در عارف این مترجیح اکل شده است عالم خلق تنها که با

عارف مریخی آمده جدا نموده است که سرسری از ظلمات و گذورت است و هر چند لطائف عالم افزوده
 می آید با عالم خلق خدای تعالی نماند و امتزاجی حاصل نمیکند چنانچه در ابته او داشتند که توبیکه بدست اخوی
 خواهر محمد طاهر رسال دهم بود و در رسید حصول رابطه که مثنی بر مناسبت نامه است در زمان
 غیبت از لغت های عظیم تمیز و تامل و ملاحظه مرقع شود اکتفا بقرب فایده یابد و وجود این قریب اهرش قرب
 ابدان را دوست ندیده که تمامی نعمت مربوط باین قریب است و پس قریبی با وجود قرب قلوب چون
 ابدان نداشت با و نامی آن جماعه که قریب ابدان داشتند ترسد لهذا اتفاق کوه در میان و بعد از ایشان
 که اتفاق کنند بر بری کنند فلا تعلل بحدیث شیاگانا ماکان والسلام مکتوب و صدر و لبست و
 بخواجه جمال الدین حسین کولابی صد و سیافه در تحریر این اظهار احوال و واقعات نمودن شیخ بزرگوار
 خود اخوی خواججه جمال الدین حسین بی است که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند نشنیده اند
 که مشایخ کربیه مریدی را که تاسه روز از احوال و واقعات خود بفرض شیخ خود نرساید کف پایی میفرمایند
 ماضی دیگر چنین نگنند و هر چه در و دید نویسان شنیده و مسموع مبارک اخوی اعتراف منتعم دانسته و در حق
 گوشت و صحبت گرامی ایشان از عزیز و اندوه و دیم تر از کج مقصود ایشان مکتوب و صدر و لبست چهارم
 میر محمد نعمان بخشی صد و سیافه در بیان رعایت آداب دفع غلظه از آنکه توهم نموده بود و با غلظه
 و تاکید در تعلیم طریقت و تحمل نمودن بختی فقر و تمارادی و بعضی نضاح و قسینمات که ببلایار محمد قدیم
 در پشت این مکتوب نوشته شده مکتوب شریف اخوی ارشدی شیاوت بنای میر محمد نعمان وصول یافت
 معنوم مقداتی که ترتیب داده بودند و نحوای تشکیکاتی که نموده بودند و شرح انجائید بعضی مردم شمار اهل ان
 میگویند این قسم سخنان در میان او ردن با کسی که اندکی گیر و چاره نباشد چه مناسب قطع نمیتوان
 کرد و معارف نمیتوان جست مع ذلک خیال کنند که ازین نوع سخنان عبادی بخاطر این جانب داده
 یافته باشند که باز از انجام چه جای آنگه به بزرگی بکشند خواهی شما در نظر است و زلات شما از اعتبار قطر
 هیچگونه خاطر خود را مشوش ندارند و هیچ چه از این جانب تصور نمایند که بوجه من اوجوه آثار و انجاست
 چه آثار مقصود شود که موجب زاری منتفی است امور کی که بود نویسان بختی بشریت سر بزنند شایان
 مواخذ نیست توهم آثار و انظار بر آورده به تعلیم طریقه و اقا که طلب سرگرم باشند با ستیاری
 از برای تاکید این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین و نفس بدترین در کین این مسکین باشد

از احتیاط و تاکید چاره نبود مبادا بگویم و حیل از جابر ندوب تسویل و تنویر سیادت را بشو و حسنات
و انانید فرموده اند که دشمن احمین چون از راه طاعت و نصیحت در آید دفع کردن آن متعسر است
پس همیشه بتجی و متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی بپسستگی و زاری باید طلبید که ازین راه خیرانی او
تخوانه و استدرج او را طلبید طریق استقامت نیست که بساوت ابدی برهنه فرماید دیگر فقر و نامرغ
جمال این طائفه است بسید کوفین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی احوال
کرم کفیل رزق عباد خود شده است و ما و شمار ازین تردد فارغ ساخته هر چند اشخاص بیشتر رزق
زیاده تر بکمی است متوجه مرغیات حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بگویم او سبحانه و تعالی انانید
و الباقی عند التلاقی بعضی یاران که از ان طرف آمدند اظهار نمودند که هنوز تو بهم از او در خاطر میر
تمکن است بنا بر عملی و ملک بتاکید و مبالغه نوشته شد که رفع تو هم از ان نمایند و دیگر کتابی بجایار محمد قدیم
نوشته بود که متضمن نصائح و مواعظ باشند نظایر مضمون آن کتابت مقبول طبعش نینقا و که جواب
کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن دعا نیز خود را معات داشت که مقبول طبعش نینقا جماعه که این
حقیر منسوب مذ اگر مظان غلط و مواد خطا را ایشان را اعلام نکند و حق را از باطل جدا سازد و از عهده
چگونه برآید و در آخرت چه رو نماید با و گویند من آنچه شرط ابلاغ است با تو میگویم با تو خود
از ستم نیکو نخواه ملال با نکه مقام شمی و دعوت خلق بحق جل و علی بس مقام عالی است تشخیص
قومه کالانی است شنیده باشند هر که بر و برگ را باین منزلت علیه چه مناسبت است هر گاه
مرو میدان کی شود پایشه آخر سلیمان کی شود با علم به تفصیل احوال و مقامات و معرفت بحقیقت
مشاهدات و تجلیات و حصول کشف و الهامات و ظهور و تبیرات و اوقات از لوازم این مقام
عالی است و بد و نهان خط و اتقا و قایت مافی الیابا که بر طریقت قدس الله تعالی اسرار هم بعضی از
مردان خود را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از آنکه بمقام شمی برسند نوعی از اجازت میدهند و
نحوی از تجویز میفرمایند که بطالبان تعلیم طریقت نمایند که بر احوال و اوقات مطلع گردند و این نوع تجویز
بر شیخ مقتدا لازم است که آن مرید مجاز را امر با احتیاط دین کار فرماید و بتاکید مواد غلط را و انانید
و بتلا بر نقص آنها اطلاع بخشد و بمبالغه تا تمامی آنها را ظاهر سازد و در نتیجه صورت گریش در ظاهر
حق مسایل نماید خائن باشد و اگر مرید را بر آید بید دولت بود و گرنه داند که رضای حق جل و علا منوط بر

شیخ است و سخط او تعالی مر بوط بسخط او چه باشد یعنی فهمید که قطع کردن از منکر کجا میشود اگر از ما
 قطع کند بگوید میبایست و اگر عیاذ بالله سبحانه این قسم امری بخاطر او راه یافته باشد بی توقف گویند
 که توبه کند و استغفار نماید و حضرت حق بی سانه یکتا و متضرع باشد که باین ابتلائی عظیم مبتلا سازد و باین
 بالایی خطرناک گرفتار نگذارد و الله سبحانه و تعالی که ازین همه بنایر وانی و اضطراب باین هیچ عیار
 و انزاری بر خاطر این بنده نمانده است از اینجا امیدوار است که عواقب امور بخیر بگذرد و باقی احوال و
 اوضاع را انخوی ارشدی مولانا محمد صالح به تفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی شبهات را
 از ایشان استفسار خواهند نمود و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
 الصلوات و التسلیات تمها و اکملها مکتوب و صد لست و بحکم بلا طاهر لاهوری صدور یافته
 در بیان آنکه در بدایت این طریقه علیه احوالی که دیگران را در نهایت میسر بگیرد و میسر میشود و لیکن
 بطریق اندراج نهایت در بدایت که لوازم این طریق عالی است و ظاهر این چنین احوال در بدایت لازم
 آن نیست که صاحب آن احوال را کامل بکمال گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و انیارسف یک به خود
 و فصلی علی تنبیه و تسلیم علیه و علی آنکه اگر امر مسلمات شریفی در پی وصول یافت از گرمی هرگاه مطالبان
 و التذاد و جمعیت ایشان اندراج یافته بود و تحت بفرحت از و ذفایت مانی الباب چون درین طریق اندراج
 نهایت در بدایت است متبیین این طریق عالی را در ابتدا احوال روید که شیه یا احوال منتیان است
 حقیقتی که فرق در میان این دو نوع احوال نتواند کرد و گمانی که حدت نظر داشته باشد لیکن برین نقطه
 اعتماد بر حصول احوال نمود و آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت ضرر آن
 صاحب احوال فوق ضرر مستر شدن او است بحتم که بحال کمال او را از ترقیات باز دارد و نتواند بود که حصول
 جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که مانده او هنوز بر کفر خود دست نرکند و در
 نیافته مضی مضی جمعی را که اجازت داده اند بلائمت معقول آنها و سازند که این نوع اجازت بدین کمال
 نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا داده است را قبیل اندراج نهایت در بدایت
 و لصلحی که مناسب اند و کار دارند و بر مقتضای آنها مطلق بکنند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت
 منع شان نکنند که شاید برکت نفس شایبه حقیقت مقام ارشاد برسد دیگر چون شیخ درین اعظم القدر
 نموده اند مبارک است ستمی و اتهام را در کار دارند و سر کرم باشند که باعث از دنیا گرمی هرگاه مطالبان

کرد و السلام مکتوب و وصد و لبست و ششم برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود
 الاثمه اند و بیان آنکه فرصت حیلة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بر آن و مایه تاسف که
 مکتوب مرغوب اخوی اعز و وصول یافت موجب فرحت گشت اسی برادر و وقتنا الله سبحانه
 و ایاک فرصت حیلة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بر آن حیف باشد که کسی این فرصت را
 در تحصیل امور لا طائل صرف نماید مگر لامحمد که در دای برادر مردم از اطاف و جوانب کپی با
 دینوی نموده در رنگ مورد مخیر نیند و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته و در طلب دنیا و دین دنیا
 می دیر و بشوق خواهان حصول آیند الحیا و شفعه من الایمان حدیث بنویست علیه من الصلوات
 افضلها و من التسلیمات اکملها اسی برادر این نوع اجتماع اهل الدنیا و این قسم جمعیت لدنی که در
 در سر بهند میسر است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آید و شمه ازین
 ماجر حاصل کنند و شما چنین دولت را مفت از دست دادید و از جوهر نفیس بجز ورمونیز در رنگ
 طغان اکتفا نمودید هر صبح شرمت باد از شرمت باد اسی برادر تا وقت دیگر شاید فرصت
 ندهند و اگر بدیند این اجتماع بر پانگه از ندان زمان علاج چیست و مدار کب کچ و دو ملاقی کچ
 چیز حاصل آید غلط کرده آید و خطا نهیده آید بلقهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسها نفیس
 و مزین فریب نخورید و تنای آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا چه در آخرت هیچ نیست بگو
 رضا طلبی اهل دنیا خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش
 دور است حق سبحانه و تعالی عقل دها و متنبه کنای برادر دنیا که در بیوفائی مثل است و اهل دنیا
 که در وفات و خست مشهور حیف باشد که عمر گرامی خود را اندی بیوفای و خیس ف نماید اعلی الرسول
 الا البلاغ و السلام مکتوب و وصد و لبست و ششم برادر طاهر لا هوری صد و یافه در بیان
 یحیی از نصائح و مواعظ که بمقام شیخی تعلق دارد که الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
 شریف و وصول یافت موجب فرحت گشت آن طلاوت و الله اذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت
 افزود اسی برادر حق سبحانه تعالی که شمار این منصب امت فرموده است شکر این نعمت را بر و جود
 او نامید و می افطت کنند که امری صادر نشود که باعث نفرت خلایق گردد و که وبال عظیم است نفرت خلق
 مناسب است ملائمه است که بشیخی و دعوت کارند از ندانند بلکه مقام نقص ملالت نقص مقام شیخی است مباد این مقام را

عظمت نمایند و در عین شیخی آرزوی طاعت نکنند که ظلم عظیم است و در نظر مردمان خود را تحمل دارند
و در اخلاط و مساوالت بامستر شدن اوقات نمایند که باعث استحقاق است که منافعی افاده و استفاده
و در مخالفت حد و دشمنیه نیک رعایت نمایند مگر عمل بر خصم تجویز نکنند که هم منافعی این طریق
علیا است و هم منافض و عوای متابعت سنت سینه عزیز می فرموده است ریای العارفین خیرین
اخلاص المردین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بجناب قدس خداوند
جل سلطای پس ناچار از اخلاص مردمان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان اسباب تقلید است
مطایبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طایبان محروم مانند پس عارفان بر آس
آن گفته تا طایبان بآن اقتدا نمایند این ریای عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نفس
خود باشد زیرا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طایبان است و عارفان را
بعمل احتیاج نیست عیاذ بالله شیخ این خود عین ایحی و زنده است بلکه عارفان در اتیان اعمال
بسیار طایبان را بر اند و از اتیان اعمال می پیکس استخوان نیست غایت منافعی اعمال عارفان
گاه هست که نفع طایبان که مربوط به تقلید است تیر بخور است و بآن اعتبار آثار ریای نامست
بالجمله در قول و فعل نیک یا فطرت نمایند که اکثر خلایق درین آوان هنگام طلب اندک کار و کوفت
نیاید که منافعی انقیام باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه تعالی استقامت
طلبند دیگر از حصول نسبت های مشایخ نوشته بود و وجه آن را مکرر بشما بالمشافه گفته شده
است و ادای آن چیز منفعند که در آن خیریت نیست زیاد و چه نویسد و السلام مکتوب
و و صدر و است و مشتمل بر تحفه نعمان صدور یافته در بیان بعضی از اوصاف که بجهت تکمیل تعلیم
طریقت تعلقی دارد و اینهاست که مکتوب مرغوب خوبی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت
به بردارگر شما گفت شده است که ما را این طریق بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحکمیکه بر ترک
ادامی آداب آن ماضی نباید شد و در سوخ و ثبات است بر محبت و خلاص شیخ طریقت بر بنحیکه صلا
بر روی مجال اعتراض نماید بلکه جمیع حرکات و سکنات او باید بموجب در نظر مرید و باید عیاذ
بالله سبحانه در ادبی امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع نشود و اگر به نیت استقامت
و و اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و در ای و عیایای دیگر نیز گوش دشمنان

در مراعات آن احتیاط فرمایند و تیغ و زاری ثلاثی تعصبات نمایند و در عشره این ذکر را بجا آورند
 نشینند به نیت تعصای هکات عشره آخره ماه رمضان که وقت ازناه ترک شده باشد تا باین نیت
 مرکب سنت باشد و در آن عشره اعتکاف تیغ و زاری و پنهان و نیاز مدر تعصبات جویند فقیر در آن
 عشره مدد شما خواهد نمود انشاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینهمه مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست
 اجازت تعلیم طریقت بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد الا از من نیست که هر چه
 در خاطر بگیرد آنرا البته سعی باید کرد چیزها بخاطر میکند و که ترک آن اولی و انساب است نفس بخواهت
 امری را که پیش گرفته خواهی بد آنرا با انصاف رساند و حقیقت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چند کلمه
 نوشته شد حضرت حق سبحانه و تعالی نافع آمد فکر کار خود باید کرد و ایمان بسلامت پیدا اجازت نامه و در بیان
 بکار نخواهند آمد در ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق بیاید آنرا تعلیم طریقت بکنند آنکه تسلیم
 طریقت را بکنند و معامله خود را تابع آن سازند آن خود را سر اسیر خبر و خسران است مکتوب
 دو صدر و نسبت و نعم بمنزله احسان الدین احمد صد و بیست و در بیان آنکه طریق ما همان طریق
 حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن تکمیل صناعت و تمییز نسبت بتلاحق افکار
 و تعاقب لطاقت است با الله و السلام علی عباده الذین اصطفا رسالات شریفه که نامزد و مخلص
 مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسیدن موجب از دیاد فرحت و با عث افراط محبت گشت
 جزا کم الدیسی نه عنا خیر البحر و جملا بعضی از شهادت و تردیدات که اندراج یافته بود آنکه طریقی
 ماطه یق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الا قدس و نسبت همان نسبت شریفه
 آنحضرت که هم طریق از ان طریق عالی و کلام نسبت ائمان نسبت علیه اولی و انساب است
 که کسی آنرا اختیار نماید غایت مافی الباب تکمیل صناعت و تمییز نسبت بتلاحق افکار و تعاقب
 انوار است مثلا نحوی که در میان سیدویه بوده بتلاحق افکار متناخران دو چند زیاده گفته است و چرا
 و منع شده مع ذلک همان نحو سیدویه است که افکار متناخران بیش از پیش مشاطگی و ترنم آن
 نموده است مقوله شیخ علاء الدوله قدس سره لیسع شریف رسیده باشد که فرموده هر چند وسط
 بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد و اینقسم زیادتی بران نسبت علیه که بطریق مشاطگی و ترنم
 پیدا شده باشد در گفت آمده جمعی را در تحمیلات انداخته است حقیقت معاوله انیت که بی تکلف

و تصنع نموده آید مکتوبات و رسائل این فقیر را به بینند که این طریق با طریق صحاب کرام علیهم الرضوان ثابت گردیده است
و این نسبت را فوق همه مدلل ساخته و مداحی ابن طریق عالی و اکابر این طریق را برینجی نموده است
که هیچکس از خلفای این خاندان بزرگ بایراد عشر عشر آن موفق نگشته و ایضا آن فقیر در دفتر
و در نشست و برخاست رعایت آداب و لوازم این طریق بر وجهی تمام نیاید و سر موسی مخالفت
و احداث تجویز نمیکند عجب است که این همه هنر را از نظر مستور مانده است و اگر بالفرض در ایام آزار
نسبت بیغض یا ران در کلمه و کلام سخن نا ملائم واقع شده باشد در نظر آمده عجب تر آنکه شما مثال
این سخنان را باور میدارید و بجز دشمنان از کجا میروید اگر حسن ظن است چه مخصوص بنان جماعت است
یا مگر قابل حسن ظن نیستیم با کجمله اگر مدار برگشت و شنود است از دست سخن چینیان و خاصه متصور نیست و علام
متوقع نه از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص متصور شود و رفع کلفت و سب
گردد و نوشته بودند که وقت تربیت حضرت پیر زادگان رسیده و میگردد و وصیت حضرت ایشان را
قدس سره یاد داده بودند و مکرر با کمال مساعدت خوانان است که بخیر متعهد و مدام خود فائز گردید لکن
درین مدت از خدمت ظاهر بی واسطه مطلع معلوم خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت
علیه میکرد و حالا اگر میداند که مانعی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که
چند روز آمده باین خدمت شتعال نماید و اگر نیک ملا خطه بنیاید میداند که درین کار مجرد امتثال امر وصیت
باید نمود و الا تربیت ظاهر و باطن شما ایشان را کافیه است احتیاج دیگری نیست و دیگر انوی مولانا عبد اللطیف
میفرمودند که میان محمد قلیج مخدوم زاده کلا نادر حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان
نیز تجویز نموده اند شایع این خبر در تعجب آورد و اگر اواز تا رسائی خود چیزی تخیل کنند ایشان
چون تجویز نمایند ازین میترسد که مباد از آن محمد قلیج جای دیگر بریت کند مکتوب و صد سی ام
شیخ یوسف برکی صدور یافته در علوهت و عدم اکتفا با آنچه حصول شود بلکه نفی آنچه میشود و مدام گردد
و اثبات معبودی چون دینیگون که با و رای دید و دانش است محمد کند و سلام علی عباده الذین صلفه
شما از احوال گرامی شما میان بابو بام شما اظهار نمودند و متفسار حقیقت آن فرمود بنیاء علی ذلک
چند کلمه نوشته آمد مخدوم باین قسم احوال در او اهل اقدام متبیدان این راه را بسیار دست می دهد
هیچ در اعتبار نمی آید بلکه نفی آن بنیاید اصل کو نهایت که ام شعر کیف الوصول الی سعاد و دونهای

قلل ایبال و دونهن خیون به الد تعالی بچون و بیگونه است هر چه در دید و دانش و شهود و ملاحظه
در آید غیر اوست سبحانه و تعالی و راه است ز نهاده بخود و مویر این راه در رنگ طفلان گول نشوند و
بوصول نهایت مغرور نگردند و واقعات احوال را پیش شیخان ناقص ظاهر سازند که ایشان باندازه
یاقت خود قلیل را کثیر می انگارند و بدایت را نهایت می شمارند لایزم طالب مستعد در علم کمال می افتد
و فتور در طلب او راه می یابد شیخ کامل باید طلبید و معاینه امراض باطنیه را از وی باید خواست
تا زمانی که شیخ کامل تر رسد باید که این احوال را در تحت لادر آورده نفی بکنید و اثبات مبدء حق که چون
و بیگونه است بنماید حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته
شد آنهم غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد و بیشتر هر چه رود در نفی بکنید که او تعالی در راه او
در جانب اثبات غیر از کلام بکلمه مستثنی هیچ در دست نیاید شرطی اکابر این طریقت نیست و السلام
على من اتبع الهدى و التزم متابعة المصطفى عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات آمهنا و المكنها
مکتوب و صدوسی و یکم بمیر محمد نعمان صدوق یاقت در جواب سوال که نموده و پرسیده
که فرق در میان حصول و وصول چیست و اسمائی که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات
و التسلیمات همان اسماء مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده
بود که منع از ذکر چه میکند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چه از چیزهای دیگر که
در زمان آنسر و نبود علیه الصلوة و السلام منع نمی نمایند مثل لباس خرمی و شال و سر وایل
نخود و نعلی علی بنی و نسلم علیه و علی آله السلام دو مکتوب شریف بتعاقب سید مکتوب اول
هر چند بمنی بر سوزش و خطراب بود اما مکتوب نعمانی ملازم همواره بوده است و مشعر از شوق
و سرگرمی محبت آثار از آن نیکو میر سعد الدین ماهی می شد که طلب کتابت نمودند در آن وقت نیز
و مقبوض بودی که بخط خود نوشت است نوشت بمولاتا یا محمد جدید گفته که بنویسد در وقت بیاید
اگر کلمه ناملازم مناسب شده باشد مغرور خواهند داشت با آنکه باید که باندک چیز بیجا نگردند
و معامله را بهر هم نزنند حق سبحانه و تعالی نمکند که آنرا می در میان باشد و یا از روی بخشش
و اعراض چیز نوشته آید از روی نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب
ثانی شما بسیار مخطوط ساخت حرارت در هر امر در کار است پند دلی و افسردگی نصیب عباد

نوشته بودند که فرق در میان حصول و وصول نمیتواند فحیدای برادر حصول با وجود بعد تصور
و وصول متعذر غفرا که بصورت مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت که عقدا در آنکه ما حاصل است
اما وصول یقینا متحقق نیست زیرا که ظلمت که عبارت از ظلم و تاریکی است در مرتبه منافی حصول آن
نیست اما وصول شمس ظلمت را برتابد تا فرقا و ایضا پرسیده بودند که اسمائی که مبادی
تقینات انبیا است علیم الصلوات و التسلیمات همان اسمای مبادی تقینات اولیا است یا نه
فاگر هست فرق چیست ای عزیز مبادی تقینات انبیا علیم الصلوات و التسلیمات کلیات
اسما است و مبادی تقینات اولیا جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و از
انجزئیات آن اسما همان اسما است که تقدیری از قیود ما خود گذشته است کالاراده المطلقه و الاراده
المقیده بشی و چون اولیا را بواسطه کثابت انبیا علیم الصلوات و التسلیمات ترقی واقع میشود
راض آن قید نموده الحق بطلن خواهد بود و این فرق را در بعضی مکاتیب تفصیل مذکور ساخته است
ملاحظه خواهد نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر چه میکنند که بدعت نیست با آنکه ذوق و
شوق می بخشند چو از چیزهای دیگر که در زمان انسرور بنمود علیه و علی اله الصلوه و التسلیمات
منع نمیکند مثل لباس فرجی و شال و سرویل مخم و ما عمل آن سرور علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات
بر دو نوع است بر سبیل عبادت است یا بر طریق عرف و عادت عملیکه بر سبیل عبادت بوده
خلاف آنها از بدعتهای منکر میدانیم و در منع آن مبالغه بینایم که احداث در دین است
و آن مردود است و عملیکه بنا بر عرف و عادت است خلاف آنها بدعت منکر نمیدانیم که در منع
آن مبالغه نمی نمایم که بدین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است نه
بر بدین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده بجا
تفاوت از منته تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مندرج است
و منته سعادات بقا الهی و ایام طاعت سید المرسلین علیه و علیهم و علی تابعی کل
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و السلام مکتوبی و صدوسی و دوم
بسمائیان صدر یافت در بیان حقیقت دنیای دینه و بیخ فرخزات ربه آن و علاج انزاله
این دینه و مایه سربلک حضرت حق سبحانه تعالی حقیقت دنیای دینه نام ضمیمه و بیخ فرخزات

و محمولات رویه را در نظر بصیرت منکشف گردانیده حسن و جمال آخرت را باطراوت جفا و انهمان
یا نیاوردنی تقاییر و در گذران جل سلطان جلوه گردانان و بجز میده سید المرسلین علیه و علی آل من الصلوٰت
و من التسلیمات کلمات این قبیح سیر از و الی بعضی حاصل گشته بکلیه تو بهی بعالم بقا که محل مقام
است جل سلطان میسرید و تاج این دینه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محالست و تا خلاصی از گرفتاری
آن میسر نشود فلاح و نجات آخری متعذر خواهد بود پس کل خطیه قضیه مقررست و چون معا یکجا باشد
علاج اذالمجتب این درین منوط باشد بر عبت نمودن در امور آخرت و ایتان اعمال صالح بر وفق حکام
عرا حق سبحانه تعالی حیوة دنیا را منحصر بچیز نیکه در چهارچوب گردانیده حیث قال الله تعالی انما الحیوة
الدنیا لعب و زینة و تفاخر بینکم و کما ترث فی الاموال و الاولاد و الالبس ناچار و وقتیکه اشتغال باعمال صالح
نماید جزو عظم آن لعب است و ببقصان آورد و اجتناب از لبس حریر و تبیس بذهب و فتنه که عود
در تحصیل نیست اند فریاد بجزو دیگرش که زینت است و بزوال آرد و چون یقین نماید که فقیست
که امت نزد خدا میسر و جل بروج و تقوی است نه بحسب نسب آئینه از تفاخر با نماند و چون دانند که اموال و
اولاد مانع ذکر حق اند بیاید و معرض از جناب قدس و تعالی ناچار از تکار و دران تفاهد فرماید و ترناید
آزاد معاتب شود و با جمله آتاکم الرسول محذوه و ما حکم عنه فانصوا کیلا یضرم شیء بیت و دوم تر از گنج
مقصود نشان اگر مانع سیم نو شاید بیری با بقیة المرام میان شیخ عبدالمومن بزرگ زاده اند تحصیل
با انجام رسانیده سلوک طریقت خوفیه میفرمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت
بشری از قبیل اهل و عیال متجربی اختیار و مظهر میسازد این فقیر از برای دفع این خطر اذلال بیجا
شما نموده مشق بابا کلیم الفصح و السلام مکتوب و صدوسی و سوم بعالی جناب شیخ فخریه
در بعضی اصحاب مجتهد و صدور یافته ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی ما جاوید جدم الامجد علیه و علی آله و صحابه
من الصلوٰت فضلها و من التسلیمات الکلمات در ایام عرس حضرت خوابه قدس سره بحضور توفیق رسیده بکار
داشت که در ملازمت علیه نیز بر شد و درین اثنا خبر کوچ منتشع گشت بضرورت توقف نموده بچند کلمه
نام بوط تصدیق ده گشت اگر در حضور است و اگر در غیبت بهی جهت خوابان سلامت ایشان است از
آنچه نباید و نشاید و در بعضی احوال خطبه خیر اندیش بران می آرد که لکن ایشان را اختیار کرده آنچه
شایان عقبه علیه ایشان میباشد بگوید و سبحانه مایل آید و در مجلس شریف نا اعلان مرا نگذارد

امامید اند که جمیع آرزوهای منست و ضرورت بدعای ظریف طب اللسان هست شاید که بمعرض قبول افتد حضرت خواجۀ احرار قدس سره از بزرگی و کلائی خود میفرمودند که هر چند کفر هست که کسی بآن کلان شود که اگر او برهم شود که همه عالم برهم شود اما چه توان کرد که مالایی ما کلان ساخته اند ام و زبان منم بزرگی و کلائی نزدیک هست که در داده جناب شما صادق آید چه در رفاهیت خلافت است و بالعکس از اینجا است که نزد مردم دعا خیر شما در رنگ دعا و نزول مطراست که لعائنۀ خلایق نان است پس حیف باشد که بآن کلائی و بزرگی برابر داده نشیانش جای انگشت بماند و این دایه ششاش بر دل دوستان غیر ایشان بار عظیم است کم نموده ایشان به کبار سازند چنگاه هست که این نیرانیش ازین مقود فرجی نبوده است که مباد آنکه اروم باشد گران آید یار ناگدن از یاد هوا میرنجد به همچو گلبرگ ز آسب صبا میرنجد اما از دوستی دور نمود که بلاخط و گزافی خاطر در مقام سکوت آید عاقل و وظیفه شود دعا گفتن است و لب در بند آن میباش که نشیند یا شنید چو چنگاه هست داعیه زیارت حرمین لغیرن حرمها المده سبحانه عن الآفات پیدا شده است و باعث این سفوحان داعیه است و چون بیغنی منوط استخراج و استرضاء ایشان بوده فقر کوچ آن داعیه را در تسلیف انداخته غیر فیما صنع الله سبحانه و السلام مکتوب و صدوسی و چهار هم بمقتضی آگاه معارف و دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زاده کلان معنی شیخ محمد صادق علیه السلام تعالی سبحانه و اوابقه و او صلواتی غایه مایه تمام صد دریافت در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که مشاء هر خیر و کمال حقایق ممکنات عدات اند که مبادی هر شر و نقص اند و منعی من عرف نفسه فقد عرف ربه و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب و اعتبار است و معنی تا ویلی که بیۀ الله تورا السموات و الارض ما یناسب ذلک مع اسوله و اجوبه بتعلق بتوضیح هذا المقام و تنبیها تلیق تلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد حمد خدای بیچون و درد و پیغمبر بهمنون معلوم فرزدی باد که حقیقت حق سبحانه و وجود حضرت که اگر دیگر بآن انضمام یافته است در آن وجود تعالی مشاء هر خیر و کمال است و مبداء هر حسن و جمال و جبروت حقیقی و بیطی است که ترکیب صلابات آن راه نیافته است لاذهنا ولا خارجا و بحسب حقیقت متمتع القدر و محمول است بر ذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هر چند نسبت محل را نیز در نمودن فی حقیقت گنجان نیست زیرا که جمیع نسب در اینجا تا نگشته اند و وجود یک عام و مشترک است انزال آن وجود خاص است تعالی

و تقدس و این ظل محمول است بر ذات تعالی و تقدس بر سرشاه بر سبیل تشکیک استفاقا لا ملوطة
 و مراد از آن ظل ظهور حضرت وجود است تعالی و مراتب تنزلات و از افراد آن ظل اولی و اقدم و برتر
 فردیت که محمول بر ذات است تعالی استفاقا پس در هر مرتبه اصالت اندک و وجود توان گفت نه اندک
 موجود و در مرتبه آن ظل اندک موجود صادق است نه اندک تعالی وجود چون حکما دلائل از صوفیه که
 بعینیه وجود قال گفته اند و بحقیقت این فرق طلوع نیافته اند و ظل را از اصل جدا ساخته حل استفاق
 و حل ملوطة هر دو در یک تبه اثبات نموده و در توضیح حل استفاق محتاج به تحمل و تکلف گشته و الحق
 حقیقت بالهام الهی سحانه و این اصالت و ظلیت در شکل اصالت و ظلیت سائر صفات حقیقیه است
 زیرا که در هر مرتبه اصالت که موطن اجمال است و غیب الغیب حل این صفات بطریق موالات است بطریق
 استفاق تو گفت اندک تعالی علیم و نمی توان گفت که اندک تعالی عالم زیرا که در حل استفاق از حصول
 مغایرة چاره نبود و لولا اعتبار به و مفقود ذلک لموطن اما اذا التقایا لایکون الا فی المراتب الظلیة
 و لا ظلیة نه لانه فوق الثبوت الاول بر اصل لان النسب لموطنه بطریق الاجمال فی ذلک الثبوتین
 و لا ملاحظه شئی من الاشیا بوجه من الوجوده فی ذلک لموطن و در مرتبه ظل که تفصیل ان اجمال است حل
 استفاق صادق است حل ملوطة لیکن عینیه این صفات در مرتبه عینیه و در مرتبه استفاق که مبدا
 هر غیر و کمال است و منشأ هر حسن و جمال و این فقر در کتب رسائل خود هر جا نفی عینیت وجود کرده است
 مراد از آن وجود ظلی باید داشت که صحیح حل استفاق است و این وجود ظلی نیز مبدا و آثار خارجی است
 مابینا قی که بآن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجی خواهند بود و با فیه فیه
 فی کثیر من المواقع این صفات حقیقیه نیز موجودات خارجی باشند و کمالات نیز در خارج موجود بودند
 اسی فرزند سر غامض بشنو که کمالات ذاتیه در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت ذات است
 مثلا صفت علم در انموطن عین حضرت ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات الفاعل
 در انموطن حضرت ذات تمام علم است که همچنان تمام قدرت است نه آنکه بعضی حضرت ذات علم و
 بعضی دیگر قدرت که بعضی و تجزیه اش با اجمال است و این کمالات که گویا منزع از حضرت ذات تعالی
 در مرتبه حضرت علم تفصیل یافته است و تجزیه کرده می آید و حضرت ذات تعالی و تقدس علی ملک المرفوع
 الالجابیه لولا اصلیه بعد از آن هیچ چیز در انموطن نمانده که درین تفصیل داخل نشده و تیسر گشته است

کمالات که هر کدام ایشان مبین ذات بود و تعالی در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبه ثانی
وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت ذات که اصل اینهاست پیدا کرده اند
و اعیان ثابته نزد صاحب قصوص علیه الرحمة عبارت از همان کمالات مفصله است که در خانه علم و
علمی حاصل کرده است و نزد فقیر حقایق ممکنات عدات اند که ما و اسی هر شر و نقص اندیان کمالات که
در آنها منعکس گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید ارشدک الله تعالی که در
مقابل وجود است و نقیض است پس بالذات منشاء هر شر و نقص باشد بلکه هر عین شر و فساد بود و
وجود در مرتبه اجمال عین هر غیر و کمال است و چنانچه حضرت وجود در موطن اصل الاصل مجبول بر ذات
الطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است مجبول بر ماهیة عدمیه بطریق اشتقاق نیست
در آن مرتبه آن ماهیة را معدوم نمیتوان گفت بل هو عدم محض و در مرتبه تفصیل علمی که بآن ماهیة
عدمیست تعلق یافته است جزئیات آن ماهیة متصف بود میگردند و حمل اشتقاق در آنها راست می آید و
مفهوم عدم که گویا منزع از آن ماهیة اجمالیة عدمیه است و کما نفل است در آن ماهیة را بهر جمع افراد
مفصله آن لطریق اشتقاق حمل می یابد یکما سیحی و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و
در علم الیه سیحی نیز دیگر جدا گشته و هر فساد می از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود
در مرتبه اجمال حضرت وجود عین هر غیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمالی از کمال دیگر امتیاز
یافته و هر قری از قری دیگر جدا گشته پس هر کمالی از این کمالات وجودیه در هر نقصی از این نقائص
عدمیه که مقابل اوست در خانه علم منعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر با هم دیگر مزجی پیدا کرده است و آن
عدات که عبارت از شر و نقائص اندیان کمالات منعکسه که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند
ماهیات ممکنات اند غایت مافی الباب آن عدات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن
کمالات همچو صور حاله در آن پس اعیان ثابته نزد این حقیق عبارات از این عدات و از آن کمالات
است که با یکدیگر متمزج گشته اند قادر مختار اصل سلطان این ماهیات عدمیه را با لوازم اینها و با کمالات
ظلال وجودیه که در اینها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات نام یافته هرگاه خواست بآن
وجود ظلی منضیع گردانیده موجودات خارجی ساخت و مبدأ و آثار خارجی گردانید باید دانست که
ساختن صور علمیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و ماهیات ایشان نه با معنی که در صورتی از اعیان

برآمده وجود خارجی پیدا میکند که آن محال است و مستلزم جهل تعالی الهی است و لکن علو اکبر بلکه بآن
 منتهی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علییه وجودی پیدا کرده اند و در اسی وجود علی وجود
 خارجی موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد بخار در ذهن صورت سر بر تقویر نموده
 در خارج اختراع آن نماید در بهیوت آن صورت ذنبیه سر بر که در معنی ماهیت آن سر بر است از خانه
 علم آن بخار نه برآمده است بلکه در خارج آن سر بر وجودی بر طبق آن صورت ذنبیه پیدا کرده است
 خافیه بر آنکه هر علمی بطلانی از طلال کمالات وجودیه که مقابل اوست و متعکس در و منصف گشته
 در خارج وجود ذنبیه پیدا کرده است بخلاف علم صرف که باین طلال متاثر گشته است و رنگی نگرفته است
 چگونه رنگی بگیرد که مقابل این طلال نیست اگر مقابله دارد بحضرت وجود صرف دارد تعالی و تقدس پس
 عارف تام المعرفه بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید بتوسل او این عدم نیز بآن
 حضرت انصافی پیدا کرده مزین میگردد و به تحقیق میشود این زمان جمیع مراتب اعدا آن عارف که
 فی الحقیقه جمیع مراتب ذاتیه اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال
 حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص با چنین عارف است
 و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا مقصور است بر بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا جمیع
 مراتب تفصیلی او و دیده است علی تفاوت درجات و این قسم اخیر نیز تا در الوجود است اما در مرتبه حوالی
 که عین هر شر و نقص است هیچ یکی را از غیر آن عارف بوی از خیریت نیافیه است و رنگی از حسن پیدا نکرد
 پس ناچار شیطان آن عارف که بخیریت تام متصف گشته نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس اماره او طعم
 گشته از مولای خود را ضعیف گردد از اینجا است که سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات التسلیمات فرمود
 اسلام شیطان پس هیچ غازی در غزا از وی سبقت نگیرد و مثل شیطان را ولایت بخیر نمایم سبحان
 معارفی که ازین حقیقت بخیر است بظهور می آید اگر اکثری جمع شده در تصور آن کوشش معلوم نیست
 که میسر شود مانا که خط و افرازمین معارف لغیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان خواهد بود
 اگر پادشاه بر در پیرزن بیاید تو اسی خواجہ بہت مکن بہ فقہار کہ اللہ حسن النما لعتین و الحمد للہ
 رب العالمین پس ذوات ممکنات عداوت باشند کہ طلال کمالات وجودی در آنها منعکس گشته مزین ساختہ
 پس ناچار ممکنات بالذات ماورای هر شر و فساد باشد و ملاذ هر سوء و نقص بہر غیر و کمال کہ در آنها

تقیه فرموده اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است قائل شده است که می‌داند اصابت به حقست
 من الله و ما اصابت به حق من انفسک شاهد معنی است و چون فضل خداوندی جل سلطان این دیدار است
 استیلا بر کمالات خود را در دست اندازن طرف بیند خود را شرم محض باید و نقص خاص انفعالی که از حق
 مشاهده نکند اگر چه بطریق انعکاس باشد در رنگ انفس که بر منته بود و جاسر عاریت و بر سر کرده باشد
 این دیدار غایت بروی کمال استیلا باید بجز که درست جاها را در تحصیل ایضا جاسر بر منته بود و خود را
 بر منته باید اگر چه عاریت واسطه باشد صاحب این دیدار مشقت به تمام عبودیت میگردد که فوق جمیع کمالات
 ولایت است این اجتماع خیر و شر و نقص و کمال کنی بحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمعی
 نقیضین نیست که تو آنرا محال دانی زیرا که نقیض وجود صرف عدم نیست و این مراتب ظاهری چنانکه در جانب
 وجود از زمره اصل بخصیض تنزلات نزول فرموده اند در جانب عدم نیز از مرتب ظاهری از خصیض
 صرافت عدم ارتقائی نموده اند اجتماع اینها در رنگ اجتماع عناصر مترشده است که صورت صمدیه هر کدام را
 منکر ساخته جمیع فرموده اند فسیان من جمیع بین لطلعت والنور اگر گفته شود که تو در بالا عدم صرف را نیز منکر
 با انصایع کرده بودی در مرتبه کفایض است پس اجتماع نقیضین بیداشت گوئیم که اجتماع نقیضین
 در یک محل محال است اما قیام یک نقیض بقیض دیگر و انصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکه اباب معقول گفته
 که وجود معدوم است و انصاف وجود بعد محال نیست پس اگر عدم موجود شود و منصف بوجود گردد و در محال
 باشد اگر گویند که عدم از معقولات ثانیه است که متناهی وجود خارجی است پس بوجود خارجی چگونه منصف
 گردد و در جواب گوئیم که مفهوم عدم از معقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد و در
 چه فساد است چنانچه اباب معقول در وجود گفته اند بطریق اشکال که وجودیایک عین ذات واجب
 الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب
 الوجود تعالی و تقدس در قیام موجود است پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات
 ثانویه است نه جزئیات او پس خودی از جزئیات او متناهی وجود خارجی نباشد و تو اندل بود که در خارج موجود
 بود و سوال از تحقیق سابق معلوم شد که وجود صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل نشانی
 وجودی حاصل نیست این سخن مخالف راسی ازل حق است شکر الله تعالی سیم چه صفات اربعه و تثنی از ذات
 تعالی و تقدس جدا نمیداند و متمنع الانفکاک تصور میفرماید جواب آنکه ازین بیان جواز انفکاک

لازم نمی آید زیرا که این غل لازم آن اصل است فلا انفکاک غایه مافی الیاب عارفی که قبله توجه احدیست
ذات است تعالی و تقدس و از آسمان و صفات هیچ لمحو و اوست در آن موطن هرگز نه ذات راضی باید که
و از صفات هیچ لمحو و انشاید و نه آنکه صفات در آنوقت حاصل نیستند پس انفکاک صفات از حضرت تعالی
تعالی و تقدس با مقیاس ملاحظه عارف ثابت نشدند با مقیاس نفسی هر تا با اهل سنت مخالف باشند و از این
بیان لایح گشت معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیرا که کسی که شناخت حقیقت خود را بشناخت
و نقص و دانست که هر غیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود است
و تقدس پس ناچار حق را بسی اندر غیر و کمال و حسن و جمال خواهد شناخت ازین تحقیقات واضح گشت
معنی تا ویلی که کبریا الله نور السموات و الارض زیرا که همین شد که ممکنات با سربا عدالت اند که سر فلطنت
و شرافت است و غیر و کمال و حسن و جمال در اینها از حضرت وجود هست که نفس ذات است تعالی و تقدس
و عین هر غیر و کمال پس ناچار نور آسمانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است
تعالی و تقدس و چون این نور در آسمانها و زمین بتوسط ظلال بوده است از برای رفع و هم و اینها
که بی توسط فتنه تمثیل از برای آن نور آمده و در آنجا که تمثیل نموده گشته فیها مصباح مصباح
الی آخر الایة الکرمیه تا نبوت و ساطع فرایق تفصیل تا ویل این که میمیه انشاء الله تعالی در جای دیگر شریف
خواهد یافت که جمال سخن در اینجا بسیار است و این مکتوب بخواه پس تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تا ویلی که
است زیرا که معنی تفسیر مشروط بنقل و سماعت من فسر القرآن بر آن فقد کفر شنیده باشند و در تا ویل مجرد جمال
کافی است بشرط آنکه مخالف کتابی سنت نباشد پس مقرر شد که ذوات و احوال ممکنات عدالت و صفات
نقص و ذایل ایشان مقتضیات آن عدالت که با یکدیگر ادا در مختار بل سلطانها وجود آمده اند و صفات کمال ایشان
مستعار از ظل کمال است حضرت تعالی و تقدس که بطریق انعکاس و دریا فتیحا با یکدیگر ادا در مختار بل سلطانها نیز موجود
شده اند و صفات حسن و قبح اشیا نسبت که هر چه رو با نعت دارد و برای آخرت معدست حسن است اگر چه باطن
نماید و هر چه رو بد نیاد و برای دنیا معدست قبیح است اگر چه باطن حسن نماید بجلالت و طراوت ظاهر شود
کالمنزلة لای یوتی از اینجا است که در شریعت معطوفت به صاحبها الصلوة و السلام و التیمه منع فرموده اند از نظر
کردن بحیل و خدوش پس اگر در دنیا اجتناب فرغزافات و یند که این حسن طراوت از مقتضیات حدیث است که ادا
هر شر و فساد است اگر منشأ این حسن جمال کمال است وجود میجو و منع غیر فرمودند که از این راه که توجه نمودن

معنی آن صورت نفس مقدس است

معنی تا ویلی که نور آسمانها و زمینها

نور در مختار بل سلطانها

بطل یا وجود اصل مستلزم است و این مستلزم است استحالی است نه وجودی بخلاف منع سابق پس مستلزمی در ظاهر
جمیده دینی ظاهر و هوید است نه از ظلال حسن و دست تمام بلکه از لوازم عدم است که بواسطه مجاور حسن حسنی
در ظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت قبیح و ناقص است در رنگ آنکه زهر را بشک غلاف سازند و نجاست را زایل نماید
نمایند و آنکه تجویز تمتعات لشبای جمیده نخاچیه و اما فرموده است بواسطه تحصیل اولاد و بقا و نسل است که در ظاهر
در بقا و نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیده و ثلثات ستم که قمارانده تخیل آنکه این جمال و حسن
مستعار از کمالات حضرت و اعیان او وجود دست تعالی و تقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است و این گروه
را بیک مستحسن انکارند بلکه راه وصول تصور می نمایند و درین حقیر خلاف آن ثابت شده است چنانچه
از آن بالانکه کشیده است عجب کار نیست بعضی از اینها در آن مطلب خود این قول را سندی آمدند که گفته آیات
و المردان فیهم لو تا کلون الدنکله کلون الدنکلیان را در اشتباه می اندازد یعنی دانست که این قول منافی
طلب ایشان است و هوید معرفت این و نشیون زیر که کلمه تحذیر آورده است منع توجه با ایشان نموده است
و منشأ غلط را بیان فرموده که حسن ایشان مشابه حسن جمال حق است بجهاد حسن و تا در غلط نیفتند قال
جليلة السلام و الصلوة ما الدینا و الاخرة الا انصرتان ان رخصیت احدیها سخت الاخری درین حدیث نیز
تصریحی است آنکه در میان حسن و جمال اخروی نقاضه و میانیه است و مقرر است که حسن در یک تاخری باشد
و حسن اخروی هم می پس شرا لازم حسن دینی باشد و غیر لازم حسن اخروی پس ناچار منشأ اول عدم بود و
منشأ ثانی وجود است بعضی از شبیه استند که یک وجه پیدا دارند و وجه دیگر باختر این باشد وجه اولی
قیح اند و از وجه ثانیه حسن امتیاز در میان این وجه و در میان حسن و قبح هر کدام اینها مفقود بعلم شریعت
قال الدینیة ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاتبعوه و در خبر آمده است که از آنوقت که دنیا آفریده شد
است حضرت حق سبحانه و تعالی بر وی نظر کرده است و مقصود حق است بجهاد این وجه بواسطه قبح و شرارت
و فساد است که از مقتضیات عدم است که ما و اسی هر شر و فساد است حسن جمال دینی و طراوت و طراوت
آن کالمطروح فی الطریق اند و منظور نظر نیستند جمال آخرت است که نمایان نظر است و در حق است بجهاد
قال الدین سجد شکایه بمن حاله بریدون عرض الدینا و الدین برید الاخرة اللهم صفر الدینا باعتنا و کبر الاخرة فی قلوبنا
من افقر بالفقر و غلب عن الفنا علیه و علی الالصالوات بها و الکلمات و چون شیخ اجل شیخ محی الدین انظر
بر حقیقت شرارت و نقص فساد و تیهاننداخته است حقان ممکنات را صور علیه حق جل و جلال است که در

مرات حضرت ذات تعالی و تقدس که در خارج جزا و موجد و بنیان داند انکاس پیدا کرده نمودن حاجی و اصل
 کرده است و آن صورت علیه را غیر از صورت شیون و صفات و احوالی ندانسته است جل سلطانان لاجرم حکم و چهره
 وجود کرده است و وجود ممکنات را عین وجود واجب گفت گفتا و تقدس شد و نقص نیستی گفته نفی ثنات
 مطلق و نقص محض کرده از بی اساسی که هیچ خیر را نتواند حتی که کفر و ضلالت نسبت ایمان و هدایت بد
 میباید نسبت بذات خود که آن را عین خیر و صلاح می انگارند و نسبت بار با خدایند و اینها را تهافت
 بنمایند و گویند و ما من آیه الا هو اخذ بنا صفتها ان ربی علی صراط مستقیم شایسته معنی بسیارند آنکه هر که حکم بوده
 وجود دنیا بداند امثال این سخنان چیرا تخاصی فرماید آنچه برین حقیق ظاهر ساخته اند نسبت که با همتا بکلمات خدا
 با کمالات وجودیه که در آنها منعکس شده است و متمیز شده که امر مفضل و الله سبحانه یحیی الحق و هو یهدی
 السبیل اسی فرزندان علوم و معارف که هیچ یک از اهل الدیان تکلم نفرموده است نه بهیچ وجه و نه بشارت
 از اشرف معارف اند و اکل علوم که بعد از هزار سال در منصفه ظهور آمده و حقیقت واجب تعالی و تقدس
 ممکنات را کما یکن و یلیق بیان فرموده اند نه مخالفت بکتاب سنت دارند و نه مباینت با اقوال اهل حق
 مانا که مراد از دعا بنودی علیه و علی آله الصلوات و السلام که گویند از برای تعلیم است فرموده اند اللهم ارنا
 حقائق الاشیاء کما هی این حقائق اند که در ضمن این علوم پدید گشته اند و مناسب مقام عبودیه اند و بر نقص
 و ذل و انکسار که ملائم حال بندگی است دلالت دارند بنده عاجز که خود را عین مولای قادر خود دارد
 چه لطافت دارد از کمال بی ادبی خبر میدهم اسی فرزندان آن قنیت که در ارم سابقه در خطی و قیاسی و کلمات
 است پیغمبر او و العزم مبعوث می گشت احیاً سرایت جدید میگردد و درین امت که غیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم
 الرسل علیه و علی آله الصلوات و التسلیات علماء امر به انبیاء ربانی اسرائیل داده اند و بوجود علما از وجود
 انبیاء کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مائده علماء لان امت مجددی تعیین بینایند که احیای شریعت و احیای
 علی بخصوص بعد از مائده الف که در ارم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است و بر هر پیغمبری در آن وقت است
 تتموده اند درینطور وقت عالمی عارفی تمام العرفه و در کار است که قائم مقام اولی العزم امم سابقه باشد شعر
 فیض روح القدس ارباب زهد فرماید که دیگران هم بکنند آنچه میباید که اسی فرزند وجود صرف مقابل عذر
 صرف است و بالا گذشت که وجود صرف حقیقت واجب وجود است تعالی و تقدس و عین بر غیر کمال هر چیز
 ملاحظه این عینیه هم اگر چه بر سبیل اجمال باشد در انوطن گنجایش ندارد که شایسته ظلیت دارد و دهم

مرت که مقابل آن وجود هست آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی با و راه نیافته است و همین هر شر و نقص
است هر چند این غیبت نیز در اینجا نمی گنجد که بونی از اضافه دارد معلوم است که بطور شئی بر وجه اتم که در
مقابل حقیقه آن شئی صورت بندد و بعد با تبیین الاشیا و پس تا جای ظهور وجود صرف بر وجه اتم در مرتبه
عدم مرتب حاصل گردد و مقرر است که نزول با اندازه عروج است پس یک عروج و بنسبت اندکی به عروج
وجود صرف متحقق شود و نزول او تا جای عدم مرتب که مقابل اوست خواهد بود لیکن در وقت عروج اینجا
است ملامک عارف است که چهل آن را لازم است و در وقت نزول هیچ متحقق است که مقام علم مرتب است
در این مقام محو او را بجای ندانی که میرسد از شایسته تعلیم و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات ذاتیه
میسازند و نمی دانند که پیش ازین هر سطحی که حاصل شده بود در پیرو تلی از ظلال آسمان صفات شیون اعتبار
بود هر چند عارف آن سطحی را بی ملاحظه آسمان و شیون اند و سطحی حضرت وجود صرف شمر و سبحان العالین عدم
که ما در این هر شر و نقص است بواسطه ظهور نام حضرت وجود تعالی معنی حسن پیدا کرد و آن یافت که یکسری
تصحیحات بواسطه حسن معنی حسن گشت نفس نامه انسانی که بالذات بشرات مأل است از همه مناسبت
تمام بآن عدم دارد و لذا در سطحی حاصل از همه فائق آمد و بر همه ترقی گردید که مستحق کرامت گناهکارانند
باید دانست که عارف تمام المعرفة بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت
وجود نماید هر آینه جمیع کمالات الهائی و صفاتی که در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را و احوال
بالاتر که مقام اجمال است یعنی آنست که این دولت خیر او را بیسره نیست و این آئینه داری لباس
فاخر که بر قفا دوخته اند و خزینه حضرت علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه در مرتبه علم
است و آئینه آن فاخر در مرتبه خارج که در خارج جمیع کمالات را و آموخته است سوا از مرتبه عدم چیست
و عدم که لاشعشع محض است بکدام اعتبار مرآت وجود گفته اند جواب عدم باعتبار خارج لاشعشع محض است
اما در علم و استیاری پیدا کرده است بلکه وجود علمی نیز حاصل کرده نزد شبستان وجود ذرینی و او را مرآت
وجود بآن اعتبار گفته اند که در مرتبه عدم هر چه از نقص و شر است که ثابت شود از وجود که لایق است
لاجرم مسلوب خواهد بود و هر کما لیکه در مرتبه عدم مسلوب گردد و در حضرت وجود مثبت خواهد بود و شایع
عدم سبب ظهور کمالات وجودی گشت و لایق است که از آیه الا یظن انهم فادین فیک و الله سبحانه و الملم اسمی
فرزندان معارف که مسوده یافته است امید است که از الهامات روحانی باشد که شایع خواهد بود و اس

و کمالات همه منسوب باو تعالی احمد لله سبحانه رب العالمین اولاد اخرا و الصلوة والسلام بر رسول
دائم و سرمد و علی آل اکرام و اوصیای العظام و السلام علی سائر من تبع الهدی و اترجم متابعه المصطفی علیه
و علی الصلوات و التسلیات بهم و اکلمها مکتوب و صدور و سی و پنجم بلاء عجب العفوف و سمر قدی
و حاجی بیگ و کینی و خواجہ اشرف علی کابلی صد فریافت در بیان آنکه محبت این عالمه سرای سعادت
دنیوی و دهر و دیر است و توفیق ایتان احکام شرعی و تحصیل جمعیت معنوی از ثمرات آن محبت است
و اینها سبب یک بعد احمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان حقیقه و مشتاقان تحقیقه باد
که مکاتبات شریفه یعنی از فرط محبت و اشتیاق بوده بود و حصول آن منتج و مسرور گردید و بتکمیل سبحانه علی و
الحمد این محبت را سرای سعادت دنیوی و دهر و دیر دانسته از حضرت حق سبحانه تعالی ثبات و استقامت بیان
سألت باید نمود و توفیق ایتان احکام شرعی به نتیجه این محبت است و تحصیل جمعیت باطن ازین مروت
اگر عالم ظلمات و کدورت را در باطن بریزند و این محبت را بر سر یاد اندام نمایند و بخور و بلکه امیدوار
بمانند بود و اگر کوه کوه انوار و احوال را در باطن اضافه کنند و سر می ازین محبت بردارند و جزو بی شیخ
نباید دانست و استدراج باید شد و این سرشته را نیک محکم داشته متوجه کار خود باشند و با مولا طاهر
عمر گرانمایه را تلف نشاندند همه اندر زمین بتوانست که که تو طفلی و خانه رنگین است به و السلام علیکم و علی
سائر من اتبع الهدی و اترجم متابعه المصطفی علیه و علی آل من الصلوات فضلها و من التسلیات اکلمها
مکتوب و صدور و سی و ششم بمقدم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی در بیان بعضی
از اسرار صد و ریافت بعد احمد و الصلوة معلوم فرزند می ارشدی بباد که از مکتوب شما که در شرح احوال نوشته
بود و من چنان مفهم گشته بود که شمار مناسبتی بولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام و نتیجه پیدا
شده است ازین معنی شکر خداوندی جل سلطان بجا آورده که از مدت ها از روی این دولت داشته
که در حق شما بحصول پیوند و این زبان امیدوار گشته متوجه آن باشد که شمار با این دولت جذب نماید
اتفاقا درین جست و جو شمار داخل ولایت موسوی یافت علی بنیاد علیه الصلوة و التسلیات و از اینجا
کشیده داخل دامنه ولایت خاصه ساخت الله سبحانه احمد و المنة علی ذلک و چون شمار به قشر دین ولایت
درآمده اند و زیاده از نسبت رفته است که در کنار خود نگاه داشتند و برش بنمایند معلوم نیست که از ضعف
نسبت معلوم شما شده باشد و حال چون او بفرقه آورده است امید است که معلوم شما نیز گردد و از انظار

حضرت حق سبحانه و تعالی که در باب بیان حاضری علی التواتر و التوالی ناقض است سخن آن خاتم که ابرو بهای
 کند از لطف برین قطره باری که اگر بر سر وید از تن صدر با نم با چو سوسن شکر لطفش که تو انم با دیگر فرزند
 اعز می محمد سید که در مکتوب خود طهار احوال خود نمود و بود بسیار اوصول است بآن خصوصیت از ایزان که
 رار و داده است مید و است که حضرت حق سبحانه و تعالی او را نیز ولایت خاصه شرف گرداند و فرزند می
 محمد معصوم خود بفضل خداوندی جل سلطانه بالذات قابل آمد دولت است حضرت حق سبحانه و تعالی که انوار و نور
 بصدر جبین علی آله الصلوات و السلام مکتوب و محدود و سخی هر قسم بلا محمداً طالب بیا کی صد و بیست
 در غیب بر متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوة و السلام و توحید در مدحی طریقه علیه نقشبندی قدس الله تعالی
 اسرار هم بینا المدح و ایا کم علی حادۃ البشریة الحق صلی الله علیه و آله و سلم و التوحید و علی آله الکرام
 و هم با النظام انوی ارشدی اکابر طریقه علیه نقشبندی قدس الله تعالی اسرار هم التزام متابعت سنت
 سینه نموده اند و اختیار عمل بر میریت فرموده اگر باین التزام و اختیار ایشان احوال و مواجید مشرف سازند
 نعمت عظیم میدهند و اگر احوال و مواجید ایشان بدینند و درین التزام و اختیار فتوری یا بند آن احوال را
 نمی پسندند و آن مواجید را نمی خواهند و در آن فتور چیز خوبی خود هیچ نمیدانند زیرا که بهر چنان و جوگیان هستند
 و فلاسف و یونان از قسم کلیات صوری و مکاشفات مثالی علوم توحیدی بسیار دارند اما غیر از خرابی و رسوا
 نتیجه آن ندارند و جز بعد و همان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل الکی جل سلطانه خود را
 در مسلک اراوه این اکابر داخل ساخته ناچار است که متابعت ایشان را التزام نماید و سر موی مخالفت
 گنجایش ندهد تا از کمالات ایشان سودمند و بر خود دار گردد و الا جمیع عقاید بروقی معتقدات اهل سنت
 و جماعت کثر هم المدحیانه فرمایند تا نیا علم فرض و سنت و واجب و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مستحب
 که در علم فقه مذکور است و عمل بمقتضای این علم حاصل یابد تا ثوابت بل علوم صوفیه برسد تا آن دو جناح
 درست کنند طیاران عالم قدس محال است و اگر احوال و مواجیدی حصول آن در بار نیسیر شد خرابی خود را
 در آن باید دانست و از آن احوال و مواجید استغافه باید نمود و کما نیست غیر آن جمیع با علی الوسیط
 الالبلاغ انوی میان شیخ داود آنجا آمده اند صحبت ایشان را منتقم شمرند یا بچه نصیحت و دلالت نمایند
 نمایند که در صحبت درین این اکابر بسیار بوده اند و راه روش ایشان معلوم نموده یا اینکه آنجا اند و متوسط
 خدمت میر نعمان داخل این طریقه علیه گشته باید که صحبت مشار الیه از غیبت شمرند و در حلقه کجا نشینند و در یکدیگر قرار

تا جمیع حاصل شود و معالیه برتری انجام ده اطاعت مکتوبات را لازم گیرند که سودمند است ع دادیم
 تر از کتب مقصود نشان به والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه علی آله الصلوات
 والتسلیمات آنها و اکملها مکتوب و صدوسی و ششتم میر نعمان صدوری یافت در بیان آنکه
 در تکرار خوان امید واریهاست و در تنبیه آنکه میباد احوال او معارف مریدان باعث توقیف پیران
 و بنحیج مجرب گردد و در بیان آنکه احوال مریدان باید که موجب حیا باشد که ترغیب بر ترقیات نماید
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سید المرسلین و علی آل الطیبین اطاهرین جمیعین مکتوب شریف
 که بمصوب کس خواجہ رحیمی ارسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان است و چون احوال
 مستر شکان ایشان تفصیل اندراج یافته بود فرحت افزا و در زیر که در تکیه اخوان بموجب کثرت و خواندن
 الدین امید واریهاست و گریه نشد عضدک با خیک نیز مریدان معنی است لیکن باید که منظور نظر احوال
 و اعمال خود باشد و با غلو سکون و حرکت خود بود میباد که ترقیات مریدان باعث توقفات پیران گردد و در
 مستر شکان در خانه مرشدان برودت اندازد و ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال مقامات
 مریدان را در رنگ شیر و پیر باید دانست چه جای آنکه بآنها مغافرت و مباحات باید کرد که میباد
 از این راه در وازه عجب کشاده گردد و بلکه باید که بحکم الحمید شفیع من الایمان ترقیات
 مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و جرات طلب طالبان بموجب عزت و غیرت بود باید که قصود
 اعمال و متهم دهن نیات لازم وقت بود لسان حال و قال بکمال من ندید مرطوب باشد هر چند متوجه
 اوضاع پسندیده شما همین قسم معاملات است اما ملاحظه اسلامی دین که ماره لعین بود نموده بطریق تاکید
 مبالغه کرده آمد ازین راه میباد ابرودتی در سرگرمی توجیه طالبان افتد که مقصود جمع کردن این و دولت
 است اقتضای برگی از قصور است خواجہ رحیمی سید احمد باید که در خدمت شما حاضر باشند توجیه شما بحال ایشان
 بروجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق تو به یافته باشند مدد نمایند که به مقامت پیدا کنند نوشته
 بودند که بعضی از طالبان طریقه قادریه را تمسک نمایند باید که غیر از طریقه نقشبندی به هیچکس هیچ طریقه
 تعلیم نکنند که خلط و طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طلبند دستخاره راه دهد مرید بگیرند و ضیحت فرمایند
 و السلام علیکم و علی سائر اصحابکم و احبابکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و
 آل الصلوة و السلام آنها و اکملها مکتوب و صدوسی و ششم بلا احمد برکی صدوری یافت و جمیع

کتابت او که نوشته بود و استفسارها نموده اند و تدریس عالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین
و کله و اصحاب الطاهرین جمیع صحیفه گرامی که از روی شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند بطلان مضامین آن
بتجسس و سرگردید نوشته بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است الخ منی و ما مقصود از حصول احوال گرفتار
بمحول احوال است و چون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گوناگون باشد نوشته بودند که در حضور مذکور
شده بود که در حق شما تخم یمنی بسیار کردیم الخ منی و ما الواقع که کذا لکن حصول الثمرات منوط بر و التوبه
و الا لایمان حال الحیوة و بعد الممات ابشر و لا تعجل از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور
حاضر بود که مراد او فهمیده شود از آن مقوله متعرض نشده اما خیر است بخاطر تسبیح نرسانید از سوره ادب که
برفته بود نوشته بودند از محضان دلالت محفوظ است بخاطر تسبیح نرسانید از احوال خود تفتیش نموده بودند
لکن سجاده ای و المنة که شمار از مقبولان ساخته اند قیل من قیل بلا علة نوشته بودند که دو شیخ زاده آمده
بودند که تلقین ذکر گنیزد الخ منی و ما استخاره در هر امر سنون است و مبارک لیکن چرا نیست که بعد از
استخاره امری ظاهر شود در خواب یا در واقع یا در بیداری که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد از استخاره یا در جمیع
بقلب یا بدین و اگر در اقبال یا بان امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل دارد و اگر اقبال همان قدر است
که سابق در پشت و نقصان پیدا کرده هم منع نیست در تفسیر و تخار یا دیگر سازد تا زمانی اقبال مفهوم
شود و نهایت تکرار استخاره یا تا به وقت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی و اقبال سابق مفهوم شد
دلالت بر منع است و درین صورت نیز اگر استخاره را بکار سازد گنجایش دارد بلکه بر هر تقدیر استخاره بکار بستن
اولی و انسیب است در اقدام و عدم اقدام در آن امر معنی عبارت رسالت مبدا و معاد که در این
جسد کسب و تحریک یافته است پس رسیده بودند و ما بر اشرت روح مرافعی را که مناسب افعال اجسام است
بواسطه همان جسد کسب است ازین قیل است مد های که از رو حایت کابر تامل اند تعالی اسیر هم که
مناسب افعال اجسام است کمالک الاعلاء و لفرة الاحیاء و لوجود مختلفه و انجاشتی طلبان از فرة غلظت
رفته بود حضرت حق سید تعالی شمارا بلکه بقدر شمارا از شران ظلمة محفوظ ساخته است بفرغ خاطر متوجه جناب
قدس و باشند تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را موقت نماند آن بیک واسع المغفرة اما اهل
آن بقدره و الضیحت فرماید که تغیر وضع صلاح و تخریب نشی سنانان کنند قال الله سیئ و تم ان الله لا یفر بقلوب
حتى یفر و ابانفسهم و السلام مکتوب و صد و چهل و پنج یوسف یکی حد و ریاضت و بیان بجهاتی این

بجای

و بعضی از فوائد کلمه طیبه لا اله الا الله محمد بنده والسلام علی عبادہ الذین اصطفی رساله که متضمن احوال
 خیر مال شما بود رسید مطالعہ آن باعث مستگشت ع در عشق چنین بولعجد میا باشد اما باید که از
 احوال گذشته بچول احوال باید رسید که انجا همه جمالت و نادانیت بعد از آن اگر معرفت مشرف شوند
 زهی دولت با آنکه هر چه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگر چه شهود وحدت در کثرت باشد چه آن
 وحدت را در کثرت اصلا گنجایش نیست آنچه بنمایند و مثال آن وحدت نه اولی مناسبات باشد و این
 وقت ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله است و فکر این کلمه تا سجد یک در دید و دانش هیچ نگذارد و رخت را بچیت و جهات
 غیر و معالیه را بفنا نمازد و تا بچیت و چمن سرود از فنا نصیب نیست بچیت شافانیت آید معجز بعد است فنا
 و چون بعد از حصول بچیت فنا دست و پا اول قدم درین راه زده باشند وصل کجا و اتصال کجا کیف
 الوصول الی سعاد و در نهایت عقل احوال و درون حیثیت به احوال شما درست است اما گذشتن از آن لازم
 و السلام علی من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است باصول شرعی
 اگر عیاذ بالله سحانه در قول و فعل خلافی باشد شریعت پیدا آید خوبی خود را ن باید دانست طریق ادب استقامت
 نیست و السلام مکتوب دو صد و چهل و یکم بجانب مولانا صالح محمد صدوریافت در بیان
 بعضی یاران بعد از الحمد و الصلوة معلوم انخوی ارشدی با که احوال اینخود و مستوجب حمد است یا مان
 اینجا می خرم و خوشوقت اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام بعینیت الله سبحانه و ولایت خاصه
 مشرف گشتند و از اسم جزئی باسم کلی بختی شدند مع ذلک نظر بوقوف دارند از انجا نصیب افر حاصل کرده
 شاید میل بر جوع نمایند و الله تحقیق رحمة من لیسوا گاه گاه از احوال خود و یارانیکه داخل طریقه شده اند
 و میشوند نوشته باشند و چند روز در انجا استقامت ورزند و السلام مکتوب دو صد و چهل و
 دوم بجانب لا یدفع الدین صدوریافت در جواب بعضی سوال با که نموده بودند بعد از الحمد و الصلوة
 و تبلیغ الدعوات معلوم انخوی اغری با که در ولایت کمال صحیفه شریفه رسانید موجب فرحت گشت
 اند و تصور و متمم داشتن نیات و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجا میداند حضرت حق سبحانه
 و تعالی فرید این دید مسئول است و اتمام این تمام مطلوب که درین ماه این هر دو دولت از ملاک
 امور است نوشته بودند و استفسار نمودند که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کجا است و چه مقدار
 حجب اند و امت این اسم مبارک بر طرف می گردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و ازین کلمه

متبرکه که چه گنجایش با پیش می آید و چه مقدار حجب مرتفع میشود بداند که ذکر عبارت از طرد غفلت است
 و چون ظاهر از غفلت چاره نیست چه در ابتدا و چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذکر گشت غایب مانده
 الباب در بعضی اوقات ذکر اسم ذات عزوجل القیاس است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات النسب
 باقی بماند معالایه باطن در اینجا نیز تا زمان ارتقاء غفلت یا الکلیته از ذکر گفتن چاره نمود این قدر هست
 که در ابتدا این دو ذکر متعین است و در توسط و انتها این دو ذکر متعین نیست اگر تبادلات قرآن و اداء
 صلوة نیز طرد غفلت نموده آید گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسب ادای نماز و اقل مناسب
 حال قیاسی است باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که بلاخطه اسما و صفات باشد اگر چه
 دائمی بود نزد متوجهان احدیت مجروده داخل غفلت است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بولور او را باید فریت
 ۵ فراق دوست اگر اندک است اندک نیست به درون دیده اگر نیم محسوس بسیار است به اندوختن که در
 میدهند نوشته بودند پیش ازین بیشتر در جای غیبت بود که اینها میشترا اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است
 منتظر باشند و کار کنند ۶ کیف الوصول الی سواد و در آنها تامل الجبال و درون خجوت به والسلام مکتوب
 و و صد و چهل و سوم بجا نبال اویوب محاسب صد و ریافت در ترغیب بطریق علیه نقشبندیه بعد الحمد
 و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم آخری اغزی باد که چند دفع در کتابهای متعدده طلب تصالح نموده بودند اما این
 حقیر نظر بر اینها نمود انداخته اقدامی در اجابت آن مسؤل نمایی نمود چون طلبی که گشت بضرورت چند فقره نام بر
 نوشته آمد شایع نمائید و بدانند که آنچه برین کس است و لابد است و بآن مکلف انتشارال او امر است و انتها انشور
 کریمه ما انما کم الرسول محمد و ما تمکم عنه فانتوا شایع این معنی است چون امور با خلاص است الا الله الذین
 الخالص آن بی فساد است نمی بندد و بی محبت ذاتیه مقصود نمی شود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل فنا محبت
 ذاتیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت احصا ص صورت بند و طرق صوفیه در اتم تکمال و تکمیل خود
 متفاوت همایه است پس بطریق که ملزم متابعت سنت سنی باشد و ادقی بایمان احکام شرعیه است و اگر چه
 او کما نسب بدولان طریق طریقی اکابر نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه این برادر گواران دین
 طریق الزم سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده میا امکن عمل بر خصصه تجویزی نمی کنند اگر چه بظان
 در باطن نافع یا بند و عمل بفریفت از دست نمیدهند اگر چه بصورت در سیرت متصرف اند احوال و مواجبات
 تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق معارف را خادم علوم دینی دانسته و جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان

بجز در مویر و جود و حال عوض نمی کنند و تیر بات صوفیه ضرور و مقتون نمی گردند از نفع بعضی نمی گرانند و از
فتوحات مدینه یفتوحات مکّه اتفاقات نمی نمایند از تیر باتی است که حال ایشان بهیچ وجه است و وقت ایشان بر تیر بات
از قیوش ماسوا از باطن ایشان برنجی متلاشی نمی گردد که اگر تیر بات سال تکلف در احضار ماسوا نمایند میسر نشود
و آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دامن می است حضور که غیبت در قفای آن باشد
نزد این عزیزان انحصار اعتبار ساقط است رجال لا اله الا الله تجارة و لا یج عن ذکر الدربیان حال شالنت
مع ذلک طریق ایشان اقرب طرق است و البته موصل است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران
مندرج است و نسبت ایشان که بحضرت صدیق منسوب است رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبت های مشتمل
است اما فهم هر کس بنظر این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقه طایفه تیر از بعضی کمالات
ایشان انکار نمایند قاصر می گردند این طایفه را طعن قصور و حاش الله که بر آرم زبان این گلزار با
شاعر عرب فرماید شعر مذکور بای محبتی بشلم به اذاجنا ما جری المجمع به حضرت خواجہ ابوالقاسم سرور
فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی السلام بر سر ذاتی در قاصی نسبت ندارند کارخانه ایشان بکثر
حیف باشد شرح او اندر جهان بهیچ راز عشق باید در نهان به لیک گفته و صف او تامل بر بند به پیش
از آن که فوت آن حسرت خورند و اگر وفای خود بر بیان خصائص و کمالات این بزرگواران ثبت نموده آید
حکم قطره باشد از دریای بی نهایت عداویم ترا رنگی مقصود نشان به و السلام علی من اتبع الهدی و التزم
متابعة المصطفی علیه و علی آلہ من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب و صد و صیقل و
چهارم به محمد صالح کوالی صد و سی و پانصد در جواب کتابی که نوشته بودند در بیان خرابی خود و مکتوب
شریف اخوی ارشدی خواجہ محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از آن
هم خراب تر گردد و نهایت این خرابی در مکتوبی که باسم فرزند می ارشدی درین ایام نوشته اند راج
یافته است از آنجا معلوم خواشد فرمود اگر میداند که بودن شما آنجا چند روز سبب جمعیت یاران است
اگر صلاح داند چند روز دیگر هم بکشت نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حقرت دارد که شتبار با
و توهمات بواحد آن سفر اند و این مقام را بهر زندگی ارشدی عنایت فرموده اند داخل ولایت
ایشان ساخته اند فقیر این جا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل
طریقه علیه شده اند علی مخصوص میر سید رضی و مولانا شکر الله میر سید نظام دعوات و اوان مخصوص اند فرمودند

خواه حج صادق و سایر برادران شما و جمیع یاران بلاد عامیر سازند مکتوب و صد و چهل و پنجم بلا صاحب
صد و بیست و پنج استفسارها که نموده بود بعد از الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می نماید که مکتوب فرمایند
بمصحوبت فاضل سال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت نوشته بودند که ذکر فنی و اثبات تا بیست یک عدد
رسانیده است اما دوت نمی شود و غیبت بهم گاه گاه روید به محبت آنها در ذکر گفتن ظاهر اشراط
از شرائط معقود است که نتیجی بر آن عدد مرتب نگشته باشد اما نشانها نشان الله تعالی استفسار خواهر محو
استفسار نموده بودند معنی این قول را و نوشته بودند که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را
تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان لقلقه و ذکر القلب و سوسه و ذکر الروح شرک و ذکر الکفر بداند که چون
ذکر می اندازد که در کورست هم ذکر می که باشد مقصود فناء ذکر و ذکر است در مذکور لاجرم ذکر را
لققه و سوسه و شرک و کفر فرمودند ۵ بهر چه از دوست و امانی چه کفر آخرت چه ایمان بهر چه از راه
و افنی چه زشت آخرت و چه زیبا با ما ذکر را عوض این اسامی پیش از حصول فناء بقا باید داشت
زیرا که بعد از حصول بقا وجود ذکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر درین معنی خفای مانده
باشد در حضور استفسار خواهد نمود که حوصله کتابت تنگ است پس این قول را نسبت به حضرت
صدیق نمودن خصوصاً بعد از تمامی کار محسن نیست استفسار و ایمان بود که نوشته بودند که شیخ ابوسعید
ابوالخیر طلب لیل بمقصود از ابوالعلی سینا نموده بودند و در جواب نوشته که در رأی در کفر حقیقه و در رأی از
اسلام مهازمی و شیخ ابوسعید بن القضاة نوشته که اگر کلبه سال عبادت میکردم آنچه ازین کتابی سینا
حاصل شد از دینی شد عین القضاة نوشته که اگر می نمیدم مثل آن بیچاره مطعون و ملام گرامی نشدند
باید فهمید که کفر حقیقه عبارت از رفع اثبتیه است بالکل و دستار کثرت است تمام که مقام فاضل فوق آن کفر
حقیقه مقام امام حقیقه است که موطن بقا است کفر حقیقی نسبت باسلام حقیقی بنقصت تمام دارد از کوه نظر
این سینا است که باسلام حقیقی دالت نموده دینی الحقیقت او را از کفر حقیقه هم نصیبی نموده از روی
علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او را اسلام مجازی هم خط و افر گرفته و در خرمنهای فلسفی مانده امام غزالی
تکفیر او مینماید و احوط که اصول فلسفی و مضافی اصول اسلام است دیگر شیخ ابوسعید از عین القضاة بسیار مدح
با و چون نویسد اگر شایسته استباه باقی مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود و اسلام مکتوب صد و چهل و
ششم بهر محمد فغان صد دریافت دریافت در بیان حصول مقام که متوقع و مترصد بود دست درازت کمال محصل

و بیان وجه بی توفیقی که در بعضی اوقات طاری می گردد بسم الله الرحمن الرحیم اکبر الله رب العالمین
و انصاوة علی سید المرسلین و اوصایا الطاهرین اجمعین صحیفه شریفه که بتواتر و توالی رسید و معتبر
فرمان رسانید قاصد مکتوب جان حد در نهوده تا جواب هر یک از علیهم السلام بنویشت مندر خواست داشت
بعد از وصول مکتوب که بمصوب میرد او را سال داشته بود و در گذر هفت روز باز ما در در حلقه یاران نشست بود
نخست این خواست تو جمعی بجانب شما پیدا شد و در حد در حق بقایای آثار که بنظر می درآمد گشت و هتاهم
در ترفیع ظلمات و کورت که محسوس می گشت نمود تا انگینال کمال شما به کمال گشت و آنچه در آفتاب هدایت
و دلالت نهاده بودند چه در آن بدر منکس شد حتی که در میان کمال هیچ متوقفی و متظری نماند الا ان شیخ
الطرف بعد فلک و یا خدای تعالی دست شما فشیقا و تا زمان تطویل صورت مثالی این معنی را در نظر داشت
و تا بقینی که مصداق صدق است حاصل آمد الحمد لله سبحانه علی ذلک حصول این دولت تا دلی آن قدر
ایست که شهادت بود و در حصول آن را بمبدأ الف و تا کید مساله می نمودید الحمد لله سبحانه و المنة که دام
شما تمام ادا یافت و موجب و منجر شد معهود می گشت امید و راست که تحمیل باندازه این کمال حاصل آید
دست و صحرای آن حدود و وجود شریف شما منور گردد از بی توفیقی خود نوشته بود و نظر از سبب آن فیض
منظر است و چون فیضهای شما منظر و طولی الذیل است مسبب آن نیز باندازه سبب طولی خواهد بود
مع ذلک خود را به نکتات برایتان اعمال داد ابر عبادات دارند و بتعل بر این معنی باشند و دیگر درین سال علوم
باند و معارف اربعه بطور آمده است از ابعاده و مسوده را بخوند مولانا محمد امین همراه آورده اند یکی در حل
شرح فیضی از ابر عبادات حضرت خواهد ماست قدس سره که در وقت قرائت یا ران فیروز آبادی نوشته شده است
و آن در سال علوم توحید یا نیز تقریب آن رباعیات انمیل یافته است و تطبیق داده در میان علماء و صوفیه
که بوحدت وجود قائمند و همچنین تحریر یافته است که نزاع فریقین بلفظ راجع گشته و در هم از آن در مسوده
مکتوبی است که بفرزند می ارشدی باطناب بسط تحریر یافته است علوم و بر آن علوم و محقق مطالعه نمایند دریافت
اگر امری از آن ماند هتاهم نمایند مکتوب و صد و چهل و هفتم بفرمان پناهی عزرا حسام الدین احمد
صد دریافت و بیان آنکه دلیل بر وجود حق تعالی و قدس شأن وجود حق است جل سلطان اسوا او تم مایه
ذلک عرف ربی بفسخ العوائم لایل عرف فسخ العوائم برلی حل و علا فانه سبحانه الدلیل علی ما سواه لا یحکس
فان الدلیل انما یسیر المدلول و امی سی اظهر منه سبحانه لان الاشياء انما ظهرت به و تها فاما الدلیل علی

و علی ما سواه فلا جرم عرفت ربی برینى وعرفت الاشیاء به تعالی قابل بران بهمنالهی وزعم الاکثره انی والتفاوت
 بتفاوت النظر والاختلاف باختلاف النظر بل الاحمال للاستدلال والبرهان منه اذ الاختلاف فی وجوده سبحانه و
 لا رب فی ظهوره تعالی فهو من اجلی البیسیات و ما خفی ذلک علی احد الامرض فی قلبه وغشاوه و شایسته
 والاشیاء محسوسه باحواس الظاهره و معلوم بالضرورة ان وجوده باسره تعالی و تقدس نقاد ان هذا العلم
 بواسطه عرض المرض لا یضری المطالب والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی و التزم سابقه المصطفی
 علیه وعلی الصلوه والسلام تمها و اکملها مکتوب و صد و حمل و شتم نیزه بادی جناب میسرنا
 حسام الدین احمد صدوریافت در بیان آنکه کل تابعان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات از جمیع
 کمالات ایشان نصیب است بطریق تبعیت و بیان آنکه هیچ دلیلی بر تبه بنی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که
 مخصوص بالسرور علیه الصلوه والسلام گفته اند بچشمی است و اینها سبب آنکه همه له الذی هانا لهذا
 و ما کننا لنتدری لولا ان هدانا الله لقد جازت رسل ربنا باحق صاوات الله تعالی والتسلیمات سبحانه
 علیهم وعلی اتباعهم و اولیاءهم و خیرة اسرارهم کل تابعان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بحجت کمال
 متابعت و فراط بحجت بلکه بحض غیبت و موهبت جمیع کمالات انبیاء منسوبه خود را جذب نمایند و کلیت
 برنگ ایشان منطبق می گردند حتی که فرق نمی ماند در میان متبوعان و تابعان الا بالاصالة و النتيجة
 والا ولیه والاخریه مع ذلک هیچ تابعی اگر چه از تابعان افضل الرسل باشد بر تبه هیچ نبی اگر چه از
 انبیاء باشد نرسد لهذا حضرت حدیثی فرمود که افضل بشیر است بعد از انبیاء سرا و همیشه زیر قدم پیغمبر باشد
 که پایان بر جمیع پیغمبران است ازین جا است که مبادی لقینات جمیع انبیاء و ارباب ایشان اند مقام
 است مبادی لقینات امتان از اعالی و اسفل و ارباب ایشان از مقامات ظلال ان اصل علی تفاوت ادراجا
 فکیف یصور المسادات بین الاصل والنظیر قال الله تبارک و تعالی ولقد سلطمت کلماتنا لعیبادنا الممسکین
 انهم لهم المنصورون وان چند تا لهم الغالیون و آنکه گفته اند که تجلی ذات تعالی و تقدس در میان انبیاء
 مخصوص بنجاء الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و کل تابعان السرور را اذن تجلی نصیب
 است نه باین معنی است که تجلی ذات نصیب انبیاء است و به تبعیت نصیب کل است حاشا و کل من ان
 یصور هذا المعنی فان غیره الا و لیا علی الانبیاء بلکه مخصوص بودند آن تجلی بالسرور یا بمعنی است که
 دیگران را حصول آن لطیف و تبعیت اوست علیه وعلی الصلوات والتسلیمات انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات

له وجود و در حق سبحانه من علی الصلوات

حصول آن تکی بطفیل اوست علیه الصلوٰۃ والسلام وکل اولیاء این امت بابت بیعت و طایفه الصلوٰۃ والسلام
 بخود ازین بیعت عظمی و بنید طفیلی جلیس اویند علیه علیهم الصلوات والتحمیات و اولیاء خادم اولش خور و از
 جلیس طفیلی تا خادم اولش خور فرق بسیار است این مقام نفرات اقدام است و تحقیق آن شبه ازان این فقر
 در مکتوبات و رسائل خود وجودش ذکر کرده و الحق حقیقت فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه وکرمه تعاظم و
 بوده باشد که هر چند جمیع انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات بطفیل آن سرور علیه وعلی الله الصلوات والتسلیمات
 ازان تکی نصیب افر است اما معلوم میشود که این ولایت خاصه در اولیاء امتان ایشان سرایت نکرده است
 و ازین تکی نصیب وافر نگرفته اند چه هر گاه در اصول آنها این دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفرع بطریق
 عکس انعکاس چه رسد صدق این معنی نیست صریح است نه استدلالی عقلی آنچه سابقاً مذکور شد که کمال تابان
 تمام کمالات متبوعان اجذب بنیامند ازان کمالات صلیبیه متبوعان است نه مطلقاً تا تناقض پیدا نشود
 بلکه ایشان اند و ولایت مخصوصه هر کدام انبیاء خود به تبعیت بهره گشته اند در میان امتان همین امت پیغمبت
 باین تکی مخصوص ندر و باین دولت عظمی مشرف اند ازین الامم گشته و علما و اینها در رنگ انبیاء و بنی اسرائیل
 و ملک فضل البیوتیه من لیسوا و الله ذو الفضل العظیم حاست که از فضائل و خصائص نبولایت خاصه شمه
 بنویسد شکی وقت مساعدت نکرد و کا فذکوتهی آورد و بعبایت النبجانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان
 می ریزند و بر عجایب غرائب سر اطلاع می بخشد محمدان این را از فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد
 یاران دیگر چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت از اینجا گفته اند برخیز ولی باشد اما بمرتبه صحابی
 نرسد شوق دریافت ملازمت فوق الحد است صحیفه گرامی که نامزد این حقیر فرموده بودند بپور و دان مشرف
 گشت دید حضور اعمال از اجل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است افراط در رنگ تقریط
 از حلاله ال پیرون است والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه وعلی الله الصلوات
 والتسلیمات مکتوب و صد و چهل و نهم در بیان فضائل متابعه سید الاولین و الاخرین و کمالات مرتبه
 بران و مراتب مخصوصه ان بپیر ادراب صد و ریافت اکمل و الله و سلام علی عباد الله الذین مطیعین نبی الخ و علی
 سرکه منوط متابعت سید الاولین و الاخرین است علیه وعلی الله الصلوة والسلام تمها و اکملها اند اما متابعت
 او بتمام خود نیست حق جل سلطان نمیرسد و متابعت او بکلی ذات کما و تقدس مشرف میگردند و متابعت او بجز
 عبادت که فوق جمیع مراتب کمال است و بعد از حصول مقام محبوبیت است سر فر از نیسان زد و متابعتان کمال او را

مثل انبیاء بنی اسرائیل میفرمایند و پیغمبران او لوالعزم از روی متابعت او می نمایند و نوحان موسی حیاتی
 برینند ما و سوا الا اتباعه و قهقهه نزول روح الله و متابعت حبیب الله معلومه مشهوره است او بواسطه متابعت
 و غیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده و او ب دولت متابعت ایشان پیش از جمیع اعم پر بشت خواهند
 درآمد و نعمات خواهند فرمود کذا و کذا ثم کذا و کذا فعلیکم بتابعته و التزام سنه او ایتان شریعت علیهم
 ر علی جمیع اخوانه من الصلوات فصدلها من التسلیات اکملها ثانیاً سفارش شیخ اسماعیل بن نمایان
 از تنهاییان معارف آگاهی حاجی عبدالحق است و السلام مکتوب و صد در چه بیجا هم بجا احمد
 بر کی صدور یافت در حل بعضی استفسارها که نموده بود بهم الله الرحمن الرحیم بعد از احمد و انطواء و
 تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقر این حدود مستوجب حمد است لمسئول من الله
 سبحانه عافیکم صحیفه شریفه و وصول یافت نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول داشت حالا در خود
 نمی یابد و این را تنزل خود میداند معلوم اخوی باد که حالت اولی در رنگ حاله اهل وجود و سماع بود
 است که جسد را در انجا داخل تمام بوده و حالتیکه الحال میسر شده است جسد از انجا طویل لنصیب است
 بقدر روح تعاقب بیشتر دارد و بیان این معامله تفصیل میطلبید با کماله حالت ثانیه فوق حالت اولی
 است بمراتب و عدم وجدان ذوق و فقدان فرصت فرح فوق و وجدان ذوق و شرح است
 چه نسبت هر چند بجهالت بکشند و بجز انجا مد و از جسد و اتمرد و دلیل است و بحصول مطلوب نزدیکتر
 زیرا که در آن موطن بنوعی و جمل انجا لیش نیست بهل را تعبیر بمعرفت میکنند و عجز را اهلاک می نامند نوشته
 بودند که آن نسبت را تاثیر می که در اول بوده است حالا نمانده بلی تاثیر جدیدی نمانده اما تاثیر روحی
 بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس آن را درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما با این فقیر بسیار کم بوده است و
 علوم و معارف فاصه کم مذکور شد مگر آنکه حضرت حق سبحانه تعالی خواسته باشد که صحبت نبی شود و چندین
 بهم با شتم ایضا استفسار نموده بودند که آیا با وجود زنا و در اخله درین نماند که رفیق فرض هست یا نه خدا
 روایات فقه درین بابا خلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه ابواللیث که گفته است اگر فایده
 بنظر امن و عدم طلاق است در راه پس فرقتش ثابت است و الا لا لیکن این شرط شرط و جویا و است شرط
 نفس و جوب کما یصحح لیس و صیت کج و درین صورت واجب شد چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسار
 دیگر شما بر کتاب دیگر موقوف داشته و السلام مکتوب و صد و پنجاه و یکم بمولانا محمد اشرف

صدور یافت در بیان فضائل خلفاء راشدین و فضل حضرت یحییٰ در بعضی از خصائص حضرت امیر و در بیان
 تعظیم و توقیر صحاب که ام علیهم الصلوٰۃ و در بیان محال صحیح از برای منازعات و مشاجرات ایشان و
 ما یتعلق بذلك بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجہ اشرف باد بعضی از علو مرتب
 و اسرار تعلیم و مولای طیف و معارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضائل و کمالات حضرت یحییٰ و ذی النورین
 و حیدر کرار و جمیع ائمتہ بحسب مقام خود و بدینویسید بگوش هوش استماع فرمایند که حضرت صابق و حضرت
 فاروق رض با وجود حصول کالات شجره و واصل درجات و ولایت مصطفوی علیہ و علی الله الصلوٰۃ و السلام
 در میان انبیاء اقدس در طرف ولایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات الله تعالی و تسلیما علی
 نبینا و علیہ و آله و در طرف دعوت که مناسب مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسی و از اند صلوات الله
 تعالی و تسلیما علی نبینا و علیہ و حضرت ذی النورین و هر دو طرف مناسبت بحضرت نوح و از اند صلوات الله
 و تسلیما علی نبینا و علیہ و حضرت امیر دهم و دو طرف مناسبت بحضرت عیسی و از اند صلوات الله تعالی و تسلیما
 علی نبینا و علیہ و چون حضرت عیسی روح القدس است و کلمه اولاً بوجه طرف ولایت در ایشان غالب است از جانب
 نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطه آن مناسبت طرف ولایت غالب است و مبادی تعینات خلفای اربع
 صفہ العالم علی اختلاف الجهات اجمالاً و تفصیلاً و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب محمد
 غلیل و باعتبار برزخیت اجمال و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکه رب حضرت موسی صفہ الکلام است
 و رب حضرت عیسی صفہ القدر است و رب حضرت آدم صفہ التکوین بر سر اصل سخن برویم حضرت صدیق و
 و حضرت فاروق حامل بار نبوة محمدی اند علی اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطه مناسبت حضرت عیسی
 و علیہ جانب ولایت حامل بار و آیت محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار برزخیت حل با هر دو طرف
 فرموده اند و تواند بود که باین اعتبار نیز ایشان را ذو النورین گویند و چون حضرت یحییٰ حمل بار نبوة
 فرموده اند مناسبت بحضرت موسی بیشتر دارند چه مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت است در میان سایر انبیاء
 بهمان پیغمبر و در ایشان اتم و اکمل است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله اند از امر ایشان
 و اتم ما تقر به بیشتر در بهشت خواهند رفت هر چند شریعت حضرت ابراهیم و ملت او را جمیع شرایی و ملل فضل
 و اکمل است ازین جا است که پیغمبر فضل الرسل را امر متابعت ملت او فرموده که هیچ شتم اوینا الیک ان
 تیج مله ابراهیم صلیا شاهان معنی است و حضرت مهدی موعود که رب ذی صفہ العالم است در رنگ شجره

مناسبت بحضرت عیسی و از آن گویا یک قدم حضرت عیسی بر سر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر مهدی باشد که
ولایت مهدی چنانچه ولایت محمدی واقع شده است و ولایت عیسی که جانب ایسان ولایت و چون حضرت
امیر حاصل بار ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل اولیا یا ایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر بیش از کمالات
حضرت شیخین بر اکثر اولیا و عظام که بکمالات ولایت مخصوصند ظاهر شد اگرچه اجمال اهل سنت بر فضیلت
شیخین بودی کشف اکثر اولیا و عظام با فضیلت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرت شیخین شبه
کمالات انبیاست علیهم الصلوات و التسلیات دست ارباب ولایت از دامان آن کمالات کوتاه است
و کشف ارباب کشف بواسطه علودرجات آنها در راه کمالات ولایت در جنب آن کمالات کامل طرح
فی الطريق اند کمالات ولایت زیر آنها اند از برای عروج بر کمالات نبوة پس مقامات را از مقاصد
چه جز بود و مبادی را از مطالب چه شعور را در این سخن بواسطه بود عمد نبوت بر اکثری گذاشت
و از قبول دور لیکن چه توان کرد و در پس آئینه طوطی صفت ساخته اند چه هر چه استاد از دل گفت
همان میگوید یا اما احمد بن محمد سجانه و المنة که درین گفتگو بعلما و اهل سنت شکر الله تعالی سعیدم مؤفقم
و به اجماع ایشان متفق است لای ایشان را بر من کشفی ساخته اند و اجمالی را بر تفصیلی این فیض را
تا ندانیم که بکمالات مقام نبوت بمنازلت پیغمبر خود نرسانیدند و از آن کمالات بهره تمام ندادند فیض
شیخین بطریق کشف اطلاع به بخشیدند و غیر از تقلید را می نمودند الحمد لله الذی هدانا لهذا و انما كنا لننته
لو ان هدانا الله لقد جات رسل ربنا باحی و روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر
بر در بهشت ثبت کرده اند بخاطر رسید که حضرت شیخین را از خصائص آن موطن چه باشد بعد از توجه نام
ظاهر شد که دخول این امت در بهشت با استصواب تجویز این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق
بر در بهشت ایستاده اند و تجویز دخول مردم میفرمودند و حضرت فاروق دست گرفته بدرویش بنده
و مشهور دیگر و ده که گویا تمام بهشت بنور حضرت صدیق مملو است در نظر این حقیق حضرت شیخین را
در میان جمیع صحابه شان علیهم الصلوات و التسلیات گویا هم غایب است اگر تفاوت است بعد و سفل است و در
با حضرت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات گویا هم غایب است اگر تفاوت است بعد و سفل است و در
فاروق بطویل حضرت صدیق نیز بایند و ملت مشرف اند و سایر صحابه که گرام باشند و در علیه و علیهم الصلوات
و التسلیات نسبت بهم سر دارند با هم شهر با و لیاء امت خود چه رسد به این پس که رسیده و در بانگ بگویم

پس اینها از کمالات شریفین چه میدانند این هر دو بزرگوار از رتبه‌ی ولکانی در انبیا معدودند و اینها را از انبیا
قال البیہقی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم لو کان بعد منی لکان عمر امام عزالی نوشته که در ایام عزای حضرت فاروق
عبد الدین عمر بن خطاب محض صحابہ گفت مات تسعۃ اعشار العلم چون در بعضی در فہم این معنی توقف دید گفت سران
علم بالہست نہ علم بعض و نفاس از حضرت صدیق چه گوید کہ جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنة اوست چنانچہ
صادق از آن خبر داده و محسوس میگردد و خطاطی کہ حضرت فاروق را از حضرت صدیق است زیاده از آن
خطاط است کہ حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علی آلہ الصّوات و السّلیات پس قیاس کن کہ خطاط دیگر
از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود و شغین بعد از موت تیر از حضرت پیغمبر جدا شدند و حشر تیر در میان ایشان
خواہد بود و چنانچہ فرمودہ پس فضیلت بواسط قریت ایشان ابو دین حقیق لیل البضاعت از کمالات
ایشان چه گوید و از فضائل ایشان چه بیان نماید درہ لہ یار سخن از آفتاب گوید و قطره را چه مجال کہ حد
بحر عمان بر زبان آرد اولیاء کہ برای دعوت خلق مرجع اند و از ہر دو طرف ولایت و دعوت بہرہ دارند
و علما و مجتہدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فراست صادق و اعتبار متتابعہ فی الجملة کمالات
شغین را دریافتہ اند و شہداء فضائل ایشان شناختہ ناچار حکم با فضیلت شان نموده اند و بر این معنی
اجماع فرمودہ اند و کشفی کہ برخلاف این اجماع ظاہر شدہ بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نکرد و اندکی وق
صح فی القدر الاول فصلیہا کما وی الفجاری عن ابن عمر قال کثانی من النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا لای بی کر یا ثم خان
ثم ترک اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تافل بنہم فی رعیۃ لابی داود قال کما قول در رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
و سلم حی افضل النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم بعدہ ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہم و انک گفتہ
الولایۃ افضل من النبوة از ادب باب سکر است و از ادب و غیر مجموع کہ نصیب از کمالات مقام نبوة ندارد
بظہر شما در آمدہ باشد کہ فیقر و بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است کہ نبوة افضل از ولایت است اگر چه
ولایت آن نبی باشد و حق ہمین است و آنکہ برخلاف آن گفتہ از جمالت کمالات مقام نبوة است چنانچہ
بالا گذشت و معلوم است کہ سلسلہ علیہ نقشبندہ در میان سائر سلاسل اولیای منسوب بہ حضرت صدیق
است پس نسبت محمود را ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق
بر ایشان بیشتر ظاہر شود ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتہا سے سائر سلاسل باشد پس دیگر آن
کہ کمالات ایشان چه بی پرند و از حقیقت معاملہ ایشان چه دریا بند غنی گویم کہ جمیع مشایخ نقشبندہ

نبوة افضل است و از ادب و غیر مجموع کہ نصیب از کمالات مقام نبوة ندارد

درین معامله مشاوری اندکیست بلی بود و حد فاصد من الالوف علی هذا الصفة لا تقتم انکارم که حضرت مهدی
موجود که با کمیت ولایت معهود است نیز درین نسبت خود خواهد بود و تجمیع و تکمیل این سلسله علیه
خواهد فرمود چه نسبت جمیع ولایات درون این نسبت علیاست زیرا که سایر ولایات از کمالات مرتبه
نبوت قلیل النصب اند این ولایت بواسطه انتساب بحضرت صدیق از ان کمالات غلط و افتداده
کما در انعام مصرع بعین تفاوت راه از کجاست تا یکجا با اسی برادر حضرت امیر چونکه حامل بار ولایت
مُهری اند علی صاحبها الصلوة والسلام تربیت مقام اقطاب و ابدال و اوتاد که از اولیای ملت و نبیا
کمالات ولایت در این نشان غالب است مخوف با مداد و اعانت آنحضرت است سر قطب لا قطب که قطب
ما را است نیز قدم اوست قطب را بجاییت و رعایت او هم خود را سر انجام بینماید و از عهده مداریت
برخی آید حضرت قائم علیه السلام و انما ینیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهما شریک اند بهر آن
که صحاب پیغمبر علیه و علیهم السلام و التبیات همه بزرگ اند و همه راه بزرگی یابا باید که خطیبان
النس روایت کنند که رسول صلی الله تعالی علیه و آله فرموده ان الله اختارنی و اختار لی صحبا و اختار
منهم صحبا و انما اختار الله من خلقه خیر من خلقه و من افاض الله بطرائق از ابن عباس روایت
کنند رسول فرموده علیه و علی اله الصلوة والسلام من سئل صحابی فعلیه لفته الله و الملائكة و الناس جمیع
و ابن عساکر از عایشه روایت کند رضی الله تعالی عنهما که رسول فرموده علیه و علی اله الصلوة والسلام
ان شرا منی ابراء هم علی صحابی و منازعات و محاربات که در میان ایشان واقع شده است
بمداخل نیک صورت باید کرد و از هر دو و تعصب و در باید داشت زیرا که آن مخالفت نبی جرت
تاویل دریده نه بهر دو از هوس چنانکه جمهور اهل سنت بر آنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر
کرم الله وجهه هر خطا بوده اند و حتی بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطا اجتماع است
از طاعت دور است و نه خواصه مرفوع چنانکه شارح مواقف از امدی نقل میکند و اوقات بخل
و صفین از روی اجتماع بوده شیخ ابوشکور سلمی در تمهید تصحیح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که
معاویه با جمعی از صحاب که همراه او بودند هر خطا بودند و خطای ایشان اجتماع بود و شیخ ابن حجر عسقلانی
گفته که منازعت معاویه با امیر از روی اجتماع بوده و این بقول را از معتقدات اهل سنت فرموده و انچه شارح
مواقف گفته که بسیار که از صحاب با برانند که آن منازعت از روی اجتماع بوده مراد از صحاب کدام گروه

داشته باشد اهل سنت بر خلاف آن عالم اند چنانکه گذشت و کتب بقوم مشهوره باخطار الا جتهاد سے
 كما صرح الامام العزالي واقاضي قال ابو بكر وغيرهما پس تفسيق والافتيل ورحی محاربان حضرت امیر
 نباشد قال اتقوا فی الشقاق قال مالک رضی اللہ تعالیٰ عنہ من شتم احدا من اصحاب نبی صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ والہ وسلم ابوبکر و عمر و عثمان و معاویہ و ابن عمر و بن العاص رضی اللہ عنہم فان قال کوا علی ضلالی کفر
 وان شتمهم بغیرہا من مشائخہ الناس کل کلا شدیداً فلا یكون محاربون علی کفره کما زعمت العلالة من الزعمه
 ولا فسقه کما زعم البعض ولبعض سارح الموقف الی کثیر من اصحابه کیف و قد کانت الصدیقه و طایفه ذوال الزر و کثیر
 سن الاصحاب لکرام منهم و قد قتل بطحی و الزبیری قتال الجبل قبل خروج معاویہ مع ثلثه عشر الف من القتل
 فتضلیلهم و تفسیقهم مالا یحصر علیہ المسلم الا ان ینوی قلبه مرض و فی باطنه خبث و انچه در عبارات حقیقت
 خلاف است و از زمان خلافت حضرت امیر خواہد بود نہ جو یکہ بآتش فسق و فساد است تا بقول اہل سنت
 موافق باشد مع ذلک ارباب استقامت از ایمان الفاظ موہمہ خلاف مقصود اجتناب مینمایند
 و زیاده بر خطا تجویز نمیکند کیف یكون جائزاً و قد صرح انه کان اماماً عادلاً فی حقوق اللہ و حق
 حقوق المسلمین کما فی الصواعق و حضرت مولانا عبدالرحمن الجامی کہ خطا شک کفہ است نیز زیاده کردہ
 است بر خطا ہر چہ زیادت کند خطاست و انچه بعد از ان گفتہ است کہ اگر مستحق لعنتہ است انچه
 نیز نامناسب گفتہ است چہ جائے تردید است و چہ محل اشتباہ اگر این سخن در باب یزید میگفت
 گنجایش داشت اما در مادہ حضرت معاویہ رحمہ اللہ گفتن شتاعت دارد و در احادیث نبوی بہ ہناد
 اثبات آمدہ کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام در حق معاویہ دعا کردہ اند اللہم علمہ الکتائب الحساب
 رحمہ العذاب و جائے دیگر در دعا فرمودہ اند اللہم اجعلہ ہادیاً و مہدیاً و دعا آنحضرت مقبول ظاہراً
 این سخن از مولانا بر سبیل سہو و نسیان سر برزدہ باشد و ایضا مولانا در جان ابیات نصرت
 نام ناکردہ گفہ است آن صحابی دیگر این عبارت نیز از ناخوشی فرمیدہ بر بنا لا تو اخذنا ان سینا و خطایا
 و انچه از امام شیعہ در قم معاویہ رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند و نکویش او را از فسق بالا گذرانیہ
 یہ بیہوت نہ پیوستہ است امام عظم کہ از تلامیادست بر تقدیر صدق آن اواحق بود باین نقل و
 امام مالک کہ از تابعین است و معاویہ را علم علما مدنیہ شاتم معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 و عمر و بن العاص را بقتل حکم کردہ است چنانچہ بالا گذشت اگر اوستحق شتم بود چرا حکم بقتل شاتم

او میکرد پس معلوم شد که ششم در از کباب را داشته حکم بقتل شاتم او کرد و ایضا ششم او را در ننگ ششم
 ای بکر و عمر و عثمان ساخته است چنانکه بالا گفته شد پس معاویه مستحق ذم و نکویش نباشد ای برادر
 معاویه تنهادرین معامله نیست نفسی از صحاب کرام کم و بیش درین معامله با وی شریک اند پس
 محارب ان امیر اگر کفر یا فسقه باشد اعتماد از ایشاد وین میخورد که از راه تبلیغ ایشان باریسیده است
 و بگوید نکند یعنی را اگر زندگانی که مقصودش ابطال دین است اسی برادر ندشاد انارة این فتنه
 قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه و طلب قصاص بخود از قتل او طایع و زیر که اول
 از منبر برآمدند بواسطه تاخیر قصاص برآمدند و حضرت حدیقه نیز بایشان درین امر موافقت نمود
 و جنگی که در اینجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند و طلحه و زبیر که از عشره مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطه
 تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن معاویه از شام بیرون آمده بایشان شریک شده جنگ صفین
 نمودند امام غزالی تصحیح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص در برید
 خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز انهمی را از مقتدات اهل سنت گفته است و شیخ ابوالکوار
 سلمی که از اکابر حنفیه است گفته است که منازعت معاویه یا امیر در امر خلافت بوده که پیغمبر علیه
 و علی اله الصلوة و التسلیات معاویه رضی الله عنه را فرموده بودند اذما ملک الناس فاروق بهم
 از اینجا معاویه را طبع بر خلافت پیدا شده بود اما او محظی بود درین اجتهاد و امیر محظی زیرا که وقت تاخیر
 خلافت حضرت امیر بوده و توفیق در میان این دو قول آنست که منشاء منازعت تواند بود که تاخیر
 قصاص باشد بعد از آن طمع خلافت نیز پیدا کرده باشد بجهت تقیر اجتهاد در محل خود واقع شده
 است اگر محظی است یک درجه است و محظی را دو درجه بلکه ده درجه اسی برادر در طریق سلم در بنیویطن
 سکوت از ذکر مشاجرات صحاب پیغمبر صلیه و علیهم الصلوات و التسلیات و اعراض از مذکر
 منازعات ایشان پیغمبر فرمود علیه الصلوة و السلام ایالم و ما شجرین صحابی و تیر فرموده علیه الصلوة
 و السلام اذاک صحابی فامسکوا و تیر فرموده علیه الصلوة و السلام الداء فی صحابی لاشی و بهم غرضه
 یعنی تیر سید از خدای عز و جل در حق صحاب است تیر سید از خدا جل و علی در حق ایشان ایشان را نشانده
 تیر خود نشانید قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز ایضا ملک و ما و طهر الدعما آیه با فاطمه
 عنها السلام ازین عبارت مفهوم میشود که خطای ایشان را بهم بر زبان نباید آورد و غیر از ذکر غیر ایشان نباید کرد

بنابرین بی دولت از زمره فتنه است توقف در لغت او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است که شخص معینی یا اگر چه
 کافر باشد تجویز لغت نکرده اند مگر آنکه به یقین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده و این لب کهنی در امر آنکه
 او شایان لغت نیست ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و ان الله قد هدانا لهذا
 چون اکثر مردم بحث امامت را پیش داشته بمورد سخن از خلافت اصحاب کرام علیهم الرضوان نسبت
 ساخته اند و بتقلید جمله ارباب و مرده اهل بدعت اکثر اصحاب کرام با نیک یاد معنی کنند و امور را
 بجناب ایشان منتسب میسازند لغت در دست شده از آنچه معلوم داشت در قید کلمات آورده بدون
 مرسل داشت قال علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و ان الله قد هدانا لهذا و سببت اصحابی
 فایظهر العالم علیهم فمن لم یفعل ذلک فعليه لغته الله و الملائکة و الناس جمعین لا یقبل الله منهم
 ولا حد الا انما ائمه و سببانه و المنة که سلطان و ثمت خود را حقیقی نه سبب می گیرد و از اهل سنت میلند
 و الاکار به مسلمانان بسیار تنگ میشد شک این لغت غلطی سبب باید آورد پس باید که مدار عقدا را بخیر
 مقتدا اهل سنت است دارند و سخنان نیر و عمر و زادر گوش تیارند مدار کار بر افرا نهایی در روح
 ساقن خود را ضائع کردند لغت تقلید فتنه ناجیه فروریست تا امید نجات پیدا شود و بدو خط افتاد
 و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الامی و التزم بتابعه لم یطع علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مکتوب
 دو صد و پنجاه و دو و هم بجناب شیخ بعلی الدین عدد و ریافته در جواب استفسارهای که رفته
 بود اسجود و السلام علی عباده الذین صطفی مکتوب مرغوب خوی ارشادی رسید فرحت فراوان
 رسانید استفسارهای رفته بود معلوم شریف بود و باشد که سبب لغت خیر شریف و حضرت ابراهیم صلوات الله
 و تسلیما به سببانه علی نبینا و علیها صفة العلم است چنانکه مبدء یقین محمدی علیه الصلوٰة والسلام
 نیز همان صفة است تفاوت بجهات و اعتبارات است چه آن صفت را وجه بعالم است و وجه دیگر بعلی
 وجه اولی بوحده ملائک است و وجه ثانی بکثرت و آن صفت را نیز اجمال است و تفضیل هر یک را اعتبار میداد
 یقین بزرگی شده است دیگر معارفیکه تعلق حل پادشاهت و ولایت داشته و مکتوبیکه خواججه و اشرف نوشته
 بتفصیل آمد بعلی رفته است بکار نوشته از آنجا طلبند دیگر خواست در جواب استفسار فرق میان تطبیق
 و خلیفه نویسند و آن نخست بروقت دیگر موقوف دارند و السلام مکتوب و صد و پنجاه و سوم
 شیخ تاب شیخ ادریس سامانی عدد دریافت در بیان جواب سؤالات و در بیان نیاتی این راه و تفصیل

بعضی از مقامات و منازل و طریق بر سبیل عز و جمال بعد از حمد العبادات و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال
او ضلع فقر را بخند و دستوجب محبت و استیصال من الله سبحانه و عافیتکم و تباکم و استقامتکم علی
طریقه المرفیه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التخیه بیان احوال و مواجید که بلسان مولانا علی بن
حواله نموده بودند و تفسیر جوابان فرموده مولانا تا بتفصیل بجا آورده و گفت که فرموده اند که اگر بجا نباشد من
نظر میکنم زمین را زنی یایم و اگر بجانب آسمان نظرمی اندازم آن را نیز زنی یایم و پیش کسیکه میروم و را نیز وجود
نمی یایم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یایم و خود را نیز وجود نمیدانم و وجود حق جل
شانه بی پایان است نهایت اول و هیچیک نیافته است بزرگان نیز تا بحین جا گرفته اند و تا اینجا آمده اند و سیرانده
شده اند و زیاده بر تخی اختیاری نموده اند اگر شمای نیز همین را کمال میدانید و در همین مقام سیر کنید من
پیش شما بروی چه بیایم و تصدیق کنید و تصدیق بجهنم اگر امری دیگر در ای کمال است پس علمت که تا دیار دیگر
که درو طلب بسیار دارد و اینجا بر سر چهلین سال توقف در آمدن بواسطه حصول این نزد بود و محمد و ما این
احوال را مثال این احوال از تالیفات قلبت بشود و میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلبی یاده احوال
طبی نگرفته است و در حقیقت دیگر از مقامات قلبی باید کرد تا معامله قلبی تمام می کرده باشد از گذشته طلب
روح است و از گذشته روح سرست و از گذشته مغزی است بعد از آن بخی هر کدام از این چهار باقی مانده
احوال مواجید علاوه دارد و همه را جدا جدا بطبی باید کرد و در کمال است هر کدام متجلی باید شد که از گذشته این
بجوگاه عالم امر و طی منازل اصول آنها بر تیره و تیره و قطع مدارج تطلال اسما و صفات که اصول این احوال است
در حقیقت بعد در حقیقت تجلیات و صفات است و ظهورات شیون و اعتبارات از گذشته این تجلیات تجلیات
ذات است که در تقدس این شان معالیه باطنان نفس حق و مقبول رضای پروردگار جل سلطانیه مشرکت
کمالا یکدین موطن حاصل میگردد و در حقیقت این کمالات کمالات بیان حکم قراء دارد و در جنب و یکا محیط یکا
اینجا شرح صدر میرسد و در اسما حقیقه متعرف شود و کمال این است غیر این همه مع تجلیات اسما و صفات
که پیش از قطع منازل این بنجوگاه عالم امر باطل و اصول اصول متوهم شود و ظهورات بعضی از خواص عالم امر
است و فیضی را بر جوی و در حقیقت دارد و تجلیات اسما و صفات سالکی درین مقام گفته است
که کسی سال روح را بخدای بر سبیل پیش اصول که است و سیر که اشعر کیف الوصول الی سعاد و دود و نهان
قلل الجبال و دود من فوق و چون التفات نموده طلب کشف حقیقت این او فرموده بودند شمر از ان طریق

اجمال نوشته آمده و امام عندا صبحانه والسلام علیکم وعلیٰ اهل بیتکم مکتوب و صد و پنجاه حمام
 ملا احمد برکی صد دریافت در جواب بعضی اصول که پرسیده بود و احمد و السلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ نوشته بود
 که بعضی اکابر فرموده اند که آنرا هر چند بفرمان صاحبان کند تا نتیجہ بدہ اگر چه کار با مشرع باشد اگر این
 سخن صحیح است امیدوار فرمایم است در کل مشرعات مخدوم سخن اکابر صحیح است و شمار اذان حاصل
 کرده تا دون ساخت اما بدانند که مراد از نتیجہ نتیجہ معتد بہا است نہ مطلقا نوشته بود و نہ در رسالہ تحریر
 یافته است کہ حضرت خواجہ احمد رس سر فرموده اند کہ قرآن بحقیقت از مرتبہ عین جمیع است یعنی از
 احدیت ذات تعالیٰ و تقدس پس معنی آنچه در رسالہ مرید و معاد تحریر یافته کہ حقیقت کعبہ ربانے
 فوق حقیقت قرآنی است چہ باشد مخدوم از احدیث ذات احدیث خبر و نیست کہ هیچ صفت
 و صفاتی در انجا ملاحظہ باشد چہ حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است کہ یکی از صفات ثانیہ است و حقیقت
 کعبہ ناشی از مرتبہ است کہ از تلویحات صفات و شیدوئات برتر است پس تفوق آن را کنایہ ایش شد نوشته
 بود و نہ کہ در بعضی از تفاسیر نوشته اند کہ اگر کسی گوید کہ من کعبہ را سجده میکنم یا قریش و چه سجده بطرف کعبہ
 باید نہ بکعبہ و در ہای دیگر نوشته اند کہ در اول اسلام در سجده یک سجدت میکردند و اول نماز نفس
 ذات تعالیٰ و تقدس پس معنی آنچه در رسالہ مرید و معاد تحریر یافته کہ صورت کعبہ پنجا کہ سجود و و رشیا
 حقیقت کعبہ نیز سجد و حقائق اشیا است چہ باشد مخدوم این از مسامحات عبارات است چنانکہ میگویند
 آدم سجود و ملائکہ است سجده مر خالق راست جل سلطانہ نہ مخلوق و مصنوع او را ہر مخلوقیکہ باشد
 و السلام علیکم وعلیٰ اصحابکم وعلیٰ اہل بیتکم علیٰ کتب و علیٰ ما پایندہ شیخ حسن مکتوب و صد و
 پنجاه و پنجم بلا ظاہر لاہوری صد دریافت در تحریر بر احیای سنت سنہ و رفع بدعت نام ضیہ
 احمد رس و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ مکتوب شریف کہ بمصوب حافظ بہاء الدین ارسال داشته
 بودند رسید قدرت فراوان رسانید چہ نعمتی است کہ محبان و مخلصان بکلی ہمت خود متوجہ احیای
 سنتی از سنن مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التقیہ باشند و بکلیتہ خود خواہان رفع بدعتی
 از ہر مکرہ نام ضیہ بودند سنت و بدعت ضد یکدیگرند و وجود یکی مستلزم نقص نفی دیگر است
 پس احیای یکی مستلزم امانت دیگر بود و احیای سنت موجب امانت بدعت است و بالعکس پس بدعت
 گویند یا سبب مستلزم رفع سنت است مگر حسن نسبتی اعتبار کرده باشد کہ حسن مطلق آنرا کنایہ ایش نہ اند چہ جمیع

مستوفی حق اندر جل سلطان و افاضه و آفرینشیات شیطان امر و تاسین سخن بواسطه شرح بدعت بر اکثری اگر نسبت
 اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر بدعتیم با ایشان منقول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون
 ترویج دین نماید و امیای سنت و باید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و از احسن نیاشته ملکی زمین
 ساخته از تعجب گوید که این مرد فرخ دین مانوده و ماتت ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم
 فرماید و حسن او را سیئه انکار و فک فضل الدین یونین من ایشان و الله و الفضل العظیم و السلام علیکم و علی سائر
 من لدیکم لسیان بر فقیر عالم آمده است ماموم نشده که مکتوب شما را بکه سپرده بود تا جواب بیاورد مستفسار ما
 نویسد معذرت و نخواهند داشت میان شیخ احمد فرمای از نمایان است چون در جواب شما واقع است اتفاقا و توجیه
 در داده مشار الیه معنی خواهند داشت مکتوب و در صدر و پنجاه و ششم بیان بدیع الدین معنی
 در جواب سوال که نموده بودید سپرده بود که معنی تالیف لا قطاب غوث و خلیفه چیست و ماتیاق و یک
 و پیر شده بود از تحقیق حدیث و در زمان آن ای بکرات و فی ذلک الحمد و سلام علی عباده الذین اصطفی
 مکتوب شریف که بمحضی رفوئی ارساله شده بود و در رسید فوج فراوان ساینده پیر شده بود و نه که معنی قطب
 و قطب لا قطاب غوث و خلیفه چیست و هر کدام یکی خدمت ماموران و از خدمت خود اطلاع دارند باین
 و بشارت قطب لا قطابی که از عالم غیب میرسد اعلی دارد و یا اختراع و هم و خیال است باید دانست که کل
 تابان نبی علیه و علیه الصلوات و التسلیمات چون بتجلیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را
 به منصب امت سرفراز میسازند و بعضی را بجهت و حصول آن کمال الکفای میفرمایند این هر دو بزرگ نفس
 حصول آن کمال برابر اند تفاوت در منصب عدم منصب است و در امور یک تعلق بآن منصب از دیگران
 کل کمالات ولایت را تمام کنند بعضی را بمتبذات مشرف میسازند و بعضی را بجهت و حصول آن کمالات کفای
 منتهای چنانکه بالا گفته شد این هر دو منصب تعلقات کمالات اعلیه دارند و در کمالات خلیفه یا منصب امت منصب
 قطب را شاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب را گوئی این دو مقام که در است از نظر آن
 دو مقام اند که در رفوق اند و غوث نیز و شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است نزد او غوثیت منصب
 غلیظه نیست از منصب تعلیفات و آنچه معتقد قیاس است است که غوث غیر قطب را درست بلکه معذرت و معاون
 در کار است و قطب مدار و بعضی امور را در وی میجواید و در منصب مناسب مقام ایدال نیز او داخل
 است و قطب را با اعتبار معاون و ان و اما قطب لا قطاب نیز و نیز چو معاون و انصار قطب لا قطاب

حکمی اندازین جا است که صاحب فتوحات مکیه بنویسد ما من قرية مؤمنة كانت او كافلة الا وفيها طلب
 بداند که صاحب منصب البته صاحب علم است و آنکه کمال آن منصب اند و منصب ندارد و لازم نیست که از
 ارباب علم بود و از خدمات خود مطلع باشد و بشاید تکیه از عالم غیب میسر شد بشارت حصول کمالات بمقام
 نبی بشارت منصب بمقام که منوط بعلم است و ایضا پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث بود وزن
 ایمان الی بکرمت ایمان امتی لرحج و ملمع شده است چیست و سبب حجتان آن کدام است بداند که
 رجحان ایمان بواسطه رجحان مومن است و چون متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلق ایمان است
 است هر آینه راجح باشد مخدوم و مودع و حیات معامله تا بجای میسر شد که اگر یک نقطه بالاتر رود و کما لیکه
 بسبب عروجات آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات ما تقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه
 از جمیع آنچه ماتحت اوست افزون تر است همچنین است حال آن نقطه که فوق آن نقطه ما تقدم است نقطه
 ما تقدم با نچه در تحت اوست در جنب نقطه فوق حقیر و غیرست علی هذا القیاس پس هر که متعلق ایمان
 او کمال فوق بود هر آینه راجح خواهد بود و از جمیع آنچه ماتحت آن بود ازینجا گفته اند که معامله عارف
 بجای میسر شد که در طرقة العین کسب جمیع کمالات ما تقدم بنمایند و باندازه تحقیق فقیر در یک آن تحصیل
 نیاده از جمیع کمالات ما تقدم می فرماید و کمال فضل الیدیوتیه من لیسار و الله ذو الفضل العظیم و ایضا پرسیده
 بود که شیخ ابن العربی و تابعان ایشان نوشته اند که انقدر اطفال که بسبب حضرت موسی علی نبینا و علیه
 الصلوة و السلام کشته شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی منتقل گشت علی نبینا و علیه
 الصلوة و السلام حقیقت این سخن را بتفصیل نویسنده بداند که این اصل است زیرا که به تحقیق نوشته
 است که چنانچه یک شخص را سبب حصول کمالات جماعه میگردد و اندر چنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات
 یک شخص میسازد زیرا که هر چند سبب کمالات هر یک است لیکن هر یک از این اسباب کمالات پیرامند یعنی را
 فقیر در کمالات و مشروبات که اجزا بودن خود میساخت نیز احساس میکرد که هر طعمای و شرابی که تناول
 میکرد سبب جامعیت استعداد او میگشت و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد
 ترک ماکولات لذیذ نمیداد ممنوع میشد بواسطه تحصیل انبی معیت و تبرک آن طعام لذیذ را درون نمیکشت
 بسبب حصول آن قابلیت و لبسا است که استعداد یکی دیگر را نیز تقال کرده است کلا و بعضا محسوس
 شده است که آن یکی خالی مانده است و دیگری جمعیت همه رسانیده پرسیده بودند که شیخ نجم الدین کبری

مرید خود را پیش عزیزی فرستاده بود و مذکور است که او معلوم کند که ایشان زیر قدم که امیر خیر بود فقری فرمود که
 یهود و تورچه که است شیخ ازین عبارت فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی اند صلاوات الله و تسلیمات علیکم
 و علیه ازین عبارت یعنی چه طور مقوم گشت بدانند که چون یهود را گویند که امت حضرت موسی بودند علی بنینا و علیه
 الصلوة والسلام پرسیده بودند که در لغت می نویسند که ولایت جمیع اولیا و اولاد از مدون سلب می شود
 مگر چهار کس بدانند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور کرامات داشته باشند اصل ولایت که عبارت
 از قرب الهی است بل سلطان و نیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب بل آن ظهور را که
 این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است تا چه دیده باشند چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات
 او لیا و نموده بودند منتظر باشند بجعل الله بعد عیسی علیه السلام پرسیده بودند که در دنیا پوری مینویسلان شان مگر
 هو الاثر بالما تحقیق چیست بهره است یا بیابانه است دانکه یا نوشته قرائتی خواهد بود غیر مشهوره نوشته بود
 که بعضی عورات طلب مشغولی مینمایند اگر محارمند چه مانع است و الا در پرده نشینند و طریق را اخذ نمایند
 پرسیده بودند که در هر بابی از باب حدیث ایام مهدی قرار داده اند و حدیثی درین باب نقل میفرمایند چه باید
 و الله فقر قدس سره میفرمودند که شیخ عبد الله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین بودند در حریم ایشان
 ملقب بشیخین بودند و تقریبی پسند و ستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را که انی شایع نجار
 نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح درین باب لا ایام ایام الله و العباد الله است نیز میفرمایند که نحو است
 ایام ولادت رحمت عالمیان علیه و علی کذا الصلوة و التسلیمات را نقل گشته است ایام نعمات نسبت به ایام
 ما تقدم بوده و حمل فقیر نیز بر همین است و هیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهند تا آنکه ترجیح آنها از شایع
 معلوم نمیکند کما بحجۃ سور مضان و نحوها نوشته بودند که معارفی که تحمل باریتوة تعاق دارد در مکتوب خواهد
 مجد اشرف نیافتم کجا یابند که آن مکتوب درین ایام نوشته شده است و نقل آن بشمار سید مکتوب در
 دوازده زیاده از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آن را فرستند و السلام مکتوبی در صدر عرشگاه
 و همفتر میرنمان صد دریافت در بیان طرق بطریق اجمال بعد از صلوات و تسلیمات و صلوات میرساند
 که مکتوب شریف که موجب شیخ احمد غفرانی رساله داشته بودند در سید فقرت فراوان رسانید طلبت ساله بیان طریق
 نموده بودند و مسودها افتاده است اگر لایق یافت بیایم رسانیده خواهد فرستاد اجمال جز فقره در بیان طریق
 بطریق اجمال می نویسید بگوش پوش است و فرمایند سیادت پناها طریق که اختیار کرده ایم ابتدا سیران از قلب

گذشت قلب سیر در مراتب روح است که فوق اوست و از گذشته روح این معامله با سر است که فوق آن است
و بکنه الحال نه اخفی والاخفی بعد از طی منازل این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که غفلت
هر کس اینها علیهم صلیه دار و بعد از تحقق احوال و واجبه که هر یکی از این پنجگانه در چهار خصوص است
سیر در اصول این پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم صغیر است مثل آن در عالم کبیر است مراد
از عالم صغیر انسانیت و انعام کبیر مجموعه کائنات و شروح سیر در اصول این پنجگانه از عرض مجید است
که اصل قلب انسان است و فوق آن اصل روح التانی است و فوق آن اصل سیر انسانی است و
فوق اصل سیر اصل خفی است و فوق اصل خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر بتفصیل
طی کند و بنقطه آخر آن برسد دایره امکان را تمام کرده باشد و قدم در اول منزل انسانیت
نهاده بود و بعد از آن اگر ترقی واقع شود در غلطال اسما و صفات واجب و جل سلطان خواهد بود
و این غلطال کالبرایخ اندمین الوجوب و الا مکان و اصول اند آن پنجگانه عالم کبیر را در سیر وین غلطال
تیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فرج آنها ذکر یافته است و اگر بفضل ایزدی جل شانته منازل شکر
این غلطال را نیز طی کرده بنقطه آخر آن برسد شروح سیر در اسما و صفات واجب و جل سلطان خواهد بود
و تحلیات اسما و صفات و خواهر نمود و ظهورات شیون و اعتبارات جاوه خواهد فرمود این زبان
معامله پنجگانه عالم را تمام کرده باشد و حق اینها را ادا کرده بود و بعد از آن اگر بفضل خدا و بدل شانته
از انعام نیز ترقی واقع شود معامله به اطمینان نفس خواهد افتاد و حصول مقام بر خا که نهایت مقامات
سلوک است مسیر خواهد شد و در بنیون شرح صدر حاصل میکرد و بشفه سلام حقیقی شرف میشد و کمال
در بنیون حاصل میشد و در حقیقت این کمالات کمالات که لا ینکد بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره دارد و در حقیقت
دریای محیط این همه کمالات که ذکر یافته است تعلق با اسم الظاهر دارد و کمالات که تعلق با اسم الباطن
دارد و دیگر است که به ستار و تبطن مناسب است و چون کمالات این ده اسم مبارک تمامها حاصل شود
و باز وی طیران از برای سالک پیسر گردد که بقوت آن دو باز و طیران عالم قدس فرماید و ترقیات فی الزمان
تا تفصیل این معامله در بعضی مسودات تحریر یافته است و فرزند می ارشد می جمیع آن بعد است و دیگر اگر بشود
خود را یکمرتبه این جارسا نندای شطر آنکه انعام را تعالی نگذاشت و آن سر رشته را بر هم نزنند خود توانایند
و از یامان هر که را پیش قدم دانند پیشوا می انجامد سانه مشوبه می دیگر دانند و الله اعلم با وقت دیگر فرصت

فرهنگ دین و اسلام مکتوب و صد و پنجاه و هشتم بشریف خان صدر ریافت در بیان آن
حق تعالی احمد الله و السلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ صحیفہ شریفہ کہ از ردی کرم نازد فقر او این حدو
ساخته بود و بدو روان بقیع گشت و سرگرد و بد جزا کم الله سبحانه خیر الخیر او محمد و ما هر چند اقریت او تعالی
ما از این نص قطعی ثابت شده است اما چه توان کرد کہ او تعالی از عقول و افهام ما و از علوم ما و از کلمات ما و از
الوار دست بآنگه دانیم کہ این وراثت در جانب قریب است نہ در جانب بعید کہ او سبحانه از ہر نزدیکی
زیریکہ است حتی کہ ذات احدیت او را بسمانہ نزدیکتر می یابیم از صفائی کا افعال و آثار آن صفایتم این معرفت
و را طول نظر عقل است زیرا کہ عقل از خود نزدیک تر بران تواند تصور نمود مثالی کہ توضیح این بیعت نماید ہر چند
متجہ نموده آپید انشد مستند این معرفت نص قطعہ است و کشف صحیح مشلح طریقت از توحید و اتحاد گن
گفتہ اند و از قریب بیعت بیان فرمودہ اند اما از قریبیت او تعالی سکوت و در ندیدہ اند و بیان شافی در آن
باب نفور مودہ عجائب کار و بار است اقریت او سبحانه سبب بعدیہ ما گشت است ہا الی ان مبلغ لکنا
اجل فافهم فان کلامنا اشارات و اشارات و السلام علیکم علی سائرین اتباع الہدی و التزم متابعا لہ علیہ
و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات ہمہ و اکملہا مکتوب و صد و پنجاه و نہم بخند و نادلی خواجہ محمد
سعید کہ جامع علوم عقلیہ و نقلیہ اند و صاحب نسبت علیہ در بیان خواند ارسال رسل و عدم استقلال
عقل در معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس حکم خاص کہ در مادہ شائق جیل و مشرکان مان فطرہ رسل
و اطفال مشرکان و ادرب بیان فرمودہ اند و در بیان تحقیق لبثت انبیاء در زمین ہند از اہل ہند
در اہم سابق و مایناسف الک الحمد لہ الذی ہانا لہ و اکنا لہ مدی لولا ان ہانا لہ لعد جات رسل
ربنا باحتی شکر نعمت ارسال رسل علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام
ولی اعتقاد منعم آن نموده آید و جوارح گو کہ باعمال حسنہ مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این
بزرگواران نمی بود ما قاصر ہمان را بوجود صانع تعالی و وحدت او جل سلطانہ کہ دالالت می نمود
قد ماسی فلاسفہ یونان با وجود زیرکی مالی بوجود و صانع جل شانہ متہ کشند و وجود کائنات را بدست
ساختند و چون روز بروز انوار دعوت انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات ساحل گشت متاخران فلاسفہ
بہرکت آن انوار و مذہب قدام خود نموده بوجود صانع جل شانہ قائل گشتند و اثبات او تعالی نمودند پس
عقول مالی تا یہ انوار نبوت ازین کار مغفل است و افہام مایہ توسط وجود انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات ازین

معامله در دنیا نیست شعری ما فادرا و اصحابنا الماتریدیه من استقلال العقل فی بعض الامور کائنات و موجود
 الصانع تعالی و وجه تسمیة تکلفوا الشاهق بحل العابد للصتم لهادان لم تبلغ دعوة الرسول و حکما و ترک
 النظر فیها بکفره و خلوده فی النار و کن لا تقم بالحکم بالکفر و اخلو فی النار لا بعد البلاغ لیسین و اسجدوا لیلانہ
 المنوطہ بارسال الرسل نعم العقل حجج من حجج الله تعالی کنته لیس حجج بالکفر فی الحجۃ تب علیہ اشد العذاب
 سوال اگر شاهره مقبیل کہ عابد عنتم است در و زنج مخلد نباشد و در بشت خواهد بود و این جائز نیست
 زیرا کہ دخول بشت بیشتر کان حرام است و ما و ای ایشان و در حق است کما قال الله تعالی عاکفان
 عیسے علی نیتا و علیہ الصلوٰۃ و السلام انه من لیشکر یا الله فقد حرم الله علیہ الجنة و ما واه النار و واسط
 میان جنت و نار ثابت نشده است اصحاب اعراف بعد از چند روز بہ بشت خواهند رفت پس خلود و در
 است یا در نار این سوال بسیار متعسلی است آن فرزندی ارشد می میداند کہ بہ تہا برین خیرتر
 سوال میکند و جواب شنائی ندیافت و انچه صاحب قنوعات مکیہ در حل این سوال گفته و بعثت پیغمبر
 در روز قیامت از براس دعوت این قوم ثابت کرده و باندا زہ انکار و قبول ایشان آن دعوت
 حکم بہ و زنج و بشت نموده نزد این فقیر مستحسن نیست چه آخرت و ابراست و در تکیف تا بعثت پیغمبر
 نمود و بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطانہ در مہنوی فرمود و حل این معام نمود و شکشف
 ساخت کہ جماعہ کہ نہ در بشت مخلد خواهند بود نہ در و زنج بلکہ بعد از بعثت و احیای انرا کہ ایشان
 در مقام حساب اشته باندا زہ جریمہ معاتب و مغذیب خواهند ساخت و بدستغای حقوق نموده در رنگ
 حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز محذوم و مطلق و لاشیء محض خواهند فرمود پس خلود و اگر بود و مخلد کدام
 باشد این معرفت غریبہ را چون در محضر انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات عرض نموده شد ہمہ تصدیق
 آن فرمودند و مقبول داشتند و العلم عند الله سبحانه یرین فقیر بسیار گران می آید کہ حکم کند با آنکہ حضرت
 حق بسمانہ تعالی با کمال رافت و رحمت خود دیندہ را بجز عقل کہ مجال خطا و غلط در وی بسیار است
 بی آنکہ ابلاغ مبیین بتوسط انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات فرماید در انتزاع مخلد و اورد و بہ عذاب
 ابدی گرفتار ساز و چنانچہ گرانست حکم کردن او را با وجود شرک بخلا و دخت کما یلزم من منہرب الاشعری
 لعدم القول یا بواسطہ من الجنة و النار فاحتمی ما لہمت بمن اعدا بعد استیفاء حساب یوم الحشر کما فرمین
 حکم است نزد فقیر و طفل مشرکان و الکفر و جہود و بشت منوط با ایمانست با صالت یا یہ تبیت اگرچہ

و اسط میان جنت و نار ثابت نشده است اصحاب اعراف بعد از چند روز بہ بشت خواهند رفت

تبعیت در اسلام باشد چنانچه امر باطل را اهل فتنه است و ایمان در حق و نیز مطلق منقود است پس دخول
 ایشان را تصور نماید و دخول و خروج و خلود در آن هر چه بود بشرک بعد ثبوت تکلیف و آن نیز در حق ایشان نبود
 است بلکه حکم الیهام من الاعداء بعد البعث و الشک و الحساب استیفاء و حقوق و همین حکم است و مشرکان
 زمان قیامت که دعوت پیغمبر با ایشان نرسیده است و غیر ازین فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را بر میگرداند
 هیچ یابنی باید که دعوت پیغمبر است علیه و علی الله الصلوة والسلام با نجات رسیده است بلکه محسوس گردد و در
 رنگ کتاب هر جا نور دعوت اعلیه و علی الله الصلوة والسلام رسیده است حتی که در یابوج و ما بوج نیز که
 سد حائل دارند و در امام سابق که ملاحظه می کند که بقدری باید که در اینجا بعت پیغمبری نشده باشد حتی که در تیره
 هند که در این معامله نمایند که تیری باید که از اهل پیغمبران بیعت شده اند و دعوت بصلاح طلب شانه فرموده
 و بعضی از بلاد هند محسوس میگردد که الوار انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات در ظلمات شرک در رنگ
 مشعلها انداخته اند و اگر چه با یقین آن بلاد هند نماید فی بیند که پیغمبری است که بی کسل و رانگ دیده است
 و دعوت او را قبول نکرده است پیغمبر نیست دیگر که یک کس بی ایمان آورده است و دیگر گیت که دو کس بود
 گردیده اند و بعضی راسته کس بیان آورده اند و دیده اند که کس هر نظر نماید که در هند پیغمبری ایمان آورده
 باشد ناچار کس است که پیغمبر نبوده و آنچه رسا و کفر شده اند وجود واجب تعالی و از صفات او بیمانه دان
 تنزیهات و تقدیسات او تعالی نوشته اند چه محققان را و انوشکوة بنو است چه در هر یک عصری در امام
 سابقه بتی را انبیا گذشته است و از وجود واجب تعالی ثبوتیه او بیمانه تعالی و از تنزیهات و تقدیسات
 او بیمانه تعالی خبر کرده و اگر نه وجود و شریعت این بزرگواران بودی عقل لنگ و گویا این بید و لمان که
 ملوث بظلمات کفر و معاصی است کی باین دولت بلند شدی عقل ناقص این بید و لمان خود را
 بالوہیت خود عالم آمد و غیر از خود با الهی اثبات می کنند چنانکه فرعون مگر گفته ما علمت کلم من العبر
 و نیز گفته لئن اتخذت الهام غیر منی لا جعلناک من المسجین و چون از اخبار انبیا علیهم الصلوات و
 التسلیمات معلوم کردند که عالم را صانعی است و اجب الوجود تعالی بعضی ازین بید و لمان هیچ
 و غافل و اخلای یافته اند و از نشانهات عالم نموده اند و او را در خود حال و ساری دانستند
 و باین جلد مردم را بر پرستش خود نموده اند و تعالی را انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات علواً بکبر این جا کوه آید
 سوزان کند که اگر در زمین باشد چو شعله شد بر آتش خیزد ایشان نیز تا میرسد بلکه آن خیر از جهت

از اهل پیغمبران بیعت شده اند ۱۱

تو فرود اعی بقوا تر منقول میگشت و لیس فلیس زیرا که گوئیم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود
 بلکه دعوت بعضی مخصوص بیک قوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بیک قریه و یا بیک بلده بود و تواند بود
 که حضرت حق بیوانه و تعالی و در قومی یا در قریه شخصی را این دو ذات مشرف ساخته باشد و آن شخص آنوقت
 یا اهل آن قریه را دعوت معرفت مانع جل شانه کرده باشد که منع از عبادت غیر او تعالی نموده و آن
 قوم یا اهل قریه انکار او کرده باشند و ندلیل و تحمیل او نموده و چون انکار و تکذیب ایشان تمامیت
 رسیده باشد حضرت حق جل و علا آمده ایشان را ملاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبری دیگر بتوی
 یا بقریه مبعوث شده باشد و عامل مهم کما عامل الاول لقومه و مثل بهم تا فعل با و الکلم و کذا الی ما شاء الله
 تعالی و آثار ملاکت قری و بلاد در زمین از هند بسیار است و این قوم هر چند هلاک شدند اما آن که دعوت
 در میان ایشان باقی مانده و جعلها کلیه یا قریه فی عقبه لعلم می چون خبر نمود انبیاء مبعوث وقتی بارشید
 که جمیع کثره ایشان گردیده باشند و قومی پیدا کرده یک کس آمد و چند روز دعوت کرد گذشت و هیچکس
 او را قبول نکرد و دیگری آمد و همین کار را کرد یک کس را و اگر دیده و دیگری را و او کس را کس گردیدند
 خبر از کجا منتشر شود کفار همه در مقام انکار بودند و مخالفان دین آباء خود را و میگردانند تا قتل که بود و به
 که نقل کند دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب و فارسی آمده بواسطه اتحاد دعوت پیغمبر
 ما علیه و علی جمیع الانبیاء و الصلوة و التسلیات و این الفاظ در اخت هند نبوده تا انبیاء مبعوث
 هند را نبی یا رسول یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشان را یاد کنند و ایضا در جوابان سوال بطریق
 معارضه گوئیم که اگر انبیاء در هند مبعوث نشده باشند هم باین ایشان یا ایشان دعوت نکرد
 باشند هر آینه حکم اینها حکم شاه قیصر جل بود یا وجود غر و دعوای او است بدو فتح نه در آیند و عذاب
 محمد ایشان را نشو و نما لایر قضیه العقل السلیم و لایسا عده الکشف و البصیح فانما نشاهد بعض مردم
 فی وسط الجیم والدسجانه اعلم بحقیقه احوال مکتوب در حد و شصتیم بمحقق آگاه معارف
 دستگاه منظر فیض الهی منبع رحمت ناختمای می محمد و فرزادگی میان شیخ محمد الصادق سلمه الله تعالی
 حد و ریافت در بیان طریق که حضرت ایشان را بآن طریق ممتاز ساخته اند و متضمن است آن
 بیان ولایت سده گانه را که ولایت صغری است و آن ولایت اولیا است و ولایت کبری که ولایت
 انبیاء است و ولایت علیا که ولایت علما و اعلی و مشتمل است بر بیان افضلیت نبوة بر ولایت بر ولایت

که باشد و بیان لطافت عشره انسانی که پنج اذن از عالم امر است و پنج دیگر از عالم خلق که نقش هفتاد
درجه باشد با کمال اینکه مخصوص من بوده ام از بن لطافت است و بیان فضیلت عالم خلق بر عالم امر
با بیان کمال اینکه مخصوص به حضرت خاتم است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب مقام است و مثال

و کلام الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سید المرسلین علیه وعلیه وعلی آله
و صحبه الطیبین الطاهرین یا ابا انی قرآنم است که ایا، تعالی و سبحانه که بیگانه عالم امر قلبی طرح و سر
و حق و انقیاد که این عالم میفرماید است اصول این باور عالم گیر است در رنگ عتقاد که این که
انسانیت اصول خود در عالم گیر دارد و در خصوص این بیگانه فوق العرش است که بلا امکانیت و حیثیت
است از دنیا است که عالم را از امکانی گویند دارند امکان چه خلق و چه امر و صغیر و چه کیه نهایت این
اصول تمام شده و امتزاج عدم بوجود که نشاء امکان است درین بطن متنی گردد و چون سالک شوید
محمدی المشرق بیگانه عالم او را به ترتیب علی کرده سیر در اصول اینها که در عالم گیر است فرماید و به بلند
فطرتی بلکه بحقیقت فصل از دلی بل نشان آن همه را به ترتیب و تفصیل طی کرده به نقطه آخر آن برسد
بر آئینه دایره امکان را سیر الی الله تمام کرده باشد و اطلاق اسم قنار خود و حاصل کرده شروع در ولایت
حق که ولایت اولیاست نموده بود و بعد از آن الی سیر در ظلال اسماء و جوی تعالی است که حق حقیقت
آن خلال اصول این بیگانه عالم گیر است و شباهت عدم آنجا را دنیایه واقع شود همان همه را بفضل خداوندی
عل سلطان بطریق سیر فی الله طی کرده نهایت آن برسد دایره ظلال اسماء و جوی را نیز تمام کرده باشد
و وصول بمرتبه اسماء و صفات و اجمعی جل سلطان حاصل نموده بود و نهایت عروج ولایت صغر تا اینجا است
درین وطن شری و حقیقت فنا شخصی میگردد و قدمی در بیات ولایت کبری که ولایت انبیاست علیه
الصلوات و التسلیمات نموده ای آید یا بداند که این دایره ظلال متضمن مبادی تعینات خلایق است سوا انبیا
کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوة و السلام و ظل هر اسم حیدر و تعین شخصی است از اشخاص حتی که مبدء تعین
حضرت صلیت که فضل بیشتر است بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نقطه فوق این دایره است آنکه
گفته اند که چون سالک با کسی که مبدء و تعین او سیر الی الله تمام کرده باشد مد اذن آن هم ظل آن
کسی جل شانه باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن هم درین دایره ظلال حقیقت تفصیل تر باشد
و شفا است مثلاً علم منفی است حقیقه که جزئیات دارد تفصیل آن جزئیات ظلال صفت است که باجمال مناسب است

بیان ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیا

دارد هر یکی آن صفت حقیقت شخص است از شخص غیر انبیاء و کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات و السلام
و مبادی تعینات انبیاء و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این بزرگات مفضل و مثلاً صفت
العلم و صفت القدرة و صفت الارادة و غیرها و بسیاری از شخص و در یک صفت که مبادی تعین است
شکر است و از آنها اعتبارات مختلفه مثلاً مبدء تعین خاتم الرسل شأن العالم است و همان صفت العلم یا صفت
مبدء تعین حضرت ابراهیم است علی نبیاء و علیه الصلوة و نیز آن صفت یا اعتباری مبدء تعین حضرت
نوح است علی نبیاء و علیهم الصلوات و التسلیمات و تعین این اعتبارات در مکتوب خواهد بود و هر چه شرف
ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشایخ گفته اند حقیقت محیی تعین اوست که حضرت اجمال است و سبی
یوحا است مراد ایشان آنچه برین قیصر ظاهر ساخته اند و اندر سحانه اعلام که زمین دایره ظل است ازین دایره
ظل را تعین اول آنجا شده اند و مرکز او را اجمال و البته یوحا است تا سیده اند و تفصیل آن مرکز را که
محیط این دایره است و احدیت گمان برده اند و مقام فوق دایره ظل را که دایره سما و صفات است
یعنی چون که مبراست از تعین تصویر نموده نه تخمین است بلکه گوئیم که مرکز این دایره ظل مرکز دایره فوق
است که اصل اوست و سبی است بدایره اسما و صفات و شیون و اعتبارات فی حقیقت حقیقت محمد
مرکز این دایره اصل است که اجمال اسما و شیونات است و تفصیل اسما و صفات درین دایره مرتبه
و احدیت است و اطلاق وحدت و احدیت در مرتبه ظلال اسما نمودن نبی بر آستانه ظل است اصل و
این قبیل است مطلق سیر فی الدوران موطن فی حقیقت آن سیر داخل سیر فی الدور است و از بعد از آن
اگر عروجی در دایره اسما و صفات که اصل این دایره ظل است بطریق سیرنی ادوات شود شروع در کمال
ولایت کبری خواهد بود و این کمالات کبری مخصوص انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات بالا و صلا و تعبد
ایشان با صحاب کرام ایشان نیز یابند و لب رسیده نصف سافل این مکتوب متضمن اسما و صفات
تر است و نصف علی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذایه نهایت عروج پنجگانه عالم اتم نهایت این
دایره اسما و شیونات است بعد از آن اگر محض فضل انیدی جل شانه از مقام صفات و شیونات ترقی
واقع شود سیر در دایره اصول آنها خواهد بود و از گذشت این دایره اصول دایره اصول آن اصول است
بعد از طی آن دایره قدسی دایره فوق ظاهری خواهد بود آنرا نیز قطع باید نمود و چون از آن دایره
فوق جز از قوسی ظاهر نشد همان قوس اقتصار نموده آمد درین جاسر خواهد بود و بران سر اطلاع

و این اصول سه گانه اسماء و صفات که مذکور شد بخرد اعتبار دارند و حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات و شئیونات گفته است و دل کمالات این حصول سه گانه مخصوص بنفس مطمئن است و حصول طمینان مراد از این درین مطن میسر میگردد و در آخرین تمام شرح صد معانی میشود و سائل که یا سلام تحقیق مشرف میگردد و درین موطن است که مطمئن بر سختی صدر و جلوس میگرداید و بایده قیام ارضاء و تفرغ دنیا بد موطن ثنائی و ولایت کبری است ولایت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و چون بپردازا تا اینجا رسانند موهوم شد که اگر کار را تمام کرده باشد نذا در دهند که درین همه تفصیل اسم ظاهر بوده که یک بار وی طیران است و اسم باطن هنوز در پیش است که باز وی دوم است از برای طیران عالم قدس چون آن را به تفصیل بیان تمام در سالی و در جنگ از برای طیران اطمینان کرده باشی و چون بدنایت اندر سخنان سیر اسم باطن نیز انجام رسیده و و جمل طیران میسر شد اسم باطن را بداننا آمد و امانا کننا لنتدی لولانا بداننا الله الله حیات ربنا باحق اسمی فرزند از سیر اسم الباطن چه نشود که مناسب حال آن سیر است تا ترتیب این قدر از مقام و اسمی نماید که سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ گردد و تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز هر چه سیر در اسم است اما در ضمن آنها ذات تعالی ملحوظ است و آن اسماء در رنگ سیر با اندک و بپوش حضرت ذات تعالی و تقدس که مثلاً در صفت العالم ذات تعالی ملاحظه نیست و در اسم آن بلیط ملحوظ دانست تعالی در سیر سه ده صفت زیرا که بلیط ذاتی است که مراد را علم است فالنشیخ العلم بلیط فی الاسم الظاهر و البلیط فی العلم سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا سائر الصفات و الاسماء و این اسماء با اسم الباطن تعلق دارد مبادی تعینات ملائکه ظاهر علی است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و شروع سیر درین اسماء نمودن و قدم نهادن در ولایت علیا که ولایت بنا و علی و فرقی در میان علم و علیم در بیان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند که آن فرق اندک خیال نکنی و ندانی که از علیم تا علیم اندک راه است لیل که فرقی که در میان مرکز خاک و محمدی عرش است نسبت بآن فرق حکم قطره دارد و نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک و دور حصول دور و دراز قلیل است ذکر مقاماتیکه بر جمیل اجمال در بیان می آید مثلاً گفته شده است که پنج گانه عالم امر را طی کرده سیر اصول اینها نماید و از آنکه امکان تمام شود و درین عبارت سیر الی الله تمام ذکر که طایفه است و حصول این سیر تقدیریه مدت پنجاه هزار ساله راه نموده کریم تفرج الملائکه و الروح فی یوم کان مقداره حسین است ستم روزی از این معنی دنیا بد غایت مافی ابواب جذب عنایت جل سلطان نزدیک است که کار این

ندت مدیر را در طرفه العین میسر آید و رخ با کریمان کار را دشوار نیست بهرچنین گفته است که دایره اسما و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نماید طی کردن جمیع اسما و صفات و شیون و اعتبارات در گرفتن آسانست و در طی کردن شکل از صعوبت این طی مشتای فرموده اند منازل الوصول را بقطع ابدال ابدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را نه خشن غیبی و آردنه سحر را سخن پایان بهر مرتبه منتهی و در اینجا چنان باقی نگمان کنی که عدم انقطاع مراتب وصول باعتبار ذرات گفته باشند باعتبار تجلیات صفاتی که از حسن ذاتی داشته باشند نه حسن صفاتی زیرا که گوئیم که آن تجلیات ذاتیه بیلاخطه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی رویوش صفات جمالیه نه به گفت و گورای این رویوش در انموطن مجال نیست من عرف الدریک لسانه و تجلی نخومی از طلیقه تجلید پس از ملاحظه شیون در ان مقام چاره نبود پس آن منازل وصول و مراتب حسن داخل بهمان دایره اسما و شیونات است که انقطاع آن نزد ایشان متعسر است و امر یکبرین در ویش ظاهر ساخته اند ما و در تجلیات و ظهورات است بهر تجلی ذاتی و وجه تجلی صفاتی و در او حسن و جمال است چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی با جمله مطالبه ببلند و قاصد از چند را در سنگ عبارات محقره بطریق اجمال انتظام نموده است و در اینها بی نهایت را در کوزه ریخته اند و آورده و لاکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم گوئیم که بعد از حصول و وجاح اسم الظاهر و اسم الباطن چون بطران میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات بالا صاله لقبی و محض باری است و محض موائی و محض ربی که ملائکه کرام را علی بنیاد و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز ازین عناصر سرگانه لقبی است چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و تلک مخلوقند و تسبیح ایشان سبحان جمع بین النار و التلک است و در آشنای این سیر در واقع نموند که گویا برای سیر در و از بسا گرفتار سخت در مانده شده ام از روی چوب و عصا دارم که بعد و آن شاید تو انم راه رفت میسر نمیشود و بهر خصم خاشاک درست می اندازم که تقویت راه رفتن بنماید چاره ندارم غیر از راه رفتن و چون مدتی با اینحال سیر نمودم فضای شهر ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فناء و خول باشد و واقع شده معلوم کردند که این شهر عبارت از یقین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و اصول صفات و شیون اعتبارات است و نیز جامع است مر اصول این مراتب را و اصول اینها را و منتهای عبارات ذاتیه است که تا سیر آنها بعلم حصولی مناسب است بعد از آن اگر سیر واقع شود و مناسب علم حضوری خواهد بود ای فرزند

طلاق علم حصولی و علم محوری در آن حضرت علی رضی الله عنه است زیرا که عقاید و وجود
 آنها را که است بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبار ذات ذاتیه
 و اصل انبیا و ائمه بر ذات تعالی و تقدس است و علم آنها مناسب علم ذاتیه و الا فلیست حق الخلق
 العلم بالمعلوم من غیر آن بحصل من المعلوم قیه شی فاقیم و این تعیین اولی که آن شهر با مع کلمات است
 جامع جمیع ولایت انبیا و کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات و التسلیمات و نعمتای ولایت علیها
 که مخصوص بکمال ولایت بالا مقام و در مقام ملاحظ نموده اند که این تعیین اولی حقیقت محوری است
 باین معلوم شد که حقیقت محوری همانست که بالا ذکر شده است و آن تعیین اولی نفس با اعتبار است
 و آن که کمال این تعیین اولی است باعتبار جمیع سموات و شبیهات و اعتبارات و دیگره فوق آن
 سیر واقع شود شروع در کمالات ثبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات
 و التسلیمات و ناشی از مقام ثبوت است کمال این انبیا نیز به تبیین از آن کمالات نصیب نمیشود و در بیان
 طائفه انسانی خط و افراز این کمالات بالا مقام ملاحظه فرمایید و سایر اجزای انسانی چه از عالم بر وجه
 از عالم خلق همه درین مقام تابع آن عنصر پاک اند و بطریق او باید ولایت مشرف اند و چون این
 عنصر مخصوص بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک فضل گسترده اند این عنصر را به بشر شده است و کمال
 بیشتر شده و بعد از آنکه حقیقت نفس ازین مطلق ظهوری آید و سر قیاس و در این انبیا انکشاف یافته
 و درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت صغریه و ولایت کبری و چه ولایت علویات و طائفه
 کمالات مقام ثبوت اند و آن کمالات پنج و مثال اند حقیقت این کمالات را اولی میگردد که نقطه که در ضمن این
 سیر قطع می یابد و از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات با چه
 جمیع کمالات ملاحظه فرمایید و این نیز به تبیین است بقطره در اینها آن نسبت هم منقسم است اگر آنکه گوئیم نسبت
 مقام ثبوت به مقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است به متناهی بحال الشیخانی ازین سیر میگردد و اولی
 افضل من النبوة و دیگری از عظم آگاهی این مسأله در توجیه و میگوید ولایت النبوی افضل من النبوة که بر تله
 استخراج من خواصم و چون بنیای النبوت و صدقه طیبه علیه و علی الصلوات و التسلیمات این سیر را نیز
 با توجیه برسانید و شود گفت که اگر بالفرض قوم دیگر در سیر افزاید و در حدیث خواهد افتاد و لیس در راه الامور
 انخفض ای فرزند چنین با جود و تو هم نمیفتی که عقاید و شکاک را که و سیر غ در دام افتاد و عقاید و شکاک را که

وام از بیعت که کاینجا پیشه باو بدست است و ام دایه فوجیانه بعد و راو الوداع و راو الوداع است هنوز
 ایوان استغنا اندر دست که مرا فکری رسیدن ناپسند است بدان وراثت بنا اعتبار وجود حجب است
 چه حجب تمام تقی گشته است بلکه اعتبار ثبوت عظمت و کبرالی است که مانع ادراک است و منافعی و جذبان
 فوجی سوزان او بی فی الوجود و بعد من الوجودان آری بعضی از کل مرادان باشند که در آن سر اوقات
 عظمت و کبرالی بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ایشان را جادهند و حرم بارگاه سازند فوجی
 معصوم با حول معصومانی فرزندان این معالک مخصوص بهیات و جانی انسانی است که از مجموع علم خلق و عالم آفرین
 گشته است مع ذلک درین موطن نیز رئیس همه عنصر خاک است و آنکه گفته پس و راهه الا الکلام لخصیر
 بعد از تمامی مراتب وجود عالمی و وجود علمی حصول عدم است که نقیض او است و ذات ادب سبانه و راه
 این وجود و عدم است همچنانکه عدم را بخار نه نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که وجودی که عدم بر تقاضا
 او بر پایا باشد چه شایان آن حضرت است جل سلطان و اگر اطلاق وجود در امر نه کنیم از تنگی عبارت مراد وجود
 خود اید بود که عدم را با و مجال تقاضا نه نباشد و آنچه این فقر در بعضی مکاتیب خود نوشته است که حقیقت
 حضرت حق سبحانه و تعالی وجود و محض است از نارسانی خود نوشته است حقیقت این معالک و ازین قبیل
 است بعضی از شعائر که در توحید و جودی و غیر آن نوشته سرش عدم طالع بوده است و چون او حقیقت
 اکابر آگاه ساخته اند از آنچه در ابتدا و وسط نوشته است و گفته تا دم و مستغفر گشته است فقر المدد و التوسل
 سر و جیب ناکه اندر سبانه و تعالی انین بیان لایح گشت که کمالات نبوت و در مراتب صعود است و ایضا
 در عوالات نبوة که در حق است سبحانه نه آنچه بیان که اکثری گمان برده اند که در ولایت و بحق است سبحانه و تعالی
 و در نبوة که در خلق و ولایت و در مراتب عروج است و نبوة در مباح نزل اندین جا تو هم کرده اند که ولایت
 از نبوة بود آری هر که ام ولایت و نبوت را عروجی است و مبطی و در عروج هر دو راه و بحق است سبحانه
 و تعالی و در مبطوط و در خلق غایت مانی الباب در مرتبه مبطوط ولایت بکیه در خلق نیست بلکه باطنش
 بحق است و ظاهرش با خلق سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکه در نزل نموده است
 تا بر مملکتی فوق همه وقت و انگیزه است و مانع توجیه او است کلیه با خلق بخلاف صاحب نبوة که مقامات عروج
 تمام کرده مبطوط فرموده است لهذا بکیه خود مستوجب دعوت خلق است بحق جل و علی فافهم فان هذه
 المعرفة الشریفة و امثالها ما لا یتکم بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از نهی بالاتر

در آفتاب نبوت هر دو ولایت و نشانی از خلق و ازین نبوت است

و در سائل میبویان عنصر از همه پایان تر فرو می آید چرا پایان تر فرو دنیا بد که مکان طبعی آن از همه پایان ترست و چون از همه پایان تر فرو آید تا چار دعوت صاحب آن اتم بود و افاده آن اکمل باشد بدای آن فرزند چون در طریق نقشبندیه ابتدا ویران قلب بود که از عالم امر است ابتدای سخن از عالم امر نموده آمد بطلان سائر طرق مشکی که ام که شروع در تزکیه نفس نمایند و تطهیر قلوب فرمایند بعد از آن بدای امری در آید دلی باشد الله تعالی انجام عروج بنمایند از اینجا است نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این طریق اقرب طرق گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان بود چه احسن سیر شده است که مسافت کوتاه گشته از حرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد ضایع دانسته اند و دیگران شروع لا بلکه مفر و مانع وصول بطلب یقین نموده اند زیرا که سالکان طریق بقدم تزکیه و بریافتن شاقه و محلی شده اند قطع باوید باهی صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در اینجا ابطلی التذاد روحی اقتضای بسیار است که باین اینجا اب خالصت کنند و باین التذاد کفایت در زند و مطمئن لامکانیه این عالم دامن گیر شان شود و شایه بچونی آن عالم از اینجا چون حقیقه باز دار و مگر درین مقدمه سالکی گفته است سی سال روح انجادی پرستیدم و دیگری گفته که سر استوار ظهور بر تریه فوق العرش از معارف غامضه و انبیا سابق معلوم شده است که آن تریه نیز داخل دائره امکان است تریه نه است فی الحقیقت تشریه است بخلاف بزرگواران این طریق که علیا که شروع از مقام جذبه بنمایند و بعد التذاد ترقیات میفرمایند باین بجهت و التذاد و روح ایشان در رنگی یا ضات و مجاهدات است و دیگران پس آنچه دیگران را مانع وصول است این بزرگواران را حمد و معاون لامکانیت عالم امر را عین مکانیه تصور نموده بلامکانی حقیقه توجه می فرمایند و بچونی آن عالم را عین چون دانسته به بچون حقیقه از تفایلیات لاجرم نیز وجود و حال در رنگ و دیگران مضنون نمیکردند و بچون و موثر این راه بر مثال لفظان گول نمی شوند و بر سر است صوفیه مباحث نمی کنند و به سطحی مشایخ اختیار نمی نمایند متوجه احدیت صرف اند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمیخواهند باید دانست که این عروج که در ما تقدم ذکر یافته است مخصوص مجسمی الهیه است که نام استعداد است که از کمالات بخواهر خسته عالم ارضیت کامل دارد و چه از عالم صغیر و چه از عالم کبیر همچنین از اصول آن بیگانه که ظلال اسمای وجودی است حظ وافر دارد و همچنین از اصول آن ظلال که مقام اسماء و صفات است و آنکه گفته که نام الاستعداد بود زیرا که بسیار است که بظاهر محمدی المشرع بود

نمایند و دیگران در بدایت این بزرگواران و فعلی یافته است

که از کمالات اخفی که نهایت مراتب امر است نیز لغیب داشته باشد اما معلّم خفی را با انجام ترسانند
و بنقطه آخر اوستی نشود بلکه در ابتدا او را در وسط او ماند چون در اخفی کوتهی کند در اصل آن نیز مانند
آن کوتهی خواهد کرد و کار را با انجام نخواهد رسانید همین نسبت در باقی چهار گانه عالم امر که تمامی استعداد
هر مرتبه و البته بوصول است بنقطه آخر آن مرتبه ابتدا و وسط از نقص خبر میدهند اگر چه برابر موازنه
کوتهی کند و فراق دوست اگر اندک است اندک نیست به درون دیده اگر نیم دوست بسیار است و
و این کوتهی در اصول و فصول اصول نیز سرایت خواهد کرد و از اصول بحسب طلب باز خواهد داشت
و آنکه گفته که این بیان مخصوص بجهی المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب کسی باشد که کمال او مقصود
بر درجه اولی باشد از درجات ولایت و مراد از درجه اولی مرتبه قلب و دیگری بود که کمال او مقصود
بر درجه ثانی باشد از درجات ولایت که مقام روح است و شخص ثالث باشد که نهایت عروج کمال او
تا درجه ثالث بود که مقام سر است و شخص رابع بود که نهایت عروج کمال او تا درجه رابع باشد که
مقام خفی است درجه اولی را مناسبی صفات افعال است و درجه ثانی را بتجلی صفات ثبوتیه و درجه
و درجه ثالث را بشیون و اعتبارات ذاتیه مناسب است و درجه رابع بصفت سلیمه که مقام تقدیس تریه است
مناسب است و در هر درجه از درجات ولایت نیز تقدم نبی است از انبیاء اولی العزم و درجه اولی
از ولایت نیز قد حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ربنا و صفت التواضع است که
نشان صدق افعال است و درجه ثانی نیز تقدم حضرت ابراهیم است و حضرت خضر و در مقام مشارکت
دارند علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و ربنا نشان صفت العلم است که این صفات ذاتیه است و در
ثالث نیز تقدم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و ربنا از مقام شیوات نشان الکلام است
و درجه رابع نیز تقدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و ربنا از صفات سلیمه است و درجه
که موطن تقدیس تریه است و اکثر ملائکه کرم علی نبینا و علیه الصلوات والسلام درین موطن مشارکت بحضرت
عیسی دارند و نشان عظیم ایشان از درجه مقام حاصل است و درجه خامس نیز تقدم خاتم الرسل است علیه و علیه الصلوات
والتسلیمات و ربنا و علیه الصلوات والسلام ربنا لا اله الا الله است که جامع صفات و شیوات و تقدیسات و
تزییات است و مرکز دایره این کمالات است و در مرتبه صفات و شیوات تعبیر از ان ربنا جامع لیشان العلم است
است که این شان عظیم نشان جامع جمیع کمالات است و همین تلمب اعلی الصلوة والسلام حضرت ابراهیم است

و قد اوقدوا عليها الصلوات والتسليمات بايد دانست که تفاضل قد اقام ولايت شرع اعتبار تقدیر و باین در اجابت
 تا صاحب اخفی فضل باشد از دیگران و علی هذا القیاس بیک اعتبار قرب صلح بعد است از صلح طی منازل و در
 ظلال کثرت و قلت نیست و ابو که صاحب فائز با اعتبار قرب صلح فضل باشد از صاحب اخفی که آن قرب بیابان است
 کیف و ولایة البتة التي في الدرجة الاولى من الولاية فضل قطعان ولایة الی الی الذی فی الدرجة الاخر
 پوشیده نماند که سلوک لطائف بر تریب مذکور که از قلندری روح و فواید روح بسزا سر بر خفی و از خفی به
 اخفی نیز مخصوص مجری المشرک است که بر تریب این پنج گانه عالم امر را تمام ساخته بر تریب در اصول خفیا
 میر میاید بعد از آن در اصول اصول همین تریب امر می داشته کار را را انجام میرساند و این راه بر تریب
 مذکور شاه راه است در وصول را و اصل مستقیم است مرقوم جهان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در اینجا
 گویا انحراف درجه بقیتی کرده اند و تا بطول رسانیده اند از مقام قلب بقیتی کننده اند و بصفت افعال که
 اصل اصل اوست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا بقیتی کننده اند و بصفت ذاتیه رسانیده و علی
 هذا القیاس و شک نیست که افعال و صفات اولی از ذات او متکثر نیست اگر انفا که است و در کمال
 است پس در آن موطن افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات ذاتی چون تعالی و تقدس حاصل
 خواهد شد چنانچه صاحب خفی را بعد از تمامی کارانید و لت میسر خواهد شد اگر چه تفاوت با اعتبار طول و سفلی
 خواهد ماند و صاحب قلب بصاحب خفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلطی کنی که این تفاوت در میان ولایات
 با یکدیگر متصور است که صاحب لا یت تابع و ن است از صاحب لا یت خفی بعد از وصول هر دو مرتبه
 کمال اما اولیاء و نسبت بانبیاء علیهم الصلوات والتسليمات این تفاوت مفقود است زیرا که ولایات
 که از مقام قلب نشی شده است فضل است از ولایات ولی که از مقام اخفی ناشی گشته است اگر چه آن ولی
 کمالات خفی را با انجام رسانیده باشد و در این صاحب ولایت همیشه بهر تقدیم خفی آن ولایت است قال بعد
 سبحانه تعالی و قد سبق کلنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المصورون و ان جندنا لهم العالیون الی
 این تفاوت در میان انبیاء با یکدیگر متصور است صاحب علوم فضل است از صاحب شغل لیکن این تفاوت در میان
 علیهم الصلوات والتسليمات نیز با نبرد اگره کمالات عالم امر است بعد از آن تفاضل مربوط باین علوی
 و سفلی نیست و آنکه صاحب شغل و ان موطن فضل باشد از صاحب این علوی که شاید تفاوت
 فی ذلک موطن بین موسی و عیسی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسليمات فان موسی بنی تمجید و عثمان عظیم

نیس بعینی طے بنیاد و علیها الصلوات والسلام تملک الحجابات و انشان علمنا ان الكفوات في
 ذلک الموالن بامر آخر و راد ذلک العلو و الفضل و اما احوال من بعد مفصل انشاء الله تعالی بحسن توفیقہ
 و کمال عز و کرمه تعالی و کذلک و بعد ان تفاوت بین خلیل الرحمن و سایر الانبیاء غیر خاتم الرسل
 علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات فی الکلمات التي تتعلق بحقیقت الکعبۃ الربانیۃ التي ہی فوق جمیع کفالات
 البشریۃ و المملکیۃ فان الخلیل ثم شامنا عظیما و مرتبه رفیعۃ لم یسیر لاحد ذلک انشان و المرتبه و برز مقام
 شکر و کثرت مناسبت مقام ظهور سر اوقات عظمت و کبریا فی هست کلمات مرکز ان مقام کہ مقام جمال است
 انجیب خاتم الرسل هست و باقی جنبه مفصل بحضرت خلیل مسلم هر که دیگر است در انجا لطیف الی شانت
 از انبیاء و مکمل اولیاء علیہم الصلوات و التسلیمات ما که حضرت پیغمبرنا علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
 تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند انجا که تشبیه داده اند صلوات و برکات مسؤل خود بر صلوات
 و برکات حضرت امیر ایم علی بنیاد و علیها الصلوات و التسلیمات و برین فقر ظاهر ساخته اند کہ بعد از
 ہزار سال آن تفصیل انشان را نیز بدست شد و مسؤل محاسب گشت انکہ در سجاہ طے ذلک و علی جمیع
 نعماء و کمالات آن مقام عالی فوق کمالات و دلائل و کمالات نبوت و رسالت است پر افوق نباشد کہ
 آن حقیقت مسجود الیہماست مراتب اکرام و ملائک عظام علیہم الصلوات و التمجیات و آنچه این فقر در رسالہ
 مبدا و معاد نوشتہ است کہ حقیقت محمدی از مقام خود فرج نموده بہ تمام حقیقت کہ بہ فوق اوست رسیدہ
 متہم کرد و حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام باید آن حقیقت کہ علی از ظلال این حقیقت برودہ در وقت علم
 ظهور این حقیقت ہمہ آن حقیقت انجاست این شہادت انبیاء واقع میشود کہ ظل بر او در وقت علم ظهور اصل
 اصل ہے انکار و بحقیقت می نماید از نجاست کہ یک مقام خیمہ تبارک و تعالی میشود و سرش آنست کہ نبوتات آن
 مقام باعتبار ظلال ان مقام است فی الحقیقت حقیقت آن مقام همان است کہ در مرتبہ آخر ظاهر
 شدہ است اگر گویند انجا معلوم شود کہ این مرتبہ مرتبہ احوال و اوست تا بحقیقت دانستہ شدہ و گوئیم کہ در علم
 علم بطریق ظہورات سابق شاد بہ منزل است بر آخریت انشور بعد این علم در وقت ظهورات سابق حاصل
 نیست بلکہ ہر ظهور در حقیقت میداند کہ نتیجہ کی را ظلال نمی رانند اگر چه ندانند کہ اختلاف این حقائق
 از کجا آمدہ است فاقیم اسی فرزند از معارف سابق معلوم شد کہ کمالاتیکہ بعالم امر متعلق دارند مقدسات
 و معارج مرکباتی را کہ بعالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از ظلیت خالی نیستند و مخصوص بقمالات

ولایت و کمالات ثانیه از شائسته طلیعت که مناسب ظهورات این نشاء و منوره اند برآمده اند و از مقامات نبوة
 نصیب کامل یافته پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند خادمان باشند مشریعت را که ناشی از مرتبه نبوة
 و ولایت زنیه باشد و عروج نبوة را از این بیان معلوم شد که سیرگی که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
 اعتبار کرده اند و ابتداء عالم امر نموده اولی و النسب است چه ترقی آزادانی که عالم امر است باعلی که عالم
 خلق است باید نموده از اعلی بادی چه توان که در این معمار ابر همه نگشوده اند دیگران بصورت نظر
 انداخته عالم خلق را نسبت دیدم شروع از یسیتی به بلند می صور می ارتقاء نموده آنند ان الله ان الله
 کار دیگرگون است و یسیتی فی الحقیقت بلندی است و بلندی یسیتی فی نقطه آنکه عالم خلق است نزدیک
 افتاده است نقطه اولی که اصل است این قرب نقطه دیگر را یسیره شده است مع که مستحق که امت باشد
 این دید مقبوس از مشکوة نبوة است ارباب ولایت ازین معرفت قلیل نصیب اند انبیا علیهم الصلوات
 و التسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند و از حقیقت مشریعت آمده اند غایت مافی الملبات و لیا
 کمل بلکه سیر ایشان واقعی سیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات افتاده است و در ابتداء صورت شریعت
 دور وسط شریعت و حقیقت که بولایت تعلق دارند و مناسب عالم امر اند و در آخر حقیقت شریعت است که
 ثمره نبوت است پس مقرر شد که حصول طریقت مقدم است بر حصول حقیقت شریعت را لیس فی ایت اولیا کمال
 و هدایت انبیا و در حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعت فلامعنی لقول من قال بیدایه الاولیا و
 نهایت الانبیا و از بیدایه اولیا و نهایت انبیا و شریعت خواسته آمدی ان بیچاره چون از حقیقت کار
 گاهی انداخت لاجرم باین سطح حکم نمود این معارف هر چند کسی نگفته است بل اکثری برعکس آن گفته
 و مستبعد از ادراک است اما منصفیکه جانب بزرگی انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات ملاحظ نمایند و
 وعطیت شریعه بر روی مستوی بود پس بل که قبول این اسرار خامضه فرماید و این قبول را وسیله از بیداری
 ایمان خود نماید ای فرزند بشنو که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات دعوت را مقصود بر عالم خلق
 ساخته اند هر اسلام علی خمس و چون قلب را مناسبت بعالم خلق بیشتر بود مقصدین او نیز دعوت
 فرمودند و از ما و او قلب سخن فرمودند و آن را کامل طرح فی الطریق ساختند و از مقاصد شریعت
 طی معات بهشت و الام و دوزخ و دولت دیدار و بید و لقی حیران همه و البته بعالم خلق است
 عالم امر را بان تعلق نیست دیگر عملی که فرض واجب و سنت است ایتان ان بحال تعلق دارد که

طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند

لامعنی لقول من قال بیدایه الاولیا و نهایت الانبیا

که از عالم خلق است و آنچه نصیب عالم است از اعمال نافله است پس هر یک که ثمره او این اعمال است باز آن
اعمال خواهد بود پس ناچار هر یک که ثمره او از فرائض است نصیب عالم خلق باشد و هر یک که ثمره او از نوافل
نصیب عالم امر و مشک نیست که نقل باز ندهد فرض هیچ اعتدالی نیست کاشکی حکم قطره داشت نسبت دیگر
محیط بلکه نقل را باز ندهد سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره دریا
پس تفاوت در میان دو قربانین جاقیاس باید کرد و فریب عالم خلق را بر عالم امر این تفاوت
باید الت اکثر خلایق چون ازین معنی نصیب ندارند فرائض را خوب ساخته در ترویج نوافل میکوشند
صوفیه نام ذکر و فکر را از اهم مقام دانسته در اتیان فرائض و سنن مساهلات یتیمانه و در رعایت و رعایت
اختیار نموده ترک جمعه و جماعت می کنند بخوبی دانند که ادای یک فرض جماعت از هزاران اربعین ایشان
بهتر است آری ذکر و فکر با مرعات آداب شرعی بهر و مهم تر است و علمای بی سرانجام نیز در ترویج
نوافل سعی دارند و فرائض را خوب و ابر میسازند مثلاً نماز عشاء را که از حضرت پیغمبر علیه و علی آله
الصلاة والسلام بصحت نه پیوسته است جماعت و جمعیت تمام میگردانند و حال نگیدند آنکه روایات
فقیه بکرات جماعت نافله ناطق است و در ادای فرائض کمال می ورزند کم است که فرض را در وقت
مستحب دانایند بلکه اصل وقت هم تجاوز میکنند و جماعت نیز چندان تقید ندارند یک کس باید و کس در جماعت
تقاعد دارند بلکه بیاست که تنهایی کفایت کند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام
چه گوید از شومی این عمل ضعف در اسلام پدید است و از ظلمت این که در راه بود دید عت بهوید است از
پیش تو گفتیم غم دل ترسیدیم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و الاضایه و نوافل قرب ظنی
از ظلال می کشند و ادای فرائض قرب اصلی که شایسته ظلمت ندارد و کمال کبر برای تکمیل فرائض و اگر شوی
آن نیز محروم و معاون قرب اصل است و از ملحقات فرض پس ناچار ادای فرائض مناسب عالم خلق
بود که باصل متوجه است و ادای نوافل مناسب عالم امر که رویش نقل است فرائض همه هر چند قرب
اصل هستند اما فضل و اکمل اینها صلوات است الصلوة معراج المؤمن شنیع باشی و اقربا یکون
العبد من القرب فی الصلوات وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام که
تغیر اذان بلی مع الله وقت فرمودن فقر و در نماز بوده نماز است که مقرر سیات است و نماز است
که نمی انداختند و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه الصلوة والسلام راحت خود را در آن مجوی

فرائض در میان عالم امر و عالم خلق

انجا که میفرماید از حتی یا بالمال و نماز است که ستون دین است و نماز است که فارق اسلام و کفر گشته بر سر اصل سخن رویم و از قرابت عالم خلق بر عالم امر گوئیم که عالم امر اینجا خط خود را فر گرفته است و مشاهد و معانی حاصل کرده فردا در بهشت معالجه عالم خلق افتد و ریت بلا کثرت و رایت آید و ایضا متعلق مشاهده ظلی است از طلال و جوی و مری و در آخرت واجب الوجود پس بر قدر که فرق در میان مشاهده و ریت است و در میان ظلیت و در جهان قدر فرق عالم امر و عالم خلق بدان و نیز بیان که مشاهده شمرده ریت است در ریت قره بنوت که به تبعیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات عالم مکابیان را نیز میسر خواهد شد این جاتفاوت در میان ولایت و بنوت نیز در باب تبیین عرفانی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد مود در کمالات ولایت زیاد و تر خواهد بود و هر که بعالم خلق بیشتر مناسبت است قدیم و در کمالات بنوت افزون از اینجا است که حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدیم بیشتر دارا بود و حضرت موسی را قدیم و بنوت زیاد تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چه جانبی در حضرت عیسی علیه السلام است و در جانب اول است و جانب خلق در حضرت موسی علیه السلام و نبینا و علیه الصلوات والسلام و از مشاهده گفته اند نموده طلب و ریت بصرف نمود این است بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات بنوت که در مقدمه و نه بیان آن نموده بودیم در علوی بعضی لطائف و سفلی آن که در تفاوت کمالات ولایت متعبر است و الله سبحانه و العالی علیه الصلوات و التسلیمات چون علوم بنوت که شرایع و احکام است تعلقی بقالب بیشتر داشت و انبیا و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز مناسبت بعالم خلق بیشتر بود و از اینجا آنگاه آمده اند که بنوت عبادات از منزلت بنوت خلق است بعد از عروج بقا است و ریت که ولایت احق دارند اندیشه اند که نه این عروج و ریت قریب به ریت مطلق است و نیز که سابق حاصل شده بود ظلی از طلال این قریب ده که بصورت بعد متصور میگردد و هر یک اول و بعد از آنکه از کوس این عروج بوده که بظا هر نزول بنیادهای غنی یعنی که مرکز دایره بعد از بنوت است نسبت به محیط دایره و حال آنکه فی الحقیقت هیچ نقطه اقرب محیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تعقیل آن نقطه در احوال است و این نسبت نقطه دیگر را میسر نشده است و در صورت بین این قریب ما نتواند دریافت کنیم که ریت آن نقطه بنیادهای حکم اقربیت آن نقطه را بطلان کتب خود می کنند و حال این که از کوس از تحقیق می نمایند و الله سبحانه و العالی علیه الصلوات و التسلیمات که مطمئن بعد از حصول شرح صدر که از نوار کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدره نقایماید و اینجا تکلیف

بوجود فرزند میان مریدان اینها پیدا می‌گردد

و سلطنت پیدائی کند و استیلا بر ممالک قریبی فرماید این تحت صدر فی الحقیقت فوج جمع مقامات
 عروج مرتبه ولایت کبری است برآیند این سخت را نظر باطن الطیون نفوذ می کند و بغیب العیب سرایت
 مینماید بلی کسیکه با رفیقه صحو و فرماید بصراوت و با بطلان نفوذ خواهد نمود و بعد از تکلیف این مطلب عقل
 نیز ازین مقام خود برآمده باو ملحق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت و بعد از موافقت بلکه با اتحاد و
 کار خود خواهند بود ای فرزند مطهره را کنج ایش محفلت نمائید است و مجال سرگشتی نه بکلیت خود توجه
 مطلوب است و به تمامی گرفتار مقصود متعیش جز بر ضایع و در و گار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت
 و عبادات او تعالی و سبحان الله الماره که اول بدترین خلایق بوده بعد از طغیان و حصول رضا حضرت
 سلطان رئیس لطائف عالم اگر گشته است و بر اس قرآن خود شده بی محرمات فرموده علیه و علی آله الصلوات
 و السلام خیار کم فی الجاهلیه خیار کم فی الاسلام اذ انقضوا بعد ازین اگر صورت خلاف و سرگشتی است منشاء
 آن طایف مختلفه عناصر لیه است که اجزا او قایلند اگر فوت غصبه است از انجانی ناشی است اگر شوم است
 هم از انجا و اگر حرص و شره است هم از انجا خاسته است اگر خست و ذنات است هم از انجانی پنی سائر
 حیوانات که نفس الماره ندارند این اوصاف را داخل در آنها بوجه اتم و اکمل حاصل است پس تواند بود
 که مراد از جهاد الیه که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیات رجعتا من الجهاد الیه
 الجهاد الاکبر جهاد با قلوب بود نه جهاد با نفس کما قبل که نفس باطنیان انجا امید است و راضی و مرغی
 پس صورت خلاف و سرگشتی از وی متصور نیز نباشد و صورت خلاف و سرگشتی از اجزائے قلوب جهاد
 از ارادات ترک اولی است در کتاب امر در حق و ترک عزیمت نه اناده از کتاب شیان و محرک
 قرآن و واجبات که آن در حق او نصیب عدا گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر را برون
 کمالات مطهره است چنانکه گذشت اما مطمئن بواسطه آنکه مناسبت مقام ولایت دارد و ملحق بکمال
 اگر گشته است صاحب سکر است و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت و روی نمائند و عناصر را
 چونکه مناسبت بمقام نبوت بیشتر است صحو و ایش ان غالب است ناچار صورت مخالفت را در ایشان
 باقی نماند از برای تحصیل بعضی منافع و فوائد که بان مربوط است تا فواید دانست که منصب نبوت ختم
 بر خاتم الرسل شده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اما از کمالات آن منصب بطریق تعجیل
 مستحسان او را نصیب کامل است این کمالات در طبقه صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز

از جهاد در حدیث معروف جهاد با قلوب است نه جهاد با نفس

این دولت بر سبیل قلت ساریت کرده است بعد از آن روم استنار آورده است و غلبه کمالات ولایت
 ظلی جلوه گرفته است اما امید است که بعد از معنی الف این دولت از سر تازه گردد و غلبه و شریع
 پیدا کند و کمالات اصلی رونق و نور آید و ظلی استنار پیدا کنند و حضرت مهدی علیه الرضوان
 بنظر باطن مروج این نسبت علیه باشند اسی قرزند تا بکمال نبی علیه السلام و الصلوة والسلام
 چون تعین کمالات مقام نبوت را تمام کنند اگر از ازل مناسب است بمنصب آتش سرفراز رسانند
 و چون کمالات ولایت کبری را تمام کند و از ازل منصب باشد بمنصب خلافتش مشرف میسازند
 و از مقامات کمالات ظلی مناسب امامت نصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت
 منصب قطب مدار گویا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث
 نزدیک محی الدین العربی همان قطب مدار است غوثیه منصب علمیه نیست و آنچه معتقد فقیر است
 آنست که غوث قطب مدار است قطب زوی در بعضی امور مدد خواهد و در نصب مناسب بدال
 او را نیز فضل است ذلک فضل اللہ یؤتیه من یشاء والهدی والفضل العظیم نیز میل علوم و معارفیکه مناسب
 مقام نبوت است و ولایت آن نبوت شرائع انبیاء است علیه الصلوة والسلام و التسلیمات و چون را قدم
 نبوت تفاوت است در شرائع انبیاء نیز با ندازه آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معانی
 که مناسب مقام ولایت اولیاء است شطیحات مشایخ است و علوم و معارف از توحید و اتحاد و جبر و
 از حاطه و بیان انبیا نماید و از قرب معیت نشان بخشد و از امرائیت و طلیت اشعار فرماید و مشهور
 مشاهده اثبات کند بایکجه معارف انبیا کتاب و سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات یک
 مع قیاس کن زنگستان من بهار اول و ولایت اولیا پی بقرب حق برود و ولایت انبیا نشان اوج مرتبت
 و تعالی نماید و ولایت اولیا و ولایت بشود نماید و ولایت انبیا نسبت مجهول الکلیفیه اثبات فرماید
 ولایت اولیا قرین را نشنا سید که چیست و جهالت را نداند که کدام است و ولایت انبیا با وجود
 اقرینت قرب را عین بعد و اند و شود و النفس غیب شمرع گویم شرح این بجز شود اسی فرزند
 سخن را در بیان کمالات نبوت و مرتبت آن بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت سحر
 و ولایت کبری و ولایت علیاست و معارف و مناسب هر کدام و محال متعلقه هر یک طویل الذیل است
 و فقره آنکه و مستکنه در بیان این معنی اندراج نمود تا بود که از کمال غرابت از استیجاد انعام بر آید و از وظایف

بیان کمالات نبوت و مرتبت انبیا و اولیا

انکار در این عوام کفایت است و ضروری نه استدلالی و نظری ذکر بعضی مقدمات از برای تمهید است و نظر
 با فہام عوام بکشتن و شیخ است برای ادراک خواص انام نیست بیان طریقی کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ
 این حقیر را آن طریق بنا سازده است از ہدایت تا نہایت و بنیادش بقصد یہ است کہ متضمن اندراج نہایت
 در ہدایت است برین بنیاد عمارتہا ساختہ و کوشکہا بنا فرمودہ اگر این بنیاد نمی بود معاملہ تا با بیانی افزود
 تخم از بخار او سر قند آورده در زمین ہند کہ مایہ اش را از خاک تیر و لطیف است کنند و آب فضل ساہا
 آن را لایق باشند و میریت احسان بی ساختہ چون آن گشت کار کمال رسد این علوم و معارف ثمرات بخشید
 انجم شد اندکی ہدانا لہذا و انما لنوئدی لولائہا ہدانا لہذا لہذا جہات رسل بنیابا حق باید دانست
 کہ سلوک این طریق عالی مہو است براہیہ محبت شیخ مقتدا کہ مسیر مادی باین راہ یافتہ باشد و قوت
 انجذاب باین کمالات منضبط گشتہ نظر او شافی امراض قلبیہ است و توجہ او رافع علل معنویہ صاحب
 این کمالات امام وقت است و ضعیفہ روزگار قطاب و ابدال بظلال مقامات و فرستہ و او تاد
 و نجبا از بحار کمالات او بقطرہ فافع نور ہدایت و ارشاد او در رنگ نور آفتاب بخواست او بر ہم
 کس فائز است تکلیف کہ بخوابد ہر چند کہ خواہش او در اختیار او نباشد چہ بسا است کہ طلب ہمیش
 امری نماید و آن خواہش در وی پیدا نشود لازم نیست جماعہ کہ بنور او مہتد شوند کہ بتوسل او
 رسد پیدا کنند این معنی را بدانند بلکہ بسیار است کہ اصل ہدایت و رشد خود را نیز کمالات شیخ
 مع ذلک بکمالات شیخ مقتدا متحقق شوند کہ عالمی را ہدایت نمایند چہ علم ہمہ را نمایند و معرفت
 تفصیل ہر مقامات ہمہ را نمی بخشند آن سہ شیخ کہ در بنا و خصوصیت طریقی از طرق وصول مہو بطریق
 شریفہ او است البتہ صاحب علم است و از تفصیل سہر گاہ دیگران را بعلم او کفایت نموده بتوسط او بہتر
 کمال و تکمیل میرسانند و بفنا و یقین مشرف میسازند ع خاص کنندہ مصالحت علم افادہ و استفادہ
 ما العکاسی و انصباعی است مہر بر براہیہ محبت کہ بشیخ مقتدا در مساعی خاصہ بزرگ او منضبط میگردد
 و بطریق العکاسی بانوار میشود در مہو صورت علم چہ در کار بود و ہم در افادہ و ہم در استفادہ و نیز
 کہ بتابش خورشید ساعۃ ضائعہ بختہ میگردد و ہم در ایام می پزد چہ در کار است کہ او را علم بختگی خود
 بود و یا آفتاب دانکہ آن را بختہ می سازد آری علم از برای سلوک و تسلیک اختیار سہ در کار است کہ
 بسلاسل دیگر مہو در طریق ماکہ طریقہ صحاب کرام است علیم الرضوان علم بسلوک و تسلیک

بطور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور و نورانی می گردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است
از محیطش تا مرکزش هر کسی را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید و از
مستفاد میگردد و بتوسط او هیچکس باین دو هدایت نمیرسد مثلاً نور او در رنگ دریا سی محیط تمام عالم را فراگرفته
و آن دریا گویا منجمد است و بهلا حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگست و با و اخلاص از دنیا آید اگر
آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت توجه گویا روزنی در دل طالب کشاده میشود و از آن زیاد
بقدر توجه و اخلاص دریا سرب میگرد و همچنین شخصی که متوجه ذکر الهی است جل شانه و یار عزیز است و از
نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسند همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اول و بیشتر
از صورت ثانیه است اما شخصیکه منکر آن بزرگست و با آن بزرگ از دور بیارست هر چند بزرگ الهی
تعالی و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محرومست همان انحراف و از ارتداد و فساد و گمراهی
لی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از وی مفقودست و در صورت
رشدست صورت بمقتضی قلیل التفع متوجه جماعت که اخلاص و محبت آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی
تعالی بی غل شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت میرسد ولیکن باید المهره
آخر المکتوب ۵ بس کتم این زیر کان را این لیس است ۴ بانگ دو و کرم اگر در ده کس است ۳

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اولاد آخره الصلوة والسلام علی رسول محمد و آله و آلهم
مکتوب و صدر و شخصت کو یکم بیادت آب میر نعمان صدور یافت در بیان فضل اهل نماز
و کمالات مخصوصه آن در ضمن معارف بلند و حقائق ارجمند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم
اخوی اغوی از شده در سجده باد که نماز کن دوم است از ارکان پنجگانه اسلام و جمیع عباد و انست
چیزی نیست که از جامعیت حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع مقررات اعمال آمده دولت و هدایت که در
تألیفان او علیه و علی که الصلوة و التسلیات و رشتب عروج و ریشتب حیه شده بر دو اندر تزلزل در دنیا
مناسب این نشانه دولت ایشان را در نماز میسر میشود لهذا فرمود علی که الصلوة و السلام امام الصلوة
سراج المؤمن و تیر فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام اقرب ما یکون من الرب سف الصلوة و السلام
برایان او علیه و علیه الصلوة و التیمات از آن دولت درین نشانه در نماز خط و افرست و لغیب
کمالی که بر روی نیست که این نشان را بر تابد اگر نیاز کردن نمی فرمود نقاب از چهره مقصود که می کشود

و طالب بطایفه ولایت می نمود لذت بخش هیچ درک نیست هر چند شیخ مقتدا که هم چو پانی آن طریقه است
بکمال علم و نور معرفت متحقق است پس چار درین طریق عالی در حق قبول احیاء و اموات و حیوانات و شیوخ و اولاد
و کمول مساوی باشند که بر این طریقت یاب توجه صاحب دولت به تنهایی مقاصد بر سرند و کمال فضل الهی و توفیق من باشد
والله و ذو الفضل العظیم اما بدانند که منتی هر چند صاحب علم نبود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد که او را
در این ظهور اختیار نبوده بلکه بسیار است علم ظهور آن نیز نباشد مردم از وی خوارق بینند و او را از آن
اطلاع نه و اگر گفته شد که منتی صاحب علم نبود مردم از عدم علم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقاً منتی که
احوال خود هیچ نقص کمالاته الاشارة الیه و این نور هدایت او در میان ارباب واسطه و بواسطه و بواسطه و بواسطه
سار نیست که طریقه مخصوص و در بلویات و تبدیلات ملوث نشاخته و باحق مخترعات و مبتدعات
خواب نگردانند و ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یتغیر و اما با نفس محجب که جماعت این تبدیلات را کمالات آن
طریقه گمان می برند و آن الحاقات قیمیات آن نسبت تصور نمینمایند نمیدانند که تقیم و تجلیل آن کار هر چه
سراجمای نیست و احقاق و انقراع فز خود هر مسیر و هر کسی نه س هزار نکته باریکتر ز موی نیماست نه هر که
سر برشته قلندر می دانند نه نور سنت سینۀ را علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التَّحِیَّه طلبات بخدا
مستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه را علی هذا الصلوٰة والسلام و التَّحِیَّه که دعوات امور محدثه
خلع گردانند و عجیب تر آنکه جمعی آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را احسانات می انگارند و
تکمیل دین و تقیم ملت اندان حسنات می جویند و درایتان آن امور ترخیصات مینمایند بداهم الله
سبحانه سواد الصراط لکنی دانند که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و هر حاجت
حق پس نه و تعالی بوصول پیوسته کمال الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و کفتم علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
وینا کسر کال دین ازین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن است بقتضای این کسبه نیست
انکی پیش تو گفته غم دل تر سیدم پاک دل آزرده شوی و نه سخن بسیار است به علما و مجتهدین اخبار حکام
وین فرموده اند نه احداث المذنبه پس تکامل جتهادیه از امور محدثه نباشد بلکه اناصول دین بودند لان
الاصول الاربعه هو التَّحِیَّات و السَّلام علی محمد و آله و صلوات الله علیهم و استقاده که قلب ارشاد خلق
در نوشته است چون مناسبت با مقام دشت و سودمند بوده این معرفت و برین مکتوب نیز نوشته است و
اعتبار نماید قطعه ارشاد که جامع کمالات فرموده نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از تفرغ و انرا

بشمار انقیصم گوهری نگار است نماز است که است ده بیاض است از خمی با بلال رفر نیست ازین مابجا و قره یعنی
 فی المصاوة اشاره است باین ممتنا و اوقات و مواجید و علوم و معارف و احوال و مقامات و اوار و الوان و
 تلویحات و تمکینات و تعلیلات و تنگیه غیر میکنه و تلویحات مخلونه و غیر منتهیه هر چه ازین مادر بیرون نماز مسیر شود
 و بی آگاهی از حقیقت نماز و در بد نشأ آن طلال امثال است بلکه ناشی از وهم و خیال مصلی که از حقیقت نماز
 آگاه است در وقت اداء مصلوة گویا از نشاء و غیو می بر آید و در نشاء و غیو می در آید لاجرم در وقت
 دولتی که مخصوص باخرت است نصیبی از آن فرامیگیرد و دخلی از صل بی شایستگی بدست می آرد چه نشاء و غیو
 مقصور بر کمالات ظنی است که معالیه که بیرون ظلال است مخصوص باخرت است پس از مخرج چاره بنود و
 آن نماز است در حق مومنان این دولت مخصوص باین هست که بقیت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة
 و التسلیمات که در شب مخرج از دنیا باخرت رفت و بیهشت در آمده بدولت رویت او مشرف شد باین
 کمال مشرف گشتند و باین سعادت محبت شدند اللهم اجره عظاما هو الاله و اجره عظاما فضل الجزیت نبی اعین
 ائمه و ائمه الانبیاء و کلام جزا فانهم دعاة الخلق الی الدرس و اتم الی لقاء الله تعالی جمیع را ازین طائفه که از حقیقت
 نماز آگاه نساختند و کمالات مخصوصه آن اطلاع نپوشیدند معاجلات امر ارض خود را از امور دیگر جستند و حصول
 مرادات خود را بپاشید و دیگر بر طساختند بلکه گروهی ازین نماز را در روز انکار دانسته بنیای آن را بر غیر و غیرت
 داشتند و علوم را از مصلوة افضل نگاشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید که در صوم که ترک اکل و شرب بصفت
 صحریت متحقق شدن است و در نماز تغییر غیرت آمدن و عابد و معبود دانستن و هوکما تری منی علی مسئل
 التوحید الوجودی که در مواجیل استکار از عدم آگاهی حقیقت نماز است که جمیع غیر ازین طائفه تسکین فطرت
 خود را از صل و نغمه و وجد و توحید جستند و مطلوب خود را در برده های نغمه مطالعه نمودند لاجرم رقص و رجا
 دیدن خود گرفتند یا آنکه شنیده باشند ماحل الدنی الحرام تغافل از الفرقی تعلقی بکل حشیش و حب اشئی
 یعنی و لیسیم اگر شمه از حقیقت کمالات صلوات بر ایشان منکشف شدی هرگز دم از صل و نغمه نبردند
 و یا وجد و توحید نکردند و ع چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و اسی برادر هر قدر فرق
 که در میان نماز و نغمه است همان قدر فرق در میان کمالات که نشاء آن نماز است و کمالات که نشاء
 آن نغمه است بدان العاقل حکمیه الاشارة این کمالات که بعد از نماز رسال بوجود آمده است و در
 است که برنگ اولین برآمده مگر از اینجا فرموده علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات او را و خیر او ازین هم فرموده

اولم خیر امام و عظیم چه مناسبت آخر را به اول میسر بود که محل تردد گذشته و حدیث دیگر فرموده علیه و علی که
 الصلوٰۃ والسلام که بهترین این است اول است یا آخر و در میان گذاشت آمدی و در تأخیر این است اگر چه
 نسبت علو است اما قلیل است بل اقل و در متوسطان هر چند نسبت بآن علو نیست لیکن کثرت بل اکثر و
 کمال وجه کثرت کیفیت اما اقلیت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و بایقان مناسبت داده
 و بشر ساخته قال علیه و علی که الصلوٰۃ والسلام با غریب و یهود و کما بدافطوبه للغریب
 و شروع آخریت این است از بدایت الف ثانی است از احوال آن سرور علیه و علی که الصلوٰۃ
 والسلام زیرا که معنی الف را خاصیتی است عظیم و تخیل محور و تاثیریت قوی و تبدیل اشیا و وجهت
 درین است نسخ و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نصارت و در تأخران جلوه گرفته
 و تأیید شریعت و تجدیدیت در الف ثانی فرموده گوایان عدل بر این معنی حضرت عیسی علی نبینا و علیه
 الصلوٰۃ والسلام و حضرت مهدی است علیه الرضوان فیض روح القدس از باز بدو فرماید
 دیگران هم بکنند آنچه میسر میگرد و ذی برای برادر این سخن امر و بر گشته خلافتی گران است و افهام اینها در
 و در آن اگر چه انصاف بیایند و علوم معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقت
 علوم شرعی و عدم مطابقت آن ملاحظه نمایند و توفیر شریعت نبوت را بینند که کدام یکی نبی است
 شاید از استبعاد بر آید دیده باشد که فقیر و کتب و مسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان نبوت
 و نبوت افضل از ولایت است اگر چه ولایت آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را
 نسبت به کمالات نبوت هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط و مثال این
 بسیار نوشته است خصوصاً در مکتوبیکه بنام فرزند می در بیان طریق نوشته است آنجا ملاحظه نمایند
 مقصود از این گفتگو اظهار نفعت حق است بجهان و ترغیب طالبان این طریقت نه بتفصیل خود و بر دیگران
 معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر و اندک لطف از اکابر دین اسیاست
 ولی چون شبهه مزبور داشت از خاک و بنور و گریز نام سر از افلاک و من آن خاکم که بر نوبه باری و کنند
 از لطف برین قطره باری و اگر بر روی دین من صدز با تم و چو سوسن شکر لطفش کی تو آخر و بعد از
 مطالعین کتبوبات اگر شوقی بتعلم ناز و حصول بعضی از کمالات مخصوصه آن در شما پیدا شود و بے
 آرام سازد و بعد از استخار و استعجال این حد و در گذشتی از تعجیل ناز و صرف نماید و اندک سبحان الهادی

الی سبیل الرشاد و السلام علی من تابع المرید و التزم متابعتة المصطفیٰ خاتم النبیین علی الذل و الصلوات و السلام
 اتموا کلماتکم بتوب و و صد و قصص و و صوم بولانا محب علی و دریافت و دریافت آنکه از امام اجابت
 و نسبت ما انعکاسی در قرب و بعد تفاوت ندارد و ایناسب ذکر الهی بید و سلام علی عباده الذین لم یخطئوا
 شریف که از روی التفت مرقوم فرموده بودند بوصول آن شیخ گریه چون فی از فرط غمت و کمال الخفا
 بود از دیا و فرحت بخشید سخن از وقایع در سابق اندراج یافته بود و مخدوم با هر روشی که باشد از اوضاع
 شرعی محل مضائق نیست بشرط آنکه رشته محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند و نثاره این
 اشتیاق سر و فکر و بلکه ساعه مفسد و التماس بفرزاید چهار تباطا محبی است و نسبت ما انعکاسی
 و انصباغی و قرب و بعد تفاوت ندارد مگر در سرعت بطور و علم بعضی از خصوصیات طریق و عدم علم
 بآن تحقیق این معنی را از خاتمه مکتوبی که بنام فرزندش در شدی در بیان طریق نوشته است طلب نمایند
 نقل این مکتوب را یا ران سیادت پناه اخوی میسر محمد بنان آفریده اند از اینجا طالب بند زیاده چه الطاب نماید
 و السلام مکتوب و و صد و قصص و و صوم بولانا محب معارف آگاه میان تاج این صدر دریافت
 در بیان معارف که تعلق بکعبه ربانی دارد و در بیان فضائل صلواتیه ماینا سبب ذکر الحمد لله و السلام
 علی عباده الذین لم یخطئوا خیر قدم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت فراوان رسانید بدو چنانکه دانست
 علی ذلک و انصاف بدو ای فلک دینا قام و تازین دو کدام خوشتر کرد خرام و خوشتر از جهان تابا بود
 جانب شرق و تاه جهان گرد من از جانب شام و چون قدم بفرموده اند و در نشیمن زیاده که نشانی
 اندر باز انتظار اند و از روی استعاج احباب استعد دارند و در تفریح و تفریح صورت کعبه ربانی مسجود الیه است
 موصوفات را چه بیشتر جمیع حقیقت آن نیز مسجود الیه است و حقائق آن صور الاجرام آن حقیقت
 فوق جمیع حقائق آمده است و کمالات متعلقه آن فوق کمالات متعلقه سایر حقائق گشته گویا این
 حقیقت برزخ است در میان حقائق کونی و حقائق الهی سرلغات عظمت و کبریا می داشته
 که هیچ رنگی و کیفی بدانان قدس آن نرسیده و هیچ تعلیلی بآن راه نیافته نهایت عروجات دنیوی
 و ظهورات آن نامنتهای حقائق کونی است نصیبی از حقائق الهی جل شانہ مخصوص
 باختریت است الا در نماز که معراج مؤمن است و در آن معراج که کعبه الهی و دنیا به آخرت
 رفتن است محلی اندازد در آخرت میسر نخواهد شد میسر می گردد و انکارم که عمده در حصول

این دولت در نماز توبه متصله است بجهت کعبه که موطن ظهور است حقائق الهی است تعالی و تقدس پس
 کعبه عجوبه الهیست در دنیا بصورت از دنیا است و فی الحقیقه از آخرت است نماز توسط آن نیز این نسبت
 پیدا کرده است و بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که حالتی که در ادای
 نماز میسر می شود فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دایره غلظت
 برآمده اند هر چند علو پیدا کنند و این حالت نصیبی از اصل دارد هر قدر فرق که در میان غلظت و اصل است
 همان قدر فرق در میان آن حالات و این حالت باید دانست و مشاهده میگرد که حالتی که بعنایت الله
 سبحانه در وقت موت رخ خواهد داد فوق حالت نماز خواهد بود و چه موت از مقتضات احوال آخرت است
 و هر چه آخرت نزدیک است اتم و اکمل است چه اینجا ظهور صورت است و آنجا ظهور حقیقت مشیتان
 باینها و همچنین حالتی که بکرم الهی جل سلطانند بر رخ صفی میسر خواهد بود فوق آن حالت نخواهد بود
 که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت بر رخ کبری را که روز قیامت است یا بر رخ صفی
 که مشهود اینجا اتم و اکمل است و مشهود جنات النعیم نسبت به مشهود بر رخ کبری اتمیت و اکملیت
 دارد و فوق حجه انبیه آن موطن است که محضر صادق علیه علی آله الصلوات و التسلیات از انانیت و غرور
 فرموده ان الله جنة ليس فيها حور ولا قصور تجلی فیها ربنا ضاحک پس پایان تر جمیع ظهورات دنیا
 و ما فیها اند و بالا تر جمیع آنها جنة بلکه دنیا اصلا از مظاهر ظهور نیست ظهورات ظلال و نمودار مثال
 که مخصوص بدنیاست از تردید و فقر و دوزخ امور دنیوی بیاند و فی الحقیقت داخل دایره امکان آن ظهورات
 خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات تعالی الله عما یقولون علو اکبر فقر دنیا را تمام
 ملاحظه مینماید خالی محض می یابد و را که از مطلوب اینجا بمشام او نمیرسد غایه مافی الباب منزه است
 مر آخرت را مطلوب و اینجا جستن خود را پریشان کردن است یا غیر مطلوب ما مطلوب دانستن
 چنانچه اکثری بآن گرفتارند و خواب و خیال آرام گرفتند نماز است درین موطن که خبری از اصل ندارد
 یونی از مطلوب می آرد و دونه غرور القتا و مکتوب و وجد و شصت و چهارم میسرید با فقر
 و مانوری صد دریافت و بیان آنکه معامله خود را بکثرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال کسوف بکثرت
 و بی نقص واقع که بعضی از مشایخ نوحی اظهار نموده بودند ذکر یافته و تعبیر این فرموده انکیر و سلام علی
 ایاده الذین صطفی صلی الله علیه و آله و سلم و کمال الشیاق صادر فرموده بودند حضرت فراه آن سانه بر توبه کا خود

باشند و بزرگتر اسم ذات و تقدس بی ملاحظه اسما و صفات اشتغال نمایند تا ملاحظه بحالات نکند و کار بحیث انجام
 چه ملاحظه اسما و صفات بسیارست که با غفلت ظهور احوال گردد و واسطه وجود و موجد پیدا نشنیده باشند
 که احتمال خطا در احوال و موجد بسیارست و اشتباه باطل بحق در انموطن بیشتر میشوند که درین ایام کمی
 از مشایخ نواحی باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت بجای رسیده است که
 بهر چه نظر میکنم هیچ نمی یابم آسمان و زمین را که نگاه میکنم نمی یابم و عرش و کرسی را نیز نمی یابم و خود را که
 ملاحظه میکنم هیچ نمی یابم و پیش کسی میروم و او را نیز نمی یابم و خدای عز و جل و علای نهانیت است نهایت
 او را کس نیافته است مشایخ همین را کمال دانسته اند اگر توفیق همین را کمال میدانی پس طلب حق جل جلاله
 برای چه پیش تو بیایم و اگر مرا بگیرد کمال میدانی بنویس فقیر در جواب او نوشت که این احوال از تلویذات قلب
 و قلب زین اول است ازین راه و صاحب این احوال ربی از مقام قلب طی کرده است سه حصه دیگر
 از قلب او را طی باید کرد بعد از آن بر زین دوم که عبارت از روح است عروج باید نمود و الی ماشاء الله
 تعالی بعد از مدتی ازین اجزای انواران فقیر که طریق اخذ نموده بوطن خود رفته بود و برگشته آمد و چون
 بیان احوال خود معلوم شد که حال او موافق حال آن شیخ مستفلسست بلکه این در ان مقام از قدری
 بیشتر دارد و چون نیک بحال او ملاحظه نموده اند ظاهراً شد که آن فنا و محویت او را در عنصر بواسطه که محیط
 هر فرد اندر در دست و مشهود از غیر از هوای او دیگر نیست و همان را خدای بی نهایت دانسته تعالی الله
 سبحانه عن ذلک علو اکبر امر به دیگر او را طلبیده تفتیش احوال او نمود و یقین شد که گرفتاری او بغیر عنصر
 بها با مر دیگر نموده است و او را نیز نمیدانم مطلق ساخت چون او را بعد از آن خود رجوع نمود نیز معلوم کرد
 که حاصل او غیر از هوای او دیگر نیست و از آن احوال مستغفر گشته قدم بیشتر گذاشت بدانند که قلب
 برنخ است در میان عالم خلق که عالم عناصر ربیع است و در میان عالم ارواح در نیکی از هر دو عالم دارد
 پس گویند که نصف قلب از عالم خلق است و نصف دیگر او از عالم ارواح و نصف عالم اطلاق آن را که
 سائریم محال غیر عنصر و او را با فنا و پس ربع قلب عبارت از مقام هوای باشد که متضمن آنست پس آنچه آخر
 اظهار شد موافق جواب اول است و بیان کشف حقیقت او است الحمد لله بی نهایتا لعلوا کائنات

لولا ان هدانا الله لقد هلكنا بالظلمات ربنا یا نحن زیاده برین گنجایش وقت نبود و السلام علیکم و علی سائر
 من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله من الصلوٰت اقتضایا و من التسلیمات اکملها

مکتوب دوصد و شصت و پنجم شیخ عبدالهادی ابدونی صدور یافت و بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق مسلمان ضائع نشود یا بیان حقوق و مایه ناب ذلک بعد از الحمد والصلوة و تبلیغ دعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید بدیجان الحمد و المنة که تادیه ایام مفارقت تاثیر در محبت و اخلاص و موت و اختصاص نکرده مع ذلک اگر میرسد مناسب تر بوده الخیر فیما صنع الله سبحانه از روی عزلت نموده بودند بی العزلت نیت الصید یقین مبارک باشد عزلت اختیار کنند و از دیگران نیز لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست ندهند قال علیه علی الیه الصلوات والسلام حق المسلم علی المسلم من المسلم و عیادة المریض و اتباع الجنائز و اجابة الدعوة و تمییت العاطس اما در اجابت دعوت اشراط است فی الاحیاء و منع من الاجابة ان کان الطعام طعام شربة او التماثل علی سقف او حائضه او سماع شی من المزامیر و الملاهی و التناغل تنوع من اللهو و اللعب کل ذلک مما یمنع الاجابة و یوجب تحمیهما و کراهتهما و کذا لک ان کان الدعی ظالما او مبتدعا او فاسقا او شریرا او متکافا طالبا للمساوات و الفحش فی شرعة الاسلام و لا یجب الی طعام وضع ریا و سمعة فی المحيط لا ینبغي یقع علی المائدة اذ کان علیها العب و غنا او قوم یغنائون او یبشرون الخ کذا فی مطالب المؤمنین اگر این موانع همه مفقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود هر چند درین زمانه فقدان این موانع دشوار است و تیر بدانند که عزلت از اغیار باید بی زیار و که صحبت با همرازان سنت بوده این طریقه علیست حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است و در شهرت آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که نفی در یکدیگر شرط صحبت داشته اند که بی موافقت میسر نمیشود و عیادت مریض سنت است اگران مریض را شش مرتبه دید و بیمار داری او نماید و الا عیادت آن مریض واجب است چنانچه در حائضه مشکوٰۃ گفته و به نماز جنازه حاضر شدن لا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حیث میت ادا کرده باشد حضور جمعه و جماعت همچنانکه و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که از آن چاره نبود باقی اوقات را به تنبلی و انقطاع بگذرانند اما اول تصحیح نیت کنند و عزلت را به کوشش غرضی از اغراض عاجله بلوغ نسازند و هیچ مقصدی غیر از جمعیت باطن بذکر الهی حل سلطان و اعراض از اشتغال لاطالم و ملاهی هیچ نبود در تصحیح نیک احتیاط نمایند سبب اغرضی نفسانی درین آن مخفی باشد و درین تصحیح التماس و تصرع بسیار نمایند و عجز و انکسار

دعوت است
حقوق مسلمین
فوری است

دعوت است
شرط است

پیش از آنکه بقیل که بحقیقت نیت میسر شود و نیت استخاره ادا نموده بر نیت درست عزت گزینند امید است
که ثمرات عظیمه بر آن مترتب شود باقی احوال را سوفوق بر ملاقات داشته والسلام مکتوب و صدق و شفقت
و ششم بجنرت پیر زاد با معنی خواجہ عبدالعزیز بن عبدالمعز و ریافت در بیان بعضی از عقائد کلامیه
بر وفق آرای اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ علیہم کہ حضرت الشان از روی امام و فرست حاصل
گشته تا از روی تقلید و تحقیر در او اہل احوال حضرت فخر علیہ علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات بکجای دیدہ بود
کہ میفرمایند توان چہ تمدان علم کلامی و این واقعہ را بجنرت خواجہ خود گذرانیدہ بودند از آن روز حضرت
ایشان را در ہر سلسلہ از مسائل کلامیہ رای علمیہ است و حکم چہ الیکن در اکثر مسائل موافقت بمشائخ
ما تریدیدہ دارند بایمان رد فلاسفہ و فزم و نکویش ایشان در دلائل و دلائل کہ مراد سونیہ را ناقصیدہ
بصلوات رفتہ اند و در بیان بعضی از احکام فقیہ کہ بصلوات متعلق اند و در بیان کمالات طریقیہ نقشبندیہ و التزام
ایشان بر متابعت سہمت را در بیان منع استماع غنا و منع از حضور مجلس رقاصدان و میناسب و نک
بعد الحج و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زانوہای کریمینمایہ کہ این فقیر از سر تا قدم غرق احسان
و الذریز گوارشما است درین طریق سابق الف و بی را از ایشان گرفته است و تلمیحی حروف این راہ از ایشان
آموختہ و دولت اندراج النہایہ فی البدایہ بیکرت صحبت ایشان حاصل کردہ و سعادت سفر
در وطن را بصدقہ خدمت ایشان یافتہ توجہ شریف ایشان در دو نیم ماہ این ناقابل را این نسبت
نقشبندیہ رسانیدہ و حضور خاص این اکابر را عطا فرمودہ و در نیت قلیلہ انجمن از تجلیات و ظهورات
و انوار و الوان و بی رنگیہا و بی کیفیتہا کہ بطفیل ایشان رودادہ چہ شرح دہد و چہ بیان تفصیل آن
نماید بیکن توجہ شریف شان کہ دقیقہ مانده باشد و معارف توحید و اتحاد و قرب و احاطہ و سرایان
کہ برین فقیر نکشاند و از حقیقت آن اطلاع ندادند شود و جدت در کثرت و مشاہدہ کثرت در وحدت
از مقامات و مبادی این معارف است بالجملہ کہ نسبت نقشبندیہ است و خصوص خاص این کابر
نام این معارف بر زبان آوردن و نشان این نمود و مشاہدہ بایمان نمودن از کونہ نظری است
کارخانہ این اکابر بلند است بہر زراقی در قاضی نسبت ندارد و ہر گاہ این طور دولتی رفیع القدر از
حضرت ایشان باین فقیر رسیدہ باشد اگر در مدت عمر سر خود را با پائمال اقدام خدمتہ عقبہ علیہ بشمار
کردہ باشی سچ نگردہ باشد از تقصیرات خود چہ عرض نماید و از شرمندگی ای خود چہ اذکار نماید با معارف آقا

خواهم حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه اندام بجزا خیر و با دکه نوشت نام مقصران را بخود التزام نموده که هر گاه
در خدمت خداوند عجله علیه سببه اند و در افتادگان را فارغ ساخته گریزین من زبان شود هر روز یک
یک شکر و بی از بزرگوار نتوانم کرد و دهم مرتبه فقیر به دولت علیه یوپی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه بجز
فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است اسبیه حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواهم بود
و در حضور خود شمار اطلبیدند و شما در محضر مضاعف بودید و بفقیر امر کردند که بایشان توجسکین بام ایشان در
حضور ایشان ایشان توجبه کرده بحدیکه ظاهر ایشان توجبه نیز ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرت والدت
ایشان را نیز غائبانه توجسکین حسب الامر غائبانه توجبه نموده اند امید است که برکت حضور ایشان
آن توجبه مشتمل بر نتایج باشد تصور نکنند که از امر واجب الانتقال و وعیت لازم ایشان ذموی واقع
نشده است یا اخافلی زده باشد کلام انتظار اشارت دارد و مقتضای آن است الحال چنانچه
بطریق نصیحت نوشته می آید بگوشش بپوشش استماع خواهند فرمود اسعد کلمه سبحانه فرض نخستین بر عقل
تصحیح عقاید است بموجب آرای صاحب اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیم که فرقه ناجیه اند بعضی
از مسائل اعتقادیه که در آنجا نوع خفا بوده بیان آن بیناید باید دانست که الله تعالی مقدس خود
موجود است و اشیا را بیاورد او تعالی موجود دارند او تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در
افعال و هیچکس را در هیچ امری با او تعالی فی الحقیقت شریک نیست چه وجود و چه غیر آن مشارکت اسمی و
مناسبت لفظی از بحث خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه تعالی چون
بیچگونه اند و بصفت و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارد مثلاً صفت العلم او را سبحانه صفتی است
قدیم و بسیط است حقیقی که هرگز تعدد و تکثیر بآن راه نیافته است اگر باعتبار تعدد و تعلقات باشد
از یک آنجا یک انگشانی است بسیط که معلومات ازل و ابد همان انگشان منکشف میگردد و جمیع اشیا را باحوال
مناسبت متضاده ایشان کلیت و خبریت با اوقات مخصوصه هر کدام در آن واحد بسیط دانسته است در همان آن
زیر این نام موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است پیر و زنده
دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعده مستند دانسته است و مضطرب و خندان دانسته است
و گریان و متولد دانسته است و متالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در بر رخ دانسته است هم در شرف و هم
و در جنت دانسته است هم در لذت ذات پرنور و تعلیم نیز در آن طریق تصور داشته چند تعلقات تعدد ذات می طلبید

و کثرت از بیته میخورد و بیس مثل آن واحد و سبط من الازل الی الابد لا تعد و فی اصل او ذی جبر می علیه لغایه
 زمان و لا تقدم و لا تاخر پس علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات
 متعلق گشته است و لکن تعلق نیز محمول الکیفیه است و در رنگ صفت العلم همچون و بیچگونه است استبعاد
 این تصور را بمانی زایل گردانیم و بگوئیم که و است که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام متباینه و احوال متغایره
 و اعتبارات متضاده او بداند پس در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم فعل و هم حرف و هم تلامی -
 هم رباعی و هم معرب داند و هم معنی و هم ممکن داند و هم غیر ممکن و هم منصرف و هم غیر منصرف و هم معوض
 داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این
 همه اقسام و اعتبارات کلمه را در مرآت کلمه در یک وقت بتفصیل می بینم هر گاه در علم ممکن بلکه در ممکن
 جمیع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی و الله الشی الا علی چه مستبعد باشد باید دانست که اینجا چیزی
 صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن
 واحد موجود و معدوم دانسته است اما در همان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هزار سال
 سنبه بمرگست و وقت عدم سابق او پیش زان سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد
 سال است فلا تضاد و بینما فی الحقیقه لتغایر الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحوال فاختم این تحقیق و اوضح
 گشت که علم او تعالی هر چند بجزئیات تغیر و تعلق گیر و شایسته تغیر در وی براه نمی یابد و مظنه حدوث در آن
 پیدا نمیشود و کما زعمت الفلاسفه زیرا که تغیر بر تقدیری متصور باشد که یکی را بعد از دیگری دانسته باشند چون
 همه را در آن واحد بداند بگنجایش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باینان تعلقات متعدد و مراد
 تا تغیر و حدوث را در آن تعلقات بود و به صفت علم که با فعل بعضی تشبیه بدفع شبهه الفلاسفه آری که
 تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم بگنجایش دارد و همچنین یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد
 همان یک کلام گویا است اگر امر است از اینها بمانشی است و اگر نهی است هم از اینها اگر اعلام است هم از اینها
 ماخوذ است و اگر استعلام است هم از اینها اگر تمنی است هم از اینها استفا د است و اگر ترجی است هم از اینها جمیع
 کتب منکره و محقق مرسله و قیست لزان کلام بسیط اگر توریست از اینها انتشاخ یافته است و اگر تخیل است هم از اینها
 صورت لفظی گرفته است اگر زبور است هم از اینها مسطور گشته و اگر فرقان است هم از اینها تنزل فرمود
 و الله کلام حق که حق یکست و پس در نزول مختلف آثار آمده و همچنین یک

فعل است و محتوجات اولین و آخرین بهمان یک فعل بوجود می آیند که میوه و امرنا الا واحدة علیهم السلام
 رمز نیست ازین اگر احیاست و اگر امات مربوط بان فعل است و اگر ایلام و اگر انعام منوط بهم بان
 فعل میباشند اگر ایجاد است و اگر اعدام ناشی از ان فعل است پس در فعل حق سبحانه نیز تقد و تعلقات
 ثابت نبود بلکه یک تعلقی مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود خود بوجود می آیند این تعلقی
 نیز در رنگ فعل او تعالی نبی چون بیچگونه است زیرا که چون را به بیچون راه نیست الا یک عطا با الملک
 الاسطایاه و اشعری چون از حقیقت فعل حق تعالی سلطان اظهار غیاثه تکوین را حادث گفت و افعال
 او سبحانه را حادث دانست و دانست که اینها آثار فعل ازلی حق اند سبحانه تا افعال او تعالی و ازین قبیل
 آنچه بعضی از صوفیه بجای افعال اثبات نموده اند و در انموطن در مراتب افعال ممکنات جز فعل واحد
 جمل سلطان ندیده اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیرا
 که فعل او تعالی که بیچون و بیچگونه و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را تکوین گویند و در مراتب
 محدثات کنجایش نیست و در مظان ممکنات ظهور نه در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد
 در کلیه گدایان چه کار دار و در تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات متصور نیست
 چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی و تقدس انفکاک نیست تا تجلی آنها بی تجلی ذات
 متصور بود و آنچه منفک از ذات تعالی و تقدس ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانه
 پس تجلی آنها تجلی ظلال افعال و صفات بودند تجلی افعال و صفات اما فهم هر کس باین کمال نرسد
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن برویم او تعالی در هیچ چیز معلول
 نماند و هیچ چیز در وی حال نبود اما او تعالی محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد نه آن
 احاطه و قرب و معیت که در خور فیه قاصر باشد که آن شایان جناب قدس او نیست تعالی آنچه بکشف
 و شهود معلوم کند از ان نیز منزه است چه کن را از حقیقت ذات و صفات در افعال او تعالی جز
 جمل و حیرت نصیب نیست ایمان چشوب باید آورد و هر چه کشوف و مشهود گردد تحت لافقی باید ریخت
 و عفا خاک را کس شود دام باز چین و کوبینا پیش یاد بدست است دام را به پیوستی از مشنوی حضرت ایشان
 مناسب این نام است و هنوز از ان استغفار بلند است چه مافکر رسیدن ناپسند است و پس ایمان کم
 که او تعالی محیط اشیا است و قریب است با ایشان و با ایشان است اما معنی احاطه و قرب و معیت

اور اتعالیٰ ندانیم کہ چیست احاطه و قرب علمی گفتن از تاویلات متشابه است و ما ذوالبنیادین آن ششم و او تو
 هیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با سبجانه نیز متحد نمیگردد و آنچه بعضی عبارات صوفیه منی است و مفهومی نیست
 خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که و جماعتی است اذ اتم الفقره و الله انست
 که چون فقر تمام شود و نیستی محض حاصل آید یاقی نمی ماند مگر الله تعالی نه آنکه آن فقیر بخیر است و نه دو
 خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی سبجانه عاتیه هم انطا المون علو اکبیر او حضرت خدا چه قدس سر و
 میفرموده اند که معنی عبارت انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آن است که من نیستیم و موجود حق است سبجانه و تغیر
 و تبدیل را بذات و صفات و افعال او تعالی راه نیست سبجانه من لا تغیر بذاته و صفاته و لا فی افعاله
 بحدوث الالوان و آنچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند نه از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه
 و جوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مراتب ظهورات کمال او تعالی اعتبار کرده اند و
 بنی آنکه تغیری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی عینی مطلق است بهم در
 ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری به هیچ چیز محتاج نبود و آنچه در وجود و محتاج نیست و ظهور
 نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهومی میشود که او تعالی در ظهور کمالات اسمائی و صفاتی بیا
 محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میدانم که مقصود از افزایش ایشان حصول کمال است
 مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی و تقدس کریمه و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
 ای یعبدون سو یاد این معنی است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که
 کمال ایشان است نه امریکه عالم بجناب حق بود سبجانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقت الخلق
 لا عرف مراد از اینجا نیز معرفت ایشان است نه آنکه من محروم شوم و متوسط معرفت ایشان کمالی حاصل
 نمایم تعالی المد عن ذلك علو اکبیر او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبر است
 جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از انچه بهشت صفت کمال در
 موجود اند و بوجوه و اندر وجود ذات تعالی او تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و ارادت و بصیرت و
 سمیع و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود و بوجوه و از وجود ذات و در خارج
 نفس ذات اند تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند سه از روسته نقل
 به غیر اند صفات و بذات تو از روی تحقق بهم عین ذکر آن فی الحقیقت اعنی صفات است چه تفاوت صفات

معتبره و فلاسفیه نیز تفاخر علمی و تفاخر خارجی گفته اند و از تفاخر علمی انکار نموده و گفته اند که مفهوم علم
 عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت و ارادت است و الحاد با اعتبار وجود خارجی
 گفته اند پس از تفاخر وجود خارجی اعتبار نکنند از تفاوت صفات خارج نشوند و تفاخر الایجابی
 الایجابی هم نقدی که اعرفت و انعمای قدیم و زلی است و غیر او را قدیم و ازلیت ثابت نبود و جمیع ملین
 برین حکم اجماع فرموده اند و هر یک که بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل گشته است بکفر و مذمه است
 امام غزالی ازین راه تغیر بر سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل تقدیم عقول و تقدس اند
 و بقدم سیوی و صورت گمان برده اند و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت
 خواجہ راقی سره میفرمودند که شیخ محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمل قائل است این سخن را از نظام
 مصر و ف باید داشت و محمول بر تاویل باید ساخت تا با جماع اهل ملل مخالف نشود و او تعالی قادر
 فتح راست از شائیه ایجاب و مظنه اضطر از منزه و مبراست فلاسفیه بجز و کمال را در ایجاب دانسته نفی
 اختیار از و واجب تعالی نموده اثبات ایجاب نموده اند این بجزیدن واجب را تعالی و تقدس معطل و
 بیکار دانسته اند و بزرگ مصروع که انهم یا ایها است انقالی سموات و اض صادر دانسته وجود حوادث را
 نسبت بعقل فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
 بخی سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطراب اضطرار التجا بعقل فعل آورند و بخت
 سبحانه هیچ رجوعی نکنند که او تعالی در وجود حوادث دخلی نداده اند گویند که عقل فعل است که با ایجاد حوادث
 تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارد بلکه او را در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست پس بید و تان
 و حق بلاست پیش قدم فرق ضالانده کافران التجا بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه از و
 تعالی می طلبند بخلاف این سفیهان دو چیز درین بید و تان از جمیع فرق ضالات و بلاهت شریک
 یکی کفر و انکار است با حکام منزله و عباد و عداوت است با اخبار مرسله دوم ترتیب مقدمات فاسده
 و تبیین دلائل و شواهد باطله در اثبات مقاصد و مطالب و اسبیه فقر خط و اثبات مقاصد خود که ایشان را
 خورده اند هیچ سفیهی بخورده سموات و کواکب که همه وقت بقیار و سرگردانند مدار کار بجز کات و اوصاف ایشان
 داشته اند و از خالق سموات و موجود کواکب و محرک اینها و بر امر ایشان چشم پوشیده اند و دراز معامله داشته
 زنی بجز دران زنی بید و تان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان از یک داند و صاحب ظنات انکار و از علوم مشتق

و منظم ایشان علم پندارست و الا یعنی محض است و لا طائل صرف مساوات زوایای ثلاث مثلث هر وقت که
 بچکاری آید و شکل عروسی و مامونی که با نگاه ایشان است بکدام غرض مربوط است علم طب و علم تئیس
 اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیاء و تقدم علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ والسلام سمر کرده
 ترفیح باطیل خود نموده اند که صرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال اهل ملت و متابعان
 انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام اگر در دلائل و براین غلط کنند باکی نیست که مدار کار ایشان بر تقلید
 انبیاء است علیهم الصلوٰۃ والسلام دلائل و براین بر اثبات مطالب عالیہ خود بر سبیل شریعی آرند
 همان تقلید ایشان را کافیت بخلاف این بیدولتان که از تقلید خود را بر آورده اند و در ساد
 اثبات بدلائل گشته ضلوا فاضلوا و عوث نبوت حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ والسلام
 چون با فلاطون که کتان ترین بیدولتان بوده رسیده گفت نحن قوم ممتدون لاجابة بنا
 الی من یهدینا زهی سفیه الا یعنی شخصیکه احیای اموات عین نماید و ابراداکمه و ابرص میکند که
 خارج از طور حکمت ایشان است او را میدید و قطن احوال او می کرده نادیده جواب
 و اذن از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد سفسه پس کل آن بی هم سفسه
 باشد که حکم کل حکم اکثر است و نجاینا الله سبحانه عن ظلمات معتقداتم السوء و دین ایام فرزندی محض
 جوهر شریع موافق را تمام کرده وراثت سابق او قبا جنتهای این بحیر زمان بوضوح آمد و غافلان
 مرتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و انا كنا لننتدی لولان هدانا الله لقد جاهدت فی سبیلنا بحق و عبارات
 شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بر این باب است و معنی قدرت موافقت بفلسفه دارد که صحت ترک از
 قادر تجویز نمی نماید و جانب فعل را لازم میداند عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر
 دمی آید و اکثر علوم او که مخالفت آرای اهل حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشود و ما که بخدای کشی
 داشته اند و در رنگ خطا با جتهادی از ملامت مرقوع ساخته این اعتقاد حاصل است این فقیر را
 و راده شیخ محی الدین که او از مقبولان میدانند و علوم مخالفه او خطا و مضحی بینند جمعی هستند
 ازین طائفه که هم شیخ را طعن و ملامت می کنند و هم علوم او را خطیئه مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفه
 تقلب شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند و بدلائل و شواهد حقیقت آن علوم
 اثبات می نمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه احوال و نفس را بطریق

اختیار کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیا و مقبولان است بواسطه خطا و کشف چگونگی
 رد کرده شود و معلوم آور که از صواب دور مانده و مخالف آرای اهل حق اند چگونه بتقلید قبول توکل کرد
 فاجع هو التوسط الذی و قتی الله سبحانه بمنه و کرمه آری در مسئله وحدت و وجود جم غفیر از این طائفه
 یا شیخ شریک اند هر چند شیخ درین مسئله نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئله نیز
 هر چند نظایر مخالفه بتعقیدات اهل حق دارد اما قابل توجه است و شایان جمع این فقیر غایت الله
 سبحانه در شرح رباعیات حضرت ایشان این مسئله را بتعقیدات اهل حق جمع ساخته است و
 نزاع فریقین را با حفظ عامه داشته و شکوک و شبهات طرفین را اصل ساخته برنجیکه محل سبب اشتباه
 نهانند که از شخصی علی التاخر فیہ باید دانست که ممکنات با سر بر وجه اعراض و چه اجسام
 و چه مخلوق و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه مستند یا بیا قوا و قوا را که از تم عدم اینها را بوجود
 آورده است و چنانچه اینها در وجود با و متعلقه محتاج اند در بقا نیز با و سبحانه محتاج اند و وجود اسباب
 و وسائط را در و پوش فعل خود ساخته است و حکمت را آفتاب قدرت گردانیده لایبگما اسبابا
 و الکل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت بصیرت
 ایشان بکمال متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات تمکحل شده است میدانند که اسباب
 و وسائل که در وجود و بقا یا اوجساده محتاج ثبوت و قیام از و دارند و بوی دارند تعالی و تقدس
 و فی الحقیقت جماد محض اند چگونه در دیگری که مثل آنهاست تاثیر کنند و احداث و اختراع آن
 نمایند قادری است و رای آنها که ایجا د آن میفرماید و کمالات لائعه و اعطای مینا بدینا چه عقلا
 فعلی از جماد محض بینند از انجایی بر ندیده فاعلی و محرک او چه میدانند که این فعل فرا خور حال
 او نیست فاعلی است مآورا او که ایجا د آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا در و پوش
 فعل فاعل حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر بجا و د او دلیل شد بر فاعل حقیقی فلذا اندازی در فهم الی فعل
 جماد در و پوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال خجاده جماد محض را بواسطه آن فعل صاحب قدرت
 دانسته است و از فاعل حقیقی کافر گشته فیصل بکثیر او میدی بکثیر این معرفت متنبس از مشکوه نبوت است
 فهم کبر این نیز چه حی کمال را در دفع اسباب می دانند و ابتدایا را توسط اسباب بجنس حق
 سبحان تعالی منتسب می سازند و میدانند که در دفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چند دان

محصلاً ملحوظ است ربنا ما خلقت هذا باطلاً انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب می نمایند
و تقویض امر باین مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام ملا حظة چشم زخم نموده پسران خود را وصیت فرمود یا بنی الان تذخلوا من باب احد
و اذخلوا من ابواب منفردة با وجود این مراعات تقویض بامر حق فرموده جل سلطانة گفت و اما غنی عنک
من الدین شیء ان الحکم الالهی علیه توکل و علیه فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این
معرفت اورا تحسین فرموده است و نحو و نسبت داده که بعد از ان فرموده و انه لذ و علم لما علمناه
ولکن اکثر الناس لا یعلمون و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر ما را نیز توسط اسباب
اشارت میفرماید یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین باقی مانند تاثیر اسباب رواست
که حضرت حق سبحانه و بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا مؤثر افتد و در بعض اوقات تاثیر
در آنها خلق نکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینمایم این معنی را در اسباب که وجود
مسببات گاهی بران اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از ان بطور مری که اکتفا را مطلق تاثیر
اسباب مظاهره است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب بایجاد حضرت حق سبحانه
و تعالی باید دانست رای فقیر درین مسئله اینست و الله سبحانه اعلم ازین بیان لایح گشت که
توسط اسباب منافعی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان برده اند بلکه در توسط اسباب کمال
توکل است حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مراعات سبب را با تقویض امر بحق جل
و علا توکل فرموده علیه توکل و علیه فلیتوکل المتوکلون و او تعالی مرید خیر و شراست و خالق این
هر دو اما الله خیر راضی است و از شر راضی نه این فرقیست دقیق و در میان اراده و رضا که حضرت
حق سبحانه و تعالی اهل سنت را بآن فرق مهتد ساخته است سائر فرق بوجوه اسطر عدم استند ابایان
فرق در فضیلت مانده اند معتزله و پیغمبر را خالق و فعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی را با خود
ساخته و از کلام شیخ محی الدین و متابعان او مفهومی میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرضی اسم الله و
است کفر و معاصی نیز مرضی اسم الله فصل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و میلی با حجاب دارد که
مشاء رضا گشته است چنانکه گویند که اشراق و اضاده مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه و تعالی
عباد و اقدارت و اراده داده است که باختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه

منسوب است و کسب بایشان عادت السبحانه برین جاری شده است و بعد از قصد عبد مغل خود را خلق
حق سبحانه و تعالی بآن فعل متعلق میشود و چون فعل عبد قصد و اختیار او صدور می یابد پس ناچار متعلق
ملح و ذم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار
حق سبحانه گفته اند مسلم است اگر ضعیف باین معنی گفته اند که در او فعل مأمور کافی نیست پس
غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یكلف بالیسر و سقته علی ید الیسر و الیرید العسر غایت مافی الباب
جزا از محمد مغل معرفت را مفوض بقدر حق است العزیز الحکیم این قدر توفیق الله سبحانه ما هم میدانم که
کفر و زیدان نسبت بحضرت حق سبحانه و تعالی که مولی نعم ظاهره و باطنه است و موجود مسموات و الارض است
و هر بزرگی و کمال که هست مرخاب قدس او را ثابت است جزا را آن کفر باید که از شدائد عقوبات بزرگ
و آن خلود است و عذاب و همچنین ایمان آوردن بغیب انجمنی بزرگی را و او است گوداشتن احوال
با وجود مزاحمت نفس و شیطان باید که جزا را در بهترین جزا یا بود و آن خلود است از نعمات و لذت و لذت
بعضی از مشایخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بفضل حق است سبحانه و موقوف است
آنرا یا ایمان بنا بر آنست که جزا را اعمال بود و الذ باشد و تزد و تفرغ دخول بهشت فی الحقیقت مربوط با ایمان
لیکن ایمان فضل او است سبحانه و عطیه او تعالی و دخول نادر مربوط بکفر است و کفر ناشی است از
بهوای نفس اماره ما اصحابک من حسته من الله و ما اصحابک من سئته من نفسک باید دانست که
مربوط ساختن دخول بهشت را با ایمان فی الحقیقت تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مؤمن است که انجمنین
اجر عظیم القدر بران مرتب شده است و همچنین موقوف ساختن دخول نادر را بکفر تحقیر کفر است و تفصیل
آنکه نسبت به او تعالی این کفر بوقوع آمده است که این طور عقوبتی بر دوام مترتب گشته است بخلاف
آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه قالی است آبقا و دخول نادر که عدیل اوست مثل
این و متمشی نیست چه دخول نادر فی الحقیقت مربوط بکفر است والله سبحانه الملم به و حضرت
حق سبحانه و تعالی را مؤمنان در آخرت به بهشت خواهند دید بحجت دبی کیف و به شبهه
و به مثال این سئله است که جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت
همه نکرانند و رویه به جهت و به کیف را بخور نمی نمایند حتی که شیخ محی الدین بن العربی
نیز در بیت آخرت را تجلی صورتی فردمی آر و بجز این تجلی بخور نمی نمایند و روزی حضرت ایشان

از شیخ نقل میکردند که اگر کسی در وقت نماز بتدریج متعین نمی‌گردد و به تشبیه نیز قایل نمی‌گشتند و روئیه را
 باین تجلی نیز می‌انستند هرگز از رویه انکار نمی‌کردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از سبب
 و سبب یعنی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت و کیفیت در آن ملحوظ است
 پوشیده همانند که رویت آخرت را بتجلی صوری فرود آوردن است الحقیقت انکار کردن است مروت
 چه آن تجلی صوری اگر چه از تجلیات صوری و نیاجد بود رویت حق تعالی نیست عیر الوجود
 بغير کیفیت و ادراک و ضرب من مثال و بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات رحمت
 عالمیان است اگر توسط وجودین بزرگواران نمی‌بود اگر ایا را بمعرفت ذات و صفات
 واجب الوجود تعالی و تقدس که دلالت میفرمود بر صفیات ملامت و ارجل شانه از عدم مرئیات
 او سبحانه که تیزی نمود عقول ناقصه بانی نماید و دعوت ایشان از معنی معزول است و اقسام
 ناتمام بانی تقلید این بزرگواران درین معامله معزول آری عقل هر چند حجت است اما در حجت
 ناتمام است و بتدریج بلوغ نرسیده بهجه بالغه بعثت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیات که عذاب
 و ثواب اخروی و دائمی منوط به آنست سوال چون عذاب اخروی و دائمی منوط به بعثت شد پس بعثت را
 رحمت عالمیان گفتن بچه معنی بوجود و جواب بعثت عین رحمت است که سبب معرفت ذات و
 صفات واجب الوجود است تعالی و تقدس که متضمن سعادت دنیوی و اخروی است و بدین
 بعثت معلوم و معینه گشته است آنچه مناسب جناب قدس او تعالی است و آنچه نامناسب جناب
 قدس اوست سبحانه زیرا که عقل انگ و کور که بدایع امکان و حدوث متشم است چه داند که مناسب
 حضرت و جواب که قدم از لوازم اوست از اسما و صفات و افعال او که ارام است و نامناسب
 که اتم تا اطلاق آن نموده آید و جناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال را
 نقصان داند و نقص را کمال انکار و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بیدارت
 آنکه امور نامناسب را بجناب قدس او تعالی نسبت دهد و اشیاء ناشائسته را بحضرت او سبحانه
 منتسب سازد بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق
 عبادت تمیز داده بعثت است که براءتی جعلی و ظاهری توسط آن دعوت میفرمایند و بنده را به سعادت قرب
 و وصل مولی جعل سلطانه تدبیر یافته و وسیله بعثت اطلاق بر صفیات مولی جعل شانه میسر شود و کمال و جلال

منتهای انبیا علیهم الصلوات

از تصرف در ملک او تعالی از عدم عوارض آن تمیز میگرد و امثال این فوائد بحث بسیار است پس مقرر شد
 که بعثت رحمت است و آنکه نقاد بهوای نفس اماره گشته حکم شیطان لعین انکار بعثت نماید و مقتضای بعثت
 عمل نکند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود سوال عقل فی حد ذاته هر چند در احکام الهی جل شان
 ناقص و نامتام است اما پراخته اند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل را مناسبی و اتصال غیر تکلیفی
 و جوب تعالی او تقدیر پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از انجا اخذ نماید و حاجت بعثت
 که بتوسط ملک است نشود جواب عقل هر چند آن مناسبت و اتصال پیدا کند اما تعلیق که باین پیکر هیولانی
 داشت بالکل زایل نگردد و تجربه تمام پیدا کند پس همیشه دامن گیر او بود و تخلف هرگز خیال ادا نگذازد و
 قوت غصه و شهویه همواره مصاحب او بودند و در ذیالیه حرص و شرم و غم وقت ندیدم او باشد و سهو و نسیان
 که از لوازم نوع انسان است از و منفک نبود و خطا و غلط که از خواص این نشانند از و جدا نباشند پس
 عقل شایان اعتماد نبوده احکام ماخوذه او از سلطان و هم و تصرف خیال مصنون نبوند و از شائبه نسیان
 و مظنه خطا محفوظ نباشد بخلاف ملک که از این اوصاف پاک است و از اکل میرا پس ناچار شایان
 اعتماد نبود و احکام ماخوذه او از شائبه و هم و خیال و مظنه نسیان و خطا مصنون باشند و در بعضی
 اوقات محسوس میگردد در علومیکه به تلقی روحانی اخذ نموده است و انشائی تبلیغ آن بقوی و حواس بعضی
 از مقدمات مسلم غیر صادقند که از راه و هم و خیال یا غیر آن حاصل شده اند بی اختیار بآن علوم منضم میشود
 بحیثیتی که در آن وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در ذاتی الحال گاه بود که علم آن تمیز دهند و گاه نه پس اگر هم
 آن علوم بواسطه اختلاط آن مقدمات بیست که بز پیدا میکند و از اعتمادی بر آید یا آنکه گوئیم که حصول
 تصفیه و تزکیه منوط است باتبیان اعمال صالحه که مرضیات موعی باشد سبحانه و این معنی موقوف بر
 بعثت است چنانکه گذشت پس بغیر بعثت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر نشود و صفای که
 کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفای نفس است نه صفای قلب و صفای نفس غیر از صفای
 نمی افزاید و بجز از خسارت دلالت نمی نماید و کشف بعضی از امور غیبی که در وقت صفای نفس کفار و اهل فسق
 دست میداد است راجع است که مقصود از آن خرابی و خسارت آن جماعه است نخواهد سبحانه عن
 بنده البلیه بجز سید المرسلین علیه السلام و التسلیمات و علی آلها این تحقیق واضح گشت که تکلیف
 شرعی که از راه بعثت ثابت شده است تمیز رحمت است نه آنچنانکه مکران تکلیف شرعی از ملاحد و زناد و کمان

برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول دانسته اند و گویند که امام مهربانی است که عباد را با امور
 شرافت تکلیف نکند و گویند که اگر مقتضای آن تکلیف عمل کنند بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آن را ترک
 شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف نکند و گذارند که بخورند و بنشینند و بطور خود باشند این سبب و
 و بجز دان کردن اند که شکر نعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیان اتیان آن شکر است
 پس تکلیف بعقل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر سربکی را بطور خود
 میگذراشتند غیر از شرارت و فساد و بطور بی ادبی و اموسی و نفس حال و دیگر دست درازی میگوید
 بخت و فساد پیش می آید و هم خود ضائع میشود و هم او را ضائع می ساخت عیاذ الله سبحانه و
 زو ابر و مولای شرعی نمی بودند و لکن فی القصاص حیات یا اولی الالباب که کند زنگی است در کعبه
 قی و اگر چوب حاکم نباشد به چه نیاتنگه گوئیم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد مملوک
 ویند سبحانه پس هر حکمی و تصرفی که در ایشان فرماید عین خیر و صلاح است و از شائبه ظلم و فساد
 منز و مبرا است لا یسأل عما یفعل که از هر و آنکه از بیم او ده کشاید زبان جز تسلیم او و اگر
 همه را بدوزخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست و در ملک غیر را تصرف بی شبهه
 ستم پیدا کند بخلاف الماک که فی الحقیقت الماک اویند سبحانه جمیع تصرفات از مادر آنها عین ستم است
 زیرا که صاحب شریع بواسطه بعضی مصالح آن الماک را با نسبت داده است و فی الحقیقت الماک
 اویند سبحانه پس تصرف مادر آنها با نقد مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز نموده است
 و مباح ساخته آنچه این بزرگواران علیه الصلوات و التسلیات با اعلام حق بعل و اعلا اختیار
 نموده اند و بیان احکام فرموده همه صادق اند و مطابق واقع در احکام اجتهاد و به این بزرگواران
 علیه الصلوات و التحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تصرف بر خطا در حق ایشان مجوزند ارشاده اند
 گفته اند که زود ایشان را بان خطا متنبه می سازند و مدارک آن بصواب میفرمایند فلا اعت
 باز لک الخطا و عذاب قبر مر کافران را و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است مجرب صادق علیه علی الصلوات
 و التسلیات از ان خبر داده و سوال منکر و کفر مؤمنان را و کافران را در قبر نیز حق است قبر نیز حق است و میان دنیا و
 آخرت عذاب و نیز یک و جداست بعذاب و نیوی و له و القطار پذیرست و بوجه دیگر مناسب بعذاب آخرت
 که فی الحقیقت از عذابهای آخرت است که یک التاریع ضنون علیه ما غدا و غشیانزلت فی عذاب القبر و همچنین

قبر نیز دو جهت دارد سادات مندرکسی است که از زلات و معاصی او کمال کرم و ذلالت در آرزو دارند و حاصل
 مواخذه نفرمایند و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او را آلام و محن دنیوی سازند
 و اگر توبه مانده باشد بصفحه تقبر و محنتهایی که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بخیر
 مبعوث گردد و در هر کس چنین نکنند مواخذه او را بآخرت اندازند عین عدلست اما اوای برگناه گاران و
 شرمساران لیکن اگر از اهل اسلام است آنگاه رحمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است
 عظیم بر بنده ام تا نافرمانا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
 روز قیامت حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و
 معاون همه معدوم و ناچیز خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتشار پیدا کنند و
 بریزند و زمین و کوهها سبها منشور شوند این اعدام و افنا بفرقه اولی تعلق دارد و فرقه ثانی از قبر بار انگیزند
 و بخشه روند فلکها اعدام سموات و کواکب را بخوبی بکنند و فنا و فساد بر اینها جانزند از اینها را ازلی و
 ابدی گویند مع ذلک متاخران ایشان از پیروی خود را در زمرة اهل اسلام می گویند و تا این بعضی
 از احکام اسلام بینایند عجب آنکه بعضی از اهل اسلام این بعضی را از ایشان باور میدهند و بی تمنائی
 ایشان را مسلمان میدانند عجب تر آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جماعه
 کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را منکر می انگارند و حال آنکه آنها منکر نفی و قطعی اند و انکار
 اجماع انبیاءین علیهم الصلوات والتسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت
 وقال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذنت لربها و حققت وقال الله تعالی و ففتح السماء
 ککانت ابوابا ای منشفه و امثال ذلک فی القرآن کثیره نمیدانند که مجرد تقوه بکلمه شهادت در
 اسلام کافی نیست تصدیق جمیع را علم محبیه من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز
 در کار است تا اسلام صورت بند و بدو در خط القتا و حساب و میزان و صراط حق است که
 مخیر صادق علیه وعلی آله الصلوات والسلام از آن خیر داده استبعاد بعضی از جاهلان طور نبوت
 از وجود این امور از چیز اعتبار ساقط است چه طور نبوت و رای طور عقل است اخبار را به صادق
 انبیاء بنظر عقل موافق ماضی فی الحقیقت انکار طور نبوت است آنجا معالیه بر تقلید است بدانند که
 طور نبوت مخالف طور عقل است بلکه طور عقل در تأیید تقلید انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بآن

مطالب عالی نتواند مقید شد مخالف است و ناسیرین دیگر چه مخالفت بعد از رسیدن تصور بود و بهشت و دوزخ موجود اند بعد از محاسبه روز قیامت گروهی را به بهشت خواهند فرستاد و گروهی را به دوزخ و ثواب و عقاب اینها ابدی است که انقطاع ندارد و کمالات علی الخصوص القطعیه المکیده صاحب خصوص گوید که مال همه جریست آن رحمتی و سعت کل شیئی کفار را عذاب و دوزخ تا ستمه حقبه ثابت کند بعد از آن گوید که نار در حق ایشان بر دوسلام اگر در چنانچه حضرت ابراهیم علی نبینا و علی الصلوٰۃ والسلام شده بود و خلف در وعید حق چنانچه دارد و گوید که هیچکس از اهل دل بخلود عذاب کفار فرشته است و این ستمه نیز از صواب دور افتاده است ندانسته است که رحمت رحمت در حق مؤمنان و کافران مخصوص بنیاست و در آخرت بونی از رحمت بکافران ستمه ما قال الله تعالی ان الله لا یسئس من روح الله الا القوم الکافرون و قال تعالی بعد قوله بجانہ و متقی و سعت کل شیئی فساکتبه اللذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین بهم آیاتنا یؤمنون شیخ اول آیت را خوانده و آخر را که رفرموده و کریمه فلما تحسبن الله خلف وعده رساله دلالت ندارد بر خصوصیت خلف وعده تواند بود که افکار عدم خلف ابو عده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا تصرف رسل است و غلبه اینها بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است و عداست مرسل را دو وعید است مکر کفار را پس او یا دین کریمیم خلف وعده متقی شد و هم خلف وعده قال الله مستشهده علیه الله و آیه ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعده ستمگریم کذب است و ناشایان آنحضرت جل سلطانة زیر که در ازل دانسته بود که کفار را عذاب مخد نخواهم کرد مع فلک برای مصالحت مخالف علم خود گفته که عذاب مخد خواهم کرد ایضاً را تجریم نمودن شاعت تمام دارد و سبحان ربک رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین اجماع اهل دل بر عدم غلو و عذاب کفار کشف شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار است فلما اعتد او به مع کونه مخالف لاجماع المسلمین لما لکنه بندای خدا اند جل سلطانة که از محاصی محصوم اند و از خطا و تسیان محفوظ لا یعصون الا امرهم و یفعلون ما یؤمرون از خوردن و آشامیدن پاک اند و از زنا شوی منزله و مبر او نیز که خدا در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار شرف صنف و کوراست از صنف انسانها که او در سبحانه تذکیر الضمائر فی حق نفسه و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی از ایشان را بر رسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز باین دولت مشرف ساخته الله صلیه من الملائکه رسلا و من الناس جمود علماء اهل حق بر آنکه خواص بشر افضل اند از خواص ملک امام غزالی

و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکیه با فضیلت خواص ملک از خواص بشر قائل اند و آنچه برین فقیر
ظاهر ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات و التسلیات
اما در نبوت و رسالت درجه نیست مرتبی را که ملک بآن نرسیده است و آن درجه از راه غصه خفاک
آمده است که مخصوص پیشه است و تنزیه برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت
بکمالات نبوت هیچ اعتدای نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط پس مرتبی که از راه
نبوة آمده با ضمایف زیاد خواهد بود از ان مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت
سطحان مرتبیا را بر دو عالم الصلوات و التسلیات و فضل و خوبی مر ملائکه گرام است علی بنیاد
علیهم الصلوات و التسلیات فائده ابی اقبال الجهمی بن العلامه شکر الله تعالی سعیم این تحقیق را گشت
در هیچ دلی بدرجی از انبیا نبی علیهم الصلوات و التسلیات بلکه سران دینی همیشه زیر قدم آن نبی بود
باید دانست که در هر مسئله از مسائل که علماء و صوفیه در آن اختلاف دارند چون نیک ملاحظه مینماید
حق بجانب علمای یابنه سرش آنست که نظر علی بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات
بکمالات نبوت و علوم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس
ناچار علی که از پیشگاه نبوت اخذ نموده شود اصوب و احق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق
بعضی ازین معارف در مکتوبیکه بنام فرزندی ارشدی و بریان طریق نوشته است اندراج است اگرضا
میلاند با آنچه رجوع فرمایند آریان عبارت از تصدیق قلبی است آنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر باسیاست
و اقرار لسانی نیز مکن ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد علامات این تصدیق تبرئیت از کفر و بیزاری
از کافری و آنچه در کافریست از خصائص و لوازم آن همچنان بچنان زنا و مثل آن و اگر عبادا با همه جان
با دعوی این تصدیق تبرأ از کفر نماید مصدق و مبین است که بدعا از خدا دشمن است و فی الحقیقت
حکم او حکم منافق است لانی بولاء و لانی بولاء و لانی بولاء پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و انای آن تبر
قلبی است و اعلامی آن بتری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنان حق جل و علا آن
دشمنی نخواه بقلب بود و اگر خوبی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب بود و در وقت عدم آن
خوف کریمه یا ایها النبی جابدا الکفار و المنافقین و اغماظ علیهم مؤید این معنی است چه محبت خدای عز و جل
و محبت رسول او علیه علی کمال الصلوات و التسلیات فی دشمنی دشمنان نموده بندد و قتل بے تبرأ

نیست ممکن و بخاطر صادق است شیعه که این قاعده را در موالات اهل بیت جاری ساخته اند و تبرک
خلفای ثلثه و غیر ایشان را شرط آن موالات داشته نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات
دوستان داشته اند نه تبری مطلق از غیر ایشان و بیجای قائل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه و آله صلوات
و التسلیمات و التحیات دشمن باشند فقال آنکه این بزرگواران در محبت او علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام
اموال و انفس خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست را به باد داده چگونه دشمنی اهل بیت را
بایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه بنص قطعی محبت اهل قرابت آن سرور علیه و آله
الصلوات و التسلیمات ثابت شده است و اجرت و دعوت را محبت ایشان ساخته کما قال الله تعالی

قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة فی القربی ومن یقترض حسنة نزدایه فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن
علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام این همه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او
تعالی بوده قال الله تعالی لقد کان لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه اذا قالوا لکم هم انا ابراهیم و
ما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بما بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابدیاً حتی تؤمنوا بالله وحده و بیج
علمی در نظر فقیه از برای حصول رضای حق جل و علا برابر این تبری نیست تبری باید که حضرت حق سبحانه و
تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیست و آله آفاقی مثل لات و عوسج و عبد الله ایشان بالذات دشمنان
حق اند جل سلطان و مخلوق و مازجزای این عمل شنیع است و آله بوی نفسانی و سائر اعمال سیئله این نسبت نماند
زیر که عداوت و غضب نسبت باینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است و اگر عقاب
و عتاب است بافعال راجع لهذا مخلوق و مازجزای این سیئات نگشته بلکه خفرت ایشان را منوط به
خود داشته باید دانست که چون کافر و کافران عداوت ذاتی متحقّق گشت ناچار رحمت و رافت که از صفات
جمال است در آنوقت بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چنانچه بذات تعلق دارد و حق
و ارفع است از آنچه بصفات تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نتواند کرد
و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت رحمتی علی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت
که مخصوص بعصاة مؤمنان است نه غضب ذاتی که بمشركان مخصوص است سوال اگر گویند که در دنیا
کافران را از رحمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت
ذاتی چگونه نموده جواب گوئیم که حصول رحمت در دنیا کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت

استدراج و کید است و حق ایشان که می باید بپایان آید و چون سال و زمین و نساج و نسج و فی الحقیقت
 بل لا یسعون و اگر می نیست در جرم حیث لا یعلمون و آملی انهم ان کیدی متین شاید اینست است فیهم
 فآنگاه جلیله عذاب ابدی و دوزخ جزای کفر است پس اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر
 بجای آورد و تعظیم مراسم اهل کفر ننماید و علماء کفر او حکم میکنند و او را از اهل ارتداد می شمردند چنانکه اکثر
 مسلمانان هند باین بلامتلا اندکس لغتوی علماء باید که آن شخص در آخرت بعد از عذاب ابدی گرفتار گردد
 و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسی که در دل او مقدار ذره از ایمان بود از دوزخ و اسیرون
 خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله نزدیک تو چیست گویم که اگر کافر محض است
 عذاب مخلد نصیب اوست عیاذ بالله سبحانه و اگر با وجود ایمان مراسم کفر ذره از ایمان نیز دارد
 بعد از دوزخ مبتلا خواهد شد اما بیکرت آن ذره ایمان امید است که از خود عذاب
 خلاص شود و اگر گرفتاری دائمی نجات یا بدقیقگیاری بعیادت شخصی رفته بود که معامله او قریب
 با تقصیر رسیده بود چون متوجه حال او شد دید که قلب او ظلمات بسیار دارد و هر چند متوجه دفع
 آن ظلمات شد که آن ظلمات را بیرون نهد قبول نکرد بعد از توبه بسیار معلوم شد که آن ظلمات
 ناشی از صفات کفاست که در وی مکنونست و منشأ آن که وراثت مولات اوست با کفر و اهل
 کفر و جهات دفع آن ظلمات تنماینه ترقیه او از آن ظلمات مربوط بعد از آن است که جزا کفر است و
 نیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که بیکرت آن آخر او را از دوزخ خواهند برآورد و چون این حال را در وی
 مشاهده نمود و بجا طرح داشت که آیا بر جازة او نماز باید کرد یا نه بعد از توبه ظاهر شد که نماز باید کرد پس
 مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر ننمایند و تعظیم امام ایشان میکنند بر جازة اینها نماز باید و بکفار
 ملحق نباید ساخت کما هو اهل الیوم و امید دارد باید بود که آخر بیکرت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند
 پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفران لیکرک به اگر کافر صرف است عذاب
 ابدی جزا کفر است و اگر ذره ایمان نیز دارد جزای او عذاب موقت است از نار و در سایر کبار ان شاء الله
 تعالی عفو و ان شاء عذاب نرد و فقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص با کفر است و صفات
 کفر کما سیجی تحقیقه و اهل کبار که گناهان ایشان بکفر نه آمده اند توبه یا شفاعت یا بجز عفو و احسان
 و غیر آن کبار را بالام و محن دنیوی باشد اند و سکر است موت بکفر نساخته امید است که

در عذاب آنها جمیع را بعد از قبر کفایت کند و جمعی دیگر را با وجود مختلفت ساقیه و احوال قیامت
و شدائد آن روز انکشاف نمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج عذاب نارگردند و کرمه الذین آمنوا
لم یلبسوا الایمانهم بظلم اولئک لهم الامن مؤیدین معنی است چه مراد از ظلم شرکست و الله سبحانه اعلم
بحقائق الامور کما اگر گویند که در جزای بعضی از سیئات غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال
تعالی و من قتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالد فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجهل
قصدا کند یک حقیقه او را در دوزخ عذاب کند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفارت گشت گوئیم که
عذاب قاتل مخصوص بتخل قتل است و بتخل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سیئات غیر کفر که
عذاب دوزخ آمده است از شائبه صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استحقاق آن سینه و عدم مبالغت
بائیان آن و خوار داشتن او امر و نواهی شرعیه را در حقیر آمده شفاعتی لایل الکبائر من امتی و در جمعی دیگر
فرموده امتی امة مرحومه لا عذاب لعلانی الاخرة لک کرمه الذین آمنوا ولم یلبسوا الایمانهم بظلم اولئک لهم
الامن مؤیدین معنی است که امر و احوال اطفال مشرکان و شایقان جبل و مشرکان زمان قره بیل
در مکتوبیکه بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بتفصیل ثبت یافته از اینجا معلوم فرماید و در زیادت
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه میفرماید الایمان لا یزید
ولا ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که یزید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت
از تصدیق و یقین قلبی است که زیادت و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه بتبدل
زیادتی و نقصان کند داخل دائره نظر نیست و یقین تحمیه مافی الباب اتیان اعمال صالح انجلا و آن
یقین میفرماید و اعمال غیر صالح آن یقین را کمدر میسازد پس زیادت و نقصان باعتبار اعمال در انجلا
آن یقین ثابت شد و نفس آن یقین جمعی یقین را که منجلی و روشن یافتند زیاده گفتند لذلک یقینی که آن
انجلا و روشن شدن را در گویا بعضی غیر منجلی یقین را یقین ندانستند بهمان بعضی منجلی را یقین دانسته و
گفتند و جمعی دیگر که حدت نظر داشتند دیدند که این زیادت و نقصان راجع بصفت یقین است نه بنفس
یقین لاجرم یقین را غیر زائد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در انجلا و نورانیت تفاوت دارد
شخصی بیند آئینه که انجلا و زیاده دارد و نماید که درویشتر است گوید که این آئینه زیاده است
ازین آئینه دیگر که انجلا و نماید که ندار و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه برابر اند زیاده

و نقصان ندارند تفاوت و انجلا و نمایندگی است که از صفات آن ذاتیه است پس نظر شخص ثانی
صائب است و حقیقت شئی نافذ و نظر شخصی اول مقصور است و از صفت بذات نرفته بیغیر است
الذین استوا منکم و الذین او توا العلم درجات ازین تحقیق که این فقیر با ظهار آن موافق شده است
اعترافات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند تراش گشت و ایمان عامیه و ممان
در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات نشد زیرا که ایمان انبیاء علیهم الصلوات
و التسلیات که تمام تجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضاعت زیاده دارد از ایمان عام
مومنان که ظلمات و کمورات دارد علی تفاوت درجات و همچنین ایمان ابی بکر رضی الله تعالی عنده که در وزن دارد
از میان این امت است اعتبار انجلا و نورانیت باید داشت و زیادتی را راجع بصفت کامله باید خواست
نمی بینی که انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات با عامه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت و ذات همه متحد
تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است و آنکه صفات کامله ندارد گویا از ان انواع خاصیت و از خواص
و فضائل آن نوع محروم یا وجود این تفاوت در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و می توان گفت
که آن انسانیت قابل زیادتی و نقصان است و الله سبحانه و العله المصوب و ایضا گویند که مراد از
تصدیق ربانی نزد بعض تصدیق منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و
نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت لیکن صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان
قلبی است نه معنی عام که شامل ظن هم بود امام اعظم روح گوید انا مؤمن حق و امام شافعی گوید انا مؤمن
انشاء الله تعالی فی الحقیقت نزاع ایشان لفظی است مذرب اول باعتبار ایمان حالست و مذرب
ثانی باعتبار مال و عاقبت کار اما تا شئی از صورت استثنا اولی و احوط است که الا یخفی علی المصنف
و کلمات اولیا الله حق است و از کثرت وقوع خوارق عادت از ایشان انبغی از ایشان عادت
مستمر گشته است و منکر آن منکر علم عادی و ضرورت معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کثرت
ولی از معنی خالی است بلکه مقرونست باعتراف متابعت آن نبی خلا استباه بین المعجزه
و الکه است که از عمر المنکون و مرتب و ریان خلفاء و شدین ترتیب خلافت است اما افضلیت
یشعین با جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را جماع از اکابر ائمه
که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ امام ابو الحسن الاشعری ان فضیله ابی بکر

هم عن علي بن ابي طالب قال الذي يروي وقد تواتر عن علي في خلافته وكرسي مملكة وبين العلم الغفير في بيعة ان اياكم
 وعمر افضل الامة ثم قال درواه عن علي كرم الله تعالى وجهه في وقت ما لونه انفسا وبعده منهم جماعة ثم قال فتح الله
 الرضا في اهلهم وروى البخاري عنه انه قال خير الناس بعد النبي عليه وعلى آله الصلوة والسلام ابو بكر
 ثم عمر ثم جبريل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفية ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمين وصرح النبي وعمر وعنه
 علي انه قال الا وانه ينبغي ان رجلا افضل مني عليها ومن وجدته فضلي عليها فهو مقترى عليه ما علي المقترى و
 اخبر الدارقطني عن ابي جعفر احمد بن فضل بن علي بن ابي بكر وعمر الا جلدته المقترى وامثال ذلك منه ومن غيره من الصحابة
 متواترة بحيث لا مجال فيها لالتكاذاب حتى قال عبد الرزاق من الاثر الشيعة افضل الشيعة في فضيل
 علي اياها على نفسه والا لما فضلته الكشي في وزرا ان احبه ثم اخالفه كل ذلك مستفاد من الصواعق
 واما تفصيل عثمان بن علي رضي الله عنه ما ليس اكثر علما اهل سنت برأيه ان افضل بعد از شيخين عثمان بن
 پس علي ودر باب ائم اربع مجتهدين نیز همین است ووقوفی که در فضیلت حضرت عثمان از امام مالک
 نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او رجوع کرده است از توقف بسوی تفصیل عثمان و قوطی گفته است
 هو الصالح انشاء الله تعالى و همچنین توقفی که ازین عبارت امام اعظم رحمه الله فمیده اند که من علامات
 السنية والجماعة تفصيل الشيخين ومحبة الختئين از دین فقیر اختیار این عبارت را محمل دیگر است که چون ظهور
 فتن و اختلال در امور مردم در زمان خلافت حضرت فتنین بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در
 راه یافته امام این معنی را ملاحظه فرموده در حق ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را
 از علامات سنت ساخته بی آنکه شایسته توقف لمخاطب و کیف و کتب الحنفية مشحونه بان الصلوة ثم علی ترتیب
 خلافتهم باجماع فضلیت شیخین یعنی است و افضلیت حضرت عثمان و دون او است اما احوط آنست که منکر
 افضلیت حضرت عثمان را بلکه افضلیت شیخین را نیز حکم بکفر کنیم و مبتدع و ضال دانیم چه علماء را در
 تکفیر او اختلاف است و در قطعیت این اجماع قیل قائل این مگر قرین بریدید و است که بواسطه
 احتیاط درین توقف کرده اند ایضا بلکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از راه ایضا اختلاف را شدیدین او
 میرسد و رنگ ایضا است که از راه ایضای امامین باور سیده علیه وعلیم الصلوات والتسلیمات
 قال علیه الصلوة والسلام الله فی الصحابی لاتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فیحیی احبهم
 ومن ابغضهم فبغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله در رسول

قبولش که ان بوقدر وقال عز وجل ان الذين يؤادون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة وانهم يولوا سعادا
 وشرح عقائد نسفی در این فضیلت انصاف و انستاست از انصاف دور است و ترویجی که نموده است
 فی ما حصل است چه مقرر علم است که انضیلت باعتبار کثرت صواب نزد خدای اهل و عطا انجام داد است
 فی انضیلتی که بمعنی کثرت ظهور فضائل و مناقب بود که نزد عطا اعتبار ندارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آنقدر
 فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از پیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد با جارا لاصدق
 الصحابه من الفضائل با جارا علی مع ذلک هم ایشان حکم کرده اند با فضیلت خلفا از آنکه پس معلوم شد که وجه
 انضیلت دیگر است و از این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن انضیلت مشاهدان دولت و وحی را میسر است
 که بصیرت یا بالقرآن معلوم نموده باشند و آن صحابه و غیره و خلیفهم الصلوات و التسلیات پس آنچه شایع
 عقائد نسفی گفته است اگر او از فضیلت کثرت ثواب است پس توقف راجح است ساقا است زیرا
 که توقف را وقتی گنجایش باشد که آن انضیلت را قبل از صاحب شریعت صریحا او دلالت معلوم نکرده باشند
 و چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم انضیلت کنند و آنکه همه را برابر دانند
 و فضل یکی بر دیگری فضولی انکار و بوالفضول است عجب بوالفضولی که اجماع اهل حق را فضولی و متذکر
 فضل او را باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب ترتیب خلافت مدینه اعمارت و آلات
 بر مساوات و انضیلت ندارد چه امر خلافت دیگر است و سبب انضیلت دیگر و دو مسلم این و امثال این از سطحیات
 است که شایان تمسک نیست اکثر معارف کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب و دور است
 پس متابعت نکنند آن را مگر کسی که دلش مریض است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از مناقجات و شایع
 گردشته بر محال نیک صرف باید کرد و از هواد و تعصب دور باید داشت قال القناری فی حواشی حاشیه
 کرم الله تعالی وجهه و ما وقع من المخالفات و التخریجات لم یکن عن نزاع فی خلافت بل عن خطا فی الاجتهاد و
 حاشیه الحیالی علیه فان معاویه و انصاره یجوعون طاعة مع اعترافهم بان افضل اهل زمانه و اهل الحق بالامامة منه
 بشهاده بی ترک القصاص عن قتله عثمان رضی الله عنه و نقل فی حاشیه کمال القوی عن علی کرم الله تعالی
 وجهه انه قال اخواننا انجوا علینا و لیسوا الکفرة و لانفسه کما هم من القناری و شک نیست که خطا اجتهاد و
 از ملامت دور است و از طعن و تشنیع مرفوع مراعات حقوق محبت خیر البشر را علیه و علی آل الصلوات و التحیات
 نموده جمیع اصحاب کرام را بی شک باید کرد و بدو سنی پیغمبر علیه و علی آل الصلوات و التسلیات ایشان را دوست

باید داشت قال علیه علی آله الصلوة والسلام من اجتمع فی مسجد من المساجد و من یصلی فیها یصلی فی کل مسجد من المساجد
 من تعلق کرده همان محبت است که من تعلق شده است و همچنین بنفشی که بایشان تعلق گیرد همان بنض است
 که من تعلق گرفته است ما را بجا باریان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جای آنست که از ایشان دور و دراز باشیم
 اما چون اصحاب کرام پیغمبر اند که با محبت ایشان ما را بر یکم و از بنض و ایدار ایشان ممنوع با چهار همه را دوست میداریم
 بدوستی پیغمبر علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات و از بنض و ایدار ایشان گزینان که آن اجض و ایدار بخیران
 سرور میشود ولیکن محنت را محیی گوئیم و محطی را محظی حضرت امیر چون بودند و خاندان ایشان بر فطرت زاده برین
 فضول نیست تحقیق این محبت در کتبیکه بجا می آید مشرف نوشته است تفصیل ذکر یازده است اگر رضای مانده باشد با
 مکتوب رجوع فرمایند بعد از تصحیح عتقاد از تعلیم که آن فقه چاره بود و از استغنای فرض و واجب و حلال و حرام
 و سنت و مندوب و مکروه گذرنه و همچنین محل بقعتهای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقه اند
 ضروریات شمرند و سعی بلیغ در اتیان اعمال صالحه که مرعی دارند شمرند از فضائل و ارکان صلوة که عماد دین است
 ابراز میدناید استماع فرمایند اول از اسباب وضو چاره بود هر عضو را سه بار بتمام و کمال باید شست تا باقی
 سنت ادا یابد و در مسح سر استعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح رقبه احتیاط باید نمود و تکمیل بنفشی در دست
 چپ از جانب زیر آن اصابع آرد است آنرا امرات فرمایند ایتان تحبب الذلک ندانند سستی در دست داشته
 حق است جل و علما و مرضی او نهائی اگر بتمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطان معلوم شود و عمل مقتضای
 آن میسر گردد و مقتضای حکم آن دارد که کسی بخیرت ریزنای چند جوهر نفیس بخرد و بجا دلا طائل روح را
 بدست آرد بعد از ظهور کمال و اسباب وضو قصد نماز که معراج مؤمن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز
 فرض بی جماعت ادا نیاید بلکه تکبیر او را با امام ترک نشود و نماز در وقت سستی ادا یابد و در قرات مراعاة
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از طاعتیت چاره بود که فرض است یا واجب بقول مختار در قومه راست
 باید ایستاد و هیچکس استخوانها بمقعد خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طاعتیت در کار است نیز باید که
 فرض است یا واجب یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جابسه که میان دو سجده است بعد از
 نشستن در ست اطمینان نیز در کار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود شده بار است و
 انشراح تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازه حال مقتضایان است
 شمرند آید که کسی در حال انفراد در وقت استطاعة اقتضای اقل تسبیحات نماید اگر نتواند

پنج بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رختن آنچه بر زمین نزدیک است اول دو زانو بر زمین نهد پس اول دو زانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن یعنی را بعد از آن جبین را در وقت وضع زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه با آسمان نزدیک است اول باید برداشت پس ابتدا راس از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر پایهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس هر دو دست خود یا بر کتف خود یا بر ران خود و در ایستادن از بر انگیزی و در نه نشود بر موضع مذکور گماشته گردن را بر جمیع میسر شود و صلوٰه بکشوع حاصل آید کما به المنقول عن النبی علیه علی آله الصلوٰه والسلام و همچنین تفریح اصابع دو دست در وقت رکوع و ضم صاحب آن اصابع در وقت سجود سنت است آن را مراعات فرمایند نگاشت گذاشتن یا ضم صاحب آن بی اتقرب نیست فوائد در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب شرع بجل و آورده است ما را هیچ فایده و برایتا بعت صاحب شریعت نیست علیه و علی آله الصلوٰه والسلام این حکم در کتب فقهیه مذکورند تفصیل و ایضاح مقصود از ایراد اینجا ترغیب بر اعمال است بمقتضای علم فقه و فقهاء الله سبحانه و یا باکم علی الاعمال الصالحه الموافقه للعلوم الشرعیه بعد از آن و فقهاء الله سبحانه

تصحیح العقائد الدینیة بحکمہ سید المرسلین علیہ وعلیہم وعلیٰ آل کل من الصلوٰت افضلہا و من تسلیمات
اکملہا اگر شوقی بفنائل صلوٰۃ و در انستق کلمات مخصوصہ آن در خود یابند پس شہد بکتوب کہ متصل و غیر
یکدیگر یابند آن را منطالعہ فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شد است و مکتوب دوم
بنام محمد نعمان و مکتوب سوم با ششم شینت آب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و جماع اعتقادی و علی اگر توفیق ایزدی بل
سلطانہ عموی فرماید سلوک طریقہ علیہ صوفیاست نذر برای آن غرض کہ شی را نذر از ان اعتقاد و عمل حاصل
کنند و امر محمد ویدست آرند بلکه مقصود آن است کہ نسبت بمعتقدات یقینی و اطمینانی حاصل کنند ہم گن
بہ مشکک زائل گردد و بایراد شبنہ باطل نشود چه پامی استدلال چوبین است و مستدل بی تکلیفین
الابند کہ اندر نظمین القلوب و نسبت باعمال سیری و سهولت حاصل کنند و کسل و سرکشی کہ از امام و
ناشی می شود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقہ صوفیہ نہ انت کہ صورت و اشکال غیبی را
مشاہدہ نمایند و انوار و الوان را معانی کنند این خود داخل لہو و لعب است صورت و انوار حسی چه
نقصان دارد کہ کسی اینہما را گزاشہ بر ریاضات و مجاہدات تنہای صورت و انوار غیبی نماید چہ این صورت

و آن صورت و این انوار و آن انوار و مخلوق حق اندیل و علل و انبیا و آله بر وجود او تعالی و در میان طریق
صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و النسب است چنان بزرگواران الزام متابعت سنت
نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال بیرون نمانند و خدای عز و جل
و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دارند آن احوال را نمی پسندند از اینجا است که سماع و رقص را
تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود و اعتنا ننموده اند بلکه ذکر چهار بدعت دانسته منعی آن فرموده اند
و شرا نیکه بران مترتب شود و التفات بآن ننموده و روزی مجلس طعام از ملازمست حضرت ایشان حاضر بودیم
شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ نابود در وقت اقتتاحت طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت
ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلنج فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان
شنیدیم که حضرت خواجہ نقشبند علما آنجا را جمع کرده بخانه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر
چهار منع فرمایند علما حضرت امیر گفت که ذکر چهار بدعت است نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم کما بر این
طریقت سرگاه و در منع ذکر چهار بدعت همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و وجهی گوید احوال و مواجید که بر اساس
نامشروع مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراج است چاهلی استدراج را نیز احوال و اذواق دست
میدرد و کشف التوحید و مگاشفه مخاینه و در مریا صورت عالم بطور می آید حکما و یونان و جوگیه و بر این چند در بعضی مکتوبات
علامت صدق احوال موافقت علوم شرعی است باجتناب از ارتکاب امور محرمه و مشتبیه بدانند که
سماع و رقص فی الحقیقت داخل امور واجب است که میوه من الناس من یشتري لهوا الحديث و در شان منع
سرود نازل شده است چنانچه مجاہد له شاگرد ابن عباس است و از کلمات تابعین گوید که مراد از لهوا الحديث
سرود است فی المداک لهوا الحديث السمر و الغناء و کان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما
یکلفان انه الغناء و قال مجاهد فی قوله تعالی و الذین لا یشترون الزورای لا یحفران الغناء و علی عن
امام الهدی ابی منصور لما تریدی من قال المقری زماننا احسن عن قرأته یکفر و بانث منه امراته
و احبط الله تعالی کل حسنة و علی عن ابی نصیر الی یوسی عن القاضی ظهیر الدین الخوارزمی من سمع الغناء
من المغنی و غیره او بری فعلا من المحرم فحسب ذلک باعقادا و بغیر اعتقاد یصیر مرتد فی الحال بنا علی انه
البطل حکم الشریع و من البطل حکم الشریع فلا یكون مؤمنا عند کل مجتهد و لا یقبل الله تعالی طاعته و احبط الله
کل حسنة اعاد ناسیجه من ذلک و آیات و احادیث و روایت فقهیه در حرمت غنا بسیار است بحدیکه

احصای آن معتذر است مع ذلک اگر شخصی حدیث مسوخ بار وایه شافرا و اباحت سر و دیار و اعتبار بنا کرد
که فقیهی در هیچ وقتی در مانی فتوی باباحت سر و دیار داده است و قص و پاکوبی را مجوز نداشته چنانچه در مرقا
امام مام ضیاء الدین شامی مذکور است و علی صوفیه در حل و حورت سند نیست همین بس نیست که ایشان
معذرت و ایم و ملاست کنیم و امر ایشان را بوجه سجانه تعالی مفوض داریم اینجا قولی امام ابی حنیفه و امام
ابی یوسف و امام محمد معتبر است نه عمل ابو بکر شبلی و ابی حسن نوری صوفیان خام این وقت عمل پیران خود را
بهانه ساخته سر و دیار را درین دولت خود گرفته اند و طاعت و عبادت ساخته اولنگ الذین اتخذا و
دینم نه اولنگ عباد و از روایت سابق معلوم شده است کسیکه فعل حرام را استحسان دادند از مرقا اهل
اسلام می برآید و مرتد میگردد و پس خیال باید کرد که تقسیم مجلس سماع و قص نمودن بلکه آن را طاعت
و عبادت دانستن چه شاعت دارد و بعد بجهان الله و الله که پیران ما باین امر معتبر اند و ما متابعان را
از تقلید این امر و از پایداری نداشتند میشو که خود و مزاد و امیل بسپرد و دارند و مجلس سر و دیار
خوانی در شبها و جبهه منعقد میسازند و اکثر یاران دین امر مواظقت مینمایند عجب بزرگ عجب میدان
سلاسل و دیگر عمل پیران خود را بهانه ساخته از کتاب این امر مینمایند و حرمت شرعی را بعل پیران خود
وضع میکنند اگر چه فی الحقیقت درین امر محرم نباشند یا درین از کتاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت
شرعی بکیف و مخالف طریقت پیران خود بکیف نه اهل طریقت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر چه
شرعی نبود و یحجر و احداث امر و طریقت شنیع بودی فکیف که حرمت شرعی بآن جمع شود و یقین است که خراب
مرزا حیو باین امر راضی نخواهند بود و اما مراعات آداب شما نموده نصرت منع هم نمی کنند و یاران را از سرین
اجتماع نمی نمایند این نصیه چون درآمدن خود توقف دید چند فقره فراموش آورده نوشته فرستاد این سببی
در ملازمت مرزا حیو بگذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بچوایند و السلام مکتوب و و صمد
و شخصت و هفتم بر احسام الدین احمد صمد دریافت و بیان انگه اسرار و دقائق که حضرت ایشان
بان تمیز گذشته اند شما از آن بظهور نمی توان آورد بلکه بر مزداشارت نیز از آن باب سخن نمیتوان کرد و آنرا
جمعیتش از مشکوئت نبوت است و ملائکه علیین نیز درین دولت شریک اند و بایناسب ذلک بعد
الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میسر سازد که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند
به مطالع آن مشرف گشت جز آنکه امیر سجانه خیر از انعامات حق جل سلطان چه نویسد و چه

مکتوبات امام ربانی

شکر آن نماید علوم و معارفی که اخلاصه میشود و توفیق خداوندی جل شانه اکثر آن در قید کتاب می آید و بسبب
 اهل و فاضل میرسد اما اسرار و دقائقی که بآن تمیز است شمره از آن بطریق نمیتواند آورد بلکه بر مزدا اشارت نیز از آن
 مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزند اعزای که مجموع معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک و جذب بر مرز
 ازین اسرار و حقیقه با او در میان نمی آرد و بهی تمام در استنار آن می کوشد با آنکه میدانم که فرزند من از
 میران اسرار است و از خط و غلط محفوظ اما چه کن که وقت معانی زبان را میگیرد و در لطافت اسرار
 لهما را می بندد و بضیق صدری و از غفلت لسانی نقد و وقت است آن اسرار را از آن قبیل اند که در میان نیاید
 بلکه در میان نمی آرد و فریاد و فغان این همه آخر بهره نیست و هم قصه غریب و بی عجب هست
 آیت دولت که مادر استار آن نیکو شیم مقتبس از شکوه منوت انبیا است علیه السلام الصلوات و التسلیات
 و لما لک ملأ علی اعلی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیات شریک این دولت اند و از متابعت انبیا علیهم
 الصلوات و التسلیات هرگز این دولت مشرف سازند ابو هریره گوید رضی الله عنه که من از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و مسلم و فروع علم اخذ نمودم یکی از آن دو علم آنست که در میان شما منتشر
 ساخته و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا بپزند و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم تا نیا فرغ آنکه کتابی که بحضرت خواهد زد اما نوشته
 بنظر شریف خواهد گذشت بخدا و ما که را احادیثی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در
 دین احداث کنند بر کات طریقت تا زمانی فائض است که احادیثی در طریقت پیدا نشده است و
 چون امر محدث در طریقت پیدا شود راه فیوض و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت
 از اهرام تمام اند و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا که از هر مخالف طریقت خود
 بنیند بر جز و مبالغه منع آن فرایند و در ترویج تقویت آن طریقت کند و اعلام و الاکار
 مکتوب و ولایت و شخصت و شوقم بجان خاندان صدر و ریافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا
 علیه السلام و التسلیات چیست و مراد از علما که در حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
 واقع شده اند کدام اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیه السلام الصلوات
 و التسلیات غیر آن اسرار است که اولیاء امت بآن متکلم کرده اند از عالم توحید و جودی و بیان
 احاطه و سران و قرب و معیت و امثال ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفا احوال

و اوضاع فقر او این حد و مستوجب حمد است الرسول بن الله بجهاد سلامتكم و هافيتكم و نياكم و استقامتكم چون
 مبحث علم دورانته در میان بود و چند کلمه از آن مقوله بقضای وقت نوشته آمد در اخبار آمده العلماء و رفته الانبیاء
 علم که از انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات باقی مانده است و وقوع علم احکام و علم اسرار عالم
 و ارث کسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بود و نه آنکه او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که آن متناهی
 وراثت است چه وراثت را از جمیع انواع ترک مورث نصیب است نه از بعضی و چون بعضی و آنکه او را از
 بعضی معین نصیب است داخل عز است که نصیب او بجنس حق او متعلق گرفته است و همچنین فرموده
 علیه و علی آله الصلوة و السلام علماء و امتی کانیا ربی اسرائیل مراد از علماء و ارثا نند نه عزما که نصیبی از بعضی
 ترک فرار گرفته اند چه وراثت را بواسطه قرب و جنسیت بجه مورث می توان گفت بخلاف عزیم که از این علاقه
 خالی است پس هر که وراثت نبو و عالم نباشد مگر آنکه علم را مقید بیک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم احکام است
 مثلا و عالم طلق آن بود که وراثت باشد از هر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند که
 علم اسرار عبارت از علوم توحید وجود است و شهود وحدت و کثرت مشابهت و وحدت و کثرت است از
 معارف احاطه و سر باین وجود و قرب و معیت او تعالی برنجیکه مکشوف و مشهود در باب احوال است حاشا و کلا ثم
 حاشا و کلا که این علوم و معارف از علم اسرار نبوده باین مرتبه نبوت باشد زیرا که بنای این عارف سکر
 و قنست و غلبه حال که منافی صحواست و علم انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات چه علم احکام و چه علم اسرار
 همه صحو و صحواست و علم انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات چه علم احکام و چه علم اسرار همه صحو و صحواست که
 شمه از سکر بآن مختلج گشته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که قدم راسخ و سکر دارد
 پس این علوم از اسرار ولایت بوند بر اسرار نبوت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات هر چند ولایت
 نیز ثابت است اما احکام آن مغلوبند و در حقیقت احکام نبوت مضمحل و بی اثر باشد و هر چه از اسرار
 شمه از سکر بآن مختلج گشته است و در کتب و رسائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت
 حکم دریا می محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطره است محقر را چه توان کرد جمعی از انرا سانی
 به کمالات نبوت گفته اند که اولایه افضل من لنبوت و جمعی دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت ہی افضل است
 از نبوت و این هر دو فرقی حقیقت نبوت را نادانسته حکم بر غایب کرده اند زیرا که باین حکم است حکم
 پرتو جمیع سکر و صحو اگر حقیقت صحو میدانستند هرگز سکر را به صحو نسبت نمی دادند و چه نسبت خاک را

با عالم پاک و آنکه صحو خاص را نیز مائل صحو عوام دانسته سکر را بران ترجیح داده اند کاش سکر خواص را
 مماثل سکر عوام دانسته جزای این حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر
 مجازی است این حکم ثابت است و اگر حقیقی است نیز این حکم ولایت را از نبوت افضل گفتن و
 سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسی کفر یا اسلام ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر و اندیشه را
 که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبه نبوت مقدور گوید
 س کفرت بدین اند و الکفر واجب و لدی وعند المسلمين قبیح و محمد رسول الله صلی الله علیه و
 علیه آله و سلم اگر کفر استعاده مینماید کل یعمل علی شاکسته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است و حقیقت
 نیز اسلام را بهتر از کفر باید دانست فان المجاز قفوة الحقیقة اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه
 جمع کفر و سکر و جهل ثابت است در مرتبه فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز متحقق پس کفر و سکر و
 جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن بچ معنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در فرق مرتبه اثبات نمودن نسبت
 بمرتبه جمع است که سراسر سکر و استنار است و الا صحو آن مرتبه نیز مستترج بسکر است و اسلام آن تحت ط
 بکفر و معرفت مشوب بجهل اگر در کتاب گنیماتش میدانست احوال معارف مرتبه فرق را بتفصیل ذکر کرده
 امتزاج سکرو مانند آن را در آن مرتبه بیان می نمود و باب فطانت شاید این معنی را بهتر نیز دریابند
 العجب کل العجب این قدر باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این همه بزرگی و کلائی که یافتند
 نه از راه نبوت یافته اند نه از راه ولایت پیش از خدا می نیست از برای نبوت و اگر ولایت را بر نبوت
 مرتبت می بود ملائکه ملاء علی که ولایت ایشان اکمل است از سایر ولایات از انبیا علیهم الصلوات
 والتسلیمات افضل میشدند و گروهی ازین طائفه چون ولایت را افضل از نبوت دانسته ولایت
 ملاء علی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات میدانند تا چار ملائکه علیین را از انبیا افضل
 گفتند علیهم الصلوات والتسلیمات و از جمیع اهل سنت به اتفاقند کل ذلك لعدم الاطلاع علی حقیقة
 النبوة و چون در نظر مردم بواسطه بعد محمد نبوت و حرب کمالات ولایت بهتیر می در آیند لا جرم سخن را
 درین باب مبسوط ساخت و شبهه از حقیقت معاندان و نمودن با انحراف از ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و
 ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین انوی ارشدی شیخ داود چون متردد آن حدود و بودند
 با غرض این تصدیق گشتند مکتوب و ولایت و شخصت و فهم بر تقوی خان صدور یافت

در ترغیب بر امانت رسانیدن باعدای دین و تحریب و توہین آئین باطلان بخیوان و بیہوشان و اظہار
 تمنای خود باین امر عظیم القدر و بایناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ ہر کسی را
 در دل تمنای امر سنیہ از امور و تمنای امر فقیہ شدت خودست بر عثمان خدا جل و علا و عثمان پیغمبر
 علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات و امانت رسانیدن است باین سید و نشان و غوار استن ایشان را
 و آئینہ باطن ایشان را و توہین میدانند کہ هیچ علی نزد حق جل و علا ازین عمل مرضی تر نیست بابران مکرر
 ایشان را باین عمل مرضی ترغیب می نمایند و اینان باین عمل از اہم مقام اسلام میدانند چون بدولت آنجا
 تشریف بردہ اند و برای تحقیر و امانت رسانیدن آن بقعہ کثیفہ و اہل آن متعین شدہ اند اول شکر نعمت
 بجا باید آورد کہ جمع کثیر برای تنظیم و توفیق آن مقام و اہل آن میروندند بجاہ و تعالی الحمد و لمنہ کہ ما را باین
 بلا مبتلا ساخت و بعد از شکر این نعمت عظمی و تحقیر توہین این سید و نشان و آئینہ باطلہ ایشان ستم
 بلیغ باید فرمود و ہر قدر کہ میسر شود و بجنفہ یا جہر و تحریب این جماعہ باید کوشید و انوار امانت باین بہت
 تراشیدہ تا تراشیدہ باید رسانید امید است کہ بعضی اندامہند کہ واقع شدہ است باین عمل تلافی
 انہا نمایند و کفارتہ سازند ضعف بدن و شدت سرمایہ است و الا انجذمت ایشان رسیدہ ترغیب این
 امری نمود و باین تقریب یکبار تہی بران سنگ می انداخت و آن را سرمایہ سعادت می ساخت زیادہ
 بہر بالغہ نماید و السلام مکتوب و ولست و ہفتاد و یک شیخ نور محمد صد دریافت در بیان تہجیح
 بعضی صحبتہا بر عزال الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ انوی شیخ نور محمد و افتادگان را بنہج
 فراموش ساختہ اند کہ بسلامی و پیامی ہم یاد میکنند متمنا می شاعرزت و انز و ابو وہ کہ میسر شد اما
 بعضی از صحبتہا است کہ بر عزالت می چربد قیاس انحال و بس قرنی نمایند کہ بن عزالت اختیار کرد
 بصحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات نزدیک از کمالات صحبت بہر نیافت و از
 تابعین گشت و از خیریت پایہ اولی بدرجہ دوم رسید بعنایت اللہ سبحانہ صحبت ہر روز بطرز دیگر است
 من استوی یوماہ فوہن و السلام علیکم و علی سائر من تبع الہدی و التزم متابعا المصطفیٰ علیہ
 و علی آلہ الصلوٰات و التحیات مکتوب و ولست و ہفتاد و یک شیخ حسن بکی صدور
 یافتہ در حل استفسار واقعہ کہ دیدہ بود الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ
 مکتوب شریف انوی اعز می شیخ حسن اللہ سبحانہ حالہ و او صلہ الی کہالہ رسید واقعہ روشن

امر دیگر مشهود و خود بخیر از ادای طاعت و دعوت خلق بحق جل و علا او را کار نباشد و چون امر دعوت
 تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود و درخت از غیب بشهادت کند و معامله
 از گوش به آغوش بر دوش بگذارد و فضل الهی نوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم ناقصی رجوع بکلیت را
 نقص خیال نکند و توجبه باطن را که بحق است جل سلطان بهتر از توجبه خلق که برای دعوت و تکمیل ایشان
 نداند زیرا که صاحب رجوع با اختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه بر ادحق جل سلطان از اعلی اسفل
 نزول کرده است و از وصل به پیچ خود قرار داده پس عجب رجوع قائم بر ادحق است جل شانه وفانی آن
 مراد خود صاحب توجبه وصل و شهود محفوظ است و به قرب و معیت شادان  بحری که بود مراد محبوب و
 از وصل بنزار یا خوشتر و لانی فی الوصال عیب نفسی و وفی هجران مولی الموالی و شغلی باحبیب لکل حال
 احب الی من شغلی لکالی و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجبه نسبت بصاحب رجوع قطره ایست
 نسبت بدریای محیط این رجوع از فضائل نبوت است و آن توجبه از آثار و ولایت شان باینها اما فهم هر کس این
 کمال نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم بعضی از جامعان تزییه و تشبیه گویند
 که ایران به تزییه همه مؤمنان را حاصل است عارف آنست که ایران به تشبیه بآن جمع کند و خلق را
 ظهور خالق بیند و کثرت را کسوت وحدت داند و صانع را در صحن مطالعه کند باجماله توجبه تزییه صرف
 نزد ایشان نقص است و شهود وحدت بی ملاحظه کثرت غیب این جماعه متوجهان احدیت صرف را
 ناقص می بینند و ملاحظه وحدت را بی مطالعه کثرت تجرید می دانند و تقید می انگارند سبحان الله و بحمده و
 انبیا علیهم الصلوات و التسلیات به تزییه صرفست و کتب سماوی ناطق با بیان تزییه است انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیات نفی آله باطله آفاقی و انفسی بینمایند و به الباطل اینها دعوت میفرمایند و به
 وحدت واجب الوجود و یحیی و یحیی که است دلالت میکند بر هیچ شنیده که پیغمبری دعوت به بیان تشبیه
 نموده است و خلق را ظهور خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیات در کلام توحید واجب الوجود
 تعالی و تقدس متفق اند نفی ارباب مادی و اوسمانه ینمایند و قل الله تبارک و تعالی قل یا اهل الکتاب
 تعالوا الی کلمه سوا ربینا و نعبدکم الا نعبد الا الله و ان ترک به شیئا و لای تمیز بعضی از بعضی ارباب
 دون الله فان تولوا فقلوا الله و ان ترک به شیئا و لای تمیز بعضی از بعضی ارباب
 و همه را ظهورات رب الارباب تجلی میکنند و کتاب و سنت را که در مطالب خود مستشهد می آیند

الکتاب هو الاول والاخر والظاهر والباطن وبارئ افرویت ولكن الله حي ان الذين يبایعونک
انما يبایعون الله والله فوق ايديهم اقتلهم انت الاول فليس قبلك شیء وانت الاخر فليس بعدک
شیء وانت الظاهر فليس فوقک شیء وانت الباطن فليس دونک شیء هیچ استشهاد نیست زیرا که
این عبارت حس از برای نفی کمال وجود از اسواست باریغ وجه نفی اصل وجود چنانکه مضمود
لاصلوة لا لباقة الکتاب و فرموده الامان لمن لا اله الا الله وانتال ان کتاب و سنت بسیار است این
توجیه نه ادیل انصوح است چنانکه گمان برده اند بلکه اصل انصوح است بکمال بلاغت و معرفت چون
اهتمام بامر رسالت شیعیه بنمایند سیر این که دست او دست منت مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است
که ابلغ از حقیقت است و چون فعل از انداز قدرت فاعلی که عبد و ملوک صاحب قدرت کامله است
زیاده بر وقوع آید و القات و نه بعد آن ملک قادر بر آن فعل برحق باشد مانک راست که بگوید یون فعل را من کردم
نه موصی را هیچ دلالت نیست بر اتحاد فعل و نه بر اتحاد ذات ها و کلا که فعل عبد ملوک عین فعل مالک مقتدر بود
و یادات او عین ذات او این جماعه مذاق انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات مگر تفصیده اند که ما دعوت
ایشان بر اثبیت است وجود غیر و غیر نیست عبارات ایشان از توحید و اتحاد و فردا و درون از تکلفات
بارده است اگر فی الحقیقت موجود یکی بود و اسوای او ظهورات او بودند و عبادت ماسوی عبادت او باشد
چنانچه این جماعه گمان برده اند چرا انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات مبالغه نمائید منع کن بنیان و حقوق تهرای
ابدی بر عبادت ماسو محترمت باشند و عبادت آنها را دشمنان خدا گویند چون بر فشار غلط ایشانرا اطلاع
نیخشند و دیگر نیست را که از جهل در ایشان ناشی شده است زائل نگردانند و عبادت ایشان را عین عبادت حق
جل و علان دانند بعضی از این جماعه گویند که پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیات بواسطه مقصود فهم عوام اسرار
توحید وجود را پوشیده بنای دعوت را بر غیر و غیریت کرده اند و وحدت را پوشیده به کثرت دلالت نموده اند
این سخن در رنگ تقیه شیعیه مسموح است پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیات احوال اند به تبلیغ آنچه
نفس الامر است هر گاه نفس الامر موجود یکی بود و غیر او را موجود دنیا باشد چه پوشیده داشته اظهار خلاف نفس
نمائید علی الخصوص احکامی که بذات و صفات و افعال واجب الوجود و تعالی و تقدس تعلق داشته اظهار
و اعلان احوال اند کونه نظران اگر چه فهم آن قاصد بودند نمی بینی که مندا بهات قرآنی و آنچه در احادیث آمده است
از متشابهات چه جای عوام که خواص نیز و فهم آن عاجز نماند مع ذلک اظهار آن ممنوع نشدند

و غلط عوام مانع اظهار آنها نگشت این جماعه کسیکه به دود وجود قائل است و از عبادت ماسوای او تعالی تنزه می نماید و او را مشرک می نامند و آنکه بیک وجود قائل است و او را موحّد میگویند اگر چه عبادت نیز از عنفم نماید بتخیل آنکه اینها ظهورات حق اند سبانه و عبادت ایشان عبادت حق است تعالی شانۀ انصاف باید نمود که ازین عنف مشرک کدام است و موحّد کدام انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات بوحثرت و بحدود دعوت نکرده اند و دود وجود گوینده را مشرک گفته دعوت ایشان بوحثرت معبود است جل شانۀ عبادت ماسورا شرک گفته اند اگر صوفیه و وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دفع شرک نمی کنند ماسوی ماسوی است دانند یا ندانند بعضی از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانۀ نیگویند و از عینیت حاشی بینایند و طعن و تشنیع بقائلان عینیت میکنند شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه به انکار پیش می آیند و بیدار میکنند مع ذلک این جماعه عالم را غیر حق جل سلطانۀ نمی گویند بلکه عین حق و نه غیر حق جل و علامید اتلین سخن از صواب و دراست الاثنان متغافلان قضیه مقرر است متکثر انشینیت مصادم بدرجه محفل است غایه نافی الباب متکلیف در صفات و اجماعی جل سلطانۀ لا هو و لا غیر بگو گفته و از غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک و متغایرین مراعات نموده اند چه صفات و اجماعی جل سلطانۀ از حضرت ذات تعالی و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک در میان ذات و صفات قدسیه او تعالی و تقدس متصور نیست پس لا هو و لا غیر نبود در قدیمه صادق است بخلاف عالم که این نسبت در وی مفقود است کمال الله و لم یکن معشئ پس نفی غیریت از عالم نمودن بهم بلغت و بهم باصطلاح از صدق و دراست ازین جماعه از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه نگاشته اند و حکم مخصوص آنها اینجا اطلاق نموده و این جماعه چون به نفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم است ببلایان که به غیریت عالم قائل شوند و از مرء ارباب توحید وجودی برآیند و به وجودات متعدده عالم گم گردند و توحید وجود از عین گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عین گفتن نه بایه نمیست که عالم باصانع متحد است حاشا و کلا بلکه آن معنی است که عالم محروم است و وجود واجب است تعالی و تقدس چنانچه این فقیر در بعضی رسائل خود تحقیق این معنی نموده است سوال صوفیه وجودیه گویند و دود وجود که مشرک گویند باعتبار آنست که او وین است مشرک طریقت است جواب دفع و عینی که شرک طریقت است بتوحید شهودی حاصل میشود و توحید وجودی در انموطن هیچ درگاه نیست باید که مشهور رسالک ملحو لا و غیر از یکذات مقدس امری دیگر بود تا فانی تحقیق شود و شرک طریقت منوع گردد و روز که آفتاب انتهای بنمید و ستارها

نمی بیند دفع و مبنی حاصل است هر چند خبر از ان از شمار یا در روز موجودند مقصود آنست که اگر آفتاب مشهور بودند
 سنار یا معدوم باشند یا موجود بلکه گوئیم که کمال فساد در ان صورت است که اشیا را موجود باشند ساکن از کمال
 فانی که بمطلوب حقیقی دارد هیچ چیز انتقادات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده کنند و هیچ چیز در دیده بصیرت
 او ند و آید و اگر اشیا را موجود نباشند فانی از که متحقق شود و فانی از که بود و اگر افراشش سازد اول کسیکه تصریح
 بتوحید وجودی کرده است شیخ محی الدین بن العربی است عبارت مشایخ المتقدم هر چند که از توحید و اتحاد و توحید و
 با قایل حل اند بر توحید سودی چه هرگاه غیر حق را جل شانده بیند بعضی گویند لیس اجتنبی سوی الله بعضی ندانند
 سببی از نزد بعضی لیس فی الدار غیره یا رازند و در این همه گلهما است که از شیخ یک مبنی بدستگفت هیچ کدام را دلالت
 بر وحدت وجود نیست و آنکه مسئله وحدت وجود را بموجب مفصل ساخته است و در رنگ صرف و نحو و دین خود و شیخ
 محی الدین است و بعضی از معارف غامض این بحث را مخصوص بخود گردانیده حتی اگر گفته فاتم النبوة بعضی از علوم و
 معارف را از فاتم الولایت اخذ میکنند و فاتم الحوایه مخفی خود را میسازد و شرح در توحید آن گفته اند که با دواش اگر
 از خزینة دار خود چیزی بگیرد و نقصان دارد با بحکم تحصیل فناء و بقا و حصول کمالات و لایست که بر توحید وجود
 هیچ در گزینست توحید سودی باید تا فناء متحقق شود و نسیان ماسو حاصل کرد و تواند بود که ساکن از هدایت
 تا هدایت سیر کند و از علوم معارف توحید و هیچ بر روی ظاهر نشود بلکه نزدیک است که انکار این علوم نماید و نزد
 فقیر را سبکی بی نظو این معارف بسیار که بیشتر و اقر است از ان راهی که متضمن این طمع بود و ایضا ساکنان
 این راه اکثرشان بمطلوب میرسند و رونده با آن راه اکثرشان در راه می مانند و از دریا بقطره سیر میگردند
 و توحید احتیاج و ظل گرفتار میمانند و از وصل محروم میشوند و این معنی را بتجربها معلوم ساخته است و الله سبحانه
 السلام للصواب و نیز فقیر چند بر آه ثانی میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف توحیدی خط و افراشته اما
 چون عنایت خداوندی جل سلطانه فاضل حال و بود و سیر خوبی داشته بودی و مفاد و راه را با او فضل عظمی
 طی نموده است و از کمال کرم او را الظلال گذرانیده پس سائید و چون حال به شش آن افتاد دید که راه دیگر اقرب
بوصول است و اسهل بمحصل الحمد الذی بدنا لهما و کان الله لهما لسان بدان الله اقد جارت سل بر بنا با حق تنبیه او
 تحقیق سابق معلوم شد که اگر چه موجودات متعدد باشند و ماسو کنی بل و ماسو موجود بود و است که فناء و بقا متحقق
 شود و ولایت صفی و کبری حاصل آید پس نسیان ماسوی فناء است نه اعداد ماسو بود و ماسو یکبار نقود شود و نه
 آنکه ماسوی معدوم و ناجیه بود این سخن با وجود ظهور بر اکثر خواص پوشیده ماند و است از عوام چه گویند

توحید شودی را عین وجودی خیالی کرده معرفت و وحدت وجود را از شر انطواء دانسته اند و وجود گوینده
ضال و ضلالت گشته حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق جل سلطانہ منحصر در معارف توحید وجودی خیالی کرده اند
و شود و وحدت را در مریای کثرت از انجام کمال تصور نموده اند تا آنکه بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت
پیغمبر باعلیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها بعد از حصول کمالات
شبهت در مقام شود و وحدت در کثرت بوده است که یکه انا اعطینا کمال کوثر را اشارت بآن مقام مینمایند و ترجمه گویند
باین عبارت میکنند بدرستی که دادیم ترا شود و وحدت در کثرت مانا که از توسط داد کوثر در میان حروف کثرت
این اشارت را فهمیده اند و حاشا و کلام این هم معارف شایان مقام نبوت باشد چه انبیا علیهم الصلوات
و التحیات بخدای چون جل سلطانہ دعوت مینمایند و هر چه در مریای چون کجاش دارد و اینچونی فی نصیب
و بدایع چون و چندی ششم حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف داد و اگر انبیا را علیهم الصلوات و التسلیات
به تر از وی کمالات خود میبخشد و کمالات ایشان را مثل کمالات خود میبخشد کلمه تخرج من افواهیم چون
گرمی که درنگی نهانست در زمین و آسمان او همان است و کمینه است او را از پیغم معرفت که او را حاصل شده بود
مقامت و استعقا است و آن شود و در رنگ حلول نصاری از انجذاب قدس نفی مینمایند حضرت خواجہ نقشبند
قدس سره میفرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن بهر خیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد
پس شود و وحدت و کثرت نیز شایان نفی گشت و هر چه شایان نفی است از انجذاب قدس منتفی است
این کلام حضرت خواجہ مراد ازین شود برآورده است و از گرفتاریهای مشاهده و معاینه بجات بخشیده
در رشت از علم بحیل کشیده و از معرفت بکثرت برده جزا و الله سبحانه عنی خیر انجزا و من به این یک سخن
مرید حضرت خواجہ ام و صلفه بگوش ایشان و سخن از اولیا که کسی بمثل این عبارت تکلم نموده است
و جمیع مشاهدات و معانیات را برین پنج نفی ساخته درین مقام حقیقت این سخن ایشان که
فرموده اند معرفت خدای بر بنیاد الدین حرام اگر استبداد او انتها بایزید یا نباشد باید جست چه بایزید آن
بزرگی از شود و مشاهده نگذشته است و از تنگنای سبحانی قدم بیرون نزوده بخلاف حضرت
خواجہ که بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر حق ساخته جل سلطانہ تنزیه
او نزد خواجہ تشبیه است و چون کمال از نقص ناچار انتها او که تشبیه نگذشته است ابتدا خواجہ
باشد چه بابت از تشبیه است و نهایت بهتر به مگر بایزید را در احوال برین نقص اطلاع بخشیده

که نزدیک بانقضاء میگفت ماده کثرات الا عن مخلوقه و مانند تنگ الا عن قتره حضور سابق را غفلت داشت
 که حضور او نبود تعالی بلکه حضور ظلی بود از ظلال و ظهور بود از ظهورات پس ناچار از و غافل باشد جل
 سلطان و تعالی و را و راست ظلال و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند و از معارج و معدنات و آنچه
 حضرت خواجہ فرموده اند از انبیا و ادر بدایت و حرج میگذر مطابق واقع است زیرا که از ابتدای توجیه ایشان
 بر احدیت صرف است و از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند تعالی مبتدیان رشید این طائفه علیه را این
 دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا که بیان کمال مشرف شده است حاصل میشود و اندک پس ناچار است
 کمال در بابت این بزرگواران مندرج باشد غایه مافی الباب این توجیه احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و
 ظاهر بر این هر رنگ باطن صیغ سازد و ساک از مشاهدات مغلی که در مریای ممکنات ظاهر شود و آزاد است و
 از معارف تشبیه خلاص و اگر این توجیه غلبه پیدا نکرد و بر باطن مقصور گشت بسا است که ظاهر بشود و وحدت
 در کثرت ملتذ بود و به توحید و اتحاد و مخلوط باشد اما این شیوه در حق ایشان مقصور به ظاهر است بی باطن
 سرایت نکند باطن نشان توجیه احدیت صرفست و ظاهر نشان مشابه وحدت از کثرت باشد که توجیه باطن بواسطه
 غلبه نسبت ظاهر معلوم نشود و غیر از شیوه ظاهر امر دیگر مفهوم نبوده و چنانچه در او اکل حال کاتب این شیوه
 بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاهر از توجیه بی باطن که با احدیت صرف بود آگاهی نداشت و به کلیت
 خود را متوجه بشود و وحدت در کثرت می یافت بعد از مدتی حضرت حق سبحانه بر توجیه باطن اطلاعی بخشید
 و باطن را به ظاهر نصرت داد و معامله را تا به اینجا رسانید احدی رتبه سبحانی علی ذلک ازین قبیل است معارف
 توحیدی و مشاهدات مغلی که از بعض خلفا در این خاندان بزرگ سر بر زده است نه آنکه ایشان بظاهر
 و باطن متوجه این شهودند و گرفتارین معرفت بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتارین شهودند
 و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند این جماعه هر چند باطن ایشان نیز
 ایمانی به تنزیه صرف دارد اما اگر قتاری دیگر است و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم دیگر
 جماعه که ایمان به تنزیه صرف ندارند و جز مشاهده مغلی امر دیگر را معتقد نیستند از طلا حده اند که از معارف
 خارج اند نزد فقیه شهود حق جل و علا و بر مریای ممکنات که جماعه از صوفیه آنرا کمال می شمرد و جمع البین تشبیه
 و التقریه می انگارند آن شهود شهود حق نیست جل و علا مشهود و دوران جز متخیل و منخوت ایشان نه
 آنچه در مکن می بیند واجب نیست تعالی و تقدس و آنچه در حادش می یابند قدیم نه و هر چه در تشبیه

طاهر شود تنزیه ز تمارت کثرت صوفیه مفتون نگردی و غیر حق را بجل سلطانه حق ندانی این کلام بواسطه تعلیه
 حال اگر معذرا ندرد و در رنگ مجتهد مخطی از سوا خذد و مریع از با مقلدان ایشان تا به معامله کند کاش در رنگ
 مقلدان مجتهد مخطی باشند و اگر چنین نکنند کار مشکل است قیاس و اجتهاد اصلی است از اصول شرعیه که
 با تقلید آن ماسریم بخلاف کشف و الهام که با تقلید آن امر فروع و ثانیه است و غیر محبت نیست و اجتهاد و
 بر عقل محبت است پس تقلید علماء مجتهدین باید کرد و اصول دین را موافق آرای ایشان باید جست و صوفیه
 آنچه بگویند و بکنند مخالفت از اعتقاد مجتهدین آنرا تقلید نباید کرد و حسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از
 تشکیکات ایشان باید پشیم و در ظاهر هر مصروف باید ساخت عجب است که بسیاری که از صوفیان عوام را
 ایمان امور کشفیه و اسامیه خود بخود و حدت وجود مثلاً دلالت میکنند بر غیبیه تقلید آنها مینمایند و
 بر عدم آن ایمان تمهیدات میکنند کاش دلالت بر عدم انکار این امور نموده و بر منکران تمهیدات
 میفرمودند چه ایمان دیگر است و عدم انکار دیگر ایمان این امور لازم نیست الا انکار اینها محال است
 باید نمود اما با انکار این امور به انکار باب این امور کشیده اولیای حق جل و علا بغض و عداوتی پیدا کند
 بر وفق آرای علماء اهل حق کار باید کرد و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و به لا و نعم حیات نباید کرد
 بذا هو الحق المتوسط بین الافراط والتفریط والتوسط سجد الملام للصواب عی السب کار و راست جمیع
 از دعیان این را بیان شود مشابه فتنات ندارد بلکه این شهود را کنترل انکاشته درین آفتاب بر ویت
 بصری قائلند میگویند که ذات یحیی واجب الوجود و راجل سلطانه می بینیم میگویند که آن دولت که حضرت
 پیغمبر را علیه الصلوٰه والسلام یکبار در شب معراج میسر شد به او و ما را هر روز میسر است و نور یکم منبری
 ایشان را میشود آنرا با سفا صبح شبیه بینایند و نور را مرتبه یکمی می انکارند و نهایت مراتب عروج را تا
 ظهور آن نور تصور مینمایند تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علواً کبیراً و الاشیاء کلام و مکالمات حضرت
 جل شانیه می نمایند و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان گاهی در حق دشمنان خود از آن حضرت
 عرشانه و غیره نقل میکنند و گاهی دوستان خود را بشانه میسند بعضی از ایشان گویند که بقیه ثلث
 شب یا ربع شب تا نماز صبح با حق سبحانه و تعالی مکالمه داشتیم و از هر باب سخنان پرسیدیم جواب با شتم
 لقد استکبروا فی انفسهم و عنوا عتوا کبیراً از سخنان این حلقه مفهوم میشود که آن نور منی را عین حق می دانند
 جل سلطانه و آن نور ذات او تعالی تصور میکنند و آنکه آنرا ظهوری از ظهورات او تعالی انکار کنند

و ظله از ظلال اودانند و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانۀ افتراء محض است
و الحاد صرف و زندقه بغافلص نهایت تحمل خداوندی است جل شأنه که امثال این مفتریان را
بعذابها سزاگوناگون استعجال نمی فرماید و استیصال آنها نمی نماید بجا که علی حاکم بعد علیک
سجناک علی عفوک بعد قدر تک قوم حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام مجبور
طلب رؤیۀ طاک گشتند و حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بعد از طلب رؤیۀ
زخملین ترانی خورد و بهیوش افتاد و از آن طلب تائب گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم که محبوب رب العالمین است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدولت
معراج بدر فی مشرف شد و از عرش و کرسی در گذشت و از مکان و زمان بالا رفت علما را در رؤیۀ او علیه
علیه الصلوٰۃ والسلام با وجود اشارت های قرآنی اختلاف است اکثر علما بعد از رؤیۀ او علیه علیه السلام
الصلوٰۃ والسلام قائل گشته اند قال الامام الغزالی والا صح انه علیه علیه السلام بار
رب بجانہ لیلۃ المعراج این بی سرانجامان بزم باطل خود سپرد و خدا را می بینند جل شأنه حال آنکه علما
در یک دیدن محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم قیل قال دارنہ ففهم الله سبحانه ما اجهلهم وایضا
از سخنان این جماعه معلوم گردد که آن کلام را می شنود نسبت آنرا بحضرت حق سبحانه و تعالی نسبت کلام بمشکلم
میدانند و این عین الحاد است عاذا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق کلام در و تشریف
و تقدیم و تاخیر بود که آن علامات حدوث است سخنان مشایخ کبار ایشان را در غلط انداخته است چه
مشایخ نیز اثبات کلام و مکالمه با حضرت جل سلطانۀ نموده لیکن باید دانست که مشایخ نسبت آن
کلام را بحضرت حق سبحانه و تعالی نسبت کلام مشکلم نمیتوانند بلکه به نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند و درینجا
برنج محظور نیست حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام که از شجره مبارک کلام حق شنید
جل شأنه نسبت این کلام بحق جل سلطانۀ به نسبت مخلوق بود بخالق نه به نسبت کلام بمشکلم و
به چنین کلامیکه از حضرت جبریل علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق
سبحانه و تعالی به نسبت مخلوق بود بخالق غایبانی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانۀ و مگر
آن کافر و زندقه گوینا کلام حق مشترک است در میان کلام انسانی و کلام لفظی که بتوسط امری حضرت
حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علا پس ناچار

منکر آن کافر بود و فاعلم فان هذا التحقيق يتفهم في كثير من المواضع والندرجان الموفقين بايد دانست وجودي که در
 ممکنات اثبات میکنیم وجود نیست ضعیف و در رنگ سایر صفات ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار است
 و قدرت حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار بخشیم وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لاشی محض است
 چه جای آن دارد که ناظر بر اسطر تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که آیا اطلاق وجود برین دو فرد
 بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجاز
 نمی بینی که جم غفیر از صفیه بشرق ثانی یقین نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند
 و وجود ممکنات را اثبات نکنند مگر عوام یا انحصار مراد از انحصار انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات
 و از امتنان ایشان کسیکه بولایات اصلیه ایشان مشرف نشده است و دائره ظلال را به تمام طی کرده عوام
 ظاهر برین اند وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از اقسام مطلق وجود میدانند و هر دو را موجود مقصودی نمایند و
 انحصار خواص حدید البصر اند هر دو وجود را از افراد مطلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد وجود را بر این
 بصفات و اعتبارات وجود مینمایند و راجع بحقیقت و ذات وجود تا یکی حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعه
 مستوسطان که از مرتبه عوام قدم فوق مانده است و از کمالات انحصار خواص کوتاه دست اند مشکل است که
 قائل بوجود ممکنات گردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند از اینجا است که گفته اند که ممکن را
 موجود باین علاقه میگویند که او را نسبتی است بوجود و کما یقال لا شمس انکه وجودی بوی قائم است تا
 بطریق حقیقت موجود شود بعضی ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند یعنی و اثبات آن تصریح نمی نمایند و
 بعضی دیگر نفی وجود از ممکن مینمایند و موجود جز واجب تعالی را نمی دانند و طائفه از ایشان وجود ممکن را
 غیر وجود نمی دانند چنانچه همین نمیدانند و گروهی از ایشان تصریح کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالی
 بآن وجود موجود است ممکن نیز همان وجود موجود است این عبارت نیز نفی وجود از ممکن مینماید با جمله
 در اثبات وجود ممکن حدیث نظر باید تا در عین شعثان نور وجود واجب تعالی تواند آنرا از تیز بینان دور دریا وجود
 شعثان آفتاب ستار بارامی بینند و انکه تیز بین نیست نمی تواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود
 ستار با است در روزی که حدید البصر است تواند دید هر که ضعیف البصر است ازین دیدنی نصیب است اگر
 پرسند که عوام با وجود ضعف بصر در کوری بصیرت چگونه وجود ممکنات را میتوان دید و حال آنکه شعثان نور
 وجود واجب تعالی مانع رویت است گوئیم از این باب علم اند از این باب دیدن ما در باب دیدار است نه در

(رباب علم پر رباب علم و محض طرح اندیش گو یا ظهور انوار واجب تعالی و حتی ایشان سفق و است پس مانع رویت وجود
 ممکنات نباشد و آن گوئیم که ظهور انوار مانع شود و وجود ممکنات است و مانع علم بوجود ممکنات چه علم اشیا بسا است که
 بسما و تقلید نیز حاصل شود و نظر استدلال هم صورت بند و چنانچه علم بوجود ستار با در و چنانچه بصیرت از این
 حاصل است با وجود ظهور نور از آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات است نه شود و وجود کند این ظهور از صفات
 البصیرة است و بصیرة ایشان کور است مشهود ملک بود و ملکوت جبروت باشد یا لاموت اسی عزیز عوام چنانچه
 درین بحث مشارک انحصار خاص اند و جایای دیگر نیز در میان ایشان شریقی حاصل است ازینجا است که انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیات و بسیاری از احکام و رنگ عوام زندگانی مینمایند و در معاشرت با خلق با اهل
 و عیال خیر البشر اهل و عیال مثل ایشان معالیه میفرماید اخبار حسن معاشرت خود و عیال علیهم الصلوات
 و التسلیات مشهورند منقولست که روزی سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات تقبیل نامین
 میفرمودند و بیابنا تمام بایشان معاشرت می نمودند شریفی از حاضران گفت یا رسول الله من یا زید
 دارم و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله الصلوات و التسلیات که این رحمت است
 که بر بند یا حیم خود عطا می فرماید و چون انحصار خواص و بعضی اوصاف بعوام می شد که اندک از چه شکر با اعتبار
 صورت باشد و یا عوام از انسانی خود از کمالات ایشان قلیل انصیب اند و ایشان را در رنگ خود با خیال
 میکنند و آنکه در اوصاف و شایستگی از ایشان جدا بود و او را میگرد و بزرگ میدانند ازینجا است که او صفت
 و اخلاق اولیا را که از اوصاف اخلاق ایشان جداست بهتر میدانند از ان اوصاف و اخلاق که مشابه
 اخلاق ایشان است اگر چنان اخلاق در انبیا موجود و وجود علیهم الصلوات و التسلیات بشنو نقل کرده اند
 از خود و مشیخ فرما گشتند که چون یکی از فرزندان ایشان می مرد و خبر موت او بایشان میرسید پیغمبر تسخیری و ایشان
 راه نمی یافت و میگفتند که سگ بچه مرده است بیرون تابید و چون فرزند سید البشر را بر اسم نام علیه
 الصلوات و التسلیات فوت کرد و حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بر گرد گیر کردند و محزون گشتند و
 فرمودند تا بفرمایند یا بر اسم محزونون تاکید می افزایان من خود فرمود گشت که بهتر است یا سید البشر نیز دعوا
 کالانعام معالیه اول بهتر است و آنرا بی اتق می دانند و ثانی را عین تعلیق و گرفتاری می انگارند اما از انکه
 بسیار عیال و متقدّم السور و چون این را در از ان دانش ابتلاست عوام را مشتبه ساخته اند و در شبهه انداختن
 عین حکمت و رحمت است اللهم انی حقار زرقا اتباعه و انزال الباطن باطلا و ازرقنا اجتنابه بحرمة سید البشر

علیه علی آرد و صاحبین الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر اصل سخن ویم و گوئیم که ایمان انبیاء علیهم الصلوات
والتسلیمات ایمان اعیان ایشان و ایمان اولیاء که ملحق باصحابیاند بعد از نبوت بود بواسطه رجوع بعزت بغیبت
قرار یافته است در رنگ آنکه شخصی آفتاب را در روز به بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند
و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل بدایمان غیبت گردد و ایمان علماء و هر چند به غیب است تا غیب
ایشان بواسطه متابعت انبیاء علیهم الصلوات و التحیات حکم ندس پیدا کرده است و از نظر تیره برآمده است
مرا و اینجا علماء آخرتست نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا داخل عامه مؤمنانند و ایمان غیبی که بعامة مؤمنان
منسوب است بهترین اقسام او ایمانی است که بتقلید انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات مربوط است
و تعالی الله و قال رسول الله صلی الله علیه سلم منوط سوال علماء فرموده اند ایمان استدلال بهتر است
از ایمان تقلیدی حسی که بسیاری از علماء استدلال با شرائط ایمان خوده اند و ایمان تقلیدی را معتبر نداشته
و دو ایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب ایمانی که بتقلید انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل شود ایمان
استدلالی است زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیاء علیهم الصلوات و التحیات و تبلیغ رسالت
صادق اند و چه شخصیکه حضرت حق سبحانه و تعالی بمحجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس
انبیاء که همه مؤید بمحجزات اند همه صادق باشند علیهم الصلوات و التسلیمات تقلید غیر معتبر آن است که ایمان
تقلیدی آنا وجود نماید و صدق انبیاء علیهم الصلوات و التحیات و حقیقت تبلیغ ایشان هیچ منظور از نبود ایمان
ایمان نزد بسیاری از علماء معتبر نیست باقی ماند استدلالی که بمقدّمات از باب نظر حاصل کند و به ترتیب
صغری و کبری ایمان نتویپد یا سازند آن استدلال امر نیست که بکان نزدیکیست و از وقوع دور و در مقام
استدلال اثبات واجب نقاشی مولانا جلال الدین دوانی از از باب نظر معلوم نیست که کسی گذشته باشند زیرا که او هم
محقق است و هم متأخر و اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نمود و مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد
که محشیان رسائل او در آن مقدمه مبسوط یا ناقص پیش نیامده باشند و در علماء موخه نگرده باشند و ای به صاحب
استدلال که ایمان را بجهت استدلال حاصل نماید و تقلید انبیاء علیهم الصلوات و تسکیری او نماید ربنا انما نزلت
واتبعنا الرسول فاکتبتنا مع الشاهدين مکتوب و وکسیت و وحقنا و و سویم بمز احصاء الدین احمد
صدور یافت در بیان آنکه سالک را باید که ملزم بطریق شیخ خود باشد و بطریق مشایخ دیگر التفات نکند و اگر دقائق
بر خلاف آن رود پسند اعتبار نکند که شیطان دشمنی قوی از کرد و کرد او غافل نباید شد

و ما یناب ذلک الا فی الذی ہدانا لہذا و ان انت ہی لولا ان ہدانا لہذا لہذا جارت رسول بنیابا کفی علیہم من الصلوٰات انما و التسلیمات انکما صحیحۃ التفات کہ از روسی کہ فراموش و این حقیر ساخته بودند بوصول آن بہتجہ و مسرور گردید جزاکم شہ جانیہ اندراج یافتہ بود کہ اگر چنانچہ میانہ درین سماع متضمن منح مولود کہ عبارت از قصاید نفث و اشعار غیر نفث خواندن است نیز بود و اخوی و اعز می ہر محمد نعمان و بعض یاران را بخانی کہ در واقعہ آنحضرت راسطہ اللہ تعالی علیہ علی آلہ وسلم دیدہ اند کہ ازین بحر مکر مولود بسیار راضی اند برینا ترک شغوفان مولود بستی شکل است مخد و اگر وقائع را اعتبار بود در مقامات اعتبار باشد مردان را بہ پیران ہیج احتیاج نباشد و التزام طریق از طرق عبث ہی افتد چہ ہر بریدی موافق وقائع خود عمل خواهد کرد و مطابق منادات خود زندگانی خواهد نمود و وقائع و منادات موافق طریق پیر باشند یا نباشند و مرضی او بزند یا نبزند برین تقدیر سلسلہ پیری و مریدی بہریم مخیر و دہر ہر الہوسی بوضع خود مستقل میگردد و مرید صادق ہزار وقائع را با وجود پیر نیم جوئی خود و طالب رشید بدولت حضور پیر منادات را از اصفاف و احلام میشمرد و بہیج التفات پانہائی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتہیان از کید و ایمین نیستند و از مکر و ترسان و لرزان اند از مبتدیان و متوسطان چہ گوید غایبانی البیان منتہیان محفوظ اند و از سلطان شیطان مصون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقائع ایشان شایان اعتماد باشد و از مکر و دشمن محفوظ نہند سوال واقعہ کہ در آن واقع حضرت پنجم را را بدینہ صادق است و از کید و مکر شیطان محفوظ فان الشیطان لا یمثل بصورت کما در و پس وقائع مانحن فیہ صادق باشند و از مکر شیطان محفوظ بودند بحجاب صاحب فتوحات مکہ عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصہ آنسر و علی علی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ دفون دریدہ است یسازد و حکم بعد آن تمثیل بہر صورتیکہ بیند تجویز نمی نمایند و شکی نیست کہ تشخیص آنصورت علی صاحبہ الصلوٰۃ والسلام خصوصاً در منادات بسیار متعمل است پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصہ آنسر و علی علی آلہ الصلوٰۃ والسلام سازیم و بہر صورتیکہ بیند عدم آن تمثیل را بصورت تجویز نماید چنانچہ بسیار از علماء بدان رفتہ اند و نیز مناسب رفعت شان آنسر و است علی علی آلہ الصلوٰۃ والسلام گوئیم کہ اخذ احکام از انصورت و دریافتن مرضی آن از مشکلات است چہ تواند بود کہ دشمن لعین در میان متوسط شدہ باشد و خلاف واقع را بواقع نموده بود و بینندہ را ہدایت و التماس انداختہ عبارت و اشارت خود را عبارت و اشارت آن صورت علی صاحبہ الصلوٰۃ والسلام کہ دانیدہ باشد چنانچہ مروست کہ روزی سید البشر علی علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مجلس داشتند

و صنادید قریش و رؤسای اهل کفر آنجا حاضر بودند و بسیاری از اصحاب کرام نیز در آن مجلس بودند و سید البشر علیه
 آله الصلوٰه والسلام بر ایشان سوره و التمجید میخواندند چون ذکر آله باطله ایشان بکلام آنسرور علیه و علی
 آله الصلوٰه والسلام منضم ساخت بنحویکه حاضران آنرا از کلام آنسرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام
 احکاشتنند و هیچ راهی بتمیز آن نیافتند کافران که حاضر بودند غفلت بر آوردند و گفتند که محمد یا ما صلح کرد
 و ستایش بیان ما نمود و حاضران اهل اسلام نیز از آن کلام متحیر ماندند و آن سرور از کلام آن لعین
 اطلاع نداشتند فرمودند چه واقعه است اصحاب کرام عرض کردند که این فقره ما در آثار کلام شما ظاهر شد
 آن سرور علی آله الصلوٰه والسلام متفکر و محزون گشتند درین اثنا جبرئیل امین علی نبینا وعلیه الصلوٰه
 والسلام آمد و وحی آورد که آن کلام القار شیطانیه بوده و هیچ نبی و رسولی نگذشته است که شیطان
 در کلام او القا نکرده است پس از آن حق سبحانه و تعالی آنرا رد کرده است و کلام خود را محکم
 ساخته است پس هرگاه در زمان حیات آنسرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام در حالت یقظه و محضر
 صحابه شیطان لعین در کلام آنسرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام کلام باطل خود را القا نماید و
 بهیچیکس تمیز نکند بعد از وفات آنسرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام در حالت منام که محل تعطیل
 حواس است و جای التباس و اشتباه با وجود و تنهایی را می از کجا معلوم شود که آن واقعه از تصرف
 شیطان محفوظ است و از تلقین مصداق یا آنکه گویم چون در آن قصه گفته است خوانندگان مشغول
 متکلم شده بود که آنسرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام ازین عمل راضی خواهند بود و چنانچه
 محدوحان از ما و حان راضی اند و این معنی در تخیله ایشان متعقبات گشته تواند بود که در واقع
 انصورت متخیله خود را دیده باشند بی آنکه آن واقعه حقیقی باشد و با تمثیل شیطانی بود و ایضا ادوات
 در و یار صادق گاهی محمول بر ظاهر و حقیقت آنها هستند که رافعی دیده است مثلاً صورت زید را در خواب
 دیده است و مراد همان حقیقت زید است و گاهی مصروف از ظاهر اند و محمول بر تعبیر مثلاً صورت زید را در خواب
 دیده است و مراد از آن عمر و داشته اند مثلاً بواسطه علاقه مناسب که در میان عمر و زید بوده است پس این
 وقایع یا ران از کجا معلوم شود که محمول بر ظاهر اند و از ظاهر مصروف نیستند چرا نتواند بود که مراد از آن و ظاهر تعبیر
 بود و آن وقایع کنایات باشد از امور دیگری که تمثیل شیطانی را گنجایش بود و باجماع اعتبار وقایع نباید نمود
 اشیاء و خلق موجود اند و باید نمود که اشیاء و خلق بینه کنایات را اعتماد داشت و گنجایش تعبیر نه آنچه در خیال

و دیده شود خواب و خیال است یا ران آنجا امتیست که بوضع خود زندگانی نموده اند زمام اختیار بدست ایشانست
 امام محمد بن یحیی را نیز از انصاف چه چاره است عیاذ الله سبحانه و تعالی بعد از این منع توقف نماید اگر فرضاً توقف کند که امر بر
 خواهد کرد و مبالغه فقیر در منع بواسطه مخالفت طریقت خود است مخالفت این طریق خواه سماع و قص بود خواه بگوید و بگوید
 هر طریق را و حصولیت بطلب خاص و حصول مطلب خاص این طریق متوسط تر است این امور هر یک را بطلب
 این طریق بود باید که از مخالفت این طریق اجتناب نماید و مطالب طریق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت خواه نقشش بند
 قدس سره فرموده اند بنابرین کار میکنیم و نه کار میکنیم یعنی این کار را بنافی طریق خاصست پس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند
 بران کار سبب نمانیم که در جمیع امور مولیه و زبانی و اولاد و افتخار است و قدومه و ما سپردن هر گاه در وی امری
 حادث شود که مخالف این طریقه عملیه بود جای اضطراب و افتخار است مخدوم زاده با احوال اندک با حفظ طریق والد بزرگوار
 فرزندان حضرت خواه اجازت قدس سره بعد از تغییر والد بزرگوار ایشان طریق اصل ما ایشان محافظت نمودند و
 با تغییر کنندگان مجادله فرمودند چنانچه بسبب شریف شنای رسیده باشند مشرب قوی العزب حضرت خواه اجازت
 نوشته بودند آری در احوال حال بعضی امور است رعایت مذنب ملائمت نموده مسامحه میفرمودند و ملائمت را ترجیح داد
 ترک عزیمت در بعضی اشیا از کتاب مینمودند اما در او انحراف ازین امور بود اجتناب داشتند و یاد ملائمت و ملائمتی که در
 به نظر انصاف بینند و اگر فرضاً حضرت ایشان درین آوای در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع منعقد
 میشد اما بنابرین امر را حقیقتی میشدند این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی تجویز نمیفرمود
 بلکه انکار می نمود و در مقصود فقیر اعلام بود قبول کشید یا نه کشید هیچ مضائقه نیست و گنجایش مشا هرنه
 اگر مخدوم زاده با و ایلان آنجای بر سران وضع مستقیم باشند با فقیران لا از صحبت ایشان غیاز بران
 چاره نیست زیرا چه تصدیع دهد و السلام اولاد آخر کتب و ولایت و به فتا و و چهارم
 شیخ یوسف بکی حد در یافته در بیان بلند سستی و عدم التفات به شهودان مغلی که تعلق بر لای کثرت دارد و
 مایه ناسب ذلک بعد از تحمید و الصلوة و تبلیغ الدعوة میرساند رسائل ثلثه و شما که ارسال داشته بودید رسید
 و از دفاع احوال و کلیات که اندراج یافته بود بوضوح انجامید حالیکه در آخر حال شهود وحدت در کثرت
 نوشته اند و بنابرین عبارت ادا نموده اند که دیگر انتها آنست که بحال اول شهود و گوشتن کم کند یعنی بنده هم
 و علقم است محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم آن حال اصیل است و فوق احوال مذکوره
 اما انتها دیگر است و نهایت از آن حال بر اصل عبید **هـ** هنوز ایوان استغنا بلند است

بدوستان خود بعض عطا فرموده است تعالیٰ فعلیکم تعلیم العلوم الدینیة و نشر الاحکام الفقہیة یا استطعت فانها
 لا الا لام و منا طالاتقا و در اینجا که میرسد را مضبوط است خود را در هر چه که علماء دارند و با مرعوف و نبی مکر خلق را
 بر او حق جل سلطان و ولایت فرماید قال الله سبحانه و تعالیٰ ان یارة تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربہ سبیلا و ذکر قبله
 که بآن مجازان نیز مؤید است احکام شرعی است و واقع مکرش نفس اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم
 اطلاع به احوال یاران خود در آن زمان و دلیل بی حاصلی خود دارند احوال یاران در گذشته داری کمالات
 شما کافی است احوال شما است که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته است شیخ حسن یکی از ارکان دولت شما است
 و مورد معاونت معالمت شما اگر فرضا شمارا میل ماوراءالنهر و یاسینرستان پیدا شود و نائب مناب شما آنجا شیخ
 حسن است التفات و توجه در حق او مدعی دارند و کوشش بلوغ فرماید که اگر تحصیل علوم دینی ضروریه زودتر فارغ شود
 این سیر بند وستان هم در حق او مغتنم بود و هم در حق شما از قنا الله سبحانه و یا باکم استقامت علی مله الاسلام علم
 صاحبها الصلوة والسلام و التوحید نوشته بودند که آن یار را شش ماه است که ترقی واقع شده است آنچه در غایت
 و بی شعوری دست میداد از روح طریبات حال در اوقات می بینید و خود ما این دیدار شیخ دالات بر ترقی نسبت
 در شعور بینید یا در بی شعوری قدیم اول و دین راه آنست که غیر حق را سبحانه هیچ نبیند و از ماسوای او سبحانه
 در میدانند لیسنه او هیچ نماند نه یا بمعنی که اشیار را غیر او تعالیٰ نبیند و معبدان ماسواید اندر این خود کثرت یعنی است
 بلکه غیر او سبحانه اصلان نبیند و ندانند این حالت بخیر نفا است و منزل و لایست از منازل این راه و بدو در هر خطه
 انقیاد و پیچکس را نا نگردد و او فنا نیست در دریا رگه که با مکتوبانی که درین ایام نوشته شده است بسیار
 عزیز الوجود است و فواید غریبه در اینجا اندراج یافته نقل آنرا شیخ حسن آورده اند شیک ملاحظه خواهند فرمود و التماس
 در عدم مغفرت والدۀ مرحومۀ خود نموده بودند و اجابت نموده اند باقی احوال این حدود را شیخ حسن تفصیل معروض
 خواهند داشت والسلام علی من تبع الهدی و التزام متابعة المصطفیٰ علیه علی کمال الصلوات افضلها و من التحیات
 الکلمة اخیرة و فیه زیاده بالناس عا سلامتی خاتمه دارند و السلام مکتوبیست و فقها و شش هم بیان شیخ
 بایع الدین صد دریافت در بیان محکمت و تشابهات قرآنی در بیان علماء را سخن و بیان کمالات ایشان و
 مایاسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین علیم و علی آله و اصحابه
 الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و یا باکم من الراشخین فی العلم ای برادر حضرت حق سبحانه و تعالی
 کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمت و تشابهات قسم اول منشأ علم شرائع و احکام است

و قسم ثانی محزن علم حقائق و اسرار بدو وجه و قدم و سابق و لاحق و انا مل که در قرآن و حدیث آمده است
همه از تشابهات است و همچنین جرم و قطععات که در او اهل قرآنی وارد شده اند نیز از تشابهات اند که
بر تاویل آنها اطلاع نداده مگر علما را سخنی را خیال نکنند که تاویل عبارت از قدرت است که به بیان تعبیر آن
نموده اند و یاد ذات است که به وجه آنرا معبر ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص خواص را خوا
نموده و اند از حروف مقطعات قرآنی چنان نویسد که هر حرفی از آن حروف بحسب موج انوار سرافراشته و معشوق
و مرز نیست غامض از روز قیقه محب محبوب و حکمت از چند اجزای کتاب اندام تلخ و ثمران آن که تشابهات
از مقاصد کتاب اندامات از وسائل بیش نیستند از برای حصول نتایج پس لب کتاب تشابهات اند و
حکمت کتاب تشابهات لب تشابهات اند که بر مرز و اشاره بیان اصل مینمایند و از حقیقت معامله آن مرتبه
نشان میدهند بخلاف حکمت تشابهات حقائق اند و حکمت نسبت به تشابهات صور آن حقائق
عالم را هیچ کسی بود که لب را بفکرش تواند جمع ساخت و تحقیق را بصورت تواند فرو داد و در علم و تشریح
تشریح رساند و به حکمت اکتفا نموده و علما را سخنی علم حکمت را حاصل نموده و از تاویل تشابهات
خط و افرامیگیرند و جمع صورت و حقیقت را که حکم تشابه است مینمایند اما کسیکه تعلیم حکمت و عمل
به مقتضای آن حکمت تاویل تشابهات جوید و صورت را گمناشته بحقیقت بود یا انگس جابل است که
از جمل خود بیخیز است و خدا نیست خود بی شعور نمیداند که این نشان مرکب از صورت و حقیقت است تا این
نشان است هیچ حقیقت از صورت منفک نیست قال الله تعالی و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین
ای الموت کما قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتهی را این نشان است لان من تا
فقد قامت قیامت و در نشان از خودی که ظهور حقائق است الف کاک صورت از حقائق آنها حاصل است پس حکم
به نشان اعلی ده است خلط تکنیکی را بدیگری مگر جابل یا زین که مقصودش ابطال شرع است چه هر حکمی
که شریعت برپا میدست همان حکم پرستی است عامه مؤمنان و اخص خواص از عارفان و دین معنی متساوی اند
متصوفان خام و ملکی را که پسر انجام و صد دانند که گردنهای خود را از یقه شریعت بدارند و احکام شرعی را
مخصوص لجام دارند خیال میکنند که خواص مکلف بحرف اند و پس چنانکه از جمل امر اسلاماطین را
بجز عدل و انصاف مکلف ندانند و سگویند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون
معرفت بدین شد تکلیفات شرعی با قاطع گشت و این کریم را و عابد ربک حتی یاتیک الیقین را رساند

کما قال سهل الششتري يستشعرني انما اربع عبادات تا حصول معرفت حق تعالی است ظاهر آن سیکه
 بیان کرده است یقین را باشد بچانه مرادش اینها کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق
 جل و علاه نفس عبادت که آن نفسی الحاکم و زندقه است و می انگارد که عبادت عارفان ربانی است بر آن
 آن میکند که مبتدیان و پس روان ایشان بآن اقتدا کنند آنکه عارفان محتاج به عبادتند و در تأکید
 این قول از مشایخ نقل میکند که گفته اند تا پیر منافق و مرانی نباشد مرید از وی منتفع نگردد و خاتم علم
 سبحانه ما اهل علم اقتدا احتیاج که عارفان را بعبادات است عشرين مرتبه بیان را از آن احتیاج
 حاصل نیست چه عروجات ایشان مربوط بعبادات است و ترقیات ایشان منوط به اتیان احکام و شرائع
 ثمرات عبادات که عوام را فرود استوقع است عارفان را ثمرات آن امر و مزیس است پس ایشان را حق
 بعبادت باشد و احوج باتیان شریعت بودند باید دانست که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است
 صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو واجزا شریعت اند و محکم و متشابه
 هر دو افراد آن تماماً ظاهر قشر آن کفایت نموده اند و علماء را سنجین قشر از ارباب جمع ساخته اند و از
 مجموع صورت و حقیقت حظ وافر گرفته پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت است
 تصور باید کرد و جمعی بصورت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مقتدای
 خود را غیر از هدایه و بزودی ندانستند این جماعه علماء قشر اند جماعه دیگر گرفتاران حقیقت گشتند
 اما آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشتند
 و لب و را آن تصور نمودند و مع ذلک هر موی از اتیان احکام شریعت باز نمادند که صورت را از دست
 ندادند و تارک حکمی از احکام شریعت را بطلال و ضلال شمردند اینها ادایا خدا اند جل سلطان و محبت
 او تعالی از اسوای او بجهان بریده اند و جمعی دیگر اند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته مجموع
 قشر و لب یقین نمود حصول صورت شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است
 و حصول حقیقت آن بی ثبات صورت تا تمام و ناقص بلکه حصول صورت را که بی ثبوت حقیقت بود
 اثر از اسلام نیز می آید و نجات بخش تصور میکنند که با یوهال علماء و عوام المؤمنین و حصول
 حقیقت از بی ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قابل آنرا از این و ضلال می نامند بالجمیع که کالات
 صوری و معنوی نزد این بزرگواران مخصر در کالات شرعی است و علوم و معارف الهیه مقصور بر عقائد

کلامیه که برای اهل سنت و جماعت پیوسته است هزاران شهید و مشاهیرت را یک سلسله یحیی و یحیی گونگی حق جل جلاله
که از مسائل کلامیه است برابر نمی اندازند و احوال و مواجید و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام غیر
ظاهر گردیده به یحیی خود آن ظهور را از دستان استدرج میسرند اولنگ الذین بدی الله فبهیدیم
اقتده آیشانان علماء را سخنان اند که بر حقیقت معالیه ایشان را اطلاع بخشیده اند و برکت مملات
آداب شریعت ایشان را بر حقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند توجه حقیقت اند و گرفتاری
بحقیقت دارند و در امتیاز احکام شرعیه مما الکن سر موی تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را و راس
شریعت دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده و ناچار از غلطی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند
و بر حقیقت معالیه آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی اند و قریب ایشان صفاتی بخلاف
ولایت علماء را سطح اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال بتام گذشته لاجرم ولایت ایشان
ولایت انبیاست علمیم الصلوات و التسلیات و ولایت آن اولیا ظلی ولایت انبیاء علیهم الصلوات
و التحیات و فقیر علماء را سخنان را غیر از ایمان متشابهات نصب نمی یافت و تا ویلانی که علماء صوفی بیان کرده اند
آنها را لائق باشند آن متشابهات نمی دانست و از اسرار که قابل استتار باشند آن تاویلات را
تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة در تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلاً از الف لام میم الم خواسته که
بمعنی دوست که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه تعالی بخش فضل
خود شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت و بعد ولی ازان در بای محیط بن زمین استعداد
این مسکین کشاده گردانید و دانست که علماء را سخنان از انبیا از تاویلات متشابهات نصیب وافر است الحمد
لله الذی هدانا لهذا و اکانا لنهتدی اولان هدانا الله لهدایات رسل ربنا بالحق تعصیرات و قائل مسطور را
که طلب نموده بودند حال بر حضور داشته ازان مقوله سیح نوشتن چه کند ظلم عارف دیگر جاری گشت و معالیه
دیگر پیش آمد معذور خواهند داشت و السلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله و علی اخوانه الصلوات و التسلیات العلی مکتوب و ولیست و منتهاد و هم بلا عید الحی
صد دریافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط
حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود و انفسی است و معانی که اخیر نوشته اند شهود انفسی در
در رنگ شهود واقعی بے حاصل دانسته و رای انفسی شهود ایشان نموده اند و رنگ

شود و آفاقی نبی حاصل دانسته و برای انفس و آفاق شهود اثبات نموده اند بلکه انفس شهود را در واز و حصول و شهود
از او برای آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب و رسائل ایشان لایح است بدان ارشد که الله
تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهود آیا نیست که دال بر قدرت او تعالی و تقدس
و شهودان آیات را سیر آفاقی گویند اما شهود و حضور ذاتی جز سیر انفسی متصور نیست و آن جز در نفس سالک
نمی باشد **دوره** که پس نیک و پس بد بود و دیگر چه عری نگ زدند و خود بودند و آنچه در پیر و ان خود مشاهده
میکند همه از قبیل مشاهده آثار و دلائل است بر ذات او تعالی نه مشاهده ذات عرسلطانه تطبیح یقین
سید السالکین ناصر الدین خواجہ عبد اللہ قدس سرہ الا قدس فرموده اند که سیر بر دو نوع است سیر
مستطیل و سیر مستدیر مستطیل بعد در بعد است و سیر مستدیر قرب و قرب سیر مستطیل مقصود از
خارج دایره خود طلبید نیست و سیر مستدیر بر گرد دل خود گشتن است و مقصود از خود گشتن پس
تجلی ای که در صورتی نمودن است و همچنین در پرده انوار عیاش و انخل علم الیقین اند هر صورتیکه باشد و سیر
نوریکه ظاهر و یقین باشد آن نفس یا سیرنگ تنهایی باشد یا غیر تنهایی محیط کائنات بود یا نه حضرت حق و
مولوی عبدالحق رحیم الباقی قدس سرہ السامی در شرح لمعات میفرمایند و ربیان این بیت است
دوست ترا بهر مکان میجویم و هر دم خبرت نمایم و آن میجویم که این اشارت بمشاهده آفاقیست
که نفی علم الیقین است و این شهود چون از مقصود منتهی نشود و در حضور آن نمی بخشد الا بالا مراتب و
الاستدلال الاجرم در رنگ شهود و در حرارت باشد که دلالت میکند بر ذات آتش پس این شهود از
دایره علم بر آید و نفی عین الیقین نشود و معنی وجود سالک نباشد عین الیقین عبارت از شهود حق است
از هر سحانه از انکسار علم با العلم الیقینی و این شهود مستلزم فنای سالک است در غلبه برین شهود یقین
او با تکلیف میگردود و در دایره شهود از اثره از ان باقی نماند و در شهود فانی و مستملک میگردود و این
شهود در دایره طائفه علایق قدس الله تعالی اسرار هم معتبر است یا در ملک بسیط و معرفت نیز گویند و درین
احوال عوام و خواص شریک اند لیکن فرق آنست که خواص را شهود و خلق مزاحم شهود حق جل و علا
نیست بلکه در دایره شهودشان در حق جل و علا شهود مزاحم است لهذا از ان شهود و قبول تمام
دارند و از ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است که ان علم الیقین حجاب در وقت
یقین این شهود همه حیرت و نادانی است علم را در ان موطن اصل گنجایش نیست قال بعض الکبیر

قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب علم الیقین وقال ايضا وعلمه من عرف
حق المعرفة ان يطالع على سره فلا يخبر علمه بذلك الكامل في المعرفة التي لا معرفة ورادها فقال بعضهم ايضا قد
تعالی اسرارهم العلیه اعرفهم بالله شایم تحیر افیه حق الیقین عبارت از شهود او است سبحانه بعد از ترفع الیقین
واضحلال المتعین اما این شهود او حق را سبحانه بحق است جل وعلا اذ لا یجل عطایا الملک لا مطایاه
واین در بقا بالله که مقام نبی سميع و نبی سميع است صورت بند دوگاه سالک را بعد از تحقق بقاء مطلق
که فانی ذات و صفات است حق سبحانه و تعالی بحض غایت خویش از نزد خود و وجودی می بخشد و از سر
حال و بنحوی بصحو و افاق می آید و این وجود را وجود موهوب حقانی گویند در آن موطن علم و عین حجاب
یکدیگر نمی شنوند و عین شود و عالم و در عین علم مشاهد و عین اوست که عارف در آن موطن آنرا عین حق
می یابد و عرشانه بتعین کونی چه اثری از آن در دیده شهود او نمانده است و از تجلیات صورتیه که
تعینات و صورت خود با راحتی می یابند تعالی شان آن تعینات کونی است که فانی با و راه نیافته است
فاین احدیهما عن الآخر بالتراب و رب الارباب اگر چه ظاهر عبارت نزد دعوا هم موهوم عدم فرق است
میان تجلی صورتی که خود را حق یافتن است و میان حق الیقین که در آنجا سر خود را حق یافتن است
اما در تجلی صورتی اما بر صورت بهیفتد و در حق الیقین بر حقیقت و نیز در تجلی صورتی حق را بخود می بیند
و درین موطن حق را بحق می بیند تعالی شان حق را بخود نمیتوان دید پس اطلاق شود و در
تجلی صورتی بر بییل تجویز است چه حق را جز بحق نمیتوان دید آن در مرتبه حق الیقین است که حقیقت
شهود در آن مقام متحقق است و بعض شیعخ الزمان لما لم یطالع علی هذا الفرق ولم یعلم
التعین الا التعین الکونی اطال لسان الطعن علی الاکابر قدس الله تعالی اسرارهم فی تفسیرهم
حق الیقین علی النج الذی قرر در علم ان هذا التعین قد یحصل فی التجلی الصوری الذی هو اول القدم
فی السلوک و هم خسر و ابحق الیقین الذی هو نهایت الاقدام فکیف ینتقم بل حکم ان حق الیقین
الذی حصل لهم فی النهایه یحصل لنا فی التجلی الصوری الذی هو اول اقدامنا و الله یبیدی من یشاء
الی صراط مستقیم و السلام مکتوب و نیست و بهتاد و شتم بلا عبد الکرم شامی
صدور یافت در بیان آنکه لازم بر هر کس بعد از تصحیح عقائد و عمل بمقتضای شریعت غیر اسلامت
داشتن قلب لازم است از مادیات حق جل و علا که نسیان ما سوا است و مادیات طریقه علیه

نقشبندی و در تحریض بامداد و اعانت موتی و بایناسب ذلک الحریثه و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 مکتوب مرغوب انوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیان کرده و میکند آنست که بعد از تصحیح
 عقاید بر وفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی بحیث بعد از اتیان کلام فقہیہ از فرض و
 واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مستحبہ امثالاً و انتہاء سلامت داشتن قلب است
 از گرفتاری مادی و دنیوی سبانه و تعالی و سلامتی قلب و قتی میرشد و که در قلب ماسوسے
 حق جل و علا مخطو نشود و فرضاً اگر بزرگسال حیات و فاکت غیری سبانه در دل مخطو نکند بآن معنی که
 اشیا و در خاطر گذرند و آنرا غیری نداند جل سلطانہ زیر که این معنی در ابتدا مراقبان توحید را نیز میسر است
 بلکه بآن معنی که اشیا را اصلاً در دل مخطو نکند و این عدم مخطو منی بر بنیان قلب است مادی و حق را
 سبحانه برنجی که اگر بتکلیف اشیا را بیا و بدیدند یاد نکند این دولت معبر فیما و قلب است و قدم است
 درین راه و سایر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند در پیچکس را تا ناگرد و او فنا نیست ره در
 بارگاه کبریا و اقرب طرق انبلی و وصول باین دولت عظمی طریقہ علیہ نقشبندی است قدس الله تعالی
 اسرار را باهما چه این بزرگواران ابتدا سیر از عالم فرموده اند و از قلب بقلب قلب راه حبه
 الی شانز ایجابی ریاضات و مجاہدات دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجہ
 نقشبند قدس سره فرموده اند طریق اقرب طرق است اما التزام سنت کار مشکل خطوبی این توسل بهم
 اقتدی بهدایم المولوی الجامی نقشبندی عجیب قافله سالارانند و که بر بند زره پنهان بحرم قافله را و
از دل سالک ره مجاذبه صحبت شان دومی برد و سوسه خلوت و فکر چله را و قاصری اگر ندین طالع را
طعن قصور و حاش الله که بر آرم بزبان این نگار و بپیشینان جهان بستن این سلسله اند و در و باز حیلہ
چسان بگسلان این سلسله را و تا ثانیامر فوع آنکه صحیفہ محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون مبنی از شرط
 محبت فقر اوده موجب فرحت گشت دعا فقیر را ایشان رسانند تا الشالاح باد که مکتوب مرغوب بشیخ
 حبیب الله رسید از فوت والد مرحوم خود نوشته بودند تا نشد وانا الیه راجعون از جانب فقیر دعا
 رسانیده عزای مصیبت نمایند و گویند که بعد از وفات خود و صدقہ و استغفار را مدد و اعانت
 والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق یطلب و عمت تلحقه من ول او اب او ام او اخ او صدیق
 را بجا مکشون لکنه شیخ احمدی طریقہ این بزرگواران را نموده متاثر گشته است حضرت

حق سبحانه و تعالی استقامت بر آن کرامت فرماید که مشار الیه چون در اسلام نمود رانده است او را تعلیم
عقاید کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم احکام فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و
واجب و سنت و منسوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبیه پیدا کند و مقتضای آن زندگانی نماید
و تعلم و تعلیم کتاب گلستان و بوستان داخل بیگاریست و السلام مکتوب و ولایت و هفتاد و نهم
بلا حسن شیری صدور یافت در اوا شکر نعمت و دلائل او بر طریقه تعلیم نشاندن و تحریض بر صحبت و محبت حضرت
ایشان قدس سره الاقدس و در ضمن آن اظهار انعم خداوندی جل سلطان که توسط آن مرتب گشته و ذکر یافت
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و انتقادات نامزد این فقیر ساخته بودند
جناب مولانا محمد علی رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار فرشته بود از این
عبارت شیخ محمد الدین بن العربی قدس سره که سبب ترتیب خلاصه مدعای اعمار بهم که در کدام کتاب مصنفات
ایشان واقع شده است مخدو و افق این عبارت را بدست که در فقهات مکیه دیده بود و نیز خلاصه چند شخص
که در تعیین الموضع میسر نشد اگر مرتبه ثانیه نظر در آمده اعلام خواهد بود انشا الله تعالی دیگر فقیه در اوا شکر نعمت
دلائل شما اعتراف بقصور دارد و در مکانات آن احسان شما محضت عجز این فقیه کار و بار متمنی بر آن نعمت نیست
و این همه دید و او مربوط با احسان بحسن توسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است و بین مؤهل شما
آن بخشیده اند که کم کسی چشیده است از خواص عطایا آنقدر عطا فرموده اند که اکثری را از علوم عطایای آن
مقدور میسر نشده است احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه بینه
عروج ساخته به ارج قرب و منازل و وصول رسانیده اند لفظا قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است
والا خلاصه قرب نم و لا وصول و لا عبارة و لا اشاره و لا شمول و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا نمان
و لا امکان و لا احاطه و لا سرایان و لا علم و لا معرفه و لا اجل و لا حیرة چه گویم با خواص مغنی نشانند و
که با عفا بود هم آشیانه و ز عفا هست نامی پیش مردم و ز مرغ من بود آن نام هم گم و چون اظهار
این احسانهای خداوندی جل سلطان که در عالم اسباب ظهور آنها سترت است بر آن نعمت
شما بوده است متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است و در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقید کتابت
در آورده بود که نخستی از شکر آن نعمت شما ادا یا بدو سلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی
و التزم متابعت المصطفی علیه و تعلیم الصلوات و التسلیات مکتوب و ولایت و هفتاد و نهم

بجای خود محمود و صد و سی و هفت و هشتاد و هشت و هر که این نعمت شرف سازند و استقامت و پند
 به پیغمبر خواهند داد و بعد از آنکه صلوة و ترغیب الدعوات میرسانند که مکتوب شریف که محبوب جناب مولانا صدری علی
 ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت و اندک سبب از آنکه که محبت فقر که سرایه سعادت و نبویه و آخر و یلست
 سوخ تمام دارد و قوامی ایام مفارقت ناشیری در آن نگرد و دو چیز را محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت
 علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام و محبت و اخلاص با شیخ مقدس با این دو چیز هر چه پند نعمتی است و اگر هیچ نپند و این
 دو چیز را هیچ باشد غم نیست آنرا خواهند داد و اگر عیاد ابا الله سبحانه و مدیکی الزین و دو چیز بخل رفت مع فلک احوال
 و اذواق بحال خود است از استیلا و باید دانست و خرابی خود باید انکاشت طریق استقامت اینست و الله
 سبحانه الموفق و السلام مکتوب و ولایت و پیششاد و ویکم بیاد و آب میر می نعمان صد و ریافت و
 شکر نعمت است آب بسلسله علیقه نشیند و آنکه دین طریق راه بکمال آن نبوت بطریق تبعیه و وراثت یکشاید و هر که
 درین طریق بنا را قمار و قمار و مناسبت خود سازد و اختراع امور می نماید و اما آداب آن نکند غاسر و غائب است و
 بایناسب فلک الحمد و سلام علی عباده الذین طاعتوا و شکرین نعمت عظمی بکدام زبان بجا آید که حضرت حق سبحانه و تعالی
 ما فخر البلاء تصحیح عظام و عیوب الابرار است و جماعه شکر الله تعالی بکمال طریقه علیقه نشیند شرف ساخت از سرمد
 مستبیلان این خاندان بزرگ گردانید و در اختیار یکایک و درین طریق زود تر از نفعت کام طرق دیگر است و اینکه بکمال نبوت
 بطریق تبعیه و وراثت کشاد و میشود مخصوص باین طریق عالی است که طریق دیگر از نایات کمالات و ولایت است از انجا که
 بکمال نبوت کشاد و نایات کمالات و ولایت است که طریق این بزرگواران طرق اصحاب کرام است
 علیه السلام رضوان چنانچه اصحاب کرام بوارثت از کمالات نبوت خط و افر گرفته اند منتیان این طریق نیز از کمالات بطریق تبعیت نصیب
 کامل میباشد و بتیان و متوسلین که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتیان این طریق دارند نیز امیدوارند
 المرحوم من احب بشاکی است و در افتادگان از اخلاص غاسر درین طریق کسی است که داخل این طریق شود و
 مراعات آداب این طریق نکند و امور می شود درین طریق اختراع نماید و با عتقاد غفالت و وقایع خود بخلات این
 طریق اقدام کند در نبوت گناه طریق چیست او براه مناسبات و اوقات خود مضمینی است که روی بکرستان
 دارد و به اختیار از راه عقبه خوف گشته است و ترسم زسی بکعبه ای اعرابی و این ره که تو میروی بکرستان
 خوش نمی آید که با وجود جمعیت یاران و سرگرمی طالبان این طریق شمار از اینجایجا سازم بیش ازین اگر اشارتی
 بهر بنده و فرقه بود مشروط باینکه احوال نیز مشروط باینکه احوال است بعد از استخار که در انشا حق قلبی شبهه ترد و

و بعد از اجلاس فکری بجای خود بحکیمه هیچ فتوی بوضع سابق را و نیاید اگر متوجه اینچ و دو شوند گنجائش دارد بدین
این بشر الطمعه آنجا ابرسم نزنند و در جمیع طالبان فتور اندازند نه یاده چه بالغه نایه و السلام مکتوب
دولست و هشتاد و دو و دوم میان بدیع الدین صدر و ریافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت
نضر علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام و شمر از احوال ایشان احوال شد و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ رفته
بود که یاران از احوال حضرت نضر علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام استفسار بنمودند فقیر را چون اطلاع بر
احوال ایشان گماشتی داده بودند در جواب توقف میکرد و اتفاقاً امر وز در حلقه باندوی سینه که حضرت الیاس
و حضرت نضر علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و التسلیات بصورت روحانیان حاضر شد و تلقی روحانی حضرت نضر فرمود
که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح ما قدرت کامله عطا فرموده است که بصورت اجسام متمثل شده
کارهای که از اجسام بوقوع می آید از ارواح ماحد و روحی یابد از حرکات و سکناات جسمانی و طاعات و عبادات
جسدی درین اثنا پرسیده که شما از بزرگواران امام شافعی ادا می نمایند فرمودند ما بشرائع مکلف نیستیم چون
مهمات قطب مدار را براس برپا ساخته اند و قطب مدار بر بزرگواران شافعی است ما هم در پس او نماز بزرگواران
شافعی ادا می نمایم و آن وقت معلوم شد که بطاعت ایشان جز از مرتب نیست و ما در طاعات موافقت
بابل طاعت بینانید و مراعات صورت عبادت میکنند و نیز معلوم شد که کمالات ولایت را موافقت بفقد
شافعی است و کمالات نبوت را ما نسبت بفقہ حنفی اگر فرضا درین امت بپذیری مبعوث میشد موافقی فقہ حنفی
عمل میکرد و درین وقت تحقیق نتایج حضرت خواجہ محمد یار ساقی سرور معلوم شد که در فصول سه نقل کرده اند
که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام بعد از نزول بزرگواران امام ابوحنیفه رضی الله عنه عمل نمیکرد
در آن وقت بخاطر رسید که ازین دو بزرگوار در روزی نماید فرمودند که کسی بیا که عنایت خداوندی جل شانہ شامل
حال او بود ما را در اینجا بخل یا شد گویا خود را از میان کشیدند و حضرت الیاس علی نبینا و علیه الصلوٰۃ
و السلام درین گفتگو هیچ تکلم نفرمودند و السلام مکتوب دولست و هشتاد و سوم بصورت
قریان صدر و ریافته در بیان روتیه حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات
در شب معراج که آن در دنیا واقع نشد است بلکه در آخرت واقع شده است پرسیده بودند که اجماع اهل سنت
و جماعت است که رویت در دنیا واقع نیست که اکثر علماء اهل سنت منع رویت حضرت رسالت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام و ابی صالح

انه عليه الصلوة والسلام ما راى به ليلته المعراج وكونه رسائل خود و بوقوع رويته آن سرور عليه الصلوة و
 السلام در شب معراج در دنیا اعتدات نموده و جهان چه باشد و جواب گویم که رويته آن سرور عليه
 الصلوة والسلام در شب معراج در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آن سرور
 عليه الصلوة والسلام در آن شب چون از دانه و امکان و زمان بیرون جست و از تنگی امکان بیرون زد
 و بر آن واحد یافت بدایه و نهایت را در یک نقطه متحد دید اهل بهشت که بعد از چندین هزار سال به بهشت
 خواهند یافت در بهشت دید عبدالرحمن بن عوف که بعد از پانصد سال از فقر اصحابه رضوان الله تعالی علیه
 اجمعین به بهشت خواهند رفت دید که به بهشت قبل از مضي آن مدت در آمد و سر توقف را از وی پرسیدند
 پس رویتی که در آن موطن شود و داخل رویه آخرت خواهد بود و منافات با جماع بر عدم وقوع آن نخواهد داشت
 و آن رویت و تنوی گفتن محمول بر تنبیه است و مبنی بر ظاهر و اندیشه جانه اعلم بحقائق الامور كلها مکتوب و در وقت
 و بهشت و در چهارم بسلا عبد القادر بن ابی محمد دریافت در بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم است
 و علم با احوال نصیب عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معلما آنست که در کتابات حضرت
 محمد و مژده کلان علیه الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر است
 و از عالم مرکب باطن است احوال و مواجید و مشاهدات و تجلیات که در این احوال ظهور و مظاهر نصیب عالم است
 که باطن انسان است و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در اینها حاصل میشود نیز نصیب عالم است که
 باطن انسانست ظاهر آنکه کمال الارض من کمال الکرام نصیب در وقت قوت دارد و این ماجرا نیز نصیب است هر چند
 ثبات و استقامت نیست اما نحوی الزان عالم پس بگیرد و باصالت کاری که بظواهر خلق دارد و علم با آن احوال است
 زیرا که باطن را حصول احوال است نه علم با آن احوال اگر ظاهری بود در راه دانش و تمیز نمی کشد و ظهور و مظاهر
 مقامات از برای او در کمال ظاهر است پس حال باطن را علم با آن حال ظاهر از این بیان معلوم شد که او یک
 که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بی نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر قری بهست از
 راه علم با آن احوال است و عدم علم با آنها مثل شخصیکه حاله جوهر بر وی طاری شده است و بی قرار و بی آرام
 ساخته مع ذلک میدانند که این حالت را جوهر می نامند و همچنین شخصی دیگر است که طسیر بیان
 آن حالت در حق وی ثابت شده است اما نمی داند که آن حاله معیه جوهر است پس این هر دو شخص
 در نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در علم و عدم علم باید دانست جماعه که علم ندارند

و قسم اندازند که علم غیب حصول احوال ندارند و از اینها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تلویحات
 احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جماعه هر چند تشخیص احوال نمی توانند کرد و اما داخل ارباب
 علم اند و شایان محبت و تشخیص احوال کارش نباشد نیست بلکه این دولت بعد از قرون متطاو و ظهور بنیان نیکی را
 بآن دولت بخوانند و دیگران را با علم احوال فرموده طفیلی با و سازند انبیاء و الوالعزم صلوات الله تعالی و تسلیاته
 علیه بعد از بدتهای ندیده معیشت میشدند با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص می گشت و انبیاء
 دیگر علیهم الصلوات و التحیات مأمور به تبعیت آنها میشدند و در دعوت به ان احکام انکفای فرمودند و
 خاص کنند مصلحت عام را و السلام مکتوب و دولیت و شهادت و چه می رسید محب الله
 ما تکپوری صد دریافت در بیان احکام سماع و وجه و قص و بعضی از معارف که بر روح تعلق دارند بسم الله
 الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی بدان ارشد که الله تعالی طریق السداد و انماک صراط
 الرشاد که سماع و وجه جماعه را نافع است که قلب احوال متصف اند و تبدل اوقات مشتم و قتی حاضرند و
 قتی غائب گاهی و اجد گاهی فاقد ایشانند از باب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی جفقی و از اسمی
 با اسمی متقل و متحول اند تلویح احوال نقد وقت ایشان است و تشتت احوال حاصل مقام ایشان و دوام
 حال در حق ایشان محالست و استمرار وقت در شان شان متنوع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم لها الوقت
 و فعلها و به فخره و غیره و از برای بی بطون ارباب تجلیات ذاتیه که تمام از قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت
 در وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لایل لا وقت و لا حال فهم لها الوقت و از باب الکلیمین هم الواصولون
 الذین لا رجوع لهم اصلاً و لا تقدم قطعاً فمن لا نقبله لا وجه له آری قسمی از منتیانی که سماع با وجود استمرار وقت
 ایشان را نیز نافع است بیان آن بتفصیل در آخرین بحث تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت
 رسالت قائمیت علیه علی کماله الصلوة و التحیة فرموده است فی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لانی مرسل
 ازین حدیث مفهومی میشود که وقت دائمی نمی باشد جواب گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ
 ازین وقت و وقت مستمر خواسته اند ای فی مع الله وقت مستمر خلا اشکال جواب دیگر گوئیم که در وقت
 مستمر کیفیت خاصه احیانا دوست می دهد تواند بود که از وقت و وقت نادره مراد دارند و این کیفیت
 نادره خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود و اگر سوال کنند که سماع نفع تواند بود
 که در تحصیل آن کیفیت نادره مدخلاتی داشته باشد پس منتفی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتساج

بسماع گشت جواب گویم که تحقیق آن کیفیت غالباً در حین ادا نماز است اگر در بیرون نماز احیاناً دست دهد
 نیز از تسبیح و تورات آنست نوازند بود که در حدیث قره عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت مآوره باشد و
 ایضا در خبایست اقرب مایکون العهدن الرب فی الصلوة وقال تبارک وتعالی واسی و اقرب و شک نیست
 که در هر وقتیکه قریب آیی جل شانه پیشتر است گنجایش خیر و در وقت تنقی قریب از نیجر و از کریمه نیز مفهوم
 میشود که آن وقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت دوام وصل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون
 المصري ما یج من ریح الامن الطریق ومن وصل المارح و یادداشت که عبارت از دوام حضور است بجنبه
 قدس خداوندی جل سلطان در طریقه حضرت خواجگان قدس الله از و احم امر مقرر است با جمله انکار از
 دوام وقت علامت نارسائی است و شرفیه قلیل از مشایخ کابن العطا و امثال که بجواز رجوع و اصل
 ایضاً بشریت قائل گشته اند و از انجام عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند و در
 وقوع رجوع البیوع واقع نیست کما لا یخفی علی اربابیه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و تفاوت
 بعضی از رجوع گشت با طائفه از متنبیان که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال وصول
 مشاهده چنانکه الایثار الی ایشان را برودت قویه دست میدهند و نسبت تمام حاصل میشود که از عروج بمنازل
 وصول باز میگرد و در منازل وصول پیروز پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این
 برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب در صورت سماع ایشان اسودند است و ترات بخش
 هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب میسر می شود و بعد از تسکین از ان منازل
 فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج همراهی آرند و بآن رنگ مصیغ می گردانند و در بعد از
 فقده نیست چه قدر روح ایشان مفقود است بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی بمنازل
 وصول است ازین قبیل است سماع و وجد متنبیان و واصلان اثری بعد از فنا و بقا ایشان را
 هر چند جذب عطا فرماید لیکن چون برودت قوت دارد جذب نهاد تحصیل ترقیات منازل عروج
 کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ اند قدس الله تعالی اسراریم که بعد از وصول
 بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام
 انمی خود متوجه جناب قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متمکن و اسیر گشته است
 مدوی بروج میرسد روح را بواسطه آن امداد و تسبب خاصه مطلوب پیدا میگرد و در امداد این بزرگواران بعبادات است

و تشکین حقوق بندگی و طاعات یل عروج و نهایت ایشان کم است شوق صعود و بواسطه نشان قلیل بهنود
 متابعت ملت حین وقت ایشان لازم است و کمال ابتلا است و دیده بصیرت شان کمال لاجرم حدیقه البصر اندر
 از دو چیز می بینند که نزدیکان و رابضان عاجزند هر چه عروج کمتر دارند تا نورانی اند که بخور اصل منور و در همان
 مقام شان عظیم دارند و جلیل القدر اند ایشان را احتیاج بسیار و وجه نیست عبادات ایشان را که اسراع
 میکند و توراتیت اصل از عروج کفایت می بخشد جماعه مقلد از اهل سماع و وجه که بعظیم شان این بزرگواران
 واقف نیستند خود را از عشاق میگیرند و ایشان را از زیاد گویند عشق محبت را منحصر در قص و وجه میدهند
 و طائفه دیگر از غفتمان آنانند که بعد از قطع مسالک سیرالی الله و تحقق به بقا باشند ایشان را جذب قوی
 عنایت میفرمایند و انقلاب انجذاب کشان کشان می برند برودت آنجا از سرایت ممنوع است و
 تسلیه ایشان را غیر جائز در عروج محتاج با مورد غیبه نیستند سماع و رقص را در تنگنای خلوت ایشان
 باریست و وجه و تواجد را با ایشان کار نبایان عروج انجذاب می نهایت نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسند
 و بواسطه متابعت آنست در عبادیه علی آله الصلوات و التسلیات و التجات از مقامیکه مخصوص بان سرور
 علیه الصلوة و التحیه نصیبی می یابند این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از آن مقام
 نصیب ندارند اگر شخص فضل ایزدی اهل سلطانه این نوع واصل نهایت نهایت را بعالم بازگردانند و
 تربیت مستعدان با دحواله نایب نفس او در مقام بندگی فرو می آید و روح بمرغ نفس متوجه جناب
 مقدس است و است که جامع کالات فردی است و دعوای تمکيلات قطبیه و اعنی بالقطب ههنا قطب الارشاد
 و الاقطاب الاولیاء و علوم مقامات ظلی و معارف ملج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نه ظل است
 و نه اصل از ظل واصل او را گذرانیده اند این کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متداوله
 و از نه متباعد ظهور آید هم معتزم است عالمی از وی نور گردد و نظر او شافی امراض قلبیه است و توجیه او
 دافع اخلاق رومیه نامرطوبه است که ملج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است و آرام و انس
 بعبادت گرفته بمقام عبودیت که فوق آن مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی انتخاب نموده شرف
 میسازند و قابلیت منصب مجوسیت نیز ایشان را مسلم است جامع کالات مرتبه ولایت است و دعوای تمام مقامات
 و وجه دعوت از ولایت خاصه نبوت بهره مند است با جمله در شان اولین مصراع صادق است ع انچه خدایان همه
 دارند و تنها که بدین ابتدای اساع و وجه شرف ثنائی عروج هر چند شرف الطواقع شود و شرفه شرف الطماع و در این ساله تجربه

خود دریافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و بال حرکت او طبعی است تحرک او مشوب به واسطه
 نفسانی و اعنی بالمبتدی من الارباب انقلاب و ارباب القلوب و سطون بین بین المبتدین و المتهتبی و بالافاق
 فی الله الباقی بالله و هو الواصل الکمال و لا انتها و درجات بعضها فوق بعض للوصول مراتب الا لیکن قطعها
 اید الا بدین باجماعه سماع متوسطا از واقع است و قسمی از مفتیان را نیز خفا نگه بالا گذشت لیکن باید دانست
 که ارباب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الی نیست بلکه جماعه راست که بدولت جانب مشرق نشده اند
 بر یا ضبات و مجاهدات شایسته میجویند که قطع مسافت نمایند سماع و وجهه و صورت این جامع را هم و معاونان
 و اگر ارباب قلوب از مجز و بان باشند قطع مسافت سیر ایشانرا به وجهه راست محتاج به سماع نیستند
 و نیز باید دانست که سماع ارباب قلوب غیر مجز و بلا مطلقا مانع نیست بلکه انتقاع از ان مشروط
 بشرائط است و بدو زمانه شرط انتقاع از جمله شرائط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر توأمی خود مقتدر است
 مجوس است آری سماع او را نیز بخوبی از عروج می بخشد و ارباب از تسکین از ان مقام فرود می آید و شرائط در کتب اکابر
 مستقیم الاحوال که عوارض المعارض و کویا مبین شده که اکثر آنها در بنای این وقت مفقود است بلکه این قسم
 سماع و قصص که در بیوقت شائع شده است و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته شک نیست
 که غیر مختص است و منافعی صرف عروج و در اینجا معنی ندارد و وجود و انصورت متصور نیست اما داد و اعانت از
 سماع و دین محل مفقود است حضرت و منافات موجود و تنبیه سماع و قصص هر چند نسبت بعضی منتیان
 نیز و کما است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج
 ممکن الحصول تمام نمی کنند حقیقت آنها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله است
 و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست بعد از ان سیر بدان اسم و یا متعلق به است و چون
 از اسم و یا متعلق بهمانیکشف علی ارباب دیگر رشته بمسماهی حقیقی برسد و در انجا فنائی و بقاائی
 پیدا کند منتفی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت الی الله در صورت است نهایت اول را که نهایت
 تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنائی و بقای که در آخر تبه حاصل می شود
 اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت نیست این سیر در وقت و بقا است و
 بعد از طی منازل عروج معنی بی نهایتی آن سیر آنست اگر سیر در ان اسم واقع شود بتفصیل بشیخی و نه میجو
 در ان مطلق گردد و دیگر نهایت آن نیز بهر اسم مثل حیوانات مندرج و بی نهایت است اما در وقت عروج

در این سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست بعد از ان سیر بدان اسم و یا متعلق به است و چون از اسم و یا متعلق بهمانیکشف علی ارباب دیگر رشته بمسماهی حقیقی برسد و در انجا فنائی و بقاائی پیدا کند منتفی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت الی الله در صورت است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنائی و بقای که در آخر تبه حاصل می شود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت نیست این سیر در وقت و بقا است و بعد از طی منازل عروج معنی بی نهایتی آن سیر آنست اگر سیر در ان اسم واقع شود بتفصیل بشیخی و نه میجو در ان مطلق گردد و دیگر نهایت آن نیز بهر اسم مثل حیوانات مندرج و بی نهایت است اما در وقت عروج

اگر خواهند که اورا از ان اسم گذارند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بنهایت النهایه برسد و اگر
 بهانجا استملک گشت زنی شرف و اگر برای تربیت خلق بازش آورد زنی فضیلت گمان نکند که وصول
 بآن اسم امر آسان است جای نمی باید کرد تا بین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
 قصوی سرفراز گردانند و آنکه تو آنرا تشریه و تقدیس خیالی میکنی بساست که عین تشبیه و تنقیص است بلکه
 بسیاری از مراتب که تو آنرا تشریه خیالی میکنی از مقام روح نیز پایین تر است تشریه ای که فوق العرش ترا
 متخیل میشود و نیز داخل دائره تشبیه است و آنکه شرف منزه از عالم ارجاح است چه عرش محروم جهات و منتها
 ابعاد است عالم ارجاح ماوراء عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نیکنیجه روح را
 در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم بیندازد که روح از تو بعید است و مسافت دور و راز در میان
 تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکنه با وجود لامکانیت برابر است ماوراء عرش
 گفتن معنی دیگر دارد تا بانجا نرسی نتوانی دریافت طائفه از صوفیه که به تشریه روحی رسیده اند و فوق العرش
 آنرا دریافته تشریه ای جل شانته تصور نموده اند و علوم و معارف آن مقام را از خواص علوم گفته و
 سر استوار درین مقام حکمرانده و می آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام
 این نور اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل سلطانۀ ازان و طاهرانیده و آنست
 که آن نور نور روح بود نه نورانی جل سلطانۀ اکبر الله الذی هدانا لهذا الذی کنا انکاره
 و چون روح لامکانی است و بصورت بیچگونگی مخلوق است لا جرم محل اشتباه میگردد و لایق حق
 و هویدای السبیل و جماعۀ از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فردمی آیند و بآن بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین التشبیه و التشریه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام فرقی بعلاج
 تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیه را بسیار است و به سبب آنکه العاصم عن مظان الاغلاط و محال
 الما حقیقا باید دانست که روح هر چند نسبت بعالم حیوان است حقیقی داخل دائره چوشت و لایق مرتبه است
 در میان عالم حیوان و در میان جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در وی صحیح است
 بخلات حیوان حقیقی که چون را اصلا بوی راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج ننماید بآن
 اسم نرسد پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید
 برآمد بعد از ان مراتب لامکانیت عالم ارجاح را نیز طی باید نمود و آنرا تا بآن اسم نرسد خوبتر حکم و حال

حاصل خواهم بجز این نیست و در آنجا که در او این عالم خلق عالم امر است و در او عالم امر مرتب
 اسما و شئون ذاتی و احوالات و اجرام و تفصیلات و ماورای این مراتب ظلی و اصلی و کونی و لکی و اجمالی و تفصیلی
 مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر این جست و جو بوازند و کدام صاحب دولت را این سعادت شرف
 سازند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم است بلند باید داشت و بهر چه در راه بدست
 افتد قناعت نباید کرد و از او را می باید جست که کیف الوصول الی سعادت و دنیا و قتل الجبال و دوزخ و جیون
 تنبیه آنکه دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقق تمام مطلق باشد شرف شده باشد و
 علم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافته این بحث را به بیان واضح و لا محذور گرانیم بدانکه هر علمیکه عالم را از او را
 ذات خود حاصل میگرد و در طریق حصول آن حصول صورت معلوم است در زمین عالم و بهر علمیکه محتاج بحصول
 صورت نباشد و آن علم ذات خود است علم حضور است چه ذات بنفسه حاضر در عالم است و در علم حصولی
 باصورت معلوم حاصل است در زمین متوجع معلوم است و چون صورت از زمین زائل گشت آن تو چه زمین
 نیز زائل گشت پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که غفلت از
 معلوم در اینجا غیر متصور است چه نشان تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است
 علم نیز ذات دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقای باشد علمی است حضور
 که زوال آن متصور نیست گمان نکنی که بقا باشد عبارتست از آنکه خود را عین حق یابی چنانکه بعضی ازین
 طائفه حق الیقین را باین عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقا باشد که بعد از قاتر مطلق میسر شود
 این قسم علوم مناسب ندارد و این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسب بقا است که در جذب دست میاید
 بقای که مقصود است دیگر است ع ذوق این می نشناسی بخدا یا پخش می پس استمرار توجه و دوام
 حضور و صورت بقا باشد ثابت نشدیش از تحقق بقا باشد دوام ممکن نیست اگر چه بسیاری را پیش از
 رسیدن باین مقام انیمانی متوجه میشود علی الخصوص در طریق تعلیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسماء هم و
 احوالی با حقیقت و الصواب بالامت و الله تعالی اعلم بالصواب و الیه تعالی المرجع و الا بالحدیث رب العالمین
 اکلوا و اخرأ و الصلوة و السلام علی رسولہ و آله و سر و کتب و دو صد و هشتاد و ششم و لانا ان الله فضیله
 صد دریافت در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ از کتاب و سنت برفیق آرای صاحب اهل سنت و جماعت در جماعتیکه
 از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت خمیده اند و یکبشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند

بسم الله الرحمن الرحيم بدان ارشد که الله تعالی و الهام سواء الصراط که از جمله ضروریات طریق سالک اعتقاد صحیح است که علما اهل سنت آنرا از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول داشتن بر معانی که جمهور علما اهل حق یعنی علما اهل سنت و جماعه آنمعی را از ان کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف و الهام امری ظاهر شود آنرا اعتبار نباید کرد و از ان استغاده باید نمود مثلاً آیات و احادیث که از ظاهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه و سرایت و قرب و معیت ذاتیه معلوم میگردد و چون علما اهل حق از ان آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند اگر در انشای الهام بر سالک این معانی متکشف شود و موجودی که نیاید با او را بالذات محیط داند و قریب ذاتاً نیاید بر هر چند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه بحدی سعاد و قناعت ملتی و مقصود باشد که او را ازین ورطه برآورده اموریکه مطابق اثرای صائبه علما اهل حق است بروی متکشف گرداند و سر موی از خلاف معتقدات حقه ایشان ظاهر نشاند و با جمله معانی مفهوم علما اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محکم الهام خود را جز ان نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهومه ایشانست ازین اعتبار ساقط است زیرا که هر متبدع و ضال مقدمی معتقدات خود را کتاب و سنت میدانند و با ان از کافهم را که یکیکه خود از ان معانی غیر مطابقتی فهمیده و فصل به کثیر او میدی بر کثیر و آنکه گفته اند که معانی مفهومه علما اهل حق معتبر است و خلاف آن مقبر نیست بنابراینست که آن معانی را از منبع آثار صحابه و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت شان اقتباس فرموده اند اما انجا که بادی مخصوص با ایشان گشت و فلاح سرمدی نصیب شان آمد و آنکه حزب الله الان حزب الله هم المفلحون و اگر بعضی از علما را با وجود حقیقت اعتقاد و فرعیات بدایت نمایند و مرکب تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق علما نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است و مبارزه صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات ایشانند و ناقلان جیده آنرا از رویه آن ایشانند و لولا انهم بدایتیم لما استبدینا لولا انهم بدایتیم الصواب عن الخطا لغویا و هم الذین بذلوا جدهم فی اعلام کلمه الدین القویم و اسلکوا طریق کثیر من اناس علی الصراط المستقیم فمن تابعهم حجتی و اقلح و من غا فمهم فعل و اقل باید دانست که معتقدات صوفیه بالاخره یعنی بعد از تمامی منازل سلوک وصول باقصی درجات الولایت بهمین معتقدات علما اهل حق است

حکما را متقبل و یا استلال است و صوفیه را کشف و الهام اگرچه بعضی صوفیه را و اشیا را بواسطه کشف و غلبه
 حال امور و یا اشیاء آن معتقدات ظاهر میشوند لیکن اگر او را از ان مقامات گذرانند به نهایت کار رسانند آن مخالفات
 انباشته و میگردند و الا برهان مخالفت میانیند یا امید است که اولایان مخالفت اخذ نمیکند حکم و حکم مجتهد محلی است
 مجتهد را استنباط خطا نمود او کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طایفه حکم وجود است و اما طایفه قرب و
 معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعیه یا ثانیه در خارج بوجود زائد بر ذات و سلطان
 زیرا که علما اهل سنت صفات را موجود میدانند و در خارج بوجود زائد بر وجود ذات تعالی انکار ایشان ازین راه پیدا
 شده است که درین وقت مشهور ایشان ذات تعالی و تقدس و برات این صفات و معلوم است که برات
 از نظر اهل تحقیق میباشند پس بواسطه آن اختلاف حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و گمان برده اند که اگر موجود
 می بودند مشهور نمیکشتند و خجسته لا اشیاء و لا وجود و بر علما بواسطه حکم ایشان بوجود صفات طعن کرده اند بلکه
 بکفر و شکیه حکم نموده اعادوا الله سبحانه عن الجرات فی الطعن و اگر ایشان ازین مقام ترقی واقع میشد و شهود
 ایشان ازین برده می برد و حکم مراتب داخل میگشت صفات را جدا میدیدند و حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان
 بطعن کابر علما نمیکشید و از جمله مخالفات آن بعض حکم بعضی امور است که مستلزم ایجاب واجب اند تعالی و
 تقدس اگرچه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمیکند و اثبات ارادت مینمایند لافی الحقیقت مافی اراده اند و درین
 حکم جمیع اهل ملل را مخالفند یکی از انجمله امور حکم ایشان است یا تکلیف سبحانه قادر است بقدرت بمعنی ان شاء فعل
 و ان لم یشاء لم یفعل الا شرطیه اولی واجب الصدق میداند و ثانیه را متمنع صدق و این قول با ایجاب است
 بلکه انکار قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است و
 لازم از قول ایشان وجوب فعل امتناع ترک است فاین بلامن و لکام مذنب ایشان درین مسئله بعینه
 مذنب حکما است و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اولی و امتناع صدق ثانیه و خود را باین
 اثبات از حکما جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص احد الکتسا و بین است فحیث لا تساوی لا اراد
 و نه تساوی معذورم لوجوب و الا امتناع خافیه و از جمله آن امور بیان ایشان است در تخصیص مسئله
 قصدا و قدر برنجی که ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات ایشان در آن محبت نیست که احکام محکوم و
 محکوم حکم قطع نظر از ایجاب حق سبحانه را محکوم احدی ساختن و عاکی بر وی گذاشتن بسیار مستفح است
 انهم لم یقولوا من القول و زور و امثال اینها از مخالفات بسیار است که قولم بعد امکان روتیه الحق سبحانه

لیست الاتجلی صوری و این قول مستلزم انکار روتیه حق است بجهان برویتی که تجلی صوری تجوید نموده اند سنه
الحقیقت روتیه حق نیست بجهان قریب است از شیخ و مثال ۵ یزید المؤمنون بشیر کریم و اوراک و ضرب
من مثال ۶ و کقولم تقدم روح الكل لازمتها و هذا القول ايضا مخالف لاهل الاسلام قالوا عندئذ العالم
بجميع اجزائه محيى والارواح من جملة العالم لان العالم شئ جميع ما سوى الله تعالى فانهم پس سالک را باید که پیش از
وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف و الهام خود تقلید علماء اهل حق را لازم دانند و علماء اراعی خود را منقطع الحار و
پتہ مقتد علماء تقلید را بنیاد است علیهم الصلوات والتسلیات که بوجی قطعی مویزند و از خطا و غلط معصوم و کشف
و الهام او بر تقدیر مخالفت با احکام ثابت بوجی خطا و غلط است پس کشف خود را بر قول علماء مقدم داشتند فی
مقدم داشتن است بر احکام قطعی منزل و دو حسین افضل از محض الخسارة و ایضا همچنانکه اعتقاد بوجوب کتاب و
سنت ضروریست عمل بمقتضای آنها برنجیکه الله مجتهدین از کتاب و سنت استنباط فرموده اند استخراج
احکام از آنها نموده از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مستحب و مکروه و شبه و علماء این احکام نیز ضروریست
مقلد را نمیرسد که خلاف رای مجتهد از کتاب و سنت احکام اخذ کند و بر این عامل باشد و در عمل قول محتار را
از مذنب مجتهدی که خود را تابع او ساخته اختیار کند و از خصص اجتناب نموده بعزیمت عمل نماید و صما لکن
جمع کردن اقوال مجتهدین سعی نماید تا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلاً امام شافعی در وضو نیت را فرض
میگوید بی نیت وضو نکند و همچنین ترتیب و غسل اعضا و دلالت لازم میدانند رعایت ترتیب و دلالت بر امام
و لکن را در غسل اعضا فرض میگوید البته و لکن بکنند همچنین لمس آنسا و لمس ذکر را ناقض وضو گفته اند بر تقدیر وقوع
لمس آنسا و لمس ذکر تجدید وضو بکنند علی هذا القیاس تجدید حصول این دو جناح اعتقادی و علمی توجیه عروج
مدارج قرب ایزدی گردد جل شانه که طالب قطع منازل ظلماتی و مسالک نورانی باشد لیکن بدانکه لکن قطع
منازل و عروج مدارج وابسته بتوجه و تصوف شیخ کمال مکمل راه دان را بدین راه ناست که نظر و شانه
امراض قلبیه و توجیه او دفع اخلاق روتیه نامرضی پس اول طلب شیخ نماید لکن شخص فضل خداوندی جل شانه
شیخ را با و داناند معرفت شیخ را نعمت عظمی تصور کرده خود را المازم او سازد و تمام مقادیر صفات او گردد
شیخ الاسلام برومی میفرماید الهی چیست اینک و دستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت
و تا ترانیات ایشانرا شناخت اختیار خود را باطله در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات تهی ساخته
که نمیب راد خدمت او بندد و هر چه شیخ او را امر فرماید بر پایه عادت خود در اوردان دانسته و مانند مثال آن بجان

سعی نماید شیخ مقتدی اگر مناسب است استعداد او بداند که خواهد دید بآن امر خواهد نمود و اگر توجه و مراقبه مناسب است
 بآن اشارت خواهد کرد و اگر در مجرب صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود و بالجمله با وجود دریافت صحبت شیخ
 احتیاج که در شیخ شرطی از شرائط راه نیست هر چه مناسب حال طالب خواهد بود و خواهد فرمود و اگر در بعضی از شرائط
 راه تقصیری واقع خواهد شد صحبت شیخ آنرا ملافی خواهد کرد و توجیه و تفسیر نقصان آن خواهد نمود و اگر کثرت صحبت
 این چنین شیخ مقتدا مشرف نشد لکن اگر ضرورت داشت جدایش خواهند کرد و بعضی عنایت بیغایت کار او را کفایت
 خواهند نمود و بهر شرطی او را بیکه در کار شود و اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی
 اکابر را و سائل راه او خواهند ساخت چه بطریق جری عاده الله سبحانه و قطع راه سلوک تو سطر و مانیات
 مشایخ در کار است و اگر از مریدانست کار او بی توسط شیخ مقتدا در خطر است تا زمان وصول شیخ
 میباید که همیشه تحت سیاحتی متفرض باشد که او را بشیخ مقتدا رسانند و نیز میباید که رعایت شرائط
 راه لازم و دائر شرائط در کتب مشایخ بتفصیل بیان یافته است از آنجا ملاحظه نموده مرعی دارند که عبادت
 معظم شرائط راه مخالفت بانفس است و آن موقوف بر رعایت مقام و رجع و تقوی است که عبارت
 از اتقوا از محارم است و انتهائ از محارم صورت نه بند و تا از فضول مباحات اجتناب نکنند چه اگر فاسد
 عثمان در ارتکاب مباحات باشد اشتباهات میرساند و مشتبه بجم زد و کلاه است و احتمال وقوع در آن
 قوی تر و من حام حول المحی پوششک ان یقع فیہ پس اجتناب از محرمات موقوف غدا بر اجتناب از فضول
 مباحات پس در ورع اجتناب از فضول مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج و ابسته بورع است
 بیان آنست که اعمال را در وجه است اقبال او امر و انتهائ از مناهای و اقبال او امر و قدسیان نیز
 شریک اند اگر در اقبال ترقی واقع میشد قدسیان نیز واقع میشد و انتهائ از مناهای و قدسیان نیست
 چه ایشان بالذات محصور اند بحال مخالفت ندارند تا از آن نمی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهمین
 جزء است و این اجتناب هر سر مخالفت نفس است چه شریعت بلای رفع بهوای نفسانی و دفع رسوم ظلمات
 دارد و شده است زیرا که مقتضای طبیعت نفس یا ارتکاب محرم است یا فضولی که با انجام محرم رساند پس اجتناب
 از محرم و فضول عین مخالفت نفس است اگر سوال کنند که در اقبال او امر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس میخواهد
 که بعبادات اشتغال نماید پس اقبال نیز مستلزم ترقی باشد و چون در ملائکه در اقبال مخالفت مقفود است
 سبب ترقی نشد فالقیاس مع الفارق جواب آنست که محرم رضا نفس و لوازم عبادات بواسطه آنست که بآن

فراغت خود است بخواهد که خود را بجزئی متعبد گرداند و این فراغت و عدم تعبد نیز داخل محرم است یا فضول
 پس در امثال اوامر مخالفت با نفس را راه اجتناب ازین محرم یا فضول آمده از راه آدای یا دامر فقط که
 ملائکه نیز دارند فالتیاس صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس در آن پیشترست اقرب طرق است و
 شک نیست که رعایت مخالفت نفس از سایر طرق و طریق علیه نقشبندیه بیشترست چنان بزرگواران
 عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت سرود
 جز از اجتناب محرم و فضول مرعی است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرم است و بس اگر
 لغت شود که تواند بود که سایر طرق نیز عزیمت اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و
 رقص است بعد از تحمل بسیار کار بر رخصت می رسد عزیمت را در آن چه مجال و همچنین ذکر جبر که پیش
 از رخصت در آن تصور نیست و ایضا مشایخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی بنیان حقایق
 امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم بر رخصت است بخلاف اکابر این سلسله
 علیه که سر موی مخالفت سنت تجویز نکردند و ابداع و احداث روند داشته پس مخالفت نفس
 درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی و انطباق باشد
 چه راه بغایت اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعه از متاخرین خلفای ایشان
 ترک اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و رقص
 و بهر اختیار کرده و نشان آن عدم وصول است بحقیقت نیت اکابر این خانواد که بزرگ خیال
 کرده اند که باین محدثات و تبدعات تکمیل و تتمیم این طریقه زمینایند ندانسته اند که در تحزیب
 و اوضاع آن میکوشند و الله یحیی الحق و هو یدعی السبیل مکتوب و و صد و هشتاد و
 و هفتم حقایق آگاه بود حقیقی حضرت ایشان غلام محمد صد و ریاضه در بیان جذبه و سلوک
 و معارفی که مناسب این دو مقام اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کاننا لنعلمه
لولا ان هدانا الله لقد جازت رسل ربنا بالحق ختمتم بافضلهم و اکملهم محمد الذی جاء بالصدق صلوات الله
سبحانه و برکاته علیه و علی من تابعه جمیع الی یوم الدین آیین چون دیده شد که طالبان
 بواسطه دناوت بهمت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مکمل سلوک طویل را و مطلب
 رفیع را براه قصیر و مقصد وضع فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه پیشتر شده و از حقیر و فقیر گفتا نموده اند

و همانرا مقصد پنداشته و خود را بجهول آن کامل و منتهی انگاشته اند و احوالیکه متمسکین راه و حاصلان درگاه انا انجام
و نهایت سوزگار خود بیان فرموده اند این جماعت سست فطرتان با سستی ارقوت متخیل خود آن احوال کامل را بر
احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخواب اندرگر روشی شمرند از بزم عمیق بقطره بلکه بصورت
قطره و از دریای عمان بشینه بلکه بصورت رشته قناعت کرده اند چون را بچون تصور کرده اند چون آرام گرفته
و مانند را بمانند تخم نموده از میان برانند گردیده اند احوال جماعه که بتقلید ایمان به بچون آورده و
بیانند را گردیده از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام سیراب گرفته بر آب بهتر است
از عجب تا مبطّل و از مصیب تا مخطی فرق بسیار است دای بر طالبان بمطلب نارسیده که محرت را قدیم میدانند
و چون را بچون می انگارند اگر بگشفت غیر صحیح ایشانرا سعد ورنه دارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند
ربنا لا تؤاخذنا ان لنینا و اخطانا مثلاً شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقاً
در اثنا راه خانه شبیهی بنگاه کعبه او پایش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که
کعبه است و به آنجا مستکف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه را از احوال آن کعبه معاوم ساخته تصدیق کعبه کرد
این شخص هر چند گاهی از طلب برده کعبه توده است اما بخیر کعبه را کعبه ندانسته است و در تصدیق خود محقق است
حال او از حال طالب مخطی نه کور بهتر است آری حال طالبی که هر چند بمطلب نرسیده است اما غیر طالب
مطلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدمی در راه مطلب نروده است بهتر است چه او با وجود
حقیقت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه مطلوب و دوفی ایچیکر کرده است پس مزیت او را تحقیق باشد
و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال و همی خود را به سندیخی و اقتدار خلق کفیده اند و بعلت
منقصت خویش استعداد بسیاری از استعداد کمالات را ضائع ساخته اند و بشوئی بمعصیت خود
حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند ضلوا فاضلوا فاضلوا فاضلوا این تحلیل کمالات طایف توهم وصال
در مجز و بان سلوک ناکرده از ساکان مجذوب نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب
نشان دهند و بطاهر و عرق محبت متساوی اگر چه فی الحقیقت با یکدیگر ناسبت ندارند و احوال یکدیگر جداست
ع چه نسبت خاک را با عالم پاک و درایت را بر چه بهست معلول است و بر غرض محمول و در انتها چون بخت
برای حق است تفصیل این بچون غریب نگو خواهد شد ان شاء الله تعالی این مشابهت صدوری و این
مناسبت ظاهری باعث آن تحلیل میشود و چون در طریقه تعلیه نقشبندیه جذب سلوک مقدم است مجذوبان

این طریق را که بدولت سلوک شرف نشده اند اینقسم تحمل و این نوع توهم بسیارست و جمعی را هم از ایشان
که منقلب در مقام جذبه حاصل میشود و از حالتی بجای میروند قطع منازل سلوک و طی مسالک سیر الیه الله
می انگارند و بآن تعلقات خود را بجزوب سالک میدانند بخاطر آنکه فرایقت که فقره پنجم نوشته شود در بیان حقیقت
جذبه و سلوک و فرق در میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص ممیزه هر یک از دیگری و فرق در میان
جذب بتدریج و جذب فغتی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد تحقیق الحق
و بیطلال الباطل و لو که المجرمون منشرح فی کس توفیق سبحانه و هر سبانه سید السبیل و نعم الوکیل
این مکتوبات مثل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفی که ب مقام جذبه متعلق اند و مقصد ثانی
در آنچه تعلق بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان اراد استقامت آنها کثیر
المنفعت است مقصد اول بدانکه مجزوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر راهی که
مجنذب شوند داخل جزیره ارباب قلوب اندی سلوک و تکلیف از مقام قلب نمی توان گذشت که بمقلب قلب
پیوسته انجذاب ایشان طلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی چنانچه با روح
درین مقام متمیز است و ظلمت بانور درین معامله تحتاط با کماله انضیق مقام قلب بر آمدن و بمقلب قلب
پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای توجیه قلوب و جدا شدن نفس
از روح و فرو دادن او در مقام بندگی متصور نیست با دام کبر این هر دو فی الحقیقت متحد اند اما حقیقت جامع قلبیه
محکم و پاست انجذاب فالص و می متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک طی مسالک سیر الیه
الله و تحقیق سیر فی الله بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از کماله که بعین الله باشد تعلق دارد و صورت بند و
هر گدائی مرمودان کی شود به پیشه آخر سلیمان کی شود به نظر الفرق بین انجذاب المنستی و جذب المبنی شهود این
مجزوبان ارباب قلوب در چه کثرت است این معنی را معلوم کنایه و شهود شان درین کثرت نیست ملاحظه فرم
که باطائف و احاطه و سیران بوجوه و بصورت شبه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت شهود
روح باشد و می میدانند تعالی و قدس و احاطه سیران و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر شاگ
عبود نمیکند مگر تا بمقام فوق نرسد مقام فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان از مقام
روح بالاتر رود و شهود بر روح اثر دیگر نباشد نظر بفرق روح موقوف است بر سیران بمقام روح و محبت و
انجذاب هم در رنگ شهود است شهودی سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او و آن بحصول تناسب

که به نهایت سیر الی الله معبر است **س** یحسبکس را هم نموده او فنا و نیستی را در بارگاه کبریا و اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با در او را شهود متعارف است همچنانکه مقصد ایشان بچگونگی است اتصال ایشان با و سجا نه نیز چون و چگونه است چون را بچون را نیست لیکن عطا یا الملك الامط یا **ه** اتصال فی تکلیف بغیاس و است رباننا من اربابان ناس و آحاد و مسلمان و قرب و معیت حق سجا نه نزد محققین ارباب سلوک که به نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علما و اهل حق شکر الله تعالی سعیم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیجا اصلی و در دست نزدیکان حکم تقرب نمیکند بزرگی میفرماید هر که گوید نزد یکم دور است و هر که دور است نزدیک است تصوف اینست علمیکه متعلق بتوحید و جود است منشأ آن محبت و انجذاب قلبی است ارباب قلوب که جذب پیدا نگردند و براه سلوک قطع منازل مینمایند این علم بانیان مناسب ندارد و همچنین مجذوبانی که سلوک از قلب بکلیت توجیه بقلب قلب اند ازین علوم بتبری مینایند و مستغفر میباشد بعضی از مجذوبان باشند که هر چند براه سلوک نمایند و طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام بالوون قطع نشود و در رفوق پیدا کنند امثال این علوم دامن ایشان نمیکند زرد و ازین در طریقه نمیتوانند برآمدند از عروج به درج قرب و صعود و بهارج قدس کنند و انگ اندر بنا از جویا من هذه القرية الظالم أهلها و اجعل لنا من لدریک ولیا و اجعل لنا من لدریک نصیر اعلامت وصول بهنما مطلب بتبری ازین علوم است چه هر چند بتزیه بیشتر مناسبت پیدا شود عالم را با اصانع فی مناسبت تر میباشد این زمان عالم را عین صانع داشتن و یا صانع را محیط عالم پذیرا شدن بالذات معنی ندارد و ما للتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس فرموده اند که انما هیات را در ربانیت درج میکنیم معنی این عبارت آنست که انجذاب و محبتی که منتیان را در نهایت میسر می شود درین طریق انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا می شود مندرج است زیر که انجذاب منتی روحی است و مبتدئ جذب قلبی و چون قلب بزرخ است میان روح و نفس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص کردن این اندراج را باین طریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اکابر این خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسلکی از برای وصول این مطلب تعیین کرده اند و دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر می شود و ضابطه بدست ندارد و ایضا این بزرگواران را در مقام جذبیشان خاص

در حقیقی نهایت
در ربانیت و سبب

شان خاص است که دیگر اثر نیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان را در مقام بی آنکه قطع منازل
سلسله نماید و بقا و بقا را بشمارد و بقای ارباب سلوک حاصل میشود و شری از مقام تکمیل که شایع مقام سیر
عن الله باشد نیست نیز بهرست می آید که بآن تربیت مستعدان بدینا تحقیق این بحث عقرب تحریک و هدایت
انشاء الله تعالی اینجا دقیقه است باید دانست که روح را پیش از تعلقی به بدن نحوی از توجه بمقصود
حاصل بود چون به بدن متعلق گشت آن توجه ازل شد که این سلسله علیه طریقی از برای ظهور آن توجه سابق
وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق به بدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است
و شک نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهمان راست بعد از فنا
روح است و بقای او بوجه و حقایق که معبر به بقا باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است
بلکه توجه روحی که پیش از تعلقی به بدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روح است که فنا با و راه نیافیه است
و فرق در میان توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنا می روح بسیار است پس نهایت گفتن آن توجه
روحی مندرج را با اعتبار آنست که نه روح است که در نهایت همین توجه میماند و پس پس مراد از اندراج
نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال
تواند بود که عدم اثبات لفظ صورت برای ترغیب طلب این طریق بوده باشد و الحقیقه با حقیقت بعون الله
تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بی تعلل و کسب است بلکه توجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز
طلبی است و اثری است از توجه سابق روح که بالکل بواسطه تعلقی به بدن زائل نشده است کسب
و تعلل از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلقی توجه سابق را فراموش کرده اند
کسب گو یا از برای تنبیه بر توجه سابق است و تذکر است مرآن دولت گم شده را لیکن ناسیان توجه سابق
از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند و چنان ناسیان توجه سابق با تکلیف از توجه کلی بمتوجه الیه بالفعل
و کم شدن در آن خبر رسید به عدم نسیان توجه چنین است غایت مافی الباب و در سابقان
آن توجه و شمول و سرایان در کلیه ایشان پیدا میکند و بدن ایشان نیز حکم روح
شان میگردد و کما هو شأن المحبوبین المرادین الا فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
در رنگ فرق میان حقیقت شئی و صورت شئی است کما هو الظاهر علی ارباب آری محبان و اصل
و مراد آن کامل را اینقسم شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است دائمی نیست شمول دائمی خاصه

مجدوبان است معرفت مجذوبان را باب قلوب چون در مقام قلب ممکن و روشن پیدا کنند و معرفتی و صحو که در باب
 آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب محبت قلبی جماعه
 طلاب حاصل شود و هر چند از ایشان بحال نرسند چه ایشان خود بجز کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال
 نمی توانند شد مشهور است که از ناقص کامل نباید افتاده ایشان هر قدر که باشد پیش از افتاده از باب سلوک است
 هر چند بنهایت سلوک رسند و جذب مفتیان پیدا کنند یا بمقام قلب ایشان را بطریق سیر عن الله باشد
 فرو نیاورد و باشند چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل افتاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی
 نمانده تا افتاده تواند نمود شیخ مقتدر که بر رخ میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام
 قلب است فرو آمده است و از هر دو جهت روح و نفس حلقی و افرو گرفته است از جهت روح از
 فوق استفاده میکند و از جهت نفس بر او و خود افتاده میناید زیرا که او را توجیه حق سبحانه با توجیه خلق
 جمع شده است که هیچ کدام حجاب دیگری نیست پس افتاده و استفاده معا و در حاصل است بعضی
 از مشایخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و الخلق نمیخواهند و شیخ بر رخ را جامع بین التشبیه و التنزیه
 میگویند و پوشیده نماند که این قسم برزخیت که بناتقان بر سر است لائق مقام شیخی که مبنای آن بر محو است نیست
 زیرا که نفس شان در مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندراج نشنا و سکر شده است
 و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جداست پس ناچار سکر را در آن گنجایش نماند بلکه آنجا همه
 صحو است که مناسب مقام و عفو است و از شیخ کامل را چون در مقام قلب فرو می آید بواسطه برزخیت
 مناسبت بعالم پیدا میکند و بواسطه حصول کمالات مستعدان کمالات میشود و مجذوب ممکن نیز چون
 در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجیه را از ایشان در لغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه
 قلبی باشد نیز نصیبی بدست آورده است لاجرم راه افتاده بروی کشاده است بلکه گوئیم که کمیت افتاده
 مجذوب ممکن پیش از کمیت افتاده منتهی مرجوع است و کیفیت افتاده منتهی زیاده از کیفیت افتاده
 مجذوب است زیرا که منتهی مرجوع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است اما در صورت استانی الحقیقت
 جدا است منصف بزرگ اصل است و باقیست با و در این مجذوب را بعالم مناسبت فی الحقیقت است
 و از جمله افراد عالم است و باقی است ببقای آن که عالم بآن بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطه
 مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتهی مرجوع کمتر لیکن افتاده مراتب کمالات و ولایت

مخصوصی بمنشی است پس لاجرم در کیفیت افاده منشی راجح باشد و ایضا منشی رافی الحقیقت بهمت و توجه نیست و مجذوب صاحب بهمت و توجه است بهمت و توجه کار طالب را پیش میبرد و هر چند یکدکال نرساند و ایضا نهایت توجهی که طالب اثر از تجز و بیان حاصل میشود همان توجه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج در توجه قلبی حاصل گشته بخلاف توجهی که در صحبت منتیان پیدا میشود و توجه حادث است که بیشتر اصلا موجود نبود و موقوف بود بر قنای روح بلکه بر قنای او وجود حقانی پس لابد توجه اول سهل الحصول باشد و توجه ثانی متعسر الوجود و هر چه اصل است بدیست است و هر چه متعسر است کمتر نیچاست که گفته اند که تحصیل بهمت جذبه شیخ مقتدا واسطه نیست چه آن نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه انبیا تنبیه و تعلیم محتاج گشته اند این شیخ را شیخ تعلیم میگوید و شیخ تربیت و در بهمت سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که این قسم مجذوب ممکن را با فاده عام رخصت بدید و در مقام تکمیل و شیمی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افتاده باشد و قابلیت کمال و تکمیل بر وجه اتم داشته باشند در صحبت این مجذوب اگر افتند تکمیل که آن استعداد ضایع شود و آن قابلیت بر طرف گیرد و مثلاً زمینی که قابلیت تمام از برای زراعت گندم داشته باشد اگر تخم جدید گندم در آن زمین اندازند باز بازده استعداد و نیکومی آرد و اگر در آن زمین تخم زردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جای بار که مسلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او میدید و معنی افاده در وی یابد باید که افاده او را مقید سازد و بعضی قیود و مثل ظهور مناسبت طالب بطریق افاده او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس درین ریاست و اقتدار و هوای انفسانی از وی زایل نشده است بواسطه عدم تزکیه نفس و چون معلوم کنند که طالب از وی بنمایت افاده او رسیده است و در استعداد او طالب هنوز قابلیت ترقی است باینکه بوی این معنی را ظاهر سازد و او را رخصت بدید تا که خود را از شیخ دیگر با تمام رساند و خود را منتهی ندانند و بیان حیل را نهی مروت نکنند و امثال این شرائط که مناسب وقت و حال او دانند که سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدید اما منتهی مرجوع در افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بحج طرق و اشعار مناسبت است هر کس از وی بقدر استعداد مناسبت بهره تواند یافت هر چند تفاوت در سرعت و بطوع بواسطه قوت مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متفاوت است اما در اصل افاده متساوی الاقدام اند شیخ

بجای سکون

مقتار در وقت افاده طالب التجا بحجاب حق سبحانه و اقصای محمل شین او خفا مکروه سبحانه فی ضمن نهاده اشتمار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است و جمیع وقتی از اوقات در هر افعال از وی منفک نشود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در بیان آنچه تعلق بسکون دارد و بدینکه طالبی چون بطریق سلوک توجه بقدر کرد و اگر با سیمیکه ب است برسد و در آن فانی و مستحکم گردد و اطلاق فنا بر وی درست نمی آید و بعد از آن بقا بدان اسم اطلاق بقا بر وی مسلم است و باین فنا و بقا بمرتبه اولی از ولایت مشرف گردد لیکن اینجا سیمیکه که بسط سخن در آن ضرورتیست که میسر نیست فیضی که از ذات تعالی و تقدس میسر رسد و نورع است نوعی است که با سجا و ابقا و تخلیق و ترزین و احیاء و اموات و امثال آنها تعلق دارد و نورع دیگر با میان و معبر رفت و سایر کمالات مراتب و ولایت و نبوت متعلق است نورع اول از فیض متوسط صفات است و پس و نورع ثانی بعضی را توسط صفات است و بعضی دیگر را توسط شیون است و فرق در میان صفات و شیون است بسیار دقیق است لایظیر الا علی و الا در من الاولیاء المحمدری المشرق و لم یعلم انه تکلم به احد یا بحکمة صفات و در خارج موجود بود و در اندک بر ذات تعالی و تقدس و شیون است مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطانه این بحث بمثالی روشن گردد آب مثلاً با الطبع اند بالاب پایان فردی آید این فعل طبعی و ردی اعتباریات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند بر باب علم بواسطه نقل خود بمقتضای عالم از بالاب پایان می آید و توجه فوق نمیکند و علم تابع حیره است و اراده تابع علم است و قدرت نیز تابع است چه ارادت تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات در ذات آب اثبات کرده شود و بمنزله شیون است اگر با وجود این اعتبارات صفات نامیده در ذات آب اثبات کرده شود و بمنزله صفات میبود و است بوجد و از اند آب را باعتبار اولی حی و عالم قادر و مریانیته و آن گفت از برای این اسامی شدت صفات نامیده و در کمال است پس آنچه در عبارت بعضی مشارح در اثبات اسامی مذکوره از برای آب واقع شده است بنا بر این آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بقی وجود صفات نیز محمول است بعدم آن فرق و فرق دیگر میان شیون و صفات آنست که مقام شیون موجود فی شان است و مقام صفات انجین است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیائی که بر قدم دی اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و حصول فیض ثانی ایشان توسط شیونات است و سایر انبیاء و جماع که بر قدم ایشان صلوات الله تعالی

تجلی

و بر کات علی نبینا وعلیه السلام و علی جمیع اتباع و حصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشانرا توسط صفات است پس گویم
اسمی که رب انسر و راست علیه الصلوة والسلام و واسطه وصول فیض دوم است ظل شان العلم است و این
شان جامع جمیع شیون اجمالی است و آن ظل مجرب قابلیت ذاتست تعالی و تقدس هر شان علم را بلکه جمیع
شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم را بهتر باید دانست که این قابلیت اگر چه بزرگ است
میان ذات عز شاته و میان شان العلم را چون کجاست او بزرگ است و آن جهت ذات است تعالی
شانه و بزرگ نیز بزرگ آن پیدا نمیشود پس آن بزرگ بزرگ جهت دیگر که شان العلم است منصفیست
پس ناچار از ظل آن شان گفته شد و ایضا ظل شی عباد از ظهور شی است اگر چه تشبه و مثال باشد و در
مرتبه دوم و چون حصول بزرگ بعد حصول طرفین است لاجرم این بزرگ در وقت مکاشفه در تحت آن
شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور یا باخر اطلاق ظلمت مناسب افتاد و طائفه از اولیا را انشد
که بر قدم وی اند صلی الله علیه و سلم و بارک اسمائی که ارباب ایشان اند و وصول فیض ثانی ظلال
آن قابلیت را جامع اند و کانتفا حیل اند و آن ظل مجمل را و ارباب سایر انبیا صلوات الله تعالی و تسلیاته
علی نبینا وعلیه السلام و واسطه وصول فیض اول و ثانی ایشانرا قابلیت اتصاف ذاتست عز سلطانة بصفا
موجوده و طائفه که بر اقدام ایشانند ارباب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی
و واسطه وصول فیض اول هر انسر و علیه الصلوة والسلام قابلیت اتصاف ذاتست تعالی و تقدس
ص جمیع صفات را گویند قابلیتائی که وسائل فیوض سایر انبیا صلوات الله و بر کات علی نبینا وعلیه السلام
ظلال این قابلیت جامع اند و کانتفا حیل اند و آن شان جامع مجمل را و طائفه که بر قدم انسر و علیه الصلوة
والتحیة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشانرا جدا است که صفات اند پس مجرای آنرا و وسائل وصول فیض اول
جدا آید از وسائل و واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم
که رب انسر و علیه الصلوة و التحیة و قابلیت اتصاف مختصر ساخته اند بنشان آن عدم فرق است
میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و انشد بکی الحق و بهو بیدی السبیل پس محقق شد
که رب انسر و علیه الصلوة والسلام و التحیة رب الارباب است هم در مقام شیون و هم در خاتمه
صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کالات و ولایت
انحصرت علیه الصلوة والسلام از ذات است بی توسط امر نامده شیون عین ذات اند اعتبار زیادتی در ایشان

از متزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت و کل تابعان او چون از راه او فیض میگیرند ایشانرا نیز از ین مقام شرفی بدست آمد و دیگر بر احوال و سلاطین صفاتی او در میان است و صفات او وجود و زائد موجود اند
 حاجر خصمین در میان افتاد تجلی صفاتی نام و ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هر چند اعتبارا
 وجود زائد ندارد چه صفات وجود داند نه قابلیت اینها آنا چون قابلیت در رنگ برار رخ اند میان ذات
 و صفات بلکه میان شیون و صفات و بر رخ رنگ طیفین خود دیگر و قابلیت نیز رنگ صفات گرفته
 حالتیست پیدا کرده اند پس فراق دوست اگر زائد است اندک نیست و درون دیده اگر نیم موصست
 بسیار است و ازین بیان لایح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس بی پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن
 تجلی وجودی را منافی است لهذا آنسر و علیه الصلوة والسلام و التخیة در جانب وصول فیض وجود کمالات
 ولایت حاکمی او در میان نیامد و در جانب فیض وجودی حاکمی او در میان آمد که قابلیت اتصاف است
 چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیت اینها از اعتبارات عقل باشند وجود ذهنی ثابت شد
 و از آن حجاب علمی لازم آمد غایت مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون علمی زیرا که گوئیم
 که موجود ذهنی در میان دو موجود خارجی پدید نمیشود و موجود خارجی را پدید نمیشود و مگر موجود خارجی و کوسم
 فاجاب علمی ممکن در تقاع من البین بجمول بعض المعارف بخلاف الخارجی فانه لا یکن زواله چون این
 مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمد است منتهای سیر او که مسیری سیر الی الله تا بظلمت نشانست که
 اسم اوست و بعد از فنا در آن اسم پنهانی فی الله مشرف میگردد و اگر بآن اسم باقی گشت بقا بالله و در این
 میسر گشت و باین فنا و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و التخیة
 داخل میشود و اگر محمدی مشرب نیست بقا بلیت صفت یا نفس صفت که رب اوست همسر و اگر درین
 اسم فانی گشت فانی فی الله بر وی اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی بالله نیست
 چه اسم الله عبارت از مرتبه ایست که جامع جمیع شیون و صفات است و چون وجه شیون زیادت اعتبار نیست
 عین فانی و عین یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات است تعالی و
 تقدس همچنین بقا یک اعتبار بقا جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی بالله درین صورت گفتن
 درست میشود بخلاف در جانب صفات که موجود و زائد وجود زائد بر ذات مفارقت اینها با ذات عز سلطان و
 بلکه بر تحقیق است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و بکذا الحال فی البقاء پس ناچار

این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی باشد بلکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا مقید بصفاتی یعنی
 فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فنانی محمدیان اتم اند و بقای ایشان اکمل و فیض اوج محمدی
 چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس
 فنانی سالک در شانی مستلزم فنانی مطلق او باشد بر تعجبی که هیچ بقا وجود سالک و اثر او ندارد و همچنین
 بر تقدیر بقا بتامی خود بآن شان باقی میگردد و بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمی برد و اثرش زایل میگردد
 چه وجود سالک اثر بآن صفت است و ظل آن پس ظهور اصل ماحی وجود ظل باطل نباشد و بقا بآن از صفات
 پس محمدی از رجوع بصفات بشریت ایمن باشد و از خوف او محفوظ و بکلی از خود برآمده است و با و سبحانه
 باقی گشته درین محل خود ممنوع باشد بخلاف در صورت فنانی صفاتی که عود در اینجا بواسطه بقای اثر وجود سالک
 ممکن است ازینجا تواند بود اختلاف فکیه در میان مشایخ در جواز رجوع و اصل و عدم جواز آن واقع است حق آنست
 که اگر چه نیست محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلاف فکیه در زوال اثر وجود سالک بعد از فنانی او
 واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند و بعضی دیگر نه و ال اثر را جا نمانده اند یعنی درین باب نیز
 تفصیل است اگر چه نیست عین و اثر بر دورا گم میسازد و غیره و اثر زایل نمیشود چه اصل صفت که اصل دست
 باقی است پس زوال ظل آن بلاسماکن نباشد اینجا دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین و اثر نشود
 زوال شود نیست نه وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه بزوال
 وجودی تصور کرده اند و از زوال اثر ممکن گر خیزه اند و از الحاد و زندقه دانسته اند و الحق با حقا
 سبحانه عجیب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ گم
 بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است تا بچه زوال وجودی در عین و اثر محالست و شودی در هر دو ممکن بلکه
 واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان که تمام از قلب می برآیند و بقلب می پیوندند از تعقل
 احوال آزادند و از زرقیت ماسوی بالکلیه محروم دیگر اثر را چون وجود آثار را من گیر است و تعقل احوال نقد
 وقت مخلصی از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و تعقل احوال از شعب حقیقه تا موه قلوبیت پس شود دیگران
 همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود سالک ثابت است پرده مطلوب همانقدر راست است چون اثر
 باقیست پرده همان اثر است معرفت اگر سالک اندام سلوک غیر متعارف در مرتبه مراتب فوق اسمی که رب اوست برسد
 بی بلکه بآن اسم برسد و آن مرتبه فانی و مستملک گردد فانی اندر دلان صورت گفتن نیست این است بقا بآن مرتبه

پس تخصیص ذاتی الله ربان اسم باعتبار آنست که آن منزله اولی است از مراتب ذاتی الله معرفت سلوک است
بعضی را بی تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر سلوک شان مقدم است و بجهت اولی از آنها قطع منازل سلوک
جذب حاصل میشود و بعضی را بی منازل سلوک سیر میشود اما تا بر جذب بمیزان تقدم جذب مجبور است و باقی احتیاج
به چنین تعلقی دارد سلوک مجبان عبارت از طی مقامات عشره مشهور است به ترتیب و تفصیل و در سلوک
مجبوران خلاصه مقامات عشره حاصل میشود و به ترتیب و تفصیل کاری ندارند علم به وحدت وجود و مانند آن
از احواله و سرایان و معیت ذاتیه بجزیه مقدم یا توسط واسطه است سلوک خالص و جذبیه منتسبان را با مثال این
علوم مناسب نیست چنانکه بالا گذشت و حق البقیع منتسبان را نیز لغاوم مناسبه توحید وجود مناسب است
نیست هر چایبان حق البقیع به مقام مجربان مناسب مقام ارباب توحید وجود کرده اند آن حق البقیع مجزوبان
مبتدیی یا متوسط است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجزیه برسد بعد از آن را سه پیمان
جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط را سه دیگر ندارد همان جذب کافی است اگر ازین جذب بجزیه سیر فی الله
اراده نموده اند بی کافی است اما لفظ را سه منافی این اراده است چه بعد از سیر فی الله مسافعتی نیست که
در قطع آن محتاج بر را سه باشد و همچنین جذب مقدم هم مراد نیست چنانکه تباد از عبارتست پس ناچار جذب
متوسط اراده نموده باشند و کفایت او در وصول مطلوب معلوم نمیشود چه بسیاری از متوسطان در وقت
حصول این جذب از عروج بفرق تقاعد نموده اند و همان جذب را جذب نهایت انگاشته اند اگر کافی میبود در
اشاره را نمیکرد داشت آری جذب مقدم چون مجبوران تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و مجبوران را بقلای
عنایت خواهند کشید و در اشارات طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم
هم ممنوع است جذب که انجام کار او سلوک کشد کافی است و اگر سلوک نیاید مجزوب استراست از مجبوران
نیست خاتمه طائفه از مشایخ قدس الله تعالی اسراریم گفته اند که تجلی ذاتی بذیل شعور است
و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی نامدتی بی حس
و حرکت افتاده بودند و مردم مروه می انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جزآن در تجلی ذات است
گروه اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده اسمی است از اسماء بقا پرده بواسطه بقایای
اثر وجود صاحب تجلی است و آن بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا
باشد مشرق میشد آن تجلی هرگز از رابی شعور غیاس ساخت شعور حقیقی انانیت پس به پهن هوا انار کیف بحیرت

بلکه گوئیم آن تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفاتست تجلی ذات که مخصوص آنحضرت است
 بجای الصلوة والسلام والتحیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بی شعوری است و بی شعوری از دور نیست و
 دلیل بی پردگی شعور است و شعور در کمال حضور است بنهنگی از حال صاحب این تجلی که بالا صلاوة والاستقلال
 چنین خبر داد علی الغفران آنجا که گفت من منی از پوش رفت سبک به توصفات و تو عین ذات می نگریستی
 در تبسمی نه همین تجلی ذاتی که بی پرده است محبوبان را دائمی است و محبوبان را برقی زیر که ابدان محبوبان بر
 ارواح شان گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت
 بر سبیل ندرت و آنچه در حدیث نبوی علیین الصلوة تمامه و اکله واقع شده است لی مع الله وقت نماز
 از وقت نماز این تجلی برقی است از یکله این تجلی در حق آنسرور که با شاه مراوات نسبت علیه الصلوة والسلام
 دائمی است بلکه نوعی از خصوصیت این تجلی دائمی است که آن بر سبیل قلت واقع است که لا ینحی علی
 ارباب معرفت مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم در بیان حدیث لی مع الله وقت لا یسعی فیه
 ملک مقرب ولا نبی مرسل و دو طایفه اند جمعی از وقت وقت استمرار داده نموده اند و دیگر جمعی بندرت وقت
 قائل گشته اند و حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت نادر نیز متحقق است که امرت بالامارة الیه انفا
 نزد این حقیر متحقق آن وقت نادر و در وقت ادا نماز است و همانا که آنسرور علیه الصلوة والسلام و حدیث
 قره عینی فی الصلوة بآیه اشارت فرموده است و ایضا آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام والتحیة اقرب
 بایکون العبدین الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و اسجدوا اقرب پس در هر دو وقتی که قریب الی
 جل شانہ بیشتر است گنجائش غیر در آنوقت منفی نراست و آنچه بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم
 فرموده اند از وقت حال و قوت و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال عالی فی الصلوة کما لی
 قبل الصلوة فی الاحادیث المذكورة بل النص المذكور نفی المسادة والا استمرار باید دانست که استمرار وقت
 متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتی نادر هم واقع است یا نه جمعی را که بر بندرت
 وقت اطلاع نداده اند باین که قائل گشته اند و جمعی دیگر را که از آن مقام بهره داده اند بآن اعتراض
 نموده اند و الحق کسی را که لطیف آنحضرت علیه الصلوة والتحیة و نماز جمعیت داده اند و از دولت قرآن
 شریب ارزانی داشته اند نقل قلیل اندر ز قنا الله سبحانه کمال کرده نصیب این من هذا المقام بحیمة محمد علیه
 و علی آله الصلوة والتحیة والسلام معرفت منتہیان ارباب صفات در علوم و معارف

بجزو بان نزدیک اند و دشمن و دیر و دشمن نیز که رنگ چه هر دو از اسباب قلوب اند غایتی الهی است. باب صفات
از تقاضای مطلع اند بخلاف مجز و بان و ایضا اسباب صفات بواسطه سلوک و عروج بقیو قرب بیشتر دارند
از مجز و بان عروج ناکرده لیکن محبت اصل و انگیزش آن است اگر چه محبت و میان است چه محبت اگر چه محبت
من لیب در مجز و بان نیز قرب و محبت اصل اعتبار کرده شود پس مجز و بان در محبت مناسبت مجز و بان
دارند چه چپ ذاتی و لومع الحجب و مجز و بان نیز متحقق است محرف و عبارت بعضی ازین طائفه واقع است
که اقطاب را تجلی صفات و افراد را تجلی ذات درین سخن جمال نامی است چه قطب محیی مشرب است محراب را
تجلی ذات است آری درین تجلی نیز تفاوتهاست فربکیه افراد است اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات
نصیب است مگر آنکه گوئیم که از قطب قطب ابدال مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم
محمد محرف است ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی همچون و بیگونی است روح آدم که خلاصه دست و صورت
بیچونی و بیگونی آفرید پس همچنانکه حق سبحانه لامکان نیست روح نیز لامکانی آمده و نسبت روح با بدن همچو
نسبت اوست تعالی و تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج نه متصل نه منفصل پیش از قیومیت
نسبتی مفهوم نمیشود و هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت
تعالی مریدان را بواسطه قیومیت روح است بیفزیکه وارد میشود محل ورود آن فیض است و رحمت و
بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت بیچونی و بیگونی آفریده شد با جسم همچون و بیگونی
حقیقی را در وی گنجایش آید لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبیدی المؤمن چه ارض و سما با وجود
وسعت و فراخی چون داخل دایره امکانند و بدراغ چونی و بیگونی مشتمل گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و
چونی است ندارد لامکانی در مکان گنجایش ندارد و چون آرام نمیکند و پس ناچار گنجایش و قلب عبده مؤمن
که لامکانی است و مبری از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبده مؤمن بنا بر آنست که قلب غیر مؤمن
از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده است و حکم آن گرفته پس بواسطه این نزدیکی
و گرفتاری چونکه داخل دایره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضائع ساخته است
اولی که کالاتام علیهم اصل و از مشایخ هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لامکانیت قلب
بوده باشد چه مکانی بر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود غفلت و غفای چون مکان نیست هر آینه در
جنت لامکانی که روح است حکم فاش خود را در دایره اقل بلکه گوئیم این قلب چون محل تجلی انوار قدس شده است

بلکه بقای بقیم یافته عرش و مافیه اگر در وقتند محو و متلاشی گردد و ازینها باقی نماند کیا قال سید الطائفة
 هذا المقام ان الحیث اذا قورن بالقديم لم یبق له اثر ان لباسی است یکتا که خاص بر قدر روح و دهنه اندر آنکه نیز این
 خصوصیت ندارند داخل و اگر امکانند و متصف بچند لاجرم انسان خلیفه مرحن ایدل سلطانة بی صورت
 شئی خلیفه شئی است تا بر صورت شئی مخلوق نباشد خلافت شئی را نشاید و تا خلافت را شایان نباشد تحمل بار
 امانت اصل خود نتواند کرد و الا تحمل عطا یا الملك لا مطایا ه قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
 و الجبال فابین ان ینکنها و اشفق منها و حملها الا انسان انه کان ظلو ما هو لا کثیر الظلم علی نفسه بحیث
 لا یبقی من وجوده و لا قیامه و لا وجوده و لا کثیر الخیر و لا یکنون له ادرک تحقیق بالمقصود و لا علم له نسبتة الی
 المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلك للموطن ادرک و لا اعتد ان بالجمل معرفة اکثر من معرفة الله اشد هم تخیر اذیه
 تنبیه اگر بعضی عبارت نفی که میوه نظریه یا مظهر فیه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود و حاصل
 بر تنگی میدان عبارتی باید کرد و مراد کلام را مطابق آنای اهل سنت می باید داشت معرفت عالم چه صغیر و
 چه کبیر مطابرا باوصاف آسمیه است تعالی شانه و مرایای شیونات و کمالات ذاتیه او سبحانه کنی بود و کمون و کبر
 بود و مخزن خواست که خللا بر ملا و بد و از اجمال تفصیل آورد عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصل خویش و حکمت
 باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصا بنح سچون هیچ نسبتی نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست و دلیل آن
 هر کمالات مخزونه او تعالی و تقدس ماوراء این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و عینیت و احاطه و معیت
 از سر و وقت و غلبه حالت اکابر مستقیم الاحوال که از قبح صحو ایشا و اثر شربی ارزانی داشته اند ازین علوم
 معتبری و مستغفرا اگر چه بعضی ایشا را در ایشان راه این علوم حاصل میشود اما بالآخره ازینها میگذرانند و
 مطابق علوم شریعت علوم انلی برایشان ایراد میفرمایند متعالی از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالمی
 تحریری و فونی که کمالات مخزونه خود را در عرصه ظهور آورد و فنون مکتوبه خود را بر ملا جلوه دهد با ایجاد حروف و
 اصوات نماید تا در آن حروف و اصوات آن کمالات را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس دین
 صورت این حروف و اصوات و اوال را با معانی مخزونه و بلکه آن عالم موجد هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن
 عالم موجد اینها است و اینها و اوال اندر کمالات مکتوبه او و حروف و اصوات را عین آن عالم موجد
 یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با احاطه و معیت درین حادثه غیر واقع است معانی بیان
 صرفت مخزونه نماید پس چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسب است

والیهت ویدولیت متحقق است بعضی معانی زائده غیر واقع و تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی منحرفه و زائد از آن نسب زائده منزه و مبرا است و این حروف و اصوات و خارج موجودانند آنکه عالم و معانی معهودانند و آن حروف و اصوات او بام و خیالات اند پس عالم که عبارت از مادی است در خارج موجود است با وجود انظمی و الگوئی طبیعی نه آنکه عالم او بام و خیالات است این مذهب سفسطائی است که عالم را او بام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم از او بام و خیالات نمی برآورد و حقیقت موجود شده عالم بر آنکه عالم در ای الحقیقه مفروض است تنبیه مراد از نظریت و مراتب عالم را ماسوا و صفات اوست موصو را سما و صفات زائده سما و صفات با عیانها چه اسم در رنگ سببی یا طایفه بی مراتب میشود و صفت به چون موصوف بقید هیچ مظهر نگردد و رنگینای صورت معنی بگونه کج در کمال گدایان سلطان چه کار دارد و معرفت کمال تابعان آن سرور علیه الصلوٰه والسلام اگر چه بواسطه اتباع آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام و التخیل از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است علیه الصلوٰه والسلام نصیب است و سایر انبیاء را علی بنینا و علیه السلام و التحیات و التسلیات تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیاء را علی بنینا و علیه السلام و التحیات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمال تابعان این امت را نیست با وجود تجلی ذات بطریق طبیعت مثلا شخصی محبت جمال آفتاب ملج عروج را طی کرده با آفتاب برسد در میان آفتاب و او غیر از عالمی واقعی نماند و شخصی دیگر با وجود محبت ذات آفتاب در عروج با آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب حالکی در میان نیست که شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالم تراست با کمالات دقیقه او پس در هر که قرابت بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضل تر است پس هیچ ولی از اولیاء این امت که خیر الام است با وجود افضلیت غیر خویش بر تنبیه می از انبیاء نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت غیر خویش از مقام مایه لافضلیت نصیبی حاصل شود و فضل کلی انبیاء است اولیا طفیلی اند و لیکن بذات کلام اگر بقیه سجان علی ذک و علی جمیع نعماء و الصلوٰه والسلام علی افضل انبیاء و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و علی الصدیقین و الشهداء و الصالحین مکتوب و وصود و شستا و و هشتم سید این مکتوبی صد و یافته و شش از ادای صلوات نوافل جماعه در نماز عا شور او شب بارت و غیره و ایناسب ذک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید المرسلین و جنبا عن الرجال البیتهات فی الدین و الصلوٰه والسلام علی من مع بنیان الضلالت و رفع اعلام الهدایه

و علی آله الذی بر وصحبه الاختیار باید دانست که اکثر مردم از خواص و عوام دین زمان در ادای نوافل اهتمام تمام دارند و در مکتوبات مسابلات مینمایند و مراعات سنن و مستحبات را در آنها کمتر می کنند نوافل را عجز می نمایند و فرائض را ذلیل و غفلت است که فرائض را در اوقات مستحبه ادا نمایند و در تکبیر جماعه مسنونه بلکه در نفس جماعه تقیید می ندارند بکامل و تساهل ادا می کنند فرائض را غنیت می شمارند و روز عاشورا و شب برات و شب بخت و هفتم ماه رجب و اول شب جمعه ماه مذکور که آنرا الیلة الرغائب نام نهاده اند کمال اهتمام را می داشتند بجمیع تمام نوافل را بجماعت میگزاردند و آنرا نیک و مستحسن می پندارند نمیدانند که این از تسویات شیطان است که سادات را بصورت حسنات مینمایشد الا سلام مولانا عصام الدین هرودی در حاشیه شرح و قایم فرمایند که تطوع بجماعت و ترک فرض بجماعت از جهات شیطان است باید دانست که نوافل را بجماعت تمام کردن از بدعتها می نامند و مکرر است از ان بدعتها است که حضرت رسالت خاتمیت علیه السلام و افضلها و من التسلیمات الکلمه در شان آن فرموده است من احدث فی دیننا هذا فمردود باشد که ادا می نوافل بجماعت در بعضی روایات فقهیه مطلق مکرر است و بعضی دیگر که هر سه مشهور استماعی و جمیع است پس اگر بی تداعی بیکد و کس در ناحیه مسجل نفل بجماعت گزاردند و با باشد بی کراهت و در سه کس اختلاف مشایخ است و در چهار کس باتفاق مکرر نیست و بعضی روایات و بعضی دیگر اصح آنست که مکرر است فی الفتاوی السراجیه که التطوع باجماعه بخلاف التراجع و صلوة الکسوف فی الفتاوی الغیاثیه قال الشیخ الامام الشیخ رحمه الله سبحانه التطوع بجماعه خارج رمضان انما یکره اذا کان علی سبیل التلذذ اما اذا اقتداوا به او اثنان لا یکره و فی الثالث اختلاف فی الاربع بیکره بلا خلاف و ذکر فی الخلاصة التطوع باجماعه اذا کان علی سبیل التلذذ بیکره اما اذا صلوة بجماعه بغیر اذان و اقامه فی ناحیه المسجد فلا بیکره و قال الشمس الاکثره محمولی اذا کان سوی الامام ثلثه لا بیکره بالاتفاق و فی الاربع اختلاف و الاربع مکرر است فی الفتوی الشافیه و لا یصلی التطوع باجماعه الا فی شهر رمضان و ذلک انما بیکره اذا کان علی سبیل التلذذ یعنی یا اذان و اقامه اما لو اقتدی واحد او اثنان لا علی سبیل التلذذ بیکره و اذا اقتدی ثلثه اختلاف المشایخ رحمه الله تعالی و ان اقتدی باریعه مکرر اتفاقا و امثال این روایات بسیار است و کتب فقهیه بآن حمل دارند و اگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدد و ساکت باشد و مطلقا مجوز باشد ادای نفل بجماعت آنرا حل بایکد و بیکد که در روایات دیگر واقع شده است و از مطلق مقید مبرا باید دانست

و جواز مقصود برائین یا ثالث باید نبود چه علما حنفیه اگر چه در اصول مطلق بر ابراء اطلاق میکنند و بر نفسیه
حل نکنند اما در روایات حمل مطلق بر مقید جائز داشتند بلکه لازم دانسته و اگر بر طریق فتنه محال
حل نکنیم و بر اطلاق بکنند هم بر آئینه این مطلق معارض خواهد بود و مؤمن مقید اگر در قوت بر لب باشد
و مساوات ممنوع است چه روایات که راست باشد و کثرت محتار و مفتی بهمانند بخارات روایت است
و لو سلم مساوات ما گوئیم که بر تقدیر تعارض اولی که راست و اولی که اباحت ترجیح جانب که راست است که
رعایت احتیاط در است چنانچه مقر اهل اصول فقه است پس جماعت که در دوزخ عاشوراد شیب بر
ولایت الرضا پس نماز جماعت می گزارند و دو نیست و دو نیست سید سید کما پیش که در مسجد جامع
میشوند و آن نماز را اجتماع و جماعت را مستحسن می پندارند و می گمان امر کرده اند با اتفاق فقها و مکرر ده را
مستحسن دانستن از اعظم نماها است چه حرام را مباح دانستن بخیر کفراست و مکرر را احسن پنداشتن بکفر
از ان پایان است شاعت این فعل را نیک ندانند و دست آویز ایشان در باب دفع کراهت
عدم تداعی است آری عدم تداعی مقتضای بعضی روایات دفع کراهت میکنند اما مخصوص بواحد
اشنین است و آنهم شبری است که ناحیه مسجد متحقق شود و بدو نماز خطر افتاد با آنکه تداعی عبارت از اعلام
یکدیگر است از برای ادای نماز نفل و این معنی درین جماعت متحقق است چه قبیله قبیل در دوزخ باشند
یکدیگر را اعلام می کنند و می خوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت و نماز جماعت
می باید گزارد و این فعل را اعتبار نموده اند این قسم اعلام از اذان و اقامت هم ابلغ است پس تداعی هم
ثابت شد که تداعی را مخصوص باذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت
اذان و اقامت خواهیم پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص بواحد و اشنین است یا شریط دیگر
که بالا گذشت باید دانست که بنای ادای نوافل بر ایضا و شستن است که غلطه بر پا و سملست و هر کس
منافی آنست و در ادای نوافل اظهار و اعلان مطلوب است چه از ثواب بر پا و سملست پس باجماعت مناسب
باشد اگر گویم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادای نماز جمعه حضور سلطان یا نائب او شرط
کرده اند از آن جهت فتنه امن متحقق شود و درین جماعات مکروهات هم احتمال ایقاف فتنه قوی است پس این
اجتماع مشروط نباشد و متکبر باشد و حدیث بنویست علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنه
ناکمه لعن الله من القضا پس لات اسلام و فضات و اهل احتساب را لازم است که منع این اجتماع نمایند

ودرین باب بجز رب بالغ ووجه مرعی دارند تا استیصال این بدعت که سحر نقیض است متحقق نشود و الله یحق الحق ویهو
 یدی السبیل مکتوب ووصد و هشتاد و نهم بولانا بدرالدین صدور یافت و بیان اسرار قضاء
 قدر واینا سبب ذلك بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضا والقدر علی الخواص من
 عباده وستر عن العوام لکان الضلال عن سواد السبیل واقتضاه و الصلوة والسلام علی من اکل
 به الجنة الباقية و قطع به اذار العصاة للمالکة و علی آله واصحابه البررة الاقیار الذین آمنوا بالقدر وضوا
 بالقضاء وبعید فلما كانت مسئلة القضاء والقدر قد کثر فیها الحيرة والضللال وغلب علی اکثر ناظرین
 باطل الوجه والخیال حتی قال بعضهم کجھن کجھن فیما یتصدر من العبد بالاعتبار ودفنی بعضهم نسبة الی الوانہ
 القمار و اخذوا طائفة بطرفی الاقضاء فی الاعتقاد الذی ہوا الصراط المستقیم والمنہج القويم وقدر وفق
 بهذا الطریق الفرقة الناجية الذین ہم اهل السنة والجماعة رضی الله تعالی عنہم وعن اسلافہم واخلاتہم
 فترکوا الافراط والتفريط واختاروا الوسط والبین روى عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنہ انه سأل جعفر
 ابن محمد العبادق رضی الله تعالی عنہما فقال یابن رسول الله ا فوض الله تعالی لامر الی العباد فقال الله
 تعالی اهل من ان یفوض الی الربوبیة الی العباد فقال اهل یحییہم علی ذلک فقال الله اعدل من ان یحییہم علی
 ذلک ثم یخینہم فقال کیف ذلک فقال بین السین والجیم وتوفیض ولا کره ولا تسلیط لہذا قال اهل السنة
 ان الافعال الاختیاریة للعباد مقدرة الله تعالی من حیث الخلق والایجاد ومقدرة العباد علی
 وجہ اخر من التعلیق بسرعة بالاکتساب محکمة العباد باعتبار نسبتہا الی قدرته تعالی سیمی خلایق باعتبار
 نسبتہا الی قدرة العبد کسب الہ غیر ان الاشعری منہم ذهب الی ان لا تدخل الاختیار العباد فی افعالہم صلا لا لہ
 سبحانہ و اوجہ الافعال عقیب اختیار ہم بطریق جری العادة اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عنہ و ہذا المذہب
 حائل الی الجبر ولہذا یسمی بالجبر المتوسط قال الاستاذ ابواسحاق الاسفہری بتاثیر القدرة الحادثة فی اصل
 الفعل وحصول الفعل مجموع القدرتین وقد جوزا جملہ المؤمنین علی اثر واحد کجھتین قتلہما فکین قال القاضي
 وابوبکر الباقیانی بتاثیر القدرة الحادثة فی وصف الفعل بان یحیل الفعل موصوفا بمثل کورداعہ و معتصم
 واختار عن العبد الضعیف تاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل فی وصفہ معاذ لا معنی للتاثیر فی الوصف
 بدون التاثیر فی الاصل فی الوصف اثر المتضرع علیہ لکن محتاج الی تاثیر رائد علی تاثیر اصل الفعل اذ وجود
 الوصف فی الاصل وجود الاصل ولا یخفى فی القول بالتاثیر وان کبر ذلک علی الاشعری اذ التاثیر فی القدرة

ايضا بايجاد الله سبحانه كما ان نفس القدرة بما يجاده تعالى ايضا والقول بتاثير القدرة هو الاقرب الى الصواب
 ونذهب الاشعري داخل في دائره الجبر في الحقيقة اذ لا اختيار عنده حقيقة ولا تاثير للقدرة الحادثة اصلا
 عنده الا ان الفعل لا اختيارى عند الجبر لا ينسب الى الفاعل حقيقة بل مجازا وعند الاشعري ينسب الى الفاعل
 حقيقة وان لم يكن الاختيار ثابته حقيقة لان الفعل ينسب الى قدرة العبد حقيقة سواء كان القدرة مؤثرة
 ولو في الجملة كما هو نذهب غير الاشعري من اهل السنة او ملاحضا كما هو نذهب وبهذا الفرق يتميز نذهب بل في
 عن نذهب اهل الباطل ونفى الفعل عن الفاعل حقيقة واثباته مجازا كما هو نذهب الجبرية كفر محض في انكار
 عن الضرورة قال صاحب التمهيد ومن الجبرية من قال بان الفعل من العبد ظاهر ومجازا في الحقيقة لا استطاع
 بها والعبد كما لا يشاء اذ هو كماله في حركته فكذلك العبد مجبور كالشجر وبذلك كفر ومن اعتقد بذلك الصير كافر وقال ايضا
 في نذهب الجبرية قوله ان ليس للعباد افعال على الحقيقة لان في الخير والشر والافعال العبد فاعل هو الله
 سبحانه وبذلك كفر فان قلت اذ لم يكن للقدرة العبد تاثير في الافعال ولم يكن اختياره حقيقة فامعنى النسبة
 الافعال الى العبد حقيقة عند الاشعري قلت ان القدرة وان لم يكن لها تاثير في الافعال الا ان الله سبحانه جعلها
 مدار الوجود والافعال بان خلق الله تعالى الافعال عقب صرف قدرتهم واختيارهم الى الافعال بطريق جرى
 العادة وكان القدرة علته معاوية لوجود الافعال فيكون للقدرة مدخل في صدور الافعال عاده لانها
 لم توجد بدورها عاده وان لم يكن بها تاثير في الافعال فباعبار العلة العادة ينسب الى العباد افعالهم
 حقيقة بذات النهاية في صحيح نذهب الاشعري والكلام بعد محل تاويل اعلم ان اهل السنة آمنوا بالقدرة
 وقالوا بان القدرة خيرة وشره وعلوه ودمره من الله سبحانه لان معنى القدرة هو الاعداد والايجاد ومعلوم ان
 ليس بحديث ولا موجب الا الله سبحانه لا اله الا هو خالق كل شئ فاعبده والمعتزلة والقرية الكفر والقضاء والقدرة
 وزعموا ان افعال العباد حاصله بقدرة العبد وحده اذ قالوا لو قضى الله سبحانه الشئ لم يعد لهم على ذلك
 بوجهه سبحانه وبذلك جهل منهم لان القضاء لا يسلب القدرة والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد يفعل او تركه
 باختياره غاية ما في الباب انه لو جبر الاختيار لم يحقق الاختيار للمنافاة وايضا منقوض بافعال البار تعالى لان
 فعله سبحانه انما ينظر الى القضاء واما واجبا وممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فيجب وبالعدم فيمتنع فلو كان وجوب
 الفعل بالاختيار انما لم يكن البارى تعالى مختارا وبذلك كفر ولا يخفى على احد ان القول باستقلال قدرة العبد في ايجاد افعاله
 مع كمال ضعفه في غاية السخافة ومنشأه نهاية السفاهة وهذا بالغ مشايخ نادر الله شكر الله تعالى سبحانه في تفضيله

فی هذه المسئلة حتی قالوا ان الجوس اسعد ولا ستم حيث لم یثبته الا شرکاء واحد او المعتزلة اثبتوا شرکاء
 لا یجسی فرغمت الجبرية انه لا نفع للعبد اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات الجمادات الا قدرة لهم اصلا ولا قصد و
 الاختیار وزعموا ان العباد وثیاب بالخیر والایعاقب بالشر والکفار والعصاة معذورون غیر مسئولین
 لان الافعال کلها من الله تعالی والعبد مجبور فی ذلك وهذا کفر وبطلان المبرجة الملعونون الذین یقولون
 بان المعصية لا یضر والعاصی لا یعاقب روى عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال لعنت المبرجة
 علی لسان سبعین نبیا وندیم بطل بالضرورة للفرق الظاهر بین حرکة البطش وحرکة الارتعاش فکمل
 ولعلم قطعا ان الاول باختياره ودون الثاني والنصوص القطعية تنفی هذا المذهب ایضا کقوله تعالی جسرنا
 بکاکنا الیعملون وقوله سبحانه فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر الی غیر ذلك واعلم ان کثیر الناس لضعف بحکمهم
 قصور نیاتهم یطلبون الاعتذار ووقع السؤال عن انفسهم فیمیلون الی مذنب الا شعری بل الی مذنب الجبري
 قتارة یقولون بان لا اختیار للعبد حقيقة ونسبة ویفعل الیه مجاز وتارة یقولون لضعف الاختیار المستلزم للاجبار و
 مع ذلك یمعن کلام بعض الصوفیة فی هذا المقام من ان الفاعل واحد لیس الا به وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال
 وان حرکاته بمنزلة حرکات الجمادات بل وجود العبد ذاتا وصفة کسراب بقیة بحسب الطمان اذ احتی اذا جاهد لم یجد شیئا
 ووجد الله عنده وامثال هذا الكلام ازوارهم جراه علی المداينات والمسائلات فی الاقوال والافعال فقول فی تحقیق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة المرام ان الاختیار لو لم یکن ثابتا للعبد حقيقة کما یؤید به الا شعری لما نسب الله
 تعالی الظلم الی العباد ولا اختیار لهم ولا تاثیر لقدرة الله سبحانه والظلم الیهیم فی غیر موضع من
 کتاب الجید وحجج المداينة بدون التأثير ولفی الجحالة لا یوجب الظلم منهم نعم ان الایلام والتعزيب للعباد منه تعالی عن
 غیر ان یتوان الاختیار ثابتا لهم لیس ظلم اصلا اذ یو سبانه الیک علی الاطلاق یتصرف فی ملکة الطلاق کیف یشاء ما نسبته
 الظلم الیهیم مستلزم لشبوت الاختیار لهم واحتمال المجازی فی هذه النسبة خلافات المتبادر فلا ترتکب من غیر ضرورة
 فلما القول بضعف الاختیار فلا یخلو اما ان یراد به الضعف بالنسبة الی اختیاره تعالی فمسلم ولا نزاع فیه
 لاحد وكذا الضعف بمعنی عدم الاستقلال فی صدور الافعال ایضا مسلم واما الضعف بمعنی عدم المداينة فیسبیه
 للاختیار فی الافعال مصنوع وهو اول المسئلة وسند السند قد مر مفصلا فینبش ان یعلم ان الله تعالی کلکف نسباده
 بقدر طاقتهم واستطاعتهم وخفف فی التکلیف بالضعف فملکهم قال الله سبحانه وعلی ربک ان الله تعالی کلکف نسباده
 خلق الانسان ضعيفا کیف وهو سبحانه کلیم روف رحیم لا یتق با حکمة والایة والرحمة کلکف بالایس طبع له

العباد قائم تكلف برفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعها العبد بل كلف بما هو اليسر على العبد من الصلوة ^{المستقلة}
 على القيام والركوع والسجود والقرعة الميسرة وكل ذلك ليسيرة غاية اليسر وكذا الصوم مثلاً في نهاية السهولة
 والزكوة أيضاً كذلك اذ قدر بربع العشر ولم يقدر بالكل والنصف مثلاً لتقل على العباد من كمال الرافعة
 جعل المأثور خلفاً ان نفس الاصل فيجبل للوضوء خلفاً به التيمم وكذا حكم بان من لم يقدر على القيام صلى قاعداً
 من لم يقدر على السجود صلى مضطجعا وكذا من لم يقدر على الركوع فالسجود صلى مولياً الى غير ذلك مما لا يخفى على
 الناظر في الاحكام الشرعية بنظر الاعتدال والانصاف فحذف تمام التكليفات الشرعية في غاية اليسر وتماية السهولة و
 يطالع كمال الرافعة منه سبحانه على العباد في صفات صفحات التكليفات ومصادق تحقيق التكليفات بمعنى العوام
 في زيادة التكليف من المأمورات قال بعضهم تبني الزيادة في الصوم المفروض وبعضهم في الصلوات المفروضة
 وعلى هذا القياس وما بناه التمسك الاكمال التخفيف وعدم جعلان اليسر في اداء الاحكام للبعض مبني على وجود ظلال
 نفسانية وكدرات طبيعية ناشية عن هوى النفس الامارة بالمطمنة بمعاداة الله سبحانه قال الله سبحانه كبر على
 المشركين فانه عزم اليد وقال تعالى وانا لكبيره الا على الخاشعين فكما ان عرض الظاهر موجب للعسر لا اداء
 الاحكام كذلك مرض الباطن ايضاً موجب كذلك العسر وقد ورد الشرع الشريف لا يبطال رسوم النفس
 الامارة ورفعه هو احسبها فحوى النفس ومتابعة الشرعية على طريق التقيض فلا جرم يكون وجود ذلك العسر
 دليل وجود هوى النفس فيعده وجود الهوى بقدر العسر فاذا انتفى الهوى كتمت انتفى العسر اذ اكمال بعض
 الصوفية المذكور سابقاً في نفي الاختيار اوضحه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقاً باحكام الشرعية فلا اعتبار
 اصلاً فكيف يصلح للجمعة والتقليد واما الصالح للجمعة والتقليد اقوال العلماء من اهل السنة فما دافع اقوالهم
 من كلام الصوفية تقبل واما الفهم للقبيل على اننا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوزوا الشرعية
 اصلاً لا في الاحوال ولا في الاعمال ولا في الاتوال ولا في العلوم والمعارف تعلمون ان بنية الخلفاء مع الشرعية ناشية
 عن فهم في الحال وخل فيه ولو صدق الحال فالحال الشرعية المحقة بما يحل خلاف الشرعية ولعل الزندقة وعلامة الخلفاء
 غايته في الباب ان الصوفي لو تكلم بكلام مخالف للشرعية ناش عن الكشف في غلبة الحمل وسكون الوقت فهو معذور
 وكشفه غير صحيح وغير صحيح التقليدين ينبغي ان يحل كلامه ويصرف عن ظاهره فان كلام السكاري يحل ويصرف
 عنه بهذا اليسر في هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى
 مكتوب ووصد ونودوم بلامحمد باسمه صدور يافته بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

علی سید المرسلین واکه واصحاب الطیبین الطاهرین بدانکه طریقی که آقرباست و آسبقت و آوفاق و آسلم و آحکم و
 آصدق و آدل و آعلی و آجل و آرفع و آکمل طریقیه نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواح ایا لهما و اسرار
 موالیهما ایتمه بزرگی این طریقی و علوشان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیه است علی
 صاحبهما الصلوة والسلام و التختیه و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان
 من الملک المنان نهایت کار و در بدایت شان مندرج گشته است و حضور گاهی ایشان دوام پیدا کرده
 بعد از وصول بدرجه کمال فوق آگاهیه های دیگران شده ای برادر ارشدک الله تعالی الی سوا الصراط
 این درویش را چون مهوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل و علا یادی کار و گشته بخدمت
 ولایت پناه حقیقت آگاه بادی طریقی اندراج النهایه فی الدرایه والی سبیل الموصول الی درجات
 الولاية مؤید الدین الرضی شینا و امامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکی از خلفای کبار خاندان
 حضرت اکبر نقشبندیه قدس الله تعالی اسراریم بوده اند رسانید و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات
 جل سلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معهود توجیه نمودند تا التذات تام و من پیدا شد و از کمال شوق گریه
 دست داد بعد از یک روز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است بغیبه و نمود و دران
 بیخودی یک دریای محیط دیدیم و صور اشکال عالم را در رنگ سایه دران دریا یافتیم و این بیخودی رفته رفته
 استیلائی پیدا کرده به امتداد کشید گاهی تا یک پهر روز می کشید و گاهی تا دو پهر و در بعضی اوقات
 استعجاب شب می نمود و چون این قصه را بحضرت ایشان رسانیدیم فرمودند بخوی از فنا حاصل شده است
 و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگار داشت آن آگاهی امروند و بعد از دو روز مرافقای مصطلح حاصل شد بعضی
 رسانیدیم فرمودند به کار خود مشغول باش بعد از آن فنا از فنا حاصل شد چون بعضی رسانیدیم فرمودند که تمام
 عالم را یکی می بینی و متصل واحدی یابی عرض کردم که بلی فرمودند که معتبر در فنا و فنا آنست که با وجود دیدن
 اتصال بی شعوری حاصل در همان شب فنای قنایان صفت حاصل شد بعضی رسانیدیم و حالیکه بعد از فنا حاصل شد
 نیز بعضی رسانیدیم و گفتیم که من علم خود را نسبت بچی سجاه حضور می یابم و اوصافیکه من منسوب بوده بچی سبب منسوب
 می یابم بعد از آن نوریکه محیط همه شیا است ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم حل محلا و آن نوریکه سیاه داشت
 بعضی رسانیدیم فرمودند که حق مشهود است جل سلطانه اما در پره نور و نیز فرمودند که این انبساط که دران نور نیاید
 علم است بواسطه تعلیق ذات جل شایسته اشیا متعده که در بالا و پست واقع شده اند منبسط نمایند یعنی باید که بعد از آن

از سیاه منبسط و با قیاس از دور رنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید و روند آن نقطه را هم نمی باید کرد و بخی
 بخت آمد همچنان کردم آن نقطه را به یوم هم از میان زائل شد و بخت اینجا می که در انمول شود حق سبحانه
 خود بخود است چون بعضی رسانیدم فرمودند که بهین حضور حضور نقشبند است و نسبت نقشبند عبادت
 ازین حضور است و این حضور را حضور بی غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت دین مومن
 صورت می بندد و حصول این نسبت مرطاب را درین طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و در سلاسل
 دیگر اذکار و ادا و اسیر تا بران عمل نماید و می مقصود بود ع قیاس کن رنگستان من بهار مراد و این
 نسبت عین الوجود بعد از دو ماه و چند روز از ابتدا از زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق
 شدن این نسبت فتاوی دیگر که آنرا فتاوی حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد
 که تمام عالم را از غرش مرکز کوزین در حیت آن وسعت مقدار غر دل قدری نبود بعد از آن خود را در هر دو عالم
 بلکه هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی عین خود دیدم و خود را عین همه اینها تا آنکه
 تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را با آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه
 اضعاف عالم را در آن گنجایش داشت بلکه خود را در هر ذره را نور می یافتم منبسط که هر ذره را ساریت صورت و اشکال
 عالم در آن فقه مضمحل و متلاشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم همچون بعضی رسانیدم فرمودند
 که مرتبه حق یقین در توحید همین است و جمیع کلمه عبارت از بی تمام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را چنانکه
 اول حق می یافتم این زمان موهوم و هر ذره را که حق می یافتم بی تفاوت و بی تمیز میان ذره را موهوم یافتم
 و غایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت مخصوص که از پذیر زبگوار علیه الرحمة شنیده بودم پیدا آمد که

فرموده است ان شئت قلت انه ای العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه
 وان شئت قلت بالبحر لعدم التميز بينهما این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب گشت بعد از آن در
 ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور و صفات نشده است بکار خود مشغول
 باش تا تمیز موجود را موهوم ظاهر شود عبارت مخصوص را که مشیر به عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان
 حال کامل نکرده است عدم تمیز هم نسبت بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه
 و تعالی بعضی توجیه حضرت ایشان بعد از در حد تمیز در موهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقی از موهوم
 تمیز ممتاز یافتم صفات و افعال و آثار که از موهوم میباید از حق سبحانه و دیدم و این صفات و افعال را نیز موهوم

محض یافتن در خارج جز یک ذات موجودند و چون این حالت را بعض اشرف رسانند م فرمودند که مرتبه فرق
بعد از کج همین است و نه اینست سعی تا اینجا است پیش ازین آنچه در نهاد و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر
نشد و این مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبه اول
چون از سرگنجی آوردند و از حق بیدار شد مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد و بر حق را یافت
و هر ذره را امرت شود و دریافت از ان مقام باز بجزین بردند چون بخود آوردند حضرت حقیقی آنه تعالی را با هر
ذره از ذرات وجود خود یافت نه در وی و مقام سابق نسبت باین مقام ثانوی فرود تر نظر آید باز بجزین
بردند و چون با قافت آوردند درین مرتبه حق را سبحانه نه متصل عالم یافت و نه منفصل نه داخل عالم
و نه خارج نسبت معیت و احاطه و سایر این برخیکه اول می یافت با کلیه فنی گشت مع ذلک بهمان نسبت
مشهور شد بل کانه محسوس و عالم نیز درین وقت مشهور بود اما باقی سبحانه ازین نسبت مذکور بهیچ نسبت
باز بجزین بردند چون بصحرا آوردند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را بعالم نسبتی است و را این نسبت
مذکوره و آن نسبت مجهول الکفیه است او تعالی مشهور شد به نسبت مجهول الکفیه باز بجزین بردند
و توحی از قبض درین مرتبه رود و چون باز بخود آوردند او تعالی مشهور گشت بغیر آن نسبت مجهول الکفیه
بطوریکه بهیچ نسبت بعالم ندارد نه معلوم الکفیه نه مجهول الکفیه و درین وقت عالم مشهور بود بهمان
خصوصیت و در آنوقت علم خاص عنایت شد که بسبب آن علم بهیچ مناسبتی در میان خلق و حق تعالی نماند
با وجود حصول برودش و درین وقت معلوم گردانیدند که این مشهور باین صفت باین تنزیه ذات حق است
سبحانه تعالی عن ذلک بلکه صورت مثالی تعلق تکوین اوست سبحانه که در او از تعلقات کونی است
معلوم الکفیه باشد آن تعلق یا مجهول الکفیه بسیار است شعری فی الوصول الی سعاد و در نه
قلل اقبال و درین خجوت پای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال متنبین معارف جاری سازم به تطویل انجامد و باطن
گشاید علی الخصوص معارف توحید وجود و عالم ظلیت اشیا اگر در بیان آیند جماعه که عمر با در توحید وجود گذرانیدند
معلوم نمایند که قطره از ان دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب آنست که همان جماعت این درویش را
از باب توحید وجودی انکارند و از علما و متکرمین توحیدی شمارند و از کونه نظری پنداشته اند که بعضی بر معارف
توحیدی از کمال است و ترمی از ان مقام از نقص به میزدی چند خود بخیره عیب پسندند بر عزم سهره مشهور
آن جماعه درین احوال مشایخ را تقدم است که در توحید وجودی واقع شدند از حضرت حقیقی سبحانه و تعالی ایشان را انصاف

و یاد از کجا دانسته اند که آن مشایخ را از ان مقام ترقی واقع نشده است و محبوس آن مقام مانده اند سخن
 و نقض حصول معارف و توحیدی نیست که آن البتة واقع است بلکه سخن و ترقی از ان مقام است اگر
 صاحب ترقی را منکر توحید گویند و بران اصطلاح بنزدی مناقشه است بپیر اصل سخن برویم و گوئیم که چون
 قلیل را بکثرت و کمال است و قطره را به بحر غدیر اشاره اقتصار بر قلیل نمودم و اکثر بقطره ای برادر چون حضرت
 خوابه مر کمال مکمل دانسته بجازرت تعلیم طریقه فرمودند و جمعی از طالبان از احوال من نموده مراد از وقت و کمال
 و تکمیل خود نزدی بود فرمودند جای ترد نیست که مشایخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل
 فرموده اگر نزدی درین مقام پیدا شود نزدی و در کمالیت آن مشایخ لازم آید حسب الامر شروع
 و تعلیم طریقت نمودم تو جهات و در کار طالبان مرعی ساختم در مستر شدن اثرهای عظام
 محسوس شد حتی که کارسین ایسا عات قرار یافت یک چندی باین امر سرگرمی داشتم آخر الامر باز علم
 نقص خود پیدا شد و ظاهیر ساختند که تجلی ذاتی برقی که کابیر مشایخ آنرا ندایت گفته اند هیچ درین راه پیدا
 نشد و سیر الی الله نیز معلوم نشد که چیست پس از تحصیل امثال این کمالات چاره نبود این بان نظر
 بنقص خود مبرین نگشت طالبانی که در گردن بوده اند متوجه کرده حدیث نقص خود گفته و داع همه را
 ساختم اما طالبان این معنی را بر توافع محمول داشته از اینچه داشته اند بنگشتند بعد از چندگاه حضرت
 حبیبیانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید بصدره جمیع علیه و آله الصلوات و التسلیات بآنکه حال
 طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اتباع سنت
 سنیة مصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و اجتناب است از بدعت و پیروی انفسانیه
 و عمل بر قیمت امور عالمکن و احراز از عمل بر خصلت و استملاک و اضحی الاست اولاد و حجت جذبه این استملاک
 بعد تم تعبیر کرده اند و بقاییکه درین حجت پیدا شود بعد از تحقیق این استملاک معبر بوجود عدم است یعنی وجود
 و بقای که ترتیب است بر عدم که استملاک اضحی ال نه عبارت از غیبت از حلیت است بلکه با این استملاک بعضی را
 غیبت از حلیت اتفاق افتد و بعضی دیگر رانده و صاحب این بقا ممکن است که بصفات بشیریت رجوع کند با خلاق
 انفسانیه خود نماید بخلاف بقای که برینا مترتب است که عود از ان جائز نیست تواند بود که حضرت خواجہ بزرگ
 قدس الله تعالی سرور الاقدس همین معنی فرموده باشد که وجود عدم بوجود بشیریت عود میکند اما وجود
 فنا بوجود بشیریت هرگز عود نمی کند چنانچه بانی مقام اول مبنی و در راه است و رجوع از راه ممکن است

دو تائی واصل منتهی است و اصل را رجوع نمی باشد بزرگی میفرماید یا رجوع من منج الامن الطريق ومن وصل
 الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود عدم هر چند در راه است اما از نهایت کار بکمال اندراج النهایه فی البقیه
 آگاه است آنچه منتهی را در آخر مسیر است خلاصه آن این را درین جهت اجمالاً حاصل است و این نسبت
 چونکه در منتهی شمولی پیدا کرده است و عموم سیر بسته آن در روحانیت و جسمانیت او حاصل گشته
 و در وجود عدم مقصور بر خلاصه قلب است و لونی انجایه و انکان علی سبیل الاجمال لاجرم منتهی صاحب
 تفصیل است و رجوع او اوصاف جسمانیه محتجج به سیران آن نسبت و مراتب جسمانیه و از اوصاف
 آن برآورده است و فانی ساخته و این فنا موجب محض است و رجوع از موجب محض لایلیق بحجاب
 قدس تعالی و تقدس بجلالات صاحب وجود عدم که این سرایت در حق او مفقود است چون این مراتب
 تلج قلب اند آن نسبت بطریق تجعیت درینها نیز فی الجملة ساری شده است و از صورت باز داشته
 مغلوب ساخته لیکن تا فناء و زوال نرسانیده فیکن الرجوع منه اذ المغلوب قلبی بعروض بعضی العوارض و لحوق
 بعضی الموانع و الرزائل لا یعود کما مر بنا که بعضی از مشایخ این سلسله عقیده بر اینند تعالی ارواحهم باستعمالک و
 استعمال لایزال مذکور و بقای آنکه بران مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز درین مرتبه اشپا
 نموده و این باقی را واصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است بحجاب قدس جسمانیه نیز درینجا مستحق
 میدانند و کل ذلک باعتبار اندراج النهایه فی البدایه و الافاقه و البقاء لایکونان الا للمنتهی هو الواصل و التجلی
 الذاتی مخصوص به دوام مخصوص مع الله سبحانه لایکون الا للمنتهی الواصل اذ لا رجوع له اصلاً اما اطلاق اول هم
 باعتبار مذکور صحیح است و منتهی بر وجه وجهی ازین قبیل فنا و بقا و تجلی ذاتی و شهود ذاتی واصل و یاد داشت
 که در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الا قدس واقع است عزیز میفرمودند که مبنای
 لکن کتاب و مکتوبات و رسائل است بهیضی از مخلصان ایشان درایت و معرفت من ارسلت الیه است تکلموا الله
 علی قدر عقولهم در انجام می است و نیز ازین قبیل است رساله سلسله الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجه احرار
 واقع شده است و رباعیات مشرعه که حضرت خواجه مأمود الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی سلمه الله
 تعالی نوشته اند و این بقا را بلکه بر بقای که در جهت جذب پیدا شود آنرا در در توحید وجود است لهذا بعضی
 از مشایخ حق یقین را برنجی بیان کرده اند که تا کشف توحید وجود است و بعضی را همین بیان داشتند و ابتدا
 که حق یقین ایشان عبارت از تجلی صورت است و کار که بطبع تشیع انجامید و حق آنست که این حق یقین ایشان در

بهجت جاذبه پیدا شده است و این معرفت مناسب آن مقام است تجلی صورتی چه دیگر است که الایحی علی
 اربابه و شهود و وحدت در مرات کثرت برخی که مرات تمام مخفی شود و مشهود جز وجه بانی بیچ نماز این مقام
 پیدا داشت مناسب دانسته اطلاق یاد داشت بر این مرتبه کرده اند و این را تجلی ذاتی و شهود
 ذاتی نیز می گویند و این مقام احسان میفرمایند و آن گم شدن را بوصول معبر ساختن و نور در گم شود
 وصال نیست و بس و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجه عبدالله از مشایخ متقدمین
 این سلسله کسی باین اصطلاح حکم نرفته است و هر چه خوبان کنند خوب آید و از کلمات قدسی است
 ایشانست که زبان مرات دلست و دل مرات روح و روح مرات حقیقت انسانی و حقیقت انسانی
 مرات حق سبحانه تعالی حقائق غیبیه از غیب ذات قطع مسافات بعیده کرده زبان می آید و آنرا صورت لفظی
 پذیرفته بسامع مستعدان حقائق میرسد و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که باز مدت کردم و چه مرا کلمات گویند
 یکی آنکه هر چه نویسم جدید بوده قدیم و دیگر آنکه هر چه گویم مقبول بوده مردود و از این کلمات قدسی بزرگی
 ایشان و علوم منزلات معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد که ایشان دران سخنان در میان نیستند
 و مرآتیش نمیشوند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال و ماعنده من علوم درجه و ستر که کمال این مشنویاست را
 مناسب حال خود می خوانند و مشنوی کسی هر کسی از ظن خود شد یا رن و از درون من بخت اسرار من
 سر من از ناله من دور نیست و لیک گوش و چشم را این نور نیست و این حقیر شمره از حقیقت علوم و معارف
 ایشان در آخرین مکتوبات با اندازه فهم قاصر خود خواهد نوشت و الامر عند الله سبحانه و اگر حق سبحانه بکمال
 عنایت خویش بعضی ایشان را بعد از حصول انجذنه و تمامی البخته بدولت سلوک مشرف گرداند بعد و جاذبه
 مسافت بعید را که تقدیر به بنجاه هزار ساله راه کرده اند در کمیه تخرج الدلائل و الروح الیه فی یوم کان
 مقداره خمسين الف سنة در منزلت این تقدیر باند که دست توانند قطع نمود و بحقیقت فنا فی الله و البقاء و بقاء
 نه تمامی سلوک تا نهایت سیر الی است که بقای مطلق معبر است بعد از ان باز مقام نبیاست که آنرا بشیر الله
 و البقاء بالله تعبیر کرده اند سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی است که سالک ظاهر آنست که سیر فی الله سیر در ان
 اسم است چه هر اسم جامع اسما و بی نهایت است پس سیر در ان نیز بی نهایت باشد و این دره ایش را درین مقام
 معرفت خالص است درین نزدیکی ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی طایر نام در مرتب عروج فوق عین
 ثابت است زیرا که عین ثابت سالک ظل همان اسم است و صورت عین همان که فضل برده ی بل شایه مخصوص از

از آن اسم تیر عروج میفرمایند و ترقیات بی نهایت الاشارة الیه می نمایند و من بعد از این مایه
صفحاته و دکنه خطی که در هر فصل و هر خبر و اصلان سایر ارباب سلوک در جهت ثانی ایشان متشکک
و نقصانی الله و البقاء به تحقیق لیکن مسافتی که ارباب سلوک بر این اصناف مجاهدات قطع میکنند و در این
طوبیخه منتهای آن میرسد اگر این خانوادۀ بزرگ باشد از دولت شهود و ذوق یافت مقصود آن هست
از زمان قلیل قطع میفرمایند و بکجه مطلوب میرسد بعد از رسیدن ترقیات بی نهایت چنانکه که منتیان
ارباب سلوک از آن ترقی و قرب قلیل انحصیب اند چه تقدم خبر بر سلوک نخوی از معنی مجموعیت می طلبند
تا مراد نباشد خبر نمیکنند خون کشند هر آینه نزدیک تر اند و قرب بیشتر را کنند از خواسته شده و ناخواسته
فرق بسیار است ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقشوسی عشق مشعوقان نسبت
و شیوه عشق عاشق با دو صطلح تغییر یک عشق عاشقان تنزه کننده عشق مشعوقان خوش فری کننده
اگر گویند که مراد آن سلاسل گیریم در این ترقی و قرب شریکند چه خبر بر سلوک شان مقدم است پس مرتبه
این طریق بطرق دیگر چه باشد اقرب طرق برای چه گفته شود جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول
این معنی نیستند بلکه بعضی ایشان از بسبیل اتفاق این دولت دست میدهند و این طریق موضوع از برای حصول این
دولت است یاد داشت که در عبارت کا بر این سلسله علقه میشود یعنی از تحقیق هر دو جهت خبر و سلوک صورت
می بندد و نهایت گفتن او را باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی است الانایات مطلق و در الورد نسبت میباشند
که شهود یا در مراتب صورت است یا در مراتب معنی یا در صورت معنی این شهودی پرده را برقی گفته اند یعنی حصول آن
شهود کالبرق است باز در پرده شهود بین شهود اگر محض فضل نیردی حل سلطانه دوم پذیرد و تمام از فضیلت پذیرا
بر آید بغیر این یاد داشت میفرمایند که حضور بی غیبت است چه هر گاه شهود پرده آمده نیست تحقیق گشت دوم که
دوم بی پردگی پیدا کنند نام یاد داشت بران طلاق نمیشود اینجا دقیقه است باید داشت که هر دو اصل را رجوع
نمایا شد و آگاهی پیش و آگاهی است ما سر بیان آن نسبت در کلیه و کالت نسبت بخلاف محبوبان که خبر بر سلوک
مقدم است این هر آن آگاهی است کلیه ایشان حکم هر گرفته است کار می کنند که امرت الاشارة الیه لانت حبس و هم
لما لانت از و اجم حتی صارت ظواهر هم و ظواهر هم لایح غیبت را در آگاهی ایشان گنجائی نباشد
پس آن نسبت فوق همه بنها باشد همین معنی در کتب و رسائل این حضرات آن عبارت شایع است چه
نسبت عبارت از آگاهی است و نهایت مراتب آگاهی آنست که بی پرده می شود و دوم پذیرد و شایع

این طریقی که این نسبت را بخود مخصوص میدانند باعتبار وضع طریق است از برای حصول آن دوات گما و الا
بعضی کار با سلاسل دیگر را هم اگر چشمتی شود جائز است بلکه افع قدوده اکابر اهل تشیع ابو سعید ابو الحیر
قدس الله تعالی سره ازین اکابر آگاهی رزمی مینماید و از استاد خود تحقیق آن منفرماید آنجا که میسر شد که
این حدیث دومی باشد استاد در جواب منفرماید یا شیه شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب مینماید و در
سوم باز تکرار آن سوال میکند استادش در جواب منفرماید که اگر باشد نادرست شیخ برقص درآمده و گفته که آن
از آن نادرست است آنکه گفته بودم که نهایت مطلق وراء امور است بیا نقش نیست که بعد از تحقق امر آگاهی
اگر عروجی واقع شود در جواب حیرت می افتد و این آگاهی را در رنگ سائر مراتب عروج می بیند
همین حیرت است که می بحیرت کبری است که مخصوص با کاست که واقع فی کتب التوهم بزرگ و عقاید
منفرماید حسن تو را اگر در چنان زیر و زبانی که در خال و خط و زلف تو نیست خبر دیگری غیر مایه
عشق بالایی کفر و دین دیدم و نیز ترا شک و از یقین بیم کفر و دین یقین و شک هر چهار چه عقل
هم نشینیم بیم چون گذشت عقل ضد عالم چون گویم که کفر و دین دیدم و هر چه هست سده توح
سد سکندری همین بیم و غریزی دیگر منفرماید لاد یوزان سلمی روزی باز گشتند و کیهن
بعد از حصول این حیرت مقام معرفت است تا که این دوات شرف سازند و حصول ایمان حقیقی بعد از
کفر حقیقی که مقام حیرت است بنوازند نهایت مطلوب محققان دین بیان است و مقام دخیل کمال
متابعت حضرت صاحب شرفیت علیه الصلوٰۃ والسلام که ادعوالی اند علی بصیرة انا و من اتبعنی من
مقام است که آن سرور دین دنیا علیه الصلوٰۃ والسلام این بیان را می طلبد منفرماید اللهم عظمی ایما اوصافا
یقینا لیس بعد کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرت است استعذه منفرماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر و التی
مراتب نهایت حق یقین است اینجا علم و دین حجاب یکدیگر نیستند شعری طوبی لا رب الا انعم فیما فی و لا حاشی
ما تخرج و نایز بدان رشک الله تعالی که خدای این عزیزان وقوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر
رسیده و بعد از طریق ایشان منسوب آنحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن توجیه و وجه خاص است که
فیوم جمعه موجودات است و استمال آن حصول آن نوع دوم که بعد از ظهور آن در طریق حضرت خواجه نقشبند و از آن
بیست و نهم نیز در آن خبر از حضرت خواجه طیف استین ایشان خواجده علاء الدین رسیده و چون ایشان طلب را بشا و در
بودند از برای حصول این هم جذبه نیز طریق وضع کردند از طریق در خلفای خانواده ایشان بطریق علانیه مشهور است

در عبارت ایشان آتی میشود که اقرب طرق طریق علیه علایه است هر چند اصل این جذبه با حضرت
 خواجه شمس الدین عیسی قزوینی صاحب کشف المحجوبین و صاحب کمال الخصال و صاحب کمال الخصال و صاحب کمال الخصال
 که این طرق کثیر البرکت است اندک این طرق ناقص از بسیار طرق دیگر است این وقت خلفای مشایخ خانواد
 علیه و اجازیه باین ولایت عظمی بفرستادند و بطالبان ازین راه ترویج میفرمایند حضرت خواجه احمد
 باین ولایت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخ علیهما الرضوان که از خلفای حضرت خواجه علاء الدین
 ریست نوع اول از جذبه که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه منسوب است طریق علیه از بر سه
 حصول آن موضوع است و آن طرق قوت عدوی است و سلوکی که بجا از حصول این جذبه متحقق میشود
 هم دو نوع است بلکه انواع است نوعی است که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از این طریق مقصود
 پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام و اختصار سیرت همین خاندان جذبه این طریق
 رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه محبت کمال خلاصه آنست که در داشتند فانی در ایشان
 بودند از میان سایر اصحاب رضوان الله تعالی عنهم خیمین باین خصوصیت طریق مخصوص گشته اند و پیوسته
 جذبه و سلوک تا به حضرت امام جعفر صادق همین خصوصیت رسیده و چون والد و امام از اولاد کرام حضرت
 صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرمودند و لد فی ابوبکر مرتین و چون حضرت
 امام از ابی کرام خود سیم شنبی بعد گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را با سلوک ایشان
 جمع فرمودند و باین سلوک مقصود پیوستند و فرق در میان این هر دو سلوک آنست که سلوک حضرت امیر
 بشر فانی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با فانی چنانی تعلق ندارد و بآن میانه که بقی از خانه جذبه کنند
 باشند و مطلوب ساینده در سلوک اول تحصیل معارف است و در ثانی غلبه محبت لایم حضرت امیر باب
 بر نیل علم و حضرت صدیق قابلیت خلعت آنست و علیه الصلوة والسلام پیدا کرد و قال علیه الصلوة والسلام
 گوشت تنه احد خلیلا لا تختار با بکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جذبه که میانی آن محبت است
 محبت سلوک فانی که منشاء علوم و معارف است نصیبی و افزای محبت معرفت حاصل کرد و بعد از آن امام
 این نسبت مکرر را بطریق و دعوت بساطان اعازین قدس الله تعالی سره سپرده اند که این با ارادت ما را
 بیش از ایشان مانده اند تا به هیچ باطل آن بر نبرد و روی توجیه شان چنان گسترش پذیرد که آن مانت بماند
 مناسبند دارند و درین تمیل نیز حکمتهاست هر چند عالمان ازین نسبت قلیل النصیب اند اما این نسبت را

از انواران بزرگوار نصیب فرست مثلاً نوعی از سکر که درین نسبت منبج است از آثار انوار سلطان العارفين
آن سکر مبتدیان از حسن غایب میسازد و از روش میر و بعد از آن بتدریج رو با ستار می آرد و با اعتبار
غلبه صوابین نسبت در مراتب صومند میگرد و در ظاهر صحت و در باطن سکر این بیت در بیان حال
ایشان است **ع** از درون شو آشنا و از برون بیگانه دش پنخپن زیا روش کم میبود اندر جهان
علی هذا القیاس از هر بزرگی نوری فرا گرفته تا باطل خود رسیده و آن عارف ربانی حضرت خواجہ
عبدالحق عجد دانی است که سر حلقه سلسله حضرات خواجاست قدس الله تعالی اسرارهم در بقوت
باز این نسبت علیہ از سر طراوت گرفته در عرصه ظهور آمد یعنی از ایشان درین سلسله بانب سلوک
آفاق باز مخفی شد بعد حصول جسد بهیضی دیگر سلوک نمود و عروج پیدا کرد و مدت از زمانیکه حضرت
خواجہ نقیض بند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جناب سلوک آفانی
باز ظاهر گشت بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتن با وجود آن یک قسم خبر دیگر که
از راه معیت مخفی و نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب افتاد
ایشان عینی خدمت خواجہ علامه الحق والدین احاصل گشت بدولت هر دو جناب و سلوک آفانی شرف
گشتند بتمام قطب ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجہ محمد یار سا از کمالات ایشان بهره تام یافتند
و حضرت خواجہ در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل یدین بکنند محمد را به بنیاد ایشان
منقولست که میفرمودند مقصود از وجود با والدین ظهور محمد است خدمت خواجہ یار سا با وجود این کمالات
نسبت فردیت مولانا عارف ربو کبری است در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه بن نسبت ایشان را مانع شوی و
تکمیل طلب گشت الا در کمال تکمیل در جلیلا و شریف حضرت خواجہ نقیض در شان ایشان فرمودند که او شوی کند عالم را
منور شود و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا بابا والدین که پدرشان بود یافته بودند و باید دانست که نسبت
فردیت را تمام حق است سبحانه بشی تکمیل دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام
دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب است بکه ارشاد و تکمیل و نه صورت
زینت اصحاب آن نسبت حد عدالست ظاهرش تمام با خلق است باطنش بالکلیه حق تعالی و تقدیر
در جلیلا و مقام دعوت خالق صاحب این نسبت رست هر چند نسبت قطب ارشاد نیز تبار دعوت کفایت
میکند لاین بر بزرگواران را در نتیجه مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان ثانی امر ارض قلبیه است و صحبت شان

واقع اخلاق نامرغیه سید الطائفة جین البغدادی باین دولت مستعشار شد بود و باین منزلت که مشرف
گشته اشعرت قطبیت ایشان از شیخ سمری سقطی حاصل شده بود نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب از
سخنان قدسی ایشان مستمردم میدادند که من برید سمری ام من مرید محمد قصابم نسبت فردیت را
غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده در جنبان معدوم دانسته است بعد از خلفای حضرت
خواجہ نقشبند چراغ این خاندان بزرگ حضرت خواجہ حرار بود در جذبیه خواجہ ابراهیم خود نمود و متوجه سیر
آفاق گشته و تا هم سیر را رسانیده بی آنکه در اسم درآمده است ملک فناء در آن پیدا کنند باز بخانه جذبیه در
آمدند و استملاک و محال خاص در همین جت پیدا کردند و تقاسی هم در همین جت یافتند بالجمله شایع عظیم
در محبت و دشت و علوم و معارف که از فناء و بقا دست میداد ایشان از در همین مقام میسر شد اگر چه در علوم بواسطه
تغایر جتین تفاوت پیدا است یکی از تفاوتها اثبات توحید و وجود دست و عدم آن همچنین است اثبات نبوی
که مناسب توحید و کوراندن من الاحاطه و السران و المعیت الازلیات و شهود الوجود فی الکثرة مع اختلاف اکثر
یا نکتیه بحیث الایرج کلمه انا علی لسانک صلا و امثال لک بخلاف العلوم التي تیرب علی البقاء الذی بعد

القضاء المطلق فانما لیست کنایک بل علومهم مطابقه بعلوم الشریعہ بحقیقه غیر محتاجه الی التحداد و التکلفات
و الاسوله و الاجرة بالجمله بقایک در حجت جذریست هر نوع جذبیه که باشد از سکر مخم برآرد و در صحنی آرد و اند
یا وجود بقا اناباتی رجوع نمیکند شارات باو نمی آید و جذبیه غلبه محبت است و غلبه محبت را سکر لازم
پس هیچ وجه سکر از وی منتفک نشود پس ناچار علوم آن نیز سکر آمیز باشد کالقول بوجوه الوجود فان بنیایا
علی السکر و غلبه المحبته بحیث لا یبقی فی نظره الا المحبوب فیکتم فی ماسواه و اگر صحنی آید شود محبوب مانع شود
ماسواه او نمیشد حکم بحدت وجود نمیکرد و بقایک بعد از فناء مطلق و نهایت سلوک است منشأ صحو و مبدا
سفر است سکر را در انموطن ماضی نیست پنجاه سالک در حالت فنا گم شده بود همه رجوع کرده اما منتفع
بزرگ اصل یونانی بالبقا، بالعدسین ناچار در علوم شان سکر را محال نباشد پس علوم ایشان مطابق علوم انبیا
باشد علیهم الصلوٰه و التسلیات و البرکات الی یوم الدین ایضا از غریزی شنیدم که حضرت خواجہ سبکی از ابایی
مادر می خود که صاحب حوال غریبه بودند و جذبهایی قویه داشتند تیر حاصل کرده بودند و از مقام قطاب
اشاعره که تائیدین ایشان بودند است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجہ بر نصیب و امر بود
تائید شریعت و نصرت دین ایشان را از انجا بود و شمه از احوال گرامی ایشان بالا نکر شده است بعد از آن

ایحیای طریقت این بزرگواران اشاعت و اباین غرضین علی الخصوص در ممالک هندوستان که اهل آن
از کمالات ایشان بی بهره بودند بطور ارشاد و پناهی معارف آگاهی مویده این ارزشی شتخا و دانا محمد الیه
سلمه الله تعالی متحقق گشت نخست که شمه از کمالات ایشان تیر درین کثوت درج نماید چون رضای
ایشان درین باب مفهومی نگشت از جزات آن درین باب تقاعد نمود و مکتوب و وصیه نمود
و حکیم مولانا عبدالحی صدور یافته در بیان مراتب حیدر وجودی و شهودی و معارف متعلقه آنها -

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و صحابه
اجمعین بدان ارشد که الله تعالی که مشاء توحید وجودی جمعی را کثرت عمارت مراقبات توحید است
تفصل معنی کلمه طبعیه لا اله الا الله بلا موجود الا اختصار این قسم توحید یعنی از تحمل و تامل تجل بود سلطان
سلطان خیال است که از کثرت غرا و لذت معنی توحید را نمی معرفت در تنجیم نقش بسته است و چون تجل عباد
محمول است بر آئینه معلوم است صاحب این توحید از ارباب حوال نیست چهار باب حوال از باب
قلوبند و از مقام قلب در نیوقت خبر ندارد علمی پیش نیست بلکه علم را در جانتست بعضیها فوق بعضی
جمعی دیگر را نشان توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا یادگار و مراقبات که خالی از تجل
معنی توحید است اشتغال نموده اند و بجد و جمل یا بجد و سابقه عنایت بمقام قلب سیدان و جند بی
پیدا کرده اند و در مقام اگر بر ایشان جمال توحید وجودی ظاهر شود سبب آن غلبه محبت محبوب خواهد بود
که ماسوا می محبوب را از نظرشان مخفی ساخته است و مستور گردانیده و چون ماسوا می محبوب را نمی بینند
و نمی یابند لاجرم بزم محبوس را موجود نمیدانند انقسم توحید از احوال است و از علت تجل و شایسته هر یک
و سیرا و اگر اینجا همه ارباب قلوب را از همان مقام بعالم باز گردانند محبوب نبود و در هر نزد از فرات
حالم شایسته نمایند و وجودات را مایه محبت جمال محبوب میدانند اگر محض فضل خداوندی جل سلطان از مقام
قلب برآمده توحید خفا قدس مقلب قلب گردد و نمی معرفت توحید که در مقام قلب پیدا شد بود در و زوال می آید
هر خیزد و معارج عروج صعود نمایند خود را با نمی معرفت بی مناسبت ترایند جمعی از اینها تا بحد انکار و کفر
برند و از ارباب معرفت مثل رکن الدین ابوالکارم شیخ علاء الدوله سمنانی و بعضی دیگر را بعد از زوال این
معرفت بنفی و اثبات آن کاری ننمایند کاتب این سطور از انکار از باب این معرفت تخاشی ننماید و از
طعن ایشان خود را و در سیرا و انکار طعن را وقتی مجال باشد که رباب آن حال را در ظهور آن حال

قصد می اختیار می باشد بی اراده ایشان این معنی ایشان ظاهر شد دست ایشان مغلوب آن حال پس
 هر مینه مغرور باشند و لا رود الا طعن علی المضطر المعذور لیکن نقد میداند که فوق انصاف و دیگرست و را
 اینحال حالتی دیگر متحقق مجوسان نمیقام از کمالات بسیار ممنوعه و از مقامات بشمار محرم تحقیق قلیل است
 رانی آنکه ماست معنی توحید نماید و نفس را بابت اذکار بلکه بی آنکه مجاهد نماید محض لایز دی در لذت بردن
 و اخلاصت پناهی حقایق معارف آگای مویال بین روضی شینا و مولانا محمد الباقی قدس سره تعالی شرافت و
 تعلیم فرموده و توجیه انکشافات ایشان مقام قلب و رده درین معرفت کشفه بودند و علوم و معارف نیقام را فزاد و ان عطا
 فرموده و دقائق این معارف را کشف ساخته و تا مدتی در ان مقام قدم نهاده از کمالات کمال بنده نوای از مقام قلب
 برآورده و در بعضی آن معرفت و برداشته و رده رفته رفته تمام معدوم گشت مقصود از اظهار احوال خود نیست معلوم شود
 که انیم قوم را از روی کشف و ذوق تجربی آورده است نه از روی ظن تقلید معارف توحیدی که از بعضی دلیله
 ظاهر شده اند و ابتدای حال و مقام قلب سر بر زده باشد پس هیچ نقص ایشان ازین راه لاحق نشود و تحقیق
 در آنوقت رسائل معارف توحیدی نوشته است چون آن نوشته را بعضی یا از منتشر ساخته هیچ آنرا متوجه آنکه آن
 رسائل را بحال خود نگذاشته نقص قتی لازم می آید که از ان مقام نگذرند ظانف دیگر از رایتی جدا آنکه استعلام
 آنهمال و مشهور خود بر وجه تمسید کرده اند و بهت ایشان است که در مشهود و همواره محمل معدوم باشد اثری از لوازم
 وجود ایشان ظاهر نشود و جرع انار را بر خود کفر می انش زایت کار زوایشان فادوستی است مشاهد دیگر که قاری
 میداند بعضی از ایشان غیر این شایستهی عدال و اعدا می میجویم که هرگز او را وجود نبوده ایشان اند مقبول محبت
 حدیث قدسی من قلته فان ایتة و شان ایشان متحقق است همیشه در زیر بار وجود و لطف آشنانشان از دیدن آسایش در
 غفلت است بر تقدیر دوم استعلام غفلت بگنجایش شیخ الاسلام هر دی میفرماید یکساعت یکساعت حق سبحان
 خاقل سازد امید است که گناهان در آنچه بنده وجود بشریت را غفلت کار است حق سبحان تعالی از کمال کرم خویش
 هر یک از ایشان باندازه استعداد او بگوید مستلزم غفلت ناظر ایشان بآن امور مقبول ساخته است آن بار وجودی را بطلان
 ایشان تخفیف یا یا جمعی را بسطع و قزل لغت داده و طائفه از تصنیف کتب تحریر علوم و معارف شعرا ساخته و
 گردوی را بعضی امور مباح مشغول داشته بعد از هر صراطی همراه سگبانان اصحاب معرفت شخصی از غریبی سزایر پدید فرمود
 تا نفسی از بار وجود خلاص شود بعضی را علوم توحید و وجود و وحدت در کثرت آرام داد و از ان بار سستی
 بیاسایان این قبیله است توحیدی که از بعضی اکابر شایخ نقشبندی قدس سره از هم ظاهر شد و سبب این

بزرگواران بهتر به صفت میباشند بعالم شود در عالم کاری ندازند معارفیکه ارشاد و نیایشی حقائق و معارف
و متکاملانی مثل الدین خواجہ عبداللہ مناسب علوم توحید وجود و شہود وحدت و کثرت نوشتند ازین قسم
آخر توحید است کتابت فقرات ایشان که مشتمل است بر بعضی علوم توحید و خزان نشاء علوم آن کتاب مقصود
ازین معارف استیناس الفت ایشانست بعالم و همچنین است معارف خواجہ تاکہ در بعضی رسائل بطریق
کلام کتاب فقرات تحریر یافته منشاء این علوم توحید نه جذب است و نه غلبه محبت و مشهور ایشان با عالم بنی
نیست بجز ایشان از عالم میانیدر شبیه مثال مشهود حقیقی ایشانست شلا شخصی که قار جمال آفتاب است و از
کمال محبت خود را در آفتاب کم ساخته است نامزد نشانی از خود نگذاشته بخمین کم نشاء اگر خواهند بود
باز دهنند نفسی و لفظی در وی باسوی قتاب پیدا آرد تا ساعتی از شعثان نور آفتاب نفسی برست کند
و وی بیاید همان قتاب را در مجال ایستاد و اینمانند زبان طلاقه او را با ایستاد عالم انسی التفات پیدا سازند
گاهی اوری دانند که ایستاد عین قتاب است خبر آفتاب بیخ چیز موجود نیست گاهی در مراتب ذات عالم حال
آفتاب را بینمایند اینجا کسی سوال کنند که چون عالم نفس الامر عین قتاب نباشد پس آنرا آفتاب نماند این خلایق افع
باشند زیرا که گوئیم فرد عالم باید گیر بعضی مؤثر است که از خود بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی کمال قدرت
خویش امور می که باعث امتیاز بود وسط بعضی حکم و مصالح از نظر اینها محقق میسازد و از برای مشترک فقط شهود میسازد
پس چار حکم اتحاد یکدیگر یکسبب است قتاب را نیز این علامه عین عالم می باید همچنین حق سبحانه با عالم هر چند
فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست اما مشابہت میصح این اتحاد دیگر و در شلحق سبحانه و تعالی موجود است عالم
هم موجود و هر چیزی فی الحقیقت در میان این وجود و هیچ مناسبت نیست و همچنین و تعالی سمیع و عالم بصیر و
و قادر و مرید است و بعضی افراد عالم نیز این صفات متصف اند هر چند صفات یکدیگر از یکدیگر جداست اما چون
خصوصیت خود مماند و تعالی صفات محیثات را از نظر ایشان تصور سازند اگر حکم اتحاد و کثرت بجا آید
اینقسم غیر توحید اعلای قسام توحید است بلکه فی الحقیقت را با این معرفت مغلوب این دارند و دیگر ایشان
باعث این معرفت نشده است بلکه این دارد و ایشان از برای محقق آورده اند و خود متذکره که توسل این معرفت
ایشان از سکر بصحرائی مثل اینند چنانچه جمعی را السماع و قصص طائفه استعمال بعضی امور با تسبیله و باید
دانست که هنگام ایشان ازین طائفه بعضی امور کی مغایر مشهود ایشانست اشتغال بینماید و بیاید بخلاف
این بزرگواران با هر کی مغایر مشهود ایشانست لغات نمی نمایند در دیگر و درین چار عالم را عین شهود ایشان میانید و

میکردن این چار عالم را عین شهود نمایند و در آن عالم آنرا جلوه میدهند تا ساحتی ازان بار تحقیق
یا بنده نشاء این قسم اخیر توحید این حقیر را بطریق کشف ذوق معلوم نبود همان دو وجه سابق را میدانست
ظنی یا بنقسمت و لهذا در سائل مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه دوم را نوشته است توحید وجود را
منحصراً در آن باشد است لیکن چون بعد از حلت ارشاد و پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت غرض از
بیلبه محروم و دلی اتفاق عموماً در فر عید زیارت شریف ایشان رفته بود در اثنا و توجه بمن
متبرک التقاتی تمام از روحانیت مقدسه ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نوازی نسبت به بنده
خود را که بحضرت خواجہ احمد انصوب بود و رحمت فرمودند چون آن نسبت در خود یافت بضرورت تحقیق
این علوم و معارف را بطریق ذوق دریافت معلوم گشت که منشاء توحید وجودی و ایشان بنده با
ظنی غلبه محبت است بلکه مقصود ازین معرفت تحقیق آن غایت است تا مدتی انظار این معنی را مناسب
نمیدیدان چون در بعضی رسائل آن دو وجه سابق سابق مذکور شده بود و در دم قلیل المردانیت ازان
در توحید افاضه کرد ازین بیان تحقیق این و اکابر لازم می آید که طرق ارباب توحید است باین سبب این فتنه انگیزی
در آن کرد و چنانکه این توهم در بعضی مطلاب قلیل الارادت باعث متوراع احوال ایشان گشت بضرورت مصلحت
در اظهار این قسم جدید و از برای تشبیه و ذکر آن اقعه نیز مناسب است و در تخریر و در روشنی از مخلصان
خواجہ با نقل کرد که منیر مودند و دم می اندازد که ما از مطالعہ کتب ارباب توحید بتنبی نظر میگیریم و تحقیق
مقصود است که ساعتی خود را غافل سازیم این سخن بوی کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبدالحق
از مخلصان حضرت خواجہ با نقل کرد که حضرت خواجہ قبل ایام حلت غیر مودند که ما را بعد از تقنین معلوم
شد است که توحید کوچه تنگ است شاه راه دیگریست هر چند پیش ازین هم می دانستیم اما این تقنین اکنون
بظهور آمده است ازین سخن نیز مفهوم میشود که در آخر کاشمرب ایشان توحید مناسب است داشت و ابتدا
حال اگر آن قسم توحید هم ظاهر شد باشد باکی نیست بلکه بسیاری از شاخ را در ابتدا آن قسم ظهور آمده است
باخر کار ازان برده اند ایضا بعد از وصول بمقام جادیه نقشبندیه بطریق حضرت خواجہ نقشبندیه حضرت
خواجہ احراز یکدیگر جداست و علوم و معارف نیز از هم گریزانند غلبه توحید حضرت خواجہ احراز ازان
بنسبت باطنی جدا و دوری خود است که شست و شست بزرگ آمده اند و این فائز است که در آن مذکور شد
لوازم نسبت آن بزرگواران است این حقیر بواسطه امضات بناسی نیوقت از برای ترسیم باطنی

طالبی را با بنظر پیر کامل کمال التعمود نماید که وجود شریف او بختی و انوار خود را تمام با وسایل و سعاد
خود را در مریضیات و داند و تفاوت خود را در خلاف مریضیات و شناسد باطله و اوج خود را با نفع خدای
اوست و در خبر نبیست علیه علی که الصلوة و التسلیما تهما و اکملها لکن او بین حکم حق و کون بر او تهاکما
به بداند که رعایات و اب صحبت مراعات شکر الطاهر و رعایات این راه است تا راه افاده و منفاد و منتوج گردد
و بدو تهاکما لا یجوز الصلوة و التسلیما تهما و اکملها لکن او بین حکم حق و کون بر او تهاکما
باید شنید بدانکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع حیات گردانیده شود به پیروی و ساز و دیار خود
بن ذن و بنوخل انوار کار پیروان و در حضور او بغیر و التفات نماید و بکلیه خود توجه بیند حتی که باز چشم خود
نشد و مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند و نقل کرده اند از سلطان نیرخت که
وزیرش پیش او ستاده بود اتفاقا درین شب آن وزیر التفات بجانب جامه خود کرده بنابر آنرا بدست خود دست
میساخت و در خیال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد و دید که بغیر و توجه بدست بر این عتاب گفت که این را من
نمیگویم که تو وزیر من باشی در حضور من به بند جامه التفات نمایی باید از شنید که هرگاه و سائل و بسیار
و غیر را و ادب قیقه در کار است سائل حصول التماس بر وجه تمام و کمال رعایت این ادب و تمام خواهد بود و همگان
و استند که سایه و بر جامه تبار سایه او افتد بر مصطای او پادشاه و در توقو اسی و طهارت نکند و نظرون خاص
او استمال نکند و در حضور آب شور و طعام تناول ننماید و کسی سخن نکند بلکه توجه خاصی نکند و در و در عیبت
و جوانی که دوست پادشاه از نکند و رزاق دین بجانب نیندازد و هر چه بر سر او شود و شورش او را جواب دهم
اگر چه نظام صواب نماید هر چه میکنند از الهام میکنند و یازن کار میکنند برین تقدیر و عرض انگیختن نباشد
اگر چه در بعضی صورت در الهام مشظا راه یا بدخیر طامی الهامی در رنگ خطای اجتهاد نیست ملاست قمرض
بلن خور نیست ایضا چون این محبتی به پیر پادشاه است و نظر محب هر چه در خوب و بد و شیو محبت پیر
معرض اعمال نباشد و کلی خبری تقدیر به کنیز چه در خوردن پوشیدن چه در خفتن طاعت کردن نماز
بطر را و بیاید او اگر وقت را از عمل و یا بدخیر وقت و سه آنرا که در سراسر کار است فارغ است از انواع و روشها
و تماشای لاله زار و هیچ تعرض او در حرکات و سکنات و مجال و اگر چنان عمر این مقدار خیر و بد باشد
زیرا که تعرض بغیر از حیران نتیجه نیست بی سعادت ترین جمیع خلاق عیب بین این طائفه علیه است
بخانانند بجا سخن نه البلاء و عظیم طلب خوار و کرامات از سر خود نکند اگر چه آن طلب بطریق خواطر

و سادس باشد چنانچه که دینی از تعبیری مجزیه طلب کرده باشد میجوید طلبان کفار اند و اهل انکار است
 مجزوات از تبه و هر دو بمن است و بوی جنسیت بی دل بروست و موجب ایمان نباشد معجزات و بوی جنسیت
 کند جذب صفات و اگر شبهه پیدا شود در خاطر انسانی توقف عرض نماید اگر فصل نشود تقصیر بخود نهد و هیچ
 منقذات اینجا بکار نماند و واقع که رویداد زیر بنیان ندارد و تقصیر قانع از طلب کند تقصیر بیکه طلب
 منکشف شود نیز عرض نماید صواب خطا را از وجود برکشود خود زینهار اعتماد ننهد حق یا باطل درین
 منیر حجت و جواب با خطا فخطا و بی غیرت بی ذن از جهل باشد و که غیر واری گزیدن منافی از دست
 او و خود را در اول و بلند کند سخن بلند با و گوید که سواد است و بعضی فتوحیکه برسد آنرا بتوجه تقصیر نماید اگر
 واقع بیند که بعضی از شایخ دیگر رسیده است از انیز رسیده اند و بدانند که چون بر جامع کمالات فیوض است و بعضی
 ازینها سبب است و او خاص هر یک از کمال است و بعضی از شیوخ که صوت فائده از وی ظاهر شده است بر پدید است و بعضی
 از اطراف کثیر مناسب آن فیض را در وجودش است و شیخ ظاهر شده است بر طمعه استیلا و مردان لطیفه را و دیگر ذرات
 کرده است فیض از ان نشسته این مغفله عظیم است حق سبحانه از زلت قدم نگاه دارد و بر عتقاد و تحبب پیغمبر و رسول
 رسالت تبیین علی اله الصلوٰۃ و التسلیمات بالجله الطریق کلام و بثلث شمس است بی ادبی بخدا زرت اگر چه در تزلزل
 بعضی از آداب خود را مقصود دارند و در او ای مینویسند اگر کسی هم نتواند از عبادت بر نیغوست از اعراف تقصیر
 ناپسار است اگر عبادت باشد سجاده عبادت آداب کنند خود را مقصود هم ندارند از رکات این بر گواران خرم است
 بر کرداری به بیوفادار است و دیدن وی می نمودند است و آری میدی که بکثرت چه میرسد فدا و بقا بر سر راه الهام
 طریق فرست بروی ظاهر شود و نیز اسلام اردو کمال گواهی بآن میرسد و میرسد که در بعضی امور الهامی به خطرات کند
 مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد ویر خلافت آن متحقق بود و چه غم در نیوقت در ترقیه تقلید بر آید است و تقلید
 حق وی خطاست نمی بینی که صحاب پیغمبر علی صد علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و امور اجتماعیه در کدام غیر
 بان سر و خلافت کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب صحاب ظاهر شده است که بعضی علی را با العلم پس
 معلوم شد که خلافت با پیغمبر را بعد از رسیدن بحریه کمال مجوز است و از سواد و پسر است بلکه اینجا پیغمبر
 و اگر نه صحاب پیغمبر علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات کمال دین و دین بوده اند غیر از تقلید و دیگر کسی که از ان
 بعد از رسیدن بحریه اجتماع و تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه خطاست صواب و متابعت راسی خود
 نه راسی ابی حنیفه قول مشهور است امام ابو یوسف که در دعوت پیغمبر فی سلسله خلق القهران شته است و شریفی با کسی که

تکمیل صناعت تلاق افکار است اگر برکنی که زانندی یا دینی پیدا کردی نخوی که در زبان سپویه بوده است امروز
 با اختلاف آراء و تلاحق نظاره صد یاقی و کمال پیدا کرده است ما چون بنابر او نهاده است فضل او است
 انفضل المتقدین لیکن کمال انبیا را مثل منی مثل المطر لا یدری او هم خیر ام آخر هم حدیث نبوی است علیه علی
 الصلوٰۃ و السلام ندیب لرفع شبهه بعض المردین بدانکه گفته اند الشیخ محیی بیست ایاد امانت از لوازم
 مقام محیی است مراد از ایاد احوال روحی است نه جسمی و همچنین مراد از امانت امانت روحی است نه جسمی مراد از حیاه
 و موت فنا و بقا است که مقام لایث کمال میرساند و شیخ تقدیر باذن الله سبحانه متکفل این هر دو است پس
 شیخ را از این ایاد امانت چاره نباشد معنی محیی و بیست یقی یعنی ایاد و امانت جسمی را منصب شریکی کاری نیست
 شیخ مقتدر حکم گاه را با درو کهنس را که با و مناسب است در رنگ حسن خاشاک در عقب و مید و منصب خود را
 از وی استیفا ینماید خوارق کرامات از برسی خدب مرایان نیست مرایان بمناسبت معنوی منجذب میگردد و
 آنکه باین برگواران مناسبست ندارد و از دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه نیر از عجزه خوارق و کرامات
 ینند ابو جمل ابوبکر شایسته معنی باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار وان یروا کل یتیه لایؤمنوا بها حتی اذا
 جاءواک یجادونک فیقول الذین کفروا ان هذا الا ساطیل الا لیس اسلام کمثوب و صد و ثود و سوم
 شیخ محمد خیر صمد و یاقه در جواب اوله که پرسیده بودی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه علی الله الصلوٰۃ
 و السلام آمده است ابو ذر غفاری نیز همین را گفته و جهان چه باشد پرسیده بود که قدمی نه علی رفته کل لی الله
 حضرت شیخ جلالت قدر فرموده و دیگر کسی نیز همین را گفته حقیقت این معالیه چیست پرسیده که مراد از اولیا که قدم
 ایشان بر گردن نهانده بود اولیا و همان حضرت را طلقاً الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصابهم صیغه شریفه
 ارساله شده بود بدو روان متبجح و مشرگر و دید چه نمایی است دوستان حق جل جلاله و رافقا دارایا فرمایند
 اندراج یافته بود که حضرت رسالت پناه علیه علی الله الصلوٰۃ و التسلیات فرموده است لی مع الله وقت و حضرت
 ابو ذر غفاری نیز همین گفته حضرت میران محی الدین گفته که پاسی من برگردن همه اولیا و دیگری همین گفته است گاه
 برین دو لفظ غوغا میشو غیایت نموده نویسد که این سخن چه معنی دارد و در این وجه فرق است متوجه شده
 تمامی را واضح نوشته که ترفیع بهمین غریب باشد ارسال نمایند و ما این قیصر در سائل خود نوشته است که
 آنسر در را وجود و تخرار وقت و ثقت نادر هم بوده است و آنوقت درین دای نامز بوده است الصلوٰۃ معراج المؤمن
 شنیده باشد و از حنی یا بلال شایسته عدل در اثبات این مطلب ابو ذر غفاری بوارثت تبعیت نیر باین

مشفوع شده باشد چنانکه تا بعد از آنکه جمیع کمالات او علیه الصلوة و التسلیماط بطریق ریاضت نصیب
 وافرست و خط کامل عجمی حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدمی نهاده علی رقبه کل لی شهدا جمیع الاولیا و صاحب
 عوارف که مرید صریح شیخ ابو العجیب سهروردی است که از عمرانی مصاحبان حضرت شیخ عبدالقادر بوده
 این کلمه را از ان کمالات ساخته است که مشعر عجیب نکرده از شاخ در پدایت احوال بوسطه بقایای سکر یا قهرانه
 و در نفحات از شیخ جادو یا س از شیوخ حضرت شیخ سبقت نقل کرده است که او بطریق فرست فرموده که این
 عجمی قدمیت که در وقت وی برگردن عیله و لیا خواهد بود و هر آینه ماموش شود با نگه بگوید قدمی نهاده علی
 رقبه کل لی الله بر آینه آنرا بگوید همه اولیا برگردن بنهند بر تقدیر حضرت شیخ درین کلام حق نداین
 خواه از بقایای سکر از ایشان سر بر نهاده باشد خواه مامور باشد یا ظاهرا این کلام چه قدم ایشان برگردن با
 جمیع اولیا آنوقت بوده است جمیع اولیا آنوقت زیر قدم ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم
 مخصوص با اولیا آنوقت است و لیا را تقدم و ما تا از این حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد مفهوم
 میشود که قدم او در وقت می برگردن همه اولیا خواهد بود و نیز غوثی که در بغداد بوده است و حضرت
 شیخ عبدالقادر و این بقا و عبد الله بن ریاض و رفته بودند که آن غوث بطریق فرست و حق شیخ گفته که
 می خیم نزد بغداد که بنبر آمده و می گوئی قدمی نهاده علی رقبه کل لی الله و می نیم اولیا و وقت ترا که بجهت و نما
 خود را میست کرده اند اعلان اگر هم ایشان از کلام این بزرگ نیز مفهوم که آن حکم مخصوص با اولیا آنوقت بوده است
 در نیوقت نیز اگر کسی اتق سبحانه و تعالی چشمه نیا عطا فرماید بنید خیا چنان غوث می بود که که دهنای اولیا
 آنوقت زیر قدم وی اندر نیچکم تجاوز بغیر اولیا آنوقت نکرده است و اولیا را تقدم آنچکم حکونه مجوز بکوشش
 اصحاب کرام است که تعیین حضرت شیخ فضل اند و ما تا از این حکم می شنیده شود که شامل حضرت مهدی است
 که آنسر علیه علی الصلوة و السلام تقدم و ابشارت او است است را بوجود و بنسب ساخته و او خلیفه است
 فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علی نبینا و علی الصلوة و السلام که از انبیاء و اولیا القم است از سابقانند
 بواسطه متابعت این شریعت است و صحاب خاتم الرسل علیهم الصلوة و السلام از بزرگی متابعت این است
 تواند بود که آنسر و فرموده باشد علیه علی الصلوة و السلام لایدری و هم خیر ام آخر هم بالحکم حضرت شیخ عبدالقادر
 در ولایت شان عظیم است و رحمه علیاست لایت خاصه محمدیه را علی صاحبها الصلوة و السلام و انجمله سایر
 بنقطه آخر رسانیده است و حلقه آن اثر گشته از بنی کس تو هم نگنند که چون شیخ سر حلقه و دائره ولایت محمدی بود

باید که از جمله اولیا و افضل شایسته لایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاست علی نبینا وعلیهم الصلوٰۃ و التحیات
 زیرا که گوئیم سر حلقه ولایت محمدیت که از راه حاصل گشته است چنانکه گذشت نه سر حلقه و مطلق آن ولایت
 تا فضیلت لازم آید یا آنکه گوئیم سر حلقه مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم فضیلت نیست زیرا که تواند بود
 که دیگر کسی کمالات بنوع محمدی بطریق تبعیت و راست پیش قدم بود و فضیلت از راه آن کمالات و کمالات باشد
 جمعی از مریدان حضرت شیخ عبد القادر در حق شیخ غلو بسیار بنمایند و محبت بجانب فراط میگیرند و رنگ محبت
 مفرط حضرت امیر کرم الله وجهه زخمی کایه کلام نتیجه هم میشود که شیخ را ایشان از جمیع اولیا و ما تقدم و ما اخر
 افضل میدانند غیر از انبیا علیهم الصلوٰۃ و التحیات معلوم نیست و دیگر از حضرت شیخ فضل و بنده این است که فراط
 محبت است اگر گویند آنقدر ظهور خوارق کرامات که از شیخ بوجود آمده است از هیچ دینی بظهور نیامده پس
 فضل او را باشد گوئیم که کثرت ظهور خوارق فضیلت دلالت ندارد و تواند بود که یکی بود که هیچ خارق از
 بظهور نیامده فضل باشد از آنکه کثرت خوارق کرامات از وی بظهور می آید شیخ الشیوخ و عارفان بنده که کرامات
 و خوارق شایع فرموده است کل بنده مواهب است سحانه و قد یکاشف با هم و عظمی قدریون فوق بولوا
 لایکون له شی من هذا الا ان بنده کما بالقویۃ للیقین من منج صفت یقین حاجه له الی شی من بنده الکرامات
 دون ما ذکرناه من الذکر فی القلب جو ذکرا الذات کثرت ظهور خوارق را دلیل بر فضیلت ساختن نیست
 آنست که کسی کثرت فضائل مناقب حضرت امیر را دلیل فضیلت و سایر و بر حضرت صدیق رضی الله تعالی
 عنهما که آنقدر فضائل مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادرش تو خوارق عادات بر دو نوع است
 نوع اول علوم و معارف الهی است محل سلطانه که بذات و صفات فعال اجبی جل و علا متعلق دارد و
 آن سوی عقل است و خلاف متعارف متعادت که بنده بامی خاص خود را بان ممتاز ساخته است
 نوع ثانی کشف صور مخلوقات و اخبار از معنیات که بعالم متعلق دارد و نوع اول مخصوص بل حق ارباب
 معرفت است نوع ثانی شامل محقق و بطل است زیرا که اهل هتدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع
 اول نزد خدا جل علا شرافت و اعتبار دارد که با اولیا خود مخصوص ساخته است اعدا را دران شرکت نداده
 نوع ثانی نزد عموم خلایق مقبر است و در انظار ایشان مغرور و محترم نمیخشد اگر چه از اهل هتدراج بظهور آید
 نزدیک است که از نادانی او را پستش نمایند و بر طبع یاس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع و متقاد او
 گردند بلکه مجربان نوع اول را از خوارق نمیدانند از کرامات نمی شمردند خوارق نزد ایشان منحصر نوع

ثانی است و کرامات نبر علم این مجربان مخصوص بکشف صور مخلوقات است چنانچه از غیبیان ایشان
 زری بخیر دان علیک به احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد کدام شرفت و کرامت و در حقیقت
 بلکه این علم شایان است که بجهل مبدل گردد تا انبیان از مخلوقات احوال ایشان حاصل ید معرفت
 و حقیقت حق تعالی و تقدیر که بشرفت و کرامت سزاوارست و با غرض و مقصد شایان است
 پیری نهفته رخ و دیو در گشته و ناز و مسوخت عقل ز حیرت که این چیز بود عجیبست و در قریب
 ما ذکر ناقص شیخ الاسلام الهروی و امام الانصاری فی منازل السائرین شارح الذی است
 عندی بالتجربه ان فرستة اهل المعرفة انما هی فی تمیز بهم بین یصلح بحضرت الله جل و علا من لا یصلح
 و یعرفون بل الاستعداد الذین اشتغلوا بالله سبحانه و صلوا الی حضرة الجمع فمده فرستة اهل المعرفة
 و اما فرستة اهل ریاضته بالجوهر و الخلو و تصفیه الباطن من غیر وصله الی جانب الحق تعالی علم
 فرستة کشف الصور و الاخبار بالمغیبات المحققة بالخلق فانهم لا یخرجون الا عن الخلق لانهم محجوبون
 عن الحق سبحانه و اما اهل المعرفة فلا اشتغالهم بایراد علم من معارف الحق تعالی لا یكون اخبارهم الا عن الله تعالی
 لما کان العلم اکثر بهم اهل النقطاع عن الله سبحانه و اشتغال بالبدنیا مالت قلوبهم الی اهل کشف الصور
 و الاخبار عما غاب من احوال المخلوقات فغفطهم و اعتقدوا انهم اهل الله خاصة و اعرضوا عن کشف
 اهل الحقیقة و اتهمهم فیما یخرجون عن الله سبحانه و قالوا لو کان هؤلاء اهل الحق کما یزعمون لا یخرون عن حجابنا
 و احوال المخلوقات و اذاکنا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف یقدرون علی کشف
 امور علی من نهده و کذبهم بهذا القیاس الفاسد عمیت علیهم الانوار العجمی و لم یعلموا ان الله تعالی
 قد حمی بجلال عن ملاحظه الخلق و خصم و شغلهم عما سواه حایة لهم و غیرة علیهم و لو کانوا عن معرض
 الی احوال الخلق ما ضلوا الحق سبحانه و قدر انیا اهل الحق اذ انفتحوا و فی التفات الی کشف الصور
 و کوبها لا یقدر غیرهم علی او را که با فرستة التي مشیتها اهل المعرفة و هی الفارسته فیما تتعلق
 بالحق سبحانه و القرب منه و اما اهل الصفاء و الخارجین المتعلقین بالخلق فلا یتعلق بحجاب الحق
 سبحانه الا یقرب منه و یشترک المسلمون و انصار سنی و الیهود و سائر الطوائف فیما لا ینال
 شرفیه عند الله سبحانه فیحصل بها اهل مکتوب و و صد و نو و و چهارم بمجد و مزادگی که جامع علوم
 ظاهره معارف و اسرار باطنه اند محمد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صد و ریافت در بیان معارفیک

اصفاات ثانیة واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات بنیادیه
و تسلیات و مبادی تعینات سایر خلایق و حقوق جزئیات با کل خود و عدم جواز انتقال جزئیات
بیک کلی دیگر و در فرق میان تجلی شود و بنیاد و اولیا علیهم الصلوات و التسلیات و در بیان
صل عزیز این مکرر تا بیان را با وجود توسط بنیاد علیهم الصلوات و التسلیات و تحقیق انما وجود
انحصار که در عبارت مشایخ قدس اندر سرانهم واقع شده اند و مایه سبب و کما یفید
واجب الوجود تعالی و تقدس که اول شان صفة الحیوة است و اگر شان صفت که در اول شان
تعلق آن بی عالم غالب است و اضافت آن بخلائق بشیء که تکیه بر این است که در عالم
انکار وجود او نبوده اند و گفته اند که گویند از صفات غایبه است و انقیاد همه صفات تحت بند
علیه السلام یافته و محلی گیر آید که اضافت دارد و نامکمل از قسم سابق کالعلم القدیر الا اذ و اسع
از بصیر الکامم و ششم ثالث اعلانی قسم ششم که از اینج و به بی عالم تعلق نیست و در آخر اضافت دارد و کالی
صفت هم جمیع صفات و اصل همه آنها و اسبق کل و اقرب باین صفت صفة العلم است که مبدء تعین
خاتم الرسل است علیه علیهم الصلوات و التسلیات و مبدء صفات دیگر مبادی تعینات خلایق و اگر است
چون صفت باعتبار تعلقات متعدد خبریات دارد مثل گویند که از باعتبار تعلقات شئی تحقیق تدریج
و احیاء و امانت خبریات پدیدار شده است و این خبریات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق
آمده و هر که مبدء تعینات و کلیات تعینات و دیگر مبادی آنها خبریات آن کلی است تا به انعکاس خواهد بود
زیر قدم او و رنگانی خواهند نمود و از نجاست که میگویند فلاخه زریق محمد است خلایق زیر قدم عیسی
خلایق زیر قدم موسی علیهم الصلوات و التسلیات و مبدء کلیات و مبدء و کلیات و این خبریات بطریق سلوک
واقع شود و کلیات خود خواهند شد و شود کلیات خواهد بود و فرق با صلا و تعینت خواهد بود و مبدء
و عدم توسط خواهد شد تا به هر چه باید و هر چه بیند توسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع از خصوص خود اصل
مستوسط نماند و انافی الحقیقت اصل در میان تابع و شهود و حاصل است نه حاصلی که مانع شود یا بشود و گاه
شود و در رنگ صاف و جاز نیست که خبریات یک کلی ترقی نموده از کلی خود و در رنگ و در رنگ
و دیگر در آید و شهود ایشان مشهودان کلی و دیگر شود مثلاً جماعه که زیر قدم موسی اند انتقال نموده و در
عیسی و دخل شوند اما تواند بود که زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم او بیند علیه علیهم الصلوات و التسلیات

زیرا که رب محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و اصل جمیع آن کلیات پیش از آن بان خبریات اصل الاصل باشد
و این ترقی گوینا اصل الاصل است نه با اصل که بمان اصل آنهاست اینقدر فرق در میان خبریات
کلیات آنها خواهد ماند که خبری را در حائل است یکی اصل خود که کلی است و حائل دیگر اصل الاصل و
کلی او را حجاب اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت که شهید محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
به پرده تعینات است و دیگران در پرده تعینات لا اقل در پرده تعین محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که گفته
تجلی ذات خاصه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تجلی دیگران در پرده صفات لا اقل در پرده
رب الارباب که رب محمد است که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفة الحیة اگر گویند که این
بیان لازم می آید شود و سایر انبیا و علیهم الصلوات و التسلیات در پرده مبادی تعین محمد است که رب
است و اولیاء ائمت او که بالا حلاله زیر قدم او نبی علیه الصلوة و السلام شهید و ایشان نیز در رنگ
شهید و سایر انبیا در پرده رب الارباب خواهد بود پس ترقی در میان سایر انبیا علی نبیا و علیهم الصلوات
و ائمت و در میان اولیاء ائمت او علیه الصلوة و السلام چه باشد در جواب گوئیم که انبیا را سوا
این شهید که در پرده حقیقت محمد صلی است شهید دیگر هم هست که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا
نمیشود و بالا حلاله نینک پاسی مخصوص خود را بر وید بانی بصیرت گذارشته مشابه غیب است انیسب
میفرماید باید دانست که این دو شهید و نه با معنی است که هر دو معا تحقق میشود بلکه با معنی است که اگر
ترقی که با اصل الاصل بر سر شهید او در پرده حقیقت محمد صلی است در رنگ عینی علی نبیا و علیه الصلوات
و السلام که بعد از نزول این دولت مشرف خواهد شد و این ترقی بسیار متعسر است نزدیک با احتمال
فضل عظیم خداوندی جل سلطان در کار است و در عالم سبب حقیقت پیغمبر محمد صلی است و اگر ترقی از
اصل خود نموده و از حقیقت خود حقیقت الحقائق نه رسیده شود و در پرده حقیقت مخصوص خود دست برد
و آگاه باشد چنانکه حضرت ذات تعالی تقدس را بیست از حقیقت الحقائق که بعد طی منازل کثیره
وصول میشود و همچنین از سایر حقائق کلیات نیز را بیست حضرت تعالی و تقدس که بعد از طی
مرحل شکره و حصول حصول می پیوندد و غایت مانی اباب در راه حقیقت الحقائق اصل عیانست و
سائر طرق هر چند اصل ذات میسر میشود اما این سیر از منتها می حصول مایه حقیقت الحقائق که حقیقت محمد صلی
در میان حائل است اگر چه حصین نباشد و مانع متین نبود و همین قدر عاجز تر است که مانع اطلاق تجلی ذات شکر

اگر نه سائر انبیاء نیز بالا صلااته از ذات تعالی نصیب است اشغال کل ایشان را تبتعیت بنیاد و سلسله
و علی اهم الصلوة و الخیات نیز نصیب است سوال هرگاه صفت الحیوة فوق صفت العلم باشد پس در حقیقت
الحقائق نیز تعین صفة الحیوة حاصل میس و علی هر چه بود و تجلی ذات چنانست جواب تعین
کالعیان است محو و متلاشی میگردد و هیچ اعتباری ندارد مرتبه حضرت ذات تعالی انبیا را نیز چند صفا
دیگر را نیز در مرتبه حضرت ذات اعتباری نیست اما آنها تا مرتبه ذات میسرند نوعی که متلاشی نگردند
بخلاف صفة الحیوة که انجا میسر و متلاشی میگردد و این را تعین حقیقت محمدی و سائر اعیان خلایق
دیگر در حق اندوزد آل آنها در مرتبه از مراتب محال گشت بلی رسیدن بشی و دیگر است و تمجیل گشتن
در شی دیگر و عبارت بعضی از مشایخ قدس بشار و احکم که نقطه محو و محال واقع میشود و مراد از آن محو
نظری است نه محو یعنی تعین سالک از نظر او مرتفع میگردد و نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه
جمعی از ناقصان این راه از ان الفاظ و همه محو و محال عینی دانسته اند و نه زندقه رسیده اند که از ان
و ثواب خروسی انکار نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر همین طور
از کثرت بوحدت خواهند رفت و این کثرت در آن وحدت مضمحل خواهد شد و جمعی ازین زنادقه
آن محو شدن را قیامت بکرمی خیال کرده اند و از خسر و نشر و حساب صراط و میران انکار نموده اند و صلا
کثیرا من الناس یک شخص را از ان جماعت دیده که در طلب خود شعر مولانا عبد الرحمن الجامی را پس
سره استنشاد می آورد و جامی معاد و مبداء و وحدت است و پس نه او میانه کثرت می بیند و استلا
نمیداند که مراد مولانا ازین بیت خود و رجوع بوحدت باعتبار نظر و شبهه و است غیر از یک ذات شود
ایشان نمیدانند کثرت را بتمام از نظر ایشان مختفی میگردد و نه رجوع عینی و وجودی بلکه زندقه بیند که از
هیچ کاملی عجز و نقص احتیاج زائل نشده است پس رجوع و وجودی بوحدت چه باشد و اگر رجوع بوحدت
بعبارت موت خیال کرده اند که افروزدند بقا انکه از عذاب اخروی انکار دارند و ابطال دعوت انبیا
بنمایند علیهم الصلوة و التسلیات آنها و انکه اسوال تو در بعضی از رسائل خود نوشته که فانی خفا
مخصوص بولایت محمد است معنی آن سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدیم معلوم شد که اصل
عریان مخصوص بولایت محمد است و دیگران را هر چند حجب مرتفع شود اما از حیال و هیچ کس این
که از راه توسط حقیقت محمدی حاصل میگردد و چاره نبود که ما پس از آنکه نهایت مراتب انسانی است

در علوه با نذر آن حلیه تقییه نباید پس بیا حظه آن تقییه اطلاق خاص طلق مجوز نباشد تقیاسی آن تقییه را غیر از
 محرمی نیست که در یابد و از نه اران محمدی المشرک اگر کسی را این حدت نظر پیدا شود مخفیست است
 مشایخ طبقات اکثرشان تار و ج و سخن کرده اند که کسی باشد که از اخفا سری گفته باشد تکلیف از اخفا
 و آنکه در دریا می اخفا غوطه زده باشد و سه روز از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کبریت احمر است
 و آنکه فضل الله یوتیر من یشاء و الله ذو الفضل العظیم سوال مقتدی تو انست که هر چینی را علیه و علی
 الله الصلوة والسلام از کمالات حاصل آید کمال تابعان او را تیر بتبعیت از ان کمالات نصیب است
 پس لازم آید که در اصل عریان نیز نصیب باشد و حال آنکه همان در میان حاصل است جواب
 حلیه نبی در اصل عریان خبر ندارد و چون حاصل بتبعیت است نه با صالته پس حلیه و کتب بتبعیت باشد
 نه منافعی چه معنی بتبعیت حصول متوسط است نه رفع از متوسط که آن مناسب مقام اصالة است پس هم
 حلیه باشد و هم اصل عریان بتبعیت می شود و فافهم سوال فرق چیست که در داده کمال تابعان نبی علیه
 و علیهم الصلوة والسلام و التسلیمات و صل عریان و تجلی ذات اطلاق نمیکنند و در انبیا و دیگر صلوة الله تعالی
 و التسلیمات علی انبیا و علیهم السلام این اطلاق تجویز نمیکنند با آنکه حلیه نبی با علیه الصلوة والسلام در خبر
 یاده حاصل جواب تجویز این اطلاق در داده کمال تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافعی آن
 اطلاق نیست چنانکه گذشت و در انبیا و دیگر علی انبیا و علیهم الصلوة والسلام و التسلیمات اگر این اطلاق تجویز
 یابد باعتبار اصالة خواهد بود چه این بر گواران با صالته قطع منازل فرموده و حضرت ذات تعالی
 رسیده و آن نیست که حصول متوسط و صورت اصالة منافعی آن اطلاق خواهد بود یعنی حق واضح گشت باید است
 که فرق اصالة بتبعیت در میان انبیا را تقدم و کمال تابعان این است علی انبیا و علیهم السلام و التسلیمات
 و التمجید جبه افضالیت نبیا است علی انبیا و علیهم الصلوة والسلام و التسلیمات چه اصل مقصودی است و تابع طفیلی
 هر چند بر تابعان اطلاق صل عریان و تجلی ذات صحیح است و در مبتوعان این اطلاق نیست با طفیلی چه یار که
 مقصودی مساوات جو یا چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در اصل بر وجه اتم و اکمل است و در تابع
 بر وجه اسم و رسم اما این قدر مناسبت تصحیح نسبت مینماید و تابع را همچو مبتوع بسیار و دهنده اتمام ارسال علیه و
 علیه الصلوة والسلام علماء است خود را همچو انبیا و نبی اسرائیل فرموده ازین بیان لازم آید که حصول تجلی ذات مراد با
 این است که منوم فضل نباشد اینها که تجلی ذات علوه تا فافهم فانه من فرقة الاقامه انصف فلان بذه العلوم سنا شرا الله

سبحانه یا العبد بها بصدقه حبیب محمد علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام سوال مقرر است که مقصود از
 آفرینش خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و دیگران نفس موجود و حصول کمالات
 طفیلی او نیست و تعجیل او در درجات علیا میسرند لهذا در روز قیامت آدم و من و دونه تحت لوا می
 علیه و علیهم الصلوٰۃ خواهند بود و تو گفتی دولت وصول برسانه انبیا علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ
 و التیمات بطریق اسالت است نه بطریق تعجیل وجه آن چه باشد همچنانکه محمد رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و علی آله و سلم از راه حقیقت خود و طریقی است بحضرت ذات تعالی و تقدس انبیا و دیگران علی نبینا
 و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات نیز راههاست از حقائق خود و حضرت ذات تعالی شانه دین و حصول تعجیل
 نیست بخلات امتان که تعجیل نبیا را از راه حقائق ایشان که مناسب استعداد هر کدام است بطریق
 میسر حاصله در حق ایشان مفقود است غایت مافی الباب چون وصل دیگران اگر چه باصاله باشد
 وصل عریانی نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوٰۃ و التسلیات پیر این شعر مطلوب گشته است
 پس ناچار اول فیزی که میسر بدین حقیقت اتصال می یابد بعد از آن توسط او به دیگران میسر
 و معنی تعجیل همین حصول توسط است پس آن احواله باین تعجیل جنگ ندارد و نیک باید دریافت
 تعجیل که در حق امتان گفته شده است و در این تعجیل است که منافی احواله است که ما غیر مره فافترقا اگر گویند
 که در مراتب عروج از مرتبه صفة الحیوة نیز تعجیل است یا نه گوئیم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که
 نهایت این صفت را انحلال تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس تعجیل کل از مقام محدود تلاشی چه
 بود و حال آنکه تو در بالا گفته که تعینات حقائق را انحلال عینی نیست اگر هست نظری است که انحلال عینی
 بالحد و زنده میسر سازد جواب انحلال عینی چه در کمال انحلال نظری کافیست اگر چه درین انحلال مراتب
 متفاوت باشد فافهم و الله سبحانه و اعلم بحقیقه الحال و السلام علی من اتبع الهدی و الله و ما یستنبط
 علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات تمام و اکملها مکتوب و صادر و نو و پنجم بجای یوسف کشیم صی
 یافته در بیان نظر بر قدم و پیش رو و سفر درین خلوة در آنجا که هول مقرر و طریقه علیه تشبیه است
 قدس الله تعالی اسرار شما باید دانست که یکی از هول مقرر و طریقه تشبیه قدس الله تعالی اسرار
 شما آنجا نظر بر قدم است ملوا از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل نفی
 نماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم نفوق میفرماید قدم را در لیت خود نماید زیرا که عروج بر زمین

علو اول نظرت بعد از آن قدم صعود مینماید و چون قدم بر تپه نظر رسید نظر از انجا بر زینت علی یه قدم
 تبعیت آن نیز صعود و میفرماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکنند علی بن القیاس و اگر مرد
 است که نظر باید که بمقامی ترقی نماید که انجا قدم را بجا میارند و نباید پیش آن نیز غیر محبت زیرا که بعد از
 تمامی قدم اگر نظر تنها باشد بسیاری از مراتب کمال فائت شود و بیانش آنست که نهایت قدم تا نهایت
 مراتب استعداد سالک است بلکه تا نهایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم او است لیکن قدم اول
 با صالت است و قدم ثانی تبعیت آن نبی و فوق مراتب این استعداد او را قدم نیست اما نظر هست
 و این نظر چون حدت پیدا کند منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه علی آله الصلوٰه و التسلیم
 که آن سالک بر قدم او است چه کل تابعان نبی را که از جمیع کمالات او نصیب است لیکن با نهایت مراتب
 استعداد که با صالت سالک و تبعیت او است قدم و نظر موافقت دارند بعد از آن قدم کوتهی میکنند
 و نظر تنها صعود مینماید و تا نهایت مراتب نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم
 و التسلیمات نیز فوق اقسام ایشان صعود میفرماید و کل متابعان این بزرگواران را از مقام
 انظار ایشان نیز نصیب است چنانچه از مقامات اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیا
 علیه السلام و التسلیمات مقام رویت است که دیگر از امور و آثار است ایست آنچه دیگر از
 نیست و او را نقد است کل تابعان او را از مقام نصیب است اگر چه رویت نیست و فرایدها و احوال
 هر چه بود نیست و این مقام غریب و حدیث عجیب است و بر سر اصل تشن بر دیم و گویم که اگر مرد است
 که قدم باید که از نظر خلف نماید بنوعیکه در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد و نیست زیرا که این معنی
 مانع ترقی است و چون اگر قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود و بجایش دارد و چه در وقت راه رفتن نظر
 بر انگشت پیدا میکند و محسوسات متلونه انتشار حاصل میگردد و اگر نظر بر قدم دوخته شود و محبت قرب باشد و این
 مناسب است معنی کلمه دیگر که قرین است و آن کلمه نیست هوش در دم غایت مافی الباب کلمه اولی از در
 دفع فقره ایست که از آفاق می خیزد و کلمه ثانی دفع فقره نفس بسیار و کلمه ثالث که قرین بین کلمه
 کلمه سفر در وطن است و آن عبارت از سیر و نفس است که منشاء حصول اندراج نهایت فی البایت است
 مخصوص با این طریقه علییه است هر چند سیر و نفس در جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر فانی است درین
 طریق شروع ازین سیر است و سیر فانی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق

عالی اندراج البدایت فی انہایت نیز گوئیم گنجایش دارد و کلمہ چارم کہ قرین بن کلمات شد گاه است
کلمہ خلوت در انجمن است هر گاه سفر در وطن مشیر شد پس در انجمن نیز در خلوت خانه وطن سفر نماید تفرقه
آفاق کجمره نفس او نیابد این تیر بر تقدیر سے است کہ در ہای حجرہ را بر بسته باشد و روزن با مسدود است
پس باید کہ در انجمن تفرقه متکلم مخاطب باشد و طغث احدی نگردد و در انجمن تحولات و تکلفات در
ابتداست و در وسط و در انتہا هیچ از بنیاد کار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت
حاضر زنجی کسی گمان نکند کہ تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت حق نیستی مطلقا مساوی است لاکہ مراد است
کہ تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت باطن و برون را بر اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از
ظاهر نیز دفع نماید اولی واجب خواهد بود قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ البیہ علیہ و علی آکۃ الصلوٰۃ والسلام
و اذکر اسم ربک و تبتل الیبتیلا باید دانست کہ در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چارہ بنود کہ حقوق خلق
اوست و پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات محسن باشد اما تفرقه باطن بیچ و تنہ از اوقات متخمس است
کہ آن خالص از برای حق است سبحانہ پس تہ حصہ از عبادت سلم از برای حق باشد جلالت باطن تمام
و نصفی از ظاهر و نصفی دیگر از ظاهر از برای اوست حقوق خلق ماند و در ادای آن حقوق چونکہ انشال
اوست حق است سبحانہ آن نصف دیگر ہم نیز راجع حق گشت تعالیٰ و تقدیر الیہ مرجع الامر کلمہ فاجعہ مکتوب
دو صدر و نو و ششم در بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفسی تعدد و تعلق اشیا بحضرت
محمّد و مزادگی خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالیٰ و اتباعہ صدر و ریافت الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام
علی سائر المرسلین و آلہ الطاہرین جمیعین بدان اسعدک اللہ تعالیٰ کہ صفات و حمی علیہ سلطانہ و رنگہ
او تعالیٰ پیچون سبکو نہ اند و بساط حقیقت از مثلاً علم یک انگشتان بسیط است کہ معلومات از ازل
بہمان یک انگشتان متکشف میگردد و یک قدرت کاملہ بسیط است کہ مقدرات و این آخرین بوسیله آن
بوجود می آید دیگر یک کلام بسیط است کہ از ازل تا ابد بہمان کلام گو یا است علی ہذا القیاس سائر الصفات
الحقیقۃ و تعدس کہ باعتبار تعلق بمعلومات و مقدرات پیدا شود نیز در آن مرتبہ فقود است اشیا معلوم
و تقدیر حق از سبحانہ اما صفت علم و قدرت را با اشیا متعلق نیست این معرفت و را بطور نظر عقل است را با
مستقل ہرگز مثل اینی تجو زخمی نمایند و محال میداند کہ اشیا معلوم و مقدور حق باشد جلالت علم و تعالیٰ آنہا
تعلق نہ کند و چہین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود و نمی بینید کہ در آخر تہ ازل و ابد آن حاضر است

بلکه انهم گنجایش ندارد پیش از تبیین باقر شبی و اوفق آن نیست و موجودات ازل و ابد در آن حاضر
 اند و در همان آن حاضرند و در آن هم معبود میدانند و هم موجود و هم چنین میدانند و هم شبی هم خوان میدانند
 و هم پرو هم می میدانند و هم میت و هم در رزخ میدانند و هم در حشرات و جنات و معلوم هست که این
 آنرا با تمیج و ذات میج تعلقی نیست چه اگر تعلق پیدا کند از آن نیست خواهد بود و زبان نام ما خواهد یافت
 و ماضی استقبال خواهد گشت پس این موجودات همان ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرد و شود
 بسیط حقیقی که در هیچ یکی از مخلوقات تعلق نباشد و جمیع معلومات آن یک انکشاف معلوم کرد و عجب
 زیرا که جمیع ضدین در موطن از استحالة برآمده است که مخصوص با اتحاد و امانت و اتحاد و جهت اینجا زبان را
 گنجایش نیست از لایحری علیه سبحانه زبان و تجا و جهت نیز مفقود است که فرق اجمال و تفصیل است و در یک
 آنکه در مرتبه یکم گفته بود که اسم و فعل و حرف که قسم یکدیگر اند هم را در آخر تبه در آن واحد متحد می بینیم و
 مستصرف را عین غیر مستصرف می یابیم و بنی را عین معرب میدانیم و گوید که با وجود این معیشت
 کلمه را با هیچ یکی از این قسام تعلق نیست و ازین همه مستغنی است و هیچ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نماید
 و استبعاد آن نمیکند در این سخن فیه و الله المثل الا علی چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل
 این سخن کسی نگفته است چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب مرتبه و موجب
 و تعالی و تقدس به فروزه و خور تر از انبیا و مریمه کاره مثالی که در مخلوقات میتوان گفت از بزرگی تو بیخ
 این معرفت است که گفته اند که علم بعبادت ستازم علم بمخلول است و در مصیورت بالا صالته مدبر که
 متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده است علم بمخلول تبعیت آن علم علت آمده بی آنکه تعلق
 ثانوی پیدا کرده باشد اما با بمحقول در مصیورت نیز به تعلق علم در مرتبه ثانوی معلوم نیست معلول
 تجویز نخواهند کرد اگر چه آن تعلق با صالته نباشد لیکن مثالی قریب تر ازین مثال معلوم نیست که
 پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات و الله تعالی اعلم بحقائق الاسرار کما و الصلوة و السلام
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی آنکه من الصلوة و التیمات المبارکات مکتوب
 و و صد و نو و و حقیقتم مولانا بدر الدین صد و ریافته در تحقیق احاطه و سر بیان حق سبحانه و توضیح
 آن باشد که در در نهایت خطا مرتب جوئی و امرگانی علمان احاطه الحق سبحانه بالا شایه و سر ریافته
 احاطه اهل الفضل سر ریافته کلمه مثلاً ساری فی جمیع اقسام من الاعظم الفعل الحروف کذا فی قسام قسام

من الماضي والمضارع والامر والنهي والمصدر واسم الفاعل والمفعول المستثنى المتصل
والمنقطع والحال والتميز والثلاثي والرابعي والخامسي والحدوث الجارة الناصبة والحدوث المنخفضة
بالافعال الحروف المنخفضة الدالة عليها الى غير ذلك من الاقسام الحاصلة من التقسيمات الغير المتناسبة
فهذه الاقسام كلها غير متكافئة بل هو لا اعتبار في مندرجتها تحت الكلمة فاذ في تفصيلها وتميزها عن الكلمة
في تميز بعضها عن بعض شي الا اعتبار العقل في الخارج ليست الا الكلمة ولذا صرح المحل لكون لكل مرتبة من
اسم محقق هو بها واحكام لا توجد في غير ما مثله الدال على المعنى بالاستقلال مع اقتران بالزمان فعل
بغير الاقتران اسم وغير الدال على المعنى بالاستقلال حرف وكذا المقترن بالزمان الماضي فعل ماض بالزمان
الحال والاستقبال مضارع وما وجد في علان من العطل التسعة المشهورة فغير منصرف والا فمنصرف
حروف علم الجارة وحروف علمها النصب ناصبة فاطلاق اسم مرتبة على مرتبة اخرى واجرى
احكام احدها على الاخرى كاطلاق فعل الماضي على المضارع والمنصرف على غير المنصرف والجارة
على الناصبة مع كون المراتب كلها ليست الا الكلمة فاجروا احدها على الاخر ضلالة مخفية وخروج
عن الصراط السوي فنقول الله سبحانه اعلم ان لكل مرتبة من المراتب منبر الوجود سبحانه اسم مخفون
واحكام لا توجد الا فيها فالوجوب لذاتي والاستغناء الذاتي مخفية بمرتبة الجمع والابدية والامكان لذاتي
والاقفار لذاتي مخفية بمرتبة الكون الفساد والمرتبة الاولى بمرتبة الربوبية والخالقية والمرتبة الثانية بمرتبة العبودية
والخالقية فلو اطلق اسما على احدهما على الاخرى واجرى احكام مخفية بمرتبة على المرتبة الاخرى لكان
زندقه ضربة وكفر اعضا والعجب من بعض الملاحدة والزنادقة انهم كيف يخلطون المراتب يجرؤون احكام
مرتبة على مرتبة اخرى فيصفون الممكن بصفات الواجب والواجب بصفات الممكن مع علمهم بما يترتب من صفات
الممكن الذي هو مرتبة واحدة بعضها عن بعض واختلاف احكامهم عليهم بعدم زوال تاييدهم اختلاف
احكامهم صلاح اتحادهم في المرتبة الكونية فانهم يعللون بالبدائية مثلاً ان الحركات الاشرقي من صفات الله
المنخفضة بها ليست واحدة منها في الماء ولا يوصف بها الماء وكذا البرودة التي تخصت بالماء ليست
في النار وكذا يتميزون بالضرورة بين زواجهم اهما شتم يكون تبغرة احكامهم الله سبحانه المادي الى
سبيل ارشاد واهل اسلام على من اتبع الهدى مكتوب وصدوقه وصدوقه مشتمل على محبة الله بالكلية صديقا
وبريا ومنزل نهايت كاد بطريق اشارت خفية بعبارات لطيفة وبرسر من بما غيّر عن محذور وكراد وكراد عليه الرحمة

والله ضوان از یاران پنجگس اطلاع نیافته بدان ارشد که الله تعالی در تها که سیر و ظلال و شرف و حصول
 و فضل عین حصول می یافت حال که حصول باصل میسر شده است حصول خبر ظل ندارد که لایزاله الا کثرت فی
 یسر شخص الوصله الیه لا نصیب بهما من الشخص الا طله فانهم فان کلامنا اشاره بدانند عبارتی مناسب باین
 بطریق رمز و اشارت تحریر یافته بود مناسب ان مقام دانسته نیردین مکتوب مندرج ساخت قسم نماند که در دنیا
 با خود از پیراهان و ادوات بران بازگشت بفضل حضرت رحمان و صل عمن باقی همه حسان و السلام علی
 من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی آله من الصداقه اتمها و من التبعات الکملها مکتوب و صدور و نو و
 بهشتیخ فرید اهل عد و ریافته در غرضی مصیبت و دلات صبر و رضا بقضا فضیلت مرگ طاعون درین
 آنکه فرار از زمین طاعون گنا کبیره است و در رنگ فرار یوم زحف است بعد الحار و الصلوة و تبلیغ الدعوات
 میسر سازد که مکتوب شریف رسد از مصیبتنا نوشته بود ملا ناسد و اما الیه راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا
 باید داد و من از تو روشنی پیچیم گرم بیازاری که خوش بود و عزیزان تحمل خواری و قال الله تبارک تعالی
 لا اصابکم من مصیبه فیا کسبت الیکم و یعقوب عن کثیر و قال تبارک تعالی اظفر الف و فی البحر البحر با کسبت الیکم
 و درین بار شومی اعمال اول موشان پلاک شدند که با اختلاط بیشتر دشتند و زنان که در اسفل و بقای نوع
 انسان بر وجود ایشانست بیشتر از مردان مردند هر که درین باز مردن گرفت و سلامت ماند خاک جبروت
 او و نکته نگریخت و مرد طوبی له و بشری له بالشهادة و قد ختم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بدل لما عون فی
 فضل الطاعون بان المیت باطاعون لا ینال لانه نظیر المقتول فی المعركة و بان الصابر فی الطاعون محبوس
 فی کتاب شرح الصد و شرح حال الموتی و القبور و قال هو حجت جدا و همین سبب نگریخت و هم در جمله غازیان
 مجاهدانست و از جرگه صابران پلاکشان هر کسی را اجل است کسی که گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد و کثیر
 گزین پایان که سلامت ماند ندخلت آنکه اجل ایشان نرسیده بودند آنکه گریختن ایشان از مرگ خلاص
 ساخت و اکثر صابران که پلاک شدند هم باجل پلاک شدند فلیس الضرار یجی و الا الاستقرار بیک این فرار
 و در رنگ فرار یوم زحف است و گناه کبیره است از مرگ خداوندیست جاسطانه که گزینندگان سلامت
 مانند و صبر کنندگان پلاک شوند فلیس بر کثیر او میدی که کثیر اشنیده میشد از صبر تحمل شهادت و ادعای شهادت
 مسلمانان بخدا و کم الله سبحانه خیر او در تربیت طفلان و تحمل اداء ایشان و تنگ نشوند که امیدوار

با جبر خیل بران مترتب است زیاده چه نویسد و السلام مکتوب ستم صدمه بخند و فرادگی جامع علوم
 عقلی نقلی محمد الدین محمد معصوم علیه السلام صدر یافته در بیان سررا غامضه و معارف غریبه بلسان
 رفو اشارت و ایامی از مقام قیام و ادنی نیز اندراج یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 صدقوا فی ما کان کمال چون تفصیلی مراتب احوال و صفات را طی کرده جامعیت نام پیدا کند و مراتب کمال
 احوال و صفات الهی جلجلطانه گردد و عدم ذاتی او که مراتب آن کمالات است بنام مختفی شود و غیر آن کمالات
 و روی هیچ چیز ظاهر نبو این زبان به بقای خاص که متوسط با آن کمالات است بعد حصول نفای نام
 که مربوط به انتقائی عدم او بوده مشرف گردد و اسم ولایت بروی صادق آید و بعد از آن اگر رعایت
 ازلی جلجلطانه شامل حال او بود تواند بود که مرتبه ثانیه این کمالات که عارف با آن بقا یافته بود
 در مراتب حضرت ذات تعالی و تقدس متعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند در نیوت ستراب توسین نظریه
 باید داشت که ظهور شی و روی در بیرون کنایت از حصول نسبت مجوس مرئی را با آن مراتب آنکه
 آنجا حقیقت مراتب است و حصول شی است و روی و شد للثل الاعلی و چون آن کمالات که عارف
 بقا با آن یافته بود در مراتب آنجا قدس سره بطریق حقیقت اصالة منعکس گردد و ظهور آنجا
 پیدا کند نسبت مجول الکیفیت و آنجا حاصل شود لاجرم آنکه بعرف تعلق داشت آنجا اطلاق باید نمود
 آن کمالات ظاهر بین نهایت عروج اندام مقام قیام توسین تا آنجا است ای فرزند نبوت مراتب صورت
 و روی حسن جمال متعکس گردد و اگر فرضا آن مراتب صورت علم پیدا کند ناچار ظهور آن حسن جمال مانند
 خواهد شد خط و افرو خواهد بود در مراتب حقیقت هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات مکانست اما
 امری که شاید آن مرتبه حلیاست از سمان نقص حدوث بل کاین ثابت است و فریاد حافظ آنهمه خیزه
 نیست و هم قصه غریب و حدیث عجیب است این کمالات ظاهره که در آن مرتبه نسبت مجول الکیفیت
 پیدا کرده اند حکم آنها در رنگ حکم عالم خلق انسانست نسبت بعالم مرئوسین عرف نفس فقده عرف ربه آنجا
 و چون این کمالات ظاهره که بفضل حضرت اجمال است تعالی و تقدس نسبت مجول الکیفیت حضرت جمال پیدا
 کرده و اتصال بلاکیفیت بدست آورده اند آئینه داری حضرت اجمال نمودند ناچار در حضرت جمال تفصیل مجبور
 اعتبار محض توهم نریداشد که سبب عروج انامی عارف گشت این کمال و بسته مقام و ادنی است و قلمم
 و سر شکست انیت بیان نهایت النهایت و غایت الغایت که فهم آن را در آن خصوص بر اصل و سرست و از عوالم چه گوید

از آن شخص نیز اقل قلیل اند که باین دولت و معرفت متذکر شده اند اگر بادی شیر در سبزه نیندازد
بیاید تو آنجا سبزه بکن این نهایت یا اعتبار ظهورات و تجلیات است که بعد از آن از هم تخیلی و تخیلی
متصور نیست و من بعد از لایق صفات و ماکتبه خطی دیده و چمن و السلام علی من اتبع الهدی
و التزم متابعة المصطفی علیه و آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین علی آل کل ملائکتک المقربین الصلوة
والتسلیمات و التیمات و البرکات تمها و اکملها و اولی با و اعلاها و اولاد و عباد و ابقاها و دعما و اولادها و اولادها مکتوب
سید صد و یکم مولانا امان الله در بیان قرب نبوة و قرب ولایت و راه های که بقرب نبوة
موصول اند بعد الحمد و الصلوة معلوم فرزند سی مولانا امان الله یاد که نبوة عبارت از قرب الهی است
جلسه طاعت که شانه ظلمت ندارد و عروجش روحش دارد و جل و علا و نزولش روحش این قرب را لا یموت
نصیب انبیاء است علیهم الصلوة و التسلیمات و این منصب مخصوص باین بزرگواران علیهم الصلوة
و البرکات و خاتم این منصب سید البشر است علیه و آله الصلوة و السلام حضرت عیسی علی نبینا علیه
الصلوة و التیمه بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود علیها الصلوة و السلام غایت
مانی الباب متابعت خادمان راز دولت و اولش صاحبان نصیب است پس از قرب انبیاء علیهم الصلوة
و التیمات کمال تابان را نصیب بوده و علوم و معارف و کمالات مقام بطریق وراثت نیز نصیب
تابعان باشد خاص کند نبیه و مصلحت عام را پس حصول کمالات نبوة مترابعان را بطریق تبعیت
و وراثت بعد از نبوت خاتم الرسل علیه و آله جمیع الانبیاء و الرسل الصلوة و التیمات منافی خاتمیت است
علیه و آله الصلوة و السلام فلا یکن من یمن بعد من بعد الله تعالی راه های که کمالات نبوة موصول اند و
رایست که هر دو باطلی کمالات مفصله مقام لایت است بنحو است حصول تجلیات ظلمه و معارف شکر یکسان است
ولایت بعد از ظنی این کمالات حصول این تجلیات تمام در کمالات نبوة نهاده می یابد و بنحیقام حصول و التیمات
ظلمت نیست راه دیگر آنست که بنحو حصول این کمالات ولایت وصول کمالات نبوة میسر کند و در این
راه دوم شاهره است و اقرب است به حصول کمالات نبوة رسیده است لا ماشاء الله تعالی باین راه و تبت
از انبیاء و اکر علیهم الصلوة و السلام و از صحاب ایشان تبعیت و وراثت ایشان علیهم الصلوة و التیمات
راه اول و در دراز است متعسر الحصول متعذر الوصول جمعی از اولیاد و مقام ولایت که بشرف نزول شرف
گشته اند کمالاتیکه بمقام نزول تعلق داشته کمالات نبوة خیال کرده اند در خلق اگر مناسب مقام نبوت

از خصائص مقام نبوة انكاشته و این چنین است بلیغ بلکه این نزول در سنگ عروج هر دو از ولایت اند
 عروج و نزول یک است فوق مقام ولایت که بنو تخلق دارد و این توجه بخلق غیر آن توجه بخلق است بنو
 مناسب است این توح غیر آن دعوت است که از کمالات نبوة شمرده اند چه کنند که قدم از دایره ولایت
 بیرون نه نهاده اند و حقیقت کمالات نبوة را در ساقه نصف ولایت را که جانب عروج است تمام است
 انكاشته اند و نصف دیگر آن که جانب نزول است مقام نبوة تصور کرده اند چنان که می که در سنگ نشسته
 زمین آسمان و جهان است و گویند است که شخصی بر اول و اول پیدا کند و جمیع کمالات مفصله ولایت و نبوة نماید
 نیمه و میان کمالات باین مقام که این بنی حصول فرماید و عروج و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید
 بلکه نبوة نبی بهر است از ولایت و باید فهمست که بعد از حصول برده دوم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت
 بحصول نبوت است باز برده و خلاصه ولایت بوجه حسن شیر شده است توان گفت که اصل ولایت از کمالات
 ولایت پوست بدست آورده اند و این اصل مغز آنرا حاصل کرده است بعضی از علوم سکریه و ظواهرات ظاهریه
 ارباب ولایت را حاصل شده است آن اصل از ان علوم و ظواهرات قلیل انصیب است یعنی بوجوب مرتبه
 نیست بلکه آن اصل را از این علوم و ظواهرات تنگ و ناموس است جاس آن دارد که آنرا ذوق و سواد
 و اندیشه و اصل اصل از ظلال آن اصل گزینان و مستغفر است گرفتاری فطن تا زمان عدم حصول
 باصل فطن به حاصل است و توجه بظلم سواد بامی فرزند حصول کمالات نبوة مربوط به نبوت
 محض است و مربوط بکرم صرف کسب و تحمل را در حصول این دولت عظمی هیچ دخلی نیست که اسم
 عمل و کسب است که منتج این دولت عظمی باشد و کدام ریاضت و مجاهده است که شمر نعمت شای
 بود بخلاف کمالات ولایت که مبادی و مقدمات آن کسی است و حصول آن مربوط بر ریاضت و مجاهده است
 هر چند دوست که بعضی را به نونت کسب عمل نیز باین دولت متد سازند و فساد بکمال ولایت عبارت
 از انست نیز مؤهبت است بعد از کسب مقدمات بفضل و کرم هر که خواهد بدولت فاد بقا مشرف سازند
 ریاضات و مجاهدات تصور علیه علی جمیع الانبیاء و المرسلین علی ملائکته المقربین علی اهل طاعة جمیع المصلو
 و تسلیات پیش از نبوت بعد از نبوت ناز بر حق صیل این دولت بود بلکه منافع و فوائد دیگر منظور بوده و شل قتل حیات
 که کفارت زلات شمرش ارتفاع درجات امرات صحت فرشته مرسل که از اکل شرب پاک است و کثرت ظهور
 خوارق که مناسب مقام نبوة اند و امثال آن باید فهمست که حصول این مؤهبت در حق انبیاء علیهم الصلو

والتسلیمات میبوسط است و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوٰۃ و التیمات که به تبعیت و وراثت باین
دولت مشرف گشته اند تبوسط انبیا است علیهم الصلوٰۃ و البرکات بعد از انبیا و اصحاب ایشان
علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات کم کسی باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است و دیگر این نیز
تبعیت و وراثت باین دولت متذکرانند فیض روح القدس را بازند و فرایند و دیگران
هم بکنند آنچه سیحای میگرداند از کلام که این دولت در کبار تابعین نیز بر توحی اندخته است و در اکابر
تابع تابعین نیز سایه افکنده بعد از آن رو با ستار آورده تا آنکه نبوت با الف ثانی از بعثت آن سرور
علیه علی الله الصلوٰۃ و التسلیمات رسیده در نبوت نیز آن دولت تبعیت و وراثت بر همه ظهور
آمده و آخر را بادل مشابه ساخته اگر پادشاه بر در پیرزن پدید آید و آنچه به سببت مکن و اسلام
علی من اتبع الهدی و انتم متابعتهم المصطفی علیه علی الله الصلوٰۃ و التسلیمات تمام و اکملها مکتوب
سه صدور و دو صحنه و مراد کی که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند عینی محمد الکریم
سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان فرقی ولایت سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوٰۃ
و التسلیمات ولایت ملا علی است علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ و التیمات و در بیان آنکه نبوة افضل است از
ولایت و بعضی از خصایص معارف که نبوة تعالی دارند و ما نیاسب ذلک بدان رشک الله تعالی
ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطان که بی شائبه ظلیت صورت نه بند و بی حیلوه حجب حصول
نخیزد و اگر ولایت اولیا است البته با غیظیت قسم است ولایت انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات هر چند
ظلیت برده است با بی حیلوه حجبها و صفات تحقیق نیست و ولایت ملا علی علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات
هر چند از حجبها و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون اعتبارات و اشیاء چاره یار و نبوة و رسالت است که شائبه
ظلیت با و راه یافته است و حجب صفات اعتبارات را در راه گذارده پس چار نبوة از ولایت آن شد و قرب نبوة
اوقاتی فعلی باشد و بی حیلوه حجبها و صفات حاکم بالعکس جرم القلب پس حصول در مرتبه نبوة باشد حصول در مقام
ولایت زیرا که حصول بلا خط ظلیت صورت نه پذیر و خلاف حصول ایضا در کمال حصول رفع شائبه است و کمال
حصول بقا در شنبیت پس رفع دو گانگی مناسب مقام ولایت باشد و بقا دو گانگی ملائم مرتبه نبوة و چون رفع
دو گانگی مناسب مقام ولایت است پس لاچار سر همه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوة
چون بقا در شنبیت است پس صحو از حجبها و صفات ایضا حصول تجلیات خواه در صورت صورت و اشکال

بوده در برده الوان و انواع و مقامات و ولایت است و در طی مقامات و مبادی آن بخلاف مرتبه نبوة
 که در انموطن حصول باصل است و در تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و همچنین وقت طی
 مقامات و مبادی آخر تبیین احتیاج بدان تجلیات نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود پس
 حصول آن تجلیات بواسطه ولایت نیست نه بواسطه طی سافت راه و حصول نبوة یا کما تجلیات
 و ظهورات از ظلال حرمی هستند و آنکه از گرفتاری ظلال گذشته است از تجلیات است از سر مینا رخ بطریق طلب
 ای فرزند ولوله عشق و طمأنه محبت نفس را می شوق بگیرد و صیحه با در و آینه و وجد و نفس و قاصی همه در
 مقامات ظلال است و در آوا این ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از وصول باصل حصول این امور مشقت است
 محبت در انموطن معنی اراده ملاحت است چنانچه علما فرموده اند معنی را بدین که منشأ شوق و ذوق
 چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند ای فرزند تشنوعون در مقام ولایت رفع اشتیاق طلب است نایا
 اولیا بر وال اراده سعی بنیاند شیخ بسطام گوید بریدن لارید و در مرتبه نبوة چون که رفع اشتیاق و کار
 نیست زوال نفس اراده مطلوب گشت چنانکه مطلوب باشد که اراده ضعیفی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصی
 با و راه یافته است بواسطه حیثیت متعلق اوست پس باید که متعلق او امر محبت نامرضی نباشد بلکه جمیع مراد
 آن مرضی حق باشد چنانچه علما و محققین در مقام ولایت و نفی جمیع صفات بشریت میگویند در مرتبه نبوة
 مطلوب نفی متعلقات سوا این صفات است نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامل اند مثلاً ضعیف
 علم فی حد ذاتها از صفات کامله است اگر نقصی بوسی راه یافته است از او متعلق سوا اوست پس نفی متعلق سوا
 ضروری مدبر فی اصل آن صفت علی بن ابراهیم القیاس پس شش که بقیام نبوة از راه ولایت مده است و در او نشاء
 از نفی اصل صفات چاره نبوده و آنکه توسط ولایت باین مقام رسیده است در نفی اصل صفات کار
 نیست نفی متعلقان سوا این صفات باید که باید است که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است که بولا
 نفسی بعبودیت ولایت اولیا است اما ولایت انبیا که از ازل گذشته است دیگر است آنجا مطلوب نفی متعلقان
 سوا صفات بشریت است نه نفی اصل این صفات چون نفی متعلقات سوا صفات اصل گشت ولایت انبیا
 علیه السلام و تسلیمات بحصول پیوست بعد از آن عروجی که واقع شود متعلق کمالات نبوة خواهد بود ازین
 بیان واضح گشت که نبوة از اصل ولایت چاره نبوده زیرا که ولایت از مبادی مقامات است اما ولایت ظلی در
 حصول کمالات نبوة هیچ در گشت بعضی اتفاق افتد و بعضی دیگر اصلاً با آن عبور می واقع شود و فاهم و شک نیست که

اصل صفات تعریف است نسبت به فی شقاقت سوء آن صفات پس حصول کمالات بنده ایون
 اقرب باشد نسبت به حصول کمالات ولایت و همین نسبت بسیر و قرب است و در هر امر که وصول حاصل
 و در نسبت با موری که از اصل جدا افتاده اند نمی بینی که کمیای صلی سهولت عمل نیست با قرب طرق
 حاصل آنکه اصل آن جدا افتاده است در محنت است عمری که حاصل آن غانی میسازد مع ذلک حرمان
 نقد وقت اوست و آنچه بایست برده است بعد التیاء و التی شایست بآن اصل وار و بواسطه آن
 شایست عارضه نبوی را نکل گردد و اصل خود و خود نماید و قلابی و علی نکش بخلاف و اصل اصل آنکه
 با وجود سهولت علی نزدیک راه از خوف قلاب و علی همین است جمعی از سالکان این راه که بر ریاضات شایسته
 و مجاهدات شدید و بظلمه ظلال رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطلب منوط بر ریاضات شایسته است
 و مجاهدات شدید و نمیدانند که راه دیگر اقرب از این راه است و وصول بنهایت آن راه احتیاست
 که بجز حصول کرم منوط است و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که بجا هدایت مربوط است و صلا
 این راه عقل فیل اند و وصلان راه اجتناب جم غفیر انبیا علیهم الصلوة و التسلیات همه بر اجتناب از
 و صحاب ایشان علیهم الصلوة و التحیات نیز تبعیت و در اشت بر اجتناب و اصل گشته اند ریاضات ابرام
 اجتناب از برای او اشی شکر نعمت و صولست قال علیه الصلوة و السلام فی جواب السائل عن وجه ریاضات ایشان
 مع کون ذنوبهم ممتلئة و المتأخره مغفوره افلا و کون عبد اشکو را و مجاهدات اهل انابت از برای حصول
 و صولست شتان ما بین ما راه اجتناب راه برداشت و راه انابت راه رفتن از بدون تا رفتن بشرق
 عظیم است زرد می برند و دور میرسانند و دور میروند و در راه میمانند حضرت خواجہ نقشبند قدس سره
 فرمودند افضلیانیم علی ما فضل نباش نهایت و دیگران در ریاضات ایشان چگونه مندرج گرد و ذلک فضل است
 یوتیه من لیسوا و استند و فضل العظیم بر صلی سخن رویم و گویم که این فقیر در عرض داشت که بر سر زنگار خود
 قدس سره نوشته است که جمیع مرادات مرتفع گشته اند انفس را و هنوز ریاضت بعد از مدتی گذرانیده
 در رنگ مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بواشت انبیا علیهم الصلوة و التسلیات شریف
 ساخت و است که رفع شقایق سو آن اراده بوده است ترغیف نفس آن اراده لازم نیست که رفع شقایق
 بعد از رفع اصل بر وجه تمام و اکمل حاصل شود بلکه بایست که بجز فضل آن متیسر شود که تعقل و تکلف
 عشر شیر آن حاصل نکرد و ای فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایست و گرفتار

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ درد دنیا محمود نباید داشت امام و طایفه
فرمایان اردت السلام علی الذین یاتون اردت الکرامت کبر علی الآخرة و دیگری ازین طایفه گوید که
منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة شکایت از تفریقین است بالجمله فاک عبارت از نسیان
ما و راسی حق است جل و علا شامل دنیا و آخرتست و فدا و بقا هر دو اجزای ملامت اندیش در دلت
از نسیان آخرت چاره نبود و در مرتبه کمالات نبوه گرفتاری آخرت محمود است و در و آخرت
مرضی و مقبول بلکه درد آموطن در و آخرت است و گرفتاری آخرت کریمه یعنیون بهم خونا و طمعا و کریمه
و شیون بهم و سخا فون عذابه و کریمه الذین شیون بهم بالغیب بهم من الساعه متشققون تقدوت
اربابان تمام است گریه و ناله ایشان از تذکرا احوال آخرت است و الله اندوه شان از ترس احوال قیامت
همواره از فتنه قبر در استعاذه اند و همیشه از عذاب نار پناه جو و متضرع در حق جل و علا نزد شان
در و آخره است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخره چه اگر تقاست موعود باخراة است
و اگر رضا است کما شنیر موقوف باخراة دنیا بمغوضه حق است جل و علا و آخره مرضیه او تعالی
بمغوضه را مرضیه در هیچ امر را نمیتوان ساخت زیرا که بمغوضه شایانی اعراض است مرضیایان اقبال از
مرضیه اعراض نمودن عین شکرتست خلاف موعود مرضی او تعالی کریمه قدید عیوالی و السلام شایان
است حضرت حق سبحانه تعالی بمبالغه و تاکید ترغیب آخره میفرماید پس اعراض از آخره نمودن فی الحقیقه
معارضه است حق جل و علا و سعی در رفع مرضی او که دست امام داود طایبان بزرگ چون در ولایت قدس
را سخ و دشت ترک آخره را گرفتار است گفته اند نیست که صاحب کرم علیهم الرضوان همه در و آخره مبتلا
بوده و از عذاب آخره ترسان روزی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شش سوار کوه میگذشتند تا که
این کریمه را خواندند عذاب بگ واقع ملامت واقع از اجتماع آن از پیش فتنه از شش سوار کوه میگذشتند تا که
از انجا بروشته بخانه بروند و مانند اذن در دما از فدا و کریمه بیاد ایشان می ماند و در و آخره احوال در
مقام فلان نسیان از دنیا و آخره میسر کرد و گرفتاری آخره را در رنگ گرفتاری نیامیدند و یا چون شش
تفا مشرف گشت کار را با انجام رسانیده کمالات نبوه بر تومی اندخت نجابه در و آخرت استعاذه از
دورخ است تنهای هشتت شمار و انداز و دور و علان هشت را با شایمی دنیوی هیچ منافعت نیست
بلکه انهدا و طرف لقیض اند و رنگ تقاضت نصیب رضا اشجار و انداز و آنچه در پیش است شایع و ثمرات اعمال

صالح اندر پیغمبر علی اله الصلوٰۃ والسلام فرمود که بشت درخت ندارد و آنجا درختان نشانی پر سیدند
 که به طور نشانیم فرمود علی اله الصلوٰۃ والسلام بشتیج و بختیج تبدیل یعنی سبحان بدهد گویند تا در
 بشت نعل یک درخت بنشانند پس درخت بشت نتیج بخت کلمات تنه ری است چنانچه در
 کلمه در کسوت حرو و هوات مندرج ساخته اند در بشت آن کلمات را در کسوت و درخت تقدیمه میفرمایند
 علی هذا القیاس آنچه در بشت نتیج عمل صالح و هر چه از کلمات و خوبی بنایت و تقدیم است در کسوت
 صالح قول و عمل اندراج یافته است در بشت آن کلمات در پرده لذات تنغات ظهور میفرمایند پس چاره
 آن تلذذ و تنعم رضی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای بقا و حصول رجب چاره اگر ازین سرگاه بگشت
 فکر خستن بشت نمی نمود و گرفتاری آنرا غیر گرفتاری حق جل و علایم داشت بخلاف تلذذ و تنعم و نیوی
 نشان آن بخت شری است و نه بقی آن حرمان در آخره اعادنا همد سبحان منه این تلذذ و اگر مسباح
 شرعی است محاسبه در پیش است اگر رحمت و شگیری نفرماید و اسی صد و اسی و اگر صلح شرعی نیست
 سوز و عید است ریاضت انفسا و ان لم تقهر لنا و ترجمنا للكونین من الخاسرین پس این تلذذ و ربان تلذذ
 چه نسبت بود این تلذذ هم قائل است و آن تلذذ و تریاق نافع پس در آخره یا تقصیب عموم مومن است
 یا تقصیب خاص خاص خود ازین در دستور مینانند و کرامت و خلاف آن می انکارند عمن الشیاع
 من چنین یارب مکتوب سه صد و سوم مجامع و دست کشمیری بعد الحمد و الصلوٰۃ باید داشت که
 کلمات اذان و اقامت است الله اکبری الله اکبر ان کیون له حاجه الی عبادته عابد کررت نذر الکلمه اربع
 مرات لتاکید هذا المعنی المبرم شدن لا اله الا الله ای اشد الله تعالی مع کبریا و استغناء عن العباد
 الیس المشی علی العبادۃ الا بوجوه شهادت محمد رسول الله ای اشد الله علیه علی الصلوٰۃ والسلام سو که سبحان
 و سبلع عنه تعالی طرق العبادۃ فلا یكون العبادۃ الا لایقه تحجاب قدره تعالی الا ای ما خذوه من حبه تبلیغ فرست
 علیه علی اله الصلوٰۃ و نتیج می علی الصلوٰۃ می علی الفلاح کلماتان لطیف المصلی الی اداء الصلوٰۃ المودیه
 الی الفلاح الله اکبری اکبر من ملتی تحجاب قدره تعالی عبادۃ احد لا اله الا الله ای انه تعالی لاحاله بخت
 للعبادۃ و ان لم تصد العبادۃ من احد ای لایقه تحجاب قدره تعالی بزرگی شان نماز بزرگی این کلمات
 که موضوع از برای اعلام نماز است باید دریافت رع سال که نکوست از بارش بدست یا اللهم جعلنی
 المصلی الفلاحین بجزئه سید المرسلین علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیات مکتوب سه صد و چهارم مولانا

بسم الله الرحمن الرحیم

عبدالحی صدر دریافت در بیان اعمال صالحه که در کفر آیتهای قرآنی دخول بهشت منوط بآن ساخته است
تعالی و تقدس در بیان او آشکرو در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز بعد از الحمد و الصلوة بدان سعد که بعد تقا
ناتذمتا تردد و دشت که آیا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه و تعالی در کفر آیتهای قرآنی وعده دخول بهشت را
مربوط بآن ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضی اگر جمیع است متعسر است کم کسی باین جمیع متوق شده باشد
اگر بعضی است مجوس تعیین نیافته آخر بعض فضل خداوندی جل سلطان بخاطر خیریت که شاید مراد از اعمال صالحه ارکان
اسلام باشد که بنا بر اسلام بر سه چیز است که اگر این اصول پنجگانه اسلام بر وجه کمال او ایاد بنجات و نفع
وقتیت چه نینمانی حد و انتها اعمال صالحه اند و موانع سیئات و منکرات اند که در بیان الصلوة متنی عن الفحشاء و المنکر
شاید این معنی است و چون بیان پنجگانه اسلام پیشتر شنیدیم که شکر و ادایقت چون شکر و ادایقت از عز و اب
نجاتی حاصل اند و ایضا بعد از آنکه شکر و ادایقت پس در بیان پنجگانه بجان باید که شکر علی الخصوص
اقامت نماز که عبادین است هما اکن بیکر ادائی از ادای آن رضی نماید اگر تمام ساخت عمل عظیم از اسلام است
آور و چو مل متین بر بری خلاصی حاصل کرد و دست سجده الموقفی باینکه تکیه بر ولی در نماز اشارت به شکر و کبر و
است تعالی از عبادت مبادلت از نماز مصلیان و تکیه بر آن که بعد از ارکان اند و نماز و اشارت اند بعد م
لیاقت دار هر کس از بر بری عبادت خراب قدری او تعالی در تسبیح و رکوع چون معنی تکیه بر نماز بود
در آخر رکوع تکیه گفتن نفرموده بخلاف سجده تنین که با وجود تسبیحات آناه و اول و آخر تکیه گفتن نفرمود
تا کسی در هم نفی کند که در سجده که نهایت تحطاط و الحفاض است و غایت تذلیل و انکسار حق عبادت ادا
می یابد و از برای دفع این وجه هم در تسبیح سجده و لفظ اعلی اختیار قناده هم تکرار تکیه مسنون گشته چون
نماز معراج مؤمن است و آخر نماز کلماتیکه آنست علیه علی آله الصلوة والسلام در شب معراج بآن کلمات
شرف شده بود خواندن فرمود پس صلی را باینکه نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب در نماز جوید
قال علیه علی آله الصلوة والسلام اقرب ما یكون العبد من الرب فی الصلوة و مصلی چون مناجی است
غرضانه و مشاهد عظمت جلال است تعالی در وقت ادای نماز مناجی است که در وی عربی و عجمی پسندید
از برای تسلی او ختم نماز تسلیتین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه علی آله الصلوة والسلام
صد بار تسبیح و تحمید و تلیل بعد از نماز فرض در هر یک سرش است که در ادای نماز هر چهار تصور و تصویر واقع
شده است تسبیح و تکیه بر آن باید نمود و اعتراف عدم لیاقت با تمامی عبادت خود باید فرمود و چون دعا

بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید و شکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت است
 است که چون اداء نماز مقرون بشهرت و آداب واقع شود و بعد از آن تکلیفی تقصیر نکند نعمت توفیق و منفی
 استحقاق عبادت از غیر و تعالی از همه قلوب باین کلمات طیبه نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوند
 جلوساطه گردد و صاحب آن نماز صلی و مفلح بود اللهم جعلنی من المصلین المخلصین بحرمت سید المرسلین علیه
 وعلیهم علی آله الصلوٰة و التسلیمات مکتوب سده صد و پنجم بحسب التصدور یافت در بیان سزا
 نماز و فرقی در میان نماز مقدری و عامی و در میان نماز نیتی و دانیاسب و کسب اسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی باین ارشاد که الله تعالی تمامی صلوات و کمالات آن نزد حق تعالی
 از اتیان فراغ و احوالات و سبب و حاجات نماز است که در کتب فقهیه تفصیل بیان یافته است امری دیگر
 در امی این مورد را بفرمایید که در تمامی نماز از داخل باشد خشوع نماز تیر مندرج در بیان سزا را بفرمایید
 و خضوع قلب نیز منسوب باین جامع علم اینی موقوفیت در زید فاعلم و در عمل سبیل و ملاحظه فقیهانه بود
 لاجرم از کمالات نماز قلیل انصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور قلب بحق سبحانه و شایع اعمال
 ادبیه و جراح کم پروازند و مقصد از روضه شوش نمایند و اینجا عه نیز از حقیقت نماز آگاه گشته اند کمال
 نماز را از غیر نماز حقیقه حضور قلب را از جمله احکام نماز فشرده اند و آنچه در ظاهر است لا صلوات الا
 بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین مورد را بفرمایید و در اتیان امری از این
 امور واقع نشود و در امی این حضور حضور دیگر فقهیم این فقیه فخری در آید سوال چون تمامی نماز و کمال
 آن مربوط باین مورد را بفرمایید که امری دیگر و امی اینها در کمال آن ملحوظ باشد پس فرق در میان نماز مقدر
 و نیتی بلکه نماز عامی که مقرون باینان این مورد را بفرمایید بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر
 یک عمل بواسطه تفاوت عمل متفاوت علیکه از عامل مقبول محبوب بوقوع آید جبران مضاعف
 مضاعف است از آن جوری که مستحب عمل غیر آن عمل باشد چنانچه هر چه عظیم القدر باشد عمل او خیر عمل الاجرا
 از اینجا گفته اند که عمل سبب عارف بهتر از عمل به خلاص مرید است فلیت که عمل عارف مقرون به خلاص بود و کمال
 حضرت صدیق نبوی الله تعالی عنه سو حضرت پیغمبر علیه السلام علیه الله الصلوٰة بهتر از صلوات عده خود و طلب
 سهوا و علیه الله الصلوٰة و انچه میفرماید بخاک سیکوید یا نیتی گفت سهوا محمد آرزوی آن دارد که تکلیت خود سهوا
 آن سهوا باشد علیه الله الصلوٰة و اسلام پس تمامی اعمال احوال خود را کم از عمل سهوا آن سهوا علیه الله الصلوٰة

والله یحیی الذی یندک تناسی تمام حیات خود را درجه سهواً نسو و علیه علی آله الصلوة والسلام
 ینما علی سهواً نسو و علیه علی آله الصلوة والسلام مثل سلام دادن اوست علیه علی آله الصلوة والسلام
 بر دو رکعت نماز فرض چهارگانی بطریق سهو کاروی پس نماز منتهی با وجود تالنج و ثمرات و نیوی بر خیل آخرت
 بر آن ترتیب باشد بخلاف نماز مبتدی عامی ع قیمت خاک را با عالم پاک یشتمله در خصائص نماز منتهی
 و امی نماید از انجاقیاس نماید گاه هست که منتهی در نماز در وقت قرآن آیتان تسلیمات تکبیرت بیان خود
 در رنگ شجره موسوی می یاید قوی و جوارح خود را پیش از آنکه وساطت نماید و گاهی می یاید که در وقت
 ادای نماز باطن حقیقت تمام از ظاهر صورت غفلت گسته بعالم غیب ملحق شده است نسبت بمجول الکینیت
 بغیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع نموده یا آنکه جواب صل سوال گویم که آیتان امور
 اربعه مذکوره تمام و کمال انصیب منتهی است مبتدی و عامی درست که آیتان این امور تمام و کمال میباشند
 هر چند ممکن باشد از آنها بکلیه الاعلی الخاشعین والسلام علی من تبع الهدی مکتوب شده صد و ششم
 بمولانا صالح صد و ریاضه و ذکر بعضی از مناقب کمالات خاتق آگاه معارف و دستگاه و مخدوم مزاده کلان
 خواجه محمد الصادق علیه الرحمه و الخفران و مخدوم ذهابی خردمرومی مغفور می محمد فرخ عیسی رحمة الله علیه
 خاتمه این مکتوب بیان فاضل ارباب لایث در بیان آنکه این فاضل قرب نبوة پیچ در کار نیست مایناست
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الخوی لا اله الا هو و افعالت اهل سرسند را شنیده باشد فرزند عظمی
 عنه تیرا و برادر خود محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار فرمودند ان الله و انا الیه راجعون حمد الله سبحانه که
 اولی باقی ماندگان از قوت صبر عطا فرمودند ثانیه بلیه را سر دادند خوش گفت من از تو روشی هم گرم سازا
 که خوش بود و غریزان تجار خوار می فرزندمرومی آیتی بود از آیات حق جل علاه رحمتی بوزار محتمای العالمین
 درین نسبت و چهار سالگی آن یافت که کسی یالت پایه مولویت و مدیس علوم تقییه و عقایبه بی کمال سطرینه
 بودی که ملائکه ایشان بخیادی شرح موافقت مثال انبیا بقدرت تمام درس دارند و حکایات معجزات
 و عرفان قصص مود کشف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آن معلوم شماست که درین شب سیالگی نبیجی مغفور
 حال شده بود که حضرت خواجهاقدس سره معالجه تسکین حال ایشان بطعام های بار که مشکوک و مشبه
 بنمودند و نیز فرمودند که بختی که مرا بحد صدق است با هیچکس نیست همچنین بختی که اورا باست با هیچکس نیست ازین
 بزرگی ایشان باید دریافت لایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجایب و غرائب آج لایت علیه السلام مغفور بود

خاضع و خاشع و متواضع و متذلل و متکسر بوده و خبر نموده که هر کس که از او ایاز حضرت حق سبحانه تعالی چیزی
 خواسته است و آن را تقاضا نموده و خواسته ام از من بخواهد چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه
 خوان و شیخ و سبق متخوانده و چواره از عذاب آخره ترسان و در زمان بود و دعا میکرد که در سن طفولیت زبانه
 و سینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرغش موت یارانی که بیمار داری او میکرد و در عذاب
 و عذاب از وی مشاهده نمود و در کلمات و خوارق از محمد حبیبی تا بهشت سالگی که مردم سعادتیه کرده اند
 چه نویسد بالجمله و هر نفسیه بودند که بودیت پیورده بودند و سبحانه الحمد و المنة که امانات را بایست
 امانات بکوه کرده که راه حواله نمودیم اللهم لا تحزننا ابراهیم و لا تقننا بعد عم بجمه سید المرسلین علیه
 و علیهم الصلوة و التسلیات سه از هر چه میرود و سخن دوست خوشتر است و بدانند که مقصود از قننا
 که عبارت از نسیان ماسوا می باشد سبحانه انست که محبت گرفتاری مآدود او تعالی زائل گردد
 چه هر گاه ذات و صفات و افعال اشیا از دید و دانش زائل گردند گرفتاری محبت اینها ناچار و
 بزوال خواهد آورد و در طریق و ریت از برای زوال گرفتاری مآدود حق جل و علا از نسیان ماسوی
 چاره نبود و در مدارج قرب نبوة در زوال گرفتاری اشیا نسیان اشیا هیچ در کار نیست زیرا که در
 قرب نبوة گرفتاری باصل که فی حد ذات با حسن جمیل نیکنگزار و که اگر گرفتاری اشیا که فی نفسها
 قبیح و غیر محسن اندامی و نشانی بماند و اشیا فراموش شوند باینه زیرا که علم اشیا بواسطه گرفتاری اشیا
 که مستلزم اعراض است از جناب قدس و تعالی و صفت دم پیدا کرده بودند و چون گرفتاری اشیا زائل
 گشت علم اشیا در دم نشد علم اشیا چگونه در دم بود که اشیا معلوم حق جل و علا بسلطان علم اینها از صفات کامله است
 اگر گویند که هر گاه علم مآدود حق جل و علا زائل نشود پس علم حق جل و علا با علم دون حق جل و علا در یکوقت چگونه
 جمع شود پس از نسیان مآدود و تعالی چاره نبود گوئیم علیک اشیا تعلق میگیرد و از قبیل علم حصول است و علیک محض
 حق سبحانه و تعالی تعلق پیدا میکند اشیا علم حضور می پس هر دو علم در یکوقت جمع شوند و هیچ خد و لازم نیاید
 وقتی لازم آمد که هر دو علم حصول باشد و اگر گفتیم از قبیل علم حصول است و شاید علم حضوری زیرا که انجا به حقیقت حصول
 است و در اینجا شیخ خفیه علم حضرت حق سبحانه و تعالی که اشیا تعلق میگیرد و حصول نیست زیرا که حوادث را در ذات
 و صفات و تعالی حلوی و حصولی نیست علم این رت بر تویی است از ان علم و علیک تعلق بحضرت حق سبحانه بود
 از آن حضور می نیز نمیتوان گفت زیرا که او تعالی بمادر که مادر که نزدیک تر است علم حضور می است

بآن علم عظیم حصول است نسبت به علم محضوری این معرفت و راه و نور عقل فکریست من لم یندق لم یدرس
 مقرر شد که علم شیائمانی علم حق تشبیهل علیین بنیان اشیا بیج در کار نباشد بخلاف طریق ولایت که
 زوال گرفتاری اشیا آنجانی بنیان اشیا متصور نیست چه در ولایت گرفتاری ظلال است و گرفتاری
 ظلال را آن قدر قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را تواند زایل کرد و یندیس اقل این
 اشیا چاره نبود تا گرفتاری هاز ازل گرد این حرقی است که مخصوص باین درویش است و دیگران
 نکلم نکرده الحمد لله الذی هدانا لهذا که انما کننا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جات رسل ربنا بالحق مکتوب
 مسمعه صد و مفتهم بولانا عجلوا حداد هوری صد و ریافته در بیان حق کلام طیب سبحان الله و بحمد
 و ما نیاب ذلک سلم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة باید دانست که باید در وقت دای عبادت
 هر چه از جنس حسن کمال در عبادت خود یاد آن همه را جمع بوفیق خداوندی است جلسلطان و از
 حسن ترتیب احسان و دست تعالی و هر چه از جنس قصور و ناتمامی در عبادت خود یاد آن همه
 عاقله بنفس است از شرارت جلی و ناشی شده است و بجناب قدس او تعالی بیج چیز از قسم نقص و
 قصور راجع نیست آنجا همه خیر و کمال است و چنین هر چه در عالم وقوع می آید حسن و کمال آن راجع بخدا
 قدس است تعالی و تقصیر آن باید بدیده ممکنات که قدم راسخ در عدم دارد که نشان هر شرف و تقصیر است کلمه
 طیب سبحان الله و بحمده بوجه بلخ بیان این و امیر نماید و کمال تنزه و تقدیس تعالی بنمایا از آنچه شیایان
 قدس او تعالی نیست از شرف و تقاضا و ادای شکر عبادت حمد که راس هر شکر است بیکصد صفات و افعال
 جمیل او و بی نقصانات حسانات خریله سبحان الله است که در حدیث نبوی آمده است علیه علی آله الصلوة
 و التسلیات که هر کس این کلمه طیب روز یا در شب صد بار بگوید بیج یکی عمل در آن روز و در آن شب با و بر او
 نود و نیکوگر آنکه مثل و این کلمه طیب بگوید چگونه بر بر می جوید که عمل که عبادت و ادای شکر می است از شکر می
 خداوند جلسلطان که بخوابد و این کلمه طیب ایافته است بخیر و دیگر که بیان تنزه و تقدیس او تعالی بنمایا و عطا شده است
 فیکلم بایان نده انکلمه الطیبیه کل یوم و لیلته مائتة و الله سبحانه المتوفی سوال در حدیث نبوی آمده است
 علیه علی آله الصلوة و التسلیات سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضای نفسیه زنته عرشه و مداد کلماته و ابده
 سبحان الله لا المیزان آمده الحمد لله صفات ماحده جمیع خلقه و قابل غیره کیان نگفته است عدد غیر از یک
 بوقوع نیامده آنرا عدد خلقه بجه اعتبار گویند و رضای نفسیه بجه معنی گویند و زنته عرشه چگونه بود و مداد کلماته

چون راست مدویران را چگونگی ساز و اضعاف با حده جمیع خلقه پیغمبی گفته شود گوئیم که انسان
 جامع عالم خلق عالم امر است هر چه در خلق و امر است در انسان است مع شئی زائد و آن سببیه وحدانی است
 که آنرا کسب خلق و امر ناشی شده است این سببیه وحدانی هیچیکس را بغیر و تسبیح شده است این سببیه عجب است
 غریب و خودی است بدیع پس حمدی که از انسان بوقوع آید اضعاف همه جمیع خلاق خواهد بود و علی هذا القیاس
 محل سایر الاسوالم پس مردار جمیع خلق تا سواى انسان باید داشت و اگر انسان را نیز دخل کنیم گوئیم که انسان
 کامل چنانچه جمیع افراد عالم را جزای خود می یابد افراد انسان را نیز از انسانی خود می یابد و خود را کل همه میابد
 برین تقدیر حمد خود را اضعاف حمد خود می یابد اضعاف همه جمیع افراد انسانی را نیز خواهد یافت و السلام
 علی من اتبع الهدی و التزم سابقه المصطفی علیه علی آله من الصلوة آتیه و التیمات المکملها مکتوب
 سه صد و هشتاد و نه لا فیض الشیانی تی حمد و ریافت در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبه الصلوة
 و السلام کلمات خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حقیان لی الرحمن سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم
 بدان ارشد که قد تعالی قال علیه علی آله الصلوة و السلام کلمات خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان
 حبیبتان لی الرحمن سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم و جمعتهما علی اللسان ظاهراً نقلة الحروف بالاجز
 اتها ما فی المیزان کونهما حبیبین لی الرحمن فلان الخبر الاول من الکلمة الاولى یفید تنزیه تعالی سبحانه و تعالی
 بجناب قدره غر و جل و ابعاد جناب کبریاه عن صفات نقص و سماء الحدوث و الزوال الجزء الثانی من
 الکلمة یفید اثبات صفات الکمال شیونات الجمال له تعالی سواء کانت الصفات لشیونات الفضائل
 و من الفضل حول الاضافة لا تنفرق فی الجزین یفید ثبوت جمیع التشریفات و التقدسیات ثبوت جمیع
 صفات الکمال الجمالی له تعالی فحصل الجزین من الکلمة الاولى و ارجع جمیع التشریفات التقدسیات لله سبحان
 و اثبات جمیع صفات الکمال الجمالی له غر و جل فحصل الکلمة الثانیة اثبات جمیع التشریفات التقدسیات له
 تعالی مع اثبات النقطه و الکبریا و غر و جل فیما الی ان البتة نقائص عنه تعالی لیس الا لاجل عظمته و کبریاه سبحان و تعالی
 لیکون الکلمات ثقیلتین فی المیزان حبیبین لی الرحمن ایضا التبیح مفتاح التوبة بل بدة التوبة و خلاصتها حقیقت
 فی بعض الکتاب فیکون التبیح وسیلة الی المحو الذنوب و عفوا لسیات فاجرم یکون ثقیلاً فی المیزان مرجحاً لکفة
 الحسنات و حباً الی الرحمن لانه سبحانه یحب العفو و ایضاً ان المسح الحامی لانتزاع جناب قدره تعالی عما لا یتوکل
 و ثبت صفات الکمال الجمالی له تعالی فالمرحون الی الله جل و جلاله ان المسح الحامی لانتزاع جناب قدره تعالی عما لا یتوکل

صفات الکمال کما قال بل خیر من الاحسان الا الاحسان فلا یجزم کماله الا کماله فی التعلیل فی الیقین فی الخیر فی الخیرات
 بسبب کرامات حبیبین ال الرحمن بوجوده وخلق الحیة بسبب طهارته و سلام مکتوب سه صد و نه م و یولانا
 حاجی محمد فخری صدر در یافته در بیان محاسبه یومی و لیلی کما و در محاسبه و قبل ان شحاسبه و الحمد للصلوة
 و تبلیغ الدعوات میسر اند که جمعی از مشایخ کرام قدس الله تعالی اسرار هم طریق محاسبه اختیار کرده اند
 و در شب قبل غم و غم فغان احوال و حرکات و سکنت یومین خود را ملاحظه نمایند و تفصیل تحقیقت
 هر کدام را در این رساله تفصیلات و بیانات خود را تذکر که بتوبه و استغفار و التجا و تضرع میفرمایند و
 اعمال و افعال صالحه خود را راجع توفیق او تعالی ساخته بجز شکر خداوند علی حلی سلطانه پیش می نهند و حساب
 فوتحات یکصد و نه م و از محاسبان بوده میفرمایند در محاسبه خود از مشایخ دیگر افزودم و خطرات دنیا
 خود را نیز محاسبه نمودم و نزد فقیر صدر با تشبیه و تمجید و قبل نوم برنجیکه از خج صادق به ثبوت پیوسته است
 علیه علی که الصلوة و التسلیمات حکم محاسبه دارد و کار محاسبه بنمایا گویند که اگر کتب تسبیح که فلاح تو بیک
 اعتدال از تفصیلات بیانات خود مینویسد محاسب قدس و تعالی از انچه از کتاب این بیانات عاید شده
 تشکر و تقدیس میفرماید چه مرتکب بیانات را اگر عظمت کبرای محاسب قدس حضرت آفرای مخلوق و
 منظور میشد مگر بیدم امتثال امر و تعالی مبارک نمی نمود و چون مبارک نمود معلوم شد که هر یکی
 او را تعالی نزد مرتکب حمد و مدحی اعتباری نبوده اعاد تا اندر سجانه من لایق نگردد و تشکر و تلافی آن تفصیل
 مینماید باید داشت در استغفار و طلب تضرع است که در تذکره که تشکر و طلب استیصال و تلافی آن تضرع
 سبحان الله عجب کلام است الفاظش در فایده قلند معانی و منافع آن در نهایت کثرت و تکرار کلمه
 تجید شکر توفیق خداوند علی حلی سلطانه حامی آر و دادای شکر نعم و تعالی میفرماید که اگر کلمه تکرار است که
 جناب قدس و تعالی بلند تر است از آنکه این مقدار و این شکر شایان حضرت جل شانده باشند زیرا که عذر از
 استغفار و احتیاج با عذر و استغفار کثیره است حمد و راجع توفیق سبحان بک بالغررة عما یصفون و سلام
 علی المرسلین الحمد لله رب العالمین سبحان با استغفار و شکر کفایت می نمایند این کلمات قدسیم که با استغفار
 حاصل شود هم شکر حامی آید و هم ایمانی با ظمانه قص استغفار و شکر مدیه شکر در درنا قبل مناهک انت استغفار
 اعلم علی الله تعالی علی سیدنا محمد و علی اله و صلواته الطاهرین سلیم و بارک علیه و تعالی جمعین مکتوب سه صد
 و نه م و یولانا محمد با ششم در بیان جامعیت انسان بعضی از اسرار غامضه که تعلق با عظمه دارد و اینها را

بعد الحمد والصلوة بنیادیکه هر چه در انسان کمالات است همه مستفاد از مرتبه و جوهر است تعالی و تقدس
اگر علم است مستفاد از علم مرتبه است اگر قدرت است نیز مستفاد از قدرت آن مرتبه علی بن اقیاس با کمال هر مرتبه
بازنده آن مرتبه است علم انسان جنب علم و حیثیاتی و تقدس علم مرده دارد که لاشی محض است نسبت به مرتبه
که حیثیات ابدی ندکی یافته باشد همچنین قدرت انسان در حجب قدرت موجب تعالی و تقدس حکم عبادت
دارد که نساجی بیعت خود نماید نسبت به شخصیکه بیک میدان و تهمان باور دنیا و حجاب مجاریه یاره گرد
و هیای منشور شود کمالات گیر از هر برین قیاس نیک و این تفاوت از تنگی عبارت گفته میشود و الا نشین
ع نیست خاک با عالم پاک پس کمالات انسان صحت کمالات مرتبه و حجب تعالی و تقدس است
گشت این کمالات بیش از مشارکت همی از کمالات آن مرتبه چیرنی گیر حاصل نکرده است از نیاحتان
خلق آدم علی صورتی من عرف نفسه فقد عرف ربه این بیان لایح میگرد و چه مرتبه نفس است
اگر چه صورت است همانست که حقیقت آن در مرتبه و جواب تعالی و تقدس است عاقل است از نیاحتان
سر خلافت انسان را در باب چه صورتی غلیظی است در مقام زناده و محبمه گمان برده اند که
خدا عز وجل سلطان بصورت انسانست از تخیر می تواری حوارح انسانی را در آنحضرت جلی سلطان
اثبات نموده اند ضلوا فاضلوا نه استانده که طلاق صورت مثال آن در آنحضرت از قبل تشبیه و تمثیل است
نه سبیل تحقیق تشبیه و حقیقت آنصورت ترکیب می طلب بعضی تجزیه میجواید که منافاتی وجود است مانع قد
مشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند و بر تاویل محمول قال الله تعالی و یا یعلم و یلیله الا الله تعالی و یا
آن تشبیه را چنانکه میباید که خدا می عز وجل پس معلوم شد که تشبیه نزد خدا می حل علامت محمول بر تاویل
و از ظاهر مصروف و طامی را سخن را نیز از علم این تاویل قلبی عطا میفرماید چنانچه علم غیب که مخصوص است
سبحانه خالص رسل را اطلاع می بخشند آن تاویل را خیال نکنی در رنگ تاویل است بقدرت تاویل و جهت
بذات حاشا و کمالات آن تاویل را سر راست که با حض غرض علم آن عطا میفرماید باید نیست که صاحب
کینه و تابعدان و مگر بنده که صفات و حسی تعالی و تقدس چنانچه عینیت است و حجب از تعالی همچنین بن صفات
عین یکدیگر مثلا علم چنانچه عینیت است عین قدرت نیز عین را دوست و عین سمع و عین بصیرت علی بن اقیاس
سائر الصفات این سخن نه مقید جواب و درست زیرا که این سخن معنی بر نفی وجود صفات زائده است که خلا
نه سبیل سنت و جماعه است چه صفات ثنائیه با سبب بر وفق آرای این بزرگواران در خارج موجود اند

غیب چیرنی
سبیل

بمانکه توهم در عنایت و صفات و جوی تعالی و تقدیر ایشان از اینجا ناشی شده است که تمایز بتاین
 آن سوطن را در رنگ بتاین تمایز انموطن خیال کرده اند و چون آن را در رنگ بتاین و تمایز انموطن و
 و صفات باشد نیافتند و مانند آنرا با تمایز این شایه ندیدند لاجرم حکم بنفی تمایز و تمایز نمودند و عنایت یک
 قابل گشتند و میهند که تمایز و بتاین آنموطن در رنگات و صفات و جوی تعالی همچون سجد و است آن تمایز را
 باین تمایز نسبتی نیست لاجرم صورت و هم پس بتاین تمایز در انموطن متحقق باشد اما در درگاه عاجز
 نه آنکه هر چه را در آن توهم کرد نفی آن کنیم مخالف بل حق بشیم و بدینجهان الملام للصداب مکتوب رسیده
 باز در هم بخور و مرادی منظره فیض الهی و نظره سر از ناستناهی خواجیه محمد سعید صدور یافت و بر بیان سر از ناستناهی
 و حقائق نادره بطریق ضرر و شارت این سر از تعلق مجرد و مقطعات دارد که از ششاهات قرآنی است که علما
 سنجین از تا دل آن اطلاع داده اند و اللهم سبای و حشی است مری با تجمو الف رب حبیب خدای
 لام مری خلیل الله است و میسر زید بر کلیم است و بدینای کار بار حضرت کلیم علی بنیانا علیه الصلوٰه و السلام
 حقیقت الف است بدینای معالیه این حقیر نیز بهجت وراثت همان حقیقت الف لیکن باز گشت حضرت
 کلیم علی بنیانا علیه الصلوٰه و السلام بحقیقت میم است باز گشت این حقیر بحقیقت پای و حشی است بحال
 و ملازمین بحقیقت پایست این حقیقت همانست که تعلیم از آن غیب بیوت نیامید و این حقیقت بخیر
 رحمت است یک رحمت که در دنیا بمن کرده اند و نود و نه رحمت که برای آخرت و خیر و نود و نه رحمت
 مستودع همه آنها بحقیقت است گوئی یک حشیه من خیر رحمت دنیا است و حشیه دیگر نفعیه رحمت آخرت
 صفت هم الرحمن از این حقیقت بناع نیاید و انموطن ظهور جمال صرف است که شایه از جلال آنرا نیافه است
 و دستا زار دنیا بر هر چه در محنت اندوه و به بند تربیت جمالی است که بصورت جلال ظاهر شد است و دشمنان زار
 دنیا بر هر چه در محنت سرور و به بند ظهور جلال است که بصورت جمال نود و نه سوا الملائه علی سبطان بصیر
 کثیر و بدین کثیر و بدینای کار و بار حضرت خاتم الرسل علیه الصلوٰه و السلام حقیقی است که فوق
 الف است و بخیر بدین حضرت خلیل علی بنیانا علیه الصلوٰه و السلام همان حقیقت فوقانی است غایت فی الباب
 حقیقت بدینای حضرت خاتم الرسل همان حقیقت است حقیقت بدینای حضرت خلیل و خلیل حقیقت
 علیه الصلوٰه و السلامات تنها و اکملها باز گشت حضرت خاتم الرسل علیه الصلوٰه و السلام حقیقت است
 است باز گشت حضرت خلیل علی بنیانا علیه الصلوٰه و السلام حقیقت لام است بل جمال را بوجدت بشیر است

است لاجرم بالغ مراجعت دیگر گشت که قرب بوحث است و تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت است تا چار
 باز گشت بدانم که نزدیک بکثرت است حاصل رؤس حضرت ابراهیم علی نبینا علیه الصلوة والسلام هم در
 سبب اکثر بکثرت اندوختن در عباد و مرجع ازینجا است که سید الشیخ علی علیه الصلوة والسلام صلوة و کثرت
 که مثل صلوة و بکثرت حضرت خلیل است علی نبینا علیه الصلوة والسلام مسالمة مینماید و در سبب اکثر بکثرت
 فوق تر به جفا گشت زب حضرت خاتم الرسل علیه الصلوة والسلام تسلیمات هم مبارک است که تعالی شایسته
 رب این خفیه هم مبارک الرحمن است جل علا چون این خفیه را در سبب است مناسبت بکثرت هم است علی نبینا علیه الصلوة
 و السلام ناچار برکات بسیار از حضرت بانه خفیه رسیده است هر چند ولایت خفیه ولایت موسوی است
 از برکات آن ولایت مطلوب تر قیامت بسیار از آن راه نبوده استفاده که خفیه از ولایت نموده است از
 راه خیال آن ولایت است تفاوتی نزدی عظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت و ولایت فقیر که از ولایت
 موسوی استفاده است شایسته ولایت جل مومن است که از آن فرعون بوده و ولایت فرزند سی علیه الرحمة
 شایسته بولایت شجره فرعون است که ایمان آوردند مکتوب رسیده و دوازدهم هم بکثرت همان صدور یافت
 در جواب سوال که رسیده بود و در اینجا تحقیق اشارت بسیار است و آنچه مختار علماء خفیه است در آن باب که
 رب العالمین الصلوة و السلام علی سید المرسلین علی خواندن این انبیاء و المرسلین علیهم السلام المقربین و عباده
 الصالحین صحیفه شریفه که به حجب علا محمود و سال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانیده رسیده
 بودند که طایفه کونیه که زمین و روضه تبرک مدینه علی صاحبها الصلوة و السلام و نتیجه از آنکه حفظه بزرگتر است
 با وجود وجود و بودن محورت و حقیقت که به عظمه صورت و حقیقت محمد صلی علی صاحبها الصلوة و السلام
 زمین و روضه تبرک که چون بزرگتر باشد محمد و آنچه نزد خفیه ثابت شده است است که نیز الطاع که به عظمه است
 بعد از آن روضه مقدسه مدینه علی صاحبها الصلوة و السلام و نتیجه بعد از آن زمین حرم حضرت که در سبب است
 حسن آفات اگر علمای روضه تبرک که از آنکه عظمه تبرک گفته باشد را در آنکه عظمه موسوی زمین که به عظمه رسیده
 داشته باشند و انبیا رسیده بودند و داده خود را اشارت بسیار بدان زمان مرحومی مولانا علم الله رسیده داشته
 ستاده است و است در نیاب هر چه اشارت شود محمد و احادیث نبوی علی صدرها الصلوة و السلام
 اشارت بسیار وار داشته اند و بعضی از روایات خفیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا
 چون کتب نه خفی نیک لایحه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت

غیر روایات موصولت و غیر ظاہرند سبب است و اینچنین امام محمد شیبانی گفته کان رسول الله صلی الله علیه و
 علی اله وسلم یثبیر نضع کما یضع ابنی علیه الله الصلوة والسلام ثم قال یذوق لی و قول یحیی بن حمزہ رضی الله تعالی
 عنہما از روایات نوادر است و در روایات موصول کما فی الفتاوی الغرائب فی محیط بل شیبیر با صبه
 السبابة من یدیه الیمنی لم یدکر محمد بنده بالمسئله فی الاصل قد اختلف المتأخر فیه منهم من قال لا یثبیر و منهم
 قال یثبیر و ذکر محمد بنی غیر روایت الاصول حدیثا عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یثبیر ثم قال یذوق لی
 و قول یحیی بن حمزہ رضی الله تعالی عنہما قد قبل از سنت قبل استحب ثم قال یذاکروا و اوضح ان الاشارة
 حرام و فی الساجیه و مکران شیبیر بالسبابة فی الصلوة عند قول الشهد ان لا اله الا الله هو المختار و من الکبری
 و علیه الفتوی لان بعضی الصلوة علی السکون و الوقار و فی الفیائیه من الفتاوی و لا یثبیر بالسبابة عند الشهد
 هو المختار و علیه الفتوی فی جامع الرموز لا یثبیر و لا یقید و یظهر اصول صحابنا کما فی الزاید فی علیه الفتوی
 کما فی المصنوعات و الواحی الخلاصه و غیره و عن صحابنا انه یثبیر فی قرآنه الروایات من التاتاریخانیه
 ثم اذا اخذ فی التشهد و انتهی الی قوله لا اله الا الله یبدل شیبیر با صبه السبابة الیه الیمنی لم یدکر محمد بنده
 فی الاصل قد اختلف المتأخر فیه منهم من قال لا یثبیر فی الکبری و علیه الفتوی و منهم من قال یثبیر
 من الفیائیه و لا یثبیر بالسبابة عند التشهد هو المختار هرگاه در روایات معتبره حرمت اشاره و رفع شمله
 باشد ترک است اشارت فتوی داده باشند از اشارت و عقد نمی کنند از اظهار اصول صحاب گویند
 نقل از انامیر سده بمقتضای احادیث عمل نموده جرات در اشارت نمایند و بقاوی چندین علما و مجتهدین
 ترکیب حریم و مکروه و منہی کریم و مرکب این امر حقیقہ و دو حال خالی نیست یا آنکه علمای مجتهدین
 علم احادیث معروفه حوازا اشارت ثبات نمی نمایند یا آنکه عالم این احادیث میدانند اما عمل بمقتضای این
 احادیث در حق این بزرگواران تجویز نمی کنند و نمی انکار و که اینها بمقتضای کار خود بخلاف احادیث حکم
 حرمت و کراهت کرده اند و این هر دو حق فاسد است تجویز نکنند از اگر سفیه با معاند و آنچه در غیب و
 گفته است که انگشت شهادت بر دهن و تشهد سنت علمای مقدم است با علمای متاخر نمی کرده اند
 از آنکه چون رافضیان درین غلو کردند سننیا ترک کردند از برای نفی تمت نبی بر افضی مخالف روایات
 کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول صحاب عدم اشارت و عدم مقدم است پس عدم اشارت سنت
 علمای مقدم شد وجه ترک نفی تمت انگشت حسن ظن با این کار بدین است که تا زمانیکه دلیل حرمت

با کرامت در میان ایشان ظاهر شده است حکم تحریرت یاکرامت نه کرده اند هرگاه بعد از ذکر سنیت و
 استحباب اشارت گویند باز کرد و او ایضا این اشارت حرام معلوم میشود که اول سنیت و استحباب نزد این
 بزرگواران صحیح است نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایت مافی البیاب را بآن اول نیست این
 بعضی متقدمین قریح اگر نیست اگر کسی گوید که با علم بخلاف آن اول اگر گویند که علم متقدم در اثبات حل و حرمت
 متقدم است در میان طین مجتهد متقدم است و نه متقدمین را این رتبت عنکبوت گفتن بسیار است نمودن است
 علم خود را بر علم این کار ترجیح دادن ظاهر حصول حجاب حقیقه را باطل ساختن روایات معتبره منتهی بهار را
 برهم زدن شود گفتن احادیث را این اگر بر حقیقه قریب عمد و عدم حصول ثمر و تقوی از او در افتاد و اگر
 بشهرت پیشرفت و صحت و تقسم و نسخ و عدم نسخ آنها را بشهرت از ماضی شناختن را البته بر وجهی بوده باشد
 در ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها الصلوة و السلام اما حاضر همان بقدر نمی فهمیم که روایت
 احادیث و کیفیت اشارت و عقد اختلاف بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان مضطرب نفس
 اشارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت بی عقد فرموده اند و اگر عقد گفته اند
 بعضی روایت کرده اند که عقد شجاء و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند که عقد بست و سه و بعضی بر
 قبض خضر و نصر و جلف ابهام با و سطلی اشارت بتایه روایت کرده اند و در روایتی مجرود وضع ابهام بر
 و سطلی اشارت میفرمودند و در روایتی آمده که دست برست را برنخند چپ وضع کرده دست چپ برپا
 برست نهاده اشارت میکردند و در روایت دیگر دست برست برست دست چپ در رخ بر رخ
 و ساعد بر ساعد نهاده اشارت میکردند و در بعضی روایت آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده
 اشارت میکردند و بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریرک بتایه بوده است و بعضی دیگر اشارات
 تحریرک نیز نمایند و ایضا و بعضی روایات واقع شد است که اشارت در وقت قراة تشهد میفرمودند و بعضی
 تعبیر در بعضی دیگر آمده است که اشارت در وقت تاقط بکلمه شهادت بوده است و بعضی روایات متقدم
 بوخت ما راخته است که میفرمودند یا امقلب القلوب ثبت قلبی علی نیک چون علمای خفیه این اشارت
 مضطرب داشتند و بعضی از آن در نماز نجواست قیاس اثبات نموده اند که بنامی صلوة بر سكون و قراة ایضا
 و بعضی اصابع بجانب قبله نامکن باشد سنیت است که اقل علیه الصلوة و السلام فلیوجز عن عضای القلب است و سطلی
 اگر ادیان کثرت قیاس و حق مضطرب را از آنکه تفریق در میان روایات ممکن نباشد در آن سخن فیکان است زیرا که

توانند بود و که جمیع روایات را در او قیاسات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کائنات واقع شده است که نزد غیر منطقیان از ادوات کایست فلاطیل التوفیق و اینچنان از امام عظیم منقولست که اگر حدیثی مخالف قول من بیاید قول مرا ترک کنید بر حدیث عمل نمایند مراد از آن حدیث حدیثی است که بخبر امام نرسیده است و بنا بر عدم علم من حدیث حکم خلاف آن فرموده است احادیث اشارت از نقل حدیث احادیث معروفا اند جمال عدم علم من ندارد اگر گویند که علمای خفیه بهر حال اشارت نیز فرمودی و او ده اند بقیضا فتاوی متعارضه بهر طرف که عمل نموده مجوز باشد گوئیم اگر قیاض در مجوز عدم جواز و حل و حرج واقع شود ترجیح جانب عدم جواز راست بجانب درست را ایضا شیخ ابن همام در رفع بار بقیضا است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند باقیاض احادیث عدم رفع را ترجیح میدهم که بمقتضا حصوله بر سکون خوشوع است که باجماع مطلوب مرغوب است و تعجب من شیخ ابن همام اند فال عن کثیر من المشایخ عدم الاشارات و به خلاف آن روایت کیف لنب التبحیل الی العلماء المحدثین المتکلمین بالقیاس لندی هو الاصل الرابع من التشریع و به ظاهر المذهب ظاهر الروایت عند الخیفته و نه الشیخ قد ضعف حدیث الثلثین بالاضطراب الحاصل من کثرة خلاف الروایت نزدیکی از شدی محمد سعید در نیای ساله مینویسد چون ببیاض برسد مرستاده خواهد شد انشاء الله تعالی ایضا پرسید بود که طالبان طریقه ایشا بهر طرف جمعی هستند در شیخ جادگیری نکر و کس گفته که حلقه بلا شد بهر حال اشارت شود هر که نامناسب اند فرمایند که سر حلقه جمعی باشند این امر صلاح شما نفوذ است بعد از سفار و توجه امر فرمایند السلام علیکم علی من لدیکم مکتوب سه صد و شصت و پنجم خواجه محمد ششم صد ریافت و در حل اسوکه که نوشته بود سوال اول آنکه کمالات صحاب کرام مربوط به فدا و بقا و سلوک جدید بود یا نه سوال دوم آنکه در طریقه طایفه نقشبندیه زیاده از ریاضات متعینند مضرب می دانند و حال آنکه اکثر در علیه علی الله الصلوٰة والسلام ریاضات شاد کشته اند سوال سوم آنکه این طریق چرا منسوب بحضرت صدیق ثقت سوال چهارم آنکه در یک مکتوب نوشته اند که طالب را از ولایت موسوی بولایت محمدی تصرف نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشته اند که شمار از ولایت موسوی بولایت محمدی وارد و وجه توفیق چیست سوال پنجم آنکه پیر من پیش چاکر باید پوشید یا پیر من سلفه گریان سوال ششم آنکه توجیهی اشارت بدل گفته شود لا چرا بر فوق نبرد و آنکه را بجانب من و در

سید حماد
مدرسہ عربیہ اسلامیہ
پنجاب اسلام آباد

آخر این مکتوب بیان مراعات آداب و ادب پیر فرموده اند و فرموده اند که ختم دفتر این مکتوب را بمحبت مکتوب سازند و عدد سیصد و نیندره را رعایت کنند که موافق عدد پنجاه و نیندره است علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و نیز عدد اهل بدرست ضعیف تقدی تعالی عندهم جمعین فرمودند که در خانه این مکتوب عرضه شتی که حضرت محمد و مراد و کلان علیه الرحمة و الغفران نوشته اند نویسند بخوانند یا دعا می فاتحه ایشان را یاد کنند بعد از حمد و الصلوٰۃ و تسلیمات و دعا بخواب نوبی خواب محمد با شرم میرساند بود که طلب حل آنرا و مکتوب میرسد محبت الله فرموده بودند در جواب آنرا آنچه معلوم و دشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرآنی مجلس طائفة بحبیبائی فی الله بقای باشد و طی تمام مقامات جذبه و سلوک است محباب کرام که یک صحبت خیالات نام علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیم از اولیای امت فضل گشتند یا این همه سیر و سلوک و قنای ایشان از هر همان یک صحبت افضل بود از تمامی سیر و سلوک دیگر فایده بقا محباب کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیم بمجرب اسلام و نیز ایشانرا علم سلوک و جذبه حال و مقایسه با بوده یا نه و اگر بوده بچه نام بنخوانند و اگر طریق سلوک و تصرف نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت بدانند که حل این مشکل منوط به صحبت است و موقوف بخدمت شخصی درین حدیث کسی نگفته است بیک نوشتن چگونه محقول شما خواهد شد را با چون سوال کرده اند از جواب گفتن چاره ندارد و بصورت بوجه اجمال حل آن بنماید آما ع نمایند قریبیکه منوط بقضا و بقا و سلوک جذبه است قریب و لایست که اولیای امت بآن مشرف گشته اند و قریبیکه محباب کرام را در صحبت خیالات نام علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیم بیشتر در قرب بنوه است که بتبعیت و در اثنای ایشانرا حاصل میگشت درین قرب نه قناست نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بر امتیاز قریب لایست اطلاق فضل است چنانچه قریب قریب صالحه است آن قریب غلبت نشان اینها ما انهم هر کس بذاق این حضرت نرسد نزدیک است که خواهم در ضمن معرفت بجوم مشارک باشند که بر بطلان نواهی قلند و فریختی و صوفی بدی هر آنکه با عالم قلند است و آری اگر نبرده کمالات قرب بنوه براه قریب لایت عروج واقع شود از قنای و بقا و جذبه و سلوک چاره نباشد که اینها با دمی سعادت آن قربانند و اگر این راه رفته نشود و شاپاره قرب بنوه اختیار قنای و بقا و جذبه و سلوک هیچ در کار نباشد محباب کرام بشاپاره قرب بنوه رفته اند که جذبه و سلوک قنای و بقا کار نبرد بیان انجیفت از مکتوبیکه بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسائل خود نوشته است که معامله من با درامی سلوک جذبه است و درامی تخلیات و ظهور است مراد از ان معین قریب است

در ملازمت حضرت خواجہ خود بودم قدس سرہ کہ این دولت رؤظہ آورده بود باین عبارت بخدمت ایشان عرض کرده بودم کہ برین امری ظاهر شدہ است کہ سیر فی سبب بآن امر عجیب فانی است نسبت بسیر انفسی زیادہ تر ازین عبارت در خود قدرت تعییر از این ولت نمی یافتیم بعد از آنکہ چون بن معاملہ عجیبہ منفتح و محو بعبارات مجملہ و تحریر آورد الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کان لنتسری لولایہ ان ہدانا لہذا بقربات رسل ربنا بالحق پس عبارت قنوا و بقا و جذبہ و سلوک محدث باشد و از مختصرات مشائخ بود مولوی جامی علیہ الرحمۃ در فتحات می نویسد کہ اول کیسکہ دم از قنوا و بقا زودہ است ابو سعید خدری است قدس سرہ حاصل اول دوم آنکہ در طریقہ نقیض بندہ التزام متابعت سنت است و حال آنکہ آنسر و علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام ریاضات عبیدہ گر سنگیہای شددیدہ کشیدہ اند و درین طریق از ریاضات منع مینمایند بلکہ ریاضات را بواسطہ ظہور کشوف صورت میریزند عجب نمایند کہ در متابعت سنت چگونه جمال ضرر تصور شود محبت ہوا اگر گفتمہ است کہ ریاضات در طریقہ ممنوع اند از کجا شنیدہ کہ ریاضات را مضری اند و در طریق دوم محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و نتیجہ سعی در تہجد و احوال اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملائسن از ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ است ثالثی فی الباب عوم کالانعام بن امور از ریاضات نمیشمرند و از مجاہدات نمی دانند ریاضت و مجاہدات نزد ایشان منحصر در گر سنگی است کثرت جوع و در فطرشان عظیم القدر است زیرا کہ خوردن نزد این بہائم ضحکان از ہم ہماست از عظیم قصد پس ناپاک ترک آن ریاضت شاقہ بود و مجاہدہ شدیدہ بپہ نجلات دوم محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و امتثال آنہا را در نظر عوم قدری نیست اعتدای نہ تا ترک اینہا را از منکرات دانستہ تحصیل این امور در ریاضات شمرند پس لازم است براکابر این طریقت کہ در تہجد و احوال میگویند ترک ریاضتی کہ در نظر عوم عظیم القدر است و باعث قبول خلق است و مستلزم شہرت است کہ تمضمض گفتہ است و شمر شہرت نمایند قال علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بحسب امر اسن الشرن یشار الیہ یا لا اصابع فی دین و دنیا الا من عصمتہ اللہ نزد فقیر گر سنگیہای دور و دراز مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار است کہ تمیز دارد می باید کہ ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جوع زیادہ است حضرت الذہری در قدس سرہ میفرمودند کہ در علم سلوک رسالہ دیدہ ام کہ در انجا نوشته کہ در ماکولات مراعات اعتدال نمودن حد

نگاه داشتن در وصول مطلوب کافیست باین مراعات هیچ احتیاج ندر که وفوریت و التی که در مطاعم و
 ملابس بلکه در جمیع امور توسط حال میان روی چیزهاست نه چندان بخور و زیاده و نه برآید
 نه چندان که از ضعف جانست برآید حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت پیغمبر را علیه علی اله الصلوٰۃ و السلام
 قوت چهل مرد و عطا فرموده بود که بآن قوت محل با اگر سنگهای شاقه می نمودند و صاحب کرم نیز برکت صحبت
 نیز البشر علی الصلوٰۃ و التیمه تحمل این بار می نمودند و هیچ قوری و خلط و اعمال و اشیان واقع نمی شد و
 اگر سنگی قدرت بر محاربه یا بر خیزش داشتند که قدرت سیر شکمان بر شکران نرسد از اینجا بوده که بست کس از
 صابران برویست کس از کفار غالب نمی شدند و صد کس بر هزار غلبه می نمودند و جوع کشان غیر از
 صحابه نزدیک است در اتیان آداب سخن جز ایند بلکه سیاست از عداد او فراموش تکلف برآید به قدرت و این
 امر تعلیق صاحب کرم نمودن در اتیان سخن فراموش خود را عاقر ساختن منقولست که حضرت صدیق
 رضی الله تعالی عنه تعلیم آن سرور علیه علی اله الصلوٰۃ و السلام نموده صوم وصال اختیار کردند از ضعف و
 ناتوانی اختیار بر زمین افتادند و بطریق عراض فرمودند علیه علی اله الصلوٰۃ و السلام است از شما مثل من بود
 پروردگار خود و بتو تعلیم طعام شراب از اینجا بخور و پس بی قدرت تعلیم نمودن سخن شنیدند انصاف صاحب کرم
 برکت صحبت خیر الانام علیه علیهم الصلوٰۃ و السلام از حضرت تباری خفیه شربت جوع محفوظ و مامون بودند و دیگر از این
 حفظ و این شیرینست بیانش نیست که کثرت جوع الهیه صفا بخش است جمعی از صفائی قلب می بخشید جمعی کمال
 صفائی نفس صفائی قلب برایشان قوامی بخشید و صفائی نفس ضلالت نماست ظلمت قزاق است یونان و
 بر این جوع که میزد بر این ریاضت که سنگی صفائی نفس بخشیده به ضلالت و خسارت لالت نمود و ملاطون بی خرد و نادان
 صفائی نفس و نمود و خوش خفیه خیالیه خود مقتدرای خود ساخته عجب زید و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام
 که در آنوقت مبعوث شد بودند و دیگر گفت سخن قوم جدیدون لا حاجه بناالی سن یهدینا اگر این صفائی ظلمت از این
 نیست شمت که خوش خفیه خیالیه راه او می گشتند و از وصول بطلب مانع نمی آمدند و بظن این صفا خود را نورانی پنداشت
 می دانست این صفا از پوست قیقه آماره او نگذشته است و آماره او بر همان خشت و نه است خودست بیش از این نیست
 که نجاست مغلطه را بشکل غلاف رقیق نمایند طلب که فی حد ذاته پاکیزه است نورانی میگرد و در زنی بر روی
 او از حجاب و رت نفس ظلماتی نشسته است باینکه تصفیه کالت اصلی را جوع نماید و نورانی میگرد و بجلالت
 نفس که فی ذاتها خست است بظلمت صفات ذاتی نیست تا زانیکه سیاست قلب بلکه بنا بر است

و صانع

و اشاع شریعت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و النجیۃ بکلیه بحضرت فضل خداوندی جل سبطانه ترک
 مطهر نگردد و دخت ذاتی او را نل نگیرد و ظلال و بسو و از وی مخصوصیت افلاطون از کمال اجل صفای
 خود را که با تاره او تعلق داشت در رنگ صفای قلب موسوی انکاشت تا چار خود را نیز منذب و مطهر در
 رنگی و ضیال کرده و از دولت متابعت و علی بنی و علیه الصلوٰۃ والسلام محروم ماند و بدایع خسارت
 ابدی سم گشت اما ذاتا است سبحانه عن هذا البلاء و چون این حضرات در نما و جوع کمون بوده اکار این
 طریق قریب الله تعالی اسرار هم ریاضت جوع را ترک نموده در مطوعات بریاضت اعتدال مجامع
 توسط حال لالت نمودند و منافع جوع را با احتمال این ضرر عظیم خطر ترک کرد و بدو دیگران منافع جوع
 ملاحظه نموده چشم از صفای آن پوشیدند و جوع ترغیب نمودند و مقرر عقلاست که با احتمال ضرر منافع کثیره
 میتوان گذشت نزدیکی این مقاله است آنچه علمای فرموده اند شک نیست تعالی هیچکس که اگر امری دار باشد میان
 بدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت تمایل ضرر است و سنت توقع منافع پس احتمال ضرر
 بر توقع ترجیح داده ترک بدعت باید بود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از راه دیگر پیدا شود
 حقیقت این سخن آنست که آن سنت گویند موقت بآن قرن است چون توفیق آنرا بدو سطر وقت و غفا
 جمعی در نیافته اند بدارت در تقلید آن نموده اند و جمع دیگر آنرا موقت دانسته تقلید نور زیده اند و بقیه
 سبحانه اعلم بحقیقه الحال سوال سوم آنکه در کتب کابران نظریه علیست که نسبت با آنحضرت صدق منسوب
 بخلافات سایر طرق کرده می گویند که اکثر طرق با امام جعفر صادق علیه السلام حضرت امام حضرت صدیق منسوب
 پس سلاسل بگیرد بآنحضرت صدق منسوب نباشد جواب آنکه حضرت امام منسوبی هم از حضرت صدیق و از
 هم از حضرت امیر رضی الله تعالی عنهما و با وجود جماع این نسبت علیه حضرت امام کمالات بر نسبت در
 ایشان جدیت و از یکدیگر تمیز است جمعی بواسطه مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقی اخذ
 نموده اند و حضرت صدیق منسوب گشت و جمعی بکیریم بواسطه مناسبت میری نسبت امیر را اخذ نموده حضرت
 منسوب گشته اند این تمیز قریبی گرفته بنارس نموده بود که آنجا آب گنگ آب من جمیع اندام و آن جماع محسوس
 میگردد که آب گنگ علامه است آب من ملاحظه بفرماید که بیا در میان برخی مانده اند که آب کی بدو خلط
 نشود و جمعی که بجان آب گنگ واقع شدند از میان آب منجمع آب گنگ میخورند و جمع دیگر که بجان آب منجمع اند از آب من
 میخورند اگر گویند که حضرت امیر محمد یار سادس سره در رساله تفسیر تحقیق نموده است که حضرت امیر خیر از

حضرت رسالت خاتمیت علیه علی اله الصلوٰۃ والسلام و ائمتہ تربیت یافته اند از حضرت صدیق تیرتیریت
 یافته پس نسبت حضرت امیرین نسبت حضرت صدیق باشد فرق چه بود گویم با وجود تفاوت نسبت خصوصیات
 محال بحال خودست یکتاب بود و تفاوت در محال خصوصیات تیره پیدا میکنند پس درست که نظر بخصیصیت
 هر یکی بطریق با و منسوب شود و حاصل سوال چارم آنکه در مکتوب محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد
 ولایت موسوی دارد و معلوم نیست صاحب تصرف را یا با استعداد ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب درویش زاده
 کلان قدس سره نوشته اند که شمار از ولایت موسوی بولایت محمدی آورد و وجه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب
 ملا محمد صدیقی واقع شده است که از ولایت موسوی بولایت محمدی بروی معلوم او وقوع نیست آنوقت علم بوقوع
 این امر منبوه بعد از آنکه این امر معلوم ساختند و قدرت تغییر تبدیل او نوشته که شمار از این ولایت بانوالات
 برده زمانه متحد نیست تا تا قاضی متصور شود و حاصل سوال پنجم که پیر این صوفیان اینجا می پیش چاک می پوشند
 و می گویند سنت این است بندگان حضرت میر بطریق حلقه میسازند تحقیق این چیست بدانند که ما هم در دنیا باب
 تردد داریم اهل عرب پیر این پیش چاک می پوشند و آنرا سنت میدانند از بعضی کتب معتبره تحقیق مفهوم
 می شود که پیر این پیش چاک مردان را نباید پوشید که لباس ثنائیت امام احمد و ابو داود و ازانی هر سه را پوشید
 کنند که پیغمبر فرموده علیه علی اله الصلوٰۃ والسلام لیس فی اللبس لیس المرأة و المرأة لیس لیس الرجل فی اللباس
 المؤمنین لا تشبه المرأة بالرجل لا تشبه الرجل بالنساء فان کلا الظرفین ملعون بلکه مفهوم میشود که پیر این
 پیش چاک لباس اهل بی بی اهل علم نیست لکن اهل علم را این لباس تجویز نموده اند و جامع در موردی
 نقل میکنند فلا یلبس ای اندی یا یحقق لیس الدین العلم کالرداء و العمامة بل تمیضا خشنام الکمراس جلیبه
 علی صدره کالنساء و ایضا بقول بعض علماء پیش چاک تمیض نیست بلکه در ع است تمیض نزد ایشان آنست که
 بنسبیدن چاک داشته باشند فی جامع الرموز فی بیان کفن المرأة و فی الهدایة بدل التمیض اللبس و فی
 بینما ان شق فی الصدر و التمیض الی المتکبیین قالوا بالتراصف نزد حضرت ابوبکر آن بنیایا که چون مردان را تشبیه
 لباس زنان ممنوع گشته اند بنسبیدن چاک زنانه پیر این پیش چاک پوشند یا بیکه مردان ترک تشبیه زنان نموده پیر
 حلقه گر بیان پوشند و جانی که زنانه پیر این حلقه گر بیان پوشند مردان پیر این پیش چاک اختیار کنند و در ع
 حلقه گر بیان پوشند مردان ضرورت پیر این پیش چاک پوشند و را و الله و مبنی لباس زنان پیر این پیش چاک
 ناچار مردان غیر حلقه گر بیان اختیار کنند میان شیخ جلالی و طوسی میگفت که حضرت مکه بودم دیدم یکی از مردان

شیخ نظام نازقونی بنی پیرین حلقه گریبان پوشیده ملوان کعبه میناید و جمعی از عربان پیر این و تعجب دارند که پیر این زن نان پوشیده است پس باعتبار عرف و عادت هم عمل عرب بر صواب باشد و هم عمل هندو ما و ترا و التمر کل وجهه هو موملیا اگر سنیت پیر این پیش چاک ثابت می شد علما و خفیه لباس نرا باهل و مستجوین نمی نمودند و مخصوص باهل دین و اهل علم میشدند و چون زنان درین لباس پیش قاضی اینجا لباس مردان تابع لباس زنان نموده اند حاصل سوال ششم آنکه چون از ارباب توحید طالبان این طریق با حدیث صرف است باید که بنفی و اثبات این توجیه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجیه بغير است جواب آنکه توجیه بخیر از برای تفسیر و تربیت توجیه حدیث است و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجیه است بل مراحمت اغیار پس توجیهی غیر منافی توجیه احدیت نباشد و منافی توجیه احدیت توجیه بخیر است نه توجیه بنفی غیر نشان مابینما حاصل سوال هفتم آنکه باید که هرگز که مبتدیان این طریق بکام و زبان میگویند قلب نیز همان میگوید یا نفی و اثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن لا بقول و آله پس چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد و لا لا بقول ببرد و آله را بجانب یمن صرف کند و لا الله را بجانب خود بکشد یا آنکه نفی و اثبات را در آن طریق به تخیل میگردانند بکام و زبان کاری ندارد تا مواظبات قلب شرط قول نمایند و در سوال اخیر شما از قبیل تشکیکات فخر رازی است اگر نیک متوجه میشدیند رفع میگشت تقیة المرام آنکه بعضی از یاران اینجا می گویند نوشته اند که خدمت میر در این ایام به حوال طالبان هم میر و از ند که قاری عبارت دارند مبلغ توجیه عبارت خرج میشود و قسری نصیب میمانند این مقدمات را بهیچ نوشته بودند که شاید اعتراض از اینجا مفهوم میگشت و بوی انکار نمی دیدند که انکار این طائفه هم قابل است عمل بر افعال و اقوال این نمیدانند از این جهت می گویند بدی رسانده و پاک سرمدی گویند تکلیف که این انکار و این اعتراض باید بر پیر گردد و سبب این را بر سر شود و سبب این طائفه از دولت ایشان محروم است و مقرض بر ایشان همه وقت غائب خاصه تا از اینکه جمیع حرکات و سکات پیر در نظر مدیح حسن زیبا نه در آید از کمالات پیر بیرون نیاید و اگر بایداست دراج بود که عاقبت آن خوابی و رسوائی است مریدان و جو کمال محبت و اخلاص که به پیر دارند اگر در خود بدیدند بر سر و گنجایش اعتراض بر پیر باید جزو خیالی نمود و هیچ ندانند و کمالات پیری نصیب بود و اگر فرضا مریدان در فعلی از افعال پیر پیدا شود و دفع نشود

باید که آنرا استفسار برنجی نماید که از شائبه اعتراض پاک بوده از منظره انکار سبب او در نیوقت چون حق مسلط
مقتضی آنکه اگر احیاناً در سر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید که مرید در آن تقصید پیکند و حسن ظن بر آن
از محلی طلبد و صحت خواهد و اگر وجهت پیدا نشود باید که دفع آن ابتلا بخضرت حق سبحان و تعالی المتبسی و
استفسار شود و اگر نیز در صحت و سلامتی پیر خواهد و اگر مرید در آن تقصید پیکند و در ارتکاب هر مباح پیدا شود آن
اعتبار نکند هرگاه ملک آن سر و عمل سلطان در ایشان مباح منع نفرموده باشد و عراض نموده دیگر راجع رسد که
از نزد خود عراض کند بسیار است که بعضی جا ترن و ملی نولی باشد از تیار و ملی در حدیث نبوی آمده
علیه علی الله الصلوٰۃ والسلام ان الله لما یحب ان یوقی بالعزیمه یحب ان یوقی بالزهد و العزیمه یحب ان یوقی
فیضها می نفرط و از نه در ایام پیش اگر باحوال مریدان پیر و از نیتش انو و بعضی از امور مباحه نمایند چه
جایی عراض است در نیوقت بعد از صبح و عصر از برای نیتش خود و همراه سگبانان بعضی از اشکار سیرت و بعضی از
شایخ در نیوقت تسلی خود و سماع و غنیمت و در اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت صطفی علیه
علی الله الصلوٰۃ و آلهما و اکملها خاتمه عرض داشت اول که مغفرت پناه خود و مزاده کلاک
قدس سره نوشته بود و در عرض داشت کترین بنده گان محمد صادق بهر ضل شرف میرساند که احوال
و اوضاع این حدود بین قجرات علیه جمیع صورتی و مخومی گذران است تدبیرت که از طرف خداوندان
حضرت خاطر نگران پریشان می بوده روز تحریر عریضه بیان بدرالدین رسید خیر و عافیت کامل برسانید
فرحت بید و مسرت بی اندازه روی نمود الحمد لله سبحان علی ذلک حمد اکثر اکثر تشنه گاه حافظ بها و آله
شب نیر و دهم ختم قرآن مجید کرد و از شب چهارم حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سیپاره بخوند
شب آینه که شب نوزدهم است ختم میکنند و عشره اخیر حافظ بها و آله بن قرار داده است که ختم خواهد کرد
حضرت سلامت شمس در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی و سبع بس نورانی ظاهر شد گویند که
مقام حقیقت قرآنی بود و هر چند باین جرات نمیتواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها
الصلوٰۃ و السلام جمال نیتقام است گویند که در یاد عظم را در کوزه آورده باشند و ثقیف تفصیل حقیقت
محمدی است و اکثر از انبیاء و اولیاء و کمل بقدر خود از بعضی آن مقام بهره دارند و از مقام اخیر از پیغمبر را
علیه الصلوٰۃ و السلام نصیبی نغوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق سبحان و تعالی توجه عالی عینی کامل
روزی گرداناد و تا هنوز ان مقام خوب واضح نشده است باقی احوال جمیع گذرانست در پناه معظم

خیلی بکثرت منضم میشود و نوحی محمد سید اوضاع پیوار دارد و اوقات جمعیت و دیگر میگذرانند و این شهر نیز بدین تمام حاضر میشوند و فقیر را الحال چهار سیپاره چسبی بالا حفظ کرده است تا روز عید ظاهر است پنج سیپاره یا کند و البودیه عرض شد است و و هم عرض شد که کترین بندگان محمد صادق بدیده عرض میرساند که احوال اوضاع اینجا در دستوجب شکر است خیریت آن ذات کعبه مرادات مع خادمان و مخلصان مطلوب موصول است سرفراز نامه نامی و حقیقه گرامی که بمصوب سبیل مرسل بود و بطالع آن مشرف و مینج گردید حق سبحانه تعالی شایع عاطفت آن قبله عالمیان بر کافه اهل اسلام باقی و پائیدار دارد و بحمد الله تعالی و آله الاجاد و من الصلوة التماسات الکمل قبله گاه از خرابی احوال چه نویسد که غیر از حسرت ندانم بر صدد و اعمال تضرع احوال اضحیه حال سرمایه بدست نادر در آرزو است که هیچ لحظه و ساعتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد و آن سیر فرماید که توجیه خادمان آنشود و درگاه مدونی فرماید و تسکیری نماید از گریبان کار با و شوا نیست و الحمد لله و المنه که ما حال عین توجیه شریف بطریقیکه امر فرموده بود بدستقامت دارد و در آن کم فتوری راه مییابد بلکه روز بروز امیدوار ترقی و تازانست بعد از بحر و طوفان عصر حلقه می نشینند و حافظ بهاد الدین چون از ترددات فرصت مییابد قرآن نیز میخواند و این فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و دیگر بمسوط و قبض و بسط و توجه و ذوق و اکرام و بخان تعلق بیدار دارد و از آن تجاوز نمی نماید و لطائف است نه متوجهند و نه غافل اگر متوجه اند و متوجهها مثل علم حضور است بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن همه را داخل طلال میداند و از ظل تجاوز نمییابد و لطائف اولابین مختلط بود و در نظر بصیرت غیر از بدن مری دیگر مفهوم نیست چنانچه محض موقوفه السیر عرض کرده بود الحال از بدن متنازدمی آیند و این مقام مقام بقا میداند و بعد از بقا باز یک نوعی از قنایه لطائف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار نیست و الحال چند روز است که مقبوض و محال سرور کم است تا چه ظاهر شود فاما حال توجیه عالم نیامده است چون عرض حال ضروری بود بخند کلام جرأت نمود قبله گاه با فقیر بر شب حضرت را خواب می بیند اما ما شاء الله و زیاده چه نویسد که داخل تعلقات رسمیه است و البودیه عرض شد است و هم عرض شد است کترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر بدست که مقبوض و مضموم میبود و آخر الامر محض توجیه قدس عنایت خداوندی بسلطان در رسید و بسطی عظیم روی نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که

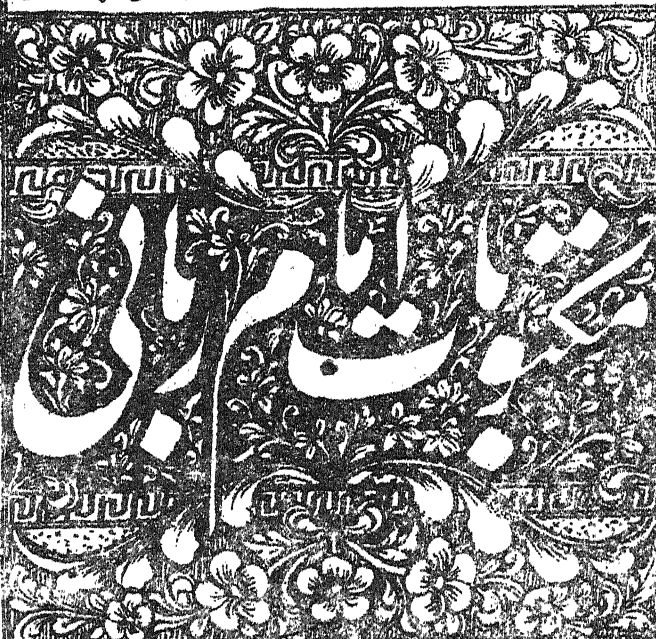
چنانچه سابقاً یاد تو شد مثلاً از جانب این کس پیوسته و الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدیر
 و در خود پیش از قابلیت قبول نمی یافت کما قرآناً التي تطلع علی الشمس فاستشرق بذكر الطلوع کل ظلمة
 و کدورت من البدن اللطائف و حصل فیها کل نور و بركة فیغنی فانشرح الصدر و رواتع القلب
 صارا للبدن کالنور مضیاً الطعنت من الروح و السیرة الذین کما یاقبل و کما و جدت التجلی الاکمل من
 بین اللطائف و اللطائف فاما نظرت الی القلب فظهر ان فی القلب قلباً آینه المتجلی علیه فاما نظرت الی
 قلب القلب فظهر ان فی ذلک قلباً آخر و یکون الی غیر النسانیة فلم یبق قلب سبط الا قلب آخر غیر
 و لم یوم الا ان استنوی الی القلب السبط و من متیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة الثابتة
 ایها کانت کلها تکلفات صرقة و کان یحظر اسم هذا المقام فما لکبتما لسواد ادب قبله گاه اینهمه کمترین
 اثر نیست از آثار و جبراطوس که برترین من زبان شود هر دو سه یک شکر توار از نبرار نتوانم کرد
 حضرت سلامت آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه صبح و بدو چه نویسی شب و روز بلکه
 هر ساعت و تصور نیست که کدام وقت نیک ساعت خوش نهاده بود که مطالب علی مقصد اغر بحصول
 خواهر پیوست غیر ازین تناسی آرزو مندی و تصور نمی آید حق سبحانه تعالی یا حسن جوه و اوفق طرق
 این دولت عظمی بیسرگردان و ناو بجز مته العینی الکر الا جماع علیه علی آله من الصلوة اتموا و املها و التبتوت

تمام شد جلد اول مکتوبات امام ربانی

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۴۶	مکتوب ۸۵ - بجز انظر در بیان آنکہ محض بلیات مردوستان را کفارت است۔	۱۵۶	مکتوب ۸۶ - بفتح خان افغان در فصاحت و عذر یافتہ۔
۱۴۷	مکتوب ۸۶ - بمولانا فرخ حسین ربیہ تحقیق عرش الخ۔	۱۵۷	مکتوب ۸۷ - ببلال بدیع الدین در رفتار و بقیہ مکتوب ۸۸ - بسیادت پناہ میرحب اللہ در نصیحت۔
۱۴۸	مکتوب ۸۷ - بمولانا حسن برکی در جواب اعترافات او کہ بر کلام صوفیہ مخدودہ بود۔	۱۵۸	مکتوب ۸۸ - بمیرزا عرب خان در سفارش۔
۱۵۱	مکتوب ۸۸ - بذرا باب خان در بیان محبت و اخلاص الخ۔	۱۵۹	مکتوب ۸۹ - بمیرزا محمد نعمان در بیان آنکہ ولایت عبارت از قرب الہی است۔
۱۵۲	مکتوب ۸۹ - بشیخ یوسف در جواب سوال او۔	۱۶۰	مکتوب ۹۰ - بنخواجہ ہاشم بخشی در بیان آنکہ ہر کدام از لطائف عالم خلق و عالم اسم ظاہر و باطن۔
۱۵۳	مکتوب ۹۰ - بشیخ حامد زمہاری در بیان آنکہ پرسیدہ بود کہ مین التفاتہ در تہمید است سے نویسد شما کہ خدا میداند۔	۱۶۱	مکتوب ۹۱ - بمولانا عبدالقادر در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جد شدن عدم از حقیقت و صورت عارف نسبت بحدیث بہر سائیدن۔
۱۵۴	مکتوب ۹۱ - بنخواجہ شرف الدین حسین رجبناہ از دنیاے دینہ۔	۱۶۲	مکتوب ۹۲ - بنخواجہ ابو الحسن بخشی در بیان عفت۔
۱۵۵	مکتوب ۹۲ - بنخواجہ شرف الدین حسین رجبناہ از دنیاے دینہ۔	۱۶۳	مکتوب ۹۳ - بنخواجہ ابو الحسن بخشی در بیان عفت۔
۱۵۶	مکتوب ۹۳ - بمیرزا محمود در محبت ابن خائف علیہ۔	۱۶۴	مکتوب ۹۴ - بنخواجہ ابو الحسن بخشی در بیان عفت۔
۱۵۷	مکتوب ۹۴ - بشیخ حمید رنگالی در بیان شکایت عدم رسی پیام و سلام۔	۱۶۵	مکتوب ۹۵ - بنخواجہ ابو الحسن بخشی در بیان عفت۔
۱۵۸	مکتوب ۹۵ - بشیخ نور محمد صدور یافتہ۔	۱۶۶	مکتوب ۹۶ - بنخواجہ ابو الحسن بخشی در بیان عفت۔
۱۵۹	مکتوب ۹۶ - بشیخ ظاہر بخشہ در جواب کہ کردہ بودند۔	۱۶۷	مکتوب ۹۷ - بنخواجہ ابو الحسن بخشی در بیان عفت۔
	کتابت او۔		کتابت او۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شمع کاشانه های و عرفان حمود والنوار المامات نیردانی اعظمی جلد ثانی



از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت محمد و الفانی در بیان خالص خاص عرفان ربانی

طبع می شود در کتب مطبوعه در تهران



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمد اکثر اطباء مبارکانه و عليه كما يحب بنا و يرضى لصلوة و السلاوة الا ان
 الاحزان على حبس به محمد و والده و اصحابه اهل بيته و كل ورثة من اتبع الهدى و على جميع
 الانبياء و المرسلين و الملائكة المقربين كما يليق بعلو شانهم و هي اما بعد فهذه مكاتيب
 متضمنة لعلوم غريبة و معارف عجيبة و اسرار لطيفة و دقائق شريفة ما تكلم بها احد
 من العرفاء ما اشار اليها واحد من الاولياء و مقتبسة من مشكوة انوار النبوة الامام و الهمام قدس
 العلماء الراغبين المنشرة بتصرفات المرسلين صاحب العالاية الاصلية مخزن الاسرار الالهية
 واقفت قارئ المتشابهات القرآنية الآية العجيبة من الايات الرحمانية محمد و آله في شينها
 و اما من الشين احمد الفاروق سلمه الله تعالى سبحانه على و سر العالمين چون جلد اول
 مکتوبات بعد و سيصد و سينورده مکتوب رسيد حضرت ايشان سلمهم الله تعالى فرمودند که بر چين عدد
 نعم کنند که موافق عدد و پنجاه بران در سل است صلوة الله تعالى على نبينا و عليهم و نیز موافق عدد
 اهل بدار است رضوان الله تعالى عليهم اجمعين تبرکات و تينابران عدد و ختم نموده آمد بعد از ان مکتوبات
 قدسی آيات و کير که صد و يافتند معارف آگاهی حقائق و شکاکی منظر فیض آبی منظر امره را تا تنهای
 جامع علوم ظاهره و باطنه حضرت محمد و مرادگی شیخ محمد الیدین خواجہ محمد مصدوم سلمه الله تعالى و ابقا که
 و اوصله الى غایة ما یتمناها باعث گشتند که این مکاتیب جمع شوند بحسب اشاره شریف ایشان کثیر
 خاک و بان این درگاه اضعف عباد الله الباری عبدالحی چاکر حصار می غفر الله تعالى ذنوبه و
 ستر الله سبحانه عیوبه و حسن الله تعالى خاتمه تصدی جمع این مکاتیب گشت هو الله الموفق و علیه

وجود واجب را ثابت باشد جل سلطان و عدم نصیب ممکن بود تا همه خیر و کمال عائد باو باشد و بهتر
 و نقص راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن و خیر و کمال راجع باو داشتن فی الحقیقه تشریک کردنست و در
 در ملک ملک حق جل سلطان و همچنین ممکن اعیان واجب گفتن تعالی شأنه و صفات و افعال و اعیان صفات
 و افعال و تعالی ساختن سواد است و احکام دست و در اسماء و صفات او تعالی کناس خمس که نقص و خیر
 ذاتی قسم است چه مجال که خود را عین سلطان الشان که مشاریرات و کمالات تصور نماید و صفات و
 افعال و صیغه خود را عین صفات و افعال جمیل او توهم کند غایه مافی الباب بنابر قضیه تشکیک علمای ظاهر
 ممکن بود وجود ثابت کرده اند و وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از افراد مطلق وجود داشته و وجود حسیا
 تعالی اولی و اقدم گفته اند اینمونی موجب تشریک ممکن است بواجب تعالی در کمالات و فضائل که
 از وجود ناشی گشته اند تعالی الله عن ذلک علو الکبر و در حدیث قدسی آمده الکبر یا رب و
 العظمة ازاری اگر علمای ظاهر ازین دقیقه آگاه می گشته بهرگز ممکن را وجود ثابت ننیکردند و خیر و
 کمال که مخصوص آنحضرتست جل و علا باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمی نمودند و بنا
 لا تاخذنا ان لنینا و اخطانا اکثر صوفیه علی الخصوص متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی
 دانسته اند و صفات و افعال آنرا عین صفات و افعال او تعالی انکاشه میگویند و همسایه و
 هم نشین همه همه دست + در دل گذا و اطلش همه دست + در آنجن فرق و نامانخانه سمیع + با فله
 همه دست شمشیر همه دست + این بزرگواران هر چند از تشریک وجود تتره ننموده اند و از انشینیست
 گر بخیه اما غیر وجود را وجود یافته اند و تقاض را کمالات گفته می گویند در هیچ چیز شرات و نقص
 ذاتی نیست اگر هست نسبی و اضافی است سم قاتل نسبت با انسان شرات دارد که فزایل حیات است
 و نسبت بجهانی که دران سم مخلوق است آبجیات است و تریاق نافع مقتدای ایشان در این
 کشف شد و دست هر قدر که ظاهر ساخته اند و یافته اند اللهم انما الحقاق الاشیا رکماهی و رین
 باب پنجم بر فیه ظاهر ساخته اند بتفصیل از اینماید اول شبه شیخ محی الدین بن العربی که امام مقتدای
 متاخران صوفیه است درین مسئله بیان میکند بعد از آن آنچه مکشوف گشته است در تحریری آرد تا فرق
 و میان و در شبه بر وجه اتم حاصل گردد و از وقت یکی بدیگری غلط نشود شیخ محی الدین عربی بقایان
 میفرماید که اسماء و صفات واجب جل و علایق افعال واجبند تعالی و تقدس و همچنین عین بیکدیگر اند

مثلاً علم و قدرت چنانچه عین ذاتند تعالی بین یکدیگر اند قیر پس در آن موطن هیچ آدم و هم تعدد و تکثر نباشد
 و تمایز و تباین نبوده غایت ما فی الایات آن اسما و صفات شایون و اعتبار است و حضرت عالم تبار و تباین
 پیدا کرده اند از اجزاء و تفصیلات که تیرا جمالی است و حیرت بین اول است و اگر تفصیلاتی است پس تبیین ممکن
 تعیین اول وحدت می نمایند و از حقیقت محمدی میدانند و تبیین ثانی را و احادیث میگویند و تعالی
 سایر ممکنات می شمارند و این مختلق ممکنات را اعیان ثابت میدانند این دو تعیین علمی که وحدت
 و احدیت اند در مرتبه و جوایب ثبات ینمایند میگویند این اعیان کوی از وجود خارجی نیافته اند و در خارج
 غیر از احدیت مجرد هیچ موجودی نیست و این کثرت که در خارج ینماید عکس آن اعیان ثابت است که
 در آن ظاهر وجود که جزا در خارج موجودی نیست منعکس گشته است و وجود تخیلی پیدا کرده و در آن کثرت
 در مراتب صورت شخص منعکس گردد و وجود تخیلی در مراتب پیدا کنند این عکس را وجودی مجرد و تخیلی
 ثابت نیست و در مراتب روی حلول نکرده است و در روی آن مراتب چیزی منعکس نگشته است اگر
 انتقاس است و تخیلی است که در روی مراتب متوهم شده این تخیل و متوهم چون صنع خداوند است جل سلطان
 که اتفاق تمام دارد بر فرع و هم و تخیل بر تعلق نکرده و ثواب و عذاب الهی بر آن مرتب باشد این
 کثرت که در خارج نمودی پیدا کرده است بسته قسم منقسم است قسم اول تعیین روحی است و قسم دوم تعیین
 مثالی و قسم سوم تعیین جسمی که بشهادت تعلق دارد این تعیین را تعینات خارجیه میگویند و در مرتبه
 امکان اثبات ینمایند و تشریحات عبارت از این تعینات پنجگانه است و این تشریحات را حضرت
 خمس نیز گویند چون علم خارج غیر از ذات و حسب است تعالی و غیر از اسما و صفات و واجب جل سلطان
 که عین ذاتند تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علیه را عین این صورت
 دانسته اند نه شیخ و مثال آن و همچنین صورت منعکس اعیان ثابت است مگر در مراتب ظاهر وجود نمود
 پیدا کرده است عین آن اعیان تصور کرده اند و شبه آن ناچار حکم با اتحاد نموده اند و همه
 اوست گفته نیست بیان مذمب شیخ محی الدین ابن العربی در مسئله وحدت وجود بر وجه احوال
 همین علومند و امثال این علوم که شیخ آنها را مخصوص بنحایم الولایت میدانند و میگویند که
 خاتم النبوة این علوم را از خاتم الولایت اخذ ینمایند و تشریحات مخصوص در توجیه آن مکتوبات
 ینمایند بالجمیع پیش از شیخ هیچ یک از این طائفه باین علوم و اسرار زبان نگشاده است

و این حدیث را بدین پنج میان نموده هر چند نتوان توحید و اتحاد و در طبقات سکر از ایشان ظهور آورده اند
و اما الحق و سبحانی گفته اند اما وجه اتحاد را معلوم نساخته اند و فشار توحید را در نیافته پس شیخ برهان
متقدمان این طائفه آورده و محبت متاخرین ایشان گشته مع ذلک قائل کثیره درین سلسله مخفی مانده
و اسرار غامضه درین باب بر منصفه ظهور نیامده که فقیر باطلها را آن توفیق یافته است و تخریر بیشتر گشته
و الله حقیق الحق و هو سیدی السبیل محمد و ماصفات ثمانیه و حبیب الوجود تعالی و تقدس که نزد اهل حق
شکر الله تعالی السبحم در خارج موجود اند و پا در خارج از ذات تعالی و تقدس متمیز باشند بمیزانیکه
از قسم بیچونی و بیچگونگی بود و همچنین این صفات از یکدیگر متمیزند متمیز بیچونی بلکه متمیز بیچون در مرتبه
حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است لانه الواسع بالوسع الجمول للکلیفیه و متمیز که فرخنده دم در
ما باشد از آن جناب قدس سلوب است چه تعضد تجزئی در انجی متصور نیست تحلیل و ترکیب را در آن
حضرت جل سلطانانه بانه و حاکمیت و محلیت را گنجایش نه با جمله آنچه از صفات در عرض ممکن است
از آن جناب قدس سلوب است ایست که شایسته کافی الذات و لا اله الا الله و لا اله الا الله با وجود این متمیز بیچونی
و دوستی بی کیفی اسما و صفات و جوی جل سلطانانه در خانه علم نیز تفصیل و تمیز سپید کرده اند
و نه گسسته و هر اسم و صفت متمیز را مقابلی است در مرتبه عدم تقضیت در آن موطن شگافه علم را
و در مرتبه عدم مقابلی است تقیضه که عدم علم باشد که معرجه بجهل است و صفت قدرت را مقابلی است
عجز که عدم قدرت باشد علی هذا القیاس آن عدوات متقابلیه نیز در علم و جوی جل شانه تفصیل و تمیز پیدا
کرده اند و مایای اسما و صفات متقابلیه خود گشته و محالی ظهور و عکوس آن نهاده نزد فقیران عدوات پنهان
عکوس اسما و صفات حقائق ممکنات اند فایه مافی الالباب آن عدوات در رنگ اصول مواد آن
ماهیات اند و آن عکوس همچون صور حاکه در آن مواد پس حقائق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان
اسما و صفات متمیزه اند و در مرتبه علم و نزد فقیر حقائق ممکنات عدوات اند که نقائص اسما و صفات اند
یا عکوس اسما و صفات که در مایای آن عدوات در خانه علم ظاهر گشته و با یکدیگر مترنج شده و قادر غما
جل سلطانانه هرگاه خواست که مایه را از آن ماهیات مترنجه بوجود عظمی که بر تو سست است از حضرت جوم
برین متصف گردانیده بوجود خارجی ساخته بالجلد بر تو سست از حضرت وجود یابین مایه مترنجه
اند و هست مبداء آثار خارجی که در انجی پس وجود ممکن در علم و در خارج در رنگ سائر صفات او

بر تو نیست از حضرت وجود و از کمالات تابعه او مثل علم ممکن بر تو نیست از علم واجب تعالی و تقدیر
و ظلی است از آن که در مقابل خود متعکس گشته است و قدرت ممکن نیز ظلی است که در عجز و مقابل است
متعکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که مراتب عدم که مقابل او است متعکس گشته است
و بنیاد مردم از خانه چیز نیست و تو داری همه چیزین چیز نیست و لیکن نزد فقیر ظلی شیءین شیء
نیست بلکه شیءین است و مثال آن شیء در محل یک بر دیگر است محقق نیست پس نزد فقیر ممکن عین واجب
ثابت نبود چه حقیقت ممکن عدم است و عکس که از اسما و صفات در آن متعکس گشته است شیء و مثال
آن اسما و صفات است نه عین آنها پس همه دوست و دوست نباشد بلکه همه از دوست چه از خودی ممکن است
عدم است که شرارت و نقص و خبیث را منشأ است و هر چه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از
وجود تو راجع آن همه استفاد از آن حضرت است جل سلطان آنها و بر تو است از آلات و اشیاء و حجاب
پس ناچار او تعالی نور آسمانها و زمین باشد و ما در آن کو حجاب نه مظلمت بود کیفیت و عدم
فوق جمیع الظلمات تحقیق این بحث کماینبی در مکتوبه که بنام فرزند عظمی مرحوم در بیان
حقیقت وجود و تحقیق باسیات ممکنات نوشته است طلب فرمایند پس عالم با سرائر و ذبیح محی الدین
عبارت از اسما و صفات است که در خانه علم تمیز پیدا کرده در مراتب ظاهر وجود و در خارج نمودی
حاصل کرده است و نزد فقیر عالم عبارت از صفات است که اسما و صفات و حسی جل سلطانها
در خانه علم در آنجا متعکس گشته اند و در خارج با ایجاد حق سبحانه آن صفات بآن عکس بوجود ظلی
موجود شده پس در عالم خبیث ذاتی پیدا شد و شرارت جلیلی ظاهر گشت و خیر و کمال همه عالم
بجناب قدس او شد جل و علا که یک ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن الله
نوید این معرفت است و الله سبحانه العالم پس ازین تحقیق معلوم گشت که عالم در خارج موجود است و وجود ظلی
چنانچه حضرت حق سبحانه و در خارج موجود است بوجود اصلی بل بذاته غایبه مافی الباب این خارج نیز
ظلی همان خارج است و در آنجا وجود و صفات پس عالم را عین حق جل و علا سلطان غنی و توان گفت محل یک
بر دیگر که جائز نباشد ظلی شخص را عین شخص نمیتوان گفت لوجود التماثل و منها مافی الخارج لان الشیءین متماثلان
و اگر کسی ظلی شخص را عین شخص گوید بر سبیل تناسخ و تجز و خواهد بود که خارج از بحث است اگر گویند
که شیء محی الدین و تابعان او نیز عالم را ظلی حق میداند تعالی پس فرق چه بود گویم ایشان وجود

آن غفل را خبر در هم نمی انگارند و بوی از وجود خارجی در حق آن بخوبی نمایانند بالجمله کثرت و هویت با
 بطلان وحدت موجوده تمیز نمایند در خارج موجود و در سید اندک و کثرتان یا بینما پیش از اصل
 و عدم آن حمل اثبات وجود خارجی گشت غفل را و عدم ثبات آن وجود ایشان چون غفل وجود را و وجودی
 اثبات نمی نمایند چنانچه بر اصل محمول می سازند این فقیر چون غفل را در خارج موجود میداند محل سبب است نمی نماید
 در نفس وجود اصلی از غفل فقیر و ایشان مفرکی اند و در اثبات وجود غفل نیز متفق یکسان این فقره وجود غفل را
 خارج اثبات نمایند و ایشانان وجود غفل را در دویم و تخیل می انگارند و در خارج جز واحدیت مجرده را موجود
 نمیدانند و صفات ثنائیه که آنرا می اصل است و جماعت رضی الله تعالی عنهم وجود درینها در خارج ثابت
 شده است نیز در علم اثبات نمیکند فلما اظهر و ایشانان رضی الله تعالی عنهم دو طرت اقتضای را
 اختیار فرموده اند و حق متوسط انصیب این فقیر بوده که بآن موافق گشته اگر ایشانان را نیز برین خارج را
 غفل آن خارج می یافتند از وجود خارجی عالم انکار نمی نمودند و در دویم و تخیل اقتضای فرمودند
 و انکار از وجود خارجی از صفات واجب الوجود نیز نمی کردند و اگر علمای نیز آنگاه میگفتند هرگز
 وجود اصلی ثابت نمی کردند و وجود غفل انکشاف نمی نمودند و آنچه فقیر در بعضی مکتوبات نوشته است
 که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز زمانی این تحقیق نیست زیرا که ممکن
 در خارج وجود غفل بطریق حقیقت موجود است نه بر سبیل توهم و تخیل کما زعموا سوال صاحب
 فتوحات مکیه اعیان شایسته را بر سر بحث گفته است بین الوجود و عدم بطور او نیز در غفل حقائق
 و ممکنات گشت پس فرق در میان تحقیق و آن قول چه بود و جواب بزرگ باین اعتبار گفته است که
 صور طبعیه را در دو است ردی است که بوجود دارد و بواسطه ثبوت علم ردی است که بعدم دارد بواسطه
 خارجی لان الامایان هشت رایتیه من الوجود فی خارجی منته و عدمی که درین تحقیق اندراج یافته است
 حقیقت دیگر دارد و همچنین آنچه در عبارات بعضی اعراضه که اطلاق عدم بر ممکن رفته است مراد
 از آن عدم و خارجی است نه عدمی که بالا تحقیق یافته و لا تعالی از آن اسما و صفات که در علم افضل
 و تمیز یافته اند و در مرایای صفات متکلسسه حقائق ممکنات شده اند و در دو است پس با عالم
 او را سبحانه و تعالی و چه شایسته نباشد ان الله یغنی عن العالمین او را سبحانه با عالم عین و محمد خاتم
 بلکه نسبت دادن برین فقیر بسیار گران است و آن ایشانان در من جنیم یا رب یا سبحان یا بک

من باب الفرة عایضه فروع محمد بن علی علیه السلام و علی بن ابی طالب علیهما السلام علیکم وعلیكم واولادکم
 مکتوب دوم بر شمس الدین غفاری تحریر یافت در بیان آنکه مرتبه ذات او تعالی و مرتبه صفات
 او سبحانه فوق از اعتبار وجود و جوهر است الحمد لله و سلام علی عباده الدین صطفی غافله شریفه
 که از روی محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید فرستاد آن برسانید کثرت اخوان دین
 سبب رسیداری است و آخرت نعم کثر اخوان فی الدین ثبتند اولیایم علی متابعت سلاسل علیهم السلام
 و علیهم السلام افضل ما فی الخلق از هر چه بود و سخن دوست خوشتر است چه محبت آثار صفات سبع
 یا ثنائی و جبهه الوجود تعالی و تقدس اختلاف الالار که صفات حقیقیه اند در خارج موجود اند و غیر از
 اهل حق شکر الله تعالی سیم از فرق نما فیضی یک وجود صفات و جبهی جل سلطانه قائل گشته است
 هست که متاخرین صوفیه از ایشان نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیادت صفات را باطل راجع
 داشته اند سه از روی تعقل به غیرند صفات به با ذات توازوی تحقق به همین بود و حق که سخن
 اهل حق بر حق است و تقبیس است از مشکلات نبوت و توحید است بقرینه فایده مافی الباب
 الحکامی که مخالفان در وجود صفات دارند فحوی است چه صفات اگر موجود باشند خالی نیستند
 ممکن باشد یا واجب مکان تسلیم حد و است گن کل ممکن خلقت صند هم و قول بقدر واجب
 منافی توحید است و ایضا بر تقدیر امکان جواز انفکاک صفات ذات تعالی و تقدس لازم است و نهی
 موجب جواز جلیل و عجز است و موجب را تعالی و تقدس محل این اشکال آنچه برین فقر ظاهر ساخته اند آن
 که حضرت حق تعالی بذات خود موجود است نه بوجود که همین باشد آن وجود یا زائد و صفات و جبهه تعالی
 بذات تعالی موجودند نه بوجود زیرا که وجود در آن موطن گنجایش نیست یعنی علایم و الاشاره
 باین مقام فرموده است آنجا که گفته فوق عالم الوجود و عالم الملكات و دویس نسبت امکان و
 وجوب نیز در آن موطن تصور نباشد چه امکان و جبهه نسبتی است میان ما بهیت و جبهه
 لا وجود لا امکان و لا وجوب بین معرفت و راه طور نظر و فکر است محسوسان عقیده عقل ازین معرفت
 چه دریا بند و غیر از انکار نقیب شان چه بود الا من عصاه الله سبحانه و دیگر سیادت پناه
 میرحب الله چند گاه اینجا بودند الحالی چون توجیه آن حدود شد به محبت و ندرت ایشان را
 معتمد دانند و السلام علیکم وعلیكم واولادکم مکتوب سوم بخودم را درگی محتاق مباحث آگاهی

انظر فیض اللمی خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالیٰ صدور یافت در بیان آنکہ معاملہ فاق و انفس در اصل
 لغال است و در بیان ولایت صغری و کبری و کمالات نبوت و تحقیق حقیقت تجلی افعال کہ بعضی صوفیہ را
 رودادہ اند کہ آن فعل حق است و عین فعلی بصفات و ذات اللہ شد و سلام علی عبادہ الذین
 اصطفیٰ ہرچہ در ایامی آفاق و انفس ظاهر شود بدین غلطیت قسم است پس سزاوار نفی بود تا اثبات
 نمودہ آید و چون معاملہ از آفاق و انفس گذشت از قید غلطیت است و شرعی و تجلی افعال و صفت
 میسر گشت و معلوم شد کہ قبل ازین بر تجلی کہ رودادہ بود و سر آفاقی و انفسی اگرچہ آنرا تجلی ذات دہند
 ہمہ تعلق بطلال فعل و صفت داشت نہ بنفس فعل و صفت بذات خود چہ رسد تعالیٰ و تقدس بریر کہ
 دائرہ غلطیت نہایت انفس منتهی میگردد پس ہرچہ در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائرہ است فعل
 و صفت نیز ہرچہ چندی الحقیقہ ظلل حضرت دانند تعالیٰ و تقدس ما در فعل دائرہ اصل اند و ولایت این مرتبہ
 ولایت علی است بخلاف ولایت مرتبہ سابق کہ آفاق و انفس تعلق دارد کہ ولایت علی است نہتہیان
 دائرہ ظل را تا تجلی برقی کہ ناشی از مرتبہ اصل است میسر است کہ یک ساعت از قید آفاق و انفس و اربابانہ
 و چوخی کہ اردائرہ آفاق و انفس گذشتند و از ظل با اصل پیوستند ضیاء تجلی برقی در حق ایشان دائمی است
 چہ بسکن و ما و آ این بزرگواران دائرہ اصل است کہ تجلی برقی ناشی از ان است بلکہ معاملہ این بزرگواران
 از تجلیات و ظہورات فوق است بریر کہ بر تجلی و ظہور بہر مرتبہ کہ تعلق کند از ضائے غلطیت بیرون نیست
 و اگر مقاری اصل الاصل ایشان را از ظل فارغ ساختہ است و از تلخ و لبصر خلاص کردہ نہایت
 تامل در ولایت علی کہ ولایت صغری است بہ تجلی برقی حصول پیوند دین تجلی برقی قدم اول است
 در ولایت کبر کہ ولایت انبیاست علیہم الصلوٰات و التسلیات و ولایت صغری لایت اولیاست
 قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم از اینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات اللہ تعالیٰ
 و تسلیات سبحانہ علیہم کہ نہایت آن ولایت باریت این ولایت است از کمالات نبوۃ انبیاء علیہم الصلوٰات
 و التحیات چہ گوید کہ باریت نبوت نہایت این ولایت است کہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ
 نصیب از ولایت انبیاء علیہم الصلوٰات و التحیات بہ نسبت و وراثت و ارادت اند کہ گفتہ مانہایت ادب و آ
 درج میکنیم این فقیر انقدر رسید اند کہ نسبت و حضور نقشبندیہ چون کمال رسید بولایت کبری می پیوندد
 و از کمالات آن ولایت خط وافر میگیرد و بخلاف طرق دیگران کہ نہایت کمال شان تا تجلی برقی است

باید دانست سیرت که بعد از سیر آفاق و انفس میسر گردد سیر را قریب است به سبحان تعالی زیرا که فعل او
 تعالی نیز از با جانزوی کمترست و همچنین صفت او تعالی از ما و از فعل او تعالی نیز باینزوی کمترست و ذات او تعالی
 هم اندام و هم از فعل صفت او سبحان ما نیز باینزوی کمترست سیر درین مراتب سیر را قریب است به تحقیق تعالی فعل او تعالی
 و تعالی از درین وطن تحقیق میشود و از سلطنت و هم و دائره خیال اینها سخاوتی حاصل میگردد و زیرا که سلطنت هم
 و خیال را در بیرون دائره آفاق و انفس سلطنت نیست نهایت و هم با نهایت ظل است هر جا ظل بود و هم بود
 پس ما چار در ولایت ظلی خلاصی از قید و هم بعد موت میسر شود که و هم او بعد از آمدن در ولایت اصلی که
 ولایت کبری است خلاصی از قید و هم و خیال درین نشاء میسر است با وجود و هم از قید و هم ازادی است از خطه
 اولی را در آخرت است طائفه آخری را اینی میسر است در ولایت ظلی درین ظاهر حصول مطلوب غیبه از سیرت و هم و
 خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از غفلت تراش و هم منزله و هم است مانا که حضرت ملا و هم از
 حیطه و هم و قید خیال هم تنگ آمده از روی موت بیناید تا بود که مطلوب را عریان از لباس و هم خیال
 در کن کشد و در مبادی موت من عافاک اندر نمود و میفرماید من شوم عریان ز تن و از خیال تا آخر
 در نهایت الوصال بعد از بقا آنکه گفتیم در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال صفات است به تجلیات انفس
 افعال صفات بیانش آنست که تکون از صفات حقیقه است چنانچه در مبدء علم او مبدء است شکر الله تعالی
 سجدیم از صفات اضافیه که گفته الا شریعت درین صفت چون رنگ اضافت نامست نظر به صفات دیگران
 از صفات اضافیه گمان برده اند نه اینچنین است بلکه آن صفت از صفات حقیقه است که رنگ از صفات
 متمیز گشته است و این صفت تکون باین توضیح صفات است رنگ صفات عالیه دارد مثل فیض
 از علم و حیات دارد و خط از قدرت و ارادت نیز دارد و این صفت تکون را جزئیات است که
 فی الحقیقت ظلال دس اند چون تخلیق و تزیین و احیاء و امات و انعام و ایلام و این جزئیات
 داخل افعال اند که فی الحقیقه ظلال آن صفت اند و از دائره صفات حقیقه خارج و این فعل را
 دو وجه است وجهی بفاعل و وجهی دیگر بمفعول و این دو وجه در نظر کشف تمایزند وجه اول
 عالی است دو وجه ثانیه سائل و ایضا وجه اولی در نظر همچو اصلی که در آید دو وجه ثانیه در رنگ
 ظل آن اصل و ایضا وجه اول رنگی از وجوب دارد و وجه ثانی رنگی از امکان این وجه ثانی
 مبادی تعینات غیر انبیا است علیهم الصلوات و التسلیات و از او بیار که ارام و سائر اقسام و

این فعل حق جل سلطان چون باعتبار جنتین یکی از دو خوب و از دو رنگی از امکان ناچار محسوب شد زیرا که
 مرکب از دو جب و ممکن ممکن است و اینها این فعل چون باعتبار جهت فوقانی از دو مقدم دارد و باعتبار جهت
 احتمالی قدیمی در حدود ناچار حادث باشد زیرا که مرکب از دو قدیم و حادث حادث است و جمعی که فعل حق را
 جل سلطان قدیم گفته اند نظر بر جهت اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان همه آخری است
 زیرا طائفه اولی بلند است و نظر طائفه ثانی نیست هر چند هر دو فریق از حق دو طرف مانده است و حق توسط
 است که از این تغییر بیان استیاز یافته است خلالت فصل الله یوقیه هر چند الله العظیم مثل این تحقیق
 و صفات حقیقیه نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است مطلب نمایند باید دانست که وجه ثانیه در فعل
 عبارت از خلق خاص است که تعلق برید گرفته است و این خلق زید گو یا جزئی است از جزئیات مطلق
 خلق و این خلق خاص که تعلق برید گرفته است نیز جزئیات دارد در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات
 زید و خلق افعال زید و این جزئیات خلق زید در رنگ خللال اند مر آن خلق زید را که چون کلیت و خلق زید
 نیز تعلق است و منظر است و آن کسب است که تعلق بفعل نموده است این کسب از بدو از خانه پدر خود دنیا آورده است بلکه
 کسب او بر تعلق است از خلق حق جل و خلا پس از این محارف معلوم گشت که فعل کل تکوین است و وجه ثانیه از فعل
 فعل است مروج اولی را چنانچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه نیز فعلی است که خلق زید بود و شکل و خلق زید را
 نیز خلالت است که تعلق فصل زید بود و این خلالت نیز فعلی است که کسب زید باشد چون این علوم و هنر است بدو آنکه در نظر
 ساکنان در وقت مسلک شکل چون نسبت کسب زید از بدو تعلق کرد و در اضافه آن برید مر تعلق شود و ناچار
 فاعل آن فعل حق را رسید اند تعالی و تقدس بلکه افعال متکثره و میانیه خلالت را فعل یکدیگر
 بنمایند و ظهور این معنی را تجلی افعال می انگارند انصاف می باید داد که این تجلی تجلی فعل حق است سبحانه
 یا تجلی خلق از خللال آن فعل است که هر باب منزل نموده نظم کلیت یافته است بر تجلی فعلی تجلیات دیگر را قیاس
 باید کرد که بطل از خللال کفایت نموده و اصل را نگاشته اند و مجوز و موز آرام یافته باید دانست
 که در دو وجه و چون که نسبت و اضافت است ناچار در مرتبه فعل یافته شود و چون این نسبت بعالم نسبت
 ندارد بلکه مخصوص به عالم است تعالی تقدس پس بوجه اولی از فعل که بالا ذکر یافته است متناهی است
 اگر گویند از این بیان لازم می آید که در دو مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس شایسته باشد ذات
 و صفات او تعالی و تقدس و وجه گفته نشود پس بوجه از حضرت ذات و صفات سلوب بود و ناچار بوجه امکان

وامتناع از آن حضرت تعالیٰ مستلزم است پس قسم را بیدار شد سوای وجودی امکانی امتناع
و حال آنکه انحصار عقلی ثابت شده است و این اشیا و شئیه گویند که این چهار را به نسبت سه نسبت بوجود آن
حیث النسبة الماهیة الى الوجود و انحصار کما فی ذات الواجب تعالیٰ و صفاته سبحانه فان ذاته تعالیٰ موجود
بدانته لا بالوجود حیثا كان و لذاته و صفاته تعالیٰ موجوده بدانته سبحانه و غیر این بتخلل فیها وجود ذاته تعالیٰ و صفاته
سبحانه فوق هؤلاء الثلاثة المحصره فایة ما فی الیاء اما قصود ذاته تعالیٰ و تعقلت صفاته سبحانه بالوجود
و الاعتبار از آنکه لا سبیل الی الیک من غیر ذاته سبحانه و الوجود انصوری الظاهر الوجود ما هو لنا و لا نقولنا
تفاوت در صفات سبحانه و الوجود الذهنی لا مکان یا هو لنا سبیل حیثا حیثا الی الذات فذاته تعالیٰ
و صفاته سبحانه و فی حد نفسه ما فوق قریب الوجود و لا مکان بل فوق قریب الوجود ایضا و اعتبار الوجود
انصوری الظاهر الوجود سبیل الذات تعالیٰ و لا مکان بنسب الصفات تعالیٰ و لقد مت فافصلا تعالیٰ و حیث
الوجود الخارجی لا واجبه و لا ممکن بل فی فوق الوجود و لا مکان و باعتبار الوجود الذهنی ممکن و لا لازم مهیة الیها
الحیث و ما انیسول و انما کمال الوجود بل لوجودها الظلیة و فیها هذه المعرفة ما لا یزال یعقول من ان الکلیة
و الیهیة تعریفان الیهیة باعتبار خصوصیت الوجود الذهنی فالیوصف به الماهیة حال الوجود الخارجی
فزیل الموجود فی الخارج مثلا قبل التعقل لیس بجزئی کما انه لیس بجلی بل جزئی فی الجزئیة بعد الوجود الذهنی
الظلی بل نقول جمیع النسب و الاصناف و الاحکام و الاعتبارات التي تحلی علیه تعالیٰ کالاهیة و الازلیة
غیر الصفات التامیة الموجدودة انما یصدق علیه سبحانه باعتبار التصور و التعقل و لا فالذات
من حیث هو غیر و نصف بصفة و لا مسمی باسم و لا محکوم بحکم فصاحب الشریع تعالیٰ انما اطلق علی
ذاته اسما و احکاما باعتبار التنااسب و التشابه لتکون قریبة الی افهام المخلوقات و یكون التکلم منهم
علی قدر عقولهم کما یقال لزیل الموجود فی الخارج بدون ملاحظه وجوده الذهنی انه جزئی علی
سبیل التشبیہ و التظلیر و یكون حکمهم بالجزئیة لزیل النسب و تشبه من حکمهم بانه کل فکذلک الحکم
بالوجود و الوجود علی الذات انقی العلی ولی و النسب من الحکم بالامکان و الامتناع و الا فلا یصل
الی جناب قد سر تعالیٰ و جوب لا موجود کما لا یدق لجناب بتطبیقة تعالیٰ امکان و امتناع و انهم هذه
المعرفة الشریعة المقدسة فافهموا اساس المذنب و خلاصة علم الصفات و الذات تعالیٰ و لقد مت
وما التکلم بها احد من الغفلاء و لا الواحد من الکبر اما استأثر الله سبحانه هذه العبد بجزءه لا حق و لا سلا علی سبیل

مکتوب چهارم سیادت آب میر محمد زخان همد در یافته در بیان آنکه علم یقین و عین یقین و حق یقین که بعضی صوفیه قرار داده اند فی الحقیقه ده شطر اند از سه شطر علم یقین و یک شطر علم یقین و یک شطر است تا بعین یقین چه رسد و بیان آنکه صاحب این علم محمد دین الف است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است که از احوال خیر یال خود اطلاع بخشیده اند المستول من الله سبحانه سلا متکرم واستقامت که بداند که علم یقین عبارت از شهود آیات است که افاده یقین علمی نماید این شهود فی الحقیقه سه لال است از شهود پیش از تجلیات و ظهورات و هر یک اتفاق و نفس دیده شود همه از قبیل استدلال اثر مؤثر است اگر چه آن تجلیات را بمجلیات ذاتیه نامند و آن ظهورات را کیفی خوانند چه ظهور شی در مراتب حصول آخرت است از آثار آن که بمحصل عین آن شی پس سیر آفاقی و انفسی تمامه م از ادراک علم یقین بیرون نکشد و غیر از استدلال از اثر شهود نفسان نباشد قال الله تبارک و تعالی استدلوا بالآیات کافی الا فاقوا فی انفسهم حتی یخشیوا الله و یکنون سیر آفاقی را از علم یقین دانسته اند و عین یقین حق یقین در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون انفس سیر نگفته و آن ایشانند و من چنینم یارب همید اند که حضرت حق سبحانه ببنده از بند و نزدیکی است پس از بند و ماحول جل و علا در جانب اقریب سیر دیگر تحمل است که حصول بقطع آن منوط است این سیر ثالث نیز فی الحقیقه ثبوت علم یقین است هر چند در اثر غلبت بیرون است اما از ثبات غلبت پاک بر نیست زیرا که اسما و صفات و جوی جل سلطانها فی الحقیقه نلال حضرت ذات مقدس هر جا شوب غلبت است و خل آثار آیات است پس ایشان از سه سیر علم یقین یک سیر اول آن مخصوص علم یقین ساخته اند و سیر دوم آنرا محصل عین یقین و حق یقین گردانیده اند و سیر ثالث لب کشاده تا ادراک علم یقین تمام شود عین یقین هنوز در پیش است و قیاس کن نگهستان من بهار مراد عین یقین و حق یقین چه گوید اگر گوید که فهم کند که دریا بد این معارف از حیطه ولایت او باب ولایت در رنگ علما ظهور دارد که آن عاجز و دور در که آن قاطرین علوم مقیس از شکوه انوار نبوت اند علی اربابها الصلوة و السلام و التبیحه که بعد از تجدید الف ثانی تبیین وراثت باز گشته اند و بطر اوت بطور یافته صاحبین علوم و معارف محمد دین الف است کمالا یحیی علی الناطقین فی علومه و معارفه التي تعلق بالذات و الصفات و الافعال و التلبس بالاحوال و الواجبات و التجلیات و الظهورات فبعلو ان هؤلاء المعارف و العلوم و در علوم العلماء و در معارف الاولیاء بل علوم هؤلاء النسبة الى تلك العلوم فشر و تلك المعارف طیت ذلک للقرن و الله سبحانه تعالی

و بداند که بر سر هر مایه مجد دس گذشته است اما مجد د مایه دیگرست و مجد و الف دیگر چنانچه در میان مایه
و الف فرق است و مجد دین اینها نیز همان قدر فرق است بلکه یاد و آزار آن و مجد دانست که هر چه در آن است
از فیوض باقیان بر سید محوط او برسد اگر چه اقطای او تا دوان وقت نوند و بدلا و نجی باشد خاص کند
نیز و صلیت عام راه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی السهر
الصلوات و التسلیات العل و علی جمیع اخوانه من الانبیاء و المرسلین و الملائکة
المنقرین و عهدا لله الصالحین اجمعین مکتوب پنجم بشیخس الدین علی خاکی مسطور یافته
در بیان آنکه صفات او تعالی دو اعتبار دارد اول اعتبار حصول آنهاست فی نفسها و اعتبار دوم
قیام آنهاست بذات هر دو اعتبار تمیز و خارج اند و الحمد لله علی عباد و الدین مصطفی محمد و ما صفات و اوصی
جل سلطان که وجود اند و قیام بذات دارند تعالی و تقدس و اعتبار دارند اعتبار اول کنونی حد ذاتها قیام
اند و اعتبار دوم آنکه قیام بذات و حسب دارند تعالی و تقدس با اعتبار اول مناسبتی بعالم دارند و میباید
تعیینات اند با اعتبار دوم از عالم کشفی اند و هیچ قوهی اجالم و عالمیان ندارند و فیضا و نظر کشفی با اعتبار
اول از ذات تعالی و تقدس شغف ینماید و اثبات ذات تعالی و تقدس با و رای اینها نموده می آید و اعتبار
ثانی نیز چنین اند و انکساک تصور نه و فیضا با اعتبار اول حجابی اند تعالی و تقدس با اعتبار ثانی تجلی
مرفوع است در رنگ آنکه بیاضی که قائم باشد حجاب جامه نیست فایه مانی الباب بیاض هر دو اعتبار
حصول نفسی حصول قیامی حجاب ذات نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است
بمخلاف صفات و جوی تعالی و تقدس که با اعتبار اول حجاب اند و با اعتبار ثانی غیر حجاب فرق در میان
این دو اعتبار اند که خیال کنی این تقیر با وجود جذب قوی و سرعت سیر مابین این دو اعتبار را نزدیک
به یا نزده سال قطع کرده است علماء متقدمین بفرق این دو اعتبار متذکر شده اند که حصول عرض
فی نفسه همان حصول قیاسه اوست در جوهر و از علماء متأخرین بعضی بفرق این دو اعتبار
راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول نفسی عرض دیگرست و حصول قیامی دیگر است
العرض افعال و صفات و جعل فقطم فی الوجود غیر القیام مابین تحقیق متأخران که در عرض نمودن
تفاوتی از سید و از سید عروج مستمندی و وسیله بود از بر سر حاجتمندی بسیار از تحقیقات
علاسه و تحقیق درین میر و سلوک مد و نموده است و در سطح سارف اقصی جل است گذشته و السلام

علام من اتبع الهدی والذی مرستاً بعباده المصطفی وشیخ الدواعیه من الصلوات واقامها واصلی الصلوات احکاماً
 مکتوبه ششم مجزوم را دو گی جامع علوم عقلیه وقلیه مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ حمد وریاسته
 ودر بیان بعضی از اسرار خاصه از انجا وجہ امر بتابع پیغمبر ملت حضرت ابراهیم علیہا الصلوٰۃ والسلام مفہوم میگردد
 الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین صلی علیہم انکارم کہ مقصود از آفرینش سن است کہ ولایت محمدی بولایت
 ابراهیم علیہا الصلوات و التحیات منعیغ گردد و حسن ولایت این ولایت با جمال صحبت آن ولایت مترشح شود
 و در حدیث انحضرت یوسف اصبح لہا علیہا این نصیحت و استزاج مقام محبوبیت محمدیہ بدرجہ علیہا اسرارنا کہ
 مقصود از امر بتابع ملت ابراهیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ و سلام حصول این ولایت عظمیٰ بوده است و طلب صلوات
 و برکات شامل صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ و سلام برای این غرض بوده ملاحت
 و صحبت ہر دو نبی از حسن ذات اند تعالیٰ مخرج صفات ملکین حسن صفات و افعال و آثار بہتفا و از حسن
 صحبت است کہ نشیر البرکہ است حسن ملاحت ب حضرت جمال مناسب تر است گویا ملاحت مرکزیست حسن را
 و صحبت دائرہ آن مرکز کرد و حضرت ذات تعالیٰ و تقدس چنانچہ بیساطت است وحت است تیرہ آن بیست
 و وسعت کہ در فہم ما در آید و نہ آن اجمال تفصیل کہ مد رک ما گرد و ولایت کہ الالبابا وھویدک الالبابا وھو
 اللطف الجبیر بیساطت وحت ذات تعالیٰ اثبات ینا نم از یکدیگر جدا اند نہ آنکہ عین یکدیگر اند چنانچہ
 گمان برده اند اما تمیزی کہ در میان انبیا دران مرتبہ ثابت است خارج از حیطہ ادراک ما است ویردن از دائرہ
 افہام ما پس ملاحت و صحبت نیز دران مرتبہ تمیز باشند و احکام یکدیگر از ہر گرج جدا بوند و کمالا فی کہ باہنما
 متعلق شوند از ہر گرج جدا باشند و آنچه مقصود از آفرینش خود سید انتم معلوم شد کہ بحصول بیت و سؤل
 ہر رسالہ با جابت قرین گشت الحمد للہ الذی جعلنے صلۃ بین البحرین و مصلحاً بین القسین
 لاکمل الحمد علی کل حال و الصلوٰۃ والسلام علی خیر الانام وعلی اخوانہ الکرام من الانبیاء
 و الملائکۃ العظام چون صحبت نیز بزرگ ملاحت متلون گشتہ است مرتبہ لاجرم بمقام خلعت ابراهیم علیہ السلام
 و سقہ پیدا کردہ است و محیط حکم مرکزیہ یافتہ باید داشت کہ تمام محبت بمرتبہ ملاحت مناسبت دارد
 و مقام خلعت مرتبہ صحبت و محبت محبوبیت حرف الفیخاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوٰۃ و سلام و محبت فی الص
 خصوص حضرت علی علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ و سلام حضرت خلیل علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ و سلام نسبت با و زید می دارد
 محبت محبوب دیگر است و یا زیدیم دیگر بر کردیم نسبت علیحدہ است و این فقیر چون مرید ولایت محمدیہ ولایت موسویہ است

علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والحقه مویون وکسن وطاقم ملاحت ودر بوسطه غلبه محبت ولایت محمد علی صاحبها
 الصلوٰۃ والسلام وحقه نسبت محبوبیت غایت اوست محبت مخلوب و تورا می فرزند با وجود این معاملة که بخلاف من مربوط
 بود که کارخانه عظیم ویکسین حواله فرموده اند و بر کپیری و مریدی می رانیا ورده اند و مخصوصه وادار خلقت من تکمیل و ارشاد
 خلق نیست معاملة دیگر است و کارخانه دیگر درین ضمن هر که مناسبت دارد فیض خواهد گرفت و الا معاملة
 تکمیل و ارشاد نسبت بان کارخانه امر است همچون طرح فی طریق و خوات انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات نسبت
 به معاملات باطنیه ایشان همین حکم دارد و هر چند نصیب نبوت ختم یافته است اما از کمالات نبوت و فضایل
 آن بطریق تنبیت و ارشاد کمال تا بدان انبیا نصیب است علیهم الصلوٰۃ و التحیات مکتوب ختم بقدر تفریق
 عبدالحی که جامع این مکتوبات شریف است حدود دریافت در بیان مراتب پنجگانه مجربیت و محبت و محبت
 و حب و رضا و مرتبه فوق آنها و خصوصیت هر کدام نهایت پیغمبری مانیا سبب تکالیف شد و سلام علی عبادہ الدین ^ص
 و الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امر تجدید الحق المصطفی علیه علی اله الصلوٰۃ والسلام
 بدان دشت که الله تعالی و محبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی و تقدس فرخ در دوست دارد و الله تعالی مجربیت و محبت
 و محبت مخلوک کمالات مجربیت ذاتیه بخاتم الرسل علیه و علی اله و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات مسلم غایه مافی الایمان
 و رجا تب مجربیت و کمال است فعلی و الفعالی فعلی اصل است و لغت آن تابع آن لیکن الفعالی ملت عالی است
 فاعل را هر چند در وجود متاخر است اما تصور مقدم و ظهور کمالات محبت نصیب حضرت کلیم الله است علی نبینا
 و علی الصلوٰۃ و السلام اعتبار رسوم که نفس محبت است ابو البشر حضرت آدم علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ و السلام
 او را در دنیا مشهور گشت مانیا حضرت ابراهیم نیز علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ و السلام به پنج شهادت شده و مانیا
 حضرت نوح نیز در همان اعتبار بنظر در آمد و الامر الی الله سبحانه و تعالی و تقدس چنانچه خود
 در دست میدارد کمالات اسمائی و صفائی و فعلی خود را دوست میدارد و ظهور این محبت حضرت تعالی و تقدس
 بر اسماء و صفات خود را در حضرت تحمیل اتم است علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ و السلام و ظهور مجربیت اسمائی و صفائی
 و فعلی در انبیا و دیگر محقق است علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ و السلام و التحیات در رنگ ظهور محبت بهیبا چون
 اسماء و صفات و افعال اطلال است مخلوک مجربیت آن طلال توسط اصول اینها نصیب و لیای می ران این محبوبان
 در رنگ محبت آن طلال که نصیب و لیای می ران مجربیت است و فوق تمام محبت ذاتیه تمام است که حاج
 و اعتبارات نموده است و جمال آنها و تمام رضا فوق تمام محبت و محبت چهره رضا فوق مرتبه محبت است زیرا که

در محبت و جود نسبت است اجمالا و تفصیلا و در مقام رضا حد نسبت که مناسب حضرت ذوالست تعالی و تقدیر
فوق مقام ضاقدی نیست مگر خاتم المرسل علیه علیه الصلوات و التسلیات از آن مقام خبر داده که فرمود علیه علی
الصلوة و السلام مع الله وقت کیستغفره ملک مقرب یلقوه سل و در حدیث قدسی مکرر باین نصیحت
اشارت است که در و ر و ش و ی ا و ح و ا ن ا و ا ن ت و م ا س ا و ا ک خ ل ق ت ل ا ج ل ک ت ف ق ا ل م ح م د ع ل ی ه و ع ل ی ا ل ه الصلوة
و السلام اللهم انت و ما انا و ما سواک یکنف کجک محمد رسول الله و الله علیه و علی که وسلم امر و ر و ح
دریابند عظمت بزرگی ایشان و درین فیض ایشانند که حق باطل درین درازا بتلا متوجه است و حق باطل محو در درو
قیامت بزرگی ایشان معلوم گردد که ایشانند صاحب شفقت ایشانند آدم و نوح و زینب و خدیجه و ادریشان
بودند علیه علی جمیع اکیناء و المرسلین من الصلوة افضلها و التسلیات افضلها جائز است که در آن بر طبق
خاص که فوق مقام ضاقدی با از خدا و ماناد و شرف ایشان بوارت و تجلیت جا و بند و طفیل محرم آن
با کرامت سازنده از کربان کار و شوا نیست بهر معنی مسلم و غیر انبیاء را انبیاء نیست علیه الصلوات
و التحیات چه خادم یا بگمانان محروم چه سوار و تابع را یا بهر آن متبوع چه نسبت اصل قصود است و تابع طفیل
نهایت محال و تابع افضل جزئی میگردد که در آن مخلوق نیست چه هر جا که حجام با عقبا صنعت خود بر عالم ذی فزون
مفضل دارد که از خیر اقدار با قسط است کافضا اشارات و رموز و اشارات و کنوز که نصیب غلامان الا که آن
برضا و با کمال نظر نیست بمانند شرفات شفع لهم و الله سبحانه الموفق و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة
للمصطفی علیه علی جمیع اخوانه من اکیناء و المرسلین و الملائكة المقربین من الصلوة افضلها و التسلیات افضلها
مکتوبات ششم بنحایان و در یافته و بیان فرق ایمان غیبی با بعضی خاص و ایمان متوسطان و الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی و از هر چه پیرو و دشمن و دوست خوشتر است قال الله تعالی و اتقوا عباد
عزیز فانی قریب قال الله تعالی ما یلون من نجوى ثلثة الا هو ربهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا اذن من
ذلت و لا اکثر الا هو معهم ایما کذا و قرب و محبت او تعالی میوزات و سبحانیه چون و چگونه است زیرا که چون را
به چون را نیست پس چه آیهی قریب و محبت و عقل و فهم مادر که بخود و یک بحث و شهود مادر آید و تعالی را نمیخیزد
و میراست که قدی در مذہب مجسمه دارد ایمان آری که او تعالی قریب با ما است اما معنی قریب چیست اندر ایمان چیست
درین نشان نهایت نصیب کمال ایمان غیبیست بذات و صفات او تعالی و در بیان یک گاه است پیش ازین بی خبره اند
که است ایمان غیبی خاص و خاص است در رنگ ایمان غیب عوام نیست عوام بسامع یا با استدلال ایمان غیب

[illegible]

[illegible]

قطره باشد نسبت به دریای محیط بل اقل حرس امر در عالم کبیر جامع است هر دو طرف خلق و امر اقلین نیز منطبق است
میان عالم خلق و عالم صنایع و جمیع هر دو طرف خلق و امر آن عالم پس قلب اینتر سیمین تشبیهش میتوان گفت تشبیه
قابلیت ظهور انوار قدیم که از شائبه طبیعت منزه و بیست مخصوص برش مجید است یکپوش از عالم خلق و نه از عالم امر و نه
از عالم کبیر نه از عالم صنایع قابلیت دارد و غیر از عرش مجید بطارت کامل بوسطه علاقه جمیع و بزرگیت از آن انوار
آفتاب سیمینا پدید غنی از بحر است می آید بعد از عرش قلب عارف تمام معرفت هر چه بطور است بدایع طبیعت شمس است و بوسطه
از اصل نیافته باین دیگر از سکر هیچین گویید میرسد اما از جنید که مدعی صحت این سخن زیبا نیست چه کنند که از طبیعت
سحابی که گاهی نیافته و از ادب ریائی طبیعت بسا حل نشاقتند این سخن هر چند امر و در نظر اکثر خلق مستبعد میباشد
امر و در آخر از آن یک است استحال نمایند اما الله فلا تستعجلوه سبحانه تعالی ایما بشر کون و السلام علی
من اتبع الهدی و الذین متابعتهم علی الصراط و التسلیم العلم و علیهم السلام و الذین علی الملائکه
المقربین علی الصراط المستقیم و الذین علی الصراط المستقیم و الذین علی الصراط المستقیم و الذین علی الصراط المستقیم
محمد معصوم صدور یافته در بیان بعضی از صفات ظهور فوق خدشی و منی تا بدلی کریمه الله نور السعاده و الله نور السعاده
بعضی از خواص کمالات ایشان صفات خیر و ارضی و انیاست و آن سخن و فصلی است فی علم علیه علی الکرام
عالم کبیر با وجود است و تفصیل آنکه مثبت و جدالی ندارد و قابلیت ظهور بوسطه حقیقه که مجرد از نسب قیامات و
معرا از تفصیل شیون صفات ندارد و اثرات آنرا عالم کبیر حضرت عرش رحمت که محل ظهور انوار خفیه ذات
مستجمع الصفات اجل سلطانه و باور عرش مجید هر چه از عالم کبیرست ظهورات در آن شائبه طبیعت خیالی نیست لهذا
اربع العالین سر و آوار در میان اجزاء عالم کبیر مخصوص برش مجید گردانید که فضل اجزاء آن عالم است زیرا که ظهور
از ظلال فی حقیقه ظهور انوینت تعالی تا بصیارت استوار نموده آید و ایضا ظهور یک آنجا است و در کسبت بی تحمل
استوار هر چند نور آسمانها و زمین است و تعالی اما آن نور مرقون کج ظلال است بی توسط و طبیعت درینا ظهور
نقر موده و در تیره ظهورات متعین آن انوار ظهور عرش است کجای ظلال متعین ظهور موده است در رنگ
آنکه از دریا محیط توسط ظروف آب هر جا بر نموده و متعین گردند و در رنگ نکه از شعل سلطان چراغهای خرد در آن
و اطراف و آکناف را بان چراغها روشن سازند الله نور السعاده و الله نور السعاده و الله نور السعاده
المصباح فی زحاجه الحاجه کانی کوکت دی و قد شحمت ماکر زینت و الاشرافه و الاشرافه و الاشرافه و الاشرافه
ایجاب است باین مغایرت زیرا که در کبریه تمثیل است لکن اختیارات و با ظهور آن نور را در تیره بی توسط

و ظل را با صفت تنه سازند و نور ظل را بر نور مقبوس از نور اصل و اندر لایحه الله المودع من شفاء الایة الکوهر المحلول
 علیه مراد الله تعالی تا اول ابتداء و اول انکشاف علیه تا خفته قلب بعد از این است که در حق تو یقین تعالی اندیشه
 المودع و المودع نور است که اشیا با و روشن گردند آسمانها و زمین با و تعالی روشن گشته است چه او سبحانه و تعالی
 از ظلمات عدم بر آورد است و به ظلال وجود و تواضع وجود و تصف گردانیده و نور ساخته است آسمانها و زمین را
 که بآن نور آیتها روشن گشته اند و در یک شکوه تصور یا پذیرفته و آن نور را بشما به صیاح باید و شک که در آن شکوه
 مودع است و در خصل کلمات تشبیهل شکوه بنا بر تمثال آن شکوه است بر این صیاح و از جایا چه برده آسمانها و صفات
 ملا خطره باید نمود چه آن نور تبلین با سما و صفات است نه معرا از شیون اعتبارات و از جایا صفات و به طایفه
 بحسن و خوب و جمال قدم همچون کویی است درخشان و آن صیاح که در آن شکوه مودع است از شجره مبارکه
 زیتونه ایقا دیافیه است که کنایت از ظهور جامع غرضی است که استوی بر مرتبت از آن ظهور چه ظهورات دیگر
 که با سما و زمین خلقت دارند و رنگی جز از اندر آن ظهور جامع را چون آن ظهور جامع لا مکانی است
 و به جرات است که لا شریکة ولا خیرة از آن گفت بگاد یکا ذی تبحر ایضاً و اوله قسسه مناس
 صفة ما وجه است مر آن شجره مبارکه را و بیان صفات و تکلیف است آن شجره است که مثل نهایت نور یعنی
 آن پرده زجاجه از جهت صفات و درخشندگی از دیاد آن نور نموده است و در حسن و جمال آن از فرود و چه کمال
 صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمیع گشته است و حسن صفات با حسن ذات تعالی مقرون شده با وجود
 تضاعف نور و کمال ظهور و جلال و الله المودع من شفاء الایة الکوهر المحلول و الله المودع من شفاء الایة الکوهر المحلول
 بعرض انتساب یافته است منتهای شایدهات و حیاتیات و کما شفاست و نهایت تجلیات و ظهورات است
 تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد از آن محال به محیل قرار یابد چنانچه شمه از آن در بیان خواهد آمد
 انشاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون بصفت است اما صفات دین به وطن حجاب ذات نیستند
 حجابیت صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص ظهورات ظلیه است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه عالم است و ظهور
 اصل در تمام مین در عالم صفات حجابی است نه در عین بنی که زیر در مرتبه عالم چون تعقل کنی ظهور او در علم
 بصفت خواهد بود مثل طویل یا قصیر یا عالم یا جابل صغیر یا کثیر یا کما تباینه صفات که تعقل کنی حجاب ذات او
 خواهد بود و در اینم تقدیرات کلیه بقید شخص او نخواهند گشت و چون آن زید خرت از عالم بعین گشت با وجود صفات
 میشود که در و معالیه ظلیت بر صالت قرار یابد به صورت علمی یا بدی ظلی است هر زید موجود خارجی را که اصل است

اینجا صفات سبحانیات را خواهند بود و محسوس شخصی سبج صفات خود گشت مجنبین مفاقت حقا از حضرت ذات حق
و تقدس در مرتبه اطلاق است و در تصور ذات شال چون وصول چهل و گشت صفات را صفات کلا ذات حق
نخواهد یافت و ز شود ذات منفک از شود صفات نخواهد بود و سبج صفات که از تجلی ذات جدا اساسا افتد از خود
افعال عاقله درسته اند و در مقامات اطلاق است بعد از وصولی اصل یک تجلی است که تفهیم تجلیات است
شما که زید را که می بیند شود ذات او از شود صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را می بیند باید که
او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجابیه است نیستند منفک از و نیز بیند آری اگر زید را تفهیم کند و تفهیم
او را در آن نماید صفات از ذات او منفک خواهند بود و حجابیه است خود گشت چنانچه گشت نمی بینی
که مرئی در آخرت ذات سبج صفات تعالی و تقدس ذات مع از اسماء و صفات که آن می برد اعتبار است
زیر که ذات را از صفات هرگز تجزیه نیست و صفات از ذات هرگز تفکک نیستند تجزیه آن اعتبار گویند که
عارف کامل را چون گرفتاری ذات تعالی و تقدس استیلاست یا بدلا حطه اسماء و صفات از نظر و ساقط
میگرد و غیر از ذات احدیت تعالی پیچ شود و او نمی ماند پس تجزیه ذات تعالی و تقدس از صفات
با اعتبار نظر عارف گشت نه با اعتبار خارج و نفس امر کما سبج تحقیقه انشاء الله تعالی فی القضا این ظهور جامع
منتهای تصویرات شال است کما که بعد از آن رود در مراتب شال تصویر نمیشوند فیت چه در شال امر
تصویر نماید که شباهت و مناسبت بخارج داشته باشد اگر چه آن مشابهت در رسم بود و امر یکو هیچ چیز
هیچ وجه در خارج مشابهت ندارد و تصویر آن در شال محال است و کمالات فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز
هیچ وجه مشابه آنها نیست تا در شال تصویر آن نموده آید ازینجا است که در آن موطن جبل همه وقت
در منکیر است و عدم ادراک نشانه ادراک است درین نشان چند از آن مقام غمزه چهل یا علم یافت امری
بمصول پیوسته اما امید است که در آخرت قوی بخشند و ولس دهند که در شال نور متلاشی نگردد و از
حقیقه معاد آگاه بود و در اول ده و دلیری بین چه در وجه خویش خوان و شیری بین چه آگاه باش
که ظهور فوق العرش در هر بیند از که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش است تقریر و مکانی است و او را
ثابت باشد تعالی عن ذلك و عا کلا یلیق بجناب قدس تعالی ظهور صورت زید در امری تلخیص
استقرار زید نیست در مراتب هر چند بخردان در توهم افتند والله المثل که حطه مومنان در آخرت
حضرت حق سبحانه و تعالی را در پشت خواهند دید یا آنکه پشت خود بر پشت سبحانه برابر اند و هر

وی اندر تعالی و تجلی که بگوید ظهور و ابرار شده بود شائبه جلالیت و جلالت مذشت فایه مانی و ایضا بعضی محال است
ظهور و اندر بعضی دیگر از این قابلیت نیست عزت قابلیت ظهور و در وجود و فعل ستور این قابلیت نیست بلکه
هر دو از آن اند پس تفاوت در نظر است نه در ظاهر است بطن هر یک ظاهر بر ابر اند قابل و ناقابل و محسن الفاظی
که موسوم کلیه خزیه باشند و یا سبب و محلیت از آن مفهوم میگردد از ظاهر معروف اندر شایان جناب
قدس و تعالی نیستند از یکی عبارت از تحباب این الفاظ نمود وی آید سه این قاعده یا دو در کاسخ که
خداست بی جز و نه کل ظرف نه مطروف است و چون طلب انسان عرش عالم صغیر است و شایع عرش عالم کبیر
تجلی که آن در است به شائبه جلالت که از همان تجلی شائبه نصیب آن قابلیت بر خیزد با سمانها و زمین
از همان تجلی سیده است اما در ظلی از ظلال است که قلب در رنگ عرش از شائبه جلالت میرسد اگر چه ظهور و اعتبار
صغیر و بکبر تفاوت است بقدر آینه حسن و قبح نماید و در پس تجلی شائبه جلالت بعد از عرش محمد نصیب
قلب کمال انسان است و دیگر از ازیلیت و انگیر است باید در دست که ظهور عرش از شائبه جلالت میرسد است
اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس مترج است و شیون و اعتبارات در ذات تعالی شاست اگر چه صفات
و شیون است در آن همه حجاب ذات نباشند لیکن در دیده و دلش شارک اند و در محبت و گرفتاری ساسیم گرفتاران
محبت احدیت مجروده تعالی و تقدس بشکرت احقر راضی نیستند و حکم که میگوید که الله الله یا الخالص
دین خالص اخوانند عدم شرکت صفات علی تفاوت درجات نصیب بیئته و جدا فی انسانی است و نصیب بیئته
و جدا فی قلب انسان است و نصیب جز و ارضی انسان است و فوق همه اینها بیئته است و جدا فی انسان از که در کبیر از حی
او بر آمده است و حکم آن گرفته بالجملة آمده این محال جز و ارضی است او بود دیگر در رنگ تحسینات را از دست انسان
و چیر اند که عرش ندارد و عالم کبیر از این نصیب نیست در انسان خبر و ارضی است که در عرش نیست و بیئته
و جدا فی که در عالم کبیر نیست و شیون که بیئته و جدا فی تعلق دارد و نور علی نور است که مخصوص بعالم صغیر است
پس انسان اعجوبه است که لیاقت خلافت پیدا کرده است و بار امانت بر دوشته است از صفات غریبه
انسانی بشنود بشنود که محال او بجای میرسد که قابلیت تراتیت حضرت احدیت مجرد و پدید میسند
به آخر آن صفات و شیونات منظر ذات احدیگر در تعالی خانه حال آنکه حضرت ذات تعالی و تقدس
همه وقت مجموع صفات و شیونات است هیچ وقت ذات را تعالی انفکاک از صفات و شیونات نیست
بیانش از یکدیگر انسان کامل چون از گرفتاری ماسوی ذات احدیت تعالی و تقدس آزاد گشته

در این

گرفتاری بذات احد جل سلطان پیدا کند و از صفات شایسته بسیج خود را منظور و مقصود و مطلوب و غایت
 بحکم المرحوم واجب و در یک قسم اتصال قبول الکیفیه حضرت احدیت مجرده پیدا میگرد و آن گرفتاری
 که بذات احد جل سلطان در او حاصل شده بود نسبت به چون بذات بی چون در کمال اثبات نماید در وقت
 انسان کامل مراتب ذات احد میگردد و جمیع صفاتی که از صفات و شیوایات در آن بیخ شهود می نشود بلکه احدیت در
 قنات و تقدست در کمال و تجلی باشد سبحان الله عظیم ذاتی که از صفات هرگز انفاک انداخته در مراتب
 این انسان کامل بحیثیت تجرید و تجلی گشت حسن ذاتی از حسن صفاتی غیر باشد و این مراتبت و عظمت
 غیر از انسان کامل احدی نیست و هست حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقران صفات و شیوایات در هیچ چیز
 غیر از انسان تجلی نگشته عرش مجید در عالم کثیر منظر حضرت ذات تجمع صفات است تعالی و تقدس انسان کامل
 در عالم غیر منظر ذات احد است که مجرد از اعتبارات است این مراتبت از انجی بگیا ساحت دادنده سبحانه
 العلی کما منع لما اعطاه و لا محطی لما منعه و الله اعلم بالصواب و التزم متابعت المصطفی علیه و
 علیه و آله و اصحابه الصلوات و التحیات مکتوب و در دهم براتبه گامی برادر حقیقی حضرت شایان سلام الله تعالی
 میان غلام حمزه دریافت و بیان آنکه ملک هر چند شاخص است و بشود انسان مراتب انفس اما آن است و را
 در انسان کامل جز ساخته اند و بقای آن بآن نشیده و دایمیت ذلک الحمد لله سلام علی عباده الذین اصطفی
 ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰه و السلام شاخص بدجل اند و توجه جل گرفتاری باصل دارند شاخص طلیت در حق
 ایشان مقصود است انسان بچاره دین نشان که است که از در غر طلیت قدم برین اند و بی توسط راه آفاق
 و انفس شود و در می پیدا کند بعد از وصول جل بر توی ارششان انوار اصل او در کمال و تجلی ساخت
 بهایش باز میگردد و از مرتبت ناقصان باحواله میدارند دین رجوع هم مرتبت است و هم مرتبت دیگران
 زیرا که آن پر تو انوار اصل که بجز و او ساخته اند در مرتب رجوع اجزاء دیگر او را نیز منصفین بزرگ خود میارند
 تسکون بلون خود عینا بدین چنانچه دیگر از ان نقص کمال می آرند و از غیب بشود دلالت میکند و چون مدت و وقت
 و رجوع تمام شود و کتاب باصل سد شوق اصل پیدا شود و در ارفیق علی از نهاد او سر میزند و از تعلقات
 شتی و رسته رخت از غیبت بشهادت کشد و محال را از گوش تاخوش آورد و در جسر بصل الی الله یحب ایضا و حق
 می آید باید نیست که ملک هر چند شاخص بداصل است و بشود انسان در مراتب انفس است و اما آن دولت را در انسان
 کامل جز ساخته اند و بقای آن بآن نشیده اند و محقق بآن گردانیده بخلاف ملک که آن دولت را در او

کالجز و نگردانیده اند بر سر دین نظارتی میکنند و بقایای تحقیقی بآن حاصل نمینماید آن انصباغ و تلوک آن انسان با
بلون اصل بیشتر است ملک ندارد و خواصی که خاکیان را بکوت داده قدسیان را حاصل نه زیرا که از دین و دین برون
تفاوت نیست اگر چه دولت درونی کالجز بود و دولت بیرونی که کل در دین و دین است و بیرون کلها
اشاره و بشارة لهذا خواص بیشتر خواص ملک افضل گشتند و با وجود آنها استحقاق خلافت پیدا کردند و الله تعالی
بجنت مریشله الله ذو الفضل العظیم سه زمین داده بر گمان تا خسته به زمین زمان رئیس انداخته به
این دولت انسان ابو طبریز را وضعی بیشتر است و قلب که عرش الله گشته است بدست غنم خاک است که
جامع کل است و مرکز اثره امکان بی زمین از پستی بی سری انیمه و فرحت پیدا کرده است و فروزی مادر سر بلند
ساخته من فدا هم الله سبحانه و تعالی و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع و دعوت و بعد از
انصباغ غنیمت اصل رجوع باصل نماید و توجه بجناب قدس گردد و خواصی انصباغی که او را انجاست و یقین
دیگر گیران شود و تریب و تزیینی که او را حاصل گردد دیگری آن چه او را حاصل فانی گشته است و قلبی باصل پیدا کرده
منصبت رنگ اصل شده دیگر را چه جمال که با او برابری جوید و انصباغ دیگران اگر چه باعتبار تجربه و تزیین کامل
و اتم بود اما از خارج آمده است حکم حاضر دارد و انصباغ انسان چون درونی است حکم ذاتی دارد و شتان
نا بینما این کمال مخصوص بنیاست هموات الله تعالی تسلیما ته علیه و جمیع که مراد از خواص بشر ایشانند
و بوارثت و حیث هر که را این دولت علمی شرف سازند و صاحب بنیای علیهم الصلوٰه و التحیات بکرت صحبت دین
دولت بیشتر میسر بوده و از غیر صاحب کرام هر که را بنوازند هر چند تلیلی بود بدل اقله اگر با دیشه بر دین بر زن +
بماید تو را خواص بکرت مکن بعد از بنا اقم لنا نورنا داغفر لنا انک علی کل شیء قدید مجرمة سید المرسلین علیه
علیهم الصلوٰه و التحیات التسلیما انما مکتوب میسر و هم بر شمس الدین حمد و ریافت در جواب کتابت او
در بیان آنکه انصباغ علما و اطوار هر بیت انصباغ صوفیه علیه بیت انصباغ علما و زینین چیست که در دین انبیا اند
و مانیاست و لک بعد الحمد شد و اصله و تبلیغ الدعوات میرساند هیچ شرفی که از روی کرم صادر نموده بود
انوی اخروی شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند از رخ یافته بود که تا زمان حصول ملاقات بکتابت که
مشتعل انصباغ باشد یا دیگر ده باشند محروما که انصباغ بی الدین متابع سید المرسلین علیه و جمیع من الصلوٰه
افضلها و من التحیات انما انصباغ علما و اطوار هر از دین و متابع سید المرسلین بعد از تصحیح عقاید علم شریف
و احکام است و عمل مقتضای آن علم انصباغ صوفیه علیه با آنچه علما دارند احوال و مواجید است و علوم

ساعات شب زبیری و ذکر و فکر و رنج است شیخ حسن این نیز سبق میگفت با بشند و مطلق نگذارند و چون آن حدود
از علم قلیل انصیب است احیای علوم شرعی نمایند زیاده چه مبالغه نماید و اوراق و قرائع خواج و میس رسید
اکثر حایان بنظر در آمد بشر ائمه از حضرت حق سبحانه و تعالی امیدوار باشند تا از قوه البعل آید و بساط مکتوب
پایان و هم مساوات عظام قضایه و ایالی و مولی کرام بلده سامانه صد و ریاضت در مکتوبش خطیب سبحا که
و عید قربان ذکر خلفا و ائمه رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و نخواهند و مانیاست و کاک + الحمد شد
و سلام علی عباد الله الذین هم طیفی عیش تصدیع قد امزدوی الاحرام مساوات عظام قضایه و ایالی و مولی
کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خطیب مقام و خطبه عید قربانی ذکر خلفا و ائمه رضی الله تعالی عنهم ترک کرده
و اسامی متبرکه ایشان آنچنانده و نیز شنیده که چون جمعی با عرض نمودند بسو و میان خود عقده از آن کرده و بجز
پیش آمده و گفته که چه شد اگر اسامی خلفا و ائمه نگویند و نیز شنیده که کاتب و ایالی آن مقام دینا سالیله
وزیرند و بدشت و فیضات بان خطیب بی انصاف پیش نباید در ع وری نه کیا که صد بار وری بجز ذکر خلفا و ائمه
رضی الله تعالی عنهم همین اگر چنانچه از خطیبیت و مکتوب از شاعر اهل سنت است شکر الله تعالی بجهتم ترک نمکند
آنرا بعد و ترک دیگر یکدیگر دشمنی و بغض و بدشمنی است اگر فرض کنیم که تعصب عناد ترک نکرده باشد و عیدین
تشیع بقوم فهو منم را چو اسبوا بد گفت و از زبان شتم که القوام واضح التمهید چگونه خلاص خواهد گشت اگر تقدیم
و تفضیل حضرت شیخین متوقف است طریق اهل سنت را از افضلیست و اگر در محبت حضرت شیخین متروک است نیز از اهل حق
طایع و دوستی آنان بی حقیقت که بشیر بن سوسیت این غیبت را از مبتدیان کشمیر اخذ کرده باشد معقول او
باید ساخت که فضیلت حضرت شیخین با جماع صحابه تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اجماع
از اکابر ائمه که یکبار از ایشان امام شافعی است تعالی الله الامام ابو الحسن ان تفضل فی بکرم هم
علی بقیة الامم و قد توالوا از عیله رضی الله تعالی عنه و خلافتی و کرسی ملکته و بدین البحر الخیر مرشعین
ابا بکر و عیله افضل الامم و قال الذی هم قل و اداه عیله رضی الله تعالی عنه سبعا و قالون نفسا عندهم حیا
ثم قال نعم الله الرضا ما حنه من و ایضا از الذی کتابه ام الکتاب بعد کتبه الله تعالی عنه قال خیر الناس بعد النبی علیه
الصلوة و السلام ابو بکر ثم عمر ثم رجل اخر قال ابنه محمد بن حنفیه ثم انت فقال اما انما یجوز من المسلمین انما ذلک
هنه و هن غیره کابر الصحا و التابعین کثیرة لا یکرها الا جاهل و معاند و آن بی انصاف با گرفت
که محبت جمیع صحابه پیغمبر علیه السلام و علیهم الصلواة و التسلیات مایه و از بغض و انکار ایشان ممنوع حضرت شیخین

[illegible]

پینجا میرا علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام شب سحر چون بر قبر حضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام گدازد
 ویدند که در قبر نماز میکرد و در همان لحظه چون با سماں رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معاملة این موطن ثبات غریب
 و درودین ایام چون بتقریب فرزند می نمودی و غمی نظربان موطن بسیار کرده شود هر از غریبه بطوری آید اگر شمه
 از آن دو گفت آید باعث فلانها که در هر چه سقف جنت عرش مجید است اما قبر نیز روضه بهیست از ریاض جنت
 هر چه عقل کوتاه اندیش در تصور آن عاجز باشد چشم دیگر است که تماشا ی این عجبها کنما یز مجرور ایمان اگر چه
 بعد از التیاد الهی غمی است اما نوع حکم طیبه مربوط بعمل صالح است و در شین از موت یگانا کبیره است در رنگ
 نورانیوم رحمت و کیکه در زمین و با با صبر باند و بر دار شمه است و از شمه قبر مامون و آنکه صبر نماید نمیرد از
 غم این است ان قال فی متنت سه قاطعه و قلت لای الموت اهلا و معجبا چند روزیست که بنعم
 و سر فرزند ساخته است بنصرت بدن بهر سیه و بغرور تقصیر را بطوبه نموده آمد و اسلام مکتوب بنفقت بسم
 بر از احسام الدین احمد صدوق در بیان آنکه عیبهت ما این عالم اگر چه نظام جرات اندامانی الحقیقه است ترقیات الهی
 و مرایم فضیلت مرگ طاعون اما تیا سب فلک بلبلد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات تصدیق ده یگانه که صحیفه شریفه
 که به شیخ مصطفی در باب عز و مصیبتها ارسال شده بودند بفرمودن آن مشرف گشت ان الله وانا الیه مهاجرون
 ای مصیبتها بطاهر جراتها بوده است و فی الحقیقه ترقیات و مرایم بغیبتا اندر سببانه تنایج و غمرازی که درین فشار
 بر آنها مترتب شده است عشرت غیر آن ثمرات است که از غنایات او است و اگر خیر متوقع و مامول است پس خود فرزندان
 عین رحمت است هم جزیره شان منافع و فوائد است و هم برجات شان ثمرات و تنایج مترتب است اما ماحل
 محلی است در حلیه الابرار میونسید که در زمان عبداللہ بن الزبیر سرور طاعون واقع شد و در آن طاعون شهادت
 و سه پسر از حضرت انس که خادم حضرت پینجا میرا بود علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات و آن سرور در حق او
 دعا و برکت فرموده فوت کردند و چهل پسر از حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر رضی اللہ تعالی عنہم فوت شدند و بگزار
 باصحاب کرام خیر الانام علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام این معاملة فرمایند با حاصیان در مکه که ام حجاب از خبر آید است
 که طاعون ایشان سابق را غدا بود و درین لیلث را شهادت است و الحق جماعه که درین و با جمعی میسرنند
 عجب حاضر و متوج میر و ندیوس می آید که کسی درین ایام باین جماعه را بباید الحق شود و وخت از دنیا
 با خیرت بکشاید این بلا درین است بطاهر غضب است و باطن رحمت میان شیخ غیاب نقل میکردند که در لاهور
 در ایام طاعون شخصی دیده بود که میگوید که هر که درین ایام نمیرد حسرت خواهد کشید بی هرگاه که نظر

با احوال این گدشتگان سر داده میشود و احوال غریبه و محال با تعبیه مشابه دیگر دو دیگر شریفانی بسپار الله
 باین خصائص تمیز باشند و منافات فزندی غرضی قدس سره از عظم مصائب است معلوم نیست که است
 بشکل این مصیبت مصایب منتهی باشد اما صبر شکر که حضرت حق سبحانه تعالی درین مصیبت این ضعیف قلب را
 کرامت فرموده از اجل نعم و عظم انعامات است از حضرت حق سبحانه تعالی اینها که جز از این مصیبت بعد
 تا آخرت باشد و در دنیا هیچ از آن جزا ظاهر نشود و هر چند میداند که این مسأله از تنگی سینه است و الا
 او تعالی واسع الرحمة فامر الآخرة والا اولی المسئل من الاخوان اکمل و الا کثافه و دعاء و سلامه
 الخاتمة العفو من الذلالات الاثر منة للناس و النجا و من القصدات الناصیه من البشر بزر من انفسنا
 ذنوبنا و اسرفنا و امرنا و ثبت اقدامنا و انقل القدم الکافیه و السلام علیکم و علی سائرکم و اتبع الهدی
 مکتوب پیشتر در هم شیخ جمال ناگوری صدور یافت و در بیان آنکه نصیب علماء و روحانیین چیست نصیب علماء
 عظام چیست نصیب ملوفیه چیست و جواب اینهاست که نموده بود و اینها را بر سلام علی عباده الذین اصطفی و علماء
 و رتبه الانبیاء و در درجی علماء عظام کافیست علم و ارادت علم شریعت است که از انبیا باقیانده علیهم الصلوات
 و التسلیات و علم شریعت را صورتی است حقیقه صورتش آنکه نصیب علماء و عظام است شکر الله تعالی ستم که تعلق
 بحکمت کتاب است دارد و تحقیقش آنکه نصیب علماء و روحانیین است رضی الله تعالی عنهم که متعلق بمشاهرات
 کتاب سنت است و حکمت هر چند احکامات کتاب اند اما تالیفات و فرائد آن مشاهرات اند که از مقاصد کتاب
 اهمات و سائل پیش نیستند از بر حصول تالیفات پس لب کتاب مشاهرات اند و حکمت کتاب بیشتر آن لب
 مشاهرات اند که بر فز و اشارت بیان اصل مینمایند و از حقیقت آن محال که نشان میدهند علماء و روحانیین
 قشر را لب جمیع ساخته اند و مجموع صورت و حقیقت شریعت را در یادیه بزرگواران شریعت را در زبان
 شخصی تصور نموده اند که قشر و لب آن از صورت شریعت و حقیقت شریعت را باشد علم شریعت و
 احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقائق و اسرار را حقیقت شریعت دریافته و جمیع تصور شریعت
 که قشر است از حقیقت آن انکار نمودند و پیرو مقتدای خود را غیر از بدایت پیروی ندانسته و جمعی دیگر هر
 که قشر آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته بلکه شریعت را مقصود و مجرب
 دانستند و قشر انگاشته و لب را در آن تصور نمودند لاجرم از حقیقت آن حقیقت آگاهی نیافتند
 و از مشاهرات عظیمه فراتر افتاد و العلماء را از سخن هم الوارثون فی الحقیقه جعلنا الله سبحانه و رایا

من مجموع و مفتی آثارم نایا آنکه اخوی میان شیخ نور محمد از جانب ایشان طاهر فتنه که میفرمودند
 ما را از مشایخ سلاسل اجازت ناست از جانب نقشبندیه نیز اجازتی میخواهم محمد و ما که با پیری و مرید
 در طریقه علیه نقشبندیه تعلیم طریقه است نه بطلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف است طریق این
 بزرگواران محبت است و ترتیب ایشان انحصاسی است لا جرم در بدایت ایشان نهایت دیگران اندراج
 یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شافی امر ارض قلبیه است و توجه شان دافع علل معنویه
 نقشبندیه عجب فانیانند که بر نذر زره پنهان بحکم قافله را به بعد و خواهند داشت و بعد عن ذکر
 الناس قبول السلام مکتوب نوزدهم بحسب محبت الله صدر و ریافته در اتباع سنت سنی و اجتناب
 از بدعت نامرضیه و نایاست ذکاک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسیار پناهی اخوی عزیز
 بحسب الله میرساند که احوال و اوضاع فقر این حد و مستوجب حمد است المستوفی من الله سبحانه و تعالی
 و استقامت کردین درت ارضیت احوال بخیر و و اطلعت به بخشیده اند بعد فاست از منواری است النبیحة
 هو الیوم و متابعت سید المرسلین علیه السلام و اتیان السنة النبویه و الاجتناب عن البدعة
 الاخریه الخ الی بدعة نری مثل فلق الصبح کانه و الحقیقه الاخریه فیها و لا ضیاع و لا للعلیل منها شفاء و لا کفر
 منها و لا و کمال البدعة اما رفقه السنه او ساکنه عنها و الساکنه لا بد وان تكون مزائده علی السنه فکون
 ناسخه لها و الحقیقه ایضا که الزیاده علی النسخه فالبدهه کفایت نکون رفقه السنه نقیضه لها
 فلا خیر فیها لیت اشغری من این حکم بحسب البدعة المحدثه فی الدین الکامل و الا سلام المرفعی
 بعد تمام النعمه و لم یجلون الاحداث بعد الاحمال و الا تمام حصول الرضا عن العمل من الحسن فهاذا الحق
 الا الصلال و لو علوا و الحکم بحسب المحدث فی الدین الکامل مستلزم لعدم کماله و منعی عن عدم تمام النعمه
 بنجر عاریبنا لا توخذنا ان نسینا او اخطانا و السلام علیک علی من لدیکو مکتوب بیستم مولانا محمد طاهر
 بدشاهی صدر و ریافته در فضائل صلوته و تحریرین نمودن بر آنکه اگر کانی بشر الطوآداب و تجدیل در کان که شنبی
 سبحانید آورود و نایاستی که بد الحمد لله و سلام علی عباده الذین صهطفی مکتوب شریف که از نواری جنوب
 نوشته بودند رسید چون ششمن خبر ضعیف بوده باعث بی آرامی گشت ترصد خبر صحت است بدست
 آیند با مرسل دارند و کیفیات احوال نویسد محبتا طوارا چون این دارد در عمل و دارد از آخرت است
 سنی در اتیان اعمال صالحه باید فرمود و بهترین اعمال فاضلترین عبارات اقامت صلوته است

نسخه

که عباد دین است و حراج مومن است پس تمام تمام در آید آن امری باید داشت و احتیاط باید نمود که
 اندر ارکان و شرائط و سنن و آداب آن کما یسفی و یلیق او باید در رعایت طهارت و تعذیل ارکان و تکرار
 مباحثه نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضایل ساخته اند و طهارت و تعذیل
 ارکان را برهم زده اند و عید را در حق این جماعه وارد شده اند و تهدید با آنده و چون نماز درست شد
 امید عظیم از بزرگ نجات یگشت چو دین بر باشد و حراج خروج با تمام سید **سید شکر علی** صفه ایمان
 از بزرگ که رسوایان و اسلام علیکم و علی سائرین تابع الهدی انتم متذقیه المصطفی علیه علی الهی و الهوات
 و التسلیمات اعلی مکتوب است و یکم نحو آنچه محمد صدیق لمقلب بهدایه و دریافت در بیان آنکه مراد از قلب
 که در حدیث قدسی واقع شده است لا یسفی و لا یلیق یعنی الخ مضغه است نه حقیقه جامعه که بعضی شایخ از وسعت آن
 خبر داده اند اما مضغه که بعد سلوک و جذب بعد از تحقیق ترکیه بعد تکمیل قلب اطمینان نفس ترکیه غیر از آن
 صورت یافته و بدیهه وجدانی پیدا گردد و فرمایند مضغه حقیقه جامعه پنج دین و جوه در میان آنکه اینمکالات که
 مضغه را نیت نموده شد و در مقام قابوسین است او محاله او ادنی در او این است **بسم الله الرحمن الرحیم**
 الحمد لله و سلام علی عباد الذین یسجدون یعنی بودند که تو در مکتوبات و رسائل خود نوشته که طور قلبی مضغه است
 از ظهور عرش فیض کلی فرط طور عرش است و در حدیث قدسی آمده است لا یسفی و لا یلیق و لا یسفی و لا یلیق
 الامن این حدیث لازم می آید که بطور قلبی علم بود و فیض مراد را باشد محبت اما راجل این سوال اصل یعنی بر مقدم
 آید آنکه در باب لایت قلب گویند و در حقیقه جامعه انسانی دارند که از عالم امرت و لبسان نبوة علی صاحبها
 و الصلوٰه و السلام و التوحید قلب عبارت از مضغه است که بصلاح جسمه و بوط است و فساد آن فساد جسمه و بوطکما در
 فی الحدیث النبوی علیه علی الهی و الصلوٰه و التسلیمات ان فی جسم آدم مضغه از صلوات صلیح الجسد کما و اذ افسد
 فسد الجسد کما الاوهی القلبیست قلب لازم اطلاق اول است زیرا است که بازید و جنید قدس الله تعالی
 اسرارها از سوست قلب خبر داده اند و عرش و مافیه از جنس طاعت قلب مختصراً نگاشته تنگی قلب لازم اطلاق
 ثانی است و در مقام قلب تنگی بر نهی است که خبر و تاثیر می آید که حق و صغر جمیع اشیا است در اینجا گنجایش نیست
 و بعضی اوقات که تنگی قلب و بجز و تاثیر نیست داده میشود آن جزو حق و در نظر در زکات طبقات سموات و
 ارض ظاهر میگردد این محاله در آن نظر عقل است فلذا لیکن من المتمرین بذل چون این مقدار معلوم گشت
 بدانکه طوریکه حقیقه جامعه بوط است فکانت نیست که مضغه است نه بوط و عرش فیض کلی درین مقام عرش را

و صیغ با زیر و شیخ جنید که قلب او سحر میگفته اند و عرش مافیه از جنب آن مختصر دانسته از قبیل شهباده
شی به الخوف است انمودجات عرش مافیه از جنب محبت قلب مختصر دید و حکم بر حقائق عرش مافیه
نموده اند و نشان این شهباده را این فقیر در کتب رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است
و فوق سان اینها است علیه السلام صلوات و تسلیات هر از آن قلب فتنه است و تشنگ نیست که ظهور اتم اینجا است
و در تلبه حدیث ذات مجرد تعالی را در اسلام است عرش بر چند از ظهور تمام که ظهور اصل است فیه با فرست
اما صفات را در آن موطن مترشح است و چون صفات فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی را تقدس
آن ظهور از شبانه غلبت پاک مبر باشد از اینجا است که عرش از این ظهور انسانی که اصل صرف تعلق دارد
نوعیات است و هر که این محامل است سوال از حدیث قدسی است آن قلب غموم میگردد و تو از آنگاه سگویی
جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجایش ماسوی است در وی دوست آن باعتبار ظهور نور قدم است خلاصه
این فقیر در بعضی مسائل خود و تعبیر از آن قلب باین عبارت کرده است البسیق لا و سحر البسیطه لا بسطه و الا لال
سوال شایان فضیلت حقیقت جامعیه که از عالم امر است مفسد که از عالم خلق است و که با ز غنا صراحت فضیلت
از کجا یافست جوایز انبیا خلق را فضیلت است بر عالم امر که ادراک عوام بلکه ادراک اکثر خواص از آن عزت قاهر است
اینجاست که از این فقیر در مکتوبی که بنام حرمی فرزندی غلطی در بیان طریق نوشته است و شرح ساخته که در وی مانده
از اینجا شفی طلبند حقیقت این مفسد بنوعی و امر را مفسد است که ترکیب غنا صراحت بر سیده است و خواص را بلکه
اخص خواص مفسد است که بعد از سلوک جذبه بعد از تصفیه تزکیه و بعد تمکین قلبی و طمینان نفس بلکه بعض
مفضل و کم خداوندی جل سلطان در ترکیب اجزاء عشره صورت یافته است چهار جزو از غنا صراحت و یک جزو از
نفس مطمئنه پنج جزو از عالم امر این هر دو جزو با وجود تضاد و تباین یکدیگر بقدرت کامله و حب الوجود تعالی و تقدیر
صورت تضاد و تباین اینها را ازل گشته جمع شده اند و ملئیه و جدائی سدا کرده این عجوبه حاصل نموده اند جزو
درین محامله غفر خاک است این هیئته و جدائی نیز رنگ جزو را رضی بر نموده است و بنحاک استقرار یافته خاک
خاک تا برود گل که بجز خاک نیست منظر کل وادی برادر است از باب لایت به امان این علوم و حاضر نرسد
که مقتبس از مشکوٰۃ انوار نبوت است علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام التوحید لا فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم و تکیه که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام تمامه و اکملها طمینان آن
مسائل نموده این مفسد است حقیقت جامعیه و علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام به تمکین پیوسته بود و نفس

باطمینان سیده یحیی که این طبعین این مرتبه ولایت صوفیه می بندد که زینہ نبوت است علی اربابها
 و الصلوٰۃ و السلام التوحید و نبوت تقلید باضطر ابضغه است تقلید حقیقت جامع که آن نصیب
 خواست از حضرت رسالت و نبوت علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و توحید که ثبات قلب بخود انداخته الله تعالی بقلوب
 نبوت قلبی علی ملائکت مقصود ثبات مضنه است و بعضی احادیث که در باب تقلید قلب انداخته اند نظر باحوال
 امتنان اگر در قلب منی گرفته شود که شامل حقیقت جامع مضنه بود و گنجایش دارد سوال این مضنه هرگاه بشر
 یسعی طلب عبد المومن شرف شده باشد و شایان مرآتیت حضرت تعالی و تقدس ثبات تقلید باضطر اب در
 چو بود و محتاج باطمینان بر آن چه باشد جو آب ظهور چند المیت پیدا کند و از شائبه شیون و صفات و ارباب
 جمل و حیرت بیشتر پیدا کند و نکارت و مایات زیاد تر حاصل آید بسیار است که با وجود این ظهور و با وجود این
 گنجایش از کمال جمل و حیرت طلب میل بر وجود صانع نماید و در رنگ عوام بی استدلال باقلید یقلین بوجود
 صانع تعالی پیدا کنند پس تقلید باضطر ان مناسب حال آن باشد و طلب باطمینان مراد را ضروری بود و این
 فقیر بعضی از رسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین بعد از رجوع احتیاج با استدلال میگرد
 درین مقام معلوم شد که درین حصول و حصول احتیاج بدلیل است این مقام موافق حال کمالات مرتبه
 نبوت است ثانی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التوحید و آن مقام مناسب حال ولایت و چون صاحبین قلب
 رجوع به نبوت واقع شود قلوق و اضطراب تقلید بدون قایم و در بیشتر خود اید بود هرگاه درین وصول بود
 جمل و حیرت محتاج بدلیل است در زمان فرقت اولی استندال محتاج بود تا بوسیله استدلال فی الجمله طبعین
 پیدا کنند یا آنکه گویم که دوستی چند و دراز و پوشیده و شسته اند و بدین فرقت آن بتسم ساخته بجای آن دارد
 که بپاره تعلق و اضطراب بود و بدوام نجران اندوه باشد کان سول الله صلی الله علیه و سلم متوصل الحزن
 در تم التفکر و بوی وجود که فارق این و اطلاق قلب است بیان میکنند بگوشتش استماع باید نمود حقیقت جامع
 که از عالم امر است بعد از تصفیه تزکیه تمکین تام هر دو ام و در این مرتبه بخلاف مضنه که باطمینان او مربوط
 با دراک حواس است تا زمانی که شسته را بخواسد و در آن نماید از تعلق نه بر آید اند حضرت خلیل علی نبینا و
 علیه الصلوٰۃ و السلام و علی جمیع الانبیاء و المرسلین الملائکه المقربین از چه باطمینان قلب خود
 سوال کرد و گفت رب ادر کیف تعجز العنی فارق دیگر آنکه حقیقت جامع بدگر متاثر میگردد و چون
 حال ذکر میرسد بزرگتر میشود و تجویز بدگر میگردد و درین مقام را صاحب عوارف قدس الله تعالی سر

مقصود اسی گفته است این بگوهر قلب اندک ذات تعالی تبصیر فرمود و تجملات مضغه که ذکر را باید راه است
تا شرا و کجا و تجوهر او کجا ظهور کند گوهرت با صالت نه بطلیت نهایت ۶ و ج ما ذکرنا و بطیرت نکند گوهرت
فرق دیگر آنکه حقیقت جامع چون نهایت نهایت رسد و از هر جهت خاطر انصیب از او حاصل کند
اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاهر در و کمال مطلوب خواهد بود و همین آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر
که ظاهر در و شیخ شخصیت نه در شیخ بجمالات مضغه که بر خلاف مرآت ظاهر بود و همین مطلوب است نه ظل او
لهذا فرمود لیکن قلبی بقید الموضع این معالیه در و کمال و نظر و فکر است زیرا که از اینجا حصول آن ممکن نمی
که آن کفر و بزدن است هر چند عقل معاش باور کند که همین یک شیء در شیء دیگر ظاهر شود و طول و کین
آنجا نباشد و این از تصور عقل است و قیاس غائب است بر شا بدلائل ممکن و الفکر بی فرق دیگر آنست که
حقیقت جامع از عالم امر است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر هر دو اجزا اویند خلق جزو اعظم
اوست و امر جزو اصغر از اجتماع این هر دو جزو و جدا نی ایجاب یافته است که تجوهر در رنگارنگ شده این
اعجوبه هر چند از عالم خلق و از عالم امر است و هیچ کدام بواسطه طبیعت ترکیبی تناسب تشابه ندارد اما هر دو
از عالم خلق است زیرا که جزو ارضی وین معالیه عمده است و طبیعت خاک که عشت فاخت او قرن دیگر آنکه حقیقت
جامعه با ظهور که صور اشیا است در روی و مضغه که بعد از تنگی آن کشوف میگردد و باعتبار گنجایش
مطلوب است که نامحدود و نامتناهی است و آن تنگی و بطیرت رنگ و است که مرغ و دخول مسموم است حتی که ذکر را
نیز نمیکند از ذکر که داخل سرفات مذکور شود و تشابه طبیعت را نیز نمینماید که کرده آن حرم مقدس گردد و آیفنا
فراخی اول چون شائبه چون دارد و شایان گنجایش چون نبود و فراخی ثانی چون انصیب از چون یافته است
چون گنجایش در هر محائب کار و بار است همین قلبی بعد از رجوع به عوت ظلمت و عین طاری میسر گردد
از اینجا است که سید البشر علیه الصلوات و التسلیمات فرموده اند انه لیعان علی قلبی تا چند بیان فرق نماید
ماللقرآن و باب الاکرام اب ای برادر این مضغه را بر چه گوشت لایعبا به خیال نکستی که آن جوهر نفیس که خرم
و اسرار عالم خلق در روی خرم گشته است و ذائق و خفایای عالم امر در روی مدفون شده و ریادتی
معاملات خلاصه که بهیئته و جدا نی او منوط است اول جزو اعظم را به حقیقه و ترکیب و به و سلوک و لفنا
و بقا هر کی و مطهر ساخته اند و از دین تعلقات ماسو آزاد گردانیده اند شاکا قایم از انقلاب گذرانیده اند
رسانیده اند و نفس از انظار کی باطنیان آورده اند و جزو ناری را از سر کشی فنا خوانی باز داشته اند

و خاکی از پستی و پستی فطرتی ارتفاع داده علی بن ابی طالب و القیاس بسبب اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال
و توسط آورده اند بعد از آن محض فضل و کرم این اجزای ترکیب آن شخص حسین ساخته اند و ایشان کامل گردانیده
قلب آن شخص که خلاصه است و مرکز وجود او بمقتضی تعبیر نموده اند نیست حقیقه مصنفه که باندازه عبارت
در گفت آمده است و الا امر الی الله سبحانه اگر ناقصی گوید که هر انسان هر کس را این اجزای شش است و از ترکیب آنها
بسیته وجدانی دارد و گویم آری از این اجزای ترکیب است اما آن اجزای ترکیبی و نظیر گذشته اند و بجز به و سلوک از کس تعلقات
ما سو آرد داشته بخلاف اجزای انسان کامل که بقضا و بقا پاک و پاکیزه داشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان
چون این اجزای قیاس و تمایز نند و هر جزو را احکام و احوال تمایز است اما چار از بیسته وجدانی نفیضه ندارند و
اگر بیسته پیدا کرده است اعتبار است و حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از تمایز و قیاس برآمده متخرج و غلط گذشته
و احکام و احوال تمایز و ایشان انگشته بیک حکم قرار یافته اند پس با چار بیسته وجدانی دردی حقیقی بوده
اعتباری در رنگ آنکه همچون را از ادویه مختلفه است سازند و حق نموده جمیع اجزای او را بایک دیگر خلط کرده
بیسته وجدانی ثابت کنند و از احکام قیاس بیک حکم آرند فاقم و الله سبحانه علم ای برادر این همه کمالات که
که مصنفه ثابت نموده است در مقام قیاس توسین است که در ظاهر رنگی از نظر منجم است هر چند اینها ظاهر است
از نظر آن که صورت باشد اینها مخصوص ظاهر از رنگ و اثرات پاک و مبر نیست پس توسین ثابت باشند باور و تحقیق
مقام او ادنی است که ظاهر از نظر رنگی نگرفته است و امر زائد آنجا درخیل نماید پس توسین آنجا مقصود آنجا
باشند و جزو رنگی در اینجا مقصود و نباشد که تنها سبب تمام او ادنی است و محال این مقام علمیه است تمام ورق
باید گردانید تا از توسین بادی رخت بر داشته شود کلاما اشارات و رموز اشارات و کموز و الله سبحانه اعلم
وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و علی و آله و سلم و بارک مکتوب است و دوم بمولانا محمد صادق کشمیری صدور یافته
در بیان شرافت یافتن بلده سرهند بر اکثر بابا و افضل حضرت ایشان سلام الله تعالی و شاید نمودن نوری
که گروی از صفت وی را نه یافته در زمین یکی خود و آن زمین بعد از چندگاه روضه مقدسه محمد و مراده کلان
خواججه محمد صادق قدس سره گشتن الحمد لله و سلام علی عباده الذین هتفوا بعبادته تعالی سبحانه بصدر قرة
حبیه تعالی علیه علی آله الصلوٰه و السلام و اتمیمه و البکره بلده سرهند گو یا زمین احیای من است که برای من
چاه عمیق تاریک است اگر کرده و صفت بلینه ساخته اند و بر اکثر بابا و بقیع آنرا ارتفاع داده نورانی در آن زمین
و بوی گشته است که نقیب از نوری صفت و کنی است در رنگ وری که از زمین تعدیه بیت الله ساطع و لامع است

پیش از آنکه از حال فرزندی عظمی بپندماد این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در آیه زمین تنگنای
 فقیر آنرا نشان داده نوری بنور ساطع کرده گوی از صفت و شان بجز آنکه نیافته بود و اگر کیفیات منزله و بر آنکه
 آن شد که آن ندین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من تاب بود مخفی را بقدری عظمی که صاحب سر بوده ظاهر شدم
 و از آن نور و از آن آرزوی مطیع گردیدم اتفاقاً فرزندی روحی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک در دنیا
 نور مستغرق گشت و بینا را با انعم نهمیها و علما شوق لبکین با تحریع و از شرافت این جلد عظم است که مثل
 فرزندی عظمی که از کابیر ادبیا و اندلس است در اینجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر شد که آن نور و روح الهی از آن نور
 این فقیر که از اینجا اقتباس نموده در آن مین فروخته اند در دو ملک نیکو جرمی از شعله را فرزند قل کل من عند الله
 نور السیوات و الاذن سبحان ربک بالقره عمایصفون و سلام علی المرسلین الحمد لله رب العالمین بکتاب سوم
 بخودم داده خواجهمحمد عبداللہ سلمہ اللہ تعالی القاء و اوصول الی غایت ما یتما بعد و ریافتہ در بیان آنکه عمده کار
 اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامر ضیہ مرتبه طریقه نقشبندیہ سیریل دیگر بواسطه اتباع صاحب سنت
 علیہ علی آله الصلوٰۃ و السلام و التمجید و عمل غریب نمودن بدین این طریقه علیہ ما یتما بعد الحمد لله رب العالمین
 الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی نصیحتی که بقدری اغوی سلمہ اللہ سبحانہ و علایطیق نجایہ و سائر احباب نموده
 اتباع سنت سنیه است علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التمجید و اجتناب از بدعت نامر ضیہ چون اسلام برین اوان
 غربت پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و ما میزد و غربت میکردند بحدی که اللہ گوی بر زمین نخواهد ماند
 و تقوم الساعة علی هذا الفتن سعادتمند کسی است که درین غربت احیای سنتی از سنن متروکه نماید و امانت بد
 از بدعت مستعمل فرماید این آن وقت است که هر سال از شب خیر البشر علی آله الصلوٰۃ و السلام گذشته است و
 علامات قیامت پرتواند از آنکه سنت بواسطه بعد عن نبوت مستور شده و بدعت جلالت افشا و کذب جلوه گرفته است
 شایبازی باید که کفر است فرمایند و بدعت بدعت نماید و بدعت واجب تحریفین است و تقییم بدعت بدعت
 بدعت اسلام من و قرصا بدعت فقرا عان علی اهل اسلام شنیده باشد بکلی بدعت و تمامی تمت متوجه آن باید بود که
 ترویج سنتی از سنن نمود و آید و ترویج بدعتی از بدعت کرده شود بدعت خصوصاً درین اوان ضعف اسلام اقامت هر اسم
 اسلام منوط بر ترویج سنت است و تحریف کثرت شکان در بدعت حسن دیده شد که بعضی افراد آنرا تحریف شده اند اما
 این فقیر درین سبب که با ایشان فتنه نذر و وسیع نزد بدعت کرده نمیداند و عظمت و کدورت در آن حسان نمی نماید
 حال علیہ علی آله الصلوٰۃ و السلام کل بدعت و حدیثی محض باید که درین غربت خوف اسلام و سلامتی منوط با بیان

سنت و خرابی مریوط تحصیل عبت هر وقت که باشد بخت را در زنگ کلمه پیدا کند که مردم بنیاد اسلام بنیاد سنت را
 در زنگ کوب زشتان بنیاد که در پیش بوجو فضالت هدایت میفرماید تا وقت را حضرت حق سبحانه تعالی توفیق داد
 که بحسن بیعت عبت لب کشایند و باقیان بیعت عبت قوی از بهند اگر چه آن عبت در نظرشان در دین غلق صبر روشن
 در آید چه تسویات شیطان ادر او را کسنت سلطان عظیم است در از منته چندی چون اسلام قوت و ثبات ما جا تحمل طلمات
 بر رخ نموده شاید که بعضی از طلمات دشمنان نور اسلام نورانی تحمیل میشد باعث حکم بحسن آن میگشت اگر چه فی الحقیقه
 پنج حسن نورانیت در ثبات نعمات این وقت که قوت ضعف اسلام تحمل طلمات بر رخ صورت ندارد و این قوتی متقدین
 و متاخر متین شی بناید خست چه هر وقت را احکام عظمه است در زینت عالم با وسطه کثرت خور عبت در زنگ ربانی طلمات
 بنظره در آید و نور سنت با غربت ندرت در آن در میان طلماتی در زنگ کرکهای شب افروز محسوس میگردد و عمل عبت
 از دیاد آن طلمات بنیاد و تقلید نور سفت تمیاز و عمل سنت بخت تقلیل آن طلمات است و کثیر آن غی شک و فیلکشت
 ظلمه البدعه و من شاء فلیکفر نور السنه و من شاء فلیکفر حزب الشیطان و من شاء فلیکفر حر بدیهه
 الا ان حزب الشیطان علی الناس و الا ان حزب الله هم و صوفیه وقت نیز اگر بر بر اوصاف بیایند ضعف اسلام و
 افشای کذب را ملاحظه کنند باید که در ماوراء هست تقلید پیران خود کنند و از محترمه الهیه نه عمل شیوخ دین و دیگر
 اتباع سنت البتة نمیست و غیر خرافات و برکات و تقلید غیر سننه خط و خط است و ما علی الرسول الا البلاغ پیران ما را
 حضرت حق سبحانه تعالی از ما جزای خیر داده که ما و پس از آن ابا یان امر و تبیه و دلالت نکرده و بتقلید خود را طلمات
 مسئله بنیده اند و جزیه میبایختند را نه نموده و غیر از اتباع حجاب شرعیت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و احمیه و غیر از
 عمل بفریبت هدایت نموده اند لاجرم کارخانه این بزرگان از آن بلند آمد و پیش طاق و مول ایشان در تعلق داشتند
 که سماعی رقص ایست پازده اند و جود و تواجده بگشت شهادت و دین ساخته گشت و شود دیگران نزد این
 بزرگواران اهل ماسواست معلوم و تمحیل آنها قابل نفی معایه این کار بر در ماوراء مدید و روشن است و در ماوراء معلوم
 و تمحیل است و در تجلیات ظهور است و در کما اشفات و عنیات است و تمام دیگران را ثبات است و بهت این
 بزرگواران در نفی ماسوا دیگران مکرر گفته نفی و ثبات بر آن میکنند تا دایره ثبات وسعت پیدا کند و تمام عالم
 که بخوان غریب پیدا است بکر اگر کلمه توحید را بخوان حقیقت منکشف گردد و به حق بینند و حق یابند تعالی و تقدس
 جنات و این بزرگواران که مقصودشان از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله سنت دایره نفی است تا هر چه میشود و کشتن معلوم
 و تمحیل شده بود و به تحت لاداخل شود و در جانب اهل کتب و غیره و منطوق بود اگر فرضا و حاشا اشاعت

اگر ظاهر شود آنرا نیز راجع بنفسی باید ساخت و غیر از یک کلمه بکلمه نشد و در مقام اثبات هیچ عصب بنبه پس ذکر نفی و
اثبات در طرق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر الله که کلمه اثبات محض است بعد از آن مناسب بود
اثبات کثرت بیکر این کلمه اثبات استقرار و استمرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که بر عکس است که اول اثبات
و ثانی نفی آن اثبات پس ذکر اسم الله درین طریق در ابتدا مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد از آن صورت
بند و اگر ناقصی سوال کند و گوید که برین تقدیر اکابرین طریق را از مقام اثبات تصیبت باشد غیر از نفی
نقد وقت شان نبود جواب گویم که اثبات دیگران در حال این بزرگواران را بیشتر است اما بعد از بسته
تأان التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آنرا نفی نیامان و مطلوب ثبت در او ان سیر اند پس هم
اثبات دیگران ایشان را بر سر است و هم نفی از آن اثبات که مناسب مقام کبریا می است ایشان را اسلام بر
بی انجام بے بکار ایشان نبرد و هر بوالهوسه تحقیقت معامله ایشان آگاه نبود و شمه از عدم حصول
این اکابر که در آن موطن نفس حصول است گفته شد اگر از حصول اکابر اکابر ایشان لب کشاید خواهم
بعوام ملحق شوند و منتیان در رنگ مبتدیان صلی الف و با حقیقتا کنند شعر فریاد حافظ اینهمه خبر بزره
نیست چه هم قصه غریب حدیث عجیب است و مراقبه ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد
ایشان از خیر اعتبار ساقط است و بی اصل مراقبه آنجا جز غلط از غلطال بی نیست تعالی الله عما یقولون علوا
کبیر اذات او تعالی بلکه اسما و صفات و سبحانه نیز بیرون از حیطه فکر و مراقبه است از مقام غیر از جبل
و حیرت نصیب نیست آن جبل و حیرت که مردم آنرا جبل و حیرت دانند که آن عدم است جبل و حیرت این موطن
عین معرفت و طینان است نه آن معرفت و طینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل چو است و از بیچونی
بے نصیب در آن موطن و هر چه اثبات کنیم بیچون خواهد بود و تعبیر از آن خواهد بکمل کنیم و خود را معروض نمایند
سجده ایضا توجه این بزرگواران با حدیث است تعالی و تقدس و از اسم و صفت جز ذات
نمی خواهند تعالی و تقدس در رنگ دیگران از ذات بصفات فرو رفته آیند و از ذره بخصیض بگریز آیند
محب کار و بار است جمیع ازین طائفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و آنرا گفتا نمود و بصفات فرو روی آیند
و ملاحظه سمیع و بصیر و علیم می نمایند و باز بر سبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع با اسم الله میر و ند چسرا
با اسم الله تنها کفایت میکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی است از نذر الله بکاف عبده
انص قاطع است و کرمه قل اللهم خرم مؤیدای معنی است با لحد نظر محبت بزرگواران این طریقه علیه بلند

افتاده است بهر دانی و اقامتی نسبت ندارند لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته و
بندی طریق ایشان حکم منتهی طرق دیگر یافته و از ابد اسفرا ایشان در وطن مقر شده و خلوت در انجمن
بمجموع پیوسته و در جمیع وقت شان آمده ایشانند که تربیت طالبان مربوط به صحبت علیه ایشان است
و تکلیف ناقصان منوط به تجربه شرف شان شان فی امراض قلبیه است و التفات شان در حق علی معنیه یک توجه
ایشان کار صدراعظم میکنند و یک التفات شان بر تربیاضات و مجاهدات سنین سه نقشبندی عجب قافله
سالار اند که بر نوازده پنهان بحرم قافله با سعادت آثار ازین میان کسی توهم نکند که این وجه شامل
جمع سائده و طلائد و طریق علیه نقشبندی را حاصل است کلا بلکه این شامل مخصوص با کار این طریق نیست
که کار را بنهایت نهایت رسانیده اند و مبتدیان شید باین کار نسبت ارادت و است کرده اند و مراعات آداب
نموده اند و در نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بمخالفات بندی اندر این طریق که بشیخ و قص این طریق
برسد اندر این نهایت در حق او تصدیق است چه شیخ او بنهایت نرسیده است در حق مبتدی بنهایت چگونه تصور شود
سه از کوزه بدون همان تراود که در دست و بنجابت آثار این طریق این کار بطریق صحیح است و علم از خود
و این اندر این نهایت در بدایت اثر آن اندر این است که صحبت خیر البشر میسر میشد علی آله الصلوٰه و السلام
زیر که در اول صحبت آن سرور علیه علی آله الصلوٰه و السلام آن میسر میشد که در انتها کم است که دیگر از سایر
گروه و این فیوض برکات همان فیوض و برکات است که در قرن اول بطور می رسد هر چند در ظاهر
آخر از اول و در دست نسبت به وسط اما فی الحقیقه آخر با اول از وسط نزدیکتر است و مقصود بصیغ این معنی
آنرا یاد دارند یا نه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که حقیقت این محله و ارسلند و السلام علیکم
و علی من اتبع الهدی التزم متابعت المصطفی علیه علی آله الصلوٰات و التسلیات السلیحی مکشوب
جسیت و چهارم به حاجی محمد دکنی صدر یافته در جواب کتابت او الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی در اسلام شریفه که از کمال اخلاص مودت و مسرعت گشته بودند در حبیب فرستادن گشت نسبت در رابطه
همواره شمار را با صاحب را بطریق در دو و سه فیوض انکاسی میشود و شکر این نعمت عظمی بجا باید کرد و در قبض و بسط
بر دو باد و طیران این راه اند به بعضی نگیر نشوند و به بسط خوشحال نگرددند از آنکه آن نموده بودند که در جمیع
ذرات مشاهد جمال لا تزل میسر شود و محبت اطوار آیند را با رزق کار آرزوی او با ندازه فهم قاصر او
خواهد بود و جمال لا تزل در مراتب ذرات مشاهد نمودن از قصور نظر است ذرات را چه جمال که در آیه

آن جمال گردند آنچه در امریای و زیارت مشهود میگردد و ظنی از ظلال لجه نهایت آن جمال است و اورا تعالی
در راه الوار و بایست دیدن و دائره آفاق و انفس باید طلبید یعنی که الحال شما در این فوق متناس
شما است زنده را بتقلید مردم پیوستی میل نکنند و تمنای نزول از اوج بچنین فضیلت نمایند کارخانه آگاه برکت
ان الله سبحانه و تعالی اللهم السؤل من الله سبحانه و تعالی و الحمد لله و السلام مکتوب است و تحم
بخواجۀ شرف الدین حسین در آنکه هر عملی که بر وفق شریعت فرموده آید و داخل ذکر است اگر چه بیع و شری
بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین صلی علیهم صلی الله علیه و آله و سلم که فرزند دینی عمر بنی محبوب مولانا عبد الله رشید مولانا
جان محمد رسال دهم شده بود و نرسیده است و مبلغ مذکور نیز رسید چرا که الله سبحانه و تعالی نیز استماع خبر محبت شما فرحت
فرزادان رسانید و فرزند فرستاد است و محبت و فزون یافتن همواره اوقات را بذكر الهی جل شانۀ معروف
باید ساخت هر عملی که بر وفق شریعت فرموده آید و داخل ذکر است اگر چه بیع و شری بود پس در جمیع حرکات و سکنات
مرامات احکام شرعی باید نمود و همه ذکر و دعا و زیارت از طرف خلقت است و چون مرامات او را در و نواهی
در جمیع افعال نموده آید از خلقت امر و نایمی میبخشد و دوام ذکر او تعالی حاصل گشت اینچنین دوام ذکر او را
یا دوست حضرت خواجۀ است قدس الله تعالی سرار هم که آن مقصود بر باطن است و این در ظاهر نیز منتهی است
متعسر و قضاء الله سبحانه و تعالی که کتاب الله حدیث شریف و علی آنکه صلوة و اسلام التیمه است و نسبت و ششم
بمرفان پیامبر از احصاء الدین احمد رسال یافته در جواب کتاب است و که از اینجا بوی جانب داری می آید و در آنکه
تلقین ذکر در زیارت تعلیم الله تعالی است و در صبیان ربهم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که در صفت شریف در رسال دهم بود و در بطن الله آن شرف گشت چون متضمن خیریت
حضرات آنحضرت بوده و فرحت بخشید چرا که الله سبحانه و تعالی فرمود که محمدا و آله و سلمان خواجۀ مال الدین
بواسطه شرف تلقین میان شیخ الهدایه و آنجا تواتر شد رسید بخند و ما بنور این قسم سخنان بگو جانب داری
من آید و این طرح و وضع مبانی و مخالفت مغرور میگردد و ان الله و ان الله را جحوت محمدا و آله
کلان با بستی شرم و محبت و الدین را گوار خود میگرداند و کثرت توجه افاده که در حضور ایشان نسبت بهر دو
مخدوم زاده بام حضرت ایشان واقع شده بود و نیز میگرداند و میان شیخ الهدایه با وجود دعوی برستی
با وی درین امر حیرت نمی نمود و در ملا حظۀ وصیت و بیعت افاده میگردد آنچه شما نوشته اند حق و ثواب
خواهر بود اما مکتوبی که محمدا و آله و سلمان به محبوب برادر عزیز خود رسال دهم بود و متضمن کمال

تواضع بود و تمکیر فرط طلب عشق و نیاز متاداران مکتوب اختیار نمود و بودند که بی جنون طلبی پیراوان
عبارات متصور نیست بعد از ارسال مکتوب نگار آخرانی راه یافته باشد دنیا را از آخر قلوبنا بعد از هدایتنا
و هبت لنا من کذا کذا حجت انت الاله سبنا بفرموده اند که وصیت ایشان بیکت نخواهد بود و وصیت
که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب که گفته از آن از مکتوب ایشان مفهوم میشت بر او
هند آن سجا آن نچند بدو شان و همو خواهان اینی بسیار گران است جای آنست که اهتمام آن دارند
مگر با اگر کابرج و ملقبین تمام است مبارک باشد نزد فقیر ملقبین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است مرصیان را که
بمهر و مین تعلیم محصل مکتوبه است چه مضائقه متوقع از کرم التفات شما آنست که پایه طرف داری را
بگذرانند و جمیع یاران مبدا و اتشانی کنند و یاده چه مبالغه نماید و سلام مکتوب است و به فقه میبوالانا
محمد طاهر بدخشی ارسال یافته در جواب تشکیکات شیخ عبد العزیز جوینی در مکتوب اول که بنام او است
در آن نموده بود بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ العزوات میراند مکتوب شریف که بعد از مدت دیدار ارسال داشته بود
رسیده و فرحت رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی جمیعیت ظاهر و باطن تجلی و تزیین دارد و فقیر دین پرست
سه مکتوب پیشا نوشته است از آنجمله یاب مکتوب بشمار رسیده است مسافه بعیده و غدر مینماید و مکتوبیکه شریف
شیخ عبد العزیز نوشته بود و در محبوب مکتوب شما نیز رسیده و اینجا اندراج نموده بودند و موضوع اینجا میرانجا
اندراج یافته بود که اگر حقائق ممکنات که صور علیها اند عداوت باشند که اضداد و صفات لازم می آید حصول
آن عداوت در ذات تعالی قدس و سهو چنانچه منزه من ذلک است بشیبه است میدانند که حضرت حق سبحانه اشیاء
شریفه و کثیفه را میداند و هیچ کدام اینها در ذات تعالی حصول نیست و هیچ کدام نقصان نه درین صورت
حصول از کجای پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقائق ممکنات باید که وجودی و ثبوتی باشند نه عدس
که حقائق عبارات از ارواح و نفوس ممکنات است بلی وجود و ثبوت علمی دارند که در حقائق دیگر است باید که
این اعتراض اول بشیخ محی الدین بکنند که گفته الاعمیان شملت را در کتب و محب کاست است اینها حقایق عبارت
از ارواح و نفوس ممکنات دهم شده و خیال ثابت و مخلوقات اند گذار شده و نیز اندراج یافته که انبیاء
علیهم الصلوات و التسلیات و اولیا علیهم الرضوان و سایر افراد انسان که از ممکنات اند اگر حقائق
اینها عداوت باشند شرف و کرامت ازین زمره علیه سلوب صمد و مگر دو چه اصلوب صمد و مگر دو
که او تعالی به حکمت یافته و قدرت کامله خود آن عداوت را بکس تربیت خود مرایای نکوس اسما

و صفات خویش میبایست به شرف نبوت و ولایت شرف گردانیده بطلال کمالات خود متجلی گردانیده
 مغرور و کبر مساخت چنانچه انسان را از انوار معین خلق کرده بدرجات علیا رسانید العجب شرف و کرامت
 انسان را در نظر آورده و در تنزه و تقدیس واجب الهی و تقدیس از دوست دادند میگویند همه اوست
 اشیا خبیثه و ذلیل را این حق بیگویند تعالی و تقدیس از ان بقوله تعالی غنی نماینده و محتاج غنی
 مر انسان را بگویند نماینده از ان تعالی و دارند حضرت حق سبحانه تعالی انصاف دایه و نیز اندراج یافته
 که سخن جماعتی را باید از ارج در تفاع نمیتوان نمود سخن مبدع بقوله همه است را امید انیم بقوله همه از دوست
 جمیع علیه علم است تا این زمان که راه ملاست و شناخت بر حسب خصوص سلوک است بواسطه همین بقوله
 که همه است میگویند و حاصل حدیث فیکر که نوشته است همه از دست که مقبول شرع و عقل است فیکر که مؤید
 کشف و الهام گردود شیخ شارایه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شغف آمده نوشته اند که اگر حقائق
 کمالات ارواح انسانی دارند و افعی جمیع است از هر که در صفت را در او داشته باشند تا این زمان مجموع
 نشده است که حقائق کمالات را کسی در روح انسانی گفته باشد العجب کل العجب شیخ خیال کرده که هر کس
 سخن را بقیاس تخمین میگوید و تفکر و تحمیل میباید کلام معارفی که به کشف و الهام در گرفت و نوشت
 آید و به شاهد و شاهد در تحریر و تقریر بختان را فرست علی الخصوص که مخالفان قوم گویند شیخ شارایه
 تا چه اعتقاد داشته باشد و این معارف را از کلام قبیل فمیده بود درینا اغفر لنا و لغوینا و سرفنا
 فی امرنا ثبت اقدارنا و انصرنا علی القوم الکافرین و اسلام مکتوب است و هشتم بمولانا
 محمد صادق شمیمی در جواب تفسیرای او بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب
 شریف رسید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب رحمت گشت نوشته بودند که در روایت معامله
 سبحان کسیده است که محل صفات بروی تعالی و تقدس به تکلف ینماید و ویر سبحانه و در او همه
 پیدا اند سنی نمایند که این محل تکلف هم میسر نشود و بکثرت حرف را بجا میسریده بودند که در شجاعت از
 بابا و آبریز نقل کرده است که گفته چون حق سبحانه تعالی از ازل کل آدم میسرشت من آب بران
 کل میر ششم تا وایل این چگونگی باشد بدانند که در خدات علیه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
 چنانچه ملائکه کرام را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام داخل داده بودند در حرح او را تقدیس سره و دخل
 داده باشند و خدات آبریزی با و سپرده و بعد از نشان غصه می گویند که بعد از کمال او باین معنی

اور اطلاع داده باشند چنانچه است که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدرتی دهد که
 که افعال اجسام صادر نمایند این تمیز است آنچه بعضی از بزرگواران افعال شاذه خود خبر داده اند که پیش از
 وجود عنقریب بقرون متطاوذه صادر شده بودند آن صدها افعال از ارواح مجرده ایشان بوده و
 اطلاع برین مبنی ایشان را بعد از وجود عنقریب حاصل شده محسوسه را صد و این افعال در توهم
 تناسخ می اندازد و حاشا کلا که بدنی دیگر با و تعلق گرفته باشد روح مجرد است که با قدر ضرورت
 جل سلطانیه کار بدن میکند و ارباب زنج را در غایت می اندازد و در مقام مجال سخن بسیار است تحقیقات
 غریبه فاضله گشته اگر توفیق یافت جاسه ثبت خواهد نمود انشاء الله تعالی الان وقت ساعده
 نمود و ایضا پرسیده بودند که در رشحات مینویسد که چون خواجۀ علامه الدین قدس سره از مولانا نظام الدین
 خاموش گران خاطر شده خواستند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در الوقت التجاری روحانیه
 آن سرور آورد علیه علی آله الصلوٰه و السلام و از آن حضرت علیه علی آله الصلوٰه و السلام حضرت خواجہ
 خطاب سید که نظام الدین آن است کسی ابروی مجال تعریف نباشد و جاسه دیگر در همین کتاب مینویسد
 که در پیری حضرت خواجہ احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند و لانا میگفت که خواجہ بار پیر میخند
 و بر چه دوشتم بودند و آخر کار مفلس گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 الصلوٰه و السلام کسی را که از آن خود ساخته باشند فرموده کسی را بر وی مجال تعریف نیست حضرت
 خواجہ احرار قدس سره چگونه بر وی تعریف کنند بدانند که حضرت خواجہ با قدس سره این نقل انمی پسندیدند
 و در سلب نسبت مولانا توقف داشتند و فرمودند که مولانا عبد الرحمن و غیر ایشان از مردان مولانا سید الدین
 کاشغری که برید مولانا نظام الدین بسیار مزحیج کی باین نقل لب کشاده است و هر دو قول پیش نیامده
 مولانا فخر الدین علی از کجا نوشته باشد اگر این خبر صدق میدهد بتواتر نقل میشد لتواتر ادعای
 علی نقله و چون بتواتر منقول گشت و به خبر واحد قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد داشت
 و بعضی از نقلها سدی که صاحب رشحات کرده است از صدق دور اند و اهل این سلسله علیه در آن نقلها
 تردد دارند و بهیچانه اعلم ایضا حضرت خواجہ با قدس سره می فرمودند که مفلس ساختن دلالت
 بر سلب ایمان دارد و اعاذنا الله سبحانه و تعالی از معنی تجویز نمودن بسیار اخیال ربنا لا ترغ قلوبنا بآداب دنیا
 فانس من لدنک رحمة انک انت الوهاب ملکوتیست و نهیم بقبیلت پناهی شیخ عبدالحق دهلوی

صد دریافت در بیان آنکه بهترین امتعه این نشاء خزن و اندوه است و گوارا ترین نعمین مائده ام
و مصیبت الحمد لله سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و ما کرماد و محاصیب هر چند تحمل دمی است اما امید
که انتها است بهترین امتعه این نشاء خزن و اندوه است و گوارا ترین نعمین مائده ام و مصیبت این شکر باره
بدرک تلخ غلات رفیق فرموده اند و باین حیل راه ابتلا و نمودن سعادتمندان نظر بر حلاوت آنها
انداخته و آن تلخی را در رنگ شکر می نمایند و حرارت را بر عکس صفا شیرین می نمایند چرا شیرین نیابند که
افعال محبوب به شیرین اند علی مگر آنرا تلخ یا بد که بواسطه گریختن است و دلقتمندان در ایلام محبوب
آن قدر حلاوت و لذت می یابند که در انعام او تصور نیاشد هر چند بهر دو از محبوبند و لیکن در ایلام
انفس محب را بد خلق نیست و در انعام قیام میرا نفس است پس هینا لا رباب النعم فیهم سید
الهم لا تحرمنا اجرهم و لا تقننا بعد هم و خود شریعت ایشان دین غربت اسلام اهل اسلام را
مغتنم است سکیم الله سبحانه و الباقی و اسلام مکتوب سی ام نوحه اجماع شرف و حاجی محمد فرقی
در جواب یک کتابت ایشان و در جواب دو سوال یک از ورزش نسبت را بطه دیگر از فتور رشوعی
خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی که اخون
اغزین اشرفین ارسال داشته بودند رسید و کیفیات احوال که اندراج یافته بود و بوضوح آنجا رسید
خواجہ محمد اشرف و ورزش نسبت را بطه را نوشته بودند که بعدی استیلا یافته است که در وصلات آنرا
سجود خود میداند و می بیند اگر فرضاً نفی کند متغی نمیگرد و محبت اطوار این دولت متمنا می طلب است
از بزرگان یک را اگر بدین صاحب این معامله مستعد نام المناسبه است یحتمل که باند که محبت شیخ مقتدا
جسج کمالات او را جذب نماید را بطه را چنان نفی کنند که او بسجود الیه است نه بسجود له چرا محارب و مساجد را
نفی نکنند ظهور این قسم دولت سعادتمندان را بدست است تا از جمیع احوال صاحب را بطه را متوسط خود
دانند و در جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعه بید و است که خود را مستغنی دانند و قبله توجه را
از شیخ خود منحرف سازند و محاله خود را بر هم زنند دیگر خیر فوت و والده فرزندان خود نوشته بودند
انشاء الله و انی الله جل جلاله خواننده فاقه خوانده شده و در انشاء خواندن اثر اجابت مقصود
مولانا حاجی محمد اطهار نموده بودند که قریب و ماه است که فتور رسد و رشوعی رفته است و آن ذوق
و حلاوت که سابقاً داشت نمانده نمود و اطوار غم نیست اگر در و چیز فتور ز رفعت باشد یکی از ان

دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه علی آداب الصلوات و التسلیمات و التعمیلات دوم محبت و خلاصت
 بیشنخ خود با نبوت این دو چیز اگر بران ظلمات طاری شود یا که ندارد و آخر او را ضلعه نخواهند گذشت اگر
 عیاذ بالله سبانه یک این دو چیز نقصان پیدا کرد و خرابی و در خرابی است اگر چه حضور جمعیت باشد که آن
 بهتر از آن است که غایت خرابی دارد و آن حضرت حق سبحانه تعالی تضرع و زاری ثبات این دو امر خواهند و تضرع
 برین دو امر سئله نمایند فانها ملاک الامر و دار النجاة و اسلام علیکم و علی سائر الاخوان خصوصاً علی المحقق
 مولانا عبد الغفور السمرقندی مکتوب سی و یکم به خواجہ شرف الدین حسین صد و ریافته در بیان و غلط
 و نصیحت الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی فرزند عزیز فرصت منقطع است باید که تمام عمر با موه
 لا طائل صرف نشود بکمال تمام عمر ضی حق جل و علا صفت باید نمایان بجگانه جمعیت و جماعت با تعبیل
 ارکان یا بد که ادا یا بد نماز تهجد از دست ندهند و استغفار سحر را ایگان نگذارند و خواب و شو
 مخطوطات نباشند و بخطوط عاجله مضرت ندهند و تذکر موت و احوال آخرت نصیب حسین دارند بالجمله از دنیا
 معرض باشند و با آخرت مقبل بقدر ضرورت بدنیایرند و سائر اوقات با شوق احوال آخرت معمور
 دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماسو آزاد باشد و ظاهر با حکام شرعیه محلی و متمرکز
 کار نیست و غیر این هیچ به باقی احوال غیر است و اسلام مکتوب سی و دوم نیز اقلید الصد صد دریافت
 در جواب غرضه او که شکایت از جمعیت باطن نوشته بود و ما ناسب ذکر بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
 میرساند صحیفه شریفه که در باب غرض نوشته بود و در سید انا لیل و ان الیک المباحثات ما یموفق الله سبحانه
 بقضاء و تعالی را رضی شدیم شما هم رضی باشید و بدعا و فاتحه مدد و معاون گردید دیگر خبر خلاصی شما
 باعث مسرت و فرحت گشت و از دو الم کل الم التکسین یافت الله سبحانه الحمد و المنه علی ذلک شکایت
 از جمعیت باطن نوشته بود و در بابی ششت ظاهر را تاثیر عظیم در ظرف باطن چون در باطن کدورت
 یا بند تدارک آن بتوبه و استغفار نمایند و چون صورت ظاهر را بشود و کمال تمجید لاجل لاقوة الا بالله
 العلی العظیم فقط دفع آن بکنند و ذکر از خود تین در آن وقت منقطع است باقی احوال مستوجب حمد است
 الله سبحانه الحمد و المنه در آنجا و علی کل حال و از خود بالله سبحانه من حال اهل النار فقیرتر و ضعیفتر و
 بنابر این تفصیل احوال نیز در وقت حضرت حق سبحانه و تعالی ما و شمار ابر جاده شریعت مصطفویه علی
 صاحبها الصلوة و التحیة استقامت کرامت فرماید و اسلام مکتوب سی و سوم به مولانا محمد صالح

کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب در نظر محبت در همه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید
 بلکه نزد اقل ایلام از دیا محبت بخش است از انعام او فرست محبت و مایه ناسبت که الحمد لله و سلام
 علی عباده الذین هم خلفی اخوی عزیزی مولانا محمد صالح معلوم فرمایند که محبوب در نظر محبت بکاید نفس امر
 به وقت محبت است و در همه حال محبوب بگرایلام فرماید محبوب است و اگر انعام نماید محبوب نزد اکثر مردم که بدو محبت
 مشرف گشته اند در وقت انعام از دیا محبت محبوب است از وقت ایلام از دیا و در دو وقت مساوات است
 و نزد اقل کس این مساوات و ایلام از دیا محبت بخش است از انعام او مقدمه این دولت غنی حسن ظن
 به محبوب یعنی که اگر محبوب بر حلقوم محبت بر سر سبکین نماید و بر عضو او را از عضو دیگر جدا سازد و محبت او را بر این
 صلاح خود در اندر و بهود خود و تقوی کند و چون کف قبول این حسن ظن که هست فعل محبوب از نظر محبت بر نجات
 بدو است محبت ذاتی که مخصوص حبیب العالمین است علیه علی آله الصلوات و التسلیات و مرا است اجمع
 نسبت اعتبار است مشرف نگشت در ایلام فرماید و از انعام محبوب بکاید و در فرج یافت انعام که نمیقام فوق
 مقام رضا است چه در مضاد دفع که هست فعل ایلام محبوب است و اینجا التذایب فعل زیر که هر چند از جانب
 محبوب چنانکه بیشتر بود از جانب محبت فرح و سرور زیاد تر باشد شتان با بینما و چون نخبه در نظر
 محبت بلکه در نفس امر به وقت و همه حال در نظر او محبوب است لا جرم محبوب در همه وقت و همه حال بیکه در واقع
 و نفس امر محمود و محمود نیز خواهد بود و محبت در وقت ایلام و انعام او مانع و ناخوان اوصاف یصدق
 لهذا المحب الصادق ان یقول صادقاً یصدق الله رب العالمین علی کل حال و بصیرت و المحب
 من الحامدین که سبانه فی اسراء و الضراء و حقیقه تا که فرست محبت بر شکر ازین رنگد است که در شکر انعام نعم
 ملحوظ است که راجع بصفت بلکه لفعیل است و در حمد ملحوظ حسن جمال محمود است سواد کان ایتیا و صفیا و علیا
 و سواد کان انعاما و ایلاما فان ایلامه سبانه حسن انعامه تعالی فیکون الحمد بلغ فی الشنا و راجع لم راتب الحسن
 و الجمال البقی فی حالیتی اسراء و الضراء و بخلاف الشکر فانه تصور هر چه از ذوال و علی شرف المملک از ذوال الانعام
 و مملک لاحسان سوال تو بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام ضائق مقام محبت و مقام محبت و اینجا میبوی
 که این مقام محبت فوق مقام ضاه است توفیق در میان دو سخن چیست جواب این مقام محبت در آوان مقام محبت
 و مقام محبت است چه آن مقام تمیز است اعتبار است با جمالا و تفصیلا اگر چه آن محبت محبت الی گویند و این محبت با
 حسی است تصور کنند زیرا که آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسب

اضافات مندرج است که در این مکتوبات اندر راجح یافته است که فوق مقام در مقام نگاشتنی نیست الا تا هم که پس از
 علیه علیه و علی آله کل الصلوات و تسلیمات مگر عبارت از این مقام است که محض و است علیه و علی آله الصلوة و السلام
 و الله سبحانه و تعالی علیه السلام را باید دانست که کرامت ظاهرش باطن نیست و کرامت صورتش باطن نیست و کرامت
 حقیقتش نه بر آنکه ظاهر صورت عارف کامل از صفات بشریت و اگر شسته اند تا قیاب کمالات او گردد و او باطل
 و از انبیا پیدا کند و حق باطل متمیز بود و این ظاهر صورت عارف باطن نسبت باطن حقیقت او در رنگ حاکمیت
 صورت باید نمود و نسبت شخص لایس آن جامع و معلوم است که جامع نسبت باطن شخص چه مقدار است بچنین است قد صورت
 نظر حقیقت او این صورت عارف را بی بران در رنگ که ه می آید کارند و شکل صورتی قائل خود خیال میکنند لاجرم
 در مقام انکار او آیند و حاکم کسب بینانند و اسلام علی بن ایتح الیدی الزم متابعت الحظی مکتوب سی چهارم
 و نور محمد تماری صد و ریافته در جواب غنیه او که از توارد احوال نوشته بود الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی
 مکتوب شریف رسیده از توارد احوال بوضوح بنماید بداند که حضرت حق سبحانه و تعالی چه آنچه داخل عالم نیست خارج
 عالم هم نیست و چنانچه فصل از عالم نیست متصل به عالم هم نیست او تعالی است با ما این صفات و دخول و خروج احوال
 و انفصال از وی سبحانه سلب است خالی از این صفات اربع او سبحانه باجست و بیرون از این صفات او را تعالی
 باید یافت اگر رنگی از این صفات متمیز است گرفتاری ظلال اشغال حاصل است بلکه نسبت بچونی و بیچگونی که کردی از
 خلقت ندانسته باشد او را تعالی باید طلبید و اتصال بچونی بآن مرتبه پیدا باید کرد و این دولت تیره صحبت معطوف
 و خوشن است نمی آید و اگر نویسد که فهم کند که در یاد بکار خود مگر گرم باشند و ما حین ملاقات کفیا ساوالت
 نویسان بشنند و اسلام مکتوب سی و پنجم به برزادگی خواجہ محمد عبداللہ سلم اللہ تعالی صد و ریافته
 در جواب تنفسا که موده بود و نذر تو حید و از عین القیصر بنایت یک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة
 و تسلیم الدعوات بجنبان محمد و مراد و میر ساد محمد شریفه رسید از مطالعہ آن فرحت فراوان ب حصول انجامید از
 شمول نسبت حضور استیلائی آن اندر راجح یافته بود یک مبارک است این دولت که شمار آورده است به سیر شده است
 در سلاسل بکار کرده سال میرگرد و نعمت علمی شمرند که در غلیم تصور نمایند عکس این نعمت بجا باید آورد و چون
 میداند که فطرت شما بلند است و تحسین این تسلیم احوال از شما شایسته عجب بر است اظهار این نعمت نموده آید این نعمت
 لازم که نص فاطم است نوشته بود و ندک بشکاه توحید ظهور کردن گرفته است این دولت نیز مبارک باشد بآداب
 قبول این دار و نمایند ما در غلبه این حال آداب شریعه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی را کامیاب بنمایند

سجایز و پاداش که این شجده بر تقدیر صدق صحت بواسطه استیلا محبت مجرب است که محب هر چه بیند
 و دانند غیر از محبوب نبیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد آنرا مشوب محبوب دارد درین صورت شهود
 محب کثرت است لیکن بعد از آن حدت پس فنادین موطن تحقیق نباشد زیرا که در فناء رفع شهود کثرت است
 با کمال بواسطه استیلا شهود و احادیث فناء نیز نسبت بعد شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا و فتنه
 مستحق شود که کثرت اسماء و صفات و شیمون و اعتبارات نیز تمامها از نظر عقلی گردند و خبر احدیت ذات
 مجرد تعالی هیچ چیز مخلوط و منطوق نباشد حقیقت تمامی سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی اگر گرفتاری
 غلال با کلیه ذرین تمام صورت بند و این مانع حاصله باصل اصول افتد و از دال مدلول رسیده شود
 و از علم بعین و از گوش باغوش عروج نموده آید و وصل بر میان تحقیق گردد و کذا و کذا اتم کذا و کذا انبیر از طرف
 اشارت و آن هم بهم و هر درگم از آن موطن لب نمیتوان کشاد محمد و مراده از ابیان آن عین الیقین
 می طلبند و بخوانند که آن عین الیقین فی علم عین گنبد شکل کار است چه کند و چه گوید و چه سان و نماید
 و معقول سازد و کند و مژده از کرم معذوره اند و از طلب علم لطلب حال گرایند و سوائی که محمد و مراده
 گردند هر دو سوال از بلبله خطراتی خیر و ادیک سوال از میان عین الیقین بطرز خاص بوده چنانچه گذشت
 و سوال دیگر از بین و این تشابهات قرآنی بوده که علم آن نصیب علمای سرخسین است جواب سوال دوم از
 جواب سوال اول هم دقیق تر است و پوشیده و تروشایان استوار است و منافی نمرد و از علم عالم و تشابهات
 کنایات از محامل است که مخصوص برسل است غیلم الصلوات و التسلیحات از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت
 و در اشت ازین علم نزل از رانی دارند و درین تشابهات بر جمل شان بر ایشان نگشایند اما امید است که از نشاء
 هم غیر از امتان نیز تبعیت باین دولت حمت گردند اینقدر تعلیمی در آید که درین تشابهات بعضی دیگر را و آن
 اقل و است که باین دولت مشرف سازند اما علم حقیقت معامله بند بندة تاویل تر کشف نشاء از ندانجا جابجاست
 که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصل دارد زیرا که تشابهات کنایات از محامل است
 و بود و که معامله حاصل شود و علم باین معامله میسر گردد و در غرضی در یک فردی از متلبان خود مشاء شده بوده است
 بدیگر می تا چه رسد سوال شما ازین معامله امیدوار ساخته است اللهم الله انور تا و انظر لنا
 نکت علی کل شیء قد بدو السلام مکتوب سسی و ششم نجوا به محمد تقی صدور یافته در بیان بحث
 امامت و حقیقت ندب اهل سنت و جماعت و مذہب مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوسط اند

در میان افراد و تفریط که روغن و خواجه اختیار کرده اند و داجی اهل بیت آن سرور صلی الله علیه و سلم
 و یاما سبک لک بسم الله الرحمن الرحیم بعد از حمد و صلوة تبلیغ الدعوات میرساند محبت درویشان و ارتباط
 و الفت با ایشان رغبت اجتماع و محبت آن طائفه علیهم السلام با وضاحت و ظهور این طبقه سنی از اهل نعم خداوند
 جل ساطعانه و از عظم دولت و تعالی مجز و صراط فرموده است علیه علی الصلوة و السلام المعصومین پس
 محبت ایشان با ایشان است و در حرم حریم قرطبی ایشان توفیق آثار سعادت ظهور و زندی خواست شرف الدین
 ظاهر است که این اوصاف حمیده و ایشان با وجود تعلقات شیعیان است یعنی پسندیده با وجود گرفتاریها لاط
 مجتمع بعد سبانه الحمد و النعمه علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جمیع غیر است و صلاح ایشان تسلیم فلاح جمیع
 مشارائطه پس با خند که ایشان بختناق آشنا اند رغبت اجتماع علوم تو دارند اگر چه کلمه بناس ایشان
 بنویسی بهتر باشد اجابت الیما حسن کلمه نوشته شد چون درین ایام رجاست بسیار مذکور شود و هر یکی در دنیا
 بطریق و تخمین سخن میراند بفرود درین بحث چند سطر نوشته آمد حقیقت نه بسیار است و در باب مخالفان
 بیان نموده شد تجابت آثار اسن علامت اهل السنه و الجماعة تفصیل شیخین و محبت اثنین تفصیل شیخین که با محبت
 ختین جمع شود از خصائص اهل سنت و جماعت است تفصیل شیخین با جمیع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه
 نقل کرده اند اگر اکابر که یکی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابوالحسن شری میفرماید که تفصیل ابوبکر و عمر
 باقی است قطعی است از حضرت امیر مومنان ثابت شده است که در زمان خلافت و آو این مملکت خود در حضور جمیع
 خود میفرمود که ابوبکر و عمر بهترین این است اند چنانچه امام ذریبی گفته و امام بخاری روایت کرده است که حضرت امیر
 فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه السلام ابوبکر است پسر عمر پسر عمر پسر عمر پسر عمر پسر عمر پسر عمر
 محمد بن الحنفیه پسر قوی فرموده است که هر کس میروی از مسلمانان شیخین از کثرت روایات ثقات بعد از شرف و تواتر سنی
 انکار آن یا از راه جبل است یا از راه قصب چون مجال انکار نیافت بعد از رزاق که از اکابر شیعه است
 به اختیار تفصیل شیخین قابل گشت گفت که چون علی شیخین را بر خود تفصیل داده من تمام تفصیل او را ایشان
 بر روی تفصیل میدهم و اگر تفصیل نمیداد من تمام تفصیل نمیدادم گنا است که من دعوی محبت علی بنحایم
 و به او مخالفت کنم و چون در زمان خلافت حضرت عتین ظهور یافتن و قتال در امور مردم بسیار شده بود
 و بدینا مردم ازین اهل و رب میزد گشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان آتیل یافته بفرود است محبت
 ختین نیز از جمله شرائط سنت و جماعت اعتقاد نموده اند ما جاهلی ازین راه سوختن با صبی اخیر البشیر

علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام پیدا کنند و بپوشیدن آن پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام بعضی در حدیثی
 حاصل نیارند پس محبت حضرت امیر شریک است از آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و
 خارجی نام یافت و آنکه محبت امیر طرف از اطاعت و اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوجوه آورد و غلبه در آن محبت
 نمود و بسبب از طعن اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام زبان کشود و ترک طریق صحابه و تابعین
 و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرد و از حق نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان
 اخراج محبت امیر و در میان تأطریق آن محبت که از فرض و خروج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط است
 و از فراط و تفریط هر دو مذبذوم چنانچه امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته حضرت پیغمبر علیه و
 علی آله الصلوٰۃ و السلام فرمود که در توشیح است از علی بن شهن بپوشند او را یهودی که آنکه برادر او بتان
 بستند و دوست بپوشند او را نصاری تا آنکه فرود آرد و ندانند او را بنی که او ندانست یعنی با آنکه گفتند بپوش
 فرمود بپاک که دند درین و در وی آنکه در محبت بن اخراج نماید و آنچه درین نیست حرمان است کند و دیگر آنکه
 با من دشمنی نماید و بعد از آن برین بپوشد پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال و فضل ارجاع
 نصاری که هر دو از حق وسط و طرف افتاده اند خیلی جاہلی بایکد اهل سنت و جماعت را از محبان حضرت امیر اند
 و محبت امیر از خصوص بر فضله دار و محبت امیر فرض نیست قبری از خلفاء ثلاثه فرض است و بپوشیدن از اصحاب یکدم
 مذموم و عظام امام شافعی میفرماید که کونان رضا حب آل محمد و فایضه از سلطان ابی و رضا بیضی حب آل محمد
 رضا نیست چنانچه گمان میبرند و اگر کونین حب را رضا گویند پس فرض نمودن نیست زیرا که دم رضا از راه ترس
 دیگران آید نه از راه محبت ایشان پس محبان اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات اهل سنت باشند
 و فی الحقیقه گروه اهل بیت هم ایشان شیعہ که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات را کرده
 اهل بیت میگردد اگر محبت اهل بیت اقتضا نمایند و قبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علیهم
 و السلام و التحیات بجا آرند و مشاهرات ایشان را بر محامل نیک محمول دارند و خل اهل سنت باشند و از
 خوارج و در فرض بیرون بوند زیرا که عدم محبت اهل بیت خروج و قبری از اصحاب فرض محبت اهل بیت با تعظیم
 و توقیر جمیع اصحاب کرام متضمن بالجد بنای خروج و فرض بعضی اصحابان پیغمبر است علیه السلام و التحیات
 و قبا بنی متضمن حب اصحابان او علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و التحیات عاقل تصفیه بر کفر بعضی اصحاب را
 بر حب ایشان نخواهد کرد و بدو پیغمبر میراد و دوست خواهد داشت علیه و علیهم الصلوٰۃ و التحیات قال علیه

الصلوة و اسلام من جسمی جسم و من بعضهم بعضهم سر اصل سخن و عزم و گوئیم چگونه عدم محبت
 اهل بیت بر حق اهل سنت گمان برده شود که آن محبت نزد این بزرگواران جزو ایمان است و سلامتی خاتمه را
 بروخ آن محبت مربوط ساخته اند و از دیگر گواران فقیر که عالم بود ندانیم طاهری و عظیم باطنی در اکثر وقتها
 تر غیب محبت اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که این محبت را در سلامتی خاتمه بدین است عظیم نیک
 رعایت آن باید نمود در عرض صورت ایشان این فقیر حاضر بود چون معاملة ایشان با خبر رسید
 و شعور این عالم کم ماند فقیر در آن وقت سخن ایشان بسیار ایشان داد از آن محبت آفتاب نمود در آن
 بخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیت شکر خدا عز و جل در آن وقت بجا آورده شد محبت اهل بیت
 سرایه اهل سنت است فحافان ازین معنی فاضل اند و آن محبت متوسط ایشان جاهل جانب افراط را
 خود اختیار کرده اند و ما را افراط و تفریط را گذاشته حکم خروج نموده اند و بدین خروج ایشان
 ندانسته اند که در میان افراط و تفریط حدیست و سطر که مکر حق است و وطن صدق که تضییع است
 گشته است شکر الله تعالی سیم عجب است که خروج را اهل سنت گذشته اند و استیصال دشمنان اهل
 ایشان نموده اند از رفقه در آن وقت اثر و نشانی نموده اگر بوده حکم عدم دهم گشته مگر زعم فاسد
 خود مجتبان اهل بیت را رفقه تصور کنند و اهل سنت را در نفس گویند عجب معاملة است گاهی اهل سنت
 از خروج می شمرند که افراط محبت ندارند و گاهی نفس محبت را ازین بزرگواران احساس نموده ایشان را
 در نفس میدانند ایشان از جهالت خود اولیا و عظام اهل سنت را که دم از محبت اهل بیت
 میزنند و آنها حب آل محمد بنمایند علیه علیهم الصلوات و التسلیات در نفس می آکارند و بسیار
 از علما کرام اهل سنت که منع از افراط آن محبت بنمایند و توقیر حضرت خلفاء و ائمه میگویند
 خروج میدانند و بی خبر از وی ازین خبر آتیه نامناسب ایشان و عاذا بالله سبحانه من افراط
 ملکات المجتبه و من تفریطا از افراط محبت است که تبری از خلفاء و غیر ایشان اثر طر محبت است
 دهم اند انصاف باید نمود که این محبت است که شرط حصول آن بیزاری از جانشینان پیغمبر بود علیه
 علیه الصلوة و اسلام و سب و طعن اصحاب خبر البشیر علیه علیه الصلوات و التحیات گناه اهل سنت
 بین است که محبت اهل بیت توقیر و تعظیم جمیع اصحاب آن سرور بنمایند علیه علیه الصلوات و التسلیات
 و هیچ یک را از اینها با وجود منازعات و مخالفت یکدیگر نبندی یا دشمنی ندارند و از هر دو تعصب و روی دارند

از جهت تطهیر بنابر علیه و سلمی آله الصلوٰۃ و السلام و تکریم صاحبان و علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام منع و مانع
حق راجح میگویند و مطلق بر اهل باطلان و اور از بر او بودن و در میان رند و بر اجتهاد حواله نمائید
و در فرض از اهل سنت وقتی خوشنود گردند که اهل سنت نیز در زنگ ایشان از دیگر اصحاب که اتمری نمائید
و سوسو طعن با این که بر دین حاصل کنند چنانچه خوشنود می خوانند بر موطا العداوت اهل بیت است
و منوط به جض آل محمد علیه علیهم الصلوٰۃ و السلام و اکبر کاترینا که تفرع قلی نباید اذ حدیثنا و ذهب لنا من
لدنایه و هذا انت الوحدان نزد اکابر اهل سنت شکر الله تعالی عظیم صحاب پیغمبر علیه و سلم الصلوٰۃ و السلام تسلیات
در وقت نماز عات و محاربات یکدیگر گیسو کرده بودند جمعی بدلیل و اجتهاد حقیقت جانب امیر را معلوم نمودند
و جمعی دیگر نیز بدلیل و اجتهاد حقیقت جانب دیگر را یافته و گفته بودند و هیچ جانبی ابدیل ترجیح
نداده پس بر طائفه اولی ائمه جانب امیر شریک آنکه موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه دوم حضرت جاب
مخالفت امیر لازم که و در حقیقت ایشان است و بر طائفه سوم توقف لازم آمد ترجیح یکدیگر خطای پس
بر سه فرقه مقتضای اجتهاد خود عمل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملامت چه
گنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرمایند نیز منقول از عمر بن عبدالعزیز است تلامذات
طه الله تعالی عناید یا ذلیم طهر عنهما السنن ازین عبارت مخوم میشود که بحقیقت یکی و خطای دیگر
هم بنایا کرد و همه از جنبه نیکی یا دنیا بد کرد و همچنین در حدیث نبوی آمده است علیه علی آله الصلوٰۃ
و السلام اذا ذکر احصائی فامسک لینی چون اصحاب بن مذکور گردند و از نماز عات ایشان یاد
کرده شود شما خود را بنگارید و یکی را بر دیگری اعتقاد نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیلی که بر ایشان ظاهر
شده باشد بر آنند که حقیقت در جانب امیر بوده و مخالفت او را خطا پاموده لیکن من خطا چون خطا
اجتهاد و بیست از ملامت طعن و درستی و از تشیع و تحقیر پاک و میر از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران
بر ما باغی گشتند اینها کافر اند و فاسقان زیرا که ایشان را تا و بیست که منع کفر و فسق میکنند پس اهل سنت
در فضیله و تحطیه محاربان امیر نمیانند و هر دو بحقیقت جانب امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق
خطا که ناشی از تاویل است در حق محاربان امیر تجویز نمیکند و زبان را از طعن و تشیع ایشان نگاه میدارند
و محافظت حق صحبت غیر البشر نمیانند علیه علیهم الصلوٰۃ و السلام تسلیات آن سرور فرموده علیه علیهم الصلوٰۃ
و السلام الله فی اصحابی لا یخلفن بعدی شکیفی از خدا ترسید جل شانه از خدا ترسید جل سلطانه در حق اصحاب بن

از آنکه این کلمه را بتکرار فرمود و بگوید صواب بر انشاء تیر ملامت خویش و نیز فرموده است که اگر چه باطن
اقتدا بر او است یعنی محاسب من همچو ستاره با اندک هر که ام ایشان که اقتدا کنند او یا بیچاره و شاید
هم در باطن خود و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را مغز و کرم باید و ثواب و ثمرات ایشان را بر محال
یک محل باید نمود و نسبت مذمبه با بل سنت درین مسئله و رخصه درین باب غلو نمایند و محاربان امیر را تکفیر
نمکنند و انواع طعن اقسام شتم ایشان را بنام خود را آورده بسیارند اگر خصوص و بطور حقیقت جانب میرست و طهار
احکام محاربان او پس اینجا بل سنت اختیار کرده اند کافی است و بر حد اعتدال است سب طعن کا بر دین نمودن
از دین است و تدین و درست که رخصه اختیار آن نموده و شتم صحابه پیغمبر علیه آله الصلوٰه و السلام من و ایمان خود
تصور کرده و غیب نموده است که سب جانشینان پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات جز و عظم دوست طوائف
نشد همان هر که ام بدشتما اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته در میان جمع آن طوائف و فرق و جوارح در و افض
و در آنجا ماله اند و از حق بعید افتاده اند و می که سب طعن کا بر دین را جز و عظم ایمان خود تصور نکنند از حق چه سب
خواهند داشت و نهض و از و فرق و اندک تکفیر صحابه پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و اسلام نمایند و بیچاره بر شیدن
عبادت میدانند این جماعت از اطلاق لفظ رخصه بر خود پشیمانی نمایند و رخصه خود را بار می دانند که
که در احادیث و عید بسیار و حق رخصه آمده است کاشکه از معنی رخصه هم اجتناب نمایند و بدو تبری از صحابه پیغمبر
علیه و علیهم الصلوات و التحیات نیکو دارند و ان چند و ستان نیز خود را بپند و میگویند و از لفظ کفر شمش
نمکنند و خود را کفار نمایند و کفار را کسان از حریه ای انکار نمایند و صنف کفار را بد حقیقت کفر
متحقق اینها مگر اهل بیت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات در دنگ خود با تصور کرده اند و ایشان را نیز
و دشمنان ابی بکر و عمر خیال نموده درین جماعت حکم تقیه که دارند کا بر اهل بیت را منافق و مخالف انکاشه اند
و حکم کرده اند که حضرت امیر سی سال حکم تقیه با خلفا و ثلثه محبت اتفاق داشته اند و بناحق تعلیم و توفیر ایشان
نموده و بطلب خود و غیب محال است اگر محبت اهل بیت رسول الله بواسطه محبت رسول است علیه و علیهم الصلوات
و التسلیات باید که دشمنان رسول انیز دشمن باشند و چون اینها بیشتر از سه عرض دشمنان اهل بیت کنند که
ابو جبر و دشمن رسول است علیه و علیهم الصلوات و التحیات و از نوع آزار و بیجا پشیمان آن سرور رسانیده علیه و علی
آله الصلوٰه و السلام ازین جماعت کس نشنیده است که سب احسن او کرده باشند و مساوی او زبان شود و او بیکر
را که حب الرجال الی رسول الله است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بر عزم فاسد خود دشمن اهل بیت

تصور نمود و بسبب طعن با وزیران در زری میثاق نمود و اموزا مناسب با و منتسب بسیارند این چه دیانت
و تدبیر است خدا کند جل شانکه ابو بکر و عمر و سایر صحابه کرام بابل بیت رسول علیه علی آله الصلوات
و السلام دشمن بودند و بنحوص عدل و ثبات بابل محمد داشته باشند این بی الفغانان کاشک دشمنان اهل بیت
را سب کنند و تعیین اسامی اکابر صحابه نمایند و سوزن بزرگان دین پیران سازند این زمان درین مناسب
حق گفت ایشان بابل سنت مرقع میگردد چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و طبع و تشبیح
ایشان قابل از خوبی اهل سنت است که شخص عین بر که با نواز کفر مبتلا بود با احتمال اسلام و توبه چنانچه
نمیگویند و اطلاق لعن تجویز نمیکند بر کافران علی الاطلاق لعنت تجویز نمیکند اما بر کافر حسین تجویز لعن
نمیکند از آنجا که او بعلی قطعی معلوم شود و در دفع بی تماشایی ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را
لعن میکنند اگر اکابر صحابه سب و طعن بنمایند بر اجماع الله سبحانه علی سوره انصر اطو دین بحث در دو مقام
از اختلاف عظیم است میان اهل سنت و مخالفان تمام اول آنکه اهل سنت بحقیقت خلافت خلفاء اربعه
تأمل اند و هر چهار را خلفاء برحق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از معنیات است
انما اؤتوا بعدی ثلثون سنة و این مدت بمخالفات حضرت امیر تمام شده پس صدق این حدیث چهار
خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد و مخالفان انکار بحقیقت خلافت را نمینمایند و خلافت ایشان را
به منصب منتسب بسیارند و امام برحق غیر از امیر گیرانند و بعضی که از امیر خلفاء شده و واقع شده بود
بر تفسیر حل میکنند و در میان اصحاب کرام خیر الانام علیه علیهم الصلوة و السلام صحبت اتفاق می افتاد و در راه است
یکدیگر را فخری در تصور بنمایند زیرا که بر علم انبیا و ائمه امیر مخالفان و حکم تقسیم البته صحبت اتفاق داشتند
و خلاف آنچه در کتاب ایشان بود و بر زبان خطا میسر افتند و مخالفان نیز چون بر علم ایشان اعداء امیر اعداء
دوستان امیر بودند ایشان اتفاق آشنائی میکردند و معاشرت را بمولات و انبیا و پس بر علم ایشان جمیع
اصحاب پیغمبر علیه علی آله الصلوات و التسلیمات منافق و خارج بودند و بطایف خلافت آنچه در باطن بود ظاهر
میکردند پس باید که نزد اینها بدترین این است اصحاب کرام باشند و بدترین صحبت با خیر البشر بود و علیه علی آله
الصلوة و السلام که این اخلاق فیهما از انجاشی شده است و بدترین قرون قرن اصحاب با که بر از اتفاق صدق
و بعضی کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را جماعه علیها حد میفرماید اعادوا الله
سبحانه عن یحقره اثم السوء و هرگاه سابقان این است را باین اخلاق و میره مقصد سازند در لاف حقان چه خیر است

خوهند یافت آن طائفه که آیات قرآنی و احادیث نبوی را که در فضل محبت خیر البشر علیه السلام و صلوة و سلام و
افضلیت صحاب کرام و علیه علی آله صلوة و سلام را در ذریع این است و در شده اند و ندیده اند و یاد و دید
آن ندانند از قرآن احادیث تبلیغ صحاب کرام بکام سیده است چون صحاب مطعون شدند و یکی که از راه ایشان بکام
نیز مطعون خواهد بود و بنویسد بجهت من در آن قصه و در این جماعت بکام الطال دین است و انکار شریعت و علیه علی آله
الصلوة و التسلیم است بعد از انما محبت اهل بیت رسول بنیامیه و حقیقت ابطال شریعت و علیه علی آله الصلوات
و التسلیم است که کشید که امیر موفقان امیر مسلم کشید و بدین تفتیک که از صفات اهل مکر و نفاق کشیدیم
نمی ساختند جماعت از موفقان امیر یا از مخالفان او که سی سال با یکدیگر محبت نفاق در آمد و دیگر و خلع و زنجار
نمایند چه خیریت در آنها خواهد بود و اینها چگونه نمایان اعتماد خواهند بود و ابوهریره رضی الله تعالی عنه را که حسن
میکنند و نمیدانند که در طعن و انصاف احکام شرعی مطعون میگردد و زیرا که فلان مجتهدین فرموده اند که در احکام
شبه از احادیث وارد شده است یعنی سه هزار احکام شرعی نیست ثابت شده است از آن سه هزار یک هزار باطلند
بروایت ابوهریره بنیوت پیوسته است پس طعن و انصاف احکام شرعی باشد و امام بخاری گوید که در رویان
ابوهریره زیاده از حد است و از صحاب کرام و تابعین یکی از ایشان ابن عباس است و این عشر نیز در زور و است
کند و همچنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة است و حدیثی از حضرت امیر نقل میکنند و طعن ابی هریره
آن حدیث منقری است چنانچه علماء تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعا آن سرور علیه علی آله الصلوة و السلام ابی هریره
را بفرمود علماء مشهور است قال ابوهریره حضرت مجلس الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فقال من یطعن منکم رد او
تحتی فیض فیہ تعالی فیضها ائمه ثم لا ینسا یا بطلت برده کانت علی ذافاض رسول الله صلی الله علیه و آله
مقاله ففهمنا الی منه فکانت بعد ذلک شیئا پس مخ در عم خود شخص بزرگ دین را دشمن امیر بدین سبب طعن
وین در حق او جانزدار شدن از انصاف و درست انیمه که ما افراط محبت است که نزدیک است که سر از ایمان ببرد
ندارد و اگر فرضاً تفتیک در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در احوال امیر که بطریق تو در فضیلت شیخین
منقول گشته اند و همچنین کلمات قدسیه او که در عین خلافت و ملک خود در حقیقت خلافت خلفا و شش صد و شصت
چه تفسیر همین تقدیر است که در حقیقت خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفا و بلکه اهل بیار و اما انما حقیقت
خلافت خلفا و شش و بیان فضیلت شیخین است صلوة و سلام و آدر آن تفتیک که محلی غیر از صدق و عدل باشد و در حقیقت
رض آن صورت بنده و ایضا احادیث صحاح که بعد شریعت رسیده است بلکه متواتر بلخی گشته که در فضیلت حضرت

خلفاء و ائمه و غیر ایشان دار کشته جمعی را از ایشان بشخصیت ساخته آن حدیث را چه جواب خواهند گفت زنگنه
 ائمه در حق حضرت پیغمبر علیه السلام و صلوات علیه و آله و سلم چه تبلیغ بر زمین آن لازم است علیه السلام و تسلیما
 آیات قرآنی که درین باب با آن گفته اند تفسیر آنجا متصور نیست حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را فساده نداد معلوم
 از باب معقول است که تفسیر صفات جباریت با سلسله آنرا نسبت دادن نامناسب است بکم نشت صفت تفسیر
 در یک ساعت یا دو ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید گنیمت در روزهای سال را سه مرتبه صفت جباریت
 اثبات نمودن و هر تفسیر و دشمن بسیار شکوه است و اصرار بر جوهر و کبره گفته اند امر را بر صفتی از صفات در باب
 شقاق اصحاب با نفاق چه خواهد بود کاش قیامت این امر را بجهنم از تقدیم چنین گنجینه اند که مستلزم ایمان است
 امیر و تفسیر اختیار کرده اند اگر شاعت صفت تفسیر که از صفات از باب نفاق است فی حدیث مذکور که تجویز آن
 نمیکردند و از بدلیه این را اختیار می نمودند بلکه گوئیم در تقدیم چنین بیجا است امیریت نهیت خلافت امیر
 بحال خود است و درجه ولایت درجه هدایت و ارشاد او کم الله تعالی وجه بحال خود در اثبات تفسیر نقیض و
 تو این لازم است که این صفت از خصایل از باب نفاق است از لوازم صاحب مکر و خدع و تقام در آنکه است
 فخر الله تعالی سیم مشاجرت و منا زفات صحیح خیر البشر علیه السلام و تسلیما بر محامل نیک محمول
 میدارند و از او انصاف میدارند زیرا که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه السلام و تسلیما و اقیامات مرکزی
 شده بود و سیم سینه ایشان از عداوت و کینه پاک شده غایب مانی البیاب چون هر کدام را از او جدا بوده
 و مجرب در اعمال و موافق بر خود و جوهر ضرورت و بعضی امور بسبب منی لغت آثار منی لغت و شاعر خلاص
 و هر یک را تعالیه را خود جواب امیر منی لغت شان در رنگ و نفقت برای حق بوده نه بر احوال و هووس
 نفس اماره مخالفان و محاربان حضرت امیر را تکفیر میکنند و انواع و تشنج در حق محاربان تجویز نمایند نگاه
 اصحاب کرام در بعضی امور اجتهادیه آن سرور علیه السلام علی آنکه الصلوات و تسلیما منی لغت کردند بخلاف آنکه
 آن سرور علیه السلام علی آنکه الصلوة و السلام حکم نموده اند و آن اختلاف ایشان مذموم و ملامت نموده و منع آن با وجود
 نزول حق نیامده منی لغت با امیر را امور اجتهادیه چه اگر باشد منی لغت از طعون ملامت باشند محاربان
 جم غیر انداز این اسلام از اجلاهی اصحابانند و بعضی از ایشان بشخصیت تکفیر و تشنج ایشان امر آسان نیست
 کتبت کلمه تفسیر منی لغت هم قریب نصف دین شریعت را از روی است که ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان
 مطعون باشند عتقاد از شرط دین مخیر و چگونه این زنگنه طعون باشند که روایت هیچکدام اینها را هیچکس

از کلام

از مکرده نه امیر و وزیر صحیح بخاری که صحیح کتب است بعد کتاب الله و شیعیه نیز بر آن اقرار دارند و فقیر از احمد متقی
 که از اکابر شیعه بوده شنیده ام که میگفت کتاب بخاری که صحیح کتب است بعد کتاب الله آنرا روایات هم از خود فغان
 امیر است و هم از مخالفان امیر موقوفه و مخالفت راجع و مرجع نه است پس چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز
 روایت دارد اگر شائبه طعن در معاویه در روایت معاویه بود که در کتاب خود روایت نمودن و نکرده ای و همچنین در
 سلف که نقاد احادیث بوده اند هیچ کس باین وجه در روایت حدیث فرقی نکرده است و مخالفت امیر از انشاء معین
 ساخته یا بدو است لازم نیست که از دیگر جمیع روز خلافت محقق باشند و مخالفت ایشان خطا بر چند امر محاربه حق
 بجانب امیر بوده زیرا که بسیار است که در احکام خلافت صدر اول علماء تابعین از جمله مجتهدین مذنب غیر امیر را اختیار
 کرده اند و حکم مذنب کرده اگر حق بجانب امیر تعیین بود بخلاف آن حکم نکردند و قاضی شریح که از تابعین و
 صاحب جهاد بوده است بنده بسیار حکم نکرده و شهادت امام حسن علیه السلام بوساطه نسبت نبوت منظور شد
 و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت پسر امیر که پدر را تجویز نکرده اند و مسائل دیگر هم اختیار اقوال
 غیر امیر که مخالفت رای امیر بوده است بسیار است بر تنوع نصف مخفی نخواهد بود تفصیل آن اماالت میطلب پس بر مخالفت
 امیر گنجانیش آخر اضر نباشد و مخالفان طحون و ملام نباشند حضرت عائشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا که حبیبہ حبیب
 رب العالمین بوده است و مالک گویند قبوله منوطه او علیه الصلوٰه و السلام بوده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به حجره او
 بر سر برده و در کنار او جان داده و در حجره مطهره او مدفون گشته و نکاح اشرف حضرت صدیقہ علییه مجتهد بوده است
 پیغمبر علیه السلام و اسلام باین شرط درین راه و او که و تنوع و محابا بر ام و در مشکلات حکام جمیع بگویند و در حل
 مشکلات از وی دریافتند از پیشین صدیقہ مجتهد را بوساطه مخالفت حضرت امیر طحون ساختن و اشیاء ناشایسته را
 بوسیله نبودن بسیار مانع است و دور از ایمان پیغمبر است علیه و آله الصلوٰه و السلام حضرت امیر اگر اولاد
 حضرت پیغمبر است و پسر عم است حضرت صدیقہ زوجه مطهره او است علیه و آله صلی الله علیه و آله و سلم و حبیبہ قبوله
 او علیه و آله الصلوٰه و السلام پس ازین بچند سال ابی فقیر آن بوده که اگر طعام می بخشت مخصوص بر و حانات
 مطهره اهل عیال می ساخت و بان سرور حضرت امیر حضرت فاطمه حضرت امین را خدمت میکرد و علیهم الصلوٰه و السلام
 شب در خواب می بیند که آن سرور حاضر است علیه و آله الصلوٰه و السلام فقیر در میان عرض سلام میکند متوجه فقیر
 نمیشوند و در میان دیگر دارند درین اثنا فقیر فرمودند که من طعام رخاانه عائشه بخورم هر که مرا طعام فرستد بخانه
 عائشه فرستد این زمان فقیر در فیه که سبب تم توجه شریف ایشان بوده که فقیر حضرت صدیقہ را در آن طعام

[illegible]

معلوم کرده باشد که این احکام که در حد نوشته اند ماخذ آنها در کتاب است نه در سنت ماذکرت نمود و آید پس منتهی
 فاروق از جهت شفقته مهریابی بوده که آنحضرت در حد و حدیث با هر کس که میخواستند چنانکه امرتین آنسر و علیه علی اله الصلو
 و السلام تیر بر روی تسمان بوده و وجوب تاد دیگران از سرخ استنباط آن بوده و پسند و اگر امرای تونی از برای جوب بود و تبلیغ
 آن بماند فرمود که بجز در خلافت امر از آن نمودی و حال حضرت تاروق در آن وقت گفته و بجز استقامت امر از آن چه باشد
 بحوال حضرت تاروق شاید در آن وقت قیسه شده باشد که این کلام از ایشان بود و هیچ قصد اعتیاد واقع شده است چنانچه
 از لفظ کتب متروک میشود و چنان سرور گاهی چیزی نوشته است و لفظ و مود و تعلق ابدی هرگاه دین کامل شده باشد
 و نعمت تمام شده و رضای مکتوباتان پرستیده ضلالت بحدی که صورت خواهد شد و در یک ساعت چه خواهد نوشت که دفع ضلالت
 کند آنچه برایت نوشته است سال نوشته شده است که کافی نیست و دفع ضلالت نمیکند و در یک ساعت با وجود شدت مرض چیزی نوشته
 که دفع ضلالت نماید ازینجا حضرت فاروق دانسته باشد که این کلام بجز بر سریرت علیه قصد ایشان بر زبان رفته است تحقیق این
 بکنید تجدید به نفسا آن نمایند و درین اثنا سخن از ضلالت بکنند حضرت میفرمودند که در خیرید و مخالفت نکنید که نزاع
 و جفوت و بجز تیر نیست دیگران آن متوجه سخن نموندند و از دود و قرطاس یاد نکردند و باید دانست که اختلافی اصحاب کرام در
 اجتماع و بیان سرور علیه السلام است و تسلیمات نموندند اگر عیاذ الله بکجهانه مشایخ و اقویب شیده از فرقه اهل ائمه ادراد
 میکنند و سرور بقدر اهل اسلام بیرون می انداخت سو و آداب سو و معاشرت با آن سرور کفرست علیه السلام و تعجبات
 اعادنا الله سبحانه منه بلکه این اختلاف بنا بر اثنال امر فاعیر و ابوده است زیرا که شخصی که بایه اجتماع داشته باشد در حکام
 اجتماع و اید و اتقاید اجتماع و در دیگر نموندن خطاست و نهی نموده است که اگر اجتماع در اوران غلطیست
 غیر تقلید می نمایند گاهی ایشان را دود ایمان تلقیا و آنها در جوب غایتی فی الباب اصحاب قرن و از تحکامات بری بودند و از
 از ایشان عبارتست نه اتمام ایشان صلاح باطن بوده است و ظاهر ایشان از نظر ایشان طرح و غیر ملحوظ بوده مراعات
 آرد بدین قرن با اعتبار حقیقت معنی بوده با اعتبار صورت لفظ اثنال امر رسول علیه علی اله الصلو و السلام کار ایشان بوده
 و اجتماع با رعایت آن سرور علیه السلام و تسلیمات معامله شان با و امت و اولاد و زوج خود را فدا می نمود
 نموده بودند علیه السلام و تسلیمات و از کمال اعتقاد و اخلاص مبارک آن سرور علیه السلام و تعجبات
 میکنند و مشتند که بر زمین افشیده بلکه در رنگ کجیات آنرا فرود میسوزند و قصد خوردن خون مبارک او را بعد از قصد از کمال اخلاص
 بشود و معروض است اگر عباد که موهم سو و اوست نزد اهل این قرون که پراکنده خدایت از آن نرگواران عباد میسوزند
 نسبت بان سرور علیه علی اله الصلو و السلام برین نیکو و باید کرد و بجا ل عبارت باید رفت لفاظی هر قسم که باشد ملحوظ باید

طریق سلامتی نسبت الی الله تعالی المرفوع سوال چون در حکام اجتهادیه احتمال خطا را گنایش شد و ثلوق در جمیع احکام ثم عسکیر ان
 سر و قول است علیه علی الله الصلوٰۃ و السلام چگونه نموده آید جواب حکام اجتهادیه در فی الحال احکام منکره سماوی گشته است
 زیرا که بخطای غیر شرع این انبیاء جانیست علی نبینا وعلیهم الصلوات و التسلیات پس در احکام اجتهادیه بعد از ثبوت اجتهاد
 مستنبطان اختلاف آوردی ایشان حکمی از نزد حق جل و علانا نزل میگرد که صواب از خطا جدا سازد و قیاس و تمیز و عقل
 نماید پس احکام اجتهادیه نیز در زمان آن سر و علیه علی الله الصلوات و السلام بعد از نزول حق که تمیز صواب از خطا نمود قطعی الثبوت
 بودند و احتمال خطا انداختند پس جمیع احکام که در زمان آن سر و علیه علی الله الصلوٰۃ و السلام که ثبوت یوستند قطعی اند و احتمال
 خطا محفوظ زیرا که بوقی قطعی ثابت گشت یا اندامها و مقصود او تنها با اجتهاد این احکام آن بود که بجهت بیان
 ایشان حکمی از نزد حق جل و علانا نزل میگرد که صواب از خطا جدا سازد و قیاس و تمیز و عقل نماید پس احکام
 ثواب یا بند پس احکام اجتهادیه هم در تاج اجتهادان بلند گشت و تم قطیعت آن احکام بعد از نزول حق ثابت شد آری
 بعد از انقضای زمان ثبوت احکام اجتهادیه یعنی آنکه مخفی عمل اند نه ثبت عقدا و کما انبیا کا ذکر کرد و دیگر که اجتماع
 بجهت آن بران حکم منعقد شود این زمان ثبت عقدا و نیز باشد و تخم و مکتوبات الحی ائمه کهن تن فی فضائل این ائمه
 علیه علی الله وعلیهم الصلوٰۃ و السلام البرکات و التعمیات ردی ابن عبداللہ و انتقال علیه علی الله الصلوٰۃ و السلام
 من احب علیاً فقد احب من انقض علیاً فقد انقض من اذی علیاً فقد اذی من لاذی فقد اذی الله
 و اخرج الترمذی الحاکم و صحیح من بریده قال قال رسول الله علی الله علیه و علی الله و سلم ان الله امرنی بحب اربعة
 و اخرنی ابیهم قبل یا رسول الله منهم ما قال علی منهم یقول ذلک ثلثاً و یقول ذلک و یقول ذلک و یقول ذلک ان اخرج الطبرانی
 و الحاکم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم انه قال النبی صلی الله علیه و سلم انظر الی علی عبادته استاده حسن
 و اخرج شیخان عن البراء رایت رسول الله علیه و سلم و الحسن علی فاقعه و یقول علیه علی الله الصلوٰۃ و السلام
 انی احبه فاجبه اخرج البخاری عن ابی بکر قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم علی المنبر و الحسن الی جنبه
 ینظر الی الساسمة و الیه مرة و یقول ان ابنی بزر اسید علی الله ان یصلح ید بین فئسین من المسلمین اخرج الترمذی عن سنان
 بن زید قال رایت النبی صلی الله تعالی علیه و سلم و الحسن علی در که تعال بدان آیتا و ایما بنی العلم الی
 اجتهاد فاجبها و حب تن کبها اخرج الترمذی عن انس قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم ای رجل ینکح حب
 الیک قال من احب من دونه فهو منی الخ و ان سئل الله صلی الله علیه و سلم قال فاطمة لیفتة منی فمن اغضفها
 و فی روایه برینی ما را ما دیو دینی ما داوا ما و اخرج الحاکم عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و سلم قال علی فاطمة

از اینها فضیلت این ذکر را باید دریافت که تمام دنیا را در جست آن بسج مقدمه ارسله و احساسی نیست
 کما شکی حکم قطره درشت نیست بدین محوط عظمت این کلمه طیبه عتبار در جات گویند هست هر چند در چه گویند
 بیشتر سوا این عظمت بیشتر برید که وجه حسنا ۱۰۰ اذ انا زوده نظر اید آرزو سکود دنیا معلوم نیست که برابر این
 باشد که کسی را گوشه خنجریده باشد و بتکرار این کلمه طیبه متلذذ و مخطوط بودا چه بتوان کرد جمیع آرزوهای بیشتر
 و از غفلت و غملاط خلق چاره نه بیاورد نه نافعها و اعفانها که و علی کلش تدبیر سبحان ربك رب العرش عما
 یصفون و سلام علی الصلوة و التحیات اللهم رب العالمین مکتوب سی و هشتم سجای یوسف کشمیری صد و ریاضه
 در بیان آنکه اهل الله را در باطن برابر خرد که تعلق بدنی نیست هر چند ظاهر ابد نیاید و اسباب نیاید و تعلق نیست نماید
 و مایه سبب کاب چه الحمد لله علی عباد الکریم اصطفی معرفه خدا جل سلطان بر آنگس حرام که برابر خرد در باطن او
 محبت دنیا بود و باطن او را این قدر تعلق بدنی نباشد و با این مقدار خاطر از دنیا در باطن او خطور کند نماید
 ظاهر او که از باطن مجرد اصل حیرت افتاد و هست و از آخرت بدنی آمده و در مقام پیر دم پیدا کرد و حصول المناجبه
 بیشتر طریقی الا فاده الاستفاده اگر سخن از دنیا گوید و با سبب این تشریفات نماید تخیلیش در و هیچ ندوم
 نبود بلکه محمود بود و حقوق عباد محفل نشود و طریق افاده و استفاد و ذکر و دس باطن این شخص بهتر از
 ظاهر اوست حکم خود نمایی گندم فروش و در دم و مقام پیرین در رنگ خود با او رانندم نمایی و جو فروشن تصبور
 ین نماید و ظاهر در از باطن او بهتر میداند و خیال که بظاهر تعلق و استیما ید و باطن گرفتار است مسافرت
 بینا و بین تو متنا بالحق و انت خیر العالمین و السلام علی علی من اتبع الهدی و التزم متالعه اصطفی علیه
 و علی و آله الصلوة و التسلیات العلی مکتوب سی و نهم سید عبدالعزیزی سازگپوری صد و ریاضه در بیان
 اصحاب یحیی و اصحاب شمال و مایه سبب کاب بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباد الله الذین
 اصطفی الله ان ارشد که الله تعالی که اصحاب شمال اصحاب محب غلانی اند و اصحاب یحیی اصحاب ارباب محب
 نورانی سابقان آنند که ازین حجب از ان حجب بر آمده و یک قدم بر شمال و قدم دیگر بر یحیی نهاده گوی سبقت
 بمیدان اصل برده اند و از ظلال مسکانی و ظلال دجونی با لکه شسته از آسم صوف و از شان و اعتبار خرفات
 نحوسته تعالی و تقدس اصحاب شمال ارباب کفر و شقاوت اند و اصحاب یحیی اهل اسلام و در باجالات
 اند و سابقان بلا صلا که انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات و تبعیت هر گز این دولت مشرف سازند
 این دولت بیشتر تبعیت و اکابر اصحاب انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیات و تسبیح قلعت و ندرت و غیره

تیز تحقیق است و فی الحقیقه این شخص نیز از مرده اصحاب است و لحق کلمات انبیا علیهم الصلوٰات و البرکات
در حق او مگر فرموده علیه علی الاصلوات و السلام خیر القرون قوی هر چند فرموده علیه آله الصلوٰه و السلام
باید تا ظهور الحیوین را باعتبار قرون گفته و آنرا باعتبار امتیاز امتیاض الله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت
بر افضلیت شیخین بعد از انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیات کسی نیست که برابر او بکبر سبقت کرده باشد اسبق باقیان
این امت است و اقدام پیشینیان این امت حضرت فاروق بن ابوبکر است و اولاد افضلیت مشرف گشته است و بواسطه
او از دیگران بالا گرفته است ازینجاست که فاروق را خلیفه صدیق میگفتند و در خطبه خلیفه رسول الله میخواندند و
این معادله حضرت صدیق است و حضرت فاروق را یقینا دست خوش دینی که بشمار مرگت نماید بافضل او صفت
او مشارکت فرماید بر سر اصل سخن ویم گوئیم که سابقان از احکام همین و شمال خارج اند و از محاملات علمانی
و نورانی فوق کتاب ایشان و از کتاب همین و کتاب شمال است و محاسبه شان و در او را و محاسبه اصحاب
همین و اصحاب شمال کام و بار ایشانان علیهم السلام است و شیخ و دلال باینان بد اصحاب همین در رنگ اصحاب
شمال از کمالات شان دریابند و از باب لایت در رنگ عالمه مومنان از اسرار ایشان چه فراگیرند و حرف
مقطعات قرآنی را موزا سرشان است و تشابهات فوقانی کنوز در لوح وصول ایشان حصول باصل ایشان را
از نظر فارغ ساخته است و از باب دلال را از حرم حاصل ایشان دور داشته مومنان ایشانند و روح و روحان
الضیفاء ایشانند که بفرع اکبر اند و گمین میگرددند و باحوال قیامت در رنگ دیگران از جانیهم دنیا لهم جعلنا
من مجسم فان المرزوح من احب بعده سید المرسلین علیه علی آله علیهم الصلوٰات و التسلیات و اقیامت و البرکات
مکتوب چهل مولا نابد را بدین حد و دریافته در بیان فرق بحسب که باعتبار شده و شهود است نه باعتبار وجود
و از جهت ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خرق محجب سماء و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت
ذات تعالی و تقدس و قلم است خرقی است که باعتبار شده است باعتبار وجود خرق و حجه دوی متمتع است و فرق شده
ممکن بلکه واقع حجه نصیب اقل قلیل از خصوص خاص بود و در آنچه در خبر آمده است ان الله سبعین الف حجاب من نور طوبه
و لشفق لاحرق سمواتی الی بعد من خلقه مراد ازین کشف و خرق خرق دوی است که منش است آنچه
این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته است از خرق جمیع محجب و حضرت ذات تعالی و تقدس از ان خرق خرق شهود است
چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی شخصی را بهمار گزمت فرماید که مادر را محجب است از آشیای سوره را ببیند در دنیا
به بیند در دنیا خرق محجب استار را اعتبار شود است فکند اند این علوم مشککه آنچه این فقیر نوشته است از خرق منافی

چونم جواز خرق جمیع نیست آن فرق دیگر است این فرق دیگر فلا تکن بنی المحترمین و الاسلام علی بن ابی طالب
 و آنرا هم متابعت علی علیه السلام و التسلیمات العلیا مکتوب چهل و یکم بشیخ فرید القایسیر صمد و ربانی
 در بیان نکیر و اتب نهایت النهایه مرتبه پیش می آید که هر ذره آن موطن با صفات و مضاعفات زیاد از تمام
 دایره امکان بود و اینانست لک اجناتیه الله سبحانه و ابعد قد حیدیه علی الله الصلوٰه و السلام در وقت
 عروج بمراتب نهایت النهایه مرتبه پیش آمده هر ذره آن موطن با صفات مضاعفات زیاد از تمام دایره امکان
 بوده پس اگر ذره از آن موطن سلوک نموده قطع کرده شود گویا زیاده از اضافات آن دایره امکان قطع میسر شده باشد
 فکیف نکسی سافه طویل را از آن مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که دایره امکان نسبت به مراتب جویبار
 قفا و قها هیچ مقداری نیست کاشک حکم قطره داشت نسبت به دریای پیاپی و بقوت پای نوش بکوی دوست
 نتوان رسید و چشم او را نمیتوان دید لایکمل عطا یا الملک ان الایا مکتوب چهل و دوم به خواجگاه ابوالدین حسین
 و له فرا حسام الدین احمد و در بیان انحصار نمودن صوفیه سیر را در آفاق و انفس اثبات نمودن تخلیه و تجلیه را
 در آن سیر و دست نمودن حضرت ایشان قدس سره و نیتی را و نهایت النهایه را بر سرون انفس و آفاق اثبات
 نمودن بجناتیه الله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین
 و علی آله الاکرام و صحابه المعظام اسلم یوم القیام فرزند عزیز سعدک الله تعالی فی الدارین بگوشت و پوست
 بشنود که چون سالک بعد از تصحیح و تحلیص انیت بگذرانی جل سلطانیه اشتغال نماید در ریاضات شاقه
 و مجاهدات شدیدی پیش گردد و ترکیب حاصل کند و اوصاف رذایا با خلاق حسنه تبدیل یابد و توجیه انانیت
 او را میسر گردد و حجب دنیا از دل او ببردان شود و میسر و توکل در رضا حاصل آید و این معانی حاصل خود را بتبیین
 و ترقیب در عالم اشغال مشاهده نماید و خود را از آنکه در مرتبه بشیریه از ذرات اهل صفات آن ملک و صفات بیند هرگز نبیند
 سیر آفاقی را تمام کرده باشد جسمی ازین طائفه درین مقام احتیاط و زریده اند و بر طبقه از طائفه سیم
 انسانی را در عالم اشغال بصورت نوری را از انوار مناسبه آن قرار داده اند و علامت صفاتی لطیفه آن نوری
 و نوری از ان انوار شامی مغرب و غروب اند و این سیر را از لطیفه قلب بیدار نمود و بتدریج و ترتیب با لطیفه اخفی
 که نسبتا لطیف است رسانید و اندک اشغال با لطیفه قلبی است که انوار آن حجاب شده اند و در اشغال بصورت نور خورشید و
 صفات روحیه بصورت نور در قرار داده علی هذا القیاس پس حاصل سیر آفاقی آن شد که سالک تبدیل
 انسانی و تغییر اطلاق خود را در رایای عالم اشغال مشاهده نماید و اهل طهارت و در انعام و حاس

کنند تا یقیناً بصفا فی خود و او را حاصل آید و علمی تریکیه خود او را ثابت گرد و چون عاقل که برین سیر مرقه فساد
 احوال اطوار خود را در عالم مثال از جمله آفاق است مشاهده مینماید و انتقال خود را درین عالم از بسبب سیریه
 می بیند گویا سیر آفاق دارد و هر چند این سیر فی الحقیقه سیر نفس ساکن است و حرکت کنی است در اوج و خفا
 او را چون اردو بی منی مطمح نظر او آفاق است نه نفس سیر نیز با آفاق متشکبست برای این سیر که آفاق نیست
 تمامی سیر را الله قرار داده اند و فضا را در لوبایان سیر داشته و سیر کوکبان سیر شده بعد ازین سیر که واقع شود
 آنرا سیر نفس مینامند و آنرا سیر فی الله نیز گویند و بهای بالبدن درین وطن اثرات مینماید و درین مقام حصول خبر
 بشریت سلوک میراند چون لطافت ساکن سیر اول تریکیه یافته اند و از کردار و استقامت سیریه راست و باطلیت آن
 پیدا کرده اند که ظلال و عکس اسم جامع که رب است در هر یک از این لطافت ظاهر گردند و درین لطافت امور و تجلیات
 و ظهور و خجریات آن اسم جامع باشند این سیر سیر نفسی بر آن نامند که نفس یا می طلال و عکس اسم گشته است
 و آنکه سیر ساکن نفس است چنانچه در سیر آفاقی گذشت با اعتبار تریکیه آنرا سیر آفاقی گفته اند نه آنکه سیر آفاق
 درین سیر فی الحقیقه سیر طلال اسم است در هر یک از این نفس اندازین سیر استیثراق در عاشق گفته اند و سیر
 از سیر دور است و کان پذیرا صورت از نور است چنان سیر را سیر فی الله باین اعتبار توان گفت که گفته اند که
 درین سیر متعلق با خلاق الله میگردد و در خلقی مخلقه دیگر انتقال مینماید زیرا که نظر را از رعیت اوصاف ظاهر نیست
 و لونی الحکیم گویا سیر در اسماء و احوالی تحقق گشت نیست نهایت تحقیق این مقام و تصحیح این کلام حسب مقام
 تا چه حال گذشته باشد و مستحکم کلام را تا چه مراد بود و هر کس با اندازه فهم دریافت خود چیزی بیگردد و تعظیم از کلام خود
 ما را ده معنی مینماید و صاحب از جهان کلام معنی دیگری فهمد ایشان سیر نفسی ابله تکلف سیر فی الله میگویند و بی شک
 آنرا بقا با الله معنی نامند و مقام اتصال انکار اند و این اطلاعات برین فقیه بسیار گران می آید لا جسم
 و تصحیح و توجیه آن از کتاب محل تکلف نموده می آید که پاره از آن محل از کلام ایشان ما خود هست و پاره از راه
 افاضه و عالم آمده و در سیر آفاقی گویا تخلیه از ذل حاصل شده بود و درین سیر نفسی تخلیه اخلاق حمیده است چه تخلیه کتاب
 مقام فنا است و تخلیه مناسب مقام بقا و این سیر نفسی نهایت مذمومه اند و بعد از قطع آن اگر چه اثری سیر شود
 حکم نموده و گفته اند که شمول اوصاف محبوب را نهایت نیست پس از آن مرآت ساکن متعلق تجلی صفاتی اوصاف او
 خواهد بود و کمالی از کمالات او خواهد بود پس از قطع کما بود و نهایت چگونگی نباشد گفته اند و ذره که پس نیک
 در بین بود و هر چه عمری نگام زند و خود بود و در این فنا و بقا سیر آفاقی و سیر نفسی حاصل شد و طلال اسم مینماید

و نهایت کمال است تا اینجا می رسد بعد از آن اگر شیخ نزد اینها می آید می گویند که معجزه است بحمد الله رب العالمین
سیر را به راکه آنرا سیر فی الله یا به گفته اند نیز نزد اهل حق دارد و این سیر را به ای تمایل داشت و در آن
چنانچه آن و سیر را حصول نفس است که است و جمیع گفته اند که بهر آنجا که در خبر آمده است آن است که این
حجاب من نور طهرت و سیر فانی خرق می یابد چه بهر طریقه از لطائف سلیقه ده هزار حجب خرق میگرد و چون آن سیر
تمام می رسد حجب تمامها خرق گردد و با کمال سیر فی الله تحقیق شود و بمقام وصل میرسد نیست حاصل سیر و سلوک
از رب و ولایت و شجره جابجاء تکمیل ایشان در دنیا با آنچه برین فقیر بعضی فضل درم خداوندی جل سلطان عالم
ساخته اند و آن تسلیم فرموده آنها للنعمة و شکریه للعلیة شریعتی یا عتبروا یا اولی الالبصار بآیات الله که
تعالی و کبریا و البصر لحضرت حق سبحانه و تعالی که چون و چگونه است چنانچه در آفاق است و ای نفس است نیز
پس سیر فانی را سیر فی الله گفتن و سیر فی نفسی سیر فی الله نامیدن نمی ندارد بلکه هر سیر فانی و نفسی را جل سیر
فی الله است سیر فی الله سیر است که بر اصل آن آفاق نفس میرسد و در راه آن است عجب عامل است سیر فی الله که
فی نفسی دارد و آن سیر فی نهایت گفته اند و هر ابدی طاعت آن مجوز شدشته خاکانگشت چو آن نفس در گردن گرفت
و اثره که کان است پس این تقدیر قطع دائره که کان ممکن نباشد و لا جرم که یونان الحرامان اما و الحسنة سرمد و انجمن
ابد و لا یقصد البقاء و غیره فیکف الاصل والاتصال کیف القرب الیکمال سبحان الله هرگاه بر مکان از آب سیر است
کفایت کننده و فی الله را فی الله انکارند و مکان را جو به تصور کنند و چون بر اینچون تعبیر فرمایند از خردان و
پست فطرتان چه بکنند و از آنها حکایت کنند چه بلا شد نفس بکدام اعتبار حق گفته اند جل و علا که سیر از با وجود
حد و نهایت بی نهایت انکاشته ظهور و صفا و صفت و جوی جل سلطان در آن سا که درین سیر نفسی قرار داده اند
آن ظهور ظهوری از طلال سما و صفات است ظهور عین اسما و صفات چنانچه تحقیق نمیشود در غیر این مکتوب کسر
نموده یا نشاء الله تعالی چگونگی و چگونه این سیر و ادب با با وجود علم و نیز بجای سیر و تعالی جایز دارم و در ملک
او تعالی غیر او که سیر است از هر چه حقوق این آگاه بر دس الله تعالی هر چه بر دس خود لازم دارم که با انواع
ترتیب در فی ایشانم از حقوق حضرت و با وجود جل سلطان فوق جمیع حقوق ایشان است و تربیت و تعالی فوق تربیتها
و دیگر آن که سیر بیت و تعالی ازین مذهب است یافته ام و در مکان قدس و تعالی او را آنچه شریکی ساخته احمد الله الذی
خلقنا و ما کان احدنا کذلک و ان صدقنا الله او تعالی چون و چگونه است هر چه بداند و چون و چنانچه سیر از جناب
او تعالی سیر است پس در هر آفاق و سیر فی نفس و در اینجا گفته میشد نباشد و هر چه بداند و هر چه در دوزخ کما هر چند

چون بود پس از آفاق و انفس باید گذشت و اورا سبحانه و تعالی انفس را حیث پنجین در درگاه امکان
آفاق و انفس چنانچه ذات اورا سبحانه گنجائی نیست اما صفات اورا تعالی نیز گنجایش هر چه در انجا ظاهر شود
و عکس اما صفات است تعالی و تقدست و شمع و شال اینها بلکه طلیت اما صفات و مشاییت اینها نیز بیرون آفاق
و انفس است اینها پیش از تعین نیست و زیاده از آفاق قدرت ظهور کرد و بجای گزیر که اما صفات و سبحانه ذکر
ذات او تعالی چون و چگونه اند و بی شبهه نموده تا از آفاق و انفس بیرون زوی سخی طلیت اما صفات او تعالی اندکی
فلیکن احوالی از الاسماء و الصفات تعالی و تقدست عجائب کار و بار است اگر سخنی از محال و مکشوفات لغتیه
خود بگویم که موافق مذاق مشایخ نباشد و مطابق کتب و ابیات ایشان نبود ازین که باور دارد و که قبول کند و اگر نه گوئیم
سما تمجید و تلبیس حق باطل کرده باشیم جواز اطلاق بالا مجوز علی الحق تعالی و تقدس خود با ضرورت آنچه حق است
و شایان جناب تقدس است تعالی انما اینها می دانیم از آنچه مناسب جناب قدس است سبحانه و تعالی سلب نمیکند و از
خلاف دیگران باینکه دارم و عدم خودم از حق لغت دیگران حق تحقق میشود که در محال خود و مذنب بودم و در مکشوف خود
مشتبه باشیم بکار در رنگ خلق صریح حقیقت کار را در انما ایند و در رنگ قمر لیلیه البیض حاصل بود و از حق سازند و از
اطلاق تمام بگذرانند و از شبهه و شال بالا بر نهند و شایه که با بود و مذنب که اما شد حضرت خواجہ مقدس سره میفرمادند که
علامت صحت احوال حصول اقصی است بر کمال الیض مذنب و شایه و چگونه صورت نهند که نهایت بیخایت او تعالی اطلاع
بفصیل احوال مقرر از این بزرگواران سر شده است و معاذ این توحید و اتحاد و احاطه و سرایان مکشوف گشته و حقیقت
مکشوف و شهود ایشان ب حصول سیوته و دقائق علوم و معارف اریان بوضوح بخماییده تا بدست و مقام است و از رید
و تقلیل و کثیرشان بالا ما شاء الله تعالی و از رید آخر الامر تفصیل خداوندی جل سلطانة طاعت که اینهمه تعبیده است
ظلال است و گرفتاری شبهه و شال مطلوب و اورا و اینهاست مقصود ماسواک است و ایمان ناچار روز از بهر فتنه متوجه
جناب قدس بگوشت و از هر چه بدیع چند چون قسم بر آب باشد انی و وجهت جمیع المذی عطل السموات و الارض
حقیقا و اما انما انفسکم اگر محاله است پنجین بود هرگز خلاف مشایخ نیکانند و بطین و تخمین با ایشان مخالفت نکرد
و الیض این خلاف اگر نذر آن صفات و جمیع سلطانه تعلق داشتی سخن از تقدس منزیه او تعالی نبود و الیض طاعت
خلاف مکشوف این کار بر وقوع نیاید و سخن از حق عسرم ایشان ب حصول چه میوسی که من کینه خوشه چنین
خرمنها و دول ایشانم مذنی از لایه در خواستهای غم اینها کرد و انما اینها می دانیم که ایشانند که با انواع تربیت ارامی خسته
اند و با صفا کرم و صاحب امر انتفع گردانیده اما چون کرد که حقوق خداوندی جل سلطانة فوق حقوق ایشانست

چون بحث بذات و صفات او تعالی افتد معاشیه که اطلاق بعضی امور بر ایشان جناب قیاس است تعالی درین موطن منتهی
 و زبیدن و از خلاف دیگران رسیدن از دین و دینیت و دوست و مقام منبکی و اطاعت آنرا بر تمام خلاف علمای شایع
 محکم و سبانه و امور خلافیه مسئله التوحید و غیر ما از راه نظر و استدلال است خلاف این فقیر بایشان مانع این امور از
 کشف شود و علما بقیعین این امور قائلند و این فقیر بحسب این امور بشرط عبور خلاف شیخ علاء الدین و در مسئله وحدت
 وجود بلیغ و علما و عموم میشود و قیاس آن با طریقت هر چند بر کشف در آمده است چه حکما کشف آنرا قیاس اندازد زیرا که
 این مسئله متفلسف و اهل سبک و شکر معارف عمیقانه مافی الباطن است و درین موطن تجسست و اکتفا باین احوال
 و معارف زیاده سوال برین تقدیر شایع بر ظل باشد و حق ماوراء کشف و شهود ایشان بود جواب باطل آنست که محلی
 از صدق ندارد و در این محال و این احوال معارض علی محبت حق است سبحانه و تعالی و احیاء تعالی نمی که نام و
 نشان با سوره انشاید و سیرتشان نگذارد و در هر غیر و غیرت را محو و تملاشی سازد و در وقت ناچار بوسیله
 سکون و سبک و سیرت و در هر حق و وجود و جرق را نخواهد دید و تحلیلی باطل است و بطالان کجا درین موطن
 استیلا و تحلیلی و بطالان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام
 ایشان نگذاشته اند و یک است که باطل از سایه ایشان بگریزد و اینجا همه حق است و بر حق است علما و بطنین تحقیق
 ایشان چه دریا بند و غیره و بیافت صورت چمنند و از کمال ایشان چیزی گیرند و درین است که ما در این احوال
 کمالات دیگر است که این احوال معارض نیست باین کمالات حکم قطره دارد و نسبت بدریا حمله آسمان بته بر سر آید و فرد
 در نه بین غایت پیش خاک تو و جابر بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که آنچه در خرق حجب گفته اند که در سیر فاقی حجب ظلمانی و نورانی
 آسمانها بر تعلق میکردند چنانچه گذشت نزد فقیر این سخن محل خدشه است بلکه خلاف آن ثابت شده و مشهود گشته که
 خرق حجب ظلمانی منوط بطبیعی مرتب است که سیر فاقی و سیر نفسی سیر خرق حجب نورانی بسیر سما و صفات
 و جوی است تعالی تقدس حتی ملایقی فی نظره آسم و لا صفت و لا شان و لا اعتبار فرج بسیر له خرق الحجب النورانی
 بنما منافقت با اصل العریانی و لکن بهر احوال اقل حصول و لا بد الاصل و در وجود پس سیر فاقی معلوم نیست که
 نصف حجب ظلمانی خرق خدشه شود و خرق حجب نورانی اینجا صورت دارد و فایده مافی الباطن و در حجب ظلمانی مراتب
 متفاوتند که سبب استباه میگردد و در حجب نفسانی و ظلمت خرق حجب قلبی است مثلاً پس قلیل الظلمه اگر فرد و الضوء
 نورانیت نیست و انما به و ظلمانی و نورانی است و نورانی است و نورانی است و نورانی است و نورانی است و نورانی است
 بر گیرنده خلط کند و نشاء و شتاب را از یافته ظلمت را و بگوئیم تو انک فی فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم

و طریقے کہ این فقیر را بہ تسلیم آن شرف ساخته اند رہیست کہ جامع جذبہ سلوک است و تخلیہ و تخلیہ تجلیہ و تجلیہ بجام جمیع اعضاء و تصفیہ و تزکیہ بدن و وطن با یکدیگر مقرر و سیر نفس بدان مقام متضمن سیر فاق است و درین تصفیہ تزکیہ است و درین تجلیہ و تجلیہ نفس جذبہ حاصل سلوک است و نفس شامل آفاق لیکن مقدم ذاتی بر تخلیہ جذبہ است و تصفیہ تزکیہ بقیت ذاتی مانع نظر نفس است از آفاق پس ناچار درین طریق راه اتر گشت و بوصول نزدیکی تر شد با یکدیگر گوئیم کہ این طریق البته محمول است و احتمال عدم حصول آنجا مقصود است از حضرت حق سبحانہ و تعالی استقامت مسالت باید نمود و فرصت باید طلبید آنکہ گفتیم کہ این طریق البته محمول است زیرا کہ اول قدم این راه جذبہ است کہ بدین وسیلہ حصول و مواقع توقفات یا ممانعت سلوک است یا بطون جذباتی متضمن سلوک نباشد و درین طریق ہر دو مانع رفع است زیرا کہ طفلی است کہ در ضمن جذبہ حصول این دو کسب اینجا سلوک حاصل است و نہ جذبہ اتر تا سدر راہ کہ در دو این طریقے است کہ شاہ راہ انبیا است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات این بزرگواران ازین راہ بمنازل و وصول علی تفاوت مراتب رجا تہم سیدہ اند و از آفاق و نفس اسبابی کہ قطع کردہ کام دیگر میاد را و آفاق و نفس نہادہ اند و معالہ را از سلوک جذبہ فوق بردہ زیرا کہ نہایت سلوک نہایت سیر فاقی است و نہایت جذبہ نہایت سیر نفسی و چون سیر فاقی و نفسی نہایت رسیدہ معاملہ سلوک و جذبہ تمام گشت بعد از آن نہ سلوک نہ جذبہ یعنی فراخ و در ہم میزد و بنا کنی سالک مجذوب نیست زیرا کہ نزد اینہا ماوراء آفاق و نفس قدر نگاہ نیست اگر با فرض عمر ابدی یا بند و سیر نفس منہا نمایند و ہنوز آنرا تمام نہ اند بزرگی گوید

فرہ کہ پس نیک و پس بد و مدگرہ عمری مانگند و در خواب و بیداری یکجہ گذشت و دیگری فراماید التجلی من الذات لایکون الا بصوۃ التجلی کہ فالتجلی لہ ما راہی صورتہ فی مراتب الحق ما و راہ الحق و لایکن ان راہ باید است کیہ بران سن و بعد از نہایان سن کہ توسل ایشان درین راہ چشم و اگر کردہ ام و متوسط شان ازین مقولہ لب کشادہ در طریقت سبق الفت با ایشان گرفتہ ام و یکملہ مولویت از توجہ شریفہ شان حاصل کردہ ام اگر علم دارم طفیل ایشان است و اگر حضرت ہم اثر اتفاقات ایشان طریق اندراج نہایت فی البعد ازین بزرگواران آہوختہ ام و نسبت آنجہ از بخت قبولیت از ایشان اخذ نمودہ و بیک نظر ایشان آن دیدہ ام کہ مردم در اربعین نہ بینند و بیک کلام شان آن یافتہ ام کہ گیران در سنین نہایند آنکہ تیر زیافت یک نظر شمس درین مدطعہ زندہ بر دہہ سحرہ کند بر جلہ چہ خوش گفت آنکہ گفت

لقد شبت عجب قافلا لا زلزلت کبر نہ از رہ پنهان بزم قافلہ را بحد علو خط و سمویت ابتدا طریقت را از سیر نفسی قرار دادہ اند و سیر فاقی را

و ضمن آن سیر قطع نموده سفر در وطن و عبارت ایشان کثایت از سیرت در طریق این بزرگواران آمده و سبب
 و بوصول نزدیک تر و نهایت سیر دیگران برایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند تا نهایت را در بردارایت درج
 میکنند با لجه طریق این بزرگواران میان سائر طریق شایع قدس سره و جمیع سیما عالی است و حضور اکابر ایشان
 تو ان گفت که فوق اکابر می باشد اکثرشان است از اینجا است که فرموده اند نسبت ما فوق جمیع نسبت است و از نسبت
 حضور اکابر می فرود گشته اند لیکن چون در مآورد آفاق و انفس با و سلوک و جذب و ولایت اولیا را قدرنگاه نیست
 و گذرگاه نیست نه ناچار این بزرگواران نیز بیرون از آفاق و انفس خیزند و داده اند و از مآورد سلوک و جذب به سخن نیز
 آمده و باندازه کمالات و ولایت میفرمایند اهل الشجره از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند هر چه می شناسند
 در خود می شناسند و حیرت و ایشان در وجود خود است و فی انفسکم ان لا تبصرون سبحان الله و المنة که این
 بزرگواران هر چند بیرون از انفس خیزد داده اند اما اگر فشار انفس هم می بینند میخوانند که انفس و انیز در رنگ
 آفاق تحت لا سازند و جلالت غیرت نفی آن نمایند حضرت خواجیه بزرگ قدس سره میفرمایند هر چه دیده و شنیده
 و دانسته شد آن به غیر است بحقیقت کماله لانی آن باید کرد و نقش بندند ولی بند به نقش نیند هر دم از
 بواجبی نقش و گرایش از بند نقش بندانی و یک از نقش پاک چه نقش با هم گره پاک از لوح خاک بند
 اینجا سیرت باید دانست که نفی غیرت و دیگر است و از تقای غیرت دیگرشان ما بینها و آنکه گفتیم که ولایت را
 بیرون جذب و سلوک و آفاق و انفس قدرنگاه نیست زیرا که مآورد این ارکان اربعه و ولایت مبادی
 و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت را از ان شجره بلند بالا دست کوتاه است اکثر از اصحاب انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیما و اعلی از سائر ائم بیت حیت و درایت انبیا علیهم الصلوات و التحیات باین دولت ممتاز
 گشته اند و باین راه جامع جذب و سلوک قطع منازل بعد نموده در مآورد سلوک و جذب قدم نهاده اند
 و از دایره ظلال تمام بیرون رفته انفس در رنگ آفاق و پس گذشته اند در مقام تجلی ذاتی برقی که
 دیگران را کمال برقی انی طیف است و ایشان ادا نمی است بلکه معالیه این بزرگواران فوق تجلی است چه برقی
 و چه غیر برقی زیرا که خواص طلیست می طلبند و نقطه از طلیست برین بزرگواران از کوه عظیم است بهریت کار این
 بزرگواران جذب و محبت آملی است جل سلطان و چون غنایت بیغایت خداوندی جل سلطان و عظم شان
 محبت مسافه فساد استیلا می یابد و قوت و غلبه پیدا میکند تا چاه محبت با سکو درجه قدر جت و بزر وال
 می آید و خلق گرفتاری انبیا را بدید میگرد و چون صاحب دولتی را با سبب محبت خداوندی

جل سلطان محبت است و با کمال نوازل گشت و محبت و گرفتاری جناب قدس خداوندی جل سلطان به جای داشت
 تا جا را و صانع را و خلق را و هر چه بود و تمام قطع شد و تعلی با خلاق جمید گشت و مقامات عشره متحقق آمد
 و آنچه سیر فراقی تعلق داشت به موقوفه سلوک تفصیل و به ریاضات و مجاهدات رسید و فی سیرت زیر که محبت
 تقاضا اطاعت محبت بنیاید و چون محبت بکمال رسید اطاعت تمام آمد و چون اطاعت محبوب بر و بر تمام باز آمد
 و توفیق بشری حاصل گشت مقامات عشره پیش و بهین سیر محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر نفسی نیز انجام رسید
 زیرا که بهر خداوند فرموده علیه و علی آله الصلوٰه و السلام المخرج من احب و چون محبوب مادر است آفاق
 و انفس است محبت این سیر محبت از آفاق و انفس باید گذشت پس ناچار سیر نفسی را نیز و پس گذارد
 و بدست محبت حاصل کند پس این بزرگواران بدست محبت نه بافاق کار دارند و نه با نفس بلکه آفاق و انفس
 تا هیچ کاریشان است و سلوک و جذب بطریق معامله شان سرانجام این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب
 آنرا لازم است و اطاعت محبوب بر موطبات این شریعت است فلی صابها الصلوٰه و السلام و التیمه که دین مصطفی و
 تعالی پس علامت کمال محبت کمال اتیان شریعت آمد و اتیان کمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است
 اخلاصی که در جمیع اقوال و اعمال صورت بند و در جمیع حرکات و سکانات متصور باشد که نصیب غلبه است
 بفتح لام مخلصان بکسر اللام ازین معاینه در یابند و مخلصان علی خطر عظیم شنیده باشند بر سر اصل سخن برویم
 و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذب و تصفیه تطهیر انفس است از اخلاق ردیه و اوصاف ردیه که رئیس
 آن همه دناغم گرفتاری است با نفس حصول مرادات و هوارهای انفس است پس سیر نفسی چاره بود و از
 صفات ذمیه صفات حمیده رفتن گذرنه و سیر آفاق خارج از مقصود است و عرض مقتدر آن مخلوق نیست
 زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری انفس است چه هر چیز را که کسی دوست میدارد بواسطه دوستی خود
 دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست میدارد برای تمتع و انتفاع خود دوست میدارد و چون در
 سیر انفسی دوستی خود بواسطه استیلا محبت حق جل و علا از انزل گشت و دوستی فرزند و مال و زمین آن خیر ازل
 شد پس سیر انفسی فردی آمده و سیر آفاقی بطیفیل و ضمن میگشت لهذا سیر انبیا علیهم الصلوٰه و التسلیمات
 با نفس مقصود گشت و آفاقی بطیفیل و ضمن منقطع شد بلی سیر آفاقی بهم نیک است اگر فرصت قطع آن
 بدیند و بی تحمل توقفات با انجام آن رسانند و اگر فرصت قطع آن ندینند و بی توقفات بیتلا سازند
 نزدیک است که سیر آفاقی را داخل بالاینی شمرده شود و از موانع حصول مطلوب بعتدا و خود آید سیر انفسی

هر قدر که قطع کرده شود و مفتوح است که اگر سینه بجهنم رشتن است نعمت عظیم است که این سیر را انجام
 رساند و بیرون دایره انفس خرابه در کاه است که کسی تلونیات انفس را در آفات فانی مشاهده نماید
 و تغییرات خود را در آفاق محاشه کند چنانچه صفائی قلب خود را مثلاً در مرآت مثال معلوم سازد و آن
 صفای بصورت نور شمع به بین چرخ را و جردان خود را کار را بنمایند و بفراست خود صفائی آرزو را که کند
 مثلاً مشهور است که دوازده ساله را بطیب چه حاجت چه بود جان صمیم خود تلونیات احوال خواهد در یافت
 و بفراست محنت و سقم خود معلوم خواهد ساخت آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات
 بسیار دارد اما جمیع آنها را جمیع به غلال است و تسلی شبیه و مثال هر گاه سیر انفسی بطلال خلق داشته باشد
 چنانچه در سائل و مکاتیب تحقیق آن نموده است سیر آفاقی باید که بطل انطل متعلق شود چه آفاق
 همچون طل است سیر انفس را در مرآت است نه ظهور را در اسبانه باید داشت که احوال انفس در مرآت
 آفاق مشاهده مینمایند و صفای و تجلیه را از انجا معلوم میسازند در رنگ آنست که کسی در خواب
 یا در واقع در عالم مثال خود را یا در شاه بیند یا خود را قطب وقت آنجا مشاهده نماید بی الحقیقت
 نه یا در شاه است و نه قطب است یا در شاه و قطب آنست که در خارج یا این به حسب مشرف گردانیده مافی الباطن
 ازین خواب و ازین واقع استعدا و یا در شاهیت قابلیت قطبیت را معلوم میگردد و جانی باید کند
 تا معامله از قوت بفعل آید و او گوش یا خوش رسد در ناخن فیه نیز ترکیه و تجلیه نمود و سیر انفسی است
 آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد و قابلیت ترکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر انفسی خود را
 مرکزی و مظهر نه بیند و بوجدان خود را مصنف نیابد بی الحقیقت از فانی نصیب است و از تحقق بقا آملی بهره است
 و از اطوار کعبه بجز پست بدست نیآورده پس ناچار سیر انفسی داخل سیر الی الله گشت و تمامی سیر
 الی الله که مقام فنا است مربوط تمامی سیر انفسی شد و سیر فی الله بر اصل بعد از سیر انفسی صورت می بیند
 و کیفیت الوصول اسل سعاد و دو دنیا بقدر لیل الجبال و دو هنر خیر و سعادت آثار را چون سیر انفسی
 تعلق علمی و جمعی که بذات ساکن منسوب بود در ائسل میگردد و گرفتاری که خود داشت مرتفع میشود
 و گرفتاری دیگران در ضمن زوال گرفتاری ذات او نیز زائل می گردد و دیگر قاریهای دیگران
 بواسطه گرفتاری خود است چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس راست آمد که سیر آفاقی
 در ضمن سیر انفسی قطع گشت و ساکن بهین تکمیل هم از گرفتاری دیگران نجات یافت پس

باز از آن تحقق معنی سیر نفسی و معنی سیر فانی بی تحلف و پست آمده چنانچه حقیقت سیر نفسیست و قطع تعلقات
 و سیر در آفاق است چه قطع تعلقات نفسیست و سیر در نفس است و قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر نفسی صورت
 میابد سیر در آفاق است بخلاف سیر فانی و سیر نفسی بطور دیگر آن که ممتنع و تجلی است چنانچه گذشت بلی هر جا
 حقیقت است از تحلف آزاد است و الله سبحانه و تعالی بشتویش و ظهور اسماء و صفات و اوصیای جل سلطان و در آن
 ساکن که در سیر نفسی گفته اند و از تجلی بعد تجلی است و اندنی حقیقت آن ظهور بطور اسماء و صفات نیست
 و تجلی بعد تجلی نه بلکه ظهور ظنی از ظلال اسماء و صفات است که محصل تجلیست و سهل تر که تصفیه یا شست
 که سبقت از آن طرف است که مناسب به تدریج است اول ظهور ظنی از ظلال مطلوب در مراتب طالع حصول
 می یونند و تا ظلمات و کدورت طالب از ازل گردانند و تصفیه و تزکیه در اصل کند بعد از زوال ظلمات حصول
 تزکیه و تصفیه که مربوط به سیر نفسی است تجلی صورت می بندد و دست تعدد تجلی پیدا می شود و شایان ظهور اسماء و صفات
 و اوصیای جل سلطان میگرد و پس سیر نفسی تحصیل تجلی است که منوط تزکیه و تصفیه است و تجلی که در سیر فانی متوهم
 شده بود صورت تجلی بود و حقیقت تجلیه با در سیر نفسی حصول تجلیه ظهور و ظهور و چنانچه گفته اند از این بیان
 لازم آید که پیوستن ظنی بر پیوستن مقدم است تا ظنی از ظلال مطلوب در مراتب ساکن منعکس نشود و اگر گسستن
 غیر مطلوب متصور نباشد یا پیوستن باصل بعد از حصول گسستن است پس از شاخ هر که پیوستن را مقدم
 داشته است مراد از آن پیوستن ظنی باید داشت و هر که گسستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از آن
 پیوستن باصل باید نمود تا زراع و فلقین بلفظ راجع گردد و شیخ ابو سعید خراسانی قدس سره درین مقام متوقف است
 میگوید تباری نیایی تا نیایی نرسد که نامش بیرون شده معلوم گشت که یافت ظنی پیش از رسیدن است و یافت
 اصل بعد از رسیدن ظلاً اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از
 ظلمات خالی سازد و صفای بعد از زوال ظلمات حصول همه فاعل و نفس آفتاب است پس ظهور ظلال آفتاب از زوال
 ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع باد شایان بعد از حصول تجلیه و تصفیه است
 هر چند تجلیه و تصفیه بی مقدمه طلوع شان متصور نیست لکن الحق و الواقع انزع و زال الاشتهار و الله سبحانه و تعالی اعلم
 مکتوب چهل و سوم بمولانا محمد فضل صدور یافته در بیان معنی آنکه گفته اند در آن حضرت ذوق یافته است
 نیافت و در تحقیق اندر رنج نهایتی فی ابد ایچ که خاصه این طریق علیه است و بیان فضیلت این طریق بطریق
 دیگر مانیانک الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین هم صطفی و عبارات مشایخ این طریق علیه قدس الله تعالی

امرایم واقع شده است که در آن حضرت جل سلطان ذوق یافتند یافت این سخن مناسب مقام
 و اندراج نهایت در بدیه است که موطن جذبه خالصین بزرگواران است و در آن مقام حقیقت یافت نیست
 که مخصوص بانهما است لیکن چون چاشنی از نهایت در بلایت درج کرده اند ذوق یافت انجلیست
 و چون از جذبه معالی بیرون رود و از ابتداء متوسط آید ذوق یافت نیز در رنگ یافت و بعد آمدن یافت
 باشد ذوق یافت و چون کانه نهایت رسد یافت میسر گردد و ذوق یافت محقق گردد و چون ذوق یافت
 در غایت معقود است تا چارالقدر و حلاوت در حق می کمتر است منتی ذوق و حلاوت را در قدم اول گذارسته است
 و در آخر محمول از او به حلاوت و بی مزگی گشته که آن رسول الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم و بارک
 متوکل الخیر در آن فکر است و چون منتی را یافت مطلوب میسر شده ذوق یافت چهره معقود است و منتی
 چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا یافت جواب دولت یافت نصیب باطن منتی است که بعد
 القطع متعلق از که بظاهر خود درشت باطن است و منتی گشته است و چون باطن را در بطن باطن متعلق کمتر
 مانده است تا چنانست باطن بظاهر است بطن را یافت باطن ظاهر ذوق نگیرد و لذت نشود پس باطن منتی را
 یافت مطلوب حاصل بود ظاهر و ذوق آن نیافت نباشد باقی مانده ذوق باطن که یافت نصیب است و چون
 باطن نصیب از چونی یافته است آن ذوق از دینار عالم چونی خواهد بود و در در که ظاهر که کمتر سرچون است نخواهد بود
 پس باطن است که بظاهر نفسی ذوق از باطن نماید و باطن را نیز در رنگ شود و حلاوت داند چه ذوق چون دیگر است
 و ذوق چون دیگر چون ظاهر منتی از ذوق باطن و جبر غار و ظاهر باطن منتی چه خبر خواهند داشت
 و غیر از آنکه نصیب باطن چه خواهد بود و ذوقی که لغیرشان در آید ذوق ظاهر است که از عالم چون است از بی است
 که سماع و قوس و صیحه اضطرار است اشیاء اینها که از احوال ظاهر است و از اذواق صورت نزد ایشان عزیز الوجود
 و عظیم القدر بلکه بسیار است که لذواق بود چید را منحصر درین امور داند و کمالات و ولایت را در غیر این امور
 نه انکار خواهد بود اسم الله سبحانه سواد الصراط احوال ظاهر است باحوال باطن حکم چون دارد و نسبت به چون
 قیاس است شد که باطن منتی هم یافت دارد و هم ذوق نیست فایده مافی الباطن چون آن ذوق از عالم چونی نصیب
 دارد و دیگر ظاهر را می در آید بلکه ظاهر نفسی آن ذوق حاکم است چند بیافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما
 ذوق آن یافت را نمی در آید پس ذوق بظاهر توان گفت که منتی را یافت میسر است اما ذوق یافت معقود است
 و در مرتبه رسیدن طریق عالمی که ذوق یافت اثبات مینماید با وجود نقد آن یافت توسط گشتن بزرگواران

در ابتدا چاشنی از آنها درج مینمایند و طریق انعکاس بر توی از نهایت در باطن مبتدی رسیدی اندازند
 و چون ظاهر مبتدی بباطن او در قیاس و قوت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن بر تو
 نهایت و آن چاشنی و لایت از باطن ظاهر مبتدی میدود و ظاهر بزرگ باطن او منصف می سازد و ذوق
 یافت به اختیار در ظاهر او پیدا میگردد پس است آنکه که در مبتدی حقیقت یافت مفعول دست و ذوق یافت
 حاصل است ازین بیان علو طریق که انقباض بندیه قدس الله تعالی اسرار هم در تحت نسبت علیان
 معلوم میشود و حسن تربیت و کمال استقامت این بزرگواران در حق مریدان و طالبان مغموم میگردد و در قدم
 اول آنچه خود دارند یا ندانند حوصله مرید رسید مطالب صادق عطا میفرمایند و بعلاوه ارتباط حبی
 با کفایت و انعکاس تربیت او مینمایند بعضی از مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرار هم از حق
 اندراج نهایت فی البدایه که ازین بزرگواران صادر شده است در اشتباه اند و حقیقت این سخن نزد دانش
 و تجویز نمی کنند که مبتدی این طریق بر این منتهی طرق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی این طریق
 با منتهی طرق دیگر از کجی فهمیده اند پیش از اندراج نهایت در بدایت ازین بزرگواران سر برزده است و این
 عبارت دلالت بر مساوات ندارد و مقصودشان آنست که درین طریق شیخ منتهی به توجه و تصرف خود چاشنی از دولت
 نهایت خود و طریق انعکاس مبتدی رسید عطا می فرماید و در بدایت او نمک نهایت خود از ترانج مینمایند و است
 کجاست و محل اشتباه که امام و حقیقت آن چه گنایش تر دوست و این اندراج و دوستی است پس عظیم مبتدی این
 طریق هر چند حکم منتهی ندارد اما از دولت نهایت بی نصیب نیست فرغنا اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق و حصول
 وطنی منازل آن ندهند از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره کم کسایت او را ملحق و مکمل خواهد ساخت
 مبتدی آن بخلاف طرق دیگر که از نهایت دور اند و در قطع منازل طی مسافت زیر بار وای هزار وای اگر
 ایشان را فرصت این قطع ندهند وطنی مسافت در حق ایشان تجویز نمینمایند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدی
 طرق دیگر فرق واضح گشت و غریب این مبتدی بر دیگر است با بیداریت لایح شد باید دانست که در میان نهان
 این طریق و طرق دیگر همین قدر فرق است و غریب این منتهی بر نهان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه
 نهایت این طریق علیه را دور از نهایت سائر طرق مشایخ است این سخن را ازین باور دارند یا نگردد بر نهان
 آیند شاید باور دارند نهانست که بدایت و نهایت آینه باشد از نهایت دیگران البته انقیاد خواهد داشت و ناچار
 نهایت آن نهایت خواهد بود و مسافت آن که نکوست از بارش پیکر جمعی از متعصبان سلاسل دیگر میگویند که نهایت

[illegible]

و سلام علی عباده الذین مصطفی پسیده بودند که صوفیه بوحده وجود قائل اند و علما آنرا کفر و زندقه
 میدانند و هر دو طائفه از فرقه ناجیه اند حقیقت این محاله نزد اوصیت محبت آثار تحقیق این محبت را این فقر
 در مکتوبات و رسائل شوقیه تفصیل نوشته است و نزاع فریقین البغض راجع داشته من در کتب چون پرسیده اند
 سؤل را از جواب چاره نبود بفرورت چند کلمه نوشته اند بدانند که از صوفیه علمیه هر که بوحده وجود قائل است و شیاری را
 عین حق می بیند تعالی و حکم همه است میکند مراوش نیست که اشیا با حق جل و علا متحد اند و نیز به تنزل نمود تشبیه
 گشته است و حجب ممکن شده و چون به چون آمده که این همه کفر و الحاد است و ضلالت و زندقه آنجا است اتحاد است
 نه غیبیت نه تنزل است نه تشبیه فهو سبحانه الا ان کما کان سبحانه من لا تغییر بذاته و لا بعد فاته و لا فی اسمائه
 بمحدوث الا که ان او سبحانه و تعالی بر جهان مرافقت اطلاق خود است از اوج و جو یک جنیض امکان میل نموده
 بلکه معنی همه است آنست که اشیا نیستند موجود است تعالی و تقدس نمود که ناالحق گفته مراوش کن نیست
 که من حقم و با حق متحدم که آن کفر است و حجب قتل او بلکه معنی قول او آنست که من شتم موجود حق است سبحانه
 غایه مانی الباب بصوفیه شیاری را ظهور حق میدانند تعالی و تقدس بجائی است و صفات او سبحانه می انگارند
 به تشبیه تنزل و به مظنه تغیر و تبدل در رنگ آنکه ظل از شخص مستر شود نمی توان گفت که آن ظل از شخص
 مستر است و نسبت غیبیت دارد و یا آن شخص تنزل نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه آن شخص بصرف
 اصالت خود است و ظل از وی بوجود آمده است بی تشبیه تنزل و تغیر هر چند در بعضی اوقات جمعی از بواسطه
 کمال محبت که بوجود آن شخص پیدا کرده اند و دو سایه از نظرشان غشی گردد و غیر از شخص پنج چیز میشود
 ایشان نباشد شاید که بگویند که ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است و موجود همان شخص است پس ازین تحقیق
 لازم آمد که اشیا نزد صوفیه ظهور است حق اند تعالی نه عین حق جل سلطان پیش از حق باشد تعالی نه حق جل شان
 پس معنی کلام ایشان که همه است همه ازوست باشد که شتوا علما اگر است و نزاع در میان علما اگر کم و صوفیه
 عظام کثر هم اند سبحانه الی یوم القیام فی الحقیقت ثابت نباشد و مال قولین یکی بعده انقدر فرق است که
 صوفیه اشیا را ظهور است حق میگویند تعالی و علما ازین فطنیز شاشی نمایند از جهت تحرر نمودن از توهم حلول و
 اتحاد و ال صوفیه شیاری را بوجود ظهور است معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج جز حق ندای بیننده سبحانه و علما
 اشیا را موجود خارجی میگویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت شد چرا که صوفیه هر چند عالم را معدوم خارجی میدانند
 اما در خارج وجود هم می آورند اثبات نمیند و اراوت خارجی میگویند و از کثرت تشبیه راجیه انکار میکنند و مع کتب

میگویند که این وجودی که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن موجود است همیشه که با ارتفاع و هم مرتفع گردد
و ثبات و استمرار ندارد بلکه این وجود و همی و این نمود خیالی چونکه تصنیع جوی است سبحانه و از تقاضای
قدرت کامله است تعالی از ذوالعظمت است و از خلل مصنون معامله این نشاء و آن نشاء و آن مربوط است
سوفطائی که عالم را در تمام و خیالات میدارند ارتفاع اشیا را با ارتفاع و هم خیالی می انگارند و میگویند که
وجود اشیا تابع اعتقاد است نفس مرتفعی ندارند اگر آسمان از زمین عتقا کنیم زمین است و زمین عتقا و آسمان
و شیرین اگر تلخ دیم تلخ است و تلخی با اعتقاد شیرین بالجمله این مختصران انکار ایجاد صلح مختار حل سلطان نمایند
و اشیا را با و تعالی مستند نمیدارند ضلع افاضه پس صوفیه اشیا را در خارج وجود و همی که ثبات و استمرار دارد
و با ارتفاع و هم مرتفع نمیکرد و ثبات مینمایند و معامله این نشاء و آن نشاء که مخلد و نمود است بان وجود
مربوط میدارند و علم اشیا را در خارج موجود میدارند و حکام خارجی ابدی را بر اشیا و مرتب میدارند مع و کب
وجود اشیا را در جنب وجود حق حل ملاضعیف و تخفیف تصور مینمایند و وجود ممکن را نسبت به وجود واجب تعالی
و القدس پاک میدارند پس در تعیین اشیا را در خارج وجود ثبات گشت که احکام این نشاء و آن نشاء
بدر آن مربوط است و با ارتفاع و هم و خیالی غیر مرتفع است فارفع النزاع و زال الخلاف غایه مافی الباب صوفیه
آن وجود را همی میگویند بواسطه آنکه در وقت عروج وجود اشیا از نظر ایشان مخفی میگردد و غیر از وجود حق اهل نشاء
در نظرشان مینمایند و علم از اطلاق لفظ و هم بر آن وجود و همی مینمایند و وجود و همی میگویند تا قاصر نظری
به ارتفاع آن حکم کنند و از ثواب انذار آن اشیا را تمام سوال صوفیه که اشیا را وجود و همی اثبات مینمایند و مورد
شأن نیست که این وجود با وجود ثبات و استمرار نفس امری نیست وجودی جز و در و هم ندارد و غیر از نمود نصیب
اوست و علم اشیا را در خارج موجود میدارند با وجود نفس امری قائم بر باقی جواب وجود و همی و نمود خیالی
چون با ارتفاع و هم و خیالی مرتفع نشاء نفس امری گشت از یک که اگر فرض کنیم احوال و هم جمیع و ایمان این وجود
ثبات است بزوال آنها هرگز ازل میگردد و لا محاله واقع و نفس الامر لابد از بقید است که این نفس امری که در وجود
ممکن اثبات نموده می آید و جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشی دارد و نزدیک است
که آنرا در موهومات و تخیلات شمرده شود در زمان فرد کلی مشکاک که با یکدیگر تفاوت فاش دارند چنانچه وجود
ممکن که نسبت به وجود واجب تعالی حکم لاشی دارد و نزدیک است که آنرا در عدا مت شمرده اند فلانزع فی الحقیقت
سوال وجود و همی اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس امری موجودات متعدد باشند نفس الامر یک وجود بود

و این منافی وحدت وجود است که مقرر صوفیه وجود است جواب هر دو نفس امر است وحدت وجود هم نفس
 امر و متحد و وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است تو هم اجتماع تقضین مرفوع است این
 بحث بشایر روشن گردد و صورت زید مثلاً که در مراتب اینها نفس امر در مراتب هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن
 صورت نه در شخص مراتب و نه در روح آن مراتب بلکه وجود آن صورت در مراتب باعتبار تو هم است و پیش از آنکه
 خیالی آنرا در مراتب حصولی نیست و این وجود همی و ارا و ذه خیالی که صورت را در مراتب پیدا شده است نیز نفس
 امر است لذا اگر کسی گوید که من صورت زید را در مراتب دیده ام عقلاً و عرفاً و در این کلام دق میدانند محقق
 می انگارند چون بجا ایمان بر عرض است اگر شخصی بگوید که خود را در مراتب دیده ام و الله من صورت زید را در آن یافته ام
 می باید که بحث نشود پس درین صورت هم عدم حصول آن صورت زید در مراتب نفس امر است و هم حصول آن صورت
 در مراتب و اعتبار تخیل و تو هم نفس امری اما نفس امر سابق مطلقاً نفس امر است و نفس امر لاحق توسط تو هم و تخیل است
 عجب معالک است اعتبار تو هم و تخیل که منافی نفس امر است اینجا همان اعتبار محصل نفس امر گشته است از دله
 لما حصل ثم نفس الامر مثال دیگر لقطه حواله است که باعتبار تو هم و تخیل صورت دایره در خارج نبوده
 پیدا کرده است در اینجا هم عدم حصول دایره در خارج نفس امر است هم حصول آن دایره باعتبار تو هم و تخیل
 نفس امری لیکن عدم حصول دایره مطلقاً نفس امر است و حصول آن دایره با ملاحظه تو هم و تخیل نفس امر است
 پس اول مطلق است و ثانی مقید است پس تو هم نفس امری باشد و وحدت وجود مطلقاً نفس امری باشد و وحدت وجود باعتبار
 تو هم و تخیل نفس امری گشته پس ملاحظه اطلاق تقید در میان این دو نفس امر متناقض نباشد و قبل تقضین
 ثابت بود و سوال چون زوال و هم جمع و ایمان فرض کرده شود وجود همی و نمود خیالی چگونه ثابت باشد
 جواب این وجود همی بحر داخل است و هم حاصل نشده است تا بزوال و هم ازل گردد و بلکه صیغ حق جل و علا در مرتبه
 و هم حاصل گشته است و ایمان پیدا کرده است ناچار بزوال و هم غلط بنده شود و وجود همی باین اعتبار گویند که
 حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حسن و هم خلق فرموده است و چون خلق است تعالی امر مرتبه که باشد از زوال غلط
 محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته و مرتبه که خلق کرده باشد
 هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس امر است و آنکه گفتیم که حضرت
 حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حسن و هم خلق فرموده است یعنی شایر از مرتبه ای که فرموده است که آن مرتبه را حصول
 و ثبوتی نیست مگر در حسن تو هم در رنگ آنکه تشبیه بانی خیرهای غیر واقع را نمائند و یک چیز را ده چیز دانند آن

و چه چیز خصوصاً نیست مگر در حس و در نفس امر خبیث و این دو چه چیز را که نموده است اگر
 بقدرت کامله خداوندی جل سلطانة ثبات و استقرار پیدا کنند و از خلل و سرعت از دال محظوظ باشند نفس امر
 میگردد پس آن دو چیز هم در نفس امر مستند و هم مستند لیکن بیدار اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و هم کرده شود
 نیستند و بلا لحاظ حس و هم هستند قصه مشهور است که در یکی از بلاد هندوستان شعبه یازان پیش سلطان بنیاد
 شعبه یابری نموده بود و درین اثنا بطالع شمشیر باغ درختها انبیه نظر آوردند و نمودی بود اینهار اظهار
 ساختند و در همان مجلس نمودند که آن درختهای کلاش اندو بار آوردند و در مجلس از آن بارها تناول
 نمودند و در وقت آن سلطان حکم کرد که شعبه یازان قتل رسانند چه داشتند و بود که بعد از طور بزرگ شیده باز
 بکشتن آن شعبه بقدرت خداوندی جل سلطانة بحال خودی ماند و اتفاقاً چون آن شعبه یازان را
 آن درختها انبیه بقدرت خداوندی جل سلطانة بحال خود ماندند و شنیده ام که آن درختها تا این زمان
 بحال خود ندرم از یوه آنها بخورند و ما ذلک علی الله لعنة پس در صورت تننازه فی حضرت حق سبحانه
 و تعالی که جزاد و در خارج نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات اسماء صفاتی خود را در پرده
 صورت کمالات و مرتبه حس و در هم ظاهر ساخت و بوجود و همی ثبوت خیالی آن کمالات را در مجالی اشیاء
 جلوه گر گردانید یعنی اشیاء را بطریق آن کمالات و مرتبه حس و هم ایجاب فرموده تا نمود و همی در ثبوت
 خیالی پیدا کرد پس بود اشیاء باعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را
 استقرار و ثبات گرامت فرموده است و در صانع اشیاء اتفاق مرعی داشته و معامله بدی باینهار مربوط
 ساخته تا چار وجود و همی در ثبوت خیالی اشیاء نیز نفس الامر گشته است و از خلل محفوظ باشد پس اگر گفت
 که اشیاء در خارج باعتبار نفس الامر هم وجود دارند و هم وجود ندارند لیکن بیدار اعتبار چنانچه مگر گشت
 حضرت والدہ بزرگوار این فقیر که از علما محققین بودند قدس سره میفرمودند که قاضی جلال الدین اکر می
 که از علما متبحر بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت اگر وحدت است شریحت که بنای آن بر
 احکام تنبیه و تهاذیر است باطل میگردد و اگر نفس امر کثرت است قول صوفیه که بوحث وجود قابلند
 باطل میشود و حضرت ایشان را در جواب او فرمودند که بدو نفس الامر است و از بیان فرمودند بخاطر فقیر نموده است
 که در بیان آن چه فرمودند آنچه در بیوت بنیاط فقیر نختند در تسویه آورده و الامر الی الله سبحانه پس صوفیه
 که بوحث وجود قابل اند و علما که بکثرت وجود خاک اند نیز محض سبب احوال صوفیه بلکه وحدت است

و مناسب احوال نکما کثرت زیر که منبای شریع بر کثرت است و تعاییر احکام بکثرت مربوط است دعوت ابنیا
 علیه الصلوات و التسلیمات و تخیم و تعذیب بخردی بکثرت تعلق دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بکلمه واجبست
 ان اعرف کثرت را میخواند و بطور اوست میدارد و ابقاء این مرتبه نیز خردوست چه ترتیب این مرتبه مرضی
 و محبوب است لعل المیسر است سلطان فی شان را خدمت چشم باید عظمت و کبر مای اود ازل و اوقار و نکسار
 در کار است معامله وحدت وجود بهر چند کالحقیقه است و محاله کثرت نسبت با و در رنگ مجازند آن عالم را
 عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز نامطورا چونکه محبوب و تعالی گشته است و بقای ابدی شایار را
 عطا فرموده است و قدرت را در لباس حکمت آورده است و کسایب اود پوشش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمجور
 شده است و این مجاز تعارف گشته نقطه حواله بهر چند کالحقیقه است و دائره که ناشی از ان نقطه است کالمجاز
 اما حقیقت آنجا مجورست و آنچه تعارف است مجاز است و ایضا پرسیده بودند معنی این قول اخلاص الله
 عبد المصطفی کذباً و انشد که چون دوست دارد حق تعالی سبحانه بنده را ذنب زدی صادر نشود که اولیا
 حق جل و علا از ارتکاب ذنوب محفوظ اند اگر چه جائز است که ذنب را ایشان صادر شود و بخلاف آن بسیار
 علیه الصلوات و السلام که از ذنوب محصوم اند جزا صد و زنب هم از ایشان سلو است و چون ذنب از
 اولیا صادر نشود و یقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب لایضره ذنب دوست است
 کما لا یخفی علی ارباب العلم و نیز تو اندر بود که در از ذنب ذنب باقی باشد که پیش از وصول بدرجه ولاست صاد
 شده بود و فان الاسلام کجب با کما ان قبله حقیقت الامر عند الله سبحانه ربنا لا اذ اخطانا ان نسئنا او اخطانا
 و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی آله الصلوات و التسلیمات اسما
 مکتوب چهل و پنجم بتجافق آگاهی محارف و سنگاهی خواجہ حسام الدین احمد صدر یافته در بیان آنکه
 عالم بتمام مجالی اسما و صفات و جوی است جل سلطانه بخلاف ذات که ممکن از ان دولت بی نصیبست و قیامی
 بخود در حق وی از انانی نه گشته و بیامی عرض است بلوی از جوهرت نیافته و مانیا سبک الوجود و سلام
 علی عباده الذین اصطفی محمد و ما کما باع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است مد از معارف غریبه
 نوشته میشود و استماع فرماید و طریق مراقبه انحصار خواص نموده میاید توجه ببلوغ نمایان باید داشت که عالم
 بتمامه مجالی و مطایر سما و صفات و جوی است تعالی و تقدس اگر در ممکن حیات است مرآت حیات چه است
 تعالی و تقدس و اگر علم است مرآت علم اوست سبحانه و اگر قدرت است هم مرآت قدرت اوست

تعالی علیه السلام القیاس و ذات اور تعالی در عالم مظهری نیست و مرآتیه بلکه ذات اور تعالی با عالم
 هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز اشتراکی نه اگر چه آن مناسبت در رسم بود و آن مشارکت در صورت باشد
 ان الله لعلی عن الخلق بخلق اسماء و صفات که با عالم مناسبت اسمی دارند و مشارکت صوری میان
 اینها ثابت است چنانچه در وجه تعالی علم است در ممکن نیز صورت آن علم ثابت است و چنانچه آنجا قدرت است
 اینجا نیز صورت آن قدرت است بملکات ذات که ممکن از آن دولت بی نصیب است و قیاسی بخود
 در حق وی از زمانی گذشته اند بلکه ممکن چون بر صور اسماء و صفات او تعالی مملوق است بهما
 و حق است و بوی از جوهریت نیافت و قیام او دیدات و جوی است تعالی و تقدس و ارباب معقول که
 ممکن با جوهر و عرض تشبیه نموده اند از ظاهر یعنی است و قیام بعض ممکن نبض دیگر که ثابت است از قبیل
 قیام عرض بعض است نه از قبیل قیام عرض جوهر بلکه فی الحقیقت آن هر دو عرض بذات بود چنانچه قیام دارند
 تعالی جوهریت در میان اینها ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات است تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقت
 ذات نبود که صفات او قائم بآن ذات باشند بلکه ذات هر وجه است تعالی که صفات او تعالی و همچنین
 جمیع ممکنات با او قائم اند و اشارتی که هر یک بذات خود بلفظ انامی نمایند آن اشارت فی الحقیقت راجع
 بهمان یک ذات است که همه اقیام با و اشارت کننده و داند یا نداند هر چند ذات تعالی اشارت را به هیچ اعتبار
 نیست و با هیچ چیز متحد نه این معارف فاصقه اکو به نظر آن با معارف توحید و جودی خلط نکنند و بحث
 گوگرد بیان یکدیگر انداخته از باب توحید و جودی خبر بکنایه ات تعالی و تقدس موجودند و نه اسماء و صفات
 او و تعالی نیز اعتبارات علمی را نکارند و حقائق ممکنات را میگویند که بوی از وجود با آنها نرسیده است
 اگر انجمن با هم را کلمه الوجود و کلام ایشان است و این فقره صفات او را تعالی نیز موجود و موجودند میداند چنانچه
 علماء اهل حق فرموده اند و ممکنات را که محالی اسماء و صفات او است تعالی نیز وجودی اثبات مینماید یا نه مافی الالباب
 ممکنات را غیر از اعراض که قیامی بخود دارند نمیدانند و جوهریت که قیام بخود دارد در ممکنات اثبات نمیکند و
 همه اقیام بذات او تعالی یقین بنمایند سوال ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن عین ذات و جبهت تعالی
 و ممکن با وجوب متحد است جل شانده و این محال است که مشرق قلب حقائق است جواب گویم که ذات ممکن یعنی است
 و حقیقت از همان اعراض متعدد مخصوصه است که محالی اسماء و صفات و جبهت تعالی و این اعراض با ذات و جبهت تعالی
 و تقدس هیچ غنیتی نیست و هیچ وجهی ندارد که تا قلب حقائق لازم آید پیش ازین نیست که قیام این اعراض

بان ذات است تعالی و قیوم جمیع اشیا است سبحانه سوال چون اشارت هر یک که بذات خود بلفظ انا
 مینمایند راجع بذات و حسب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی باسبیت و حقیقت او همین ذات و حسب بود
 تعالی چرا اشارت هر کس بلفظ انا باسبیت و حقیقت خود است و این تلمذ طایفه حقیقت است و بعینه سخن
 ارباب توحید وجود است جواب آری اشارت هر کس بلفظ انا هر چند حقیقت خود است اما حقیقت او چون
 اعراض مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد و چه عرض بالا استقلال و بالاصالت قابل اشارت نیست
 و چون حقیقت او قبول این اشارت نکرد و اما آن اشارت راجع به مقوم آن حقیقت گشت پس باسبیت ممکن
 همان اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انامی را بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است
 که ذات و حسب است تعالی و تقدس پس طایفه حقیقت نشد و ممکن و حسب گشت تعالی و تقدس و در این سخن
 ارباب توحید شجب معایمه است انامی ممکن بود حسب تعالی را رجوع نماید ممکن بحال خود ممکن ماند و قبول
 سبحانی و انا الحق سبحانه کند بلکه نتواند کرد که صاحب تسمیه است سوال قیام ممکن بذات و حسب تعالی استلزم
 قیام حوادث است بذات او تعالی و آن متنع است چرا که با متناع قیام حوادث یعنی حلول حوادث است و در ذات
 او تعالی که محال است لیکن قیام اینها یعنی حلول نیست بلکه معنی ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات
 و حسب است تعالی سوال چون ثبوت ممکن بذات و حسب است بتمامه عرض باشد از محال و را چهاره نبود که
 قائم با و باشد و آن محال کدام است ذات و حسب است تعالی و همچنین متنع محال و نتواند بود و جواب عرض
 آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر بود و چون ارباب بقول در قیام عرض غیر از معنی
 حلول نه نمیده اند اما چرا عرض اثبات محال نموده اند و بغیر محال ثبوت او را محال گشته اند و چون
 قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محال هیچ در کار نباشد محسوس باشد ما است که قیام جمیع اشیا
 بذات و حسب است تعالی هیچ حلولی و محله در میان نیست ارباب بقول انا را در از ندایه شکلیک
 ایشان معاد مبداهینه نامی شود و یقین باینکه اینها زائل نمیکرد و این محبت را بشنای و صریح گردیم
 ارباب طلم و اصحاب پیما چیز مینمایند از جنس اجسام غریبه و اعراض عجیبه درین صورت پس
 میدانند که این اجسام را در رنگ اعراض خود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات حسب طلم است
 و هیچ محال اینها را ثابت نیست و نیز میدانند که درین قیام شائبه عالیت و علویت نیست بلکه ثبوت و
 تقرر اینها بذات حسب طلم است بے نوم حلول و در مانحن فیه نیز همین تصویر است چه حضرت

حق سبحانه و تعالی اشیا را در مرتبه حس و دوهم خلق فرموده و اتقان و احکام در صنع اینها مرتب
 نمود و معالجه ابدی و تنعیم و تعذیب سرمدی باینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بنمود
 نیست بلکه قائم بذات حق اند سبحانه بی شائبه حلول و بی مطمئه حال و محل و تمثیل دیگر صورت کوه
 یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود و اسلبه باید که آن صورت را اجسام دانسته و اجسام را بر آنکار
 تمثیل را بر اجسام انکاشسته قائم بنمود و اگر فرضا شخصی آن صورت را اعراض دادند و قائم بنظر تصور
 نمایند و بعینت عرضیت طالب محال آنها بود و بی محال ثبوت آنها را محال دانند آن شخص نیز
 سقییه است که به تقلید مردم انکار بدست خود مینماید چه هر کس تمیز دارد بدست میباید که آن صورت را
 اصلا محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بمحال ندارد همچنین نزد ارباب کشف و شهود تمام ممکنات در رنگ
 آن صورت و تمثیل از تمثیل نیستند غایبه مافی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صورت را تمثیل اینصنع
 کامل خود بر تخی اتقان و احکام داده است که از خلل مصون اند و از زوال محفوظ و معالجه اخر و یابدی
 باینها مربوط است که امر غیر مرآتیکمکین نظام که از علما و معترکه است بحکم رمیته من غیر رام عالم را
 مجموع اعراض دانسته است و از اجسام خالی انکاشته علی ان الگذب قد یصدق چون از کوه نظری
 قیام این اعراض را بدات و حسب الوجود جل سلطان ندانسته مورد طعن و تشنیع عقلا گشته است عرض
 از قیام تغییر چاره نبود و بوجود هر قائل نیست تا قیام را با و ستند سازند و از صوفیه صحیفه فوفا
 مکیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته و عین واحد را عبارات از ذات احدیت دانسته علی سلطان
 لیکن بعد از آنکه این اعراض در زمان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنی بعد میرو و مثل آن بوجود آید
 و نزد فقیر این معالجه شهودیت نه وجودی چنانچه در حواشی شرح رباعیات تحقیق این بحث نموده است
 ساکت و در توسط احوال پیش از آنکه ماسو از نظر او مطلقا قمع گردد و در راسه چنان می بیند که عالم
 معدوم گشته است و در انسانی میباید که عالم موجود است و در آن ثالث با معدوم میباید و در ان الع
 موجودی انکار دانا انکشافی مطلق مشرف گردد و همیشه ماسو را معدوم میباید و درین زمان دشو
 او عالم ستر عدم است و همچنین در توسط حصول بقا و رجوع بعالم گاه عالم بظرفی در آید و گاه
 مخفی میگردد و از انجا نیز حالت تجد و انشالی متوهم میگردد و همو عارف را معالجه بقا و رجوع بعالم
 بانجام میرسد و در مقام تکمیل او شاو کوننا در مایه با عالم نظر او خواهد درآمد و عالم را مگر الوجود خواهد یافت

پس این معالجه راجع بشود و ساکت گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه یکو تیر هست اگر نه بدست
در شهود است و الله سبحانه و تعالی حکم بعباد بقا و اعراض و در میان که بعضی از مکتوبین گفته اند دخول
و به ثبوت نه میسوزد و ادک که بر عدم بقا و اعراض آورده اند تا تمام اند این معارضه گفته می باشد
مرا اکثر ما را آن احتجاجی التفات فرموده نقل آنرا بفرستاد که التفات فرمایند چون در فقره کس بود
بهر که ام از ما را آن کتاب علامه نوشته نشد و گفتا بهین معارضه نموده آمد و السلام علیکم و علی من لدکم
مکتوب چهل و ششم به مولانا حمید بهنگالی صد و زیانده در فضائل کلمه طیبیه که مضمون طریقت حقیقت و شریعت
و در بیان آنکه کمالات و ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقدار نیست و در بیان آنکه ولایت را از
شرعیت چاره نیست و همیشه شریعت مکتب است و باطن گرفتار آن محال و مایه سبب کمال است
محمد رسول الله این کلمه طیبیه مضمون طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانیکه سالک در مقام نفی است تمام
طریقت است و چون از نفی تمام فارغ شود و جمیع ماسوکه از نظر او منتفی گردد طریقت را تمام کرده باشد
و به مقام فنا رسیده بود و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بگذرد و بر مرتبه حقیقت
متوقف شود یا باشد و به مقام صوف گشته و باین نفی و اثبات و باین طریقت و حقیقت و باین فنا و بقا
و باین سلوک و جذبیه هم ولایت صادق می آید و نفس از ناگاه با طیننان میگرداید و مزکی و مظهر میگردد
پس کمالات و ولایت مربوط بجز اول این کلمه طیبیه گشت که نفی و اثبات است باقی ماند جز و دوم این کلمه
مقدمه که شبت رساله خاتم الرسل است علیه علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات این جزو اخیر حاصل عقل
شرعیت است آنچه در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود و دو اسم در رسم او
بود حصول حقیقت شریعت درین موطن است که بعد از حصول مرتبه ولایت ب حصول می یابند و کمالات
نبوت که کمال تابعان را به تبعیت و در اثبات انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل میگردد و نیز درین موطن است
طریقت و حقیقت که محصلان ولایت اند گو یا شرائط اند از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات
نبوت و ولایت را همچون طهارت باید بود و شریعت را همچون صلوة در طریقت گو یا از آنکه شریعت حقیقت است
و در حقیقت از آنکه شریعت حکمیه با بعد از طهارت کاما به شایان ایتان احکام شریعیه گردد و دو مقام است
اول نماز یک نهایت مراتب قریب است و متون دین است و درین موطن است بیدار کند خیر و اخیر این کلمه
مقدمه او را می بینیم بیکران که جز و اول در جنبان نظر می نمود و کمالات و ولایت را در جنب کمالات نبوت

مقدور نیست زهر را در جنبه کتاب چه مقدار بود که بجان الله جمیع این کلمینی ولایت را از نبوت فاضل الهی است
و شریعت را که لب لباب است پوست آنکاشته چه کند نظرشان قصور صورت شریعت است و از غیر جز نیست
بیت نیامده اند و نبوت را به علت توجیه بخلق قاصر نگذاشته اند و این توجیه را در رنگ توجیه عوام
ما تفضل الهی است ولایت را که توجیه بحق دارد جل و علا بر آن توجیه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت
گفته اند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج روحی است بسیما نه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه
ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمس از آن ذکر خواهر نیست
و در وقت نزول نبوت در رنگ ولایت و بخلق است این قدر فرق است که در ولایت بطاقت توجیه خلق است
و باطن بحق است بسیما نه و در نزول نبوت بطاقت باطن توجیه خلق است و کجاست خود ایشان را حق جل شان
دعوت مینمایند و این نزول تم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب رسالت حقیق آن نموده است
و این توجیه ایشان بخلق نه در رنگ توجیه عوام است چنانچه بگمان برده اند بلکه توجیه عوام بخلق از جهت
گرفتاری ایشان است که با سوسو دارند و توجیه خاص بخواص بخلق نه بواسطه گرفتاری است با سوسوی این
بزرگواران گرفتاری ماست را در اول قدم و در اعلا نموده اند و گرفتاری بخلق خلق جل سلطان به شیخ
آن گزیده بلکه توجیه بخلق این بزرگواران را بر کبرایت و ارشاد است تا بخلق خلق جل سلطان ایشان را
در نمونی فرمایند و برضا مولای ایشان تعالی و تقدس دلالت نمایند و شک نیست که این قسم توجیه بخلق
که مقصود از آن تخلیص ایشان است از قیوت ماسوی فاضل تر است از آن توجیه که بر نفس خود بحق
نماید جل و علا شایسته بزرگوارانی جل سلطان به اشتغال دارد و درین صورت آن شخص را ذکر گفتن بهتر است
یا تا مینار از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلیص مینا به است از ذکر گفتن او چه و تعالی
عنی است از ذکر او و تا مینا بند است محتاج که دفع ضرر از وی ضرر است علی الخصوص که بانی
تخلیص ماست و این زمان تخلیص او هم ذکر است که انشال از مرتبه در ذکر او را یک حق است
که حق مولای باشد جل شان و در تخلیص که با مرد واقع شود اوی و حق است حق عبید و حق مولا
تعالی بلکه نزدیک است که ذکر گفتن در آن وقت داخل ذنب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن
مستحسن نیست در بعضی اوقات ذکر نگفتن مستحسن است و در ایام منی و در اوقات مکروه روزه

در پیشتر و نماز ناکذا ر دن از روزه داشتن و از نماز گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبادت
از طرف غفلت است بهر وجه که میسر شود نه آنکه ذکر مقصود بر تکرار کلمه تلقی و اثبات است یا تکرار
اسم ذات تعالی چنانچه گمان برده میشود پس آنچه از اتمثال او امر و انتها از نورانی شریعت
منموده آید در اصل ذکر است بهیچ و شرع با مراعات حد و شرع ذکر است و همچنین کمال
و طلاق بیان مراعات ذکر چه در عین مباشرت این امور با مراعات مذکور و امر و نهی جل سلطان
نصب عین مباشرت این امور پس غفلت را گنجش نباشد لیکن ذکر که با اسم و صفت مذکور
واقع شود در اصل التماس است و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است بعد از آنکه
ذکر با اتمثال او امر و انتها از نورانی واقع شود که ازین صفات فطریه است هر چند ازین
صفات در بعضی افراد ذکر شان با اتمثال او امر و انتها از مناسبت شریعت بر سبیل ندرت
یافته شود حضرت خواجه نقشبند رحه فرمودند قدس سره که حضرت مولانا زین الدین با این
قدس سره از راه علم نجد اسیر است جل سلطان و الیقنا ذکر که با اسم و صفت واقع شود
وسایه است هر ذکر که مراعات حد و شرعیه حاصل شود زیرا که در ضمن امور مراعات کلام
شرعی نمودن به محبت تمام بنا صیغ شرع میسر نیست و این محبت تمام مربوط به ذکر اسم و صفت است
تعالی پس اول آن ذکر باید بود که این ذکر شرف گردد و محال غنایت و دیگر است آنجا
که هیچ شرط و نه بهیچ وسیله الله سستی من بشا و بر اصل سخن رویم و گوئیم که در این عالم
سه گانه مطلقیت و حقیقت و شریعت محال دیگر است و کار و بار دیگران توان گفت که این
محال را در جنب آن محال بهیچ اعتقاد و اعتبار نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل
شده بود و با اثبات تعلق درشت صورت این محال بود در این محال حقیقت آن صورت است
در رنگ صورت شریعت که در ابتدا بر مرتبه تصور پیوسته بود و بعد از حصول مطلقیت حقیقت
حقیقت آن صورت میسر میگردد و خیال باید کرد محال صورت و حقیقت باشد و مقدمه او
ولایت بود و گفتگو چگونه در آید و در بیان چگونه نگردد و اگر فرضا بیان کرده شود که در یاد
وجه در یاد این محال و در ثبوت انبیای اولی القوم است علیهم الصلوات و التسلیات و الثبات
و البرکات که تعصب نقل فطری است هرگاه درین محال طویل کشند فروغ ماچار نقل خود نیست

سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضی مراتب عارف قدم از شریعت بیرون می نهد و به مادیات
شرعیات عروج مینماید جواب شریعت اعمال طایفه است و آن معامله درین انشای باطن متعلق است ظاهر
همیشه شریعت مکلف است و باطن اگر قارآن معامله و چون فشار در اعمال است باطن را از اعمال طایفه
مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط بایمان شریعت است که ایضا تعلق در درین مرتبه قدرت درین فشار
ظاهر و باطن از شریعت چاره نبود و کما ظاهر عمل شریعت است و نصیب باطن تنایج و ثمرات پیش شریعت
همه جمیع کمالات آمد و اصل جمیع مقامات گشت تنایج و ثمرات شریعت مقصور برین فشار و نوبی نیست کمالات
و خودی تنجات هر مدی نیز ثمرات تنایج شریعت است پس شریعت شیخه طیبه آمد که درین فشار و دران
نمایش از ثمرات و فو که آن عالم تنفع است و جهان جهان فو اندر از انجا تا خود است سوال ازین بیان لازم
آید که در کمالات نبوت نیز باطن بحق است سبحانه و ظاهر مخلوق خود در کمات و رسایل خود نوشته و بالاین
گذشته است که در مقام نبوت که محل دعوت است تمام در مخلوق است وجه توفیق چیست چو این که باطن
بعروج تعلق دارد و در مقام خود مستر و مبطو است پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر
بمخلوق تا بوف شریعت غرا و در حقوق اینها را در وقت مبطو تمام مخلوق متوجه شد و بکلیت خود
خلق را بحق جل و علا دلالت فرماید فلانها فاع و تحقیق این مقام نیست که توجه بمخلوق عین توجه
بحق است سبحانه فاینما فو او فم وجه الله نه باین معنی ممکن عین و حسب است سبحانه یا مرآت
و حسب است تعالی ممکن حقیر را چه یا را که عین و حسب تعالی و تقدس باشد یا قائل مرآتیت
او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که و حسب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیاء و مرآت
و حسب تعالی چنان متوجه میشود که صورهای و مرآت صورت چنانچه آن صورت را در مرآت صورت حلولی
و سربانی نیست چنانچه اشیا را در مرآت و حسب تعالی حلول و سربانی نه چگونه حلول تصور شود که در مرتبه مرآت
صور را وجودی نیست و وجود صور در مرتبه توهم تخیل است پس آنجا که مرآت است صورت نیست و آنجا که صورت است
مرآت را از انجا بیرون عاقل زیرا که صور پس از خود خیالی ثبوتی نیست و غیر تحقیق دبی بودی نه اگر ممکن دارند
در مرتبه توهم از اند و اگر زمان دارند در مرتبه تخیل دارند لیکن این بنود دبی بود یا چون بطن خداوندی جل سلطان
از خلل مصون است و از شر زوال محفوظ و معانی ابدی یا نهام مربوط است و مرآت ثواب سربدی ایشان منوط بر آنند
که در مرآت صورت منوط اولاً صورت ثانیاً از مرآت صورت در مرآت و در مرآت و حسب تعالی محفوظ و الا بهمان

مرآت است و التفات ثانی از برای شهود و تشیاد و کما هست و ایضا در مرآت صوری و مرآت اکیا حکام آثار
 مرآت اند اگر مرآت طولانی است مثلاً صورتی طولانی ظاهر شود و مرآت اکیا و مرآت دیگر در همین اگر مرآت
 صغیر است آن غیر در ایای صورتی و در خلایف مرآت ذات و حب تعالی که در شیاء مرآت اکیا حکام آثار و
 بنیوت اند شد چه در آن مرتبه علیهم السلام و اثر نیست بلکه جمیع نسبت آنجا سلب است و تشیاد و کما در تشیاد
 چه چیز و نمایند آری در مرآت تنزل که مطن ثبوت است و صفات است اگر تشیاد مرآت اکیا صورتی و مرآت اکیا
 کما فی شهود دارد چه سمع و بصر و علم و قدرت مثلاً که در مرآت اکیا تشیاد مرآت صوری سمع و بصر و علم و قدرت مرتبه
 و چون در مرآت آن تشیاد است اینها احکام مرآت اند که در مرآت تشیاد مرآت صوری و مرآت اکیا تشیاد
 که در مرآت واجب تعالی لم یخط و الا بهمان مرآت است و التفات ثانی از برای شهود و تشیاد کما صوری و
 در آن مرآت در کما است حال ابتدا و رجوع است که صورتی و مرآت آمده اند بعد از آنکه از نظر تمام قطع
 شده بود و در چون معامله رجوع با خبر رسد و سیر در تشیاد و در دراز و واقع شود و متقارر در مرکز
 دایره اسکان میسر گردد و ما چار شود و غیب ببدل خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد
 تا آنکه معامله دعوت تمام شود و ندای الرحیل در زندان وقت غیب نخواهد ماند و جز نشود و نخواهد بود
 اما این شهود و انجم و اکمل خواهد بود و از آن شهودی که قبیل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که با خرت
 متعلق دارد و اکمل است از آن شهودی که بدینا متعلق است پس بینا لا رباب الغنیم غنیم +
 و لغاشق المسکین یا تاجر چه باید دانست که در تحقیق سابق لایح گشت که صورتی شهودی که در مرآت
 بینا به جز در تخمیل ثبوت نیست مرآت بر صفت تجرد خود است از حصول آن صورت این صورت را
 توان گفت که آئینه قریب است و نیز توان گفت که آئینه محیط آن صورت است و آن صورت است
 این قریب و احاطه محیط نه از قبیل قریب و احاطه جسم یا جوهر بعرض بلکه استخا قریب احاطه است
 که عقل در تصویر آن عاجز است و در ادراکی کیفیت حاضر سن بن صورت قریب محیط و احاطه ثابت بود
 و کیفیت هیچ معلوم نبود و شد المثل الا علی همچنین است قریب که حضرت حق را سبحانه با عالم است
 همچنین احاطه محیط و افعالی معلوم الانیت است و مجهول الکیفیت ایمان آرام که افعالی قریب
 و محیط است و با عالم است اما کیفیت قریب و احاطه محیط او را تعالی ندانیم که چیست چه این
 صفات از صفات تشیاد است و از سمات اسکان محال و در ظاهر هر چه نظری و تشیاد آنرا و عالم محال

که قنطره حقیقت هست آورده است و به اینگونه وصورت ایامی فرموده تا بهتر بنیان بخنایات و تقاضا
از مجازی تحقیقت بر نواز صورت یعنی گرانید و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و نهمم بخواجه
محمد قاسم بدخشی صدور یافته در نصیحت و تنبیه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الله عز و
سیرسانند سبانه الحمد و المنة که از کلمه و کلام کن اخوی حرارت طلب بفهم میشود و بوسی از جمعیت
می آید مانا که این دولت اثر و قرب صحبت است که قرارهای لاطائل شمارانگذاشت که یک هفته صحبت
دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که یک عشره کشیده باشند از خدا شرم باید داشت
جل سلطان که از بهر اراد و زریک در راهم برای خدای عز و جل انتخاب نمیکند و از تعلقات شتی خود را
جمع نمی نمایند چرت بر شما درست شده است و به وجدان خود دریافته آید که یک ساعت این صحبت
به ازار رعینیات مجاهد است مع ذلک ازین صحبت گزیرانند و به حیلها که خود را دور می اندازند بخواجه
استعداوشما نفیس است اما چه فائده که از وقت بفصل نیامده استعداوشما بلند افتاده است یکمین
شما نیست در رنگ طفلان از جوهر نفس خرف ریزه های خیس که رام گرفته اند بوقت صبح شود
همچو روز معلوم است که با که باخته عشق در شب بچو رفته حال استیج نرفته است فکر بر اصل باید نمود
عمده این کار صحبت ارباب صحبت است و اگر این دولت نیست و اوقات خود را بیکر آلتی حل نشانه که با خود
از حساب دولت است مشغول باید داشت و هر چه منافی ذکر است از آن اجتناب باید نمود و در حل حرمت شرعی
نیک احتیاط باید فرمود و بسا بله نباید گذراند و نماز پنج وقت بجماعت التزام نمایند و در تعدیل ارکان
سعی تبلیغ مرعی دارند و محافظت نمایند که نماز و اوقات مستحبه را بایده افتد لکن اذنا و اذنا الله علی
کل مثنی قد بدو مکتوب چهل و نهمم بخواجه محمد طالب بدخشی صدور یافته در ترغیب نمودن به مقام رضا
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین صطفی خواجه محمد طالب بهوارده خواهان طلب باشند
خبر قرة العین محمد صدیق نوشته بودند ان الله و ان الله سبحانه و برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی
نزد دستان از همه خیر عزیز تر و محبوب تر است چه اموال و چه النفس و احیاء و اوقات فعل و است تعالی کرد دیگر
از و مدخل نیست پس ناچار فعل و تعالی نیز عزیز تر و محبوب تر خواهد بود و جای نیست که محبان از فعل محبوب
الذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چه دالت کند که ایامی بکمر است دارد در مقام ظاهر خیر از رغبت و سرور
خیر میدهد اما مرتبه الله از امر دیگر است و مشق آن شعله است که چون بر فروخت چه هر چه جز مشق

باقی جمله سوخت بد تیغ لاد قتل غیر حق بر اندازد دیگر از آن پس که بعد لایحه ماندند ماند الا الله باقی جمله
رفت و شاد باش ای عشق شکرست سوز رفت و اسلام علی و من اتبع الهدی مکتوب چهل و نهم بنواچه که احمد
یافته در میان آنکه نسیان ماسکو گام دل این طریق هست سعی کنند که ازین کوتاهی نشود و فیضی علی نبیه
و سلم علیه و علی آله اگر انصاحتی که بانوی خواجہ محمد گد نمود می آید بعد تصحیح عتقاد کلامیه بعد اتیان حکام
نقشبیه که دوام ذکر الهی است جل سلطان بنو نجیکه یاد گرفته اند باید که ذکر انقدر استیلا یا بد که غیر مذکور را
در باطن نگذارد و تعلق علی حبی را از ماسکو مذکور زایل گردانند این زمان قلب نسیان از ماسو حاصل
گرد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر تکلف و تعلل شمارا بوی یاد دهند یا نکنند و شناسند و از بهر تکلف
و مستغرق مطلوب بود و چون معالیه بایان رسد یک گام درین راه زده باشد پس نمایند که از یک گام یکم کو می کنند
بدید و دانش غیر گرفتار مانند گوی تو فنی و سعادت در میان افکنده اند یکس می بیند آن در نمی آید و از آن
چند بدبطا تفرقات شما کم نماید اما بشوق تعلق خود را بار بار تعلق محسوس میدارد از در رضی بالضرر و تعلق
مسئله مقرر است و اسلام مکتوب پنجا هم بر شمس الدین صد و ریافته و بیان آنکه شریعت را صورت
و حقیقت و در بیان آنکه از ابتدا تا انتها از شریعت چاره نبود در بیان تمکین قلب الطمیتان نفس
و اعتدال اجزای قالب که در مرتبه نبوت است و مایه سبب تک الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی شریعت
صورت است و حقیقت صورت شریعت عبارت از اتیان احکام شرعی است بعد از ایمان باشد و رسوله و بجا جاز
من عند سبحانه با وجود مناعت نفس بار و با وجود سرکشی و طعیان و انکار که در جهت او بود و است
درین موطن اگر ایمان است صورت ایمان است و اگر نماز است صورت نماز است و اگر روزه است صورت روزه
و علی هذا القیاس سایر الاحکام الشرعیه زیرا که نفس که عمده وجود انسان است و مشا را لیه هر فرد بقول اناسم
اوست بر کفر و انکار خود است تحقیقت ایمان تحقیقت اعمال صالحه چگونه تصور شود و حرمت خداوندی است
جل شان که مجرد صورت را قبول فرموده بشارت بدخول جنت که محل رضای اوست تعالی نموده است و اہم
احسان اوست تعالی که در نفس ایمان تصدیق قلب کفایت فرموده است و با دفاع نفس تکلیف ننموده
بل جنت را اہم صورت است و ہم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت محظوظ خواهند شد و از باب حقیقت
از حقیقت جنت اصحاب صورت و از باب حقیقت از یک تا که جنت تناول نمایند حسب صورت از آن لذتی یابند
صاحب حقیقت لذتی دیگر از دلج مطهرات اہمات المؤمنین آن سر و علیہ علی آله الصلوٰۃ و السلام در یک

جنت باشند و از یک فاکته تناول فرمایند اما التذکره و تنبیح هر کدام علیحدّه است و اگر علیحدّه ننشاندند تمام اید
 فصل امرات المؤمنین بر خبیثی آدم بعد از پیغمبر علیّه السلام و نیز لازم آید که هر که
 افضل باشد از شخص زوجیه او نیز از آن شخص افضل بود که زوجیه باز و چون مستخرج است این صورت شریعت
 بشرط استقامت در حبس فلان است و شتر از نجات اخروی و مصلحت دخول جنت چنانچه گذشت و چون بهر
 شریعت درست بگردانست و حاصل نمود التذکره و تنبیح از این زمان اینست که بسیاری از مساک
 مستحق آن گشت که قدم در طریقت نهند و ولایت خاصه گیرند و نفس از انارگی تدریج باطمینان بگذرین
 بدانند که علی منازل وصول بآن ولایت نیز در طوط باعمال شریعت است ذکر آلی جل شانّه که عده این راه است
 از مامورات شرعی است و اجتناب از منافی است جمیع نیز از ضروریات این راه است و در آخر نفس در مقام است
 و طالب پیر راه بین راه نماید که وسیله او اند شدن نیز مامور شرعی است تعالی التذکره و تنبیح که بسیار است
 از شریعت چاره نبود چه صورت شریعت و تحقیق شریعت زیرا که اعمهات جمیع کمالات ولایت نبوت و مقام شریعت
 کمالات ولایت تنایج صورت شریعت است و کمالات نبوت ثمرات تحقیق شریعت است کما جمیع انقضاء انشاء الله تعالی
 مقدمه ولایت طریقت است که آنجا نفی باس و طلب است و رفع غیر و غیریت قصد و چون افضل خدا و عزیزی
 باس و بکلیت از نظر رفع گشت و در دیدنای ریشانی از غیایز نماند فنا حاصل گشت و تمام طریقت با انجام
 رسید و سیر الی الله تمام شد بعد از آن شروع در مقام انبیا است که معبر سیر فی الله است و همین است
 مقام بقا که موطن حقیقت است که مقصد همی است از ولایت بآن طریقت و حقیقت که فنا و بقا است
 اسم ولایت صادق می آید و اما راه مطمئن میگردد و از کفر و انکار خود بازمی ماند و از مملکت خود را طاعت
 راضی میگردد و در مملکت خود راضی میشود که اتمی که در جبلت خود داشت را اکل بشود و گویند هر چند
 نفس در مقام اطمینان بسر از سر کشی خود باز نیاید هر چند که نفس مطمئن گردد و هرگز زلفات
 خود نگردد و چه جهاد اکبر که آن سر و علیّه علی الله الصلوٰه و السلام در حدیث رجستان الجهاد الاصول
 الجهاد و انکه فرموده است اذلان جهاد با نفس داشته اند و آنچه کشف فیر در آمده است و بعد از آن خود
 یافته است خلافت این حکمتها است بعد از حصول اطمینان در نفس پس سر کشی و طغیان نمی نماید
 و در مقام انقیاد و تمکین می بیند بیکه نبرد در دگر قلب تمکین که تسلیان با سو نمودن است می باید که از دید
 و دلش غیر و غیرت گذشته است و از حب جاه و ریاست و از لذت دالم و آراسته محافظت کجاست و سر کشی که

پیش از حصول اطمینان اگر چه سر و تفاوت کند هر چه گویند از طغیان و سرکشی گنجایش دارد اما بعد از حصول اطمینان مخالفت و طغیان اجمال نیست و این باب این فقره بر چند با معان از نظر مطالعه نموده است و در حل این معما دور دور رفته که مخالفت مقرر قوم است اما بعد از اطمینان سبب آن را بر سر و نفس طغیان مخالفت و سرکشی نیافته و خبر است هنگامیکه و بطلان خبر دارد و در گذشته هرگاه نفس خود را اگر خدا بخواهد جل سلطان ساخته باشد مخالفت چه گنجایش دارد و چون نفس از حضرت حق سبحانه تعالی رنج گشت و حضرت حق سبحانه تعالی را زوی راضی شد طغیان چه صورت دارد که منافی از صفت مرضی حق جل شانیه بر گز نامرضی نمیکند و در امر او ایجاد و کبر و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال تواند بود که جدا و با قایل بود که مرکب از طبائع مختلفه است و طبیعت او همان امر است و گویند از آن امر دیگر اگر قوت نشود است از قالیابی است و اگر غلبه است هم از آنجا میاید است نمی سائر حیوانات که نفس باطنه ندارد از این صفات رد یابد و آنرا کما این است و بشدت غضب شره و حرص مصدق اند این جهاد همیشه بریاست اطمینان نفس تسکین این جهاد نمی نماید و مکنین غلبه بر این قتال نمیفرماید و در احوال این جهاد و اگر کثیر است که متضمن تنقیه و تطهیر القلب است اما کمالات آن نشان و حائلا آخرت باصالت او تواند بود چه در کمالات این نشان و قالب تابع است و قلب متبوع است و قلب تابع است و قالب متبوع و چون این نشان و عقل پذیرد و آن نشان و پروا ندارد از این جهاد و نقضی گردد و در این قتال با انجام رسد و چون نفس الله سبحانه نفس در مقام اطمینان آمد و متقا حکم الهی جل شانیه گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از آن هر چه عمل خواهند در آن حقیقت خواهد بود و اگر نماز و ایات حقیقت نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس سائر ایمان الاحکام بشرعیه پس حقیقت حقیقت در میان صورت شریعت حقیقت شریعت متوسط گشت تا بولایت خاصه شرف نشود و از اسلام مجازی به اسلام حقیقی نرسد و چون بعضی فضل خداوندی جل سلطان به حقیقت شریعت تمسک گشت و اسلام حقیقی میسر شد مستعدان گشت که از کمالات نبوت پیچیت و وراثت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات بهره تمام یابند و باین فر گیر و چنانچه صورت شریعت همچون شجره طیبه است مرکبات و ولایت را که گویند ثمرات او نیز حقیقت شریعت نیز گویا شجره مبارک است مرکبات نبوت را که همچون ثمرات اویند و کمالات ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت ثمرات حقیقت آن صورت ناچا کمالات ولایت صورت نهند و کمالات نبوت را که تعالی آن محور اند باید دانست که فرق در میان صورت شریعت حقیقت شریعت از راه نفس آمده بود که در صورت نفس باره طغیان داشت

و حقیقت شریعت بر انکار خود بوده و در حقیقت نفس مطمئنه گشته است و مسلمان همچنین فرق در میان کمالات و کمالات
 کامل دارند و در میان کمالات نبوت که کمال تحقیق اند از راه قالب است در مقام ولایت اجزاء و قالب را طغیان سرکش
 باز مانده اند مثلاً جزو ناری او با وجود طمینان نفس از دعوی خیریت و دیگر خود باز مانده است و جزو اجزای خیریت
 بیشمار گشته علی بن ابی طالب است از راه کمالات نبوت اجزاء و قالب نیز با اعتدال آمده است و از
 اخراط و تقریط باز گشته از اینجا قیود اند و آنچه آن سرور فرموده علیه علی آله الصلوات و اسلام سلم شیطانی
 چنانچه در آفاق است و در نفس است نیز و آن جزو ناری است که مدعی خیریت خود است و خود را بان تکریم و ترغ خود که
 بدترین صفات ردید است و اسلام او کنایه از رفع این ارذل و ذل است پس کمالات نبوت هم یکین قالب است
 و هم طمینان نفس هم اعتدال اجزاء و قالب و در ولایت همین یکین قالب است بعد التیاب و التیاب طمینان نفس و آنکه
 گفته بعد التیاب و التیاب طمینان نفس نیز که طمینان نفس بر حد کمالی که تحلف بعد از اعتدال اجزاء و قالب است
 لهذا از باب ولایت بواسطه عدم اعتدال اجزاء و قالب جوع مطمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت
 و طمینانی که بعد از اعتدال اجزاء و قالب نفس حاصل میگردد و از رجوع بصفا و زلیله پاک و بر سر است پس اختلاف
 رجوع نفس بر ذل و عدم رجوع آن مبنی بر اختلاف مقامات نفس و در انظار است هر یکی از مقام خود خبر داده است
 و از یافت خود سخن رانده سوال هرگاه اجزاء و قالب نیز بعد از اعتدال آیند و از طغیان و سرکشی باز مانده جهاد با آنها
 چه صورت دارد و در رنگ نفس مطمئنه جهاد از بنمای هر تفرغ گردد و جواب فرق است در میان مطمئنه این اجزاء و مطمئنه
 صاحب استمال است و محقق بعالم است که کمال استمال و سکر و تصفیه است و این اجزاء و طغیان
 احکام شرعی که بنامی آن صیحو است مناسب استمال و سکر ندارند و در استمال گنجایش مخالفت نیست
 و آنکه محمود اردلو بواسطه بعضی مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد امید است که این مخالفت
 بفضل خداوندی جل سلطان از ترک استیجاب بالا نرود و از ارتکاب کبر است نیز به پایان خود نیاید
 پس جهاد در مرتبه قالبی خود اعتدال اجزاء و تصدیق شود و مطمئنه جهاد مجوز نباشد تحقیق این بحث در مجلد
 مکتوبات اول در مکتوب بیان طریق که با سم فرزندی اعظمی مرحوم نوشته شده است تفصیل اندراج یافته است
 اگر خضائی مانده باشد اینجا رجوع نمایند و اگر بعضی فصل خداوندی جل سلطان کمالات نبوت که تمام
 قدرت حقیقت شریعت اند نیز با بنجام کسند و ترقیات اینجا منوطا عمل نباشند معاملة از ان موطن
 بعضی فصل خداوندی و همان حضرت رحمان است جل سلطان اتفاقاً در اینجا اثر نیست و علم و عمل را حکم

فضل و فضل و کرم در کرم است این مقام نسبت به مقامات سابق بس عالی است و سبوت تمام دارد و نور
 نیت دارد که در سابق اثری از آن نبود این مقام با صالت مخصوص به انبیاء اولی العزم است علیه الصلوات
 و التسلیمات و تبعیت هر که را بنوازند و بفرستند هر که بفرستند سازند و با کریان کار را دشوار نیست و اینجا کس غلط
 نمکند و نگویید که درین موطن از صورت حقیقت بشریت استغنا حاصل میگردد و احتیاج باتبیان احکام شرعی
 نیمانند زیرا که گویم بشریت اصل این کار است و بنیاد این معامله است و درخت هر چند بالا رود و سر فراز گردد و در
 لهر چند بلند بر آید و کوشکهای عالی بر درست شود از اصل و بنیاد کس نمیباشد و احتیاجی فانی از ایشان
 زائل نگردد مثلاً خانه علوه هر چند رفعت پیدا کند و از پستی دور تر رود و در خانه سفلی و در چاره نبود و احتیاج او
 از سفلی هرگز زائل نشود اگر فرضاً در خانه سفلی اهل راه یا بدان خلل در خانه علوه نیز تاثیر خواهد نمود و زایل
 بزو ال علوه خواهد رسانید پیش بعیت هر وقت و بهر حال در کار است و باتبیان احکام آن همه کس محتاج و
 بنسایت خداوندی حل نشانه معامله این موطن نیز بالا رود و کار را تفصیل نسبت آید مقامی پیش خواهد آمد
 پس عالی که بالا است مخصوص بنجام المرسل است علیه و علی کل الصلوات و التسلیمات و التبحات
 و البرکات و تبعیت و در اشد تا که را باین دو مشرف سازند آن کوشک عالی که از غایت رفعت نظر
 نیک می در آید حضرت صدیق را در آنجا بطریق در اشد تا مات و خللی باید و حضرت فاروق نیز باین دو
 مهتد است و از ارحامات المؤمنین حضرت خدیجه حضرت صدیقه را آن سرور علیه علی آله و صحابه الصلوات و التسلیمات
 بحلقه آورد و آنجا نیز می بیند و الامر التذیبه مکتوب بنجاه و حکیم نوحه محمد صدیق صدر و رایت
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اطمعهم الله فی العلم ایها الاخ صدیق ان کلامه سبحانه مع ابشر قد کون شفا بآداب
 الاخره من الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و قد کون ذلک لبعض المکمل من تبا بعینهم بالتبعه و الوراثه ایضا
 و او اکثر فی القسم من الکلام مع واحد منهم می محمد تا که ما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه و بنو غیره الاله
 و غیره الاله فی الروح و غیر الکلام الذی مع الملک انما یخفی طیب بهذا الکلام الانسان اکمال الحاجه
 بعد اولی الامر و الخلق و الروح و النفس و العقل و الخیال و الله یختص بر جسته من لیس او الله ذو الفضل
 العظیم و لا یلزم من کون الکلام شفا ای ان یکون الکلام مرئیا للسامع لئلا ینکون السامع ضعیف لیه
 لا یحیل شغشان انواره کما قال علیه علی الیه الصلوات و التسلیمات فی جواب سوال المرویه عتبه
 نورانی اراده و لان فی شفا خرق المحجب المشهودی لا الوجودی فافهم فان یزده معرفه تشریف غنی

احد و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و دوم بخواجه مهدی علی کشمیری صدور یافته
 در ترغیب باین طائفه علیهم السلام علی عبادہ الذین اطلق صیغہ شریفه که اگر کمال محبت و اخلاص
 صدور یافته بود مع بدایا رسید قدرت حق سبحانه و تعالی محبت این طائفه استقامت کرد متغیر ناید
 و ایشان محشود و در دهم قوم لایق جلسیم و لاکرم انیسهم و التمجید طیبهم جم جلساء الله و هم اذ اراد
 ذکر الله و هم من عرفهم و جرد الله نظرهم دواد و کلامهم شفاء و صحبتهم ضیاء و بهای هم من بهار
 طاهر هم جانب خسر من ربهم باطنهم خوش گفت الهی حسیت اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را
 شناخت ترا یافت و ما ترا نیافت ایشان را شناخت یعنی شناخت ایشان و یافت تو را نکند مگر
 منفک نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت رست و بیک اعتبار یافت را و محتاجا و اقل تقدیم
 آن طرف است لانه البدر او مننه المبدایه اولی و اخری و اسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب
 پنجاه و سوم یکی از مشایخ نواحی صدور یافته در جواب استفسار او که اگر عبادت که نفس استخوان حاصل شود
 و اگر زلت و خلافت شرع ازین صاف شود و مذمت شکستگی نید احوال اید الله و الله و سلام علی عبادہ الذین اطلق
 پرسیده بودند اگر در ریاضت خود را می آرند نفس را استغنا پیدا میشود و میداند که مثل من صافی نیست
 اگر چه صیغه خلاف شرع واقع میشود و خود را محتاج و فو و ترخیال میکند علاج این حسیت توفیق امارا احتیاج
 و فو و تخی که مبنی از ندیم است و شوق ثانی که رسید میشود نعمت است عظیم عباد انا لله سبحانه اگر بعد از
 ارتکاب خطو شرعی بدست بسم که از شب توبه است پیدا نشود و با تیان ذنب نماند و محظوظ بود که
 اقتدا از ذنب امرار بر ذنب است اگر امرار بر سر صغیره است بکبیره میرساند و هر که بکبیره دلگیر گرفت
 شکر این نعمت عظمی نمایند تا از دیادی و ندیم پیدا شود از ارتکاب خلاف شریعت باز دارد و قال الله
 سبحانه تبارک و تعالی لمن شکرتم لازیدنکم مما تفضل شت اول حصول عجب است بعد از اتیان اعمال صالحه
 و این عجب سمی است قابل و مرضی است مملک که اعمال صالحه را بنا بود و میگردد از دنیاچه استحق طیب از ناچیز
 سازد و غشا عجب است که اعمال صالحه در نظر حامل غریب سے در آیند و تحسن نمایند فالعاجبه
 بالاضداد و باید که حسنت خود را متهم دارد و قبح خفیه حسنت در نظر آورد تا خود را در اعمال
 خود را قاهر داند بلکه شایان لعن و طرد یا بد فعال علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات رب قار و
 للقرآن و القرآن لیحی و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظلم و الجور خیال نکند که حسنه او قبح دارد

اگر اندک متوجه شود بغایت الهی سبحانه همه قبح یا بد و بوی و از حسن و جاس که منتهی عجب کجا و متغیر که از استیلا دید تصور اعمال باید که از ایمان حسته منقطع و شمرنده بود و منجیب و مفتی و چون دید تصور در اعمال پیدا شود احوال رخصت افزاید و قبول نمراد و بدی نماید که این دید پیدا شود و از عجب نمراد و بدی خوط افتاد و از ان نیش و بری شکیا و جمعی را که این دید تصور اعمال بود که مال میسر میگردد و چنان می انگارند که کتابت عین معطل و بیکاسه است و منعی نیست که در کتابت باور آید و کتابت شمالی همیشه در کتابت که همه قبح و بدی است و چون معانی عارف تا باین سرحد میرسد عقل معنی با عقل سلیم اینها رسید به شکست و اسلام علی بن ابی طالب کتوب پنجاه و چهارم به شید شاه محمد صدر یافته در بیان آنکه متابعت آن سرور علیه علی آله الصلوات و السلام مراتب درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل هر درجه باینسانست که اکابر و صلوات علی عباد الهی این هفت متابعت آن سرور علیه علی آله الصلوات و اسلام که سرمایه سعادت دینیه و دنیویه است درجات و مراتب دارد در درجه اولی مرعوم اهل اسلام است از ایمان احکام شرعیه متابعت سنت سنیة بعد از تصدیق قلب و پیش از طینان نفس که بدرجه ولایت مربوط است و علما و خواهر و عباد و در مادی که معاملتشان با طینان نفس پیوسته است همه درین درجه متابعت شریکیانند و در حصول صورت اتباع برابرند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود رسته است لاجرم این درجه مخصوص بصورت متابعت باشد لکن صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت موجب خلل و رنککاری آخرت است و نهی از عذاب ناراست و بیشتر بدخون خست از کمال کرم انکار نفس را اعتبار زانموده و تصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات را مرطوب باین تصدیق ساخته است و می توانی که دبی اشک مرا حسن قبول ده ای که در ساخته قطره بارانی را و درجه دوم از متابعت اتباع احوال و اعمال است علیه علی آله الصلوات و اسلام که باطن اخلق دارد از تنبیه اخلاق و دفع رذائل صفات و از آله ارض باطنیه و علل مخویه که بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص بابر باب سلوک است که طریقه صوفیه را از شیخ متقیده اخذ نموده بود و می فرمود و میرانی الله را قطع نمایند و درجه سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و موجد آن سرور است علیه علی آله الصلوات و اسلام که بمقام ولایت خاصه متعلق دارند و این درجه مخصوص بابر باب ولایت است که مجذوب ساکین شهنشاه ساکین مجذوب چون مرتبه ولایت بانجام رسد نفس ملذذ گشت و از طغیان و سرکشی بازماند و از انکار یا فرار و از کفر با اسلام آید بعد از این هر چه در متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود اگر نماز را ایمان یا حقیقت متابعت

بجای آنکه اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین مطلق است و علی بن ابی القیس از ایشان
 جمیع احکام شرعی حقیقت اتباع کائن است سوال حقیقت نماز و روزه چه معنی است نماز و روزه افعال
 مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادایا بحقیقت ادایافته باشد صورت چه بود و حقیقت و در
 آن چه باشد جواب بتدری چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام مساویت ایتان احکام شرعی
 از وی با اعتبار صورت است و فتنی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضای و رغبت قبول احکام شرعی نموده
 ایتان احکام از وی با اعتبار حقیقت است مثلاً منافق و مسلم هر دو ادای نماز نمایند منافق چون انکار
 باطن دارد صورت نماز بجای آورد و مسلم بواسطه القیاد باطن حقیقت نماز تحمل است پس صورت و حقیقت
 با اعتبار انکار و اقرار باطن است این درجه چهارم درجه است از متابعت در درجه اولی صورت این
 متابعت بوده و این حقیقت اتباع است این درجه چهارم از اتباع مخصوص اهل علم را منحصر است شکر
 الله تعالی سعی کنم که بعد از اطمینان نفس بدو متابعت متحقق نیز اند و اولیاء الله را قدس الله تعالی
 اسرار هم بر خیزد بخوی از اطمینان نفس بعد تمکین قلب حاصل است اما کمال اطمینان بر نفس و در تحصیل
 کمالات نبوت حاصل است که علماء در سخنان از ان کمالات بطریق وراثت نصیب است پس علماء در سخنان
 بواسطه کمال اطمینان نفس حقیقت شریعت که حقیقت اتباع است متحقق باشد و دیگران چون این کمال
 ندارند گاهی بصورت شریعت تمسک اند و گاهی حقیقت شریعت تحقق عاقلی از برای علماء در سخنان
 بیان کنم تا هر ظاهر دینی و دعوی رسوخ نماید و اما زود در مطمئنه انکار در عالم راسخ کسی است که او را از
 تاویل تشابهات کتابت نصیب است و از اسرار حروف مقطعات او تاویل سوره قرآنی بهره دارد تا ویل
 تشابهات از جمله اسرار غامضه است خیال کنی که در رنگ تاویل بدی قدرت است و تاویل وجه مذکور که
 آن ماضی از علم ظاهر است با سرکار کار ندارد و همایان اسرار پیغمبر اند علیهم الصلوات و التسلیات و این
 رسوخات اشارات معالما ایشان است و بهجت و وراثت این بزرگواران هر که را این دولت عظمی منته
 سازند حصول این درجه متابعت که منوط باطمینان نفس است و حصول حقیقت متابعت صاحب شریعت است
 علیه و علی که انصلاوة و اسلام گاه هست که بواسطه فساد بقایه قوسل ساوگ و جذب میسر گردد و توانا اند
 از احوال موجود و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه
 ولایت باین دولت رسیدن اقرب است از آنکه براه دیگر برسد و آن براه دیگر نیزیم این فقیر اتر تمام متابعت

سینه است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والنجیۃ واجتناباً لرسم رسم بدعت تا از بدعت حسنه
 در رنگ بدعت سنیۃ احقر از نماز بدعتی ازین بدعت بدشام جهان او ترسد و بدعتی امر و بدعتی سرست
 که عالم در دنیا بدعت خرق گشته است و بطولات بدعت اگر کم گرفته که احوال است که دم از رفع بدعت زند
 و با حیات سنت لب کشاید اکثر علماء این وقت روح و بند با بدعت اند و محو کنند با حقیت بدعتها
 پسین شده و تعامل شیع و اوسته بخوار بیکدیگر بختان آن وقتوی میدهند و مردم را بدعت و ولایت
 بینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع پیدا کند و باطل تعارض شود تعامل گردد و بگویند انکه که تعامل میل
 استحقاق نیست تعاملی که معتبر است همانست که از عهد راول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته
 که ذکر کنی الفتاوی الغیابیه قال الشیخ الاسلام الشیخ رحمۃ اللہ سبحانہ لا نافذ باستان مشائخ بلخ
 و انما نافذ بقول اصحابنا الملتزمین رحمۃ اللہ سبحانہ لان التعامل فی بلدہ لا یدل علی الجواز و انما
 یدل علی الجواز ما یكون علی الاستمرار من الصدور الاول یمکن و لان ایلا علی تقریر النبی علیہ السلام
 و السلام ایا هم علی ذلک میكون شرعاً علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و اما اذا لم یکن کذلک لا یكون فعلهم
 حجتہ الا اذا کان ذلک من اننا سکا فہ فی البلد ان کما الیكون اجماعاً و الا جماع حجتہ الا تری تم لو تعاملوا علی
 مع الخمر و علی الربو الا یفتی بالحل و شک نیست کہ علم تعامل کافی نام بعمل جمیع قوی و بلدان اریط بشرعاً است
 باقیمانہ عمل صد راول کہ فی حقیقت تقریر است از آن سرور علیہ السلام و السلام و راجع بدعت نیست او
 علیہ السلام و السلام بدعت کیست و حسن بدعت کہ ام صاحب کرام را در حصول جمیع کمالات اوصیست خیر بشر
 کافی بود علیہ علیہ الصلوٰۃ والسلام و انما علمای سلف ہر کہ بدعت و شرع مشرف گشته است بی آنکہ اختیار
 طریق صوفیہ نماید بسکون و جذب قطع متنا کند بوسیطہ التزام متابعت سنت سنیۃ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام
 و النجیۃ واجتناباً لرسم رسم بدعت تا از بدعت حسنه و اجتناباً عن احوال البیدۃ بجمیع صاحب اسنتہ
 علیہ السلام و السلام کہ علم و عمل او در حصول آن کمالات مدخلی نیست بلکہ حصول آنرا بطریق بعض فضل احسان
 خداوند است جل سلطانہ و این درجہ سبب غایت در چہ سابق را بآن مستی نیست این کمالات بلاصلاۃ مخصوص
 با نبیا و اولوا العزم است علیہم الصلوٰۃ والسلام و تسمیۃ و تسمیۃ و در اثبات ہر کہ را باین بدعت مشرف سازند درجہ ششم است
 متابعت اہل آن سرور است علیہ السلام و السلام در کمالاتی کہ مخصوص مقام عبودیت آن سرور است علیہ
 و علی الصلوٰۃ والسلام چنانچہ در درجہ ششم افاضہ کمالات بجز فضل احسان بودہ درین درجہ ششم افاضہ

درجہ ششم متابعت
 اہل کمالات آن
 سرور است علیہ السلام
 و السلام

کمالات آن نجر محبت است و فوق بغض و احسان است و زین درجه متابعت نیز اقل تعلیل نصیبت این
 پنج درجه متابعت غیر از درجه اولی بهیچ مقامات و روح تعلق دارند حصول اینها بعد از حصول درجه پنجم است
 که تعلق بنزول و موقوفه در دو این درجه شالغ از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین دو طبق بنزول هم
 تصدیق طلب است و هم تمکین طلب است و هم اطمینان نفس است و هم عقید الی جز او قالی که از اطمینان و کثرتی با نذر
 اند درجات سابق گویا از متابعت بوده اند و این درجه هم چون کل است هر آن جز را درین تمام جامع متبوع
 پنج شباست پیدا میکند که گویا اشتمال بر میان نجر دو امتیاز تابع و متبوع را تا کل میگردد چنانکه متبوع
 که تابع در درگاه متبوع هر چه میگردد از اصل میگردد و گویا هر دو از یک چشمه آب میخورند و هر دو از یک کاس گوارند
 و هر دو در یک بستر اند و هر دو در یک شیر و فکرا اند تا به کجا و متبوع که دام و محبت کردار است و احوال و نسبت آغاز گشت
 نذر و عجب حاصل است در مقام هر چند با معان نظر مطالعه نماید نسبت بهیت روح لطیف و منطوقه نمیکرد و امتیاز بهیت
 و متبوعیت حاصل نشود و نیز در مقامی که خود را طفیل میداند و وارث نبی خود نیاید بد علی و علی جمیع الانبیاء
 من الصلوة فضائلها و من التسلیمات اکملها ما که تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر هر چند بهر درجه متابعت
 اند ظاهر از تابع حیلوله متبوع و در کار است و و طفیلی و وارث هیچ حیلولتی در کار نیست تا تابع او نشود و در کار است
 و طفیلی جلیس خیمه بالجمله هر دولتی که آمده است از بر سر انبیاء آمده است علیه الصلوات و التحیات سعادت
 است آنست که طفیل انبیاء علیه الصلوات و التسلیمات از آن دولت بهره یابند و از او شایسته آن متداول نمایند
 و در قافله که اوست و آنکه ترسم به این پس که رسد و در بابا که هر سیم و تا به کمال کسی است که این محبت درجه
 متابعت متعلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت دارد و بعضی ندارد و تابع فی الجمله است نمی تواند اند درجات
 علما و جلوه اهر درجه اولی خرسند اند کاش آن درجه اهر سر انجام بدهند متابعت را مقصور بر صورت متابعت
 داشته اند و در آن امر که دیگر انکار داشته طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بیکای تصور نموده اند
 و اکثرشان پیر و مقدر خود را غیر از هدایت و برودی ندانسته و چون کرمی که در شبکه نهان است و
 زمین و آسمان او همان است به تحقیقنا الله سیما نه و ایا کم بحقیقة التابعة المرفیة علی طغیة علی صاحبها الصلوة
 و السلام و البکرة و اخیمة و علی جمیع خوانه من الانبیاء و الکرام و الملکة اعطاهم و علی جمیع اتباعهم الی یوم القیام
 مکتوب پیجا و پنجم بخود نموده با عالی درجات یعنی خواج محمد سعید خواج محمد مصطفی سلمه الله تعالی صلوات و ریافت
 در بیان آنکه قرآن مجید جامع جمیع حکام شرعی است و در متابعت امام عظمی حقیقت و بیان آنکه اصل این کتاب

شروع است و در احوال صوفیه علیه آنکه احکام الهامیه به وقت ثامن و ما نیامد که بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین فی صراطی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیست بلکه جامع جمیع شرائع الهامیه
غایه یابی الباطنی از احکام این شریعت اندر آن قسم اند که بصورت اشارات لغوی و دلالتی و تفصیلاً مفہوم
میگویند و عوام و خواص را بر این لغت درین فہم برابر اند و قسم دیگر از احکام را آن قبیل اند کہ بتوسط اجتہاد و تہنیه
مفہوم میگردد و در این فہم مخصوص بائمہ مجتہدین است کہ آن سرور باشد قبول جمہور و صاحب کرام آن سرور
مجتہدان سائر است آن سرور شہید علیہ علیہ الصلوٰۃ و التسلیم است لیکن احکام اجتہادیہ در میان آن سرور
کہ آرد آن وحی بودہ علیہ علیہ الصلوٰۃ و السلام در میان خطای صواب متردد نبودند بلکہ بعضی قطعی صواب
حق از خطای مخطئ تمیز نیکیست این بابا بطل متفرج بنمایند کہ تقریر و تثبیت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف احکام
بعد از انقضای زمان وحی بطریق استنباط مجتہدان حاصل گشتہ در میان صواب خطا و متردد و اندر احکام
اجتہادی کہ در زمان وحی مقرر گشتہ اند و مجتہدین اند کہ مفید عمل و اعتقاد است و بعد از زمان وحی با چار وجہ
ظن باشد کہ مفید عمل است نہ موجب اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن از آن نوع اند کہ طاقت بشری
در فہم آن عاجز است تا اعلامی از جانب منزل احکام حل سلطانہ حاصل نشود و فہم آن احکام تصور نمود حصول
این اعلام مخصوص به پیغمبر است علیہ علیہ الصلوٰۃ و السلام غیر پیغمبر این اعلام نمکنند این احکام هر چند
ما خود انکار ما چون نظر کن احکام پیغمبر است علیہ علیہ الصلوٰۃ و السلام ما چار این احکام را
نسب بابت و شہدہ اند کہ نظر آن سنت است در بزرگ آنکہ احکام اجتہادیہ اقبالی نیست کنند بابت با آنکہ
قیاس نظر آن احکام است پس نتواند قیاس هر دو نظر احکام باشد نہ اگر چه در میان این دو نظر فرق بسیار است
کہ یکی مستند بر آن است کہ بجا خطا دارد و دیگری مؤید با اعلام حق حل علی کہ خطا را آنجا گناین نیست قسم اخیر
کمال شامت حاصل دارد و گویا ثبت احکام است هر چند فی الحقیقت ثبت جمیع احکام همان کتاب عزیز است پس
نایدانست کہ در کدام اجتہادیہ غیر پیغمبر یا پیغمبر علیہ علیہ الصلوٰۃ و السلام بجا خطا است اگر آن غیر با اجتہاد
برسد و احکامیکہ عبارت و اشارت و دلالت نفس ثابت شدہ اند و همچنین احکامیکہ نظر آنهاست
احد را در آنها مجال مخالفت نیست بلکہ جمیع امتناع آن احکام لازم است پس مجتہدان است را در احکام اجتہادیہ
متابعه را پیغمبر نیست علیہ علیہ الصلوٰۃ و السلام بلکہ صواب در آن موطن متابعت است و خود است اینجا و قیاس
باید داشت پیغمبر انیکہ متابعت شرع پیغمبر آن اولوالعزم میباشد علیہ الصلوٰۃ و السلام و حسب برتران همان اتباع

احکام است که اگر چه صحت ایشانان بحجرات و اشارت و دلالت ثابت شده اند آن احکام که با جهاد و
سند ایشان ظاهر گشته زیرا که در حکام جهادی هرگاه جمیع است را متابعت لازم نبوده چنانچه گذشته پیغمبر
تسلیح را چگونه متابعت لازم باشد و حکامیکه منظر نهاسنت است چنانچه پیغمبر اولی العزم را آن احکام با اعلام
محل اند و پیغمبر غیر اولی العزم را نیز احکام با اعلام و تعالی ثابت اند متابعت چه بود بلکه تسلیح را گنجایش
نیست زیرا که باز از هر وقت و مناسب هر گز و حکام علیحد است گاهی حل مناسب است و گاهی حرمت پیغمبر
اولی العزم را اعلام محل امری شده بود و پیغمبر غیر اولی العزم را اعلام حرمت آن و این محل حرمت هر دو مانع
از حقیقت منزه است چنانچه در مجتهد از یک مانع و حکم مختلف اخذ مینمایند یکی از آنجا محل می نمود و دیگری حرمت آن
این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد که در آن بر سر است که هر احتمال محو اب دارد و در هر احتمال خطایا
در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که آنجا نیز در دو جواب و خطا جائز نیست بلکه نزد حق حل و علایک است
اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را محال نیست جواب و است که نسبت به یک قوم حل باشد
و نسبت به قوم دیگر حرمت پس حکم خدا جل علا در یک اقصه متعدد باشد نسبت به تعدد قوم و لا محذور آری در است
خاتم الرسل این معنی است نمی آید که کافه انام در یک رعیت بیک حکم محکوم اند در یک اقصه تعدد و تعدد در حل و تسلط
اینجا دو حکم نیست سوال پیغمبر اولی العزم هرگاه حکم محل امری کرده باشد و پیغمبر دیگر تسلیح او در آن احکام حرمت
نماید لازم می آید که حکم ثانی مانع حکم اول باشد و این جایز نیست که تسلیح مخصوص پیغمبر اولی العزم است غیر از تسلیح
نمی تواند شد جواب تسلیح وقتی لازم می آید که حکم ثانی عام بوجوب تکافه انام مانع حکم اول که نسبت به گروهی واقع
شده بود نماید حکم ثانی عام نیست بلکه نسبت به یک گروهی حکم تحریم کرده است حکم اول حکم ندارد و نمی آید که یک
جمعه می حکم محل سکند و متعدد دیگر در همان و اقصه حکم حرمت نماید و هیچ تسلیح نیست چند در میان این و آن تفاوت
فاخست که اینجا رای است و اینجا اعلام در هر اقصه حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و اما تعدد
قوم ملایح آن نماید چنانچه گذشته پس در شرائع ما تقدم احکامی که از کتب و ضعف پیغمبران اولی العزم بحسب مفهوم
میگرد و پیغمبران تسلیح را نیز در آنها محال مخالفت نیست و آن احکام نسبت به کافه انام در گذشته اند و پیغمبر تسلیح
به قوم که دعوت کند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه حل است و اگر حرمت است همه حرمت است
از آنیکه پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاورد و رفع آن حکم فرماید این زمان تسلیح متعدد است پس تسلیح باقیار همان احکام باشد
و نسبت از حقیقت منزه مانع و از حکامیکه با جهاد اعلام ثابت شده اند و نسبت و جهاد و تسلیح اند تسلیح

متصور است که این احکام نسبت به بعضی از بعضی دیگر پس اجتهاد غیر بی تمسک است و در واقع اجتهاد و سنت بی تمسک دیگر
 نمی تواند شد که آن نسبت بقومی است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت بکافه از امام یا نسبت بیک گروه
 کرده باشد البته نسخ است چنانچه درین شریعت که حکم نسبت کافه از امام است حکم ثانی مانع حکم اول است نسبت
 لاحقی غیر علی علیه و علی آله و جمیع الانبیاء و المرسلین و الصلوات و التحیات مانع باشد از سنت سابق و در علیه علی که
 الصلوة و السلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بعد از نزول که متابعین این شریعت خواهند نمود
 و تابع سنت آن مرد و علیه علی آله الصلوة و السلام خواهد کرد نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است که علماء و طوایف
 مجتهدان و اهل علم نبینا و علیه الصلوة و السلام از کمال وقت و غرض مانع از انکار نمایند و مخالف کتاب سنت دارند
 مثل روح الله مثل امام عظیم کوفی است که بکبریت در دعای و تقوی و بدو است متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و در استنباط
 یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات و ارباب وسطه وقت معانی مخالف کتاب سنت دانند و اذرا و
 اصحابا و را اصحاب بر سر پذیرند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقه علی و در ایه و عدم الاطلاع علی فهمه و فراموشی
 امام شافعی بگوشت از وقت فقا هت و علیه الرضوان در فیت که گفت الفقهاء و علمای ابی حنیفه و ابی جعفر
 حاضر نظر آن که قصور خود را بگیری نسبت نمایند و قاضی که گذارین قافله را من قصور و حاش الله که بر آدم
 بزبان این کلام همیشه بیان جهان نسبت این سلسله اند و در بیان حسیان بکسل این سلسله را به و بواسطه
 همین نسبت است که حضرت روح الله در او تو اند و در آنچه خواهد بود و حصول ستم نوشته است که حضرت عیسی
 علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بعد از نزول نیز بکمال امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح الله
 موافق اجتهاد امام عظیم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذاهب خواهد کرد علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که شان
 او علی نبینا و علیه الصلوة و السلام از ان بلند تر است که تقلید علماء است فرامیدی شایسته تکلف و تحسین گفته شود
 که نورانیت این مذاهب خفی بنظر کشف در زمانه عظیم بنیاد و سائر مذاهب رزنگ حیاض و جداول نظر
 می دارند و بطایریم که ملاحظه نموده می آید و سواد عظیم از اهل اسلام متابعتان ابی حنیفه اند علیم الرضوان
 و این مذاهب با وجود کثر متابعتان و اصول فروع از سائر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیده دارد و خفی
 مبنی بر حقیقت است معجزه است انام ابو حنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است و احادیثی در سلسله را در رنگ
 احادیثی است که بیان متابعت می دارند و بر سر خود مقدم میدارد و همچنین قول اصحاب ابی حنیفه شرف صحبت غیر از
 علیه السلام الصلوة و التحیات بر سر خود مقدم میدارد و دیگران چنین اند و منع لک مخالفان و را صاحب را میباید

و انما طیکه مبنی بر سوسه باد باند با و نسبت بسیار نداد و چون که همه کمال علم و نور و قوی او و قدرت او
حضرت حق سبحانه تعالی ایشانرا توفیق داد که از راه حق و عقل سلیم نمایند و سواد عظم اسلام را نیز آنگه
بریدون آن لطف و انوار اند با و از هم جدا که این کابرین را اصحاب را که میدانند اگر این حق را در اندک ایشان
بر خود حکم میکردند و متابعت کتابت نمی نمودند پس او و عظم از اهل اسلام بر علم فاسد ایشان منافی و مبتدع
باشند بلکه از جر که اهل اسلام بیرون بودند این عقا و کند که جایابی که از رحیل خود خیر است یا زندقی که مقصودش
ابطال شریعت است یا تصحی چند را یاد گرفته اند و احکام شریعت را زخم در آن ساخته و او را
معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان ثابت نشد و نفی میسازند چون آن کرمی که در شکی نماند است
از زمین و آسمان و همان است مدوری بر اندک از قصص بار و ایشان را از نظر های فاسد ایشان باقی نماند و حقیقت
و سه صده از فقه او را مسلم داشته اند و در هیچ باقی نبوده است و در فقه صاحب خانه است و دیگران همه عیان می
با وجود التزام این مذنب بر ابا امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانند از بعضی اعمال نافله تقلید
نمی پس اومی بنمایم اما چه کنم که دیگران را با وجود و نور علم و کمال قوی در جنب امام ابی حنیفه در رنگ طفلان
می یابیم و الامر الی الله سبحانه بر اصل سخن رویم و گوئیم که ما گذشتیم است که اختلاف احکام اجتهدیه اگر چنان اختلاف
از غیر مجاد و شود مستلزم نسخ نیست بخلاف اختلاف در احکام کتاب و سنت که موجب نسخ است کما مر فیما بحقیقت
پس مقرر شد که خبر و اثبات احکام شرعی که کتاب و سنت است و قیاسی متدیان و اجماع است نیز بحقیقت ثابت
احکام است بعد از این چهاراد که شرعی و دلیل ثابت احکام شرعی نیست و اندک از امام ثابت اصل حرمت نبود و کشف
ارباب باطن اثبات فرض سنت نماید از باب ولایت خاصه یا عامه و مؤلفان و تقلید مجتهدان برابر اند کشف و الحاکم
ایشان از مرتبه نمی بخشد و از بر تقلید نمی بر آید و در ذلالت و عظامی و حنیف و شیطانی با نیز دیدیم و بگویند که از عوام
مؤمنان در تقلید مجتهدان در احکام اجتهدیه مساوی اند از مرتبه این بزرگواران در امور دیگر مثل اصحاب
کثرت و شهادت ایشانند و ارباب تجلیات بطورات هم ایشانند که بواسطه استیلا محبت محبوب حقیقی جل سلطان
از ماسوا که گفته اند و ندید و دانش غیر و غربت از گذشته اگر حاصل دارند و دارند و دارند و اصل اند
او را و اصل اند و عالم بی عالم اند و با خود بخود اند که می بینید بر او می بینید اگر می بینید بر او می بینید
ایشان مطلوب را بواسطه قلبیه محبت و حرارت هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند و هر ذره را صاحب
جمع کمالات اسمائی و صفائی او می یابند و منتهمان ایشان چه نشان دهد که بے نشان اند

تعالی و تقدس که از ذرات بحیرت آمده است و علی هذا القیاس هر صلوات اولی است بیدل و مستیانه هم حجت
 و کلام الله غفور و رحیم و السلام مکتوب پنجاه و نهم بلا غازی نائب صدور یافته در بیان آنکه ذکر حق جل و علا
 شأنه اولی است از صلوات فرستادن بخیر البشر علیه علی آنکه سن صلوات افضل است از تسلیت اکملها اما ذکر کسی که
 شایان قبولیت و شسته باشد یا ذکر کسی که طالب رتبه شریف متقدم اخذ نموده باشد و یا مناسب یک حسب درگاه
 بصلوات خیر البشر علیه علی آنکه صلوات و سلام شتم و یا نواص و تو سلام صلوات در دو غیر متقدم تمام و در مرات
 عاجله بر آن ترتیب یافتیم و بد فائق و سرار ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام التیة مستندی شتم
 چون مدتی برین عمل گذشت اتفاقاً فتوی درین التزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال را دل شد و بر صلوات
 موقوفه مقتضای اوقات و در وقت خوش می آنکه که سببی صلوات بترتیب تقدیس و تمهیل اشتغال نمایم گفتیم حکمت درین
 خواهد بود و ما چه طایفه از آنرا خبر یافتیم که سبب آن صلوات گشت که درین وقت ذکر گفتن باز در دو فرستادن آن
 هم مسل را و هم مسل البدر و چه یکی آنکه در خبر قدسی آنکه است حق متعلقه ذکر می عن مسالقی اعطیتم افضل
 اعطی السلیلین وجه دوم آنکه چون ذکر ما خود از حضرت پیوست علیه علی آنکه صلوات و سلام نور یکن ذکر چنانچه
 بذکر میرسد بان سر و نیز مثل آن ثواب میرسد حال علیه علی آنکه صلوات و سلام من سنن حسنه و اجر
 و اجر من عمل بها همچنین هر عمل نیک که از امتان بوجود می آید اجر آن عمل خیر بجا می آید میرسد به غیره و ارفع
 آن عمل است نیز همان قدر اجر و وصل میگردد یعنی آنکه از اجر عامل جنبه نقصان کنند و معجز در کار نیست که عامل
 بنیت پیغمبر عمل نماید چه آن عطا محض است جل سلطان عامل در آن جنبه نیست آری اگر از عامل بنیت پیغمبر
 بوجود آمد یا عث از دنیا و اجر عامل خواهد بود و این بایستی نیز به غیره عاقله خواهد گشت ذلك فضل الله یؤتیه
 من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و شک نیست که مقصود اصلی از ذکر ادا حق است سبحانه و طلب اجر و فضیله است و در
 دو و مقصود اصلی حجت است نشان باینکه این فیضی که از راه ذکر پیغمبر میرسد با ضعیف تر از راه خود خواهد بود و از آن
 تر کمالی که از راه درود یا صلوات علیه السلام باید دانست که هر ذکر این دین را در دو ذکر که شایان قبولیت این
 غریب محض ذکر کسی که با چنین نیست در دو اجر و کثرت است و حصول برکات از در دو بیشتر متوقع است لیکن ذکر کسی که
 طالب رتبه شریف کامل است از تمام فواید و شرف و کرامت و غیره آن است چه این ذکر و صلوات آن که است
 باین ذکر کنند بان ذکر رسد ازین است که شایع و طریقت قدس الله تعالی از هر چه بتدریج از ذکر کردن بزرگوار
 و در حق و توقفا بر قرآن و سنن نموده اند و از آنرا فایده من ساخته اند ازین میان واضح گشت که هیچ فردی از

اگر چه در کمالات بدرجه علیا برسد به غیر خود مساوی آید انگشتند زیرا که این کمالات که در او حاصل شده است بواسطه
 متابعت شریعت این پیغمبر است علیه الصلوٰه و السلام پس این کمالات در آن پیغمبر انبیا ثابت باشند با کمال امتناع
 و یکتا و با کمال آن مخصوص است علیه الصلوٰه و السلام پس این آن فرد کامل است به هیچ میسر نرسد اگر چه آن پیغمبر به هیچ
 متابعت نکرده باشد و دعوت او قبول نموده بود چه پیغمبر با حاصلات صاحب دعوت است و به تبلیغ شریعت
 با کمال و کمال امتنان او دعوت و تبلیغ خود بر میدارند و بر ظاهر است که هیچ کمالاتی بر تبه دعوت و تبلیغ نرسد آن چه بسیار است
 الی الله من حسب الله الی عباد و حسب عباد الله الی الله و به اولد رومی تبلیغ شنیده باشد که در خبر آمده است خود را
 قیامت سیاهی عالم را با خون شهدا زنی سمیل الله وزن کنند و یک آن سیاهی بر یک آن خون ارجح آید و امتناع
 این دولت بیشتر است به هر چه در اندر طفیلی و ضمتی است اصل از اصل است و فرج مستند از این فضل اعیان و تبلیغ
 اینست باید دریافت هر چند در دعوت و تبلیغ در جاست اعیان و سلطان در درجات متفاوت و متعدد و تبلیغ
 ظاهر مخصوص اند و در حق بی باطن تمام دارند و آنکه عالم صوفی است کبریت اجزاست و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر
 و باطن است و تأمل و ارشاد پیغمبر است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام پس محمد ثانی این است که تبلیغ احادیث
 نبوی و تأمل و علی آله الصلوٰه و السلام فضل این است و نه است اند اگر مطلقا فضل انصاف محمل حد شریعت
 و اگر نسبت تبلیغان ظاهر گفته اند گنایش دارد و فضل مطلق جامع است که هم تبلیغ ظاهر نماید هم
 باطن و به بر ظاهر دعوت کند و به باطن لان فی الانصاف و صوفی فی اطلاق فضل فائز فلان مکن من انصاف
 بی ظاهر و به هر چند عمده است و نشاط نجات و کثیر البر که و عدم المنفعة اما کمال او در بوط باطن است ظاهر بی باطن
 تمام است و باطن بی ظاهر فرجام و آنکه باطن را بطا جمیع ساز و کبریت اجزاست ربا اعم ثانی و ثانی
 و آخر ثانی ایک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پیغمبر و ششم بنو احمد محمد تقی صدوق است
 در جواب آنکه از عالم مثال بود در دو جماعه که به تاسخ قابل و جماعه دیگر که نقل روح میگویند
 و بنیان مکنون و بیرون و اینها سبب ذلک بدسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه
 و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين جمیع شریفه که از حسن نشاء و عفو خطرات لغات فرموده بودند
 بمطالع آن مشرف گشت سلمه الله تعالی نوشته بودند که شیخ محمد الدین عربی قدس سره در فتوحات مکیه
 حدیثی نقل میکند که آن سرور خود علیه و علی آله الصلوٰه و السلام لان الله خلق مائه الف آدم
 و کجای می آرد و بعضی هرات عالم مثال که در وقت طواف کعبه معطره چنین ظاهر شد که همراه

که عالم شهادت وجود داشته است و طواف بیت الله که میگردد در عالم مثال میگردد چه عجب و عظمتی را نیز در مثال
صورتی و تشبیه بوده است که اصل آن عالم را قبلیه بوده این فقیر درین باب نظر دارد و در فرستاده و تحقیق بسیار
نموده در عالم شهادت آدم دیگر نظر نیامده و غیر از شعبه های عالم مثال نیافته و آنکه بر دو مثال
گفته که من بعد تو ام و زیاده از چهل هزار سال از قوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدم با
پیش از مخلوق است صفات و لطائف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علیحده داشته اند این آدم میان بود
چه میان را با این آدم چه نسبت و چرا جدا بود و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام شده و چهل هزار
چه گنجایش دارد و جماعه که در دلهای ایشان مضمون است ازین حکایات تناسخ می فمند و نزدیک است که
بقدم عالم قابل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند و می انکارند بعضی از ملاحد که باطن خود را
مسند می گویند گفت حکم بگو از تناسخ مینمایند و می انکارند که نفس تا زمانه که بی کمال برسد از تقلید این
او را چاره نیابد و میگوید چون بعد کمال رسید از تقلید بدان بلکه از خلق ابدان فانی گشت و مقصود
از خلقت او کمال است و میسر شد و این سخن کفر صریح است و انکار است از آنچه از دین تو اثر ثابت شده است
هرگاه در آخر کار جمیع نفوس بکمال برسند و فانی گرد باشند و منذب گردند و این انکار و فریاد است
و انکار و خدا خردی است و نیز انکار و شرع است چه بر عزم اینها نفس را احتیاجی بجهنم که آفت
کمالات است ننماید است تا بجهنم حشر نموده آید اتفاقا دین جماعت موافق اتفاقا دین فلاسفه است
که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و عذاب روحانی دانند بلکه اتفاقا دین ایشان از اتفاقا دین فلاسفه هم
بتر است که آثار و تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و عذاب
روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب نزد اینها
عذاب دنیا است که از بر آفتاب نفوس اثبات میکنند رسول از حضرت امیر کرم الله تعالی و وجه و بعضی
دیگر از اولیاء الله تبار منقول است که بعضی از اعمال غریبه افعال عجیبه پس از وجود عمری بقرون متطاوکه
از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن بلی تجویز تناسخ چگونه است جواب صدور آن
اعمال افعال از روح این نزد گوارا است که شیت الله سبحانه خود بجهنم باجبا داشته مباشر افعال
عجیبه گشته اند و بعد دیگر نیست که آن افعال غیر از تناسخ است که روح پیش از خلق با این جسد مجسد دیگر
که میان و معارف آن روح است تسلیم گرفته باشد و چون خود بجهنم مجسد گردد و تناسخ چه بود چنینان که

که مشکل باشد کمال میگردد و تجسد با جسد میشوند و درین اعمال حال غیبیه که مناسب است این اشکال را برآورد
 بود و معنی آنرا به هیچ تناسخ نیست و هیچ طولی نه هرگاه و چنان را بقدری بر الله سبحانه این قدرت بود
 سره مشکل باشد کمال گشته اعمال غریبه بود و قوع آمدن در اوج کمال اگر این قدرت عطا فرماید چه محل تعجب است
 و چه احتیاج به بدن دیگر ازین قبیل است آنچه از بعضی اولیاء الله نقل میکنند که در یک ساعت در کسبه
 مستعد حاضر میگردد و فعال تبانی بود و قوع آمدن این نیز لطافت ایشان تجسد با جسد مختلف و مشکل
 باشد کمال تبانی به همچنین غریزیکه مثلاً در هندوستان توطن دارد و از آن دیار برآمده است جمیع از حضرت
 مکه معظمیه آیند میگویند که آن غریز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان و چنین در میان ما و آن غریز که مستعد
 و جمعی دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمعی دیگر از نجد دیده اند این همه شکل لطافت آن غریز
 باشد کمال مختلفه و گاه است که آن غریز را از آن مشکلات اطلاع بود و لذا در جواب آن جماعت گاه میگویند
 این همه برین تمت است من از خانه برآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم و نجد را در نمی شناسم و نمیدانم
 که شما چه کسانی و همچنین ارباب حاجات از اعزّه اعیان و اموات در آن محافط و محالک مدو با طاعت نمایند
 و جمعی میگویند که آن صور اعزّه حاضر شده دفع بلیه ازینها نموده است گاه هست که آن اعزّه را از دفع آن
 بلیه اطلاع بود و گاه نبود و از ما و شما بهانه بر ساخته اند و این نیز شکل لطافت آن اعزّه است
 و این شکل گاه در عالم شهادت بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آن سرور علیه و علی اله
 الصلوات و السلام بصورت مختلفه در خواب می بینند و استفاده پخته نمایند این همه شکل صفات لطافت است
 علیه و علی اله الصلوات و السلام بصورت گوناگونی و همچنین مریدان از صورتی بیرون آمده اند و می نمایند
 و حل مشکلات میفرمایند کون و بر و زر که از بعضی شایخ گفته اند بتناسخ پیران حساس ندارد و نیز که در
 تناسخ تعلق نفس بدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای سلوک حس حرکت آن نیست و بدین
 تعلق نفس بدن دیگر از جسم این تصور غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق حصول کمالات است مگر آن
 بدن را در وصول درجات است هر دو را چنانچه حتی بفرمانسانی تعلق پیدا کند و در فصل دوم و در نماز این
 تعلق بر برای حیات آن فرد نیست چه آدمی و حواس متحرک پیش ازین تعلق است چنانکه ازین تعلق
 در روی حاد میشود و صفات و حرکات و سکناات آن جن است و شایخ مستقیم الاحوال اجبار است
 کون و بدو هم لب نمیکشاید و نقصان را در بلاد متشنه نمی اندازد و نیز کون و بدو هم در یک است

کمالی اگر تربیت ناقصی خواهد بود بآنکه در وی بروز نماید باید که با مقدار خود را ندی جل سلطان صفات
کماله خود را در مریا نقص منجاس سازد و متوجه و التفات کن انکس اشبات و استقرارد به نام مریا
از نقص کمال آید و از صفات رفیله صفات حمیده که باید هیچ کون و برز در میان نبود که نقص کمال
یوشیه من شیاء و الله ذو القله العظیم و بعضی دیگر نقل در لوح قابل اند میگویند روح را بعد از کمال
قدستی پیدا میشود که اگر خواهد بدن خود را بگذارد و بدن دیگری داخل شود و نقل میکند عزیز است که
این کمال و این قدرت را داشت در جوار او چوانی فوت کرد این عزیز بدن خود را که بسجهر سیده بود
گذشت و در بدن آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول را میسگشت و بدن ثانی زنده گشت این
توابع مستحکم عناصر است که تعلق به بدن ثانی از برای حیات آن بدن است اینقدر فرق است که قابل
به تناسخ نقص نفس حاکم است و تناسخ را از برای تکمیل نفس اشبات مینماید و آنکه بنقل روح قابل است
روح را کامل است انکار و بعد از کمال روح اشبات نقل مینماید نزد فقیر قول نقل روح از قول قنای خیم
ساقط تراست زیرا که تناسخ را از برای تکمیل نفس اعتبار کرده اند اگر چه این اعتبار باطل است و نقل
روح را بعد از حصول کمال گمان برده اند اگر چه کمال نیست هرگاه تبدیل بدن از برای تکمیل کمال
قرار داده باشند بعد از حصول کمال نقل بدن ثانی بر آن چه بود ابل کمال تماشائی نیستند به ایشان
بعد از حصول کمال تجرد از ابدان است نه تعلق با بدن زیرا که از مقصود از تعلق بوده است حصول پیوسته
و انفکاک نقل روح امانت بدن اول است و احیاء بدن ثانی است پس بدن اول را از حصول احکام
بر نرخ چاره نمود و از عذاب ثواب قبر گذر نه و بدن ثانی را چون حیات ثانی اشبات مینماید حشر و حتی
در دنیا ثاب گشت انگار که مستحق آن نقل روح معلوم نیست که بعد از ثواب و ثواب قبر قابل باشند و حشر و حشر
مستحق بودند افسوس هزار افسوس این قسم با لایان خود را بسته نمی گرفته اند و مقتدای دلیل اسلام گشته
ضلوا فاضلوا ربنا لا ترغ قلوبنا بعد از بدینا و میب لئامن لک مکر حمتنا نک انت الوهاب حرمت
سلیم سلیم علیه علیه الصلوات و التسلیات بتدبیر در بیان بعضی از علوم معارف که عالم امتثال تعلق
دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فراخ تر است هر چه در جمیع عوالم است صورت او و عالم مثال
مستحولات و معانی همه آنجا صورت دارند گفته اند حق را جل و علا سلطان مثله نیست اما مثال هست
و الله المثل الاعلی این فقیر در کما تیب خود نوشته است که در مرتبه تزیین حرف چنانچه مثل نیست مثال نیست

فلا تضر بوالله الامثال و در عالم صغیر نمونه عالم مثال خیال است چه جمیع اشیا را در خیال صورت تصویب است
 کیفیات اولی صفات سالک خیانت اشیا را که تصویر کرده مینماید و از ارباب علم میسازد و اگر خیال نبود یا
 کوئی کند چو لایزم بود ازینجا است که فوق مرتبه ظلال حمل و حیرت است چه بکوی خیال از مرتبه ظلال است هر چنانکه نیست
 خیال را آنجا گنجی نشین نیست هرگاه صورت تیزبهری در مثال بود چنانچه گذشت و خیال که بر توست از مثال
 چگونه صورت تنزیهی تصور بود فلذا جرم لایکون شد لا ارجل و الحیرة و هر جا عالم بود گفت نبود من عرف الله کل
 سانه نشان آنست و هر جا عالم بود گفت و گو بود من عرف الله طالع سانه بیان آنست پس در انزی سانه در
 ظلال بود و گنگی زبان فوق مرتبه ظلال است فعل بود یا صفت هم بود یا می پس هر چه نخواست خیال است چون
 از ظلال است معلول است و علت جعلی و محمولی این نیست که چون از آثار و علامات معلول است مفید علم است
 عین حق در اے ظلال و خیال است خلاصی از محنت خیال و تنی میسر گردد که سیر نفس را نیز در رنگ سیرانی
 و پس اندازد و در آفاق و انفس جولان نماید یعنی اکثر او را رابد از مرگ میسر میگردد و احیات
 خیال را منگیرشان و اقلی را از ارباب بر این دولت درین نشاء سیر میگردد و با وجود حیات دنیوی از تصرف
 سلطان خیال بیرون می آیند و مطلوب ابلی محبت جعل او در گنا میگردند و زینت تجلی ذاتی بر تن حق این
 بزرگواران دایمی میگردد و وصل عریانی بر تویی اندازند و بنیاد ارباب النعم نعمها به و لعلنا شمس المسکین
 ما تخرج به سوال جمعه در واقعات و مناسبات و مثال و خیال می بینند که با دوشاه شده ایم و ختم خود را
 معانته مینمایند و نیز می بینند که ما قطب شده ایم و عالم روحا آورد در عالم لقطه و افاقه که عالم شهادت
 هیچ ازین کمالات بطور غنی آید این ویت هیچ صدقی دارد یا بل غرض است جواب این ویت عملی از صدق دارد
 سائنش آنست که معنی با دشت است و قطبیت در ان جماعه کائنات لیکن این معنی در اننا ضعیف است شایان
 آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از ان از و حال خالی نیست اگر اینجی بغایت الله سبحانه قوت
 پیدا کرده و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرت الله سبحانه بهم با دشت و قطب قوت
 میشدند و اگر مخفی الله قوت پیدا نکرد که در عالم شهادت ظاهر گردد و همان طور شایان که اضعف
 ظهور است کفایت می افتد و بقدر قوت ظهوری یا بدین قبیل است و اقعاتی که طالبان این راه
 می بینند و خود را در مقامات عالی می یابند و می بینند که به مناسب ارباب ولایت مرفراز گشته اند
 اگر در شهادت اینجی ظهور کنند و تست عظیم و اگر بطور مثال کفایت شدنی حاصل است و حاجی نیست

و هر جا تک و حجام در خواب خود را با دشا می بیند هیچ حاصل ندارد و جز خسارت نقد و وقت او نیست
 پس بر واقعات اعتبار نباید نهاد و در شما دست هر چه پیشتر در آن اوست چه غلام اقامت نموده آفتاب
 گویم و ششم شب پرستم که حدیث خواب گویم و ازین جهت که کار بر نقشینه در واقعات اعتبار نمی کنند و به تفسیر
 همانست که در واقعات و قطعه میسر گردانند و در آن اعتبار نکرده اند و استمرار حضور را دوست داشته اند
 حضور که نسبت در خدای آن باشد نزد این در گذاران از خیر اعتبار ساقط است که نسیان ماسوی حق
 ایشان دائمی است و خطو غیر از قلبشان به وقت منفی شده یکی کیسه نهایت در بدایت او مندیج گردد
 این کمالات از وی بجهت تبعه بود بنا بر آنکه خداوند بنا و هر فنای امر را ثبت اقدس و انوار علی القوم
 اکابرین اسلام مکتوب پنجاه و نهم به پیر را دگی خواجه عبد الله بن محمد بن علی بن احمد و ریافته در میان آنکه
 معقول و موهوم و مشکوف و مشهود همه افضل ماسوی است و ما بنا سبب لک الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین
 اصطفی میخند شریفه که قره العین را سال گذشته بودند وصول یافت اند راج یافته بود که بکرم حضرت
 حق سبحانه و تعالی آن شعبده با بر طرف شده است و از آن قول که هیچ نمائند است بهمت بران مصروف
 که از اثبات هیچ خبر نیست نیاید معقول و موهوم همه تحت لادخل است که او گفته اند اما انخی
 بتکلف است امید است که بی تکلف نصیب شود و نیابت آثار معقول و موهوم بیکه شود و مشکوف چه آفاقی
 وجه تفسیر افضل دائره ماسوی است و از جمله لعب الهی است و پیش از گرفتاری به شعبده مازنی نیست زوال
 این گرفتاری اگر تکلیف است و دخل طریقه است و از جمله علم الیقین است بعد التیاء الهی اگر این دو تکلیف
 میسر گردد و از تکلف نفی بانتقاء ماسوی بر ضیق طریقت وارد و از کوه علم بیرون جبه و لغت مشرف
 گردد ازین بگفتن آسان است پرسیدن دشوار الا من سیره الله سبحانه و کار و بار می که بحقیقت تعلق دارد
 و پیش است و در گذشت نفی بیکه انتقام مقام اثبات است و بیرون علم عین است بدانند که طریقت اور
 جنبه حقیقت هیچ اعتدای نیست و نفی از ثبوت با اثبات هیچ اعتباری نه چه متعلق نفی ممکنات است
 و متعلق اثبات و حجت است تعالی نفی و جنب اثبات همچون قطره در نظر طره در آید در پهلوی دریای
 بیکران و حصول این نفی و اثبات بولایت خاصه رسیده شود و بعد حصول الولایة التامیه و العروج
 و اما العروج و امکان العروج لذلک العروج لازم ایضا بر ما انعم لنا و نورا و غفر لنا ذنوبنا انما
 علی کل شیء قدیر السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه الصلوة و السلام

مکتوب ششم به محمد تقی صدر یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه از فضوایات دین خدای تعالی گرفته
 بضروریات دین باید پرداخت و این مکتوب را که به خداوند سلام علی عباده الذین احفظوا مبادئهم غیر منقرض
 مشرف گشت دلالتی که آن جهت گشته اند و اندر لاج یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی
 عنه باجماع اهل حل و عقد صدر اول که خیر القرون است و در باب فضیلت خلفا و راشدین رضوان الله تعالی
 علیهم اجمعین که ترتیب لغت خلافت ایشان ترتیب است و در باب سکوت و زریدن از نارغات و شجاعت و محاب
 خیر البشر علیه علیه الصلوات و التسلیات فرست از ان ساینده این تم تعاد و کجاست است که موافق اهل سنت
 و جماعت است شکر الله تعالی سیم محمد و ما شفقت آثار کثرت امامت از فروغ دین است نه از حصول شریعت
 ضروریات دین دیگر است که با عقدا و عمل تعاق دارد که علم ظاهری و علم فقه حکم است ضروریات را گذارسته
 بفضوایات پرداختن عمر خود را صرف مالایخی کردن است و غلات اخیر آمده است علامه اعراضه تعالی عن العبد
 اشتغال بهمالایحیه اگر کثرت امامت از ضروریات دین از حصول شریعت می بود چنانچه شیوه گمان برده اند بایسته که
 حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود تعیین استخوان میفرموده تشخیص خلیفه می نمود و حضرت پیغمبر علیه و
 علی آله الصلوات و التسلیات امر بخلافت یکی میکرد و بنصیص قهر و قیام را خلیفه می ساخت و در کتاب سنت و چون
 اهتمام این امر مفهم نشده معلوم شد که کثرت امامت از فضول دین است نه از حصول دین فضول بایده که بفضول اشتغال
 نماید القدر ضروریات دین در پیش است که نوبت بفضول غیر سداول از تصحیح ققدا دجاره نبود و کبریات و صفات
 و افعال رجبی حل سلطان تعلق دارد و ققدا دجاره بود که آنچه پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات از روح حق حل و علا
 آورده است و بفرورت و توانا از دین معلوم گشته است از شرف و نفوذ و غایب و ثواب خودی و کثرت و سایر سمعیات
 همه حق است و احتمال تخلف ندارد اگر این عقدا نبود نجات نبود ثانیاً اندکی میان احکام فقهیه هم مجاره نبود از
 ادک و خرافات و احباب بلکه از ادای سنن و تحیات نیز گذر نه رعایت حل و شریعت شرعیه نیک بایده نمود و در
 حد و شریعت احتیاط بایده که تا فلاح و دستگیری از اندک اجرت مقصود شود و چون ققدا و عمل را دوست
 کند نوبت بطریق صوفیه رسد و اسید و ارکالات و ولایت گردد کثرت امامت نسبت بضروریات دین کامل طرح
 فی السطریق است غایتی مافی الباب چون مخالفان درین باب باطل نمودند اند طعن در اصحاب خیر البشر علیه و علیهم
 الصلوات و التسلیات کرده بضرورت درویشان تقدیمات طولی الذیل ایراد نمود و می بایده که لایق خود از دین
 ششیرین نفع نمودن از ضروریات دین است و اسلام مکتوب ششم است و یکم در عزرا و حنی مولانا احمد برکی صدر و زین

از وضعیت یاران مولانا حسن اسر حلقه آنها ساختن مایه ناسبت لک بهیم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد للصلوة و تسبیح
الدعوات میرساند و غرض از مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة نیاید وجود شریف و لانا در بر وقت مسلمانان از حق
بودار آیات حق جل و علا و حتی بود از رحمتها که او تعالی الله لا شکر مناجره و لا فتنه بعده انرا ران کوهستان امداد
و احانت مگر گذشتگان را اموال و سؤل السوت خدا نگار می دگر بگوئی فرزندان و متعلقان مرحومی مجربان و مخلصان
لازم سعی نمایند که فرزندان مرحومی بخوانند و معکوم عیبه تمحلی گردند چنان مرحومی را امکانات چنان فرزندان و کما ید
بل جزا و الا احسان الا الاحسان اطوار و اضلع مرحومی را امر لغات نمایند و احوال اوقات او را مرحومی دارند و در تقصیر
ذکر و حلقه مشغولی باید که قصود واقع نشود و یاران جمع شده بشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر
شود و این فقیر قبل ازین سبیل اتفاق نوشته بود که اگر مولانا سفری آسیا بکند باید که شیخ حسن بی خود نصب
کند قصار این سفر را دیده است الحال بهم که مکرر ملاحظه نمایم شیخ حسن متعین این امر میبایم یعنی بر بعضی
یاران گران نیاید که باختیار ما و ایشان نیت اتفاقا لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسب
بیشتر دارد و در آخر مولانا نیست که از این جانب گرفته بود و در شیخ حسن که او را نیت شرکت است و یاران دیگر از این
اعمال ضعیف اند هر چند کشف و شود و پیدا کنند و توحید و اتحاد تمحلی گردند با این دولت دیگر است و این
کار و بار دیگر است کسوف را اینجا بجوی نیز نند و از ان توحید و اتحاد متعینند بالجمله باید که یاران
در تقدیم شیخ توقف نکنند و او را سر حلقه داشته بکار خود مشغول شوند انوی خواجه و پس منعی را معقول این ساخته
بجمله مشغولی دلالت نماید و شیخ حسن تربیت فرمایم حسن باید که محافظت خاطر هم میرکان نماید و حقوق بر او می
سجا آرد و مطاعه کتب فقه از دست نهد و نشر احکام شرعی فرماید و متابعت سنت مسنیه ترغیب کند و
از ریخت تحذیر نماید و طریق التیا و تفرغ و زاری را از دست نهد و مباد و نفس اماره از راه ریاست و
و تقدیم بر اقرار در مملکت اندازد و خراب و ابر سازد و به وقت خود را قاهره و مقص دانند و طالب کمال
خود باشد و نفس شیطان و دشمن قوی و کمین اند که نشود که از راه بنید از نمودن خیر خاص سازند
همه اند و زن توانست که توفیق و خانه رنگین است بهندوستان از شهادت و در دو ساله
یک قافله آید و خبری آرد و میر و احوال انویسان باشند اگر بتوانید رسیدار نوشن غافل باشند
میان شیخ یوسف بهادر یک اند و تا مدتی اینجا بودند و فواید بسیار اخذ نمودند و حقیقت فنا اطلاع
یافتند و به سعادت یاران ندان نجانه رفتند و مستعد و صادق الاخلاص است و الله سبحانه و الوفی چون

شما دور افتاده آید در نصیحت مبالغت نموده می آید پیشیار باشید و ریاست را بیکان خود در دست
 ترسان و لرزان باشید مبادا درین ریاست لذتی پیدا شود و بهلاکت ابدی رساند و بنا بر عقیده فقیهان و
 فی الامر ثابت اقدار است و انصافا علی القوم انکافین سبحان ربک بالحرز عما یصفون و سلام علی اکرمین
 و الحمد لله رب العالمین مکتوب شصت و دوم نجایانان صمد دریافت در بیان آنکه انسان بدنی الطبع
 مجبول است و تمدن و تعیش خود به بنی نوع خود محتاج است و خوبی انسان بهمدین احتیاج است و مایه سبب
 ذلک هوالحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ترفیات صوری و معنوی شما را از حضرت حق سبحانه و تعالی
 مسألت نمینماید که خیریت و صلاح شما متضمن جمیع رفاهیت جم غفیر از مسلمانان است و دعاء شما گویند یا دعا
 جمیع ایشانان که الحمد لله سبحانه عمالایق سبحانیکم جرمت سید مرسدین علیه علیهم و سلمی الکل من الصلوات
 افضلها من التسمیات که کلامها چون نسبت محبت و ارادت و خلاص شما با کاسلسله علیه لقیه تشبیه فی سراسر ارم
 میداند که بروجه اتم و اکمل است بنا بران قصد فی دوسیکر و محمد و ما کما اهل این سلسله علیه درین دیار
 غریب افتاده اند و اهل این دیار را بواسطه شیوع عبت بطریقه این اکابر که ملزم سنت اندکات مناسبت
 اینجاست که بعضی از اهل سلسله بواسطه قصد نظر درین طریقه علیه نیز بدعتها اختیار نموده اند و کما مردم
 بهلاقاء ارتحاب عبت بجان خود کشیده و این عمل را برعم خود کمال این طریقه علیه بیان برده و شاکلا بلکه
 این جماعت در تحریف تصبیح این طریقه کوشیده اند و تحقیق محاله اکابر این طریقه نرسیده به ارم الله سبحانه
 سواء الصراط و چون اهل این سلسله علیه درین دیار غریز الوجود در میان و مجبان این سلسله اند و ادوات
 این اکابر و طایفه این طریق که آدمی معنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج است قال الله
 تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین هرگاه در کفایت مهات خیر البشر علیه علی آله
 الصلوٰة و السلام مومنان را داخل داده باشند بدگران و بعضا لکه اکثر انفسا لم یوقت درویشی را عبارت از
 عدم متیاج نمیدانند کلا احتیاج ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات است بلکه خوبی انسان من احتیاج است
 و قل و تنبک او ازین راه ناشی است چه اگر فرضا احتیاج از انسان لعل گردد و احتیاج پیدا کند غیر از تحصیل
 و سرکشی و طغیان و مافرا ببرداری نقد وقت او نخواهد بود قال الله سبحانه تعالی ان الانسان لیطغی ان راه
 استغنی غایه مافی الباب فقر اگر اگر قدری ماسک و ارسته اندا احتیاجی که با سبب دارند آن احتیاج را
 بمسبب الاسباب حواله نمینماید و دولت پس شده را از خواص نعمت تعالی میدانند و مصلی و مانع فی الحقیقت

او که بجهت تصدیق نماید و چون اسباب ابوالفضل حکم و مصالح فطیان آورده اند و حسن قیام اسباب
 نسبت به خسته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را با اسباب اجمع میکردند و نیکو بدرباطا پسر ایشان
 میدادند اگر چه اسباب را دخل نمیدادند و غایت عظیم را باطل سازند برنا خلقت هذا باطلا سجا نیک و وجود و عز
 سیاق و پناه حقائق و معجزات کاخ و غیری میر محمد شجاع را بخند و خشم است دعا و توبه ایشان کبریت احمد
 انعام که برکت و فیوض و تبهات ایشان تو ائمه دولت شما اند و در حضور و غیبت ایشان احمد و معاون شما
 می یا بنم ریاده آرکیا سال شده است که ایشان از خوابها شما غایبانه فقیر نوشته بودند و محبت و خلاص کشتار
 تسبیح بنظر احوال است و اینجاریج نموده و طایفه خسته بودند که هر چه در این ایام را بدیدید تسبیح و فیوض نموده اند
 وقت توبه و دستگیری است فقیر را در این ایام طاعت آن مکتوب توبه در میان ما گل گشت و شمارا در این وقت
 رفیع القدر است ظاهر در همان شش شخصه را می بود در جواب آن باین عبارت نوشت که خان خانان در نظر
 رفیع القدر می در آید و الا لعنة الله سبحانه و اسلام مکتوب شصت و پنجم بنور محمد انبالی صد و نیا در جواب
 استفسار او که پرسیده بود که با وجود حیات پیر اگر طایفه پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل و علانایه مجوز است
 یا بسم الله الرحمن الرحیم بعد از صلوة و تبلیغ دعوات میرساند مکتوبی که ارسال داشته بود و نرسیده پرسیده بودند
 که با وجود حیات پیر اگر طایفه پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل و علانایه مجوز است یا نه بدانند که مقصود حق است
 سبحانه و پیر و سید است و حصول جناب حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند و دل خود را در محبت
 با حق بجا نه جمع یابد است که در حیوة پیر به اذن طایفه پیش آن شیخ برود و طلب میرشد از شما یا با اید از
 پیر اول نکاز کند و جزیه بکی یا دستمایه علی الخصوص پیری حرمی را بنیوقت که پیش از رسم و عادت نماده است اگر
 پیران بنیوقت از خود خبر ندارد و ایمان را از کفر جدا نمی توانند کرد از خود اجل نشانه چه خبر خواهند داشت و مرید را
 که در راه خواهند نمود اگر از خویشین نیست چنین به کل خبر دارد از چنان چنین به دای بر حرمی که
 برین طور پیر اتفاقا ذکر و نشیند و دیگر به رجوع نکند و راه عدل نشانه معلوم نشاز و خطرات شیطان است
 که از راه حیات پیر اقصایده طالب از حق سبحانه بازمیدارد و هر جا که حجت دل یافته شود بی توقف
 رجوع باید کرد و از سو اس شیطانی پناه با حیرت مکتوب شصت و چهارم به محمد مؤمن در حرمی
 خواجہ علی بن صد و ریافته در میان آنکه از تلون احوال دار عدم حصول آمال دنیای دنیای تنگنا باشد
 بسم الله الرحمن الرحیم سلمم الله سبحانه و عمالین سجا که الم دنیا بمن المؤمن دنیا زندان مرمن است

مناسب حال زندان در دودالم و اندوه و مصیبت است از تمون احوال تنگ نباشد و از علوم حصول
آمال نگیرد و ندان مع الحسیر سران مع الحسیر کباریت نگذرد و فرخی مقرون فرود و کمانا که دنیا
و فرخی آخر خو است با کرمیان کار باد و شوازیست به باقی احوال این حد و در اسباب و آفات توفیق آثار سر
عبد الباقی بالمشافه خواهند گفت فشار المیرعات اتفاق و حقوق شمار نمود و به ملاقات گرامی متوجه است
مکتوبت حضرت و پنجم مولانا محمد با ششم خادم در یافته و اقرار از امور لاطاع بسم الله الرحمن الرحیم عبد الله
والصلوة و تسلیع الدعوات میرساند درین مدت از احوال باطن خود خبر نمیده نوشته آید تا باعث فرحت باشد
امور لاطاع است دنیا و مافیها کرامی آن نمیکند که تذکر احوال آخرت را گذارشته که حیثیات اشتغال نماید هر چه
نیت شما بخیر خواهد بود اما احسانات الایارسیات المقربین شنیده باشند به حال توجیه احوال باشند و تفسیر را
خزوی دانند و الفرقة تقدیر بقدر المسحیانه الحمد و المنة که فقرای اینجا هر چند از حق علوم ندارند اما با نسی
و به کوشش فراغت و دوحه میگزینند زیاد و از قدر کفایت میرسد روزی که تقدیر وقت است باقی احوال
ایستد و مستوجب حمد است درین چند ماه و با خود کرده بود که اهل ادرسیه بود و در حال برون شده است
الله سبحانه و الحمد و المنة علی جمیع التعماد و السلام مکتوبت حضرت و ششم بنام خانان صدوقیت و در بیان توبه و انابت
و دوع و تقوی و مایا سبک کاب بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی العباد الذین مضطجع چون عمر گرامی و صحابی
وزرات و قصرات و نفقات گذرانید خوش می آید که از سخن توبه و انابت گوید و دوم از ذریع و تقوی زند قال الله
تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه
نصوحاً عسی یرکم ان یمحکم عنکم سئایکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و قال الله تعالی و ذرُوا طاعن الالام
و باطنه فالعوبة من الذل و الب و ارجیه و مرض عین فی حق کل شخص لا یصور ان یمتیحی عنه احد من البشر کیف
و الانبیاء و علیهم الصلوة و السلام که بخوانند عن التوبة قال خاتمهم و سیدیم علیه علیهم صلوات الله و التحیات الطینین
علی قلبی و انی لا استغفر الله فی الیوم و اللیله سبعین مرة فان کانت المصاحف یعلق بکفی الله تعالی و سبحانه و لا یخلق الحق
بخطالم العباد و حقو تم کالزنا و شرک و کفر و سماع ملاء و النظر الی غیر مرم و من لم یصحف بغير وضوء و عقاب بدنه توبه عنها
باندوم و استغفار و التمسد الی الله عز وجل و ترک فرض من الفرائض لا ید فی التوبة من ادائه و انکشاف
المصاحف و یعلق بطنالم العباد و حقو تبارک و الطالم الیهم و الاخلال انهم و الاحسان الیهم و الدعاء و انکان حساب المال
و العوض میتیاناً لا استغفار له و الاحسان درو المال الی اولاده و ورثه و ان لم یعلم له وارث یتصدق

بقدر المال والجناية على الفقر والفاصلين بينة صلبا لعل الذي اودى به حق قال على كرم الله تعالى وجهه
 ابا بكر رضي الله تعالى عنه يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من عبد اذ نبت نبتا فقام
 فتوضا وصلى واستغفر الله من ذنبه كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول جل علا من يعمل سوءا او يخطئ نفسه
 ثم يستغفر الله يغفر له او جاء وقال عليه وعلى آله الصلوة والسلام في حديث آخر من اذ نبت ذنبا ثم ندم عليه فوكله
 وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفرک والتوب اليک ثم نادى ثم نادى ثم نادى ثم نادى ثم نادى ثم نادى ثم نادى
 من الکبار وفي الحديث النبوی انه قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام ملک المسوقون يقولون
 سوف نتوب اوصى لقمان الحكيم لاتبه يا بني لا تاخر التوبة الى عند فان الموت يا تيك فينته قال مجاهد
 من لم تيب اذا اجمع رأي فهو من الظالمين قال عبيد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه ورفلس من الحرم
 اخصل من مائة فلس يصدق به قيل ردوا من من قصته اخصل عند الله من ست مائة حجة بهر ورة ربنا فظلمنا
 النفس ان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال
 ان الله تعالى يقول عبدي او اذ غفرت عليك ولكن من عبيد الناس ان الله غما شريك عنته كمن
 من اذ غفرت الناس وقنع بما رزقنا كمن اغنى الناس وقال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لا بل بريرة
 رضي الله عنه كمن ورعنا كمن عبيد الناس وقال حسن البصري رحمه الله سبحانه وشغال ذرة من الورع خير
 من الف تنقل من الصوم والصلوة وقال ابو هريرة رضي الله تعالى عنه جلسا والله تعالى هذا اهل الورع
 والزهد اوحى الله تعالى الى موسى علي نبينا وعليه الصلوة والسلام لا تقرب الي متقربون بمثل الورع قال
 بعض العلماء بالله لا يتم الورع الا ان يرى عشرة اشياء وخيرتها على نفسه او لما حفظ اللسان عن الغيبة
 واثماني الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن السحرة والرابع غرض البصر عن المحارم
 والخامس صدق اللسان والسادس ان يعرف منه الله تعالى عليه كمالا عجيبا لقده واسال ان يتفق
 ماله في الحق فلا ينفقه في الباطل واثامن ان لا يطمس نفسه بالعلو والكبر والتوسع المسمى بظلمة
 على الصلوة والعاشرة الاستقامة على السنة والجماعة ربنا اتم لنا نورنا ونغفر لنا ذنبا على كل شيء قريب
 محمد واما ما شفقت وكرمت انا اراكم توبوا جميع ذنوبكم ليسر شود ودرج و تقوى ارجع محرمات و شهوات
 حاصل آية نعمتي است عظمي دولتي است تصدي والاولا توبوا لبعض ذنوب و در بعض محرمات هم من نعمت است شايدها
 و انوار اين بعض در العاصي و غيره سراسر است کند و توضيح توبه و درع از سراسر معاصي نیز میسر گردد

لا ایدک کلمه لایترک کلمه اللهم رفقا لمرضائک و شقنا علی ذلک علی طاعتک بصدره سید المرسلین و قائم
 الامر المجالین علیه وعلیهم وکل کل من الصلوات اخصها و من التسلیمات اکملها مکرمه و شجرت و شجره
 بنحان جهان صدور ریاضه و ربیان عقائد اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بایان
 خمس ارکان اسلام و تخریص نمودن بر آنکه کلمه حق یعنی کلمه اسلام گوش زد و سلطان وقت نمایند سید المرسلین
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات مافر و فقر او تمام رسیده بود و نه
 رسید حمد الله سبحانه که درین طویر اوردان پرشبه و تشابه و غنیا و سعادت و نعمت و از حسن نشاکر که در دنیا و آخرت
 با فقر او دور از کار سرنیاز است و ایمانی باین طائفه حاصل است پیوستی است که تعلقات شستی مانع حصول
 این دولت نگشته است و توجهات برگزیده از محبت اینان باز نداشتند شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و
 امید و در باید بود که امر و مع من رجب حدیث نبوی است علیه علی آله الصلوٰه و السلام عبادت و نجاست
 آثار آدمی را از تصحیح اعتقاد و بموجب آری فرق با حقیقه اهل سنت و جماعت و عنوان الله تعالی علیهم اجمعین که
 سواد عظیم و جم غفیر اند چاره نبود مافلاح و نجاست اخروی تصور شود و شجره عقاید که مخالف مقتضات اهل سنت
 است قائل است که موت ابدی در عبادت بر می رسد و نه است و سالت و غل و غیبت و غفلت و امارت و نه است
 اعتقاد گنجایش مغفرت ندارد این الله لا یعفر ان یشرک به یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و مقتضات
 اهل سنت را بلسان ایساز و مختصرا ایرادی نماید مقتضای آن تصحیح عقاید باید فرمود و از حضرت حق سبحانه
 و تعالی استقامت برین دولت بفرغ و زاری سالت باید نمود بدانکه که الله تعالی بیدارت قدیم خود
 موجود است و سایر اشیا با ایجاد او سبحانه موجود گشته اند و تخلیق او تعالی از عدم بوجود آمدن پس او تعالی
 قدیم و ازلی باشد و شیا بر حادث و نوید پیشیند هر که قدیم و ازلی است باقی و ابدی است هر چه حادث
 و نوآمده است فانی و مستملک است یعنی در شرف نذال است و او سبحانه یکجا به است شریک ندارد در وجوب
 وجود و نه در استحقاق عبادت و وجوب وجود غیر او را تعالی نشاید که استحقاق عبادت سوا ی او را سبحانه
 نسزد و مر او را تعالی صفات کامله است از جمله حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و قیاس
 که بقدم و ازلیست متصف اند و بحضرت ذات جل سلطان قائم اند تعلقات حوادث در قدیم صفات مخلکند
 و حدوث متعلق مانع ازلیست اینان نگردد و فلا سعه از پیوستگی و مغفرت از کوری از حدوث متعلق بی خود
 متعلق برزند و نفی صفات کامله نمایند و عالم آخریات ندانند که مستلزم تفسیر است که امارت حدوث است

نمیدانند که صفاتی انلی باشند و تعلقات صفات بتعلقات حادثه حادث باشند و صفات نقائص او
جناب قدس او تعالی معلوم است و او تعالی از صفات و لوازم جوهر اجسام اعراض منزله است زمان مکان
و جهت را در حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند که او را سبحانه فوق العرش اند و جهت فوق اثبات
عرش و با سو آن همه حادث اند و مخلوق اویند تعالی مخلوق و حادث را چه محال که مکان خالق قدیم گردد و در وقت او
نشود و اینقدر هست که عرش از ثمرت مخلوقات است تعالی دلوریت و صفای همه ممکنات در سویش بیشتر است جای
حکمرانیت خود را در نظر عظمت و کبریا یی خالق جل و علا آنجا پیدا و هوید است باین علاقه ظهور آنرا عرش
اللّه نامند و الا عرش غیر و نسبت با و تعالی برابر اند که همه مخلوق اویند تعالی اما عرش را قابلیت نیکو
هست و دیگر از انیت آینه که صورتش شخص اینها بدینگونه گفت که آن شخص در آینه است بلکه نسبت
شخص با آینه و سایر اشیا و تقابل بر این است تفاوت از جانب قابل است آینه قبول صورت شخص می نماید
و دیگر از این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست جوهر و عرض محدود و متناهی نیست
طویل و عرض نیست دراز و کوتاه نیست پس درنگ نیست بلکه واسع است نه یاق است که لغیر ما در آید
خیط است نه بان احاطه که مدرک ما شود و قریب است نه بان قرب که متعقل ما گردد و با است نه بعیت متعارفه
ایمان داریم که واسع است و محیط است و قریب است و با است اکیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هر چه
دانیم دانیم که قدری درند بهیچمه دارد و او تعالی یکسچ چیز نخواهد شد و هیچ چیز با او متحد نگردد و نیز هیچ چیز
در وی تعالی حلول نکند و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و تمیزش در تجوی در جانب اقدس او تعالی محال است
و ترکیب و تحلیل در این حضرت جل شانّه ممنوع است و او را سبحانه مثل و کفو نیست زن و فرزند نیست ذوات
و صفات او تعالی همچو بچون انبی شیعیه بی نمونه اند اینقدر میدانیم که او تعالی هست و با سما و صفات
فانکه خود را باین ستود و است تصف است اما هر چه از ان در فهم و ادراک ما در آید و متعقل تصور ما شود و او تعالی
از ان منزله و متعالی است چنانچه گذشت ملائکه که لا ابصار و در بیان بارگاه است چه پیش ازین فی ذلک
که هست چه نباید دانست که اسما و الله تعالی توفیقی اند یعنی موجود است بر سماع اند از صاحب شرع هر اسمی که
اطلاق آن در شرح بر حضرت حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نمانده است اطلاق نباید کرد
اگر چه در ان اسم معنی کمال مندرج باشد چه اطلاق باید کرد که آمده است و سخن نباید گفت که نمانده است
قرآن عظام خداست جل سلطانه که بیاس حرف و صورت در آورده پیغمبر با علیه و علی آله الصلوٰه و السلام

منزل ساخته است و عباد را بآن امر و نهي فرموده چنانچه کلام نفسی خود را بتوسط کلام و زبان در برابر حق
و صوت در آورده ظاهر بسیاریم و تقاضای نفسی خود را در عرض نمودی از بیم بچین حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را
به توسط کلام و زبان با قدرت کامله خود و بیا حضرت حق و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده است و او امر و نهي را
خفیه خود را در ضمن حرف و دعوت آورده و بر عباد مظهر جلوه داده است پس هر دو قسم کلام کلام حق باشد چنانچه کلام نفسی
و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق توفیق باشد چنانچه هر دو قسم کلام نفسی و لفظی بطریق توفیق است
کلام مانده آنکه اول قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را لفظی جائز است و کلام عظمی انجلی کردن کلام
خدا را با حق کفر است و بچین کتب صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی بنیاد و علی الصلوات و تسلیات انزال
فرموده است هم کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در ان کتب صحف مندرج است احکام خدا را در دست
جل سلطان که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است و دیدن مؤمنان هر حضرت حق سبحانه را
در پشت بی حجب و بلبه تقابله بی کیف و بی احاطه حق است ایمان از بیم باین رویت اخروی و کیفیت
آن شغل نشویم زیرا که رویت او تعالی بچون است و درین نشأ حقیقت آن برابر اب چون ظاهر نشود و در
ایمان نصیب یمنان نبوده و بفرمان سلف و معتزله و سایر فرق مبتدع که از حرامان و کوری و نکار رویت اخروی
تسایند و قیاس غائب بر شایه کنند و بدلت ایمان آنهم مشرک نگردد و تعالی چنانچه خالق عباد است
خالق و فعال اینها است نیز خیر باشد آن فعل یا شر به تعبیر است تعالی اما اخیر رضی است و از شر
رضی نیست چنانچه در بار او شایسته است سبحانه لیکن باید دانست که شر تنها را بواسطه ادب یا و تعالی
نسبت نباید کرد و خالق یا شر نباید گفت خالق الخیر و یا شر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق سبحانه خالق
کل شیء باید گفت و خالق القاد و رات و الخائنیر نباید گفت از جهت رعایت ادب بجناب قدس
او تعالی مستر که از متوهمی که دارند خالق افعال بنده را دانند و خیر و شر فعل را اما نسبت کنند بشرع و
عقل بکسی بهیچان میفرماید آری علما و حق قدرت بنده را در فعل او داخل داده اند و کسی را بنده
انبات نموده زیرا که فرق واضح است در میان حرکت متعش و حرکت مختار قدرت است و کسی بنده را در حرکت را
مسخ مدخلی نیست و در حرکت اختیاری مدخل است همین قدر فرق بحث مواضع دیگر دو اثبات ثواب و عقاب
نیاید اکثر مردم در قدرت و اختیار عباد تردد دارند و بنده را مضطرب و اجز و اندیشه ایشان هر دو علم را تفصیده اند
اثبات قدرت و اختیار در بنده نه با حق است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد کند از خود و از خدا

بلکه با یقینی است که بنده با آنچه تکلف شده است از عهده آن تواند برآمد مثلاً نماز پنج وقت تواند ادا کرد
 و زکوة چهل و یکی تواند داد و در دوازده ماه یکماه مفرود تواند داشت و در هر خود و برادر و راه یک حج تواند داد
 و علی هذا القیاس باقی احکام شرعیست که حضرت حق بجانده دنیا از کمال امریانی و سهولت و انسانی در آنها رعایت
 فرموده است از جهت ضعیف و قلت توانائی بنده قال الله تعالی یرید الله تعالی یکم العسر و یکره العسر یعنی
 خدا آید شما آسانی بخواند و دشواری نخواند و نیز فرموده است جل سلطان یرید الله ان یخفف عباده من الاعمال
 ضعیف یعنی بخواند و آسانی که تخفیف بکند از شما اگرانی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف
 صبر نشود نمیتواند کرد و تکلیفات شاقه را نمیتواند برخواست انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات فرستاد و با
 حق اند جل شانہ بسو خلق تا ایشان را بحق دعوت کند تعالی و اذلال است برده اند هر که دعوت ایشان
 قبول کند او را بهشت و بهشت دیگر که انکار نماید عذاب و زنج تهدید کند هر چه ایشان از حق تبلیغ نمودند
 و اعلام فرموده است و صدق که شائبه تخلف ندارد و حاتم انبیا محمد رسول الله است صلی الله
 علیه و آله و سلم و دین او مانع از دین سابق است و کتاب او بهترین کتاب است و شریعت او را
 ناسخی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند و عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام که نزول فرمود
 عمل شریعت او خواهد کرد و بعون امت او خواهد بود و آنچه او علیه و آله الصلوات و التسلیمات
 از احوال آخرت خبر داده است همه حق است از عذاب گور و غصه آن و سوال منکر و نیکر و در آن
 و فناء عالم و انشقاق سموات و انتشار کرب و بر داشتن زمین و کوهها و پاره پاره شدن
 اینها و حشر و نشر و اعاده روح بجهنم و زلزله ساعت و مهول قیامت و محاسبه اعمال و شهادت
 جوارح با اعمال گنبد و دلیان نمودن نامهای حسنات و سیئات یسین و شمال و وضع میزان حسنات
 و سیئات را بان وزن گفته و کسی وزیادتی حسنه و کسیه میلم سازند اگر چه حسنات گران آمد علامت
 نجات است و اگر خفت نامهای حسنات خسران است ثقل و خفت آن میزان بر خلاف میزان دنیا است
 استخرا بیکه که بالار و ثقیل است و آنکه سب است بخت خفیف و نفع است انبیا و صلوات علیهم الصلوات و التسلیمات
 اولاً و ثانیاً مرخصه مؤمنان را با نادن مالک یوم الدین جل سلطان ثابت است قال علیه و آله
 الصلوة و السلام شفا علی اهل الکتاب من امتی و علی هر طایفه که بر شیت دوزخ نهند و دشمنان از آن بیل
 عبور کرده بهشت رزق و کافران یا بهالخرید و دوزخ نهند و بهشت که معذرت بر تنهیم دشمنان است

و در حق که معذرت برای تعذیب کافران است هر دو مخلوق اند و ابد الابد باقی خواهند ماند و فانی نخواهند شد
 و بعد از محاسبه معنای چون پیش است و نند در پیش است در آنم خواهند ماند و از پیش است بیرون خواهند آمد و همچنین
 کفار چون بد فرخ روند و همیشه در دوزخ خواهند بود و ابد الابد و محذب خواهند ماند و تحقیق در غضاب در حق
 ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یفت عظم الغداب فلا هم یظنون و هر که در دل او ذره از ایمان خود بگذرد
 و در بگویم نظر افراط معاصی اگر بد فرخ بر نند بقدر عصیان محذب خواهد بود و از دوزخ خواهند بر آید و سزاوار
 اند و سیاه نخواهند کرد چنانچه کفار و سیاه کنند و نیز خلل در بخیر خواهند کرد چنانچه کفار را کنند از جهت محبت
 ایمان او و بلائیکه بنده های خداوند جل و علا که مکرم اند و عصیان او را هر خدا جل شانه در حق ایشان
 جائز نیست و با آنچه مأمور اند بفعل می آرند و از زنا و خوی پاک اند و توالد و تماسل در حق ایشان منقود است
 بعضی ایشان را حضرت حق سبحانه و تعالی بر سالت برگزیده است و تبه تبلیغ و می مشرت ساخته بملکان کتب
 و صحت انبیاء و علیهم الصلوات و التسلیات ایشانند که از خطا و خلل محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم هر چه
 ایشان از حضرت حق سبحانه تبلیغ نموده اند بر صدق و صواب است و شائسته احوال و اشتباه ندارد و این را که از
 علمت و جلال و سبحانه تر ساند و غیر از امتثال او امر کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار انسانی
 با آنچه از دین بیرون در صورت بمسکیده است اجمالاً و تفصیلاً اجمالاً و اقرار از نفس ایمان خارج اند و اما
 در ایمان کمال می افزایند و حسن پیدا میکنند امام عظمی کوفی علیه الرحمة میفرماید که ایمان قبولی را باطنی
 و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق قلبی عبارت از یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادتی در آن ندارد
 ندارد و آنچه قبول تفاوت کند و اخل در اثر یقین و دوهم است کمال و نقصان در ایمان یا اعتبار طاعات و
 حسنات است هر چند طاعت بیشتر کمال ایمان بیش پس ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیاء باشد
 علیهم الصلوات و التسلیات که آن ایمان بواسطه اقراران طاعات پذیرد و علیاً آن کمال سیده است
 که ایمان عوام مومنان بگردان نرسد هر چند این هر دو ایمان در نفس ایمان شرکت دارند اما آن ایمان
 بواسطه طوق طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گو یا فردان ایمان نیست و در میان
 اینها مماثلت و شرکت مفقود است عوام انسان هر چند با نبیاء علیهم الصلوات و التسلیات و افضل نسبت
 شریک اند اما کمالات دیگر را نبیاء را علیهم الصلوات و التسلیات بدرجات علیا رسانیده است و حقیقت دیگر تفاوت
 کرده گو یا از حقیقت مشترک که عالی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم شناسان اند اما امام عظمی

علیه الرحمۃ فرماید انا مؤمن حق و امام شافعی گوید علیہ الرحمۃ انا مؤمن انشاء و الله تعالیٰ ہر کد را در
وجہ است باعتبار ایمان حال توان گفت انا مؤمن حق و باعتبار مال و خاتمہ توان گفت انا مؤمن
انشاء و الله تعالیٰ اما بہر وجہ کہ گویند از صیو استنار اجتناب بہتر است مؤمن باز کتاب معاصی اگر چه
کبار باشند از ایمان بیرون نرود و داخل امر و کفر نگردد و حقول است کہ رسول اکرم عظیم با جمیع اعلیٰ و کبار
نقشہ بود نہ شخصہ آمدہ پس یہ کہ چہ میگویند در حق مؤمن فاسق کہ پدر خود را با حق کشید و سزاوار از حق
او جدا سازد و در کاسہ سر او شراب اندازد و بخورد و بعد شراب خوردن با مادر خود زنا کند آیا مؤمن بہت
یکافر بہر کد را از اعلیٰ و در حق او غلطی نمود و در از حالہ ساقطند امام عظیم درین اثنا فرمود کہ ان
مؤمن بہت و ما بہر کتاب این کبار اند ایمان نہ برآمدہ است این سخن امام بر علما گران آمد و زبان طعن و تشنیع
ایشان را در زناخت آخر چہ سخن امام بر حق بود ہمہ قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مؤمن عیاصی
پیش از غرغره توفیق توبہ یافت پس نجات عظیم است کہ عدۃ قبول توبہ بہت و اگر توبہ و انابت مشرف
امر او بجدای است جل سلطانہ اگر خوابد غفوکند بہشت فرستد و اگر خوابد ابد اقدار محبت خدا بکند یا تش
و غیر آتش اما آخر کار او نجات است و آل او بہشت است زیرا کہ در آخرت حرمان از رحمت خداوندی جل سلطانہ
مخصوص باہل کفر است و ہر کد ذرہ از ایمان دارد و امیدوار رحمت است اگر بواسطہ علت محبت جہت در استیلا
نرسد در امتد الجنات اللہ سبحانہ یستتر ربنا لا تنزع قلوبنا بعد از بدین تائبان سبب نماند کہ رحمۃ
آنکہ انت الذی لو اباحت خلافت و اہمیت نزد اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ بسبب جہت از اصول دین نیست
و با حقا و تعلق ندارد اما چون شیعہ درین باب غلو نمودہ اند و با فراط و تفریط از حد اندیشہ رفت علما و
اہل سنت حق رضی اللہ تعالیٰ عنہم این بحث را بحق بکلام ساختہ اند و تحقیق حال را بیان فرمودہ اند
امام برحق و فیلیہ مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل علیہ السلام و التسلیمات حضرت ابو بکر صدیق است
رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از ان حضرت عمر فاروق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از ان حضرت عثمان و انور است
رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از ان حضرت علی بن ابی طالب است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و فضیلت ایشان
بترتیب خلافت است فضیلت حضرت شیعین با جماع و تابعین ثابت شدہ است چنانچہ نقل کردہ اند آنرا
کبار کہ کہ از ایشان امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری کہ رئیس اہل سنت است فرماید کہ
افضلیت شیعین بر باقی ہمت قطعی است انکار نکند مگر باہل متعصب حضرت امیر کرم اللہ تعالیٰ وجہہ تسمیہ

کسیکه از برای بزرگ و عمر فضل بدیده غرضی است و او را تازیانه زخم چنانکه مغزی از نند حضرت عبد القادر جیلانی
 قدس سره در کتاب غنیة که از مصنفات ایشان است میفرماید و حدیثی نقل میکند که آن سرور فرموده است علیه علی که
 الصلوة و السلام که هر اعراب و اعراب واقع شد از برورد گناه و مسالت نمودم که خلیفه بعد از من علی بود مگر آنکه گفتند که آن
 محمد بن حنفیه را خواهد آن شود و خلیفه بعد از تو ابو بکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود که حضرت امیر گفته است که برین بنیاید
 پیغمبر خدا از دنیا تا آنکه عمر کرد و من که خلیفه بعد از فوت من ابو بکر خواهد بود و بعد از آن عمر بعد از آن عثمان بن عفان
 تو خلیفه خواهی بود و رضی الله تعالی عنهم اجمین حضرت امام حسن فضل است از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و
 علماء اهل سنت در علم و جهاد حضرت عائشه را رضی الله تعالی عنهما بنی حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما فضیلت
 میدهند فاطمه ابتر است میگفتند که صیغه مباهله است و انقطاع و حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب
 فنیة حضرت عائشه را تقدیم میدهد و آنچه معتقد این غیر است است که حضرت عائشه در علم و جهاد پیش قدم است
 و حضرت فاطمه در هر دو انقطاع پیش از فاطمه ابتر است میگفتند که صیغه مباهله است و انقطاع و حضرت عائشه
 مرجع قتاد ای صحابه است و رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هیچ شک در علم و جهاد پیش از فاطمه ابتر است و تسلیات
 پیش از آنکه مگر آنکه ظل آن نزد عائشه بود رضی الله تعالی عنهما و محاربات و منازعات که در میان صحابه کرام
 علیه السلام در واقع شده اند مثل محاربه جمل و محاربه صفین بر محافل تنگ صورت باید نمود و از هر دو انقباض
 دور باید داشت چه نفوس این بزرگواران و محبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات از هر دو انقباض
 مزی شده بودند و از هر دو انقباض پاک گشته اگر مصالح دارند بر آن حق دارند و اگر منافعت و شایسته
 بر آن حق است بر گردی مقتضای اجتماع و عمل نموده اند و فی الف رایب شایسته انقباض از خود دفع کرده اند
 هر که در اجتماع و انقباض است او درجه و بقولی ده درجه از ثواب دارد و آنکه محلی است یک درجه ثواب او را
 انقباض است پس محلی در رنگ حبیب از ملامت دور است بلکه اسید درجه از درجات ثواب او را در علم از خود دانست
 که در آن محاربات حق بر جانب امیر بوده است کرم الله تعالی وجه و اجتماع و انقباض از ثواب دور بوده
 مع ذلک موار و مخلص نیستند و گنجایش طاعت ندارند چه با آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود و همیشه
 کرم الله تعالی و بهر فرموده است برادران با شما با غیبت نشان نه کافر اند نه فاسق نه آنکه ایشان را
 تاویل است که منع کفر و فسق بنیاید حضرت پیغمبر فرموده است علیه علی که الصلوة و السلام ایاکم انما یخبر بین صحابی
 پس صحابه صحابه پیغمبر علیه السلام و تسلیات بزرگی باید داشت و همه را به نیکی باید کرد و در حق هیچ

یکی ازین برگردان بد نباید بود و گمان نپذیرد که در دنیا رحمت ایشان از بهر مصالح دیگران باید در تحت طوق نفلح و نجات نیست چه دوستی محاب کرم و بوطه دوستی غیر سیرت علیه و علیه الصلوات و التسلیمات بزرگ فرماید این بر سر است
من لم یقر صحابه علامات قیامت که خبر صادق علیه و علیه الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده است حق است جمال
تخلفت ندارد که طلوع آفتاب از جانب مغرب بخلاف دلتها و حضرت مهدی علیه الرضوان و ذوال حضرت روح الله
علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام و خروج دجال و ظهور یاجوج و ماجوج و خروج در به در الاخر و دخانی که از آسمان پدید آید
تمام مردم را فرود گیرد و غذای بد نکند مردم از خطر آب گویند ای پروردگار من این عذاب از ما دور کن
که ما ایمان می آریم و آخر علامات آتش است که از عین خیر و جاعه از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی
مهدویت نموده بود و از اهل هند مهدی بود و بوده است پس بر عین اینان مهدی گذشته است و فوت شده
و نشان میدهند که قبرش در فرست و اما حدیث صحیح که بر شهرت باشد بلکه سجد تو اتر معنی رسیده اند تکیه باین
طائف است چه آن سرور علیه و علیه الصلوة و السلام مهدی را علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد
ایشانست آن علامات مفقود اند در احادیث نبوی آمده است علیه و علیه الصلوة و السلام که مهدی
موجود و چون آید و بر سر وی پادشاه برکد بود و در آن بر قرشته باشد که اندک اندک این شخص مهدیست و استاجبت
کسی فرموده علیه و علیه الصلوة و السلام که تمام زمین را مالک شدند چار کس و کس از مومنان و دو کس از
کافران ذوالقرنین و سلیمان از مومنان و نود و نوبت نصر از کافران مالک خواهد شد آن زمین را شخص غیبی
از اهل بیت من یعنی مهدی فرموده علیه و علیه الصلوة و السلام دنیا و آنگاه است که خدا تعالی مردی را
از اهل بیت من که تمام او موافق نام من بود و نام پیرا و موافق نام پدر من باشد پس پر سازد زمین را
در او عدل چنانچه پیش شده بود و بجزو ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کتف دعوان حضرت مهدی خواهند بود
و حضرت عیسی علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام در زمان و منزل خواهد کرد و موافقت خواهد کرد یا حضرت
عیسی علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام در قتال دجال و در زمان ظهور و سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف
شمس خواهد بود و در اول آن ماه خسوف قمر بخلاف عادت زمان بخلاف حساب نیمان خطر انصاف باید دید که
این علامات در آن شخصیت بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که خبر صادق فرموده است علیه و علیه الصلوة و السلام شیخ این خبر رساله نوشته است در علامات مهدی شطر که بدو است علامت یکصد نهایت
جمل است که یا وجود و ضوح امر مهدی یا وجود جمیع و فضائل مانند هدایت الله سبحانه و تعالی و امر او را بطریق غیر فرموده

علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام که بنی اسرائیل بختا دو یکفرقه شده بودند که به ایشان در نماز میگریختن و آن
 نزودست که است من برفقا دوسه فرقه متفرق شوند که به ایشان در اتش باشند مگر یک فرقه بر سیدند که
 آن فرقه ناجیه چه کنند فرمود علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام آنانند که باشند مثل آنچه من بر آنم و صحاب من
 برانند علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام و آن یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که ملتزم متابعت آن سرور
 علیه الصلوٰۃ و السلام و تسلیات متابعت اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التسلیمات علی مقدمات
 اهل السنه و الجماعة و امتیانی زهرتم و حشر تا معهم بر بنا لاترغ قلوبا بعد از بدینا و بسبب التماسن لذنک رحمة
 انکانت الو باب بعد از تصحیح عقدا و از امتثال او امر و آنها از نواهی شرعیه که بعمل تعلق دارد نیز چایده
 نبود نماز پنج وقت بی فتور بالتعدیل ارکان یا جماعت او باید نمود که فارق بوسیله اسلام کفر همین نماز است
 چون اداء صلوٰۃ برویجه نون میسر جمل متین از اسلام است آنزیر که نماز اهل و دوم از اصول پنجگانه اسلام
 و اهل اول ایمان بخدا و رسول اوست جمل شانده و اهل دوم نماز است و اهل سوم ادر و زکوة است اهل چهارم
 روزه یک ماه رمضان است و اهل پنجم حج بیت الله است اهل اول با ایمان تعلق دارد و اصول اربعه با اعمال تعلق دارند
 جامع ترین جمیع عبادت و فاضلترین اینها نماز است در روز قیامت ابتدا امری بسیار نماز خواهد بود و اگر نماز را
 و یکیشیت است الله سبحانه نیز نمیتواند بگذشت و محال است از خطرات شرعی اجتناب باید نمود و ما مضیات عملی را
 جمل شانده سبب است که باید دانست و هو التخصیر خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن حمل منفعیل باید بود و دانست
 و حشر باید کشید طرق جنگی است و الله سبحانه الموفق و انکی تماشای ارتکاب یا مرضی و لا خود نماید جمل شانده و
 از آن عمل خود در تقوی و الفعالت بود و ما در دست امر او ترمز او ترمز یک است که او را از بقا اسلام بیرون کشد
 و در او اثره اعدا و اهل ربنا اتناسن لذنک رحمة و منی الناس امرنا رشد ادولتی که حق سبحانه و تعالی شمارا
 باین ممتاز ساخته است و مردم از آن ولت قافل اند بلکه نزدیک است که شما هم آیز او را بیایدانست که
 بادشاه وقت که بهفت پشت مسلمان آمده است و از اهل سنت است و خفی در بیه هر چند سال است
 درین آوان که او ان قرب قیامت است و بعد عهد نبوت بعضی از طلبه علوم بشومی طبع که ناشی از خبث باطن
 با او و سلاطین القرب بسته بر او خوشامد ایشان در آمدند و درین متین تشکیکات نمودند و شبهات
 پیدا کردند و سواد و لوحان را از راه بردن چنبن بادشاه عظیم نشان هرگاه سخن شمارا بحسن استماع میفرماید
 و لقبول ملحق ینما هر چه دولت است که بصریح یا باشارت کلمه حق معنی کلمه اسلام که موافق مقدمات

اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سبحانه که گوش نهوا ایشان نمایند و بهر قدر که بخواهید حق است بخون
 اهل حق را عرضه دارند بلکه بهواره مقررند و منتظر باشند که تقریبی پیدا نشود و حق در سبقت و میان آید
 تا اخطا محققیت اسلام نموده آید و میان بطلان شوااعت کفر و کافری کرده شود و کفر و ظالم بطلان است
 هیچ عاقلی آنرا نپسندد و بطلان آنرا بی توحشی یا بی ظلم ساخت و آنکه باطله ایشان سبب توقفت نفی باید کرد
 و آنکه بر حق جل سلطان نبی تردد و پیشینه خالق سموات است هیچ کشیده آید که آنکه باطله ایشان پیش از او سرودند
 اگر چه همه جمع آیند و اگر نشین ایشان سر نشین ند و آزار رسانند خود را می فطنت نمایند چه چاک آنکه دیگر آنرا فطنت
 کنند کفر و گویا شناخت این امر را ملاحظه نموده بگویند که این آنکه شفاعت و ما خواستند و نیز حق جل و علا
 ما را بخند اجل شانه نزد یک خواهند ساخت بی عطل اند از کجا دانسته اند که این جماد و آنرا فحاشا شفاعت
 خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعت شرکار که فی الحقیقت دشمنان و شید و حق غده دشمنان خود
 قبول خواهد کرد و در رنگ است که باغیان بر سلطان خروج نمایند و جمعی از اهل بهمان آمدند و باغیان نمایند
 بر عزم فاسد آنکه در وقت تنگ این باغیان نزد سلطان شفاعت خواهند بود و پیوسته آنها را این لقب سلطان
 خواهیم یافت از بی خبر دان خدمت باغیان کنند و شفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و تقریباً
 جویند چه از خدمت سلطان بر حق نکنند و باغیان رشک پدیدند تا از اهل دلب و از اهل حق باشند
 و را می بود و بی قلمان سنگ را بگیرند و بدست خود تبر کشند سالها آنرا پرستش نمایند و تو قعات
 آنرا امید دارند با بطلان دین کفره طاهر بطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم و در
 افتاد است اهل هوا بر عت است و آن طریق مستقیم طریق آن سرور است علیه علی آنکه الصلوة و اسلام
 و طریق خلفا و شریین است علیه علیه الصلوات و التسلیات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره و کتاب
 غنیة میفرماید که دیهنا بندگان که اصول آنها نه طائفه اند و خارج و حسیه و معتزله و جمعیه و مشبه و جمعیه فراریه و
 بنحاریه و کلامیه و در بیان آن سرور و نبودند علیه علی آنکه الصلوة و اسلام و در زمان خلافت ابی بکر و عمر و
 عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم جمیعین نیز نبودند اختلاف این طوائف و تفرق اینها بعد از سالها از دست
 صحابه تابعین و دولت فقهایی سبعة رضی الله تعالی عنهم جمیعین حادث شد و دست خبر آن سرور فرموده علیه
 و علی آنکه الصلوات و التسلیات و تسبیح که بعد از من خواهد بود نیست اختلاف بسیار خواهد دید پس لازم که بدینسانست
 و حسن خلفا و شریین هرگز از ابد ندان خود محکم بگیرد و در دل بد خود را از محبتات امور زیرا که هر چه خلافت

و هر چه بعد از من پیدا شود دوست پسند هستی که بعد از زمان محضرت خلفا و ائمه علیهم الصلوات
و التسلیمات متعاقب شود اخیرا اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست مگر این دولت عظمی بجا باید آورد
که از کمال فضل و کرم بارادخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل بدعت
بگرددانید و با عقاید فاسده ایشان مبتلا نکرده از ان جماعت نداشت که بنده را در خصوص صفات نبوی
جل شان شریک گردانند و خالق فعال بنده را گویند و منکر رویت اخروی باشند که سر یزد و دشمن
و آخر و نیست و نفی وجود صفات کامله از حبیب تعالی نمایند و نیز از ان دو طائفه ساخت که صحابا کرام را
علیه السلام صلوات و التسلیمات پیچند و با کایردین سو و ظمن نمایند و ایشان را معادی یکدیگر تصور کنند و
بغض و کینه مبطن تنهم سازند حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران رحما پیغمبر میفرماید و این دو طائفه
تکذیب کلام حق جل و علا نمینمایند و اثبات خداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی
اینهارا توفیق داید و هر لحظه تقیم بنیاد گرداناد و نیز از ان جماعت نگردانید که حق سبحانه جنت و مکان اقیان
کنند و جیم جسمانی انکار نرند و آثار خدا و امرکان را در وجه تقدیم جل سلطانه ثابت گردانند بر سر اصل
مخزن رویم و گویم که معلوم ایشان است که سلطان کار و روح است و سایر انسان کالج اگر روح صالح است بدن
صالح و اگر روح فاسد است بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن در صلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است و
اصلاح در ظاهر بکمال اسلام برورش که گنجایش وقت باشد و از گذشت کلیه اسلام از معتقدات اهل سنت
و جماعت نیز گاه و بیگاه گوش داید رخت و رد مذمب مخالف بایز خود و اگر این بدو میسر گردد و وراثت عظمی
از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بدست آید شما را این دو صفت بدست آید که قدر آنرا بدانند زیاده چه
مبالغه نماید هر چند مبالغه و ابرار مستحسن است و الله سبحانه للموفق مکتوب شخصیت و شتم تجا به شرف الدین
صمد دریافت بر میان ستون نورانی و تبارک و تعالی که از جانب مشرق طلوع نموده بود و در علامات
قیامت و امینا سبب لک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ان كنا لمتهمدی لولا ان هدانا الله
قد جابها رسول ربنا بالحق علیه الصلوات و التحیات صحیفه شریقه که فرزند دیناری مغری مصحوب مولانا ابوالحسن
فرستاده بودند رسانیده و خوشوقت ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است بکر
استفسار نموده بودند بدانند که در خبر آمده است که چون بادشاه عباسی که از مقامات ظهور حضرت
مهدی موعود است علیه الرضوان بخراسان میرسد طلوع کند در جانب مشرق قرن و در استی در

جاشیه بنی سید بنی عمود مذکور در سفر کشته باشد و اول طلوع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است
 علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام طلوع نموده بود و
 نور آتش را نداشتند و در وقت هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بوده پس نه میبندند
 از آن حضرت حق سبحانه و تعالی استناد میکنند از شرف نشانی این بیايش که در جانب مشرق حادث شده بود اول
 بصورت عمود منور بوده بعد از آن کمی سید اگر دوشب است و در آخر آن که شاخ مست حاصل نموده و نیز باین
 اعتبار فرموده باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک گشته بود که شباهت بندگان کشته پس هر دو طرف را
 دو سر اعتبار نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد که از دو سر اعتبار کنندا خوی شیخ محمد طاهر
 برخشی از جوینور آمده است میگوید که این ستون نیز بجانب فوق و در دشت شبیه بدو دندان که در میان
 آنها اندک فاصل بوده و در آخر آن شخص این معنی نموده باشد و جمعی دیگر نیز همین طور خبر دادند این طلوع
 در آن آن طلوع است که در وقت مقدم حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدم او علیه الرضوان
 بر سر آتیه خواهد بود و درین وقت از زمانه بشت و شست سال گذشته است و نیز خبر آمده است در علامات
 حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که آنرا ذنب باشد نورانی این ستاره نیز
 طالع شده است است یا مثل او این ستاره را ذنب از نو آید بود که بر آن گویند که گفته اند سیر کوکب
 ثوابت از مغرب مشرق است پس و آن ستاره بسیر خود بجانب مشرق است و شست آن بجانب مغرب
 پس این در از بی بایض در پس شست است که مناسب جهت است و از مشرق که بجانب مغرب بر د بلند
 است بر آید بسیر قسری است که مربوط بسیر فلک اعظم است و الله سبحانه و تعالی حقیقت الحال با بجملة وقت ظهور
 حضرت مهدی نزدیک است تا هر مائیکه که او ان ظهور است چه بقدرات و بادی بطور آید این مقدمات و بای
 ظهور او علیه الرضوان در زنگار با صافات پیغمبر است علیه علی آله الصلوات و التسلیمات که پیش از ظهور
 نبوت او علیه و علی آله الصلوة و السلام بطور آید بود چنانچه گفته اند که چون نطفه عبد الله که صورت
 حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی آله الصلوة و السلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بتهای روی زمین
 گنگون شدند که همه شیاطین از کار خود باز ماندند ملائکه تخت ابلیس کسر گون کردند و ویران
 دریا انداختند و چهل روز عقوبت کردند و در شب ولادت آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام
 ایوان کسری بجنبید و چهارده نگاره از آن بقصد آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بودند

و فرموده بود و مرد و چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود و تقویت عظیم بسبب او باسلام و مسلمانان خواهد گشت
 و در ظاهر و باطن دلالت او تصرف عظیم خواهد داشت و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجیبه
 و زمران او بطور خواهد آمد و است که پیش از وجود او چیزهای خوارق عادت در زمان او با صفت نبی علیه الصلوٰه
 و السلام ظهور آید و مبادی ظهور او سید خدای از احادیث معلوم میگردد و بداند که در خبر آمده است که مهدی
 ظاهر نشود تا زمانی که کفر استیلا پیدا نکند و بر ملاک کفر کافری کنند پس متوقع درین وقت استیلا و کفر و کافر
 و زبونی اسلام و مسلمانی است این آنوقت است که غرب است اهل اسلام آن سر در غلبه و علی آله الصلوٰه و السلام
 طوبی فرموده است و بشارت داده و فرموده علیه و علی آله الصلوٰه و السلام العبادۃ فی البرج کحجرۃ الی سینے
 عبادت در زمان فتنه و زنگ بجز است بسوس من معلوم شما است که سیاهیان در وقت استیلا فتنه
 و فساد اگر اندک جرأت مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند در وقت تسکین فتنه اگر هزار تریزد نمایند بی اعتبار
 پس وقت کار کردن و قبول افتادن همین وقت و رفتنهاست تمام خود را بر ضیای حق جل و علا در بازند
 و غیر از متابعت سنت سنی علی صاحبهما الصلوٰه و السلام و اتمیه هیچ چیز اختیار نکنند اگر خواهند که قبول
 بخش شوند اصحاب کهف یک پیرت که در وقت استیلا فتنه از ایشان بوجود آمده بودند بر جویبار رسیدند
 شما خود محمد یابید و اخل خبر الامم اید وقت خود را بملفوظ از دست ندید و بخورد و زنگ طفلان
 گول نگردید و دادیم ترا زنگ مقصود ایشان بود که ما ترسیدیم و شاید سری + و نمودن و نوری که پیش از ظهور
 این کولب و نب و اطلاع شده بود ظلمت و کورانی در آن مفهوم نمیشد و غیر از غیر در نظری در آمد اما ستاره
 و نب و در شائبه که در وقت است اما بالنفع و المضار هو الله سبحانه و تعالی و بیج ستاره موت شخصی در حیات احد
 و ولایت فرموده اما آنچه از علام مجید مفهوم میشود و اعراضی که ستاره های تعلق دارد ستاره خیر است و فرموده
 و بالنجم هم یبیدون بستاره راه میابند و سفرهای بر بحر فرموده و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح
 و جعلنا یار جوا للشیاطین آسمان دینار بستاره را فریبی مزن ساخته غرض سوم برجم شیاطین با اینها
 مربوط است تا استراق تمنع نمایند و در آن سه غرض هر چه گویند به ثبوت نه پیوسته است و اخل و اتمام دلالت
 ان الطن لا یغنی من الحق شیئاً بل نقول ان بعض الطن انهم فرزند عزیز نکر میونسید که وقت توبه از تاب است
 و هنگام تبیل و انقطاع که زمان و روز فتنه است و نزدیک است که در زنگ یاران نیسان فتنه بریزند و عالم را
 در گیرند خبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام ان بین یه فتنه کقطع الدلیل المظلم بهیج الرجل

فیما مومنا و میسی کافر او میسی مومنا و هیچ کافر القامه و مومنان القامه و الماشی فیما خیر من اساست
 فکسر و او قتلوا فیها او تارک و انحر و اسیو فکما بالحق و ان نزل علی احدکم علیکم فیکسب غیر انبی آدم فی ردایه
 قالوا فیما مومنا قال کونوا جلوس بیوتکم فی ردایه و انحر و فیما اجواب یوم معلوم شما شده باشد که این در زمان
 کفر و در الحرب نواحی نکر کت بر مسلمانان بر باد و اسلام حیه ستمانه و در حیه انستار رسانید مذکر علم است سبحانه
 این قسم گلهای بد و بیست و شش از ان بیا و از ان کتشتنا الله بانه و ایام جمیع المومنین علی تباه سید مرتضی
 علیه السلام و الصلوٰه و اسلام و ال کل علی ملکاته التقرین مکتبه شخصیت و انهم محمد مرد بد خشی صدر و میشته
 در بیان تعدیل ارکان نماز و طهارت و تسبیح و غوف و در بیان آنکه چون بجای کفار رفته اند تصبیح نیست و نماز و تسبیح
 امر فرمودن و احتیاط و رفته نمودن و ما یعلق بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
 صحیفه شریفه که اسال شده بود در رسید چون تفحص نبات و استقامت یاران بوده است و حجت فردان رسانید
 را و کم الله سبحانه و استقامت اندراج یافته بود و امریکه بآن مامور است با جمعی از یاران که داخل طریق
 شده اند بدان امر و است نمایند و نماز پنج وقت با جماعت پنجاه و شخصت کس اد میکنند حمد الله سبحانه
 علی ذلک چه نمیشد که باطن نیکو که الهی جل شاناه معبود باشد و ظاهر با جماعت شرعی تعالی شود و چون اکثر مردم
 درین ایام در ادکنا و ساهلت نمینمایند و بطهارت و تعدیل ارکان اعتدلی و در عین برورت را مان و درین
 بیتا کید و سبانه میسکند تا جماعت نمایند خبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰه و اسلام و در دین زد و زن
 کسی است که از نماز خود بزد و گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه میدزد و فرمود علیه و علی آله الصلوٰه و اسلام
 تمام کنند رکوع نماز را و نه سجده و نماز را و نیز فرموده است علیه و علی آله الصلوٰه و اسلام نظر کنند خدای جل شاناه
 بنماز بنده که ثابت ندارد و چهل خود را و در رکوع و سجده خود و نیز آن سر و علیه و علی آله الصلوٰه و اسلام دید
 مردی که نماز میگردد در رکوع و سجده تمام نمی آرد و فرمود اما تخاف موت علی ذلک است علی غیر دین محمد و نیز
 آن سر و فرموده است علیه و علی آله الصلوٰه و اسلام تمام نمائید و نماز یکبار از رکوع تمام نمائید و صلیب
 خود ثابت ندارد و هر عضو او در محل خود قرار نگیرد و همچنین فرمود علیه و علی آله الصلوٰه و اسلام در بیان سجده
 نشین و صلیب خود را درست کنند و ثابت ندارد و نماز او تمام نشود و حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوٰه و اسلام
 یکی از نمازگران میگفت دید که حکام و اربکان قومه در جلست بجای می آرد و فرمود که اگر تو برین مسیر ی روز قیامت
 از امتان من ترا بگویند و در جای دیگر فرموده است که اگر هم برین مسیر نه در دین محمد مرده باشی او بر می خیزد و حق الله

فرموده است کسی باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز را در این پندیر نکرده باشد که کوع و سجود تمام بخواند
گفته اند نه بدین و نه باین که نماز میگذارد و کوع و سجود تمام بخواند آن مرد را بخواند و گفت
چند گاه است که تو پنجین نماز میکنی گفت چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نکرده اگر میبری می برست
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله صحبه و سلم میبری منتقل است که بنده و من چون نماز گذارد و نیکو تمام کند کوع و سجود
او را نماز آن بنیاد است بود و نورانی فرشتگان آن نماز را تا آسمان میرند و نماز را نماز گذارد و نیکو تمام کند و غایب میگردند
خطاب است بآنکه خطبتی خدای عز و جل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو گذارد آن نماز خطبت
بود و فرشتگان را که است آید و نماز را تا آسمان میرند و نماز را نماز گذارد و نیکو تمام کند و غایب میگردند و فرشتگان
کما یسقی یعنی خداوند عز و جل ضلالت گرداند ترا چنانکه تو را اضلاع گردانیدی پس نماز تمام میاید گذارد و
تحدیل ارکان باید نمود و از کوع و سجود و قومه و جلالت بجا باید آورد و دیگران را نیز تمام نماز و آلات
باید کرد و و بطایف نیست و تحدیل ارکان راه باید نمود که اگر مردم ازین دولت محرومند و این عمل متروک گشته است
و حیاتی این عمل از دهم مام اسلام است آن سر و فرموده است علیه علی الله الصلوٰه و السلام کسیکه سنت مرا
احیا نماید بعد از آن که آن سنت مرده باشد آنکس را ثواب حد شهید بود و نیز برانند که در نماز بر عتصفا
برابر باید کرد و یکس از نصلیان پیشین است سحری باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آن سر و علیه
و علی الله الصلوٰه و السلام اول تسویه صفوف میفرمود بعد از آن تحریم میست و فرمود علیه علی الله الصلوٰه
و السلام تسویه صفوف اقامت صلوٰه است ربنا اتما من لذلک حتمه و بهی انما من امرنا رشد اسعادت آثار
عمل بنیت درست میشود چون بجا و کفار در الحرب بقتله اند اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود
باید که مقصود ازین جنگ و جدال صلائی کلمه اسلام باشد و تو بهین و تخریب عدل دین بود که ما بآن ماموریم
و مقصود مسلم سر جاد هم همین است با موردیک نیت خود را باطل سازند علقه غازیان از بیت المال مقرر است که
سنائی جهاد نیست و در اجیر غازیان نقصان نمی آرد نیت های بد الباطل عمل نماید تصحیح نیت بکنند و از بیت المال
علقه خورند و جهاد نمایند و امیدوارا بر جاس غازیان و شهیدان باشند بجال شما غبطه می آید که باطن
بحر مشغولید جل و علا در ظاهر نماز بجاعت کثیره ادایماندید مع ذلک بدو بیت جهاد و کفار در الحرب
مشرقت گشته آید هر که سلامت می ماند غازی است و مجاهد آنکه هلاک شود و شهید پاک است اما نهیم
بعد تصحیح نیت متصور است اگر حقیقت نیت تحقق نشود و تکلف خود را برین نیت باید آورد و در حقیقت

حق سبحانه یقینی و متعین باید بود و تحقیقت نیست میسر گردد در بنا انیم که نواز داد و انحراف انک علی کل شیء و فی طبیعت
دیگر که بیان آن نموده می آید انرا هم نماز تعبد است که از ضروریات طریق است و حضور بهم نباشا گفتم بود که اگر انچه
مستغیر نماید و بیداری خلافت متعادل میسر نشود جمعی از متعلقان را برین امر باید نگماشت تا در الوقت شمار بطوع
یا بیکره بیدار سازند و نگذارند که شما در خواب بغفلت افتاده باشید چون چند روز چنین کنند امید است که
بی تکلف در اوست دولت میسر گردد و نصیحت دیگر احتیاط در تعمیر است چه در کار است که هر چه از هر جا که بسیار
باید خورد و ملا حظه حل و جرئت شرعی نباید کرد این کس میسر خود نیست تا هر چه دارند بکنند و لا دار حل سلطان
که بامروزی تکلیف فرموده است و رضا عدم رضای خود را متوسط انبیا که رحمتهای عالمند علیه الصلوات و التسلیات
بیان نموده است بی سعادت بنده باشد که خلاف مرضی مولای خود را تقاضا نماید و بی اذن مولای ملک
و ملک مولی تصرف کند شرم باید داشت رعایت رضای صاحب مجازی مینماید و نخواهند که دقیقه درین باب
فرگذاشت شود و مولای حقینی تا نکند و با انچه از امور ماضی نمی میفرماید و در جر بلین مینماید هیچ انتقادات آن
خبر نمیند این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنید و بهتر هیچ گرفته است و تدارک با سبق ممکن است که انکاسب
من از انبیا من لا یتوب له بشارت است و تقصیر انرا مع ذلک اگر کسی هر روز بگوید یا ان خوسین باشد تا وقتیکه
صورت اسلام دفع عقوبت او ننماید و متعذر از او نکند زیاده چه تا کید و سب بفرستد نماید اجمال تکلیف لا یتوب
و دیگر در مواضع خوف و در محال استیلاء اعدا از بر آس و در تقاضا قرآن سوره لایلاف محرم است
اقبل بر روز و شب یازده بار بخوانند و در حدیث عطفویه علیه علی آله الصلوة و السلام آمده است من نزل
منزل لا یتوب له قال عوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لا یفره شیء حتی یرحم من منزله ملک و اسلام علی
من اتبع الهدی مکتوب مقتدا هم بولانا عبد الواحد لا هو یصد و ریافته و زیان اسرار و حقانق
کعبه محطه که چنانچه در ان نمونه عرش است نمونه کعبه هم است و مایا سبغ ملک در انسان چنانچه قلب او
نمونه عرش رحمت است جل سلطان و طوق قلبی او ان فوق طوق عرش است از بیت الله نیز در انسان نشانه است
که میانه است و از زمین و آسمان یکسان است و بحسن سبقت یکسان است از بابین دولت عظیم بالاصوات انبیا اند
علیه الصلوات و التسلیات و تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر که را این دولت شرف سازند
در صحابا انبیا علیه الصلوات و التسلیات بکبرت محبت انبیا علیه الصلوات و التسلیات این دولت بیشتر بوده است و
بعد از ان اصحاب طاعت پیدا کرده بعد از قرون متطاو که اگر کسی را این دولت بزرگوار و تبعیت شرف سازند

مقتضی بود و کبریت احمر باشد و این شخص داخل زمره صحاب که اوست علیه الرحمه رضوان و از سابقان است و صاحب
 این نسبت علیه بدولت مکرر مطلوب تمیز است هر چند در نفس مکرر هم مراتب است اما بدولت سبقت مشرف است
 زیاده از این معاجده و نماید و پیش ازین موزجه شرح دهد چون افضل الله سبحانه این نسبت علیه سیر را رد
 نسبت به پیش همه و بزوال کرد و نامی و نشانی از آن نماند چه نسبت قلبی چه نسبت غیر قلبی و ایا بهتر الله
 بطل نه عیسی نشان آن موطن است اصحاب این دولت با هر اطمینان که اصول مطلوب مجازی افتاده است
 و آنکه ازین صراطیچین و شمال است و اصول و بطل از ظلال است اگر چه در ظلال مراتب تفاوت اند اما همه
 بدافع خلقت تقسیم اند و فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم موست
 بسیار است و هر که از صراط مستقیم برابر و نه خرد له جدا افتاده و دور تر میرود و از وصول بطلبوب بعید تر
 می رود و ترسم نرسی بعبه ای اعرابی و کین راه که تو میری بترکستان پشنتنا الله سبحانه علی الصراط
 المستقیم و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب به فتا و و یکم بحضرت مخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی
 خواجہ محمد سعید علیه الرحمه صدور یافته لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه اولی المتضمن اثبات مرتبه ذاتست
 تعالی و تقدست ظهور مرتبه و جوب و صورت مثالی بصورت نقطه اقرب از ظهور آن مرتبه که بصورت طول و عرض
 مشهور گردد و هر چند در آن مرتبه نه نقطه را گنجایش است و نه دائره را نه آنجا طوله را محال است نه عرض و نمی
 لاجرم در صورت کشف کلمه ثبت در رنگ نقلی بنماید و کلمه محمد رسول الله که بنی از دعوت خلق است که حساب
 و جوهر تحقیق دارد و طول و بسط را آنجا قدم راسخ است اما چار صورت مثالی این مقام در نظر کشف طول و عرض
 می درآید و بنی مقام سالک بواسطه بقیه سکر که در وی مانده است کلمه ثانیه را در رنگ و با محیط می یابد و کلمه
 اولی را در رنگ نقطه و جنب آن در یا خیال میکنند از اینجا است که این فقر نیز بواسطه بقیه سکر که مانده بود
 حکم کرده است و نوشته که کلمه ثانیه در پای است که جنب آن کلمه اولی نه نقطه است و بنی مقام صاحب فتوحات
 مکیه نیز گفته است که جمیع محمدی است بی پایان آبی جل سلطان و چون لغایت الله سبحانه وسعت بچونی مرتبه
 و جوب تعالی و تقدست پر تواند از دو احاطه کی کفی آن مرتبه مقدسه ظاهر گردد و عالم تمامه بین طول و عرض
 حکم خبر و لای تجزی که پیدا کنند نسبت بدریای بی پایان چیزی را که اول نقطه میافتد اینوقت در بیای بی پایان
 مییابد و دریا که محیط را از خبر و لای تجزیه خرد ترمی بنماید از اینجا کسی گمان نکند که ولایت افضل از نبوت
 باشد زیرا که ولایت مناسب کلمه اولی است و نبوت ملائمه کلمه ثانیه زیرا که اگر گوئیم نبوت عبارت از حصول

هر دو کلمه تقدیر است عروج نبوت بکمال اولی تعلق دارد و نزول آن کلمه ثانیه پس مجموع کلماتین حاصل تمام نبوت باشد
نه آنکه کلمه ثانیه حاصل تمام نبوت است چنانچه جیس گمان برده اند و کلمه اولی را محض احوالات و ارشاده اند
نه دینیین است بلکه هر دو کلمه هم حاصل تمام ولایت اند و اعتبار عروج و نزول در هم حاصل تمام نبوت اند و عروج
و نزول قایم مافی الباب تمام ولایت فعل تمام نبوت است و کمالات ولایت ظلال اند و کمالات نبوت را
در مقام سکر هر چه بگویند معتدرا اند و این فقیر نیز در سکریات با ایشان شریک است و لهذا در بعض مکاتیب
خود کلامی مناسب تمام ولایت نوشته است و کلمه ثانیه را مناسب تمام نبوت سکر نعمت عظمی است اگر بصحو

آرند و اگر کفر طریقت را اسلام حقیقت بر نذر بنا لا التواخذنا ان نسینا او اخطانا بصدره جلیک محمد علیه علی آله
الصلوة والسلام ویرحم الله عبد اقال امینا که توبه بقصد او دوم بخندم را درگی خواجہ محمد مصمم صدر در یافته
در بیان آنکه معامله بیت الله المقدس فوق تجلیات و ظهور است و فوق ظهور عرش است و در بیان الحاق دو وصول
بحقیقه که بصورت زیارت صورت بصورت کعبه مطهره و الحمد لله و سلام علی مبادی الدین صلی الله علیه و آله عرش هر چند
فوق همه ظهور است اما معامله که بیت الله المقدس مریوط است فوق ظهور و تجلیات است آنجا نام ظهور و
تجلی بودن نیک است تجلیات و ظهور حکم محیط و دائره دارند و این حامله در حکم مرکز آن دائره است و شک نیست که
محیط دائره با وجود دو سمت نخل مرکز دائره است زیرا که همان نقطه مرکز نخل خود در این ساخته است و نیز مرکز نقطه
برآمده محیط دائره گشته است و در ماغن فیه تعبیر نقطه از قبیل تعبیر یاقرب تشبیه است و الا اینجا نقطه نیز در رنگ
دائره مفقود است نه ظاهر آنجا محال است و نه منظر را در آن موطن نه اصل گنایش در دو نخل چه اصل نیز
از آن دولت سر در رنگ نخل در راه مانده است چگونگی با تو از مرغی نشانه به که با عقدا و بود آسمانیه
از عقاب است نامی پیش مردم در مرغ من بود آن نام هم که کعبه بنیای نبی اسرائیل علی نبینا و علیهم السلام
و التیمات که منوره بیت المقدس است کمالات ظهور است آن آخر رجوع کمالات این کعبه مطهره دارند و محقق
باین میگردد و در چه اطراف را غیر از حقوق بکر گزینا نه نیست طرق تا بکر گزینا که صراط مستقیم است بطایفه
نیاید و اشوقاه الی لقاء الکعبه المعطیه قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للادی
بیکه مبارک و بدهی معالین فیه کلمات بینات مقام ابراهیم و ن دخله کان آتیا و الله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین هر چند افضل الله سبحانه و الحاق بحقیقه کعبه غیر
شده است و ترقیات بی اندازده بعد از حقوق و حصول پیوسته است الاشوق ملاقات صورت بصورت است

حج فرض اگر گشته است و امن طریق هم بواسطه غلبه سلامت تحقق شده است و شوق آرد آن فرض هم در کمال است
 لیکن بنسب در استوای است آسما را به سفر سعادت کم نیاید و هر چند نیک متوجه میشود راه رفتن نمی کشاید و
 وصول کعبه بنظر نمی آید چه تو از کرد و تراخیر آرد آن فرض اینهمه عذر را سوخت نیست بهر حال بقصد آرد آن فرض
 حج توفیق الله سبحانه از خانه باید برآمد و بدیده و سر قطع در اصل باید نمود اگر وصول میسر شد نعمتی است
 عظمی و اگر در راه مانده امید داری نقد وقت است بر نمانم تا نور ناو غفر لنا انک علی کل شیء قدیر
 و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه و بارک و سلم مکتوب بنقش و وسوم بحضرت محمد و من زادگی مجد الله
 خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالی قصد دریافت دیوان ظاهر و باطن انسان کامل و ماینا سب و کمال +
 الحمد بعد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی انسان عبارت از مجموع خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت
 و ظاهر انسان تصور مینمایند و عالم امر را حقیقت و باطن انسان میدانند و عیان ثابته را که حقائق ممکنات
 گفته اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال آن را عیانند و آن اعیان وصول اینها است حقیقت و ثابت
 ممکنات همان ظلال اعیان است که ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و وجود و ظلی پیدا کرده و کلا عیان
 که تعینات و جوبیه انجا اثبات مینمایند و فوق مراتب امکان آنرا میدانند زیرا که تعین و وحدت و تعین
 و احدیت را که مرتبه اعیان ثابته است تعین و جوبی گفته اند و سه تعین دیگر که تعین روحی و تعین مثالی
 و تعین جسمی باشند تعین امکانی دانسته اند پس تعین و جوبی را که حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز
 خواهد بود و که حقیقت امکانی از عالم امکان خواهد بود که از مرتبه وجوب اصل شیئی گوید یا حقیقت شیئی است پس
 آنچه گفته اند که صوفی کائن و باین است یعنی بظاهر باطن است و باطن ایشان جداست که با حق است
 سبحانه مراد از ظاهر عالم خلق و دانسته اند و از باطن عالم امر او را خواسته اند و این مقام را که جمیع
 بین التوجیهین است پس عالمی گفته اند و مقام کمال و ارشاد دانسته اند و مرتبه دعوت انکاشته و این
 فقیر را درین موطن معرفت خاصه است و آن است که شخصی باشد از خصوص خود پس که نسبت با مجموع عالم خلق
 و عالم امر صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدا و تعین او است با اسماء و شئیوات
 دیگر که کلاصل اند و مر آن اسم را حتی انتمت الی حضرت الهات المجرده و عن ایشان و الا اعتبارات این
 عارف تام المعرفه چون جمیع مراتب امکانیه را طی کرده و وصول بآن اسم که قیوم است او را میسر شده است
 و انانی او از مراتب امکانیه گذشته بآن اسم منطبق گشته است و بر تریب سبیل عروج آنا تا نامراتب فوق

آن اسم که کمال اندر آن اسم را انطباق یافته است و بر همین منطبقا حارث مجوده سید طین میمرب تب
 انطباق انامی و حقیقت گشته است که عالم امر و در رنگ عالم خلق و صورت آن حقیقت شده و این صورت
 در رنگ جامه است و آن حقیقت را که همچون شخص لایس است در آن جامه او چون دیگران را اطلاق انما مقصور
 بر عالم خلق و عالم امر است لاجرم صورت حقیقت اینها همین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اسما که مباد
 تعینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از جمله ممکنات است
 و از امکان بوجوب متصف نمیکرد پس کسی که قیوم است و از مرتبه جوب است چگونه حقیقت او بود و خبر او باشد
 جواب گویم که این حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود و فطور لازم آید چنانکه لقا بالبد گفته اند
 این شهود مجرد تخیل نیست ثمرات و نتائج بر آن متفرع است و فرایدها فایده ایست خروید زو نیست
 هم قصه غریبه حدیث عجیب نیست پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این
 عارف است که نسبت بحقیقت این صورت همچون جامه یکتا است نسبت به شخص لایس آن جامه پس دیگران از حقیقت
 آن چه در یاد ریابند و چه نعم نهند و غیر از مثال صورت حقائق خود آنچه نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت
 حق است سبحانه او را و او را که الله سبحانه نشان شناسند الهی صیبت آنکه دوستان خود را کردی که بر کبر ایشان
 شناخت تریاقت و تاثیراتیافت ایشان را شناخت و آنچه فقید بعضی کتب و رسائل خود نوشته است که
 عارف تمام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد و آنکه طاهرش بخلق است و طاهرش
 بحق جل سلطانه را و از آن کلیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم
 هر دو متوجه دعوت میگردد و در آن حقیقت و باطن که این فقیر در بان نوشته است و اسم قیوم و مافوق آن را و
 داشته توجها و بحق جل و علامتی ندارد که از عالم واجب است چنانچه گذشت پس بهر تقدیر و رتبه رجوع
 توجبه عارف کامل تمام بجانب خلق است و آنکه بیکر و بخلق دارد و در دیگر بحق جل و علامت دارد و در وسط
 سیرت لیکن از آن شخص ساکن بلندتر است که روشنی تمام بحق است جل و علامت سلطانه زیرا که این
 شخص در ادای حقوق عباد ناقص است آنکس را که هر دو حق حق خالق جل و علامت مخلوق هما این
 بجای آرد و خلق را بجانب خالق میخواند جل سلطانه پس نسبت او کامل باشد باید دانست که
 توجبه بحق جل سلطانه بعد از طلب و بعد و بحق این عارف نصیب دیگران گشته است که توجبه محتاج اند
 هیچکس دیده که بخود متوجه باشد فلیکف که از خود نزدیکی باشد که توجبه بوی صورت ندارد این عدم توجبه

از خصائص کمالات آن عارف است و در میان نزدیک است که آنرا نقص انگارند و توجیه را از عدم توجیه
کمال تصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف و پاکیزگی محمل مرکب خود حکم میکنند و مقرر عریض
ندارند مکتوب بر قضا و چهارم بخواجه هشتم صدور یافته و تاویل کریمه فتنهم ظالم انفسه لایتم و بیان
انا عرضنا الامانة لآيئة و در بیان خلافت انسان کامل که معامله او بجای میرسد که او را قیوم جمیع
اشیا می سازند آن ظالم انفسه است و مقصد را بندهیم و خلیل تعبیر نموده اند و سابق بالخیرات را محجب و موجب
سر طوق آن محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوٰه و السلام قالی الشیخا و ک و تعالی و تعالی ثم اوردنا للکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فانه من ظالم انفسه منهم مقتضد و منهم سابق بالخیرات باذن الله تعالی و قال الله تعالی
انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فایسن ان یمهلنها و اشفق منها و حملها الا انسان
کان ظلوماً جاهلاً ما اذ الله شیخاً و حقاً و لولها بما ظهر لها رینکالا تو اخذنا ان نینسها و اخطانا
باید دانست که ان الله خلق آدم علی صلوٰه و تعالی از صورت منزه و متعالی است پس خلق آدم بر صورت
او سبحانه یا نمیستی تواند بود که اگر مرتبه خیزد را در عالم مثال صورتی فرض کرده شود و هرگز این صورت جمیع
خواهد بود که ان جامع بر آن صورت موجود گشته است صورت دیگر را قابلیت آن نیست که مثال آن مرتبه
مقدسه تواند بود و مراتب آن تو اندک است ازین است که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است زیرا که
تا بر صورت شی مخلوق نگردد و شایان خلافت آن شی نباشد چه خلیفه شی خلیف شی است و نائب
مناب آن شی است و چون انان خلیفه رحمان گشت تعالی تا چار تحمل بار امانت را متعین شد
لا یحیل عطا یا الملک الامط یا ه آسمانها و زمین و او کوها جامعیت از کجا یابند با بصورت او تعالی
مخلوق گردند و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و محسوس میگردد
که اگر این بار امانت را فرضاً با آسمان و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره گردند و هیچ اثری از آنها
باقی نماند و آن امانت بزرگم این حقیر قیومیت جمیع اشیا است بر سبیل نیابت که مخصوص کمال افسر او
انسان است یعنی معامله انسان کامل تا بجای میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بجا خلافت می سازند و
همه را افاضه وجود و بقای سائر کمالات ظاهری و باطنی توسط او می رسانند اگر ملک است با توکل او
و اگر انس و جن است با مشیت و فی الحقیقت توجیه جمیع اشیا بجا نیابت و همه نگران او بنده و منجی را
و اندیانه فرموده ان کان ظلوماً جاهلاً اکثر الظلم علی نفسه بحیث لا یسبق من وجوده و لا من توابع وجوده

اثر اول احکام و تبارخ و چنین ظلم نماید شایان تحمل بار امانت نبود و جهول اکثر الجمل بحیث لایکون له علم ولا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک و جعل عن العلم بالمقصود و این عجز و جهل در این موطون کمال معرفت است لان اجل علم عرفتم شده و لا شک ان اعرفهم الیقین جعل الالامنه این دو وصفت گویا حلقه اند از اجل این بار امانت را این عارفی که منصب قیمیت است یا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مہمات و عملیات را باید و رفوع و کاشته اند بر خیزد التفات از سلطان است اما وصول آثار مربوط بوسط وزیر است رئیس این دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام و این منصب عالی بالاصلاح مخصوص با نبیاء و اولی العزم است علیہم الصلوٰۃ و التحیات و تیجیت و وراثت بزرگواران هر که را باین دولت مشرف سازند **س** یا کریمان کار باید دشواریست بعد و طائفه اولی از دارشان کتاب که برگزیدگان از عباد او تعالی همین عالم انفسه است که فیضی زارت و قیمیت مشرف است و طائفه ثانیه ازین برگزیدگان که تعبیر از این بقصد فرموده است از آنکه بدایت خلعت مشرف گشته اند و صاحب سر و اہل شورت اند بر خیزد معامله و کار و بار باید شایست بوزیر مربوط است اما خلیل مدیم است و صاحب انفس و الفت است این از بر سر فرحت خود است و آن از برای مہمات دیگر است شتاق با بینہا و سر حلقه این مقام عالی حضرت بریم خلیل الرحمن است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام و هر که را باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام جانب مقام محبت است که طائفه ثالثه که سابق بالخیرات اند بآن مقام اعلی مشرف گشته اند یا بر مدیم دیگر است و محب و محبوب دیگر اسرار و معاملات که محب و محبوب میگردد یا بر مدیم را در اینجا چه فعل بر خیزد و وقت کمال الشرف الفت و سر حقیقت محبت را تجلیل بسبیل القدر در میان میتوان آورد و او را محرم سر از محبت محبوب میتوان ساخت سر حلقه مجبان حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام و سرگروه مجوبان حضرت خاتم المرسل است و علیہ علیہ الصلوٰۃ و التحیات و التسلیمات و تیجیت و وراثت این صاحب دو مقام هر که را باین دو مقام مشرف سازند و مقاماتیکه مقام محبت اند و مکتوبات از مکتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صد نشین آنجا نیز محمد رسول الله است علیہ علیہ الصلوٰۃ و السلام بعد از مقام سابقان است که فیض بفرقه ثالثه است از دارشان کتاب نسبتاً اثنانند نہ رحمت و رحیمی لنا من امرنا رشد و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب فبا دو پنجم بمرزا مظفر صدر یافت در بیان آنکه محن و بلیات و عروشان را کفایت است که متفرع و زاری حقوق عاقبت

باید طلبید حکم الله سبحانه عملا لا ملحق سبحانکم مرد و محن و بلیات و نبویه و دستان را کفایت مرزلات
ایشان انقراض و زلزله و آتش و عفو و عاقبت از جناب قدس اقدس بایده طلبید تا زمانیکه اثر
اجابت مقوم شود و تکلیفین منقطع معلوم گردد و هر چند دوستان اخیر ایشان در همین کار اند اما صاحبان
حق باین کار است و ارد خوردن و پیر خیز نمودن کار صاحبان مرض است و نگار این پیش از جوانان او نیستند
در از آنکه مرض حقیقت محال است که هر چه از عیوب حقیقی برسد با کثافتی همین و غرضی سنیه و در نیست
قبول باید کرد بلکه بآن تسلیم و باید گشت رسولی و بی ناموسی که مرد محبوب است نزد محب بهتر از
ناموس و تنگ و نام است که مرد افسوس است اگر انفعی در محب حاصل نگردد و در محبت ناقص است بلکه
کاذب است اگر طبع خوابد از من سلطان دین و خدا که بر فرق قناعت بعد ازین به جناب شریعت آب
چون از خدمت برگشته آمدند از احوال سفر و تنگی احوال مسافران بیان نمودند تا همه سلامت و عاقبت ایشان
خواند و شد و بنیاد الاخوانانان نسیمنا و اخطائنا و کما تحمل بنیتنا الصراکما حمله علی الذین است
قبیلنا اینها و کما تحملنا ما لا طاقه لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و احسننا الله مولنا و ان الله اعلم الغیوب
الکافرین سبحان ربک رب العرش عظیم صفون و سلام علی المرسلین الحمد لله رب العالمین مکتوب
هفتاد و ششم بمیرزا نافع حسین مهد و ریافته در بیان حقیقت عرش که بر تریخت در میان عالم خلق و امر و امر و
یگانه دارد و از جنس ارض نیست و میان کرسی و رحمت آن و الهی باشد و سلام علی عماده الدین مطهر شمس عبید
از عجایب صنوعات حق است سبحانه بر تریخت میان عالم خلق و عالم امر و عالم کبر که هم رنگی ازین دارد و هم رنگی
از آن و عالم خلق که در شمس و در خلق شده است و از زمین و کوهها و آسمانها که در کریمه خلق الارض فی یومین عالم
واقع شده است ایجا و عرش بر خلق اینها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و قدس هو الذی یخلق السموات
والارض فی ستة ایام کما یحیی الموتی و یحیی الموتی و یحیی الموتی و یحیی الموتی و یحیی الموتی و یحیی الموتی
جنس ارض نیست از جنس سموات هم نیست چه او خط و افرار عالم اهرم دارد و اینها ندارند فایه ما فی البیاب چون
او را بمرآت مناسبت پیشته است نسبت بر زمین اما چه مرد و در سموات است و الا فی الحقیقت چنانچه او از
ارض نیست از سما نیست پس الا جرم آنها و در حکام ارض سما جدا باشند باقیما نه و اما که کسی که از زمین و سما که رسید
السموات که در مفهوم میشود که گوی از آن متوجه است و اوج جمیع اینهاست و تمکین است که کسی از عالم ارض است که آنرا
در تریخت گرفته اند و ما عالم افروغ عرش است و چون از عالم خلق بود و خلق او از سموات جدا باشد باید که خلق او

در ماوراء این شش روز بود و نیمی پنج منظور لازم نمی آید چه تمام عالم خلق را در این شش روز خلق نفرموده است
تعالی که خلق ما را از عالم خلق است در ماوراء این شش روز است و تقدیم دارد بر این شش یا پنج گذشت و چون عالم
کمرسی نیک بر ما کشف نشده است تحقیق آنرا بروقت دیگر اندازیم که اگر کم حتی جل علما اسید و ارمیا و ارم و اب
از نیمی علما ازین تحقیق و در عرض قوی و فکشت یکی آنکه چون زمین و آسمانها بنوده و تعیین و تشخیص شش روز
از یکجا بوده و یوم الاحد از یوم شصتین چگونه جدائی داشته و یوم الثلثاء و از یوم الاربعاء چون نوع متناوب بوده و یوم
از یوم الجُمُعَه چگونه تمیز گشته و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت حصول زمانه
منسوس شده و ثبوت ایام بوضوح انجا اسید و عرض مندر گشت چه در کتاب است که ابتدا از ایام مخصوص بطلوع
و غروب آفتاب بود و چه در پشت این طلوع و غروب نیست و اقیانوس از ما ثابت است که ما در فی الاخبار
اعتراف دوم که مندر فاشد و مخصوص بعلم این فقیر است آنست که در حدیث قدسی آمده است
جل سلطانہ لایسعی ارضی و لاسمائی و لکن یسعی قلب عبیدی المؤمن ازین حدیث مفهوم میشود
که بطور اتم مخصوص بقلب عبید مؤمن است و غیر او را این دولت میسر نشده است و لکن مکتوبات خود
خلاف آن نوشته که بطور اتم عرش مجید است و بطور قلبی ملعه است از بطور عرش و از تحقیق سابق معلوم شد
که آثار و احکام عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علّیه است و ارض و سموات گنجایش بنوع و در عرش
بود آری زمین و آسمان با آنچه دینما است قابلیت آن وسعت ندارند غیر از قلب عبید مؤمن که مستطیع
و لست است پس هر وسعت قلبی با عتبار ارض و سموات شده و نسبت به معنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا
خلاف مفهوم حدیث قدسی تصور شد فانی الا عرض الثانی ایضا باید آنست عرش مجید که محل ظهور تام است چون
ارض و سموات را با آنچه دینما است و در مقابل آن می اندازیم بی توقف ناخیر و مضل میگردد و از اثری ازینها باقی
نماند الا قلب انسانی که منصف برنگ است باقی میماند و لاشی محض نیکو و بد و همچنین ظهور یک در جانب
فوق یا در عرش خلق دارد که از عالم احواف است عرش آنست بان مرتبه هین حکم است که ارض و
سموات نسبت به عرش بوده است و همچنین بر فوق آنست بخت خود هین حکم است الی ان نیتی عالم الامر بعد از
تمام این دائره معامله جبر است و محال اگر معرفت است هم محمول کیفیت است که فراعور عقل و فهم حادث نیست
شماره آنکالات انسانی و قلب انسان نیز بگویم عیب جمیع گفتی نهش نیز بگویم عرش مجید هر چند اوست
و بطور اتم است اما علم ب حصول این دولت خود ندارد و دشواری این کمال و در حاصلت بخلات قلب انسانی که

محب شعور است و با علم معرفت خود و هم در قوت دیگر قلب آمنت که بیان می نمایم یک استماع غائی
مجموع انسان که آنرا عالم صغیر نامند بر چند کسب از عالم خلق و عالم امر است اما آنرا بهیئت وحدانی حقیقی
حاصل است که آثار و احکام بر این بهیئت مرتب است و عالم کبیر از این بهیئت حاصل نیست اگر هست
اعتباری است پس فیوضه که از راه این بهیئت وحدانی با انسان و توسط او قلب انسان میرسد عالم کبیر
و عرش مجید که همچون قلب است مرآت عالم از این فیوض و برکات قلیل النصب است و ایضا جزو افلاک
که فی الحقیقت خلاصه مخلوقات است و با وجود دوری اقرب ظهور است کمالات آن در مجموعه عالم صغیر
سرایت نموده است و در عالم کبیر فی الحقیقت چونکه مجموعه نیست این سرایت آنجا مفقود است پس
طلب انسان این کمالات را نیز دارد بخلاف عرش مجید باید دانست این فضائل و کمالات که در قلب
انبات نموده می آید چون نیک ملاحظه مینماید اصل فضل جزئی است فضل کلی در ظهور عرش ربیب
شکل عرش و مثل قلب چنان می یابد که گویا آتشی است و وسیع که دشت و صحرا منور ساخته است و
از آن آتش شعله گیر آمده اند که بواسطه حقوق بعضی از نور و نوریت و دیگر پیدا کرده است که در آن آتش است
و شک نیست که این زیاده از فضل جزئی اثبات نمی نماید و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما
لینا اتم لنا و رنا و اعف لنا انک علی کل شیء قدير و صل الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین
و باریک و علی جمیع الانبیاء و المرسلین الملائکة المقربین اجمعین که توب بنقاد و مفتاح
بمولانا حسن ربکی صدور یافته در جواب غرضه او که اعتراضات بطور کلام صوفیه نموده بود در آخر کتاب
نوشته بود که گویا هر حکمی از احکام شرعیه ریخته است که صیقلیت بیشتر مقصود و در سببها را دیگر که نموده شده
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صهیفة شریفه اخوی شیخ حسن الله تعالی حاکم که در یچون بگو
تشریع و تهافت و ثبوت خوشوقت گردانیده نوشته بودند که سلوک که مشهور است معتقد ساکنان که مفهوم ما است
این است که مبتدی را ذکر بگوید گفت ما وقتیکه دل گویا شود باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد محل الهامات
و تجلیات شود و ساکن بتمام فنار رسد که اول قدم ولایت است گفته اند که فنا نیست که از دید و دلش
ساکان انویسے بالغیر است زشت بر بند و بغیر از وجوب تعالی و تقدس در دید و دلش ساکن نماید که آنرا شهود
و مشاهده و غیره گفته اند مقصود آنکه بر عم خود حق را می بیند تعالی و سعی بالغیر نمی بیند و درین سرشک طریقت
می نامند و نوشته اند که فقیر این معارف و مانند این معارف از جای بر وزیر که اگر مقصود ایشان نیست که

حق را جل و علا سلطان در دنیا به بصیرت دیده میشود اگر باین شود و رؤیت شود در اندر سیر ایشان نیز
 شکر طریقت باشند و اگر مخفی شوند از اندر سیر از چه خبر میدهند نوشته اند که انچه می بینند بکل وجه من الوجوه
 خواه بکلی موری باشند و خواه مخفی و خواه نوری و غیر ایشان و آن هر کس که ذات حق میداند جل و علا
 من چیست بکسی که انچه می بیند با نظر است ظهور او میداند نزد این فقیر سیاح صلی و دراز کار است و خداوند انصاف کریم
 بیس گشته سی و در میانه لایحه که لا ابصار باشد انچه است پس این قوم جمعی مینند و چه میداند که سیکویند
 که غیر حق نمی بینم جل و علا و نمیدانیم که آنرا عبادت از خود جدا کرده اند و انچه اندیشه ما که در تدریج
 عیال خود دنیا بدید غیر است یا نه بدانید و گاه باشد که انچه در راه فقر و عطر اضافات ماطلم که بر شایع
 طریقت کرده اند قدس الله تعالی سر برهم نشای آن ماسانی است بر او این بزرگواران تو میدهند و س که
 که را دیدن است مریوطه نسیان یا بسوا است از ضروریات طریقت این بزرگواران است تا این نشود از
 گرفتاری غیبا زحامی نگردد و شما باین دست و بار باین دولت سخریت مینمایند شود و رؤیت که در عبادت
 اکابر شایع قدس الله تعالی سر برهم واقع میشود کنایت از حضور روحی اوست تعالی و تقدس که مناسب
 مرتبه تشریف است و از حیث ادراک که از عالم چون است بیرون است و این دولت حضور را در دنیا مخصوص
 باطن پوشیده اند ظاهر را به وقت از دوزینی چار نیست لهذا گفته اند در عالم گیر چنانچه شکر و وحدت
 در عالم صغیر نیز شکر و وحدت است باطل کامل جمیع وقت موجود است و نظام هر آن شکر که پس باطن کامل
 بنده باشد جل و علا و طاهر او در تدریج عیال بود و هیچ منظور لازم نیاید عطر آتش ناخن بندگی است
 زنده را این قسم سخن نکنند و از غیرت خداوندی جل سلطان تیر ستر مدعیان این وقت ظاهر اشتهار او و شورش
 سینه آرد ملاحظه بزرگان ضرورت اگر محرمات و مختصرات مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما انچه
 مقرر قوم است و لابد این راه است سبب سخن گفتن نامناسب است شما در سائل مکتوبت فقیر دیده آید که
 تو میدهند و چه قدر نوشته است و اگر از ضروریات راه قرار داده باشد یعنی در استغفار من نمودید و
 بحسن و ب سوال میکردید این کلیت که از مفارقت محوی مولانا احمد علیه الرحمة شگفته است در حصة
 مولانا که این قسم سخن از شما بطور مخفی آمدن بیک نوع شد که نوشتید و بنیبه یافتید و بیشتر هم انچه بود و
 نویسد و ملاحظه صحت و سقم نکنید اگر صحیح است بحث مسترس است و اگر سقیم است سبب انتباه است بهر حال
 از نوشتن تقاضا نمیکند بعد از ارسالی کتابت شما هر ده قافله ای آید در سالی یکبار هم فصاحت ضروری ضرورت

ما از آن نه نویسد و چیز بپایستد راه گفتگو نمیکشاید پیرسیده بودند که قلب از جمله ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر
و باطن عارف را در مکتوبی به تفصیل نوشته است بملا عبدالحی خواهم گفت که نقل آن بشما فرستد از آنجا ملاحظه نمایند
و انصاف پیرسیده بودند در طریقی که بی تجلیات و کشفیات طریق شافقت متوسط و نهی آن طریق چیست بداند اگر آن
سالم که علم بر احوال خود ندارد در حدیث شیخ کامل کل راه و آن راه بین است علم آن شیخ بحال و کافی است
و با علم او توسط و انتها را خواهد داشت و نیز اگر آن شیخ او را یک نوع اجازت ارشاد خلق داده است
احوال مردمان او را میای کمال است او خواهد داشت و از آنجا مطالعه نقص کمال خود خواهد نمود و عظمت از برای
معرفت انتها است که سالمک اغیر از حق سبحانه و تعالی هیچ بالیتی ندارد و شیه او از جمیع اکتسهای ماسوا
نحالی و صاف شده نهایت را امر است بسیار است بعضها فوق و قدم اول در نهایت همین است که ذکر یافته
و اندک سبحانه الموفق نوشته بودند معارفیکه این بی بضاعت را تسلی میداد معارف شرعیست گویا هر کس
از احکام شرعی به یکچیز است که حاصل است بشهر مقصود و نشانده است از آن شاه بی نشان و همین است
نقیض العین است با سفر میر ویم غم حاشا که است چه ما بر او میر ویم که همه عالم و است به اینهمه معرفت شما
بسیار اهل است و بسے عالی است و امید داری بخش است مطالعه این معرفت بسیار خطه ط ساخت و املاست
اول مکتوب را از آنکه گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه مقصود رساناد و پیرسیده بودند که بعضی از
رجال و نشانی آیند و طریقه التماس مینمایند و از آنکه و لبس که بر بوا حاصل میگردد و بر نیز نمیکند و میگویند
که بهجمله شرعی اگر ستمه میسازیم ام بگفتن طریقه است یا نه طریقه را با ایشان بگویند و ترغیب یا احتساب محرم
نشاید برکت طریقه از آن استبها و بر آیند دیگر از آن دو علم سفید در جانب مشرق عقیب یکدیگر خطا هر
شده بودند استفسار نموده بودند بعد از استفسار از آن درین باب مکتوبی نوشته است بملا عبدالحی خواهم گفت
انشاء الله تعالی که نقل آنرا نیز بشما فرستد و انصاف پیرسیده بودند که ختم کلام الله کردند و نماز نقل
نمودن و تسبیح و تهلیل کردن و تواتر ابوالدین یا با شاد یا با خوان دادن تبرست یا یکسری نماز
بهتر باشد که دادن بهر است که هم نفع نیر است و هم نفع خود و در دادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید
لطیف دیگر آن عمل قبول فرمایند اسلام مکتوب هفتاد و هشتم در باب خان صد دریا فتنه
در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیه که آن محبت و اخلاص رتبه فتنائی باشد و بقا باشد است و مایه
کمال الحمد لله و سلام علی عباد الدین و صلی علی خاندان شما احسان خود می آید

با وجود اسباب فساد و حصول مواد استغنائی از مندرست فقر او در تنگنا است باین طبقه علیک که
 بنی از محبت و اخلاص این طائفه علیه است و شعر از مودت و تخصص این فرقه بنامیه مجبان ایطافه را
 بشارت المزمع من حبیب کافیت بدل بیان این طبقه را نویذیم قوم لایق جلیس هم دانی و چون
 بمعنای اللہ سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر بنی که غیر این محبت را در دل نگذارد
 و گرفتار سازد دیگر تمام از دل وقت بند و دوزخ محبت که اطاعت محبوب است و برادر او بر پا بودن است و
 با خلاق و اوصاف او متخلق شدن است ظاهر گردد این زمان فساد محبوب حاصل میشود و تشبیهی فی الشیخ
 که زینیه اول است درین راه و درین فتانی الشیخ ثانی و سیله فتانی اللہ میگردد و کلاماً بالکتاب اللہ بران مرتب است
 که فصل ولایت است بالجمله اگر در ابتدا کس به توسط احدی محبت و انجذاب محبوب حقیقی میسر گردد و دینی شایسته
 که محصل فساد و بقا است و الا از توسط کامل کامل چاره نبود و اول را در خود را در اوقات او باید ریاضت
 و در کوفانی یا گشت تا آن فساد و سیله فتانی اللہ گردد و اگر گرفتار ریاضی یا سوا تمام خلاص گردد و دید بخت
 ولایت رساند **بشکر غلطید** صفرائیان + از برای کوری سودائیان + انشال این بنحان از برای
 تنویر و تشوین طالبان محوسان ایراد نموده می آید و اللہ سبحانه الموفق بقیة المرام رافع رقیمة فقر المحمد
 بزرگ زاده است و در خدمت فقر ابو ذره اما در حجر بیت برادر کلان بنماز نیم کلان شده است و محنتهای و زکات
 کم دیده شوق ملازمت شهادت دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته بحال و التماس عمری دارند از کم بعید
 نخواهد بود زیاده چه تقدیر دهد و اسلام مکتوب بمقتدا و ونهم شیخ یوسف برکی صدور ریاضت در جواب
 رساله که نوشته بود شتمل بر اعراض از کفر حقیقی و شعر از اقبال یا اسلام حقیقی و ماینا سنی الک الحمد للہ
 و سلام علی عباده الدین اصطخر رساله که نوشته حواله مولانا عبیدالحی نموده بودند که تمایذ و نیرت نمود
 روزی که مولانا سب با بورا ہی میشد آن رساله را آورده حاضر خدمت چون مطالعه نمود و شش ساعت
 گشت که شتمل بر اعراض از کفر بوده است و شعر از اقبال با سلام چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازی است
 اسلام طریقت نیز به از کفر طریقت است در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه
 صحو مجازی به از سکر مجازی است صحو طریقت نیز بهتر از طریقت سکر است ثمرة کفر طریقت تشبیه است و نتیج
 اسلام طریقت تنزیه قدر فوق که در میان تشبیه و تنزیه است همانقدر فوق در میان کفر و اسلام طریقت
 طائفه که جمع میان تشبیه و تنزیه تسبیح کرده اند و از کمال نه است اند و آن تنزیه نیز از جمله تشبیه است

۴
 فقه شریعت
 در این فقه

که در نظر نشان تنزیه در آمده است و الا تشبیه چه یار که با تنزیه حقیقی جمع شود و دشمنان انوران مصطفی و
 نبی خیر نگردد و بطور مجرای شود و هر آشکارا و سبها را جز نهان بودن چه یار و حضرت حق سبحانه و تعالی
 بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد باینسی و آله الامجاد علیه علیهم الصلوات و التسلیات مولانا بابو چون
 بر سر راه بود و بچند کلمه اختصار افتاده و سلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب شتاد و شنبه حاتم نامی
 صد و ریافت در بیان آنکه پسیده بود که در عهد آئین القضاة مینویسد شما که خدا میداند جل شانیه
 نزد ما محمد است علیه الصلوة و السلام و شما که محمد میداند نزد ما خداست جل سلطانه الحمد لله و سلام علی عباده
 اصطوفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص و قور و مودت و تمکین و خاص نشسته ارسال رشته بودند رسید
 و فرحت فراوان رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی برین دولت و مقامت که است فرمایید که محبت هر طائفه
 باین طائفه است المرحوم من احب حدیث نبویست علیه علی آله الصلوة و السلام معنی عبارت تمهیدات
 عین القضاة استفسار نموده بودند که میگویند شما که خدا میداند جل و علا نزد ما محمد است علیه علی آله
 الصلوة و السلام شما که محمد میداند علیه علی آله الصلوات و التحیات نزد ما خداست جل سلطانه محمد و ما مثل
 این عبارات که معنی از توحید و اتحاد است و غلیات سکر که رتبه جمع است و معبر بکفر طریقت است شایع
 قدس الله تعالی افر کرم صد و بر میابد و امتیاز و تمیزیت از نظر نشان مرفوع میگردد و ممکن است عین در این
 بسیارند تعالی بلکه ممکن است که یا نبند و جز و حسب تعالی میشود نشان نمی نماند برین تقدیر معنی این عبارت
 این بود که امتیازی و تمیزی که نزد شما در میان خدا جل و علا در میان محمد علیه علی آله الصلوة و السلام
 حاصل است نزد ما امتیاز ثابت نیست و محاربت بلکه آن یکی که منزله یکی است نیز عین دیگر است هرگاه
 بسیار ممکنات نسبت محاربت مرفوع میگردد و محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم که مظهر احد
 است الا اوست تعالی نسبت امتیاز و چگونه ثابت بود این دیگر خصوصیت رتبه جمع است و سالک این مقام
 بلند رود و چشم از انراط سکر باز گشاید محمد را بنده یا بد و رسول او داند تعالی چنانچه در ابتدا امید
 داشت نهایتی را رجوع الی البدر است شنبه یا اندک که شتر که در میان منیدی و غنی در صلوات حضرت حق
 خواب نیست و الا عین نسبت خاک را یا عالم پاک و هرگاه توسط راه با شنبه نسبت نبود و بدیدی در او را عالم را
 با و چو نسبت بود و سبنا انهم لنا ذرنا و اغفر لنا هکلی شیء قد بدو السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب
 بنشستاد و یکم بر محمد و تو را یکی صد و ریافت و در نظر انصاف و اجتناب از غرضات دنیاوی و نیزه دایره از فک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین با صطفی میسرسم مبادایاران نیک خراج تم خرافات دنیای دنییه که
بطاهر طراوت و حلاوت دارد و در بزرگ طحان فرقیته گردند و بدلاله شمس بعین از مناج بشتیه و از شسته
بمحرک گرایند و از مولا خود جل سلطان جمیل و شرمنده مانند در توبه و انابت قدم را بسخ باید داشت و
شبهات شرعیه را ستم قاتل باید افکاشت **ع** همه اندرز من یو نیست که تو طحله و خانه رنگین است +
حضرت حق سبحانه و تعالی بکریم خویش در دایره سبلح را بر عباد وسیع ساخته است بید و حق باشد که نگلی سینه
اینهمه سجت را نیک نگاشته در ماورای این دایره وسیع قدم نهند و از حد و شرعیه تجاوز نمایند و در شسته
و محرم افتد مگر حد و شرعیه باید بود و سر موی از آن حد و تجاوز نماید نمود نماز گران در روز و در آن
بر ستم خدا درت بسیار اندام بر پیر گاران که محظوظ حد و شرعیه نمایند اقل قلیل اند و فایده محقق را
از مبطل جدا سازد همین بر پیر نگار است چه صوم حلوته بصورت از هر دو وجودی آید قال علیه و علی الله الصلو
و السلام صلات ذینک الوالد و قال علیه و علی الله الصلو و السلام که اندک الوالد و شایان بر خند طعام
پر تکلف میخورند و لباسها بر شقی پوشند اما اتذا و اتفعل و طعام و لباس فقر است **ع** آنکه آن داد
بشایان بگدایان این داد + از آن تا این فرق بسیار است چنان از رضای مولی جل سلطانه بعید است
و این برضای او تعالی نیز یک نیز محاسبه آن ثقیل است و محاسبه این خفیف دینا انما من لدنک و منه
انما من لدنک و منه خورداری سلطان مراد توفیق و توبه و انابت یافته است و طریقه را اخذ نمودند از حضرت
حق سبحانه و تعالی اثبات و استقامت مسؤل است و اسلام علیکم و علی سائر الاخوان کتب استاد
و دوم خواجہ شمس الدین حسین صدر ریافت و اجتناب از شئیای دنییه و تحصیل نمودن بر شریعت غرا
و مایه سبک **ع** اللهم صخر الدنیا با عیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا سحرت حسیک علیه و علی الله الصلو و السلام
فرزند عزیز با تمیز زنها بر خرافات دنییه را غلب نشوی بطبطرات فانیه فرقیه نگردی و سعی نمایی که در جمیع
حرکات سکنت بمقتضا شریعت غرا اتم نموده آید و در فحس ملت زهر از ننگانی کرده شود و ادل تصحیح اعتقاد
بتمسک آرای علما و اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم فرست بعد از آن احکام مخالفه فقیه علیه است
و ادو فرأض ایتام تمام باید نمود و در حل و حرمت احتیاط باید فرمود و عبادت نافله در جنب عبادت
فرائض کامل طرح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم اینوقت در ترجیح تو اهل اند و در تحریک
فرائض و رایتان تو اهل عبادت ایتام دارند و فرائض را غور و بی اعتبار شمرند مبلغ کلی تقصیر

و به تقریبی که حق و غیر متخی میدانند اما یک چیتل در آرد از کوفه ایشان را در معرفت دادن متعسر است
 نیندازند که یک چیتل در کوفه ایشان را در معرفت دادن به از یک ماصدقه نافله است و در آرد از کوفه مجرد اعتمال امر
 معمولی است بل سلطانه و در صدقه نافله بسیار است که ناشی آن بود کفسانی بودند و در فرض یا اگر گنجایش نیست
 و در نقل چنانگاه ریاست اینجا است که در آرد از کوفه آنها را ولی است که نفی تمت نماید و در صدقه نافله است
 بهیتر است که الباقی قبول است بل بعد از آنکه از آنرا حکام شرعی جاریست تا از معرفت دنیا رسنگاری متصور شود و اگر بقیعت
 ترک دنیا سیر گردد و از ترک حکمی دنیا کوتهی نگیند و آن آنرا هم شریعت است و در قبول و فعل و استیجانه که
 و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب بشتاد و سوم میراد محمود و صد و نوبت و محبت این طائفه علیه
 که سیرایه جمیع سعادت است و مایه ناسب لک به الحمد و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع
 فقره این حد و دستوجب است رسول من الله سبحانه و تعالی و ما فیکم و ما فیکم و ما فیکم و ما فیکم و ما فیکم
 جاده بشری است و صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگوار است که در حق طریقه که انوی اعظمی از رشدی ازین فقر
 اخذ نموده بود و در هر چند بر طریقه فلت در قیامت بهجت که اصل عظیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لافقه
 بران اخذ ترس نباشد و باشد اما اگر شما از ارتباطی که از نورم طریقه است مانده باشید و می است علی
 لان المروء حسب برکت اولی که در محبت اهل بتدی رسیدن این طریقه علیه احوال می یوندد و دوام توجیه است
 به مطلوب حقیقی بل سلطانه و در اندکی فرصت این دوام توجیه بسیار ماسوا میرساند که اگر فضا غلط باشد
 و فاکند غیر حق سبحانه در دل و خطه و نمیدانند و طریقه بسیار نیکه او را از ماسوا حاصل شده است اگر تکلف و تحمل ماسوا
 را بیا داد او بدیند یا نکند و چون این نسبت حاصل شود قدم اول دین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث
 و رابع الی ما شاء الله تعالی چه نویسه الطلیل بدل علی الکثیر و القطره تبنی و عن البحر الغدیر مقصود غیر بسیار است
 حضرت حق جل و علا نافع گرداناد و میان عید العظیم کیفیات خبا محبت و خلاص ایشان را زبانی بیان نموده
 برین گفتگو آورده و سلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و آنرا متابعه اصطفی علیه علی انه الصلوة و السلام
 مکتوب بشتاد و چهارم شیخ حمید کجالی صدر و ریافته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد و سلام علی عباده الذین اصطفی
 انوی ارشدی میان شیخ عجبانه نزد اختیار نموده که سلام و پیام هم آنجا گنجایش کمتر است درین وقت و شب
 یک کتاب از جانب شما رسیدیم تا تمام بی سر انجام کتابها که از جانب میر و معلوم نیست که شما سیر یا نه انوی اعظمی
 شیخ عجبانه چون متوجه وطن خود بوده با گفته که کیا خود را بشمار ساند و بر احوال شما مطلع گرد شیخ عجبانه نزدیک

بیم خیال در خدمت بوده است و اکثر خدمات حضور با و تعلق داشته اند از علوم و معارف فقیر سیر است و از
احوال جذبه و سوا که آگاه است بشمار الیگفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید از علوم و معارف
انچه مناسب است و حال بود در میان آمد احوال گذشته و آنچه نقد و تست بوده باشد از خواندن و تالیف
بشمار الیه نمایند و با پنجصیت کند با و در اند باقی احوال بشمار الیه بشمار الیه بخورد گفت ان شاء الله تعالی
و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی مکتوب هشتاد و پنجم شیخ نور محمد صدر یافته الحمد لله و السلام
علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقر الیخند و مستوجب حمد است و امول من الله سبحانه و تعالی
اخوی میان شیخ عبدالحی هم شهری شما است و بهر حال شما آمده است نشیء علوم و معارف غریبه است و چیز است
ضروریه این راه نزد او مودع است ملاقات او یاران دور و رفتاده را منتهی است که نو آورده است و چیز است
نو آورده از فقا و بقا نزد او نشان است و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از او در کفنا و بقا متعارف
و از گذشته جذبه و سلوک تقریر او آگاه است بلکه توان گفت که او را در اینجا گذرگاه است بشیخی از معارف
غریبه مکتوبات گوش زد او شده است و هما کن استفسار نموده دریافت است و الله سبحانه و تعالی فیصل
بشمار الیه معلوم خواهند شد نزد اند چه در او و السلام مکتوب هشتاد و ششم شیخ طاهر بن شیخ صدر یافته
در جواب کتابت الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی غریب السید حوال محارف که اندراج
یافته بود و بوضوح انجامیده سر و گرد آورده است و است که حجاب و خلصان است از شبهه متوجه حجاب قیاس او
گردند تعالی و ما سوره شریف پاره یکجلیت با و بجا نه انجبال نمایند باقی کیفیات این حدود اخوی شیخ عبدالحی
بشمار الیه فیصل را نماید صوم و معارف ربانی و کتابی نزد شما الیه بیاست از ان مقوله چیزی نیست عواقب
جمیع امور بخیر یا بد البنی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیات ان شاء الله و اکملها مکتوب هشتاد و هفتم
بفتح خان افغان صدر یافت الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مینی از کمال محبت
و اخلاص فقر بوده که سید حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت اینان استقامت بخشاد و نصیحتی که بدو ستان
سعادتمند نموده ای آید اتباع سنت سنی علی صاحبها الصلوة و السلام و ائمه است و احترام
از بدعت نامرضیه است که احیای سختی از سنن نماید که متذکر اهل گفته است انکس از اب صد شید است
یکف که احیای فرضی از فرض یا احیای و چوبی از وجبات نماید پس تعدیل ارکان در نماز که نزد اکثر علماء و حنفیه
واجب است و نزد تمام ابو یوسف و امام شافعی فرض است و نزد بعضی علماء و حنفیه نیست است و پیشتر که مردم این عمل

متروک گشته است اجر احیای این یک عمل زیاده از ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود و علی بن ابی
 سائر الاحکام شرعی من اجل و الحرام و اکثر است غیر مقرر بوده اند که در این نیرنگان یکی از این
 بستم به حتمه شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه در ویست در صدق نماید فرموده اند اگر شخصی را عمل
 صالح در رنگ عملی غیر بود و بر آنکس خیر آنکه از حق کسی مانده باشد آنکس را بهشت نبرد تا آن
 نیرنگان ادا نماید بالجمله ظاهر را با حکام شرعیه متعلی ساخته متوجه باطن باید بود و باغضات آلود شود
 متعلی با حکام شرعیه بی ادا و باطن متعذر است علما فتوی میدهند و کار اهل الله میکنند تمام در این
 مستلزم اتمام طهارت و هر که باطن پر از زود و از طاهر زمانه طهر است و احوال باطن استدرجات او تپید طهارت
 صحت حال باطن اتمام متعلی طهارت با حکام شرعیه طریق استقامت نیست و الله سبحانه المؤمن مکتوب
 بهشتی و در چشم به ملا بلع الدین صدور یافت در رضا بقضا الحمد لله و سلام علی عباده الدین مطهر بنده
 مقبول است که انجیل مولا و خود راضی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده خود است اگر مولی ابر حلقم
 بنده اجر کار را در نماید باید که بنده در آنوقت شادان و خندان باشد و همان فعل مولی را مرضی خود باید بلکه
 آن فعل متلذذ بود و اگر عیاذ الله سبحانه و او را ازین فعل که است پیرا آید و شنیده و تنگی ندارد از آنکه بنده
 دوست و از قرب مولی مطرود و محروم چون طاعون مراد است تعالی باید که نور امراد خود نیست شادان و خرم با
 و از استیلا طاعون که ابرو نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است آن متلذذ باشند هر کسی را اهل
 میست که احتمال یادی نقصان ندارد دلیل ضطرار حبسیت نهایت از بلا با غایت طلبند از خط پناه جویند
 که مرضی او تعالی در دعا و سوال نید است قال بکم اهل استیجاب لکلامه و لا عبد الرشید آمده احوال آن
 بقعه ایمان موقصم لکربانه عن البلیات الطاهره و الباطنه مکتوب است و در هم بسیار دینا میرحب الله
 نصیحت صدور یافته مبتنا لکربانه و یا کم علی حایده ایا کم الکرامه و قد تعجیبه لانا نام علیه علیه الصلوه و السلام
 احوال او ضلع فقر ای این صد و دو حبس لکربانه الحمد لله و لا عیاد و یا علی نبیه الصلوه و التحیه سرور اوست
 من لکربانه سلام و عافیتکم و استقامتکم خدا و مکر شفقته آثار وقت کار گذشته میرود و بر آنکه سبکزد
 نیت از عمر کم بنیاید و اهل میست و بر قریب سازد او را اگر قنیه نشد و از غیر آخرت و نه است نقد وقت نخواهد بود و تمام
 باید که در دین چند روز حیات بر وفق شریعت نمر از زندگی نموده آید تا نجات مقصود شود و این وقت عمل است
 وقت عیش و پیش است که کثرت این عمل است در وقت عمل عیش کردن زرعیت خود را بر خور و در آنوقت آن

بازداشتن زیاد چه قصد بیخ و بهر دولت صوری و مخنوی حاصل باد مکتوب تو و هم بزرگواران
 در سفارش صدور یافت ای کرم الله وجهه و لعلکم علی الامداد الارقیه و الالهیة و بحکم عن البلیات
 الصوریة و المقویة قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الخلق عیال الله تلعب الخلق الی الله
 من احسن الخ عیاله حضرت حق سبحانه تعالی متکفل از اذن غلاتی گشته است پس خلایق در دکان عیال او باشند
 تعالی پس هر که عیال کسی هواسات کرده باشد و بار او را برشته باشد هر آینه انیکس محبوب حسب آن
 عیال خواهد بود که او را بسا ساخته و مونت او را بر خود گرفته بنا و علی ذلک بقصدی جرات مینماید که حافظ
 حایر مد صلح و قالی قرآن مجید است کثرت عیال او را شوش میدارد که از عهد کسان نمی تواند برآمد
 مسئول آنکه کم ایشان امداد و اعانت مشار الیه است کریان را بر سر کرم بهانه کافی است و اسلام مکتوب
 بود و یکم حضرت محمد و مرادگی خواهد بود که هر قایب تو سین او ادنی استفسار عنوده الحمد لله و سلام
 علی عباده الذین هم علی عظیم در مقام قایب تو سین او ادنی باشند که چون انسان کامل بعد از تمامی
 سیر الی الله بسیر فی الله متحقق شود و متعلق با خلاق الله گردد و با جمال این سیر را نیز تمام کند و در اثر
 ظهور و کسب اسما و صفات که در لوط بسیر فی الله بود و با انجام رساندش یان آن میگردد که معشوق با صاف
 بی شائبه غیبت و بی توهم عالیت و محلیت در وی ظهور نماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات
 او تعالی انعکاس نکند تا چنان ظهور ذات مع صفات در عین عاشق خواهد بود و دوستی حاصل خواهد بود
 که قوس صفات و قوس ذات بود و این مقام اعلا در مقام قایب تو سین است که متعلق بطور اصلی است
 بی شائبه ظنی و اگر غیبت الله سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری نداشت معشوق پیدا نشود و بحدی که از اسم
 و صفت هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطان اسم و صفت تمام از نظر او نیز و جز ذات بی هیچ غیر ملحوظ
 و مشهود او نمینماید هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نبوده و در خیال هر ادنی بطوری آید و از تو سین اثر
 نمی ماند از این مقام اعلی چون سهو و واقع شود قدم اول در عالم خلق خواهد افتاد بلکه در غمر خاک خواهد نشست
 که آن غمر پاک با وجود دوری و مجوری اقرب موجود است بعالم قدس غیب کار و بار است اگر عروج و صعود را
 اعتبار میکنیم عالم را اقرب موجود است بعد ازیم بلکه اخفای عالم امر از همه اقرب میباشد بعالم قدس چون
 بنزول و سهو و نظر اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق میباشد بعالم غیب غمر خاک میداردیم بی نقطه ادنی
 از دگر چون جانب عروج او را ملا حظ نمائیم قرب نقطه بان جانب عروج نقطه ثانیه است از آن دگر

و در جانب جنوب که ملاحظه نمود می آید اقرب نقطه بان نقطه اولی نقطه اخیر آن دایره است انقدر رفیق است
که آن نقطه ثانی در عرض معرض از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل متوجه همان نقطه اولی است نشان
ما بین المعرض و المقبل نقطه ثانی میل بلهوت از نقطه اولی دارد و نقطه اخیر در جهت بلهوت و در جهت خلاف بلهوت
غایب می شود و این بدان جهت است که در جهت بلهوت و در جهت خلاف بلهوت و در جهت خلاف بلهوت و در جهت خلاف بلهوت
نمود و دو هم میر محمد نعمان صدر در یافته در بیان آنکه ولایت از قربانی است و خوارق و کرامات بشرط آن است
و در بیان حکم سجدت و تحیت مرسلاتین را و باین سبب که آنکه سجدت و تحیت مرسلاتین را و باین سبب که آنکه سجدت و تحیت
اخوی غری میر محمد نعمان خوشوقت باشند و بداند که خوارق و کرامات بشرط ولایت نیست و باین سبب که آنکه سجدت و تحیت
مکلف ب حصول خوارق نیستند اولی آنکه بطور خوارق مکلف نیستند چه ولایت عبارت از قربانی است جل سلاطین
که بعد از نسیان با سوسا با ولایا خود که است میسر نماید شخصی را این قرب عطا فرماید و از احوال معنیات محمد زات
بیج اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب بپند و هم اطلاع معنیات نبی باشد و شخصی ثالث را
از قرب بیج ندهند و اطلاع معنیات نبی باشد و شخصی ثالث را از احوال معنیات نبی باشد و شخصی ثالث را
ساخته است و در ضلالت انداخته که میگوید بحسبون انهم علی شیهه الا انهم هم الکاذبون استخوذ علیه الم شیطان
فانساها عن ذکر الله اولئک حذی الشیطان الان حذی الشیطان هم الکاذبون نشان حلال نشانت
شخص اول شخص ثالثی که بدولت قرب مشرف اند از اولیاء الله اند که کشف معنیات نه در ولایت نشان
می افزاید و عدم کشف اینها نه در ولایت نشان نقصان می آرد تفاوت آنها با اعتبار درجات است بسیار است که
صاحب کشف صور فیهی از صاحب کشف آن صورت افضل بود و پیش قدم باشد و بهر سطح غریبی که او را حاصل شده است
صاحب عوارف که شیخ ایشیوخ است و مقبول بیج طواف در کتاب خوارق خود تصریح باین معنی فرموده است اگر
کسی این سخن را از من باز نکند بان کتاب جو غنایا نماید و باینکه کرامات و خوارق که اینها کرامات
و خوارق مؤید حق اند جل سلاطین نگاه است که قومی را بان کاشف مشرف سازند و این دولت را بدین
و گاه است که در مرتبه فوق آن مقام باشد شخصی ازین طائفه که او را هیچ اگر کرامات و خوارق ندیده است زیرا که
اینهمه کرامات از برای تقویت یقین عطا میفرماید و کسی که صرف یقین داده شده است و اینها کرامات
که است حاجت بنود و اینهمه کرامات و در ذکر ذات است و در ذکر تجویز طلب است بدانکه که بالا ذکر یافته است
انتهی و امام این طائفه خواججه عبدالله انصاری که لقب شیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین

فرموده است که فرست بر دو نوع است اول معرفت است و فرست اهل جمیع و اهل ریاضت است
 و فرست اهل معرفت متعلق با شناختن برهمنه و اطلالات است و شناختن او دنیا حق است سبحانه که بحضرت جمیع
 و اهل گفته اند و فرست اهل ریاضت و ارباب جمیع مخصوص کشف صورت احوال غیبیات است که مخلوقات
 تعلیق دارند و چون اکثر از خلایق اهل انقطاع اند از حیایات قدس حق جل و علا که اشتغال برین دارند و لیا
 ایشان مایل کشف صورت و باطن غیبیات مخلوقات است یعنی نزدشان علم است و گمان میسر که آن
 اهل اندام و دوا و اهل ویند سبحانه و اعراض نمایند از کشف اهل حقیقت و تمام میسرند اهل حقیقت را
 در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار نمایند و میگویند که اینها اگر از اهل حق می بودند چنانچه گمان میسر نمیزد
 این جماع خبر میدادند از احوال غیبی ما و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را قدرت کشف
 احوال نیست چگونه قدرت خواهد بود و کشف اندر یکد اعلاست از احوال مخلوقات تکذیب می نمایند
 و فرست اهل معرفت را که بذات و صفات و فعال و احوال جمیع سلطانه تعلق دارد باین قیاس فاسد خود
 محروم مانند این جماعه از علوم و معارف جمیع این بزرگان و ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تکیه حمایت
 بزرگواران فرموده است از اطلالات خلق و مخصوص نگردانیده است ایشان را بخیایات قدس خود جل و علا
 مشغول ساخته است ایشان را ماسوا و خود از جهت حمایت ایشان غیرتی که بر ایشان دارد و اگر ایشان باحوال
 خلق متعرض میشدند صلاحت خصوص خیایات قدس بر ایشان نمی ماند از تنبی کلایه و اشغال این سخنان بزرگوار
 فرموده است و من از حضرت خواجہ نور قدس سره شنیده ام که میفرموده که شیخ محمد الدین ابن العربی نوشته است
 که فیض او با کرام که کرامات و خوارق از ایشان بسیار بطور آمده است در آخر تفسیر از ظهور این کرامات
 مادم بودند و تمنی میکردند که کاش اینهمه خوارق از نا بطور نبی آمد و اگر تفاضل با اعتبار کثرت ظهور خوارق
 بود ندانست برین طور یعنی غرضی سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر اولی چگونه
 متمیز شود و حق از باطل چه نوع جدا گردد و جواب گوتمیز شود که حق و باطل متمیز بود اختلاط حق
 با باطل لازم دین نشاء و ذنبوی است علم بولایت ولی همچنان در کمال نیست بسیار اولیاء الله اند
 که بولایت خود اطلاع ندارند از ملکیت دیگر را اطلاع بر ولایت شان لازم نمود و دینی از خوارق چاره نبود
 تا بانی از غیر نبی متمیز شود که علم به نبوت نبی واجب است ولی چون بشیر لیت نبی خود دعوت می نماید
 معجزه نبی او را کافی است و اگر ولی پادار او را ولایت نبی خود دعوت می نمود و از خارق چاره نبود و چون دعوت

او مخصوص بشریت نبی است خارج هیچ درگاه نیست علما دعوت بظاہر بشریت مینمایند و بپایان دعوت
 بظاہر بشریت مینمایند و هم بباطن بشریت میفرمایند اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت دلالت
 مینمایند باینکه آن حکام شرعی ترغیب میفرمایند و ثانیاً تذکر حق جل و علا سلطان را مینمایند و ثالثاً
 میفرمایند که هیچ اوقات خود را مستغرق ذکر الهی جل سلطان و دارد و بحدیکه ذکر استیلا فرماید و غیر
 هیچ چیز را در دل نگذارد و تا آنکه نسیانی از جمیع ماسک مذکور حاصل گردد و که اگر تکلیف یاد و شیا نماید
 بپادشاه نیاید بقیه است که ولی را از برای این دعوت که بظاہر بشریت و بباطن بشریت متعلق است
 خوارق چه در کاست پیری و در پیری عبارت است از این دعوت که بخوارق کار ندارد و بکرامت او احساس
 نیست با آنکه گوئیم مرید رشید و طالب استقامت در سلوک طریق خوارق و کرامات پیر احساس مینماید
 و در حالت غلبی هر زمان از وی مددی خواهد و میباید و ظهور خوارق نیست بدو بگمان درگاه نیست را نسبت
 بمریدان کرامات و کرامات در خوارق است چگونگی مرید احساس خوارق پیر میکند که پیر دل مرد را
 زنده گردانیده است و شباهد و مکاشفه رسانیده و نزد عوام احیای جسمی عظیم ایشان است و نزد خواص
 احیای عقلی و روحی بران رتبه ایشانست خواص محمد یار ساقی سره در سال که قدس میفرمایند که احیای
 جسمی پیش از مردم چون اعتبار داشت اهل الله از ان احیای ارض نموده با حیا روحی پرورفته اند و توبه
 احیای دل مرده طالب گشته اند و الحق که احیای جسمی نیست با حیا عقلی و روحی کامل طریق حق است و نظایر این
 داخل ثبوت چنان احیای حیات چند روزه است و آن احیای سیئه حیات دائمی است بلکه گوئیم که
 فی الحقیقت وجود اهل الله که اوست اگر کرامات دعوت ایشان خلق را بحق جل سلطان رحمتی است
 رحمتی حق جل سلطان و احیای مملو به موات آیتی است از ان آیاتهای عظمی ایشان امان اهل ارض را
 و ثنیت در کارانند بهم میروند و بهم برزقون در شان شانست کلام شان و ولایت و نظر شان صفا هم
 جلا و الله و هم قوم الله حق جلیم لا یخینبنا انیسهم علامتی که بحق این طائفه از مصل اینها بعد از او است
 اگر شخصی باشد استقامت بر شریعت داشته باشد و مجلس او دل را بحضرت حق سبحانه و تعالی سلی و توجیه
 پیدا میگرد و در بوتی از ماسوی مفهوم میشود و آن شخص محض حق است و در عدد او نیست علی تفاوت درجات
 این هم نظر بآباب مناسبت است بی مناسبت محض مردم مطلق است هر که او روی به بهر وجه داشته
 دیدن روی نبی سود داشت و در مکتوب شریف شما از حسن نشاء خدا طلبی سلطان محمد اندر این یافته بودم

فریزی از عدالت و انزلام احکام شرعی رفقه بود مطالعه آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیداشت
حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل عدالت بادشاه وقت منور ساخته است شریعت ملت
محمدیه نیز بحسن ایتهاام ایشان لغت و عزت بخشید محبت آثار احکام الشریع تحت اسیف دلچ شریعت غرا
مرله ط بحسن ایتهاام سلاطین عظام است انفعی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است تا چار اسلام ضعیف گشته
کفار رهنبدی تماشای بدم مساجد بنمایند و در اینجا تعمیر مجید با خود میسازند و در زمانه شیر و خون کمر گیت
مسجد بود و مقبره غریزی آنرا بدم کرده بجای آن دیر و کلاان رکبت ساخته اند و نیز کفار بر بلام اسم
کفر بجای آمده اند و مسلمانان در اجر ک اکثر احکام اسلام عاجز اند روزیکادشی بنود که ترک اکل و شرب
بنمایند ایتهاام دارند که در آن روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در روزان نپزد و نفروشد و در راه مبارک
رمضان بر ملانان و طعام میپزند و میفروشند و مجلس از ربونی اسلام منع آن نمیتواند نمود افسوس
صد بر افسوس بادشاه وقت از ماست و ما فیران باین ربونی و خرابی با کرام و اغرا از این حساب
و دولتان اسلام رونق داشت و طما و صوفیه مغز و محرم بودند و تقویت اینها در ترویج شریعت میکوشید
شنیده ام که روزی صاحبقران میر تمور علی الرحمة بکوه پنجا را میگذشت اتفاقا دروشان خانقاه
حضرت خواجه نقشبند قدس سره در آن کوه چنگنه ای خانقاه خواجه را می افشاندند و از گرد پاک
میکردند امیر از حسن نشان مسلمانان که داشت در آن کوه توقف فرمود تا گردای خانقاه را جبر فضل
خود ساخته بمرکات فیوض و دوشان مشرف گردد دیگر باین تو اضع و ذوقی که با بل الله نموده بود بحسن
خاتمه مشرف گشت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بعد از وفات امیر میفرمودند بخیر مرد
و ایمان بر میدارند که در خطبه روز جمعه نام سلاطین را که در زینیه پایان فرود آورده بخوانند و پیش
حیث این تو اضعیت که سلاطین عظام نسبت بان سرور و بخلق ارشادین او علیه السلام صلوات
و التسلیمات نموده اند و جائز نداشته اند که اسامی ایشان یا اسامی اکابر دین در یک درجه مذکور شود
شکر الله سبحانه تزییل ای برادر مجیده که عبارت از همین بزرین نهادن است متضمن نهایت تذلل است
قتل بر کمال تو اضع و ذوقی است لهذا این قسم تو اضع مخصوص بعبادت و حب الوجود جل سلطانه داشته اند
و غیر از سبحانه بخیر نموده منقول است که حضرت پیغمبر علیه علی آله الصلوٰه و السلام روزی برای میفرستند
اعرابی آمده مجزه طلبیده تا ایمان آورد آن سرور فرمود علیه علی آله الصلوٰه و السلام آن دختر را که که میبست ترا

پس بعد آن درخت از جای خود بنمید و متوجه خدمت آن حضرت شد علیه علی آله الصلوٰه و السلام عربی
 در این حال را مشاهده نمود و اسلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله اگر مالی ترا سجد کنم و تو خود را
 جل شاه سجده جان نیست غیر حق را جل سلطان اگر سجده تجویز مینمودم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند
 بعضی از فقهاء بر سجده سجده تحت بسلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین عظام نیست که درین
 سجدت حق سبحانه و تعالی تو اضع نمایند و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت
 حق سبحانه و تعالی عالمی استخر ایشان گردانده است و محتاج ایشان ساخت شکر این نعمت عظمی
 سبحا آورده تو اضع چنین را که منی از کمال عجز و انکسار است بجناب قدس او تعالی مسلم دارند
 و درین امر باو شرکت ننویسد هر چند جمیع تجویز یعنی نمایند اما حسن تو اضع ایشان باید که تجویز یعنی نکنند
 هل جبر الله الاکسان الا الحسنان چون بادشاه وقت از ملک خود رحمت فرموده بدارا خلافت
 آمده است بختل که این فقیر بختیت حق سبحانه درین نزدیکی بدار خلافت خود را رساند و اباقی عند السلاقی
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اعلی مکتوب
 خود و مسموم خود را به ششم یا ششمی در بیان آنکه هر کدام از لطافت عالم خلق و عالم امر هم ظاهر و درویم
 باطن و لحوق این باطن باستم قیوم حارف و در بیان آنکه عارف در وقت نزول قلب طاهر و باطن متوجه
 دعوت عبادت است عالم خلق و عالم امر عارف عالم معرفت هر چند پرورد و دخل طاهر و صورت اند نسبت
 باستم قیوم که وجه حاصل است کفی بحقیقت باطن حقیقت آن عارف چنانچه تحقیق آن در کتب و تحریر یافته است
 با چون این طاهر و صورت را بصورت نظر که محض فضل خداوندی جل سلطان موهبت گشته است ملاحظه
 بینمائیم اینجا نیز طاهر و باطن پیدا میگردد و در صورت حقیقت هویدا میشود و آنکه عالم خلق را تمام ظاهر
 باستم و عالم امر را باطن چنانچه جمیع گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطافت عالم خلق و عالم امر هم صورت است
 و هم حقیقت غرض خاک هم ظاهر دارد و هم باطن و همچنین اخفای هم ظاهر است و هم باطن این باطن که باطن عالم
 امر خلق دارد و در زیر توسل عالم صالحی بلکه محض موهبت خداوندی جل سلطان که کم آن باطن که باستم قیوم
 مربوط است ملحق میگردد و با یکدیگر ازین باطن هیچ اثری نمی ماند و بخوبی با صفت هر چه بود و تحقیق میگردد و الحاق
 این باطن باستم قیوم نه با نیستی است که این باطن در آن اسم حال میگردد و یا آن اسم استحا و پیدا میکند که آن گمان
 سبحان من لا یتغیر بذاته و لا یتغیر بخلق و لا فی اسما و بحدوث الا که آن بلکه این باطن را با این اسم نسبت

پیدا میشود و محمول کیفیت که موهم حلول است و میگردنی است و حقیقت نه حلول است نه اتحاد و که تسلیم قلب
 حقیقت مکان است حقیقت و جوب تمام ثبات بقدر است که محال عقلی است و در حقیقت زنده است آن ظاهر است که ربانی
 بسیارند هر چند که از عالم شهادت است که مشهود و غیر مشهود است تا منصف رنگ باطن است اگر چه باطن او حقیقت شود و او در آن
 برآمده است و بحق نجیب گشته و رنگ پیدا کرده زیرا که چون بازنگ میبینی پیدا نمیکند و از حقیقت در آن چون برین
 نرود درخت از شهادت نجیب نکشد از چون حقیقی نصیب نیابد و از نجیب بقیع مطلع نگردد و باید دانست که
 این طائفه باقی مانده را تمام در موقوف است و طاعات و عبادات شرعی یا در مروط است معالیه دعوت
 و تکلیف نیز با و منوط و باطن این عارف صاحب تکلیف خواهد تعلق بر ارباب امکانی دارد و خواهد تعلق بقا تا
 و جوب بود نیز متوجه ظاهر است و هر چه ظاهر و در وی او نیز همان سوی است از جهت تکلیف و تربیت
 و تحمیل عبادت چه این دارد از عمل است و این موطن موطن دعوات است حقیقت شود و مشاهده در آخر است
 و حاصل گشت معائنه در پیش است عبادت جمود و حل سلطان درین موطن پیدا از استقرار و معبود است
 تعالی و از انتظار مطلوب بسیار ناشی از محبت است و از استهلاک در مطلوب است از باب سکر این را با و
 و از ندانند و این توجیه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکلیف را بجانب خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ
 اجل است که شتمای مقام دعوت است و چون اجل رسید بر حسب موت آمده قدم در کوی وصال محبوب
 خواهد نهاد و در دولت و صلوات تعالی میر جنت اغیار شرف خواهد گشت نینا لا رباب النعم نعمها +
 و للفاشق السکین یا تجرع عذینا انعم لنا نودنا و اغفر لنا الذنوب کل شیء قدیر و الصلوة و السلام و
 المحیة و البوکة علی خیر خلق الله و علی اخوانهم الذکر و العنقا ^{الصلوة} و السلام و البوکة و علی اعدائهم و علی سائر
 انبیا ص و دریافته در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جد شدن عدم از حقیقت و صورت عارف و
 محاربت بهر سائیدن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین
 خاتم مکانات بعلم این فقیر چنانچه در بعض مکاتبت نوشته است عبارت از عدت است که منشأ
 بهر شر و نقص است با عکس علمه اسماء و صفات الهی جل شانکه که در آن عدات ظهور یافته اند عادت یا
 فی الباب آن عدات در رنگ سیلی اند و آن عکس در رنگ صورت که در سیلی حال گشته است تشخیص تمیز
 عدات بان عکس ظاهر است و قیام آن عکس بان عدات تمیز و این قیام در رنگ قیام عرض بجز
 بلکه در رنگ قیام بصورت است که بر سبکی گفته اند و تشخیص سیلی را بصورت داشته اند و چون تفریق

الله سبحانه سالک متوجع جناب قدس خداوندی جل شانہ بزرگوار قبیله میگردد و ساعده فساد از ساق
 اعراض نیاید و آن عکوس صوریه صفات و جوی جل سلطان در بر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود
 که عدالت است استیلا و تسلط و بیابان از آن خرب و تعدیم و تعالیون معامله با بجای هر سید که عدالت به چون
 اصل و پیروی بوده است هر عکوس از او به استقامتی از نیک بگفته تمام از نظر سالک مختفی میگردد و فیض از عکوس
 باصول و اصول خود در نظر او نمی ماند بلکه عکوس که مرایا اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردد و در چه طریقی
 را از خفا چاره نبود این مقام مقام فناست و پس بلند است و اگر این سالک فانی را بقایا الله بخشند
 و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ پوست تنگ که وقایع بدن است خواهد یافت و نزدیکی است که
 از فانی بے مناسبتی که بعد م پیدا کرده است تعبیر از آن به پیر این شعر نماید و از خود سبب آن یاد نماید
 فی الحقیقت در موطن عدم از وی سبب آن نشده است و در فعل نظام انامی است با جمله عدم در مقام
 جز و مغلوب و مستور است و از حالتی که داشت فرو آمده است و مانع بلکه قائم آن عکوس که با و قیام
 داشته اند گشته است و این فقیر سالک درین مقام بوده است و عدم خود را در رنگ پیر این شعر از خود جدا
 می یافتم و بعد التیاء الی چون خیالات بنیایات خداوندی جل سلطان ششامل حال و گشت و دید که آن
 جز و مغلوب ازین ترکیب انحلال یافته مفارقت گزید و تشخیص که حصول آن عکوس پیدا کرد و به و مفقود
 ساخت و بعد م مطلق گویا ملحق گشت و در رنگ تنگ صوری را بر کالبد است سازند و قیام آن با آن کالبد
 و بند و چون صورت درست شود و ثبات و رسوخ پیدا کند آن کالبد را شکنند و قیام او را کالبد
 دور ساخته بخود قائم دارند و در مانحن نیز این عکوس که قیام با و داشتند یافت که قیام خود بلکه
 باصول خود پیدا کردند این دم اطلاق لفظ انا جز و عکوس اصول آن عکوس نماید و جز و عدم گویا
 با و ساس نه داشت و یافت که حقیقت فنا درین موطن صورت نیست فانی سابق گویا صورت این فنا
 بوده است و ازین مقام چون بجا آوردند و بعالم باز گردانیدند آن عدم را که نسبت جزئیست و سخت
 و اصل است و غلبه او را بود و باز گردانیده می و بر قرین او ساخته اند و از حقیقت صورت او بیان کردانید
 اطلاق لفظ انا به و آن کردند و بر حکم و مصالح آنرا از رنگ پیر این شعر نوشتانید و درین حالت
 اگر چه عدم را باز آوردند اما قیام آن عکوس طویان و بسته نداشتند بلکه عدم را با آن عکوس قیام بخشیدند
 چنانچه در بقای سابق گذشت هر گاه در آن بقا این نسبت باشد اینجا که حقیقت تھا است این نسبت

بر وجه اتم خود به بود غایتی مافی الالباب و حجاب به را بعد از لباس به تصحیب جامه تا شریست چه اگر جامه
گرم است لایس بگرمی متاثر میگردد و اگر سرد است ب سردی متاثر میگردد و همچنین این عدم مانند جامه
در خود تا شیری یافت و اثر او را در تمام بدن ساری دیدار نماید از آنکه این تا شیر و ساریت پیرونی است
نه درونی عرضی است نه ذاتی از عجا و رواج آمده است و از عجبش در فعل اگر شری و نقص است که از آن
عدم ناشی گشته هم عرضی است و تبارجی نه ذاتی اصلی صاحب این مقام هر چند یا سائر مردم در بشریت
شمارکت دارد و در صفات بشریت با دیگران ساهم اما از وی و از انبای جنس وی ظهور صفات
بشریت عرضی است که از عجا و رواج آمده است و دیگر ذاتی و اصلی نشان باینها عوام مشارکت صوری را
ملاحظه نموده خویش بیکه انحصار خویش را در رنگ خود تصور کرده و در مقام انکار و ستر صبی آیند محروم
سینا نموده میهنه فقالوا البشیرین و ذلک فی ما ذکره و قالوا الحمد لله الموصول باکمال الطعام و عیشی فی الاسواق
نشان حالشان است بغایت اندر سبب آن هر چه از صفات بشریت در خود می بیند می باید که حامل آن صفات
آن عدم مجاورت است که در کلیت دوید به است و ساریت کرده و خود را با تمام و کمال از آن صفات پاک و سبب می یابد
و شمه از آن در خود حساس نمیکند و سبب آن الحمد لله و اللئنه علی ذلک این صفات که نیست مجاورت ظاهر میشود و درنگ
آنست شخص لایس لباس سرج است ب سرجی لباس مجاورت می نماید بلهان چون تمیز ندارند سرجی مجاورت شخصی را
سرجی آن شخص دانسته حکما به خلاف واقع متعصب می سازند و هر کس افسانه بخواند افسانه است به
و آنکه دیدش نقد خود مردانه است + سه آب نیل است و لقبی خون نموده قوم موسی را از خون بود
آب بود و بدینا لا ترخ قلوبنا بعد از دهد ببتا و هب لنا من لدنک انک انک لوهو السلام علی من اتبع الهدی
مکتوب بود و پیچ مقصود علی تبریزی در سوال از کفر حقیقی صدور یافت ایسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام
علی عباد الله الذین اصطفی صیغه تشریف رسید مقصود بعضی از سخنان صوفیه گفته بود و محمد و اوقات و مکان
هر چند تلقاضا به گفت و نوشت نمیکند اما رسول را از جواب چاره نبود و نفوذت چند کلمه نوشته آمد محمل
کلام در صلح معین آن مسأله آنست در شریعت چنانچه کفر و اسلام است و در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است
و چنانچه در شریعت کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است و در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام
طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که محمل استوار است تمیز حق از باطل دین بر مبنی مقصود
چیز شود ساک دین بر مبنی در مریای به جمیله و در ذلیله جمال و قدرت می یست پس جزو شر و کمال حق را

خبر ظاهر و ظلال آن وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم است
 تا چاربه در مقام صلح است و همه ابرو را که مستقیم میاید و باین کرمیه تر تم میاید دعاهای حایه الله و الحمد
 ان ذی علی صراط مستقیم و گاهی نظر را عن ظاهر و نه خلق را عن حق می انکار و در جواب را
 عین رب میداند اینهمه گویا است که از تمیز جمع می کنند و تصور در مقام گوید که کفر بدین الله و ال کفر
 واجب نه آید و عند المسلمین قبح این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد و چند کافر شریعت
 مردود است مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چنان کفر و کفر است تا از غلبه محبت
 محبوب حقیقی ناشی شده است غیر محسوب به افرافش کرده است پس مقبول بود و آن کفر اندک است ای محفل
 و تمرد پیدا گشته تا چار درود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام حق است بعد از تسبیح که موطن تمیز است
 و حق از باطل و خیر و شر این تمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون
 اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت آنجا و باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند و حق
 در میان اینها بظاهر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت تمیز به کفر طریقت از
 اسلام صورت شریعت بلندتر است هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت نیست و در آن است آسان نیست
 بعرض آمد فرد و ورنه بس عالیت پیش خاک شود و در انشا الله تعالی اسرار هم که در شیطیات تکلم
 نموده است و خنای و خنالت ظاهر شریعت گفته هم در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکرولی تیر می
 بزرگانی که بدو است اسلام حقیقت شریعت گشته اند از مثال این خنایان آید و میراند و بظاهر و باطن
 اقدار بانیان دارند و متعالی نشانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس شخصی که تکلم شیطیات نماید و همه
 در مقام صلح باشد و همه ابرو را مستقیم انکار و در میان حق و خلق اثبات نکند و بوجود ثبوتیه قابل نباشد
 و اگر آن بمقام رسید است و بکفر طریقت متحقق گشته است و میان ما سکرولی نموده مقبول است خنایان
 از سکرولی از ظاهر معروف و اگر آن شخص به حصول این حال در وصول به درجه اول از کمال باین خنایان تکلم
 و همه حق و برادر استقیم میداند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زمانه و ملاحظه است که مقصودش اظهار شریعت را
 و مصلوبش از دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس این کلمات خلافیه هم از حق صادر
 میشوند و هم مصلح حق را آجیبات اند و مصلح اسم قائل در دکان نیل که بنی اسرائیل از این خوشگوار بوده و مصلح را
 خون ناگوار این مقام فرقه الاقدام است جم غفیر از اهل اسلام تقلید بخنایان که یار باب سکرولی استقیم

و اشجار و در آنها خود را از محبت محبت رسول علیه علیه الصلوات و التسلیمات ایشان خود را انداخته اند نفس قبول التذکره
بر نفس خویش اختیار کرده اند محبت رسول را بر محبت خویش و محبت ذریات و اموال خویش ایشان نهند
مشاهدان و می دانند پسند بای مجوزات و خوارق تا آنکه غریب ایشان شهادت گشته است و علمشان
عین شده و هم الذین اتنی الله تعالی علیه فی القرآن المجید رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک شرفی التوریه
فی الانجیل هرگاه جمیع اصحاب کرام درین کلمات شریک باشند از اکابر صمیمه که خلفاء و شریکین باشند
از بزرگیهای ایشان چه و نمایان همان فاروق است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان او رسول خود را
فرموده یا ایها الذین حبیبک الله و انت تتبعکم المومنین عباس رضی الله تعالی عنهما فرمود که سبب
نزول این آیت کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر الصلوات و بعد از
قبول شرف محبت خیر البشر علیه علی آله الصلوات و التحیات و بعد از دانستن بزرگیها و علو درجات اصحاب
که ام علیه المصلون انجاده اعراض کنندگان و تشکیک پیدار کنندگان نزدیک است که این شهادت را در
مخالفات و منسکها از اندوده و تقویر نمایند و از درجه اعتبار ساقط کنند اگر چه ماده غلط را در شهادت منقض کنند
و محل سفسطه یقین نمایند لا اقل محلا ایتقد رشاید اند که مودع این تشکیکات و محال این شهادت بی محال
است بلکه مصادم بد است و ضرورت اسلام است و در دود و طرد و یکتاب نیست است مع ذلک در باب آن سوال
و تعیین مواد غلط آن شبیه بچند مقدمه چون الله سبحانه نوشته می آید استماع نمایند دل این کمال بر وجه
کمال متبنی بر چند مقدمه است هر چند به مقدمه و اول است ملاحظه اول آنکه جمیع منطوقات و مقولات آن حضرت
علیه علی آله الصلوة و التحیة میجوب می نمود و کریمه و ما یطلق عن الهی مخصوص بنطق قرآنی است
کما قال اهل التفسیر و نیز اگر جمیع منطوقات او علیه علی آله الصلوة و السلام میجوب می بودی بر حسن مقولات
او علیه و علی آله الصلوة و السلام از نزد حق جل شانته اعراض در در گذشتی و عقود از ان گنجایش نداشتی
قال الله تبارک و تعالی یا لبیه علیه و علی آله الصلوة و السلام عفی الله عنک اما ذنب لهم مقدّمه دوم آنکه
در احکام اجتهادیه و در امور عقلیه میجوب کریمه قاعده و یا ادلی بالابصار و کریمه شاد و بهم فی الامر محاب که ام
بان سرور علیه علیه الصلوات و التسلیمات گنجایش گفتگو بوده است و در و بدل محال و شسته چه امر اعتبار
و امر شوره به حصول بود و بدل صورت ندارد و در قتل و غدیه اساسی هر که اختلاف واقع شده بود
و حضرت فاروق بقتل حکم کرده بود و می و افق در فاروق آمد و بر اخذ فدیة و عید نازل گشت آن سرور

فرمود علیه و علی آله الصلوٰۃ و اسلام لو نزل العذاب لما سجا بغیر عمر و سعد بن معاذ و چه سعد نیز
اشارت بقبل آن اساری نموده بود مقدمه سوم آنکه سهو و نسیان بر پیمانبر جایز است بلکه واقع
علیه و علی آله الصلوٰۃ و اسلام در حدیث ذی الیدین آمده که آن سرور علیه الصلوٰۃ و اسلام در نماز
عرض را با عی بر دو رکعت سلام داد و ندو الیدین عرض کرده اقصرت الصلوٰۃ اطمینت یا رسول اللہ
بعد از ثبوت حدیث ذی الیدین آن سرور علیه الصلوٰۃ و اسلام بر حاسته در رکعت دیگر آن منضم
ساخته سجده سهو کرد و در هر گاه سهو و نسیان در حالت صحت و فراغت بقضای بشریت جایز باشد
صدد سلام مقصود باین اختیار در مرض موت در وقت استیلا و جمع بقضای بشریت از آن سرور
علیه و علی آله الصلوٰۃ و اسلام چرا جایز نباشد و اعتماد از احکام شرعی بر آن چه ترجیح شود زیرا که
حضرت حق سبحانه و تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه و علی آله الصلوٰۃ و اسلام اطلسخ بر سهو
و نسیان او فرموده و صواب را از خطا متمیز ساخته چه تقریری بی بر خطا مجوز نیست که مبتلای بر خطا و نسیان
از احکام شرعی و آن تقریر مقرر است که مجوز نیست مقدمه رابعه آنکه حضرت فاروقی بلکه خلفا و ثلثه
رضی اللہ تعالی عنہم بکثرت حدیث و سنت در احادیث مخصوص در باب بشارت جنت
ایشان از کثرت روایه ثلثه توان گفت که بحدیث و سنت بلکه بحدیث و سنت رسیده باشند انکار آن
جمل است یا از حدیث و روایه احادیث صحیح و حسان اهل سنت اند که از اساتید خود که صحابه و تابعین
باشند اخذ نموده اند و روایه جمیع فرق مخالفه را اگر می کنند معلوم نیست که عشر قشر اهل سنت بر سجد
کما لا یخفی علی المتشیع المخلص و کتب احادیث اهل سنت مشحون به بشارت این اکابر است
به بهشت و اگر در کتب احادیث بعضی از فرق مخالفه این بشارت را رد وایت نموده باشند
هم نیست که عدم روایت بشارت بر عدم بشارت و ولایت ندارد و اما ثبوت بشارت این اکابر به بهشت
در قرآن مجید پس است بآیت متکثره قال الله تبارک و تعالی و السابقون الاولون من المهاجرین
و الانصار و الذین اتبعهم یا احسن الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنتا تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها ابدان ذلک الفوز العظیم و قال تبارک و تعالی لا یتوی عنکم من اتفق من قبل الفم و قال
اولئک اعظم درجات الذین اتفقوا علی و قالوا کلمه ^{الحق} صریحه که پیش از رفع و بعد از رفع
اتفاق و متفق کرده اند بیشتر بهشت باشند از اکابر صحابه که در اتفاق و متفاد و منها جسد

اسبق اند چو دید و چه تو اند گفت و عظمت درجات ایشان را چگونه درک نماید که حیات الهی
 گفته اند که کریمه الیهی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است که اسبق
 سابقان است در اتفاق و اتفاقا در مقام الله تعالی عن المؤمنین اذین یعلمون بحججه
 امام جمعی هستند در عالم التفریل از جازبه نقل کرده رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در دنیا
 نزدیک اسیر از آنها که در تحت شجره حیت کرده اند و این بهیت الرضوان گویند چه حضرت حق سبحان
 و تعالی ازین قوم خوشنود و دشمنانست که یک نفر شخصی که بمشرب بهشت باشد کتابت کفر است
 از اقیق قباخ مقدمه خامس آنکه توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در تبیان قرطاس از روی ورود
 آنجا بوده عیاد با الله سبحانه من الکتابین قسم سو و ادب از روزگار دنیا پیغمبری که تعلق عظیم منصف است که
 بلکه از اجماع صحابی که یکبار یاد و با بشریت محبت خیر انبیا شریف گشته است چنین متوقع نیست بیکار عوام است و که
 بدولت عوام تسعد گشته اند این قسم دو و آنکه در متون نیست فیکت کیسکه از کار روزگار اندر باشد و از اعیان
 صاحبزنی انما بود معنی تمیل نموده آید حضرت حق سبحان و تعالی و تقدس الصفات و که با کار بدین چنین قسم
 سو و وطن پیران کنند و با فحیدر بهر کلمه و کلام موافقه نمایند بلکه مقصد حضرت فاروق استقامت و استقامت
 بوده چنانچه گفته اند معنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود اگر درین باب جود
 در شسته باشند در بیوقت نازک تصدیح ایشان نباید و در چه اگر لوجی و امر طلب قرطاس نموده اند تا بکند
 و بمبالت طلب قرطاس خواهند کرد و با نیمی مامور اند و خواهند نوشت که تبلیغ دینی برتی واجب است و اگر این
 طلب مامور دینی نیست بلکه میخواهند که از روی احتیاج و فکر خیری نویسد وقت مساعدت آن نیست
 بایه اجتهاد بعد از ارتحال ایشان باقی است مستیطان است ایشان از کتاب که اصل اصول دین است
 احکام اجتهاد بر استنباط خواهند نمود و هر گاه در حضور ایشان بکام آید آن زول دینی بوده استنباط
 مستیطان را گنجایش بود بعد از ارتحال ایشان که زمان اختراع دینی است بطریق اولی استنباط
 و اجتهاد و اولی العلم قبول خواهد بود چون آن سرور علیه علی الله الصلوٰه و اسلام درین باب جود
 اهتمام نفرمودند بلکه ازین امر اعراض نمودند معلوم شد که از روی دینی نبوده است و توقی که برای مجسّر
 استفسار بود هیچ نیز نمونست ملائکه کرام از جهت استفسار و خطام و در خلافت آدم علی نبیا و علیه السلام
 و اسلام عرض کردند انما یفعل فیها اولی سلف الدماء و لیس فیها حق و نفلس حضرت زکریا و یوسف

ولا یت حضرت یحییٰ علی نبینا وعلیهما الصلوٰۃ و السلام گفته انی کیوں لی غلام و کانت امر الی عاقر او قد ثبت
من الکبر عتیا و حضرت مریم علیهما السلام گفته انی کیوں لی غلام و کم یسنی بشیر و کم اک بغیا و حضرت فاروق
اگر بر سر استغمام و کتافش در اتیان قرطاس توقف نموده باشند چه مضائقه است و چه شورش و شر است
مقدمه سادس آنکه حصول حسن ظن بصحبت آن سرور و بهای آن سرور علیه السلام الصلوات و التسلیمات
در کمال است و دانستن آنکه بهترین قرون از او بوده است علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام صحابی و بهترین
بنی آدم بود ندید بعد از انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات نیز در کمال است تا یقین شود که در بهترین قرون بعد از
ارتحال آن سرور علیه علی آله الصلوات و التسلیمات جماعتی که بهترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیهم الصلوات
و التسلیمات بر عمل باطل اجتماع نخواهند کرد و فتنه کفر و جانشین غیر البشیر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که
اصحاب بهترین بنی آدم اند زیرا که این دین و مکتب نبض قرآنی خیر الامم است و بهترین است ایشانند
چه پیچ و لی بر تبه صحابی نرسد پس اندک بر سر صفات باید آمد و باید فهمید که اگر منع اتیان قرطاس
از حضرت فاروق کفری بود و حضرت صدیق که نبض قرآنی اتقای این است خیر الامم است تفصیل ملاحظه
نمیکرد و مہاجر و انصار که حق سبحانہ و تعالی در قرآن مجید خود و ایشان شایسته فرموده است و از ایشان
را غنی گشته است و موجود و بخت ساخته است با و بیعت نمیکردند و جانشین بنیامین نمیکردند و چون ظن
بصحبت و اصحاب آن سرور علیه علی آله الصلوات و التسلیمات که مقدمه محبت است حاصل گشت
از فراموشی این قسم شہادت نجات میسر شد و حدس بطلان دین تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاد باشند
سبحا و حسن ظن بصحبت او و اصحاب او علیه السلام الصلوات و التسلیمات پیدا نشد و بسو و ظن کشید
این سو و ظن ناچار بصحاب آن محبت و بصحاب آن بخر خواهد شد بلکه بولای آن صاحب نیز
خواهد رفت شایسته است این امر را نیک باید دریافت ما امر بر منول من لم یوظ اصحابه قال علیہ علیہ
الصلوٰۃ و السلام فی شان اصحابہ المکرام علیہم الرضوان من احبهم فحبی احبهم یعنی انفضح انفضح
پس محبت اصحاب تسلیم محبت او گشت علیه علیهم الصلوات و التسلیمات بوضو اصحاب تسلیم نبض او علیه علیهم الصلوات
و التسلیمات و التقیات و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبهه و اشال آن شبهه حاصل شد بلکه
اجوبه متعدد و حصول آنجا مید چہ ہر مقدمہ ازین مقدمات توان گفت کہ جوابی است از ارجو بہ عقدہ بنیامین کہ گشت و
مجموع این مقدمات بعون اللہ سبحانہ جسم ما و از این شبهہ بنیامین در دفع این تشکیک از نظر محسوس آمد و کما لا یخفی

علی افسطی المتصف لفظ حدس بسر فزربان می آرد و الا انشال این تشکیکات بدیهی البطلان اند
و مقدماتیکه در بطلان آن شبهات آورده میشود از قبیل تنبیهاست است بران بدیهت بلکه این قسم شبهات
و تشکیکات نزد این فقیر در زنگ است که شخصه ذی فتون نزد جماعه ابلهان بسیار بدوستی را که محسوس
ایشان است بدلائل و مقدمات زراننده بر ایشان اثبات نماید که آن ذمیب است و این بیچارگان چون
در دفع آن مقدمات موهمه عاجز اند و در تعیین مواد غلط آن دلائل قاضی با چار و رشت تباہ می افتند بلکه
یقین ندرست آن مینمایند جس خود را فراموش میازند بلکه متمم میدارند زیرا که باید که تمام دحض و زورت
حس نماید و مقدمات موهمه اتم سازد و دو طرح فیه نیز بزرگی و علو درجا خلفا ثلثه بلکه بزرگی جمیع اصحاب که ام
حضرت خیر البشر علیه السلام و التبیات بقصص کتابی سنت محسوس و مشاهدات قاضی و طالعین این بزرگواران
بدلائل زراننده و قدح وطن در ایشان نمایان طعن ایشان و زنگ قدح آن سنگ است که در وجود آن نمایند
و از پرده چهره ندر بنالاندره قلونا بعدا خد سنا و هلبنا ملینک رحمةک انت الاله انما یغنیایست شعری محکم

علی سب اکابر الدین و وطن کبر او الاسلام لیس طعن واحد و سب شخص من لغتقه آلفه مایندنی اشرح عباده
و کرامت و فضیله و وسیله الی النجات تکلیف سب بداء الدین و طعن حماة الاسلام و ما درونی بشرع ان سب عبد الوتر

علیه علی آله الصلوٰه و السلام کابی جمل دینی سب شکلا و طعن ممالا لیه عباده و کرامت بل الاعراض عنهم دین احوالهم
اولی و نسبت اسلام فیضی بی وقت و الاشتغال بما لا یعنیه ماکامه قد خلعت لها کسیت و لکم کسیت و لا تسکون
عما کانوا یعملون حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید و صفت اصحاب پیغمبر علیه السلام و السلام تمام
میفرماید پس در حق بزرگواران گمان عداوت و کینه بایکدیگر بدون منافی نص قرآنی است و تیرا شبات
عداوت و کینه دین بزرگواران قدح در فریقین پیدا میکند و رفی امان از طافقتین میناید پس هر دو فریق
از اصحاب لازم می آید که مطبوع باشند عیاذا بالله سبحانه من فکاک و بهترین نبی آدم بعد از انبیا علیه السلام
و التسلیم بدترین مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه زمان بعد از او
و کینه متصف گشته اند هیچ مسلمانی باین امر احرآت ننماید و انفعی را تجویز نکنند چه قسم بزرگی حضرت امیر را
رضی الله تعالی عنه که خلفا ثلثه رضی الله تعالی عنهم معادی ما و باشند و حضرت امیر را باین حضرت
عداوت بمطنه بود این خود قدح طرفین است چرا بایکدیگر چون شیر و شکر نباشند و فانی در یکدیگر
بنوند امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود

اَقِيلُوهُ حضرت صدیقِ معروف و مشہور بہت و حضرت فاروقِ مینور مودت اگر خریدار سے پیرا شود
 این خلافت را بیک دنیا رافع و ششم و حضرت انیسر کہ با معاویہ جنگ و جدل فرمودہ شد بواسطہ میل
 و محبت و اہم خلافت بودہ است بلکہ قتال با بغات فرض پیدا شد است و دفع اینہا نمیکردہ قال اللہ
 تبارک و تعالیٰ فقالوا اللّٰہی تبیع حق نبی و الی امر اللہ غایۃ ما فی الباطن چون مجاہدان حضرت امیر

باغبان مادل اند و صاحب رای و اقبتاد اند اگر چه درین اقبتا مدخلی پیشند از اطمین و سلامت و
از نفسیت و تکفیر و در اند حضرت امیر در شان و ایشان میفرماید اخواننا یغوا علینا لیسوا کفره و لا یفسدوا

لما لهم من التأويل قال انشأ في وهو منقول عن عمر بن عبد العزيز ملك وما اطهر الله عنها ايدينا
عليه السلام استنار ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين

آمنو اربنا انك وقت رحيم والصلاة والسلام على سيد الانام وعلى الكهوصيا يا لكرام الى يوم القيام
مكتوب نمود و بهفتم بخواجه هشتم شمسى صدور یافت در جواب سوال که طلب حل کتبوششم نکرده بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین المستطفه پر سیده بودند که معنی این عبارت چیست که در مکتوبات ششم واقع شده است انکار کنم مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی علیهم السلام است

و التسلیمات منصفین گردد و حسن ملاحات این ولایت با جمالی حدیث آن ولایت منتشر نشود و باین
الضباغ و مترج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد بداند که تشریف و لا اله الا الله و سبحان الله و بیح ممنوع

مخزن نیست و لایه که بحسب دلالت در محبوب حجاب جمال و کمال را با جامه غریخته خط سازد و حسن هر کد ام را
 بایکدیگر مقترن گرداند و کمال خفته گاری است و نهایت شرف و سعادت او و ازین معنی نیز بنقص و نقصان

در شان آن دو صاحب جمال لازم نمی آید و همچنین اگر شاکی نبود و در حسن و جمال آن دو صاحب کمان میفرمود
و طراوت و زینت و دیگر سبب آرا و شرافت و عبادت است و هیچ نقصی تصور اینها را لازم نیست و از انظر نیز پذیرد

کمال تو نقصان و نیزین ظرف شرف و روزگارین باینجه کمال تشفع است و مستفاد که صاحب و تسمان را از راه عثمان
و خدمت سیر میگردد و هیچ ممنوع و محذور نیست که مستلزم تو نقصان نیست بلکه کمال صاحب توان و خدمت عثمان

وخدمت قاصد و نیتی بود که از خدمت منفع متبت نمودن شمع و متبت ان گمانان نقصان است و خدا او را فراداده
آن تصور قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حبیب الله و علیکم السلام فیما بین یحیی بن عباس رضی الله عنهما فرموده

کہ سب سے ذوال این بات کہ یہ سلاخ حضرت فاروق است رضی اللہ عنہ بدیہی است کہ خدمات اصناعہ و اساعل فریب

مرتبه اکابر و اعلای است و اگر شخصی با مرتبه بی هم متد نشود تصور ثبات چیست سلاطین و امارات تجمل و تسلط
 بخادم چشم تماجد و کمالات خود را در لوب یا نشان میدهند و از این متی هیچ نقصانی تصور نمی کنند و این نشان است
 چنانچه معلوم وضع و شرف است نشان این است که مردم فرق است در میان تمتع و انتفاعی که از جانب اصداف
 می آید تمتع و انتفاعی که از جانب غالی حاصل میگردد و بین شده که اولی که آن بخش است و ثانی نقصان از او بخش
 اول مجوز باشد و ثانی تمتع و انتفاعی که از جانب غالی حاصل میگردد و بین شده که اولی که آن بخش است و ثانی نقصان از او بخش
 السلام علی من اتبع الهدی **نود و دوم** صحبت محمد در راهی جامع الاسرار و العلوم خواجہ محمد سعید و خواجہ
 محمد مصطفیٰ صدور یافت انکه شد و سلام علی عباده الذین صطفیٰ سوال کرده بودند که علم گفته اند که حضرت حق سبحانہ
 و تعالیٰ نہ داخل عالم است و نہ خارج عالم نہ متصل است با عالم و نہ منفصل از عالم تحقیق این بحث چیست
 جواب حصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بدو وجود تصور است که موجودی نظر بوجود دیگر از
 نسبت خالی نیست و در مابین فیه و موجود و کائن نیست تا حصول این نسبت تصور شود چه در تعالیٰ موجود است
 و عالم با سبب است سبحانہ موهوم و تمثیل هر چند عالم یعنی حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ اتقان و استحکام بر همه
 پیدا کرده است که با ارتفاع و هم و خیال مرتفع نیست و عالمه تنعم و تعذیب بدی با در لوب است اما نبوت
 آن درجه محض و هم است و بیرون سن و هم و او را قدر نگاہی نیست کمال قدرت است سبحانہ که موهوم تمثیل را
 در حق ثبات و استقرار حکم و عود عطا فرموده است و حکام موهوم و کجاری ساخته اما موجود موهوم است
 و موهوم موهوم بر چند طایر میان موهوم را نظر به ثبات و استقرار او نیز موجود تصور نمایند و موجود دانند
 تحقیق این بحثی در کتب و رسائل خود و تفصیل نوشته است اگر احتیاج اقتدا بخارجی نمایند پس موجود است
 موهوم از این نسبت هیچ ثابت نباشد و آن گفت که موجود نہ داخل موهوم است و نہ خارج موهوم نہ اتصال
 موهوم دارد و نہ انفصال از موهوم زیرا که آنی موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت با و
 نموده آید این بحث را بشال واضح کرد و آنم نقطه جو که از سرعت سیر بصورت دایره موهوم میگردد و موجود
 اینجا همان نقطه است و صورت دایره را جز در موهوم نبوی نیست جائیکه نقطه موجود است از دایره موهوم
 اینجا نامی و نشانی نیست درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دایره است و نیز نمیتوان گفت که خارج
 دایره است و همچنین اتصال و انفصال نیز در میان اینها تصور نیست چه در آن قریب دایره نیست یا نبیتی تصور گردد
 ثبت الجبر و الاطلاق انقش سوال حضرت حق سبحانہ نیست قرب احاطه خود را با عالم اثبات فرموده است و حال آنکه

موجود را بموهوم نسبت قرب کدام احاطه است آنجا که موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا محاط و محاط
متصور کرده شود و این قرب و احاطه از قبیل قرب جسمی است احاطه بحسب یکدیگر و نسبت به آن نسبت
مجموع الکلیفیه و معلوم الایته اند قرب احاطه مرتقی و سبحانه اثبات نمایم و بیان ایمان داریم اما کیفیت آنرا ندانیم
که چیست بخلاف نسب الیه که در سابق نفی آن نموده شده است چنانچه محمول الکلیفیه اند غیر معلوم الایته اند
نیز چه شرع به ثبوت این نسبت وارد نشده است تا اثبات شان نمایم کیفیت شان را محمول از ایمان هر چند
معنی اتصال بی کیفی در او رنگ معنی قرب احاطه بی کیفی در آن حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود و اما چون اطلاق لفظ
اتصال نیامده است و قرب احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب محاط باید گفت و اطلاق الفضال خروج
و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است که نیامده است و در شمال مذکور نیز اگر نقطه حواله نسبت بدائرة موهومه
احاطه قریب و محبت اثبات نمایم محمول الکلیفیه خواهد بود چه نسبت را از تبیین چاره نیست و لیس وجود الایفیه
الجهاله و همچنین اتصال افعال خروج و دخول بی کیفی در شمال مذکور تصور است اگر تبیین ثابت نباشد چه
وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکلیفیه در کار است که تعارف و معاد است و آنچه محمول الکلیفیه است از حیطه عقل
بیرون است حکم در اینجا بزم وجود طرفین نمودن در حکام و همین خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس غایب است
بر شایسته تبیین عالم را که موهوم و تخمیل گفته است یا معنی است که خلق عالم در مرتبه و هم و خیال واقع شده است
وضع او در درجه حسن ارباب و حصول پیوسته در رنگ آنکه قادری بر کمال و دائره موهومه که انضیب و غیر از
اتراع و هم و خیال نیست در مرتبه و هم و خیال خلق فرماید و مبعص کامل خود آنرا در آن مرتبه اتقان و حکام نمیشد
نیز یکی که ذکر و هم و خیال با یکلیفیه تلقی گردد و ثبوت آن محال پذیرد و در قیاس آن تصور پیدا نکنند این دائره موهومه
مصنوعه هر چند ثبوت در خارج ندارد و وجود و خارج همان نقطه است و لیس اما انتسابی بوجود خارجی دارد و استناد
بوجود خارجی او حاصل است چه اگر نقطه نبود دائره آنرا گمانا ناشی شود و خوشتر آن باشد که ستر لیس آن گفته اند
در حدیث دیگران + این دائره را اگر روشن آن نقطه گوئیم گنجايش دارد اگر آت شود آن نقطه گوئیم گنجايش
دارد اگر دلیل بادی آن نقطه گوئیم نیز میگنجد و روشن گفتن نظر بعوام است و آت شود و در طور روشن شدن
مقام ولایت است و ملائم ایمان شهودی و دلیل و بادی گفتن مناسب مرتبه کمالات ثبوت است و ملائم ایمان
بجیب که از ایمان شهودی آتم و کمال است چه در شهود اگر قناری بطل چاره بود و در غیر یلین گفتاری فارغ است
در غیب هر چند بالفعل حاصل ندارد و اصل است و گرفتار اصل است و در شهود هر چند حاصل ندارد و ما غیر اصل است

که گرفتار غیر است که ظل آن باطله حصول نقص است و حصول کمال این سخن فراخ فهم هر چه سرانجامی نیست
 بلکه زوکیات است که حصول را بهتر از حصول دانند و فسطائی از بنیادی عالم را موهوم و تخمیل یابن معنی گوید که
 آنرا ثبوت و تحقق نیست نیز با شریک و هم تراش خیال که اگر و هم و خیال متبدل گردد آن ثبوت و تحقق نیز
 متغیر شود مثلاً اگر چه در هم شیرینی تصور کرد آن شیرینی نیست اگر همان شی را وقت دیگر در هم متعلقی
 حکم کرد آن شی تلخ نیست این بید و لسان از خلق و صنع خداوندی جل سلطان غافل اند بلکه منکر و انانیت
 و استناد که بود و موجود خارجی دارد جا بل نمیخواهند که باین الهی رفیع احکام خارجیه که بعالم مربوط است
 نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دائمی را میکنند که خبر صادق علیه علی اکرم الصلوة و السلام از آن خبر
 داد و است و احتمال تخلف ندارد و آنکه خبر با شیطان الا ان خبایث الشیطان لا یستطاعون ان یغیروا کلمات الله
 و استقرار ثابت گردید اگر در مرتبه و هم و خیال بود و محال که تعذیب تنعیم ابدی نیز در حق آن اثبات نمودید
 چرا اطلاق وجود بر وی تجویز نمی نمایند و او را موجود نمیدانید و حال آنکه ثبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند
 چنانچه مقرر تکلیف است جواب وجود نزد این طائفه اشرف و اکرم و اعراف است و آنرا مبداء هر چیز
 و منشأ هر کمال میدانند همچنین جوهر نفیس را با سوسه حق جل و علما که سرسرقص شرارت است تجویز نمیدانند
 و اشرف را با خس نمی توانند داد و مقتدر او دین امر کشف و فرست است کشف و محسوس ایشان است که
 وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و تعالی و غیر او را که موجود گویند باعتبار آنست که آن غیر نیست و ارتباط
 هر چند محمول الیکفیت بود و بآن وجود ثابت است و در رنگ ظل که باصل خود قیام دارد و آن غیر نیز قائم
 بآن وجود است و نیز شونیه که در مرتبه و هم و خیال پیدا کرده است غلی اطلال آن وجود است و چون آن وجود
 خارجی است و حضرت حق سبحانه و تعالی و خارج موجود است اگر مرتبه و هم را بعد از صنع و القان خداوندی
 جل شانه غلی اطلال آن خارج هم گویند گنجایش دارد و آن ثبوت و همی را باعتبار این دو طبیعت اگر
 وجود خارجی هم دانند جائز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار طبیعت موجود خارجی تصور کنند هم جائز بود
 با آنکه ممکن هر چه دارد استفاد از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس از خانه پدر خود چیزی تیار کرده است
 او را بے ملاحظه طبیعت موجود خارجی افشاند امر و شوا است و شریک است با و تعالی در نفس و صف
 او تعالی تعالی الشد غن فلک علو اکبر و این فقیر در بعضی مکاتیب در سائل خود که عالم را موجود خارجی گفته است
 آنرا نیز باین بیان راجع باید داشت و بر اعتبار طبیعت عمل باید نمود و وجود را که متکلمین مترادف ثبوت و تحقق

گفته باعتبار ممتنع لغوی خواهد بود و الا وجود کما و ثبوت کما وجود را جمیع از این باب گفته و نشود و
 و از اهل نظر استدلال عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه است
 شش تن باینها قائلند و جو چنانچه پدید آید هر چیزی و کمال است و نشاء هر حسن و جمال عدم که تعالی است
 هر چه نیست پدید آید هر شرف و نقص بود و نشاء هر شیء و فساد اگر دیال است از و ناشی است و اگر فاضل است هم از و
 پدید آید و کمال هر با نیز در وی مودع است و جو بهما هم در وی کنون در تقابل وجود خود در نیست
 مطلق ساختن و لاشئ محض گردانیدن از خوبیهای اوست و نیز خود را قائل وجود نیست و شرف
 و نقص را نیز در گرفتن هم از هر برای خوب است و نیز عزت است و جو در کشتن انظار کمالات از خود دان
 و همچنین آن کمالات را در بیرون خانه علم از یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال به تفصیل کردن آن
 صفات مستحسنة اوست تا بلکه خداوند گاری پاک وجود از او بر پاست و حسن و جمال و کمال هر وجود را از قبیح و
 شرف و نقص او بهیچ است متغیای وجود از افتقار اوست و غرض وجود از ذل او عظمت و کبر بانی هر وجود را
 بواسطه سفل و ذوات اوست و شرافت وجود از خفاست و پدید است و خواجگی وجود از بندگی او
 بهیچ است منم اشتاد در اشتاد کردم + فلامم خواجیه را از اگر کردم + ابلیس لعین که نشاء هر صفا و کمالات
 از عدم هم شیر تر است و هر که که در عدم کائن است آن بید و ملت از آن هر با هم به نصیب است قول
 انما خیر منه که از وی ضا در شده است جسم ماده خیریت از وی کرده است و بشرات صفت دلالت نمود
 عدم چون نیستی و بلا شئیت خود بود و تقابل نموده ناچار بود و مطر و دشت حسن تقابل از عدم
 باید که موقت که تقابل هستی نیستی نیاید و در تقابل کمال به نقص پیش می آید چون از غایت جلال
 در طرف می افتد بذل و انکسار خود راه بینماید لعین مطر و دگوییها شرارهای عدم را بعلت تکبر و
 داشت بنوکشیده است و خصل میگرد که در عدم غیر از خیریت کم چیزی گذاشته بلی تا خیر نباشد و آن منظر خیر
 نمیتواند شد لا محاله عطا یا الملک لا اسطایا به مثل مشهور است و معلوم گشت که ابلیس هر دین کارخانه عالی
 در کار بوده است که گناهی نموده و در ناله های همه بر این سر خود بیک در تعلیم دیگران نماید اما آن بید و چون از راه
 و ترغیب در آمد و خیریت خود را در نظر آورد و عمل خود در خط گردانید و از این جریمه ماند خسران دنیا و الا خسر
 فی الحقیقه نشان حال است بخلاف عدم با وجود و شرف و کثرت نقص اتی نیستی ذاتی که دشت از حرمان بر آورده
 بر اثر بخت و جو و شرف گردانیده است گفت که من نیم خنک خود به شامی که بلند شد خبر خود به اولان باین

کثرت شرارت از کجا ناشی شد و از ای عدم وجود است که شرارت یا و راه نیافته است جواب عدم
چنانچه مرآت وجود است و ظاهر خیر و کمال است وجود غیر مرآت عدم است و ظاهر شر و نقص است باین غلبه لغت
در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که آن عدم موطن شر است و در جانب وجود نیز شرارت متوهمه از عدم
نموده است که از راه قرآنی و ظاهری عدم در مرآت وجود ظاهر شده بود پس حال شرارت طریقی شد ذاتی
و عرضی اصل و ظاهری پس با چارمان خولیا و وجود شرارت تمام او از زنی و دلالتی است که از صفات نیک عدم بوده
محروم ساخته مع ذلک در جانب وجود شرارتی که از قرآنی عدم توهم شده بود نیز نصیب آمدنا چار خیرات
ابدی را سدیدینا لا تفرغ قلوبنا بعد از هدایتنا و هب لنا من الذل رحمة انک انت الوهاب و السلام
عَلَمَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَخَلَّ مِنَ النَّارِ مَنَاقِبُهُ الْمَصْطَفَىٰ عَلِيٌّ اَللهُ الصَّلَواتُ وَالسَّلَامُ عَلَيْهَا وَآلِهَا

مکتوب اول و دویم میر محمد نعمان حمد و ریافته در جواب سوالهای که کرده بود زیر اسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و
سلام علی عباده الدین مصطفی پر سیده بود که در گاه است که ساکن روقت و روح خود را در مقامات صحابا بنیا
علیه السلام و التحیات که با جماع از افضل اند میاید بلکه با است که خود را در مقام انبیا علیهم السلام و التحیات
میاید که حقیقت این عامل چیست بعضی مردم اینها را با آن ساکنان با آن مقامات توهم میکنند و حرکت
او را در این مقامات با عالی آن مقامات را تحسین می آرند و باین توهم و تحسین و وطن و دنیا اند و باین ملامت و
تسکایت در حق او را میکنند کشف عطا از وی اینهمها میاید و خود را در جوشش است که وصول ساکنان مقامات
اعالی گاه است که از قبیل وصول فقر او محتاجان بود که با بواب صحابه دل و با نکته خاصه را با بنم میگرد
تا از اینجا حاجتی خواهند و از دل نعم ایشان رویره نمایند و در از کار می بود که این وصول را مساوات و شرکت
تعدد و با است که این وصول از قبیل تماشا می بود که بواسطه دو سائل میرانکن خاصه ام و سلاطین نماید
تا بنظر اعتبار تماشا کند و رفعتی بعلو پیدا آرد توهم مساوات ازین وصول چه نمیشد دارد و تحسین شرکت
ازین سیر و تماشا چه تصور بود و وصول نهادمان با نکته خاصه معذ بان تا حقوقی و نگاری بجا آرد محسوس
و ضعیف و غیرت است ابلی می بود که ازین وصول توهم مساوات و شرکت نماید هر فراشی و گس را می و شمیر برداری
قرین سلاطین غلام است و در خصوص کنه ایشان حاضر خیل جملی طلبند که اینجا توهم شرکت و مساوات نمایند
بلا کردند و ان از روی او می آید و مردم از برای ملامت غریب بهمان می طلبند و از برای سلطان تشویح او می جویند
حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف شان دید بستی که در حق صغیفی محلی از برای رفع شر و رفع ملامت می طلبیدند

و در حفظ عرض مسلمانی میگویند امر ایشان که طعن ننمایند از دو حال غالی نیست اگر اعتقاد دارند که صاحب
 اینحال معتقد شرکت و مساوات است با ربانین مقامات عالی پس در کافرو زندقه تصور میکنند و از ضرر
 اهل اسلامی برآند چه شرکت در نبوت مساوات یا نبی علیهم الصلوات و التسلیمات کفر است و همچنین فضیلت شصتین
 علیهم الرضوان با جمیع صحابه تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اکابر آنکه کلمی از ایشان تمام کتب
 علیهم الرضوان بلکه فضل هر جمیع صحابه کرام است بر باقی است چه برنج فضیلت بفضل محبت خیر الشجر علیه علیهم الصلوات
 و التسلیمات علیل نتواند شد فعل سیر که از صحابه علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از برآ
 نمایند دین شصتین در نصرت سید المرسلین علیه علیهم الصلوات و التسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر
 بر پا داشت و محاببات طاعت نمایند و توبه و فعل طویل اصحاب سرسندند آن سرور فرموده علیه علی که الصلوة
 و السلام که اگر اتفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد ظاهر آن رسد آن اتفاق بعد شصت صحابه که اتفاق نمایند
 بلکه نصف مردم رسد و فضیلت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین راه آمده است که او سابق باقیان است
 در ایمان و در بذل نفس و اتفاق اموال کثیره در خدمات لائقه اندر ایشان اولی نازل شده است کرمیه
 لَا يَسْتَوِيَنَّكُمْ مِنَ النَّفَقِ مَنْ قَبْلَ الْقَوْمِ وَقَاتِلَ أَوَّلَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ مِنَ الدِّينِ فَقَوْمٌ يَبْعَثُ نَوَاحِلَهُمْ عَلَى الْخَسْفِ
 جمیع نظر بر کثرت فضائل و مناقب دیگران انداخته و را فضیلت او توختن نمایند و اندک نسبت فضیلت
 کثرت فضائل و مناقب او و بسیار است که بعضی از احادیث است که این فضائل دارند از نبی خود و فضل باشند که این فضائل
 ندارد پس باید التفاضل دیگر است و در این فضائل و مناقب و آن بزرگم این فقیر اسبقیت نماید دین
 و اقدمیت اتفاق اموال و بذل نفس است و نصرت احکام دین رب العالمین و چون پیغمبر سابق از جمیع است
 از همه افضل باشد و همچنین هر که درین امر سابق است از پیغمبران فضیلت سابق گوید در امر دین استناد و معلم
 لاحقان است لاحقان از انوار سابقان استفاذه نمایند و از برکات ایشان استفاضا میفرمایند و درین امر
 بعد از نبی ما علیه الصلوة و السلام صحابه این دولت علمی صدیق رضی الله تعالی عنه است که استحقاق باقیان
 در اتفاق اموال کثیره و در رقابله و محابده شده در بذل عرض و جاه و در دفع و فساد و تباه از محبت
 نمایند دین و نصرت سید المرسلین علیه علیهم الصلوات و التسلیمات پس فضیلت از دیگران او در مسلم باشد
 و حضرت پیغمبر علیه و علی که الصلوات و التسلیمات غرت علیه سلام را چون کعبیاری حضرت فاروق بلبیده و حضرت
 حق سبحانه و تعالی نصرت حبیب خود را عالم با نبی را کفایت فرموده است گفته باها الله حبیب الله من المومنین

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق است پس بعد از حضرت
صدیق افضلیت او متعین بود و لهذا اجتماع صحابه تابعین بر فضیلت این دو و کامیاب عقد گشت چنانچه گشت
و حضرت امیر رضی الله عنه نیز فرموده است که ابو بکر و عمر فضل این مرت اند هر که مراد ایشان فضل و بزرگتری است
او را تا زیاده نغم چنانچه شتری را از نند تحقیق این بحث و کتب و رسائل خود و تفصیل نموده این تمام زیاده برین
گنجایش ندارد و ایلمی بود که خود را عدیل اصحاب غیر البشیر علیه علی آله الصلوات و السیلمات سازد و جاهلی باشد
از اخبار و آثار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سبقت که بحث فضیلت است
مخصوص بقرن است که لشرف محبت خیر البشیر شرف مست علیه علی آله الصلوة و السلام در قرون دیگر یعنی
مفقود است که لا احقان یعنی قرون از سابقان قرون دیگر افضل باشند بلکه در یک قرون رو است که لا احق از
سابق آن قرن افضل باشد حضرت حق سبحانه و تعالی طاعنان را بهیجا گرداناد و بی شاعت طعن علم و طرد من
بجود توهم و تحیل و بر قیاحت تکفیر مسلم و تضلیل و محض تصدیق و تنبیه و طعن خواهند کرد که اگر قابل تکفیر و تضلیان
تضلیل نباشد آن کفر و ضلال با باب آن قال خواهد گشت و از هر می بگفرد می کفر خواهد پیوست چنانچه در
حدیث نبوی آمده است علیه علی آله الصلوة و السلام لبنا اغفر لنا ذنوبنا و اذننا فی امرنا و ثبت اذننا
و انصرنا علی القوم الکافین بر اصل سخن رویم و از شق ثانی بیان نماییم و گوئیم اگر در حق صاحب این حال طاعنان
این اعما دندارند و معاند او بکفر نمیسانند هم از دو حال بیرون نیستند و اقامه او را بر کذب و بهتان حمل نمایند
این خود سواد من است نسبت بمسلم که مخطوب شرعی است و اگر او را کاذب بنمیدانند و متهمه شرکت و مساوات
نمی دانند پس در طعن و ملات چیست و تشنیع و تعییب و حرام است و اقامه صادق را بر محال و محال را بر محال با یزود
نه آنکه صاحب و اقامه تشنیع و تعییب باید فرمود اگر گویند که وجاهلها را این قسم حال شورانگیر چیست گوئیم که ظهور این
قسم احوال این شایع طریقت بسیار آمده است و عادت مستمر ایشان گشته است ایستند و احوال قارون کشتی کشتی
و بی اراده صادق خواهد بود که است که مقصود از این نوشتن اظهار احوال میوه است پیش شیخ طریقت خود و محبت
و ستم حال بیان نماید و تعبیر و ادب آن اطلاع بخشد و گاهی مقصودش از این نوشتن تحریص و ترغیب طلبه است که گاه
و گاهی باشد که مقصودش نه این و نه آن بوده باشد بلکه مجرد سکرت علیه حال برین شکوی دارد تا می چند زند
و نفسیه است که می بطل است که مقصود او اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال
و این است که در هر حال است که مقصود خرابی است و دنیا را در قلوبنا بعد از خدا و خداوند و طلب من لذت و حبه

انشاء الله الوهاب و ما ابرئى نفسى ان نفسى فارقة بالسوء الامام كذا بنى لغير وجه و ايضا پرسید و بودند
 که سبب چیست که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و اولیا علیهم الرضوان در دنیا بدو صاحب مبتلا باشند
 و بیشتر بلیات و محن گرفتار بودند کما قبل ان اشد الناس بدلاء کما هیاء ثم کما هیاء ثم کما هیاء و اما مثل
 و حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود میفرماید ما اصابکم من مصیبة فما کسبت بیدیکم ازین کریمه مضموم
 میشود که هر کسب سیئات بیشتر نماید و در محبت بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیات
 و غیر اولیا علیهم الرضوان باشند بدو صاحب گرفتار و بدو انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اولاد انبیا
 و ايضا آن بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیات و تبعات و اضافات و تبعات و انما جل و علوا و از خواص مقرران
 اوینده تعالى به محبوبان و خواص مقرران بلیات و محن چنان بود و از ایشان کلام و حدیث است
 باشد دشمنان و زاری و غم و درستان و بلیات و محن مقیم چون باشند بدان ارشد که اند و بدان که سوا الهراط
 و دنیا موضوع از برای تحیم و تملذذ نیست آخرت است که برای تنجیم و تملذذ و معذرت است و چون دنیا و آخرت
 با یکدیگر نسبت خیریت و نفاق است و در دنیا و رضای کی است تملذذ و تملذذ دیگر است و چنانچه در یکی است تملذذ و تملذذ
 و در دیگری بود پس هر که در دنیا بیشتر تملذذ و تملذذ بود و در آخرت بیشتر تملذذ و تملذذ شد و همچنین هر که در دنیا
 به بلیات و محن بیشتر مبتلا باشد و در آخرت تنبغات و تملذذات زیاده تر معطوط و مسرور باشد و باقی است دنیا
 نسبت به بقای آخرت کاشیک حکم قطره داشت نسبت به دریای عظیمی و تنهایی نسبت بود پس چنانچه بقضا
 که در دستان رحمت چند روزه اینجا مبتلا باید شد تا به تنبغات ابدی خط و مسرور نماید و دشمنان را به موجب
 که در کتب اربع تملذذات قلیا و خط و باید خست تا بتاملات شیر که گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت
 محروم تا عالم او در دنیا مستلزم تملذذ و در آخرت نکشت و خوش نیست کوئیم کافر دشمن خداست جل سلطان و تحتی عذاب
 و انجی است در دنیا رفیع عذاب از روی بودن و بوضع می گذارند و حق می عین تنم و تملذذ و تملذذ است تملذذ و تملذذ
 و حق کافر اطلاق حجت نموده اند غایت مافی البایضی از کفار را در دنیا هم مضاعف عذاب نمایند و هم تملذذات و دیگر
 بخشند و بخی دیگر را رفیع عذاب نمایند و از تملذذات و دیگر هیچ ندهند بلکه تملذذ از فرصت در رفیع عذاب اکتفا نمایند
 کمال که حکم و مصالح سوال آخرت حق سبحانه و تعالی بر چه چیز قادر است و توانا است که در دستان ابراهیم در دنیا تملذذات بخشند
 و هم در آخرت تنبغات که است فرماید و تملذذ و در یکی است تملذذ و تملذذ و دیگری در حق ایشان نباشد و خوش بود که یکی را نگیرد
 و تملذذ بلیات و محن چند روزه و تملذذ و تملذذ و تملذذات و تنبغات ابدی را انجی شناختند و تملذذات و تملذذات

و آدمی را که نیستی و در کف میگردی تا جوع نکشد لذت طعام نیابد و تا بقتل نشود قدر فراغ ندارد پس گویا مقصود
 از تمام موقت ایشان تحصیل کمال لذت و آدمی شان است جمال است که بر آفتاب و عوام بصورت جمال در حق این
 بزرگواران ظاهر گشته است و فضل بدین کیش و پیغمبر کشید و جزای دم آنکه بیایات و محبت هر چند نزد عوام از سیاب
 تمام است اما نزد این بزرگواران هر چه از قبیل مطلق جل شان برسد از سیاب التذاتشان است و بیایات
 لذت بگیرند از آنها بلکه از بیایات بیشتر مخطوط اند که خالص مراد محبوب است و در آنها این مفاصل نیست که نفس نیز
 خوانمان تعاست و گزیران از بیایات پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذات ایشان از بیایاتشان از
 نعمت یا شد خطی که ایشان را در دنیا است از بیایات و مصائب است اگر دنیا این نعمت نیست و بیایات
 بجو سخی از بید اگر این حلاوت در کعبه بود و در نظر شان عیش میفودست غرض از عشق تو ام جاشنی
 در دهم است + و در زیر فلک اسباب تنعم چه کم است پس دوستان او تعالی هم در دنیا متولد اند و هم در آخرت
 مخطوط و سرور این لذت دنیای ایشان بجا آخرت شان جنگ ندارد و آن لذت دیگر است که بجا آخرت جنگ ندارد
 که عوام را حاصل است الهی حسیست این که دوستان خود را که است کوی که هر چه سبب نام دیگران است سبب التذات
 شان است هر چه دیگران را از نعمت این بزرگواران از نعمت است و دیگران نعمت شان است مردم در شادی
 شاد اند و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شادند و هم در غم غمناک چه نظر شان از خصوصیات جهان حاصل
 و در ذیل بر خاسته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق است مقصود گذشته است و بجا فاعل افعال نیز محسوس شده
 و التذات بخشیده هر چه در عالم بر افعال جمیل جل سلطانه صادر شود اگر چه از قسم ایلام و خوار شان باشد از بجز
 عین مراد محبوب شان است و سبب التذات ایشان خداوند از این فیض و کرم است که خدایی ولت خفیه نعمت
 بهینه از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده عواره ایشان را بر او خود قائم ساخته مخطوط
 متولد و داشته و کرامت و نام که نصیب دیگران است از این بزرگواران رفیع گردانیده و رنگ و سواد که شیب
 دیگران است جمال و کمال این طائفه علیه ساخته و در عین بهرادی حرا و شان و ولت نهاده این التذات
 و سرور عاجل شان را بر عکس دیگران سبب قیات مخطوط آخرت گردانیده ذلت فضل الله یوتیه ثبات
 والله ذو الفضل العظیم جزای سوم آنکه این دارد را بقتل است که حق با باطل متخرج است و محقق با مبطل
 مخلط اگر بدوستان محن و بلا نهند و بدوستان بدینند و دست از دشمن متمیز گردد و حکمت اختیار و آزمائش
 باطل شود و آن منافق ایمان نجیب است که سعادت و غم و دوا و خرویه در ضمن آن مودع است و کرم

ان الذي يثبته منون بالغيث كرمه ويعلم الله من ينفعه وادسه بالغيث الله قوي عني زمريت اني مني شيك
 ورجع دشمنان انداخته دوستان را نیز بصورت محن و بلا مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و آزمائش تمام
 شود و دوستان در عین بلا متسلخ و بپاشند و دشمنان کور باطن غائب و خاموش گردند فضل به کثیر از اینهاست
 کثرتا معاندا بنیا علیهم الصلوات و التسلیات با کفار همین بوده است که گاهی علیه ازین جانب بود و گاهی
 از آن جانب در جنگ بدر حضرت ازین جانب بل اسلام بوده است و در جنگ احد اهل کفر علیه نموده اند
 قال الله تبارک و تعالی ان عیسلم قرح فقد مس القوم قرح مثله و ذلك لایلیام نذا و لعلی یسأل الناس
 و یعلم الله الذی یلمون و یعتقدنکم شهداء و الله لا یحیط علی فی المحصل الذی یلمون الذی یلمون الذی یلمون جواب چهارم آنکه
 حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بر همه چیز قادر است و توانا است که دوستان را هم ازینجا باز توهم کرست فرماید و هم ازینجا
 لیکن ازینجانی حکمت و عادت است و اگر چه خداوند تعالی در تسخیر اعدا که قدر خود را در تحت حکمت و عادت
 خود مستور دارد و سبب ملل از روپوش جناب قدس خود فرماید پس حکم تقاضیت دنیا و آخرت دشمنان را
 از محن و بلیه دنیا چاره نبوده و تا تمتع آخرت یعنی در می برایشان یا شدند و در می ازینجانی در جواب اصل
 سوال در مقدم گذشته است و بیکر اصل سخن رویم و تمهید جواب از اصل سوال بیان نمایم و گوئیم که سبب رد
 و بلا مصیبت هر چند کسب ذنب و سیات است اما بلا و مصیبت فی الحقیقت بکفران سیات است و مزین طلمات
 آن ذنب است پس کرم آنست که دوستان را بیشتر بلا و محن بهر چند تا کفارت ایشان ننماید و از آنکه طلمات
 ذنب ایشان فرماید سیات و ذنب و دشمنان را در رنگ سیات و ذنب و دشمنان تصور نکنند حسنا لا لابرار
 سیات المقربین شنیده باشند و اگر ذنب مصحیان نیز از ایشان صادر شود و رنگ نه مصحیان دیگران نخواهد
 نزدیک است که از قسم سوویشیان بود و از عزم و جود و راسخ قال الله تبارک و تعالی و لقد عهدنا الی حم من
 قبل فسنملی بحمله فما پس کثرت در و بلا و مصائب طلمات بکثرت کفارت سیات دارد و نه بر کثرت کسب
 سیات و دشمنان را بیشتر بلا و محن تا کفارت ذنب ایشان نموده پاک و پاکیزه بر بند ایشان را از محنت اخروی
 محفوظ دارند و منقول است که در قوت سکرات موت آنحضرت و در ملکی آردی و بقراری آنسر و علیه و علی و الله
 الصلوٰه و السلام حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما از کمال شفقت و مهربانی که در حق آن حضرت داشت و آنحضرت
 در حق حضرت زهرا فرموده بود و انی طمعه لاصعه تنی نیز به آرام و بقرار بود چون آنسر و علیه و علی و الله الصلوٰه
 و السلام و اما آنحضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما در این حق آن حضرت را به التماس شهادت فرمودند و برای تسلی

ع

حضرت دهرافرمودند پرتراهمین محنت مست و پس بیشتر بی مکردهی واقع نیست چه دولت مست که
 عذاب شد و الباقی بخت چند روزه رفع شود و بادوستان این معامله کنند و بادوستان این معامله کنند
 و کفایت و دولتی ایشان اینجا که با نفعی فقر باشد بلکه حجابات ایشان را با خیر اندازند پس با چای
 دوستان بکثرت در دوی دینوی اخی باشند و دیگران لائق این دولت نبوند که گناهان شان
 گبارند و از التماس و استغفار و انکسار بکثر بهره دارند و کسب معاصی و دیرند و بی غم و تحصیل
 توبه بینمایند و از توبه خالی نیند و قرینت که آیات خداوندی جل شانه استند و استکبار نمایند
 جزا باندازه جرمیه است اگر جرمیه وقت دارد و صاحب جرمیه بتمی و تضرع است آن جرمیه قابل کفایت
 ببلای دینوی و اگر جرمیه فاطت و شدت و نقل دارد و صاحب آن جرمیه متمر و متکبر است آن جرمیه
 شایان جزا است و خردی است که شد و اودم است و ما ظلم الله لکم انفسکم فظلمون نوشته بودند که مردم
 استند و تخریه بینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی بادوستان خود چرا محنت و بیادید
 و چرا همیشه باز دمنم ندارد و باین گفتگو نفی این جماعه خواهند کفار نیز در حق آن سرور
 علیه و علی آله الصلوٰه و السلام مثل این سخنان میگفتند و قالوا لا بد الا لاسوله اهل الطعام و عیشی
 الا سواک ان الله یعلم ملک فیکون مع نذیر و ایلحی لید کو و نکون له جنتی کلهم اما ار امثال این سخنان
 برانکار آخرت است و انکار عذاب و ثواب است و نیز برادر اعتدال و اعتدالی تلذذات
 قانیه عاجله است کسیکه ایمان باخترت دارد و عذاب ثواب باخترت را در می بیند و بلا و محبت طالب
 چند روزه در نظر او بی نمی در آید بلکه این محنت موقته که سبب رحمت هویداست عین رحمت تصور
 میکنند و گفتگوی مردم نموند و درد بلا و محنت گواه عدل محبت است کور باطنان اگر محبت تصور
 کنند چه توان کرد غیر از اعتراض از جا بلان و از موقوفه ایشان غلام نیست فاجبر صبراً جمیع
 و جواب دیگر از اصل سوال آنکه بلا تا زمانه محبت است که محبوب بلا از التفات به اسوا محبوب
 منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس محبوب گردانند پس شایان در دو بلاد دوستان باشند این
 بلا بکفر سنیست التفات به اسوا ایشان باشد و دیگران لائق این دولت نباشند و چرا
 ایشان را بر و بی جنب محبوب بیمارند هر که انخواهند بر و در غریب بجانب محبوب می آرند و از محبت
 بر میدارند و هر که انخواهند او را با و میگذرانند اگر سعادتمندی و در پناه انابت است و بزرگ

باید اوفضل و عنایت بمقصد خواهد رسید و الا او داند و کار او الله که تکلیفی الی نفسی طمأنه محبت
 پس معلوم شد که مراد از این بیشتر بلا نامزد میشود و از هریدان لهذا آن سرور علیه و علی آله الصلو
 و السلام که رئیس مرادان و محبوبان است فرموده است ما فردی بی مثل ما از دیت پس بلا نمی
 دلالت پیدا کرد که بحسن دلالت خود دوست دارد و دوست میسرساند و از اتفاقات بغیر دست پاک گرداند
 محبت معاند است و دشمن اگر کرد در پایداری بد بندد بلا را بگذرد و دیگران که در پایداری بد بندد و دفع بلا خواهد
 سوال گاه هست که در وقت دردد بلا از دوستان نیز اضطراری و گریه منوم میگردد و چشم حسیت
 جواب آن کرده و اضطرار به مولیت و تقضای طینت بشری است که در بقای آن حکم مصلح است
 چه جهاد و معادات بالنفس بی آن تصویریت شنیده باشند بقرای دلی آرمی که از آن سرور
 دین و دنیا که در وقت سکران موت ظاهر میشد علیه علی آله الصلو و السلام و آن بقیه جهاد و نفس
 بوده است تا خاتمه خاتم الرسل علیه السلام و التحیات بر جهاد با دشمنان خدا تحقق گردد و شدت
 مجاهدت دلالت دارد تا چشم هوا و صفات بشریت نماید و نفس را در کمال الفیاء آورده و حقیقتا طمأنیان
 رساند و پاک پاکیزه دارد پس دلالت یاز از محبت گشت و هر که محبت ندارد بد بلا را بکار دارد و دو دلالتی که
 ادوی آید و نزد او چه قدر قیمت داشته باشد و چه دیگران برای دردد بلا است که محب صادق از مدعی
 کاذب تمیز گردد چه اگر صادق است بورد و بلا تسلسل و مخطوط خواهد شد و اگر مدعی است نفی بیشتر از بلا کرده
 و تمام است و با این تمیز نموده شود مگر یکیکه شائبه از صدق داشته باشد تا تحقیق کرده و تا لم را از صورت
 کرده و تا لم جدا سازد حقیقت صفات بشریت را از صورت صفات بشریت علیحدہ نماید الولی العزیز الولی
 رفریت ازین میان و الله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد و الاضایر سیده بود و ندکه عدم را لای محض
 گفته اند پس او را وجود نیاشد چون وجود داشته باشد با وجودیکه در ذین پیدا کرد باشد او را آثار
 در قیامت چون بود اگر بدنی بود از او اثره خیالی چون برآید بدانند که عدم هر چیز لایستی است اما نه
 کاخانه اشیا با و بر است چون اخصیل و کثرت اشیا مراتب است و صور علیه اسماء الهی جل سلطان که
 که در مراتب عدد و حکمش شده است و اتمیز ساخته است و ثبوت علی بخشیده و ما را از لاشیه محض نیز او را
 برآورد و است و نشا آثار و حکام گردانیده و این آثار و حکام در بیرون خانه علم نیز کاشانند و
 در مرتبه حسن و هم نیز ثبات و چون از جهات متبع خداوندی جل شانہ در آن مرتبه ثبات و هسته قرار

پسید کرده اند و بزوان حسن و بهم نیز تر قلع نیند و آن گفت که این آثار و احکام خارجی از شما از ترقیات
عدم بچجب و درید اینهمه کرد و تر کائنات مبنی بر عدم است کمال قدرت خداوند را جل شانه مشاهده نمایند
که از عدم اینهمه کارخانه را پس ساخته است و کمالات وجود را بقا نفس لطیف فرموده راه ترقی او در کمال
وضوح است که صور علمیه اسماء و اجبی جل سلطان و حجره او متکین اند و باو هم بهتر اند و در کنار او بنده و اصول
بحقیقت از ضلال یاصل شاهره افتاده است کور باطن او که احساس آن نماید انچه تذکره
شما اتخاذی را به سبب لفظ ذهن و خیال شمارا در شتاب نیند از دوا و آثار و ترقیات را در نظر شما
و شوازن نماید که هر محال که هست بیرون علم و خیال نیست فایده مافی الایات از خیال تا خیال فرق است
خلق و مرتبه خیال دیگر است و خیر و بهم و خیال دیگر اول نفس است و توان گفت که موجود خارجی است نیز
و مافی ازین است و قلیل التصبیب و ازین ثبات و استقرار قلیل الجردی بعضی از بنده ای عدم را که در معرفت
عالمه نوشته است و نقل آنرا میسر محب الله بوده اگر ذوق داشته باشند آنرا ملاحظه نمایند ایضا از فناء و بقا
پرسیده بودند و مخفی این کلمه را در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار نوشته است مع هذا اگر خطائی در دنیا باشد
علا حش قصور و سخا به تمام حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید اظهار آن از صلاح دور مینماید ماسی چند
وجه دریا بنده فناء و بقا شود و است وجودی نیست که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متحد نگردد و العبد عبد و انما
والرب رب سرمد از نادیده اند که فناء و بقا را وجودی تصور نمایند و می انگارند که بنده رفیع تعینات وجود
خواه باصل خود که منزله از تعینات و قیود است متحد میگردد و از خود ناچیز گشته بر بخود بقا پیدا میکنند در نگفتن
که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و در رفع قید خود نموده بملحق متحد گردد و اعادنا الله سبحانه عن متقد اتم امور
حقیقت فناء عبارت از نسیان ماسوا است سبحانه و عدم گرفتاری است بخیر و تعالی و پاک ساختن محبت
سینه است از جمیع مرادات و خواسته های خود که مناسب مقام بندگی است و مناسب مقام بقا قیام بدست
بر مرادات مولای خود جل سلطان و مرادات او سبحانه معین مرادات خود یا فتن است بعد از شهود آیات
الله و ایضا پرسیده بودند که سیر یکدیگر بیرون نفس نوشته آن که اتم باشد سیر ارب عشر عالم خلق عالم
و سیر بیست و هجراتی داخل نفس نماید پس سیر در ماکورک النفس کدام باشد بداند که النفس در ملکات فاق
طلال اسماء است جل سلطان و چون ظل الفضل خداوندی جل شانه خود را فراموش ساخته متوجه اصل
خود گردد و محبت باصل خود پیدا کند از حاکم المربع من احب خود را همان اصل خواهد یافت و انما من خود را

بر همان اصل خود خواهند خست و همچنین چون آن اصل را اصل دیگر است ازین اصل بآن اصل
خواهد رفت بلکه خود را عین آن اصل خواهد یافت و هلهما الله ان يبلغ الکتابا جمله این سیر را و را
آفاق و انفس است اما بدانند که جمعی سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند این گفته شده و را
این سیر است که گفته اند چه این سیر حصولی است و آن سیر وصولی و ذوق در میان حصول و وصول در
مکاتب متعدد و تفصیل نوشته است از آنجا معلوم کرده باشند دیگر از اقربیت ذات و صفات
و انحاء و اوجی جل سلطانیه پرسیده بودند بدان آن نیز بحضور تعلق دارد صلاح نیست که بنویسند
و اگر نویسند متعلق است معلوم نیست که بفهم در آید و اگر تقریر حضور هم مفهوم گردد و ختم است و دیگر از
کمالات مرتبه نبوت پرسیده بودند که فنا و بقا و تجلی و تبدل است تعیین همه در مراتب کمالات
ولایات ثلثه است و سیر در مراتب کمالات نبوت بجهت روشن است بدانند که در مراتب عروج و ازناز
بایکدی تمیز اند و از اصلی باصلی و دیگر رفته میشود آن همه کمالات داخل دائره ولایات است و
چون این تمیز بر طرف میشود این تفصیل کم گردد و در معامله باجمال و بساطت صرف افتد و شرف
در کمالات مرتبه نبوت بود و در آن مرتبه نیز بهر خند و سعادت است ان الله و اسمع عظیم اما ان و
سعادت دیگر است و اگر تمیز نیست هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و چه مفهوم شود و بنیاد انما من
لندند و حجت و حجت انما من الله ان شاء الله بعضی اسرار نماز را که پرسیده بودند جواب آن را
بوقت دیگر انداخته شد که الحال وقت بسیار تنگ است دست زمانه و اهل زمانه صرفه کرد و
چیز نوشته شود و بفقیر رحم بکنید و بر استغفار و دیر نباشید و بنا افقر لنا ذلها و فناء
فی امرنا و ثبت اقدامنا و الله اعلم بالقوم الکفرین الحمد لله رب العالمین و المنة و الا و اخرها و الصلوة
على رسولنا و آله و سلم و على اهل الکرام و صحبه العظام انى يوم القيام +

تمام شد جلّه شامی

مکتوبات امام ربانی

الف ۲۶

فهرست جلد ثالث مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

الف

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۳	مکتوب ابیر محمد نعمان بیان بختی از ماسوا سے الخ
	افعال صفات و احیای سلطان	۳۴	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۶	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۷	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۸	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۹	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۰	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۱	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۲	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۳	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۴	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۵	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۶	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۷	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۸	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۱۹	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا
۲۰	مکتوب ابیر محمد نعمان در جواب سوال از مرتبه	۳۵	مکتوب ابیر محمد نعمان فی السبب و الرضا

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۹	مکتوب ۳۲ بقصود علی در بیان خطرات	۸۲	مکتوب ۳۱ سلطان وقت در امر اربعه و دو
۶۱	مکتوب ۳۳ بامام حسن الین بیان تحقیق سخن شیخ شرف الدین		در حق علما و صلحا
	بسیه سیر می که گفته تا کافر نشود و سر بر او را برود و بار	۸۳	مکتوب ۳۰ بخواجہ محمد سعید در امر اربعه و دو
	خود جفت شود مسلمان نشود		اول ثواب
۶۲	مکتوب ۳۴ بوالده میر محمد امین در نصیحت	۸۵	مکتوب ۳۹ بمیر محمد نعمان در آنکه علم حضوری که
۶۵	مکتوب ۳۵ به مرزا سنجید و در نصیحت و نصیحت		عارف را بخود بود الخ
۶۶	مکتوب ۳۶ بمیر محمد نعمان در رفع شبهات منکران	۸۶	مکتوب ۳۷ بقاضی نعمان در فرق میان استدلال
	غضب قبر		علما و ارباب ظاهر
۶۷	مکتوب ۳۷ بمولانا خواجه طاهر رحمة الله علیه از جمیل سبحانه آید		مکتوب ۳۸ به ملا شمس محمد در فرق میان تصدیق
	بسیل باشد		قلب و عقین آن
۶۸	مکتوب ۳۸ بامام ابراهیم در سنی مشرق و سنی مغرب	۸۷	مکتوب ۳۹ به محمد باشم در فنای نفس و قلب الخ
۷۰	مکتوب ۳۹ در غایت و جداول	۸۸	مکتوب ۴۰ فی زوال بعین و الاثر بخواجہ محمد مصوم
۷۱	مکتوب ۴۰ بخواجہ محام الدین در جواب طلب		رحمة الله
	مشوره بفرج	۹۱	مکتوب ۴۱ بنجان جهان در اتباع شرع متین
۷۲	مکتوب ۴۱ بیک از صالحات در نصائح فردویه	۹۲	مکتوب ۴۲ به مرزبان در نکوشن جمیع از فقر نعمان
۷۳	مکتوب ۴۲ بخواجہ محمد باشم در بشارت او	۹۳	مکتوب ۴۳ بخواجہ محمد عبداللہ در تاسف صحبت
۷۴	مکتوب ۴۳ به محمد دم زاده حضرت خواجہ محمد مصوم		گذشته
	و خواجہ محمد سعید در بیان کمالاتی که در وقت	۹۴	مکتوب ۴۴ بمولانا حمید در بیان حدوث عالم
	محفل سلطان وقت گذشته		مکتوب ۴۵ بخواجہ صلاح الدین در آنکه وجود
۷۵	مکتوب ۴۴ بمیر عبدالرحمن در رفع شبهات منکران		ممکنات در مرتبه و هم است
	رویت اخروی	۹۸	مکتوب ۴۵ بخواجہ شرف الدین ارباع و اوایل الخ
۸۰	مکتوب ۴۵ بمولانا سلطان مرندی و عبادت		مکتوب ۴۶ بخواجہ محمد عبداللہ در بیان حقیقت دانستن
۸۱	مکتوب ۴۶ فی العروج والنزول الی حضرت	۱۰۰	مکتوب ۴۷ به محمد دم زاده محمد سعید در آنکه عارف الخ
	محمد دم فاده خواجہ محمد سعید	۱۰۱	مکتوب ۴۸ بخواجہ محمد مصوم در اتقا و تقاضا

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۰۲	مکتوب ۹۳ میر مسعود در کشف سرا حاطہ و قرب ہمت	۱۳۵	مکتوب ۹۳ بخودم زادہ در استناد و شایانہات مہربوب
	ادتعالے		عارف
۱۰۶	مکتوب ۹۴ خواجہ محمد سعید و محمد معصوم سرح و رفقا	۱۴۰	مکتوب ۹۴ خواجہ جمال الدین جل سہلہ و قبیر واقعہ
	اتم		مکتوب ۹۵ بخودم زادہ در اظہار آلام ہاجرت
۱۰۷	مکتوب ۹۵ مولانا فیضان احمد بعد از بقا کے ذات	۱۴۲	مکتوب ۹۵ ہجرت مخدوم زادہ در برکات عسکر
	عارف الخ		مکتوب ۹۶ بجا فاطمہ علیہ الخور و آداب ابن طریقہ
۱۰۸	مکتوب ۹۶ بخودم مقیم تصوری در جواب سوال او	۱۴۳	مکتوب ۹۶ بخودم زادہ در حفظ اوقات
۱۰۹	مکتوب ۹۷ میر مسعود در حقیقت کائنات		مکتوب ۹۷ بدریش حبیب کثرات طویر ارق قات آن
۱۱۱	مکتوب ۹۸ ہجرت باشم و تحقیق مرتبہ وہم	۱۴۵	مکتوب ۹۸ مولانا صالح در اسرار حیدر مادی خود
۱۱۲	مکتوب ۹۹ بقا فی موسی و در غیب التزام شریعت	۱۴۶	مکتوب ۹۹ خواجہ محمد سعید در اسرار خلقت خلیل الخ
۱۱۳	مکتوب ۱۰۰ مولانا احمق در تخریض ہر صحبت ارباب	۱۵۰	مکتوب ۱۰۰ بقا فی اسماعیل در شرح سخن شیخ خزو بہبان
	جمعیت		مکتوب ۱۰۱ بہ محمد باشم در رویت او تالی بدیدہ دل زندہ
	مکتوب ۱۰۱ بہ محمد باشم در بیان تمیز مہوم	۱۵۱	مکتوب ۱۰۱ مولانا طاهر در جواب سوال او
	و موجود حقیقہ	۱۶۲	مکتوب ۱۰۲ بفقیر باشم در استماع کلام حق
۱۱۵	مکتوب ۱۰۲ خواجہ حامد الدین در جواب مہود	۱۶۳	مکتوب ۱۰۳ بخودم زادہ در تحقیق یقین اول وجود
	خواندن		مکتوب ۱۰۴ بخودم زادہ در عقالت کمال جمال ذاتی
۱۱۶	مکتوب ۱۰۳ خواجہ محمد سعید در اسرار صفت حیات	۱۶۰	مکتوب ۱۰۴ مولانا صالح در اسرار خصوصیت ولایت
	مکتوب ۱۰۴ خواجہ محمد معصوم در شرح کلام مہافص		حضرت ایشان
۱۲۱	مکتوب ۱۰۵ بخودم باشم در تجلی افعال و صفات	۱۶۲	مکتوب ۱۰۵ بخودم باشم در اسرار کہ متعلق بدو ہم مبارکہ
۱۲۵	مکتوب ۱۰۶ خواجہ محمد معصوم در علو شان العلم		آن سرور صلعم است
۱۲۷	مکتوب ۱۰۷ خواجہ محمد سعید در اسرار حقیقت کعبہ	۱۶۴	مکتوب ۱۰۷ بصوفی قربان جہیدہ در سر مہوم ہود
	ربانی		عالم
۱۳۰	مکتوب ۱۰۸ بخودم زادہ در اظہار اشتیاق		مکتوب ۱۰۸ بجای عبد اللطیف در شرارتہ انداز
۱۳۱	مکتوب ۱۰۹ بخودم زادہ در اسرار یحیی ذات		در حسن صورتی

[illegible]

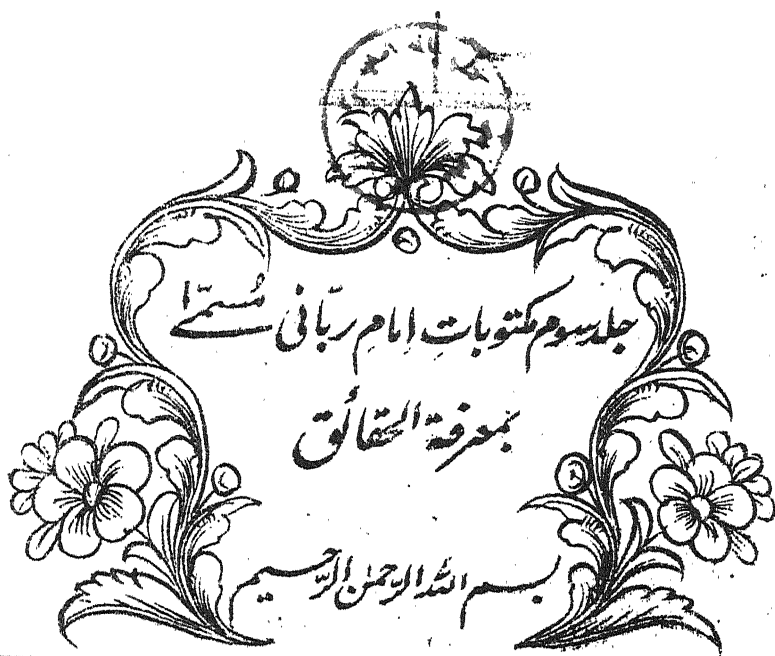
بن جعفر کینان و بنان فضل خلا و بنان
بن جعفر کینان و بنان فضل خلا و بنان

شمع کاشانیهات و عرقان مصطفی آئینه صفائی درونانی رود انوار الهامات بر دروانی اعظمی



از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت محمد و آلش تانی مرتبه بیان طالع خاص حضرت عثمان غنی

شمع کاشانیهات و عرقان مصطفی آئینه صفائی درونانی رود انوار الهامات بر دروانی اعظمی



اما بعد این کلمات لطیبات و حروف عالیات که هر نقطه ازان مرکز پرکار و لهای بقیار است و بر آتش محبت
ذاتی سپید چشم زخم انگیار و حال زینت بخش رخسار عروسان حقائق و درو کمال بصارد و بیان
و قرائت دره انما حسبت اندر یابی حواج احدیت که می طلوعی باطن از کان غواهی بسا حل آورده
و نافه جان بخشی مست از ناز آهوی بی که چو بیت که بیان بیان سیاهی بخیل آورده اغنی الله عما فیه
بهدا الهدی و روح مشام ارواحهم بهدا الله سیم به زیر یک نقطه اش چون نافه پر شمیم صل جانان
میزنیم بر علی آن کر پروت و در ز کام است به چید و اند نافه اش گرد و مشام است به سمرایم مدح آن شیخ
غواص به کم غریبه را چون دره رفاص به همین فرزند فاروق است چون آب به کنون نطق از زبان
او کند آب به سمرایان سحر اخلاق فاروق به زیر شقصت تریاق فاروق به چرخ نقشبند بهفت محفل
حکایتش نقشبند غیر از دل به غوث الخلائق غواث الحقائق سراج الوصول تسلیح القبول خیریه الرحمة
در فیه الحکمة شرف القلوب مشرق النیوب لیس عمل حبه اکمل حدیقه الاخیار حدیقه الاحبار نور الطریقه
نور الحقیقه زین العالمین علی الین فی روه المن عوده الی امارات الاراده مرقاة الحیة مطمح الی عز و الاشارات

علوم که قبضه تحریر یافت در آن فکر و حیرت که آیا مقبول مرضی بود یا نه نگاه داشت گشته شد و نشاءت
 و اشارت گشته فرمودی آنروز فرمودند که دوش بند آورد و اندوختن را بختند که اینها را بعلوم که نوشته یی
 هر چه در گفتگوی تو آمده همیشه مقبول و مرضی است که اشارت نوشتنهای من کرده فرمودند اینها را بگفتیم
 و بیان است و در آن وقت همه آن علوم را بنظر نیز داشتند و من بر یک یک اجمالاً و تفصیلاً نظر
 میکردم سیاه و صوفی که وقتی مراد را انداخته بودی بود همه را در آن حکم داخل یافتیم الحمد لله علی کل حال
 پس قلم محترم را بکارش اسرار قدم جریان دادند و چون آن جلد بنویسد مکتوب رسید که مطابق اسما
 حسی است بر بیان ختم شد در سال که تاریخ آن از نور الخلق بود بدست بعضی کاتب که بعد از آن
 بر منصف گذارش و صحیفه نگارش آمد الا یر النیب الیه بحسب تطبیق زمانه در ریگانه بیت و تفریق
 بحر و دکانی به تن تحریر را روی و جا بدم از آینه سازد نور نایل بودم او صیقل آینه دل همی الا بیان
 و الفرقان محمد نعمان بن شمس الدین عجمی الشیرازی بزرگ البخاشانی سلمه الله و ابقاء که از کمال خلفا و بزرگ
 حضرت ایشانند و با مرعای آنحضرت در صوفی و دکنی بنهای برید و مروج این طریقه علیه انداخته اس نمودند که
 آن لای نشوره را فراهم آورده و فیض جلد ثالث روی کار آید یا جابت مقرون گشت و چون جمع
 کاتبی بی و چند رسید میان حضرت سیادت پناه و خادمان این درگاه مهاجرت صورتی ضروری را عمل گشت
 و حضرت ایشان از بیروت روزگار طویل خمیه فی نظیر تحریر معارف و تقریر میکاشف نماید تا آنکه کتاب
 هدایت خداوندی جل شانه بعد از چندین ساله آنروز مندی این ضعیف که نام او در آخر مکتوب اول این
 جلد بقلم شریف رفته در سپیده که از لفظ خاک نشین برین است بخاک نشینی مقیم علیه است سعادت
 مقارن آن در یکا لسان الغیب و انوب بنان حضرت ایشان در توج تقریر و جوشش تحریر آمده و از
 غایت رحمت و عنایت آن غریب نواز این کسری که آن مسودات و نقل آن از سواد به باقی رساند
 گردید و با تمام جلد ثالث در چنان سال که از لفظ ثالث نیز معین است سرفرازدند و چون شمار کاتب
 بعد و سینه رسید که موافقت آن بعد و حروف باقی بود است و البته اعتبار تقریر بر آن حاجت شد
 و زیار بر بیان انجام یافت در سالیکه کاس الراحین ملوح است بعد از آن مکتوبی را که نیاز می نمود
 جدید و اسرار غریبه ظهور یافته بود فرمودند که مسکته انعام گردد و چنان شد که با لحاق آن مطابق هر
 سو قرآنی میان شد الحمد لله و لا و آخر او باطن اطلاب را ازین مانع پرفاذه قوت جان و قوت

این کتاب
 در کتابخانه
 حضرت شاه
 عباس
 در شهر
 اصفهان
 در کتابخانه
 حضرت شاه
 عباس
 در شهر
 اصفهان
 در کتابخانه
 حضرت شاه
 عباس
 در شهر
 اصفهان

ایمان بآدمی يوم التناد و بحق الحق التادوی الی سبیل الرضا و مکتوب اول بسیار در پناه میر محمد نمان
 و جواب سوال اعلاز اقربیت افعال به صفات و ذات و بسبب جل سلطان و رد یافت
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله سلام علی عبادہ الذین اصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و مولی یافت
 تصدیق بسیار کشیدید حضرت حق سبحانه و تعالی سخی ایشان را مشکوگر گردانید چون مکررا از اقربیت
 افعال صفات و ذات و ارجی جل سلطان و تفسار نموده اند و اول این بیان اند و بفرموده انچه
 و اینها بداند که هر شیئی با ماهیت خود آن شیئی شئی است و از برای ثبوت ماهیت مر آن شیئی را هیچ
 جعل جاعل در کار نیست که ثبوت شیئی نفس خود را ضروری است از اینجا گفته اند که جعل در نفس ثبوت
 ثابت نیست و ماهیت مجعول نیستند و جعل جاعل از برای افعال و امیات بوجود در کار است و فعل اصباح
 در افعال ثوب است به لون آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گویند که آن محال است که تفصیل
 حاصل است پس جعل در نفس شیئی نباشد بلکه در افعال شیئی بوجود شد پس ثابت شد که شیئی با ماهیت خود
 خود شیئی است و انجمنی در نظر کشف و در ظل شیئی و عکس شیئی منفرد است که عکس و عکس با ماهیت ظلی و
 عکس خود ظل و عکس نیست بلکه با ماهیت امیل خود ظل و عکس گشته است چنانچه ماهیت ندارد و جهان
 ماهیت اصل است که ظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چنانچه حاصل خود
 ظل است نه بنفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال و ارجی است جل سلطان ناچار افعال که اصول
 اویند از عالم با عالم اقرب باشد و همچنین افعال ظلال صفات و ارجی اند جل شان ناچار صفات با عالم
 از عالم و از اصول عالم که افعال باشد اقرب باشد که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت
 و اینست که حضرت ذات جل سلطان اصل جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالی با عالم انما و از
 افعال و صفات و ارجی اقرب باشد نیست بیان اقربیت او تعالی که در حیرت و تحریر و بیان آید مطلقا اگر بر سر
 انصاف بیایند محتمل که قبول انجمنی نمایند و اگر قبول نمایند غم نیست که خارج از بحث اند و چون درین
 بیان مقدمات متقوله نیز مندرج است اگر سیادت پناهی شمس الدین علی را نیز در مطاعه این مکتوب
 شریک سازند گنجایش دارد و نوشته بودند که شروع در جلد ثالث مکتوبات نمایند چنین کنند که اول
 در هر چه صلاح به بنشیند محتمل که مبارک باشد و چون میر شارالیه تقویض این امر بنمایند فرمایند که فخر را
 مستعد سازند و یک نقل آنرا بفرستند و مسودات را بحفاظت نگاها رند شاید محتاج افتد

و دیگر فقیر در رفتن و ماندن شما حیران است از یک جزو این ملاقات شاست بر نفس شما لب نمیتواند کشد و
 و بماندن هم دلالت نمیتواند نمود که مبادا سبب فوت مصالح جمع کثیر باشد. انقدر هست که اگر بروند
 خواهد محمد با شرم را فرستند که چند روز در صحبت باشد و اخذ بعض علوم و معارف نماید که چون
 قابل ظاهر میشود و مشارالیه برای شماست و مذاق و آن شما استفسار را با باد حواله فرمایند که جواب
 گرفته بخدمت شما رساند و السلام مکتوب دوم بحضرت جامع الاسرار و العلوم مخدوم زاد با گرامی
 خواجہ محمد مصطفی سلمه الله تعالی در دریافت و در مواظب و انقطاع از خلق و توسل کتب یا حضرت حق
 سبحانه تعالی الحمد لله رب العالمین فی السراء و الظہر ان فی الیقین العشر فی النعمه و النعمه و فی الزمیر و الزمیر
 و فی الشدة و الرخا و فی العیطة و البلا و السلام و الصلوة علی من ابدا له و ما اتبع
 رسول نحو ابتلاء لهذا صارت رحمۃ اللعالمین سید الاولیین و الاخرین فرزندان گرامی وقت ابتلا هر چند پیش
 و پیوست اما اگر فرصت دین مختتم است که درین وقت چون شما را فرصت داد و اندام خدا جل شانہ
 بی آلوده متوجه کار خود باشد و یک لمحہ و لحظه فراغت بر خود تجویز نکنند و یکی از سببها اینست که ظالی آران
 نباشد تلاوت قرآن مجید و ادک نماز بطل و قراۃ و تکرار کلمہ طیبہ لا اله الا الله باید که بکلمہ لا نفی الله
 تا سوا او نفس نمایند و دفع مقاصد و مرادات خویش کنند مراد خود طلبیان دعوی الوهیت خود گردان
 باید که هیچ مرادی را در ساحت سینه گنجایش نبود و هوس در تخیله نماند حقیقت بندگی مستحق شود و مراد
 خود خواستن تسلیم دفع مراد مولای خود است و معارضه کردن است بصاحب خود انیمنی مسلم نم نفعی مولا
 خود است و اثبات مولویت خود قبیح این امر را نیک دریافت نفی الوهیت خود نمایند تا زمانی که از
 هواد و هوادها تمام پاک گردند و جز مراد مولا مرادی نداشته باشند انیمنی جنایت الله سبحانه است
 که در ایام طلب و در اوقات ابتلا بسوگندت میسر گردد و در غیر این ایام این هواد و هوادها سبب پاک شدن
 است در گوشه باخزیده باین امر مشغول باشند که فرصت نیست و در زمان نفس اندک را بسیار قبول نمایند
 و در غیر زمان فقر و بیاضات و عیال و غایت شاقه در کار است خبر شرط است ملاقات واقع شود یا نه نصیحت
 همین است که مراد و هوس نماند و الله خود را نیز با انیمنی مطلع سازند و دلالت نمایند باقی احوال این نشان
 چون گذرنده است چه در عرض بیان آرد بر خردان شفقت دارد و بفرمانند ترغیب نماید و اهل حقوق را
 تا نمایند از جانب راضی سازید و به اسلام ایمان می و معادین باشد مکرر و مکرر نوشته میشود این وقت را

بامور باطل صرف نکنند و بغیر ذکر الهی جل شانہ باید کہ هیچ چیز نزد او نگذارد اگر مطالعہ کتب تکرار طلب بود وقت ذکر است
 ہو یا بے نفسانی را کہ الباطل اندر سخت لا آید تا تمام متغی شوند و هیچ مرادی و مقصدی در سینه نماند
 حتی کہ اخلاصی من کہ بالفعل از اہم مقاصد شماسست نیز باید کہ مراد شمان باشد و بتقدیر و فعل و ارادہ او
 تعالی راضی باشید و در جانب اثبات کلمہ طیبہ غیر از غیب ہوت کہ در اسرار سلوات و تحلیات مستحب
 نباشد غم جوئی و سر او چاہ و باغ و کتب و اشیا و دیگر خود سہل است باید کہ هیچ چیز مزاحم وقت شمان شود و غیر از
 رضیات حق جل علما و مرضی شمان باشد اگر مے مردم این ہمہ اشیا میرفت کہ در حیات مارفتہ باشد هیچ
 فکر نکنند اولیاء این امور را یا اختیار خود گذارند یا بختیار او تعالی این امور را بگذارد و شکر بجائی
 و امید است کہ از خلصان شایم بفتح لام جا نیکنہ نشسته اند ہزار و اطن الحارند حیات چند روزہ ہر جا کہ گذرد
 باید کہ بنیاد حق جل شانہ گذرد و حاملہ دنیا سہل است متوجہ آخرت باشند والدہ خود را تسلیم بدین و ترغیب
 آخرت نمایند مانند ملاقات یکدیگر اگر حق سبحانہ تعالی خواستہ باشد مسیر فرادہ شد و الا بتقدیر او تعالی راضی
 و دعا کنند کہ در دار السلام جمیع گردیم و ملا فی ملاقات دنیا را بیکرم او تعالی در آخرت و الدنایم الحمد
 علی کل حال مکتوب سوم بسیاوت آب میجرب اللہ مانگیوری و رو یافتہ در بیان حق کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ
 الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی لا الہ الا اللہ نیست هیچ احدی کہ استحقاق الوہیت
 و جودیت داشتہ باشد مگر خدای بی ہتای جل شانہ کہ واجب الوجود است و از سمات نقص و
 جد و ثمنہ و بر است زیرا کہ مستحق عبادت کہ عبارت از کمال تذل و خضوع و انکسار است کہ
 است کہ جمیع کمالات اور اثبات است و جمیع نقائص از وی سلوب است و ہمہ اشیا از وی وجود و
 وجود محتاجند و او هیچ چیز در هیچ امر محتاج نہ و نافع و مضار است و هیچ بے اذن او هیچ کی ضرر و نفع
 نمیتواند رسانند این چنین کس با این صفات کاملہ غیر او قائل نیست و شاید کہ باشد چہ اگر غیر این
 صفات کاملہ بے نیادتی و نقصان متحقق شود و غیر نحو اہل بود لان العیزین متایران و لا تمانیز شمر
 اگر اثبات غیرت با ثبات تمایز نائم لازم مے آید نقص او کہ فی الوہیت و جودیت است زیرا کہ اگر
 جمیع کمالات اور اثبات نکنیم تا تمایز پیدا کنند لازم مے آید نقص او همچنین اگر جمیع نقائص او
 سلوب نائم نیز نقص لازم است و اگر اشیا از وی محتاج نباشد برای چہ مستحق عبادت ایشان بود و اگر اشیا
 از اشیا و امری از امور محتاج بعد ناقص باشد و همچنین اگر نافع و مضار نباشد اشیا را

بهر احتیاج بود و مستحق عبادت ایشان باشد و اگر کسی بی اذن او یا ضار و نفع تواند رسانید
 او بکار نمی افتد و مستحق عبادت نیانند فلانیکون الحاصل بنده الصفات کامله الا واحد لا شریک له و
 لا شریک للعباده الا هو الا واحد القهار سوال اگر چه تمایز باین صفات بنحویکه بسین گشته است متعارف
 نقص است که منافای الوهیت معبودیت است اما اولی که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که با شایسته
 اگر در هیچ نقص لازم نبود هر چند با آن صفات را ندانیم که چیست جواب آن صفات نیز غالی نیست
 از صفات کامله است یا از صفات ناقصه هر تقدیر محذورند و در مذکور لازم است هر چند با آن صفات انحصار
 ندانیم که چیست اینقدر معلوم است که اندک کمال نقصان خارج نیست و بر تقدیر نقص انگیز نیست
 چنانچه گذشت و دلیل دیگر بر عدم استحقاق معبودیت غیر حق سبحانه و تعالی آنست که او قالی هرگاه
 در جمیع ضروریات وجودی و توابع وجودی اشیا کافی باشد و نقص و ضرر اشیا یا در سبحانه مراد بود
 و یکی بکار بی حاصل محض بود و هیچ احتیاجی اشیا را با او نباشد پس استحقاق عبادت او را
 از کلام برآید پیدا شود و اشیا را بر اندلست و مضوع و انکسار با او پیش آید که تقدیر کرد و غیر حق سبحانه
 را عبادت کنند و اصنام تراشیده را معبود خود سازند بزرغم فاسد آنکه اینان نزد حق سبحانه عالم
 شایع ما خواهند بود و بتوسل اینها بحضرت حق سبحانه قائلی قریب خواهند نمود و بی غیر او ان
 کجا دانسته اند که ایشان را مرتبه شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه و قائلی اینها را اذن
 شفاعت خواهد داد و بجز او هم احدی را در عبادت شریک ساختن جل و علانها بیت خدا لان
 و خانه است عبادت امر آسان نیست که بهرنگ و جهاد کرده آید و هر عاجزی را بلکه عاجز تر
 از خود را مستحق عبادت تصور کرده شود و همین الوهیت استحقاق عبادت مقصود نیست هر که صلا
 الوهیت دارد و مستحق عبادت است و هر کرا این هلاکت نیست این استحقاق نیست و هلاکت
 الوهیت مربوط به واجب وجود است آنکه واجب وجود ندارد و الوهیت را نشاید مستحق عبادت بود و بی عقل
 آنست که حضرت حق سبحانه را در واجب وجود بی شریک ندانند و در عبادت با او قائلی شرک را اثبات
 نمایند ندانسته اند که واجب وجود شرط استحقاق عبادت است و چون در واجب وجود شریک نبود
 استحقاق عبادت هم شریک نباشد در استحقاق عبادت شریک ساختن متلزم شرک است و حق سبحانه
 در واجب وجود نیز پس بتکرار این کلمه طیب هم نفی شرک واجب وجود یا بد ساخت

و بهم نفی شریک استحقاق عبادت بلکه بهم و احوج و انفع درین راه نفی شریک استحقاق عبادت است که مخصوص
 به دعوت انبیاست علیهم الصلوات و التحیات و التسلیات مخالفان که ملتزم ملت انبیاستند علیه السلام
 و التسلیات نیز بدلائل عقلیه نفی شریک وجوب وجود نمایند و واجب الوجود جز یکی را ندارد جل شانہ
 اما از محال استحقاق عبادت فافکنند و از نفی شریک استحقاق عبادت فارغ از عبادت غیر
 تحاشی ندارند و از عارت و یرکاسل نورزند انبیاء علیهم الصلوات و التحیات که بهم و ینمایند
 و رفع استحقاق عبادت غیر میفرمایند مشرک بلسان این بزرگواران آنکس است که بعبادت
 غیر حق سجده گرفتار است اگر چه چینی شریک وجوب وجود قائل باشد چه اتمام انبیاء نفی عبادت ماسوا
 حق است سبحانه که بعمل و معامله تعلیق دارد و مستلزم نفی شریک وجوب وجود است پس تا زمانیکه کسی
 بشرائع این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیات که منی از نفی استحقاق عبادت ماسوی است
 مستحق نشود از شرک نرهد و از شعبهای شرک عبادت الهی آفاقی و انفسی نجات نیابد که شرائع
 انبیاء علیهم الصلوات و التحیات متکفل این معنی است بلکه مقصود از بعثت شان تحصیل این است
 است و در غیر شرائع این بزرگواران نجات ازین شرک میسر نیست و توحید الهی الزام ملت ایمان
 علیهم الصلوات التحیات ممکن نه قال اللہ تبارک و تعالی ان اللہ لا یغفر ان یشرک به برادر الکفریه دارد
 اللہ سبحانه تحصیل ان برادر لا یغفر ان لا یلزم بالشرائع لان عدم التزام الشرائع لازم للشک فکذا الملزم
 و ارادوا لازم مخدع مایومیم من ان الشک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فاما وجه
 و تحیل ان یکون معنی ان یشرک به ان یکفر به لان انکار الشرائع کفر یا بدعت سبحانه فلا یغفر و الحاقه بین
 الشک و الکفر بالتخصیص العموم فان الشک کفر خاص من مطلق الکفر فذکر الخاص و ارادوا العام مخدع
 مایومیم من ان الشک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فاما وجه التخصیص باید دانست
 که عدم استحقاق عبادت مرعیتی سبحانه را بدیهی است لا اقل حدی است کی معنی عبادت را اینک
 فهم نماید و غیر حق سبحانه را اینک تامل کند بی توقف حکم بوجوب استحقاق عبادت نماید مر آن غیر را مقدم
 که در بیان مخفی آورده میشود و از قبیل شبهات است که بر بدیهیات نمایند و نقص مناقضه مضار
 برین مقدمات گنجایش ندارد و ایمان باید تا بقدر است درک این مقدمات نماید بسیار از بدیهیات است
 که بر اهل ایمان قاهر همان مخفی مانده است و همچنین جمعی که به مرض ظاهر و علت باطن گرفتار اند

بیهیات جلیه و خفیه بر ایشان مخفی است سوال در عبارت مثل ملائقت قدس الله تعالی اسرار هم
واقع شده است که هر چه مقصود است بمقدور است یعنی این عبارت چیست و محلی که از صدق دارد و
که ام است جواب مقصود شخص متوجه الیه آن شخص است و آن شخص تا جان دارد و تحصیل آن مقصود
خود را محال نماید هر قسم دل و انگار که در تحصیل آن پیش می آید عمل میکند و تقاعد
نمیزد و زود نمی مودای عبادت است که بینی از کمال دل انگار است پس مقصودیت شی
ستلزم جودیت آن نمی باشد پس نفی مقصودیت غیر حق سبحانه تعالی وقتی مستحق شود که غیر حق سبحا
جل و علا مقصودی نماید و مراد او جزا و تعالی چیزی دیگر نباشد و تحصیل این دولت مناسب حال
ساک است یعنی کمال طبع لا اله الا الله مقصود الا الله است چندان تکرار این کلمه باید نمود که از مقصودیت
خیر نیازی و نشانی نماند و مراد جزا و تعالی هیچ چیز نبود تا در نفی مقصودیت غیر صادق بود و در رفع آن
مستثنی باشد و این قسم نفی آن مستثنی نمودن و از نفی مقصودیت یعنی مقصودیت غیر آن هر چه
کمال ایمان است که بولایت ملو ط است و نفی آنکه هوای سوط تا نفس طسنگرد و اینجی شرفیت
و طینت نفس بعد از کمال فنا و بقا مقصود است و در ظاهر شریعت غرا که نبی از غیر سولت است
شعرا از دفع مرج عبادت که بر ضعف مخلوق گشته اند آنست که اگر تحصیل مقصودی عبادت باشد
سبحانه سر از رتبه شریعت بیرون اندازد و در حصول آن از حدود شرعی تجاوز نماید آن مقصود مقصود
ای باشد و آله اول و اگر آن مقصود و همچنین نبود و در تحصیل و حصول آن از کتاب نکرات شرعی نماید
آن مقصود و ممنوع شرعی نبود گویا آن مقصود از مقاصد اوست و آن مطلوب از مطالب آن
از بلکه مقصود و افنی الحقیقه می است و آن در مطلوب او امر و لواهی شرعی و تعالی پیش از میل طبع
آن شی مقصود و پیدا کرده است و آن هم مطلوب احکام شرعی است و حقیقه شریعت که کمال ایمان لا اله الا الله
بسم الله مقصودیت غیر مطلوب است چه در غیر مقصودیت غیر حق سبحانه تعالی بسیار است که باید ادوات
استیلا و مراد پس نفی مقصودیت غیر عارضه مقصودیت حق سبحانه تعالی پیدا کند بلکه حصول آنرا
در حصول رفی حق جل و علا اختیار نماید و بخاره ابتدای رساند پس نفی مقصودیت غیر مطلقا و کمال
ایمان ضروری آنکه از زوال و کمال و مومن و محفوظ بوداری بعضی از صاحب دو شان را بعد از
نفی از مشی اختیار صاحب را دارد اختیار میا زند و اختیار و اراد چرایی از و مسلوب گردانیده صاحب

اختیار و اراده کلیه شما این تحقیق این معنی در مکتوب دیگر خواهد خواند و انشاء الله تعالی ربنا اقم لنا کورنا
و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير اسلام علی من اتبع الهدی و اللهم متابعنا لمصطفی علیه علی جمیع الانبیاء
و الصلوات و التحیات و التسلیات و البرکات اتمنا و اکملها مکتوب چهارم سیادت و ارشاد نیا میر محمد نعمان
در تادیل آیه کریمه لایس الا المظرون قال الله تعالی انه یقرآن کریم فی کتاب مکنون لایس الا المظرون
مراد الکرمه یا راد الله سبحانه و رمزی که درین مقام بفتح فاصمه در آیه نیست که ساس نگنند اسرار
مکنون قرآن را مگر جماعه که از لوث تعلقات بشریه پاک شده باشند هر گاه نصیب یا کان ساس اسرار
قرآن بود دیگران چه رسد و رمزی دیگر آنکه خوانند قرآن را یعنی نشاید که خوانند قرآن را مگر جماعه که
نفوس ایشان از هوا و هوس مزیثه پاک شده و از شرک جلی و خفی و از الهافاقه و انفسه پاک
بیانش آنست که مناسب حال بتدی سلوک ذکر است و نفی ماسوس مذکور است بحدی که هیچ از
ماسوی معلوم نماند و هیچ چیز غیر از حق سبحانه مراد او نباشد اگر تکلیف اشیار اربابا و بدین یادش نماید
و مقصودش نبود و چون چنین شود که از شرک پاک گشته باشد و از الهافاقه و انفسه آزاد باشد
درین زمان می رسد که بجای ذکر تلاوت قرآن نماید و بدولت تلاوت ترقیات فرماید پس حصول
انجالت مذکور تلاوت قرآن نمودن داخل اعمال ابرار است و بعد از حصول انجالت تلاوت قرآن
از جمله اعمال مقربین چنانچه ذکر گفتن پیش از حصول این نسبت از اعداد اعمال مقربین بوده است
اعمال ابرار از جمله عبادات است و اعمال مقربین از جمله تفکرات تفکر ساعده خیرین عبادت نموده
او سبعین نخته شینده باشند و تفکر عبارت از باطل بسوی حق همان قدر فرق که در میان ابرار و
مقربین است در عبادت و تفکر ایمان نیز همان قدر تفاوت است باید دانست ذکر می که بتدی را
در اعداد اعمال مقربین بود آنست که از شیخ کامل مکمل اخذ نموده باشد و مقصودش سلوک طریقت
بوده الا آن ذکر نیز از جمله اعمال ابرار است و الله سبحانه الملم الصواب و السلام علی من اتبع الهدی
و اللهم متابعنا لمصطفی علیه علی آله الصلوات و التسلیات اتمنا و اکملها مکتوب پنجم
سیادت و ارشاد نیا میر محمد نعمان در بیان بعضی از احوال و اذواق خاصه حضرت ایشان نظر العالی
الحمد لله سلام علی عبادہ الذین اصطفی مخفی ننماید که تا زمانیکه بنایه الله سبحانه آن عنایت بصورت
جلال و غضب او تعالی تجلی نقرصه و مجوس نفس زندان نکشتم از نگنای شهود با کلیه تم و از پس

کو چهای ظلال خیال و مثال تمام نبرایم و در شاه راه ایمان بخیب مطلق العنان بخت نموده و از حضور
 بنیاده عین بعلم و از شهود باشد لال بر وجه کمال نه پیوسته و نه دیگران عیب عیب دیگران را نه بزرگ
 کامل و وجودان بالغ نیافتم و شریکهای خوشگوار بے ننگ و بے ناموسی و مرابا بے مزه و از خوار
 و سوائی را نچشم و از جمال طرح نلاست خلق خطا گرفتیم و از حسن بلاذ جفا مردم مخلوق نداشتیم و کاش
 بین بدی افسال گشته با کلیه ترک اراده و اختیار نکردم و رشتنهای خلق آفاق و انفس را تمام و کمال
 نگزستم حقیقت تفرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست نیاوردم و
 قطاس رفیع المنزله استغنا می حضرت حق سبحانه را که مخوف بسراوقات غلظت و کبریا بے است
 مشاهده نمودم و خود را بنده خوار و زار و ذلیل بے اعتبار و بے نهرو بے اقتدار و بکمال احتیاج
 و افتقار معلوم ساختم و ابروی نفس لا ماده بالسوء الامارم ربی ان بی بغفور رحیم
 اگر بعض فضل تو اتر فیض و واردات الهی جل سلطان و توالی عطیات و انعامات ناشناهی او سبحانه
 درین محنت که شامل حال این شکسته یال میشد نزدیک بود که معامله میاس رسد و رشتن امید
 گشته کرد و الحمد لله الذی علان فی عین البلاء و اگر منی فی نفس الجفاء و حسن بی فی حالت
 الفناء و وقفه علی الشکر فی السراء و الفراء و جلیانی من متابعی الانبیاء و من مقتفی آثار
 الاولیاء و من محی العلماء و الصالحین و صلوات الله سبحانه و تسلیات الله علی الانبیاء و اولاهم اهل مصیبت
 ثانیا مکتوب ششم بشارت آگاه شیخ بدیع الدین و بر بیان آنکه ایلام محبوب از انعام او و جلال
 از جمال او محبوب تر است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که بمصوب
 شیخ فتح الله ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این لفظ
 و صیقیل زنگار ایشانست باعث قبض و کدورت چرا باشد او اهل حال که فقیر باین قلعه رسید
 محسوس میشد که انوار طمانت خلق از بلاد و قری و در رنگ سحابهای نورانی پے پے میرسند
 و کار را از حقیض با وج میرزند سالها تربیت جمالی قطع مراحل نمیدوند الحال تربیت جلال
 قطع مسافت نمیدوند و در مقام صبر بیکه در مقام رضا باشد و جمال و جلال را مساوی دانند
 نوشته بودند که از وقت ظهور رفته اند و ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد
 که چهای محبوب از ذوقی او بیشتر لذت بخش است چه بلا باشد در رنگ عوام سخن کرده اید و

دور از محبت فائده رفته اید بخلاف گذشته جلال را بیش از جمال انکار ندهد و ایلام زیاده از انعام
تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بر او خود است و در جلال و ایلام خالص مراد
محبوب است و ظلاف مراد خود است مراد اینجا وقت و حال سابق است و دشمنان یا سنیما از زیادت
حرمین شریفین نوشته بودند چه مانع است حسنا الله و نعم الوکیل مکتوب پنجم سیادت پناه
سیر محب الله مانک پوری در بیان تحمل ایذای خلق بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
سیر مانند که صحیفه شریفه سیادت پناه اخروی سیر محب الله رسید فرحت فراوان رسانید از تحمل
ایذای خلق چاره بنمود و از صبر برجای اقرار بگذرند قال الله تعالى امر المحبب علی آل
الصلوة والسلام و احبهم صبراً و لو انهم من الوجل و الاستعجال لهم نكح و سکونت انعام همین ایذا
و جفاست و شاد و مقام فرار اید از آن نیک آری شکر پرورده تاب نماند و چه توان کرد و بیست
هر که عاشق شد اگر چه نازنین علم است نازکی که راست آید بارجی باید کشید اندراج یافته بود اگر
اجازت باشد در آله آباد منزل اختیار کنیم منزلی تعیین نمایند تا از افراط جفای آنجا رفته نفس است گفته
نهاد و طریق الرخصة و طریق التوبة الصبر التعلل علی الايذاء و درین موسم ضعف بر فقیر غالب آمد
چنانچه معلوم شماست ازین جهت بجز کلمه اقتصار نمود و السلام مکتوب ششم بجناب آگاه و دانا
محمد صلیق در بیان احسانه غیب ظلیت شود و نمود و محبت شکار غیب مقابل شود دست کشاید
ظلیت دارد و غیب ازین شوب بمرست پس از شود و اکمل باشد لیکن هرگاه سید البشر علیه علی الله
الصلوة والسلام در شب مخرج بدولت رفته مشرف شده باشد شکوه او را در اوقات ظلال است
و از شوب شایسته ظلیت اقدس است چرا و حق او علیه و علی الله الصلوة والسلام غیر اکمل آرزو بود و
غیب از برای رفع ظلیت بوده چون رفع ظلیت با کلیه و رعین حضور میر شود غیب چه در کار بود این دو
است که مخصوص سید الکونین است علیه علی الله الصلوة والسلام و اکمل تالیا ان او را علیه علیه
الصلوة و التسلیات از مقام بر تعبیت و وراشته نیز نصیب است چنانچه رویت نیست شود و
شاهد هم نیست از ان مقام تعبیر غیب بهترین عبارات است تفصیل آن مقام بگفت راست نمی آید
پس باینده یافت خود خواهد دریافت و هو را ذکر آن لایب الاقل البقیل و السلام
مکتوب پنجم بیاد و ارشاد پناه میر نعمان در بیان آیه کریمه ما انکم الا رسول فخذوه

الایة بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تبارک وتعالی ما اتکم الرسول فخذوه وما نهيکم عنه فانتهوا
 واتقوا الله ذکر التقوی برب ذکر الاشتغال للاوامر والانتها عن المنای اشارة الى
 اهتمام الاستمارة الذی هو حقيقة التقوی وانه هو ملاک الدین قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم وبارک ملاک ویکم الودع وقال علیه الصلوة والسلام فی موضع آخر اتقوا الله بالرقعة
 شیخا ودر الرقة هو الودع والوجه لهذا الاهتمام والله سبحانه اعلم بالصواب ان الاستمارة اعم مجرد وکثر
 نقلا لانه یوجب فی ضمن الاشتغال البقی لان الماتین بالامر انتمار عن ضده ویهو ظاهر واما کثرة
 دفع الاستمارة لیزید حبه وکثره فلهذا مخالفة محضه مع النفس لاحتل النفس فی خلاف مودعة
 الاشتغال فان النفس قد تیلذ فی کل ما یزید فیها مخالفة مع النفس بالشک ان اکثر
 دفع واقرب طرق الی النجاة فان المقصود الاصل من التعلیل ان الله سبحانه قد امر النفس
 لانها انقضت بمبادیات الله سبحانه ورونی الحریث التقوی عاون نفسك فانهما انتهیت بهما الی کل
 طریق من طریق السبل تكون رعاية الاحکام الشرعیة فیما کثیرة یکون اقرب طرق الی الله سبحانه
 لوجود کثرة الخالق مع النفس الا وهو طریق التفتیش لانهما قال سیدنا وعلینا الشیخ
 بهما والذین الشیخ بفتشیدة من صوره احدث طریقا اقرب طرق الی الله سبحانه بوجود کثرة الخلق
 مع النفس الی ان زیادة رعاية الشرعیة فی هذه الطريقة فیما لا یخفی علی النصف الفطن
 الخالص طرق السبل ومع ذلک نتیجة زیادة الصلاح فی بعض الریاض والله سبحانه اعلم بحقیقة العمل
 ویهو سبحانه و نعم الوکیل وعلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله وعلیه وسلم وبارک والسلام علی من اتبع الهدی
 مکتوبات امام ربانی وارشاد نیا میر محمد نجمان و تفسیر کتبه واذاسا لک عبادی غنی فانی قریب
 الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی قال الله تعالی واذاسا لک عبادی غنی فانی قریب
 قریب حضرت حق سبحانه تعالی هر چند چون و چگونه است الا هم را آنچه گنجایش جو لاگاه است اقرب
 اوست تعالی که از حیطه و هم خارج است و از دایره خیال بیرون است اقرب و ان بسیار اند و اقرب
 و ان قلیل نهایت قرب تا حصول اتحاد است هر چند اتحاد هم مجرد و هم است و اقرب از
 گذشت اتحاد است و در جانب قرب اگر چه عقل از خود نزدیکتری را غیر از عید تصور نکنند این از
 کویة نفسی عقل است که بدور بینی عاده کرده است و از خود نزدیکتری را دور یافته و السلام

مکتوب یازدهم بسیار است پناه شمس الدین علی خلجی در بیان جامعیت انسان که مرکب از اجزاء
عشره عالم امر و خلق است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید الهی و سلام علی اعباده الدین اصطفی
آدی نسیم الیت جامع که مرکب از اجزاء عشره است از عناصر اربعه و نفس ناطقه و قلب و روح و سهو خفیه
و اخفی و قوی و جوارح دیگر که در انسان است همین اجزاء است و این اجزاء با یکدیگر متضاده اند تضاد
عناصر اربعه با یکدیگر با هر سه و همچنین ضدیت عالم خلق با عالم امر هویدا است و پنجاه عالم امر یکی
یا مری مخصوص است و یکمالی منسوب و نفس ناطقه خود خواهان هوای خود است هیچ یکی مری فرد و
شماره دارد و عنایت خداوندی جل سلطان این اشیاء متضاده را بقدرت کامله خود سورت هر کدام
را انکسسته جمع فرموده است و مزاج خاص و بیات و وحدانی عطا نموده بعد از حصول مزاج خاص
بیات و وحدانی بحکمت یافته خود صورتی او را بخشیده است تا خطا از برای متفرقه متضاده او نماند
این مجموع را ستمه انسان گویند باعتبار جامعیت و حصول بیات و وحدانی بشریت استعداد خلقت
شرف ساخته این دولت بعد از انسان هیچ یکی را پیدا نشود است عالم کبیر اگر چه بزرگ است
اما از جامعیت خالی است و از بیات و وحدانی بی عیب این مایه را و ترجیح افراد انسانی ثابت است
و عوام و خواص انسان در ضمنی شرکت دارند باید دانست که اشرف اجزاء عالم کبیر عرش مجید است
و تجلی مخصوص بآن فوق تجلیات اجزاء دیگر است زیرا که تجلی جامع است و آن ظهور مستحق اسماء
وصفات و حجب است قنالت و تقدس و ایضا آن تجلی و امی است تجلیش استوار ندارد
و قلب انسان کامل که مناسبت بعرش دارد و آنرا عرش الله بخوانند از آن تجلی عرش
نعیم و افراد و خط کامل غایتی مافی الیاب آن تجلی کلی است و این تجلی نیست بآن خودی
است اما قاب فریتی دارد که در عرش نیست و آن شعوبه تجلی است و ایضا قلب ظهور است که گرفتار
انظار خود دارد و تجلیات عرش که ازین گرفتاری خالی است پس ناچار قلب را به واسطه این شعوبه
و گرفتاری رفتی ممکن است بلکه واقع زیرا که محکم لکثر من احب قلب یکدیگر است کیان گرفتار
دارد و مفتون نیست او است اگر محب اسماء و صفات است با اسماء و صفات است و اگر غیبت است
قنای و تقدس بعیت آنجا درست کرده و از گرفتاری اسماء و صفات در گذشته بظلال عرش
محیی که تجلی مجرور از اسماء و صفات و رفتی او غیر واقع است و السلام کس و سید و از و هم

سیادت پناه میر محمد نعمان در خواند تضرع و نیاز و ذکر تلاوة قرآن طول قنوت در نماز الحمد و الله و سلام
 علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ سیادت پناه افوی وصول یافته مسرور گردانید نوشته بودند
 که دعا و تضرع و زاری و دوام التجا بحضرت حق سبحانه بهتر است یا ذکر گفتن بهتر باین روش مفروض
 نیکو تر از ذکر گفتن چاره نیست با اینهمه هر چه جمیع شود و ولست ندار وصول نیکو نهاده اند چیزی را
 دیگر در رنگ ثمرت و تسلیج ذکر اند و نیز بر سیده بودند که ازین سکه چیز کدام چیز بهتر است ذکر نفس و
 اثبات و تلاوة قرآن در نماز بطول قنوت ذکر نفی و اثبات در رنگ منو است که شرط نماز است تا
 طهارت درست نشود شروع در نماز ممنوع است همچنین تا محالہ نفی یا انجام نرسد غیر از ضرر ارض
 و واجبات و سنن هر چه کنند از عبادات نافله داخل و بایست اول از اله مرض خود باید ساخت
 که مربوط بذكر نفی و اثبات است بعد از آن بعبادات و محاسن دیگر که در رنگ غذای صالح اند مردن
 را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد است مصرع هر چه گیر و غلته
 علت شود و انجام این محالہ لازم نیست که تعیین نموده آید که آن حالت خود گویا است تمامی
 خود است نوشته بودند که جلد ثلث بنام چه کس سجده شود ازین هم ظاهر افقیر نوشته بودند که با ستم شما
 مسجلی سازند و جواب کتابت شما حالا هم بمان سخن است بهتر از شما که خواهد بود و همواره دل را نکلان
 توان گفت که بجانب شماست و جی از برای شستن شما اگر معلوم نیست هر چند در جوار است اما
 چون از ملاقات خالی است بی اعتبار است بتقریب تقریب آنجا نباشند ملاجذای ارحم الراحمین سیر و متوجه
 وطن شوند و مشتاقان آنجائی را مسرور سازند و اگر وجهی از برای باندن آنجا در دل تصور کرده باشند
 امر دیگر است والدہ محمد امین موفقی باشد و غیبت و آبرو بود و واقعه های دور و رازش که نوشته بود
 بمطالعہ در آمد هر چند چیز های موحش و مکدر بسیار دارد اما نیک است که آخر هر که امام بخیریت میباشد
 فرمایند که ازین قسم اوقات باید که متنبه باشد و توبه و استغفار تلافی نماید تمکات و نیوئی مزخرفات
 فانی لاشی محض است عاقل بآن مقنون نشود و مبتلا نگردد پیش نظر باید که اموال آخرت بود و دوام
 نیکو مشغول باشد چه کار است که لذت تمام در ذکر پیدا شود و چیز های در نظر و آید آن خود داخل
 نمود و لعب است در ذکر هر چند مشقت بود بهتر باشد نماز پنج وقت ادا نموده اوقات را
 نیکو آبی جل شانہ همور دارد و به التذاذ ذکر محطی نباشد و باید که خدمت شمارا غنیمت

و اندک در دنیا جوی شما باشد و شما نیز خلیه بجانب ایشان بروید و بر فی تمام بجانب خود بکشید و ملاکت
 بحضرت نماید و السلام مکتوب سید و سید بیاد است پناه میر محمد الله انکیر بری صدور یافته و تحریر نسخ
 بتا صحت صاحب شریعت غر اعلیه و علی آله الصلوٰه و السلام و متابعت بطریقت بسم الله الرحمن الرحیم
 مکتوب شریف میاد و آیا خوی بر سید محب الله رسید مقتدا مابین که از روستا اعظم اردو و قطرب
 اندراج یافته بود و بوضوح انجا مید نامید می کفر است اسید و اربا باشد و اگر درین دو امر سوخ دارند
 هیچ غم نیست بتا صحت صاحب شریعت غر اعلیه و علی آله الصلوٰه و السلام و اعتقاد و محبت شیخ
 طریقت واقف باشد و بلخی و متفرع بودند که درین دو دولت فتور نرود و دیگر هر چه باشد سهل است
 و تلافی آن ممکن پیش ازین هم نوشته بودیم که چون از سکونت ناپکپور کاره اند به آله آباد وطن
 اختیار کنند تحصیل که مبارک باشد شما عکس فهمیدید لفظ مبارک هم مگر دلالت نمود الخال فی میان
 سخن است اشب بظن و آله که گویند سخت شما را از ناپکپور کشیده بآله آباد برده اند بجا و یا بیجا
 کتب و اوقات بذکر الهی جل سلطان محمود ازید و بر بیچاکس کار نداشته باشد یا ترسم ذکر نفی و اثبات
 باشد و جمیع مرادات را بشکر این کلمه طیب از راحت سینہ بر آید تا مقصود و مطلوب محبوب خدای
 نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود بنویسید یا بگویند یا بخواهید درین طریق ممنوع است باقی روش
 و اوضاع طریق را معلوم کرده اید تا تو این راه تقلید را از دست ندهید که تقیید شیخ طریقت همراه
 دارد و در خلاف طریق او خطره است زیاده چه نویسد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت
المصطفیٰ علیه و علی آله و اصحابه الصلوٰه و التسلیمات اتها و اکملها مکتوب چهارم در سیم بر سیم
 شمس الدین علی در جواب سوال او از وجود واجب تعالی و در و یا نفعه الحمد لله و سلام علی عباده
 الدین اصطفیٰ صیغه شریفه که از روی کرم و شفقت مرسل داشته بودند بطالعه آن محفوظ و ملتزم گشت
 جزا که الله سبحانه و تعالی را اندراج یافته بود هر گاه که ذات حضرت حق سبحانه و تعالی با هیبت خود موجود باشد
 نه بوجود علینا کان و نه بآئینس تعالی میان واجب الوجود که ذات الله سبحانه بلا اعتبار الوجود
 و الوجود است و میان متمتع الوجود چگونه مستحق شود و اطلاق واجب الوجود بر ذات محض از وجوب
 وجود بیچ و جهت و ان نمود اثبات استحقاق عبادت که منوط الوجود و وجود است چگونه خواهد شد و انوار حق
 واجب الوجود بر ذات عظیم الوجود و الوجود بیچ اعتبار خواهد بود و محض و ما جواب این اصول

در جواب سوال
 در جواب سوال
 در جواب سوال

تفصیل در مکتوبی از مکتوبات جلده ثانی که ظاهر انعام یکی از فقیران است اندراج یافته است اگر ملاحظه فرمایید محتمل که خط نماند با لفظه تواند بود که ماهیت و احوال سلطانة خودی خود موجود نه بوجود و اثبات وجوب و اطلاق وجوب در آن حضرت جل شاده از قبیل تنزعات عقل باشد و تشبیه مثل الاصل و خیا نچه وجوب وجود از قبیل تنزعات است امتناع عدم نیز در آن حضرت جل سلطانة از تنزعات است آنجا که ذات بخت است جل و ملا چنانکه نسبت وجوب وجود نیست نسبت امتناع عدم هم نیست چون نسبت وجوب وجودی باشد نسبت امتناع وجود عدم که مقابل اوست نیز هویدا گشت نسبت استحقاق عبادت که متفرع بر وجوب وجود است نیز بطور آید کان الله و لکن محتمل دان

کان من النسب والاعتبارات فاذا ظهرت النسب ظهر التقابل والسلام اولاً و آخراً

مکتوبی که پانزدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان در ردیف یافته در بیان آنکه لذت ایلام محبوب در نظر محب از انعام او زیاتر است الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی سادات پناه خوی میر محمد نعمان معلوم بوده باشد مفهوم شد که هر چند یاران خیر اندیش در نسبت اسباب خلاصی کوشیدند سودمند نیامد الخیر فیما بین الله سبحانه و باره ازین امر مقتضای بشریت خیر پیدا شد و در سینه تنگ ظاهر گشت بولایت زمانی بقصر حق جل سلطانة آنند خزن و تنگ سینه بفرج و شرح صدر ببل گشت و به بقصر خاص و انت که اگر مراد این جماعت که در صد و آزارند موافق مراد حق است جل شانہ پس گره و تنگ سینه بجهنمی است و منافی دعوی محبت است چه ایلام محبوب در رنگ انعام او نیز محبوب و مرغوب محبت است محب چنانکه از انعام محبوب لذت بگیرد از ایلام او نیز لذت میگیرد بلکه در ایلام او لذت بیشتر میباشد که از شایسته حظ نفس و مراد او مبراست و چون حضرت حق سبحانه و تعالی که جمیل مطلق است آزار انیکس خواسته باشد هر آینه این اراده او تعالی نیز در نظر انیکس نهایت و سجاوۀ جمیل است بلکه سبب التذاست و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سجاوۀ این مراد بر چنان مراد است هر آینه مراد اینها نیز نظر مستحسن موجب التذاست فعل شخصی که منظر فعل محبوب بود آن فعل محض نیز در رنگ فعل محبوب محبوب است و آن شخص فاعل بملاقه این نظر نیز در نظر محب محبوب در آید محب محبت است هر چند چنانکه ازین شخص بیشتر منظور بود در نظر محب زیاتر می رسد و آید که نماندگی صورت غضب محب بیشتر دارد و کار و دوگانگان این راه و از گونه است پس بدلی شخص خواستن بوی به بودن مناف

محبت محبوب بود که آن شخص بشیخ مرآت فعل محبوب هیچ نیست جمعی که قصدی آزار ندهد و نظر محبوب بر این
 نیست بظاهر خلایق بیاران بگویند و تنگیهای سینه را دور سازند و بجهاد که در صدد آزار ندهد بنایاشند
 بلکه باید که از فعل آنها لذت گیرند آری چون بدعا ما موریم و حضرت حق سبحانه و تعالی را دعا و التجا و تضرع
 و زاری خوش می آید و دعا دفع بلیه می نماید و سوال عطا و عافیت کند و آنکه مرآت صورت غضب
 گفته شد زیرا که حقیقت غضب نصیب اعداست یا دوستان بصورت غضب است و تحقیق همین
 رحمت است و برین صورت غضب چندان شافع محب و دیوت نهاده اند که چه شرح دهد و نیز در صورت
 غضب که بدوستان عطا میفرمایند بخواب جماعه منکر است و باعث ابتلائی اینها و معنی عبارت شیخ محمد الیزید
 عربی قدس سره معلوم نموده باشند که گفته است عارف را همت نیست یعنی همتی که قصد دفع بلیه شود از عارف
 مسلوب است زیرا که چون بلیه را عارف از محبوب داند و مراد محبوب تصور نماید دفع آن چنان نوع همت
 بندد و دفع آن چگونه خواهد اگر چه بصورت دعا و دفع بر زبان آورد از جهت اشتغال امر دعا و مافی الحقیقه
 هیچ نمی خواهد و یا آنچه میرسد ملتذ است و السلام علی من اتبع الهدی مکتوبات ایشان در دو مجلد بآنانا احمد
 و رو و یا فقه در سر عدم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایای شریکان الحمد لله و سلام
 علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود از احوال و مواجیده علوم
 و معارف این طائفه علیه بیخ نمی یابم مع ذلک و شخص طالب راه را که طریق کفتم خصله تاثیر گشته
 و احوال غریبه پیدا کردند و وجه آن چه باشد بدانند احوالیکه در آن دو شخص پیدا گشته عکس احوال
 شما بوده است که در مرایای استعدا و آنها بظهور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک
 احوال خود نمودند شما نیز ولایت بعلم حصول آن حال استوار کردند و در رنگ آئینه که دلالت بمحصل
 کمالات خفیه شخص نماید و مرایای مکتوب را در او اسازد مقصود حصول احوال است علم بآن احوال
 دولتی است دیگر جمیع راین علم بدین همه جمیع دیگر را نه بهمت مع ذلک هر دو از ادب و ولایت باشند
 و در قرب برابر بودند تا من علم و مناسن چهل مقرر این طائفه است از عدم علم احوال خود را آزار نباشند
 سعی نمایند که احوال حاصل شود بلکه آن احوال گذشته بحول احوال واصل گردند علم باحوال اگر چه توسط
 مسترشان میسر شود قناعت کنند که در مرایای ایشان مطالبه نمایند و از راه نظام خط بگیرند احوال
 باید علم بآن احوال اگر چه توسط میسر نشد امید است که توسط حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام

شیخ ابوالحسن
 مشهور که
 عادت داشت
 نیست در

آگاهی عبارت از چیست بسیارست که دل را در بعضی مشاغلی در بلی ازین آگاهی احساس نماید تشنگی آگاهی
 دوام آگاهی با پیوسته بدانند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب قدس خداوندی جل سلطانیه
 بعلم حضوری که دوام لازم اوست پنج شئیده آید که مخصوص در وقتی از اوقات از نفس خج غافل گردد
 ذہولی نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہول و علم حصولی مقصودست که غایت در بیان است و دو علم
 حضوری همه حضور در حضورست اگر چه ابله ازین حضور و در نقورست و کجھیل و غرورست پس
 آگاهی را دوام لازم آمد و آنچه دوام ندارد نگرانی است مطلوب که اشتباه با آگاهی مذکور دارد دوام
 آن تعدیست که شباهت بعلم حصولی دارد که از دوام قلیل انصیب است و شد المثل الاست علی
 اطلاق علم حصولی و علم حضوری نسبت بجناب قدس و احی جل سلطانیه بر سبیل تشبیہ و تمثیل است چنانکه
 خود نیز بیکر بود قائلے شانه از ضیاع علم حصولی و علم حضوری بیرون باشد. ارباب محفل هر چند آرا
 تصور نتوانند نمود و از خود نیز بیکتری را نتوانند دریافت اما نزدیک ارباب علوم لدنی ازین معنی

و اضح است و بطنایت خداوندی جل شانه بهسودت حاصل بر با آنسان لذت که حتمی لسان امر تا
 رشتہ آدیکر سیادت پناه اخوی چون بر شما حقوق بسیار دارند و از آمدن شما به خصمت در آزارند
 باید که بے توقف خود را در ملازمت ایشان رسانند و کلامی آزار نماند اگر بر خصمت ایشان آیند
 مضائقه بود باید که موافق مرضی ایشان عمل نمایند و بر خصمت بمانند زیاده چه نوبت بکتاب
 هفتصدیم بصلح از ابل از اوت در بیان عقائد و بنیہ و ترغیب بر عبادات شرعیہ الحمد لله الذی ہم

علینا و ہدانا الی الاسلام و جملت من امۃ محمد سعید الانام علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام
 باید دانست کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ نعم علی الاطلاق است اگر وجود است از جناب قدس و تعالیٰ
 محبوب است و اگر بقا است ہم از ان حضرت جل سلطان عطا است و اگر صفات کاملہ است ہم از
 رحمت شاملہ است سبحانہ و تعالیٰ زندگی و توانائی و بینائی و شنوائی و گوئیابی همه از ان
 حضرت جل شانہ مستفاد است و انواع نعم و صنوف کرم از حمد و مدح بیرون است ہم از ان جناب
 قدس مضایق از الہ عز و شرت اومی فرماید قائلے واجب است دعوت و دفع بلا اومی نماید سجاده
 رزاق است کہ انکمال رفعت خود از رزاق عباد را بجلت گناہان شان منع نکند شار است کہ از
 و نور عنو سجا و زینت حرم شان بار کتاب بیثبات نماید حلیم است کہ بر او اخذ و عقوبت شان

استیصال نفریاد کریم است که عموماً کرم خویش از دوست و دشمن یازندار و در محل اعظم این نعم و اعزاز کرم
 انبیا دعوت باسلام است و هدایت بدارالسلام و دلالت بمتابوت سب الانام علیه علی آله الصلوٰه و السلام
 که حیوة ابدی و نعمات سرمدی بدان موصول است و رضای او که تقالے و سبحان زبان منوط باین جمله انعام
 و اکرام و احسان او تقالے لایطرح نشد است و اجله من القرائن انعام دیگران باقی دارد تمکین دوست تقالے
 و احسان شان از قبیل استعاذت من الشیخ سواد من الفقیر نادان در رنگات انانی یا مخفی قرآن از
 و غیبی مثل ذکی یا این امر معروف است بیست گزین من زبان شود هر موی یک شکر دی از زبان تو کرم کرد
 و شک نیست که باین عقل حکم بوجوب شکر نعم منیا بدو تعظیم و توقیر و لازم سید اند پس شکر حضرت
 حق سبحانه و تقالے که نعم حقیقیه است سبحانه ببدیهه عقل واجب گشت و تعظیم و تکریم او تقالے لازم آمد
 و چون حضرت حق سبحانه و تقالے در کمال تقدس و تنزه است و عباد در نهایت تدلس و تلوذ از
 کمال بی مناسبتی چه در یا نب که تعظیم او تقالے در چیست و تکریم او سبحانه در که ام است بسا است
 که اطلاق بعضی امور را بران جناب اقدس ایشان مستحسن اند و فی الحقیقت نزد او تقالے تسبیح
 و تعظیم خیال کنند تو بهین بود تکریم تصور نمایند تحقیق باشد پس تازمانیکه تعظیم و تکریم او تقالے از جناب
 قایل سبحانه مستفاد نشود و شایان شکر او نباشد سبحانه قابل عبادت او نبود تقالے چه چنانکه از نزد
 ایشان باشد نزدیک است که بوجوب و سجد قدح گردد و تعظیم و توقیر و تکریم او تقالے که از ان حضرت
 مستفاد گشته است نیست باین شریعت حق است علی مصدرها الصلوٰه و السلام و التیمه اگر تعظیم
 قلبی است و شریعت حقه مبین شده است و اگر شنای لسانی است هم آنجا مبرهن اعمال افعال
 و ارجح را نیز تفصیل صاحب شریعت بیان فرموده است پس ادای شکر او تقالے منحصر در ایتان
 شریعت گشت قلباً و قالها اعتقاد و اعلا و هر قسم تعظیم و عبادت او تقالے که باور شریعت انموده اند
 شایان اعتقاد نباشد بیکه بسا است که محصل اصداد بود و مستند متوجه فی الحقیقت سید باشد پس
 بملاحظه بیان مذکور عمل بشریعت بمقتل نیز واجب آمد و اگر شکر نعم تقالے بی ایتان آن مستند
 گشت و شریعت و بجز و ارد اعتقادی و عمل اعتقادی از اصول دین است و علی از فروع دین فاعله اعتقاد
 از ایل نجات نیست و خلاصی از عذاب آخرت و در حق او متصور نه و فاعله عمل احتمال دارد که امر او
 مغفون نیست و سبحانه و تقالے اگر خواهد عفو فرماید و اگر خواهد بقدر ذنب عذاب کند و در آن خصوص

بفاقدا اعتقاد است و مقصور بر بزرگ فرو ریات دین فاقده عمل اگر چه عقد شود اما خلود ندارد حق او منقوض است
 و چون اعتقادات از اصول دین است و از ضروریات اسلام ناچار باین آنها نیاید و در عملیات با وجود
 فریفت چونکه تفصیل است حواله اینها بکتاب فقہ داشته شده و ترغیب بعضی از عملیات ضروریه نیز باین
 خواهد نمود ان شاء الله تعالی اعتقادات است الله تعالی بذات اقدس خود موجود است و هستی او تعالی
 بخودی خود است و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را
 بجناب قدس تعالی راه نیست چه وجوب وجود کمینه خادم آن در گاه مقدس است و سلب عدم کمینه
 کما س آن بارگاه محترم و او تعالی یکی است که شریک ندارد و نور و وجوب وجود نه در الوهیت و
 استحقاق عبادت چه شریک وقتی در کار بود که او تعالی کافی نبود و مستقل نباشد و آن نقص است که
 منافی وجوب الوهیت است و چون کافی بود و مستقل باشد شریک بجا نیامد و عبث حی افتد و آن
 علاقه نقص است که منافی وجوب الوهیت است پس اثبات شریک مستلزم نقص احد الشریکین
 گشت که منافی شرکت است پس اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت آمد و آن محال است پس
 شریک باری تعالی محال باشد و او را سبحانه صفات کامله است از حیوة و علم و قدرت و ارادت
 و سمع و بصر و کلام و تکوین و این صفات شمایه را صفات حقیقت گویند که قدیم اند و در خارج
 موجود اند و وجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقهس چنانچه مقرر علماء اهل حق است شاکر الله تعالی
 و غیر از اهل سنت شاکر الله تعالی میم بود و صفات زائده از فرق مخالفان بجهت قائل نیست
 حتی که صوفیه متأخرین ازین فرقه ناجیه نیز صفات را عین غایت گفته اند و بر مخالفان موافق گفته
 اگر چه از نقلی صفات تخاشی دارند اما از اصول و از بنادر عبارات ایشان نفی صفات لادیم است
 مخالفان کمال را در نفی صفات کامله انکاشته اند و عقل خود از نهوس قرآنی جفا کرده بهم الله
 سبحانه سواد المراط و صفات دیگر یا اعتباریه اند یا سلبیه همچون قدم و ازلیت و وجوب الوهیت
 و چنانچه گویند او تعالی صیم و جسمانی نیست عرض جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال محلی نیست
 محدود و متناهی نیست از جهت بی جهت است و از نسبت بی نسبت کنایت و شلیت از جناب
 قدس تعالی مسلوب است و ضدیت ندیت در آن حضرت جل سلطان مفتوح از مادر و پدر و از زن و فرزندان
 پاک و مبرا است که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص جمیع کمالات و مخایات حق است

صفات مکان
 حدوث از
 سلب سلب
 نبودن است

و جمیع نقائص از ان حضرت جل سلطانہ مسلوب بالجدہ صفات مکان حدوث کہ سر امر نقص و شرف است
 همه را از جناب قدس او قائلے مسلوب باید داشت و او سبحانه عالم کلیات و جزئیات است و در نزد
 اسرار و خفیات و در سموات و در ارضین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه میرون نیست بل
 چون خالق جمیع اشیا است سبحانه باید کہ عالم جمیع آنها نیز بود کہ خالق را از علم خلق چاره نمودی و او تبارک
 چندانکہ حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم تجربیات ندانند کہ آن عقل ناقص خود کمال انکارند بخیر
 از کمال بخیر دی زیادہ از یک چیز از واجب الوجود جل سلطانہ صادر ندانند و آن ہم با نجای فطر
 نہ باختیار و آنزیر کمال انکارند عجب جاہلانہ کہ جل را کمال تصور نمایند و اضطراب را از اختیار
 دانند از حیلہ کہ در اندیشا سے دیگر راستند بخیر او را سبحانه عقل فحال از نزد خود تراشیدہ و محدثا
 را با و منسوب دارند و خالق سموات و ارضین را معطل و بجاہلانہ چنانکہ طائفہ نبرذین فخر فیہ
 ازین طائفہ در عالم الوجودینا مدہ است سبحان اللہ چہ ہست کہ این بلیہ ان را از باب مقول
 تصور نمایند و چگونگی منسوب میدانند مگر احکام کا ذہب ایشان را مطابق نفس امری انکارند
 ربنا لا تزعقلونا بعد از ہدایتنا و سبب لنا من کہ ننگ رحمتنا انت الوباب و او قائلے از
 انزل تا ابدا یک کلام شکام است اگر درست از جان یک کلام است و اگر نمی است ہم از ان ہمچنین
 اخبار و استخبار ناشی از جان یک سخن و اگر تو بیت و انجیل است مہبران سخن و دلیل است و اگر
 زبور و فرقان است ہم از ان کلام نشان است و ہمچنین سائر صحف و کتب کہ بر انبیا علیہم صلوات
 و التسلیمات نازل گشتہ تفصیل بیان سخن است ہر گاہ انزل و ابدا باین صحت استدلال انجا
 واحد بود و بلکہ گنجایش آن ہم نہ ارد کہ اطلاق آن استجاہو اسطہ ننگ عبارت واقع است پس کلام
 کہ در ان ہما در شود یک کلمہ بلکہ یک حرف بلکہ یک لفظ خواهد بود و اطلاق نقطہ انجا
 در رنگ اطلاق است کہ بواسطہ نگی عبارت واقع است و الا نقطہ ہم گنجایش ندارد و صحت
 در ذات و صفات آنحضرت جل سلطانہ از عالم چوئی و بیچگونگی است ازین صحت و نگی کہ از
 صفات امکان است پاک و نرفہ است او را سبحانه مومنان در بہشت خوانند و یہ بعنوان چوئی و
 بیچگونگی چہ بدیتی کہ متعلق بہ چوین شود آن سوتہ نیز چوین خواهد بود بلکہ سہ نیز از چوین حظ و
 خواہی تا چوین اتمانہ یہ لایل عطا یا الملک الامطایاہ امر و ازین سہار برخص اخص از لایا ہی خود حل ساخته

مشکفت گردانیده این مسئله فاضله نزد این بزرگواران تحقیق است و دیگران را تقلیدی و غیر از اهل
 سنت و جمیع فرق مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین مسئله قائل نیست و روش حق را
 محل سلطانة غیر این بزرگواران همه محال است انکار نمایند و مستشبه مخالفان قیاس غائب بر شاخص است
 کبریا انصاف است حصول ایمان باین قسم مسئله فاضله بلی نور متابعت سنت سینه علی صاجها
 الصلوة والسلام والتحیة متن درست است لائق دولت نبوه هر سری به باز نیجا نکاشد هر خرس
 عجب است حبیبی که ایمان با دولت رویت نداشته باشد چگونه حصول آن سعادت مستحق خواست
 که نصیب مکر جبران است و این نیز عجب که در بهشت باشد و نه بنین زیر که انچه بتباد از شرع است محمول
 دولت رویت است مرتجع اهل بهشت را و نیامده است که بعضی از اهل بهشت خواهند دید و بعضی دیگر
 نخواهند دید و حق اینها همان جواب حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که رسول
 فرعون فرموده قال الله تعالی حالیا عننا قال فریال القرون الاولی قال علم ما عند ربی فی کتاب
 الانبیل ربی و الانیس الذی جعل لکم الارض مهدا و سلك لکم فیها سبلا و انزل من السماء ماء و ابنا ثورا
 که بهشت و نادر است بهشت بر نسبت حضرت حق سبحانه برابر است که همه مخلوق وین بقای و او را
 سبحانه در هیچ یکی از اینها حلول تشکیل نیست اما بعضی از مخلوقات را لیاقت ظهور انوار و اوجی نیست
 جل سلطانة و بعضی را هست آئینه لیاقت ظهور و در دو سنگ کلوخ ندارد پس تفاوت ازین
 طرف است با وجود نسبت مساوات از آنحضرت جل سلطانة این قاعده یاد و را آنجا که هست
 نه خود نه کلی نه ظرفی نه مظهر و نه است و در دنیا رویت واقع نیست این محل لیاقت ظهور آن دولت
 ندارد و هر که دنیا بوقوع رویت قائل شود کذاب مفری است و غیر حق را سبحانه حق دانسته است
 این دولت درین نشاء اگر میرشد حضرت کلیم الله علیه نبینا و علیه الصلوة والسلامات از دیگران
 با آن حق بود و حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر باین دولت مشرف گشته اند و قرع
 آن در دنیا نبوده است بلکه بر بهشت رفته و دیدند که از عالم آخرت است در دنیا ندیدند بلکه از دنیا
 برآمده با آخرت ملحق گشته و دیدند و او قاعده خالق مسوات و اقصین است و خالق جلیل و بجا است
 و خالق اشجار و درختها است و خالق ماعون و نباتات است چنانچه آسمان را خلق شار با زمین گردانید
 است زمین را خلقی انسان فرین ساخته اگر بیط است با ایجاد او قاعده کابین گشته است و اگر مرکب است

هم خلقی و سبحانه پیدا شده بالجمله جمیع اشیا را از کتم عدم بوجود آورده است و حادث گردانیده قدم غیر او
 سبحانه نشاید و غیر او سبحانه بیخ چیز قدیم نباید جمیع اهل ثنّت بر حدوث ماسوای او سبحانه اجماع
 دارند و بالتفاق غیر او سبحانه قدیم ندانند و کسیکه بقدم اینها قائل شود بتفصیل بلکه بتکثیر حکم نیانند
 امام حجة الاسلام در رساله منقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و حکم بتکثیر جماعه که غیر حق
 را نیز قدیم دانند کرده و جمعی که بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائل گشته اند قرآن مجید تذکیر
 اینها میفرماید لما قال الله تعالى الله الذي خلق السموات والارض وابينها في ستة ايام
ثم استوى على العرش و امثال اینها از آیتهای قرآنی بسیارست سنیعی بود که بحقل ناقص
 خود خلاصت نصوص قرآنی نماید و من لم یحبل الله له نوراً فاما له من نور حیاتیچه عباد مخلوق حق اند
 سبحانه افعال عباد نیز مخلوق او نیز قوالی چه خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از ممکن نیاید که
 بقصور قدرت شسم است و بقص علم شصت که شایان ایجاد و خلق نیست و آنچه بنده در
 افعال اختیاریه او دخل دارد کسب اوست که بقدرت و اراده بنده واقع است خلق فعل
 از حق است سبحانه و کسب فعل از بنده پس فعل اختیاری بنده مجموع کسب بنده و خلق حق است
 و علّا واقع است و اگر کسب اختیار بنده را اصلاً در فعل او دخل نبود حکم مرتش پیدا کند و الخ
 محسوس مشاهده است ببداهته میدانیم که فعل مرتش دیگر است و فعل فحار دیگر و همین قدر فرق
 از برای مغلطت کسب در فعل او کافی است و حضرت حق سبحانه و قوالی از کمال رافت خود خلق خود
 را در فعل بنده تابع قصد بنده ساخته است و بعد از قصد بنده ایجاد فعل در بنده میفرماید پس ناچار بنده
 ممدوح و ملام بود و محاقب و مشاب باشد و قصد و اختیار که حضرت حق سبحانه به بنده داده است
 هر دو جهت فعل و ترک دارد و نیز تفصیل حسن و قبح فعل و ترک را بلسان انبیاء علیهم الصلوٰۃ التسلیمات
 بیان فرموده است با وجود اینکه بنده اختیار یک جهت نماید چاره ندارد از آنکه ملام بود یا ممدوح
 و شک نیست که حضرت حق سبحانه بنده را آنقدر قدرت و اختیار داده است که از عده او امر و نواهی
 شرعیّه تواند برآید چه در کار است که قدرت کامله و بند و اختیار نامشناختی بپای و داده اند بلکه ان
 مصادم بداهت است و مرض قلبی دارد که در انبیا شریعت در مانده است که علی الشریعین ما تدریجیم الیه
 این مسئله از مسائل غامضه کلامیه است نهایت شرح و بیان آن مسئله همین است که در این راق

تسویه یافته است و ان شاء الله تعالی انبیا و اهل حق فرموده اند باید آفرید و بخت و عیال نباید افتاد و
 بیت نه بر جای مرکب توان یافتن و که با پاس پر باید از اخشن به انبیا و علمیم و تسلیمات و تسلیمات و تسلیمات
 که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را بر کاهایت خلق محبوب ساخته است بتوسط این بزرگواران عباد را بجا قیاس
 خود خوانده است و عباد السلام که محل رضا دوست و دعوت فرموده بیدولت باشد که قبول دعوت کریم نماید و از
 ماده دولت او منتفع نگردد و این بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه و تعالی تبلیغ نموده اند همه حق و صریح
 است و ایمان بآن آوردن لازم عقل هر چند محبت است اما محبت ناقص است محبت با الله بیعت است انبیا و علمیم
 و تسلیمات حاصل گشته است که عباد را محل عذر نگذاشته اول انبیا و حضرت آدم است علی نبینا و علی
 و علمیم و تسلیمات و التحیات آخر ایشان خاتم نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیه السلام و علمیم و تسلیمات
 به جمیع انبیا ایمان باید آورد و علمیم و تسلیمات و بهر ما معصوم و راست گو باید عدم ایمان یکی از بزرگواران
 بزرگواران تکرم عدم ایمان است جمیع ایشان علمیم و تسلیمات و چه کلام ایشان تنفیق است و رسول
 دین شان و احد حضرت عیسی علیه السلام که از آسمان نازل خواهد نمود شباهت حضرت
 خاتم الرسل خواهد بود و علیه السلام و علمیم و تسلیمات حضرت خواهد بود و چه یار سا که از خلفاء اکمل حضرت
 خواهد نقشند است قدس الله تعالی سر و تا و عالم و محدث است نیز و کما فی فصول سسته نقل مستخرجی آورد
 که حضرت عیسی علیه السلام بعد از نزول عمل به مذہب امام ابی حنیفه خواهد کرد
 رضی الله تعالی عنه و حلال او را حلال خواهد داشت و حرام او را حرام و ملائکه عباد کرام حق اند سبحانه
 علی نبینا و علمیم و تسلیمات و بدولت رسالت و تبلیغ او تعالی مشورت و بانیخا ما عوراند ان شاء
 و فرزند و خصیان و نافرمانی مولی جل سلطان و در حق شان مغفرت است و از خوراک و پوشاک و پاک اند و از
 دشمنی محرومانند و از توانا و ناسل بر اکتب و صحف الهی جل سلطان و متوسط ایشان منزل گشته است و
 به امانت شان محفوظ و مأمون مانده ایمان آوردن بایشان نیز از ضروریات دین است و راست گو و شریک
 ایشان را نیز از واجبات اسلام و ترویج و ترویج اهل حق خواص بشیر افضل اند از خواص ملک چه وصول خدا
 با وجود عوالتی است و قرب قدسیان بے مزاحمت و ممانعت حاصل تسبیح و تقدیس اگر چه کار قدسیان است
 اما جاد را با بیعت جمیع کون کار کامل انسان است قال الله تعالی بفضل الله العالیین باموالهم و انفسهم
 علی القاصدین در جبهه و کل و علی الله الحسنه فخر صادق علیه السلام و السلام از آنچه خبر داده است

احوال قبر و احوال قیامت و از محشر و نشر و از نبشت و دوزخ همه حق است ایمان یا کفر در رنگ ایمان
 باشد نیز انصاف و ریاضت اسلام است منکر آخرت در رنگ منکر صانع است و قطعا کافر است عذاب قبر از منقطع و
 غیر آن حق است و منکر آن اگر چه کافر نیست اما بدست است که منکر احادیث مشهوره است و چون قبر برزخ
 است در میان دنیا و آخرت عذاب آن نیز شبیهی لعاب دین دارد که انقطاع پذیر است و شبیهی لعاب آخرت
 دارد که از جنس عذاب آخرت است بیشتر مستوجب این عذاب جهالت است اندک از بول ستره نمی نمایند و نیز جهالت
 که نبی است و ضمن صحنی مردم می در آیند و سوال منکر و ناکیر در قبر نیز حق است و این عظیم فتنه است و است
 قبر حضرت حق سبحانه و تعالی ثابت دارد و روز قیامت حق است و البته آمدنی است و در آن روز صوم
 پاره پاره خواهند گشت و کواکب فرو خواهند ریخت و زمین و جبال نیز پرچه پرچه خواهند شد و جسم
 خواهند پیوست چنانچه نصوص قرآنی بآن ناطق است و اجماع جمیع فرق اسلامی بر آن منعقد که منکر
 آن کافر است اگر مقدمات موهومه تسویل کفر خود نماید و اهل ایمان را از راه بود و در آن روز از مقبور
 بر انگیزند و احیای استخوانهای بوسیده و ریخته شوند حق است و حساب اعمال و وضع میزان طیاران
 صحف اعمال و رسیدن صحف ارباب یمن و یمنیان صحف صاحب شمال و شمالیان شان نیز حق است
 و صراط که بر پشت دوزخ بنهند و از آنجا گشته بهشتیان به بهشت روند و دوزخیان از آنجا در
 دوزخ افتند نیز حق است چه اینها همه امور ممکن اند که غیر صادق بوقوع آنها خبر داده است پس این توقف
 قبول آنها باین دو و بقیات و همیه تشکیک تردید نباید کرد و ما انکم الرسول فخذوه قطع است در آن
 روز شفاعت یحسان و حق بدان باذن حضرت رحمن جل سلطان نیز حق است پیغمبر فرموده است علیه السلام
 انکم الصلوة و التسلیات شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی شفاعت من مرامل کبار راست از
 امت من خلود کافران بعد از حساب در دوزخ و عذاب و دوزخ نیز حق است و تخفین مخلوق و نشان
 در جنت و در شفاعت جنت نیز حق مومن فاسق اگر چه رواست که بشومی گناهان خود چند گاه بدوزخ
 رود و بعد از آنجا عذاب بود اما خلود در نار و در حق و سه مقصود است یکیک در دل وی مقدر
 ذره از ایمان بود و در دوزخ مملو خواهد بود و آل کار او بر جنت است و مرجع او جنت و مدار ایمان کفر
 بر خاتم است لباس است که در تمام عمر یکبار ازین دو صفة منتفع بود و در آخر بعد از آن تحقیق کرد و انما
 البرة للنحو اتیم بنا لا تزغ قلوبنا بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک حمیة انک انت الوباب و

و ایمان عبارت از تصدیق قلبی است باموریکه از دین بطریق ضرورت و تواتر ثبوت پیوسته است و اقرار
 سایرین بآن امور ضروری همچو ایمان بوجوه صانع و توحید و قتال مجتهدین ایمان بحقیقت کتب صحیفه نزل
 و ایمان بانبیاء کرام علیهم الصلوات و التسلیات الی یوم القیام و ایمان بآخرت از عشر جہاد
 و غلو و عذاب و ثواب و دروزخ و در بهشت و اشتقاق سموات و انشار کواکب اندکاک الارض
 و جبال و تخمین بفرضیتہ صلوۃ خمس تعین کلمات در آن بفرضیتہ زکوۃ مال معلوم رمضان حج بیت الحرام
 بر تقدیر استطاعت راه و همچنین ایمان بحرمت شرب خمر و قتل نفس بغیر حق و حقوق والدین و قر
 و زنا و اکل مال یتیم و اکل ربوا و امثال آنها کہ بتواتر بہ ثبوت پیوسته است از ضروریات دین اند
 و موسن بارتکاب کبیرہ از ایمان نمی برآید احتمال کبیرہ کفر است و عمل و ارتکاب کبیرہ فسق و خود را
 موسن بر حق باید دانست یعنی بہ ثبوت و بہ تحقیق ایمان خود اعتراف باید نمود و کلمہ اشتنا یعنی کلمہ
 انشاء اللہ یا ایمان بناید مقرون ساخت کہ مبنی از شک است و بہ ثبوت ایمان صورت منافات
 ندارد و ہر چند اشتنا را راجع بخاتمہ دارند کہ معجم است اما از اشتباہ ثبوت طالی ہم خالی نیست پس
 احتیاط در ترک صورت شک اشتباہ است و افضلیتہ حضرات خلفای الی بعد تہ ترتیب خلافت
 ایشانست چہ اجماع اہل حق است کہ افضل اہل بشر بعد پیغمبران صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیاتہ
 سبحانہ علیہم اجمعین حضرت صدیق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از آن حضرت فاروق رضی اللہ
 عنہ و بفضلیت انچہ این فقیر فقیدہ است نہ کثرت فضائل و مناقب است بلکہ اسبقیت ایمان
 است و اقدمیت انفاق اموال و اولیت بدل نفس از برائے نمایند و بی ترجیح ملکہ متین چہ
 سابق گوید و امر دین است و لاحق ہر چہ مے یابد از خوان دولت سابق مے یابد
 و مجموع این ہر سہ صفات کاملہ مخم در حضرت صدیق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ یا اسبقیت
 ایمان کسیکہ انفاق مال و بدل نفس خود را جمع کردہ است او است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و این
 دولت غیر او را درین امت مفسدہ است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی امرہ مات فیہ انہ
 من الناس احد من علی قمی انہ مالہ من الی بکر بن ابی جحافہ و لو کنت تحت اسم الناس ظلیلاً لا تحت
 ابابکر غلیلاً و لکن خلد الاسلام افضلی ساعنی کل فخر فی ہذا المسی غیر خیر الی بکرہ قال علیہ علی الہ
 الصلوۃ والسلام ان اللہ یحبہ الیکم فقلتم کذب قال ابوبکر صدقہ اسانی بفقہہ بالفضل انتم تارکون صاحب

قل علیه علی آله الصلوة والسلام لو کان لیدی بنی لکان عمر بن الخطاب وحضرت امیر المؤمنین رضی الله
 فرموده است که البکر و عمر هر دو افضل این امت اند کسی که مرا بر ایشان فضل دهد مقصری است
 و او را تا زیاده از خم چنانچه مقصری را از نند نمازعات و محاربات که در میان اصحاب خیر البشر
 علیه السلام الصلوات و التسلیمات واقع شده است بر محال فریک محمول باید داشت و از نظنه هوا و
 هوس از حب جاه و ریاست و از طلب رفعت و منزلت دور باید ساخت چه این اکل و نفوس
 اماره است و نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه السلام الصلوات و التسلیمات پاک تر کی
 شده بودند انیقده است که در ان مشاجرات و محاربات که در خلافت امیر واقع شده بود حق بیجاب
 حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و مخالفان او مخطوب بودند بخطای اجتهادی که بحال ملامت طعن
 ندارد و تفسیق خود چه گنجایش دارد که محابه همه عدول اند و مرویات همه مقبول و مرویات موافقان امیر
 و مخالفان امیر هر دو در صدق و وثوق برابر اند و علت مشاجرت و محاربت هیچ احدی نیست
 پسین را دوست باید داشت که دوستی ایشان بدوستی پنجم است علیه السلام الصلوات و التسلیمات
 که فرموده من احبهم فنجی احبهم و از بغض و دشمنی ایشان اجتناب باید نمود که بغض ایشان بغض است
 سرور است علیه السلام الصلوات و التسلیمات که فرموده من البغض فبغضه البغض و تعظیم و توقیر
 بزرگواران تعظیم و توقیر آن خیر البشر است علیه السلام و التسلیمات و تعظیم و توقیر
 را تعظیم و توقیر باید نمود از جهت تعظیم صحبت خیر البشر علیه السلام الصلوات و التسلیمات شیخ شبلی فرموده
 ما من رسول الله من لم یوقر اصحابه بعد از تسبیح اعتقاد از ایشان اعمال هم چاره نبود پنجم فرموده علیه
 علی آله الصلوة والسلام که بنای اسلام بر پنج چیز است یکی شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا
 رسول الله که عبارت از ایمان و اعتقاد است به آنچه به تبلیغ محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه
 و علی آله و سلم به ثبوت پیوسته است چنانچه گذشت دوم ادای صلوات خمس است که ستون دین است
 سوم ادای زکوة مال است چهارم صوم ماه مبارک رمضان است پنجم حج بیت الحرام است پس نماز
 بهترین عبادات است بعد از ایمان باشد و در رنگ ایمان حسن لذاته است بخلاف سایر
 عبادت که صریحا ذاتی نیست یک تفقید و زبیده بعد از طهارت کامله چنانچه در کتب شرع مسبین گفته
 است بی فتور ادای نماز باید نمود و در قراوة و رکوع و سجود و قومه جلوسه سایر ارکان احتیاط باید کرد

که بوجه کمال ادایا بند و سکون و ملائمت در رکوع و سجود و قیام و جله لازم باید دانست بمسایه نماید که زیاده
 و نماز را در اول وقت ادایا بند و تاخیر را از راه کمال و تجلیل تجویز نکنند بنده مقبول کس است که بگوید
 امر مغنی امثالی امر او نماید که تاخیر کردن در امثال امر از ترک و سود ادب است و از کتابها
 فقه که عبارت فارسی نوشته اند در رنگ ترغیب الصلوة و تیسیر الاحکام و امثال آنها باید که
 همه وقت با خود دارند و مسائل شرعی را از آنجا اخذ نمایند و بعمل دارند که بگلستان که مثل
 آن در جنب کتب فارسی فقه و اهل فقه است بلکه نسبت بامر ضروری لایمی است با آنچه احتیاج است
 در دین لازم باید دانست که باور آنرا نماید بلفظت گشت نماز تجدیم گوینا ضروریات اینها
 است سنی نمایند که بی ضرورت ترک نشود اگر در ابتدا این حتی مقصر باشد و بیداری در آن وقت سیر
 نشود جمعی از خدا نگاران را برای این امر متعین نمایند که در آن وقت خواه و ناخواه بیدار سازند
 نگذارند که در خواب باشد بعد از چند روز که بیداری ستاند شود احتیاج بکلان و تحمل نخواهد
 کیسه خواهد که در آخر شب بیدار شود باید که اول شب بعد از نماز غفلت خواب کند و باشتغال امور
 و اطامیل بسیار نباشد و استغفار و توبه و التماس و تضرع و تذکره صافی و توبه و تضرع و توبه و تضرع
 صذاب اخروی و ترس الم دائمی در آن وقت غنیمت دانند و غفود مغفرت از حضرت حق سبحانه تعالی خواهند
 صد بار این کلمه استغفار را با توبه قلب بر زبان آرند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و التوبه
 سبحانه و نیز بعد از ادای نماز دیگر این کلمه استغفار صد بار بخوانند و بطهاره و بخیر طهاره
 ترک در و این کلمه استغفار نمایند در خبر آهه است طوبی لسن و جده فی حقیقه استغفار کثیر و
 نماز چاشت هم اگر ادایا نموده شود و وقتی است عظیم سعی نمایند که لا اقل دو رکعت برودام از
 چاشت ادا کرده شود اکثر رکعات نماز چاشت در رنگ نماز تجدید و اوده است و بمقتضای
 وقت و حال هر چه گذارد شود معتزم است و کوشش نمایند که بعد از ادای هر نماز فرض آیه الکرسی بخوانند
 که در خبر آمده است که بعد از هر نماز فرض هر که آیه الکرسی بخواند مانع نباشد او را از دخول بهشت مگر
 موت و نیز بعد از ادای هر نمازی از نمازهای پنجگانه باید که سی و سه بار کلمه تضرع سبحان الله بگویند
 و سی و سه بار کلمه تحمید الله و سی و سه بار کلمه تکیب الله که در یکبار بگویند لا اله الا الله و هدهد الله
 لا اله الا الله و له الحمد و له الیمیت و هو علی کل شئی قدير تا صد کامل شود و نیز در هر روز

و در شب قضایا رجحان الله و سجده بگویند که تو ابلیس را در ایضا در صبح یکبار بگویند اللهم ما أصبح بین
 نعمته امان من خلقک اللهم و حدک لا شریک لک فکاک الحمد و کاک الفکر و در شام بجاوی اللهم ما أصبح
 اللهم ما أمس بگویند و تمام کنند و در حدیث نبوی آمده است علیه علی آله الصلوات و السلام
 که هر که این دعا را در روز بخواند شکر آن روز بجا آورده باشد و هر که در شب بخواند شکر آن شب
 بجا آورده باشد و این در روز کار نیست که به طهارت بخواند بلکه در جمیع اوقات این ویو
 و لیل را بجا آرد و ادای زکوة مال هم از ضروریات دین است بر غریب و منت بمصارف زکوة
 باید رسانید هر گاه منع حقیقی جل سلطان از عطیة و انعام خود فرماید که از چهل حصه یک حصه را بفقرا
 و مساکین بدهند که در عوض آن اجر جزیل و جزای جمیل بشما خواهیم داد پس بے انصاف بود
 بلکه متمر و باشد که در ادای این جزو محترم تم توقف نماید و در اعطای آن بخل و زرد این قسم توقفا که
 در امتثال او امر شرعی بوجود می آید فشار آن مرض قلبی است و عدم یقین با احکام منزل سماوی
 مجرد کلمات گفتن کفایت ندارد و منافقان نیز این کلمه را میگفتند علامت یقین قلبی است
 او امر شرعی است بطوع و رغبت یک جتیل که به نیت ادای زکوة بفقیه بدهند بهتر از نفاق
 که است که بے این نیت بدهند چه آن ادای فرض است و این ایتان نفل و ادای نفل نسبت
 با دای فرض هیچ امتیازی و اعتباری نیست کاش که حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط از قیاس
 شیطان بعین است که مردم را از فرانش باز داشته بنوا فل دلالت مینماید و از زکوة نگاه میدارد
 و روزه ماه مبارک رمضان نیز از واجبات اسلام است و از ضروریات دین در ادای آن نیز
 اهتمام باید نمود بجزای ناسموع روزه نباید شود پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوات و السلام
 که روزه سیر است از آتش و دوزخ و اگر مانع ضروری در رنگ مرض روزه قضا شود قضای آن
 بے درنگ ادایا باید نمود بحال و محاسن نباید گذرانید انگیس بنده است بسر خود نیست مولا
 دارد و چاره ندارد از اینکه مقتضای او امر و نواهی او زندگانی نماید تا امید نجات متصور بود و اگر
 چنین نکند بنده شمرده باشد که سزا و انواع عقوبات بود و رکن نجم اسلام حج بیت الحرام است و آن
 شرائط دارد که در کتب فقه بیان فرموده اند بعد از تحقیق شرائط ادای آن ضروری است پیغمبر فرموده است
 علیه و علی آله الصلوات و السلام که حج هم میکند گنا هان سابق را در عمل حرمت شرعی نیک احتیاط باید بود

از آنچه صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰۃ و التحیة منع فرموده است خود را نگاه باید داشت و غفلت
حدود شرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب فرگوش تا چند خواب بود و پنبه غفلت
در گوش تا کی آفریدار خواهند ساخت و پنبه غفلت خواهند برداشت از زبان غیر از ذمات
و حسرت نقد وقت نخواهد بود و غیر از خجالت و خسارت حاصل نه مرگ نزدیک است و عذابها
گوناگون آخرت طیار و آگاه من مات نقد قامت قیامت پیش از آنکه بیدار سازند و سود نمکند
بیدار شوند و بمقتضای امام و نوایی شرعی کار کنند و خود را از عذابها گوناگون اخروی نگاهدارند
تعالی تعالی قوا انفسکم و اهلکم نار او قودها الناس الحیارة علیها ملائکة یعنی نگاهدارید نفسها
خود را و اهلها خود را از آتش که هرگز آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اثبات اعمال صالحه
بمقتضای شریعت حق علیه صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التحیة اوقات خود را بذكر الهی جل شانه محمور
باید داشت و از یاد او تعالی فارغ نباید بود ظاهرا اگر بخل مشغول دارند باید که باطن بخی باشد
جل سلطان و بیاد او تعالی بلند باید بود این دولت در طریق حضرات خواجگان ماقبل الله تعالی
اسرار هم مبتدی را در اول قدم در محبت شیخ کامل مکمل بغایت الله سبحانه نیست شاید ایمان باین
معنی شمارا هم حاصل شده باشد بلکه نصیب اگر چه اقل بود میسر گشته هر چه بدست آمده است آنرا
نیاز دارند و در شکر آن باشند و امیدوار زیاده و چون در طریق حضرات نقشبند بقیه الله تعالی
اسرار هم اندر ارج نهایت و در بدایت است اگر ازین طریق اندک است هم بسیار است که در بدایت
از نهایت خبردار است اما مبتدی را باید که هر چند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود اما از شکر آن
فارغ نبود و هم شکر آن نماید و هم زیاده را خواسته و اصله از ذکر قلبی زوال گرفتاری مادی حق است
سبحانه که مرض قلبی عبارت از آنست و تا زوال این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب
نمود و در آواک او امام و نوایی شرعیه سیر و سهولت میسر نیاید و میسر ذکر گوذر اگر ترا جانت بیایکی دل ذکر
رحمان است و در طولام خوردن باید که حظ نفس مطلوب نبود بلکه به نیت قوت و استطاعت بر عبادت بود
و اگر این نیت در ابتدا دست ندید باید که تکلف خود را برین نیت آرند و بخی و متضرع شوند که حقیقت
ین نیت میسر شود و همچنین در جاسه پوشیدن باید که نیت تزئین از پرک عبادت و آواک نماز بود که در
قرآن مجید آمده است فخر و از نیتیک عند کل مسجد مقصود از جاسه سب پوشیدن نمودن خسل نبود

که ممنوع است همچنین سعی باینه بود که بر جمیع افعال و حرکات و سکناات رضامندی مولای خود جل سلطان
 منظور بود بمقتضای شریعت حق و عمل کرده شود این زبان هر دو باطن هر دو متوجه حق باشند قائل
 و در یاد حق بود در جل و علائق خواب که سر سر غفلت است چون به نیت قطع حاصل در ادای طاعت
 کرده شود آن خواب باین نیت عین عبادت گردد تا درون خواب بود گویند طاعت بود که نیت
 ادای طاعت است در خبر آمده است نوم اعلا و عبادت هر چند پیدا اند که حصول این معنی امروز از شما متعذر
 است که بجموع موانع است و التزام رسوم و عادات است که منظور رنگ ناموس است که ضد نیت شریعت
 دارند چه شریعت از برای رفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای ارفع ننگ ناموس که
 ناشی از مجرای اماره است آمده اما بتوفیق الله سبحانه و تعالی به مدت بزرگ قلبی نمایان و نماز پنج وقتی بی غفرت
 بشرط ادا کنند و در صل و حرمت شرعی هما امکان احتیاط نمایند بحتم که مجال این معنی ظاهر شود و خود بخود
 راغب گردانند و بعد دیگر از برای نوشتن این قسم نصائح است که اگر چه عمل بمقتضای این نصائح
 حاصل نشود و اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز دولتی است هر کس که بیافت و در
 یافت عظیم و انگس که بیافت و در دنیا یافت پس است عیاذ بالله سبحانه از آنکه نیاید و از یافتن خود
 در باز نبود و نکند و از ناکاردن خویش پشیمان نشود مگر جاهل تیر و باشد که سر از ریشه بندگی برآورده بود
 و پیا از قید رقیبت کشیده رنبا اتنا من له ناک حمت و هی لنا من امرنا شد هر چند وقت و حال و زمان
 و مکان تقاضای آن نمیکند که چیزی نبویسد اما چون شوق و رغبت شمار بر وجه کمال دید و بکل
 خود ابرین امر آورده مطری چند تسویه نموده بکمال الدین چنین سپرده حضرت حق سبحانه تعالی
 بمقتضای آن که است فرایند اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هر دو مکتوبات پناه میر محمد نعمان و دریا
 در بیان بی تعلقی از ماسوا و ترغیب بصحبت طالبان حق تعالی الحمد لله رب العالمین اما علی کل حال
 فی السراء و الظراء صحیفه شریفه مع بدیه که بصحوب سلیمان ارسال داشته بودند در رسیده جزا که الله تعالی
 خیر ما نوشته بودند که مقصود از این سفر حصول بعضی مقاصد بوده است که متعسر الحصول گشته است
 امیدوار باشند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا این عبارت میفرمایند لن یغلب عسر یسرا
 از احوال پراهمال خود چه نویسد و دهستان را بای فرقه سازد مع ذلک هزاران تیر
 شکر است که در عین بلا عافیت است سبحان من جمع بلین از صدین و قرنین

المتنفذين روزی قهر ملاوت قرآن میگویند آیت اندر قل ان کان اباؤکم و اباؤکم و اخواؤکم و اخواؤکم از دینکم
و عیشکم و اموالکم ان اقرضتمو با و تجارة تخشرون کسا و با و ساکنن ترضونما احسن الیکم
من الله و رسولہ و جہاد فی سبیلہ قریبوا حتی یاتی الله بامرہ و الله لا یسدی القوم الفاسقین
از خواندن این آیت کریمه گریه بسیار مستولی شد و خوف غالب آمد و درین اثنا مطالعہ
حال خود نمود و دید کہ هیچ یک از اینها گرفتاری ندارد اگر همه تلف و نابود شوند تجویز امریکه
شرعیت ایشان آن مشکوک تخشرون است نخواهد کرد و آن امور را برین اثر نخواهد گذاشت بقیة المرام آنکه چون
یاران یا برای خدا صحبت میدارند ما را هم یا یکدیگر از اینها را هم و از احوال ظاهر و باطن ایشان
خبردار باشیم حبیب قدسی یاد او در آیت بی طالبان کن له غدا مشهور است زیاده از آنچه سابقا
بیاران توجه داشتند بعد ازین توجه دارند و شیوه ناپروا و تعاقب را منظور ندارند و دیگر نمیدانند
کہ مکتوب اقریب بقول شدیانه اگر شده است بهتر و الاحمل تردد در تشخیص کرده بودند زیاده
چون لیسد الرسول من الله سجات سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم و فریدتو فیکم و حسن
عافیتکم و السلام مکتوب نوزدهم سیادت پناه میر محمد ثمان و در دیافته فی الصبر و الرضا بقضا
قالی الحمد لله رب العالمین فی کسر و الف و اود فی العافیه و البلاء فعل الحکیم جل سلطانہ لاعلو عن
حکمت و مصلحتہ یعمل الله سجات یرید بہ الصلاح حتی ان تکر بہ و استیفا و هو خیر لکم و حتی ان
تجو شیا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون فاصبروا علی بلائہ و ارضوا بقضائہ سبحانہ تعالی
اثبتوا علی لما عاتتکم و اجتنبوا عن ما صیب سجانہ ان الله و اما الیه راجعون قال الله تبارک
و قالے ما اصابکم من مصیبة فیا کسبت ایدیکم و یغفر عن کثیر قنوه الی الله سبحانہ و استغفروا
عما کسبت ایدیکم و استلوا العفو العافیه من الله سبحانہ فانه قنوه عفو العفو
اجتنبوا عن البلاء ما استطعتم فان التقررا حال الاطاعت من سنن المرسلین علیهم الصلوٰة و السلام
و نحن فی عین البلاء مع العافیه قلند سجانہ الحمد و الثناء و السلام علیکم و علی سائرین اتباع الهدی
و التمسنا الصلوة علیکم علی آله الصلوٰة و التسلیمات العلی مکتوب بیستم بمولانا امان الله و روایت
در بلندی محبت و راجع و شش فصل جمیع نعم بیز خود الحمد و سلام علی عباده الدین صلی علیک و آلیک
امان الله و صلوات یات از احوال مواجید خود نوشته بودند بوضع انجا میدارند از شان زیاده از اینها

چون

مستحق است هر چه عطا فرماید بادی منت قبول آن باید کرد و تبرع و زاری و یا التجا و یا نکسار بل من فرید
گویند طلب زیادتی و سوال انعام فوق باید نمود و در اینان احکام شرعی نیک مراعات باید فرمود که
مصدق احوال استقامت هر شریعت است بغير ذافع که از عالم مثال نوشته بودند نزدیک عالم است
والله اعلم الله سبحانه و چون در صحبت بسیار بوده آید حمد الله سبحانه که نظر شما بلند افتاده است بخود
مؤید و رنگ طفلان گویا میشود ان الله سبحانه بحسب محالی اللهم واقعه تربیت حضرت عیسی علی نبیا
و علیه الصلوٰه و السلام نسبت با خودی حافظ مندی علی که نوشته بودند بل حافظ بطریق ما متابعت
بسیار دارد و اما نیت که دولت هر چند بصورت از هر کجا برسد فی الحقیقه شیخ خود را جمع
باید داشت تا قبله توجه پراکنده نشود و در کارخانه خلل نیندازد و از هر جا برسد از پی خود باید دانست
که او جامع است بهر صورت و تربیت او ظهور یا بدنی الحقیقه از دست این مقام از غزال اقدام طلب است
واقف باید بود تا دشمن بعین آه نیاید و پراکنده نسازد و شنیده باشد هر که میگوید همه جا و هر که همه جا هیچ جا
نه حافظ را دعا رسانده السلام مکتوب است و یکم میر محمد نعمان و رو می یافته و جواب سوله و از زشت الیه
بودن او تعالی بفضائل و فضل زاهد و کیفیت علم حق تعالی بنات جل سلطان و عم احسانه الحمد لله و السلام علی
عباده الذین اصطفیٰ پر سیده بودند که چون اشیاء ظنی بجا است خود شایان باشد بلکه بجا است اصل خود بر پا و نباید
که نشر الیه اشیاء بلفظ بود و انت و اما همان اصل باشد این زمان حمل بعضی صفات که آن اصل نا تمام اند و ضرائف
چون صاوق آید در رنگ انا اکل و انا نائم بدانند که کل فی الحقیقه هر چند باصل خود بر پا است اما شجرت ظلمت
او اگر چه در مرتبه حسن خیال بود همیشه بر جاست و احکام ظلمت او را دوام و بقا است و عظم لایتنرا گواه است
و حمل آن صفات بر آن ضرائف بلا خط اعتبار ظلمت رواست و هر مرتبه از وجود را حکم جداست و هر چه در
خدا کم است نه خداست جل و علا دیگر معنی حدیث قدسی که در باب فضائل زبده و کرام دارد و خداست پر سیده بود
معانی الفاظ آن هر است و از فضل و کرم خداوندی جل شانہ بعینه است که جمیع انبضائل و خصائص اشیاء
گردان و درجات و مراتب کرات فرماید که دیگران در آن غبطه نمانند و در علم حساب اینها که ترود داشته گنج اشر
ترود نیست بیک راز است غیر البشر علیه علیه الصلوات و التسلیمات بحیاب پر بشت خواهند رفت ازین
و حدیث صحیح آمده است که بقدر هزار گسل است من بحیاب پر بشت خواهند درآمد پر سیدند که چه گسارند
نمایا رسول الله فرمود علیه و علی آله الصلوات و السلام الذین لا یتوبون لا یتوبون و علی

بر بزم تنه کانون دین مقام عظیم است که انظار آن از مصلحت و درست که از افهام اکثری بعید است اگر فرصت ملاقات شاید دیدند که شمه از آن بشمارد گفته آید روزی ازین سرور جلایکوتیات ثانی در مکتوبه اندراج یافته است اگر تواند در ریافت شاید تواند در ریافت دیگر رسید بودند که علم حضرت حق سبحانه و تعالی میگرداند ذات خود میتواند بشیاء اگر تواند شد تنهایی لازم خواهد آمد بدانند که علم دو قسم است حصولی و حضوری محال است که علم حصولی بکند ذات و اجماعی جل سلطان متعلق شود که تسلیم احاطه و تنهایی است از او است که علم حضوری او توان بکند ذات او سبحانه متعلق شود و هیچ تنهایی لازم نیاید و السلام
 مکتوب است و دو هم بسلامت قصد علی تبریزی در و یافت در بیان آنکه مراد از نجاست مشرکان خبیث باطن سودا اعتقادات ایشان است نه نفس العین بودن ایشان الحمد لله و السلام علی عباد الله الذین اصطفی
 عند ما شققت آثار ما علم نشد که مقصود از فرستادن تفسیر حسینی چه بود صاحب تفسیر بیان آیت کریمه موافق آنکه خفیه نماید و از نجاست شرک خبیث باطن سودا اعتقاد سخا دهد و آنکه بعد از آن گفته اند که اینها اجتناب از نجاست نمی نمایند این یعنی امر و زور اکثر اهل اسلام نیز موجود است و ازین راه فرق در میان عوام اهل ایمان و در میان کفار منقود است اگر عدم اجتناب از نجاست سبب نجاست شخص بود و سبب تنگ گردد و لا جرح فی الاسلام و آنکه نقطه از این نجاست رضی الله تعالی عنها کرده است که مشرکان نجس العین اند و رنگ گلاب انقیس نقلهای شود از کار بدین بسیار آمده است که محمول بر فوجیه و تاویل است چگونه نجس عین باشند که آن سرور دین علیه علی آله و صلوة و السلام از خانه یهودی طعام خورده است و بطرف مشرک طهارت کرده و حضرت فلان رضی الله تعالی عنه نیز از بیوی زن ترسا طهارت کرده است اگر گویند که کریمه ائمه المشرکون نجس بود که متاخر باشد و مانع آنها بود و جواب تواند بود و از نجاست کفایت نمیکند اثبات تاخیر یا بدینود تا دعوی نسخ صحت پیدا کنند فان انحصار من اذاع المسح و سلم متاخر باشد باید که مثبت حرمت نبود و مراد از نجاست خبیث باطن باشد زیرا که منقول است که هیچ پیغمبری مرکب امری نگشته است که مال آن در هم شریعت او یاد شریعت یکی از اینها بحرمت کشد و آخر محرم گردد اگر چه آن امر در وقت ارتکاب مباح باشد مگر که اول مباح بوده و آخر حرام گشت هیچ پیغمبری آنرا نخورد و اگر مالی کار مشرکان نجاست ظاهر قرار بیافت و اینها در رنگ گلاب نجس عین میباشند هرگز آن سرور که محبوب ربنا العزیز است

۱۰۰

علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام بطرقت آنها ساس نمیکند چه جای آنکه آن طعام اینها بخورد و غیر محس
 صین همه وقت نخس عین است اباحت سابق و لاحق دردی گنجایش ندارد و اگر مشرکان نجس صین باشند
 بایکدی از ابتدا چنین بودند و آن حضرت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام با اینها از اول یا نداده آن
 معامله میفرمود و اذلیس فلیس فیما خرج در دین مدفوع است معلوم شریف است که حکم نجاست ایشان
 کردن ایشان را نجس عین است چه قدر بهر انسان تنگ گرفتن است و ایشان در رنج انداختن است
 بتبوع ائمه و خفیه ضعیفی است که باید بود که مخلص از برای مسلمانان پیدا کرده اند و از ارتکاب حرام
 بر آورده اند که ایشان را مطعون سازند و بهتر ایشان را عیب آکارند بر محبت با چه جای اعتراض است که فعلی
 او را نیز بگوید رنج ثواب است و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجات است جماعه که بجهت طمعه و اثر بر کفار
 قائل اند محال و ایت که خود را از ارتکاب آن محفوظ دارند خصوصاً در دیار هندوستان که این تبلیات بیشتر
 است درین سلسله که عموم بلوی دارد اولی آنست که فتوی با سمل و الیسر امور بدیند اگر موافق مذہب
 خود نبود بقول میر محمد که باشد قال الله تعالی بر علیه السلام لا یریدکم العسر قال قتال یرید الله ان
 یحفظ عنکم و خلق الانسان صعیفاً خلقی تنگ گرفتن ایشان را نجسیندن حرام است و غیر ضعیفی حضرت
 حق است بجان شافیه در بعض مسائل که شافعی در آن تنگ گرفته است بمذہب خفیه فتوی میدهند
 و بر خلاف آسان میسازند مثلاً در مصارف زکوة نزد شافعی صدقه را بر جمیع اصناف مصارف زکوة
 قسمت باید کرد و یکی از ان اصناف مؤلفه قلوب اند که درین آوان مفتقد اند علماء شافیه بمذہب
 خفیه فتوی داده اند بهر یکی از این اصناف که بدیه کفایت کرده اند و ایضاً اگر مشرکان نجس صین باشند
 باید که از ایمان آوردن بهم پاک نشوند پس معلوم شد که نجاست ایشان بواسطه نجاست اعتقاد است
 که زوال پذیر است و مقصور بر باطن است که محل اعتقاد است و نجاست درونی بطهارت بیرونی جنگ
 ندارد چنانچه معلوم وضع و شریف است و ایضاً کلام حسن انتظام انما المشکون معنی اخبار از اعمال مشرکان
 است که ناخفت و نشوخیست بآن کار ندارد و وجه نسخ در انشاء حکم شرعی است نه در اخبار از شیئی
 پس مشرکان همه وقت باید که نجس باشند و او از نجاست حیث اعتقاد بود تا اوله متخاص شد
 و ساس اینها هیچ وقت فخطور نبود آنروز که این فقیر کریم و طعام الذین او تو الکاتب جل لکم درین
 بحث خوانده بود شما در برابر آن فرمودید مرا از طعام اینجا گندم و نخود و عدس است اگر این تو چنان

فتوی سبیل
 برید و اول

اهل عرف پسندند چه مضائقه است اما انصاف در کار است مقصود اصلی ازین تصدیق و ازین اطلاق کلام است که بر خلائق رحم نمایند و حکم معلوم نجاست شان نکنند و اهل اسلام را نیز بواسطه اختلاف کفار که از ان چاره و گزیر نیست نجس ندانند و از اطعمه و اشربه مسلمانان بجاست نجاست متوجه اجتناب میکنند و ازین راه از همه تبری نمایند و این را احتیاط نه انکارند که احتیاط در ترک احتیاط زیاده چه تصدیق و بدیهیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیم که دل آزرده شوی در نه سخن بسیار است و السلام مکتوب بیست و سوم بخواجه ابی اسیم قبادیانی در آنکه او قولی بتوسط انبیا علیهم السلام خبر داده است از ذات و صفات خود و اعمال مرضیه و نامرضیه عباد که عقل را دران مدخل نیست الحمد لله العزیز

انعم علینا و هدینا الی الاسلام و جعلنا من امه محمد علیه و علی آله الصلوٰه و السلام انبیا رحمتها اند مرعایان را علیهم الصلوٰه و التسلیات که حضرت حق سبحانه و تعالی بتوسط بعثت این بزرگواران علیهم الصلوٰه و التحیات از ذات و صفات خود مانع عطلان و قاصر و را کان خبر داده است و باندازه فهم گفته بر کمالات ذاتیه و صفاتیه خود اطلاع بخشیده و مراضی خود را از نامراضی خویش جدا ساخته و منافع دنیوی و اخروی ما را از مضار ما متمایز فرموده اگر توسل وجود شریف شان نبود عقل بشیری در اثبات صانع تعالی عاجز بودی و در ادراک کمالات او سحانه ناقص قاصر آمدی قد ما در فلاسفه که خود را اکابر باب عقول میگید منکر صانع بودند و اشیا را از نقصان عقل بدیه منسوب میساختند و مجادله نمودند که بادشاه روی زمین لبوده است بحضرت خلیل علیه نبینا علیه الصلوٰه و السلام در اثبات خالق سموات و ارض مشهور است و در قرآن مجیدیم مذکور و فرعون بیدولت میگفت ما علمت لعلهم من الله غیری و نیز فرعون بحضرت موسی علیه نبینا علیه الصلوٰه و السلام خطاب کرده گفته است لین الحدیث العاخری لاحلک و من السحمرین و نیز آن بیدولت بهامان گفته است ما بهامان ابن الی صرحا لعلی الاسباب اسباب السموات فاطلوا لعل الله موسی و الی الا لونه کذباً بالجملة عقل و اثبات این دولت عظمی قاهر است و بدون هدایت این بزرگواران باین دولت غیر معتد و چون بتواتر انبیا علیهم الصلوٰه و التسلیات دعوت ایشان بخدا که خالق زمین و زمان است جل شانۀ شمرت یافت و کلام این بزرگواران مرتفع گشت سفهای هرقت که در ثبوت صانع تردد داشتند بقیع خود مطلع شده بلی اختیار بوجود صانع قائل گشتند

فرعون بیدولت

و اشیا را با و تقالے مستند یا مقتداین نوریت که از انوار انبیا مقتبس گشته است و این دولت است که
از خوان انبیا بر روی کار آمده علیم الصلوات و التسلیما شایعیم التناوب لے ابد الابد و
همچنین سائر سمیات که به تبلیغ انبیا علیه الصلوة و السلام باریه است از وجود صفات
کمال و جمیع جل سلطان و از لغت انبیا و از عصمت ملائکه علیم الصلوة و التسلیما و التجات
و البرکات و از حشر و نشر از وجود بهشت و دوزخ و تغیم و تقدیم انبی و اشیا و اشیا که
شرعیت بآن طاق است عقل و ادراک شان قاصر است و بی سماع ازین بزرگواران اثبات آنها قاصر
و غیر مستقل و چنانچه طور عقل و کلام حس است که آنچه بحس مدرک نشود عقل و ادراک آن میانجی و همچنین
نبوت و کلام عقل است آنچه عقل مدرک نشود بتوسل نبوت بدرک می در آید و هر که در کلام عقل
طریقی از برای معرفت اثبات نمی نماید فی الحقیقه منکر طور نبوت است و مصادم بدانچه است پس از
وجود انبیا چاره نبود تا بشکر شمع جل سلطان که عقل واجب است دلالت نماید و تعظیم مولای نعم جل
و علا که بکلم و عمل تعلق دارد و از قبل او سبحان معلوم ساخته ظاهر سازند تعظیم او تقالے که از نزد او سبحان
ستفاد نشود و شایان شکر او نیست تقالے زیرا که قوت بشری و ادراک آن عاجز است بلکه با است
که غیر تعظیم او را سبحان تعظیم او تقالے انکار و از شکر و مجور و و طریق استفاد تعظیم نخصر جل شان
از ان حضرت تقالے و تقدس مقصور بر نبوت است و منحصر تبلیغ انبیا علیه الصلوة و التسلیما و السلام
که اولیا اوست مقتبس از انوار نبوت است و از برکات و فیوض متابعت انبیا است علیه الصلوة و التسلیما
و عقل درین امر اگر کفایت میکرد فلا سطره یونان که تقدیم ای خود عقل ساخته اند و بر تفضالت نمی مانند
و حق را سبحان از نمبه بیش می شناسند و حال آنکه جاہل ترین مردم و ذوات و صفات و جمیع جل سلطان
اینها اند که حق را سبحان بیکار و محفل دانسته اند و غیر از یک چیز آن هم به ایجاد نداشتند یا با و تقالے
مستند ساخته عقل فعال از نزد خود تراشید و حوادث را از خالق سموات و ارض باز داشته یا منسوب
میدارند و اثر را از موثر حقیقه جل سلطان منع نموده آنرا اثر مغوث خود میدارند چه نزد اینها محلول
اثر علت قریب است علت بیدار را در حصول محلول تاثیر ندانند و اندونم جل این عدم استفاد
را با و تقالے کمال او سبحان تصور نموده اند و تعظیم را بتجلیل انکاس نموده و حال آنکه حضرت
حق سبحان خود را بخلق سموات و ارض می ستایند و مدح خود رب المشرق و رب المغرب

میفرماید این خیال را از غم فاسد خود با حضرت حق سبحانه تفاسیح هیچ احتیاجی نیست و با دسبجان هیچ سر
نیاورد و وقت اضطرار و احتیاج باید که اینها بقل فعال خود رجوع نمایند و قضای حاجت خود را از
خواهند که معامله را با رجوع داشته اند بلکه عقل فعال نیز چون بزم اینها موجب است نه مختار قضای
حاجت از وی خواستن هم معقول نیست ان الکفرین لامولی لهم عقل فعال چه بود که سرانجام اشیای
و حوادث با و مستند باشد در نفس وجود و ثبوت او هزاران سخن است چه تحقیق و حصول و تبیین
بر مقدمات زرا نهاده فلسفه است که باصول فقه اسلامیة تا تمام و ناخرجام اند ایلمی بود که اشیای
را از قادر مختار جل شانہ باز داشته با نخبین امر و موم مستند سازد بلکه اشیای را هزاران تنگ
و عارض است که بخوت فلسفه مستند باشند بلکه اشیای بم خود را ضعی و خرسند بودند و هرگز میل وجود ننمایند
از آنکه استناد وجودشان بمجول سفسطه نموده آید و از سعادت انتساب بقدرت قادر مختار جل سلطان
مستغ کرده و نکون کاشه تخرج من افواهم ان یقولون الا کذباً کفار و در الحرب با وجودیت پرستیها
ازین جماعه احسن جانند که بحضرت حق سبحانه جل و علا در تنگی التجار دارند و بیچاره را و سیاه شفاعت
پیش او تقالے سازند عجب تر آنکه جمیع این سفهار احکامی نامند و بحکمت منسوب میدارند
اکثر احکام ایشان شیما در انکیات که مقصد انشی است کاذبه اند و مخالف کتاب و سنت
اطلاق حکما بر اینها که مراسر جل مرکب نصیب شان است بکدام اعتبار نموده آید مگر بسبیل
تحکم و استزاکفته شود و یا از قبیل اطلاق بصیر بر اعمی شمرده آید و جمیع ازین سفها که بی
الترام طریق انبیاء علیهم الصلوٰة و التسلیات بتقلید صوفیه آئیه که در هر عصر از متابعان انبیاء
بوده اند علیهم الصلوات و التسلیات طریق ریاضت و مجاہدات اختیار نموده اند و بصقای وقت خود
مغرور گشته بر خواجه خیال خود اعتماد کرده اند و کثوف خیالی خود را مقتدا ساخته ضلوا فاضلوا انبیاء مذکر
این صفای نفس است که ای بضالمت دارد نه صفای قلب که ریجیم هدایت است چه صفای قلب
سنو با متابعت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات و تزکیه نفس مر لوطا بصقای قلبیاست او است
نفس نفس که صفای پیدا کند با وجود ظلمت قلب که محل ظهور انوار قدم است حکم آن دارد که چراغی برافروخته باشد
در بر کما راج کردن شمع کین که ابلیس عین بود با لجه طریقیست و مجاہدت و زنگ طریق نظر و استدلال و
اعتبار اعتماد پیدا کند که مقرون بتبیین انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات که از قبل حق جل و علا

تجلیغ مینمایند و بتائید او سبحانه مؤید اند کارخانه این بزرگواران نیز ول ملائکه معصومین از کید مکر دشمن
لعین محفوظ است ان عبادی لعین که تکلیف سلطان تقدیر وقت شان است و دیگران اینند و دست
بایسر نشده است و از دامن نافرجام لعین ربائی متصور نگشته مگر که التزام تقایب این بزرگواران
منجمله آید و بر اثر ایشان رفته شود علیهم الصلوات و التسلیمات بحال است صدی که را صفا
آوان رفت جز ربی مصطفی علیه علی جمیع اخوان الصلوات و التسلیمات الطیبه سبحان الله اهل الطولن که
رئیس خلافت است در است بخت حضرت عیسی را علی نبیاء علیه الصلوات و السلام دریا بدو خود را اندا
مستقیم و انتباه آن حضرت نگردد و از برکات نبوة بهره نگیرد و من لم یحبل الله و نزلنا من نور قال الله ان
و تقالی و لقد سبقتم کلماتنا ابا فدا المرسلین انتم لعم التصور و ان چند تالم الفابون عجب معادیه است
عقول ناقصه فلا سغه گوید و طرف نقیض بطور نبوت اقتاده است هم در سید او هم در معاد و احکام آنها
مخالف احکام انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات نه ایمان باشد درست کرده اند و زمان
بآزیت بقدم عالم قائمند و حال آنکه اجماع متین است بر حدوث عالم جمیع اجزای خود و همچنین نشانی
سموات و انتشار کواکب اندکاک جبال انفجار بخار که بر ذریقات موجود است قائل نیستند و منکر
حشر اجساد اند و انکار نصوص قرآنی مینمایند و متاخران آنها که در زمره اهل اسلام خد را دخل
ساخته اند همچنان بر اصول فلسفه خود را شرح اند و بقدیم سموات و کواکب امثال اینها قائمند
و بدیم فساد بپاک اینها حاکم قوت ایشان تکذیب نصوص قرآنی است و رزق شان انکار ضروریات
دین عجب مومن اند بخدا و رسول ایمان آرند اما آنچه خدا و رسول او فرموده است قبول ندارند
سقا به ازین نمیکند و در فلسفه چون اکثرش باشد سغه پس کل آن - هم سغه باشد که حکم کل حکم
اکثر است و اینجامه خود را و تعلیم و تعلیم الهی که ماصم از خطای فکری است صرف کردند در ان باب و تقیما
نمودند و چون بقصور اقصای ذات و صفات افعال دارجی رسیدند جل سلطانند دست و پای خود را
گرم کردند و آله ماصم را از دست داده خطبها فرو رند و رتبه ضلالت ماندند در رنگ شخصی که مالها
آلات حرب را طیار سازد و در وقت حرب دست و پای خود را گرم کرده بخار بنور دم علوم فلسفه را
نسق و تنظیم دانند و از غلط و خطا محفوظی انکارند بر تقدیر تسلیم اینچگونه در علوی صادق باشد که عقل را
در آنها استقلال و اشتیاد است که خارج از بحث اند و داخل دائره الایمنی اند و با غرت که در حق کلک اند

و نجات اخروی بآنها بواسطه توحید معلوم است که عقل را در ادراک آنها بحد تصور رسد و بطور نبوت مربوطند
و نجات اخروی بآنها بواسطه حجت الاسلام امام غزالی در رساله سفد عن الضلال میفرماید که فلاسفه
علم طبعی علم نجوم را از کتب انبیاء ما تقدم علی نبینا وعلیهم الصلوات و التسلیمات سر کرده اند و خوا
د ویر و غیر آنرا که عقل در درک آنها قاصر است از صحف و کتب نبیانی و علیم الصلوات و التسلیمات
و الحقیقات اقتباس نموده و علم تندیخلاق را از کتب صوفیه آئینه کرده و هر چه در دست پیغمبر
بوده اند از برای ترویج باطل خود سر کرده اند پس این سه علم مجربشان سر قی گشت و خطما که در
علم آلهی در ذات و صفات و افعال و جمعی جل سلطان خورده اند و در ایمان با شده و در ایمان
به آخرت مخالفت بنصوص قرآنی نموده اند شمه از آن بالا ذکر یافته است ما ند علم چند شمه مثل آن
که بآنها نوع اختصاص دارد اگر شوق و تنظیم باشد بکار خواهد آمد و کدام عذاب و وبال آخرت خواهد
و در ساخت علامه اعراضه قائل عن العبد استغفاله بالانحیة هر چه با خیرت بکار نیاید لایمی است
و علم منطق که علم آلهی است و از اعاصم از خطا گفته اند بکار ایشان نیاید و در مقصودش از غلط و
خطا ایشان را بر آورد بکار دیگران چگونه خواهد آمد و از خطا چگونه خواهد ریاند و بنا لا تزع فلان
بعد از بدینا و بسبب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعضه از مردم که علوم فلسفه
سری ندارند و تسویلات فلسفه مشغول اند این جماعه را حکما دانسته عدیل انبیاء میدانند
علیم الصلوات و التسلیمات بلکه نزدیک است که علوم کا ذیه ایشان را صادق دانسته
بر مشایخ انبیاء تقسیم دهند علیم الصلوات و التسلیمات اعاد با التدریجانه عن هذا الاعتقاد
آری هرگاه اینها را حکما دانند و علم اینها را حکمت گویند ناچار درین بلا افتند چه حکمت
عبادت از علم پیشتر است که مطابق نفس الامر باشد علومی که مخالف تنها بود و غیر مطابقت نفس
امر خواهد داشت بالجملة تصدیق اینها و تصدیق علوم اینها مستلزم تکذیب انبیاء و تکذیب
علوم انبیاء است علیم الصلوات و التسلیمات که این دو علم در دو طرف نقیض افتاده اند مقدم
یکی مستلزم تکذیب دیگری است هر چه اهل علم انبیاء را التزام نماید از خبیثی باشد جل و علا و از اهل نجات بود
و هر که خوا فلسفه شود و در گروه شیطان باشد و خاسر و غائب بود و قال الله تعالی ان من شر الناس
شأنه ان یفکرنا اعتدنا للظلمین نار احاط بهم سراقا فان یستغیثونا فایا یجاءل شیوی الوجه بل الشریک

مرتقا و السلام علی من اتبع الهدی و التزام متابته المصطفی علیه علی جمیع اخوانه من الانبیاء و المرسلین و الملک المملک
 العظام الصلوة و التسلیات اتمها و الکلماء و السلام مکتوب است و چنانچه بخواهم بلامحمد و روشنی که از
 خادمان میر محمد نعمان است در و دیافته در بیان بزرگی اصحاب کرام آنسر و علیه علی آله الصلوات السلام
 و مهربانی آنها با یکدیگر قال الله تبارک و تعالی محمد رسول الله و الذین هم اشد اذ علی الکفار رحیم
 ترسیم رکع مسجد یبتغون فضلا من الله و رضوانا الی قوله قال لیس فیهم الکفار و بعد الله الذین
 امنوا و عملوا الصلوات منهم مغفرة و اجر عظیم ادرین آیه کریمه جمیع اصحاب خیر البشر را علیه علیهم الصلوات
 و التسلیات یکمال مهربانی که با یکدیگر داشتند در حق فرموده است چه رحیم که و احذر حماست تتضمن
 سیافه است در مهربانی و چون صفت شبیه و لالت بر استنار نیز دارد و باید که مهربانی ایشان با یکدیگر
 بر صفت استمرار و دوام باشد چه در حضور آن سرور چه بعد از ارتحال آنسر و علیه علی آله الصلوة
 و السلام و ایما پس آنچه منافی مهربانی است در حق یکدیگر باید که ازین بزرگواران بر دوام سلب باشد
 و احتمال نقض کینه و عداوت با یکدیگر ازین اکابر دین بر سبیل استمرار شفی بود هرگاه جمیع
 صحابه کرام باین صفت مرضیه متصف باشند چنانچه مقتضای کلمه و الذین است که ازین عموم
 و استغراق است از اکابر صحابه چه گوید که این صفت اتم و اکمل و ارخا و ابد بود و لهذا آنسر و فرموده
 است علیه علی آله الصلوة و السلام ارحم امتی با متی ابو بکر و رشان حضرت فاروق رضی الله عنهما
 عنه فرموده است علیه علی آله الصلوة و السلام لو کان جدی بنی مکان عمری فی لواء کماله
 که در نبوت و کار است همه را عمر و ادا چون منصب نبوت بخاتم الرسل ختم شده است علیه علی آله
 الصلوة و السلام بدولت منصب نبوت مشرف نگشت و یکی از لوازم نبوت کمال مهربانی است
 و شفقت بر خلق و ایضا از آنکه که منافی شفقت مهربانی است و از ذمام اخلاق است از حد
 و نقض کینه و عداوت و در حق جماعه که بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته اند علیه علیهم الصلوات
 و التسلیات چگونه تصور شود که بهترین این امت که خیر الامم است ایشانند و سابقترین این
 ملت که ناسخ اکمل است هم ایشان که قرن ایشان بهترین قرون بوده است و صاحب ایشان
 فاضلترین انبیاء و رسل بود اگر ایشان باین صفات زوید و موصوف باشند که کینه این است
 مرحوم را از ان دو نام هارت است ایشان چرا بهترین این امت باشند و این امت یکدام وجه

خیر الامم بود و اسبقیت ایمان و اولیت اتفاق اموال و بدل النفس اچیز نزیب و فضیلت باشد و غیرت
 قرن را چه تاثیر فضل صحبت خیر البشر علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام چه اثر باشد جماعه که در صحبت
 اولیای این امت زندگانی نمایند ازین رذائل نجات مییابند جمعی که در صحبت افضل الرسل
 علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیات عمر خود را صرف کرده باشند و از راسته تائید و نصرت وین را بدل
 اموال و انفس نموده بودند چه احتمال دارد که این فواید و رحمت شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت
 و بزرگی خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و نتیجت از نظر ساقط شود و عبادا باشد سبحانه و صحبت
 او علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام از صحبت ولی امت ناقص تر متوهم گردد و خود باشد سبحانه
 و حالی آنکه مقرر است که پیچ ولی امتی بحریه صحابه آن امت نرسد فکیف به نبی آن امت شیخ بشی
 علیه الرحمۃ فرموده است امن رسول الله من لم یقر صحابہ جمعے گمان می برد که اصحاب پیغمبر
 علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و در فریق بودند که روی بودند که مخالفت بحضرت امیر و اشتد
 رضی الله تعالی عنه و عنهم و گروهی دیگر موافق حضرت امیر بودند کرم الله تعالی وجهه این
 دو گروه با یکدیگر عداوت و بغض کینه داشتند و بعضی ازینها از جهت بعضی مصلحت این
 صفات خود را بسطن میداشتند و تقیه می نمودند و نیز گمان میکردند که این رذائل در ایشان
 تا بیک قرن نزدیک بوده است تا بودند این فواید داشتند و باین توهم مخالفان حضرت
 امیر و به بدید می کردند و چیزهای نامناسب بایشان منتسب میسازند انصاف باید نمود
 که بدین تظہیر هر دو فریق مود و وطن میکردند و بزرگترین صفات انصاف مییابند و بهترین
 این امت بدترین این امت بلکه بدترین جمیع امم میگویند و غیرت آن فرق بشریت تبدیل مییابد
 کدام انصاف است که حضرت شیخین رضی الله تعالی عنهما باین توهم بدید نمود و آید و امور
 ناشایسته این اکابر دین منتسب ساخته شود حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه حکم نفسانی
 اتقای این امت است زیرا که اجماع مفسرین است چه این عباس رضی الله تعالی عنهما و غیرین
 برین که گویند و یحییای الاقیه در شان حضرت صدیق نازل است رضی الله تعالی عنه و مر او از انصاف
 دوست رضی الله تعالی عنه پس شخصی را که حضرت شیخانه اتقای این امت خیر الامم میفرماید خیال
 باینکه که کفر و فسق و تضلیل او چه سر حد شاعت بود امام فخر الدین رازی این کلمه استلال

برافضیت حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ نموده است زیرا که حکم کرده است که اگر کم عند الله تقدیم کردی من
این امت که مخاطب است نزد خدا جل و علا اتقای این امت است و چون حضرت صدیق حکم نص
قرآنی اتقای این امت است باید که گرامی ترین این امت نیز نزد حق جل و علا بحکم نص لاحق او
باشد رضی اللہ تعالیٰ عنہ و اکابر ائمہ سلف که یکے از ایشان امام شافعی است رضی اللہ تعالیٰ عنہ
ایشان اجماع صحابه و تابعین کرده اند برافضیت حضرت شعیب رضی اللہ تعالیٰ عنہم و حضرت
امیر نیز حکم برافضیت حضرت شعیب رضی اللہ تعالیٰ عنہم نموده است امام ذہبی که از اکابر محدثین
است فرموده است که این افضل را از حضرت امیر زیاده از مبتدا و نفر وایت کرده اند و بعد از آن
که از اکابر غریبه است نیز بموجب این نقل حکم برافضیت شعیب نموده است و باین عبارت گفت
افضل التیجین لفضل علی ایا جاعل نفسه الا لا افضل من کنفی بی درودان احبهم اذ الله پس گسایم که
بحکم کتاب سنت و اجماع و نیز باعتراف حضرت امیر افضل این امت غیر الامم باشد متقیین تحقیقشان
از کلام انصاف و دیانت باشد و کدام خیریت و ضمن آن موضوع بود اگر در سب احدی معنی خیریت و
عبادت بودی سبایی جمل و ابی لب که بعضی قرآنی ملعون مطرود اند و دین امت بودی و
حناسات کثیره در ضمن آن حاصل آمدی و سب کدام خیریت است که متضمن لمخس و قطیعت است
علی الخ و من حق کسیکه مستحق آن نبود دلیل آن نباشد وضع شی و غیر موضع آن شی ظلم است از
شی تا شی فرق است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم بودن بید بود و خلافت حضرت
نوی المزین رضی اللہ تعالیٰ عنہ با جلع صحابه کرام ثابت شده است و باتفاق صحابه و کبار و کور و اثنا
آن قرن خیر القرون بموصول پیوسته اند اعلا فرموده اند که الله را اتفاق و اجماع که برخلاف حضرت
نوی انورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بموصول پیوسته است برخلاف هیچ یکی از حضرت خلفا باشد و بیکر بموصول
ند پیوسته زیرا که در بدو خلافت او رضی اللہ تعالیٰ عنہ چون یکم شروع تر و دیر و اهل آن قرن درین ماده
احتیاط بسیار مری داشته اقدام نموده اند باید دانست که اسباب کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم سابق آن ملکیت
و سنت اند و اجماع هم بقرن ایشان منوط بوده اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان ملعون باشند
تبصیل تقستی تصفت بودند اعتما و از کل دین یا بعض دین مرتفع میگردد و فائده اینست خاتم انبیاء
و افضل الرسل کم میا نعلیه و علیم و آله الصلوات و التسلیمات جمیع قرآن مجید حضرت عثمان است

بلکه حضرت صدیق و حضرت فاروق اندر رضی الله تعالی عنهما اگر ایشان مطلقاً باشند و سلباً احدالت بودند بر قرآن چه اعتماد و دین بچه چیز پیدا بود شناخت این امر را باید دریافت اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و التسلیمات و آنچه تبلیغ ایشان به رسیده است و سنت و جماعت و صدق است مخالفت سازعانت این اکابر دین که در زمان خلافت حضرت امیر رضی الله تعالی عنه واقع شده است نه از راه هوا و پوش از خطبه و ریاست بوده است بلکه از روی اجتماع و تبتناط بوده اگر چه در اجتماع و یکی خطا بود و دیگری سبیل او و در از صواب باشد مقرر علمای اهل سنت و جماعت است رضی الله تعالی عنهم که حق در آن محاریات و مشاجرات حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و محاریبان سیر خطا بودند اما این خطا که نشان آن اجتماع است از طمع طاعت و دوستی مقصود حقیقت بجانب ابر است و خطا جانب مخالفت امیر که اهل سنت بآن قائلند مخالفت را معنی طرد نمودن یا بدی است به بلهصل بلکه تنقیر آن قتال ضرر است که اصحاب پیغمبر رضی الله تعالی عنهم و بعضی از ایشان مشیر به جنت اند و بدی آن که منفرانند و عذاب خردی از ایشان مرفوع است چنانچه در احادیث صحاح آمده است اطلع الله علی اهل بدعتی اعملو اما استقم فان فی قد غفرت لكم به بیعت غنوان مشرف گشته اند که آن سرور فرموده که هیچ کی از شما از اهل بدعت نیست علیه و آله و سلم التسلیمات بلکه علماء فرموده اند که از قرآن مجید غیبه میگویند و جمیع صحابه اهل بدعت اند لا یستویونکم من نقی من قبل النبی و قال اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من لید و قالوا و کلا و بعد الله الحسنه و الله بما تعملون بصیر و حسن جنت است و همه صحابه که انفاق و قتال پیش از اهل فتح کرده اند یا بعد از فتح موجود و نجبت اند فرموده اند که صفت انفاق بر قتال از برای تقیست بلکه از برای مدح است چه همه صحابه باین دو صفت متصف بودند پس همه موجود به بدعت باشند ملاحظه باید نمود که این قسم بزرگواران را بر یاد کردن و سوء ظن بایشان نمودن چه دور از انصاف و دیانت است سوال می گفتم اند که بعضی از اصحاب کرام بعد از امتحال آن سرور علیه و آله و سلم التسلیمات بآن طریق نماندند و غضب منصب خلافت حضرت امیر کردند و بواسطه حب خلافت و طلب جاه و ریاست از طریق حق انحراف نمودند بلکه گمان میبرند که انحراف ایشان بعد کفر رسیده و بضالالت انجامیده پس بر غم اینها این جماعه از وعد با کسی که با اصحاب کرام آمده است محروم باشند چه فضیلت صحبت فرع اسلام است و چون در اسلام شان سخن بود صحبت را چنانچه باشد جواب حضرت خلفای شلش رضی الله تعالی عنهم با حدیث صحاح که بعد تو اترحنو

رسیده اند بیشتر بجهت انداختن کفر و ضلالت از ایشان منزع است و نیز حضرت شیخین اہل بدرند کہ با جاد
صحاح و مطلقاً مقور اند و نیز بجهت رضوان شرف اند کہ جمیع اہل آن بیت با حادیت صحاح از اہل بیتند
کدام و حضرت عثمان کہ در بدر حاضر نبود حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اورا در مدینہ گذاشتہ آمدہ بود
از برای پیاداری اہلبیت او کہ نیت آنحضرت بودہ علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات کہ فرمودہ بودند
کہ ہر چہ بدریان را فضیلت حاصل شود ترا ہم خواہد شد و در بیت رضوان کہ حاضر بودند آن سرور
علیہ الصلوٰۃ والسلام اورا پیش اہل مکہ فرستادہ بودند و از جانب او خود بیت فرمودند چنانچہ مشہور
ست و نیز قرآن مجید شہادت بندگی این حضرات میفرماید و از علو درجات شان خبر میدہد از کتاب
سنت کیسکہ چشم پوشیدہ مکارہ نماید از محبت خارج است شیخ سعدی فرمودہ است بیت نکس کہ بزرگان
و خزانہ و نری نیست جوابش کہ جوابش ندی چہ بلا شد اگر حضرت صدیق احتمال ضلال و کفر صورت
داشتی اصحاب پیغمبر یا آن عدالت و با آن کثرت اورا جانشین پیغمبر نداشتی صلی اللہ تعالی علیہ کہ
وسلم در تکیہ خلافت حضرت صدیق مکتوب سی و سہ ہزار اہل آن قرن کہ خیر القرون است بخون
نکندہ آنرا کیسکہ افی و رایت دارد کہ ام خیریت در آن قرن میاند کہ سی و سہ ہزار اہل آن قرن بر
باطل جمع گردند ضال و ضل را جانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانہ و تعالی آنجماع را انصاف بدہد
کہ از وطن کار دین زبان کوتاہ نکند و حق محبت پیغمبر امری دارند آن سرور فرمودہ است علیہ و علی
آلہ الصلوٰۃ والسلام اللہ تعالی فی اصحابی لاتخذہم غرضاً من بعدی من اجمعہم قبیحی اجمع و من البعض فبعض
البعض زیادہ چہ نویسند و اجلا بدیسی را چہ جلا دہد زیرا کہ حضرت صدیق کہ قرآن مجید سبح او صلوات
و کیسورۃ و الیل دو کر میہ و فضائل آنحضرت نازل گشتہ است و اثا حادیت صحاح لاتعد و لاتحصى و در
کمالات و فضائل او مردیت و در کتب انبیای ما تقم ذکر شمائل و اوصاف او بلکہ جمیع صحابہ آمدہ است
کما قال اللہ تعالی تسلیم فی التوراة و تسلیم فی الانجیل و اس و رئیس این است مرحومہ خیر الام
ست ہم دوست ہر گاہ اورا کافر فضائل داند از دیگران چہ اعتذار نماید و بہ کدام راہ در آمدہ
سخن کند اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشہادۃ انت حکم بین عبادک فیما
کانوا فیہ یخلفون و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابۃ المصطفی علیہ و علی آلہ
الصلوٰۃ و التسلیمات اتہم و اکملہا مکتوب بیست و پنجم بلاطہا ہر بیان شاخ

ترقی در رتبه که بزرگ گشتن و تلاوت قرآن و نماز حاصل میشود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
 بقدری طالب این راه را از ذکر گفتن چاره بخود که ترقی او مربوط بیکم از ذکر است بشرط آنکه
 از شیخ کامل مکمل گرفته شود و اگر تفرق بین این شرط نباشد بسیار است که از قبیل او را و ابراهیم بود
 که شیخ آن ثواب است نه درجه قریب که بمقریان تعلیم دارد و آنکه گفته بسیار است که از قبیل او را و
 ابراهیم بود زیرا که جابر است که فضل خداوندی جل سلطان بے قوسله شیخ حریت طالب نماید و
 تکرار ذکر او را از قرآن سلف و یکم است که بے تکرار ذکر او را بر رتبه قریب مشرف سازد و از
 او یاری خود گردانند و این شرط باعتبار اکثریت و بر وفق حکمت و عاوده است و چون بفضل خداوند
 جل سلطان معالیه که بزرگوار است و تمام شود و از گرفتاری آنکه بواسطه خلاصی میسر گردد و امان
 باطنیان آید آن زمان ترقی از ذکر گفتن حاصل نمیشود و ذکر آنجا حکم او را و ابراهیم یا میسر در آن
 سوطین مراتب قریب مربوط تلاوت قرآن و ادای نماز بطول قراوت است آنچه اول از ذکر گفتن
 میسر گشت این زمان تلاوت قرآن علی الخصوص که در نماز خوانده شود میسر است با بجهت
 ذکر حکم تلاوت پیدا میکند که و اول از قبیل او را و ابراهیم بود و تلاوت حکم ذکر پیدا کرده که در ابتدا
 توسط از مقدمات بوده عجب معالیه است در نیو قضا اگر ذکر بعنوان قراوت قرآن تکرار کرده شود که از
 کلمات قدسی آیات قرآنی است و با ستاده شروع نموده آیه همان فائده میدهد که از تلاوت
 قرآن میسر است و اگر بعنوان قراوت تکرار کرده نشود در رنگ عمل ابراست هر عمل بر امتیاز
 است و موسی که اگر در آن موسم بجا آورده شود حسن و طاعت پیدا کند و اگر در آن موسم ادا کرده شود
 بسیار که فضا بود اگر چه سبب باشد قراوت فائده در آوان تشب خطاست اگر چه ام الکتاب است
 پس بیرون راه از ضروریات آمده تعلیم ادهم از ادهم معام گشت و بدو خط اعتقاد غریزی فرمود
 است بیست نزد وی که چشم است احوال به بود و توبیر است اول به و اسلام علی من اتبع الهدی
 کتب است و ششم بیست پناه میر محمد خان به دیافته در بیان آنکه حضرت حق سبحان و تعالی چنانچه بذات خود
 موجود است نزول و همچنان بذات خود عالم و موصوف بصفات ثمانیه است و بصفات زائده و مائیه و یک
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی حضرت حق سبحان و تعالی که نفس وجود در سائر کمالات توالع و جود
 حیوان و عالم و قدرت و وسع و بصیر و اراده و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این

کمالات محتاج بصفت زانکه نیست هر چند صفات کامله زانکه تیز و اسباحت کاین است پس او تامله چنانچه
 بذات اقدس خود موجود است نه بوجود همچنین بذات خود زنده است نه بحیوة که صفت اوست تامله
 و بذات خود اناست نه بصفت علم و بذات خود بینا است نه بصفت لبر و بذات خود شنواست نه بصفت
 سمع و بذات خود تواناست نه بصفت قدرت و بذات خود مریه است نه بصفت ارادة و بذات خود
 گویاست نه بصفت کلام و بذات خود مبداء ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هر چند وجود عالم
 بتوسط تکوین و سایر صفات است چنانچه تحقیق اثبتی غنقریب خواهد آمد این تکوین و ارادة قدرت است
 چه در قدرت صحت فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدیم
 دارد و تکوین بعد از ارادت است این تکوین بشیبه آن استطاعت بنده است که علماء اهل حق آنرا مقرون
 بفعل بنده داشته اند و رای صفت قدرت و ارادت دانسته اند و در شرح هر دو طرف فعل و ترک است ارادت
 مرجع کلی طرف است و ایجاد و بعد از ترجیح ارادت بتکوین تعلق دارد و اگر اثبات قدرت کرده نشود که مصحح
 طرفین است ایجاب لازم آید و اگر تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغیر مستند میماند چه قدرت مصحح ایجاد است
 و تکوین مباشر ایجاد است پس اثبات تکوین چاره نبود که علمای ماتریدیه بآن منتهی گشته اند و اشاعره
 چون ضافت و تعلق او را با شایسته ریافته اند از صفات اضافیه انگاشته اند و الله یفعل الحی و هو یدعی
 البسیل تخلیق و تزیین و احیاء و امانت و امثال اینها را راجع بتکوین دانستند از آنکه هر کس را
 قدریه بر اسم گفته شود و قدما می متکثره بی ضرورت اثبات کرده شود پس لایق شد که هر چه دیگران را
 بایجاد او تاملی بصفت میسر است و او را سبحان بذات خود بے توسط صفات حاصل چیز ذات او تاملی بے
 ملاحظه امری و استیاری جامع جمیع کمالات است بلکه عین هر کمال چه بعضی تجریدی و آنحضرت معقود است
 تمام دانائی است و تمام شنواییست و تمام بینائی است علی هذا القیاس سایر الصفات مع ذلک و را
 سبحان صفات سببه بلکه ثانیه که علماء اهل حق متکثر الله تعالی میسم وجود آنها قائل اند نیز ثابت اند و این صفات کامله
 که قییم انطلال آن کمال فراتیه اند و مطابق آن کمال است و توان گفت که رد پیش آن کمال است و حجت این
 اقرار مکنونه اند و سوال چویم ذات او تامله در حصول جمیع کمالات کافی است صفات برای چه اثبات کرده
 و قول بوجود و قدما را گفته آید لکن افلاسه و معتزله گفتا بذات نموده اند از وجود قدرت و دیگر غنیه نبی صفات
 قائل گشته اند جواب حضرت ذات تعالی و تقدس هر چند در حصول کمالات کافی است اما در تکوین تخلیق اشیا

از صفات زائده چاره نبود چه ذات او تعالی در نهایت تنزه و تقدس است و در غایت عظمت و جلال کبریا است
و کمال خدایا و ثبات است و کمال بی مناسبتی است و اولیای شایسته ان الله تعالی عن العالمین و بمقتضای
حکمت و برحق خداوند در افاده و استفاضة از مناسبت به تنقید و مستفیض چاره نبود و صفات اندک
یک درجه تنزل فرموده تخلیلت پیدا کرده اند و با شیء مناسبت و لونی الی جملة حاصل نموده اگر توسط صفات نبود
حصول شیء از اشیاء متصور نباشد زیرا که اشیاء در سطوات اشعه الی و احضرت ذات تعالی و تقدس جز بآن فنا
و انحراف و انعام نصیبی نیست بی فکر آنکه اثبات صفات نمایند و ایجاد اشیاء ذات بحت جل سلطانة منسوب دارند
صدا و اول چه بود که بی پرده صفات و درجات و وجودات او تعالی مشغول و ناچیز نگردد و سوال فلاسفه و متمیزان هر چند
صفات را در خارج اثبات نموده اند اما باعتبار ارات علیهمه قائل گشته اند و در علم کمالات ذاتیه متنازع است
پس ایجاد اشیاء ذات بحت منسوب نگشت که توسط اعتبارات پیمایش جواب ایجاد عالم در خارج است
عالم در خارج موجود است پس از حجت خارجی چاره نبود تا تو اند وسیله وجود خارجی اشیاء باشد تو اند اشیاء
را در خارج از انحراف و استملاک محافظت کرد اعتبارات علمی بوجودات خارجی بکار نیاید و حجاب علمی
در محافظت موجودات خارجی کفایت نکند بعضی از صوفیه که عالم را جز در علم موجود نمیدانند اعتبارات
علمی ایشان را شایسته نفع نکند و تو اند وسیله وجودات علمی گشت اما عالم در خارج موجود است اگر چه این
خارج ظل آن خارج بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس از عجب خارجی که تو اند وسیله وجود خارجی
عالم گشت چاره نبود پس صفات حقیقت باید که در خارج موجود باشند و ترتیب اشیاء نمایند و کمالات
ذاتیه را بوسائل خود در مرایای عالم جلوه دهند و در منصفه ظهور آرند صفات هر چند موجب ذاتند قائل
اما ظهور کمالات ذاتیه بوجود اینها مربوط است حجاب اینها در رنگ حجاب عینک است که سبب بندی
است این ظهور و این نمایندگی هر چند ظلمه است اما چه تو ان کو که وجود ما را بطل مربوط ساخته اند و بود
ما را بوجوب پرداخته باینکه عن الذات مصرع سیاهی از حبشه کی رود که خود رنگ سخت من
چند ما باین صفات و مکتبه اخطی له به بنده حق نشود جل سلطانة اما بفضل او تعالی از حق جدا نشود
سبحانه المرفع من اصحاب هر چند حق سجاده و تعالی را با اشیاء نسبت بحیث حاصل است اما این بحیث
که نشاء آن محبت است دیگر است تا محبت پیدا نکند این محبت را نه اند و چون در محبت نیز در محبت
متفاوت است با اندازه آن در محبت نیز تفاوت حاصل است همین محبت است که سبب خلاصی

از ظلیت است و همین محبت است کہ اسطہ اضحلال کلیت است و همین محبت است کہ غریب رقیبت است
و مثبت حریت در عین عبدیت و همین محبت است کہ مسقط انانیت است بلکہ رافع انانیت و درجات
کمالیت باید دانست کہ در محبت عامہ خود را بایشان فرمودہ است و ہر یک کم و در محبت خاصہ
بحکم حدیث المرتب من احب الیہم تقاضای محبت شان ما بین العتیین چہ در محبت
خاصہ اثبات محبت از طرفین است و در عامہ محبت از ان طرف است پس آنرا حرمان لازم بود
در عین وجدان یا خیر تا علی ما فرقتہ فی حب اللہ عالم ہر چند ظلال صفات است و بتوسط صفات وجود و
بقای پیدا کردہ است اما محبت حضرت ذات تعالی و تقدس بتوسط محبت ذاتیہ یا حضرت ذات تعالی
و از صفات کہ اصول وی اندہم و روح بی کیف بالا رفته است و اصول را گذارشتہ باصل اصول پیوستہ
اما پیوستن بی کیف و اگر از اصل بالا نرود آمدن را چہ فائدہ بود و محبت چہ در کار باشد اتصال
باصل در ہمہ وقت داشت و وصل ظلمے اورا ہمیشہ میر بود کارانیت کہ اصل مادر رنگ غل زینہ
باید ساخت و وبال محبت بالا باید رفت ہم این عروج فراخ و دانش ہر کس نیست و خود را گذارشتہ
از خود بالا رفتن منتولی در باب نظر و فکر نہ بلکہ از صوفیہ نیز از ہزاران یکے باین دولت شرف است
و سر این خطہ بر روی منکشف است بیت ہزار نکتہ بار کثیر زموانجا است نہ ہر کہ سر تراش ظلمے بر
ور نہ سوال این اتفاقی است یا نفسی جواب نہ اتفاقی است و نہ نفسی زیرا کہ آفاق و انفس ہر دو
و درون را منجمد و این محاملہ در آن دخول و خروج است ہر چند نزدار باب نظر مخطوط است ہر گاہ
مطلوب از دخول خروج اقدس بود پس کہ با و پیدا شود ناچار از دخول و خروج منزہ باشد و این
سر با این اشکال و باین وقت نزدار باب این سیر کہ ازار باب علم بود در رنگ سیر دلی و اگر است
کہ حلوم و متمیز است و منزلی از منزلی دیگر است تنبیہ عالم ہر چند ظلال صفات است و صفات
ظلال حضرت ذات تعالی اما این ظلیت را درجات و مراتب است کہ ہر کہ ام حجاب مطلوب است اللہ
سبحانہ کہ ببین اللہ حجاب من نور و ظلمت شنیدہ باشد تا حجب تمام خرق نشود از ظلیت زہر و مراد از
خرق حجاب یا نجس خرق شہودی است و آنچه در آخرین جز از منع خرق جمیع حجب آمدہ است مراد از ان
خرق وجود است کہ منتفع است کہ مسلولہ من صفات قدیمہ است کہ محالست اما چون محبت غیر متکثر
حاصل است حکم خرق وجودی وارد و یا حجب بے حجب است کہ محبت نقد و وقت است کہ طاقت

حاصل ندارد و بنا بر آنکه نافرمانی و اغفلانهاست علی اکل شیء قدر المحرم و الله المبین الصلوة والسلام علی
 سید المرسلین علیه السلام و علی آله الطاهرین جمیع مکتوبات است و مقیم بمکة علی کشمی در بیان آنکه
 بنده را باید که از مرادات خود تمام برآورد مرادات حق تعالی شأنه باشد یا بیان مرعی ذاتی و عرضی
 بنده را باید که مراد و مطلب غرض مولای خود جل سلطان بهیج نموده و جز مراد موله مراد بنده بهیج نشود
 و اگر چنین نبود سر از رتبه بندگی برآورده باشد و یا از قید رقیبت کشیده بود بنده که گرفتار مرادات
 خود است و بهر او بوس خود فریفته است بنده نفس خود دست و در اطاعت شیطان محیر است و
 این دولت و ایتما که حصول لایت خاصه است که بقای اتم و اکمل مربوط است سوال نگاه
 که با ایتما و خواستها از کمال نیز ظهور می آید و از دیگر حصول مطالب شئی ازین بزرگواران هم محسوب است
 امام انبیا و سلطان انبیا علیه السلام الصلوات و التسلیات اتم و اکمل است و شیرین را دوست می داشت
 و عرضی که بر هدایت است داشت در قرآن مجید مبین گشته است و چه بقای این قسم با ایتما و بزرگواران
 چه بود چو آب بنده از ایتما نشان آن طبیعت است تا نشاء طبیعت بر پاست آن با ایتما و حیاست در وقت
 حرارت بی اختیار طبیعت بسکه باطل است و در وقت برودت بگری را غلبه انقیاس با ایتما منافی نبود نیست
 و سبب گرفتاری بهر نفس خود به چه ضروریات طبیعت خارج از اداره تکلیف است و بیرون از هوا که
 بیرون از فضل مباح است یا نشاء محروم و آنچه ضروری است نفس با آن ساس نیست پس نشاء گرفتاری در
 بگرداری فضولیات انحال آمد اگر چه از قسم مباح بود چه فضول مباح را نسبت قریب جوار است محرم که اگر
 باغوائی دشمن قبیح آنجا قدم بردارد و بی اختیار در محرم خواهد افتاد پس مختار بر مبلغ ضروری آمد که اگر
 از اینجا زلتی واقع شود بفضول مباح خواهد افتاد و اگر ممکن فضول مباحات کرده شود بعد از زلت اگر
 قدم بیرون افتد ناچار در محرم خواهد افتاد و بهیج از با ایتما ازین قبیل است که حصول آن از خارج است
 مع قلوب الشخص نفسه المرادات و خارج مایه اعظم حضرت رحمن است که انوار خیرات مینا یدغان الله سبحانه
 و اعطانی قلب کل مؤمن یا شیطان است که تقای او شر و عداوت است میوه هم سینه هم و الله هم شیطان
 الا غور آروزی این فقیر بعد از آنکه نماز با ایتما در ایام سکونت قلوب بطریق سکوت که روش این طریق
 علیه است نشاء بود که محرم آرزوهای لاطال بی بی حلا و کشید و از محبت باز داشت بعد از لمح چون بنیات
 او سحانه رد محبت آوردید که آن آرزو را در رنگ قطعه های ابر بیرون بر آمدند و با لقا کننده همراه فسترد

و خانه را خالی گذاشتند در آنوقت معلوم گشت که این باکستما از بیرون بر آمده بودند از درون برخاسته
 که منافعی بندگی بود بالجمله بر فساد می که نشاء الله آن نفس را سه مرتبه مرض ذاتی است و هم قاتل و منافعی مقیم
 بندگی است و هر فساد می که از بیرون آید اگر چه انقای شیطانی بود از امراض عارضه است که با سهل
 علاج زوال پذیر است قال الله تبارک و تعالی ان کما الشیطان کان ضعیفا بلای ما نفس است
 و دشمن جانی ما صاحب سواد شمشیر بیرونی بود او بر ما استیلا می یابد و با عانت او ما را از جا
 می برد جایگزین اشیا نفس اماره است که دشمن و با خواه خود است و همت او هلاک نفس خود است
 مستثنای او محصیت حضرت رحمن است جل سلطان که مولی و مولی نعم اوست و اطاعت شیطان
 که دشمن جانی ویت باید دانست که تمیز در میان مرض ذاتی و مرض عارضی و فساد داخلی و فساد
 خارجی بسیار است درست میاد انما قصه باین زغم خود را کامل گیرد و مرضی ذاتی خود را مرض عارضی نکارد
 و در خسارت ماند ازین ترس در نوشتن این سر جرات نمیکرد و اظهار نمیخفت مستحسن نمیدانید و یک
 به سه سال است که درین اشتباه بودم و فساد ذاتی را بفساد عارضی مختلط میافتم و درینوقت
 حضرت حق سبحانه حق را از باطل جدا ساخت و مرض ذاتی را از مرض عارضی متمیز گردانید
 الله سبحانه الحمد لله و المنة علی ذلک علی جمیع نعمائیک از حکمتهای اظهار این قسم اسرار آن است
 که کوی نظری کاظمی را بوجود این نوع آرزوهای بیرونی ناقص انگار و از برکات او محروم نماند
 سبب حرمان کفار از دولت تصدیق انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات و وجود تقسیم صفات
 بوده است درین بزرگواران فقالوا البشیرید ونا کفروا و آنچه فرموده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی
 عارف را بعد از زوال مرادات و باکستما از وی صاحب اراده میسازد و اختیار بدست او میدهد
 تفصیل اینجی انشاء الله تعالی در جای دیگر بیضا می باشد سبحانه خواهد بود که اینوقت مسامحت آن
 نمیکرد و السلام علی من اتبع الهدی و اللهم شاکت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اتمه
 اکملها مکتوب بیست و هشتم بملاصحه ترک در بیان آنکه کیفیت تصدیق بار و حق موی الحمد لله و السلام علی
 عباده الذین اصطفی روزی بخاطر آنکه بروحانیت بعضی از اقارب مومنانی خود تصدی کرده شود درین
 اثنا ظاهر گشت که باین نیت آن محبت مرحوم را فرح و سرور حاصل شده خرم و شادمان بنظر او آمد
 چون وقت عطای آن صدمه رسید اول بروحانیت حضرت رسالت خاتمه علیه و علی آله الصلوات و السلام

الصدقه را نیت کرد و چنانچه عادت بود بجز ازان بر دو حانیت آن میت نیت کرده و او درین زمان
 در آن میت ناخوشی و اندوه احساس نموده و کلفت و کدورت ظاهر شد ازین حال تعجب تمام رود
 و جدا ناخوشی و کلفت ظاهر نشد با وجود آنکه محسوس شد که برکات عظیمه ازان تصدق باقی است
 رسید اما فرح و سرور در وی ظاهر نگشت و همچنین روزی پاره مبلغ نذر آن سرور نمود علی الصلوة
 و السلام و سائر انبیاء کرام را علی بنینا و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز در آن نذر داخل تمام
 و طفیل آنحضرت علیه الصلوات و التسلیمات مرضی آنحضرت درین امر معلوم نشد و همچنین
 بعضی اوقات که در دو سیفر شام اگر در مرتبه سائر انبیاء نیز میفرستادم مرضی آن سرور در آن
 ظاهر نمیشد علیه الصلوات و التسلیمات با وجود آنکه معلوم شده است که اگر بر دو حانیت کلی تصدق
 کرده سائر مومنان را شریک سازد بهر برسد و ازان شخص که به نیت او داده بود هیچ نقصان نکنند آن بکس
 و اسع المنفوق برین تقدیر وجه ناخوشی و عدم رضا بود مدتی این اشکال خدشه داشت آخر الامر و بفضل
 خداوندی جل شانۀ ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت آنست که اگر صدقه بے شرکت بهیتی داده شود
 آن میت از جانب خود بطریق تحفه و هدیه آن صدقه را در ملازمت آن سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام
 خواهد برد و بوسیله آن برکات و فیوض خواهد گرفت و اگر صاحب صدقه خود نیت آن سرور بکن علیه و علی
 آله الصلوة و السلام میت را چه نفع بود در صورت شرکت میت را اگر صدقه قبول افتد ثواب همان
 صدقه است اگر قبول افتد در صورت عدم شرکت هم ثواب صدقه است اگر قبول افتد و هم برکات و
 فیوض تحاف و اهلی آن صدقه است از نزد حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوة و السلام و
 همچنین هر شخصی را که شریک سازد همین سببست که این است که در شرکت یک نفر چه ثواب است و در عدم شرکت
 و در وجه که آنرا میت از جانب خود با و بگذراند و نیز معام گشت که هدیه تحفه که غریب بخدمت بزرگ
 بروی شرکت احدی اگر چه طفیل باشد آن تحفه را گذارند بهترین است یا بشرکت نکشند نیت که بی شرکت
 بهتر است و آن بزرگ برادر این خود از نزد خود بهر بهتر است از آنکه این کس بفضولی دیگران داخل سازد
 و آل و اصحاب که در رنگ عیال آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ایشان را که بطفیل داخل
 هدیه آنحضرت علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ساخته میشود و معنی و مقبول مینماید بلی قار و
 است که در هدایات مرسومه اگر با بزرگ اذان او را شریک سازند از ادب و رضامندی

او بجهت نیاید و اگر خدمت طفیل او ساخته بدیه فرستند مرضی آید که اعراض بر اعراض او دست پس معلوم شد
 که بیشتر رضامندی موتی در افراد صدقه است نه در اشترک صدقه اما باید که هرگاه صدقه محبت نیست بکنه
 اول باید که بر نیت آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام بدیه خدا سازد بعد از آن محبت تصدق کند که
 حقوق آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام فوق حقوق دیگران است و نیز برین تقدیر احتمال قبول
 صدقه است بطفیل آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام و التیحات این فقیر در بعضی صدقات موتی که در تصحیح نیست
 خود را عاجز می یابد و علایجی به ازین نمی یابد که آن صدقه را بر نیت آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام
 تعیین نماید و آن نیت را بطفیل ایشان سازد امید است که ببرکت توسط ایشان قبول افتد
 فرموده اند که صلوٰۃ آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام اگر بر یاد سمع او اکرده شود مقبول است
 و بآن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام آنرا وصول است اگر چه ثواب آن بصلوٰۃ فرستنده
 نرسد که ثواب اعمال مربوط به تصحیح نیست و از برای قبول آن حضرت که مقبول و محبوب است بهانه کافی است
 کریمه و کان فضل الله علیک عظیمه در شان آن سرور نازل است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و علی صحیح
 اخوانه الکرام من الانبیاء و المرسلین و علیهم السلام الی یوم القیام مکتوب است و ششم بیادت پناه
 میر محبوب الله در بیان فهم کردن بعضی کلمات قدسی آیات قرآنی سابقا چون از قصور فهم در بعضی
 از کلمات قدسی آیات قرآنی خبر شد و تردد پیدا میشد و در تطبیق آن عاجز میگشت و در دفع
 و سادس بعنایت الله سبحانه به ازین علایجی نییافت که با خود میگفت که این نظم قرآنی
 را بکلام خدا جل شانہ اعتراض بینائی و ایمان بآن داری یا نه اگر ایمان نداری کافر
 و از بحث خارجی و اگر ایمان بآن داری پس تصور در فهمیدن تست نه در نظم قرآنی که کلام
 خالق ارض و سموات است و مبدع معقول و ادراکاتست و چون بفضل خداوندی جل سلطان
 ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بوده آن و سوسه باین تردد محصل و ناچیز میگشت و از تردد
 نجات مییافت درین آو آن بفضل الله سبحانه کار تا بناچار رسیده است که در نظم قرآنی هر محلی که آنجا
 از قصور او را کنگش تردد و خدشه است همان محل باعث از ویاد ایمان است بقرآن همان شش
 واسطه ظهور اعجاز است و قرآن و آن اغلاق را از شعب اعجاز تصور نیاید و آن اشکال را بر کمال
 بلاغت بر دقت محمول میدارد که پیش در فهم آن عاجز است آنقدر ایمان که در نا فهمیدن قرآن حاصل است

در فهمیدن آن نیست که درنا فهمیدن ای عجز کشاده است که در فهمیدن نیست بجان الله همین نافه فیه است
 جمیع افضال است بیرون و با کار کلام حق میرساند جل و علاهی از همین فهمیدن سبب کمال ایمان بقرآن میگردد
 و بعد از آنکه فیض به کثیر او میدی به کثیر آری تا آسان کند که همه یی تا سمن را برنا شده و اسلام
 مکتوب شدی ام بسیادت و ارشاد پناه میر محمد نجمان در بیان عروج براتب اصول و مراتب عبادات
 الحمد لله رب العالمین السلام علی سید المرسلین بریت پایه آخر آدم است و آدمی به گشت محروم از
 مقام محرمی به گنگر و دوباره مسکین زمین سفر نیست از وی هیچکس محروم تر و چون بجهانیت است
 سبحانه و ادر عروجی با حصول خود که او در رنگ نخل است مر آن اصول را واقع شود در هر صله از اصول
 او را فامی است در آن اصل و بعد از آن بقای بآن و باین قنای اطلاق انامی او از آن نخل است
 بر آن اصل که قنای بقا او را در و حاصل گشته است اطلاق خواهد یافت و خود را همان اصل خواهد داشت
 و همچنین چون از آن اصل بکرم حق جل و علاه ادر عروج واقع شود اصلی که فوق آن اصل است و آن اصل
 نخل است مر این اصل را قنای بقا و آن اصل او را در این اصل ثانی حاصل خواهد کرد و اطلاق انما از آن
 اول نخل گشته باصل ثانی خواهد پیوست و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت و همین نسبت است
 اصل ثانی را باصل ثالث اگر عروج واقع شود اطلاق انما بر آن اصل ثالث قرار خواهد یافت که اصل
 ثانی نخل است و همچنین در هر صله تحتانی که در رنگ نخل است مرصل فوقانی را همین نسبت کاین است
 اگر بعضی فصل خداوندی جل سلطان عروج واقع شود و از نخل باصل بگذارد اطلاق انما از هر نخل
 باصل آن خواهد قرار یافت و خود را همان اصل خواهد دانست الی ماشاء الله تعالی علی تفاوت و مرتبه است
 و این اصول باین کثرت به باین فعت اجزا را خواهند گشت تا قطره را دریا خواهند ساخت و کاه را کوه
 خواهند گردانید و چون این اصل اجزا او باشند ناچار از کمال او برکات نشان نیز بهر کامل فعلی خواهند شد و کمال
 او جامع کمالات آن اجزا خواهد بود و اینها فرق در میان انسان کامل و سایر افراد انسان توان شناخت
 که آن در یک محیط است و اینها در رنگ قطره های محقر آن دریا پس اینها او را خواهند شناخت و در کمال او چه
 دریا به خوش گفت الهی حیثیت اینکه اولیای خود را کرامت کردی که هر که ایشان را شناخت تر یافت
 و تا شناخت ایشان را نشناخت و چنانچه در میان انسان کامل و انسان ناقص بکثرت و قلت اجزا
 تفاوت است در میان طاعات و حسنات اینها نیز با اندازه آن تفاوت است شخصی را که صد زبان بدهند

و بر زبان یاقوت کند جل و علا چنانست دارد بان شخصی که او را یک زبان بدهند و بان یک زبان یاد حق
 نماید جل و علا ایمان و معرفت و سایر کمالات را بر شمع قیاس یابید کرد و ریختن انجم لغات و تاز و شمع
 انکس علی کل شیء قدیر الحمد لله اولاً و آخراً الصلوة والسلام علی رسولہ و آله و صحبه و علی اجمعین
 اکرم و صحبه العظام الی یوم القیام مکتوب سی و یکم بملا بدین در تحقیق عالم ارواح و عالم
 مثال عالم اجساد و الحمد لله و سلام علی عباده و الدین اصطفا نوشته بودند که روح پیش از تعلق
 در عالم مثال بوده است بعد از مفارقت از بدن باز به عالم مثال خواهد رفت پس عذاب خرد
 عالم مثال خواهد بود و در رنگ املی که در خواب در عالم مثال احساس نمایند و نوشته بودند که این
 سخن شاخار بسیار دارد اگر قبول نمایند فروغ بسیار برین سخن متضرع خواهد ساخت بدانند که
 این قسم خیالات از صدق قلیل انصیب است مبادا که شمارا بر این غیر متعارف و دلالت نماید چنانچه
 کلمه ضرورت با وجود موانع در تحقیق این بحث نوشته آمد و الله سبحانه و تعالی الی سبیل الرشاد
 بر او عالم ممکنات را سه قسم قرار داده اند عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد و عالم مثال را
 بر زنج گفته اند در میان عالم ارواح و عالم اجساد و نیز گفته اند که عالم مثال در رنگ مراتب
 است در معانی و حقائق این موجود عالم را که معانی و حقائق اجساد و ارواح در عالم مثال بصورت بطریق ظهور
 بنیاید چه در اینجا مناسب هر معنی و حقیقه صورت و هیئت دیگر است و آن عالم فی حد ذاته متضمن
 صور و هیئات و اشکال نیست صورت و اشکال در روی از عوالم دیگر منعکس گشته ظهور یافته است
 در رنگ مراتب است که فی حد ذاته متضمن هیچ صورت نیست اگر در روی صورت کائنات است از خارج
 آمده است چون این سخن معلوم شد بدانند که روح پیش از تعلق بدین در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال
 است و بعد از تعلق بدین اگر منزل نموده است به عالم اجساد و بعد از آن همی فرو آمده است به عالم مثال که ندارد
 و نسبتش از تعلق و نه بعد از تعلق پیش ازین نیست که در بعضی اوقات بتوفیق الله سبحانه و تعالی از عالم
 خود را در مراتب عالم مطالعه بنیاید و حسن قبح احوال را از اینجا معلوم میباز و چنانچه در اوقات و مشاهدات
 انبیین و راضی و لایح است و بسا است که بی آنکه از حجاب غائب شود و انبیین احساس نماید و بعد از مفارقت از
 بدن اگر روح علوی است متوجه فوق است و اگر سفلی است گرفتار سفلی است به عالم مثال کاری ندارد
 و عالم مثال از برک دیدن است نه از برک بودن یا بودن عالم ارواح است یا عالم اجساد و عالم مثال

بیش از مرآت این دو عالم نیست چنانچه گفته شد و الهی که در خواست عالم مثال احساس شود و الهی که در
 شیخ آن عقوبت است که برای آن سختی گشته است و این برای تنبیه است و با وجودی که ظاهر ظاهر است و باطن
 قرآین قبیل نیست که حقیقت عقوبت است و صورت و شیوه عقوبت و نیز آنکه که در خواست احساس شود و الهی که
 اگر فرضاً حقیقت هم داشته باشد از قسم الهی و نبوی و انجیلی و عذابی که از عالم عذاب بخروی است
 نشان با نیاچه عذاب نبوی را البته عذاب بخروی اعادنا الله تعالى به پنج مقداری و اعتباری نیست اگر
 شیراره از آتش و درخ و روینا افتد همه را یک بسوزد و شلاشی که داند عذاب برادر و زکا که آنرا است
 از عدم اطلاع است از صورت عذاب حقیقت عذاب نیز نشاء این اشتباه توهم همانست عذاب و دنیا
 بعد از آخرت و این باطل است بنیاطلان سوال از کرمی که توفی الا نفس چون موتها و الهی که است
 فی ساجده الخ مفهوم میشود که توفی نفس خیاخ و در موت و در خواست نیز عذاب یکی را از خدا آورده و دنیا
 شروع عذابها و دیگر از عذابها آخرت نفس یکدم وجه است و جواب توفی نوم از آن قبیل است که گفته
 از وطن با لون خود بشوق و رغبت از برای سیر و تماشا بیرون آید تا فرح و سرور حاصل کند و خرم شود و
 بوطن خود باز رجوع نماید و سیگاره او عالم مثال است که نفس مجاب ملک ملکوت توفی موت نه
 چنانست که آنجا به وطن با لون است و تحریب جای امور از اینجا است که در توفی نوم محنت و کلفت حاصل
 بلکه نفس فرح و سرور است و در توفی موت شدت و کلفت است پس وطن متوفای توفی و دنیا بود
 و محال که بعد نماید از معاملات و دنیا باشد و متوفای توفی بعد از تحریب و وطن با لون خود انتقال با آخرت
 نموده است و محال بود از معاملات اخروی گشته است و محال است قیامت شینه باشد زنده
 بکشوف خیالی و ظهور و شالی اعتقادات مقرر اهل سنت و جماعت را شکر الله تعالی سیم از دست
 نمهند و بخوان خیالی خود غره نشوند که نجات بیتیاعت این فرقه ناجیه تصور نیست خوش طبعها را
 موقوف داشته اگر از برای نجات دارند بجان و دل و اتباع این بزرگواران کوشش خیر شرط است باطل
 الرسول الله البلاغ ایسا و عبارت تمام در توهم انداخت که نزدیک است که این تحیلات شمار از
 تقلیدین اکابر سلف آمده و تابع کشفیات خود ساز و لغو و با کتب سحانه من شروز انفسا و من
 سیئات اعمالنا شیطان دشمن توحید واقع باشد که از صراط مستقیم پس کو چایبنا از مدت چهار
 تا یک سال هم کشیده است چه باشد آن حیاطا که در الزم متابعت سنت اهل سنت مینماید و نه

در تعلیم این نزد گوران میگویم و گویم نه فریادش گشت که شجاعت خود را مستعدی خود گردانید شاخسار بار بار و
 متصرف همه است از احوال ملاقات با محصل هر بسا به بیاید چنان زنه گمانی نماید که رشته امید نجات
 گشته نشود و بنا بر این اندک حجت بهی انما من امر ناز شد او السلام علی من اتبع الهدی مکتوب
 سی و دوم مقصود علی در بیان آنکه خطرات که از اسباب وصل گفته اند بانه از تخیله صوری است
 و در تحقیق حقیقت کثرت و همیشه مایه اسباب فلک الحمد لله و سلام علی عباده الدین اصطفا نوشته بود
 که ره روی از راه دانی پرسید که از بوجوم خطرات پیرایشانم گفت مقتضای و هو علی کل شیء مجتهد چون
 احاطه و شمول مطلوب معلوم است خطره را از اسباب وصل باید شمرده از موجبات فصل و پیوسته ابواب
 مشاهده را مستخرج باید داشت و در وزن غفلت را مسدود و این سخن بانه از تخیله صوری که مقدمه
 است از قصدهات این راه صادق است و درین موطن اگر وصل است هر چند فی الحقیقت فصل است باقی
 صورت است و اگر مشاهده است هر چند فی الواقع مباحه است هم بملایم صورت کالون این تجلی نزد اکابر این راه
 از غیر اعتبار ساقط است که مفتی وجود سالك شیت و نیز محی و مبطل و درین تجلی شرکت دارند و گویند و فلا فقه
 یونان نیز ازین تجلی باخبر اند از علوم و معارف این موطن محفوظ است و غایبه مافی الباب محی را این
 دولت از راه صفائی قلب حاصل میشود و مبطل را از راه صفائی نفس چار آن بهایت می برد و این
 بضالت می آرد اما هر دو گرفتار صورتند و از سنی بخیریت صورت پرست غافل معنی چه دانند آخره گویا
 جمال چنان پنهان چه کار دارد و لیکن محی را احتمال نجات از صورت کائن است و مبطل متعکد و در
 صورت است بی القوم ملت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات خلاصی اگر قناری صورت محال است و ضیاء
 تجلی صورت و تمل و اثر علم است لیکن چون حال ذوق و دوری بر تومی اندازد آن علم حال نمایگر و دور
 تجلی مشهود کثرت است لیکن بعنوان منظریت وحدت و شهود کثرت بهر عنوان که بود و بال و در و بال است
 باید که در نظر باطن آن کثرت و شهود کثرت نامی و لذاتی نمایند و شهود و فزوان حقیقی هیچ نبوده و فا که قیوم
 است درین راه میسر گردد زیرا که فنا عبارت از نسیان سوسی است از باطن پس کثرت را دران موطن چه
 مجال بود و شهود کثرت آنجا چه باشد و خطره را که از اسباب وصل و از ابواب مشاهده گفته است مراد از آن
 وصل مشاهده و وصل مشاهده صوری است که عین مفارقت و دوری است زیرا که وصل نزد اکابر این
 طائفه علیه معبر است در مقام بقا بانه حاصل است که بعد از فنا و نسیان جمیع ماسوا حاصل میگردد

وجود خطره ساقی آن دولت است و حصول و سوسه مانع آن نزولت در مقام فنا که پلینه آن اصل است
خطره نوعی نیست میگرد که اگر تکلف یا دیشیا دهند یاد نکند بواسطه نیایش که او را از اسواسه
حاصل گشته است نوشته بود وند و هو علی کل شیء محیط باین احاطه باین عبارت نیامده است مانا که
از کلام مولین است چه تعدیه احاطه در کلام عجم بکلمه علی بسیاری آید و متعارف در عبارات
قصیه عرب تعدیه احاطه بکلمه است قال الله تبارک و تعالی و کان الله بکل شیء محیط قال الله
الا انه بکل شیء محیط ظاهر این عبارت را از قرآن خیال کرده بطریق استشهاد آورده نه
چنین است بیان این معنی در کلام حمیدیه عبارات دیگر است چنانچه گذشت و ایضا نوشته بودند
کثرت و همی و تعدیه اعتباری نوعی مترکم گشته است که اکثر علما متحد وجود و رطل اقاد
از متفرج است و از لب بقتضی قناعت نموده اند کثرت و تعدیه هر چند رسمی و اعتباری است اما چون
باصنع ایجاد خداوندی جل سلطان پیدا گشته است متحقق و مستحکم است و معامله دنیوی اخروی و کبریا
و آثار خارجیه برقی مرتب هر چند و هم و اعتبار ترفع شود ارتفاع این کثرت و تعدیه ممنوع است چه
عذاب و ثوابی و اخروی که مخبر صادق علیه علی آله الصلوٰه و السلام از آن خبر داده است شرط
یکثرت است و در لواط متحد و حکم بارتفاع کثرت و تعدیه نمودن دخول در الحاد و زندقه است اعان الله
سبحانه من ذلک پس صوفیه علیه و علمای کرام هر دو بشبوت و استمرار این کثرت و تعدیه قائل اند و مع
اخروی و دایمی و لواط میدانند لیکن این کثرت در وقت عروج چون از مشهود صوفیه ترفع میگردد
و از ادبی و اعتباری بی یابند و چون در نفس امر ترفع نمیشود هر چند از مشهود ترفع شود علما آنرا
موجود میدانند پس نزاع فریقین راجع بلفظ گشت بعد از اتفاق و معنی هر کدام باندازه دریا
خود حکم کرده است صوفیه اعتبار مشهود نموده اند و ارتفاع مشهودی را ملاحظه نموده حکم بوسی اعتبار کرده اند
و علما ملاحظه ثبوت و استقرار نفس امری او را کرده حکم بوجود او فرموده و کل وجه این معنی را این فقیر در مکتوبات
و رسائل خود تبصیل بیان نموده است و نزاع فریقین راجع بلفظ داشته اگر خفای مانا آنجا رجوع باید نمود
نظر علما نزدیک بصواب است که مطابق نفس امر است و نظر صوفیه باعتبار سکر و غلبه حال است ستایا و بر وزن
مخفی است و در نفس امر ثابت اند و از مشهود مستور حکم ثبوت بر ستارها اثر بصواب است از آنکه ملاحظه نمود
شود و آنها نموده حکم بعدم وجود ستارها نمایند علما که بوجود کثرت قائلند مقصود نشان ابقا شریعت است

که قیامی آن بر تودوست و اجرائی و عید صاحب شریعت که بی کثرت مشهورست و صوفیه نیز با تمیض
موقوفه بر حقیقت قطعی آن شریعت نمایند و اینچه علماء فرموده اند بکلی محلف صادق است بی تحمل
مطابق و هیچ عیار و کدورت ندارد و اثبات وجود مستقل مستبدی نمایند تا گنجایش سخن بود و شرکت
بواجب پیدا کند قاعله وجود ضعیف مفاصل و استعار از غیر است اثبات مینمایند چه بجا تحلیله است
بعلماء که کار بدین اند نسبت غلط نمودن غلط محض غلط است با و این طعن و انکار و این شریعت
از علماء گرفته ایم و مذمت ملت یا از برکات ایشان اخذ نموده اگر ایشان گنجایش طعن بود اعتماد از
شریعت و ملت مرفوع گردد و لهذا اطلاع ملت را ضال و مبتدع گفته اند طعن و انکار و این شریعت
و تشکیک و این شمرده بطلان او حکم کرده نوشته از مغرب پست قناعت نموده مانا که صور را منفر خیال کرده
بترتیب را پست چهره دعوت و گرفتاری علماء به ترس است و مشهور و مطلوب صاحب تجلی صوری صورت اشکال

انصاف باید داد که کدام گرفتار غیر است و کدام پیوست و امانده است نادانای که طعنه ای ادنی ضلال
بین شما انسان که نکاح محرمی که نامش را نشنیده و السلام او را آخر اکتوب سی و سوم بنام
و رو یافته در بیان تحقیق این سخن شیخ شرف الدین یحیی امینری که گفته تا کافر نشود و سر برادر و برادر
خود جفت نشود و مسلمان نشود و ملا شمس با شقامت با شید چرسیده بود که شیخ المشائخ و شیخ شرف الدین
یحیی امینری در رساله ارشاد و السالکین نوشته اند که تا کافر نشود و مسلمان نشود و تا سالک سر برادر
خود را برادر و مسلمان نشود و تا با و خود جفت نشود و مسلمان نشود و مراد از این کلمات چیست بدانکه
مراد از کفر کفر طریقت است که عبارت از مرتبه جمیع است که موطن استیلاست و مقام عدم استیلاست
سیان حسن اسلام و قبح کفر بلکه چنانکه اسلام را شمس پیدا کند کفر را آنجا نیز حسن میاید و هر دو را مظاهر
اسم الهادی و اسم المضل یافته از هر دو خط میگرد و تلفظ میگرد و این آن کفر است که منظور از
خبر داده است و در آن بوده است و بر آن مرده که گفته شعر کثرت بدین الله و الکفر واجب +

لدی و عند المسلمین قبح و شطیحات مثل قول اتا الحق و قول سبحانی و قول لیس فی جنبی سوی
همه اشیاء آن شجره جمیع اند که نشان آن استیلائی است غالبه محبت محبوب حقیقی است که غیر محبوب
از نظرشان مسطور گشته است و مشهور و جز محبوب نامده این مقام مقام جهلست و مقام
حیرتست نیز اما آن جهلست که محمود است و آن حیرتست که ممدوح است و چون بجنایت

الله سبحانه ازین مرتبه جمع بلندتر سیر واقع نشود و علم یابین اجل جمع نشود و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق
 و تمیز پیدا نشود و از سرگریز آید و دولت اسلام حقیقی ظهور فرماید و تحقیقت ایمان میرسد این اسلام
 و ایمان از زوال محفوظ است و از طریقان کفر مأمون و راد علیه مآلوره آمده است اللهم انی اسألك
 ایمان الیس بعد کفر؟ این ایمان است که از زوال محفوظ است الا ان اولیاء الله لا خوف
 علیهم و الا هم یخزبون انصار حال اهل این ایمان است چه ولایت بی این ایمان متصور نیست هر چه
 در مرتبه جمع هم اطلاق اکم ولایت میتوان نمود اما نقص و قصور همه وقت و در تمامی این مرتبه است
 چه کمال و ایمان معرفت نه و کفر و جهل هر کفر و جهل که باشد پس اسئله آمد انچه شیخ گفته تا به کفر
 طریقت متحقق نشود باسلام حقیقت مشرف نگردد و آنکه گفته که تا برابر خود را نکند سلطان نشود مراد
 از برابر خود شیطان داشته که قرین اوست و همیشه او را ولایت بشود و فساد و فتنه و عیث آمده است
 علی قائم الصلوة و السلام که پیچ نبی آدم نیست مگر آنکه او را قرینی است پس رسیدن یا رسول الله
 شمارا قرین نبی است فرمودند نیست اما خدا ایتحالی مرا بروی اعانت داده است که از شر او سالم
 مانده ام برین تقدیر نیست که لفظ فاسلم در حدیث واقع شده و است باینکه در حدیث روایت کرده شود
 و اگر بصیغه ماضی روایت کرده شود معنی چنان میشود که آن قرین من است و سلطان شد و است باینکه از پی
 مشهور است گشتن آن قرین عبارت از عدم انقیاد اوست و خود را و زار و شستن است او را و سلطان
 آدمی با وجود قتل و فرست چو مخلوب آن شیطان میگردد و بدولت سوء او مسارت مینماید و در تکیب
 نامرضیات حق جل شانه میشود چو ایش شیطان فتنه بکشد که حضرت حق سبحانه و تعالی از هر چه بخواهد
 آزمایش عباد مسلط ساخته است و او را از نظر شان ستور فرموده است و بر احوال او ایشان را اطلاع
 نداده و او را بر احوال ایشان بنیاد اندیده است و در رگ و پوست شان در رنگه خون جاریست
 سواد تنی یا شکم از کیمیا مکر چنین بلا محفوظ خداوندی جل شانه محفوظ ماند مع ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی
 و کلام مجید که یارب اصف من یا و فرموده است و سواد تنان را و لیسا ختمه علی باعانت خداوندی
 جل سلطان شیطان بآن تسلط حکم رد باه دارد و بی امد او فضل او شیرورنده است و نوم اوله و
 ولری بین هر دو به خویش خوان شیری بین جواب دیگر آنکه شیطان از راه هوا که آدمی در آید و
 بمشبهات او را ولایت مینماید تا چار باعانت نفس الهیه که شمع خلجی است بروی نمرت می نیاید و او را

تمام خود میاز و کینه شیطان فی حد ذاته ضعیف است که بیاری دشمن خائنی کار خود میکنند فی الحقیقه
 بنامی امام دوست که دشمن جانی باست چنانچه دشمن خود نیست مگر از حیث دشمنی بر روی با مداد و کار
 خود میکنند پس اول نفس خود را باید برید و از انقیاد و نفس خود باید برآید و او را خوار و زاری باید
 سر برآورد و دشمن این جفا و بریده خواهد شد و خوار و زاری خواهد گشت حجاب آه انگیز نفس نکس است
 و برادر خارج از محبت است که از دور نشود و دعوت نماید و از هر طریقی تسلیم بپسندید و تقییم بخواند بعد از
 انقیاد و نفس دفع آن دشمن خارجی با مداد خداوندی جل سلطان با سهل وجود مستور است ان عبادی
 نیست لکن علیم سلطان بشارتی است مر آن عباد را که از رقیب نفس برآمده اند و عبادت موجود
 ساخته و اندک سجده الموفق و آنکه گفته تا با مداد رجعت نشود و مسلمان نشود و تواند بود که از ما و او عین
 ثابته او را مراد داشته باشد که سبب ظهور وجود است در خارج و در اصطلاح این طائفه از عین ثابته یا در
 تعبیر آمده است غرضی فرموده و در شامی آیا با آن اسلیم عباد را از ام عین ثابته خود داشته و پیران ام
 اسم آبی را جل سلطان خواسته که عین ثابته ظل عکس بر توان محبت جل شان و چون ظهور آن اسم شال
 در خارج توسط آن عین ثابته گشته است تعبیر از آن ظهور بر لایت نموده با جمله یاد میگویند و عین ثابته
 میخواهند این عین ثابته را قیاس فی میگویند زیرا که تعینات نزد این طائفه علیه پنج است که از آن تر
 خمس گویند حضرات خمس نیز گویند و تعین مرتبه و جو یا ثبات نمایند و سه تعین مرتبه امکان ثابت میکنند
 و دو تعین جو بی تعین حدت و تعین حدت است که هر دو در مرتبه علم است فرق با حلال تفصیل نیست
 و سه تعین که در مرتبه امکان اثبات مینماید تعین دمی است و تعین شال است و تعین جدی و چون
 عین ثابته در مرتبه واحدیت است ناچار تعین آن جو بی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان
 عین ثابته است که تعین جو بی دارد و این شخص کانتل است مر آن عین را پس در این عالم وجود
 بود که او را با عالم امکان ظهور داده است و جفت شدن با در بانیخته است که این تعین مکانی شحظ
 بآن تعین جو بی که حقیقت اوست متحد شود چه ممکن گردد امکان بر فشانند و بجز واجب و چیزی
 ثابته یعنی تعین مکانی او از نظر او متعین نشود و انانی خود را بر تعین جو بی اطلاق دهند یا نمایی که
 تعین مکانی فی نفس الامر با تعین جو بی متحد گردد که آن محال است و مستلزم الی و در زندقه زیرا که با
 اینجا بشهود است اگر ذوال تعین است بشهود تعلق داده و اگر اتحاد است بشهود است بیت نه آن این گردد

این شود آن همه اشکال گردد بر تو آسان و چون شخص این چنین خود را بآن تعین می یافت میداد
آن گشت و از ملوثات امکانی و دایره و بدولت اسلام و انقیاد و مرتبه و موجب شرف گردید و دانست
که از منزلت آن شخص که گفته اند بحد اعتبار است و در وجود و کشف و شهود تسلط دارند نه آنکه
فی الحقیقت تنزل است و توفیر و تبدیلیت سبحان الله من لم یغیر ذراته و لا یصفاته و لا فی السماء و لا فی الارض
الا کوان صوفیه باندازه و دید خود که تنصص سکون علیه حال است چیزها بر زبان می آرند بر ظواهر محمول
نباید داشت و بتأویل و توجیه باید پرداخت فان کلام السکارتی محمل و یصرف عن الظاهر الله
سبحانه اعلم بحقائق الامور کما چون این سخنان قلوب انگیز از بزرگی نقل کردی بضرورت و محل
آنچیزی نوشته شد و الا این فقیر و امثال این سخنان مخالفت نما خود را سر نمیدهد و برو و قبول
اتهاب نیکشاید ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
الکافرین الحمد لله رب العالمین اولاً و اخرأ و الصلوة و السلام و علی رسولہ و آله و سائر
و علی آله الکرام و صحیح العظام الی یم اقیام مکتوب سی و چهارم بوالده میر محمد امین روویانست در نصیحت
نصیحتی که نموده می آید اول تصحیح عقاید است بموجب آراء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه
اند شکر الله تعالی سیسم بعد از تصحیح اعتقاد عمل بمقتضای احکام فقیه ضروری است با نچه مأمور اند از
امثال آن چاره نبود و از آنچه ممنوع اند از اجتناب آن گذر نه نماز پنج وقت بے کس و بے فتور
با رعایت شرائط و با تعدیل ارکان و ران او باید نمود و بر تقدیر حصول نصاب از او اس
ذکوة هم چاره نبود امام اعظم رضی الله تعالی عنه در زیور زنان نیز ذکوة دادن فرموده است
و اوقات خود را به نمود و عصب بنماید صرف کرد و با مأمور لایعنی عمر گرامه را تلفت نیاید نمود
فلیکف که با مأمور تنبیه و محظورات شرعی صرف کرد و بسرود و نغمه رغبت نکند و بالتذات آن
فریفته نگردد که آن همه است عمل اندوده و زهر لیت شکر آلوده و از غیبت سخن چینی
مردم خود را محفوظ دارند و عید های شرعی در باب ارتکاب این دو ذمیه وارد است و
از روع گفتن و بهتان بستن نیز اجتناب ضروری است که این دو زبیل و جمیع اویان حرام است
و مرتکب آنها بوعید ملعون و ستم عیوب خلق و ذنوب غلات و از زلات ایشان در گذراندن
و عقوبت از عظام امور است و بر مملوکان و زیر دستان مشفق و مهربان باید بود و بتقصیرات

ایشان را مواخذه بنایه نمود و بتقریب بی تقریب این امر ادان از دین و شام کردن ایشان را ساینده است
و ناظم است و تقصیرات خود نظر بایه کرده که نسبت بجناب قدس هر مدی جل سلطان هر ساعت بوقعی می آید
و اوقاف مواخذه آن تمجیل نفرماید و منع رزق نمی نماید و بجای توضیح اعتقاد و بجا از ایمان احکام
فقیده اوقات خود را مستغرق ذکر الهی جل شانیه باید ساخت و نمیکه طریق ذکر را اخذ نموده اند تمجیل
باید آورد و سنائی آن هر چه باشد آنرا دشمن خود انگاشته از آن اجتناب لازم باید داشت بهیت هر چه
جز ذکر خدای صحت است اگر کفر خوردن بود و جان کنن است ببلشاد حضور هم گفته است بهست که
هر چند در امور شرعی احتیاط کرده می آید و دشمنی می افزاید اگر با نهته در احکام شرعی خواهی نمود
حالات و البته از دشمنی بر باد خواهی بود و از زیاده چه نویسد و البته سبحانه اعلم مکتوب سیم
بمیرزا منوچهر در تعزیت و نصیحت اعتقاد شایب و در دیافنه حضرت حق سبحانه و تعالی بر خور و از
سعادت الطوار را خوشوقت و جمعبیت دارد و عزرائیه ماضی را در حق ایشان با حسن جوه تکافی
فرمایای فرزند زمان مخوان شایب چنانچه آرد آن هواد و هوس است زمان تحصیل علم و عمل است نیز محله که
بمقتضای شریعت غمزدین آرد آن با وجود استیلائی موانع شهنوائیه و غضبیه نفسانیه بوجود آید با ضافات
مرتبه اعتبار و اعتدال دارد و از آن عملی که در غیر این آرد آن بوقوع آید چه وجود ماضی که باعث رنج
و محنت است شان آنرا با آسمان برده است و عدم ماضی که مستلزم عدم که در که است معامله آنرا از زمین
انداخته از نجاست که خواص بشر از خواص ملک افضل آمد که طاعت بشر مقرون بجهالت است و عبادت
ملک بیز احمق موانع وقت اعتبار و اعتدال و سپاهیان در آرد آن استیلائی اعداست که موانع دولت است
آنکه تردد و شان در اوقات با ضافات قریب و اعتبار دارد و از تردد بسیار ایشان که در غیر این وقت
بوقوع آرد و معلوم است که هواد و هوس مرضی اعداء الله است که نفس شیطانی باشند و علم و عمل مقتضای
شریعت غرامضی حضرت رحمن جل سلطان از غفلت و زیرکی دور است که اعلای مولی را راضی دارند
و مولی که مولی نعم است و مخطا باشد و الله سبحانه الموفق مکتوب سیم و ششم بجناب میرزا محمد نعمانی
در رفع شبهات منکران عذاب قبر المحمده و السلام علی عباد الله الذین اصطفی جمعه در عذاب قبر که حاوشه
محل مشهوره بلکه بآیههای قرآنی نیز ثابت شده است تره و دارنده بلکه نزدیک است که باستحالت بود
انکار آن جزم نمایند مقتضای اشتباه ایشان احساس احوال موتای غیر دفون است و پنج واحد بر نسخ

استقامت و استقامت که منافی تعذیب و ایلام است که تنبیه یا اضطراب از لوازم آنست جواب در
حل این اشکال آنست که حیات عالم بزرخ که موطن قبرست نه از قبیل حیات دنیوی است که حرکت اراد
و احساس هر دو لازم آنست که انتظام این نشاء مربوط باین دو امر است و در حیات بزرخ حرکت هیچ
و کما نیست بلکه منافی آن نشاء بزرخی است احساس فقط آنجا کافی است که وجدان الم و عذاب یا بدیش
حیوة بزرخ گویا نصف حیوة دنیوی است و تعلق روح ببدن آنجا نیمه تعلق روح است ببدن که در نشاء
دنیوی بوده است که موتای غیر مدفون بحیوة بزرخی احساس اج الم نمایند و هیچ حرکتی و اضطرابی بحیوة
بزرخی ازینها بوجود نیاید و آنچه مخبر صادق فرموده است صادق باشد علیه و علی آله الصلوٰت و التسلیٰ
اتما و الکلام یا انگه گویم جسم مادی این اشکال و اشال این اشکال نمایم که طور نبوت و کما عقل فکر
است اموریکه عقل در ادراک آنها قاصر است اثبات آن بطور نبوت نموده می آید و اگر عقل کفایت میکند
اینها براهی چه جوش می کشند صلوات الله تعالی و تسلیات سبحانه علیهم جمیع من ذابله خردی را چرا
بعثت ایشان مربوط میساختند قال الله تبارک و تعالی و ما کان احد یتمین حتی نبعث رسولا عقل
هر چند حجت است الاجت با فیه نیست و در حجت کامل نه حجت با فیه بعثت انبیا متحقق گشته است
علیهم الصلوٰت و التسلیٰات و زبان عذر و تکلف را بسته قال الله تبارک و تعالی رسلا بشرین
و منذرین لئلا یکون الناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیمآ و چون ادراک عقل
را در بعض امور قصور ثابت شد پس جمیع احکام شرعی را بمنزله عقل سنجید بنی شخص نباشد و
فی الحقیقت التزام تطبیق آن حکم با استقلال بود و انکار طور نبوت باشد اعادنا الله سبحانه
عن ذلک اول فکر ایمان بر رسول باید کرد و تعبدی رسالت او بایا نمود تا در جمیع حکام
او را صادق دانسته شود و بوسیله آن از ظلمات شکوکه و شبهات خلاصی میر آید اصل را
باستقلال باید ساخت تا فروع تکلیف معقول و معلوم گردند هر فرع را به اثبات اصل
معقول ساختن بسیار متعسر است و اقرب بطریق بوصول این تصدیق و بحصول اطمینان قلب
ذکر آنی است جل سلطان قال الله تبارک و تعالی الا انکر الله قطعیان القلوب بالذین امنوا
و علوا اصلحت طوبی العلم حسن ماب براه نظیر استدلال باین مطلب عالی رسیدن دور
و درست سه پاسه است لایان چوین بود و پاسه چوین سخت بے تمکین بود و باید دانست

که نقل انبیاء ثبوت ایشان و بی از تصدیق رسالت شان علیه و علیهم السلاوات و تسلیات
ازست. لانت و تقلید او در سخنان این اکابر را درین وقت عین استدلال است مثلا شخصی
که اصل رابا است لال ثابت نموده در نیوقت فرو می که از ان اصل ناشی گردیده باشند
یا آن است لال خواهد بود و است لال اصل و اثبات میع فرو عست ل خواهد بود و کشت

اندری به انالند و انالند می لولان به انالند بحد حارت رسل ربنا بالحق و اسلام علی
من اتبع الذی مکتوب سی و مقتم بولانا محمد طاهر بخشی در و دیافته در بیان آنکه هر چه از
جمیل مطلق سبحانه آید جمیل آید الحمد لله رب العالمین و انما و علی کل حال بود و اگر چه بصورت
جلال نماید انانی الحقیقت جمال باشد این سخن بر نقول محمول نباشد و بر تقوه صرف نشود که تمام
حقیقت دارد و سر امر فرست بگفتن و نوشتن راست نیاید اگر در دنیا ماقات میسر شود
خدا و الاما له آخرت نزدیک است بشارت الموضع من احب تسلی بخش مجبور است صحیفه شریفه
که بمصوب در ویش محمد علی کشمیری ارسال داشته بودید رسید و با نیچه نوشته بودند اطلاع یافت
و جواب با نیچه بمقتضای وقت گنجید نوشته فرزند ان و دوستان بحسبیت باشند و دوکان خود
ثابت بودند و بقضاے او توالی راضی باشند مکتوب سی و هشتم در و دیافته جلا ابراهیم
در جواب سوال او از معنی حدیث مستغرق استی و در جواب اباب فقر باید دانست که هر از قول
آن سرور علیه و علی که القلوله و السلام که در حدیث تفرق این است بمقتضای دو و فرقه واقع
شده است کلمه فی التار الا و اعدة دخول شان است در نار و کشت شان است در عذاب آن
نه خل و در نار و دوام و در عذاب آن که منافی ایمان است و مخصوص بکفار است غایتی الیاب
چون پامش دخول شان و در نار مستقامت سوی شان است ناچار جدا ایشان داخل نار گردند
بانه از هفت اعتقاد معذب گردیده بخلاف آنکه کفر که معتقدات شان نجات بخش از عذاب نجات
و سبب فلاح شان است ایضا است که اگر بعضی از اینها مرتکب اعمال سوء گردند و آن اعمال توبه شفاعت
مغفرت گردانند است که بقدر و نوب عذاب نار مبتلا گردند و دخول نار و حق ایشان متحقق گردد پس مفرق
و بیکر دخول نار و حق جمیع افراد آنها کاین است اگر چه خل و بنود و حق این فرقه ناجیه دخول نار مخصوص بعض
است که از کتاب اعمال سو نموده اند و در کلمه کلمه رمزیت باین بیان که لا یخفی چون این فرقه بقدر اطلاع

در تکفیر آنها جز آن نباید نمود تا زمانی که احوال ضروریات دینییه نمایانند و در متواترات احکام شرعییه کنند و قبول
 با علم مجربین انبیین با ضرورت نکنند علما فرموده اند اگر نود و نه وجه بگردد و اگر شود او یک وجه اسلام یافته شود
 تصحیح این وجه باید نمود و حکم بکفر نباید کرد و الله سبحانه اعلم و کلیت احکام دین باید دانست که مراد از نصف دوم
 که فقرای این امت پیش از اغنیائی بآن مدت بهرشت خواهند رفت پانصد سال دینوی است
 زیرا که دوم نزد حق جل و علا هزار سال است و آن یوم بعد از یک کلاف منته فاعندون شاها این منیت
 و تقدیر آن مدت مفوض بعلم الهی است جل شانسه آنکه روز و شب و سال و ماه متعارف متحقق شود
 و مراد از فقیر فقیر صابر است که انحراف ایتان احکام شرعییه نموده است و از مخطورات شرعییه اجتناب
 فرموده و در فقر درجات و مراتب است بعضیها فوق بعضی اعلای مراتب آن در مقام غنا صورت
 می بندد و غیر از حق جل شانسه همه را تا چیز گرداند و لسیان نماید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل است
 و از آنکه بعد از آن مراتب دارد و در بعضی پس با وجود غنا هر که فقر ظاهر هم دارد افضل است از آنکه
 با فقر ظاهر نوزاد و غنا هم مکتوب حلیم بخیر است و حاجه حرام الدین احمد و در و دیافته و جواب طلب
 مشورت آنجا که بفرج مع توابع الحیثیه اسلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقر و
 این دو مستوجب حمد است السؤل من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم صحیفه شریفه که از روی شفقت
 و مهربانی نافذ در این فقیر مراحته بودند بظانته آن مشرف گشت اظهار اشتیاق فرموده بودند که در یکی
 از حرمین شریفین با متعلقان متوطن مدفون گردد و محمد و ماکرم رفتن متعلقان بنظر نمی در آید بلکه
 نزدیک است که منع منضم شود اگر ایشان جریه بودند بنظر مستحسن در آید و امید است که به سلامت
 برسند و الامر الی الله سبحانه و دیگر در باره سیادت آب نوشته بودند که اطباء بفر آن حاکم اند شالفت آثار را
 هر چند احوال نموده می آید و در نظریح حرری ازان نمی آید جز آنکه یک ظلمتی از آنجا محسوس میگردد که غیر
 ظلمت این فرست تا و جیش چه باشد بالجمعه ضرور اطباء منقود است و الله سبحانه اعلم و السلام مکتوب
 چهل و یکم یکی از صالحات و در و دیافته و در نصلح ضروریه نسا و در ضمن تمایل کریمه للیبیا الفیه اذ احادک
 المومات الیه قال الله تبارک تعالی یا ایها البنی اذباوا عن المومنات یا ایها البنی علی ان لا یشرک
 بالله شیئا و لا یقرن و لا یزین و لا یتشبه و لا یتقارب و لا یاتین بهتجان بقرینه بین الیه بین
 و ار جلیمن و لا یغشیان فی مودق فیا ایها المؤمنین و ایها المؤمنات اتقوا الله و اعلموا ان الله غفور رحیم

این آیه کریمه در روز فتح مکه نازل شده است و آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام چون از بیعت رجال فارغ گشت شروع در بیعت نساء فرموده بیعت آنحضرت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام نساء بحد قول بوده است و هرگز دست آنحضرت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام بدست نساء با لغات نرسیده است و چون دوام کم و اخلاق رویه در نساء نسبت بر رجال بسیار بوده است بنابراین در وقت بیعت نساء شراعی را نداده بر بیعت رجال در میان آورده است و از جهت آتشالی امر خداوندی جل سلطان نساء در انوقت نمی ازان دوام کم فرموده است شرط اول هیچ چیز با او تعالی شریک نباید ساخت چه در وجوب وجود و چه در استحقاق عبادت کیسکه اعمال او از شائبه ریاء و سموت پاک نباشد و از فتنه طلب اجرا و غیر او قائل و ولو با نقول و ذکر البخیل برانود انگس از دائرہ شرک بیرون نباشد و موعود و مخلص نبود قال

علیه علی آله و صحبه الصلوٰۃ والسلام الشک فی استی الخفی من فی سبب التعلی التی تب فی لیلہ مظلمة علی صفحه سود او بیعت لانت بی شرکی من کان از نشان پای مور و در شب تاریک بر سنگ سیه پنهان ترست و قال علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام اتقوا الشک الا صغر قالوا الا الاقر قال علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام الریاء تعظیم مراسم شرک و موسم کفر همه را ختم راسخ است و شرک مصدق و بسین اہل شرک است و تشبث بمجموع احکام اسلام و کفر و شرک تیری از کفر شرنا اسلام است و نیزاری از شائبہ شرک توحید و استمداد از اصنام و طاغوت و ردفع امراض اسقام که در حبلہ اہل اسلام شائع گشته است حسین شرک ضلال است و طلب حوارج از شکمهای تراشیده و دنا تراشیده نفس کفر و

انکار از واجب الوجود تعالی و تقدیس قال اللہ تبارک و تعالی تکایہ من حال بعض اہل اتصال بریدون ان تجاکموا الی الطاغوت و قد امر و ان کیفر و اویرید الشیطان فان یفعل صلا لا یجید اکثر زنان بپوشه کمال جبل که دارند باین استمداد ممنوع مبتلا اند و طلب دفع بلیه ازین اسبابی جسمی مینمایند و با د مراسم ترک اہل شرک گرفتار اند علی الخصوص اینیہ از نیکتہ بد ایشان در وقت عروض مرض جدرا که در زبان ہندیہ سیئلہ معروف است مشہود و محسوس است کم زلی باشد کہ از د قائل این شرک خالی بود و بر سہ از رسوم آن در اینجا اقدام نمایند الا من عہدما اللہ تعالی تعظیم نمودن ایام مغلوبہ نمودن و بجا آوردن ایام رسوم متعارف و نبود رانیز مستند شرک است و جب کہ مستحق چنانچه

در ایام دوای کفار جمله اهل اسلام علی الخصوص زنان ایشان رسوم اهل کفر را بجای آورده و عید
خود می سازند و بدایا شبیه به یای اهل کفر بخانه های دختران و خواهران در درنگ اهل شرک میفرستند
و ظرف های خود را در رنگ کفار در آن موسم رنگ میکنند و بر سرخ سرخ آنها را پیکرده میفرستند
و آن موسم را اعتبار و اعتنا میدهند. به شرک است و کفر است بدین اسلام قال الله تبارک
و تعالی و الیون اکثرهم بالشک الا هم مشرکون ط و حیوانات را که نذر شاخ میکنند و به سر قریب
ایشان رفته آن حیوانات را فرج می نمایند در روایات فقیهه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند
و درین باب مبالغه نموده و این ذبح را از جنس ذبائح جن انکاشته اند که ممنوع شریعت
و داخل ذائره شرک ازین عمل نیز اجتناب باید نمود که شایبه شرک دارد و وجود نه بسیار است
چه در کار است که نذر فرج حیوانی کنند و از تکاب ذبح آن نمایند و بذبائح جن ملحق سازند.
و شبیه عبده جن پیدا کنند و ازین عالم است صیام نساکه به نیت پیران و بی بیان نگاه
دارند و اکثر اصحاب ایشان را از نزد خود تراشیده روزهای خود را بنام آنها نیت کنند
و در وقت افطار از براس هر روزه خاص بوضع مخصوص تعیین نمایند. و تعیین ایام نیز میکنند
از براس صیام مطالب و مقاصد بخورابا این روزها مربوط می سازند و بتوسل این روزه ازینها
خواجج خواهند و روای حاجت خود را از آنها می دانند. این شرکت در عبادت است و بتوسل عبادت
غیر حاجات خود را از آن غیر خواستن است شاعت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکه
در حدیث قدسی آمده است که او قائل فرموده القوم لی و انما اجزئی به یعنی صوم مخصوص براس
مین است و غیر مراد عبادت صوم شرکتی نیست هر چند در هیچ عبادت شرکت با و قائل جائز نیست
اما تخصیص صوم از براس اتمام این عبادت است که تاکید نفی شریک در آن عبادت کردن است
و حلیه است آنچه بعضی از زنان در وقت ازرا شاعت این فعل گویند که ما این روزها را بر
خدا نگاه می داریم و ثواب آنرا به پیران نمی بخشیم اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از
براس صیام چه در کار است و تخصیص طعام و تعیین اوقات شنبه مختلفه در افطار براس
صیت لباس است که در وقت افطار از تکاب محرمات نمایند و افطار با مر حرام کنند و بواجب
سوال و گوی کنند و بآن افطار نمایند و مقاصد خواجج خود را مخصوص باز تکاب

این محرم دانند این خود معین ضلالت است و تسویل شیطان بعین است و الله سبحانه العاصم و شرط
دوم که در وقت بیعت نسا در میان آورده اند نهی از سرقه بوده است که از کبار سنیات
است و چون این ذمیه در اکثر افراد زنان مستحق است و کم زنی باشد که از عاقل این ذمیه
خالی بود نهی این ذمیه شرط بیعت شان آید زنان که در اموال شوهران بی اذن شان تصرف
شوند بی تخاشی تلف و خرج آن بنمایند داخل سارقان گردند و بیکه و سرقه مستحق باشد انهمی
و عموم نسا توان گفت که ثابت باشد و این خیانت در جمیع افراد شان نزدیک است
که مستحق شود الا من عهدها الله سبحانه کاش انهمی را سیه شمرند و بدقتو زمانیم استحال نسبت
باین سیه در حق شان غالب است و خوف کفر از راه این استحال در باب ایشان بشیر حکیم مطلق
جل شان بعد از نهی شرک زنان را نهی از سرقه فرموده که این ذمیه در حق شان بواسطه شروع
استحال آن از ایشان قبیح است و کفر دارد و از سائر کبار سنیات در حق ایشان سکر است
و چون زنان را بواسطه تکرار اخذ اموال شوهران ملکه خیانت پیدا میشود و قبح تصرف در اموال
غیر از نظر شان زانی میگردد و در نبود که در ساطک غیر شوهران نیز بقدری تصرف نمایند و بی تخاشی در اموال
دیگران خیانت و سرقه کنند نزدیک است که انهمی بانگ تامل واضح و لاجر گردد پس مستحق شد که
نهی سرقه در حق زنان از اهم مهم اسلام آمد و بعد از شرک نسبت بایشان قبح آن مستحق گشت
تذکیل روزی حضرت پیر ماحله علیه آله و سلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که امری است که
کیست یعنی بدترین دزدان کدام است عرض کردند بیدانیم فرمایند حضرت فرمود علیه علیه الصلوات
والتسلیمات که امرق السارقین کسی است که از نماز خود بزد و از کار نماز را تمام و کمال ادا
نماید ازین سرقه نیز اجتناب فرموی آید تا از بدترین دزدان نباشد بجهت رد دل نیت نماز
یا بیکرد که به حصول نیت عمل صحیح نبود قراوت را درست باید خواند و رکوع و سجود را با طینان
بجا باید آورد و قوسه و جلوسه را نیز با طینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید ایستاد و بمقدار
یک اسبج در شادون درنگ باید کرد و در میان دو سجده درست باید نشست و بمقدار یک قسم
لشستن کت باید خود را در قوسه و جلوسه طینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را در اقطاع سارقان
داخل سازد و مورد وعید گردد از شر ضلالت که در بیعت نسا مخصوص است حتی از زنان است

تخصیص بیت نمازین شرط بواسطه آنست که حصول زنا و اغلب توسط حصول رفاهت نه زنان باین
 عمل و عرض کردن اینهاست نفوس خود را بر مردان پس نشان درین عمل سابق باشد و رضای ایشان
 و حصول این عمل معتبر باشد پس نمی ازین عمل در حق زنان اکده باشد و مردان درین عمل تابع
 زنان باشند ازینجاست که حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود زن را زاینه را بر مردانی تقدیم فرمود
 الزانیة و الزانی فاجله و اکمل و احدهما مائة جلد و این ذمیة خساره بخش دنیا و آخرت است
 و در جمیع ادیان مستقیم و منکر است ابو خدیجه رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر وایت کند علیه السلام
 آله الصلوة والسلام که فرمود و علیه و علی آله الصلوة والسلام ای گروه آدمیان از زنان پیشتر
 که در وی شش فصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما سه فصلت که در دنیا است یکی آنست
 که ببا و نورانیت و صفا از زنا کننده زائل میگردد و دوم آنکه زنا مورت فقر است سوم آنکه نقصان
 در عمر آید و آن سه فصلت که زانیان را در آخرت است یکی خطا و غصب خداست جل سلطان دوم
 سوز حساب است سوم عذاب نار به اند که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والسلام
 زنا می چنان نظر بسوی محرمات است و زنا می دشمنان گرفتار محرمات است و زنا می یارفتن بسوی محرمات
 قال الله تبارک و تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک از کلمه ان الله
 خیر بما یصنون و قال الله تبارک و تعالی قل للمؤمنات یغضض من ابصارهم و یحفظن فروجهن
 یعنی بگو ای محمد مرصونان را که پیشتر چشمان خود را از محرم خود نگاهدارند و فرجهای خود را
 از محرمات و بگو مرزنان مومنات را که چشمها را از پیشتر خود را بپوشند از محرمات و محافظت فرجهای
 خود را از محرمات باید دانست که دل تابع چشم است تا زمانی که چشم از محرمات پوشیده نشود
 محافظت دل شکل نیست و چون چشم گرفتار شود محافظت دل شکل است و چون دل گرفتار
 شود محافظت فرج متعسر پس پوشیدن چشم از محرمات فروری آمد تا محافظت فرج میسر آید
 و بخاری دینی و دینی می نرساند و در قرآن مجید نمی فرموده است از آنکه زنان بامردان بگمانه
 کلام نرم و ملائم گویند و در رنگ زنان بکار برنجیکه مردان بکار را و و هم سود اندازند و طبع بد و
 دل آنها افتد و بگویند زنان بامردان قول معرو و حسن را که خالی ازین و هم و طبع بود و نیز نمی
 آمده است لکن زنان اظهار مذمت و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواشاند از زنا

و ایضا فی آمده است از آنکه با همیای خود را بر زمین زنند و محسوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه صلیحان
 و اشغال آن در حرکت آید و آرد از نماید که آن مستلزم میل جلال است بسیار با لیل هر چه متجرب فیست است منی
 و مستقیم است احتیاطا باین بود که از تکلیف مقدمات و مبادی محرمات نموده نشود و تا سلامتی از نفس محرمات
 میسر آید و الله سبحانه و تعالی و ما توفیق الله علیه توکل و الله ایوب پوشیده نماید که زن
 اجنبیه زن را در رنگ مرد اجنبی است و در حق نظر و مس شهورت و او نیست که زن خود را بر سر
 غیر خود بپوشاید و خود را زینت دهد و فریب سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را
 نظر شهوت بامردان حرام است و مساس احوال نیز ایشان را بشهوت محرم زنان را نیز نظر شهوت
 بزیان محرم است و مساس شهوت ایشان را حرام نیک این دقیقه را رعایت باید کرد که شاه راه
 بحسارت دنیا و آخرت است و وصول مرد بزن بواسطه تباین صفین تحسیر آورد و موانع در میان است
 بخلاف وصول زن بزن که با تمام صفت در کمال میسر و آسان است احتیاطا اینجا بیشتر مرع
 باید داشت و در منع نظر و مساس نسا بسا از نظر مرد بزن و نظر زن بر مردان با بلوغ و بلوغ
 باید نمود شرط چهارم که در رجعت نافرموده است نهی از قتل او و لادست که زنان ایشان و مقرران
 خود را میکشند از جهت ترس فقر این عمل شنیع چنانچه متضمن قتل نفس یعنی است متضمن
 قطع رحم است نیز که از کبار سنیات است و شرط پنجم که در رجعت نافرموده است نهی از بهتان و
 افتراست و چون این صفت در نسا بیشتر بوده است تخصیص نهی بایشان فرموده است این صفت
 از اندوادم صفات است و انزال و فواحل اخلاق که متضمن کذب است که در جمیع ادیان حرام
 و مستنکست و نیز متضمن ایادی مومن است که نسبت با و بهتان و افترا نموده است و باید
 مومن حرام است و نیز مستلزم فساد فی الارض است که بغض قرانی ممنوع و موقوف بر محرم مستنکست
 شرط ششم نهی از سب و نافرمانی و داری پیوست علیه و علی که المصلوة و السلام و هر امری است
 که فرماید این شرط متضمن اشغال جمیع احوال و اشتغال جمیع نواهی غیریه است چه مصلوة و چه زکوة و
 چه سوم و چه حج که بنا بر احلام نبی از ایمان بانکه و با جامع من عنه بضرورت برین چهار رنگ است
 نماز پنجگانه را بکس و بی قوت بجه و جهاد او باید نمود و زکوة مال بر عبث و دینت مضارن زکوة
 او باید کرد و صوم رمضان که مکلف بکفایات سالانه است نگاه باید داشت حج نیست

که در شان آن مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام الحجه بیدم ما کان قلبه نیرا و ایاة
 تا اسلام را برپا داشته اند و همچنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی
 آله الصلوة والسلام ملاک و تنکیم الورع یعنی برپا دارنده دین شاد ورع است و آن عبارت از
 ترک منیات شرعی است از تناول مسکرات اجتناب بای نمود آزاد در رنگ خرابید دانست محرم
 و مستکر باید داشت و از غنائز اجتناب ضروری است که داخل لهو و لعب است که حرام است آید
 است که افتاء رقیة الزنا یعنی غنائز افسون زناست و از غیبت گفتن سخن چینی نمودن نیز اجتناب
 لازم است که ممنوع شرعی است و نیز تحریر و انداز مومن بنایق بهر وجه که باشد منعی عنه است اجتناب
 از آنهم ضروری است و شگون بد را اعتبار نکنند و آزار آتش نندانند و نیز مرض یکے بدرگیری نندانند
 که تجاوز کند و از مرئیة بصحیح برسد که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام ازین پر دو منع
 فرموده است لا طيرة ولا عودی یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست و مرض یکے بدرگیری سیدن
 معلق متحقق نه و سخن کا بن و منجم را اعتبار نکنند و امور غیبیة نندانند ازینها استفسار ننمایند
 اینها را عالم باور غیبیة نندانند که در شریعت مباح و منع آن آمده است و سحر نکنند و ساحرا را
 کار نفرمایند که حرام قطعی است و قدم را نخ و کفر و اود و پیچ کبیره از سحر و ساحری نزدیکتر گفت
 احتیاطا باید کرد که دقیقه از وقایع آن بفعل نیاید که آمده است که مسلم تا زمانیکه اسلام دارد و سحر
 از وی در وجود نیاید و چون ایمان از وی جدا گردد اعاذنا الله سبحانه از زمان سحر از وی
 متحقق شود پس گویا سحر و ایمان نقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست نیک عایت این
 دقیقه باید کرد تا خلط در کارخانه ایمان نیفتد و به شومی این عمل اسلام از دست نرود و بالحد
 آنچه مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام و علما در کتب شرعیة آنرا بیان فرموده
 بجهان و دل در امثال آن باید کوشید و خلاص آنرا اسم قائل باید اندیشید که موت ابدی رساند
 و بعد از اینها گوناگون بتلاگرداند و چون نسا و باغات این همه شرائط را قبول نمودند آنسور
 علیه و علی آله الصلوة والسلام مجرد قول باینجا معیت فرموده با مرضی جلب علایشان را طلب
 مغفرت نمود استغفار یک از ان سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام با مرضی جلب علاد حق جمیع
 بوقوع آید امید از می تمام است که با جابت رسد و آن جماعه مغفور گردند مبنده نوحه ابی سفیان

نیز داخل این محبت بوده است بلکه گروه آنها او بوده از زبان آنها سخن میکرد ازین محبت و استغفار
در حق او امیدواری عظیم است پس از زمان هر که باین شرائط اعتراض نماید بمقتضای آنها عمل کند
حکاوین محبت داخل شود امیدوار برکات آن استغفار گردد و قال الله تبارک و تعالی
یا فضل الله یغذا بکم ان شکرتم و انشتم یعنی چه کار دارد خدا اینچنان بکمال شکر او
بجا آید و ایمان درست کنید شکر بجا آورده عبارت از قبول کردن احکام شرعی است و
بمقتضای آن عمل نمودن است طریقی نجات و راه رشکامی همین متابعت صاحب شریعت است
علیه و علی آله الصلوٰه و السلام در اعتقاد و عمل استوار و پیرایه آن غرض میگیرند که دلالت بر محبت
نمایند و برکت ایشان تیسر و سهولت در اعتقاد و عمل بفریخت پیدا شود نه آنکه مریدان هر چه
دانند کنند و هر چه خواهند خورند و پیران سپر اینها گردند و از عذاب نگاهدارند که این سنی ستمناست
محض است آنجا بے ادن کسی شفاعت نتواند کرد و تا عمل مرتفع نبود شفاعت او نکند و مرتفع
وقتی شود که بمقتضای شریعت عامل باشد و بموجب بشریت زلّ اگر از وی واقع شود بشفاعت
تدارک آن ممکن بود سوال غیب را بکدام اعتبار مرتفع توان گفت جواب چون حضرت
حق سبحانه و تعالی متعفرت او میخواند و وسیله از برای عفو او در میان می آید شخصی فی الحقیقت
مرتفع است اگر چه بظاهر مذنب است و الله سبحانه الموفق ربنا آتانا من لدنک رحمة و بهی لنا
من امرنا رشدا و السلام مکتوب چهل و دوم بنواجه محمد باشم کشمے در بشارت او و روایت
بعد الحمد و الصلوٰه و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که بمصحوب ملا فتح الله ارسال شده
بودند رسید چون متفحصین محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق بود و فرحت بخشید در وقت
مطالعه کتاب شما انبساط نورانیت شما در لواحق بسیار بنظر درآمد و امیدوار ساخت الله سبحانه
الحمد و المنة علی ذلک زیاده چه نویسد محبت اطوار معلوم نشد که ترک مراسلات سعادت باشد
میر محمد نعمان را باعث چه باشد اگر تو هم از اینجانب دارند هیچ وقوع ندارد و کمال صفات نورانی
فقیه در محافظت میر غایت سعی مرعی میدارد و تا مبادا فتوری در کار طلبی شود و سدر راه
سالکان گردد در رنگ مرغ که محافظت بچکان خود نماید و دیگر دو ماه نزدیک است که فقیر ضعیف دارم
و تسوید جواب بعضی اسوکه که در مکتوب سابق اندراج نموده بودند عاجز است اگر محبت شما انشاء الله تعالی

خواهد نوشت و الا از دوستان التماس دعا و تاخت و تار جفا اندوخت و علم الوکیل و السلام علیکم و علی
سائر اهل الله و زندان گرامی بر خود اریا شد مکتوب چهل و نهم بحضرات محمد زاده با
کبار خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالى درود یافت و در کمال آتشی که در محفل
سلطان وقت در طایفه گذشت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال او ضلع و غنچه
مستوجب حمد است صحبتهای عجیب غریب بگذارد و بعنایت الله سبحانه سرسوی و درین گفتگو
امور دینی و اصول اسلامیه ساهله و مدافعه راه نمایی بدو بهمان عبارات که در خلوات
و در مجالس خاصه بیان میگردد و درین محرکه با توفیق الله سبحانه بیان مینماید اگر یک
مجلس از نوسید فقره باید مخصوصاً امشب که شب هفتم ماه رمضان بود آنقدر از
ایشیا علیهم الصلوات و التسلیمات و از عدم اشتغال عقل و از ایمان با قوت و عذاب و
در آن و از اثبات رویت و از خاتمیت نبوت قائم الرسل و از مجرب برایه و از اقتدا بحلقات
راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین سنت تراویح و از بطلان تنازع و از احوال جرح و بیان و از
عذاب و ثواب ایشان مثال آنها بسیار مذکور شد و بحسن استماع مسوع گردید و همچنین درین ضمن
ایشیا دیگر از احوال اقطاب ابدال و او تاد و بیان خصوصیات ایشان که از گذشته گذشت
الحمد لله سبحانه که بجایمانند و تقیری ظاهر نمی شود و درین واقعات و ملاقات شهادتی را سبحانه
مصلحتاً و سر مکتون بود الحمد لله الذی هدانا لهذا که كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جازت
رسل ربنا بالحق و دیگر ختم قرآن را تا سوره ملکوت رسانیده ام شب که از آن مجلس برگشته می آییم و از
اشتغال بنیایم این دولت عظمی فقط درین قرات که عین جمیع بود حاصل گشت الحمد لله و الا
و آخر مکتوب چهل و چهارم بر سید الرحمان ولد میر محمد نعمان در رفع شهادت منکران بیت
آخروی بسم الله الرحمن الرحیم اعتراف میکنم در مسئله رویت و از غریبه و لیل که برقی رویت
آرند آنست که رویت بصری تعاضل و مجادلات و مقابله میکند مرئی یا باطنی و آن در حق
واجب قائم مفقود است که مستلزم حجت است که بخیر با طوط و تحریک و نهایت است که
مستلزم نقص است و آن سانی الوهیت است قائم الله عن ذلک علواً کبیراً جواب آنکه
قادر بر کمال جل سلطان هرگاه درین نشانی ضعیفه و نایه و نیویسیر که مبارک

عذاب و از این
جن از طایفه
عبارت نخست
سے شعوب و جود
و گفته می آید
مفکره می آید
باب ششم است
که در این قول
بیت است
جن است

از دو قطعه عصبه جوخته بحین حرکت است قوت آن بدیهه که بشرط مقابلیه و محاذات احساس ابصار
اشیا نماید چنانچه آنکه در زنا و آخرت که قویه و باقیمت همان و دو قطعه عصبیه را قویه عطا فرماید که بی شرط
مقابلیه و محاذات ابصار مرعی نماید در هیچ جنات بود که آن مرئی یا بی جهت باشد یا نیاید استیلا و حیثیت
و محال کدام زیرا که عامل جل سلطان در اعلاهی مرتبه اقتدار است و قابل شمع احساس و ابصار
خاتمانی الباقی بعضی گفته و مصالح شرط محاذات و تحین جهت را در احساس ابصار مرعی داشته است
و در بعضی گفته و از منبر دیگر اعتبار این شرط انفرموده و بموصول این شرط رویت ابصار مقرر نموده
یک موطن ابرو موطن دیگر اعتبار نمودن با وجود کمال اختلاف و مقضیات موطن از انصاف
و درست و اقتضای نظر است بر یکشوفات عالم ملکات شهادت و انکار است از محایب عالم ملکوت
خالق السموات و الارض سوال اگر حضرت حق سبحانه و تعالی مرئی شود باید که محاط و مدرک بصر گردد
و آن تسلیم و نهایت است تعالی الله عن حق که علو اکبر جواب گویم روا باشد که مرئی بود و محاط و
مدرک بصر نباشد قال الله تعالی و لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير من
و در آخرت حق را به بنیعیل شانه و یقین و جدائی نیابند که حق را می بینیم جل سلطان و التذاتی که
بر رویت مترتب شود نیز بروجه کمال در خود یابند اما مرئی هیچ مدرک ایشان نشود و هیچ حاصل
از مرئی بدست نیارند و غیر از وجدان رویت نیز التذاتی دیدن هیچ چیز از مرئی نقد وقت نشا
بنود نیست عفا شکار کس نشود و ام باز چنین که کاینجا همیشه با دیار استست دایم را به نقصانیک
و در رویت متعوم میگردد و احاطه و ادراک مرئی است که در آن موطن مغفود دست مجرب شود
رویت بحیث و التذاتی که رائی را از آن رویت حاصل شود هیچ نقص و قصور ندارد بلکه
کمال انعام و احسان مرئی است که جمال پیکمال خود را بر سوختگان نازده محبت جلوه گر سازد
و بزلال وصال رویت ایشان را مانند و سیراب گرداند هیچ نقص و قصور بجناب حق تعالی
عائد نشود و هیچ جهت و احاطه استیلا پیدا نگردد و انانظر نیز بد کمال و نقصان
و زین طریق شرف روزگار من باشد یا آنکه گویم که مقابلیه و محاذات اگر در حصول رویت
شرط باشد باید که چنانچه که در جانب مرئی شرط است و در جانب رائی نیز شرط باشد
زیرا که مقابلیه مستقیم است که بتقابلین قائم است که رائی و مرئی باشند پس لازم است که

حضرت حق سبحانه و تعالی را نه بنید و صفت رویت اشیا و ارباب نباشد تعالی و تقدس آن مخالف
نصوص قرآنی است قال الله تعالى لا اله الا الله بما تعلمون بصیر و هو السميع البصیر و سیری الله محکم
و ایضا مستلزم نقص است و سلب صفت کامله است از وی تعالی سوال اگر گویند که
رویت در واجب تعالی عبارت از علم اوست با اشیا امری دیگر و راسته علم که مستلزم جهت
بودنیت جواب گوئیم که شک نیست که رویت از صفات کامله است و با استقلال مرد واجب سبحان
بنصوص قرآنی ثابت ارجاع آن معلوم خلاف ظاهر است و لو سلم که از اقسام علم بود عدم اشتراط
مخازات در وی لازم نمی آید گوئیم علم دو قسم است که مخازات معلوم در وی شرط نیست و
قسم دیگر آنست که مخازات در آنجا مشروط است که همه برویت است و آن در ممکنات اعلا
اقسام علم است که در مرتبه اطمینان قلب است و محققات از معارضه و هم امنی حاصل نیست محسوس
که ازین معارضه و ارسته است و ازین طلب برجسته و ازین جاست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علی
الصلوة و السلام با وجود ایمان یقین با حیا می موی سوال رویت احمای موی نمود ما اطمینان قلب
با آن حاصل فرماید باید دانست رویت که از صفات کامله است هر گاه در واجب تعالی کائن نبود و ممکن
از کجا باید زیر که هر کمالی که در ممکن ظهور نموده است عکس آن کمال است که در مرتبه حضرت و قنالت
تقدس کاین ثابت بوده خداوند که در ممکن بود در واجب نباشد تعالی و تقدس چه ممکن بود
و آنه نقص است اگر کمالی است در وی عاریتی است از مرتبه حضرت و جوب قنالت و تمیزیت
که همه خیر و کمال است بیست نیا و در دم از خانه چیری نخت و تو دومی همه چیز و من چیز است
و جواب دیگر مراحیل سوال را گوئیم که این اعتراض در وجود واجب هم ششست تعالی و تقدس
در رنگ نفی رویت نفی وجود هم میناید از آن جناب قدس خداوندی جل شأنه پس این اعتراض
صادق نبود که مستلزم محال عقلی است بیا نش آنست که اگر حضرت حق سبحانه و تعالی باشد البته و رب جسته
از جهات این عالم بود و در فوق خواهد بود یا در تحت یا قدام خواهد بود یا خلف و برعین خواهد بود
در شمال آن مستلزم احاطه و تحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی و تقدس
عن فی کس سوال تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و احاطه و تحدید لازم نیاید جواب گوئیم در جمیع جهات
عالم بودن نفی احاطه و تحدید نمی نماید چه برین تقدیر هم البته و را می عالم خواهد بود زیرا که درایت لازم

غیرست است و الا نشان متخالفان قضیه مقررہ ارباب محقول است و آن مسلم تجدیدست پوشیده نماند که
نقصه ازین قسم شباهت زرا اندوده غیرحقه التزام فرق است در میان احکام عینیت و احکام شهادت و عدم
قیاس کردن است غائب را بر شاہد چه تواند بود که بعضی احکام در شاہد صادق باشد و در غائب کاذب
و در شاہد کمال باشد و در غائب نقص زیرا کہ بتأیین احکام است علی الخصوص کہ در میان اطن
بودن بعید بود و لا للتراب و رب الارباب حضرت حق سبحانہ انصاف و یاد کہ باین توہمات و تخمیلات
مشتبه الحاکم انصوص قرآنی ننماید و تکذیب احادیث صحیح نبوی نکنند ایمان باین قسم احکام منزله
باید آورد و کیفیت آنرا سقوط بعلم بچون حوالہ باین خود و قصور ادراک کیفیت آنرا بخود راجع باید
نه آنکہ ادراک خود مقتدا ساخته نفی آن احکام باید کرد کہ از سلامتی و صواب دور است تواند بود
کہ چیزای بسیار کہ در نفس امر صادق باشند از ادراک عقول ناقصہ ما مستبعد بودند عقل اگر
کفایت میکرد مثل ابی علی سینا کہ مقتدا سے ارباب محقول است در جمیع احکام عقلیه محقق بود
و غلط نمیکرد و حال آنکہ در یک مسئلہ الواحد لا یتعدد عند الا الواحد آنقدر غلط کرده است کہ ناظر
منصف با دینی تامل واضح است درین مقام امام فخر رازی طعن او نمینماید و باین تجارت ایراد میکند
و العجب من نفی عمره فی تعلیم الا لا العاصمۃ عن الخطا فی الفکر و تعلما ثم اذ اجاع الی هذا المطلب
لا شرف وقع منه شیاء لیحکم منه الصبیان علمائے اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ عظیم
ایمانات جمیع احکام شرعیہ دارند معقول المقتضی باشند آن احکام باینہ و بعینت عدم دریافت
کیفیت آنها نفی آن احکام نمی نمایند مثل عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و پل مرا و میزان
اعمال امثال آنها کہ عقول ناقصہ از ادراک آن عاجز اند این بزرگواران مقتدا سے خود کتاب
و سنت را ساخته اند و عقول را تابع آن گردانیدہ اگر توانند ادراک نمود فهماء و الا قبول احکام
شد عینے نمایند و عدم ادراک خود را محمول بر قصور فهم خود میدانند نہ در رنگ دیگران
کہ ہر چه عقول قبول کند و تواند دریافت قبول می نمایند و ہر چه در ورع عقول شان
نہ در آید قبول نمی نمایند مگر نمی دانند کہ بعثت انبیاء علیہم الصلوٰت و التسلیمات بواسطہ
قصور عقول است از بعضی مطالب مرضیہ مولا سے بچون و بیچگونہ عقل ہر چند حجت است
اما حجت کاملہ نیست حجت کاملہ بعثت انبیاء تمام شدہ است علیہم الصلوٰت

والتسلیات قال الله تعالی و ما کما عندین حتی یخشی رسولاً طبر سر اصل سخن رویم و گویم که در روایت
شاهد هر چند مقابل و محاذات شرط بود اما توان بود که در غائب این شرط نبود چنانچه غائب بود
ست و در هیچ جهت از محاذات موجودات نیست مرنی بے رویت رائے از جهات نزهت بعد
رویت نیز هیچ جهت و اوثاق نباشد و مقابل و محاذات آنجا مقصود بود اینجا که امام اقبال و احتمال
ست رویت بخون هم بخون است چه چون راه به بخون راه نیست لایحل عطایا الملک لاسطایا
آن رویت بخونی را بر رویت چونی که بر ریاضت چون تخلق است قیاس کون نامناسب است
و از انصاف دور و الله سبحانه الموفق للصواب مکتوب چیل و تحمیر لانا سلطان سرهنی که
در علوشان قلب مد من منع ایامی آن نقل بالمعنی الموحید رب العالمین الصلوة والسلام علی
رسوله محمد و آله اجمعین اما بعد فاعلموا ان القلب جاز الله سبحانه و لیس بشی اقرب الی جناب
قدیر کا قلب ابکم و ایدانه ای قلب مومنان اوعاصیا فان الباری و ان کان عاصیا
یحیی فاعذر و امن ذلک و اذروا فانه لیس فی الکفر الذی هو سبب ایداع الله سبحانه ربنا
مثل ایداع القلوب فانه اقرب ما یصل الیه سبحانه فان الخلق کلهم عیبه الله سبحانه و القرب
و الا اله الا بعبدی یحفظ لوجب ایداع مولاه فما شان مولی الذی هو المالك علی الاطلاق فلا
یصرف فی خلقه الا بالقدر الذی مروءانه لیس یداخل فی الایداع بل هو استئصال الامر
الله تعالی مثل الزائے البکر حده مایه سوط فلو ناد احد علی مائه سوط کان ظلام و ظلمه
الا یداع و اعلموا ان القلب افضل المخلوقات و اشرفها و کمال الانسان افضل
لاجماله و جمه ما من العالم البکیر کذک القلب یجامعته ما فی الانسان و کمال
بساطته و اجماله و کماله ان الله اشد اجمالا و اکثر جمیته یکون اقرب الی جناب
تعالی و ان کله الانسان اما هو من عالم الخلق او عالم الامر و القلب بزرخ
و فی مراتب المروج میرج الانسان الی اصوله مثلاً یکون عروج اول الی الماء
ثم الی النار ثم الی اصول اللطائف ثم الی الاسم الجزئی الذی هو ربهم ثم الی
قلبه ثم الی ما شاء الله تعالی بخارات القلوب و ناله لیس له اصل میرج
الیس بل یکون المروج منه اول الی الذات تناسله و الله

مکتوبات

باب ثبوت الهوتیہ لکن الوصول من طریق القطب وحده یقیر ذلک التفصیل معلوم انما
شیر الوصول بعد من اتمام ذلک التفصیل الا ترى ان الجامعۃ والتوسعة فیہ انما
یکون بحیثیۃ تلك المراتب التفصیلیۃ والمراد من القطب بمناء هو القطب الجامع
البسط لا المصفی الجمیع مکتوب جمل وشمس فی الخروج والنزول الی حضرت محمد ص
خواجہ محمد سعید غفرلہ العالی نقل بالسنی حمده ونسبہ علی سیدنا ومولانا شفیع ذوینا
محمد وآلہ واصحابہ اعلو ان سبحانہ وتعالیٰ اظهر علی ان فی الکائنات نقطہ می مرکز العالم الطالع
وتلك النقطة اجمال جميع العالم والعالم تمام تفصیل لذلک الاحمال وتلك النقطة
کالشمس فی السماء یمین ودانی الافاق فکل بالصل الیہ فیقبض منه سبحانہ یمین تلك
النقطة وتلك النقطة محاذیہ لنقطة غیب الهوتیہ وتلك النقطة کائنۃ فی مرتبۃ
النزول فمال یمین النزول فی ہذہ المرتبۃ من البوط ولا سفلیۃ لایکون الخروج الی تلك
المرتبۃ المسماة بغبیب الهوتیہ وہذا النزول فی الدعوة والتکلیل وفي ذلک النزول
الذی یمین بمرتبۃ تلك النقطة یجیل کان الوجه الی العالم والنظر الیہ سبحانہ ونظر ان
ہذا التوجہ الی العالم ولا انقطاع عنہ سبحانہ انما ہوا الی الموت فاذا جاء وقت
الوصول العکس الحال ففی ہذہ النشأة الفراق والشوق من الجاشین والملاقاة
انما یمین بعد الموت وظہر معنی الحدیث القدسی لا طال شوقی ایز نوار الی
تعالیٰ وانا الیم لا شد شوقی واعلم انہ مع تحقق النزول فی ہذہ المرتبۃ لیس
بین الساکات ویمین اللہ سبحانہ حجاب بل المحجب کلہا مفقودہ ولكن التوجہ الیہ سبحانہ مفقود
بل التوجہ یمین ثمہ تمام الی الخلق فہذہ مقام الدعوة وقد یقع النزول من تلك
النقطة الی ہی مرکز دائرة العالم الطالع الی النقطة الی ہی مرکز دائرة العالم
مقام الکفر باللہ والاکفار عنہ سبحانہ وعن انبیاء صلے اللہ تعالیٰ علیہم وسلم وعن انما
تعالیٰ ویقع الخروج عن تلك النقطة الی مرکز دائرة الاصل الی ہی دائرة مقامات الانبیاء
علیہم السلام وتلك النقطة الی ذکرنا ہا ظاہریۃ غایۃ الظاہیۃ فالنزل فی ذلک المقام
متویرہ واشرافہ امر عظیم القدرد مقابلہا نقطۃ الاسلام وہی النقطة الی ہی الخروج الیہ

بعد از انزال اظلمانی و مصباح نایک النقطة انظلمانی لا اله الا الله والسلام مکتوب
چهل و هفتم سلطان وقت مظلمه در امر اردو عاونه جت عماله صلوات کثرین دعا گوین
احمد بغیر یا فتحگان جلاد و گاه و فادمان والا بارگاه اظهار شکستگی و تیرا بندی می نماید
و شکرت نعمت امرج امانی که بدولت و اقبال بندگان شامل حال عوام و خواص است بجا می آید
و در اوقات و آوان مظنه اجابت دعا و زمان اجماع نقره فتح و نصرت نسک طفر قرین بخوابد
نریا که هر کس را به کار می ساختند که غیبت و رکاز خانه خداوندی ممنوع است کار یک
بلشکر غرا و جها و مرید بساخته اند تقویت و تائید پادشاه دولت قاهره سلطنت است که ترویج
شرعیت غرا منوط بآن است که الشرع تحت السیف گفته اند و همین کار جلیل الانبیا نیز مرید
باشکوه است که اگر با بنفرد و اصحاب بلا اند جیه فتح و نصرت و قسم است قسمی است که آنرا مرید با بسا
ساخته اند و آن صورت فتح و نصرت که تعلق بلشکر غرا و دو قسم دیگر حقیقت فتح و نصرت است از
نزد مسبب الاسباب است و گریه دعا و انوار الاسمن عن انشاء اشارت بآن است تعلق بلشکر دعا و انوار
پس لشکر دعا با اسطوفل و انکسار خود از لشکر غرا سبقت نمود و از سبب بمسبب دلالت فرمود
بروندن شایگان ازین میدان گوی - و ایضا دعا و قضاء نیاید چنانچه مخبر صافی فرموده علیه
و علی آله الصلوٰه و السلام لایرد القضاء الا الله باع و سیف و جها و این قدرت ندارد که روبرو
نمایند لشکر دعا با وجود ضعف و شکست بقوت تیر آمد از لشکر غرا و نیز لشکر دعا با چون روح است در لشکر
را و لشکر غرا قالب است و او را پس لشکر غرا را از لشکر دعا چاره نبود که قالب بی روح قابل تائید
و نصرت نباشد ازین جهت که گفته اند کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یفتح یصالح یک
المجاہدین یعنی پیروز باطلین فتح و نصرت میفرمود بتوسل فقره مجاہدین با وجود لشکر غرا و استیلا
مجاہدان پس فقره که لشکر دعا اند با وجود خود می و زاری و بے اعتباری که الفخر سواد الوجه
فی الدارین گفته اند روزگار بکار می آید و با این بے اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از
یکنان و مجاہدان پیش قدم میگرددند مخبر صادق فرموده علیه من الصلوات التما که فدای
قیامت قرن اشهد از اباسیای علما و زن کنند پله آن سیاهی راجع آید بجان الله و بحمد
این سیاهی و این سیاه روی باعث عزت و سر فروئی ایشان گشت و پایه ایشان را از

خفیف با وجہ رسانیدن بی سہ تباریکی و رون آب حیات است۔ شاعری گوید سہ غلام خویش تنم فخر
 لاله رخساری۔ سیاه روی من کو دعاقت کاری۔ ہر چند این کترین شایان آن نیست کہ خود را
 در احد او لشکر دعا و اخل سازد لیکن مجرم قسم فقر و احتمال حاجت دعا و خود را از دعا و دولت
 قمارہ فارغ نمیدارد و بلسان حال و قال بدعا و فاتحہ سلامت رطب اللسان میباشد و رینا
 تقبل منا انک انت السميع العليم مکتوب چهل و ہشتم حضرت محمد و فرادہ خواجہ محمد سعید نظامی
 در سراقربیت اوتقالے در بیان آنکہ انکشاف کندات بعدہ حضوری است بسم اللہ الرحمن الرحیم
 الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفے معاملہ اقرربیت اوتقالے علم حضوری مرہو بہ است کہ
 تعلیق باصل معلوم دار و نہ بظلم از ظلال معلوم و بصورتی از صور آن کہ نصیب علم حصولی است
 پس علم حصولی فی الحقیقت علم نفس شئی نباشد بلکہ علم بصورتی از صور آن شئی باشد و نسبت نفس آن
 شئی جبل متحقق بود سبحان اللہ جبل ربی را علم آن شئی گفتہ اند مانکہ صورت و ظل شئی را عین شئی
 تصور نمودہ علم بصورت شئی را علم شئی دانستہ اند و آن ممنوع است و دعوی غیبت غیر مسموع زیرا کہ
 شئی و صورت شئی با یکدیگر نسبت اشئیت دارند و ہر جا کہ نسبت اشئیت ثابت است قیاس
 لازم الاثنان تنہایان قضیہ مقررہ ارباب محقول است ایضا علم بصورت شئی چگونہ مستلزم
 علم شئی گما بود کہ صورت شئی تمثال ظاہری است کہ تلبیس یا حکام مرآت نمودہ ظہور پیدا
 کردہ است و بسا از وقایق و اسرار شئی است کہ در صورت نامی و نشانے از آئینیت سہ
 اگر بصورت صورت آن دلتان خواہد کشید و حیرتے و ادم کہ نازش را چنان خواہد کشید کاش
 ظاہر شئی بصیرت خود در صورت شئی ظاہر شود و باطن موقوف ہر گاہ ظاہر شئی رنگ محل مرآت یا
 تلبیس نمودہ بصورت شئی ظہور نماید یقین است کہ ظاہر بصیرت خود نمی ماند بلکہ بیشتی دیگر پیدا میکند
 پس صورت چنانچہ از اہل باطن شئی محروم است از ظاہر شئی نیز محروم بود پس چار علم انصورت مستلزم علم
 آن شئی گما بود یا نہ بالجملہ معلوم فی الحقیقت آنست کہ در ذہن کائنات باطن و بیرون چوں صورت
 کاوجہ است معلوم ہر بیان صورت باشد و صورت را ہر گاہ باشی نسبت قیاس پیدا شد علم صورت مستلزم
 علم شئی گما بود نکشت علم حضوری است کہ حاضرہ کہ آنجا نفس شئی بہ ظنی و تصور آن در میان متخلل گشتہ
 است پس معلوم درین علم نفس شئی بود نہ صورتی از صور آن شئی پس علم حضوری اشرف بود

بلکه علم بان باشد و پس با سوک علم حضوری آنچه بود چهل باشد که بصورت علم خود را دانموده است چهل کلمه
 است که چهل خود را علم میدانند و نمیدانند که نمیدانند پس علم حصولی را بذات و صفات واجب تعالی
 و تقدس راه نبود و ذات و صفات واجب تعالی و تقدس با این علم معلوم نباشد لکن تعلیم فی الحقیقت علم
 بصورت معلوم است نه بنفس معلوم چنانچه گذشت و صورت را در آن حضرت چهل سلطان را بی نیست
 علم صورت را علم اصل صورت نموده آید هر چند بعضی گفته اند که حق را چهل سلطان مثل نیست اما مثال
 است لیکن این صورت مثالی اگر ثابت شود غیر صورت منتهی است که تعلیم تعلق دارد و تواند بود که در مثال
 که اوسع مخلوقات است صورت کائنات باشد و در ذهن ثابت نبود حدیث قدسی لا یسعی ارضی الا
 سمائی و لکن یسعی قلب عبیدی المومن مخصوص بقلب بنده مومن است که معالده آواز سایر
 الناس جداست که بقا و بقا مشرف گشته است و در حصول دارسته بحدیث پیوسته است آنجا اگر گنجایش
 است باعتبار حضور است نه باعتبار حصول چنانچه در کلام آئیند در آید و باید دانست که در علم حضوری
 اتحاد عالم معلوم است پس زوال این علم از عالم را دانند که معلوم نفس می است که از وی منفک است
 بلکه علم هم در آنجا عین عالم است و عین معلوم انفکاک چنانچه گنجایش دارد باید دانست که در علم حضوری
 چون معلوم نفس شئی است نه صورت وی ناچار معلوم در آنجا چنانچه هست منکشف میگردد و کما هو
 در علم می در آید و بکنه معلوم میگردد چه کنه شئی عبارت از نفس شئی است و چون جمیع وجود اعتبار را
 ساقط شد و نفس ذات ماند که حافیه که است کنه آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی که معلوم در آنجا وجود
 اعتبارات شئی است که صورت و اشباح شئی اند نه نفس شئی چنانچه گذشت پس معلوم در آنجا کنه شئی نموده
 شئی بکنه معلوم نگردد غایت بانی الیاب و در علم حصولی هم انکشاف شئی است و هم در ک شئی و در علم حضوری
 هم انکشاف شئی است اما در ک شئی نیست پس کنه معلوم منکشف گردد اما در ک نشود و پوشیده نماند
 که چون علم حضوری نیست بذات واجب جل سلطان ثابت گشت کما امر لازم می آید که کنه ذات
 واجب جل سلطان منکشف گردد و ذات واجب تعالی کما هو معلوم شود و این خلاف مقرر علماء است
 گویم که این علم حضوری که بذات واجب تعالی تعلق گرفته است در رنگ رویت است که نیست و واجب
 اثبات میکنند که انکشاف آنجا هست و در ک منفقود است و تعلیم هم انکشاف باشد و در ک منفقود بود
 هرگاه رویت بذات واجب تعالی تعلق کند علم چرا تعلق نگیرد که از رویت الطیف است محمد و در ادراک است

که ستانم حاطه است نه در انکشاف لایزال که الابصار غرق بود و نور خود را از راه الابصار سوال چون درک
 حاصل نشود انکشاف بچی کار آید گویم مقصود از انکشاف الله اوری است که حاصل است
 درک بود یا نبود سوال انکشاف سیدرک چگونه مستلزم الله اوباشی جواب علم بانکشاف
 کافی است در الله اذ درک باشد یا نباشد یا آنکه گویم درک دران موطن حاصل است اما مجبول الکلیفه
 درک که منفی است والله سبحانه اعلم همان است که کیفیت آن در علم در آید و احاطه معلوم نماید
 لایحیطون به علم که مناسب علم حصولی است اگر درک در علم حضوری نبود و علم حصولی از کجا آید
 که در ظل انچه هست از مرتبه اصل متفاد است لیکن درک در اصل مجبول الکلیفه است و در ظل
 معلوم الکلیفه مکتوب جیل فیه هم بجناب حضرت میر محمد نعمان در دو یافته در آنکه علم حضوری که عارف
 را بخود بود و باوقالی تعلق گیرد و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی باید دانست که علم حصولی
 نسبت بافاق است و علم حضوری نسبت بانفس و چون موافق اقربیت او تعلق عارف تمام الموقر
 رود و با مقام عالی تجلی گردد این نفس در حق او حکم آفاق پیدا کند و علم حضوری آن بی علم
 حصولی متبذل گردد و در نیوقت اقربیت او سبحانه حکم انفس پیدا میکند و علم حضوری که اولایا نفس
 تعلق داشت بان اقربیت تعلق پیدا میکند نه با تمنی که خود را عین واجب و او تالی و عاییکه متعلق
 بنفس اوست بعینه متعلق با واجب انکار و سبحانه این خود موافق توحید است و بمقامات قرب تعلق دارد
 که نهایت قرب اتحاد است اقربیت دیگر است و کار و بار آن دیگر از اتحاد و باید گذشت و با شنیت
 باید آمد تا اقربیت مقصور شود و قاصری از لفظ اشنیعیت در توهم نه افتد و اتحاد را فوق آن نداند
 اشنیعیت که دون اتحاد است مقام عوام کالانعام است و این اشنیعیت که هزاران فریب بر اتحاد دارد
 و مقام انبیای کرام است علیه الصلوات و التسلیات چنانچه صحتی که دران سکر است حال عوام است
 و صحتیکه بعد از سکر است مقام خاص بلکه اخص خواص چنانچه اسلام که پیش از کفر طریقت است
 اسلام عوام اهل اسلام است و اسلامیکه بعد از کفر طریقت است اسلام اخص انخاص عجب است
 هر چند عارف خود را واجب نداند تالی اما علم حضوری که بنفس عارف تعلق داشت با واجب تالی
 تعلق پیدا میکند و علم فی ان که حضور بود علم حصولی میگردد و ع و عشق چنین با عجبی با باشد عقل و عقل
 باین حقیقه نبوک که راجع بجمع ضدین ساز و عارفی گوید عرفت بر لی جمیع الاضداد و اینها انسان لیکن مرتبه

و بی گمان او را نور شد و السلام علی من تبع الهدی مکتوب نیچا هم بقاضی نصر الله و روایه و فریق
 میان استلال علماء را سخن است لال از باب ظاهر از اثر موثر است لال از اثر موثر و از مخلوق
 بخالق جل سلطان هم کار علماء از اهرست و همکار علماء را سخن که کمال و رتبه انبیا الله علیهم الصلوات
 والتحیات علماء از علم و وجود و مخلوق علم و وجود خالق پیدا میکنند و وجود او را دلیل بر وجود موثر
 ایمانی و یقینی بوجود موثر حاصل مینمایند و علماء را سخن که درجات کمالات و ولایت را قطع کرده
 بمقام دعوت که خاصه انبیاست بالا صالت علیهم الصلوات و التسلیات رسیده اند نیز بعد از
 حصول تجلیات و مشاهدات استلال از اثر موثر مینمایند و ایمانی ازین راه نیز موثر حقیقه پیدا
 میکنند چه و آخر کار رانسته اند که هر مشهود که متجلی شده بود وظله از ظلال مطلوب بوده که کشایان
 نفس و حتی عدم ایمان است و یقین کرده اند که ایمان بر چون بی استلال و رین موطن میرسد نیست چنان
 روایات لال می آید و مطلوب است لال طلب مینمایند و چون این بزرگواران رشته محبت با بخت
 قدس قومی دارند و ماسوی را فدا می محبت مطلوب حقیقی ساخته اند تا چنانکه المرحوم حاجب از راه استلال
 بمطلوب حقیقی میرسد و از تنگنای تجلیات و ظهورات که مشوب بظلال است و رشته حاصل الاصل
 می پیوندند و مقامی که آنجا علم علماء از اهر میرسد این بزرگواران بقضای محبت بنخند گشته خود با شیر
 و اتصال محبت پیدا میکنند این فرق از راه محبت آمد هر که محبت است از غیر محبوب گسته است محبوب
 می پیوند و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت میکند و از اختتام میداند بلکه چنانکه آن بزرگان
 خود با میرسد علم ایشان هم با آنجا نرسد نهایت علم برافنده بر صحت تا دین بر مطلوب است و آنکه حاصل بمطلوب
 یا مطلوب است حیات هیچ و قیقه را نیکند از او که نصیب نشود و بزرگی گوید رخ بنده با حق چه و شیر و شیر است
 و الله المثل الا علی بنده باید شد از بندگی ماسوا باید رست و الله سبحانه الموفق مکتوب نیچا و دیگر
 بلا شیر محمد لا هدی و روایه و فریق میان تصدیق قلبی یقین آن الهی است و سلام علی عباد
 الذین اصطفی سوال بعضی از محققان متکلمین که حقیقت ایمان گردیدن دل گفته اند موطن بر
 معنی آن چیست و گردیدن عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بموس بر یا مرام است نفس
 تصدیق و یقین دل بآن مصدری جواب گردیدن دل در آن یقین است بر تین در آن تصدیق نیست
 ممکن شرع است بر آن یقین بعد از حصول یقین دل از دو حالت مخلوق نبود تسلیم و انقیاد بود بموس

یا محمود و انکار بان و علامت تسلیم و انقیاد و رضای قلب است بمومن بعد از انشراح صدر است بان و علامت
 وجود و انکار کرابت قلب است بمصدق به و مثلی سینه است بان قال الله تبارک و تعالی من یرد الله
 ان تمده به بشرح صدره للاسلام و من یردان یفلسه یحیل صدره ضیقاً حراً کأنما یصدق فی الساعه
 کذلک یحیل الله السرجس علی الذین لا یؤمنون و حصول تسلیم و انقیاد و مر قلب را بمومن به
 بعد از حصول تصدیق و یقین بان محض موهبت الهی است جل سلطان و بصرف کرم نائیت
 اوست تعالی از نیجا است که ایمان را موهبت الهی گفته اند جل شأنه و نشاء وجود و انکار بعد
 از حصول تصدیق و یقین بمصدق به رسوخ و تمرن صفات رویه نفس اتاره است که بحسب جاه
 و علو دریاست خود مجبول است و بعد قبول تعین و تقلید دیگرست مطبوع میخواهد که همه او را
 تصدیق نمایند و گردند و او تقلید و تعین دیگرست گفته و تسلیم و انقیاد واحدست نماید و مطلق
 الله و لکن کأنوا انفسهم یظلمون الله تعالی جمعی را بحسب فضل و اکرم خویش ازین مرض حیل
 برآورد و تسلیم و انقیاد و تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیات که مایه صراط مستقیم اند
 مشرف ساخت و موجود بحسب نفعیم گردانید که دار رضای اوست تعالی و گردوی را بطور آغا گذشت
 و یقین و جبر از ان رذائل طبیعی نه برآورد و بان دولت نکشید لیکن در بیان صراط مستقیم و در اشار
 و انداز مصدق و مکتوبه و معاصی با رسال رسل و انزال کتب ابلاغ مبیین فرمود و محبت را بنظر
 درست نمود و مکتوب نیچاد و دوم بفقیر محمد یاشم کشید و رضای قلب نفس و زوال علم حصولی و حضور
 و رود یافته فنا عبارت از نسیان ماسوی حق است سبحانه و ماسوی دو قسم است آفاق و انفس نسیان
 آفاق عبارت از زوال علم حصولی است نسبت با آفاق و نسیان انفس عبارت از زوال علم حضوری است
 نسبت بانفس چه علم حصولی با آفاق تعلق دارد و علم حضوری بانفس و ال علم حصولی اشیا مطلقاً همه چیز
 تصور دارد که نصیب الیه است اما زوال علم حضوری مطلقاً بسیار محسوس است و نصیب کل کل است از
 اولیا نزدیک است که تخویر آن بلکه تصور آن بر اکثر عقلا محال نماید و می حضور و درک را بر درک فسط
 انکار و چه حضوری بر نفس شئی ضروری است نزدشان و نسیان علم حضوری نزد ایشان اگر چه یک لحظه باشد
 مجرب بود و کیف که زوال این علم مطلقاً شود محبت لایوداد و نسیان اول که نسبت به علم حصولی است انقیاد
 قلبی و دار و نسیان ثانی که نسبت به علم حضوری است مستلزم فنا و انفس است که تمام و الکل است و حقیقت فنا درین

موطن است و قنار اول کالعدم است پس مر این قنار کا نفل است امر او را چه علم حصولی فی الحقیقت نفل
 علم حضوری است پس ناچار قنای آن نفل قنای این بود و حصول این نفل نفسی مقام طینان می آید
 و از حق جل و علا را ضعی میگرد و بعد از بقا و رجوع معادله تکمیل و ارشاد به اول تلقی میگردد و بعد
 و عز او را میسر میگردد و باطلایع متناهی عناصر را چه که ارکان بدن هر یک تقاضای امری از امور
 نماید و خواستش شئی از اشیا میست و بهیچ یکی از لطائف بدن را این دولت میسر نیست اوست که
 که انانیت بلبسیه را که ناشی از تنفس ناری است بسیارست باصلاح می آرد و قوت شهویه و غضبیه
 سایر اوصاف ذمیمه را که بهائیم و سایر حیوانات را در آن شرکتست بحسن تربیت یا اعتدال می آرد
 سبحان الله لطیفه که بدترین لطائف بوده است بهترین اینها میگردد و قال علیه الصلوة والسلام
 خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا انقهر استیسیه علامت نسیان ماسوی از قلب قبول
 آن نماینده علامت زوال علم حضوری نفس عالم انتفا و عالم است با نکل عینا و اثرات از دال علم
 و معلوم از دلی متصور شود چه علم و معلوم در این موطن نفس عالم است تا نفس عالم زوال
 نپذیرد و علم و معلوم منتفی نگردد و قنار اول قنار آفاق است و قنای ثانی قنار نفس که حقیقت
 قنار است مکتوب بنجاه و سوم الی حضرت محمد و فراده خواجهمحمد المعصوم مد ظله فی زوال الحین
 و الاثر وجود او شمره او بیان ذلک البسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالى بل لعلی الانسان
 حنین من الذکر لم یکن شیئا مذکور الی یارب قد الی علی الانسان حین من الذکر لم یکن
 شیئا مذکور الی عینا لا اثر الا شهود او لا وجود اتم بهر بعد ذلک ان شئت جابجا تاک
 و باقی بقا تاک متخفا باخلا تاک بل صار باقیب یک بفضلک فی عین القضاء
 و انیا قیاب فی عین الیقاع لتنازیم بینا و حصول کمال کلا احد منها بوجود الاخر مشله
 انسان الله فی حدان الملح حتی صار شیئا فشیئا منصبعا باحکام الملح الی ان صار کله
 للملح الیقی منه عین و لا اثر فلم یج قلله قطع و حل اكله و بهیچ و شراره و لوبقه
 منه عین او اثر لما جاز ذلک و انعم ما قال فی الشعر الفارسی سگی که کاند رنگ
 را او فندگم گردد اندروی من این دریای پر شور از رنگ کتر نمیدانم بخان قلت انگ قل قیمتی
 فی الکاتب و الرسائل ان زوال الحین و الاثر انس کیون شهود یا لا

وجود بالاستلزام الاتحاد والزندقه ورفع الاثنييه الثانية بين العبودية والربوبية
 فما من زوال العين والاشرف في الوجود ايضا حان قلت انصاع الشئ بحيث
 بصير احد هاتهما عن احكامه ونصبها باحكام الآخر لوجب دفع الاثنييه عليهما
 حتى يكون اتحادا وزندقه فان الانسان الملقى في معدن الملح ما اشجع الملح
 وما زال اثنييه بل حصل له من جوار الملح وسلطان فناء عن نفسه وعن صفاته
 وبقاؤه بالملح واحكامه مع بقاؤه الاثنييه غاية ما في الباب ما هذه الازده الاثنييه
 بشبهه باثنييه النمل مع الاصل لا استقلال لها وتلك الاثنييه الزائكة نوع
 الاستقلال في نظر العوام فالاثنييه باقية بعد فلا اتحاد ولا زندقه واما
 شئ في الكتب والرسائل عن الزوال الوجودي محمول على تصور فهم العوام
 فانهم يفهمون منه دفع الاثنييه ويقعون في الاتحاد والزندقه تعالى الله
 عما يقولون الظالمون علوا كبيرا بقى ان الشئ الذي بقى من ذلك الانسان
 بعد صيرورته لمحاكيا هو في الحقيقة صورة الملح الذي انصاع ذلك الانسان
 بصنعة الاصورة الانسان الا انه قيس ذلك الملح بالحكمة بمقياس شئ ذلك الانسان
 وصور بصورته لانه بقى شئ الانسان بقى اثره تنبيه ذلك الشئ في العلم
 الذي قيس بمقياس صورة الانسان يمكن بل واقع واما نحن بعدده فليس
 كذلك فليس التمثل الا على فهو سبحانه لا يتحد مع شئ ولا يتحد معه شئ ولا يقبل
 بالاشياء ولا يفضل الاشياء عنه تعالى والاشياء الافر غير متصلة به
 سبحانه ولا يفضل عنه سبحانه من لا يتميز بهاته ولا بصفات وكما في اسماء
 بحديث الاكوان فهو سبحانه الآن كما كان على صراقة التنزيه والتقدس فهو
 تعالى قريب من العلم بالقرب واليقية المجهولة كيفيتها كقرب الجيم من الجيم
 ولا يقرب الجسم مع العرفن بالجملة صفات الامكان ومات الحدوث كلب
 مسلوقة عن جناب قدسه عروج الاله ليعلم لا يتردد في قرب سبحانه للعباد ووصول
 الاصفياء لا يحصل اتصاله مع الله والقادر والبقاؤه احوال العرفاء غير مانعها

اعتقاد و زوال العین و الاثر نہ منہ لانفیہ الامن رزق نہ ذلک کما ہے تحقیق
 فاشمع کلام ہذہ اطاعتہ بحسن الظن و القبول و لا تفہم منہ حد لولہ الظاہر و
 معنایہ المطابقہ فانہ ربما غلط فیہ غلطاً قاحشاً فحصل مقتضی واللہ سبحانہ
 الموفق الملمم الصواب فان قلت قد جوزت زوال العین و الاثر من الانسان
 فما تقول فیما جانی القرآن المجید فی شان خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوٰۃ التسلیم
 قل انما انابشر مثکم یوحی الیہ و ما جاؤ فی حدیث البنی صلے اللہ علیہ مصدر اتم
 الصلوٰۃ و السلام انما انابشر مثکم اغضب کما فیغضب البشر و لیس ہذا البقاء و الاثر
 من الانسانیت قلت لیس کہ لک و لا والائے علی بقاء الاثر الا انہ لما رید
 ارجاع الانسان الکامل بجر النقاء و البقاء الی العالم و دعوة الخلق الی الحق
 سبحانہ رکت من الصفات البشریۃ و الخصائص الانسانیۃ الزائمتہ بعد کسر صورۃ تکلیف
 الصفات لتحصل المناصب بینہ و بین العالم بجر ما زالت و لفتح اللہ باب الافساد
 و الاستفادۃ بینہ و بین العالم بتکلیف المناصب و الحکمۃ الاخری من الصفات البشریۃ
 و الباقی بعد زوالہا ابتلاء المکلفین و اختیار الی عوین تمیز التجیث من الطیب
 و یتزل المکذب من المصدق و یحصل الایمان بالغیب بعد ما لیس الامر و ستر الحال
 یہ جوہر تکل الصفات قال اللہ تبارک و تعالی و لو جلناہ ملکاً محلینا رجسہ
 و البنا علیہم یطیبون فان قال قائل ما معنی زوال العین و الاثر من الانسان
 الکامل و الحال ان ظاہرہ و اتم علی الصفات البشریۃ یا کل و یشرب و ینام و یتوکل
 قال اللہ تعالی فی شان الانبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسمیات و ما جلناہم جبہ الا یتکلون
 الطہارۃ قلت الفناء و البقاء من الصفات الباطن لا تعلق للظاہر بہا الاصلان فان
 الظاہر و اتم علی احکام و الباطن تجلج و یتلبس فان قبل لطائف الباطن مقدرۃ
 کلما تحقیق بالنقاء و البقاء فان بعض ہو قلت تحقیق بہا انما ہی لطیفۃ النفس الہی ہو
 فی الحقیقۃ ضیقۃ الانسان المشار الیہا باشارۃ قول انما فی الامارۃ بالسو و ارلاہ
 و المصلیۃ افراد القاسمۃ بعراۃ الرحمن جل شانہ ابتداء و الرضیۃ عنہ المرضیۃ انتقاء

شئی شرا الاشرار و غیر الاخیار فان شرفه شر الیس و زاریه و علی خیر ایل التبع و انشد یس
 متنبیه لیس محلی الفکار الزوال الوجودی و محلی البقار باقیه هو زوال الامکان من
 الممكن راسا و حصول الوجوب له ثانیاً فان محال عقلی و القول بذلك کفر بلی هو
 قطع و لیس مع بقا هو الامکانیتیة اثبتہ ارباب العقول فی انصار بطریق الکونی انفسا
 الا انهم بقوا هو لا باثباتا فی الحالین مع تبدل الصورة النوعیة و نحن لا نقول
 بالبیولے و لا بثبوتها بل نقول ان القناع و البقاء اعدام و ایجاد من القادر المختار
 حل شاء جاری الخیر من بلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین کانه اشارة الی الایجاد
 و الثانی بالولادة الثانیة و انما قالوا البقاء باقیه تجوز او تسحبها لزوال
 الصفات الزولیة و حصول الاطلاق الحمیدة کانهما شجیمة بصفات مرتبه الوجوب
 تعالی و تقدست و قد حقیقت فی غیر موضع ان ذات الممكن هو العدم لیس بظلاً
 محضه لزواله فان الممكن ممکن فی جمیع الاحوال حال البقاء و البقاء کما کان فی حال
 عدمه و الواجب تعالی واجب علی الاستمرار و الدوام لا یلحق بجناب قدس
 شئی و لا ینفصل عنه امر و نعم ما قبل فی الشعر الفارسی سیه روی زمکن
 دو عالم جدا برگزشت و انشد اعلم و لا یخفی علیک ان بقاء الامکان فی الممكن
 لیس عبارة عن بقاء الاثر فی الممكن و بقاء ثبوتہ فی مرتبه من مراتب الثبوت
 فانه منافی للفناء الاثم و الفانی بهذا الفناء بعدد الالانات الی اهلها و رب العالم
 المنعکسہ فیہ الی اصلها من الوجود و توابعه کما من الصفات الکامله و النعوت
 الفاضله حتی هو بالعدم الصرف الکامل فی الغریبۃ بحیب له یوجد فیہ اضافہ و لا یست
 الی شئی و لا اسم فان وجود الاضافه فی الوجود بنی عن ثبوتہ و لو فی الجملة مکتوب
 نیجاه و چهارم بخان جهان در ابتاع شیع بین و محاربه اعدای دین حق سبحان
 تعالی توفیق مرضیات خود کرامت فرموده سلامت و مغرر و محترم دارا و یابن
 و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات و گوے توفیق و سعادت و ریا
 افکنده اند کس بیدان در نمی آید سواران را چه شد و تملذذات و منجات و نبوی فانیہ

و حق گو را افتد تحلیل رود و دشمن آن عمل بمقتضای شریعت غراندوده آید و با خیرت جمع شود
و الا حکم سم قاتل و اگر که بشکاش اندوده اند البتة ربابان فریب داده و نه اگر مصالح آن بزرگوار
حکیم مطلق جل شانده نموده آید و تلافی آن بشیرینی و نیکی او امر و نواهی شریعیه کرده شود
با سجد یا ندک سبی و تروید بروفت شریعت که بنای آن بر سهولت است ملک ابدی است
حق آید و بانکه غفلت و فراغت آن دولت جاوداتی از دست میرد و عقل و در اندیش
را کار باید فرمود و در رنگ طفلان بخور و مونیزی عوض نیاید کرد همین خدمت که در
پیش دارند اگر آنرا بایشان شریعت مصطفی علی مصدر با الصلوة و السلام الحقیقه
جمع میمانند کار اجتناب کرده باشند عظیم الصلوات و التسابیحات و دین متین را منور
ساخته و محو گردانیده و با فقر آن بکنیم درین محل بگردن شاه بیایان ترسیم
گوی توفیق و سعادت در میان افکنده اند پس امید آن در نمی آید سوار آرزای خود
الهم و تقاضای محبت رضی بقیة المرام باغبان رفیق و ما فضائل ما بین خواجہ محمد شفیع
و خواجہ محمد اشرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواست
در حبس ایشان فقیر است امر لایس و شاکم ارفع مکتوب پنجاه و یکم بهر بزرگان
اقتان در رنگش بر جمع از فقر بنیاد الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اخی
سیان عزیز خان از رنگدانی فقر گر نیستم التوا باغبانیا آورند و تبلذذات و تبذات
آن در ساختند اما نشد و انالیه را چون نیک تفهیده اند اگر بسیار تر قریه در
دنیا و رعیت انبیا میکنند بزرگی میگردد و مانسنگه بجزاری یا بهفت بزرگی
بود و الا نمیکند رند اگر فرضا بجنب مانسنگه بر سید فکر کنید چه کرده باشد
و کدام بزرگی حاصل نموده فقر ناسه و در فقر هم میرسید الحال نان چربانان
میخورید با تم میگذشت و یابین هم خواهد گذشت اما تصور کنید که کدام امر
از دست شما میرفت و تا همیشه میرود و غفلت تر میکردید الراضی بالضرر لایسقی بشفق
یعنی یک بضر خود راضی است مستحق شفقت نیست چون مبتلا شده آید سبی کنید که طریقه
استقامت و التزام شریعت از دست شما رود و در شغل باطن هم قور نیفتد هر چند آرزای

بدینا حج ساقی شکل است که جمع صدیقین است اینقدر هست که درین وضع که اختیار کرده اند
 بآن خدمت تردد دارند اگر تصحیح نیت کرده شود دخل غلبت است و عمل نیک است اما تصحیح
 نیت شکل است امروز این خدمت است که فی الجمله نیک فردا شاید خدمتی فرمایند که همین بآن
 و با جمله کار شکل است بشیار باشند خبر شرط است و السلام بکتوب پنجاه و ششم بجناب
 پیرزاده حضرت ایشان خواجه محمد عبدالله و خواجه جمال الدین حسین و له خواجه حسام الدین احمد
 در تاسف بر قوت صحبت گذشته و ایامی اسرار جدید و قریه العینین بر سر تی الاذین خواجه
 محمد عبدالله و خواجه جمال الدین محمد جمیع صوری و عنوی متجلی باشند عجب تقاضی و زریه
 مدوام برانی نمودند که با وجود حصول قرب و جوار در سر بند زریه و این غریب بر این رسیدند
 و حقوق آشنائی بجای نیاد و روند از خواجه محمد افضل چه گله نماید که در آشنائی خود را از ایشان
 بر اهل دور تر رسیدار و بلکه از آشنائی با هراسان است از میر منصور چه گوید که همیشه آرزو
 صحبت دارند و از قوت فضل نمی آید قول فقهای عظام است الاضحی بالضرر لا یتحق الفطر شکر
 هر چند در یک ظلمات است الاضمین آبجیات است در اینجا بعنایت الله سبحانه و لو علی سبیل
 المذرة آن گوهر پرست می آید که در جای دیگر اگر شیخ آن گوهر میر شود ششم است هر جای
 قدر و قیمت پیدا کرده است و استیلا ای اعدا و را میسر شده است هر چند سلامتی او را زواید
 اما دولت عزادار شهادت و سر حرکت است کنج و زواید بابل شهر و ارباب بخت مناسب است در
 حدیث آمده است المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف حسب الامر قطب الاقطاب نوشته شکار
 در آن اقویا مبادرت و مکر که کبری است قل کل لعل علی شاکله فیرکم اعلم من هو ابدی
 بسیار ابد از ماضی مدت رخصت چون متوجه عسکر شد فرزند محمد سعید را بضرورت و خانه گذشت
 آمد و چون فیوض و برکات و علوم و معارف را که بعد از مفارقت فرزند بطور آمده بود ملاحظه
 نمود از مفارقت او پشیمان شد و فرصت را غنیمت شمرده طلبید فرزند همه آمده اند بامید آنکه
 ازین برکات و درویره نمایند عجائب مشاهده است گو یا در جرگه ملایمه ایم دور زمره قلندریم
 با وجود آنکه از فریقین جدا ایم و کار و بار ملحد و ایم شمرده از علوم جدید و شیوه عنوان مکتوب است
 قال الله تبارک و تعالی بل الی علی الانسان حین من الله لم یکن شیئا کذا الاغنیاء و الا...

الا نشود و اول وجود اگے آخره و شهادت و توبه و یدیه آید که من و ان موجودی را از قبیل الحاد و زندم شمرده ام
 و اینجا باین عبارت نوشته ام علاج آن بکرم الله سبحانه نموده مع قیاس کن نگستان من بهار المینمه
 دل از برکات شایسته است لولایا لما وحدت ملکات و بنا اتم لنا نورنا و انعم لنا انک علی کل شیء قدير
 مولانا محمد مراد چون متردد آن حد و د بوده و در کل نوشته آمد العاقبه بانحیر مکتوب پنججاه و هشتم
 مولانا حمید احمدی در بیان حدوث عالم در عقل خدای محمد بنده رب العالمین السلام علی سید المرسلین
 الله تعالی بذات اقدس خود موجود است وستی او سبحانه بخودی خود است او تعالی چنانچه هست
 همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را بجانب قیس او سبحانه راه نیست
 چه وجود و چه کینه خادم آن درگاه مقدس است سلب عدم کینه کناس آن بارگاه
 محترم و ماسوا که من بجا لم است چه اخصاص و چه از افلاک و چه از عقول و چه از
 نفوس و چه از بساط و چه از مرکبات همه با یجاد او جل سلطان موجود گشته است و از عدم بوجود
 قدم ذاتی و زمانی خباب قدس او را ثابت است و این حدوث ذاتی و زمانی غیر او را سبحانه کان یخیر
 زمین را در روز خلق فرموده است سموات و کوکبا بعد از خلق زمین و در روز از عدم بوجود آورده
 است که غیث الارض فی یومین کریمه تفصیل سبع سموات فی یومین مصداق این سخن است سیفی باشد
 بلکه منکر نص قرآنی بود که بقدم بعضی سوای لب کشاید و بقدم افلاک و کوکبا حکم کند و بساط
 عناصر را قدیم داند و عقول و نفوس ازلی و قدیم تصور نماید اجماع اهل ملت بر حدوث ماسوا
 حق جل و علا متقد گشته است و با اتفاق حکم بوجود ماسوا بعد از عدم سابق نموده اند چنانچه امامت اسلام
 و رساله المنفعین الضلال تصریح باینست نموده است و جماعت که بقدم بعضی از اجزای عالم قائل
 گشته اند ازین آیه تفسیر آن فرموده معنی الله تعالی عنه پس حکم بقدم شیئی از اشیا ممکن خروج از
 ملت است دخول و فلسفه و چنانچه ماسوا حق را جل سلطانه عدم سابق کان است عدم لاحق
 نیز و انگیزه اوست که اکب از سموات فرو خواهند ریخت و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین
 و جبال نیز برچیده خواهند شد و بعد خواهند پیوست چنانچه نص قرآنی بدان طریق است اجماع
 جمیع فرق اسلامیه بر آن معتقد حضرت سبحانه تعالی در کلام مجید فرموده است فاذا نفخ فی الصور
 نفخه واحدة و حملت الارض و الجبال فذکرا و کة واحدة فیه یومئذ وقت الواقعة و انشقت السماء

منی یومید و آیتیه و فرموده اذ الشمس کانت و اذ النجوم انکدرت و اذ الجبال سیرت و فرموده اذ السماء انفطرت
و اذ الکواکب انتشرت و فرموده اذ السماء انشقت و فرموده کل شیء بالکمال و وجهه الحکم
والیه ترجعون و امثال اینها در قرآن مجید آیتها بسیار و در دست جلیله بود که انکار حق
اینها نماید ایما ی بقرآن نداشته باشد و به محمولات فلسفه منقون بود با جمله اثبات عدم
لاحق در ممکنات و در رنگ اثبات عدم سابق آنها از ضروریات دین است و ایمان بآن
لازم و آنچه بعضی از علما گفته که هفت چیز که عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و مدح
باشد و فانی خواهد شد و باقی خواهند ماند نه بآن منی است که اینها قبول نمیکنند و قابلیت
از و ال ندارند و غافلانه بلکه قادر مختار جل شانیه هر که خواهد بود از وجود فانی سازد و می
خواهد باقی دارد از جهت حکم و مصلح فی فعل الله یا شاء و حکم مایه ازین بیان لایح گشت
که عالم جمیع اجزای خود مستند به واجب است تعالی و در وجود بقا با وسعانه محتاج چه بقا عبارت
از استقرار نفس بمان وجود است در زمان ثانی و ثالثا لا ما شاء الله فاعلم ان الله یست
بر آن وجود که مسمی بقا باشد پس نفس وجود و استقرار وجود هر دو بار آورده او تعالی و نفس
باشد بحقیقت فعال چه بود که منتهی تمام اشیا نماید و حوادث با او مستند باشد و نفس وجود و نفوت
او هزاران سخن است چه تحقیق و حصول او متنبی بر مقتضات زرا اندوده فلسفه است که باصول
فقه جمیع اسلامیات تمام و ناقصا جام اندالیه بود که اشیا را از قادر مختار جل شانیه باز داشته
با نچنین امر موجود مستند سازد بلکه اشیا را هزاران شاخه عارض است که نفوت فلسفه مستند باشد بلکه
اشیا و بقدم خود را منی و نفوت باشد هرگز میل وجود نمایند از انکه استوار وجودشان بمحلول سقط
نموده آید و از مساوت تناسب بقدر قادر مختار جل سلطان متمتع گردید که کلمه تخریج منی افهام آن عقیده
الا کذب المکتوب پنجاه و هشتم بخواجه صلاح الدین احراری در انکه خلق و نمود وجود ممکنات در مرتبه
و هم است که اتفاق یافته است کان الله و لم یکن منشی و چون خواست که کمالات کنون خود را اظهار
هر کسی از اسما و الی جل سلطان طلب منظمی از مظاهر هر فرد و کمالات خود را در آن منظم جلوه
فرماید و منظریت وجود و توابع وجود را غیر از عدم قابل نیست چه منظر و مرآت شیء مباین متقابل شیء
و مباین و متقابل وجود عدم است فقط پس حضرت منی سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش

در عالم عدم هر کسی را از اسما و نظری از مظهر حقین فرمود آن روز مرتبه محسن هم هرگاه که خواست هر طور
 که خواست خلق فرمود خلق الاشیا را سی اشار و معامله ابدی بآن مربوط ساخت باید دانست که نشانی
 عدم خارجی است نه ثبوتی که در مرتبه محسن هم پیدا کند که آن نوبی منافات ندارد و ثبوت
 عالم از مرتبه و هم حس است نه در مرتبه خارج تا نشانی او بود پس رواست که عدم در مرتبه
 محسن هم ثبوت پیدا کند و یمنع خداوندی جل سلطانة اتفاقی و روحی آنجا و را حاصل شود
 در آن مرتبه طریق انعکاس و ظلمت می و عالم و قادر و مبد و بنیاد شنو او گو یا بود و در مرتبه بطایع
 هیچ نامی نشانی از وی نباشد و در خارج غیر اذات و صفات و اجبی جل سلطانة هیچ چیز ثابت و
 موجود نبود و با نیتی توان گفت الان که کماکان مثال آن فسطوح و الدایره و دایره سو هم است که موجود جان
 نقطه است و پس از آن در خارج محدود است و نامی و نشانی و در خارج ندارد و مع ذلک آن دایره در
 مرتبه محسن هم ثبوتی پیدا کرده است و در آن مرتبه بطریق ظلمت و انارة و اشراق او را حاصل
 ازین تحقیق استقنای حاصل میگردد و از آن مقامات بسو که حضرت شیخ محی الدین و تابعان او در
 حکومین عالم فرموده اند بیان تشریحات نموده و تعیینات علمی و خارجی ساخته و حقانی و اعیان ثابته
 را در مرتبه علم و اجبی جل سلطانة ثابت کرده و عکس آنها را در خارج که ظاهر وجود است مقرر داشته
 و آنرا آثار خارجی نامیده که لا الهی علی النصف الشاطری کلامهم المطلق علی اصطلاحهم و باین تحقیق معلوم
 گشت که هیچ چیز غیر از حق جل و علا در خارج موجود نیست چه اعیان و چه آثار اعیان بلکه ثبوت
 اینها در مرتبه محسن و دو هم است و هیچ فطر لازم نیست و چه این نه موهومی است که با خزن و هم بود
 کرده است که با ارتقاع و هم مرتفع گردد بلکه ثبوت آن بصنع خداوندی جل شانہ در مرتبه و هم است
 و ثبات و تقرر و اتفاق و استحکام و برین مرتبه وارد و صنع الله الذی القن کل شیء ازین بیان
 واضح گشت که حقانی ممکنات عدالت اند که در غایت علم و اجبی تمیز و تعیین پیدا کرده اند و بصنع خداوند
 جل سلطانة مرتبه ثانیه در مرتبه محسن هم ثابت گشته یعنی از آنها برای اساسی الکی جل شانہ شده و در مرتبه
 بحکم ظلمت انعکاس و عالم و قادر و مبد و بنیاد شنو او گو یا گشته و تحقیق شیخ و تابعان حقانی ممکنات
 صور علییه اسرار الکی است که یکی از تشریحات حضرت وجود است بالجملة نزد فهم این فقیر حقانی ممکنات
 عدالت اند و نزد حضرت شیخ و عبادات تشریحات نمودار کثرت را در خارج اثبات کرده است و گفتند

که صور علمیه مشترکه که حقائق ممکنات اند و تبصیر از آنها ثابته کرده است و در مراتب ظاهر وجود و قیاسی که
 جزا و در خارج موجودی نیست منعکس شده و در خارج نمودی پیدا کرده اند و بنیادین و در خارج اند و قیاسی
 غیر از بکذبات تعالی در خارج موجودی نیست میفرماید که هر یک از صور علمیه در وقتی از اوقات
 بنظر وجود که کالبرآت است مر آن صور نسبت مجهول الکیفیه پیدا میشود که سبب ثابته کی آنها در
 خارج میگردد که این نسبت مجهول الکیفیه معلوم احدی نیست حتی که انبیا را نیز ازین سر طالع نداده
 علیهم الصلوٰه و التسلیمات و اظهار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول الکیفیه است
 خلق گفته است و ایجاد اشیاء است و باین تحقیق سابق که این فقیر آن متذکره است اشیاء را چنانچه
 در خارج وجودی نیست نمودی هم ایشان را بخانه خارج بر همان سیرگی خود است نه وجودی است
 غیر را در وی نه نمودی نه نشانی اگر نمود است امر را در مرتبه و هم است و اگر ثبوت است بعین خلودند
 جل شانهم در مرتبه و هم است بالجملة نمود و ثبوت او در یک مرتبه است نه آنکه نمود او در جای است و ثبوت
 در جای دیگر مثلاً دائره سوهره که ناشی از نقطه جواله است چنانچه ثبوت آن در مرتبه و هم است نه
 در خارج و نمود بهر آن مرتبه است زیرا که در خارج از وی نشانی نیست تا نمودار گردد و غایت مافی الیها
 و همی را نمود خارجی می انگارند و رنگ آنکه صور شایه او عالم شال در نقطه حسن باطن بنشیند و خیال
 کنند که آن صور در عالم شهادت و حصل هر می بنشیند و این قسم اشتباه بسیار واقع میشود که یک مرتبه را
 بر مرتبه دیگر شنبه می یابند و حکم یکی بر دیگری میکنند پس با کمال فیه آن ائره موهره که در خیال قسم
 گشته است بخشیم خیال را مرتبه که قسم است می بنشیند نه بنشین است زیرا که آزاد در خارج که محل نقطه
 جواله است نامی و نشانی نیست تا دیده شود و صورت شخص که در آئینه منعکس گشته است بهر سبب
 است که صورت را در خارج نه ثبوت است نه نمود بلکه ثبوت نه نمودی هر دو در مرتبه خیال است و البته سبحان
 اعلم پس آنرا که شیخ قدس سره خارج دانسته است اشیاء را در آن بطریق انعکاس نمودی اثبات کرده آن خارج
 نیست مرتبه و هم است که بصنع خداوندی جل شانہ تصریفات پیدا کرده است و خارج متوهم میشود خارج
 و رای او است که از شهود و احساسات برتر است آنچه شهود و محسوس معقول شخیل است همه داخل دائره
 و هم است موجود خارجی جل سلطان مآور که انعام ناست هر آینه انجا پر گنجایش دارد و که ام صورت بود که
 در آن حضرت سبحانی منعکس گردد و مرابا و صور همه در مراتب ظلال است که بدائره و هم حسن تعلق دارد

ربنا اکتاسن لدنک رحمة فیہی لنا من امرنا رشد اکتوب بنجاح و نعم خواجہ شرف التہجد حسین
 در ارجاع حوادث یومیہ بارادہ او تعالیٰ و تلذذ بران حق سبحانہ تعالیٰ بر جادہ شریعت مصطفویہ
 علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التحیۃ استقامت بخشیدہ کلیت گزقا رجا بقدس خود گرداناد
 و فرزند عزیز با تمیز حوادث یومیہ چون بارادہ واجب الوجود جل سلطانہ کائنات است و فعل او کمال
 ثابت ارادہ خود را تابع ارادہ او تعالیٰ ساختہ آن حوادث را امدادات خود باید داشت و باین
 ملتذ باید بود اگر بندگیست این نسبت باید پیدا کردہ الا یا از بندگی گشت نیست و بمولای خود
 معارضہ نمودن و در حدیث قدسی آمدہ است من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی فلیطلب رباً
 سوالی و فخرج من تحت سائی آرمی مردم فقر و سساکین جماعہ زیر دستان برعایت و حمایت شما
 آسودہ و مرفہ الاحوال بودہ اند و چون ایشان ہم صاحبی دارند کانی است نیکنامی شما باقی ماند
 است حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ جزای عاجل آجل گرامت فرماید و اسلام مکتوب شصتم بہ
 پیرزادہ ایشان خواجہ محمد عبداللہ در بیان عدسیت ذات انسان بیان آنکہ آن ذات انسان
 نفس ناطقہ است باذکر فضای نفس و قلب و زوال علم حصولی ہو لحن المبین سبحانہ من التبعیر
 بندانہ و لا بصفاتہ و لا فی اسمائہ بحادث الا کو ان زیرا کہ در حدیث اکوان ہر تفریحی و تلوینی
 کہ رفته است در مراتب عدم است بود و در حضرت وجود تھا ہے و تھنس ہیچ تزلزل و تبدلے چہ در
 خارج و چہ در علم راہ نیافتہ بیان نش آنست کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چون خواست کہ
 کمالات ذاتی و صفاتی و آسمانی خود را ظاہر سازد و در مجاری و دریای اشیاء جلوہ دہد ہر کما
 را در مراتب عدم نقیض آن کمال کہ مقابل اوست باضافہ از سائر اعداد تمیز است از براسے
 مرتبہ آن کمال تعین فرمود چہ مراتب شئی مقابل شئی است و سبب ظهور آن شئی و بصفہ
 متبیین الاشیاء و آن اعداد را کہ قابلیت مرآتیت آن کمالات دارند ہر گاہ خواست
 در مرتبہ حسن و ہم ایجاد فرمود استقرار و استحکام بخشید و آن ہمہ کمالات را در آئنا انعکاس ساخت
 و باین انعکاس آن اعداد را در آن مرتبہ ہی و عالم و قادر و مدبر و وسیع و بصیر مشکم گردانید لکن مجموع
 گشتہ است کہ اول در عدم تصرفی میفرمایند بی آنکہ در وی چیزی دیگر سازند و آن را بآن تصرف
 ملائم و نرم میازند و بعد از آن آنجا طور کمالی مینمایند و رنگ آنکہ اول موم را نرم و ملائم سازند

بعد از آن از صور و اشکال پیدا آرد و باید دانست که مراد از علم اینجا علم خارجی است که مقابله
وجود خارجی است پس منافی اتحاد اوست و در مرتبه و هم واقع شود نبود و ثبوت همی بوی جگانه اوست و با آنکه
گویم منافی عدم وجود است که نقیض است عدم موجود نگردد اما اگر عدم موجود گردد هیچ غلطی لازم
نیاید چنانچه در وجود گفته اند که از محمولات ثانیه است که در خارج معلوم است ازین تحقیق معلوم
گشت که حقایق اشیا اعلام اند که کمالات مرتبه وجود و تعالی و تقدس در آنها انعکاس گشته است
و آنها بایجاد خداوندی جل سلطان تحقیق و ثبوت همی پیدا کرده اند و در مرتبه حسن و هم استقرار
و استمرار حاصل نموده گویند ذات اشیا آن اعلام اند و انعکاس کمالات در آنها در رنگ
دست در پایی اعلام اند و قوی و جوارح آنها بعد از تمییز این مقدمات سخنی چند از مقصد اصلی که قبلاً
خاصه تحقیق دارند مذکور میآید و بگوشت پیش باید شنید بدان ارشاد است تعالی بعد از این سواد طریق
که حقیقت انسان ذات آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا تعبیر از آن نفس
بنفس امامه بینا و هر فردی از انسان بلفظ انا اشاره با و میکند پس انسان نفس امامه
باشد و سایر لطافت انسان در رنگ قوی و جوارح باشند مراد او چون عدم فی حد ذات
شخص بوی از خیریت ندارد و نفس نیز شرمض بود و بوی از خیریت در وی نباشد از شرات
و جمل اوست که کمالات متعکس را که در وی بطریق ظلمت ظهور نموده اند از خود میداند قیام
آنها را که باصل شان ثابت است بنفس خود نسبت میکند و خود را بآن کمالات کامل خیر میداند
و ازین راه دعوی سری پیدا میکنند و بجای خود جل سلطان در کمالات خود را شریک میآورد
و حول و قوت از خود تصور مینماید و تصرف خود را می آید و میخواهد که همه تابع او باشند و خود
تابع نبود و خود را از همه دوست تر میدارد و دیگر بر او خود دوست میدارد و نه بر او
ایشان و ازین تخیلات فاسده عداوت ذاتی بوالای خود جل سلطان پیدا میکنند و با حکام منزل
او تعالی شکر و متابعت بجا میآورند و در حدیث قدسی آمده است ما و نفس فانیما
انقصت بعد اتی و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت و رحمت خود اقبال را میبشوخته
علیهم الصلوات و التسلیمات که رحمت عالم اند تا دعوت بحق فرمایند جل سلطان و تخریب
کارخانه دشمن نمایند و او را بخالق و مولک او دلالت کنند و ازین جهت بر آرد و بقیض شر

او اطلاع دهند هر که سعادت ازلی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و از جهل و غیبت
خود بازگشت و منتقاد احکام منزله شده باید دانست که طریق ترکیه نفس بر دو نوع است طریق
است که بر ریاضات و مجاهدات تعلق دارد و آن طریق انابت است که میریدان مخصوص است
و طریق دیگر طریق جذب و محبت است که راه اجتناب است و برادران تعلق دارند نشان
مابین الطریقین طریق اول رفتن است بجانب مطلوب و طریق ثانی بودن است
بمقصود از رفتن تا بودن تفاوت بسیار است و چون بسابقه اگر صاحب دلیته را
خواهند که براه اجتناب بر نهد و را جذب و محبت بجنب قدس عطا سیفر بایند و کثرت نشان
میرند درین بیان سعادت مند می بود که او را بحد فاضل رسانند و از دید و دانش مسکورانند
و از آفاق و انفس بگذرانند نیان آفاق و البسته بقای قلب است و قنای انفس مع قوت
بر قنای نفس الهیه در اول زوال علم حصولیت و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضوری
متصور نبود تا زوال انفس حاضر متحقق نشود چه تا زمانیکه حاضر بر پایست علم حضوری بر جاست
زیرا که علم حضوری عبارت از نفس حاضر است نه امر زائد بر آن پس زوال شهودی که در فناء انفس
است عبارت از زوال موجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در قنای نفس عبارت از زوال
وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در قنای قلب اعتبار کرده میشود مستلزم زوال وجود
قلب نیست که شهود آنجا زائد بر شاهد حاضر است قنای احدی مستلزم قنای دیگر نیست تنبیه
ساده لوحی خیال نکند که زوال نفس حاضر در مقام بقا باشد که ارباب توحید وجود را میسر میشود هم
حاصل است چه حاضر در آن موطن حق است بجا نه نفس ساکب که فنا یافته است گویم که
حاضر در آن مقام نفس ساکب است که بعنوان حقیقت دانسته است از حضرت حق قنای
و تقس که ازین تعیین و ازین حضور منزله و مبر است از آن قبیل است که گفته اند معجوزان
مکرموشی شتر شده اینجا زوال علم نفس حاضر است که از قسم علم حصولی است نه زوال انفس حاضر
که مستلزم زوال علم حضوری گردد و زوال انفس حاضر عبارت از زوال عین و اشراست
نه زوال علم نفس حاضر نشان مابین مکتوب شخصیت و یکم بحضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید ظله
در آنکه عارف را گاه رویت بعضی مظاهر عروج میکرد و در غیر ذلک چون حامله عارف

بصورت ذات تعالی و تقدس می افتد و جمیع نسبت اعتبارات ساقط میگردد و دوران موطن عروج
 مشخص میشود و بی علاقه و تعلق بر آمدن شوار میاید در نیوقت گاه باشد که حکم النظره الاو
 لک نگاه اول که بظاهر جمیله تعلق کند و در مقام مدونماید و بسعت بالا برود و از محاذ که منظر
 حقیقت گفته اند بحقیقت رساند اما در نیوقت محافظت از نظر و ثانیه که النظره الثانیه علیها
 فرموده اند لازم است که مفر و سم قاتل است امداد و اعانت آنجا خود چه مقصور بود و یا محل امداد
 سبحانه فی الحرام شفاع محسوس گشته است که اگر بطبع خام نظر ثانی واقع شده است خالی افتاده است
 و در رنگ سارنگ و کلوخ یافته و جمعی که نظر بامی ثانی و ثالث و رابع را که بظاهر جمیله تعلق کند
 مفید دانسته اند و از اسباب عروج بحقیقت انگاشته از ارباب متدراج اند و حقیقتی که بآن
 عروج مینمایند از عالم مجاز است که میوه قل للمؤمنین بعضو من البصائر و حیفظوا فروجهم در آنجا
 کافیت و گاه بود که درین وقفه ظلمات خوار نافع آید و کفر و فسق مهسایا امداد کند هر چند این
 ظلمت پیش بود اما در زیاده نماید نه بانه میخیزد گفته اند که فیوض وارده بر جماعه که غرق ظلمت
 غفلت باشند از ناقابل آن فیوض بآنها نمیرسد بلکه متوجه لشخصه میشود که یا حضور در جوار ارباب
 بود و شخص فیوض دیگران ترقیات مینماید که اینچنین است زیرا که بواسطه علو درجه آن عارف
 توان گفت که آن فیوض اردی بجوالی او رسیده جای آنکه امداد عروج او نمایند کارخانه این
 بزرگواران بلند است معلی و فیض آنجا نافع نیست بلکه اینجا سرسیت دقیق که بر ارباب آن
 حال منکشف است اینقدر روان مینماید که ظلمت هم از برای کمال ظهور نور در کار است و
 بضد بانین الاشیاء شنیده باشد و چون ارتکاب ظلمت ممنوع است از کمال کرم ظلمت
 جوار را هم نامعتبر داشته اند و در ظهور نور که نور الانوار است نافع ساخته اگر گویند که طاعات
 و عبادات را خصوصاً اداء فرائض دوران موطن چرا تفع نبود و چرا امداد عروج نمینمایند
 که چرا نافع نیست و چون امداد عروج نمی نمایند لیکن نفع و امداد مستند به که سابقاً مستحق میگشت
 در نیوقت حاصل نیست و در رنگ اصحاب خارجی که بالا اند کور شد و امثال آنها نافع ندانند و بجهان

اعلم بحقیقه الحال سبحانک علم لنا الا اعلننا انک انت العلیم الحکیم السلام علی من اتبع الهدی
 مکتوب شصت و دوم بحضرت نحمد و مراده خواجہ محمد مصمم مظلمه العالی در انتقامی فنا

وجودی از انسان بنابر عدم ذاتی او حقیقت و ذات انسان نفس ناطقه اسی که شارایه انسان
 بلفظ انا و حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطه انعکاس وجود صفات وجودیه خود را
 موجودیم نموده است و حی و عالم و قادر با استقلال دانسته و این صفات کمال را از حیوة
 و علم و غیره با از خود تصور نموده و بخود قائم انگاشته و باین توهم خود را کامل و غیر یقین کرده
 شرارت و نفس فانی خود را که ناشی از عدم است که شرمخص است فراموش ساخته و چون
 عنایت خداوندی جل سلطانہ در حق او در رب و از جهل مرکب تصدیق کا زبیا و راوار یا
 و اندک این کمالات از جای دیگر است و این صفات کامله نه از دست و نه قائم باد و و اندک
 حقیقت و ذات او عدم است که شرمخص است و نقص خاص این دیدگاه که یکم اول تعالی است
 و درست کمالات را بصاحب آنها برود ادای این امانت باطل بابل آن نموده خود را عدم
 محض یافت و بوی از خیریت درخونید این زمان نامی از وی ماند و نه نشانی نه عینی ماند
 و نه اثری چه عدم لاشی محض است در مرتبه از مراتب ثبوت ندارد و اگر فرضاً در مرتبه از مراتب
 ثبوت تحقیق بود جمیع کمالات از وی سلب نشود چه ثبوت عین است بلکه ام کمالات ازین
 تحقیق لازم آمد که رین اتم و اکمل است زوال وجودی فانی پیچ در کائنیت چه وجودی را
 هرگز نموده است تا زوال تصور شود و عدمی بود که توهم وجود خود را برپای داشت و چون
 این توهم زایل گشت و بزوال نمودی تحقیق شد عدم صرف ماند که تا کث لاشی است پس
 از زوال نمودی چاره نبود و زوال وجودی پیچ در کاین باشد و الله سبحانه عالم الحقیقه مکتوب
 شخصت و رسوم بمیزنصور در کشف سرا حاطه و قرب محبت او تعا و راجع و شش این عظیم مجل
 و شکل کتاب کریم قرب محبت و احاطه و سر بآن وصل و اتصال تو حید و اتحاد و امثال آنرا در ک
 حضرت جل سلطانہ از قبیل شباهات و تطبیحات است آن قرب محبت و آن وصل اتصال که در فهم
 و آید متعقل باشد و جناب قدس اندی جل شأنه از ان در ک معلوم نرزد و برابر است لیکن
 و آخر کار این قد معلوم ساخته اند که این قرب غیره شبیه بآن قرب و اتصال است که در میان آن
 و در میان صورتی که در آن آینه متوهم است حاصلست که از عالم قرب اتصال موجودیم هستیم
 و چون حضرت حق سبحانه و تعالی موجود حقیقه است و عالم در مرتبه حش هم مخلوق گشته است ناچاریم

قرب اتصال در میان اجزای ممکن از قبیل قریب موجود موهوم بود و هیچ خطری ازین قرب معیت بحباب
 تیران قنای عائد نشود و اشیای خسیه که در آئینه منکس شود و آئینه را قریباً حاطه بانها حاصل گردد
 هیچ نقصی بآئینه و راه نمی یابد هیچ خسته و ردی سرایت نمیکند چه در مرتبه که آئینه است این شایه خسیه
 متوجه اوران مرتبه نامی و نشانی نیست تا صفات اینها در کواثر نماید غایت مافی الباب حضرت
 حق سبحانه و تعالی چون علم را در مرتبه حلق موهوم فرموده است و میخواد که این مرتبه را اثبات استقامت
 به احکام و اتاری که موجود و مرتب است برین موهوم جاری ساخته است و آثار موجود را بر موهوم
 مرتب کرده لهذا قریب حاطه موهوم را در رنگ قریب حاطه موجوده اثبات فرموده و از احکام صادق
 ساخته نمی بینی که در صورت جمیع در خارج چنانچه مستلزم التذاد و گرفتاری است همچنین تا بصورت
 که در آئینه منکس شود و ثبوت و بی آنجا پیدا کند نیز موجب التذاد و گرفتاری است بآنکه صورت
 اولی موجود است و ثانیه موهوم و در حصول اثر هر دو شرکت دارند و چون بکرم خداوندی جل سلطان
 موهوم را با موجود در ترتیب احکام شرکتی پیدا شده و اثر با در موهوم و در رنگ موجود و مرتب گشت
 امید و ازین موهوم نام او را از موجود پیدا آمد و بشارتها از دولت قرب و اتصال موجود او را
 حاصل شده است پس لا ربا لا اله الا الله تعالی فی کل شیء لا یخیر ذلک فضل الله یؤتیه من
 یشاء و الله ذو الفضل العظیم باید دانست که قرب و اتصال بخیر این معنی که ذکر یافته
 بر معنی که تصور کنند مستقل سازند بے شائبه تشبیه و تحسین نخواهد بود بلکه آنکه بیان نه
 و اشتغال بکسوفیت نماید و مغوض بعلم حق دارند جل سلطان و چون این الفاظ را نوعی از بیان
 لائق گشت اگر از تشابهات بر آورده داخل محمل یا مشکل ساخته شود گنجایش دارد و الله
 سبحانه اعلم بحقیقه الحال مکتوب شصت و چهارم بحضرت مخدومزاد های کبار جامع الامار
 و العلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد مصمم سلمه الله تعالی سبحانه و ایقانه را در فضای اتم که در
 بزوال عین اثر است با تحقیق وجود واجب سبحانه و بیان زوال عدم از ممکن بقای ثبوت
 و عروجات آن قنای اتم رقی می تحقق شود که زوال عین اثر از قنای حاصل گردد و نامی
 و نشانی از وی نماند سوال حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که باضافت متبایز یافته
 اسما و صفات و بی جل سلطان گشته اند چنانچه در کتاب تحقیق این معنی نموده ایم لازم می آید

که بر تقدیر زوال حصول اقیانامی و نشانی از عدم که حقیقت اوست و ممکن باقی نماند و جز وجود صرف
 و بر وی هیچ بنود زیر که یکی از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا از قضا نقیض لازم نیاید
 و وجود نزد صوفیه عین واجب است قائل یا از اخص صفات اوست سبحانه و بر تقدیر قلب
 حقیقت لازم است و آن مستلزم الحاد و زندقه است جواب نقیض عدم نه آن وجود است که معین
 واجب است قائل یا از اخص صفات ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم ظلی است از ظلال آن وجود
 و عکس است از عکس آن بالجمله هر وجود یک عدم در طرف او اقتدار از نظائر امکان است و احتیاج
 بر رفع عدم که نقیض اوست و احوط صفات واجب جل شانۀ اگر چه از دائره امکان خارجند اما چون
 احتیاجی بذات واجب دارند قائل و اعلام متقابل هر کدام را ثابست از شوب امکان سرون
 نیستند و همیشه احتیاج بذات قائل و انگیزشان است اگر چه قدیم اند از ذات واجب قائل منفک
 نه نفس احتیاج دلیل امکان است اگر احتیاج بغیر است نقص کامل دارد و داخل دائره امکان است و اگر
 احتیاج بغیر نیست بوی از امکان دارد اگر چه داخل دائره امکان نبود چنانچه صفات واجب قائل
 که کمال اینها دون کمال ذات قائل و تقدس پس وجوب مطلق مر ذات را قائل و تقدس متحقق شوند
 که از سطره نقص شائبه قصور منزه و مبرا است و صفات واجب قائل هر چند قدم در دائره وجود اند
 اما چون محتاج بذات اند و وجوب شان دون وجوب ذات قائل چنانچه وجود شان دون وجود ذات
 قائل چه وجود شان را از عدم نقاضت دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد مثلا وجود ذات اقدس
 و تقدس هیچ مدعی مقابل نیست و هیچ نقیضی متصور نه اگر وجود واجب قائل مدعی از عدم نقیض شده
 محتاج بود بر قائل نقیض و احتیاج از سمات نقص است که مناسب حال امکان است اقصی قائل الله عز وجل
 علو اکبر پوشیده نماند که در صفات واجب جل سلطانۀ از اطلاق لفظ امکان تماشای باید نمود که
 موهم حد و است و صفات اقدس قدیم اند هر چند صفات واجب اند ذاتا نیستند اما لفظ بذات
 واجب جل شانۀ واجب اند که از ذات منفک نیستند و حاصل اینست هر چند منجر با امکان است اما از توهم
 و ارث خالیست و عدم حصول نقیض که عدم باشد و وجود واجب قائل کشف است و شهود اگر چه
 بصورت استدلال نموده آید در رنگ آنکه بر بدیهی منتهی بصورت استدلال آرند بر اصل سخن آیم و در
 جواب سوال گویم که بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر قفا غیر از وجود چیزی دیگر در کفنی ماند و غیر نیست

و تحقیق نصیب نمیشد که عدم تعیین اثر و منفی گشته است لیکن این آن وجود ثبوت است که ممکن
در مرتبه و هم وجس ثابت گردانیده است و آثار را بر وی مترتب ساخته و مراتب کمالات
مرتبه حضرت و جوب تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته و در رنگ عدم زائل ذات ویت
ممکن شده و این ثبوت پیش از زوال عدم از صفات عدم نبوده است که آنرا در مرتبه نخست و هم
ثابت گردانیده و الحال همان ثبوت بعد از زوال عدم نائب شتاب او گشته ذات ممکن آمده
و صفات را بخود متب داشته و کارخانه عدم بوی برپا مانده و این کارخانه که بر نیابت عدم
بوده است تا بجای برپاست که نقیض آن ثبوت بر جاست و امکان انقاست و چون محال
از نقیض ثبوت یا لار و وجود را تقابل نماند بلکه عدم را محال تقابل او نبود و امکان را اصلا
گنجایش نباشد و ثبوت کار و بار و یک است و ساز و عکس را دیگر او را و اینجا باید جست تا چنانکه
ثبوت امکان محال عدم است اگر چه نقیضت باشد داخل قاب تو سین است و چون امکان عدم
بجلیت رخت خود بر بستند و کوس حلت زدند کمالات او را و در پیش است نه باغنی که در ثبوت ممکن
ذات واجب گردد و تعالی بلکه قیام او بذات تحت تعالی ثابت میگردد و قیام که فعلی از طلال ذات بود
تعالی از ازل میشود کسی که در خدا گم شده خدا نیست و قیام این عارف بذات واجب الوجود و تعالی
در رنگ قیام صفات اوست تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او بر مرتبه است که اینجا از صفات پیچ
لمحوظ نیست هر چند صفات را از ذات تعالی انفکاک نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی است
و قدم دارد و قیام او ازلی نیست و بلاغ حدوث تسم اما صفات را ناقص است که عدم باشند
مثلا عدم علم و عدم قدرت و سبحانه این عارف از نقیضت اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته
پیشینده نماند که حال چو آن از نقیضت عدم یا لار و وجود تحقیق گردد و ممکن واجب شود و آن محال
گویم واجب قتی گردد که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبه و هم وجس ثبوتی نیست و جوب وجودات
کجا متصور شود ازین بیان فرق دیگر و در میان قیام صفات و قیام عارف پیدایش که قیام صفات
یا اعتبار وجود خارجی است و قیام عارف با اعتبار وجود و همی اگر ثبات و تقرر دارد و سید اناست
یا بدو است که بقای انا از عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم زائل گشت انا را
مور و نماند که بران اطلاق نموده آید محالات ثبوت بعد از زوال عدم اگر چه دلیل الذلیل است و ثبوت هر چه

ذات ممکن گشته اما کلام انرا آنجا موردی نیست گویند وضع لفظ تا از برای حقیقت عدمیه بوده است که از
 حقیقت بیوتیه نفرت داشته پس جزو اعظم و ممکن عدم است و ممکن عدم ممکن گشته است و کما خاتم
 ممکن انعدم همین شده احتیاجی که در ممکن است از عدم آمده است و حدوثی که در ممکن است
 هم انعدم میبود اگر گشته اگر کثرتی در ممکن است هم از راه عدم است و اگر استیلاست هم از راه عدمی چون
 در حق ممکن ستار است و آنهم تقبیل و توهم است اگر چه ثبات و استقرار دارد بداند صفاتی که بدو
 واجبی حل سلطانیه تمام دارند ذات غرضاته جماسه برنگ هر یک از ان صفات ظهور مییابند نه آنکه
 میندی از ذات متصف بصفته بود و چیزی دیگر متصف بصفته دیگر چه در ان حضرت بعضی
 چیزی نیست بسیط حقیقی است هر حکمی که آنجا اثبات نماید با اعتبار کلیت است چنانچه گفته اند ذات
 الله تعالى کله علم کله اراده کله غایبه و قیاسیکه عار قانرا بذات واجبی حل سلطانیه
 ملاخذه اسرار و صفات پیدا میشود نیز ازین قبیل است که کلیت برنگ آن می برآید و عکس می آید
 دیگر بشخص او مرآتیه خود را و امتیاد فهم من فهم قیامت میکنی سعی باین شیرین سخن گفتن
 مسلم نیست طوطی رایب و رانت شکر خانی این طور ظهور که مرآت کلیت برنگ صورت برآید اگر
 عارف را بعد از قنای اتم بقای بآن ظهور پیدا شود و اکل تعینات او خواهد بود که وجود میوه حقانیت
 که لولادت ثانی او را میسر گشته است و این تعین با وجود حدوث و امکان چون ناشی از مرتبه جمع است
 بر تعینات دیگر که نه ازین مرتبه ناشی اند مرتبت و فضل دارد در رنگ مرتبت و فضل که حروف و کلمات
 قرآنی راست بر حروف و کلمات دیگر بر چند هر دو وجود و امکان تقسم اند البته بود که بر نظام همین این
 تعین بر آبان تعینات و دیگر بر ابرین و این حروف و کلمات قرآنی را با حروف و کلمات دیگر بساو
 دان ازینجا فضل عارف در یابی مزب او بر دیگران مثل مرتبت کلام خدا عزوجل بر کلام دیگران
 قیاس نهایی حیات هر کس قیاسه نخواهد افسانه است و آنکه ویدیش نقد خود مروانه است و محبوبان
 که محمد رسول الله علیه السلام علیه السلام را بشکر گفته در رنگ سائر بشر تصور نموده ناچار متکبر آندند و
 صاحب دولتان که او را علیه الصلوة والسلام بعنوان سالت و رحمت عالمیان انستند و از سائر
 تناسل متاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشته و از ایل نجات آند و تنبیه در آید بعضی از مطالب
 و تفسیر که بذات و صفات واجبی حل شده تعلق دارد بواسطه غلی میدان عبارتة الفاظ میوه صفات ممکن

که تسلیم نقص و قصور است آورده میشود آن الفاظ را از نظام مصروف باید داشت و جناب قدس
 خداوند را جل سلطانہ از جمیع صفات نقص و کمالات تصور منزه و سیر باید دانست و اطلاق بعضی
 الفاظ که در شرع یا مختصر جلشانه وارونش است بتقلید مثل مخ عظام بطریق تجویز نموده می آید
 مثل مراتب و غیره از آن ترسان لرزان است رتبا لا تو اخذ تا ان نسینا او اخطانا اگر
 گویند از لفظ تجلی و ظهور ظله و امثال آنها که در عبارات قوایع می شود لازم می آید
 تنزل وجود در مراتب ظهورات چنانچه مثل مخ و دیگر گفته اند و حال آنکه تو انکار تنزل وجود
 مینمائی وجه آن چیست گوئیم که تنزل بر تقدیری لازم می آید که منظر را عین ظاهر بیگویم چنانچه
 دیگران گفته اند اما اگر عین نگوئیم تنزل چرا باشد و فخر را این فقیر عدم عینیه ظاهر است یا منظر
 و الله سبحانه الموفق لمکتوب شخصیت و تحمیل بر لانا ظفر احمر روی بعد از بقای ذات
 عارف را هر صفتی از صفات و هر لطیفه از لطائف بکلیت ذات بر آید عارف کامل تمام
 المعرفه را بعد از بقای ذات چون صفات و اخلاق کامله عنایت فرماید هر صفتی از آن صفات
 متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد بر آمد نه آنکه بعضی از ذات متصف بصفتی باشد و بعضی
 دیگر متصف بصفتی دیگر مثلاً ذات او تمامه عالم خواهد بود و تمامه بصورت تمامه سمع خواهد بود چنانچه
 محققان صوفیه در صفات واجب جلشانه گفته اند که ذات الله تعالی کلمه علم و کلمه قدره و کلمه
 سمع و کلمه بصیرت را از نجاست که مومنان حق سبحانه را در بهشت بی جهت خواهند دید که کلیت
 خود بصیر خواهند بود و چون تمام بصیر باشند جهت را چه گنجایش باشد گفته اند که آنچه خواهم مومنان
 را بعد از الیقا و اللتی در آخرت میسر خواهد شد اولیا را که خواص مومنانند در دنیا میسر خواهد بود
 که سید آنها نقیض اینهاست زیرا از اینجا قیاس باید کرد و قیاس کن گشتان من بهار مرا
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و بهترین هر لطیفه از لطائف آن عارف
 در نبوت بزرگ کلیت اومی بر آید تمامه عارف لطیفه روح سیکرد و و تمامه لطیفه قابل شود
 علی هذا القیاس سایر اللطائف الانسانیة من النفس الناطقة و السر الخفیة و الاخفیة و غیر
 منوال است هر جزوی از اجزای او و هر عنصری از عناصر او که حکم کل پیدا میکند مثلاً
 عارف بتامی خود را عنده خاک می یابد و تمامی عنصر آب تصور نیاید و چون لطیفه قلب که حقیقت

جامع است بر رنگ کل صنعت میگرد و دو قطعه که او را بصنعت قلبیه بوده زائل میشود و منفذ ازین
 زبان خالی میماند و در رنگ جدید روح نیاید و چنان تخیل میگرد که درین رفت و آمد گردد
 ازین راه بوی نرسیده است و او بر صرافت اصل خود است در رنگ آنکه در و یک نتیجه و نام
 بر صرافت اصل بماند و حراتی از آتش در و کماثر کند و نه رطوبتی از آب بوی رسد غایتی مافی الایا
 بعد از رفع آن خلق و بعد از ظهور شخص بر رنگ سائر اجزا میگرد و در رنگ اجزای دیگر حکم کل پیدا میکند
 مکتوب شصت و ششم بحکم قصوری در جواب سوال و از معنی الیاز قطرة الحقیقة که از
 خوی محمد متقیم پرسیده بود که الیاز قطرة الحقیقة معنی گفته اند بید اند که مجاز ظل حقیقت است
 که از ظل باصل شاه راه کشاده است که باین اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه
 معرفت ظل مستلزم معرفت اصل است زیرا که ظل بر صورت اصل خود کائن است پس سبب
 انکشاف اصل در کان صورة الشیء یا تکشف به ذلک الشیء لیکن بدانند که الیاز
 قطرة الحقیقة بر تقدیری است که گرفتار است بمجاز در میان نیاید و بنظره ثانیه نکشد نظره اول
 است که قطره حقیقت است که غیر صادق آنرا النظرة الاولی که فرموده است علیه علی آله
 الصلوات و السلام گویا بنظر لک اشاره بمحصل این دولت کرده و اگر عیاذ الله سبحانه
 گرفتاری بمجاز در میان آمد بلکه بنظره ثانیه کشد آن مجاز سدر راه وصول حقیقت است قطره
 چه بود بی است که بر پیش خود بخوابد و ویوی است که از حقیقت میگرداند انداخته صادق
 علیه علی آله الصلوات و السلام نظره ثانیه را مفر دانست النظرة الثانیة علیک فرموده که ام
 چیز مفر از آن بود که از حق باز دار و باطل گرفتار سازد و باید دانست که نظره اولی
 وقتی نافع است که با اختیار نبوده و اگر با اختیار بوده حکم نظره ثانیه دارد که میقل للمؤمنین بغضوا
 من العاصین وراثت این مطلب کافیت ابدان صوفیه خام معنی این عبارت را تفصیه
 و غلط گرفتار بیا بصورت جمیل پیدا کنند و بشو و دلالت اینها فرقیه گردند بطبع آنکه از اصول
 بحقیقت سرازند و مخرج حصول مطلوب نمایند کلا این خود سدر راه مطلوب است و حاجت حصول
 مقصود باطل است که در نظر شان فرین گشته است و در غر و حقیقت افتاده جمعی از اینها حسن و جمال
 این صحر را حسن حق دانسته جل شان گرفتار باینها عین گرفتاری بحق میدانند و مشاهد آنها را شایسته

حق می انکارند بعضی از دنیا گفته است و چون جمال تقوی پرده ظاهر است و در حیرت کم و عده فردا
 برای حبسیت و تعالی الله عما یقولون علوا کبریا حق را سبحانه این گونه نظر آن چه گمان برده اند
 و حسن و جمال او را چه تصور نموده بگذاشته اند که اگر فرضا تازی از سوی جبریه است
 که از مخلوقات وی است سبحانه در دنیا افتد از افاضات و اشراق آن موسی برگزیده دنیا
 شب نیفتد و ظلمت نشود و قصه سوختن کوه طور و پاره پاره شدن آن یک تجلی حق
 جل و علا و افتادن و بهیوش گشتن کلیم الله علی بنیا و علیه الصلوة و السلام ازان
 تجلیها بآن نزولت و قرب نبض قرآنی ثابت شده است و اینان باین بخیر می همه وقت
 بپرسیده حق را بنیاده گان و بوعده رویت اخروی عجب کنندگان لقد استکبروا فی انفسهم
 و عنوا انوا کبریا علی اهل سنته و جماعت شکر الله تعالی هم جاننا کنده اند و بر این نقل
 بر مخالفان اثبات رویت اخروی کرده که غیر از اهل سنت از فرق مخالفه هیچکس چه از
 یسین و چه از غیر از یسین بر رویت حق جل و علا قائل نیست بلکه آنرا محال عقلی می انکارند
 و اهل سنت هم آنرا با کیفیت گفته اند و مخصوص بآن نشاء داشته و این بود الهوسان دین
 نشاء فانیه حصول این دولت قاهره را تصور نموده اند و خواب و خیال خود خورند گشته
 دنیا آنرا من لدیک رحمة و همی لنا من امرنا ریشه او السلام علی من اتبع الهدی و التزم مباحاته
 المصطفی علیه علی آله الصلوات و التسلیمات انما و اکملها مکتوب شخصیت و مقام بنیص
 و حقیقت کائنات و فرق میان کثوف حضرت ایشان و صاحب فتوحات و این عرصه
 کائنات که حاین و مشاهده و منبسط و سطح و طویل و عریض و تجلی میگرد و نزد حضرت شیخ محمد بن
 بن العربی و ابوالان او حضرت وجود است که جزا و در خارج موجودی نیست و آن وجود ذات
 حق است بچنانکه آنرا ظاهر وجودنا مند که بواسطه انعکاس و تلبس صور علیه متکثره که آنرا
 باطن وجود میگویند و معبر با عیان ثابته اند آن وجود که بر وحدت و بساطت خود دست تکثر
 و منبسط و طویل و عریض و تجلی می در آید میفرمایند که شاهد و محسوس همه چه عوام و چه خواص در آن
 صفه در کسوت کونیته و در صورت و اشکال نماینده حضرت حق است سبحانه که عوام را متوجه عالم میگرد
 و عالم اصلا از خانه علم بیرون نیامده است و بوی از وجود خارجی نیافته عکس آن هو علیه است

اگر در مراتب حضرت وجود ظاهر گشته نبودی در خارج پیدا کرده عوام را در توهم وجود خارجی خود
 انداخته مولوی جامی علیه الرحمة سه مجموعه کون را بقانون سبق + کرویم تصنیف و رقابعد ورق
 حقا که ندیدیم و نخواهیم در دو جزوات حق و شیون ذایته حق + و آنچه مکتوف و معتقد این
 فقیر است آنست که این عرصه عرصه دهم است و این صورت و اشکال که در آن عرصه است صورت و
 اشکال ممکنات است که بطن خداوندی جل سلطان در مرتبه حسن و هم بقوتی پیدا کرده است و
 اتقان یافته و هر چه میشود و محسوس است درین صفحه از جنس ممکنات است هر چند بعضی از اشکال
 آن میشود متوهم بواجب گردد و بعنوان حقیقت ظاهر گردد و مافی الحقیقت از افراد عالم است
 و او تعالی در او را و است و از دید و دانش جداست و از کشف و شنود را مبراست
 خلق را و چه که نماید او + در کدام آینه در آید او + غایت مافی الباب این عرصه متوهم ظل آن
 عرصه خارجی است که شاہان مرتبه حضرت و خوب است تعالی و تقدس چنانچه وجود غیر متوهم ظل وجود
 آن مرتبه است و این مرتبه و هم را اگر باعتبار آنکه ظل مرتبه خارج است خارج گویند نجایش دارد و چنانچه
 باعتبار وجود ظلی او را موجود نیز گویند و این عرصه دهم در رنگ عرصه خارجی نفس الامر است احکام
 صادره دارد و محاطه ابدی بآن مربوط است چنانچه خبر صادق از آن خبر داده است علیه علی له
 الصلوٰۃ والسلام ملاحظه باید نمود که ازین دو مکتوف که ام یکتب تزیین و تقدیس خداوندی
 جل سلطان اقر فی البیوت است و بجناب قدر تعالی اولی دانست و ازین دو کلام مناسب
 بحدیث و توسط حال دارد و کلام مناسب حال اینهاست سالما این فقیر معتقد مکتوف اول
 بوده است و احوال عجیب و مشاهدات غریبه در آن موطن گذرانیده و خطهای و افروز انعام حاصل کرده
 آخر الامر بفضل خداوندی جل شانہ معلوم گشته که هر چه دیده شد و دانسته شد همه غیر حق است سبحانہ که
 نفی آن لازم است و بعد اللیقا و التی بکرم خداوندی جل شانہ معالذ نفی باستفا آید و باطلی که خود را
 بحق و انموده بود از دید و دانش فرو ریخت و گرفتاری بغیب الغیب حاصل گشت و موہوم آفرید
 جدا شد و قدیم از حادث تمیز آمد حاصل مکتوف ثانی است لکولت رباعی در عرصه کائنات با بخت
 فتم بیا بگوشتیم بسرت چون سم + گشتیم همه شیم ندیدیم در دو جز فل صفات آمده ثابت در دهم +
 الحمد للہ الذی ہدانا لهذا و مالک التقدی لولان ہدانا اللہ بقدر جرات رس ربنا

یا بحق والسلام مکتوب شخصیت و ششم بنفیر محمد باقر کشمی در تحقیق مرتبه دهم که عالم در مرتبه نمود
وجود دارد و مایا سبب ذلک عالم را که موهوم میگویم نه آن معنی است که عالم تحت و مجول است
چگونه تحت و موهوم بود که موهوم نیز از جمله عالم است بلکه باین معنی است که عالم را حضرت حق بجهان در مرتبه
و موهوم خلق فرموده است و هر چند موهوم در آن وقت بوجود نیامده بود اما در علم الهیانه بوده و مرتبه
و موهوم عبارت از موهومی بود و در تک دایره که از نقطه احواله در موهوم ناشی گشته است که موهوم
دارد و موهوم مطلق جل سلطان عالم را در مرتبه خلق فرموده نمود محض را ثبوت و ثبات بخشید
و از غلط صحبت آورد و از کذب بصدق کشید و نفس الامر ساخت فادانک سبیل الله است
حیات مرتبه موهوم عجب مرتبه است که آنرا با موجود هیچ فراموش نیست نه و هیچ تافعی نه و هیچ حقیقت از
جهات با وی اثبات نمی نماید و هیچ حدی و نهایتی او را پیدا نمیکند دایره موهوم را با نقطه جواهر موجود
و هیچ جنبه نیست هیچ حقیقت از جهات این را با او ثابت نه و هیچ نهایتی این نقطه را بعد از این امر
پیدا نموان گفت که نقطه در عین دایره است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت
ثبوت این جهات مرآت دایره را نسبت بآن اشیاست که در مرتبه او ثبوت دارند یا چیزی
که در مرتبه دیگر کائن است دایره با وی از جهات هیچ ثابت نه و نیز این نقطه را بعد از این
دایره هیچ حدی و نهایتی پیدا نشده است در هر حالت سابق خود است و بشا التل
انسان ازین بیان و ازین تمثیل حال عالم با صانع عالم حل شان در باب که او را سبحانه بیاورد این
عالم حدی و نهایتی حاصل نشده است و جهت از جهات کائن نگشته این نسبت آنجا چگونه متصور گردد
که در مرتبه علیا از اشیای نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت نموده آید بی دولتان چند از کوه و در
حصول این نسبت ثبوت این جهات را در حق صانع عالم حل شان نسبت به عالم تصور نموده نفی رویت
و احب تعالی نموده اند و آنرا محال انگاشته و جل مرکب و تصدیق کاذب خود را بر کتاب و سنت
تقدیم داده گمان برده اند که اگر حق جل و علاه را نشود البته در جهت از جهات خواهد بود از راست
و آن تلامذ هم در نهایت است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم ازین نسبت مایه
نهایت نیست رویت اثبات کنند یا نه رویت موجود بود و جهت نبود چنانچه تحقیق امینی خواهد نمود و در این
که این مخلوق در وقت وجود عالم نیز کائن است زیرا که در شیء وقت صانع عالم از عالمی در مرتبه

از جهات او خواهد بود و نیز در او عالم خواهد بود و آن مستلزم حد و نهایت است و اگر در جمیع جهات عالم گویند
حد و نهایت را چه خواهند گفت و که لازم و سبب است و نیز فساد جهت بواسطه استلزام است
است و آن خود لازم است خلاصه از آن مضیق در اختیار قول صوفیه است که عالم را موهوم
گویند و از اشکال جهت و نهایت و در موهوم گفتن هیچ مخطور لازم نمی آید که
آن در رنگ موجود احکام صادق دارد و محال ابدی و تمکات و تعقیبات سرده
بوی مربوط است آن موهوم دیگر است که سو قطائی بخیر و بآن قائل است که آن اختراع دهم و
تراش خیال است نشان ما بین ما بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که دائره موهوم سه را که ناشی از نقطه
جواله است یا آن نقطه هیچ جهت ثابت نیست و آن نقطه بیرون از جهات اوست که اگر فرضاً
آن دائره تمام بهر گرد و هر آینه آن نقطه را به جهت خواهد دید که جهت در میان اینها موقوف است
و ما نحن فیها اگر ای تمام بهر گرد و روحی را جل و علانیت بندیم مخطور لازم آید و در جهت موهومان
تمام بهر گشته خواهند دید و هیچ جهت ثابت نخواهد بود و اولیا را بحکم خلق با خلاق الله در دنیا نبیند و دست
حاصل میگردد و تمام بهر میگردد و در هر چند رویت نبود که مخصوص با آخرت است از حکم رویت دارد و اینکه
گفته که حکم خلق با خلاق الله زیرا که در واجب قیالی فرموده اند که ذات او قیالی طبع بهر و حکم و علم
تخلقات از این خلاق الله نصیب است هر صفت ایشان نیز در آن مقام بزرگ کلیت ایشان بجز آید
به بهر میگردد و مثلاً و سایر موهومان را در آخرت این نسبت که امت فرموده بدو است رویت شرف خواهند
انشار الله قائل به هیچ مخلوقی و اشتباهی برین تقدیر لازم نیست و الله سبحانه و اعلم بحقیقت الحال
مکتوب شخصیت و مهم بقاضی موسی شوخین در ترغیب التزام شریعت و محبت ارباب محبت و جود
و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال فقر و افتخار و مستوجب حمدست و صهیفه شریفه که معصوب و دشمن علی
مرسل داشته بودند رسید فرشته ساخت سلامت و راستقامت باشد طلب رضا اندر لاج یافته بود
مخدوم النعمه بنی الدین بنی سیاه السین علیه علیه السلام و استیلاهای غایبه مافی الباب متابعت اقسام
یک قسم آن ایان احکام شرعی است و باقی اقسام را فقیر در مکتوبی که بعضی از حجاب نوشته است تفصیل
و کرده است و آنچه گفت انشاء الله تعالی که نقل آن را بشما فرستد با جمله بارافاده و استفاده این تقدیر
بر صحت است بکفایت و نوشتن کفایت نمیشود و حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند قدس سره طریقه

محبت است و اصحاب کرام بدو دست محبت چو النور علیه و علیهم الصلوات و التسلیات از اولیای امت
 افضل آمدند که هیچ دلی بر نبوت صلی علیه و آله نرسد اگر چه او پس قری فی باشد المصنوع من الاخوان الدعاء
 بسلامه الایمان ربنا آستان من الذنک رحمة و هی لنا من امرنا رشد ارحم علی درق خود گردانید
 است و باصلاح آمده است حضرت حق سبحانه استقامت دهد و السلام مکتوب بمقتاوم
 مولانا اسحاق ولد قاضی موسی در تحریف بر محبت ارباب جمیع الحمد لله و سلام علی عباده
 الذین اصطفی مکتوب شریف که بمصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون
 بینی از ذوق و شوق بوده سرت بخشید و در کاغذ علیحدہ واقع که روداده بودند نوشته بود
 از مظان آن فرحت بفرحت انجامید انقسم واقعات بیشتر است می باید نمود که از قوس
 بفعل آید و از گوش باغوش رسد امر و زک تدارک بقصیر ممکن است فرصت را غنیمت
 باید نمود و بتسویف و تاخیر نباید انداخت حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که جمیع
 از درویشان بودیم سخن از ساحت مرجو که در روز جمعه و دیعت نهاده اند در بیان آمد
 که اگر میسر شود در آن ساعت از حضرت حق سبحانه و تعالی چه باید طلبید هر کس چیزی گفته چون
 نوبت من رسیده نفهم صحت ارباب جمیع باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات میسر است
 بعضی مکاتیب را نقل گرفته بمصحوب رافع فرستاده است حضرت حق سبحانه و تعالی تشفع گردانا
 و دیگر اخوی شیخ کریم الدین چند گاه است که آمده اند شاید که از احوال خود بشنا نویسند از دوستان توقع
 دعا است ربنا اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و اسلام علی من اتبع الهدی و انتم
 متابع المصطفی علیه و آله الصلوات و التسلیات مکتوب بمقتاوم و یکم بخیار پیرزاده خواج
 محمد عبید الله در تمیز بیان و قائل موهوم که عالم است و میان موجود حقیقی که صانع عالم است و المثل
 الا علی نقطه جواله که دایره از وی در موهوم ناشی گشته است چنانچه در خارج موجود است در موهوم هم موجود
 لیکن آنجایی ردپوش نموده دایره است و اینجا باین ردپوش و موجود در خارج و در موهوم نه باهمی
 است که در هر مرتبه وجود علیحدہ دارد و کلاً بلکه یک موجود است هم در خارج و هم در موهوم که آنجایی ردپوش
 دایره است و اینجا بر ردپوش و این دایره موهوم که در موهوم نمودی دارد و بے بود که از غلط
 پدید گشته است اگر آنرا در مرتبه موجود گردانند اثبات تقرر دهند و نمود یا بود سازند هر آینه از

غلط حس خواهد برآمد و نفس امر خواهد گشت و احکام صادق پیدا خواهد کرد پس این دایره دروهم
 حقیقت است و صورتی حقیقتش همان نقطه جو اله است که بآن برپاست و صورتش در آن است
 که ثبوت و ثبات پیدا کرده است این صورت هر چند عین آن حقیقت نیست که صفات و کام
 متنازه دارد اما از حقیقت دور نیست و جدائی ندارد و حقیقت است که باین نمود خود را تخیل
 گردانیده است و خوشتر آن باشد که سر و لبران گفته آید در حدیث دیگران به حضرت
 شیخ محمد الدین ابن العربی قدس سره در خیمقام گوید ان شئت قلت انه حق وان شئت
 قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان شئت قلت بالثبوت لعدم التميز بينها لیکن باید دانست
 که این تمیز در میان حقیقت و صورت هر چند دروهم است اما چون صورت در آن مرتبه یا جای
 خداوندی جل سلطان موجود گشته است و ثبات و تقرر پیدا کرده هر آینه نفس الامری شده
 و تمیز نفس الامری حاصل ساخته بطریق ظلیت موجود خارجی گشته چه وجود صورت چنانچه
 کل وجود حقیقت است مرتبه نموده از حصولی بود و ظل خارج آنکه پس نیز در میان حقیقت و صورت
 چونکه نقص الامری بلکه خارجی شد و حل یک بر دیگری متشع گشت و یکی عین دیگری نیامد و آنکه عین
 گفته است زیاده بر تمیز نمی فهمیده و در امتیاز و تمیز خدا است سبحان الله مرتبه و هم
 بواسطه ایجاد خداوندی جل شأنه که در آن مرتبه واقع شده است خارج گشته است نفس الامر
 آنکه دور از علم و خارج که تعارف است گشته و چون این مرتبه خارج آمده است ناچار دور
 مرتبه و هم را جدا نموده و نقطه جو اله موجود خارجی گشته و دایره که از آن ناشی است موهم
 یافته عجب محاله است صورت که از حقیقت ناشی است ما هر چه دارد از حقیقت دارد و هیچ جدا
 او را از حقیقت مست بزر و او را از حقیقت جدا ساخته اند و از توهم و تحقق آورده تمیز و همی
 را خارجی گردانیده که میهن صنع الله الذی التقن کل شیء ملاحظه باید کرد که لاشی محض بقدرت
 کامله خود شئی گردانیده است و دانا بنیاد و قادر و مرید ساخته بزرگ گوید چونکه او شده
 گوش و چشم و دست و پای و غیره ام در چشم بندی خداست چشم بندی چه گنجایش از او
 زیرا که چشم بندی در جاس ثابت است که غیر واقع را واقع نماید اینجا قدرت خداوندی جل شای
 غیر واقع را واقع گردانیده است و احکام کافیه را که در آن مرتبه کائن بود صادق ساخته

شیخ میفرماید بعد از التیمیز بنیها و حال آنکه در میان عبد و رب نجاه هزار ساله راه است که کرم
تخرج المملیکه والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة اشاره بآن است
و شیخ خود نیز باین دوری راه معترف است از نجات که بچیرت قائل گشته است سلاوه لوی از
دور سی این راه حق را بسمانه بعید نه انکار و از خود و در نیندازد خانه بسمانه قریب بل اثر
العبیدین نفس العبید بلکه این بعد باعتبار دوری و معرفت است نه باعتبار مکان مسافت
نقطه آخره نزدیکی ترین نقطه است بسبب دوری لیکن چون پشت او را بجانب سبب ساخت
ساخته اند و روی او را بطرف دیگر گردانیده ناچار یافت او با وجود قریب از سبب او و افتاده
است و بعد از طی جمیع نقطه مرطوب گشته است ای لکمان و تیر تا پر ساخته + صید نزدیک تو دور
انداخته + هر که دور اندازد ترا و دور تر + از چنین صید است او مجور تر + ببله تا شنه نهی
بعد نکشد قدر دولت قریب نداند ماضی الله سبحانه فهو خیر و السلام علی من اتبع الهدی
مکتوب هفتاد و دوم بحباب خواجه حسام الدین احمد در آنکه تلویحات عسکر بار بجمعیست
تکمیل است با جواب استفساری که در باب مولود خواندن نموده بود الحمد لله و السلام علی عباد
الذین اصطفی صحیفه شریعه و ملاطفه منیضه که از روی کرم و شفقت نافذ این میسر ساخته بودند
بطاوعه آن مشرف گشت الله سبحانه الحمد لله که بصحت و عافیت اند و از تفقد احوال و در شان
دور افتاده فارغ نیستند احوال و اوضاع فقرای انجمن و مستوجب حدیست که در عین بلا قایم
است و در مظان تفرقه جمعیت فرزندان و در دستان که همراه انداد و اوقات شان بجمعیست
و احوال ایشان در ترقی و تزیاید عسکر و حق ایشان خاتمه شخص است که در صحن تلویحات لشکر
تکمیل نصیب شان است و در عین گرفتاریهای شئی که از لوازم انیوطن است گرفتاری یک مطلب
اند نه کسی را با ایشان کاری و نه ایشان را از کسی باری مع ذلک مصلوب الا بتار اند و بدست
حبس قید گرفتاری عجب حبسی است که ربانی را در محض آن بجوی نه خرنه و طرفه قیدی است
که اطلاق را از انجا به پیشی ناست از الحماله و سحانه و الله علی ذلک و علی جمیع نوبه النظام
محمود و مقصود از فرستادن کنایت به قوه العینین اظهار خبر بود و بر فوت بعضی نعمتها که در
حوادث حصول آن متوقع بود و در لشکر آمدن و صحبت و داشتن بخام مرطوب بصلاح ایشان است

که ایشان اوضاع شکر و تشکریان را بهتر میدانند و نفع و ضرر انبیا و ائمه را بیشتر شناسند و راجح فیه
 که اگر نویسی که از آفات محفوظ خواهند بود بیایند انبیا و ائمه را فاحشانه سبحانه که از
 براهیون بگویم انکه سبحانه با وجود کثرت اختلاط بار باب تفرقه یکسایه اما این زمان آفت
 تفرقه نرسیده است و از مطلب باز نداشتنه دیگر در باب مولود خواندن اندراج یافته بود
 و نفس قرآن خواندن بصوت حسن در قضا کثرت و منفعت خواندن چه مضائقه است
 ممنوع تحریف و غیر حدود قرآن است و التزام رعایت مقامات نفی و ترویج دعوت بآن
 طریق الحان با تصدیق مناسب آن که در شعر نیز غیر سباح است اگر چه خوب خوانند که تحریف و
 کلمات قرآنی واقع نشود و در قضا که خواندن شرائط مذکور مضمون نگردد و آنرا هم بهر غرض
 تجویز نایب چه مانع است محدود با بخاطر تفسیر پس این باب مطلق نماند بوالهوسان ممنوع
 میکردند اگر اندک تجویز کردند بخیر بسیار خواهد شد فلیله نقصه ای کثیره قول شهور است
 و السلام مکتوب به فتاوی و رسوم حضرت خواجۀ مخدوم زاده خواجۀ محمد سعید در اسرار صفت پیا
 که یون علم است و در بیان آنکه علم چنانچه از صفات زائده است از شیون غیر زائده است نیز
 که از سایر صفات حضرت شیخ محمد بن ابراهیم بن ابراهیم قدس سره و مقابله آن که تشریفات خمس
 نوشته اند تعین اول از اجمال حضرت علم اعتبار نموده اند و از حقیقت محمدی گفته علیه علی
 آیه الصلوات والتسلیمات و کشف این تعین را بکلیه ذات دانسته و فوق این تعین لا تعین
 میدانند که مرتبه ذات بجهت است واحدیت مجرده از جمیع نسبت و اعتبارات پوشیده مانند که
 فوق شان العلم شان الحیوة است که علم تابع اوست و ادام جمیع صفات چه علم و چه غیر علم
 و چه علم حصولی و چه علم حضوری و این شان الحیوة شانی است عظیم ایشان شیون و صفات
 دیگر در جنب آن علم جدا اول دارند نسبت بدیاری محیط عجب است که شیخ بزرگوار باین
 ملکوت وسیع سیر نظر نموده است و از گلشنهای این گلهای علوم و معارف نه چیده و بهره
 این شان حضرت ذات عز شانه اقر است و بجهالت و عدم ادراک آن نسبت اما چون شایسته
 منزل و ظلیت دار و از مظان علم و معرفتست قل او کثر در الوقت که این فقیر را بگویم انکه
 سیری در ان شان عظیم ایشان افتاده بود و در ته ان مقام بسافت بعیده مشهود شده بود

که شیخ انبالا کلمه دارد که در آن اقامت و رزیده است شاید در آخر با خطی از بنیامین فرار گرفته باشد
 بعد مسافت درین طور بعدی بیخون بدو اعتبار توان گفت تنگی میدان عبارتست با صورت
 مثالی آن بیخون در عالم مثال مجرد مسافت مشهود است سبحانک لا علم لنا الا ما علمنا
 انک انت العلیم الحکیم والسلام علی من اتبع الهدی افضل بالغیر ازین بیان لازم آمد که
 علم در مرتبه حیله که فوق اوست ثابت نبود چه علم حصولی و چه حضوری و چون در مرتبه
 حیات ثابت نبود در مرتبه حضرت ذات غرثانه چگونه ثابت باشد که فوق الفوق است
 و چون علم ثابت نباشد نقیض او ثابت بود قالے الله سبحانه عن ذلک علو کبر العصبه ازین
 اشکال بنی بر معرفت و دقیقه است که کم کسی از اولیاء الله بیان لب کشاده است با پند
 که علم واجب جل شانہ مثلاً چنانچه از صفات ثمانیه حقیقت زائده است چنانچه اهل حق فرموده
 از شیون و اعتبارات ذاتیه غیر زائده است نیز چون قسم اول از صفات زائده است بر ذات
 تعالی مستقل آن نیز با سوای ذات سبحانه عالم باشد با سوای با صفات زائده واجب جل سلطان
 چه آنچه بدین تعلیلت قسم گشته است اسم ذاتی پیدا کرده شایان مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی
 و تقدس نبود و تعلق با انتخاب قدس پیداکن حصول باشد آن علم یا حضوری اگر حضوریست نیز
 بطل از ظلال حضرت ذات تعالی مستقل است اگر چه اتحادی در میان علم و عالم و معلوم پیدا کرده است
 چه غیر مرتبه اتحاد و نیز تعلق از ظلال مرتبه مقدسه است نه عین آن اگر چه جمیع گمان نیست آن
 برده اند و قسم دیگر که از شیون ذاتیه غیر ذاتیه است مستقل آن حضرت ذات است و تعلق
 و تقدس بالاتر است از آنکه با سوای ذات عز سلطان تعلق پیدا کند بالجمله علمی که برآمده
 است تعلق آن مقصود با سوای ذات است تعالی و تقدس و علی که زائده نیست مجرور
 اعتبار است تعلق آن مقصور بر حضرت ذات تعالی و تقدس و علی که در مرتبه حضرت
 ذات تعالی انتفی است همان علم زائده است که شایان آن مرتبه مقدسه نیست که نظر آن
 شایان علم غیر الله است از آنکه علم ثبوت نقیض آن که جمل است لازم نیاید
 هر گاه که علم از صفات کامله است آنجا گنجایش ندارد و نقیض این که سرانقص است
 چه گنجایش دارد که در آن حضرت باریا بد غایت مافی الباب این هر دو نقیض از آن

حضرت سلوب بود و هیچ مخلوق نباشد عارفی گوید عرفت ربی بجمیع الاضداد گویند باطل و اسطر و علو
مرتبه آن مقام اقدس هیچ یک ازین دو نقیض آنجا نمیرسد هرگاه جمیع نسبت اعتبارات
در آن حضرت سلوب باشد علم و عدم علم که از جمله نسب اند نیز سلوب باشد آن ممکن است
که او را از نسب و اعتبارات چاره نبود و جمیع و رفع نقیض روی نباشد خالق نسبت اعتبارات
منزه است از نسب اعتبارات و قیاس غائب برشاید درین موطن متعین است یا آنکه گویم
انتقای علم خاص سترم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که متعین
شانیه ظلیت است برین تقدیر هیچ مخلوق لازم نیاید و ارتقاء نقیضین نشود فی فهم باید و
که علم که از شیون ذاتست قائل هیچ مناسبت ندارد و جلای از صفات زائده است اگر چه اصل
این علم همان علم است چه صفت زائده ظل شان ذاتی است آنجا همه انکشاف در المضافات است
و حصول است در عین حضور از علو و درجه آن جعل نمیتواند و در طرف او افتاد و به تقاضاست او
بر نمیتواند زیرا خاست بر خلان صفت علم که جعل آنرا بمقاضیت بر پاست اگر چه وقوع آن
غیر جائز و خطاست و این احتمال نقیض آنرا باعث الخطا و گشاده است و از تعلق آنجا
قدس یاز داشته چه احتمال نقیض کمال هر کمال که باشد آنرا و آنحضرت گنجایش نیست
قدرتیکه در آن مرتبه مقدسه اثبات نمودم اند همان است که عجز در طرف دیگر او نیست بخلاف
صفت قدرت که احتمال نقیض دارد اگر چه واقع نیست علی هذا القیاس جمیع الشیون
والصفات الواجبه ثماله و قدس است و چون شان اعلم را بصفت العلم هیچ مناسبت
نباشد علم مخلوقات را بآن شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبت باشد و تعلق این
بآن مرتبه مقدسه چگونه تصور بود دیگر آنکه بنده نوازی فرمایند و انکشاف ناقص مخلوق را از نزد انکشاف
خود جلایی دهند و بعد از انکار اتم و بیقای اکل از نزد خود بختند و رنیت تواند بود که تعلق بیچون
بآن مرتبه مقدسه پیدا کند و جای برسد که اصل از آنجا کوتاهی کند و بر تبه اصل باصل الاصل اصل
گردد و این خصوصیتی است که به بنی آدم مرحمت شده است و راه ترقی برایشان گشاده است هم از
اصل میگذرند و هم از اصل الاصل در جای میزنند که اصل در رنگ ظل و راه میماند خاک
فضل الله یوشیه من یشاع و الله ذو الفضل العظیم مکتوبت هفتاد و چهارم

حضرت محمد زاده خواجہ محمد مصوم در شرح کلام صاحب قدس و بیان تجلی ذات و تحقیق ورائی
حضرت ایشان در ان باب و حسب اتفاق این مکتوب شریف با تمام رسید الحمد للہ و سلام علی عبادہ
الذین اصطفی قال الشيخ ابن العربی قدس سرہ و التجلی من الذات لا یكون الا بصورة التجلی له
فالتجلی الہی سوائی صورہ فی مراتب التجلی و ما راس التجلی و لا یکن ان یراہ والمراد من
مرات التجلی ہو ایشان الذاتی الذی ظلمه لاسم الزائد الذی ہو مبندہ لتعین التجلی
فان الکمل اسم زائد ہوم متبوع تعین من تعینات المخلوقات اصلا فی مرتبہ الزاویۃ
و ہوا الشان الذی ہو مجرد اعتبار فی الذات کما حققت فی غیر و مع و قیس المراد منه
الذات مطلقا فان المطلق لا یكون مرآة للمقید ولما كانت المرآت مقیدۃ مثل الصورة
اکانتہ فیہا و اصلاہ لاصل تکلم و الصورة لا جرم تجلی المرآت فی تطر التجلی لہ بصورہ
اکانتہ فیہا من غیر زیادۃ و لا نقصان لان تجلی ذلک الشان و ظهورہ فی ہذہ المرتبۃ الہی
وقع التجلی فیہا لا یكون الا بحدہ الصورة التی کان التجلی لہ علیہا الا ان ظهورہ بہ ہذہ
الصورة لسانہ و عدم تعلقہ بالعالم مشروط بتوسط الاسم الظلمہ ہو مبندہ لتعین صورة
التجلی لہ و ہذہ المرآت المقدستہ بیانہ سائر المرایا فان ظهور الصورة فی تلک المرایا کاین
فی زاویۃ من زوایا یا دلا تظہر لمرایا یا با عیان الصور الحالہ فیہا لیدانیتہ بینہما بخلاف ہذہ
المرآت المقدستہ فان الصورة غیر حالہ فیہا و لا حاصلہ فی زاویۃ من زوایا یا لعدم
الایۃ و الخلیۃ فی تلک المخطوۃ و لوحا و عدم التبعض و التحرر فی تلک المرتبۃ القدستہ
ولو ہما بل تظہر ہذہ المرآت المقدستہ بکلیتہا بصورہ التجلی لہ فم تگون ہی مرآۃ صورة
فالتجلی لہ ما راس سوائی صورہ فی مرات التجلی الذی ہو شان الذات الذی تظہر
بصورة التجلی لہ و ما راس التجلی و لا الشان ما نحاض علی النہج التشریحی و النمط
التقدیسی و لا یکن ان یواہ ہذا ینہ علی راس الشیخ فی نفی امکان الرویۃ التشریحیۃ
و اثبات الرویۃ فی التطورات التبشیۃ الجامعۃ للطبیقۃ بطریق القسطن و المشاک
و ہو کما ترے مخالف لما انفق علیہ علماء اہل السنۃ و الجماعۃ شکر اللہ تعالیٰ سميع
من ان رویتہ تعالیٰ فی الدنیا جائزۃ غیر واقعہ و فی الآخرة بلا کیف و وقع لا یكون تجلی

و شال سیراء المومنون غیر کیفیت و ادراک و ضرب من شال + لان ردیه التمثیل
 رویه کیفیت و ایضا نیست رویه که قتال لابل رویه مخلوق او جده و اظہر بطریق التمثیل
 و ہوت قتال و راع التمثیل و المثل و و راع التوہم و الخیال و کل ذلک و مخلوق قتال
 و العجب من کبراء العرفاء انہم تسکوا بالتشبیہ عن التثزیہ و بالحدیث عن التقدیم
 اذ انکبوا بالمثل و عکفوا التمثال و فطن ان ذلک لم یضی حدیث لهم من قولہم بالتوہید
 و الاتحاد و اصرارہم علی تصور حکمہم بان العالم ہو الحق سبحانہ فلا جرم لکنون رویہ اسے
 قرو من افراد العالم رویہ کہ قتالے عندہم للاتحاد و بنیامن ہیستاقال بعضہم بالتشہ
 الفارسی است + امر و زوجین جمال تو بے پردہ ظاہرست + و رجیرتم کہ وعدہ فردا
 برای چیت + الا ان ایشخ اخص من بین تہک الافراد فردا خاصا جا معا حصل
 بطریق القتل و ہوا بجدی نفا کا نہ قدس سحرہ بوفر علمہ بالکتاب و التہ و اقال
 اعلاما تبنہ علی شتاتہ القول باخلاق الرویہ و الحکم بان رویتہم مطلقا رویہ
 سبحانہ مع ذلک غلبتہ السکر و غوت حال التوہید ما تخلص لکن مضیق التشبیہ مطلقا
 و ما تفرع لتفصیل کمالات التثزیہ مفرد ابل زعم ان المتشرع صرف قاصر و ناقص و محدود
 قتالے کالتشہیہ ففرعن التثزیہ صرف و جرام بان الاکمال فی الجمع ہین التشبیہ
 و التثزیہ و الحکم بین احد ہما عین الآخر لیو فیقع التحدید و التفیید مطلقا و لا یخفی
 علیک ان التشبیہ محدود فی الخارج عنہ و انما الموجود فی الخارج ہو التثزیہ
 الصرف فلا یکن احد ہما محدودا و مقید الآخر علی قیاس الوجود و العدم
 الخارجیین فان العدم غیر محدود و الوجود و لا العکس فان الوجود علی اطلاقہ
 مع العدم اطلاقہ مع الوجود غیر مقید احد ہما بالآخر و لو کان العدم محدودا للوجود
 لکان ینبغ ان حکم بان الکمال فی الجمع بین الوجود و العدم و یکن احدہما
 عین الآخر و ہو مستطیع ظاہرہ فلا یکن القول بالتثزیہ صرف و تحدید الی
 و لا یکن الجمع کالابل نقصا و الحاقا للنقص بالکمال و معلوم ان لمرکب من الناقص
 و الکامل ناقص لقرانہ صور العلوۃ المسماۃ بالاعیان الثابۃ عندہ ثابتہ فی العلم

وہی ایضا لائے کہ محمد یہ الوجود خارجی حتیٰ بحکم بالانحاء والعیونہ بینہما و بینہما و انما یجدو
 الوجود خارجی بالوجود خارجی شہد و اما الوجود علی فلا یجدو الوجود خارجی
 و لایزاحمہ لئامن المزیثین الا ترکے ان تصور شریک الباری قائل و ثبوتہ فی العلم
 بحکم علیہ بالاستحانہ لایزاحم الباری قائل الوجود فی الخارج و لایجدوہ و لا یقید
 اصلا حتی یحل فی دفعہ تلامیذ واقع بان ای ہما عین الاخرہ اولتر جمع لے کلام الشیخ
 فی التجلی الذاتی و ما یناسبہ فتقول ذکر الشیخ بعد ذکر ہذا التجلی حاصلہ ان ہذا التجلی نہایت
 التجلیات و غایتہ العروجیات و ما بعد ہذا الالعدم المحض فلا یقطع و لا یتق نفسا
 بحصول العروج فوقہ و الوصول و راءہ فلا مقام علیہ من ہذا العروج من التجلی الذی
 مکتوب ہفتاد و چہم باین حقیر محمد یاشم ششم در بیان آنکہ تجلی افعال و تجلی صفات
 و تجلی ذات سبحانہ اخوی خواجہ محمد یاشم ششم یہ اند کہ تجلی افعال عبارت از ظهور
 فعل حق بہت سبحانہ بر ساکب بر بنجیکہ افعال عباد ظلال آن فعل نماید و این فعل را
 اصل آن افعال و ریایہ و قیام این افعال با بآن فعل واحد شناسد و کمال این
 تجلی آنست کہ این ظلال از نظر او تمام مختلفہ گشتہ باصل خود یعنی گرد و فاعل این
 افعال را در رنگ عباد بحسب حرکت یابد و انچہ ارباب توحید وجود کہ بعینیت اشار
 قائلند و ہمہ اوست میگویند و این موطن گفتہ اند و این افعال مشکوہ عباد را فعل یک
 فاعل جل شانہ دانستہ آنجا افتخارے انتساب افعال بہت کہ بہ فعل خود دانستہ و
 حدوث انتساب بہت آن افعال با بفاعل واحد نہ افتخارے نفس افعال بہت
 و الحاق آنها باصل ششمان با بینہما و ارجحاً و ان یخفی علی البعض تجلی صفات ذات
 و ظهور صفات حق بہت سبحانہ بر ساکب بر بنجیکہ صفات عباد را ظلال صفات اجبی ذہن
 جل سلطانہ و قیام آنها را باصول آنها در یا بد علم ممکن را مثلاً ظل علم واجب یا بد و قائم
 باو دانند و چہنیں قدرت او را ظل قدرت او قائلے و اند و قیام آن باو تصور نماید
 و کمال این تجلی آنست کہ این صفات ظلال تمام از نظر ساکب مختلفہ گشتہ باصول خود
 ملحق گرد و خود را کہ موصوف با بین صفات بودہ بہت در رنگ جمادی بے حیاتی

بے علم یا بد اثر سے از وجود و کمالات و توابع وجود در خود نیاید نه ذکر سے باشد آنجا
نه توجه نه حضوری بود نه شهودی بعد از حقوق باصل اگر چه توجه است خود بخود متوجه است
و اگر حضور است خود بخود حاضر و نصیب که سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فنا
و نیستی است انتقای انتساب کمالات است که بر عم خود آن کمالات را بخود منتسب
می ساخت و ادای امانت است یا اهل امانت که تهمت و کذب آن امانت را از خود
می انگاشت و نیز زوال مورد کلمه اناست بجه یک اگر او را ببقا سے باشد مشرف سازند
نیز هرگز انرا موردی نباشد و تعبیر از خود بانامی تواند کرد و هر چند خود را همان اصل
خود یا بد کنجایش اطلاق کلمه انابران اصل میسر نباشد و خود را عین اصل خود نمیتواند گفت
که خودی از وی بر طرف شده است و ثبوت زائل گشته انما الحق گفتن از عدم
حصول این نسبت است و سبحانی بر زبان آورون از نار سیدن باین دولت لیکن
این قسم الفاظ که از اکابر صادر شده حمل بر توسط احوال شان باید نمود و کمال شان
در اسے آن گفتگو اعتبار باید فرمود این دولت فنا که حقیقت نیستی است هر چند
منتهای تجلی صفات است اما حصول آن از پر تو تجلی ذات است و تا ذات متجلی نشود
این دولت فنا میسر نیاید بلکه تجلی صفات نیز بانجام نرسد تا نیل به نرسد از تجلی
ذات که آن بقیه عارف که در نظر او در رنگ جمادیت بینود نیز زائل میگردد و آن
عجی بوده است که اصل هر ممکن است که بواسطه انکسار صفات کامله حضرت و جو قیامت
و تقدست در وی امتیاز سے و تشخیص پیدا گشته بود و باین آئینه دار سے از اعدام
دیگر جدا شده و چون این ظلال شکست باصول خود ملحق گشت مابہ الامتیاز و برین اعدام
نماند و این عدم خاص نیز بعد مطلق ملحق شد این زمان از عارف نه نامی ماند و نه نشان نه
اسے ماند و نه رسمی لایق و لا تزد وجود و توابع وجود چنانکه از وی و ذل گرفته رفت عدم نیز
از وی جدا شده باصل خود ملحق شد باید دانست که امتیاز این عدم از اعدام دیگر که بواسطه
حصول ظلال صفات در وی حاصل شده بود باعتبار توهم بوده است و نه الحقیقت در وی
هیچ ظلمه کاین نبود در رنگ مرایا سے دیگر که حصول صورت را نمایا اعتبار توهم است و چون

حصول ظلال در وی باعتبار توهم بود اشیاء را نیز و سبب باشد پس وجود ممکن چنانچه باعتبار
توهم است عدم او نیز باعتبار توهم باشد بیرون دایره وهم و اوراق نگاہ نداده اند چه
فیه الحقیقت وجود بر صرافت اطلاق خودست و عدم بر صرافت اطلاق خود نه آزاتر من
آده است و نه این را ترقی کمال اقتدار صانع است قلے که در مرتبه توهم از ان و ازین
عالی را خلق فرموده است و اتفاق تمام داده و معامله ابدی و عذاب ثواب سرحد
یوی منوط گردانیده و ما ذلک علی الله بغیر ذلک و بالا گفته ایم که حصول این لذت
فنا از پر توخی ذات است یعنی حصول نفس تجلی ذات بعد از حصول این دولت فناست
که تا زهی نیایی فرق در میان پر توخی در رنگ فرق در میان اسفار صبح و طلوع آفتاب
در یاب و در وقت اسفار پر توخی آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلی آفتاب است
که بعد از پر توی انداختن تجلی بعضی را بنفس تجلی شرف سازند و بواسطه عرض بعضی عوارض
بآن دولت قصبی نرسانند اسفار را در یابند و بعرض غلت سلوی یا از نفسی بطلوع آفتاب
و شد نشوند و اینها در شود اسفار کمال قوت با صر و در کار نیست شود آفتاب است که کمال
قوت با صر و سطلب و وحدت نظر میخواهد خفاش مسکین ادراک اسفار قادر است و در ابصار
آفتاب عاجز دیده دیگری باید که آن ابصار آفتاب نماید و بسا باشد که استعداد پر توخی ذات
بود و استعداد نفس آن تجلی نبود و خفاش را استعداد پر توخی آفتاب است و است او تجلی آفتاب
نیست نمیگویم سرشته شاید نافع آید بعد از انصاف تجلی صفات و بعد از حصول صفات
و ذات عارف را تجلی رویه که گوید اهل تجلی ذات است و گویند بزرخ است میان
تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دولتی را که ازین تجلی گذرانند پیش ببرند از تجلی ذات بقدر
استعداد او انصاف است و این تجلی بزرخی بزرگمین فقیر اصل است در آن تجلی ذاتی را که تجلی الیه
بن الحربی قدس سر و پسر از آن تجلی باین عبارت فرموده است من الذات لایکون الا بصوره
المتجلیه له فالمتجلیه له ما انفسه لیسو فی صورت فی مرات الحی و ما را سکی و لایکن ان
یراه و شیخ این تجلی را منقاس تجلیات گفته است و فوق این مقاس مذات و گفته
و ما بعد من البطل الا عدم المحض غلا طبع و لا تقب فان الترتیب من ندره الدرجه من

الهی عجائب کار و بار است و وصول مطلوب حقیقی در ما و را و این تجلی است و شیخ از انجا
 می ترساند و بگوید و یخندد که نفس تجذیر و تهدید میفرماید ما آواره شدگان اگر
 در وی طمع نکنیم و در حصول آن قلب نکشیم چه کار کرده باشیم و از جوهر نفیس تجربت بریزد
 تسکین غایت مافی الباب نصیبی از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نیست که از جوهر میرد
 هم چون خواهد بود که چون راه بچون راه نیست پس معرفتیکه بان مرتبه تعلقی گیرند و در رنگ
 معرفتی است که چون متعلق شود که این معرفت را گنجایش نیست از اینجا گفته اند که العلم
 فی ذات الله سبحانه جهل ای لیس علما من جنس العلم المتعلق بعلم الممكن فانه من مقوله
 الکلیف و الکلیف و تفکر در ذات الله تعالی سبحانه منع کرده اند بواسطه آنست که او تعالی
 ما و را سی تفکر و محیل است او را سبحانه با تو ان یافت نه به فکر و خیال رنبا آتیا من لذتک
 رحمة و بهی الناس انما رثا و شیخ قدس سره بایسته میگفت و ما بعد هذا التعلی الی الوجود
 الصرف و انوار المحض بعد آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم ظل صفا
 از صفات بالا گذشته در عدم خود کوشش نیست نه انجین است عارفی که از صفات
 که اصل اوست بالا رود و از شیون و اعتبارات ذاتیه فوق نگذرد چه کار کرده باشد
 و برای چه آمده فحای و بقای که او را در هر مرتبه میسر شده است بر رفتن فوق از اصل
 خود و در ساخته و بقای اصل از اصل گذشته و باصل الاصل رسیده و تحرق بانوار
 من لیس فی و من هو اندا کیف تحرق و شیخ قدس سره اگر باصل این ظل میرسد از ترقی
 فوق نمیرسد و نمی ترسانند لیکن حسن ظن نقاضا سے آن میکنند که بفضل خداوند
 جل سلطان آن بزرگوار از ان مقام ترقی فرموده باشد و حقیقت کار را در یافته حال بزرگ
 بمیزان قال او بنایب بنجید شاید آزاد را و ابتدا و توسط گفته باشد و از اینجا بمرحل گذشتن
 استوی یو ماه فهو معجون و الله سبحانه الموفق از تجلی ذات چه نویسد و چه تواند نوشت
 که خودی است هر که یافت یافت و من لم یندق لم یدر سه قلم انجا رسیده و سرشت این
 و این باید که تجلی ذات و حق این عارف گرفتاری او بالا فکر یافته است و ای است و انجم
 دیگران کالفت و او را برده و امست بلکه تجلی برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست اگر چه تجلی ذات

گفته اند مکی شانه از شیون ذات است که سرچ الاستار است هر چنانچه ذات است و بی ملاحظه
شیون و اعتبارات است دوام آنرا لازم است و استنار آنجا متصوره تلویحات تجلیات
از صفات و شیون نشان میدهد حضرت ذاتی قائل و تقدس که از تلویحات منزله است
و استنار را آنجا گنجایشی نه بلکه فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب
بهشتا و ششم بحضرت محمد و مزاده خواجہ محمد معصوم در علو شان العلم و مرتبه مقدسه فوق
آن که محبت است بنور صرف به شان العلم هر چند تابع شان الحیوة است اما علم را در مرتبه حضرت
ذات قائل و تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شیون شایسته و گنجایشی که حیث
را بسائر صفات و شیون خود چه رسد مرتبه است در موطن شجره و از جمیع نسب که غیر از اطلاق
نور بخود تجویز نمیفراید انکارم که علم را نیز آنجا گنجایشی است نه آن علم که آنرا حصول
یا حضوری گویند که آن با هر دو قسم خود تابع حیوة است آن علم بچون و بیچگونه است و در
رنگ حضرت ذات قائل و تقدس و بهر شورش بچون بے اعتبار عالم و معلوم و فوق
آن مرتبه است که علم را در آن موطن در رنگ سائر شیون گنجایش نیست آنجا به نور
که اصل آن شورش بچون و بیچگونه است و چون ظل آنحضرت نور بچون و بیچگونه بود از
بیچونی اصل که عین نور است چه گوید و چه تواند گفت و بهر کمالات چه و جوئی و چه امکان
خلال نورند و بنور بر پا اند و جو به از نور وجود گشته است و بعد از انارشده مرتبه او
چون از مرتبه حضرت نور صرف را آنکه انحطاط دارد و جامع شعور نور است فخرن صادق علیه
و علی آله الصلوات و السلام آنرا مخلوق گفته است و تعبیر از آن گاهی بعقل فرمود آنجا گفته
اول ما خلق الله العقل و گاهی آنرا بنور یا فرموده و گفته اول ما خلق الله نوری و بنوری
است هم نور است و هم عقل و شعور و چون آنسر و علیه علی آله الصلوات و السلام این مرتبه نور است
بنموده او است و فرموده نوری توان گفت که این مرتبه حقیقت مخدیه بود و تعین ل باشد
نه آن حقیقت و تعین ل که متعارف گشته است آن تعین اگر ظلی از ظلال این تعین باشد هم
مختص است چنانچه مراد از عقل آن عقل نیست که فلاسفه آنرا بطریق ایجابی و حیثیال معادول
گفتند و آنرا مصدر حد و کثرت ساختند بآید و است که هر جا تعین است را آنجا امکان است و شوی او

تخدم باو می همراه است که باعث تعیین تمیز وجود گشته است قبالی و صد با مبتیین الاشیا و صفات و اجزای
 جل شان که تعیین تمیز پیدا کرده اند با وجود قدیم واجب لذات آنها نیستند بلکه واجب لذات و اجزای
 نقالی که حاصل آن موجب یا غیر است که از اقسام امکان است هر چند از اطلاق لفظ امکان
 در صفات قدیمه تخاشی لازم است که موهم حدوث است و مناسب آنجا اطلاق و موجب است
 که از ذات واجب آمده است قبالی اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجايش است که موجب
 شان لذات آنها نیست و از غیر آمده است هر چند غیر نگویند و غیر معطای خواهند اما تمیز نیست
 یقین غیریت است الا نشان نشان آن قضیه مقررده ارباب محقول است عجب است که شیخ
 کنی الدین بن الوری دو تعیین را وجوبی گفته است رستین را مکانی فی الحقیقه است جمیع تعینات
 و ان ظلمت و ارجح امکان دارند هر چند از ممکن تا ممکن فارق بسیار است یکی قدیم و دیگری حادث
 بود اما همه از دائره امکان خارج نیستند و بوی از عدم دارند مرتبه دوم را که نور صفت است
 و بهر لایق تعیین آن از ادوات بحث و احدیه مجرده در رنگ و دیگران خیال کنی که آن نیز عجایب است
 از حجب نورانیت صرف که ان الله سبحانه العت حجاب بن نور و ظلمت هر چند تعیین نیست اما
 حجاب مطلوب حقیقی است اگر چه آخرین حجب بود و اوقالی در راه الورا است این نور صفت
 چون داخل دائره تعیین نیست از ظلمت عدم منزه و بهر است و مثل المثل الاعلی مثل آن
 مثل آن ششان نور آفتاب است که حاجب قرص است و از عین قرص تر گشته حجاب
 او شده است فی الحقیقه حجاب انور و این مرتبه علیا فوق تجلیات ذاتیه است از تجلیات فعل
 صفت چه گویند زیرا که تجلی بی ثبوت تعین متصور نیست و این مقام فوق جمیع تعینات است اما نشان
 آن تجلیات ذاتیه همان نور صفت است و تجلیه توسط او صورت بند و لولولما حصل التجلی و حقیقت
 کعبه ربانی احکام که حضرت آن نور است که بسجود جمیع آمده است و صل جمیع تعینات شده است هر
 ملاذ و لمجا و تجلیات ذاتیه این نور بسجودیت دیگران چه سائیش او نماید و چون کمال فضل و غایت
 خداوندی جل سلطان عارفی را از هزاران بوصول این دولت مشرف سازد و بهر فنای در میوطن هر فرزان
 فرمایا تواند که بقای این نور یافته از فوق و فوق الفوق حظ وافر یابد و بنور آن نور گشته باصل نور
 نور کامل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم پس حارث چنانچه در کمال نظر و فکر است

وادی

و رای طور کشف و شهود است نیز با یک کشف و شهود در فهم این علوم و درنگان باب علم و عقل اند نور فرست
 نبوت باید که بدو ملت متابعت اینها تعلیم الصلوات و التسلیمات بذکر این حقائق به ادبیت فرماید
 و در یافتن این علوم و معارف و دلالت کند باید دانست که این نور در رنگ سائر اشیاء
 که شاید از امکان و اراده ممکن باشد و از جنس جوهر و عرض بود و مرتبه است که غیر از نور بود
 هیچ چیز اطلاق نمی توان کرد اگر چه وجوب وجود بود و وجوب دون اوست بمنیه از این بیان
 کسی توهم نکند که خرق جمیع حجب از ذات تعالی در حق این عارف متحقق گردد چه اخیر جمیع حجب
 این نور را گفته است و آن متعین است بحدیثی که نقل کرده اند ان الله سبعین الف حجاب
 من نور و ظلمة لو کشف للاحرق سمحان و هم ما انتهى الیه زیرا که اینجا متحقق و بقا بحجب است
 که معاد است یکدیگر اند نه خرق حجب نشان با بنیاد بنا آتش من لذت نک حمت و بهی لناس من از
 رشد او السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بنفشاد و منظم بحضرت محمد زاده و خواهر
 محمد سحید در اسرار حقیقت کعبه ربانی با دقایق معجز و معرفت و حقیقت صلوات و کلمه طویه نفس
 و اثبات الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جرات رحمت ربنا با حق
 بعد از مرتبه علیا و نور صرف که آنرا این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته است و نوشته مرتبه است
 پس عالی که حقیقت قرآن مجید سبحانی است جل سلطان کعبه معظمه بحکم قرآن مجید قبله آفاق
 گشته است و بدو است سجودیت همه مشرف شده اما قرآن است و ماموم پیش قدم کعبه معظمه
 این مرتبه مقدسه سبدا و وسعت همچون حضرت ذات است تعالی و تقدس و نیز سبدا
 امتیاز بچو ز و بیگونی آن حضرت آن درجه علیا است وسعت در آن درجه مقدسه نه از
 و رازی طول و بهی عرض است که آن از سات نقص امکان است امری است که تا بآن متحقق
 نشود نه در یابد و همچنین امتیاز در آن مرتبه مقدسه نه بزیل و سبانه است که آن مستلزم
 و تجزیه است که از لازم جسم و جسمانی است تعالی الله سبحانه عن ذلک موطن فرض شی غیر شی
 تصور نیست که غیرت مبی از مغایرت و آئینیت است بلکه فرض هم گنوا بایش ندارد که از
 قبیل فرض محال است من لم یذق لم یدرس چگونیم با تو از مرع نشانه که با غنقا بود
 هم آشیانه + ز غنقا هست نامی پیش مردم + ز مرغ من بود آن نام هم گم در این موطن

بر شئی که فرض کرده شود اگر چه فرض محال بود و دوران شئی هر چند دور در زفته شود اگر هیچ زفته نشود
 هرگز امری آنجا پیدا نشود که استیاس بآن شئی داشته باشد و دوشی دیگر مفروض یا فته نشود
 مع ذلک متبادر آن دوشی مفروض کائن و باین بود و احکام یکی از دیگر است متمیز باشد
 ضعیف است پس تمجیل للخلق ایسی یا لا اله الا الله عز عن معرفت عجز از معرفت نصیب اکابر اولیا است
 عدم معرفت و یک است و عجز از معرفت دیگر مثلاً حکم ایدم استیاز آن موطن مقدس نمودن
 و هر کمال ذاتی را عین دیگر یا فتن پناهی گفته اند علم عین قدرت است و قدرت عین اراده
 اینجا هم معرفت است با استیاز آن موطن و حکم با استیاز آن موطن نمودن و اعتراف بعدم
 و ریافت کمتر استیاز کردن عجز از معرفت استیاز آن موطن است عدم معرفت جهل است و عجز
 از معرفت علم بلکه عجز منقصه مع علم است علم شئی و علم بعدم دریافت کنند آن شئی از جهت
 کمال است و کبریا یی آن شئی اگر علم ثالث را هم درج کنم گنجایش ندارد و آن علم عجز و قصور خود
 است که توفیر عام جمیدیت و عبودیت خود است و در عدم معرفت که جهل است بسیار است که
 آن جهل مرکب گردد و جهل خود را جهل نداند و علم الحکام و در عجز معرفت از این مرض نجات
 یابم است که این مرض آنجا گنجایش ندارد که اعتراف بعجز خود دارد و اگر عدم معرفت
 در عجز از معرفت علی باشد همه نادانان عیفا یونند و جهل نشان و واسطه کمال شان بود و بلکه
 آنها چونک تا این تر بود عار فقر باشد که معرفت آنجا عدم دریافت معرفت است و در عجز از
 معرفت این مقدس صادق است که هر که عاجز تر از معرفت بود عاجز تر در معارف باشد
 عجز از معرفت صحتی است که شایسته ندیم دارد و عدم معرفت قبیحی است که را آنچه از هیچ ندارد
 زدن علماء کمال العجز عن معرفتک سبحانک و شیخ محی الدین بن العربی قدس سره اگر این
 فرق را ملاحظه فرموده که این تغییر بآن ممتد گفته است هرگز عجز معرفت را جهل یا و نیکیا و دان
 عدم علم نیست شمر و آنجا که گفته فنا من علم و فنا من جهل فقال العجز من در که المادرا که در آن
 و بعد از آن علوم شوق اول بیان نموده است و بآن مباهات فرموده و آن علوم را بخود دانست
 و گفته که خاتم الانبیا نیز این علوم را از خاتم الاولیا را اخذ مینماید و خاتم الولاة محمد ص فرموده
 گفته عازین راه مودعاً عن خلافتی گفته و شراح فصولی تو جمیعات آن مروت جمعه نموده اند

و نیز فقیر بلکه توان گفت فی الحقیقت این علوم که شیخ گفته است بر مراتب پایین تر از آن محض است
بلکه بآن محض نسبت ندارد که انبلاال و البته است و محذور آنمطلی اصل است سبحان الله قائل
این قول حضرت صدیق است رضی الله عنه چنانچه گفته اند و مصدر ظهور این محض از رضی الله
تعالی عنه که راس عرفا و رئیس صدیقان است علم چه بود که از آن محض سبقت نماید و که اقامه شود
که از آن عاجز پیش قدم باشد بلی هرگاه بخواجه صدیق علیه علی الصلوات و السلام چنان
گوید اگر بعد از چنین گوید چه توان کرد عجب معامله است شیخ باین گفت گوید باین شطح غلط
جو از آن مقبولان بنظر من در آید و در انداز اولیا مشایخ و سیدان با کریمان کار باد شوارت
آری گاهی بود که بدعا می رنجید و گاهی بود که بدشنامی خندند و کننده شیخ و در خطر است و قبول
کننده او با سخنان او نیز در خطر شیخ را قبول باید کرد و سخنان غلطی او را قبول نباید کرد
اینست طریق وسط در قبول و عدم قبول شیخ اختیار این فقیر است و الله سبحانه علم بحقیقت
الحال بر هر اصل سخن می گویم که این مرتبه مقدسه که از احقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق
نوریز درین مرتبه گنجایش ندارد و در رنگ کمالات ذاتیه نور نیز در راه مانده است غیر از
وسعت بیچون امتیاز بیچگون هیچ چیز را گنجایش نمی یابد و که می تواند که من الله نور اگر مرد
او نور قرآن بود تواند که باعتبار انزال و تنزل باشد چنانچه کلمه قد جا رکم ایمانی بآن
دارد و فوق این مرتبه مقدسه مرتبه است بس عالی که حقیقت صلوات است که صورت آن
در عالم شهادت بمصلیان ارباب نهایت بریاست تواند بود که ایمانی باین حقیقت صلوات
رفته باشد آنچه در قصه معراج آمده است که گفت یا محمد صلی الله علیه و آله سلم فان الله
یصلی علی عبادتیکه شایان مرتبه تجرد تنزه بود مگر از مراتب و جوب صادر گرد و از اطوار قدم
بنظر آید فالعباده الاله ثقه بحجاب قدسه تعالی هی الصارفة من مراتب الوجوب لا غیر فهو العابد
والمجبود درین مرتبه مقدسه کمال وسعت و امتیاز بیچون است چه اگر حقیقت کعبه است
جز و اوست و اگر حقیقت قرآن است هم بعضی او که صلوات جامع جمیع کمالات مراتب
عبادات است که نسبت فضل کائنات است چه جودیت صرف آنرا متحقق است و حقیقت صلوات
که جامع جمیع عبادات است درین مرتبه عبادات است مرتبه مقدسه را که فوق اوست که

که استحقاق عبودیت صرف مرتان فوق را ثابت است که اصل کل است و ملازمه در آن مطلق است
 نیز که توفیق بخیر و اختیار هم در راه بنیاد اگر چه بچون و بیچگونه باشد منتهای اقدام کل از بنیاد
 و اکابر اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اولاد و آخر آنان است مقام حقیقت صلوات است که
 نهایت مرتبه عبادت است و فوق آن مقام عبودیت صرف است که هیچ کس در آن دولت
 نبیند چه شریعت نیست تا قدم بالا نرشد تا هر جا که شوب عبادت و عبادت نیست قدم را در رنگ
 نظر گنجایش است و چون مسلم عبودیت صرف نند قدم کوتاهی کند سیر با انجام رسد لیکن بعد از
 سجده که نظر را از انجا منحرف نموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده پس بلا بدوی اگر این هم
 نبودی گنجایش دارد که در ارمق یا محمد صلی الله علیه و سلم اشارتی باین کوتاهی قدم
 بوده باشد یعنی سالن باش ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قدم پیشترینه که فوق مرتبه صلوات
 که از مرتبه واجب صادر است و مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات را تعالی و تقدس قدم را انجا
 جلال نگاهی نیست و گنجایش نه و حقیقت کلمه طیبه لا اله الا الله درین موطن تحقق میگردد و نفی
 عبادت آنکه غیر مستحقه اینجا صورت می بندد و اثبات عبودیت حقیقه که جزا و سختی عبادت نیست
 درین مقام حاصل میشود و کمال اختیار در میان عبادیت و عبودیت اینجا هویدا میگردد و
 عباد از عبود کم اینجاست همیشه معلوم میگردد و کلمه لا اله الا الله نسبت بحال منتهمان لا
 سجود و الا الله است چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار یافته است لا موجود و لا وجود و لا مقصود
 گفتن نسبت با بنیاد و وسط است و لا مقصود و فوق لا موجود و لا وجود است که در ریجه لا عبود
 الا الله است باید است که در آن موطن ترقی در نظر وحدت در رب و البسته عبادت صلوات است
 که کائناتیان است عبادات دیگر و در تکمیل صلوات مدد فرماید و نقص آنرا شاید تلافی کنند از اینجا توالی
 که نماز احسن لذاته گفته اند در رنگ بیان عبادت دیگر احسن لذات و اتانیت مکتوب متباد
 و ششم حضرت محمد و من زاد و های عالی مرتبه خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد محصور در اطمار اشتیاق و شفا
 با ایشان باز که فرات عسکر الحی و الصلوٰۃ والسلام علی رسول الله و فرزندان گرامی هر چند
 شتاق و خواهان دوام صحبت ما اند و ما هم آرزو مند حضور و ملاقات ایشان باشیم توان کرد
 که جمیع آرزو با میسر نیست و نغمی الریح بالانشد ہی النفس بدین طوعی جفا

و به رغبت ماندن بسیار ختم نمیداند و یک ساعت این عرصه را به از ساعات کثیره اکتفه دیگر تصور
 مینماید از اینجا آن میرسد که در جایای دیگر معلوم نیست که مثال آن میرشد و معلوم و
 معارف این موطن جداست و احوال و مقامات این محیی علو در محیی که از جانب سلطان
 است آنرا در یک کمال رافت و رضامندی مولای خود میداند چنانچه شانه و سعادت خود
 درین حبس می انکار و علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است درین
 اوقات هر تفرقه غرائب غنچ و دلال لیکن هر دولت تازه بود العجب که روز بروز میرسد
 فرزندان در دل بخینند و از دوری نایافت آنها جگر در اضطراب میباشند و کارم که توفیق
 من بر شوق شاعر غیالیست و مقرر است که آن قدر که بدخواهان پیوسته بخواهان پذیر نیست هر چند
 قضیه احوال و فریخت متغیضه عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع را امر محتاج اصل
 اما از پیشگاه چنین آمده و اشتیاق اصل را ثابت گشته آری در خانه بیک خدای ماند بهر چه اگر
 و به است بشاه سایه است و اگر اگر است هم بگویم الله سبحانه و السلام مکتوب بهت و هم
 بحضرت مخدوم زاده خواجہ محمد مصوم در امر از چوئی ذات محبوب عارف و شوقی تجلی ذات در و
 اخروی به چون معاملہ عارف از شیون صفات بالارود و از وجود اعتبارات ذات تعالی و تقدیر
 فوق انجامد و از مقامیکه تغییر از ان بحقیقت صلوات نموده ایم تفوق پیدا کند توجه و متوجه آنجا
 در رنگ متوجه البینه چون خواهد بود که چون را به چون راه نیست و آن متوجه ذات عارف است
 بعد از آن جمیع وجوه و اعتبارات از وی و کینه عبارت از همان ذات مجرب است که بذات خود نه بوجه
 و اعتبار متوجه ذات و کینه معروف و مطلوب خود است و آنکه گفتیم که کینه عبارت از ذات مجرب است
 زیرا که کینه شئی آنست که در آن جمیع وجوه و اعتبارات شئی بوده ذات شئی همان است که او را جمیع
 وجوه اعتبارات شئی چه هر چه از وجوه و اعتبارات شئی اعتبار کرده شود ذات شئی ما و را همه اعتبارات
 در مرتبه ذات اثبات هیچ امر گنایش ندارد و هر چه اینجا اثبات نموده آید داخل وجوه و اعتبارات
 است و ذات ما و را و آنست غیر از نفی و سلب در آن مقام امری متصور نیست اگر علم اعتبار
 است آنجا سلب است اگر تعبیر و تفسیر است هم به سلب و هر چه که اثبات را در آن گنایش نمود
 و غیر از سلب در تعبیر نباید نصیب از چوئی دارد و مجهول الکیفیت است و ثوبه که

و مرتبه ذات اثبات نموده آید عین ذات متوجه خواهد بود نه وجه اعتبار ذات چه بسیج و وجه
 و اعتبارات در آن مرتبه سلوب گشته است و غیر از یکذات نموده پس ناچار آن توجه
 که عین ذات است نیز نصیب از بیچونی خواهد داشت پس راست آید که توجه و متوجه در
 رنگ متوجه الیه بیچون خواهد بود هر چند از بیچون تا بیچون فرق بسیار است بالترتیب
 الاریاب لذا در توجه و متوجه نصیب از بیچونی اثبات نموده است که بیچون حقیقت متوجه الیه
 است فقط در هر گاه ذات و کنه ممکن مجبول الکلیفیت و بیچون باشد و بسیج در اثبات نیاید
 ذات واجب قائل که در کمال لطافت و تقدس و تنزه است چگونه مدرك شود که ام
 حاصل از آن بدست آید آنگاه از خوشبین چون نیست چنین + چه خبر دار و از چنان
 و چنین + ارحم الراحمین از کمال رافت و مهربانی در ممکن که سر امر چون است نصیب از
 بیچون عطا فرموده تا از بیچون حقیقت آگاهی پیدا کند و گرفتاری بآن حاصل نماید و الا
 من کاس الکرام نصیب و آنکه معرفت کنه ذات را محال گشته اند معرفت متعارف خواهد بود
 که از عالم کیفیت و چون است تعلق آن به بیچون محال است اما امریکه از عالم بیچون بود و
 با اتصال بیچون به بیچون و اصل گردد و خطی از آن دولت عظمی فرا گیرد و محال بود معرفت
 غریبه و مسئله عجیبه فلما نظرت الی الان من اهل الکشف و العرفان این ذات مجرد
 که نصیب از بیچونی دارد و تفصیل بیان یافته است محصول بعارف تمام معرفت است که واصل
 حضرت ذات مجرد گشته است قائل و تقدس قنای و بقای در آن درجه علیا حاصل کرده و
 این دولت اثر آن بقای ذات است و سایر ممکنات را که سوک آن عارف باشد نصیب از
 ذات نیست و اصلا ذات ندارند که صفات ایشان بآن قائم باشد و علی وجودشان ظلال اسماء
 صفات است عکس شیون اعتبارات که قیام باصل خود و اندک اسماء و صفات باشد نه
 با امریکه تعبیر از آن ذات نموده آید لطافت سبع انسانی که جامع ترین ممکنات است اگر
 خفته است و اگر خفی اثر صفات است و جسمانی و روحانی او بر تو اسماء و اعتبارات
 ذات قائل و تقدس از تقدس ذات و روی تعبیه نفرموده اند و قیام آنها بآن ذات
 نداده سوال اسماء و صفات را قیام بخود نیست بلکه قیامشان بذات است قائل

و تقدس و بکری بآنها چگونه قائم باشد جواب گویم که دیگری بآنها وقتی قائم تواند شد که موجود بود و اگر
آن در مرتبه توهم نباشد و استقرار پیدا کرده باشد چرا بآنها قائم نباشد که اضعف است و آنکه
تقسیم نوشته که ذات ممکن عدم است در رنگ آنست که بگویند که ممکن را ذات نیست ذات
عدم و لا ذات له هر دو بیک معنی است هر چند تدقیق فلسفه تفاوت در میان این دو مفهوم
پیدا کند اما حاصل ندارد و در حقیقت مرجع شان یکی بود عدم از برای خود نیست بدیگر
چه کار آید و خود را نمی تواند برداشت و دیگر را چگونه بردارد و تحقیق بحث آنست که چون
عکوس اسما و صفات در مراتب عدم ظاهر گشته است نظام قیام آنها بآن مراتب نمی نماید
آن مراتب در رنگ ذات آنها باعتبار قیام وی تمحیل میگردد و فی الحقیقت قیام آنها
باصل خود است و تعلق بمراتب ندارند و جز در توهم آنها بمراتب عدم کاری نیست جوهریت
و ذاتیه آن مراتب اینجا چه کنایش دارد عدم قابلیت عرض بودن ندارد و هر چگونه بود و
این عارف تام المعرفة که مواصل مرتبه ذات است تعالی و تقدس و بقای بذات یافت
و همه وقت حکم غلطی مغرب دارد که غریز الوجود و غریب الوقوع است بعد از فنا و بقا و ذات
بوی کرامت فرموده اند که قیام این ظلال و عکوس اسما و صفات که حقیقت اوست بآن
ذات بود و چنانچه اصول اینها را که اسما باشند بقیام بحضرت ذات است ظلال آن اسما را
قیام به پیر تو آن ذات باشد که بعارض عطا فرموده است پس این عارف مرکب از جوهر
و عرض باشد و سایر افراد ممکن مجرد و اعراض باشد که از جوهریت شایبه ندارند و خوش گفت
صاحب فتوحات یکی که عالم اعراض مجتمعه است که قیام بذات واحد دارد اما شیخ قدس سره در
دقیقه را اینجا فرموده که داشته است یکی آنکه عارف اکمل را ازین حکم استثناء نفرموده است دوم آنکه
قیام او بذات احد داشته تعالی او حال آنکه قیام او باصل خود است که اسما و صفات باشند
نه بذات تعالی هر چند اسما و صفات را قیام بذات باشد چه حضرت ذات را از عالم استغناء
ذاتی است قیام عالم بآن درجه علیا چه رسد و عالم چه باشد که هوس قیام بآن در زده قصوی
نماید اما تماشای کائنات که دست به تو درخت بلند بالائی و معامله این عارف از عالم
خداست و حکم او از احکام عالم مستثنی و بحسب ذاتی حکم المرء مع من احب از اصل خود

گفته شد معیت باصل اصل خود پیدا کرده است و خود را در ان اصل اصول فانی ساخته اکر اکرین با
 بمقتضای کرمیه بل جزاء الاحسان الا الاحسان مکافات قضا و اورا ببقا و او فرموده است
 در آنچه فانی شده بود بیان باقی گردانیده و منظر فوات و اسما و صفات خود کرده و مرآت
 جامع ساخته پس سائر افراد عالم در جنب جاسمیت این عمارت عاشق حکم قطره داشته باشد
 نسبت بدریای محیط چه اسما و صفات را در جنب حضرت ذات قلای پنج قدر سے
 و مقداری نیست قطره را هم قدر سے است نسبت بدریا و اینان را در جنب آن توان گفت
 که آن هم نیست از غیا علم و معرفت و درک و اوراک این عمارت نسبت بدریا قیاسی کرد
 و عظم و علو او در اینجا باین حد که فضل الله یوشیه سن یشار و الله ذو الفضل العظيم
 این صاحب دولت را که بقیاس ذاتی مشرف ساخته اند و ذاتی و او اند که قیام
 صفات او مثل علم و قدرت بیان ذات باشد چنانچه اول قیام باصول شان بوده در
 رنگ سائر افراد عالم وجود این بقا اکل اطلاق کلمه ناکه ازو سے زائل شده بود و عود نمی نماید
 و در پنج مرتبه از مراتب بقا اطلاق انما بر خود نمی تواند کرد و زیرا که بقیاس اکل متفرع بر فناء
 اتم است که نام و نشان اطلاق کلمه انما بر او داشته است گنجایش بود هم نگذاشته
 الزائل لا یعود و قصد مشهوره است و آنکه عود نمی نماید زائل گشته است متعاقب ستور شده بود
 بعبوض عارض سر کشیده است و غالب آمده فان المغلوب قد یغلب باید دانست که نصیب
 از مرتبه علیا حضرت ذات قلای و تقدس مخصوص یا این صاحب دولت است که محمول
 ذات باقی گشته است و صفات او تعالی قیام داشته یا سوای آن هر قسم قضا و بقیاس
 که پیدا کند نصیب او از اسما و صفات است نه از ذات قلای و تقدس هر چند اسما و صفات
 را از ذات قلای انفکاک نیست اما نصیب از ذات دیگر است و نصیب از صفات دیگر
 اگر چه من عدم انفکاک صفات از ذات جمعی را در توهم اندازد و نصیب صفات را این
 ذات و مانند لیکن هر کدام را علامات و امارات دیگر است و علوم و معارف دیگر که برابر با
 وصول این دولت عظمی مخفی نیست لیکن پوشیده همانند که تجلی ذاتی مخصوص باین بزرگ
 نیست سوا که فیروزان نیز تجلی ذات شود اما نصیب از نفس ذات قلای نشود چه تجلی خود سے

ظلمت می طلبد که ظهور در مرتبه ثانیست و فیضان نفس ذات که گفته شد شایسته ظلمت را بر تابد و از
 نفس تجلی ظهور هم و پوش گرد و ظهور ذات که بصفتی از صفات کائن گرد و آنهم ظهور ذات
 است در مرتبه ثانی اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتباری از اعتبارات ذات است تعالی
 و تقدس چه ذات غرضه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزله از جمیع پس تجلی اعتباری اعتبارات
 تجلی ذات نبود سوال شیخ محی الدین بن العربی و تاجان او قدس الله تعالی اسرارهم تعین اول
 تجلی ذات گفته اند و آن ظهور ذات است به تعین علم حلی که اعتباری از اعتبارات ذات است
 اگر چه جامعیت دارد جواب آنچه مقتدا این در ویش است آنست که آن ظهور علم حلی که تعبیر
 از ان شعبین اول کرده اند هم تجلی ذات نیست که با خود شیون از شیونات ذات است تجلی
 ذات جامع جمیع شیون و اعتبارات است بلکه فوق جمیع شیون و اعتبارات اعتبار علم آنجا
 در رنگ سائر اعتبارات ذات است که دست وصول شان از دامن فنا و آن مرتبه مقدمه
 کوتاه است اگر گویند ظهور در مرتبه ثانی مقصود و بعلم است چه در خارج نفس ذات است تعالی پس
 ظهور آن در مرتبه ثانی در خانه علم خواهد بود چه ظهور در علم است یا خارج شوق ثالث پسین گشته
 است تا آنجا ظهور اثبات نموده آید گویم قادی که نشان علم که اعتباری است از اعتبارات ذات
 ظهور فرموده است توانا است که بر شیخی ظهور نماید که اعتبار ظهور علم بعض آن ظهور جامع بود بلکه چه
 ظهور نماید که اعتبار علم و سائر اعتبارات را آنجا گنجایش نباشد آن مرتبه ظهور جامع ما و اس
 مرتبه خارج در مرتبه علم بود که ظل خارج بود و بعلم کار نداشته باشد و تجلی ذات را مقدمه تعین علم
 ساختن دریا را بگونه در آوردن است بلکه آب را در سراب جستن شاعری گوید که در
 صحن کاچی قلعه جویه + اصناع العرفی طلب المحال + آری اعتبار علم جامع ترین سائر اعتبارات
 ذات است آن قدر شمول کمالات ذات که در وی است در هیچ اعتباری نیست اگر بسبیل تجر ظهور
 علم را ظهور ذات گویند و بران اطلاق تجلی ذات نمایند گنجایش داد اگر چه از اطلاعات ایشان
 بعید است و از مذاق شان مستبعد که الا شیخی علی الناطر فی کلامهم سوال شیخ محی الدین
 بن العربی قدس سره رویت اخروی را بصورت لطیفه جامه مثالیه مقرر ساخته است مقتصد
 درین مسئله چیست جواب رویت صورت جامه مذکوره رویت حق نیست بل و علا

رویت منظر است از مظاهر کمالات او سبحانه که در عالم مثال حصولی پیدا کرده است و بر او الهی
 بنیر کیفیت و او را در آن ضرب بن مثال و رویت حق سبحانه و رویت صورتی قرار داد و آنرا بحقیقت
 نفس رویت حق کردن است جل و علا و ایضا صورتی که در عالم مثال حاصل گردید هر چند جامع باشد
 با اندازه عالم مثال نخواهد بود و عالم مثال هر چند وسعت دارد یکی از عوالم مخلوقه است و است
 تعالی الجامعیت صورتی که در وی بود چه گنجایش دارد که جمیع کمالات و جوییه را جامع باشد و
 ضبط نماید تا مراتب آن مرتبه مقدسه گردد و رویت او برویت آن شود تعالی هر گاه بسفت علم که از
 صفات و جوییه است و جامع ترین صفات فائیه گنجایش ندارد که جامع جمیع صفات و اعتبارات فائیه
 چنانچه تحقیق آن بالا گذشت عالم مثال که ممکن و مخلوق است چه بود که صورتی در آن جامع جمیع
 کمالات و جوییه باشد و اگر فرضاً و تقدیراً آنرا جامع گویم ظل از ظلال آن مرتبه مقدسه خواهد بود
 و رویت ظل فی الحقیقت رویت اصل نخواهد بود و غیر صادق علیه و علی آن صلوات و السلام
 رویت اخروی را برویت قمریله البهیمه فرموده و هیچ خافیه نگذاشته و رویت ظل در رنگ
 قرص و طشت آب که از باب فطرت علیاً آنرا پسندند این قدر در ورک می در آید که ظهور آن
 مرتبه مقدسه در بیرون خانه علم تواند که حاصل گردد و از ظل مرتبه خارج ثبوت پیدا کند که ما و آن
 جامع را در خانه علم ظلی بود که تعبیر از آن یقین اول مینماید و آن ظل جامع را در عالم مثال ظل دیگر
 بود جامع که مرتبه ظل جامع علی نماید و این ظل جامع شال که بصورت لطیفه در عالم مثال ظاهر
 گردد و بصورت انسانی کائن باشد که جامع ترین مخلوقات است ان الله خلق آدم علی
 صورته تواند بود که باین اعتبار آمده باشد اما رویت حق آنست جل و علا که ما و آن مخلوقات
 و صور بود و از عالم فی کیفیت و همچون باشد ایمان برویت اخروی باید آورد و بهیچ کیفیت
 و چون نباید پرداخت خلق و وجود آخرت را بخلق و وجود دنیا بهیچ نسبت نیست تا احکام
 یکی را بر دیگری قیاس نموده آید چشم آنجا دیگر است و فهم او را که آنجا دیگر آزاد و ابدی است و
 این را زوال و فنا و آنرا سر اسر تظافت و لطافت است و این را خست و کثافت و شیخ
 قدس سره حق را جل و علا در بیرون خانه علم ظهوری اثبات نمی نماید و در ما و آن مجال و مظاهر شد
 مشاهده و رویت تجویز نمیکند آن ایشانند و من عینیم و یارب چه توان کرد و درین عرصه

شیخ است قدس سره که گاهی بادی جنگست و گاهی صلح اوست که سخن معرفت و عرفان را بنیاد و
 نهاده است و شرح و بسط داده و اوست که از توحید و اتحاد و تفصیل سخن گفته است و نشان
 تعدد و تکثر را بیان فرموده است و اوست که وجود را با کل بحث داده است جل و علاء عالم را
 موجود و متخیل ساخته و اوست که تنزلات موجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را
 جدا کرده اوست که عالم را عین حق دانسته است جلشانه و همه اوست گفته و با وجود آن
 مرتبه تنزیه حق سبحانه و را عالم یافته است و از دید و دانش او را سبحانه منزله و مبراد است
 مشائخی که از شیخ متقدم اند درین باب اگر سخن گفته اند با اشارات و بارموز گفته اند و بشرح
 و تفصیل آن نیز داخسته و آنانی که ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثرشان تعلیمه شیخ اختیار
 کرده اند بطریق اصطلاح او سخن رانده و سپس ماندگان نیز از برکات آن بزرگاستفاده نموده ایم
 و از علوم و معارف او خط و افر گرفته خواجه الله سبحانه غنا خیر الجزاء غایت ما فی الباب چون حکم
 بشریت مظان خطا و محال صواب با یکدیگر مختلط است و انسان در احکام گاهی محط و گاهی
 مصیبت است لاجرم موافقت احکام سواد اعظم اهل حق را مصداق صواب باید ساخت
 و مخالفت آنرا دلیل خطا باید دانست قائل هر که بود و مقول هر چه باشد مخبر صادق فرموده است
 علیه و علی آله الصلوٰات و السلام علیکم السلام و نیز مقرر است که تکمیل صناعیت
 بتلاقی احکام است و اختلافات انظار سیبویه را هر چند توان گفت که بانه احکام علم نحو است
 اما نحوی که بتلاقی افکار متاخران و اختلافات انظارشان کمال منقح پیدا کرده است چیزی دیگر
 است و زیب و زینت دیگر یافته توان گفت که نوع دیگر گشته است و احکام علمیه یافته
 ربنا آتئنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشد اکتوب هشتم و دم نیز بحضرت
 محمد دوم زاده محمد معصوم سلمه الله سبحانه در استناد اشیا بذات موهوب عارف الحمد لمدالته
 هدانا لهذا ما کنا لننتهی یولانا هدانا الله بقدر جارت رسل ربنا بالحق علیهم الصلوٰة
 و التسلیمات هر ظله را باصل خود شاہرازی است و هیچ خارجی و خکی در میان شان
 حائل نیست اگر خار و خشک است اقبال او بخود است و اعراض او از اصل و ظل پیش از
 امانت و از اصل نیست چه هر چه او دار و از حسن و کمال وجود و توابع وجود مستفاد از اصل است

عدم است که بے توسط اصل مگر نصیب او شده باشد و آن لاشی محض است و مجرد اعتبار این
 ظل از کمال نادانے اصل خود را فراموش ساخته امانات او را از خود انکار نموده و خیال
 در امانت نموده با وجود قبیح ذلّی که از راه عدم دارد و خود را حسین کامل دانسته لیکن
 با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل او را محبت و میل طبعی باصل خود کائن است و اند
 یانداند بلکه محبتی که بخود دارد همان محبت فی الحقیقت باصل متعلق است زیرا که حسن و
 کمال که متعلق محبت است از اصل است نه از وی که غیر از عدم و قبیح از خود چیزی دیگر ندارد که
 محبت بآن تعلق گیرد و کما حق غیره و چون بکرم خداوندی جل سلطان این مرض خود بینی از
 زائل گردد و از جبل مرکب که داشت باز آید و امانت را از اهل امانت داند و بجای
 اقبالیکه بخود داشت اعراض از خود پیدا کند و اعراض که از اصل داشت باقبالی آن
 مبدل شود این زمان رشته سعادت بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد غایت
 مافی الباب چون عالم ظلال اسما و صفات واجب است تعالی اصول آنیم اسما و صفات خواهر
 و این ظلال اعراض اند که قیام آنها باصول خود است که اسما و صفات باشند و جوهری در میان
 اینها نیست که بوی قائم یونند نظام از مغزله بکلم ان الکذب قد یصدق برین سرگاه شده
 گفته است که عالم تباهه اعراض است و جوهری در میان اینها نیست که بوی قائم باشند اما
 خطا کرده است که قیام این اعراض را با نفسها گفته است و از اصول اینها غافل مانده که
 بآن قیام دارند و از صوفیه شیخ محی الدین بن العربی قدس سره عالم را اعراض مجتبه نه
 فرموده است و قیام آنها بذات حق داشته جل و علانه با اسما و صفات که اصول آنهاست
 لیا لیت شری ماسنی القیام بالذات المجردة عن جمیع الوجوه و الاعتبارات و لاسنی للقیام
 ثم الاختصاص بالذات و لاعتبرت ثم فلا قیام و الیف ان القیام من جملة الوجوه و الاعتبارات
 القنیة فلا ماسنی لایات فیه تلك المرتبة المقدسة و چون افراد عالم ظلال اسما و صفات باشند
 ناچار وصول شان باصول شان خواهد بود که اسما و صفات باشند و اگر باصول اصول
 هم برسند منتی بذات مجرد مقدس خواهد بود و از آنجا پیش نخواهد گذشت و احالت مایلیم
 آنجا گنجایش نیست که عطار ذاتی است آنجا از همه چه اسم بود و چه صفت و چه شان و چه

اعتبار پس عالم را از مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی جز حرمان نصیب نبود و وصل اتصال را
 گنجایش نباشد لیکن عادت الله جاری گشته است که از کمال رحمت رافت خود بجه از
 قرون متطاوله و از سنه متباعده صاحب دولتی را بعد از فنا اتم بقای لکل می بخشد و انمودی
 از ذات قدس و اعطا سیفر باینکه قیام او چنانچه اول باصل خود بوده که اسما و صفات باشند
 الحال قائم باین نمودن باشد و مجموع آن اعراض سابقه که داشت و این ذات موهوب
 حقیقت او بود و کمال انسانی او با انجام رسد و نعمت در حق او تمام گرد و سخن میگویم نیک استماع
 نهای که قیام عارف مخصوص بآن ذات موهوب نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند
 چنانچه اول قیام با اسما و صفات داشتند الحال قیام آنها با ذات موهوب مربوط ساخته اند
 و بآن یکذات همه را قائم گردانیده مع خاص کند بنده مسکنت عام را به سر خلافت انسان که در
 کریمه الی جاعل فی الارض خلیفه آمده است اینجا تحقق میگردد و حقیقت خیران الله خلق آدم
 علی صورته درین مقام واضح میشود و آنکه گفتیم که انمودی از ذات اقدس و اعطا سیفر باینکه
 از تنگ میدان عبارت است و الا انمودی را اینجا گنجایش است و کدام چیز است که بصورت او
 بر آید و صورت را اینجا چه مجال است باید دانست که این قسم بزرگ در یک عمر متقدم نمیشود
 هرگاه بعد از قرون متطاوله پیدا شود و بعد از آن در یک عصر چه صورت دارد اگر تخیل است
 ظهور این قسم دولت نموده آید مگر اقل آنرا یاد و رکنه ربنا آتسان لدنک رحمة و هی لانی
 امر ناز شده آید دانست عارفی را که بقای ذات مشرق سازند آن ذات موهوب بیچون
 خواهد داشت و در ارجح وجه و اعتبارات خواهد بود چه هر چه چون است مقید بوجه و اعتبار
 است تا بیچون نشود از وجه و اعتبار نرزد ذاتی را که نصیب از بیچون دارد شاه راه است
 بذات بیچون حقیقه جلشانه چنانچه وجه و اعتبار ظل را را بی است بوجه و اعتبار که اصل است
 ذات مجرد ظل را که عطا فرموده اند نیز شاه راه است بذات مجرد بیچونی و این ذات موهوب که
 عارف است چه کند آنست که درای جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماکر که جمیع اعتبارات
 و سایر افراد عالم را که نیست که تمامی وجودشان وجه و اعتبار است ذاتی نیست ماکر اعتبار
 که آنرا گفته شود پس چون در ایشان که نباشد از کمال اصل چه نصیبشان بود که است

که یکباره راه دارد و وجه را یکینه چه مناسب است که گویا محامدی گفته افتاده است و وجه را از کینه انحراف
 است یکینه چگونه رسد هر چند دور تر رود و دور تر افتد ترسم نرسی یکینه ای اعزالی یکین که
 تو میروی تبرکستان است به اطلاق محاذات کینه بر کینه از تنگی مجال عبارت است محاذات
 در آن محفرت چه صورت دارد لیکن آن معنی همچون در صورت مثالی چون بصورت محاذات
 مثل میگردد اطلاق محاذات بر سبیل تجوز نموده می آید بر بنا لا تواخذنا ان نشینا و اخطانا نشینو
 بشنود چون افراد عالم را که اعراض محتمله اند قیامی بذات موهوب عارف پیدایش چنانچه گشت
 نسبت نیز اینان را بتوسط آن ذات عارف بذات اقدس جلشانه پیوید اگشت و نصیب
 احاد و ارازمین راه از ان مرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذات اینها همان ذات عارف
 است گویا بتوسط ذات خود ارتباطی چون بذات همچون پیدا کرده اند مع ذلک انتساب ایشان
 بذات اقدس بتوسط عارف است که آن ذات فی الحقیقت ذات عارف است سخنه غریب
 بشنود هر کس را که بذات خود انتساب بذات اقدس است جلشانه و وصول است همچون بآن
 مرتبه مقدسه آن کس در اخذ فیوض و برکات از ان مرتبه مقدسه امالت و استقلال
 دارد و توسط در میان نیست و سائل در داد و آن مرتبه منزه است هر کس را از واسطه

انتخابه راسته او خود نصیب است بطریق امالت و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
 والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و یکم خواجه جمال الدین حسین در حل معالیه
 و تعبیه واقع او بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات معلوم فرزند می اعز می بیناید که صحیفه
 شریفه که ارسال داشته بودند چون مقصود عافیت و جمیع تصویر می و معنوی بود و فرمت بخشید
 و آنچه که و داده بودند نوشته بودند و تعبیر آنرا خواسته اند اندر راج یافته بود که در پی وضو
 ساختن بود که یکبار بیوش گشته افتاد گویا جان از بدن برآمد و چون باز با فاقه آمد نور می
 بمثال آفتاب درخشید که از غایت لطافت بیوش ساخته بود و چنانچه تخفیف محبوبی را بیند
 و در بر تو جمال وی محو گردد و ناله و نشانه از وی نماند کشف فرزند می باد که انسان
 مرکب از لطائف جمعه مشهوره است و هر لطیفه را کار و بار دیگر است و احوال مواجید
 دیگر تا این زمان احوال افروزی فرزند می شقوق بطیفه مطلب داشته و بتلویات قلب

تسلون بوده الحال این اردوئی که بشیو ساخته بود بر بطیفه روح تو فرو آمده است و روح را در بصرت
 خود را آورده ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة ابدا اولئك چون منشا و انش
 و شعور که روح بوده است مخلوق را روی گشت بهیوشی نقد وقت آمد این وقت کار و یار شما
 بطیفه روحی متعلق است و حلقه امروزیه پاره امداد و اعانت در تکمیل این نسبت بوجود آمده است
 و ظهور اثر آن مشهود شده معلوم شد که دست پیاده است و در عدد و سیرت است حضرت
 حق سبحانه تعالی با انجام رساناد و واقعه دوم که نوشته بودند و تلافی پیروین نبات النعش را
 در منزل خود یافته تعبیر آن مناسب تعبیر واقعه اولی است که جمیع نسبت قلبی و نسبت روحی
 بتلافی این دو قسم کوکب نموده اند در پیروین چون انتظام کوکب است بقلب مناسب
 است و نبات النعش چون انتشار در روح مناسب واقعه دوم اگر بعد از واقعه اولی
 ظاهر گشت است درست است و جمیع حصول و نسبت نموده و اگر بیش است هم درست است
 چه بسا است که نسبت حاصل گردد و ظاهر نشود حصول آنرا نموده اند و بعد از آن بواقعه دیگر
 ظاهر ساخته اند و الله سبحانه اعلم بالصواب پس انک لا علم لنا الا ما علمتنا و السلام مکتوب
 در شان و دوم بحضرت مخدوم زاد ما فواجه محمد سعید و فواجه محمد معصوم مدظلهما در اظهار الامور
 با بعضی اشارات محمد بن سلام علی عبادہ الذین اصطفی فرزندان گرامی بحسبیت صوری و محو
 متعقبات باشند درین سفر طریقت با پیچ الهی برابر مفارقت آن دو فرزند عزیزه نمی ماند و کم است
 که از یادشان فارغ باشد هر چند وصول تو لیم از منم حقیقی جلشانه بنشیند ترک احدی دور افتاده
 زیاده تر صلوات جدید روز بروز رسیده می آید و بیافس میرسد اما یکدیگر کند نسبت آن
 که خط بگیرد کدام فواجه محمد با ششم ختم است که ذوق نعم سخن دارد و فی الجمله متلذذ میگردد و لیکن برین
 سفر اجمیر از شدت محنت مخلصان صحیح الخدر گشته است چندی فکر می یافت کنند حینا الله
 و نعم الوکیل و رفقا هم کم اند از ذوق هم کم المیلش بکامر عبیده دیگر از مفارقت شما در آزار بود
 شب بصد و نماز متجدد می بیند که شما هر دو برادر بایکے ازین یاران پیش وکیل بادشاهی رفته اید
 و نوکیرا و شاه گردید و تجویز نوکری را بان وکیل تفویض نموده اند که هر کرا قابل و اندوگر گردید و هر کرا
 تجویز میکنند بر ورتی چهره او مینویسند و نوکیر اند ازین هر سه شاخه هر دوی شار نوشته است

و تجویز نوکری نموده و آن یار سوم را چهره نوشته و نوکر گرفته سن از شما میسرسم آن ثالث را چرا
 چهره نوشت شاگفتید که در وقت چهره نوشتن روی خود را نزدیک روی او آورد و نیک
 ملاحظه نمود گفت سیاهی دارد و یا نزدیک یا بین لفظ خیرے گفته و ننوشتند سبب آنکه خاطر
 از جانب هر دوی شما جمع گشت که قبول کردند اما از آن یا ثالث خاطر در آنرا ماند که تجویز
 کاش بنوکری نوکران پادشاه قبولش فرمایند العاقبه یا خیر مکتوب هشتم و سوم
 بحضرات محمد و مراد و امای کبار صلوات الله تعالی و بر بركات عسکر که یومین در آن با اختیار است فرزندان
 اگر ای بحبیت باشند مردم همه وقت محنت های ما را در نظر میدارند و مخلصه ازین مضیق میطلبند
 میدانند که در نامرادی و بی اختیاری و ناکامی چه بلا حسن و جمال است و که ام نعمت برابر آن
 که این کس را بی اختیار از اختیار او بر آرند و با اختیار خود او را از زندگانی دهند و امور اختیار بی قرار
 نیز تالیع آن بی اختیاری او ساخته اند از آنکه اختیار او آرند و کمالیست بین یدی القائل در ایام
 حبس گاهی که مطالعه ناکامی و بی اختیاری خود نمودم عجب حظ سیگرفتم و طریقه ذوق میافتم
 بله ارباب فراغت ذوق ارباب بلا را چهره دریا بند و از جمال بلا بی او چه درک نمایند
 طفلان را حفظ نمرد شیرینی است و آنکه از تلخی خط فراموش است شیرینی را بجوی نیخورد
 مرغ آتشخواره که لذت شناسد و اندر آه و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب هشتم و
 و چهارم بحافظ عبدالغفور در آداب انیطر رقیه علیه الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 طالب این راه را باید که بعد صحیح عقاید بموجب آرای صائمه اهل حق شکر الله سیم و بعد از علم
 با حکام فقهیه ضروری و بی از عمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را موقوف کرانی جلستان گردان
 بشرط آنکه آن ذکر را از شیخ کامل مکمل اخذ کرده باشد زیرا که از ناقص کامل بیاید و اوقات خود
 را بیکر نهیج مهور دارد که بغیر از ادای فرائض منسن بود که هیچ چیز نبرد و لذتی که تلاوت قرآن
 و عبادات نافله را نیز موقوف دارد و با وضو و بی وضو ذکر گوید و ایستاده و نشسته و ایستاده
 بهمین کار مشغول باشد و در آمد و رفت و در غروب و خفت از ذکر خالی نباشد و ذکر گوید و ذکر تا ترا
 جان است بیایکی دل نه ذکر نیز آن است و چندان بدوام ذکر پدید آید که غیره ذکر را نصاحت سینہ او
 رخت بر بندد و از ماسوا کند کور نام و نشانی در باطن او ماند تا آنکه سوا بطریق خطره هم در دل او

خطو نکند و اگر تکلیف اضطرار غیر نماید میسر نشود بواسطه نیایی که از غیر مذکور دل حاصل گشته ایشان
 نیان که دل را از جمیع تاسو که مطلوب حاصل گشته است مقدم حصول مطلوب است و تمیز
 وصول است از حصول مطلوب وصول حقیقی بقصود زیاد چه نویسد که در او را است
 کیف الوصول الی سعاد و در دنیا تطلی الجبال و در دهن حیوت و چون بر او غریز این سبق را
 بعنایت الله سبحانه بانجام رساند طلب سبق دیگر نماید و الله سبحانه الموفق والسلام علی
 من اتبع الهدی مکتوب هشتم و در حجم بحرف مخموم خواجه محمد معصوم در وعظ حفظ اوقات
 احوال و اوضاع انچه دوستوجب حمد شت استسؤل من الله سلامتکم و استقامتکم بستم الله
 سبحانه اگر جمیر رسیده شد و ازین عقبات شد اند راه کرنا سے مفراط بخانه میسر گشت ایشان
 خواهد نوشت و خواهد طلبید انشاء الله تعالی جمعیت باشند و همت خود را تمامی معروف
 مرضی مولی اجلشان سازند با و در فراغت افتند و حفظ نفس نمایند و بایل و عیال است
 نام پیدا کنند و فتوری در کارخانه هم نمایند و حرام و ندامت وقت نخواهد بود و سود
 نخواهد داشت این صحبت و این دولت را اغتنم و انند و با هم امور گذرانند نیز شرط است
 معارف جدید که نوشته شده است همه سبق بعد سبق شناسست سر سری نکرانند و بجهت
 در مطالعہ آن کوشند شاید در یکجه از کمونات آن منکشف گردد و سرمایه سعادت شود
 و رساله شایسته ی یافته ام که در مکتوبی نوشته خواجه محمد با ششم گشته میرده ام که بشمار رسانند
 که یکم خود حق سبحانه و تعالی شمار اخلاص نگیرد و قبول فرایده اما ترسان و لرزان باشند و
 بلب و لب نکرانند بعد صحبت مبادا تاثیر سے نماند و بحضرت حق سبحانه ملحق و مستفیع باشند و
 بقدر ضرورت بایل حقوق احتلاط نمایند و خاطر داری کنند و با جماعه ستورات بوعظ و نصیحت نندگام
 نمایند و امر معروف و نهی منکر در حق ایشان در بیج نکنند و جمیع الهیانه را بنماز و صلح و ایاتان احکام
 شرعی تعین نمایند فانکم سؤلون عن عتیکم حق سبحانه و تعالی شمار اعلم داده است عمل بروفی آن نیز
 که است فرمایند و بران استقامت و در این مکتوب هشتم و در ششم بدرویش حبیب خادم در کثرت
 ظهور خوارق و قلت آن از تحباب فضول مباحات باعث قلت ظهور خوارق است علی الخصوص
 که کثرت مباشرت فضول بعد شنبه رسانند و از انجا عیاد باشند سبحانه بخواسے محرم آرد

کلمات که در خوارق کجای هر چند عارّه مباشرت سباع تنگ تر گرفته شود و بقدر ضرورت گفتا نموده آید گنجایش
 کشف و کلمات بیشتر شود و راه ظهور خوارق کشاده تر باشد ظهور خوارق شرط نبوت است نه شرط ولایت
 چنانچه نبوت واجب است نه اظهار ولایت بلکه تروا خفا و نیمه به اولی است زیرا که آنجا دعوت خلق
 است و اینجا قرب حق جلشانه و معلوم است که دعوت را اظهار لازم است و قرب را استتار مناسب
 کثرت ظهور خوارق از ولی دلالت بر افضلیت او بر دیگران که آنقدر خوارق از ایشان ظهور نیامده
 است ندارد بلکه رواست که ولی باشد که اصلا خوارقی از وی ظهور نیاید افضلی باشد از اولیای که
 اظهار خوارق نموده اند چنانچه شیخ الشیوخ تحقیق اینمییغ و در کتاب عوارف فرموده است هرگاه در
 انبیا علیهم الصلوٰه والسلام ظهور قلت و کثرت خوارق که شرط نبوت است موجب فاضلیت و منفصلیت
 نباشد و ولایت که شرط نبوت است موجب تفاضل جریا باشد انکام که مقصود اصلی از ریاضات و
 مجاهدات انبیا علیهم الصلوٰه والسلام است و تنگ گرفتن ایشان مباشرت مباحات را بر نفوس
 خویش تحصیل ظهور خوارق یوده است که برایشان ان واجب و شرط نبوت شان بوده نه وصول به درجات
 قرب الهی جل سلطان چه انبیا علیهم الصلوٰه والسلام است و التیاج محبتی اند که لقلب جذب محبت کشان کشان
 ایشان را می برند ولی مشقت شان بدرجات قرب الهی جلشانه میرساند انابت و ارادت
 است که ریاضات و مجاهدات از برای وصول بدرجات قرب جل سلطان آنجا و کار است که راه
 در بیان است و اعتبار راه مراد آن مریدان بشیقت و محنت بیابای خود میروند و مراد از این از توهم
 دلی محنت شان با درجات قرب میرساند باید دانست که ریاضات و مجاهدات شرط راه دلی است
 و ارادت است و در راه اعتبار مجاهدات شرط نبوت است مع ذلک نافع و سودمند است مثلاً شخصی را
 که کشان کشان میزند او بآن کشش سبی و مشقت خود را نیز در بر فلن دیگر دارد و زودتر
 رود و از آنکه سستی خود را کار نفرماید هر چند رواست که گاهی کشش تنها که اقوی بود و کار بیشتر کند
 از آنکه کشش مرکب نکند پس سستی و تردد و مشقت در راه اعتبار شرط کمال و وصول هم
 نبود چنانچه شرط نفس و حصول نیست آری احتمال نفع و اردو فی بعض المحال و فوائد و منافع
 ریاضات و مجاهدات که عبارت از اقتصار بر ضروریات مباح است از باب اعتبار نیز بغیر
 اینمییغ که مذکور شد بسیار است مثل دوام جهاد اکبر و طهارت و نظافت باطن از

باین سلسله نیست آن از دایره نفس نبرآمده است و این ماورای نفس و آفاق است
 و آن تشبیه است که لباس تخریب پوشیده است و این تخریب است که گردی از تشبیه بوسه برسد
 و آن سرچشمه از شکر جوش زده و این از عین صحو برآمده است ارحم الراحمین در حق من
 اسباب تربیت را غیر از محضات ندانسته است و علت فاعلی در تربیت من غیر از فضل
 خود از شما نکال که کم استقام و غیرت که در حق من وارد تعالی و تقدس تجویز نمی نماید
 که فعل دیگر را در تربیت من مصلحت باشد و یا من بر یکسور من معنی متوجه گردم بر بانی الهی ام
 من مشاء و مقبل فضل و کرم نامشایی او تعالی غ با کریان کار را به شرافت به الحمد لله
 ذی الجلال الاکرام و المنة و الصلوة علی سوله و التحية و کلا و الخمرة
 مکتوب هشتم و ششم بحضرت محمد زاده عالی مرتبه خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی در سارا
 غلت غلیل اثبات تعین وجودی حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را که بدولت غلت
 خود که بالا صلات مخصوص بحضرت ابراهیم است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام مشرف سازد
 و بولایت ابراهیمی سوار گردد و اندر او را ائین ندیم خود سیف یار نیست ائین الفت که از لوازم
 غلت است در میان می آرد و چون نسبت غلت که از لوازم آن نفس دلف است در میان آید
 قبح و کراهت اخلاق و اوصاف غلیل از نظر قبح گشت چنانچه اگر در نظر باشد باعث فقرت و
 بی الفتی خواهد بود که نشانی مقام غلت است که سر سر دلف است سوال از قطع قبح اوصاف
 غلیل از نظر در مجاز است زیرا که دوست که درین موطن نسبت غلت غالب آید و قبح
 اوصاف غلیل است و سوار او اما در مرتبه حقیقت که آنجا عالم غم و کما یوست قبح را غیر قبح
 دانستن و مغلوب نسبت غلت شدن جایز نیست جواب در هر قبح و چه از وجه
 حسن کائنات است پس توان که قبح را نظر بان و چون حسن دانند و حکم بحسن آدمی فرماید باید دانست
 که هر چند در آن قبح حسن مطلق مدافعه است اما چون وجه حسن را ملحوظ و منظور مولی اصل شانه
 گشته است ناچار حکم آنکه حُرِّبَ اللَّهُ هُجْرًا عَالِيًا رِسَاءً وَجْهٍ وَجْهٍ آن غالب آمده است
 و هر را بزرگ خود ساخته و شمس گردیده و تَأْتِيكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
 چه ان سر شد ان الله تعالی سواد القهار که نسبت در میان غلت و محبت عموم و خصوص است

خلقت عام است و محبت نزد کامل او چنانچه از آنس در لغت محبت است که باعث گرفتاری میگردد
 و مقیداری و بی آرامی آورد خلقت سرسر آنست و اگر است محبت است که نشانه گرفتاری
 پیدا کرده از افراد دیگر خلقت تمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنری که محبت درین
 است بسیار پیدا کرده است از سایر افراد خلقت و در حقیقت است و نفس خلقت همه عیش و شرب
 و فرح و فرح و خوشی در آنست است از اینجا تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی خلیل خود را
 علی نبینا و علی الصلوة و السلام در دنیا که دار محبت است احب عمل کرد است فرموده و هر چه در
 آخر است قال الله تعالی فی تحقیقه و انیت بما اخرجک فی الدنیا و الاخره
 لیکن الصالحین و چون محبت نشاء در دو وزن آمد پس در هر فرد که محبت غالب باشد
 در دو وزن بیشتر بود از اینجا گفته باشند که رسول الله صلی الله علیه و سلم متوصل
 الحضرات و او فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام ما از وی نبی مثل ما او است احب
 نزد کامل از افراد انسانی و حصول محبت او بوده علیه و علی آله الصلوة و السلام و هر چند او
 محبوب بوده است علیه و علی آله الصلوة و السلام اما چون نسبت محبت در میان آمد
 محبوب نیز در زنگ محب و اگر گرفتار آمد حدیث قدسی است لا طلال شوق
 الا بوارسالی قاعی و انا الیهما اشد شوقا اینها سوال است شوق که شوق در
 مفقود باشد و چون از آنحضرت جل و علا بیج چنین مفقود نیست شوق چه بود و شد
 شوق چه باشد جواب گویم که مقتضای کمال محبت رفع انغیبت است و اتحاد محب
 محبوب و چون که انغیبت مفقود است شوق موجود است و چون تناسل اتحاد و بلاصالت در محبت
 کائن است چه محبت شاید که محب و وصل محبوب هم قناعت کند با چار باشد شوق در جانب محب
 بود و متوصل محزن صفت محیب باشد اگر گوئید حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قیادت و هر چه
 نخواهد او را هر چه است پس بیج چیز در حق او تعالی مفقود نباشد تا شوق متحقق گردد جواب
 تناسل او دیگر است و ارا داشت آن او دیگر بر او او تعالی از اراده او سبب بخلاف نمکند اما متما بود
 و اراده حصول آن نبود و وجود آنرا نخواهد ع در عشق چنین بود انجیبا باشد و گاه هست که
 در عشق محب و در مطلوب باشد و وصل بیج ملحوظ نبود بلکه وصل را نخواهد و از اتصال محبوب

باشند این نزدیو آنکلیه عشق است بلکه از هر بای عشق که یدق که یدسا بر سر اصل عشق بودیم
 و گوئیم که خلقت بس مقام عالی است و کثیر الکبریت است و در عالم میانه هر کسی را که باو یکس است
 و از لغت و سکونت و آرام است همه از ظلال مقام خلقت است و اینچنین بر سبب و لذت و آرا
 از صوره حسن و ظاهر جمیل کامل است از مقام خلقت است و محبت و یکست که نشاء دیگر دارد
 و اگر خلقت و انس را گفته آن در میان نبود و هیچ سبب که بود نیاید و هیچ جز او
 با حبه و دیگر علی الخصوص که نسبت تضاد داشته باشد منضم نشود بلکه هیچ وجودی یا با پیشی
 نکرده بلکه هیچ عالمی در تحت ایجاد و جب تالی داخل نیاید چنانچه است که سلسله
 ایجاد و از حرکت آورد و هست و باعث وجود آشفته شده ان اشرف مخلوقات الخلق
 همه پیش قدسی است و حسب فرد کامل خلقت است چنانچه گذشت پس اگر خلقت بهر وجهی
 موجود و دیگر و هیچکس باو دیگری جمع نشود و گفت دیگر وجود عالم و نظام او هر دو جزو نام
 خلقت است اگر خلقت نباشد نظام نیز در رنگ وجود و حقوق در دو پس خلقت اصل ایجاد آید
 هم در جانب وجود و هم در جانب وجود و خلقت است که ممکن است بقبول وجود مانوس ساخته
 است و در تدا ایجاد آورده بلکه عدم هم در خلقتخانه خود بدولت خلقت آرام یافته است و اینرسی
 خود ساخته بلکه بقیض خود نیز گفت و آنس گرفته مرآت کمالات او شد و است در اصل وجود
 کمالات آمده پس خلقت از جمیع اشیا بار کبر آمد و برکات او شامل موجود و معدوم گشت چون
 معارف و دقیقه مقام خلقت و انبستی و عدم برکات آنرا معلوم ساختی و نیز دانستی که مقام خلقت
 بالا اصالت مخصوص حضرت ابراهیم است علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام و ولایت این
 ولایت ابراهیمی است پس بدانکه اکنون برین تفسیر بتوسل برکات دین سعادت ظاهر است
 آنکه تفسیر اول تفسیر حضرت ذات است تعالی و تقدس حضرت وجود آن تفسیر اول وجود
 رب حضرت خلیل است علی نبیا و علیه و علی جمیع الانبیاء و الصلوٰه و التیمه و اگر چه اسلام از
 امام محمد آریانی جامعک للناس و اما ما وسیع البشریت است او انکشت اجمع علیه
 و ارحم الراحمین علی نبیا و علیه الصلوٰه و التیمه و بعد از وی هر چه که
 بعد از او است باو بر تابت او شد علی نبیا و علیه الصلوٰه و التیمه و التیمات و التیمات و التیمات

این تعین وجودی شدید است اگر تعین علی جمیع است و ضمن اوست و اگر تفصیلی است
هم مندرج در است و اینجا آورده بود که حضرت پیغمبر علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام ابراهیم علیه السلام
بارک و باد میکرد و سایر انبیاء با خود علی جمیع الصلوٰۃ و التسلیمات و اگر سایر انبیاء را به نبوت یا د
میفرمودند هم گنجایش داشت زیرا که تفصیلات این بزرگواران در ضمن تعین بود که تعین علی
جمیع گفته اند مندرج است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و آنچه در صلوٰۃ منطوقه
آمده است کَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ الزَّاهِدِينَ تَوَاضَعُوا لَكَ بِوَاسِطَةِ آيَاتِكَ وَ هُوَ الَّذِي
ذَاتِ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ بِكَ تَوْسُطَ تَعْيِينِ اَوْلِ و وجودی و سبب توسل تمامی کمالات
ولايت ابراهیمی نیست زیرا که قباب اول قرآن مرتبه تقدس را اوست و اوست که
اشیاء دارای غیب انبیا فرموده است و ایلین بطون را به ظهور آورده پس هیچکس از توسط
او چاره نبود خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات امر بتابعیت او فرموده تا بتبعیت
او بولايت او برسد و لذا اینجا بحضرت ذات جل شانه پیغمبر فرماید علیه و علی جمیع الانبیاء و الصلوٰۃ
و التسلیمات سوال ازین بیان لازم آمد که حضرت ابراهیم از حضرت خاتم الرسل افضل باشد
علی جمیع الانبیاء و الصلوٰۃ و السلام و حال آنکه اجماع بر فضیلت خاتم الرسل است علیه و علیهم
الصلوٰۃ و التسلیمات و نسبت لازم می آید که تجلی ذات یا الاصالیت نسبت حضرت خلیل و دیگران را
بتبعیت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر صوفیه است که تجلی ذات بالاصالیت مخصوص خاتم الرسل
ست علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و دیگران را بتبعیت اوست علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام
چون در وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالی و تقدس بر دو قسم است باعتبار نظر
و باعتبار قدم یعنی نظر اصلیت یا ناظر بنفس خود و اصل آن قسم که وصول نظری است بالاصال
نسبت حضرت خلیل است که اقرب تعینات بحضرت ذات تعالی تعین اول است که رب است
چنانچه گذشت و تا بان تعین نزد فطر با و رای آن نفوذ نکند و آن قسم که باعتبار قدم است بالاصال
مخصوص بحضرت حبیب است که محبوب رب العالمین محبوبان اجل برند که خلیلان از ان مجاورند و در
تبعیت شان بر وند خلیل باید که نظر او تا مقام وصول رئیس محبوبان علیه و علی آله الصلوٰۃ
و السلام برسد و در راه کوتاهی نکند با بحاله تجلی ذات بر یکوجه بالاصال است مخصوص بحضرت خلیل

و دیگر آن تابع وی اند علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و بوج و دیگر آن تجلی بالا صالت مخصوص حضرت
 خاتم الرسل است و دیگر آن تابع او نید علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات و چون وجه ثانی
 از وی داخل است در مراتب قرب تا جارتجلی ذات را بیشتر مناسبت بخشید است خاتم الرسل
 علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات بوی پیدا کرد و او صلی الله علیه و سلم از حضرت خلیل
 و از سایر انبیاء علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات و التسلیمات افضل آمد پس فکمل کلی در میان
 انبیاء نصیب این دو بزرگوار آمد هر چند یکی از دیگر است افضل بود علیها و علیهم الصلوة
 و التسلیمات و البرکات و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیمات چون رئیس
 جهان است چنانچه حضرت پیغمبر رئیس محبوبان است علیه و علی امتباده الصلوة و السلام تا حار او را
 علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حکم المزمع من تحت بحضرت ذات تعالی نیست بهست که دیگر
 نیست و نیز در آن حضرت او را قدسگاه است که توسل محبت اوست پس دیگر بر او
 و نجابت نیست اما این فضل راجع بجهت است که توان گفت که عدیل کلی است چه جم غفیر را از
 انبیاء و علیهم الصلوة و التسلیمات درین مقام تابع او نید علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیمات
 مع ذلک فضل کلی جهان است که نصیب خلیل و حبیب آمد علیها و الصلوة و التسلیمات و هر چند هر یک
 یک و وجه تابع دیگر است در وصول نظری حضرت خلیل مهمل است و حضرت حبیب تابع او علیها
 الصلوة و التسلیمات و در وصول قدم حضرت حبیب مهمل است و حضرت خلیل تابع او
 علیها الصلوة و التسلیمات و البرکات و کمالات و فضائل مخصوص حضرت کلیم را علی نبینا و علیه الصلوة
 و السلام آن قدر که باین چنین ظاهر شده بخاطر است که در کاغذ علقه ثبت نماید
 ان شاء الله تعالی باید دانست که انبیاء توسل نبی بحضرت ذات تعالی برین علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات
 آن نبی در میان ذات حضرت تعالی و در میان آن انبیاء حاصل نیست و این را از حضرت دانست
 بالا صالت نصیب است غایت فی الباب وصول بآن در جایشان را بواسطه تعین آن نبی
 علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات بخلاف است نبی که توسل او برسد آن خیر در میان حاصل است
 مگر آنکه فردی از او است را بالا صالت از حضرت ذات تعالی نصیب بود آنجا نیز حصول آن نبی مقصود
 و ثابت است و وجود علیه الصلوة و السلام و قلیل تا هم بی اقلی سوال برین تقدیر فرق در میان

آن فرمود است و سائر انبیاء و اولاد که جسد را در بر دو عضو دست و پست بر وجود جواب نصیبت در
 فروختن با اعتبار تشریع است تا متابعت شریعت نبی نگذرد نصیبت در دنیا با اعتبار نصیبت
 که نبی متبع را وصول بمان در جهاد اولاد با نذر است و دیگر انانیاء و یا لغرض چه مصلوب با دعوت محبوب
 است و دیگر این البطین او فراتر و نصیبت او طلبند اما به طلب یک سفره دانه و در یک مجلس
 علی تفاوت الدرجات استیفاء مکن ذرات و تنفات میفرمایند ایشانند که زکریا برادر ایشان اند و
 اکو شش خورشیدان مگر فردی از افراد ایشانان که مکرر خداوند می جل شاد مخصوص شود
 و مجلس مجلس اکابر گرد و چنانکه گذشت باکر میان کار با دشواریست چو مع ذلک است
 است سبب پیغمبر است هر چند سزاوارتر گردد و مصلوب میاید آنگاه دو کلمه است که در او سبب
 پیغمبر رسید قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْآلِ مُحَمَّدٍ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْآلِ مُحَمَّدٍ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْآلِ مُحَمَّدٍ
 وَأَنْ جَعَلْنَاكُمْ أَغْلَابًا سَوَالِ مراد از متابعت ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر بمان نامور شد نصیبت
 و با وجود استقلال شریعت او امر نصیبت چه باشد علیه و علی جمیع الانبیاء و الصلوة
 و التسلیمات چه اب استقلال شریعت نصیبت چنانکه در دست که حضرت پیغمبر علیه
 و علی آله الصلوة و السلام شریعت را با اصالت اخذ کرده باشد اما بواسطه حصول امری ماموریت
 حضرت تمیل علی نبیاء و علیه الصلوات و السلام که در چه آن امر از خصائص آن متبع است که مامور
 بتابعیت او شده است و حصول آن امر حصول آن متابعت مربوط است مثلاً شخصی ادا
 فرض از فرض تعلیم مع ذلک نیست متابعت نیز کند و گوید این فرض انبی ما ادا کرده است
 ما هم ادا کنیم برین تقدیر میاید است که سواى ثواب اداى فرض ثواب متابعت جدایا به و یا
 نبی مناسبست پیدا کرده از بركات استفاده نیز نماید تفهیمش آنکه مراد از متابعت ملت مشایخ
 تمام ملت است یا بعضی اگر تمام است با وجود نسخ بعضی از احکام متابعت کل چگونه است آید
 و اگر بعضی است هم بجهت نصیبت علی آرا علمای تقصیر نموده اند آنجا رجوع باید کرد که آن باب
 علمای ظاهر است بعلوم صوفیه مناسبست کم دارد سبب انانیت معارفی از من ظاهر میگردد و کار خیر
 آن نزدیک است که اینان بعضی هم از من نصیبت پیدا کنند و محرمان در مقام تنزیل محرمند
 مراد حصول آن معارف چه اختیاریست که در انکار آن چه کار بدارد انانیت که نصیبت اول نصیبت وجود

و آن رب حضرت خلیل است و بعد از یقین او علی بنیا و علیه الصلوات و استسلام درین باره
هرگز کسی در شنیده است که تعین اول وجودی بود و آن رب خلیل الرحمن باشد علی بنیا
و علیه الصلوات و استسلام و مستقیمین این عبارت شمارت نبود و تعین و منزل اگنی اثر
در متاخرین که این قسم سخنان شمارت گشت تعین اول تعین علی قرار یافت و آن رب خاتم الانبیا
مستغرق است علیه الصلوات و استسلامات امر و در که خصلت مقرر از کسی ظاهر شود خیال
باید کرد که بر سر او چایید و چسبان بودن و علام کرد و انکار کند که تفصیل خلیل بر عیب می نسیاید
حبیب راجز و خلیل میاز و علیها الصلوة و السلام دیر که سائر تعینات را مندرج در تعین اول
سید اندر هر چند و بالادفع توهم ایشان نموده است و جواب شافی گفته اما معلوم نیست که بان
اکتفا نمایند و بان شفا مشغول گردند چه توان کرد چسب و عناد و تعصب را علایب نیست مگر
آنکه مقلب القلوب بقدرت کامله خود دلای ایشان بگیرد و اندر محال قبول استماع حق سازد
بزرگی حضرت خلیل علوشان او را از امتیج که حبیب خود نموده است توان در رفت
علیها الصلوات و استسلامات که مقبوع را با تابع چسب است اما محبوبیتی که نصیب خاتم الانبیا
آمد علیه و علیهم الصلوات و استسلامات بر جمیع فضائل و مراتب قرب چسبید و از پیش اقام
ساحت هزار درایت قرب یک نسبت محبوبیت برابر نیست و اندر محب محبوب را از محس
خود عزیز تر بخیر او بد گیران چسب که بوی شاکت طلبند سوال تو در مسائل نوشته کرد
حضرت خلیل هم شان را علم است چنانچه رب حضرت حبیب است علیها الصلوات و استسلامات
اینکه در فرق است که آنجا به تفصیل است و اینجا به اجمال جواب این سدفست پیش از
وصول بحقیقت این ولایت فلت بوده است و چون بحقیقت این ولایت متحقق شد معامله
چنانچه بود ظاهر گشت که اینها آن معرفت متعلق بخل این حقیقت بوده است و الله سبحانه
المنعم الصواب ازین مبارک و افصح گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعین است
اسبق از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفته است تعین را
لا تعین انگاشته است و غیر ذات را ذات نهسته و مناقشه در سیرت محصل ندارد که ادلی
عبارت است سوال این تعین اول وجودی را که تو یافته بان تعین اول علی چسب که دیگران

یافته اند نسبت است و در میان این دو تعین تعیین دیگر هم هست یا نه جواب تعین وجود است
 فوق تعین علی است و فوق تعین علمی که مرتبه حضرت ذات و لا تعین گفته اند همین تعین وجود است
 که عین حضرت ذات یافته اند و وجود را عین ذات دانسته و در میان این دو تعین
 شان هم این است که اقدم جمیع شیوات است بعد از ان شان العلم است اجمالاً و تفصیلاً و تابع
 اوست لیکن این تعین بیاطالی را منظر و نظری را در او و نسبت بصفات ذات تعالی از همه
 بیشتر دارد و استغناء ذاتی در وی بسیار جلوه گر است این قدر مفهوم میگردد که فیوض و
 برکات آن خصوصاً بر روحانیان است غاضب است **كَانَ اللَّهُ يُحْيِيهِ أَكْمَلُ حَقِيقَةِ الْحَالِ سُبْحَانَكَ**
أَكْمَلُ لَبَّ الْإِلَهِ مَا أَكْمَلْتَ مَا أَكْمَلْتَ أَنْتَ الْإِلَهُ الْحَكِيمُ وَتَسْبِيحُ آنچه بالا گفته شده است
 که وصول نظری بالا صلاحت نصیب حضرت تسلیل است و وصول قدسی بالا صلاحت نصیب
 حضرت حبیب علی نبیاً و علیه الصلوٰه و السلام نه بان معنی است که آنجا شود و و شاید هست
 و یا قدم را آنجا کنجایش است آنجا شود و آنجا کنجایش نیست قدم چه باشد بلکه قدسی و وصولی
 مجهول کیفیت اگر در صورت مثالی به نظر ترسم گشت وصول نظری میگویی و اگر بقدم وصول
 قدسی و الا نظر و قدم از آن حضرت جل شانه برزد و ال و طیرن است **وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَيْدِي النَّاسِ**
 مکتوب است تا و و نه هم بقاضی اسماعیل فرموده بادی و در شرح سخن شیخ روزبهان نقل بعضی
 و قائل توحید وجود و فقال الشيخ الولی و و بهمان الیقینی قدسی سره و تعین غلظت
 انحصار فیه دیگر غلط آنست که گویند همه اوست و باین همه جنه نیات متفرقه حادث
 یک ذات خواهند و بر هر یک گیرا گویند که ما خود اویم پس آن کافران احدی را رعبه ای باشد
 و خداوند عالم تعالی و تقدس از جمیع و نفس و قوه محذورات منزّه است و احد است که جز در برابر و در است
 حلول پذیرد و متلون نشود و یدین قول کافرنه خود را دانند و نه خوارا اگر کسی حق بودی که انشاء
 قوس را غلط در روح و این بار ادرجیم است **وَاللَّهُمَّ سُبْحَانَكَ** انشی پوشیده نه مانده
 که عبارت همه اوست هر چند و در قدما و صوفیه تقدس الله تعالی اسرار هم متعارف نبوده است
 و امثال انما الحق و سبحانی و ایس فی جبهتی سیرا و امثال آنها بود و بسیار است که مودعی این
 عبارت در آن عبارات یکی است و آب از سر جوگذاشته است چه یک نیزه و چه بد مثل بوزن

طائفه مراد اور انھیں خطبہ او نمودند و طعنوں و ظلام ساختند و درین سلسلہ در اکثر تحقیقات
شیخ مخفیست و طاعنان او دور از صواب بزرگ و دوفور علم شیخ را از تحقیق این مسئلہ باید دور
نزد وطن او باید کرد و این مسئلہ ہر چند میرود و بتلاحق افکار ستاخران واضح و متعزیز میگردد
و انجسہ ہائے حلول و اتحاد دورتر می افتد بخوکیہ احوال بتلاحق افکار ستاخران بخوبی
واضح و متعزیز گشتہ است ہرگز در زمان سیدیہ و خورشید ان شقیق و وضوح نہشت کہ تکمیل صفت
بتلاحق افکار ست امام اعظم و امام ابی یوسف رضی اللہ تعالیٰ عنہما شش ماہ در مسئلہ خلق
قرآن بایکدیگر مناقشہ داشتند و رد و بدل میکردند بعد از شش ماہ شخص شد کہ کسی کہ قرآن را
مخلوق گوید کا فکر و این طول سناذعت بواسطہ عدم تنقیح این مسئلہ بودہ است درین وقت
و احوال کہ بتلاحق افکار منع شدہ است گویم کہ محل نزاع اگر حرف و کلمات اند کہ دال اند
بر کلام نفسے شک نیست کہ حادثہ اند و مخلوق و اگر مدلولات مراد باشد قدیم و غیر مخلوق
این تنقیح از برکات تلاحق افکار است بر سر اصل سخن رویم و گویم کہ معنی دیگر ہم این عبارت
ہست کہ از حلول و اتحاد بعیدیت یعنی ہمینستند موجوداوست تعالیٰ نہ آنکہ انہماست ہم
و باوجود تعالیٰ این طاغ و ابیہ نگونید از بزرگان چگونه متصور شود چون در غلبہ موجب
اسوائے محبوب از نظر این بزرگواران مستور نمی گردد و غیرہ اور در مشہورشان می باشد
میگویند ہمہ اوست یعنی این ہمہ کہ ثابت می نمود متوہم و تخمیل بودہ است موجوداوست
تعالیٰ برین تقدیر ہم نہ شائبہ جزئیت و اتحاد است و نہ مطلق حلول و تعلق مع ذلک این
امثال این عبارت را نمی پسند و ہر چند ازین مقاصد مبرا است زیرا کہ شاید از قرینہ تقدس
و تترتیب خداوندی نیست جل سلطانہ اینناچہ باشند کہ مظاہر او بوند تعالیٰ ع در کہ آم آئند
در آید او و ایشان مایا راے آن کجاست کہ باعتبار ظهور ہم بروی تعالیٰ محمول گردد اگر منظر اند
ظلمہ از ظلال کمالات آزا منظر اند و آن ظلم کہ آہنا منظرہ او پسند خداوند جل سلطانہ او را چندین
ہزار عظام با ذرات تعالیٰ در میان بودہ باشد ان للہ سبحانہ انہما حجاب حق تعالیٰ و ظلمہ
شنیدہ باشند پس بے حاشیہ منظر ظلمہ از ظلال کمال اور اسبجانہ بروی تعالیٰ محمول و آن
داوست گفتن سوء ادب است و کمال جرأت اما چون در غلبہ مسکرات حال است آن قدر زہوم

نیست و همچنین بر توجیه ثانی شود و خود را این حق دانستن و باعتبار آن محمول ساختن نیز سوء
ادب است بلکه خلاف واقع آن شود و هم ظنی از کمالات اوست سبحانه و او تعالی
در او الهی است ثم در او الهی را نیز هر چه شود است شایان نفی است پس حق نبود چنانکه
خواجه نقشبند میفرماید قدس سره هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیب است
سبحانه بقیقت کلام الانفی آن باید که در آنچه مختار این حقیر است درین سئله و مناسب شان
قدس و تنزیه است عبارت همه از دست نه بان معنی که علمای ظهور هر یک از این اقتضای نمایند
و گویند صدور و خلق همه از دست این خود صادق است مع ذلک اینجا علاوه دیگر هم هست
که علمای بان هستند نگشته اند و صوفیه دریافت آن متنازع شده و آن ارتباط اصالت و
ظلمت است یعنی اگر وجود ممکن است ناشی از وجود واجب است تعالی و پر تو وجود اوست
سبحانه و همچنین اگر حیثیت است ناشی از صفت حیثیت اوست سبحانه و پر تو آن حیثیت
مقدس است علی بن ابی طالب العلم والهدى والامانة وحلیه پس بطور صوفیه عالم هم
صادر از دست سبحانه و هر طریقی کمالات او و ناشی از آن کمالات نیزه او تعالی مثلاً وجود
که به ممکن داده اند زامری است که به خود باشد و استقلال او را حاصل بود بلکه آن بود پر تو
در حقیقت تعالی و همچنین حیثیت و علم و غیب هر یک ممکن نبوده اند نه اموری اند که استقلال نبوت
از صانع تعالی پیدا کرده اند بلکه وجود صدق در صانع تعالی اینها اطلاق کمالات و سبحانه
و صور و امثال آن کمالات همین ارتباط اصالت و ظلمت و صوفیه بان هستند نگشته اند معاملة
صوفیه را با علمای علیین برده است و بقا و بقا رسانیده بولایت خاصه متحقق گشته
و چون علما و ظاهر را این دید میسر شده است از فنا و بقا برتر رسیده بولایت خاصه متحقق نشده
و صوفیه کمالات خود را اطلاق کمالات و واجب تعالی یافته اند و وجود و سایر توابع وجود را بکلی
آن کمالات دانسته ناچار خود را پیش از امانت دار کمالات او ندیده اند و غیر از این ایام کمالات
نیافته چون بگویم ان الله يابى ان يترككم في الالهية و الا صلات على الهة كما اين امانت را با اهل امانت
و این کمالات با دست ندوق باصل میهند خود را معدوم یابند و نیست دارند چه وجود حجاب
چون باصل نیست معدوم و نیست ماند و فنا متحقق گشت بطوری که چون ندانستی تو او را از دست

و اجماع با وجود اختلاف بچی معنی است بدان ارشد که الله تعالی که مختار این قضیه درین سلسله قول صاحب
تصرف است قدس سره و میداند که قلوب را درین مشارا از ان حضرت جل سلطانة غیر از
ایقان نصیب نیست آنرا رویت انکارند با مشاهده و چون قلب را رویت نبود البصار را چه بود که او
درش او درین معالیه یکار و مطلق است غایت باقی الباب معنی ایقان که قلب را حاصل شده است
در عالم مثال بصورت رویت ظاهر میشود و موقوف بر بصورت مرئی چه در عالم مثال بر مبنی اصول
ست مناسب عالم شهادت و چون در عالم شهادت کمال تعین در رویت است آن ایقان
نیز بصورت رویت در مثال ظاهر میگردد و چون ایقان بصورت رویت ظاهر شود متعلق آنکه موقوف
است ناچار بصورت مرئی اینجا ظاهر گردد و چون سبک آزاد و مرآت مثال مشاهده می نماید
از تو سط مرآت زائل گشته و صورت را حقیقت دانسته می انکار که حقیقت رویتی او را حاصل
گشته است و مرئی پیدا آمده و تنید اند که آن رویت صورت ایقان است و آن مرئی صورت موقوف
او این از اغلاط صوفیه است و از تعلیسات صورت حقائق و همین دید چون غالب می آید از باطن ظاهر
سایک را و تو هم می اندازد که رویت بصری نیز حاصل گشته مطلوب باز گوش تا غرض آنکه بنیاد که حصول نمیشود
و حاصل که بصیرت است نیز مبنی بر توهم تعلیس است به بصر که درین نشاء فرغ است چه رویت او از باطن
شود و در رویت قلبی هم غرض از صوفیه و توهم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده و در رویت بصری که گفته ازین طائفه
در توهم وقوع آن افتاده باشد که مخالف اجماع اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی اعصم سوال موقوف
چون صورت در مثال پیدا شد لازم آید که حق سبحانه آنجا صورت بود و جواب تحسیر نموده اند که حق را
سبحانه هر چه شکل نیست اما مثال است و در او آفته اند که در مثال بصورتی ظهور نماید چنانچه صاحب غنیه
قدس سره رویت اخروی را نیز بصورت جامع بطیفه مثالیه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب آنست
که آن صورت موقوف بصورت حق نیست سبحانه در مثال بلکه صورت کشف صاحب ایقان است که ایقان
او بان مطلق گرفته است و آن کشف بعضی وجوه و اعتبارات ذات حق است سبحانه ذات حق جل و علا
لند چون محال عارف نیات سیر بدل سلطان این قسم تخیلات پیدا نمیشود و هیچ رویت و مرئی تخیلی
نیست که در ذات اقدس سبحانه او در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورت وی و نماید ایقان که بصورت
رویت دانند یا آنکه گویم در عالم مثال صورت معانی است نه صورت ذات و چون عالم تمامه مظهر است

وصفات است از ذاتیه بهره ندارد چنانچه تحقیق آنرا در مواضع متعدد ده نموده ایم پس ناچار تمامه او قسم
معافی باشد در مثال آنرا اصولی که کائن بود و در کمالات و جوبی هر جا صفت و نشان است که قیام
بذات دارد و از قبیل معافی است اگر آنرا در مثال صورتی بود و لو بانقص گنجایش دارد از ذات
او را سبحانه حاشا که در مرتبه از مراتب صورت بود و چه صورت مستلزم تحدید و تقصید است و تقصید در مرتبه
که باشد مجوز نیست مراتب همه که مخلوق او نبوده سبحانه کجا گنجایش دارد که خالق خود محدود و مقید سازند
هر که تجویز مثال در آن حضرت جل شانده نموده است باعتبار وجه اعتبارات است نه باعتبار مبین
ذات تعالی و هر چند تجویز مثال در وجه اعتبارات حق ذات تعالی مبین فقیران است مگر آنکه در ظاهر
از ظلال بعیده آنرا تجویز نموده آید ازین بیان واضح گشت که در عالم مثال از شام صور معافی و صفات
کائن است نه ذات را تعالی پس آنچه صاحب مقصود تجویز رویت اخروی بصورت مثالی نموده است
چنانچه گذشت آن رویت حق نیست تعالی بلکه رویت صورت حق نیست سبحانه چه او را
سبحانه صورتی نیست تا رویت آن قطع پیدا کند مگر در مثال صورتی نیست ظلال از ظلال
بعید و او را کائن است پس رویت آن رویت حق چرا باشد سبحانه شیخ قدس سره در نهی رویت
حق جل و علا از معتزله و فلاسفه هیچ کم بابی نیکنده بلکه اثبات رویت بجهت می نماید که مستلزم
نفی رویت است و آن این در نفی است از صریح نهی آن الکتابیه بلغ من الصبر فی قضیه مقرر
است این قدر فرق است که مقتدا را این جامع عقل عقیشان است و مقتدا ای شیخ شافعی
بعید از صحت مانا که ادله غیر تائید مخالفان که در تحسین شیخ نشسته است کشف او را نیز درین سلسله از صواب
منحرف گردانیده است و اهل سبب ایشان ساخته و چون از اهل سنت بوده است صورت اثبات
آن نموده است و آن اکتفا کرد که آنرا رویت نکاشته و بنام آنرا این شیخ را تحقیق این
سلسله دقیقه که در حل بعضی از مواضع کتاب عوارف نشسته است نیز تحریر یافته است و آنچه از
اجماع پرسیده بودند نتواند بود که تا آن وقت خلائی که شایان اعداد باشد بطور نیامده باشد یا جامع
مشایخ عصر خود خواسته باشند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال مکتوب نمود و یکم لانا طاهر خشی
در جواب اسو که او از فرق میان معرفت و ایمان حقیقی و غیر ذلک بعد از احوال و صلوات و تبلیغ الدعوات
میباشد صحیفه شریفه اخروی اخروی که بمصوب شیخ سجاد ارسال داشته بودند رسید الحمد لله

سبحانه که سلامت و بعایت اند چندانکه اول آنکه در میان معرفت و ایمان تحقیقی چه فرق است
 جوابش آنست که معرفت و دیگر است و ایمان دیگر چه معرفت شناختن است و ایمان گردیدن
 شناخت بود و گردیدن نبود و اهل کتاب را در حق پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوٰه و السلام معرفت
 بود و می شناختند که میسر است حکما قال الله تعالی یخرون لک کاین فون انکلم اما بواسطه معرفت و چون
 گردیدن نبود ایمان تحقیق نشد و معرفت هم در رنگ ایمان و قسم است صورت معرفت
 در رنگ صورت ایمان و حقیقت معرفت است و در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان
 که حضرت حق سبحانه از کمال رافت و رحمت خود و در شریعت از برای نجات اخروی بآن کتبنا
 فرموده است و آن گردیدن قلب است با وجود انکار و تر و نفس اماره و صورت معرفت هم
 مقصود و ایمان لطیفه است با وجود جهل اماره حقیقت معرفت آنست که اماره جهالت جهلی خود
 بر آید و شناسائی پیدا کند و حقیقت ایمان گردیدن اوست بعد از شناسائی و مطمئن گشتن او
 بعد از آنکه که طبعی او بوده اگر گویند که در شریعت تصدیق قلبی اعتبار کرده اند این گردیدن
 عین آن تصدیق است یا امر است و راست آن تصدیق اگر و راست تصدیق باشد لازم آید
 که در ایمان سه چیز معتبر باشد اقرار و تصدیق و گردیدن و این خلاف مشر و علم است و عمل اگر
 بعضی علماء اعتبار در ایمان نموده اند جزو چهارم ایمان میشود جواب گویم که گردیدن عین تصدیق است
 زیرا که تصدیق که حکم است عبارت از اذعان است که معبر گردیدن است اگر پسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر را
 علیه و علی آله الصلوٰه و السلام چون بعنوان نبوت میدانستند ناچار حکم نبوت او علیه و علی آله الصلوٰه و السلام
 میکردند و اذعان و گردیدن ایشان را حاصل میشد و چه حکم برین تقدیر عین گردیدن است پس ایمان نفسانی
 چرا تحقیق نشود و بکدام علت از کفر برآیند جواب گوئیم که بعنوان نبوت میدانستند اما بواسطه تعصب و
 عناد قلب ایشان را اذعان حاصل نمیشد تا حکم نبوت او نهایت معرفت و تصور بود اذعان حاصل نشد
 تا تصدیق گردد و با ایمان رساند و از کفر برآرد و فرق و قیاس است بشنود و بعد از خود و یا وجود و نیست و
 نبی الله فعل کذا توان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود ان نبی الله نمی توان گفت زیرا که در صورت
 اولی تصور است و حاله معرفه مشهور است و در صورت ثانی تصدیق است که منی بر اذعان گردیدن

و چون اذعان نبود تصدیق چه صورت پند و اندیشه و صورت اولی المقصود اثبات نبوت نیست
 بلکه اثبات فعل است و در صورت ثانیة مقصود اثبات نبوت است که عناد و ترابر تا بد پس
 اذعان چه صورت دارد اگر فرض گوی حصول اذعان تصدیق و حکم پیدا شود آن نیز در اصل تصور
 و صورت تصدیق تا اذعان پیدا شود حقیقت تصدیق صورت نه بند و ایمان حاصل نشود
 این مسئله از مهمات مسائل کلام است و بسیار دقیق است فحول علماء در حل آن در مانده اند
 بعضی ازینها از فطرار رکن ثالث در ایمان افزوده اند و گردیدن را از اید بر تصدیق داشته و حجت دیگر
 که تصدیق را عین گردیدن گفته اند حل این معنی که این شیخ نموده اند و باجمال گذرانیده الحمد لله
 الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدیی لی الا ان هدانا الله لنبشور کمرب تعقیدی و مرکب
 توصیفی مثل نبی الله و طفد البشی هر چند ششمن حکم است بانه نبی و ششمن است بر معرفت او
 بعنوان نبوت اما حصول تصدیق بانه نبی موقوف بر اذعان است که ثبوت ایمان است غلام
 زید فعل کذا در حل اصل حکم بگذارد و بے اذعان کائن صحیح است و در هر دو معرفت بعنوان
 خلاصیت و صلاحیت ثابت اما اذعان نیست که تصدیق به خداست و صلاحیت هر یک حاصل است
 اگر گویند که تو اذعان نفس بعد از اذعان قلب گفتی و اذعان نفس را بایمان حقیقی تعبیر نمودی و حال آنکه
 فلاسفه و ارباب معقول در تصدیق مطلق اذعان نفس گرفته اند و اذعان قلب سخن گفته جواب گویم که
 ارباب معقول گاهی از نفس روح میجوهند و گاهی قلب را دره می نمایند باجملة تحقیقات فلسفه ایشان
 در جابجایی دیگر است که اکثر آن لاطائل است اینجا آنها معطل و بیکار اند و حکم عوام دارند نبوت تحقیق اینجا
 بصوفیه رسیده است که باحکام هر لطیفه متلبس میگردند و از هر کدام لطائف بر سر و سلوک بالا میگذرند
 و نفس را از قلب جدا میسازند و روح را از سر ملحد و خفی را از خفی متمیز میگردانند و ارباب معقول را
 غیر از معرفت اسامی اینها معلوم نیست که نصیب باشد نفس آماره را فلاسفه شی بزرگ دانسته اند و مجرب
 شمرده از قلب و روح نامی نبوده است ذکر کرده اند سخن ما در تصدیقات احکام شرعی است که نفس را بالذات
 الاصلی الاصل و جواب دیگر گویم که ارباب معقول نظر باحکام عادی عرفی اذعان نفس را
 که قریب بفهم اینها بوده است ذکر کرده اند سخن ما در تصدیقات احکام شرعی است که نفس را بالذات
 از انزاع است اذعان چه بود این حکم است که منکر الیحد عداوت صاحب آن حکم است و تعویذ الله شری

انفسنا ومن سیئات اعمالنا ودر حدیث قدسی آمده عباد نفسک فانما انتصبت
بمعاذ الله امرهم الرحمن از کمال مهر ربانی در او اکل حال اذعان نفس را منظورند اشته
و باذعان قلب نجات را مربوط ساخت اگر ثانیاً بحض کرم او سبحانه اذعان نفس هم میسر شد
نور علی نور و نور علی سرور و وصول علی درجات الایة و حصول بحقیقه اکامیان نوشته بودند که
جواب موافق فهم و دانش فقیر نوشته شود که معلوم توانم کرد چه توان کرد و بسیار وقت دارد حل آنهم
بی وقت مشکل است بلکه نفس حل وقت میطلبد گناه عبارت چیست بالیسته این فکر را اول میکردند
و لبسوال حل این طور معاجزات نمی نمودند فارغ تلموونی و لوموا انفسکم مسوال دوم آن بود
که زنا و عباد بایمان حقیقه مشرف اند یا نه جواب اگر بر مرتبه مقربین برسند و نفوسشان مطهر گردد
بایمان حقیقی برسند سوال سوم آن بود که صاحب معرفت اجمال که انتشار آن کفر حقیقه است نهی را
عارف چون توان گفت معنی این عبارت خوب معلوم نشد که چیست خوب عبارت خلیق بلیغین
و دیگر آنرا منع میکنند اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف بچه معنی توان گفت
جوابش آنست که کافر طریقت هم خدا را جل شانہ بیگانگی شناخته است و استسوک او را محدود
متلاشی ساخته عارف است اما عارف مطلق نیست که از تمیز برآمده است چون تمیز آید عارف
مطلق گردد و بایمان حقیقه مشرف شود و اسلام مکتوب نو و دودوم بفقیر باشم کشم در جواب
سوال که نموده از استماع کلام صوفیه حق را سبحانه و مکالمه ایشان با و تعالی پرسیده بودند که بعضی
عرفا فرموده اند ما کلام حق را میشنویم و ما را با و تعالی مکالمه میشود و چنانچه از امام همام جعفر صادق
رضی الله تعالی عنه منقول است که گفت ما ذلت لرد الایة حتی سمعناها من الکلم لهما و غیر
از رساله غوثیه که منسوب بحضرت شیخ عبدالقادر جیلانی است قدس سره مفهوم میگردد و بچینی است تحقیق
نزد تو چیست بدان ادر شد که الله تعالی که کلام حق جل و علا در رنگ ذات حق و سایر صفات حق
جل شانہ بچون و بیچون است و سماع آن کلام بچون نیز بچون است زیرا که چون را به بچون را نیست پس
آن سماع مربوط با حواسمع نباشد که سراسر چون است آنجا اگر از بنده استماع است بلیغ روحانی است که
نصیب از بچونی و اردو به توسط طهر و کلمات است و نیز اگر از بنده کلام است هم با تقای روحانیت بی خود
و کلام این کلام نصیب از بچونی دارد که کسموع بچون میگردد یا آنکه گویم کلام لفظی که از بنده صادر میشود

حضرت حق سبحانه و تعالیٰ آنرا نیز لیسما عیحونی استماع میفرماید و بی توسط حروف و کلمات و
 به تقدیم و تاخیر آنرا میشنود و لایحجای علیه تعالیٰ ذمان لیسع فیہ التقدیم و التأخیر و در
 موطن اگر بنده سماع است بکلیت سماع است و اگر کلام است هم بکلیت کلام تمام گوش است و تمام
 زبان است روزی شاق و رات مخرج قول است بر یکم را بی توسط بکلیت خود شنیدند و بکلیت خود جواب
 بده گفتند تمام گوش بودند و تمام زبان زیرا که اگر گوش از زبان تمیز بودی سماع و کلام همچون حاصل
 نیامدی و شایان ارتباط مرتبه همچون انگشتی که لا نحد عطاء الملك الا مطایا لا غایت مافی السحاب
 اتعنه متعلقه که از راه روحانیت اخذ نموده بود ثانیاً و در عالم خیال که آن در انسان تمثال عالم شایان
 بصورت حروف و کلمات مترتبه مثل سبک زدند و آن تلقی و القا بصورت سماع و کلام لفظی تسمش شود
 چه بهر معنی را در آن عالم صورتی است اگر چه بمعنی همچون بود اما ارتسام همچون هم آنجا بصورت چون است
 که فهم و فهم آن مربوط است که مقصود ازان ارتسام است و چون سالک متوسط در خود حروف
 و کلمات مترتبه میباید و سماع و کلام لفظی حساس بنیاید خیال میکند که این حروف و کلمات را از اصل
 شنیده است و بی تفاوت از آنجا اخذ کرده نمیداند که این حروف و کلمات صوخیالیه ای متعلقه است
 و این سماع و کلام لفظی تمثال سماع و کلام عیحونی عارف نام معرفت باید که حکم مرتبه را جدا سازد و یکی
 بدیگر بابتس نگیرد اندکس سماع و کلام این اکابر که به مرتبه عیحونی مربوط است از قبیل تلقی و القا
 روحانی است و این کلمات و حروف که تعبیر از آن معنی متعلقه بآن مینماید از عالم صوخیالیه و گوی که گما
 برده اند که با حروف و کلمات را از آن حضرت جل سلطان استماع مینمایم و در فرقی اندکی ازان
 و در فرقی که حسن حالت میگویند که این حروف و کلمات حادثه مسموعه دال اند بر آن کلام نفسیه و غیر
 دیگر اطلاق قول لیسما عیحونی جل شانیه مینمایند و همین حروف و کلمات مترتبه را کلام حق میدانند و حق
 و فرق نمیکند در میان آنکه لائق ایشان و تعالیٰ کدام است و کدام است که شایان جناب قدس نسبت
 سبحانه و هم بجمال البطال لم یعرفوا ما یجوز علیه و ما لا یجوز علیه تعالیٰ سبحانک
 لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الخیم و الصلوة و السکون علی خیر البشر و آله
 اصحابه الاظهر مکتوب تو و وسوم بحضرت مخدوم زاده خواجہ محمد سعید در تحقیق تئین
 اول وجود و در تفریق میان مبادی تعینات حبیب و خلیل و کلیم علیم الصلوات و انچه

در آخر کار بکرم و فضل مکشوف ساخته است که تعین اول مرحضرت ذات را تعالی و تقدس تعریف حضرت
وجود است که محیط همه شیا است و جامع جمیع اعداد است و غیر محض است و کثیر البرکت است حتی
که اکثری از مشایخ این طائفه علیه آنرا عین ذات گفته اند تعالی و منبع زیادتى آن بر ذات نموده
سبحانه غایت وقت و لطافت دارد که چشم هر کس را نمیتواند دریافت و از اصل نمیتواند جدا هست
لما تعین او درین مدت مخفی ماند و از متعین تمیز نگشت و جم غفیر آنرا بخدای سپیدند و معبود و مطلوب
ماورائی آن طلبیدند و مبدء آثار خارجی او را دانستند و مکون حوادث یومی او را بکا شتند و این نیز حق
از ما وون حق و لایع بود که برای این سبکین و پس مانده و غیره داشته بودند و این نفی مشارکت غیر معبود و معبود
سبحانه و لشمانده بود و از انبیا علیهم الصلوات و التسلمات که برای این ذله بردارشان نگاهداشتند
الحمد لله الذی هدانا لهذا لولا ان هدانا الله لقل جات بریل
ربنا یا بحق مکشوف ساختند که این تعین اول وجودی رب خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوات
و التحیات است و مبدء تعین او تعین خلقت و نیز مکشوف گردانیدند که مرکز این تعین که جزو شرف است
در اجزای دیگر نسبت اقرهیت باصل دارد و رب حضرت حبیب الله است و نیز مبدء تعین او و تعین محبت او
علیه و علی جمیع الانبیا و الصلوات و التسلیات سوال تعین اول چون رب حضرت خلیل بود پس غیر بر علیه
و علی خلیل الرحمن الصلوة و السلام بکدام معنی فرموده است اول ما خلق الله نور مرکز دایره
اسبق اجزای دایره است و نیز جزو را تقدم است بر کل پس ناچار مبدء تعین آن مرکز که تعبیر
از آن نور بر خود فرموده است از همه سبق باشد علیه و علی آله الصلوة و السلام مرکز دایره هر چند جز
و دایره است و دایره کل است اما آن جزو است که سایر جزای کل از وی ناشی شده است زیرا که
جمیع اجزای محیط دایره طلال آن جزو است که مرکز آن دایره است اگر آن جزو نبود از دایره نامی نشانی
نیافت پس واضح شد که رب و مبدء تعین حضرت خلیل تعین اول است و مشایخ تعین اول که جزو مرکز دایره شرف اجزا
است رب و مبدء تعین حضرت خاتم السال علیهم الصلوات و التسلیات پس سبق از هر حقیقت خاتم نبوت بود
و مشایخ ظهور دیگران هم او باشد علیه و علی جمیع الانبیا و الصلوات و البرکات ازینجا است که در حدیث قدسی آمده است
و شان حبیب الله و لا یسأل ما خلق الله فلان لسا طهرت البریة و چون مبدء تعین حضرت خاتم السال
علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مرکز دایره تعین اول آمده که مبدء تعین حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة

و اسلام تا چهار ولایت محمدی که نشاء آن محبت است مرکز ولایت خلیفه باشد که نشاء آن خلعت است
 علی صاحبها الصلوات و اسلام و ولایت خلیفه با وجود ولایت در میان ولایت محمدی و در میان
 حضرت ذات تعالی و تقدس عاجز و حاصل نباشد چه مرکز دایره از دایره و سبقت ذاتی دارد و پس
 حاصل سلف نبود بلکه انقباض است و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشنو چون بنیاد
 الله سبحانه درین نقطه مرکز دور و دورتر میشود و ازین نقطه که حاصل آن محبت است محبت و
 محبت به تمیز میگردد و صورت دایره پیدای شود که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن محبت است
 ولایت موسوی است علی نبینا و علیه الصلوات و اسلام و محبوبیت آن مبدأ ولایت
 محمدی علیه علی آله الصلوات و اسلام پس این مرکز محبوبیت از مرکز محبت که دایره گشته است
 پیش قدم آمد و حضرت ذات تعالی از دایره یک ترکشت چه مرکز را سبقت و قرب است که دایره را
 نیست و همچنین این مرکز را نسبت به محیط دایره نیز سبقت و قرب است که محیط را نسبت به ولایت
 محمدی از ولایت موسوی هم سبق آمد و اقرب علی صاحبها الصلوات و اسلام و وجه دیگر از
 برای سبقت و قرب ولایت محمدی بشنو چون تفضل الله سبحانه درین مرکز محبوبیت دور و دور
 رفته میشود و آن مرکز نیز صورت دایره پیدا میکند که مرکز آن محبوبیت صرف می نماید و محیط آن
 محبوبیت متمرج محبت ظاهر میگردد که تقصیب فردی از افراد است دوستی نسبت او علیه
 و علی آله الصلوات و اسلام بلکه تبعیت ولایت موسوی نیز علی نبینا و علیه الصلوات
 و اسلام که مناسبت به محیط دایره دارد و از آنجا آمده است که ولایت محمدی هر وقت مرکز است
 و نشاء محبت نیز از یک کات آن ولایت است که با تنزل آن مرکز ثانی دایره گشته است مرکز دیگری
 از وی پیدا شده باید نیست که این مرکزیت ثالث کار را بسیار پیش برود و نزدیک تر از نزدیک تر
 ساختن با کرمان کار را شود و نسبت به زیاد و برین و تعلق و اسرار چه و اندوه آید و از نادانستی
 اول پیش ازین گفته شود هر چند در تعیین اول نیست که جز دوست یا جز دلو و ویک است باید
 و در استه ایا در نظر کشنی مراحل از تعیین اول سبقت دارد و بنابراین از وی مطلوب نزدیک تر
 سوال هر کس که که جز و را میگرد و کل این را میسر تر زیرا که کل عبارت از آن جز و از اجزای است پس
 و قرب که که جز و پیدا شود و در کل نباشد و آن چیست جواب کمالی که در حبه و طبع است

اصالت پیدا شود و در کل تعجیب و وساطت جزو خواهر بود و بطریق اصالت و شکایت که
اصالت را سبقت می‌دهد که تعجیب را نیست و اصل اقرب است که فرع را نه پس اگر مرکز دایره
در کمالات مخصوصه خود از دایره پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب آن است که کمال جزو
در کل وقتی سرایت نماید که آن کمال از ماهیت و ضلایه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمال
باشد در جزو که بعد از انقلاب ماهیت جزو پیدا شود لازم نیست که در کل سرایت کند که آن جزو
بعد از انقلاب ماهیت خود جزو آن کل ننماید بهر حال ماهیت آن کل نماید مثلاً نقره که یک جزو
آن کل کسیر طلا گردد و از ماهیت نقره به ماهیت طلا انقلاب نماید نمی‌توان گفت که کمالات
و بهیئت این جزو بفضله کل بود و بهر حال ماهیت خواهر که در آن جزو بعد از انقلاب جزو او نماند و
تا سرایت کند فافهمه و ففهمه علیهم حرفه ما ففهمه سوال تعیین اول وجودی وجود او و خارج است
یا شوبت علیهم در و پس و چگونه ام ازین در تردید درست نمی‌آید چه در خارج نزد این بزرگواران
جز کمالات احد تعالی موجود نیست و در آن خارج از تعینات و تفکرات نامرئی و نشانی
و اگر شوبت علیهم گویم لازم آید که تعیین علیهم از دایره سابق باشد و آن خلاف مقصد است چنان
گویم و نفس امر ثابت است و اگر شوبت خارجی هم بگویند بآن معنی که در دایره علم هم او را شوبت
است نیز گنجایش دارد و الله سبحانه و تعالی علیه السلام مکتوب نور و جلال و جلال
مخبر و مزاده و خارج محصور شده اند و دو قائل کمال و جمال ذاتی و مرتبه بقدره که فوق است و
تعیینات حبیب و خلیل و کلیم علیهم السلام از آن و در مرتبه و بهر تعیین حضرت ایشان ازین ذات
حضرت حق سبحانه و تعالی فی حد ذاته جمیل است حسن و جمال ذاتی او را ثابت است در آن
حسن و جمال که مکتوب و مدرک با گرد و در تعقل و تخیل با و آید مع ذلک در آن حضرت مرتبه است
که این حسن و جمال هم از غایت عظمت و کبریا بی آن بآن مرتبه نمیتواند رسید و حسن و جمال شریف
نمی‌تواند ساخت تعیین اول که تعیین وجودی است تعیین آن کمال و جمال ذاتی است و جمال اول
و از آن مرتبه اقدس که کمال جمال اسم گنجایش نیست که از غایت عظمت کبریا بی هیچ تعینی
تعیین بشود و در کدام مرتبه و آید مع ذلک سر و نشا از آن مرکز اقدس در مرکز دایره تعیین
اول و بعیت نهاده اند و نشانی از آنجا تعین نموده اند چنانچه تعیین اول نشا و الایت خلیل است

آن سر و آن نشاء که در این تعین بنام و اند نشاء ولایت محمدی است علی صاحبها الصلوات
و التسلیمات آن حسن و جمال ذاتی که نفسین اهل خلل آنماست شباهت به صباحت دارد
که در عالم مجاز از قبیل حسن خذ و جمال خال است و آن سر و نشاء که در مرکز و ولایت نهاد و اند
مناسبت آنماست و دارد که در او شرافت قدر و صباحت خداست و در او ای حسن چشم و جمال خال
امری است و وقتی تا ذوق نهند و دنیا بدشاعری گوید آن دارد و آن نگار که آن است هر چه
آنرا طلب کنند و بفان که آن کجاست و ازین بیان تفاوت در بیان این دو ولایت
در باب هر چند هر دو از قرب حضرت ذات تعالی و تقدس ناشی میگردد اما مرجع یکی کمالات
ذات است و معاد دیگری صرف ذات تعالی و چون ملاحت فوق صباحت است پس
وصول به ملاحت بعد از طی مراتب صباحت صورت بند و تا وصول جمیع مقامات ولایت
ابراهمی میسر نشود و وصول بحقیقت این ولایت که ذروه علیای ولایت محمدی است میسر نیاید
علی صاحبها الصلوات و اسلام از اینجا تواند بود که خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ماسوا
بتابعیت ملت حضرت براسیم گشت علیها الصلوات و اسلام تا بوسیله این تابعیت بحقیقت ولایت
او برسد و از اینجا بحقیقت ولایت خود که تعبیر از ان جملاحت رفته است تحقق گردد و چون حضرت پیغمبر را
برگزید و از ره ولایت غلت مناسبت ذاتی است که حضرت اجمال ذاتا قربت محیط آن دایره بنام
کمر است که در تفصیل کمالات ذات دارد تعالی پس تا کمالات محیط آن دایره هم تحقق نشود و ولایت
تمام نگردد و از اینجا است که صلوات منطوقه آمده است بحاصلیت علی ابراهیم تا کمالات ولایت غلت تمام گردد
آنرا چنانچه صاحب آن ولایت ابراهیم بوده بود علی بنیاد و علیها الصلوات و اسلام و چون طبیعت ولایت
محمدی نقطه مرکز دایره ولایت خلیفه است علیها الصلوات و تعجبات و سیر نیز مقصود بر مرکز آن دایره
ناچار از اینجا بر آمدن و محیط آن دایره در آمدن و اکتساب کمالات آن کردن متعسر باشد و غلت
مقتضای طبیعت بود پس متوسط باید از افراد است او علیه و علی آله الصلوات و اسلام که طبیعت
او علیه الصلوات و اسلام در عین آن مرکز بود و از راه دیگر مناسبت محیط آن دایره در شته باشد
تا او اکتساب کمالات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه تحقق گردد و پیغمبر نوع او حکم من است
حسنه فله لجهها و لجه محل بلایک توسط وصول او بان کمالات نیز تحقق شود و در مرتبه ولایت

خیلی تمام کند بیان سر این شما که برین فقیح ظاهر ساخته اند آنست که نقطه مرکز دایره ولایت خلت که
از سایر نقطه آن امتیاز محبت یافته است اگر چه بسیط است اما چون مقنن اعتبار محبت
اعتبار محبت است صورت دایره پیدا میکند و از آن مرکز دایره پیدا میکند و محیط آن
اعتبار محبت است و مرکز آن امتیاز محبت و نشر ولایت موسوی علی بنیا و علیه الصلو
و السلام اعتبار محبت است که محیط آن دایره است و نشر ولایت محمدی اعتبار محبت
که مرکز آن دایره است حصول حقیقت محمدی اینجا تصور باید نمود و بعد از هزار سال
این نقطه مرکز دایره ثانی که حقیقت محمدی بآن مربوط است نیز وسعت پیدا کرد و اعتبار در
وجود اگشت و بصورت دایره برآمد که مرکز آن محبت صرف است و محیط آن محبت مفرج
به محبت و نشر ولایت احمدی برگردان دایره است و احمد اسم دوم آن سر است علیه الصلو
و السلام که در اهل سعادت بآن اسم معروف است چنانچه گفته اند اینجا تواند بود که حضرت عیسی علی بنیا و
علیه الصلو و السلام که از اهل سعادت گشته است بشارت قدم آن در دنیا با اسم احمد داده است و این
شمار که ابیاد است احد جل شانه خلیفان است و یک مرحله از آن اسم دیگر حضرت ذی الجلال و عزت
چنانچه سید گشت و این اسم مبارک احد یک حلقه هم جدا شده است که بعد از محبت است
که باعث ظهور و اظهار گشته و اینها اسم که در احمد اندراج یافته است از حروف مقطعات
قرآنی است که در او اهل صور منزل گشته است و از اسرار غامضه است و این حسره مبارک
میرا بآن سر و خصوصیتی خاص است که باعث مجربیت آگشته است و از آن همه نفوذ آوده است
بسر اصل سخن ویم گویم که محیط آن دایره که عبارت از محبت است که مخرج محبت بود و نشر
ولایت فردی از افراد است آن سر و علیه و علی آله الصلو و السلام که با وجود رسول ولایت
محمدی مرکزی مناسب محیط دایره در شته باشد و کمالات آنرا هم تب ساخته معلوم شد که این و
ثانی او را از ولایت موسوی خلیفان گشته است و او را طفیل اینج و ولایت عظمی احاطه کمالات مرکز
و محیط شده و تقریب که هر کما لیکه است بر این سر و بنی آن است نیز آن کمال حاصل است بحکم
من سن مستحسنة پس آن سر و را علیه و علی آله الصلو و السلام تبسط آن فرد کمالات محیط آن
نیز میرشد و ولایت خلت در حق او علیه و علی آله الصلو و السلام نیز تمام گشت و ما الله صلی علی

حَقّاً صَلَّیْتَ عَلَیْ اِبْرَاهِیمَ بَعْدَ اَنْزِلِ اِسْرَافِیلَ بِاِیَّاتِ مَقْرُونِ گشت مَسْئُلِ سِتْجَابِ شَدَّ اَنْ سِرِّهِ رَافِیهِ
 و عَلَیْ اَزْوَاجِ الصَّلَواتِ و سَلَامِ سَبَّاحِ اَتَمَامِی و لَاسِیَ ظَلَّتْ دِکَارِ و بَارِ اَبَیْنِ سِرِّهِ و رِشَا اُهْتِ کَزِ دَرِ کَرِ دَوِ
 نَمَادِه اَنْدَرِ تَبَسِیرِ اَنْ بِلَاحِثِ یَافْتِه سِت و اَنْ فِرْدِ اَنْزِ بَرِ اِی حِرَاسِت و مَحَافِظِت مِت اِز اَنْ مَقَامِ
 بَعَالِ اِیَزِ کَرِ و نِه و خُودِ و خُودِ شَمَانِ غَیْبِ اَنْسِیَبِ اَبِ حُبِ بِلَاحِثِ دِکَشْتِه هَدِیَّاتِ اَسْرِ اَبِ السَّعِیدِ لَیْطِ
 و لَعَلَّ الشَّقَّ الْمُسْکِینِ مَیْ اَتَمِ حَمْدِ اِیَدِ اَنْتِ کِه مَحِیطِ مَرْکَزِ ثَلَاثِ هَرِ جِذِی نِسْبِتِ بِحِیْطِ کِه ثَعِینِ اَوَّلِ
 اَصْغَرِی نَمَایَد اِمَامِ جَمِیعِ سِت جِهَرِ بِحِیْثِ سِت ذَوَاتِ جَلِ شَاوِزِ و یَکِ تَرِ سِت جَامِعِ تَرِ سِت صَغِیرِ
 اَنْ دَرِ رَنَگِ صَغَرِ نَسَانِ بَایَدِ اَنْتِ کِه بَایَدِ جَوِ صَغَرِ جَامِعِ تَرِینِ جَمِیعِ اَصْنَافِ عَالَمِ سِت اَنْتِ
 شَخْصِ کِه بِکَمَالَاتِ اِیْنِ مَحِیطِ تَحْقِیقِ گِشْتِ و اِز اَجَالِ مَرْکَزِ تَفْصِیلِ حِیْطِ اَمَدِ اَنْ بَی سَنَاسِتِ کِه مَحِیطِ
 و تَفْصِیلِ و رِشْتِ زِ اَوَّلِ شَدَّ و سَبْ تَحْکِیْفِ اَنْ تَفْصِیلِ رِشْتِ و بِکَمَالَاتِ اَنْ تَفْصِیلِ نِزِ تَحْقِیقِ گِشْتِ
 لَشَنُو بَایَدِ جَوِ کَمَالِ اَنْتِ اَرْچَنْ نِظَامِ اَلْمَحْکَمِ مَتَوَسَّطِ سَاخْتِه اَنْدَرِ تَرِ سِتِ مَحْبُوبِ اِیْنِ نِزِ اَرْجَوِ سَبَّاحِ
 جَارِه مَبْدُودِ بِرِ جِذِی و جَوِ سَبَبِ مِشْرِ اَنْ بَیْزَانِ نَاشِدِ و زِ یَا دِه اِز رُپُوشِ قُدْرَتِ تَبُودِ مَسْتِ اَللّهُ
 اَلْقَوْدُ فَتَحَتْ مِنْ قَبْلِ و کُنْ تَجِدُ لِسْتِ اَللّهُ تَشْدِیْدِ اَلْعَمِیْهِ نَبِی حِرَاسِتِ بَعِثِ کَمَالَاتِ رَا
 تَبَسُّطِ فِرْدِی اِز اَنْزِ اَوَّلِ سِت خُودِ حَاصِلِ نَمَایَدِ و تَبَسُّطِ اَلْمَبْعُوضِ مَقَامَاتِ بَرِ سَدِ اَلْمَنْقُصِ اَنْ نَبِی
 اَنْزِیْنِ اِه لَازِمِ نَیَا دِ اَنْ فِرْدِ اَفَرِیْتِ یَا اِیْنِ تَوْسُطِ بَرِ اَنْ نَبِی حَاصِلِ شُدِ و چَ اَنْ فِرْدِ اِیْنِ کَمَالِ رَا
 بِنَا بَعِثِ اَنْ نَبِی یَافْتِه سِت و طَبَقِیلِ اَوْبَانِ دَوْلَتِ رَسِیدِ اَسْ اَنْ کَمَالِ فِی حَقِیْقَتِ اِز اَنْ
 نَبِی سِت و تَبِیْجِ مَتَابَعِتِ اَوَّلِ سِت و اَنْ فِرْدِ اِیْنِ اَرْخَاوَمِ اَوَّلِ سِت کِه اِز خَزَائِنِ اَوْخَرِ کَرْدِه بِاَسْا
 مَرِیْتِ طَیَارِ کَرْدِه حِی کَرْدِه کِه بَاعِثِ مَزِیْدِ حَسَنِ جَالِ مَخْدُومِ لَیْکَرْدِ و دُخْلِیْتِ کِبَرِ اِیْ اَنْ نَبِی اِز اِیْدِ اِنْجَا
 کِه اَلْمَنْقُصِ مَخْدُومِ سِت و کِه اَمَرِ سِتِ خَاوَمِ اَدَاوِ اَعَانَتِ اِز جَمْعَانِ اَنْقُصِ سِت اَمَا اِز خَزَائِنِ
 و غَلَمَانِ کِه اَدَاوِ اَعَانَتِ وَاَقِعِ شُدِ عِیْنِ کَمَالِ سِت و مَوْجِبِ اِز وِیَا دِه اَمَا و جَلَالِ اَنْقُصِ سِت کِه اِیْ
 بِرِکِیْسِ غَلَطِ کُنْدِ و دَرِ تَوْبِیْخِ مَقْصُودِ اَنْتِ بَاوْشَا بَانِ بَایَدِ اَوْخَرِ حَشَمِ لَکَمَا مِیْگِیْرِ دَرِ طَبَقِ مَتَابَعِتِ اِز اَنْ
 اَدَاوِ اَعَانَتِ اَهْتِ بَاوْشَا بَانِ هِیْجِ مَعْلُومِ نِشُدِ و فِیْزِ اِز تَرِفِ و عِزَتِ حَشَمِ هِیْجِ خَاوَمِ لَیْکَرْدِ و اِستِ اَنْ
 خَدَمِ غَلَمَانِ نَبِیَا اَنْدَرِ عِلْمِ اَصْلَاحَاتِ و اَنْتِ سَلَامَاتِ اِکْرَ اِز بَنَاهِ اَدَاوِ اَبَانِ بَرِ گُورِ اَنْ بَرِ سَدِ جِهَرِ
 تَوْبِیْخِ مَقْصُودِ شَانِ سِت و اَنْ کِه گُوْنِیْدِ کِه اِیْنِ بَرِ گُورِ اَنْ اَصْلَاحَاتِ مَحْتَاجِ بَایَدِ اِز مَسْئَلِ جَمِیعِ مَرَاتِبِ

کمال ایشان را با نقل حاصل است مبارک و صریح است چه این بزرگواران نیز شنگان خدا اند و اصل شان در
 سموازه از فیوض و برکات فضل و رحمت او اسید دارند و همیشه خواهان ترقیات اند و رحمت آمده است
 من استوی یومها و فیوض و آن سرور راتب خود فرمود است علیه و علی الصلاة والسلام
 سلوا الی الوسيلة و این حدیث صحیح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستفتح
 بصحاکیک المهاجرین یعنی پیغمبر خدا علیه و علی الصلاة والسلام و چنانکه طلب فرمایید که در
 تیرسل فقره مهاجرین اینهمه طلب و ادوا و اعانت است جمعی که ادوا و اعانت ایشان را در
 حق این بزرگواران تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را محتاج باده او و شان نمیدانند نظیر
 شان بزرگی انبیاء افتاده است علیهم الصلوات و التسلیمات و علو درجات شان و نظر انبیا
 آمده و مع ذلک اگر نظر شان بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که بخواهد
 خود را در محل شان معلوم شان میگشت از ادوا و اعانت ایشان شکر نمی نمودند و از اعانت خدام و
 علمای شان احتیاج میکردند بنا اتم لنا ذرنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و الصلوة
 والسلام علی نبیای و علی جمیع الانبیاء و علی الملائكة الکرام
 العظام مکتوب بود و بحسب مبداءنا صلح کولابی در اسراری که مخصوص بولایت
 حضرت ایشان است مظهر تعالی و ولایت این فقیر هر چند در باب ولایت محمدی و ولایت موسوی
 است علی صاحبها الصلوات و السلام و تحسینی این دو کار بر علیها الصلوات و التسلیمات برکات است
 محبوبه نسبت محبی است که شمس محبوبان حضرت محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و راس
 محبان حضرت کلیم الله علی نبیاء و علیهم الصلوات و السلام اما بوسیله متابعت حضرت خاتم المرسلین
 علیه و علیهم و علی ال کل الصلوات و السلام با ولایت من کار و بار دیگر است و معامله غلجده
 بآن مربوط است اگر چه اصل این ولایت و ولایت پیغام بر خود است علیه و علی الصلاة والسلام است
 و اسلام که ولایت محمدی باشد که نشان آن با اصالت نسبت محبوبیت مرف است ولیکن
 چون نشاء ولایت موسوی که با صالت ناشی از محبت مرف است با این ولایت قسم
 گشته است و منصف بنگ آن نیز شده است و دیگری اگر ده است بلکه تو گشت که حقیقت دیگر گشته
 و فرمود دیگر داده و توجیه دیگر آورده خوش گفت که ازین نمون که کافی را می گنجد و رفیقان سرمانه و د

رَبَّنَا اِنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحِمَةً وَهِيَ لَنَا مِنْ اَمْرِ نَارٍ شَدَا وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ **مختصر** **با شیخ**
 اگر شمه از آن کار و بار که باین ولایت مربوط است اظهار نماید و یا اشارت به آن معاملات که بآن دو
 ولایت منوط است ظاهر سازد قطع البلعوم و فسخ اقلقوم هرگاه او هر چه در اظهار بعضی علوم که در حق
 پیغمبر گرفته است علیه علی آله الصلوات و السلام قطع البلعوم گوید از دیگران چه گفته اند غرض اسرار
 آنست که جل سلطان که باحض غرض عباد خود در میان میدارد و نامحرم را در حوالی آن نمیکند و محقر
 خاتم الرسل علیه وعلیه السلام است و استیاضات که حجت عالمیان است از کمال معرفت و وفور قدرت
 آن اسرار را تا بپایان و غیره در میان آورد و قابلیت استعنا نیست آن در بای می کند و با ایشان
 ایشان فرمود و مثل من مجلس کم بضاعت از آن که در خطور آن اسرار هر سان و در آن است و هیچگونه
 مناسبت خود را با این خرابی و آوارگی بآن مطالب علیانی باید اما میسر اند **مصرع**
 با کریان کار نداشت از نیست و بی خد را چنین باید جل شان و خدا را چنین کرم
 شاید این کرم در حق ما و در نه نیست شست خاک را از خاک برداشته خلیفه خود ساخت و بنیاد
 خود قدیم اشیا گردانید و میواسطه او تسلیم اسما و جمیع اشیا فرمود و ملائکه را که عباد کرم اوین
 تملک اند و گردانیده این را بآن بزرگی امر سجود او نمود و عیسای که لقب معلم ملکوت بوده و در حق
 و عبادت شان عظیم داشته چون در سجود او ابا آورد و تعظیم و توقیر او نمود و از درگاه معلا
 خود رانده ملعون و مطرود گردانید و نظام و مطعون ساخت و آن شست خاک را قدرتی و همه بخشد
 که تحمل بار امانت او نمود که سموات ارض و جبال از تحمل آن بماندند و رسیدند و سیزه او را تو
 علی فرمود که بآن قوت قابلیت رویت خالق سموات و ارض که بچون و چگونه است با چونی
 و چگونه خود پیدا کرد و با آنکه جل بآن صلابت یک تحمل او سبانه پاره پاره شده و خاک شست
 آن نه اسی که قدیم الاحسان و ارحم الراحمین است توانست که مثل من در پس از نگان ابد جا
 سابقان رساند و بطریق شان شد یک دولت شان گرداند اگر بادش بر درین میان
 توانی خواجی بلیت کن **تغییب** حضرت حق سبحانه و تعالی همیشه بر تئزیه و تقدیس خود و شان
 صفات حدت و سموات نقص منزله و بر است تغییر و تبدیل را در آن حضرت جل سلطان نیست انصاف
 و تفصیل او در آن بارگاه گنجایش نه تجوز قابلیت و محلیت آنجا کفرست و علم آنجا و تئزیه و تقدیس

و بیشتر محب را بخود جذب سازد و شیفته و داند که تر گردد و اندک نه تنها از نعم زیبائی اوست و بلکه
 من زنا پر دانی اوست هر از بلا افراط عشق است که مطلوب عاشق است و سبحان الله
 عجیب است ساهی که مرکب از کلمه مقدسه است و از حلقه حرف میم که از غواض اسرار
 جل شانه در عالم جیون گنجایش ندارد که در عالم جیون تعبیر از آن سرگون نغیر از حلقه میم توان کرد و اگر
 گنجایش سید است حضرت حق سبحانه و تعالی بآن تغییر میفرمود و واحد است که شریک است
 و حلقه میم طوق عبودیت است که بنده را از زوالی تمیز گردانید و است پس بنده همان حلقه میم
 و لفظ احد از برای تعظیم او آمده است و اظهار اختصاص او کرده علیه و علی آله الصلوات
 و السلام چنانچه این است نام او در چه باشد که هر چه بود از هر چه باشد بعد از هزار سال که آنرا تاخیر
 نمانده اند و تغییر امور عظام معالیه آن ولایت باین ولایت کشیده و ولایت محمدی بولایت
 احمدی انجاسید و کار و بار از دوطوق عبودیت بیک طوق رسید و بجای طوق نخستین حرف لعن
 که در مزی اندرب اوست شکر گشت تا محمد احمد شد علیه و علی آله الصلوات و السلام بایشان است که
 و دوطوق عبودیت از دو حلقه میم است که در اسم مبارک محمد صلی الله تعالی علیه آله و صحبه و سلم و بارک
 اندراج یافته است تواند بود که آن دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه و علی آله الصلوات و السلام
 یکی از آن دو تعین جدی بشری است و دوم تعین روحی ملکی و در تعین جدی بر جنبه بواسطه عرض موت
 متورفته بود و تعین روحی قوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هزار سال بایست تا آن اثر
 نیز زایل شود و نشانه از آن تعین نماند و چون هزار سال آخر او اثری از آن تعین نماند و یک طوق
 عبودیت از آن دو طوق گشته شد و زوالی از فانی بآن طاری گشت و الف الوهیت که آنرا
 در رنگ بقای باشد توان گفت بجای این نسبت ناچار محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت
 انتقال فرمود پس محمد صلی الله تعالی علیه آله و صحبه عبارت از دو تعین آمد و محمد کنایت از تعین باشد و
 این اسم بخت اطلاق اقرب باشد از عالم و در تر بود سوال فنا و بقا که شایخ فرموده اند و ولایت
 بآن مربوط ساخته میست و این فنا و بقا که در تعین محمدی گفته شد بیک اسمی جواب فنا و بقا که ولایت
 بآن مربوط است فنا و بقا شدیدی است اگر فنا و زوال است باعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است
 هم باعتبار نظر آنجا صفات بشری را استعارت نه زوال و فانی این تعین خط خنجر است بلکه انجی

صفات بشری را از دال وجودی متحقق است و انحراف از جسدی بروی کائن در جانب بقا و نجات
 هر چند بنده و حق نشود و از بندگی نبراید اما بحق نزدیکی افتد و جمیع بیشتر میداید و از بندگی
 احکام بشری از وی سلب و ترسید و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط با تقاضای صفات بشری
 بر چند کار و بار و علیه و علی آله الصلوات و سلام بالاتر برود و بر وجه علیه سینه و از گشایش غیر و غیرت
 داران و اما اسلام بر آستان ابو علیه و علی آله الصلوات و اسلام تنگ تر گشت و نور به امت او
 بواسطه مناسب بشریت بود که ترشند و تو بجه که بحال این واسطه اندگان است پدید آرد
 و بکلیت متوجه قبله حقیقی گشت و ای بر این علایا که باد شاه بحال نشان نبرد از دو بکلیت محبوب خود
 متوجه شد و از اینجا است که بعد از نذر سال خطبات کفر و بدعت ستونی گشته است و نور اسلام
 و سنت نقصان پیدا کرده تا بآنکه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** علی سکنی قدس
 مکتوب با تو و در حقتم بصوفی قربان جدید در سر موهوم بود و آن عالم صوفیه که عالم اموه موهوم
 نه آن بتنی است که عالم محض اختراع و تراش و هم است که در سبب سولطانی جبر و کسب بلکه
 موهوم بتان بتنی است که در مرتبه و سیم خلق خداوندی حل شده مخلوق گشته است و در آن بتنی
 او تعالی تبوت و استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال که در وی ثابت است ستمنا و از مرتبه حضرت خود
 تعالی و نقص و غلطی است از ظلال کلمات آن مرتبه مقدسه و شرف نقص که در وی کلیم است مستقلا و
 است و غلطی است از ظلال شرف و قصائص که در آن عدم مخزون است که در شرف نقص است و چون
 مستعد سلاک حکم تربیت خداوندی حل سلطانه این امانات مادی است یا بل آن امانات بسیار
 و خیر و کمال ابل آن به و شرف را ببل شرف الهاماید ناچار بدولت فنا متحقق گردد و نامی نشانی از وی
 نه از خیر و سالتی بوده از شرف او از هر سالتی که در چه پرچه او است از خیر و شرف استوار از وجود علم بوده است
 که از فناء خود چیزی نیاموده است هنوز وی پیش از امانت داری امری دیگر نبوده و چون امانات را
 تمام یا بل امانات روحانیه را لاجرم از رحمت منی دمانی خلاص شود و بقا و نیستی ملحق گردد و مکتوب
 نو و در شرف حاجی عبدلطیف خوارزمی و شرف التذ از حسن صوری خیر و کمال حسن و جمال
 هست اثر وجود است که خیر محض است و مخصوص بواجب الوجود و جل سلطانه در مکن چنانچه وجود از آن
 حضرت جل و علا بطریق خلقت منعکس شده است حسن و جمال نیز از آن مرتبه مقدسه بطریق خلقت آمده

نای

ذاتی ممکن بواسطه عدم ذاتی او شمرده است قبح نقص است لیکن این حسن و جمال که در ممکن مشهود است
 بر چند از خود آمده است اما چون در مراتب عدم ظاهر شده است حکم مراتب گرفته نصیب از قبح
 یافته است و نقص پیدا کرده و ممکن چون قبح ذاتی دارد آن قدر خطا ندارد که از این حسن در میان
 که پیدا و این حسن است نمی دریا به چه نسبت باین بشیر دارد و نسبت باین کناس را بواسطه
 مناسبت اندک که از این شگفتی کائنات است از این طبع نیست قصه مشهور است که کناسی از
 محله عطاردان گذشت از فرط بوی خوش ناخوش گشته بهوش شده افتاد و بزرگی ازان راه
 می گذشت چون به راه آمد و مطلع شد فرمود که بخاسته نزد شام او بگذرید که از بوی خوش
 آن خوش گشته بهوش آید چنان کرد و بهوش آمد مکتوب نو و و ششم بجا بسیار است
 ارشاد و پناه سیر موسی بنی در اظهار شکرتم ظاهر به و باطنیه که مفاصل از برکات اکابر و اولاد
 الحمد لله فی سلام علیهم ایدیه الیدینی اضطفی من لک لیسک الناس لیسک الله حقوق علماء شایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیم بر زنده ما و افس ما نگران دور افتادگان بلکه بر کافران و اهل اسلام
 هندوستان آنقدر است که در حسن نیت بر و جیز تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق آرای صائب است
 که هم الله سبحانه فی الامصار او تحقیقات این بنده گواران اکتساب نموده ایم و صحت عمل
 بموجب مذبح علی بن خفیه رضی الله تعالی عنهم از توفیقات ایشان حاصل گردیده
 و نیز سلوک طریقه علییه صوفیه قدس الله تعالی اسما بریم درین دیار از برکات آن بقعه شریفه
 است و تحقیق مقام جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیرانی الله و سیر فی الله که بر تبه ولایت حاصل بر او است
 از فیوض اکابر آن عرصه متبرکه که مفاصل با هم که اگر خایست اصلاح آشنایان یافته است و اگر باطن است
 فلاح را آخیا حاصل نموده است شکر فیض تو برین چون کنایه ابریه که اگر خایست همه پروردگار
 حه سبحانه و اهالیها من الکافات و البلیات بحرمه سید السادات علیه
 و علی الله الصلوات و التسلیات یارانی که بقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می کشید اوقات
 حضرات ذوی البرکات آنجای علی مخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه و اخوات افغان
 و سنگاه علیه الله تعالی نسبت باین حمیر اظهار می نمایند که عالینجا بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 کائنات و بعض علوم و معارف ترا که تو بدیده نموده مطالعه فرموده اند و پندیده این قسم زیارت

وعلیہا الصلوٰۃ والبرکات والتحیات اولی الایدی واکملہا سیر ما ید و نیز در شان آبا کرام و پیغمبر ما
 اَنَا اَخْلَصُهَا لَهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِ الدَّارِ وَارْتَفَعْتُ دَنَائِلَ لَوْحِ الْمُصْطَفَيْنِ الْاَخْيَارِ
 پس گرفتار ببادون حق جل و علاجه مناسبت شان انبیاء اولی الایدی و اکملہا بپا شد
 و مختصان برگزیده را انیمه تعلق بخلاق چه گنجایش دارد گفته نشود که این گرفتاری ببادون حق نبود
 تعالی که مخلوق پیش از مرتبت حسن و جمال او نیست سیمایه چنانچه صد فیه گفته اند و شهود و حدیث را
 در آیت کثرت تجوید کرده و سوا برایت خسرایی درین نشاء در مجال و مظاهر صوم و ملکات
 مشاوه و یکاشفه اثبات نموده زیرا که این قسم کشف و شهود که سال کان صوفیه را در
 غلبات توحید درین نشاء فانیه دست سپرد بر نزدیک است که خواص استان انبیا را
 از ان استنکاف بود و دانیان ازان کشف و شهود و تجاشی و تنزه نمایند هرگاه معامله اینچنین بود
 به انبیا و برگزیده و ثبوت این نوع احوال را چه احتمال است بلکه تصور این معنی در حق این بزرگواران این
 و بال است جواب این سوال مبنی بر خسران است و آن است که حسن و جمال آخرت
 و همچنین تملذذات و تمنیات آن موطن نیزه در رنگ حسن و جلال دنیوی است نه مشل
 تملذذات و تمنیات انجائی زیرا که آج حسن و جمال خیر خیر است و آن تملذذات و تمنیات
 جل شان و این حسن و جمال همه شرف و نقص است و این تملذذات و تمنیات همه بپایه مقبول و غیر مقبول است
 و از آخرت و از رضا آمد و دار دنیا و از غضب مولی گشت بل ساطع سوال حسن و جمال در کمال
 مستعار از مرتبه حضرت و جوب بود تعالی و مکن پیش از مظهر و آیت آن مرتبه نباشد چه ممکن این فرج
 ندارد و آنچه دارد مستعار از حضرت و جوب است تعالی و تقدس پس تفاوت درین دو موطن از کمال
 آید و چرا یکی مرضی و مقبول و دیگری نامقبول و غیر تحسن گردد و جواب مبنی بر چند مقدمه است
 مقدمه اولی آنکه عالم بتمام مجال و مظاهر اسما و صفات و احب است جل شان و اما در ایام
 کمالات اسمائے و صفائے او تعالی مقدمه دوم آنکه صفات و احب جل سلطانها هر چند داخل در کمال
 و جوب اند اما چون اعیان در وجود و قیام انیان را بحضرت ذات تعالی ثابت است از
 اسکان در بینا کائن است و جوب ذاتی در حق شان غیر قطعی چه و جوب شان تجوید است بلکه ذات
 هر چند اینها را غیر ذات نگیند اما از غایت چار دارند چه تنوید و در میان انبیا کائن است

والا فاما ان تنظر ان قضیه مقررہ از باب مقبول است مع ذلک اطلاق اسکان در حق شان نباید کرد
 که موهم حدوث است لان کل ممکن حادث عندہم و وجوب بالذات نیز در ان موطن نباید تجویز نمود
 کہ موہوم انفکاک شان است از حضرت ذات تعالی و تقدس مقدمہ ثالث آنکہ ہر کجا را کجاست امکان
 عدم رافی حدوثات متماثل گنجایش است اگر چه حصول آن عدم محال بود لیکن آن استحالة ناشی از نفس او
 نگاشته است بلکہ از جایی دیگر آردہ مقدمہ رابع آنکہ اسما و صفات واجبہ را اصل سلطانہ چنانچہ در جانب
 وجودشان حسن و جمال کائن است و در جانب احتمال عدم شان نیز حسن و جمال ثابت اگر چه ثبوت این حسن
 در مرتبہ حسن و وہم بود کہ مناسب عدم است و ہر چند مستعار از جوار بہ شد کہ عدم رافی حدوثات غیر از
 شدہ و فیح نصیب نیست و وجوب است کہ سر اسیر و کمال است و بتامہ حسن و جمال باید دانست حسن
 کہ در عدم نمودار گردد و در رنگ است کہ خنظل را بشکر غلاف نمایند و شیرین دانانند مقدمہ خامس آنکہ
 کبریا و سبب بمانہ بنظر کشف لایح گشتہ است کہ درین نشاء جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار تربیت نمودہ
 آفراد مرتبہ حسن و وہم بصنع کامل خود ثبات و استقرار بخشیدہ اند و مظهر حسن و جمال صفات کہ در جانب
 احتمال عدم شان نمودار شدہ بود ساخته و نیز واضح گشتہ است کہ در نشاء آخرت جانب وجود ممکن را ترجیح
 دادہ و مظهر حسن و جمال صفات کہ در جانب وجودشان ثابت است خواہند ساخت چون این مقدمہ
 پنجگامہ معلوم گشت تفاوت در میان حسن و جمال این نشاء و حسن و جمال آن نشاء واضح شد و فیح یک
 حسن دیگر کہ لایح گردید و غیر مرضی از مرضی نیز نمید اگر دوازین تحقیقات ہم حل این سوال شدہ
 وہم و توضیح مقدمہ شد کہ جواب سوال اول مبنی بروی بودہ است کما لا یخفی علی العظمن و چون این
 مقدمہ واضح گشت در جواب سوال اول گویم کہ بفضل خداوندی جل شانہ کشف صریح معلوم گشتہ است
 وجود حضرت یوسف علیہ السلام و درین نشاء پدید گشتہ است اما بر خلاف
 سایر موجودات این نشاء وجود او از نشاء آخرت و جانب وجود او را ترجیح دادہ او را مظهر
 حسن و جمال کہ تعلق بوجود او اسما و صفات و بہت ساخته اند و ثانیہ عدیدہ کہ بنفس او یا باصل او تعلق گرد
 منتفی گردانندہ و از علت عدم کہ نشاء ہر فیح نقص است او را اصل او را پاک کردہ غیر از استیلا
 جانی نور وجود کہ نصیب بہشتیان است در وی نگذاشتہ تا چارہ گرفتاری حسن و جمال بود و رنگ
 اگر تفسیری بحسن و جمال بہشتیان نمودہ آمدہ نصیب بہشتیان گشتہ و ہر چند محب کامل نمودہ گرفتاری حسن و جمال

آن نشاء بیشتر باشد و در اعنی سولی بل نشاء قدم بیشترند چه گرفتاری آن نشاء عین گرفتاری است
بصاحب آن نشاء که آن نشاء پیش از طلسم حکمت اونیست جل سلطان و در رنگ ردا
کبریا و پوشش جمال پرستی و الله یدعو الی الهدی السلام من قاتل و الله یبیدلن قهریرین معنی حجت و فتح و آنکه
گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا مذموم و شسته است و در آن گرفتاری سولی جل شاه
ساخته حقیقت آخرت را گماهی ندانسته است و غائب را بر شاه با وجود فارق بین قیاس
کرده را به بیچاره اگر حقیقت بهشت را گماهی میدانست فکر سوختن آن نیکو و گرفتاری
آزاد را گرفتاری مولا آن جل سلطان نمیدانست و دیگر گفته است که
مِنْكُمْ مَنْ يُؤَدُّ لِلْإِنْسَانِ مُنْتَفِعًا مِنْكُمْ مَنْ يُؤَدُّ لِلْإِنْسَانِ مُشْكَاةً مِنْكُمْ مَنْ يُؤَدُّ لِلْإِنْسَانِ مُشْكَاةً مِنْكُمْ
انصافش دیا و حکیمانه متصور گرد که حضرت حق سبحانه و تعالی دعوت به بهشت میفرماید بعد از دعوت
کسی که اجابت کند از وی شکایت نماید اگر گرفتاری آن موطن قدس مذموم بودی یا شایسته ذم
داشته بهشت دارا داشته که حنا و نهایت مراتب قبول است و آنهم در رنگ دنیا خضوب
آمدی علت غضب باعث عدم است و بیخ بر قبح و نقص است نصیب دنیا اگر است و بسبب این دنیا
گشته چون چیزی از عدم حاصل گشت شایسته ذم و قبح زائل شد نارضا منی و نا مقبول نصیب عدا آمد
و جز رضا و قبول و وجود و نور و غیر از حصول و وصول و رحمت و سرور هیچ نماند مگر صادق فرموده است
عليه و علی آله الصلوات و السلام که در بهشت تسبیح و تمجید و تحنان نبشانی یعنی سبحان الله یگوید و در
و بهشت نبشانی معنی تزیینی که اینجا یکسوت این حرف و کلمات پیدا گشته است آنجا بصورت درخت
شتمش شود که گرفتاری بآن درخت و لذت و از آن درخت عین گرفتاری و لذت و تزیینی باشد علی هر چه
صدیقیه که آنست فائق و سرور و توحید و اتحاد فرموده اند و بر بنظر این جمعی که فرود آورده اند و
عشق کرده اند و درین اینها شود و مشاهد اثبات نموده و جمال اینها حسن و جمال مولا دانسته
جل شایسته کی گفته وقتک فی کل عظم لذت و دیگری گوید امر و در چون حال تو در پرده ظاهر است و
و حیرت که و عده فرود برای چیست و مثال گوید عاقلان گرد قبح آبی فرزند و درون
آب حق را ناظر اند و درین نشاء صدق اشغال این خنمان از فهم و دریافت این فقیر و دوست
نشاء طاقت تحمل این نماند که گمانی یابد و آنرا قابل قبول این قسم دولت نمیداند اگر طاعت و قبول

میباشند منسوب به موسی که جل شانه پیر علی و علی که الصلوة والسلام الدینا ملحقه تفسیر شود
 بهشت است که نزاره که امانت است و قابل این مقامات حقه که کل طعام لذیذ و طعام
 بهشته صادق است نه در طعام و نیوی که مخلوط بهر آب عدم است لهذا از تکاب آیین سخن نباید
 نزد این فقیه بهشت هر شخص عبارت از ظهور آن اسم آبی است جل شانه که سید اربعین آن شخص است
 و آن اسم بصورت اشجار و انهار و بصورت حور و بصورت و بکسوت و له ان و غلمان ظهور فرموده است
 چنانچه در همان آیه جل سلطان تفاوت است و بابت بار علو و سفل و باعتبار جایست و عدم محبت
 در حیات نیز مانند آن تفاوت است اگر در ضمن این ظهور شود و مشاهدات اثبات نموده آید سخن
 در بیاست و در وضع شی در موضع خود است اما در غیر این موضع امثال این سخنان اطلاق نمودن
 جز آنست و در وضع شی در غیر موضع خود مانا که صوفیه علیاً از فرط محبت و کمال اشتیاق که مطلوب دارند بر قدر که آن
 از مطلوب بشام جهان ایشان میرسد منتقم دانسته آن امیدای سکر محبت عین مطلوب و مقصود
 از کاشته اند و عاشقیها که بنفیس مطلوب باید که دبا و در میان آورده و خطا بردارند و کاشفان
 نموده بزرگ گویند سوختن تو از جاهیم است و خود و زهر سو که آواز دایه بر آید و بی این
 قسم معانات در عاشقیها و در بے آرامیها محبت مجرب است بلکه سخن که از برای خداست
 و از راه شوق تقاضای مطلوب بے همتاست خطای ایشان حکم صواب دارد و سکرشان حکم صحیح
 در خیر آمده است سین بلال عند الکبشین ع بر شد تو خنده زنده اسد بلال و بانیوت که
 کشوف این فقیه است که رویت هر شخص بهشته در بهشت نیز مانند آن اسم آبی است جل
 که سید اربعین و شخص است و بکسوت اشجار و انهار حور غلمان بهشتی ظهور فرموده است بیان
 معنی که بعد از چند گاه بکرم خداوندی جل شانه این اشجار و انهار و تخیرها کفایت آن اسم مقدس
 بوده اند زمانی حکم عینک پیدا میکنند و وسیله دولت رویت غیر منکشف آن شخص میگردد
 و باز بحالت اصلی می آیند و او را خود مشغول میدارند و هکذا الی الله تعالی در رنگ تجلی داده است
 حرفی که درین نشانه اثبات کرده اند که تجلی ذات حضرت جل شانه مستعدان آن دولت همیشه در
 اسما و صفات بعد از چند گاه زمان بسیر حجاب این اسما و صفات مرتفع میشود و حضرت ذات بی بر
 اسما و صفات تجلی میگردد و چون آن اسم آبی جل سلطان اعتبار از اعتبارات حضرت ذات

تعالی نایاب و متعلق ویت شخص بهم همان اعتبار ذاتی خواهد بود که رب آن شخص است از اینجا کسی توهم
 بعضی و تخری تبرد زیرا که ذات غرضانه تمامه آن اعتبار است نه محض آن ذات اعتبار است و بعضی
 دیگر اعتبار دیگر که آن علامت نقص و حد و ثبوت تعالی الله سبحانه عن ذلک گفته اند ذات
 الله تعالی تمامه علم و تمامه قدرت و کلا ارادت و هر چند اعتبار تمام ذات است اما مرئی همان اعتبار
 نه اعتبارات دیگر سر لا قدر که الایصار از اینجا با حجت گفته شود که چون در اعتبارات تمیز نمودن یکی
 ذات باشد تعالی متعلق رویت اعتباری را ساختن در میان اعتبارات کثیره و سیه معنی باشد زیرا که
 گوئیم که این اعتبارات هر چند عین است اندک عین یکدیگر نه تمیز و اعتبار چونی که نزد گرفتاران
 عالم چون مشربست اندازند اما امتیاز بیچونی در میان شان کائن است و صاحب دولت آن که از
 عالم چون بعالم بیچون پیوسته اند پیوستنی بیچون امتیاز بیچون شان بر ایشان نیز واضح است و
 آنرا در رنگ استیلا و گوش از چشم می یابند آن صاحب ولت مبدوعین او اسم جامع باشد
 بسبیل اعتدال علی تقاوة الله رب العالمین و لو علی سبیل الاجمال از جمیع اعتبارات ذات
 تعالی و تقدس نصیب است و رویت او جمیع آنها متعلق لیکن چون ضیق جامعیت اجمال که نصیب
 او است همه وقت در من گیر است احاطه و کرد در حق او نیز نقیض باشد و گریه کند که لا یصلو
 و من اخذ بقین الله حدیثا بیدار است بنده را که حضرت حق سبحانه بکرم خود مخصوص ساخته
 بدو است قنای اتم مشرف میگردد و از قیود عدم کرامیت او شده بود خلاص میازد و عین اثر
 از وی نمیکند و او را بعد از نخستین فن وجودی می بخشد که شبیه وجود و تشاد آخرت بود و تعلق ترجیح جا
 وجود ممکن است شبیه باشد و نظم کمالات جانب وجود اسماء و صفات آبی جل شانه بود وجه تحقیق آن
 سابقا ذکر یافته است حضرت یوسف علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام بود و نخستین باین
 دولت مشرف شده بود و این عارف بود ثانی بولادت ثانی و چون آن جلی بود حسن ظاهر نیز او را
 عطا فرمود و این چون بعد از کسب حاصل گشت بنور باطن اکتفا نمود و حسن ظاهر او را ذخیره
 از برای آخرت داشت اینچنین دولت مندی بعد از انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیات غریزه الوجود است و تعلق
 حکم این نیز بگردار چند نبی نیست اما جمیع انبیا شریک فی دولت خاصه انبیاست علیهم الصلوٰة و التسلیات
 اما سفره نشین خوان نمیشناسد و هر چند خادم است اما نمیشناسد و مانع است

قرآن تابع است که صاحب و هم از قبوعان است گاهی بود که سدرای یادی در میان آورند که آنجا
در آن غلبه نمایند و شرکت یا وی خواهند علیه الصلوة و التسلیات چنانچه مخصوصاً در غلبه
و السلام باین خبر داده است اما این قسم معامله در حق فضل جزوی است فضل کلی را نیاید است علیه الصلوة
و التسلیات این فضل هم او را چون بدولت متابعت نشان میگیرند است از ایشان است او پیش از
امامت در ایشان است کریمه کَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا كَالْفُجْرَانِ لَكُمْ لَمُتُّوْهُمْ وَ لَمْ
يَحْنُذُوا لَهُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ قرآنی است که نشان این بزرگواران از همه پیش برده است و بر همه نفرستاده
و او در غالب ساخته سوال این وجودی که بعافت تمام الفنا بخشیده اند آیا او باین وجود
هم در رنگ سایر موجودات این نشاء در مرتبه حس و وهم است یا ازین مرتبه برآمده است و اگر
برآمده است وجود خارجی پیدا کرده است یا نه و حال آنکه مقرر قوم است که در خارج غیر از حق سبحان
و تعالی هیچ چیز موجود نیست جواب آنچه در آخر کار معلوم گشته است گوئیم که برآمده است نفس
از مرتبه مرتبه و هم هر چند باعتبار ثبات وقت و حکم نفس امریه اگر درده بود اما فی الحقیقت
نفس امریه بود که نفس و رای آن مرتبه است گوئیم این مرتبه برنج است در میان هم خارج موجود
نشاء و آخرت هم در مرتبه نفس امریه بلکه صفات و احوالی جل شانیه سوای صفات ثنائیه حقیقیه
در آن مرتبه اند و در مرتبه خارج غیر از ذات اقدس ارحم جل شانیه و غیر از صفات ثنائیه و تعالی هیچ
چیز موجود نیست پس موجودات را سه مرتبه پیدا شده مرتبه وهم که نفس اکثر از او این نشاء و است ثنائیه
با جمیع علیه الصلوة و التسلیات که ازین مرتبه برآمده اند همچنین لما کلام علی بن ابی طالب علیه الصلوة و التسلیات
که وجودشان مناسب وجود نشاء و آخرت است و علی از اولیای کرام نیز باین دولت شرف گشته اند
و از و هم نفس امریه گشته مرتبه دوم نفس امریه است که صفات و احوالی جل شانیه آنجا کارکن است
و ملائکه کرام نیز در آن مرتبه موجودند و وجود نشاء و آخرت نیز در آن مرتبه ثابت است همچنین انبیاء اعلی از
اولیا نیز باین مرتبه رفیع اند علیه الصلوة و التسلیات این قدر است که صفات احوالی
در مرکز آن مقام است که اشرف از اجزای او است و سایر موجودات در اطراف و اکفاف آن مرکز است
حسب الاستعداد و مرتبه سوم خارج است و موجود در اجزای او صفات ثنائیه و حسب الوجود است تعالی تقدیر
از حق است باعتبار که در غیر مرتبه است که اشرف باشد نسبت سوال از مرتبه و هم مرتبه نفس امریه که در مرتبه اول است

تربیان مربوط است چو آب منشا بر خیزد و کمال حسن و جمال وجود است و وجود را حسب قوت
 و استقامت پیشه پیدا شود ظهور این صفات کاملتر آید و شک نیست که وجود نفس امری از وجود دینی است
 و اثبت است پس تا چار خیر و کمال در وی اتم و کامل بود و در قرب چنانست که در مرتبه صفات
 افعال و تعالی موجود گشته است و صفات خالقیه و از قیه حتی جوارید اگر ده باید داشت که ثبوت
 عدم و همچنین ثبوت کمالاتی که نشانه عدم در آنها ملحوظ است اگر چه از کمالات صفاتی بود و در مرتبه
 دوم است که تا از عدم بالکل پاک نشود و عین و اثر عدم زائل نگردد و شایان و عدل مرتبه نفس اگر گردد
 و اگر چه در ثبوت دینی درجات است باعتبار قوت و ضعف عدم هر چه اقوی بود در قناری شریحه
 و هر اتم باشد و چون ضعف گردد در قناری کمتر بود بسیاری از اولیای که به سبب کمال از مرتبه عدم
 گذشته اند و غیر از ایشان از عدم در آنها باقی مانده است هر چه تا آن اثر باقی است و در مرتبه نفس
 نمی شود اما از مرتبه دوم گذشته نقطه نهایت آن می رسند و نظار گریان مرتبه نفس می گردند و در مرتبه ازین مقام
 حاصل میکنند محسوس میگردد که انبیاء کرام و اولاد کرام عظام علی تفاوت الله درجات علیهم الصلوٰۃ و
 التسلیات و همچنین بعضی از متابعان انبیاء اگر چه اقل باشند تا نهایت مقام مرتبه نفس امر
 رسیده اند و هر کدام از آنها علی تفاوت درجات و طیفی است خاص و مقامی است علی مرتبه
 و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود میگردد و مینمایند که مقام اینها فوق مقام انبیاست علیهم الصلوٰۃ
 و التسلیات گویند ازین مقام برآمده اند و مقام فوق نارسیده در میان پنج شده اقامت نمودند
 که مقام فوق مخصوص بذات و صفات مقدسه حضرت واجب الوجود است تعالی و موجود در خارج
 غیر بجهان این حرف و کلمات چون سمات حد و دارند قابلیت وصول آن مقام دارند اما از مرتبه وجود
 آن مرتبه پیش قدم اند و چنانکه در این دلالات خود زده اند و در کفانی که در مقامی است نفس امر اقامت
 نظار گریان مرتبه فوق اند و از کمال گرفتاری در رنگ تمام گشته اند آنجا بقدر اندک محبت
 که این بزرگواران با این توطن اقامت بکم المرء من احب با محبوب خود محبت مجبول است
 و بجز و با وی اند و بے اتحاد و تنیست با مطلوب خود و مانوس و مالوف اند و این اشنا که محبت جوت
 و کلمات قرآنی را تا بان مرتبه مقدسه ملاحظه نموده آمد معلوم گردید که این محبت را با محبت دیگران
 هیچ نسبت نیست این محبت بس عالی است هیچ در درک نمی آید که باطن بطون مربوط است اتم تفاوت

آنجا که گنجایش القرآن کلام الله غیر مخلوق آمده است از علو شان این حروف و کلمات مقدمه معلوم میگردد
 که کلام نفسی هم همین حروف و کلمات است چنانچه قاضی عضد تحقیق آن ننوده است و بے تقدیم
 و تاخیر و همین را کلام قدیم نفسی گفته و تقدیم و تاخیر آنها را عائد بقصود آنست که در وقت حدوث و سقوط
 اگر همین حروف و کلمات کلام نفسی باشند باید که در محل مرتبه خارج گردند و در سابق گذشت که در محل انقیاد
 بنیکرند و وجه آن چیست جواب اینست که حروف و کلمات چون در اذان بتقدیم و تاخیر گویند تا ناچار این
 ملاحظه در نظر کشف عدم دخول شان در مرتبه خارج ظاهر میگردد و چون مرتبه ثانیه بی ملاحظه تقدیم و تاخیر
 میشود گوشت که در محل اند و حاصل خود بلحق بلکه تحت پس بیت شان بسبب دیگران بچسبند دارد که آنجا
 اتحاد است و در سبب دیگران اتحاد گنجایش ندارد و سبحان الله همین حروف و کلمات قسمه آنی
 چون کلام قدیم سبحانی بود و همو آن درین نشاء و بخلاف سایر صفات قدیمه نفس خود خواهد بود
 چه حروف و کلمات برین تقدیر نفس او نیند و در پوشش آن غیر از تقدیم و تاخیر عارضی که از راه قصود
 تکلم آمده است نخواهد بود پس قریب ترین اشیا سبحانه قدس خداوندی محل سلطان قرآن مجید گردید
 از طاعت بوی زرسیده است و در حاشا که تقدیم و تاخیر او در شیم محبوبان انداخته با صالت خود در عالم
 خلخال جلوه گرفته است لهذا افضل عبادات تلاوت قرآن مجید است و شفاعت او مقبول ترین شفاعت
 دیگران گشت چه شفاعت ملک مقرب و چه شفاعت نبی عزلی و تاج و ثمرات که در تلاوت قرآنی متر
 میشود و چه تفصیل آن بآوردن نمود و باینست که تالی را بر داشته بدرجائی برده است که مورد انجائ گنجایش مقصود
 نبود سوال آیا حروف و کلمات قرآنی باین دولت مخصوص گشته اند یا حروف و کلمات سایر کتب
 منزله نیز بادی درین دولت شرکت دارند و همه کلام قدیم نفسی اند جواب همه را درین دولت
 شرکت است این قدر فرق در نظر گشتنی تمثیل میگردد که قرآن مجید گوئی مرکز دایره است و سایر کتب
 منزله بلکه جمیع آنچه بدان از ازل تا ابد کلام واقع شود همه گوئی محیط آن است پس قرآن اصل همه است و غیره
 کتب گشت چه مرکز باشد و چه دایره است و اصل جمیع نقطه دایره است گوئی سایر نقطه تفصیل و بنیاد و احوال الکلی
 قال الله تعلق شانند و انفعی و ساکون و اینست سوال از تحقیق سابق معلوم گشت که درین شان درین
 منظر خیره شود و مشاهده گرفته اند واقع نیست و اینان اقامت منظر است آن مرتبه مقدمه نه آید و غیر این
 منظر درین نشان نفس شود و مشاهده تحقیق است جواب آنچه مستفاد این نیست است که نصیب

مشاور ایقان است که رویت بصری و مشاهده که عبارت از رویت قلب است علی تفاوت ادبیات
نتیجه دهم و او است که با خرت مربوط است صاحب تعریف که از اکابر این طائفه علیه است و کتاب خود
اجماع مشائخ را درین باب نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق علم علایق باشد و چشم
و نه بدل واقع نیست و سید از ایقان امری دیگر آنجا کائن به سوال مقرر این طائفه علیه است که یقین را
سه درجه است علم یقین و عین یقین و حق یقین علم یقین عبارت از استدلال از اثر مؤثر گفته اند
چنانچه یقین بوجود آتش مثلاً که از راه استدلال از علم بوجود و دخان حاصل گردد و عین یقین عبارت
از دیدن آتش گفته اند مثلاً حق یقین عبارت از تحقیق شان باقی شده و چون رویت قلبی هم نبوده
عین یقین یکبار معنی است آید و اجماع مشائخ بر عدم رویت مطلقاً یک گونه صادق بود جواب
تواند بود که مراد از اجماع مشائخ تا تقدم بود و متاخران برخلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نمود
و از این فقیر این حکم ثابت نشده است و این تجویز به ثبوت نه پیوسته و این درجات ثلاث که تعیین گفته اند
همه از علم یقین است و از استدلال خبر آمده و از علم بعین گرفته و آنچه در عین یقین رویت آتش
گفته اند رویت دخان است که از آنجا بوجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در
علم یقین استدلال از علم دخان بود و بوجود آتش اینجا از رویت دخان است و بوجود آتش این
یقین ثانی اتم است از یقین اول بواسطه قوت دلیل خود که آنجا علم دلیل است و اینجا
رویت دلیل است و همچنین در حق یقین بچنان تحقیق شد نیست نه باقی است و از آنجا استدلال
بر آتش کردن است و این یقین از هر دو سابق اتم و کامل است که از نفس خود که دخان شده است نه باقی
بوجود آتش میباید و از انفس تا آفاق فرق واضح است قال الله تعالی سَلِّمْ عَلَیْهِمْ اَیَّاتِنَا فِی
الْاَاقِ وَ فِی الْاَنْفُسِ وَ حَتَّى یَتَّكِبَ لَهُمُ الْحَقُّ قَبَالَ لِلَّهِ تَعَالَى وَ فِی الْاَرْضِ
اَیَّاتٌ لِّلَّذِیْنَ یَعْلَمُونَ اَفَلَا یَتَفَكَّرُونَ اَنْجِبُوا رُفُقًا وَ انْفُسٌ ویده میشود همه آیات مطلوب است
و انفس مطلوب پس برنی در آفاق و انفس و دخان بود که آیت آتش است نه آتش پس معارف و رفاق
انفس استدلال باشد که حقیقت علم یقین است و حق یقین در او را در آفاق و انفس تا به تشخیص نمود
سبحان الله بندگان یافت مطلوب را در انفس مقرر ساخته اند و بیرون انفس به حاصل نه میفرماید
نه همچو نمینا بر تو سومی است و با تو در زیر گلیم آنچه است و دیگری گوید چون

جلو آن جلال بیرون از قیامت + پا در امان و سرچشمانش که بر سر ذره گریس
نیک گریس بد بود + گرچه عمری تنگ زند و در خود بود + صاحب مقصود فرماید التَّجَلُّوْا مِنَ الذَّلَالِ
الْبَصُوَّةِ لِلتَّجَلُّوْا بِرُكْبَتِیْ دگر فرماید اهل الله بعد از قنای و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و هر چه
می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود دست و پا نمی کنند اَفَلَا تَبْصُرُوْنَ
و نیز در نفس نیز در رنگ آفاق بی حاصل است و از یافت مطلوب خالی و بی نصیب
نهریکه در آفاق و نفس است استدلال است بطلوب و دلالت است بمقصود و وصول مطلوب
بما در آن آفاق نفس مربوط است و با سوا می سلوک و جذب بنوط چه سلوک سیر آفاقی است و جذب
انفسی پس سلوک و جذب و سیر آفاقی و انفسی همه داخل سیر الی الله باشند آنچه گفته اند که سیر سلوک
آفاقی سیر الی الله است و جذب و سیر انفسی سیر فی الله چه توان کرد ایشان اچنان دانند
و مرا چنین شُكَّانَكَ لَا اَعْلَمُكَ اِلَّا مَا عَلِمْتُكَ مَنْ سَكِنِ اَوْشِ خُورِشَانِ اچیا را که سخن خایان
شان گوید اما چون معالیه از تقلید گذشته است ناچار هر چه می باید بگوید مخالف قوم باشد اما
ابو یوسف روح را بعد از گذشت تقلید از تمام موقوفات ابو حنیفه که او ستاد اوست خطاست و شکی
لَا اُولَیْخَذْنَا اَنْ لَّیْسَ اَوْ اُخْلَطْنَا سوال این در جات ثلث یقین چون اهل علم یقین
و عین یقین نزد تو چه بود جواب عین یقین شلا عبارت از انحالت است که نفس در خلایق را
باتش کائن است و چون شل می نهی درجه و دلیل برسد که دغان باشد و از این حالتی پیش
پیدا خواهد شد که دغان را به آتش ثابت است نزد قیاس این حالت مقبر عین یقین است که فوق علم
استدلال است و بیرون آفاق و نفس است و چون برده استدلال از میان برخاسته است که تمام
مرتبه علم است ناچار از علم یکشف آمده و از غیب بشود و حضور انجامیده باید دانست که شه و حضور
و یک است و رویت واحد است و یک ضعیف البصر را در وقت شعشان نور آفتاب کائن است و رویت و حال
آن متحقق بنسبه متحقق شدن بدخان و در جوار و شامل علم یقین و عین یقین است تحقیق که ذکر
یافته تا زمانیکه در تحقق بدخان هیچ نقطه از احوال کرده بنقطه آن آخر آن نرسد علم یقین است چه بر نقطه
که مانده است حجاب اوست که مستلزم استدلال است و چون هیچ نقطه متحقق شده و بنقطه آخر آن
برسد از استدلال بر آید که حجت بتامها ارتفاع یافته است و در رنگ نفس دغان عین یقین ادراک

ثابت بود و قائم از حق الیقین چه نوشته آید که کمال تحقیق آن مربوط به نشاء اخرویست و اگر فیصله آن
دولت در دنیا کائنات است مخصوص باخص خواص است که سیر یافته که شباهت بحق الیقین
دارد و نزد ایشان در علم الیقین شده و انفس آن علم آفاق گرفته و علم حضوری ایشان کمال
بود و است علم حصولی گشته و عین الیقین در او آفاق و انفس در حق شان حاصل شده و تحلیل تمام
خاتمه حتمه در بیان حسن جمال محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام که متعلق محبت پروردگار عالمیا
گشته است جل شانزه و اوصی الله تعالی علیه و سلم بآن جمال محبوب رب العالمین آمده حضرت
یوسف هر چند بصباست که در دست محبوب حضرت یعقوب بوده است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ
والتسلیمات حضرت پیغمبر که قائم الرسل است بلاست که در محبوب خالق زمین و آسمان
علیه و علیہ الصلوٰۃ و التسلیات و احویات و زمین و زمان را بقبول و خلق فرموده است و کما در
باید دانست که خلق محمدی در رنگ خلق سایر افراد انسانی نیست بلکه مخلوق هیچ فردی از انفس او
عالم مناسب ندارد که اوصی الله تعالی علیه و سلم با وجود نشاء عجزی از نور حق جل و علا مخلوق گشته است
کما قال علیه و علی الله الصلوٰۃ و السلام خَلَقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَوَكَّلْتُ
این دولت بر نشاء است بیان این دقیقه است که در سابق گذشته است که صفات ثمانیه
حقیقه حضرت واجب الوجود جل سلطانه هر چند داخل در آن بود و واجب است اما بواسطه احتیاجی
که نیاز آن حضرت ذات است تعالی را بر آنکه امکان در اینها کائنات است و چون در صفات حقیقت قدس
را آنکه امکان آنجا پیش گشت در صفات اضافیه حضرت واجب الوجود تعالی ثبوت امکان طریق
باشد و عدم قدم شان نیز اول دلیل باشد بر امکان شان که شیف مرجع معلوم گشته است که خلقت
آن سرور علیه و علی آنکه الصلوٰۃ و التسلیات ناشی از این امکان است که بعضیات اضافیه تعلق در او
امکانیکه در سایر ممکنات عالم کائنات است هر چند بدقت نظر صحیفه ممکنات عالم را مطالعه نموده می بیند و
سرور آتیا میشود و دیگر دو ممکنه نشاء خلقت و مکان و علی الله الصلوٰۃ و السلام در عالم ممکنات نشاء
بلکه فوق این عالم باشد ناچار او را سایه نبود و نیز در عالم شهادت سایه هر شخص از شخص لطیف ترست و چون
لطیف تر از وی در عالم نباشد او را سایه چه صورت دارد علیه و علی آنکه الصلوٰۃ و التسلیات بشنو
بشنو صفت علم از صفات حقیقه است و داخل در آنکه موجود خارجی است و چون آن صفات را

اضافه عارض شود و بان تقسیم باید مثل علم اجمالی با علم تفصیلی آن اقسام او از صفات اضافیه
خواهند بود و داخل دائره شمول نفس امریکه اکثر صفات اضافیه است چنانکه گذشته و شود و دیگر
که علم کلی که از صفات اضافیه گشته است نوری است که در نشاء و عفری بعد از انصاف از اصلا ب
بار حاکم منکثره و مقتضای حکم و مصالح بصورت انسانی که احسن تقویم است ظهور نموده است و سببی و مجرور
احد شده و نیک استماع باید بود که انتقید را بنال هر چند علم مطلق را مقید ساخته است و از حقیقت
با ضافه آورده و اما هیچ زیاده و نقصی پیدا نکرد و بهیچ چیز او را مقید نکرد و نسیده و چه اجمال علم عبارت
از نفس علم است نه از اشیاء منضم به علم بخلاف تفصیل علم که تقاضای جزئیات منکثره می نماید
تا تفصیل متصور گردد و عجب قیاس است که منظر اطلاق است و طرفه مقید است که نفس مطلق است
سپهری است نه انسانی در مطلق علم نسبت بذات عالم جل سلطان ملاحظه باید نمود که علم نفس عالم نفس معلوم
میتواند بود چنانچه در علم حضوری کائنات است بخلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارد و نتوان گفت
که قدرت عین قادر عین مقدور است و ارواح عین مرید عین مراد پس علم را با ذات عالم اتحادی
و انضمامی که غیر از این نیست از این محارب احمد با حد باید دریافت چه واسطه در میان دارد و آن صفت
علم است امریست که اتحاد و مطلوب دارد پس جابجاست را در اینجا چه گنجایش در اینجا علم امریست
و تا یک غیر او را از صفات این حسن ثابت نیست پس از جمیع این مقیاس محبوب ترین صفات و احسن
نزد حق جل و علا صفت العلم است و چون حسن آن شائیه میجویی دارد حسن در ادراک آن قاهر
است و ادراک نام آن حسن که بواسطه بنشاء و آخرت است که موعظین رویت است چون خدا را
عنه و جل پر بیند جمال محمد را در یابند هر چند درین نشاء و و ثلث حسن بخت یوسف سلم
و ثلث باقی به تقسیم شد اما دران نشاء و حسن محمدی و جمال جمال محمدی علیه الصلوات
و التسلیمات که محبوب خداوند است چهل سلطان چگونه حسن دیگری را با حسن صفت علم مشار
که حسن او بواسطه اتحاد و مطلوب حسن عین مطلوب است و دیگری را چون اتحاد و ثلث
آن حسن نیست پس خلقت محمدی علیه و علی آله الصلوات و السلام با وجود حد و ثلث مستند
بقدم ذات گشت تعالی و احکام او نیز منتهی بوجوب ذات شد تعالی و حسن او حسن ذات که
تعالی که شایسته غیر حسن ربوبی کائنات نیست چون چنین شد ناچار متعلق محبت جمیع مطلق شد و محبوب او

تعالی جلیل القدر سوال کرده ایم ولایت در آنکه محبت حضرت حق سبحانه و تعالی
علیه السلام نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب او تعالی میباشند و چه تخصیص آن محبت که در دیگران
موجود نیست جواب محبت دوست محبت است که بذات محب متعلق است و محبتی است که
بغیر از ذات او متعلق دارد قسم اول محبت ذاتی است و اعلامی است اما محبتی است که پس
از هر چیزی را دوست ندارد و چنانکه خود را و نیز از هر قسم محبت احکم و ادق است که بر عرض غرضی
زوال نه پذیرد و نیز متعلق این محبت محبوب صرف است که شایسته محبت ندارد و بخلاف قسم دوم
محبت که عرضی است و زوال پذیر است و متعلق او هر چند من و وجه محبوب است اما از وجهی که
نیز دارد و چون حسن جمال خاتم الرسل علیه و سلم الصلوات و التسلیمات مستند بحسن و جمال حضرت
ذات است تعالی چنانکه گذشت اما چنانکه قسم اول که بذات محب و علا متعلق است باو علیه و سلم
الصلوات و السلام متعلق باشد و در رنگ ذات سبحانه متعلق محبت او نیز صلی الله علیه و سلم
علیه و سلم که محبوب صرف بود و دیگران را چون این دولت میرسد بهست و از حسن ذات
قلیل انصیب اندر قسم دوم محبت با ایشان متعلق باشد و یک وجه ایشان را محبوب گرداند و محبت
متعلق است صلی الله علیه و سلم که در رنگ ذات محب یعنی محبوب است محبتی است که
که آن قسم غلبه محبت که حضرت موسی بر است با حضرت حق سبحانه و او با آن محبت پس شایسته
همان طور که از محبت حضرت حق سبحانه است با حضرت خاتم الرسل علیه و سلم الصلوات و التسلیمات
این غیر در رنگ این محبت غرضی میباشد که تفاوتی در میان این دو محبت بقوت ضعف
بیدا آرد و محبتی که خالق است از محبت مخلوق شدیدتر می باشد اما این خدای تعالی
هم الغالبون هیچ تفاوت ظاهر نمیشود و گویا این دو محبت را بعین ان عدالت برابر نموده اند
و سر وی تفاوتی که بیش تجویز نموده سوال صدوقیه علیه تمام از او عالم را نظایر محال است
در شش اندر جل سلطان و حقایق شایه را همان اسمایافته و شایه را خلل آنها در شش تمام عالم ظهور اسماء
الهی داشته اند جل سلطان و تخصیصی که ظهور بعضی از آنها را خلقت آن سر و سر و سر و سر علیه و سلم
الصلوات و السلام چنانچه گذشت و چه آن چه باشد جواب حقائق شایه و صدوقیه این همان شایه
اند که صدوقیه الهی از جل سلطان در اسماء الهی یا فقهها و این عالم را ظهور آن صورت علیه گفته اند

اگر چه بسبب تجویز آن ظهور اسرار نیز گویند بلکه صورت علمی شیئی نزد اینها نیز عین آن شیئی است و به شیخ
مثال آن شیئی و آنچه این فقیر در خلقت آن سرور گرفته است ظهور نفس اسم الهی است جل سلطان
نه ظهور صورت علمی آن اسم شتان مایه حق نفس الهی و بصورت الهیة آتش را که تصور نمایند و به صورت
علیه و آن آتش اقی و همدات که است که کمال و جمال آتش همه او بوده است و در صورت علیه آن
پیش از شیخ و مثال آتش کائنات است ارباب محقول که از این اندیشه یا نه بلکه عین آتش گویند که گفت
مرح ماکذ بعینیت است و صورت علیه آتش خورشید است آتش نیست که در خارج موجود است
محسوس میگردد و که آنچه ظهور صورت علیه اسرار است امکان و وجود آن از قبیل اسکان عالم است و وجود
عالم که در مرتبه و هم بصنع خداوندی جل سلطان ثبات و تقرر پیدا کرده است و آنچه ظهور نفس اسم الهی
جل سلطان و آنچه در خلقت آن سرور گرفته است علیه و علی که اصلوات و اسلام اسکان از قبیل
اسکان و هفت اضافی است و وجود آن نیز در رنگ و وجود آن صفات در مرتبه نفس او مقرر است
و غیر آن هر چه در علیه علی که اصلوات و اسلام میگویند در نظر نمی آید که ظهور نفس اسم الهی باشد تعالی
قرآن مجید که آن نیز ظهور نفس اسم الهی است جل سلطان و آنچه ششم از آن بالا ذکر یافته است غایت مافی السحاب
نشا و ظهور قرآنی که از صفات حقیقت است و نشاء ظهور محمدی از صفات اضافیه تا بار آخر اقدم
و غیر مخلوق گفته اند این احادیث و مخلوق و معالیه که ربانی ازین و ظهور اسمی هم عجب تر است
که آنها ظهور اسمی تشریف است بی کسوت صورت اشکال که کعبه که سجود و الهه خداوندی است عبارت از
دکله نیست و همچنین جبران و سقف نیست چه اگر اینها نباشند کعبه کعبه است و سجود الهیه
بسبب آنجا ظهور است اما هیچ صورت نیست و این از عجب عجایب است بشنو بشنو هر چه
درین دولت خاصه محمدی دیگر را شرکت نیست اما این قدر می باید که از آن دولت خاصه او
علیه الصلوات و السلام بعد از تحقیق و تکمیل او علیه علی که اصلوات و تسکینات بقیه ماند و بود که در حق
دولت ضیافت کریان زیاد و تمیلا لازم است که او را پس که یا نصیب خادمان بود آن بقیه را یکی از خود
است او علیه علی که اصلوات و السلام او را پس که یا عطا فرموده اند و از خمیر ساخته شمشیر طینت او نموده
و بهجبت و در ائت او و شرکاب دولت خاصه او گرد نهیده علیه و علی که اصلوات و السلام سه یا کریان
کار با و شوا نیست و این قصید در رنگ آن طینت خرد آمد است علی نبینا و علیه الصلوات و السلام

که نصیب خلقت و رحمت خدا آمد است حکما قال علیه الصلوة والسلام لکن ما خفتمکم الخلق فانها خلقت من نقیة طينة ادم بیله و لا الارض من کاسل الکریم نصیب سوال حضرت شیخ محی الدین بن العربی و تابعان الحقیقت محمدی عبارات از حضرت اجمال علم داشته اند و آن را تعین اول گفته و بجای ذات داشته و فوق آن مرتبه لا تعین تصور نموده که حضرت ذات بخت جل شانه و تو از اقسام علم داشته و صفات اضافیه و فعل ساختی که دون صفات حقیقت است و به آن صیبت جواب الشیخ محی الدین در خارج جز ذات احدیه مجردة و موجود و نیاورد و وجود صفات اگر چه حقیقیه باشند جز در علم ثبات نمی نمایند پس تا چار تعین اول نزد او علم جملی بود و ثبوت صفات بعد از آن صورت نبود که ثبوت شان فرع ثبوت علم است که جز در علم ایشان را ثبوت نمی داند پس علم از همه سبق باشد و جامع جمیع کمالات بود و در تفهیم آنچه کشوف گشت به است که صفات حقیقت ثنائیه در رنگ ذات واجب علی شایه در خارج موجودند اگر تفاوت است میان مرکزیت و عدم مرکزیت است چنانچه گذشت و این قول موافق آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیم که وجود صفات را از اندر وجود ذات تعالی فرموده اند برین تقدیر علم جملی از تعین گفتن معنی ندارد و بلکه اطلاق تعین نمودن هم گنجایش ندارد و سبق جمیع صفات صفات الحیوات که صفت معلوم تابع اوست علم را بر روی سبقت دادن صورت ندارد و علی الخصوص که بعلم قدس منضم شده باشد آن از مطلق علم پایان ترست و داخل اضافات است چنانچه گذشت اگر چه اگر علم جملی را تعین اول علم گویند گنجایش هم دارد که تعین ثانی آن علم تفصیل باشد سوال شیخ محی الدین که علم جملی حقیقت محمدی گفته است و این فناء عنصری را خلوص آن دانسته اند ظهور نفس اسم است چنانچه تو گفته با ظهور صورت این اسم چنانچه در سایر ملکات است چنانچه صورت اسم زیرا که تعین اول نزد او محسوس بر تعین علمی است چه در تعین اولین را علمی گفته است و سه تعین آخر را تعین خارجی و تعین علمی صورت شان و علم که در خارج از این تعین ذات گفته است و در علم صورت از اثبات کرده و آن صورت علمی که حقیقت محمدی باشد در فناء عنصری صورت انسانی محمدی ظهور نموده است با بطلان نزد شیخ هر چه ظهور صورت علمیست اگر چه صفات واجب باشد داخل ساطع چه صفات از انرا و نوعی جز در علم نیست و در فعل غیر ذات بخت هیچ چیز نزد او موجود نیست سوال آخریه

عالم معلوم است که حاصل آن علم حضوری است پس صورت اسم را آنجا گنجایش بود چه در
 صورت در علم حصولیت و در علم حضوری حاضر نفس معلوم است نه صورت معلوم جواب این
 مرتبه مرتبه ذات بحت نیست چنانکه سلطان احمد از انصاری نقل گفته است پس در خارج موجود
 و چون در خارج موجود نشود و نه ثبوت علمی چاره ندارد و نه انداز انصاری علمی گفته است و ثبوت علمی را از
 صورت معلوم چاره نباشد ازین بیان لازم آمد که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور
 نفس معلوم کائن است که حاضر نفس معلوم خالص نیست اعتباری در وی او یافته است
 که آنرا از نفس بصورت آورده فهم هر کس باین وقت نرسد و تا بذات بحت چنانچه چنانچه
 به وصول بچونی این دقیقه در دنیا بیکجا نماند من فقیر و مانده و اسب افتاده و ایاری که بعد از
 سال از بعثت خاتم الرسل علیه وعلیه السلام و استکمالیات سخن از معارف و برآر کار انبیا
 اولی الامر بر زبان مردم علیه السلام و تحیات و الکیات و در هر من معارف و آمده و دقیق کلمات مبدی
 بیان بنایم و ولی چون شده و ارادت از خاک پسته و گدازم سر از فلک و حسن آن خاتم
 که بر نو باری نمکند از لطفت بر من قطره باری چه اگر بر رویه از تن صد زبان چه هزار
 نفس که تو به محمد بن عبد الله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لولا
 جاءت رسل ربنا بالحق الصلوة و اللیلاته تحاطر بود که شمه از صباحت ملاحات که در حدیث بود
 آمده است اخبر یوسف اصبح ولنا اهل بنو یسبه علیه السلام و التحیات و بر فر و اشارت و برین باب
 سخن گوید اما دید که هر فر و اشارت و راه و مقصود و قاصد است و مستعان در فهم آن عاجز و وقت مقلعات
 قرآنی همه موز و اشارات است بحقائق احوال و دقائق اسرار که در میان و محبوب کائن است بیکر
 که آنرا در یاد علمای را خنجرین که حکم خدام و غلمان حبیب رب العالمین دارند و خدا را با جانشین
 که بعضی اسرار خفیه مخدوم اطلاع بود بلکه شکیبیت مخدوم با خاتم جابر است که معاملات و میان
 و بطریق اویش شریک دولت خاصه مخدوم گرد و اما اگر شک از الی معنی اظهار نماید خائن بود و خود را
 بر باد و در قطع ابلیس که او بر رویه خود فرموده است در حق او صادق آید فیض صدی لا یخفی
 نقد و قست ربنا انظر لنا ذلک و انظر لنا فی امرنا و انظر لنا فی امرنا و انظر لنا فی امرنا
 انظر لنا فی امرنا و انظر لنا فی امرنا و انظر لنا فی امرنا و انظر لنا فی امرنا و انظر لنا فی امرنا

علیه و علی اله و الصالحین البتة التي مکتوب صدر و کیم شیخ عبادتہ در منع تفسیر و اول آیات قرآن
 بر طبق مذاق فلاسفه مسلم که الله سبحانه و عفا فکمه عن البلیات کتاب تنصیر المؤمنین را
 که مرسل داشته بود بعضی از مواضع آنرا مطابق المذنبه و اسپس فرستاد مگر ما تصنیف این کتاب خیلی
 میل به مذہب فلاسفه دارد و نزدیک است که حکما را عدیل انبیاء سازد علیهم الصلوٰۃ و التسلیات
 آیت در سورہ ہود و بطور آمد که بیان آنرا بطور حکما که خلاف طور انبیاء است علیهم الصلوٰۃ و التسلیات
 کرده است و تشوید و میان قول انبیاء و حکماء داده و گفته است در بیان کرمیا اولئک الذین
 لیس لهم فی الآخرة الا النار بالانفاق الحکماء الا الناسیحتی و جوامع انبیاء علیهم الصلوٰۃ
 اتفاق حکما چه کنجایش دارد و در عذاب اخروی قول شان را چه اعتبار است علی الخصوص که مخالف
 قول انبیاء بود علیهم الصلوٰۃ و التسلیات فلاسفہ که عذاب عقلی اثبات ینمائیت مقصود
 رفع عذاب حسّی است که اجماع انبیاء بر ثبوت آن واقع شده است و مواضع دیگر آتیست
 قرآنی را موافق مذاق علمایان میکند هر چند مخالف مذہب طین نبود مطلقا این کتاب بی ضرر برای نفس
 بلکه جلیبیت آنها را این معنی لازم دانسته بچند کلمه متصدع گشت و استلام مکتوب صدر
 و موم نجاب میر محمد نعمان در ترغیب مجاہدات و انزوا یتزمت طالبان حق جل جلالہ الحمد لله
 و سلاّم علی عبادہ الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا اینچند و مستوجب حمد است لله
 سبحانہ الحمد لله و المنة العظمیٰ حال بدست است که بر احوال خیر مال خود اطلاع نداده اند و بدست
 که آن ورق را گردانیده باشند و اگر سلّ عمل آمده و از فراغت بجا بدهد و آورده و وقت گشت و کار
 بیوسم خورد خواب نصف شب برای خواب معد سازند و نصف دیگر را برای طاعت و عبادت
 اگر این عبت نتوانند و در زیاده باری ثلث شب را که از نصف تا سس است ماکرم باشند و سعی
 فرمایند که در دوام حصول این دولت فخر زود با خلق همان قدر اختلاط و انبساط نمایند که
 ادای حقّی ننمانده آید بقدری تقدیر بقدرها انبساط با خلایق زیاده بر قدر حاجت مخصوصیت
 بود خلّی مالا یعنی و بسا است که ضرر برای عظیم بران متضرع شود و دخل مخطورات شرعیّت و طریقت گردد
 یعنی که با مردان فراط و انبساط نماید مردیان را ناچار از ازاوت بر آورده و در طلب شان متوراند
 و عباد اله سبحانه من ذلک مبع این معنی را نیک دریافته با طالبان بنوعی سلوک نمایند

سبب انس و الفت شان باشد نه موجب نکرمت و نفرت شان از تو و از خلاق ضرورتیست
که بتقدیر حاجت آشنائی باین ستم قاتل ست شمارت بوفیق الله سبحانه و تعالی بسبب ولایت میسرست
از باب ابتلا چه کنند که بر دوام بار باب فقر و محنت را ندقیر این نعمت بادین و بقتضای آن
عمل نمایند نیک آن سال طالبان خبر و ارباب نشین و بظاہر و باطن متوجه تربیت شان شوند و چنانچه
مکتوب صد و سوم شیخ حمید احمدی در تربیت و برقصه و احوال و ترغیب بر حصول
تکمیل و کمال الحمد لله و سلام علی العباد الذین اصطفی کتب شریف اخوی اعز شیخ حمید رسیده
خوشوقت ساخت چهره منتهیست درین طور زمان بر رفتن در صحبت شخصی جمعی را بجناب قدس
خداوندی حل سلطانہ رغبته پیدا شود و از اسوامی و اوقالی و لهاسی شان را برودتی حاصل گردد
مع ذلک آن برادر باین دولت مغرور نگردد و از کار خود غافل نباشد که مثل مشهور است
هنوز دینی دوست معلوم نیست که از صد کیس سرانجام یافته باشد و این حوال که طالبان را
در ابتدا رو میدهند و ذوق ولادت می بخشند در رنگ آن است که طفلان را بسبق الف و بآموخته
سازند کار آنست که از تمجی مولویت برسند و از اذواق و التذات بار بجه ولایت خاصه
داخل گردند ۵ هنوز ایوان استغنا باشند است ترافک رسیدن ناپرندست باید که
اوقات خود را معمور سازند و بشریعت و طریقت و بظاہر و باطن متجلی باشند تکمیل دیگری
فرج کمال خود است که در بجه ولایت خاصه است لیکن چون در صحبت طالبان را ریشری
پیدا میشود و احوال و مواجید رو میدهند اگر بحد فنا و بقا نرسد هم غنیمت است و درینوقت حکم
کبریت احمر دارد و آنرا هم میگرداند باشند اما بعد از استخار و توجهاست هر که تعلیم طریقت گویند
مناسب است بلکه لازم و ازین عمل ترسان و لرزان باشند مباد که ازین شیطان بر شایسته
اعاذنا الله سبحانه عن شتو عدو که شاکفته بودند اگر تمام کرده آید و در چنان عدد و ارقام
بعد از آن خبر بکنند تا مناسب حال علام نموده آید انشاء الله تعالی یا رانے را که بشمار بوطان و عارسانند
صیغه شریفه که بید بخوانی نوشته بودند نیز رسید محمد شجاع درینوقت که کمال قرب قیامت و اود وقت و الشی
علی السلام الناس در خبر آنده و لهاسی مردم بحضرت حق سبحانه تعالی بنحیبت است و والد و شوهر
آن درگاه و قدس اند جل سلطانہ توقع از اجبه و حامی ظہر الغیب است و فاتحه سلامتی خاتمه

رَبَّنَا آتِنَا لَنَا ذُرِّيًّا وَافْعَلْ لَنَا الْإِنْفَاقَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَكَرِمْتَ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا مَكْتُوبٌ
صد و چهارم بحضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاده خواجہ محمد سعید خواجہ محمد معصوم
در بشارت وصول بعضی مراتب مرایش از الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
فرزند ان گرامی مانتی است که از احوال ظاہر و باطن خود نوشته اند شاید بواسطہ تادی ایام مفارقت
نسیانی بحال و در افتادگان طاری شده باشد ما هم از رحم الرحمن و ارم کریمه البین الله مکان عند
تسلطی و غریبی نام اوست عجب کار و بار است با این همه ناری وانی شما خاطر همیشه متوجہ احوال
شماست و خواهان کمال شما و فرزندان شما را باداد مجلس سلوک دہم ظاہر است کہ دہم ازین
جدا شد خلعت و دیگرین متوجہ شد کہ بجای آن خلعت نشین بخاطر آمد کہ این خلعت نہ الہ و یکے خواست
یاد و آرزوی آن شد کہ اگر آنرا بدیند بفرزند می ارشد می محمد معصوم بدین بعد از آن محمد دید کہ نظر
مرحمت فرمودند و آن خلعت و ارتباط تمام پوشانیدند و این خلعت را الہ کنایت از عالم قیومیت
بوده است کہ تربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط با این عرصہ مجتمعه او بوده و این خلعت
جدیدہ را چون عالمہ بانجام بر سر مستحق خلع گرد و اید دست کہ از کمال کہم از آن فرزند
اغری محمد سعید عطا فرمایند این فقیر ہموارہ بتفترع این مسألت مینماید و اثر اجابت
می نمود و فرزند مستحق این دولت مینماید باکریان کار باد شوار نیست نہ اگر شہید
است ہم وادوست تعالی سہ نیار و دم از خانہ خیری نیست نہ تو وادی ہبہ خیرین چہریت
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَاعْمَلُوا لِي دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ فَتَمِيدَانِيكَ شُكْرًا
عبارت از حرف حمد است جمیع ما الفعہ الله علیہ من الجوارح والقوی الظاہریہ والباطنیہ
الی ما خلق واعطاء لا جملہ ولایہ لما حصل الشکو واللہ سبحانہ للوفی این قسم علوم از اسرار خفیت
بر خیزد بصرہ گفته میشود اما اخفای آن لازم است کہ مردم مفتون نگردد دیگر آن مشکل کہ دہم
ان مغالہ شاید در عالم مثال بود درین ایام حل شد و غایب نماند شاید کہ درین معنی روحانی
خواجہ معین الدین را ہم مدخلی باشد محمد معصوم آن مشکل را شاید در خاطر داشته باشد
والسلام مکتوب صد و پنجم شیخ حسن برکی در جواب کتابت او کہ در میان احوال خود
نوشته بر ایامی سنت تدیاز بدعت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفہ شریفہ

اخوانی غریب شیخ حسن الله الله رسیده خوشوقت ساخته از علوم و معارف اندراج یافته بود و طالع
آن فرحت بفرحت افزود و حمد الله سبحانه که علوم میخواند و معارف صادق بطریق کتاب و سنت اندر
حقانده فرمود تا به حضرت حق سبحانه استقامت کرامت فرماید و مبتدیان نقاب علییه سائر شمه از
رفع برتبهها نوشته بودند چنانچه است که درین طور ظلمات بدعت صاحب و لیس توفیق رفع برتبه
از بدع یابد و احیای سنتی از سنن نماید در احادیث صحاح آمده است که هر که احیای سنت نماید
بعد از آنکه عمل بآن سنت مرتفع شده باشد آن کس را ثواب صد شهید است از خجانه ربی
این عمل را در پانصد سال این قدر و قیصر رعایت کنند که کار با یقین فتنه نکشد و یک حسنه باعث
ظهور بسیار سیئه گردد که آخر الزمان است و آوان ضعف سلام رساله که فرستاده بود نیز از مطاعن آن
فرستاده و داد الحمد لله سبحانه که در علوم موافقت با حق فقیه بسیار است و در کشف مطابقت
اقتاده است و نظر بای نیک بلند زرقه کتابت شمار که متضمن مایا و علوم استفسار با بود با خوا
محمد هاشم کشمی سپرده بودیم که در وقت جواب نوشتن حاضر سازد اتفاقا کمال ساخت بنا بر آن در
تفصیل آنچه به توفیق واقع شد آنچه بخاطر مانده بود آنرا نوشت مجمل آنکه احوال پسندیده است و
صحت علوم کائن و دیگر در تربیت و تعلیم فرزندان مغفرت پناه مولانا احمد سعید بلخی و انوار
ظاهر و باطن هدایت مرعی نمایند و سایر یاران حاجت را بلکه جمیع اهل اسلام آن بقدر اولالت بشهر
و التزام سنت نمایند از ایشان بدعت تمیز و تمیز کنند و الله سبحانه امل فوق بعضی از آنها
جله ثالث را خواجہ محمد هاشم نویسانده بشما فرستاده است منتفع گردید اوقات فقیر مختلف است در بعضی
اوقات رغبت بر تنوید علوم و معارف بی اختیار پیدا میشود و در اوقات دیگر با نیکو سرار غریبه
مینمایند از نوشتن فقرت پیدا میگردد و تا بعدیکه بدست قلم گرفتن خوش نمی آید بنا بر آن در تفصیل جواب
کتابت بنامی شما که میرساند فوراً منقذ و نمیتوانم تکلیف چیزی نوشت باقی احوال مستوجب
حمد است از هر ای عسکر بجایب الله سبحانه مخلص میسر شده است حضرت حق سبحانه تعالی با استقامت
و اراده جمیع یاران آنجایی را دعوات مخصوصه است و السلام مکتوب صد و ششم بمفصل
محمد و مراد با سلام الله سبحانه در بیان واقع آن سرور صلی الله علیه و سلم دیده و از و بشارتی علیا
یافته صحیفه شریفه فرزندان گرامی رسیده حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت اند و معلوم که باز گوی امر

رومی داده است می نویسم نیک سماع نمایند که اشب که شب شنبه بود بحال سلطانی رفته بودم
 بعد از یک پهر شب برگشته آمده سه سپاره از حافظ بنشوده زیاده از دو پهر شب گذشته بود که
 خواب میسر شد بعد از حلقه صبح چون کوفت شب داشته بود بخواب می بیند که حضرت ریاست
 صلی الله علیه و آله برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه عادت مشایخ است که خلفا را می نویسند
 و یکی از یاران حاجتمند من درین معامله است درین ناشای گوئی ظاهر گشته است که در مضای
 این اجازت نامه نحو می از قنور است تعیین وجه قنور بعد از آن وقت معلوم است آن یار که تصدیق
 این خدمت است بارد دیگر گوئی این اجازت نامه را در ملازمت آن سرور برده علیه علی اله الصلوٰه
 و التسلیمات و آن سرور در پشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند یا نویسانیده این شخص شد
 اما نسبت بآن سرور معلوم است و بعد از نوشتن بمهر خود من فرموده اند علیه علی اله الصلوٰه و التسلیم
 مضمون این اجازت نامه است که در عوض اجازت نامه دنیا اجازت نامه آخرت داده اند و در
 مقام شفاعت نصیب عنایت فرموده و کاغذ هم طولانی است و سطرهای بسیار نوشته اند من از آن
 یا می پیرم که اجازت نامه اول کدام است و ثانی که نوشته اند کدام من در آن وقت میا بکم که من بآن سرور
 علیه علی اله الصلوٰه و التسلیم و در کجا ایام در رنگ سپریا پذیرندگان می نمایم حضور آن سرور و این است
 آن سرور علیه علی اله الصلوٰه و التسلیمات برین غریب قیامت و آن کاغذ را پیچیده بدست خود نهاد
 و در رنگ فرزندان محرم داخل حرم شریف ایشان گشته ام کلام تراحمات مومنان مراد حضور آن سرور
 در بعضی خدمات با تمام میفرمایند و میگویند که انتظار تو دو شتم چنان چنان باید که در درین اشیا
 انافقت رومی داد از خاطر رفت که و جان فوری بود و معائنه میشد همان قدر که چشم و اندیشه مخصوصیت
 آن واقعه از خاطر میرفت بخاطر شمایان مانده باشد که درین باب سخن پیشتر هم مذکور میکردم که این
 نسبت علیا عجب است که ماند از خود ظنور نیکند بخاطر نیکند شد که ظنور آن ظاهر فخریه برای آخرت
 بود نعم البذل تسکین ازین واقعه شغفی آن ترددات محال گشت قرب قیامت است وقت ترا که ظلمات
 کدام خیرت چه نور انیت اگر حضرت جاری باشد علیه الرضوان که بخلاف ظاهر ترایید یافته ترویج آن
 شکرا للنعمة امروز طعناهای متلون فرموده ایم که برود عانیت آن سرور علیه علی اله الصلوٰه و التسلیم بر خود
 مجلس شادی سازند از بجان نیز شاید از آن طعناها تناول نمایند و دیگر در مکتوب بنویسند که در بیان آن

روی داده بود که یا ثالث را بنوکری قبول نکردی بعد از زمانی ظاهر گشت که بعضی کرم تر از این قبول فرمودند و آثار قبول ظاهر گشت الله سبحانه و تعالی علیه و آله و سلم و علی جمیع التماسین ایام مبارک غریبه علوم عجیبیه و میده گوینا آن ورق مرقوم گشته است و معامله هر یک را بنویسند و فرزندان در معامله عمر نزدیک شود و اخیر فیما صنع الله تعالی یسکونیم و صبر بشوایم ربنا انتا من لدنا تک رحمة و هی لنا من اموالنا رشد او السلام علی من اتبع الهدی مکتوب عدد و هتم در بیان سبب توفیق و رزق رابط و التذاد و طاعات بخواجه محترم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه اخوی غری رسید حمد الله سبحانه که بصحبت عافیت بوده اند پر سید بودند که لم این چیست که چون در نسبت رابط توفیر و در اتیان سائر طاعات التذاد نمی یابد بدان که همان وجهی که سبب توفیر رابط گشته است مانع التذاد است گاه هست که سبب توفیر نبض بود و گاه که در قی طاری میگردد و بواسطه از کائنات اگر چه اندک بود و جبر دل ندم نیست بلکه از لوازم سلوک طریقت و عرفان جبر و دم ملائکه ارک بوجود و استغفار باید نمود تا بکرم الله سبحانه اثر آن مرتفع گردد و چون تمیز نیان نمیشود که ورت و قوت میطلبد به حال توبه و استغفار مانع است حضرت حق سبحانه و تعالی با استقامت را و اذ التام مکتوب عدد و هتم بلا ظاهر خادم در بیان معالطاتی که باصل الاصل تعلق دارد و این معرفت بمعنی منقول است معالطه تیکه باصل الاصل تعلق دارد و نوع است نوعی است که از انجا بصورت شالیه یا با امر آخر میمان معلوم کرد و این معالطه تا وقتی است که سیر مقاماتی است که بنا را با عالم مناسبت و یا مشارکتی است و بالوجه والا ستم آن تا نهایت سیر مقام رضاء است و شخصی را سیر فوق مقام رضاء میگرد و از انجا هیچ معلوم وی نخواهد بود و نه بصورت شالی و نه با امر آخر این مانع از عارف را علم بعضی حصول مقامات فوق نخواهد بود و بی آنکه خبری از آنها معلوم وی گردد و درین مقامات است هم بنوعی و رسالت و امثال همان نیز مفقود است انکام که حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود و در آخر علم آنها را نصیب گرداند و نهایتین سیر تا مرتبه مخصوص است که برابر باب آن پوشیده نماند و السلام مکتوب عدد و هتم حضرت خمد و مراده خواجہ محمد معصوم سلمه الله سبحانه و در بیان آنکه ایجاد عالم در مرتبه دهم است و ابواب ستم استقرار تعلق ایجاد نفس هر گشته است این مرتبه دارای مرتبه علم خارج است بیان آنکه در هتم و حدث نفس نیست و هم کثرت و تحقیق آنکه قنای سالک با وجود ثبات و استقرار هیچ معنی است این مکتوب

بواسطه حوادث یا هم تمام مانده و مرتبه و هم عبارت از مرتبه است که در اینجا نمودنی بود و بدو چنانچه صورت پذیرد
مثلاً اگر در مراتب تو هم شود اینجا نمودنی بودست چه در مراتب صلاصورتی که کن نیست پیش از نمودن می
انجا ثبوتی ندارد و یکشف صحیح و نمود صادق لا ینکث است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال اقتدار خود عالم را
درین مرتبه خلق فرموده است و بصنع کامل خویش نمودن مخصوص بود و بخشید و در آخر مرتبه هر چند نمودنی بودست با چون
عالم را مرتبه مخلوق گشته است نمود با بود آمده است چنانچه او تعالی تمثیل بود و وجود است چون نمود با بود و با
نفس امری گشت حکام و آثار صادق و بروی مترتب شد و مرتبه و هم در اسی مرتبه علم مرتبه خارج است و مرتبه پیش از
مرتبه علم شباهت و مناسبت مرتبه خارج دارد و ثبوت و شبیه ثبوت خارجی است بخلاف ثبوت علمی که آنرا
وجودی گویند بطرف دیگر نمود خارجی است و ظهوری که در مرتبه و هم است نیز شباهت با علم و ظهور خارجی دارد و بخلاف
مرتبه علم که آنجا بطریق دیگر است گویند و مرتبه و هم ظنی از مرتبه خارج انداخته ایجاد عالم در اینجا فرموده است
و نظر خود خارجی عالم را در مرتبه نظر خارج موجود ساخته پس نفس خارج خبر یکذات احدی جل سلطان
پس چیز موجود نباشد در نظر خارج بوجو ظنی عالم با این تعداد و کثرت ایجاد خداوندی جل سلطان
موجود بود و در خارج نفس امر وحدت است و در نظر خارج نفس امر کثرت چنانچه در علم نیز نفس امر کثرت
پس هم وحدت نفس امری باشد و هم کثرت هر کدام را اعتبار علل شده باشد و لا محذور و فیه چنانچه
اینجا هیچ وجود در عالم را ظنی است سایر صفات آن از حیثات علم قدرت و غیر اینها در وی ظلال صفات
واجبی است جل سلطان بلکه نفس امر که در ثبوت عالم اثبات نمود و می یازد نیز ظنی نفس امر مرتبه خارج است
نیاید و مل از خانه خیری نخست و تو دادی همه چیز و من چیز نیست و قال الله تعالی و کفدت
الکرمه فی کل کرمه کیف صدک الی سوال تو در رسائل خود نوشته که ظن هر چه دارد و اصل است
و در ظن پیش از امانت داری اصل بنهری پیدا نیست اگر سالک مستعد حکم ظلمت هر چه دارد و از خود کمال
که وجود و کمالات توابع وجود بود و باصل خود بدو خود را از جمیع کمالات خالی باید یا چنانچه انبیا و ائمه
محقق گرد و نامی و نشانی از وی نماند حاصل این کلام چیست و کمالات را باصل و ادون بجه معنی است و
با وجود ثبوت و استقرار سالک فنا نیستی بکدام اعتبار است جواب این فاعل در رنگ آنست که
شخصه جامعاً عبارت پوشیده باشد و دانند که این جامعاً از وی نیست از دیگری است که عبارت پوشیده
و چون این بدو غالب بدو سهیلای تمام پیدا کنند تواند که با وجود ملتبس جان این جامعاً در است بجا حله بدو

علیه علیهم الصلوٰۃ والسلام این معارف نقل معنی یافته چون عارفی مقامات ظل را طی کرده معالیه
 با مثل ساند این مان علم وی که با شیا تعلق خواهد کرد از قیادیت مبر خواهد بود یعنی اشیا معلوم می
 بودی که هیچ از آنها در وی حصول نکند زیرا که هر چه شی در وی حاصل خواهد شد ظل صورت آنشی خواهد
 نه عین اشیا که اقل فی تعریف العلم هو حصول صورة الشی فی العقل اذ لا شک ان الصلوٰۃ الحاصلة
 من الشی فی العقل شیخ و مثال لذلك الشی کاحیثه کما یحصل به الکشف الصریح لاول الالهام
 این مان عارف را کجی سبحانه هیچ نسبتی سوا ی نسبت صانعیت و مصنوعیت اثبات نخواهد کرد و از قیادیت
 و عینیت و مرآتیت تخاشی خواهد نمود این معالیه مربوط به کمالات ذاتیه است چه ذات را سبحانه از
 عالم غار ذاتی است ان الله لغنی عن العالمین بخلاف مراتب بعضی سائر صفات که بخانه این
 نسبت تصور است پس تا زمانیکه ازین مقامات نگذرد و باصل الاصل زرد ازین نسبت بی نصیب است
 درین مقام عارف را هر ذره از ذرات شایه را می گرد و در جناب قدس خداوندی جل شانہ بخلاف علم
 حصول که در آن هکوت عالم هر شی را بجانب خود کشد خود مراتب جمیع اشیا گرد کند که بچنین صورت
 ظلیت و مرآتیت هر شی صاحب آن عالم را بسوی خود کشد و نظر بصیرت را بیرون خود نگذارد و چون
 بفضل الله سبحانه از قیادیت حصول ظلیت دارد هر ذره از ذرات موجودات چه عرض چه جوهر چه افاق
 و چه نفس دارد در او غیب الغیب اگر دو باید دانست که چنانچه سابقا بیان شخص مراتب جمیع اشیا بود و
 هر چه میگرد برای خود میگرد و هر چه از وی صدور مییافت چار ارجع بهمان شخص میکشت خواه نیت میکرد
 یا نه الحال چون مراتب خود را از آئینه داری باز گرداننده و از قیادیت نبل باز مانده و شل نادانی گشته که هر چه
 در وی نقد نماند و بیرون خود اندازد پس چار هر چه خواهد کرد برای خود خواهد کرد بلکه برای حق خواهد کرد و
 کند یا نه نیت در محتمل است نه در یقین این مان حجاب عارف حجاب و تعالی کشد بعضی و بعضی او
 سبحانه و بچنین تعظیم و توقیر وی تعظیم و توقیر حق است سبحانه و امانت و سوادب وی شجره امانت
 سوادب و تعالی همین نسبت بوده اصحاب آن سرور را بان سرور علیه علیهم الصلوٰۃ والتحیات علی
 تفاوت در جاتهم که حب و بعضی ایشان مخرج حب و بعضی آن سرور است علیه علیهم الصلوٰۃ والسلام
 که فرموده علیه السلام من اجهه منی اجهه و من یغضی الغضه یتیر منی منی است بل بیست و شش مرتبه
 بان سرور علیه علیهم الصلوٰۃ والسلام آنطور این نسبت در حضرت مرضی و فاطمه الزهرا و حسین علیهم السلام

تعالی عنهم است در حقیه انکه اشئی عشرت سرایت آن میشود دیگر و دور و ارامی نه اینست محمول میشود
و السلام مکتوب صد و یازدهم شیخ نور محمد ناری در بعضی از هر از غریبه مقام قایم توین
ادائی و سرانکه عارف کامل شمال خود را در نمی یابد این معارف نیز منقول معنی است معامله قایم
در ظاهر رنگی از مظهر میاید است که ذهاب و عین اثر از سالک بحصول نه پیوسته بخلاف معامله
ادائی که آنجا هیچ حکمی اثری از مظهر نماد پس درین مرتبه ثانیه ناچار مظهر امری باشد مستفاد از
مرتبه وجود آن خلقیست خاص که عارف را بعد از تمامی معامله از مرتبه صل عنایت فرموده اند
و تعبیر از آن با فاضله صورت نیز توان کرد این سرست پس مضمّن شاید تفصیل آن در
موضع دیگر انشاء الله سبحانه ثبت یا پس مظهر درین معامله امری بود که بوی از عدم بخاراه نباشد
و شاید مکان را آنجا باری بود پس اگر انفعالی در آن مرتبه اثبات نمایم از خود بخود بود نه از غیر که نشان
از غیر نماند و وجهی و لغتیه من عینه کحل هر خدای انفعالی که در مرتبه قایم توین
اثبات نموده آید نیز حق است ظهور یک در آن مرتبه بود ظهور صل ابالی شاید ظلمت نیست شایان
آن مرتبه علیانه انفعالی که شایان آن مرتبه مقدسه باشد نیست که بوی از ظلمت بدور راه نیافته باشد
و غیر می رایج وجه در میان خلعتی بنود زیر که غیر از لوث عدم خالی نیست از نقصان مکان بیرون
نه آری اگر انفعالات مراتب ظلال حیان بود و گنجایشش ارد باید نیست که درین معامله ادائی که
شده دریافت عارف کامل شمال خود را نمی یابد سرش نیست که شمال او حکم بکین گرفته زیر که شمال از
مقتضیات عدم بوده فلما ذالت احکام العلم فمابقه الوجود المصوت و لیس نه شمال بل
کتابا بدیهه اسرار عین فافهم ولا تقع فی الدقة و چون اسرار خامضه معارف
غریبه را دریافته بشنود قال الله سبحانه لا تدعی فی الخدک لبدانکه تحقیق این نوع بعد از تحقیق با سر را دارد
است که بالا ذکر یافته است زیرا که تا حکمی اثری از عارف باقی است و از لوث عدم سر نمانده و را
لیاقت این نویست بعد از تحقیق این دو نموده است که رونز دل دارد چون تدنی مستحق گردد
و عارف را خلیق آرد این بان صورت توین ظاهر گردد و هر چند از قوس دل اثری و حکمی نماند
لیکن چون در ابتدا بدلی مشرف میسازند صورت توین در وقت متهم میگردد و پس بعد از مدتی مکان قایم
باین اعتبار فرمود که این وقت صورت توین ثابت است حقیقت آن ادا اولی بل ادنی اذ اما بقی

من القوس الثانی هناك اثم ولا حكمة زاد قوسین ههنا حقیقه و ههنا المعارف
 من ابرار الله سبحانه ینظرها علی الخصال الخاص من عبارة السلام علی من اتبع الهدی
 والتم متابعت المصطفی علیه و علی الله الصلوة والبرکات العلی مکتوب صدور و از و هم
 بشریت نیاهی قاضی سلم در بیان آنکه صفات تحقیق و تعالی نه عین ذاتند و نه غیر ذات سبحانه
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی علیهم اهل سنت شکر الله تعالی سیم در صفات شایسته
 حقیقت اوجب الوجود تعالی چه بلایا بیا گفته اند که لا یهو ولا یموت و این معرفت و رای طور عقل است
 که بنظر است بهر کس متابعت انبیا علیهم الصلوة و التسلیات دریافتند عقل از این عبارت
 ارتفاع نفیضین می فهمند اندیشه است که در حصول تناقض اتحاد مکانی تجاوز زمان شرط است و
 چون در آنحضرت جل سلطانه مکان و زمان گنجایش ندارد و تناقض چگونه متصور گردد و چه علی در
 دفع تناقض در لفظ غیر تصرف کرده اند و از غیر معنی خاص خواسته هیچ در کائنات بلکه نظر کشف
 منع این تخصیص بنیای نفی غیرت بهر معنی که باشد اثبات میکند میلیم که صفات و حجبی جل شایسته چنانچه
 عین ذات قدس او تعالی نیند که زائد اند غیر ذات و سبحانه هم نیستند و چیزی را زائد تعالی نفی است
 و نسبت اشئیت پیدا کرده اینجا آن قضیه مقرره ارباب معقول که الاشیان متغایران شایسته کرده است
 و نقض اصول شان نموده و آنکه گفته شد که و با طور عقل است بآن معنی است که عقل بآن معتد نمیکرد
 و از ادراک آن قاصر است آنکه عقل برخلاف آن حکم میکند چگونه بخلاف آن حکم نماید که از تصور خارج گردد
 است بلکه محیط ادراک او چنین است حکم با شایسته و نفی آن چه صورت بند و نهایتا انتهای آن ملک
 سرحد و هیچ گاه نماند امر نا ریشک مکتوب صدور و نیز در هم بلا سلطان سر مندی در بیان آنکه
 صفات و تعالی بجات و حکم و سایر کمالات تنصیف اند و در حقیقت معنی قیام صفات بذات جل سلطان
 صفات و جب الوجود جل سلطانه که قیامی بذات و دارند تعالی و تقدس مثل الحیوة و القدوس و السلام
 و غیره از کمالات تقدس تنزه هیچ نسبت به صفات ممکن نماند که صفات ممکن عرض اند که قیامی بواجب اند
 و صفات حجبی جل سلطانه مقوم جواهر اند که قیام جواهر آنهاست ایضا صفات ممکن حکم نیست و از
 و جاد محض اند و از حیوات و علم غیر بانی نصیب این قدر نیست که ممکن توسط شان جی عالم نماند و بگوید
 اما آنها بانفسه جی عالم نیستند بخلاف صفات مقدسه اوجب الوجود تعالی و تقدس و نظیر کشف این حقیقت

اینها تیر در رنگ و صوف خود همچنان حی عالم اند و تفصیل کمالات مندرج خود و انا و مشغوف لیکن
علم شان از قبیل علم حضوری مفهوم میگردد و نه از عالم علم حصولی و چنین هر صفتی دشانی که در مرتبه وجود
تعالی و تقدس اثبات نموده می پدید می شود حیث علم مشغوف میگردد و نور صرف بنظر می در آید و گویا
آن نور یکی حیث است و یکی علم انکشاف است این دو صفت کمال در اینجا بیحد و یداست بخلاف صفات
و دیگر از قدرت و ارادت و غیره که باین ضووح اینجا مشغوف میگردد و بدلی آنچه در کار است و آن موطن
انکشاف کمالات است که بصفت علم متعلق دارد و چون علم تابع حیوات است از صفت حیوات همه
سپاره نبوده قدرت و ارادت بقدر و مراد مربوط است از سمع و بصر و علم انکشاف ان نبود و مقصود از کلام
افاده است و مکنون برای کمالات است مع ذلک هر صفت چون جامع است چنانچه این کمال در وی کاست
الطهرت لوله قطعه گفته نشود که از این بیان از مآدم قیام معنی یعنی چه صفات هر گاه حی عالم باشد از
قیام حیات علم با آنها جاریه نبوده گوئیم که هر دو قائم بذات جبهه اند تعالی یکی با صلاست و دیگری بعبثت چنانچه
علمای بقای اعراض گفته اند که عرض بقا عرض هر دو قائم بحمل عرض اند تحقیق این مسجت است که
صفات در حی جل سلطان بذات تقدیر تعالی نه در رنگ قیام عرض است بوجهی که لا بلکه شبیه قیام صفت
بصانع صانع قیوم مصنوع است هر چند اینجا انصاف است اینجا انصاف آنا بلکه انقیام در رنگ قیام
شئی است بذات خود و اینقدر فرق است که اینجا زیادتی ثابت است اینجا زیادتی متصور نیست اما آن زیادتی
بعد غیریت ترساننده است لا غیر فرموده اند پس چهره جاتقار اعتباری ثابت شده و قیام تحقق گشت و
حصول انصاف اینجا انصاف انسان است با انسانیت انصاف جوهرست بجهت بلکه گوئیم در آن موطن که
ذات اقدس صفات حقیقیه بقدره اند که بحضرت ذات قدیم اندر هیچ ملاحظه صفت انصاف اینجا کائن نیست نه
حضرت ذات ملاحظه موصوفیت است نه در صفات مقدسه ملاحظه صفاتی است هر گاه وجود و جوهر
در آن حضرت گنجایش نبوده صفت انصاف را چنانچه باشد فرع وجود در آن موطن مقدس غیر از نورست و
گنجایش نیست آنهم چون اگر حیوات است نورست اگر علم است نور علی هذا انصاف را هیچ اقدس چنانچه از طریق
در مرتبه شافی بی تغییر است آلیات نموده آید هر گاه قابل مظهریت را غیر از وجود حسی گیر نخواهد بود و بدین طریق
تعیین جو آمده است سایر تعینات تابع اند از تعین اصل را بر خیر اطلاق نقطه تعین اینجا مقتضای علم است
گنجایش ندارد اما چون در قول این نقطه متعارف گشته است بهم اطلاق آن مناسبه نایم که بنا بر آن لکن او در کتا

مَا عَقِلْنَا أَنَّكَ عَلَى شَيْءٍ قَدِيرٌ مَكْتُوبٌ وَجَاهِلٌ فِي حَقِّكَ حَقِّقْ صِفَاتِ وَاجِبِي تَعَالَى وَكَيْفِيَّتِ
 تَعْلُقِ عِلْمُ تَعَالَى بِكَمَالَاتِ خَوْشِشِ دَرْمِيَانِ اَكْنَهْ مَعْنَى رَا اَقِيَامِ بَعِيْنِ چَارِهْ نَبُوْدَا اَمَّا اَثْبَاتِ مَحَلِّ اَوْ رَا
 اَبَحْ دَر كَارْنِيْثِ بِيَانِ تَعْيِيْنِ جَوْدِيْ مِبَادِيْ تَعْيِيْنَاتِ بِنِيَا رُتَبِيْعِيْنِ اَنْبِيَا وَتَا بَعِيْنِ وَلا اَكْنَهْ مَحَلِّ اَلْاَنْبِيَا
 وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَمِبَادِيْ تَعْيِيْنَاتِ اَوْ بِنِيَا دَعْوَمِ مَوْئِيْنِ وَكُفَارِ وَمَوْجُوْدَاتِ ثَنَاتِ اَخْرُوْكَ
 صِفَاتِ حَقِيْقِيْهِ كِهْ دَر مَرْتَبَهْ حَضْرَتِ ذَاتِ تَعَالَى اَثْبَاتِ مِيْنَا مِيْمِ اَبَحْ تَعْيِيْنِ اَزِيْنِ اَثْبَاتِ دَر اَنْ حَضْرَتِ
 جَلِّ سُلْطَانَهْ تَنْزِيْلِيْ پِيْدَا نَمِيْكَرِدُوْد مَرْتَبَهْ دِيْكَرُوْرِيْ مَرْتَبَهْ اَوْ لِيْ اَثْبَاتِ نَمِيْشُوْدُوْد بَوَجْهْ اَز وَجُوْهْ
 اَنْفَكَ اَكْ شَانِ صُوْرَتِ نَمِيْشُوْدُوْد تَا مَرْتَبَهْ ثَانِيْ شَتْحَقِّقْ نَشُوْدُوْد اَنْفَكَ كِهْ بَوَجْهِيْ اَز وَجُوْهْ حَاصِلِ نَكْرُوْدُوْد
 تَعْيِيْنِ تَنْزِيْلِ صُوْرَتِ نَهْ نَبَرِ حَضْرَتِ ذَاتِ تَعَالَى وَصِفَاتِ حَقِيْقِيْهِ اَوْ سَجَانَهْ كُوِيَا دَرِيْكَ مَرْتَبَهْ كَا اَنْبِيَا
 بَا وَجُوْزِيَا دِقِيْ كُوِيَا عِيْنِيْ اَتِ اَنْدِ تَعَالَى وَتَقْدِيْسِ وَهَرْ حِيْنِ اِيْنِ صِفَاتِ مَقْدَرَهْ تَفْصِيْلِ كَمَالَاتِ
 مَنْدَرَجَهْ حَضْرَتِ ذَاتِ اَنْدِ سَجَانَهْ اَمَّا حَكْمِ شَانِ اَز حَكْمِ سَا اَرْجَا اَلِ تَفْصِيْلِ عَلِيْحِدَهْ سِتْ چِهْ اَجْمَالِ
 دَر مَرْتَبَهْ سِتْ كِهْ تَفْصِيْلِ دَر اَنْ مَرْتَبَهْ كَا اَنْ سِتْ بَلَكِهْ مَرْتَبَهْ تَفْصِيْلِ دُوْنِ مَرْتَبَهْ اَجْمَالِ سِتْ وَ
 دَر اَخْصَرْتِ جَلِّ سُلْطَانَهْ اِيْنِ مَعْنِيْ مَقْصُوْدِ سِتْ تَفْصِيْلِ دَر عِيْنِ مَرْتَبَهْ اَجْمَالِ سِتْ وَ اِيْنِ مَعْرُفْتِ
 دَر اِيْ طَوْرِ قِلِّ سِتْ كِهْ نَظَرِ شَفِ بَا اَنْ مَتَرُكْ شَفِ سِتْ عِلْمِ وَاجِبِيْ جَلِّ سُلْطَانَهْ دَر اَنْ مَرْتَبَهْ كِهْ بَا اِنْ صِفَاتِ
 مَتَعْلُقِ كَشَفِ سِتْ دَر رَنَكِ عِلْمِ بِنَا اَتِ خُوْدِ عِلْمِ كَمَالَاتِ مَنْدَرَجَهْ ذَاتِيْهِ خُوْدِ عِلْمِ حَضُوْرِيْ سِتْ اِنْ اِيْنَا
 بَا وَجُوْزِيَا دِقِيْ كُوِيَا عِيْنِ اَلْمِ اَنْدِ حَضُوْرِ شَانِ دَر رَنَكِ حَضُوْرِ نَفْسِ اَلْمِ سِتْ اَز كَمَالِ اِتْحَادِ شَانِ حَضْرَتِ
 ذَاتِ تَعَالَى كِهْ حَمْدِ غَفِيْرِ اَرْصُوْفِيْهِ صِفَاتِ رَا عِيْنِيْ اَتِ كَفْتَهْ اَنْدِ تَعَالَى دَا اَنْكَارِ زِيَادِيْ صِفَاتِ نَمُوْدَهْ اَنْدِ
 وَ مَنَعِ لَاهُوْ كُرُوْدَهْ اَثْبَاتِ لَا غِيْرَهْ فَرْمُوْدَهْ وَ كَمَالِ اَنْسِتْ كِهْ بَا وَجُوْ تَقْصِيْدِ قِيْ لَاهُوْ اَثْبَاتِ لَا غِيْرَهْ
 نَمُوْدَهْ اِيْرَا وَجُوْزِيَا دِقِيْ سَلْبِ غِيْرِيْتِ كُرُوْدَهْ شُوْدُوْد اِيْنِ كَمَالِ مَوْافِقِ نَدَاقِ عِلْمِ اَنْبِيَا سِتْ عَلِيْهِمُ الصَّلَاةُ
 وَ السَّلَامُ اَتِ مَطَابِقِ رَا اِيْ صَابِغَهْ فَرَقَهْ تَا جِيْ اَلِ سُنْتِ جَمَاعَتِ شُكْرِ اَلْمِ سَعِيْدِ اَبِيْدِ اَتِ اَتِ اَنْكَشَاتِ دَا
 دَر اَنْ مَرْتَبَهْ كِهْ حَضْرَتِ ذَاتِ تَعَالَى وَصِفَاتِ مَقْدَرَهْ اَوْ سَجَانَهْ تَعْلُقِ دَا دَر اَز قَبِيْلِ عِلْمِ حَضُوْرِيْ
 چِهْ صِفَاتِ مَقْدَرَهْ رَا اِيْزِ حَكْمِ حَضْرَتِ ذَاتِ اَتِ تَعَالَى وَ تَقْدِيْسِ چِيَا اَكْنَهْ كَذَشْتِ وَ اَكْنَهْ كَفْتِيْمِ كَا اَز قَبِيْلِ عِلْمِ
 حَضُوْرِيْ سِتْ زِيَادِيْ كِهْ عِلْمِ حَضُوْرِيْ عِبَارَتِ اَز حَضُوْرِ نَفْسِ اَلْمِ سِتْ چُوْنِ صِفَاتِ نَفْسِ اَلْمِ نِيْسْتَنْدِ بَا اِيْ كِهْ
 عِلْمِ اِيْنَا عِلْمِ حَضُوْرِيْ نَبَا شَدَا چُوْنِ صُوْرَتِيْ اَز اِيْنَا مَنَشَرِغِ نَمِيْكَرِدُوْد وَ حَضُوْرِ نَفْسِ اَلْمِ كَا اِيْنِ سِتْ اَز

قبیل علم حضوری بود و انکشافی که بصفت علم تعلق دارد از قبیل علم حصولی است و آنکه گفتیم که از قبیل
علم حصولی است زیرا که علم حصولی عبارت از صورت خاصه است از معلوم و علم نیز در این مقدر متحقق
و کشف و گفته است که صورت هیچ معلومی و علم و هیچی جل شأنه منتقش نیست و عالم و تعالی تحمل
هیچ صورت معلومه نه فکیف حصول صورت در ذات عالم تعالی بلکه علم او را تعلق است به معلوم و
انکشاف نیست بآن بی آنکه صورتی از معلوم در علم ثابت شود و خانه علم از جمیع نقوش صور علمیه خالی
مستفادست مع ذلک لا یخرب عن علمه مثقال ذره فی الارض و فی السموات انقید کثرت میگردد و چون
عالم و تعالی بمعلوم تعلق میگردانند ازین تعلق صورتی از معلوم متفرع میگردد و قیامی بآن علم پیدا میکنند
بی آنکه جلوی و حصولی در علم پیدا کنند چون از تعلق علم صورتی از معلوم متفرع میگردد و قیامی بمعلم بلکه
بفالم پیدا میکنند راست می یابد که از قبیل علم حصولی بود و چون بصفت علم تعلق بکمالات مندرج ذرات
او تعالی پیدا میکنند را چنانچه از ان کمالات باین تعلق صورتی باین علمیه متفرع خواهد شد و قیامی بمعلم پیدا
خواهد کرد و اگر چه جلوی و حصولی از آن ندارد علم ثابت نباشد سوال این صورت علمیه را قیامی بصفت علم
پیدا کردی یا نه معلوم نشد که تحمل ثبوت این صورت که ام است معنی را چنانچه از قیام بعین چاره نیست از
حلیته عین نیز او را چاره نبود جواب بلی معنی را از قیام بعین چاره نیست اما اثبات محل او را هیچ کار
نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام اوست بآن امر را بر قیام هرگاه در جواب مجرد و ممکن
که انظلال از آن صورت علمیه و آن صور مبادی تعینات این جواب را ندانفته باشند که آنها را هیچ محلی ممکن
ثابت نیست بلکه هیچ در کار نیست اگر اصول این جواب مجرد و تحمل نباشد چه گنجایش است این صورت
علمیه در رنگ اعراض تصور نمائی که قیام غیر دارنده بر قیاس اعراض در اثبات محل شان در نمائی که
این صورت علمیه اصول بلکه مبادی تعینات جواب را ندانند که قیام اعراض با آنهاست به اعراض چه رسد
بلکه در اعراض هم گویم که مقصود از اثبات محل از برای اثبات قیام آنهاست محل را آنکه محل
باستقلال مقصود باشد تحقیق نیست که این صورت علمیه مرتبه وجودی آن که محل مکان را چنان گنجایش است
و غیر از قیام آنجا تصوریه صفات حقیقیه واجب الوجود تعالی که بحضرت ذات قدس قیام دارند هیچ
سائیه و محلیت آنجا کائن نیست ثبوت و نهی و خارجی که گفته اند در مرتبه مکان تقسیم یافته است
زیرا که در آن حضرت نه خارج را گنجایش است نه علم را هرگاه وجود را در حضرت محل سلطانه بار نباشد

وجود ذہنی و خارجی را که اقسام و نیز انجایه مجال بود و ظرفیت علم خارج انجام وجود را چنانچہ
 باشد این صور علیہ ثابت باشند و قائم بصفت علم بودند و هیچ ثبوت علمی خارجی در انہا تحقق نشود
 بلکہ وجود علمی خارجی عارشان بود کہ از صفات امکان سومات حدوث ست فان کل ممکن حادث عند
 و در مرتبہ وجوب وجود و ثابت گشته است اما ظرفیت خارج و علم مرآن وجود را پیدا نشود
 کہ ظرفیت و ظرفیت را انجا مجال نیست نیک تمام مینامی صورت معلوم عبارت از پس
 علم ست حصول آن و حصول او در علم سیم معنی باشد متاخران صوفیہ علیہ گفته اند کہ صور علیہ کہ عبارت
 اعیان ثابتہ اند و حقائق ممکنات اند ثبوت شان در خانہ علم ست و پس در خارج علم بوس
 از وجود بانہا نہ رسیدہ است لیکن بکوس آن صور علیہ چون در مرآت ظاہر وجود کہ جزا و در خارج
 موجودی نیست انقادہ است متوہم میگردد کہ آن صور در خارج موجود در رنگ صورتی کہ چون
 در مرآت منکس میگردد متوہم میشود کہ آن صورت در مرآت ست فیالیت شعری ماملو و هو
 الکبر و اما معنی حصول الصوفی العلم ما الصوفی شاهد الا لافعل العلم فی الخلیت علیہ تعالی الذلی
 قدیم بسیط و جد آنی اخلق بمعلومات متکثر و محصلت من اعلقہ صور متعددہ متمیزہ لذلک العلم
 من غیر ان تثبت حصولها و حلولها فی ذلک العلم الا ذلی کیف تحلی الصور استجددہ فیہ و هو
 یستلزم التبعض و الانقسام لکل و فوض شی فیہ غیر شی و هو واجب التوکل المنافی للقد و الا ذلیہ
 عجب محالہ ست رباب معقول صورت حاصلہ معلوم رد و درین اثبات کردہ اند و طول آنرا در
 ذہن دانستہ نہ در علم چنان صورت نزد شان عین علم ست نہ حال در علم و متبادر از عبارت
 صوفیہ متاخرین حصول آن صورت ست در علم کہ آنرا باطن وجود گویند و بوجہ علم باید در
 کہ این صور علیہ کہ از تعلق صفت بکمالات مندرجہ ذایمہ و تعالی ثابت گشتہ اند بنظر کشفہ لا ح
 میگردد کہ ایتان راحیات علم ثابت ست و انکشافیہ مناسب علم حضوی بود ایتان نسبت
 بکمالات کہ در آنها مندرج ست کائن چنانچہ تحقیق این معجب و مکتوبی تفصیل بیان نموده ست اگر اند
 غایت این معرفت خفائی باند و حقیقایی افتد انجا رجوع باید کرد و چون زیان سابق و واضح گشت کہ
 ذات قدس و تعالی و صفات مقدسہ سبحانہ در یک مرتبہ کائن اند و ثبوت آیاتی صفات هیچ معینی و تنزل
 در انحضرت جل سلطانہ پیدا شدہ ست بدانکہ این مرتبہ مقدسہ را کہ حضرت ذات مع انصاف ست

تعالی در مرتبه و ثانیه ظهور است اول میثاقیه تغییر و تبدل و آن نزد این حقیر از روی کشف و شهود هر آینه
حضرت وجود است که غیر محض کمال صرف است قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ظلیت
و غیر وجود را این دولت میسر نشده است لهذا اگر علمی بآن مرتبه متعده متعلق شود و انتراع کمالات
او نماید چنانکه گذشت هر آینه اول چیز بیکه از آنحضرت جل شانہ منتشر گردد حضرت وجود خواهد بود
و کمالات دیگر توابع او خواهند بود از حیث است که جمیع فیض صوفیه غیر هم وجود را عین است سبحانه تصور
کرده اند تعین وجود را تعین انگاشته و ثبوت این تعین بقرین و ادراعی علم و خارج است چنانچه تحقیق این معنی
در مواضع کثیره بیان یافته است این حضرت وجود بطریق ظلیت جامع جمیع کمالات و ثانیه و صفاتی
است باجملا و این مرتبه جامع جمالیه تفصیل است که توان گفت که تعین ثانی است اول چیزی که در مرتبه
تفصیل ثبوتی پیدا گردد و صفت الحیوت است که هم جمیع صفات است و این صفت حیوت
گوینا ظل آن صفت حیوت است که در امر تبه حضرت ذات است تعالی هر آینه لا غیره در حق او
ثابت نبود و ابداع غیریت شسم باشد و بعد از صفت الحیوت صفت الظلم بطریق ظلیت چنانچه
در صفت الحیوت گذشت کائن است و این صفت جامع جمیع صفات است و صفت القدرت
و الارادت و غیره با وجود استقلال گوینا انجری او نیز زیرا که این صفت را بحضرت ذات تعالی
و تقدس نوعی از اتحاد است و غیر او را نیست چه در صورت علم حضور است اتحاد علم و عالم و معلوم
و قدرت هرگز بقادر و مقدر متحد نگشته است و در ارادت و تخصیص احد المقدرین است نیز
این اتحاد کائن نیست علی نه القیاس نزد این حقیر مباد تعین حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة
و السلام بالا صالت تعین اول است که تعین وجود است و مرکز این تعین که اشرف اجزاء است
بالا صالت مباد تعین حضرت خاتم الرسل است علیه و علیه الصلوٰة و التسلیات چنانچه در مکتوبه
تحقیق این بحث بتفصیل ذکر یافته است چون لایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام
ولایت اسرافیلی است علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام بر آئینه مباد تعین حضرت اسرافیل نیز همین
تعین وجودی باشد علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام مباد تعین بر تنبیهی و رسولی بالا صالت حصص است
از صفت تعین اول وجودی از امتان نیز اگر کسی را بیکرت متابعت نبینا علیه الصلوٰة و التسلیات
در تعین وجودی نصیب باشد و حصه یا قسط از حصص نقطه آن تعین مباد تعین آنکس بود و مجوز است بلکه

واقع تا درین تعیین مبداء تعیین پیدا نشود و وصول بحضرت ذات تعالی بالا صالت گنجایش ندارد
 ملائکه علیین را که مقربان حضرت اند علی بنیانا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات نیز مبادی تعینات و درین
 تعیین جوئی است که وصول بحضرت ذات تعالی مربوط بانست باید دانست که این تفصیل
 که در مرتبه تفصیل تعیین جوئی پیدا گشته است هر چند حصص آن تعیین و جوئی ما چون
 جامعیت دارد گویا در رنگ نفس جویدا جامع جمیع حصص آن تعیین است از اجمال است و بهم
 تفصیل اجمال حکم مرکز دایره دارد و تفصیل حکم محیط پس مرکز این تعیین علمی که اجمال است گاهی مثل مرکز
 آن تعیین اول جوئی است باین ملاقه جمعی تعیین کرده اند که مبداء تعیین حضرت خاتم الرسل علی بنیانا
 و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات اجمال حضرت علم است لاکه این اجمال ظل مبداء تعیین است و دست علیه و علی
 که الصلوٰۃ و السلام که مرکز تعیین اول جوئیست کما مر و نیز این اجمال علم را تعیین اول گفته اند
 مرتبه فوق را لا تعیین انتہ و عین حضرت جویدا انکاشته علی عین جویدا تا تعیین منسوب است
 چنانکه گشت پوشیده نماند که تعیین اول هر چند حصص مندرجہ آن مبادی تعینات انبیا کریم
 ملائکه علیین عظام است علیهم الصلوٰۃ و التسلیات ما درین مرتبه چون اجمال گاه کن است مبادی
 هر کدام علمی تفصیل معلوم نمیکرد و موسمی با سیمی کرده میشد و چون تفصیل یافت مبادی
 هر کدام متمیز گشت و نام علمیده یافت مثلاً یک حصص آن تعیین اول و جوئی اسم الحیات است
 و حصص دیگر اسم العلم است علی هذا القیاس و مشهور و میگرد که اسم الحیات باعتبار حیا حقیقه که در
 مبداء تعیین ملائکه علیین عظام است علی بنیانا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات نیز حضرت روح الله
 که مناسبت بلا و علی دارد این مقام نصیب است علی بنیانا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و حضرت
 حمیدی علیه الرضوان چون مناسبت خاص حضرت روح الله دارد و ازین مقام میبرد و است
 علی بنیانا و علیهم الصلوٰۃ و السلام باید دانست که هر کدام از صفات ثانیه که در مرتبه تعیین ثانوی تفصیل
 یافت است مبداء است هر یک پیغمبر بزرگ مقتدر اچنانچه علم مثلاً مبداء تعیین خاتم الرسل است علیه
 علیهم الصلوٰۃ و التسلیات قدرت مبداء تعیین حضرت عیسی است علی بنیانا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و مکتوبات
 مبداء تعیین حضرت آدم علی بنیانا و علیهم الصلوٰۃ و السلام نیز آیات این مبادی تعینات سائر انبیاء
 علیهم الصلوٰۃ و التسلیات هر گردی ازین بزرگواران که مناسبت باهی خاص از مرتبه بی خاص تقدیر

ایشان را مناسبت است جزئیات آن سهم مبادی تعینات شان است اولیای که بر قدم پیغامبری
از پیغامبران مقدمه اکابران علیه الصلوة و التسلیات مبادی تعینات شان جزئیات اند جزئیات
آن سهم را که مبادی تعینات آن پیغامبران علیه الصلوة و التسلام و همچنین تعینات سایر مومنان جزئیات
از جزئیات آن سهم را که مبادی تعینات پیغمبری است که اینها بر قدم او علیه الصلوة و التسلام و مبادی
تعینات کفار با سهم الفضل تعلق دارند و ازین مبادی مذکوره علاحد اند و چون مبادی تعینات
ممکنات معلوم گشت بدانکه تمامی دایره و وجوب بر ممتنای این تعینات است از گذشته آن
شروع در دایره ممکنات است و حضرت حق سبحانه و تعالی خواست که از کمال کرم و احسان خود
فیوض انعامات خود را بدیگران عطا فرماید و گنج بخشی نماید خلق را فرمود که کمالات خود و توابع و مخفوف
به ایشان بخشیدنی آنکه از انجا چیزی جدا نشود و اینجا ملحق گردد که آن از سمات نقص است لعلی الله
عنه لا اله الا هو العلیم القدوس
اسمانی و صفاتی تبوسل شان حاشا و کلا و صفات فی حد و اتها کامل اند و هیچ حقیقی بظهور
مظهر ندارند در آن حضرت جل شانعه همه کمال بالفعل حاصل است بالقوه نیست که حصول آن مرئوس
بامری بود دیگر شود و مشاهده است که در آن حضرت جل شانعه از خود خود است و اگر علم معلوم است
همه خود عالم و خود معلوم است همچنین در خود متکلم است و خود سامع جمیع کمالات اینجا مفصل متضمنند
لیکن بعنوان سبب آنکه چون از بیچون راه نیست خلق چه باشد که مرآت کمالات و سبحانه گردد و
در کدام آئینه در آید او و عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و آن حضرت جل شانعه در عین جمال
تفصیل است و در عین ضیق وسعت و چون تفصیل وسعت اینجا بیچونی است متوهم میگردد که اجمال را
تفصیل در کار است که خلق عالم مرئوس است تمسک آن اجمال با تفصیل است و حتی آنست که اینجا
اجمال است و هم تفصیل کما هو الله و لا یستعجل فی الامور و انست که خلق این عالم در مرتبه واقع شده
که از ترجیح فراتر است و در افقته بآن مرتبه مقدس نیست و خواص موجودین هر چند مقتضی تجدید وجود
آخر است اما آن قاعده اینجا مقفود است که وجود عالم هیچ تجدیدی نیایستی بآن وجود اقدس پیدا
نکرده است و هیچ نسبتی و حتمی اثبات نموده صورتیکه در مرآت متوهم میگردد و ثبوت و در مرتبه کمال
است این ثبوت را هیچ فراتر است و در افقته به ثبوت زدیکه اصل آن صورت است حاصل نیست ثبوت نیست

هیچ تحدیدی و نهایی در ثبوت اصل خود پیدا نکرده و هیچ شبهه و حجتی حاصل ننموده و وجود عالم در رنگ
 وجود آن صورت است که در مرتبه و هم کائن است که هیچ فراغت باصل ندارد که در خارج موجود
 و ازین ثبوت همی صورت هیچ تحدیدی نهایی و حتی در آن ثبوت خارجی که اصل صورت است پیدا نشده
 و **لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلٰی** ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفهومی گشت که گفته اند عالم در مرتبه و هم ثابت است
 یعنی عالم در مرتبه خلق یافته است که آن مرتبه بشیبه مرتبه و هم است که در صورت منعکس مرتبه را ثابت
 نسبت باصل خود که در خارج موجود است بلکه توان گفت اطلاق وجود خارجی نیز در آن مرتبه مقدس
 از قبیل تشبیه و تنظیر بود که خارج را آنجا گنجایش نیست هر گاه وجود از آن مرتبه اقدس کوهی نماید خارج
 چه بود که فرع وجود است و هم اوست **حَسَنَةُ** این همه مبادی تعینات که مذکور شد
 از تعین وجودی حلقه بود با تفصیل نسبت به موجودات ممکنه این نشأه نبویه است و وجود و تشخیص
 موجودات این نشأه مربوط بآن مبادی عالیست اما موجودات ممکنه این نشأه دنیویست
 و وجود و تشخیص موجودات این نشأه مربوط بآن مبادی عالیست اما موجودات اخرویة مشهوره
 میگرد که منوط باین مبادی مذکوره نیست بلکه مبادی تعینات شان امور دیگریست و آن
 آموزند این فقیر کمالات ذاتیه ندارد که گردی از ظلیت بدامن پاک شان نرسیده و اندراج در آن
 مرتبه اقدس دارند بلکه در آن مرتبه مقدسه مفصل و تمیز اند تفصیل تمیز بخونی آن کمالات مفصله داشتند
 مقدسه هر کدام مبادی تعین موجودیست از موجودات آن نشأه اخرویة وجود اهل بهشت گویند
 نیست آن تعینات وجودی حلقه تفصیل که به نشأه دنیوی تعلق دارد و موجودات آن نشأه کاذبه و باطل
 و آن مرتبه مقدسه را برعکس موجودات این نشأه که از مواجبت قلیل انحصار اند موجودات
 آن نشأه دائم را چه بیان نماید که از آن مرتبه مقدسه چه قسم نصیبها و خطها دارند و اینها
 لا رباب الغیمه غیمها و من اجد هذا ما يدق صفاته وما اكتبه لخطي لدا له واعمل له بها
تَوَلَّوْا اَنْ كُنْتُمْ اَوْ اَخْلَطْنَا وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُ الْيُسْرٰی مکتوب صدر و پانزدهم
 بعرفان پناه مزار احسام الدین حمد و جواب استفسار **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ السَّلَامُ** علی عباده الذین آمنوا کافی
 احوال و اوضاع فقر را انجود و مستوجب حمد است المستول من الله سبحانه و سلامه مستکم
 دعا فیکم صحیفه شریفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد و این نقیر ساخته بود و در بطال آن مشرک شد

انظار اشتیاق فرموده بودند که در یکی از حرمین شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردیدند
 مکرراتن متعلقان بنظر نمی درآید بلکه نزدیک است که منع مفهوم شود اگر ایشان جریده بر دین نظر
 متحسن می درآید و امید است که بسلاست برسد و الا مالی الله سبحانه و دیگر در باره سیادت
 باب نوشته بودند که اعلیٰ بضر آن حاکم اند محمد و ما شفقت آثار در نظر فقیر به خیر یا معان نموده اند
 هیچ ضرر و آن باره ننمایند غیر از آنکه یک ظلمتی آنجا محسوس میگردد که عظمت این ضرر است
 تا چشم چو باشد بالجملة ضرابا منقود است و ظلمتی که هست از راه دیگر است و الا مالی الله سبحانه
 دیگر فرزندی محمد سید ضعف بسیار کشیدند سبحانه الحمد و الله که رو بصحت دارد و بعافیت
 آمده و عا سؤل است قره العین نوابه جمال الدین حسین باخوان و اخوات از نکبات
 آخر الزمان محفوظ باشند حضرت محمد و فردا پاس کرام جمعیت صورتی و معنوی تجلی باشند
 مکتوب صد و شانزدهم بنوابه ابوالکارم در ترغیب بنجد متگاری خلق الله حضرت
 حق سبحانه و تعالی بر جد اتمدال مرکز عالت استقامت کرامت فرماید چه دولتی است که حضرت
 و اسب العطیات جل سلطان بنده را مخصوص بعضی از فضائل و فرامیگردانیده کلید حوائج
 جمعی از بندگان خود را بید تصرف و حواله فرماید و او را ملا و ملجاء آن جماعت گردانیده نعمتی است
 که جمعی از خلایق را که از کمال کرم ایشان را عیال خود فرموده است با و مرتبط سازد و تربیت
 ایشان را با تقویض نماید سعادت مندی بود که بحد این دولت قیام نماید و مؤمنندی باشد
 که بشکر این نعمت اقدام نماید و خد متگاری بال صاحب خود را سعادت خود اند و تربیت
 حمد و ما و امولای خود را شرف خود انکار و حمد الله سبحانه که اهل آن بقعه بزرگتر ایشان را اللسان
 و حدیث کرم ایشان را زبان دارند مکتوب صد و هفتم بمولانا شیخ غلام محمد و در بیان معنی
 آیه الکوبه ان فی ذلک لذكری اکویه و در بیان دیگر اعتراضات بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
 وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی قَالَ الشَّيْخُ الْاَجَلُ قَدْ سِرَافِي كِتَابِهِ الْعَوَارِفُ
 فِي الْاَبَابِ الثَّانِي مِنْهُ فِي بَيَانِ مَعْنَى الْكُوبَةِ اَنَّ فِي ذَلِكْ لَذِكْرِيْ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ وَ اَلْقَى السَّمْعُ
 وَ هُوَ شَهِيدٌ طَقَالَ الْوَاسِطِيْ اَنَّ كِيْ لِقَوْمٍ مَّخْصُوصِينَ لَا لِسَانَهُ النَّاسُ وَ هُمُ الَّذِیْنَ قَالَ
 اللَّهُ تَعَالٰی فِيْهِمْ وَ مِنْ اَوْ مَن كَانَ مِثْلًا فَاجِدِيَّتَهُ قَالَ الْوَاسِطِيْ اَيْضًا الْمَشَاهِدَةُ

تذهل والتعجب نفهم لان الله تعز اذا تجلى للشيء خضع له وخضع قال الشيخ وهذا الذي
قاله الواسطي صحيح في حق اقوام وهذه الآية تحكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين وهم
ارباب التمكن يجمع لهم بين المشاهدة والفهم لا يخفى ان ما قاله الواسطي اولا
يدل على الذكرى لاهل التمكن خصوصا لانهم الذين احياهم الله سبحانه
بعد الموت اى ابقاهم بعد الفناء واهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلا حيوة
لهم وهو ثانيا لانهم في وسط الطريق والفناء والبقاء احوال الانتهاء وقوله
الثاني ان ذكر التمكن خصوصا لانهم الذين احياهم الله سبحانه بعد الموت
اى ابقاهم بعد الفناء واهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلا حيوة لهم وهو ثانيا لانهم
في واسطة الطريق والفناء والبقاء احوال الانتهاء الى ههنا وقوله الثاني ان ذكرى بان
الآية يدل على ان الذكرا لاهل التلوين في حال الاحتياج الاستتار لا في وقت
المشاهدة والمكاشفة لانه وان الذهول فينا في هذا القول قوله الاول
ان ذكر هذه المعرفة في توسط حاله في موضع اخر لا ينافي بيان هذه الآية
فلا منافاة والاعتراض الشيخ قدس سره بان ما قاله الواسطي صحيح في حق
اى لاهل التلوين وهذه الآية تحكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين وهم ارباب
التمكن لان الواسطي بين في معنى الآية ان الذكرى مخصوص بارباب التمكن
لانهم هم الاحياء بعد الموت لاهل التلوين غاية ما في الباب ذكر ثانيا معرفة
براسها في بيان احوال اهل التلوين لا تعلق لها ببيان الآية فلا اعتراض
عليه باننا نتخالف حكم الآية لان الآية وردت في حق قوم وهذه المعرفة
بيان احوال قوم اخر ولوان الواسطي لم يخص الذكرى باهل التمكن
اولا وثبت الذكرى لاهل التلوين ايضا في حال احتياجهم لقوله الثاني
لما حصل المناقشات بين قوله ولما ورد اعتراض الشيخ عليه
والظاهر عندي ان الذكرية بيان حال الفريقين فمن كان له قلب ارباب
القلوب الذين تلونت احوالهم هم احوال التلوين وقوله نعم والقلوب الذين

بيان حال اهل التمكن فانهم لقوا سمعهم للفهم في حال عين الشهود الا ان الذكرى
 الفهم الاول في بعض الاوقات وللشأن في جميع الاحوال كما ترى ولوقال
 الشيخ قدس سره وهذه الاية تحكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين ايضا كان
 النسب وكلمة اول منع الخلو فلا نيا في الجميع بين الفريقين في الذكرى ثم
 قال الشيخ بعد ذلك فموضع الفهم محل المحادثة والمكالمات وهو سمع القلب وموضع
 المشاهدة ببصر القلب فمن هو في سكون الحال يغيب سمعه في بصره ومن هو في
 حال الصحو والتمكن لا يغيب سمعه في بصره لتلك ناصية الحال ويفهم بالوعاء
 الوجودي المستعد لفهم المقال لان الفهم مورد الهمام والسمع والالهام ليستدعيان
 وعاء الوجوديا وهذا الوجود يكون موهوما منشاء انشاء ثانيا للتمكن في مقام
 الصحو وهو غير الوجود الذي نبلاشي عند لمعان نور المشاهدة لم
 جاوز على مما افناه الى مقر البقاء انتهى فموضع الفهم محل المحادثة والمكالمات
 اي مع الله عز وجل يغيب سمعه في بصره اي لا يفهم وقت المشاهدة وهو
 حال اهل التلوين يذهل عند المشاهدة كما قاله الواسطي لا يغيب سمعه
 في بصره اي يفهم في عين المشاهدة وهو حال التمكن يجمع بين المشاهدة
 والفهم كما مولى جاوز متعلق بقوله موهوبا اي موهوبا لمن جاوز عن القلب
 ووصل الى البقاء لا يخفى انه ما معنى المشاهدة في اهل التلوين والمشاهدة
 انما يكون في الذات كما قالوا وهو غير واصل بعد الى الذات فالاولى في حقه
 المكاشفة بالصفات التخييلة المتسلونة وما هو في الذات لا تلوين له ولا تغير
 في تلك الحضرة المقدسة تارة الذهول واخرى الشعور بل شعور في غير
 الذهول وفهم في نفس الشهود والظاهر من كلام الشيخ قدس سره جواز وقوع
 المشاهدة في الدنيا ببصر القلب صاحب التعرف قدس سره وهو امام الطائفة من حرية
 تعالى في الدنيا ببصر القلب معا وادعى الاجماع عليه وقال واجموا على انه تعالى
 لا يرى في الدنيا بآبصار ويا القلوب لا من جهة الايقان ما قاله صاحب التعرف قدس سره

الى الصواب عندى بل هو الصواب لان ما يتخيل انه سبحانه يرى فانما هي روية
 خيال اى كشفت صورة في الخيال للايقان الذى حصل للقلب للموقف بيه ايضا
 صورة كوكشت للقلب فانهم جوزوا المثال الحق سبحانه وان لم يكن له تعالى مثل فله المثل
 الاعلى وانما الرسم في الخيال صورة الايقان وصورة الموقف به وان لم يكن له تعالى
 صورة في الواقع لان المعاني الحاصلة ثمان للقلب ولسائر اللطائف بل كلها واحد
 ويوجد بها صورة في الخيال الذى هو تمثال الذى هو وسع العوالم كلها فليس
 ههنا الايقان للقلب وصورة ايقان وصورة موقف به تمثل في الخيال بصورة
 روية صرى ولا روية في الحقيقة للقلب له تعالى فضلا عن ان يكون بصيرة وانما هي
 روية مثالية للقلب تمثل ايقانه بصورة الروية تمثل موقف بصيرة المرئى
 فظن منه انه راية حقيقة وما هي الا روية خيالية بل نقول ان صورة الموقف
 به ليست صورة مثالية الحق سبحانه بل صورة كشفت تعالى الايقان به
 ظهرت في الخيال وحاشا لله ان يكون له تعالى صورة ولو في الخيال وانما هي صورة
 لبعض مكشوفات قلب السالك من الوجوه والاعتبارات التى لها تعلق بالذات
 ثم ولهذا اذا وصل العارف الى الذات تعالى لم يتخيل له مثل هذا الخيال فليس لذاته
 تعالى صورة ولو في المثال والخيال وليس له تعالى مثال عندى حكما لا مثل له
 سبحانه اذا الصورة يستلزم ما محدود والنهاية ولو في مرتبة من المراتب وهو سبحانه
 منزلة من التحديد والتقليد وجميع المراتب مخلوقة له تعالى فانهم الحمد لله الذى
 اعطانا سلطان الخيال وجعلها امرآة يحصل صور معاني الكمال ولولا الخيال
 لما ادر كنا درجات الاتصال عن درجات الانفصال ولما علمنا واسرار ذات الاحوال
 فان لكل معنى وحال صورة فيه ان كشفت يدرك بها ذلك المعنى والحال فاشك
 اللطائف السبع الميسر والسلوك والانتقال من حال الى حال وشأن الخيال اسراءة
 درجات الميسر والسلوك الحاصلة للسالك بصورها المرئىة والارادة تزييد الرغبة
 الفوق وايضا بارادة يحصل الميسر على بصيرة وتيسر السلوك على معرفة وبسلطان يخرج

عن الجاهل ويكون من اهل العلم فله سبحانه درسه والسلاطون على من اتبع الهدى
 مكتوب صدق وبنير وشمس بولانا محمد القادر ايشان قال الشيخ رضى الله تعالى عنه في الباب
 الثاني من كتابه العوارض في بيان المحديث المرفوع الى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ما نزل من القرآن الية الاولى لها ظهير وبطن ولكل حرف ولكل حد مطلع
 ونجاء سرى ان يكون للمطلع ليس بالوقوف بصفاء الفهم على دقيق المعنى وعامض
 السر في الية ولكن المطلع ان يطالع عند كل آية على شهود التكلم بها لانها مستودع
 وصف من اوصافه ولغت من لغوته فيجد دلهما التجليات تبلاوة الايات
 او سمعها وتقبولها امر اياهم عن عظيم الجلال الى اخر ما قال في تأييد هذا
 التوجيه وشرحه ويخطر بباله ان يكون الله للتعالي ان يظهر نظم القرآن البالغ الى
 حد الاعجاز والبطن تفسيره وتاويله على اختلاف صفاء الفهم على دقيق المعاني
 وذا مضى السر والحد ونهاية مراتب الكلام وهو شهود المتكلم وهو التجلي المغنى المبني
 عن عظيم الجلال والمطلع ما هو فوق ذلك التجلي النعتي وهو التجلي الذاتي المعرئ
 عن النسب والاعتبارات ايشان بعد الكلام ونهاية جميع مطلع فيكون المطلع وراء الكلام
 ووراء نهاية الكلام صفة تعالي وشهود المتكلم في مرات تلك الصفة تجلي لتلك الصفة
 ونهاية مراتب كمالها الاطلاص على وراة تلك التجلي يكون بالتدريج منه الى تجلي ذاتي لا محالة
 قالوصول الى الذات ههنا يكون تبوؤ صفة الكلام وتبوسل تلاوة النظم القراني
 الدال على تلك الصفة فلا بد من الخطوتين خطوة من النظر الدال الى المدلول
 الذي هو الصفة والخطوة الثانية من الصفة الى الموصوف فقال
 العارف قدس سره خطرتان وقد وصلت وما ذكر الشيخ قدس سره سره الا
 الخطوة الاولى وانتم بها هذه السير وقيد فائدة التلاوة بها لا غير سبحانه انك
 لا تعلم تلك الا ما علمت انك انت العليم الحكيم وقال الشيخ بعد ذلك انه قد نقل عن
 جعفر الصادق ع عن ابياته الكر اما ايضا انه خير من غشيا عليه وهو في الصلوة
 فسئل عن ذلك فقال ما زلت اردد الية حتى سمعتها من المتكلم بها فالصوفي لا يترك

ناصیه التوحید والقی سمعه عند سماع الوعد والوعید وقلبه بالتخلص عما سوى
 الله تعالى صار بين يدي الله حاضرًا شهيدًا يرى لسانه ولسان غيره في التلاوة
 كشجرة موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام حيث اسمعه الله تعالى منها خطابه
 اياه بانى انا الله فاذا كان سماعه من الله واستماعه الى الله صار سماعه بصيرة
 وبصيرة سمعه وعلمه علمه وعلمه علمه وعاد اخره اوله واوله اخره الى ان قال
 فاذا تحقق الصوفي بهذا الوصف صار رفته سرمدًا وشهوده موبداً وسماعه
 مترايلاً متجدداً قوله فالصوفي للملاحظة ناصيته التوحيد بيان لقول الامام
 رضى وشرح لسماعه من المتكلم بان الصوفي لما غلب عليه حال التوحيد ذال
 عن نظره شهود الغير صار بين يدي الله حاضرًا شهيدًا يحيد كلما سمع
 كلاماً من نفسه او من غيره انه سمعه من الله سبحانه وتعالى لسانه ولسان غيره
 كشجرة موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام قال اما مكرهاً كبريا لآية سمعها
 من نفسه ومن لسانه الى ان لاح له في انما التلوار حال التوحيد فسمعها من المتكلم
 بها وان كان صدر منه ومن لسانه فانه وجد لسانه كالمشجرة الموسوية فالكلام
 الظاهر من اللسان كالكلام الظاهر من تلك الشجرة في انه كلام الله سبحانه قبل
 وبالله سبحانه العصمة والتوفيق ان المسموع من الشجرة الموسوية كان كلام الله سبحانه
 لا محالة حتى وانكوه احد كان كافراً والمسموع من الاستنساخ ليس في الحقيقة كلاماً وان
 تمثيل المصور في غلبة التوحيد ان كلام الله حتى وانكوه احد لم يكن كافراً بل يكون
 محققاً صادقاً لانه حصل من حركة اللسان والتهام والخارج ولا كذلك في الشجرة فان احد
 الكلامين من الاخر فان الاول تحقيقي والاخر تمثيلي والعجب من الشيخ الاجل في ان
 انه تابع ههنا في التوحيد حتى جعل التمثيل تحقيقاً وجعل الكلام الصادق عند غلبة
 الحال صادراً من الحق سبحانه وقد انكر في موضع آخر من كتابه الاقوال الصادقة في التوحيد
 عن اربابها في غلبة الحال وجعلها على الحكايات من الله سبحانه فراراً عن شائبة توحيد
 المحلول والاتحاد وما فر ههنا عن شوب المحلول بل حكم بالاتحاد العينية والحق في

هذا المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية في غلبة الحال لا تحتمل لا تحقيقا سواء كانت
 الاتحاد في الذات او في الصفات او في الافعال فسيحان من لا يغير بذاته ولا بصفاته
 ولا في اسمائه بحدوث الاكوان ولا يتحد معه احد ولا يتحد صفات احد من صفاته
 نعم ولا افعال احد مع افعال سبحانه فهو سبحانه هو المحكم يمكن حاد في الذات
 والصفات والافعال فالحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من تكوينات العشق
 وعليات المحبة والسكران فلا يؤخذ عليهم بشائبة الحلول ومظنة الاتحاد
 المستلزمة للكفر والاتحاد فانه غير مرادة لهم حاشا لله سبحانه ان يكون مرادهم
 ما هو غير لا في جناب قدسهم واولياء الله واحبائه سبحانه المحفوظون
 من يجوزي ما لا يجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال وبدون صدق تكلموا
 بكلماتهم وفهموا منهم مراداتهم فوقوا في الاتحاد والزندقية حتى استولوا بحلول ولا
 مع الله سبحانه وحكمهم بقسوة المحكم واجبا فهم الزنادقة الخارجة عن المحبت قالهم الله
 اني بوفكون ولا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره في بيان قول الامام رفع ان صدق
 في حق قوم من اهل التلون استولى عليهم السكر وقلب عليهم التوحيد لكن بحسب طغيان
 الامام لا يجوز صدق في حقه رضي الله تعالى عنه لا تعدي من كابر ارباب التكبيل للصواب بل
 عند التكبيل بالمتحقق والا سماع من الغير والسماع من الحق سبحانه فليطلب الكلام
 محل حسن مناسب بحال غير هذا الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام الرب
 تعالى بلا كيف كما سمع موسى في الطور وعلى نبينا وعليه الصلوة والسلام فان قلت
 ما معنى سماع الكلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حرف وصوت قلت
 ممنوع الا يروى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حرف وصوت فجاز ان يكون العبد
 اذا صار متخلقا باخلاقه يسمع بلا حرف وصوت ولا يحتاج الى بديل لجهة الوهم
 النشئية من قياس الغائب على الشاهد مع وجود الفارق كيف يقال في الشاهد في مضيق الزمان
 المتعقبي للترتيب القدر والتاخر والغائب لا يجري عليه مانع لا تقدم ولا تاخر ولا ترتيب
 فجاز في الغائب ثبوت اشياء يجوز في الشاهد فليتهم والله سبحانه اعلم بالصواب لتحقيق السمع

ان كان بحاسة السمع فلا بد ان يكون المسموع حرفا او صوتا واما اذا كان السمع ع
بكل جزء من اجزاء السامع غير مخصوص بالحاسة فجاز ان يحصل بلا حروف وصوت
من المسموع فانا نسمع بكليتنا وبكل جزء من اجزائنا كلاما ليس من جنس الحروف
والاصوات وان كان تخيل في الخيال بالحروف والاصوات الخيالية تعلم ان الكلام
الماخوذ المسموع اى كلمة كان اولا مجردا عن الحروف والصوت وليس ثانيا في الخيال
بالحرف والصوت الخيالى ليقترب الى لفهمه ولا يفهم على انا نقول ما هو واجب منه
ان الله تعالى يسمع كلامنا المركبة من الحروف والكلمات المتوالية المتقدمة المتأخرة
لكى سماعة تعالى انما يكون بلا توسط حرف وكلمة بلا صوت وتقدم وقاعد ان الكلام
المركب المترتب المتقدم المتأخر تقتضى زمانا ولا يتجرى عليه سبحانه زمان وهو تعالى خلق الزمان
فلم يجاز سماع الكلام المركب من الحروف والكلمات بلا توسط حرف وكلمة فاولى ان يجوز
سماع الكلام الذى ليس من جنس الحروف والاصوات فافهم ولا يكن من اقسام من لا يفهم الجاهلين
والله سبحانه الملهم للصواب والذى الهمت به ثانيا بعد استويد هذه السطور في تحقيق
هذا الكلام ان فهم العبد المستوعن خطابه تعالى واخذة منه سبحانه انما يكون
او لا يتلقى روحاني بلا توسط صوت ونداء ثم مثل هذه المعنى المتلقى في سلطان
الخيال الذى فيه ارتسم صور الاشياء كلها بصورة حرف وصوت لان الافادة
والاستفادة في عالم الشهادة لا تكون الا بتوسط الالفاظ والحروف ويجوز ان
يطلق على هذا التلقى سماع بلا كيف ايضا لا بد ان يكون السماع ايضا بلا كيف
اذ لا سبيل لكيف الى ما لا كيف فيه فصم انه يجوز ان يسمع كلامه المجرد من الحروف
والصوت بلا كيف ثم بعد ذلك تمثل الكلام في الخيال بصورة حرف وكلمة
ليحصل الافادة والاستفادة في عالم الاجسام ايضا ومن لم يطلع على هذه الحقيقة زعم
منهم وهم احسن حالا انهم يسمعون كلامه تعالى لكن بتوسط حرف وكلمات حاشية من الاله
غلبة وتعضهم اطلقوا القول بانهم يسمعون كلامه تعالى بقرابين يلبق بشيء نعم ولا
يليق وهم الجاهل الباطل لم يعرفوا ما يجوز على الله تعالى ويجوز الحق بل حقيقة تفضل الله تعالى

واجبانه تعالى قوله صار سمعه بصيرة وبصيرة سمعه الى ان قال وهذا اخبره
اولاد اوله اخبره امي اخذ سمع حكم بصيرة وبصيرة حكم سمع امي سمعه بكيفية علم
بكيفية كذا ان سمع ببعضه وبصيرة ببعضه الاخر مثله ان يكون السمع عين البصيرة ثم
بين قوله وهذا اخبره اوله واوله اخبره بحقيقة وهاصله ان الله سبحانه قد اطيب الذر
بقوله الست بر كيم سمعت النداء بلا واسطة على غاية الصفا و ثم لم يزل ان يتقلب
في الاملا ب و منتقل في الارحام حتى برزت الى اجسادها فاجتبت بها الحكمة
عن القدر و تركه ظلمتها في الثقب في الاطوار فاذا المراد الله تعالى يا بعد حسن
الاستماع بان يصيره صوفيا صافيا لا ذال يرقى في رتبة التزكية والتخلي حتى يخلص
الى قضاة القدرة و يزال عن بصيرته الفاقة حجاب الحكمة فيصير سماعه بالست
بر كيم كشفا و عيانا و توحيده و عرفانه يتيانا و برهانا حيث اخذ لسانه و لسان غيره
في حقه حكم شجرة موسى يستمع منه كلامه تعالى كما سمع موسى من تلك الشجرة فهو
انه ما و اخبره اوله و اوله اخبره حيث سمع كلامه تعالى انهما سمعا اوله و على هذا سأل
قول البعض انه قال انا اذكر خطاب الست بر كيم امي كان ذلك الخطاب الذي اسمع
الآن منه تعالى على الاستئذنه و لا يخفى عليك ان الخطاب الاول منه تعالى كان حقيقيا
وسماع الذي منه تعالى كان على سبيل الحقيقة و هذا الخطاب المأخوذ المسموع من
الاستئذنه اما يكون الخطاب الله على سبيل التخييل والتوهم كما مر فان احدهما عين الآخر
فالعجب كل العجب ان الشيخ قدس سره مع جلالة قدره جعل لخدما غير اخبره و لا غير
بني الحقيقة و التخييل و ما هو الا عين السكوة و صرف التوحيد مثله مثل قوله ما ذا الحق
وسبحاني وليس في جنتي سوى الله و اعجب من هذا ما قال بعد ذلك
فاذا تحقق الصوفي بهذا الوصف صار وقته سرمدا و شهوته مریدا و سماعه
متواليا متجدي الا يذهب عليه ان الصوفي في هذا المقام ما حقيقة الا بالتحلي
المعنوي الصفا كما هو مقام التلويح لا غير فمن اين صار وقته سرمدا و
شهوته مریدا بالدوام و السرمد للوقت الا في الوصول الى الذات تعالى و تجلي الذات

و كذلك شهود للمشاهدة لا يكون لا الوصول الى الذات تعالى كما قالوا وما
حصل في مرتبة الصفات يسمى بالمكاشفة والشهود واما هو نصيب لربايب التكين
الواصلين الى الذات لا اهل التلويح المقيدون بالصفات فانهم ارباب القلوب اصحاب
القلب سبحانه لا يعلم لنا الا ما علمنا انك انت العلوية الحكيم كتوب صدر ونور و هم
بمولانا شيخ مودود محمد قال الشيخ قدس سره في الباب السابع من كتابه الحوارف في ذكر من
انتمى الى الصوفية من جملة اولئك قوم يقولون بالحلول خذ لهم الله سبحانه له
ويزعمون انه سبحانه يحل فيهم ويحل في اجسامهم يعطفها ويسبق الى فهمهم معنى من
قول النصارى في اللاهوت والناسوت ومنهم من يستقيم النظر الى المستحقات شارة
الى هذا الوهم ويتجامل له ان من قال كلمات في بعض غلباته كان مضمرا شي مما
نزعوه مثل قول الخواجه انا الحق وما يحكى عن ابى يزيد قوله سبحانه اني حاشا لله سبحانه ان
تعتقد في ابى يزيد انه يقول ذلك الاعلى معنى الحكاية عن الله تعالى وهكذا ينبغي ان تعتقد في الخواجه
قوله ذلك ولو علمنا ان ذلك القول مضمرا شي من الحلول ردناهم كما ردوهما انتهى فيا ليت
شعري ما معنى الحكاية عن الله تعالى وما وجه تخصيص ارباب السكون بمثل هذا القول
على معنى الحكاية اللهم الا ان يقال انه قدس سره اراد ان القائل بمثل هذا القول اكان
هو العبد كما هو الظاهر عند اكثر فلا بد ان يكون حكاية من الرب تعالى فان
العبد لا يصير بالكن القائل به في الحقيقة هو الرب سبحانه ولسان العبد
مثل الشجر الموسوية فلا اعتراض على الخواجه ولا اعتراض على ابى يزيد قدس الله تع
اسرارها والظاهر من عبارة الشيخ انه لو لم يحل على الحكاية ليفهم منه الحلول
وليس كذلك اذ يجوز ان يقول ذلك عند غلبات التوحيد واستتار ماسوي
الواحد المشهود عند الحان لورا شهود بلا شائبة حلول واتحاد بمعنى قوله انا
عند اختصاصه عن نظره لست انا بشي وانما الموجود الحق لا الى متحد مع الحق وحال في
فانه كفر ومانع للتوحيد اليهودي فان المشهود فيليس الا الواحد احد على تقدير
الحلول والاتحاد المشهود متعدد ولو على صفة الاتحاد والى قوله منهم من يجر النظر الى المستحقات

اشاره الی هذا الوجه ای الحول والعجب عن الشيخ الاجل انه يفهم من امثال
هذه العبارات الاتحاد والحول والحال ان المتبادر من هذه الاقوال الظهور
وهو وراء الحول لان الحول كيتونه نفس شئ في شئ مثل كيتونه نفس زيد في
البيت والظهور كيتونه عكس شئ في شئ مثل كيتونه عكس زيد في المرات والاول
في مرتبة الوجود ونقص لتلك المرتبة المقدسة والثاني لا منعه لثبوت ولا نقص
عند حصوله فان الاول يستلزم التغير المنافي للقدم والثاني لا يستلزم كمال الوجود
فلو ظهرت الكمالات الوجوبية في موابا الاعدام والامكانية لم يلزم منه حلول تلك
الكمالات في تلك الرايا ولا غيرها ولا انتقالها المنافي للقدم وانما هو ظهور واردة
كما في مرات تجويز شهود كماله تعالى في موابا الاعدام ليس تجويز حلول تلك الكمالات
فيها بل هو تجويز ظهور الكمال في المرأة ولا نقص فيه وان كان الجوز لمثل هذا الشهود
نقص وفيه مستقيم على المجادة لكن المقصود رفع قيمة الحول عنه لا ثبات كماله وكونه
على شئ والله سبحانه اعلم بحقائق الامور كلها مكتوب صدقتم مبر منصور در میان اختیار کردن
غزلت انجمن الله وسلام على عباده الذين اصطفى محافل شریفه انوی اغزی بتعاقب یکدیگر رسیده
خوشوقت ساختند حمد الله سبحانه که با وجود اسباب بی مناسبتها و محبت و ارتباط فقر که
داشتند تاوینی راه نیافته است و منافی و سبب فتور نگشته بلکه در آن ارتباط قوت بخشیده
حضرت حق سبحانه در محبت این طائفه استقامت کرامت فرماید که سر مایه سعادت است
شفقت شعار ابرین فرصت شوق آنرا غالب آمده گوشه اختیار کرده است و غیر از جمعه مسجد
نیوود و جماعت پنج وقتی در همان زاویه منعقد میشود و راه ملاقات مردم مسدود نشده است
اوقات یستی بجمعیت بسر میر و متمنای تمام عمر گویا مالا نیست سر شده حمد الله سبحانه علی ذلك
باقی احوال صوری هم بعافیت مقرون است و فرزندان و متعلقان همه جمعیت میگذازانند
اجتباب خواجہ عبداللہ پیش راه مبارک رمضان بدلی تشریف برونند حمد الله سبحانه که خواجہ درین
آمدن نوای بسیار حاصل کردند و ورق را تمام کردند و انبند و از غلبات حمید بر ریای تفریح غوطه خورند و
مستغرق اند و از ظاہر باطن بلکه با بطن بطون میروند تفصیل احوال را چون حافظ با و الدین نجاشی

شاید تفصیلاً بگویند مکتوب صدر و سبب و یکم در حل عبارت مکتوب که منضمین سر است
 انجل لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بحججه کرامی که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته
 بودند بطاعت محمد آن مشرف گشت اندراج یافته بود که غریبی بر عبارت مکتوبه که در اجمیر نوشته
 بود می اعتراض دارد در حل آن باید نوشت و بعضی از یاران چون تعیین مواضع اشتباه نوشته
 بودند باز آن چند مقدمه در حل آن اشتباه نوشته آید والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد
 خدو ما کرمایه مرادی و سیر مریدی نیست که بوجدان آنسیر خلق دارد و الزام امری نیست
 که بغیر تعلق داشته باشد پس حجت و برهان بر اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد و مع ذلک
 کسی را که حضرت حق سبحانه قوت قدسیه داده است اگر در احوال و اوضاع صاحب آن سرنیک
 ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف الهی جل شان که او بآن ممتاز است مشاهده کند
 تواند بود که حکم سیر مرادی او نماید و هیچ محتاج بدلیل نبود در رنگ آنکه بعد از ملاحظه قرب و بعد
 و مقابله و اجتماع که قرار با شمس است حکم کند که نور مستفا و از نور شمس است اگر چه این معنی بر غیر
 از باب حدس حجت نبود و نیز حضرت خواجه مقدس سره در او ازل حال سیر بر فقیر مرادی
 مقرر فرموده بودند شاید یا این هم این معنی را از ایشان شنوده باشند و این ابیات مشغومی
 مطابق حال فقیر دانسته بخوانند عشق معشوقان نهانست و سیر عشق و عاشق با دو صطل و
 فقیر لیک عشق عاشقان تن ره کند عشق معشوقان خوش فر به کند و از ایداد آن سر که وصل
 گشته است برده اجتنابی رفته است راه اجتناب مخصوص بانبیاست علیهم الصلوٰه و التسلیمات
 صاحب عوارف قدس سره در بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب تصریح باین معنی فرموده
 است و راه مریدان را راه انابت و راه مرادان را راه اجتناب گفته الله یجلی من یشاء و یدعی الیه من یشاء
 آری راه اجتناب بالا صلاه مخصوص بانبیاست علیهم الصلوٰه و التسلیمات و امتان را در رنگ سالک
 کمالات بتبعیت ایشان است نه آنکه اجتناباً مخصوص بانبیاست علیهم الصلوٰه و التسلیمات
 و امتان را از ان اصلاً نصیب نیست که آن غیر واقع است خدو ما وصول فیوض مهالک
 توسط و حیالوت خیر البشر علیه علی الصلوٰه و السلام تا زمانی است که حقیقت آن سالک
 محمدی اشرب است بحقیقت محمدی منطبق گشته است بان محمدی که چون کمال متابعت بلکه محض

در مقامات عروج این حقیقت را بان حقیقت اتحادی حاصل شد توسط این خاصیت چه توسط و حیل و
معارضت و در انحال توسط و توسط و حاجب محبوب بود آنجا که اتحاد دست معامله بشرکت است اما
چون ساکن تاج و الحاقی و طفیلی است از قبیل شرکت خادم بود یا مخدوم و آنکه گفتیم که حقیقت را
با حقیقت تشریف و علیه علی که الصلوة والسلام انطباقی و اتحادی پیدا میشود باینش نیست که حقیقت
علیه علی که الصلوة والسلام جامع جمیع حقائق است آنرا حقیقت الحقائق گویند و حقائق دیگران
رنگ انوار اند مراد را با جزئیات زیرا که اگر محمدی المشرب است حقیقت ساکن رنگ جزئی است
مرآن کلی راه محمول است بروی و حقیقت غیر محمدی المشرب در رنگ جزو است مرآن کل را غیر
محمول است بروی و حقیقت غیر محمدی المشرب را اگر اتحادی در عروج پیدا شود یا حقیقت
پیشین را خواهد بود که این بر قدم است و محمول بران حقیقت خواهد شد و شرکته در کمالات
مناسبت را پیدا خواهد کرد لیکن از قسم شرکت خادم بود یا مخدوم چنانچه گذشت و چون
این جزئی را با علاقه کمال متابعت بلکه بمحض فضل محبت خاص بکلی خود پیدا میشود و شوق
وصول آن و انگیزه و میگرد آن قیدیکه کلی را بر جزئی آورده بود بفضل خداوندی جل شان
رو بر زوال می رود و بتدریج بعد از زوال این جزئی را بان کلی انطباقی و الحاقی حاصل میشود
آنکه گفتیم محبت خاص پیدا میشود در رنگ آنکه بمحض فضل این فقیر را پیدا شده بود و در غلبات
آن محبت میگفت که محبت من بحضرت حق سبحانه از آن جهت است که او تعالی رب محمد است
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و میان شیخ تاج و یاران دیگر ازین قوله تعجب میکردند انکام که
از خاطر شایم نرفته باشند و تا این هم محبت پیدا نشود الحاق اتحاد چگونه متصور بود و ذلالت
فضل الله یوتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و حقیقت توسط و عدم توسط را بیان مینمایند
استماع فرماید طرق جذب را چونکه کشش از جانب مطلوب است و غایت آنی جل شان به اشتغال
طالب است ناچار قبول و مساطت نمیکند در طرقی سلوک چونکه انابت طالب است از وجود
وسائط چاره نبوده و نفس جذب به هر چند و وسائط در کار نیست اما تمامی جذب به توسط بسلوک
که اگر سلوک که عبارت از اتیان شریعت است از توبه و زهد و غیره یا جذب به منضم نگرد و جذب به تمام
آبست بسیاری از منور و ملاحظه را دیدیم که جذب و از اینها چونکه بمطابقت صاحب شریعت علیه

علی آله الصلوٰۃ والسلام تجلی گشته اند خراب ابر اند و غیر از صورت جذب نصیبی ندارند سوال
 حصول جذب نحوی از محبوبیت می طلبد پس کفار را که عداوت خداوند نصیبی از جذب چگونگی
 نموده آیا جواب تواند بود که بعضی از کفار نحوی از معنی محبوبیت داشته بودند که باعث حصول جذب
 شان شده باشد چون آنرا متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام تجلی گشته
 خاصر و مخدول مانند و آن جذب غیر از محبت برایشان درست نگردیده که اعلام استعدا و شایسته
 نموده که بجبل و عناد آنرا از قوه بغض نه آورده و ملاحظه الله و لیکن علی آله الصلوٰۃ والسلام و غیره
 اگر توسط متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام که عبارت از سلوک است
 وصولی بمطایب میسر شود بواسطه و بی حیولت امری خود بدیده گفته اند لا ولی یستجیبنا الا الله
 علی الله یعنی اگر کشیده شویم بحضرت حق سبحانه و رسانیم شوید بطین بطوان هر کینه در میان شما
 و در میان حق جل و علا حیولت و حجاب امری نخواهد بود و شاید که بخاطر شریف شما هم مانده باشد
 که حضرت خواجهم اقدس سره میفرمودند که وصول و راه محبت که حق را جل سلطانیه یا بنده
 است اگر میسر شود ناچار بے توسط امری خواهد بود که مناسب محبت است و اگر واسطه است
 در سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است و راه محبت یکے از طرف جذب است و حدیث
 المومنین لیس علی صاحب الصلوٰۃ والسلام غیر تائبید یعنی میفرمایند زیرا که مرد را با محبوب خود
 چون محبت ثبوت پیوست و واسطه مرتفع گشت اجتماع نشر یا بند هر ظل را با اصل خود
 شا همراه است و هیچ چیز در میان شان حائل نیست اگر بغایت خداوندی جل شانہ ظلی را
 باصل خود میله پیدا شود و شش با و هویدا گردد و بدولت متابعت صاحب شریعت علیه علی
 آله الصلوٰۃ والسلام آن ظل را بان اصل وصول و الحاقی حاصل آید هر آینه بی حیولت امری
 خواهد بود و وصول آن اصل همی است از اسامی الهی جل شانہ در چهار در میان اسم و سماوی و حائل
 نخواهد بود و وصول ظل ازین راه یا اصل الاصل که سماوی بن اسم است بتوسط امری خواهد بود و این
 هر که و اصل حضرت و اوست تعالی بوصول بخونی توسط حیولت امری در حق او مفقود است هرگاه در
 صورت وصول بحضرت ذات سبحانه حیولت و حجابیت صفات و حسی جل سلطانیه مرتفع گردد حیولت
 و حجابیت غیر صفات چرخبایش را در سوال صفات و حسی را جل شانہ هرگاه انفاک کی او حضرت انا و تعالی

جائز باشد از ارتفاع حیلولت صفات از میان و اصل و موصول البته بجهت معنی بود و جواب ساکن را
 برین صول تحقیقی اصل خود که است از اسماء الهی جل شانه و آن ساکن ظل اوست حاصل گردد
 بر آئینه در میان حضرت تعالی بجهت توسطی و حیلولت نخواهد بود چنانچه در میان اسم و سماعی و حیلولت هر
 کس نیست پس از ارتفاع لازم آمد و انفا که مثل این تحقیق بالا گذشت است در میان و حقیقت
 ساکن و حقیقت محمدری علیه علی الله الصلوٰۃ والسلام و نیز شبهه ازین بیان در میان و حصول
 ظل باصل هم گذشت تبیین ساده نوعی ازین عدم توسط که در طریق جذب و غیره گفته شده است
 استغنائی از تبعیت خیر البشر علیه علی الله الصلوٰۃ والسلام گمان نبرد که آن کفر و الحاد و زندقه است
 و انکار است از شریعت حق و علیه علی الله الصلوٰۃ والسلام و بالا گذشت است که جذب
 بتوسط ساکن و عبارات از میان شریعت است علی صاحبها الصلوٰۃ و التحية ابر و تمام است
 و نقبت است که بصورت نیست برآمد و جهت را بر صاحب جذب و تمام تمام کرده با جمل
 بکشف صحیح و الهام صحیح نیز در یقین پیوسته است و هیچ دقیقه از دقائق این راه و هیچ معرفتی
 از سعادت این قوم بیواسطه او و بتوسط متابعت او علیه علی الله الصلوٰۃ والسلام بیشتر نیست
 و منتی را در رنگ مبتدی و متوسط فیوض یرکات این راه بی تبعیت و بی طفیل و حاصل
 محالست سعدی که راه صفا را توان رفت جز در پیکر مصطفی \times افلاطون از برخوردی صفا که
 و نفس خود از ریاضات و مجاہدات یافت خود را از ثبوت انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات
 مستغنی دانست و گفت حتی قوم مهدیون لا حجة بنالی من یهدی پس اندشت که این صفا که
 بر ریاضات بتوسط متابعت انبیا حاصل شده است علیهم الصلوٰۃ و التسلیات حکم آن دارد که مسیاه
 زرا ندود سازند یا نه را بشکر خلاف کنند متابعت انبیا است علیهم الصلوٰۃ و التسلیات که
 حقیقت مس را متقلب گردانند و نه از خالص سازد و نفس را از مارگی بر طمیان آرد و مطلق جل علا
 بعثت انبیا و وضع شریع انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات از برای تعجیج یا مقرر ساخته است
 و خرابی او را بکمال صلاح او را و غیر متابعت این بزرگواران نداشته علیهم الصلوٰۃ و التسلیات اگر
 بزرگواران ریاضات مجاہدات بی متابعت این بزرگواران علیهم الصلوٰۃ و التسلیات کرده شود و مردود
 اما گوییم نگردد و بلکه زیاده کشی و بناید ع بر چه گیر و علتی علت شود و از الله عرض اتی او منوط انبیا

علیه الصلوة والتجیات و دونهما خطر الفیاد باید داشت که جذبه هر چند از سلوک چاره نیست مقدم
 باشد جذبه بر سلوک یا موقوفه افضل مرتقیم جذبه بر سلوک خادم اوست و در تاخیر جذبه
 سلوک مخدوم اوست که بدولت سلوک و راجذب میسر شده است و در تقدیم جذبه تاخیر نیست
 که او با ذات مطلوب و دعوت این مراد آمد و آخرید و راس مراد آن رئیس محبوبان
 محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله وسلم که مقصود ذاتی و مدعو اولی ازین دعوت اوست علیه و
 علی آله الصلوة والسلام و دیگر از اطفال و طلبه اند مراد آن باشند یا مریدان لوله المخلوق
 الله المخلوق و لما اظهره الویسیة کما لوح چون دیگر از همه طفیل ادا باشند و مقصود صلی ابن
 دعوت بود علیه علی آله الصلوة والسلام یا چار همه محتاج او باشند و متوسط اونیض بر کاشف
 نمایند علیه علی آله الصلوة والسلام و باین معنی اگر همه آرا او گویند گنجایش دارد علیه علی
 آله الصلوة والسلام که همه پس رو اویند و متوسط او کمال اخلاقی نمایند چه هر گاه وجودشان
 متوسط وجود او صورت نه بند و کمالات دیگر خود که تابع وجود اند متوسط او چه صورت
 دارند علیه علی آله الصلوة والسلام بله محبوب رب العالمین چنین باید متابع شمر یابند مکشوف گشته
 است که محبوبیت او علیه علی آله الصلوة والسلام بآن محبت و رحیمی جل شانز کائن است که
 بذات محبت او تعالی بی ملاحظه بشیون و اعتبارات تعلق گرفته است و حضرت ذات تعالی بآن
 محبت محبوب گشته بخلاف محبوبیت دیگران که بآن محبت کائن است که تعلق بشیون و اعتبارات
 وار و تلبس با سما و صفات است یا بظلال هما و صفات علی تفاوت الدرجات
 فان فضل رسول الله ليس له مثل فعرب عنه تطلق بقية عليه وعلى جميع الخلق انهم لا ينالون
 والملائكة المقرئين الصلوة والتسليم والتحيات والكرامات حق این مقام نیست که توسط
 انفس و کائنات علیه علی آله الصلوة والسلام باو معنی تواند بود و صلی الله تعالی علیه و علی
 آله وسلم مائل و حاجب بود در میان ساکن در میان مطلوب یعنی دوم نیست که ساکن طفیل
 او متوسط تبعیت و متابعت و علیه علی آله الصلوة والسلام مطلوب اصل گردد و در طریق سلوک
 پیش از رسیدن حقیقت محمد سی توسط بهر دو معنی کائن است بلکه می انکلام که درین طریق از
 شیوخ هر که در میان آمده است متوسط و حاجب نهو ساکن است و ای اگر در اخر جذبه تدارک آن نمایان

من
 اگر همه آرا آن
 حضرت گویند
 گنجایش دارد

و محاسبه از پرده و بی پردگی نگاشته زیرا که در طریق جذب و بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط
 یعنی ثانی است که طفیل و تبعیت است نه حیلولت و حجاب که پرده میشود و مشاهده و مانند آنها
 بود و گفته نشود که این عدم توسط اگر چه بیک معنی بود تصور می بخواب حضرت خاتمه علیه و علی
 اله الصلوٰۃ و السلام و انجته لازم می آید گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال آن جناب است
 علی صاحب الصلوٰۃ و السلام نه مستلزم تصور در وجود توسط است زیرا که کمال متبوع است
 که تابع او لطیف و تبعیت او جمیع درجات کمال برسد و هیچ دقیقه فرو نگذارد و این معنی در عدم
 توسط کائنات نه در وجود توسط که آنجا شود بی پرده است که اقصای درجات کمال است اینجا
 در پرده پس کمال در عدم توسط بود و تصور در توسط از شوکت و عظمت مخدوم است که خادم او
 هیچ مقامی از وی تخلف نکند و به تبعیت او شریک و دوات بکنان و گرد و دوار آنجا است که آنقدر
 فرموده است علیه علی اله الصلوٰۃ و السلام علماء ائمتی کانیا و بنی اسرائیل علیه السلام الصلوٰۃ و التسلیات
 رویت اخروی بتوسط و بی حیلولت می روی خواهد بود در حدیث صحیح آمده است علی صاحب الصلوٰۃ و السلام
 بنده که چون بنماز داخل میشود حجابیکه در میان بنده و خداست مرتفع میگردد و در انداز اصابه مطهر همچون
 آینه و خط و افرازان نصیب منتی حاصل گشت چنانچه حجاب مخصوص بوحل منتی است پس ارتفاع توسط
 و حیلولت ثابت گشت این معنی از او پس معارف لدنیّه این فقیر است که بمحض فصل و گرم آنرا
 عطا فرموده اند و بحقیقت آن متحقق ساخته شد من آنجا که که ابرو بباری در کند از لطیف برین
 قطره باری بنوش گشت سه اگر بادش بر در پیرین بیاید و آنچه سبب گنن و مشایخ طریقت
 قدس سران هم در توسط عدم توسط انسر و انقلاضها دارند علیه و علیه السلام الصلوٰۃ و التسلیات جمعی توسط
 زینت اند و اگر درین بیهم توسط و هیچ کدام شان تحقیق توسط و عدم توسط ننموده است از کمال انصاف
 شان سخن نگفتند ارباب فقا و هنرزدیک است که عدم توسط را که کمال ایمانست که خداوند و قائل به خدا
 نداشتند تفصیل گشت توسط را از کمال ایمان تصور نمایند قائل آنرا از کمال ایمان شمرند حال آنکه عدم توسط
 مبنی بر کمال متابعت است توسط مشعر از تصور متابعت کمال علی ذلک منهم احد و الله اعلم بحقیقته کمال

قال الله تعالى بل كن ذوا بال محمد و ما يا لهم نادوا بيله كذا لك كذب الذين
 من قبلهم محمد و ما اويسى گفتن انكاری از پیروان هر نسبت زیرا که او کسی است که

روحانیان را در تربیت او مدخلت باشد حضرت خواجۀ احرار را قدس سره با وجود پیر ظاهری چونکه امداد
از روحانیت حضرت خواجۀ نقشبند قدس سره یافته بودند او می میگفتند و پیرین حضرت خواجۀ نقشبند
با وجود پیر ظاهری چون مدد ما از روحانیت حضرت خواجۀ عبدالخالق قدس سره یافته بودند او می
بودند علی الخصوص شخصی که با وجود او سبب اقرار به پیر ظاهری در درین روز انکار بر پیریه و پیر
عجب انصاف است مخیر و ما را در ترکیب لفظ عبدالباقی معنی اضافی است بمعنی علمی پیر خیر یا بلخ
و جوهر شعاری معنی علمی هم دارد معنی پیر من پیر خیر بنده باقی است اما تکفل بیت من الله یا قیست
اینجا کلام تحریف است و چه سود اب الله تعالی انصافی بدر پیر مخیر و ما تصور یکدوم معنی سبحانی که از
بسطامی قدس سره در غلبات سکر صادر شده است گفته باشد لازم نمی آید از آن که نقصود در قائل
آن مستقر و ستم باشد تا دیگر می از وی فضل بود چه بسا معارفست که در وقت مقتضای حال آنوقت
صا در شده است در وقت دیگر غیبت خداوندی جل شانۀ چونکه تصور آن معرفت را در یافته است
از آن در گذشته و بمقام فوق رسیده و در مکتوب شریف اندراج یافته بود که ارباب سکر اگر انیقسم و
سخنان شطح آمیز نویند گنجایش را ما از ارباب صوفیا را این سخنان بسیار مستبعد است مخیر و ما پیر
این سخنان نوشته است مشار آن شکر است بی مزج سکر درین باب دست تعلیم نهاده غایت ثانی الباقی
در سکر مراتب کثیره است هر چند سکر بیشتر شطح غالب تر سکر بسطامی یا بد که بی تحاشی قول لواطی از رفع
من لواط محمد از آن بوجود آید پس هر که صحو دارد گمان نکنند که سکر همراه او نیست که آن عین تصور است
صحو خالص نصیب عام است هر که صحو را ترجیح داده است مرادش غلبه صحو است نه صحو صرف و
همچنین هر که سکر را ترجیح میداد مرادش غلبه سکر است نه سکر خالص آن آفت است جیند قدس سره
که رئیس ارباب صحو است و صحو را بر سکر ترجیح میداد بخیران عبارت سکر آمیز دارد که چه تعداد آن
نمایند فرموده هو العارف والمعرف و گفته لَوْنُ الْمَدِ لَوْنُ الْإِنْدِ و فرموده الْحَدِيثُ الْأَخْرَجُ
بِالْقَدِيمِ كَمَا يَنْبَغِي لَهُ كَلْمُهُ وَصَاحِبُ عَوَارِفِ كَمَا لِكُلِّ أَرْبَابِ صَحْوٍ وَ كِتَابِ خَيْرَانِ مَعَارِفِ
سکر است که شرح آن به و این فقیر در در وقت بعضی معارف سکر را در قدس سره جمع کرده است
بقایای سکر است که تجوز افشاء اسیر از نموده می آید از سکر است مباحات فتخا کرده میشود و از سکر است
که مزیت خود بر دیگری اظهار کرده می آید اگر صحو خالص باشد افشای اسیر را آنجا کفر بود و خود را

از دیگر بهتر داشتن شرک باشد بقیه سکر و صحو در رنگ است که نمک مصلح طعام است اگر نمک
 نباشد طعام معطل و بیکار بود که عشق نبود و غم عشق نبود و یخچین سخن فخر که گفتی شنودی
 صاحب عوارف قدس سره که قول قدیمی بده علی رقبه کل لی را که از حضرت شیخ عبد القادر قدس سره
 صادر شده است بریهات سکر محمول داشته است مرادش تصور این قول نیست که ما تو هم که آن
 عین محمده است بلکه بیان آن معنوده است یعنی صد و این قسم سخن که مبنی از مباحثات و
 افتخار است بی بقیه سکر کائنات نیست که در صحو خالص مثال این سخنان تکلم نمودن دشوار است این
 که این همه وفات در بیان علوم و اسرار این طائفه علیه نوشته است ظاهر آنجا طریقت شافیه
 است که از روی صحو خالص نوشته است بیزج سکر حاشا که آنخرام و منکر است و گزاف و سخن
 باقی است سخن با فان که بصحو خالص متصف اند بسیار اند چرا این قسم سخنان بنا فزود و دسامی مردم
 از جانب نرسد فریاد حافظ این همه خبر بزره نیست مهم قصه غریب و حدیث عجیب است
 محمدا و این قسم است سخنان که مبنی از فاشی اسرار باشد و از ظاهر مصروف در هر وقتی از مشایخ طریقت
 قدس الله تعالی اسرار هم بظهور آمده است و عادت مستمره این بر برگواران گشته هر نیت که
 این فقیر آنرا ابتداء کرده باشد و اختراع نموده پس از یاد دل قانون کسوف فی السلام پس این همه
 شور و غوغا چیست اگر لفظی صادر شده است که ظاهرش مطابقت معلوم شرعی ندارد و آنرا باندک توجه
 از ظاهر صرف نموده مطابق باید ساخت و مسلمانی را قسم نباید کرد و اشاعت فاحشه و بیخ فاسق
 هر گاه در شریعت حرام و منکر باشد تقضیع مسلمانی بحد و اشتباه چه مناسب بود و شهر بشهر آن بناوی
 کردن که آن تدبیر باشد طریق مسلمانی و مهربانی نیست که کلمه که ظاهرش مخالف علوم شریعت
 اگر از شخصی صادر شود باید دید که قائل آن کیست اگر محمد زندق بود و در آن باید کرد و در صلاح
 آن نباید کوشید و اگر قائل آن کلمه از مسلمان بود و ایمانی بخدا و رسول داشته باشد و
 صلاح سخن او باید کوشید و محمل صحیح از برای آن پیدا باید نمود یا ازان قائل حل آن
 باید طلبید و اگر در حل آن عاجز آید نصیحتش باید کرد و او را معرفت و نهی منکر بر حق اولی است با جاه
 نزدیک است و اگر مقصود اجابت نباشد و تقضیع مطلوب بود امر دیگر است الحمد للّٰه تعالی
 توفیق دها و عجب ترا که از مکتوب شریفین مفهوم میشود که بعد از اجتماع کتابت فقیران غریز

اشتباهی و اخراجی در ملازمان شما نیز طاری شده بود اما که انعکاسی باشد بایستی که طاعت شما
 ایشان خود حل میکرد و برین فقیر نمی انداختند و تسکین نقشه میفرمودند از ایران و دیگر چه گله شاید که
 بعضی از ایشان با وجود قدرت دفع اشتباه خود را معاف داشتند و سکوت و زری نداشتند
 ما زیاران چشم یاری شقیم در تبا آتنامی لَدُنْكَ رَحْمَةً وَكَيْفَ لَنَا مِنْ أَمْرِ نَارِ شَدِيدِ السَّلَامِ
 اَوَّلًا وَآخِرًا مَكْتُوبِ صَدْرُ لِسْتِ وَدَوْمِ بَوْلَانَا حَسَنُ لُورِی بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى حَقِيقَةُ حَقِيقَتِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ فَضْلُهَا وَرَحْمَتُهَا
 لَكُمُهَا كَمَا ظَهَرَ أَوَّلُ سِتِّ وَحَقِيقَةُ الْحَقَائِقِ سِتِّ بَانَ مَعْنَى كَمَا حَقَائِقِ دِكْرِ حَقَائِقِ أَنْبِيَاءِ كَرِّمْ حَقَائِقِ
 طَلَا كَمَا عَظَامِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَالظَّلَالِ نَدِمُوا رَاوَادِ حَقَائِقِ سِتِّ قَالَ عَلَيْهِ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي وَكَانَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 خَلَقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ مِنْ نُورِي پس ناچار آن حقیقت وسط
 بود در میان سائر حقائق و در میان حق جل و علا وصول بطلب بعدی را بتوسط غیب و علی
 آله الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ محال باشد قَهْوَنِي الْأَبْنَاءُ وَالْمُسْلِمِينَ وَارِثَةَ سَالَةِ رَحْمَةِ الْعَالَمِينَ
 عَلَيْهِ وَكَانَ إِلَهُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ از نجاست که انبیاء و اولوالعزم با وجود اصالت تبعیت میخواستند
 باز زد و حل ایشان او میکردند کما در کَلَامِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْقِيَامُ وَالْوَالِ كَمَا
 کمال است که مربوط بامت شان است علیه علی آله الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و انبیاء با وجود ذات نبوة
 میسر نشد علیه علیهم الصَّلَاةُ و التسلیمات جواب آن کمال صول اتحاد است بآن حقیقه الحقائق که منوط
 بتبعیت و در ائت است بلکه موقوف بر کمال فضل اوست تعالی که نصیب انجمن خواص ایشان است
 علیه علی آله الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و ائمت فتش و این دولت نرسد و رفع حجاب توسط نکرود که
 بوسیله اتحاد میسرست مگر از نجاست مروده است جل شانه کُتْمُ خِلْمُهُ قَهْوَنُهُ عَلَيْهِ وَكَانَ إِلَهُ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْكِرَامِ وَالْمَلَائِكَةِ الْعَظَامِ
 أَفْضَلُ مِنَ الْكُلِّ مِنْ حَيْثُ الْكُلِّ عَلَيْهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْكِرَامِ وَالْمَلَائِكَةِ الْعَظَامِ
 آن ظل مضمّن لطف ظلال بود چه وصول فیوض از آن حضرت جل شانه غفل را بتوسط طفیل است
 در سائل خود تحقیق کرده است که نقطه فوق را بر جمیع نقطه های تحت که کما ظلال و نیز فضل سست قطع کردن است

آن نقطه فوق را که کلاصل است زیاده است از آنکه جمیع نقطه تحت را که کافظلال او نیز قطع نماید
سوال ازین بیان لازم می آید فصل خواص این است بر انبیا و علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیما
جواب هیچ لازم نمی آید بقدر ثابت شد که خواص این است بانبیا و آن دولت شرکت دارند مع ملک
کلمات دیگر بسیار است که انبیا را بان مرتبت مخصوص است علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیما
فصل خواص این است اگر بسیار ترقی نماید بر او تا پایه پیغمبری که او دان پیغمبران است نرسد مساوی
و مزید گنجایش از او قال الله تعالی و لقد سبقنا کل منّا لعیاد کذا المرسلین علیهم الصلوٰۃ
و التسلیما و اگر فردای از میان بطویل تبعیت پیغمبر خود از بعضی پیغمبران بالا رود بعنوان محاد
و تبعیت خواهد بود و معلوم است که خادم را با همگنان مخدوم غیر از خادمیت تبعیت نیست خواهد بود
که خادم طفیل در همه وقت طفیل است و حقیقت محمدی علیه علی اله الصلوٰۃ و التسلام که تحقیق الحقائق است
آنچه در آخر کار بعد از طی مراتب ظلال برین نقیر منکشف گشته است تعیین و ظهور بجسته است که مبداء
ظهورات و نشاء خلق مخلوقات است در حدیث قدسی که مشهور است آمده است کُنْتُ کَلِمَةً
صَحِيحَةً اِذَا حَبَبْتُ اَنْ اُخْرِكَ تَحْتَ الْخَلْقِ اَوْ اُخْرِكَ تَحْتَ الْخَلْقِ اَوْ اُخْرِكَ تَحْتَ الْخَلْقِ اَوْ اُخْرِكَ تَحْتَ الْخَلْقِ
که سبب خلق حلاق گشته اگر این حب نمی بود در اینجا نمی کشود و عالم در عدم راسخ و مستقر
می بود در حدیث قدسی که کَلِمَةً لَمَّا خُلِقْتُ اَكْفَلَكَ اَنْ اَكْفَلَكَ اَنْ اَكْفَلَكَ اَنْ اَكْفَلَكَ اَنْ اَكْفَلَكَ
علیهم الصلوٰۃ و التسلیما و اینجا با محبت و حقیقت کَلِمَةً لَمَّا اُظْهِرْتُ اَنْ اُظْهِرْتُ اَنْ اُظْهِرْتُ
با طلب سوال صاحب فتوحات کیمه تعیین اول که حقیقت محمدی است حضرت جمال علم را
کثرت گفته است تو در رسائل خود تعیین اول تعیین وجودی گفته و مرکز آنرا که اشرف و سبق از طری
ایست حقیقت محمدی قرار داده و تعیین حضرت جمال را ظل این تعیین وجودی انکاشته و اینجا
مینویسی که تعیین اول تعیین حجب است و آن حقیقت محمدی و جو توفیق در میان این احوال
جواب ظل شی باست که خود را باصل شی و انماید و سالک را بخود گرفتار سازد پس آن
و تعیین ظلال تعیین اول آنکه در وقت عروج بر عارف باصل تعیین که اول تعیین حجبی است ظاهر گشته
سوال تعیین وجودی را ظل تعیین حجبی گفتن چگونه است آید و حال آنکه وجود را بر حب سبقت
است چه بر فرع وجود است جواب این نقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق سبحان

و تعالی بذات خود موجود است نه بوجود و شریف صفات ثانیة تعالی بذات خود موجودند جل شانہ
 نه بوجود غیر که وجود بلکه وجوب نیز در آن مرتبه گنجایش نیست که وجوب و وجود هر دو اعتبارات است اول
 اعتبار یک سید الشاد ز برای ایجاد عالم جب است بعد از آن اعتبار وجود که مقدره ایجاد است چه حضرت
 ذات راجل شانہ بی اعتبار این جب بی اعتبار این موجود از عالم و ایجاد عالم است خداست لا اله الا الله
 تعالی عن العلمین قاطع است تعیین علمی جمعی را نفل آن و تعیین نفسی را باعتبار نیست که آن تعیین
 باعتبار حضرت ذات است تعالی ب ملاحظه صفات و درین تعیین ملاحظه صفت است که نفل
 است مروت را غرض آنست تعیین دل که تعیین جسمی است چون بدقت نظر کرده میشود
 بفضل الله سبحانه معلوم میگردد که مرکز آن تعیین جب است که حقیقت محمدی است علیه علی الاصله
 و السلام محیط آن کالدائرة است در صورت مثال آن محیط کا نفل است مرآن مرکز را خلعت است
 که حقیقت ابراهیمی است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام پس جب صل آمده خلعت کا نفل شد
 مر او را و این مجموع مرکز و محیط که یک دایره است تعیین دل نیست و سعی است با شرف سبق اجزاء
 او که مرکز است که عبارت از جب است در نظر کشف نیز باعتبار اصلت غلبه آن بر تعیین جمعی ظاهر
 میگردد و چون محیط دایره کا نفل است مرکز آن و ناشی است از آن و آن مرکز صل نشاء و است
 آن محیط را اگر شین ثانی گویند گنجایش رجو و آواز نظر کشفی و تعیین نیست بلکه تعیین است که شتمل
 بر جب غایت است که مرکز و محیط یک دایره است تعیین ثانی در نظر کشفی تعیین وجودی است که کا نفل
 مرتبیین دل را چنانچه گذشت و چون مرکز صل محیط آمد چار محیط را از توسط مرکز در وصول
 مطلوب چاره نباشد چه وصول مطلوب باین راه مرکز است اصل اقبال دایره است ازین بیان مناجات
 و اتحاد حضرت حبیب الله را حضرت خلیل الله باید دریافت علیهما و علی جمیع الالباء و المرسلین
 و الصلوٰۃ و التسلیمات و چون صل واسطه است و وصول نفل مطلوب لا جرم حضرت
 خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را در خواست است و از روی آن نموده که در
 است او داخل شود چنانکه در حدیثها و فی جمیع الکتاباء الصلوٰۃ و التحیات استقامت و الکلمات
 سوال چون معالیه چنین باشد حضرت حبیب الله را امر متابعت مدینه حضرت خلیل امجدی
 بود علیهما الصلوٰۃ و التسلیمات و حضرت در بیان صلوٰۃ و السلام بر خود تمسکیت و کما سلمت علی ابراہیم

چرا فرمایند علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات جواب حقیقت شی هر چند بلند تر بود و به تنزیه اقرب باشد
 منظر آن حقیقت در عالم عناسرشت تر بود و بصفات بشریت بیشتر متبلس باشد پس حصول
 این منظر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن عسر بود و ملتی که حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ
 و السلام عطا شد است شا به راه است بوصول حقیقت ابراهیمی در جواب حقیقت محمدی
 واقع شده است چنانچه گذشت حضرت ابراهیم همین راه را بخار سیده است بنا بران مرشد
 که متابعت آن ملت نموده حقیقه الحقائق وصول فرماید و تسویر کما صلیت فرموده علیهم
 علی الله الصلوٰۃ و السلام که صلوٰۃ و رحمت بروی علیه السلام بعد از حصول و ملت حصول حقیقت
 است با آنکه گویم گاه هست که فاضل را متابعت مفصول می کنند ازین مرتباعت بیج تصور
 در فاضلیت و لازم نیاید قال الله تعالی انبیاء علیهم و علی الله الصلوٰۃ و السلام و شاورهم فی الامر
 امر مشورت با صاحب غالی از تفصیل مرتباعت شان نیست الا مشورت را چه فائده باشد که حقیقت
 حضرت صدیق یضرب و از اسرار الهی جل سلطانه که مبدا تعیین است متوسط مرتباعت حقیقت
 محمدی است بر بنی که هر چه دران حقیقت کائنات است بطریق تبعیت و وراثت دران ظل ثابت
 ازینجاست که ادری الله تعالی عنه اکمل و افضل و ارثان این است اند قال علیه الصلوٰۃ
 و السلام ما مضی الله شیئاً فی صلیه الا قد جهته الله فی حدی برائی بکسر و نیز لایح گشت
 که حقیقت اسرافیل علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام نیز همان حقیقت محمدیست علیه
 علی جمیع اخوان الصلوٰۃ و السلام نه بطریق اصالت و ظلیت در رنگ حقیقت حضرت
 صدیق رضی الله تعالی عنه که ظل است مرآن حقیقت بلکه اینجا هر دو اصالت دارند ظلیت
 در میان حائل نیست اگر فرق است بکلیت و جزئیت است چه تسویر و کل است علیه علی الصلوٰۃ
 و السلام لهذا آن حقیقت مسمی با اسم اوست علیه علی الله الصلوٰۃ و السلام و حقائق ملائکه کرم علی
 نبینا وعلیه الصلوٰۃ و التسلیمات ناشی از ان حقیقت اسرافیل است علی نبینا وعلیه علی جمیع خوا
 اکرام الصلوٰۃ و السلام سوال عارف را از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی است جل شان
 که رب اوست ترقی بعد از وصول بآن حقیقت جائز است یا نه جواب حصول آن حقیقت بعد از طی
 مراتب سلوک که عبارت از تاملی است گفته اند بر دو نوع است که اول در تاملی از ظلال آن اسم است که در

منظایر و جوییه خود را حقیقت خود دانوده است بزرگ اصل برآمده و این شبهه درین راه بسیارست
و عقبه عظیمه است رسالک را اگر بحض فضل ازین عقبه فحصری پیشتر شود و شک نیست که ترقی ازین
خلل حقیقت ناجائز نیست بلکه واقع و اگر وصول به نفس حقیقت خود واقع شد ترقی از آن
بی طفیل تبصیر دیگری جائز نیست که آن حقیقت نهایت را شب ستود و ذاتی است اگر طفیل
او را بحقیقت دیگری که فوق حقیقت است سست سازد جائز نیست بلکه واقع این سیر گوینا سیر قرین
است و رای طبیعی ستود و می ست چنانچه شمه ازین در اسبق و در بیان وصول بحقیقت محمدی
گذشته است علیه علی آله الصلوٰه والسلام سوال ترقی از حقیقت محمدی که حقیقه الحقائق است و
حقیقتی از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز نیست یا نه و در رسائل خود نوشته که ترقی از حقیقت
محمدی واقع شد حقیقت این معامله چیست جواب جائز نیست زیرا که فوق آن مرتبه تعلیم است
که وصول و الحاق مستقیم آن حال است وصول و الحاق بی تکلیف گفتن مجرب و ثبوت است که پیش از
رسیدن بحقیقت معامله بآن شلی نموده می آید اما بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعدم وصول و
الحاق لازم است که رسیده در آنجا شایسته نیست و آنکه نوشته ام که ترقی از حقیقت محمدی واقع
شد و از آن حقیقت ظل آن حقیقت بوده است که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند و محسوس حد
کرده در آنوقت شبهه ظل بود باصل چون بحض فضل خداوندی جل سلطان ازان ظل و از سایر
ظلال مخلص میسر شد معلوم شد که ترقی از آن حقیقه الحقائق واقع نیست بلکه جائز نه که قسم از آنجا
برداشتن و پیش نهادن قدم در وجوب ماندن است از مکان برآمدن که محال عقلی است و شرعی
سوال ازین تحقیق لازم می آید که حضرت خاتم الرسل را علیه علیهم الصلوٰه و التسلیات نیز از آن
حقیقت ترقی واقع نشود جواب آنحضرت علیه علی آله الصلوٰه والسلام نیز با علو شان و با آن
جاه و جلال همیشه ممکن است هرگز از آن مکان نخواهد برآمد و وجوب نخواهد پیوست که مستلزم تحقیق است
بالو بیت تعالی الله ان یقول که لا یستوی الذین دینهم الا الله تعالی فی سبیل الله و الذین هم علی غایت
گشت که دیگر از آنیر بطفیل و در اثبات علیه علیهم الصلوٰه و التسلیات وصول بحقیقه الحقائق و الحاقی و
اتحادی بآن ثابت است و شرکت در کمال خاص کائن پس برین تقدیر فرق میان تبع و در بیان
صلی طفیل درین کمال متضمن رفع حجاب ارتفاع و اسطه است فوق جمیع کمالات است چه بود که ام

ضررت باشد و متبوع و مصل که در تاج و طفیل نیست جواب وصول و الحاق دیگران با حقیت
از قبیل الحاق خادم است و مصل که در تاج و طفیل نیست به مصل اگر وصل از خص خواص است که
قل طفیل نه خود خادم است اگر از انبیاست علیه الصلوة و التسلیات هم طفیل است و خادم
که اولش نور است و در این شریعت بخند و مکه در غرت آبروست در حجاب و طفیل بر پیشین
هم تقسم است طفیل طفیل است خادمان که با کلمه عالیة شریعت خدمت میرسانند از طعمه مخصوصه
اولش میخورند و عزت و احترام می یابند از بزرگی خدمت است از علومتناهی است و دست گویا میخورند
را با وجود عزت ذاتی غنی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و از و یاد ارتفاع شان و نمایان
نیک شمع نما که در حدیث نبوی آمده است علی صاحب الصلوة و السلام من سبني سبني في ذلك
اجوزاً لكوني خلفاً له پس متبوع در خدمت حسنه او هر چند تابعان پیشین باشند او را شل اجوزشان زیاده تر
بود و موجب از یاد منزلت و باشد پس تابعان را با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات
متوهم گردد و پیشوایشان را است که جمعی در یک مقام باشند شریک یک ولایت یونان یا با سایرین
شان محال جدا باشد هیچ کی را از دیگری طلاع نبود از واج مطهرات و در پیشگاه آنست در یک
مقام باشند از یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه علی اهل بیت الصلوة و السلام لیکن محال که بران
سرور باشد آنها نشاندن از اوست و سروری که او را باشد از آنها نبوده علیه علی اهل الصلوة و السلام اگر
اینها را در هیچ امور انجاست با او بود افضلیت اینها نیز در رنگ افضلیت او بر همه لازم آید علیه
علی اهل بیت الصلوة و السلام که افضلیت اینجا یعنی کثرت ثواب عند الله است سوال این تعیین
جایی که تعیین اول است و حقیقت محمدی است علیه علی اهل الصلوة و السلام ممکن است یا واجب
حادث است یا قدیم صاحب فصوص تعیین اول را که حقیقت محمدی گفته است تعبیر از این حدیث
کرده و همچنین تعیین ثانی را که واحدیت گفته است عیان ثابته که آنرا حقائق ممکنات گویند و آن
مرتبه اثبات نموده هر دو تعیین را تعیین و جویی میگویند و قدیم میدانند و سه تنزل دیگر را
که روحی و مثالی و جسدی بود تعیین یکا نه و مقصد تو درین مسئله حبسیت جواب نرد این فقیر
هیچ تعیینی معینی نیست که آن تعیین بود که تعیین را تعیین سازد این الفاظ موافق تلق حضرت شیخ محمد بن
تابعان است و پس الله تعالی اسرار هم و عبارت فقیر این هم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت کلامی است

بهر حال گوئیم که آن تعیین مکنی است و مخلوق و حادث است قلی علیه و علی اله الصلوٰۃ
 و السلام اول ملحق لله فی کما در احادیث دیگر تعیین وقت خلقت آن نور هم آمده است چنانچه فرمود
 قبل خلق السموات بانفی عام و امثاله و هر چه مخلوق است و مسبوق بدم است ممکن است و حادث
 و چون حقیقه الحقائق که اسبق حقائق است مخلوق ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولی
 مخلوق خواهند بود و امکان و حدوث خواهند داشت عجب است که شیخ قدس حقیقت
 محرمی را بلکه حقائق جمیع ممکنات را که اعیان ثابتة گفته است از کجا حکم بوجوب شان میکند
 و قییم میبازد و التزام خلاف قول پیغمبر می نماید علیه و علی اله الصلوٰۃ و استلاح من به
 اخرا می خود ممکن است و بصورت و حقیقت خود ممکن تعیین و جوب حقیقت ممکن بر
 چه بود حقیقت ممکن البته باید که ممکن باشد که ممکن را با واجب تعالی اشتراکی و اشتقاق
 نیست غیر از آنکه ممکن مخلوق است و او تعالی خالق او و شیخ چون در میان وجوب
 ممکن تمیز نمیکند و خود میفرماید بعد از تمیز بینها اگر وجوب را ممکن گوید و ممکن را واجب
 پاک ندارد اگر معنی و رشن فرمایند کمال کرم و عفو است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا فَاِنْ نَسِيتَا
 وَ اَلْخَطَا نَا سَوَال تو در رسائل خود در میان وجوب تعالی و ممکن نسبت اصالت خلقت
 اثبات کرده و ممکن را ظل واجب تعالی گفته و نیز واجب را تعالی باعتبار اصالت
 حقیقت ممکن که کا نظر او است نوشته و معارف کثیره بران متفرع ساخته و اگر باین
 اعتبار شیخ قدس سره نیز واجب را تعالی حقیقت ممکن گوید چه محظور لازم می آید
 و چرا بلام بود جواب این قسم علوم که اثبات نسبت نماید در میان وجوب تعالی
 و ممکن در شرع به ثبوت آنها وارد نشده است بهما از معارف سکریت و از نارسائی
 است بحقیقت معامله ممکن چه بود که ظل واجب باشد و واجب را تعالی چرا ظل بود که
 ظل موهم تولید به مثل است و معنی از شباهت عدم کمال لطافت اصل هر گاه محمد رسول بند را از
 لطافت ظل نبود خدای محمد را چگونه ظل باشد موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت
 ذات تعالی و صفات ثمانیه حقیقت او تعالی و تقدس و ما سوا کے آن هر چه باشد با ایجاد
 او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث است و هیچ مخلوقی ظل خالق خود نیست

و غیر از خلوصیت هیچ انتسابی بخالق تعالی ماورای آن نسبت که شمع بآن واردست ندارد
این علم تعلیمیت عالم سالک را در راه بسیار یکاری آید و گمان ایشان باصل می برود چون
بکمال عنایت سنارل غلال را می کرده باصل بر میخیزد فضل او تعالی می یابد که این اصل هم حکم
ظلم داشتند است و شایان مطلوبیت نبوده که بدایع امکان ششم است و مطلوب ماورای
حیطه ادراک و اصل و اتصال است مرتباً انتباهی لکن ناک رَحْمَةُ اللهِ لَنَا مِنْ اَمْرِنا و شدگ
فصل فضائل آب و کمالات کهساب مولانا حسن کشمیری دهلوی حسن الله سبحانه احوال
و حاصل امام رساله فقیر فرستاده بود و در اینجا اسوله چند اندراج نموده طلب حل آن کرده
و چون حال آنها متضمن اظهار بعضی بوده است با بعضی موانع دیگر فقیر در جواب آن حرأت
نمیگردد و تعلل میگذراند چون مشارالیه را بر فقیر حق عظیم بوده است که بحسن دلالت ایشان
بر و است حضور و لایت پناه وادی طریق اندراج نهایت فی البلیت مشرف شده
است و سبق الف و بای این طریق را از ایشان اخذ کرده و فیوض و برکات بنی نذر
را در خدمت ایشان استفاده نموده ناچار حل بعضی اسوله را که مناسب علوم این رساله
بوده است و در ذیل این رساله درج کرده و الله سبحانه و العباد حی الی سبیل الوشاد
پرسیده بودند که کمالات محوری معنوی و ظاهری و باطنی را علمی علی دنیوی و اخروی
هر چه در نوع بشر ممکن باشد در حضرت خیر البشر علیه و آله الصلوٰۃ و السلام الی
یوم الحشر بالفعل حاصل و ممکن است چنانچه از حدیث نفیس اناسکید و لیدام
و لا فخر و ادم و من دونہ تحت لوائی یوم القیمۃ فعلیت علما و ولین و الاخرین
و مثال آنها فهم میشود و آنچه مشروط بخیرے یا قوت بروقتی خواهد بود هم با حسن و جوه
جلوه خواهد نمود پس برین تقدیر خیرن آنسر و صلے الله علیه و آله و سلم که ما بروام و باشرت
موصوف و معروف است چراست و آنرا سبب چیست چه خرن و اندوه را سبب البتہ
فقدان خیر میست که آنرا اینخواهد نمود و استیعا و خرن و فقدان کمال از ان حضرت
خاتمه علیه و آله الصلوٰۃ و التیمت نظر بجاه و جلال محمدی و نظر بغایت خداوندی
جل سلطانہ که شامل حال خیر مال اوست علیه و آله الصلوٰۃ و السلام

مسلم و حسن است و چون نظر بعبدیت و عجز و مشربیت او صلوات الله تعالی علیه و سلم نموده آید و
 ملاحظه غرت و جلال عظمت و کبریا و استغناسی ذاتی او تعالی کرده شود حصول خرن و
 فقدان کمالات بے نهایت اول تعالی در حق آن سرور نیز علیه و علی آله الصلوة
 و السلام هیچ مستبعد نبود بلکه شایان حال بندگی باشد که میسر و کلاچیطووت
 به عظماء که می پادشاه که الاخصار و دو برین معنی گواه عدل و اثبات فقدان در حق
 کل میناید بل ممکن هر چند بدرجات علیا رسد از حقیقت موجب چه در یاد و حادث
 از قیام چه فراموشی و متنناهی چگونه حاظر غیر متنناهی نماید و آنکه نوشته اند که هر کمال که در نوع
 بشر ممکن است در حضرت خاتمیت بالفعل حاصل است علیه و علی آله الصلوة و السلام
 فضل کلی بر کل مخصوص بآن سرور است علیه و علی آله الصلوة و السلام اما کمالات باشد
 که راجع بفضائل خبری بود و روست که مخصوص به بعضی از انبیاء کرم و ملائکه عظام باشد
 علی بن ابی طالب و علیه السلام و التسلیمات و هیچ قصور و فضل کلی او نکت علیه و علی
 آله الصلوة و السلام در احادیث صحیح آمده است که بعضی از کمالات در افراد متان
 باشد که انبیاء و غبطه آن نمایند علیه السلام و التسلیمات و حال آنکه فضل کلی
 مرانیا است بر جمیع افراد امتان و نیز در حدیث آمده است که شهادی فی سبیل الله پند
 خیر بر انبیاء و مریت دارند شهادت را احتیاج بغسل نیست و انبیاء را غسل باید داد و شهادت
 نماز حنانه نیامده است چنانچه مذکور است امام شافعی است و بر انبیاء نماز حنانه باید کرد
 و در قرآن سرموده که شهادت را شهادتی نه پندارید که ایما اند انبیاء را موتی فرموده
 اینهمه فضائل خبریه و قصور و فضل کلی انبیاء از زنده پس تواند بود که بسبب فقدان
 بعضی از این فضائل خبریه نزن و اندوخته نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوة
 و السلام طاری گردد که سبب حصول استعداد و وصول آن فضائل شود مثلاً بانوّه درجه
 شهادت جمع شود و اگر مسلم داریم که جمیع کمالات جمیع افراد انسان در آن حضرت
 بالفعل حاصل است علیه و علی آله الصلوة و السلام گوئیم که چون همت علیای
 آن سرور بلیت افتاده است علیه و علی آله الصلوة و السلام بآن کمالات

گفتاخی نماید و بل من مزید گوین شوق فوق میفرماید و چون کمالات فوق از مکان حصول
 بشری خارج اند از چهار دوام حزن و افراط اندوه نقد وقت است تحقیق این بحث نیست
 و الله سبحانه علم حقیقه الحال که مدار کار در طریقت و حقیقت در قربت و معرفت
 بر قنات و بیزوال بشریت و حکام امکان **ه** هیچکس را تا نگردد او فنا نیست و
 در بارگاه بیکریا هر قدر که از وجود بشریت باقی است حجاب راه همان قدر است ارتفاع
 صفات بشریت بالکل در کل ممکن نیست چه در خواص و چه در خص خواص شیخ عطار
 فرماید **ه** نمی بینی که شاخه چو ن سیمبر نیاید فقر کل تو رنج کم بر **ه** از فقر کل
 زوال صفات بشریت و امکان بالکل خواسته که حصول آن متصور نیست که مستلزم
 قالب حقائق است چه ممکن اگر ترقی نمود از امکان خود متخلع گردد هر آینه و جب شود و آن
 محال عقیده است و شریعی و پیغمبری گفته است **ه** چون ممکن گردد امکان بر فنا نده
 بجز واجب درو چیز نماید محمول بر تمثیل و تشبیه است نه محمول بر تحقیق و تقریر که آن غیر
 واقع است غرضی فرماید **ه** سیه رویی از ممکن در دو عالم جدا بگزینشد و الله عالم
 سوال بقای حکام و آثار امکان در مقام قاب تو سین ظاهر است که قوس مکان قوس
 و جوب آنجا بر پاست اما در مقام اودانی که بالا صالت مخصوص آن سرور است علیه و علی
 الله الصلوة والسلام بقای احکام امکان بچه معنی است جواب مابه الامتیاز در وجوب
 و امکان عدم است که طرفی از امکان است چه طرف دیگر از امکان که وجود است قدر
 مشرک است در میان وجوب و امکان در مقام اودانی احکام آنقدر و بیزوال می آید
 و رفع امتیاز تو سین نماید نه آنکه امکان بالکل مرتفع میگردد و انقلاب بوجوب می نماید
 که آن محال است کما این قدر هست که در مقام قاب تو سین از حجب ظلماتی نه برآمده
 است که از آثار عدم است و در مقام اودانی اگر حجب است نورانی است و از راه
 طرف وجود امکان آمده است و برین توجیه توان حمل کرد معنی بیت آن بزرگوار را
 که بالا گذشته است و از نشانند گرد امکان زوال احکام عدم آنکه سر اسر
 کدورت است مراد توان داشت سوال هر گاه طرف عدم از امکان

زائل گشت و مابا لاقیاز که در امکان وجوب بود مرتفع شد و غیر از وجود که طرف دیگر امکان
 است و قدر مشترک است در میان وجوب و امکان در اینجا مانده است لازم آمد که امکان
 از حقیقت خود متخلع گشته بود وجوب که وجود صرف است ملحق شده قلب حقیقت لازم آمد
 معنی بیت آن بزرگ که مذکور شد و نیز واجب در وجهی که نام از حقیقت محمول گشت
 جواب این وجود که در طرف ممکن کا'ن است ظل آن وجود است که در وجود ثابت است
 نه عین آن وجود است و این وجوب که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا شد
 است و وجوب بالغیر است که قسمی از ممکن است نه وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم آمد
 چه ارتفاع این عدم از راه ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد
 و محال لازم آید بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه استیلائے وجود حضرت
 واجب الوجود و قهرمان حضرت وجوب است تعالی و تقدس بر ذات ممکن
 متبادر از وجوب که در صریح سابق واقع شده است وجوب ذاتی است نه وجوب
 بالغیر و وجود را قدر مشترک گفتن در وجوب و امکان از قبیل اشتراک لفظی است نه
 معنوی اگر چه آنرا کلمه مشکک گویند چه وجود ممکن را با وجود واجب تعالی فی الحقیقت
 هیچ شریک نیست تا کلیت و جزئیت متصور شود سوال فاد بقا که صوفیه علیه گفته اند ولایت
 را عبارت از ان ساخته بچه معنی است هر گاه ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد
 فتنه گنجایش دارد جواب آن فاکه در ولایت معتبر است به اعتبار شعور و شهود است
 که عبارت از انسیان ماسو اسی حق است سبحانه نادر ارتفاع ماسو می غایت مانی الباب حصار
 آن قادر غلبات مکر عدم شعور اشیاء را ماسو اشیاء می انکار و آن را ارتفاع
 ماسو می فهمد و آن تسلی میاید و اگر محض فضل او را ترقی داده بدولت صحر مشرف
 سازند و صاحب تمیز کنند میب راند که آن فنا انسیان اشیاء بوده است نه عدم
 اشیاء و این انسیان اگر زائل گشته است گرفتارے به اشیاء است که ممکن داشته
 و ناموم بوده نه نفس اشیاء که اشیاء بر همان صرافت بر جای بر پا است
 و از نفس و عدم او منتفع الا انتصار ع سیاہی از حبشی کے رود

که خود رنگست x چون بفضل این دیدار این قیمتی عطا شد آن شلے زائل گشت و بجا
 آن خزن و اندوه و بے آرامی نشست و دانست که بود او مرضی ست که بسعی مهتوم
 او نابود نشود و یافت که در رنگ و پای طاوس که همیشه جانگاہ اوست نقص امکان
 و تصور حدوث همواره جانگاہ او خواهد بود و عجب معامله ست عارف بر خرید بالا تر میرود
 و ثریات و عروجات بیشتر می نماید این دید نقص در می زیاده تر میگردد و تصور بیشتر
 در نظر اومی در آید و بقرار و بے آرام میسازد و همان قصه شاگرد حسن تابست که از دست
 تعجب با استاد خود گفت که هر چپ کار بیشتر میکنم و در ترمی اقامت گزینجامست که
 آن سرور فرموده علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام کما ورد بآل بیت رب محمد یخلق محمدا و خیر
 فرموده علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام ما اودی بنی منی ما اودیت مانا که مراد از بنی اندا
 همین دید نقص و تصورست که موجب کمال خزن و اندوه ست چنانچه میگوید بنیاسی و دیگر
 توان گفت که بیشتر بوده علی بنیدنا و علیه السلام و التسلیمات حضرت نوح علی بنیت
 و علیه الصلوٰۃ والسلام نه صدر و پنجاه سال در قوم بوده و دعوت کرده و اندامها
 گوناگون کشیده منقولست که قوم او علیه السلام در وقت و عدت آنقدر سنگ بر روی
 میزدند که از بیارے سنگ باری بیوشش شده می غلطید و می افتاد و در سنگها
 مستور میگشت و چون بحال می آمد شروع در دعوت میکرد و قوم با و همان قسم
 معا بله پیش میگردد و الی ان یسلخ الکتاب اجله باید دانست که این دید
 نقص و تصور نه اند و در نیست بلکه از قرب و حضور نیست چه که در وقت اندک در
 محل صفا و نورانی بشمار نظر می در آید و که در وقت بسیار در محل مکر و ظلماتی اندک آنکه
 در سابق گفته شد که مدار کار قربت و معرفت برفناست و بر آنکه سالک تا از خود فانی نشود
 و با نکل از صفات بشریت و امکان خود نه بر آید مطلوب نرسد چه جمع او با مطلوب از قبیل
 جمع و نقیضست که در امکان ثبوت عدم ضروریست و در وجوب سلب عدم ضروریست
 و تا با مطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه در یابد و کمال او را غیر مثال کمال خود چه
 در ک کند لا یدرک الشئ الا بما یضاده فیهما شیهة قصیه مقصره از باب

مقبول است چنانچه که بجزت جماع زبیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خواهد گفت پنج و شصتی
از در رنگ شیرینی نبات خواهد داشت که در جهانی او غیر آن نیست و این کمال کمال است
بلکه کمالیست که محمول و منشرح آن صبی است که فی الحقیقت راجع بادست نه بان پس
هر چه از مطلوب از قبل خود بخواهد اعلام او گوید از خود گفته باشد و هر چه از دستاید خود را
ستوده باشد اینجا عارفی فرماید تواند بود که در گریه و آن موی شکر و لایسته چنانچه
ضمیر حمر راجع بشه باشد یعنی هیچ چیز بقیلج و تقدیس و ستایش نمی نماید مگر خود را اینها
قال البسطامی سبحانی لاداة التشبیح الیخوش گفت ۵ اسی شده هم در حال خوشی
می پرستی هم خیال خوشیستن قسم خلقان را بحال و زان کمال هست اگر بر نمی شست خیال
کز معشوق خیال در دست نیست معشوق آن خیال دیگر است به صاحب فصوص
فرماید و الجلی من الذات لا یكون الا بصورة المتجلی له ما را ای سومی صورتی
فی مرات الحق و ما را ای الحق که امکانی آن بداند عدم مکان رویت را از روی متابعت گفته است
نه از روی تحقیق زیرا که رویت در دنیا جائز است و در آخرت واقع و چون فناء
کلیه سالك ممتنع شد و وصول و اتصال بمطلوب بے آن ممنوع گشت و معرفت
بے وصول صورت نه هست ناچار عجز از معرفت لازم آمد و عجز از معرفت عین معرفت
گشت گفته نشود که عجز از معرفت چگونه معرفت باشد که فیض اوست زیرا که عجز از معرفت
عبارت از معرفت است بانه لا یعرف قال الصدیق الا کبر رضى الله تعالى
العجز عن ذلك الا دس اليك اذالك فسبحان من لم یجعل للنفس الیه سبیلا
الا بالعجز عن معرفت بزرگ فرماید ۵ سبحان غافل که صفاتش زکریا بر خاک عجز می گفت
عقل انبیا هر گاه انبیا علیهم الصلوة و التسلیات در معرفت صفات کبریا عاجز آمدند و
ملاک کرام علی نبینا و علیهم الصلوة و التسلیات سبحانک ملوک الحق معرفت و صدیق کبر
که رئیس و راس این جهت نیر الا هم است اعتراف بعجز نمی نماید دیگر بے چه بود که دم از معرفت
فرزد که مبل مرکب خود را معرفت انگار و غیر حق را حق شناسد این عجز از معرفت نهایت
نهایت مراتب عروج است منتهای غایات و الیج قرب و تا به نقطه آخر رسد طی مراتب تجلیات

و ظواهرات نماید و وصل الاتصال را که ذات بایان نورسند بود عین فضل و انفصال نیاید بدست
 این عجز مشرف نشود از خدا شناسی خلاص گردد و غیر حق را حق نداند سوال پس جواب
 معرفت خدا جل شانہ بچشمی بود جواب و جواب معرفت بآن معنی است هر چه شرع بآن
 وارد شده است در معرفت ذات و صفات و احیای شانہ شناختن آن واجب است
 بر هر معرفتی که از غیر شریعت مستفاد میگردد و نزد فقیر آنرا معرفت حق و گفتن بربوبت
 است و بطن تخمین بر حق سکون کردن جل و علا تقوی کونی علی الله متاکلا تصکم مونی
 مگر از اینجا گفته باشد سراج است و امام ائمه امام عظم کونی رضی الله تعالی عنه
 سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و لکن خرفناک حق معرفتک اگر چه این قول بر
 اکثری گرانست اما قابل توجیه و جیه است زیرا که حق معرفت نیست که حق سبحان
 را جمیع آنچه مشربیت بآن ناطق گشته است از کمالات و تخریفات و تقدیسات در
 تعالی شناخته شود چه ما و راس آن از معرفت چیزی نمانده است که مانع
 حق معرفت گردد و سوال درین معرفت عوام و خواص شرکت دارند بلکه مساوی
 و لازم می آید که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیا باشد
 علیهم الصلوٰۃ و التسلیات که همه را حق معرفت حاصل است این سلسله
 در رنگ آنست که امام عظم نموده است الا یسنان لا یزید و لا یقص و در اینجا
 گفته اند که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا بود
 علیهم الصلوٰۃ و التسلیات جواب حل این شبهه قدیه منبته بر دقیقه است که این فقیه
 بمحض فضل و کرم بآن مستد ساخته اند و آن دقیقه نیست که حق معرفت نیست که بآن
 معارف شرعیہ عارف را عجز از معرفت لاحق شود مثلاً شریعت دارد گشته است
 ثبوت صفت علم مراد واجب را تعالی و آن علم در رنگ ذات واجب تعالی ایچون
 هیچگونه است و از محیطه ادراک مایرون اگر آن علم را قیاس بعلم خود کرده باشند
 نشناخته باشد بلکه آنجا شناخت معمول و مخرع خود نیست نه معرفت علم حق که
 صفت کمال اوست سبحانہ پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

چه بود و اگر تعالیه او از قیاس و تخمین بر عجز آید و به وحدان و حال یابد که آنرا نمی توان شناخت و دانند که نصیب از آن غیر از ایمان به ثبوت این صفت کمال مسیح نیست این ایمان هم معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس فی الحقیقت اصل معرفت همین حق معرفت آمد و آنچه حق معرفت نیست اصل معرفت نیست پس عوام را در حق معرفت با خواص شرکت نشه مساوات چه گنجایش دارد سوال چون حق معرفت نفس معرفت بود باید که عوام را نفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب معرفت را صورتی است و حقیقتی آن معرفتی که عین حق معرفت است حقیقت معرفت است که مربوط است بعجز از معرفت و صورتش آنکه بعد از این عجز رسد از شایسته مقایسه صفات امکان نرهد چنانچه گذشت از کمال فضل است که صورت معرفت را نیز در نفس ایمان اعتبار کرده اند و نجات را بآن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز مقید داشته اند و دخول جنت را بر آن مترتب ساخته در صورت ایمان صورت معرفت کافی است و در حقیقت ایمان از حقیقت معرفت چهاره نبود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را نیز دو قسم است صورت و حقیقت و آنچه نصیب عوام است صورت است و آنچه بنحو خاص عطا شده حقیقت پس ایمان عوام مثل ایمان انبیاء است که اخلاص خواص اند علیهم الصلوٰة و التسلیمات چه آن ایمان دیگر است و این ایمان دیگر باید که ممالکت ندارند و در حقیقت ایمان چون عجز از معرفت ما خود است و معرفت بانه لایعین و مجزئ هر آینه زیادت و نقصان آنجا مفقود باشد چه در معرفت سلب معرفت جمال تفاوت درجات نیست ثبوت است که آنجا تفاوت درجات است پس در حقیقت ایمان زیادت و نقصان بود الله سبحانه علم حقیقه الحال سوال ازین تقریر لازم آید که علوم و معارف کشفیه صوفیه علیه از خیر اعتبار را قاطب باشند و معرفت حق جل و علا با نهایتی مربوط نبود که حق معرفت بعلوم شرعیه حاصل شد و معرفتی نماند که صوفیه آن را تلاش اکتساب نمایند پس صوفیه را از علماء در معرفت حق جل شانه سپیچ فریت ثابت نگشت جواب علوم و معارف کشفیه صوفیه مندرجات اندر آن عجز را که به نهایت النهایه منتهیان

ایشان را بیشتر بیکر و داین بزرگواران بر تپه‌های این معارف کشف
 بدولت آن عجز مشرف میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیله
 حصول حق معرفت است و ذریعہ حصول بان حقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت
 شده کمال منحصر در عجز آمد پس صوفیه علیه که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند بیچ معنی بودند
 علم الیقین بعین الیقین و حق الیقین چه مراد باشد جواب این فقیر را درین
 سئله با توم شاخه است این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات
 حق جل و علا اعتبار کرده اند و علم الیقین بعین الیقین و حق الیقین در آن حضرت جل سلطانه
 اثبات نموده و در تمثیل که آورده اند علم آتش را که با استدلال از دخان حاصل شود
 علم الیقین نسبت آتش گفته اند و بدین آتش را عین الیقین تصور نموده اند و تحقق
 شدن حق الیقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیاتی که دوال اند بر حضرت
 ذات واجب جل سلطانه فرو آورده است و علم بعین و حق در دوال گفته نه در بدلول
 که آن از علم بعین و حق برتر است و در تمثیل علم بعین و حق نسبت بدخان دانسته
 نه نسبت آتش است چه اگر علم دخان با استدلال حاصل گشته است علم الیقین است
 نسبت بدخان که مستلزم آتش است و اگر دخان را دیده است و از آنجا استدلال
 بوجود آتش کرده عین الیقین است نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از آنجا
 استدلال آتش کرده حق الیقین است نسبت بدخان و این استدلال هم است از
 استدلال سابق که آن استدلال از اتفاق است و این استدلال از انفس که بدخان
 متحقق گشته است و ایضا در عین الیقین دخان واسطه است و در حق الیقین واسطه است
 بلکه همان نسبتی که دخان را آتش کائن است او را نیز همان نسبت حاصل میگردد
 و با علای دلرج قرب میرسد که مادر ای علم بعین و حق است گفته نشود که چون واسطه
 بر تفع گشت رویت متحقق شد که عین الیقین است زیرا که گویم ارتفاع واسطه و تحقق
 رویت کفایت نمیکند چنانچه باید که وجود آن مفقود است و چون
 مراتب یقین همه راجع بآیات گشت و معرفتی نماند که راجع بدلول باشد ناچار عجز از

معرفت در مدلول لازم آید و معرفت غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مراتب سه گانه یقین راجع بآیات کرده نشود و بدلول راجع باشد عجز ازین معرفت صورت چه دارد و سلب معرفت را معنی چه بود مکتوب صد و هشت و سوم بنور محمد تبارسی در بیان آنکه راه های که موصل اند بجناب قدس و الله سبحانه و تعالی محمد بن احمد و سلام علی عباده الذین اصطفی راه های که بجناب قدس موصل اند و او اندر اینست که بقرب ثبوت تعلق دارو علی ارباب الصلوة والسلام و موصل اصل الاصل است و صلاان این راه بالا صالت انبیاء و اند علیهم الصلوة والتسلیمات و صحابہ ایشان و از سائر اشیان تا کرامت باند دولت بنوازند اگر چه قلیس بودند بلکه اقل و درین راه توسط و حیولت نیست هر که ازین واصلان فیض میگیرد و بی توسط احدی از اصل اخذ نمینماید و هیچ یک دیگر را حاصل نیست و راهی است که بقرب ولایت تعلق دارد و اقطاب و ادتاد و بدلاء و نجباء و عامه اولیا و الله بهمین راه واصل اند راه سلوک عبارت ازین راه است بلکه چند به متعارف و اغل بهمین است و توسط و حیولت درین راه کائن است و پیشوا و واصلان این راه و سرگروه اینها و منبع فیض این بزرگواران حضرت علی رضی است کرم الله تعالی وجهه الکرمیم و این منصب عظیم الشان بایشان تعلق دارد و درین مقام گویند هر دو قدم مبارک آن سرور علیه و علی الله الصلوة والسلام بر سر قدم مبارک او است کرم الله تعالی وجهه حضرت فاطمه و حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما درین مقام بایشان شریکند انکرام که حضرت امیر قبل از نشاءه عنصری تیر ملازمین مقام بوده اند چنانچه بعد از نشاءه عنصری و هرگز فیض و هدایت ازین راه میرسد و توسط ایشان میرسد چه ایشان نزد نقطه منتها ساری این راه و مرکز این مقام بایشان تعلق دارد و چون دوره حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر حضرت حسنین شریکاً مفوض و سلم گشت و بعد از ایشان بر یک از ائمه اثنا عشر علی الترتیب و التفصیل تبار گرفت و در اعصار این بزرگواران و همچنین بعد از آن حال ایشان هرگز فیض هدایت

میرسید توسط این بزرگواران بوده و بحیولت ایشانان هر چند اقطاب
و نجایه وقت بوده باشند و ملاذ و ملجاء همه ایشان بوده اند چه اطراف
را غیر از حقوق بجز چاره نیست تا آنکه نوبت بحضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رسید
قدس سره و چون نوبت این بزرگوار شد منصب مذکور باو قدس سره
مفوض گشت و با همین امه مذکورین و حضرت شیخ هیچ کس برین مرکز مشهود و شکر
و وصول فیوض و برکات درین راه بهر که باشد از اقطاب و نجایه توسط شریفان و
مفهوم میشود چه این مرکز غیر او را پیشتر نشده از نجاست که نشر بوده
اقلت شمس الاولین و شمسا ابد علی افق العلم لا تقرب مراد از شمس آفتاب
فیضان هدایت و ارشاد است و از اقول آن عدم فیضان مذکور و چون بوجود
حضرت شیخ معامله که با اولین تعلق داشت باو قرار گرفت و او واسطه وصول
رشد و هدایت گردید چنانچه پیش از وی اولین بوده اند و نیز تا معامله توسط فیضان
برپاست بتوسل اوست ناچار راست آمد که اقلت شمس الاولین و شمسا الخ
سوال این حکم منتقص است بحمد و الف ثانی زیرا که در بیان معنی مجدد الف
ثانی در مکتوبه از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است که هر چه از شمس فیضان
باعتبار برسد توسط او باشد هر چند اقطاب و او تا د باشند و بدلا و نجایه
وقت بودند گویم که مراد بحمد و الف درین مقام نائب مناب حضرت شیخ است و
بنیابت حضرت شیخ این معامله باو مربوط است چنانکه گفته اند نور القمر
مستفاد من نور الشمس فلا محذور سوال معنی مجدد الف که بالا مذکور شد مشکل است
زیرا که در مدت مذکوره حضرت علیه السلام بنیاد علیه الصلاة والسلام خواهد تزلزل فرمود
و حضرت مهدی علیه الرضوان نیز خواهند نمود و معامله این بزرگواران بر تران
ست که توسط احدی اخذ فیوض نمایند جواب گویم که معامله توسط
مربوط براه دومی است از دوازه مذکور که عبارت از قرب ولایت است و در راه
اول که عبارت از قرب نبوة است معامله توسط مفقود است هر که بآن راه وصل گشته

و بیچ حاکم و متوسط در میان نذر و بی قیاس و حدی اخذ فیض برکات میناید توسط
 و حیولت و در راه اخیرت فقط و معالجه آن متوطن علامه همت خا پنجه گذشت حضرت
 عیسی علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام و حضرت مسدی علیه الرضوان بر او اول
 و اصل اند خا پنجه حضرت شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما بر او اول و اصل گشته در ضمن
 آن سرور اند علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و آنجا نشان خاص دارند علی تفاوت
 در جاتا تمییز باید دانست و راست قشقه از راه قسرب ولایت قسرب
 نبوة بر سر دور هر دو معالجه شریک باشد و طفیل انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات
 او را آنجا هم باید بیند و کارخانه با و مربوط سازند و اینجا هم معالجه با و منوط گردانند
 ع خاص کند بنده مصلحت عام را به ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء واللہ و الفضل
 العظیم سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

تمام شد جلد ثالث مکتوبات امام ربانی

تکمات و افادہ بندی از حالات بابرکات

سرچشمه فیوضات ربانی حضرت شیخ احمد سررندی ملقب بمجدد الف ثانی
 احراری نقشبندی پیشوای مجددیان قدس ستره مرقوم میشود
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین استغفروا لاجل انفسهم و بعضی از احوال مقیم سقوات جلال
 واقع است از رجال حضرت شیخ احمد سررندی الطارقی نقشبندی که مقتدی ارباب عرفان
 و پیشوای اصحاب ذوق و وجدان بوده است هیچ کس حقائق شریعت و طریقت
 را در مصنفات خود چنان مضبوط و مربوط نکرده است که در مکتوبات خود
 بنظر اطر و بساطن انور محمد مظهر در مقامات احمدیه میگوید که ولادت
 حضرت مولانا در سن ۹۰۰ هجری و بمقتاد و یک بوده است و بر پیشانی نورانی از
 آیام طفولیت انوار رشد و ولایت و آثار لطیف و عنایت ظاہری شده اند
 تا آنکه بعد از آن مدت بخدمت صاحب حال و قال حضرت شاه کمال بطریقه

تا در پیر در آمد و مورد الطاف بزرگانه شد و حفظ کلام الله نموده و آن پیر خود شیخ
 عبد الاحد علوم متعارفه و معارف تو حید تحصیل فرموده و در سلسله چشتیه
 اجازت ارشاد یافته قائم مقام ایشان گردید و در عمر بختده سالگی که آغاز شباب
 است و بحکم حدیث نبوی که شباب شجره ایست از خون و جمیع علوم ظاهری
 و باطنی از امثال و اقمار آن خود گوئی سبقت ربود چنانچه بعد سی شصت و نهم
 فرموده قطعه شب تاریک دوستان خدا را پی بتابد چو روز رخشنده
 این سعادت بزور بازو نیست چه تانہ بخشد خدا به بخشنده به آخر دروس
 خدمت صاحب الشریعت و الحقیقت و الطریقت و حضرت خواجہ محمد باقی
 رضی الله عنه که یکے از اکابران تکوین اند و شش واسطه بجناب بهار الملت
 والدین خواجہ بہاء الدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ میر سید رسیدہ اخذ طریقه
 انیقہ ایشان نموده در دو ماہ کم و بیش دید آنچه دید و رسید بانچه رسید گویند کہ
 خواجہ در آن روز بابہ یکے از مخلصان نوشته بود کہ شیخ احمد نام مردی است
 از سر ہند کثیر القلم و قوی العمل روزی با فقیر شتم نشست و برخاست کردند
 بود پس عجائب روزگار از او مشاہدہ میشود و آن میماند کہ قنابی شود کہ عالم از آن روشن
 گردد و وفات شیخ در سبت و ہفتہ صفر سن یکہزار و سبت و چارست و او را در سر ہند فرار

تمام شد جلد ثالث

مکتوباتِ امام ربانی



رسالہ دررود و افق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله حمد كثير الطيبا مباركا فيه مباركا عليه كما يحب ربنا ويرضى او والصلاة والسلام على
سيدنا محمد اكرم العشر المبسووث الى الاسود والاحمر كما يناسب اطلو شانه ويجري على الخطا الرشدين
المستبين وذو ذية والبيضة الطيبين الطاهرين وسائر الصحابة المرضيين كما يليق بمراتبهم العظمى ودرجاتهم العظيمة
الما بعد سيكو بدنه که محتاج است برحمت خداوند و احد صد خادم علام اهل سنت و جماعة احمد بن محمد
العمري الفاروقى نسبا که چون درين ايام رساله که شيعه در وقت محافه مشهد لعلام و اوارا الله
نوشته بودند در جواب رساله آنها در باب تکفير شيعه و ايا جه قتل و اسوال آنها من مسلمانان را بودند
باين حقيقه قليل الضماعة رسيد که حاصلش بعد طي مقدمات ابد فريب تکفير خلفاى ثلثه است و
ضم و تشنيع حضرت عالمه صد يقدر على الله تعالى عنها و بعضى از طلبه شيعه که مشرود اينچود بودند
باين مقدمات افتخار و مباهات مينودند و در مجالس امراء و سلاطين آن مخالطات را شهرت
سيدادند و اين حقيقه بر چند در محاسن و معارک متشافيه بمقدمات معقوله و منقوله رواه
سيکرو دبير غلطهاى صوکه ایشان را اطلاع ميداد اما از روى حمايت اسلام و بموجب حديث
بنوى على مصدره الصلوة والسلام که قسمه موده او انظر الى الفتن او البديع و هبت اصحابى
فليتفكر العالم علمه و سن لم يفضل في ذلك فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين لا يقبل الله له
حرفا و عدلا باين قدر و الزام که هامت نمیکرد و شورش سينه بنى کينه تشفى نبافت و بخاطر فتنه
قرار يافت که الهاديه قاصد الاثان نادر زمانیکه در قيد کتابت نه ورآيد و در حيز تحرير رساله
تمام و نفع عام نه بخير تشرفت مستغنيا بالله الصدا بود و د و مولى صدين عالمين لما هو المولى

والمعین و به التوفیق و من عنده التحقيق اعلموا احسن الله ارشادکم که شیعه امام حق بعد حضرت پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم حضرت علی را میدانند که امام است از و از اولاد او و بیرون نمیرود
و آن خرجت قاطا الظلم کیون سن غیریم او بتبقیه منه او من اولاده و الیثان با کثره طسرق و اتحاد
اصناف سب و د و فرقه اند و بعضی از ایشان تکفیر بعضی دیگر میکنند و اظهار تناج و شائع آنها
می نمایند و کفی الله المؤمنین الفصال بقابلهم و ما پیش از شروع در مقصود چند کرده ایشان را بیان
کنیم و بر حقیقت متقا صد ایشان اطلاق و سیم تا حقیقت مذنب ایشان بر وجه اتم معلوم شود و حق از
باطل متنازع گردد پس گوئیم که رئیس و اقدم ایشان عبد الله بن با حضرت امیر و رایجاب مدین
اخراج کرده بود و هم را گفته که ابن الحکم علی را نکشته بلکه شیطان را که بصورت او تمثیل شده بود که سبست
و علی در محاب است و عدا و از او است و یری تا زبانه او است و قائلان عبد الله در سماع آواز عدا
سیگویند که علیک السلام یا امیر المؤمنین و طائفه کالمیه از ایشان که اصحاب ابو کمال اند تکفیر اصحاب
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم می کنند تبرک سببت علی و تکفیر علی می کنند تبرک طلب حق خود
و تبناخ قائلند و طائفه بیانیه که اصحاب بیان بن سماعند سیگویند که خدا بصورت انسان است
و او تمام هلاک میشود مگر و حبش و روح خدا در علی حلول کرد و بعد از آن در سپرد محمد بن خنفیه بعد از آن در
سپرد هاشم بعد از آن در بیان طائفه سفیره که اصحاب سفیره بن سعید علی اند سیگویند که خدا بصورت مرد
نورانی است که بر سر او تاجی است از نور و حل و وضع حکمت است و طائفه جناح اصحاب عبد الله بن سعادیه
بنی عبد الله بن جعفر و دی الجناحین تبناخ ارواح قائل گشتند و می گویند که روح خدا اول در آدم
حلول کرد بعد از آن در شیت و همچنین در انبیا و آئینه تا آنکه بجلی و اولاد او منتقل شد بعد از آن در
عبد الله حلول کرد و این کرده سنکر قیاس است اند و محرمات را حلال میدانند که لخر و البیت
و الزنا و غیره و طائفه متصوریه اصحاب ابی منصور عجل که در حدیث امام محمد باقر علیه السلام
الامام و طرده ادعی الامامه نفعه سیگویند که ابو منصور بر آسمان رفته بود و حضرت حق سبحانه خود
بر سر او سچ کرد و فرمود یا بنی اذ هب فلیع سنی بعد از آن بر زمین فرود آمد و هوا لکشف المذکور
فی قوله تعالی و ان یر و کسفا من السماء ساقطاً یقولوا سبحان من کرم و هم الیثان سیگویند که رساله
منقطع نمی شود و حقیقت عبادت از امام که مایه محبت آن ماموریم و ناکمایت است از آن شخصی

که با بعضی او محکوم میم بچو آبی بکبر و عمره و همچنین فرائض عبارتست از آن جماعت که با اجماعت
 امر فرموده اند و محرمات آن طائفه که با بعضی آنها حکم کرده و طائفه خطایه اصحاب بی خطاب
 اسدی که در خدمت امام محمد جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بوده است و امام چون غلو او را در حق خود
 معلوم کرد از وزیر ارگشت و از صحبت خود برآورد و بهو بعد ذلک ادعی الامامة لنفسه میگویند که بهر انبیا
 و حسنات انبیا و المد جعفر صادق آله است اما الیه الخطاب از دو وار علی افضل است و بهو لا یستقلون
 شما ده الزور لیهو فقم علی مخالفتم و نیز میگویند که حجت نعیم و نبیاست و تا اتمام آنست و دنیا
 هرگز فانی نخواهد شد و محرمات و ترک فرائض را مباح میدانند و طائفه غریبه از ایشان میگویند محمد
 از علی شایسته تر بود از شماست غراب لغراب و گسن گسن و حضرت حق سبحانه تعالی و حی بجاتب علی
 رضی الله عنه فرستاده بود و جبرئیل از کمال شماست غلط کرده و حی را محمد صلی الله علیه و آله و دیگر
 و سلم رسانیده و شاعر ایشان میگویند غلط الامین فجاز با عن حیدر و ایشان حققت جبرئیل
 علیه السلام را لعن میکنند و طائفه ذمییه که ذم محمد صلی الله علیه و سلم می کنند و میگویند علی
 الله است محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم را سبوت ساخته است که مردم را بسوی او دعوت کند
 محمد علیه السلام بسوی خود و دعوت کرد و بعضی از ذمییه بر کدام محمد را صلی الله علیه و آله و سلم آله
 میدانند جمعی از ایشان محمد صلی الله علیه و سلم را و احکام الوصیت مقدم میدانند و جمعی دیگر علی صلی
 عنه را و گروهی از ایشان قائل اند که اصحاب عبا باشند محمد علیه السلام و علی و فاطمه و حسن و حسین
 رضی الله عنهم میگویند که این هر پنج شی واحدند و روح در اینها علی السویه حلول کرده است و
 هیچ یکی را بر دیگری غلبت و فضیلت نسبت و ایشان فاطمه یا تائیدت نمیگویند تنها عن و صمه
 التائیدت و طائفه یونسیه یونس بن عبد الرحمن قبی می گویند خدا بر عرش است و هر چند طائفه
 او را بر داشته اند اما از طائفه قوی است در کلتنگ که بزور و با سیکرد و از هر دو پای خود را
 و دعوت تر است و طائفه بنو هاشم از ایشان میگویند که خدا س تعالی و دنیا را خلق کرد و محمد علیه السلام
 تقو یعنی نمود و مباح ساخت او را هر چیز که در دنیا است و بعضی از ایشان میگویند که دنیا را
 بعلی تقو یعنی نموده و طائفه اسماعیلیه باطن قرآن فاکند و لطایف و میگویند نسبت باطن لطایف
 بهیچ نسبت لب است بقشر و یکی که تنگ لطایف آن میکنند بغذاب و شفت که اتمثال

او امر و احتیاج از نوایم است گرفتار و مست بالکن آن تبرک عمل ظاهر آن میرساند و درین مطلب
 بکافی کرمه متک سبکند قال عزوجل فطرب بینم لیورل یاب یا طنه فیه الرحمة و طه به سن
 فسیله العذاب و ایشان محرمات را سبوح سیدانند و میگویند پیغمبر اینکه بشرائع ناطق اند و گفت اقم
 آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه وعلیهم فضل الصلوة و محمد مدی را از نبیل میگویند
 و اصل دعوات ایشان باطلال شرائع و در احکام شریعت تشکیکات سبکند چنانکه میگویند
 خالص را چهار روزه قضا گفتند نماز و وجوب غسل ارمنی چراستند از بول و در بعضی از نماز با چهار
 رکعت چنان فرض شد و در بعضی دیگر سه رکعت و در بعضی دو رکعت چنان فرض گشت و شرائع را
 تا دیلات سبکند و صواعبات از حیوانات امام میدهند و نماز را کنایه از رسول و باین آیت
 متک سبکند و ان الصلوة تنفی عن الفحشاء و المنکر و احتلام را عیادت از افشای هر سر لیسو
 تا اهل میدهند و غسل تجید و وضو است و زکوة ترکیه نفس معرفت دین خیال کرده اند و کعبه
 نبی و باب علی و متقا محمد علیه السلام و مرده علی و طواف بیست گانه عبادت از تنوالات ائمه معصومین
 و جنت راحت ابدان است از تکالیف و نار مشقت ابدان است بجز اولت تکالیف و از امتثال
 این قسم خرافات بسیار دارند و نیز میگویند که خداوند موجود است نه معدوم نه عالم نه جا بل نه قادر
 نه عاجز و چون حسن بن محمد صباح ظاهر شد تجدید دعوت کرد به نیابت خود از امام که بزعم ایشان
 هیچ زمانه از امام نهالی است و ایشان منع میکنند عوام را از خواص در علوم و خواص را از اطمینان
 و رگشبت متقدیر بر لغت و قیاس ایشان مطلع نگردند و جنگ درویشهای فلسفه زده اند و لیسو
 استخرا می کنند و طائفه زیدیه که منسوب بنزد بن علی بن زین العابدین اند سه گروه اند یکی
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بنی خنی بر امامت علی قائمند و تکفیر اصحاب میکنند بجهت
 علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم و دوم سلیمانیه اند گویند امامت شور می است و سینه خالان
 و ابوبکر و عمر را امام میدانند اگر چه از مردم خطا واقع شده که با وجود علی رب ایشان سببت
 نمودند اما این خطا را بکفر منقش نمیرسانند و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله تعالی عنهم را
 از تکفیر میکنند و سوم پیغمبر اند که سلیمانیه سوافن اند الا انهم تو قفوا فی عثمان رب و اکثر زیدیه
 حورین زمانه مقتله اند در اصول معتزله راجع اند و در فروغ پیغمبر امام عظیم ابوحنیفه رضی الله

بجانان مگر در چند مسئله و طائفة امامیه از ایشان نبض حبلی بر خلاف علی قائم و تکفیر اصحاب
 میکنند و امام است و اما امام جعفر با اتفاق پیرسانند و بعد از ان در امام منصوص اختلاف دارند
 و آنچه مشهور است و مختار جمهور ایشان برین ترتیب است که بعد امام جعفر پسر او امام ابو
 کاظم است و بعد از ان امام علی بن موسی الرضا و بعد او محمد بن علی تقی و بعد او
 حسن بن علی الزکی و بعد او محمد بن الحسن و هو الامام المنتظر و اول ایشان از تادی ایام بعضی
 رجوع کردند و بعضی دیگر بجانب مشبهه با آخریان فرقه الضلالة و المغلّه و چند گروه دیگر ایشان
 را از ان ذکر نموده که در اصول و عقائد بطولفت مذکوره موافقت کردند و در چند مسئله که اختلاف
 نیز دارند پوشیده مانند هر شخصی که او درایه و تمیز دارد و بر حقیقه مطالب ایشان اطلاع یابد بی آنکه
 رجوع بدلائل نماید حکم به فساد آنها کند چندان مقاصد موهومه بقیة الفساد و بدایة البطلان اند و
 ایشان از کمال جلاله خود را با بل بیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و ائمه اثنا عشر نسبت میکنند
 و متابعت و موالات آنها را عاقلانند حاشا و کلام حاشا و کلام ایشان از محبت معصوم پیرانند
 و متابعت قبول میدارند و محبت این بدکیشان در رنگ محبت نصاری است بحضرت عیسی
 علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که از قرط ضلالت او را الحزای می پرستیدند و او از ان محبت
 بیزاری بود و یویده نقل عن علی رضی الله تعالی عنه انه قال قال فی البنی صلی الله تعالی
 علیه و آله و سلم فک مثل من عیسی بغیضة الیه و حتی یبتواله و احبته النصاری حتی اشرکوه بامیر
 البقی نیست له ثم قال سیلک فی رجلا محب سقر طیر طیر یا مسی فی و بغیضة علی از دستانی
 علی ان بنی و قوله سبحانه اذ یتر الذین یتبعوا الفتن حال ایشان است یعنی وقتی که حیثوان
 از تابان اشرار شوند و متابعت قبول ندارند و بنا لا تخرج قلوبنا بعدا و بدست او بپشتان
 لذلک رحمة الله انت الوباب فالآن لشرع فی جواب اعتراضاتهم الواهیه مقتضا جمیل الله
 الملک الاکبر انه علی ما یشار قدیر و بالا جابه جدیر قال علامه باور الله ان الله تعالی سمیع حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کمال تعظیم و توقیر خلفا ائمه سید ائمه و در مح هر یک احاطت
 کثیره دارد گشته و جمیع اقوال و افعال آن حضرت کریمه و ما یطیق عن الهولی ان هو الا وحی
 یوحی بموجب وحی است و تنقیح که مذمه ایشان میکنند مخالفه وحی میکنند و مخالفه وحی کفر است

شیعہ در جواب آئنا اول بطریق معارضہ گفتند کہ از دلیل قدح خلفای ثلثہ و لطلان خلافت
ایقان لازم نمی آید زیرا کہ در شرح سواقت از آمدی کہ از اکابر اہل سنت است منقول است
کہ قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم در میان اہل اسلام
مخالفت واقع شدہ و مخالفہ اول این بود کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
در مرض موت فرمود کہ ای تو بفرط اسرار الکیب لکم شیعہ لا تقبلوا بعدی و عمر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ باین امر راضی نشدہ گفت آن الرجل ایئہ الوجع و عندنا کتاب الکیب
حسینا پس صحابہ اختلاف کردند تا آواز پدید شد حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ
وسلم از میمنہ آزدہ شد فرمود کہ ہر خیزید پیش من نزاع سرور نیست و مخالفہ دوم
آن بود کہ بعد از قضیہ فرار پیر پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جمعی را مقبرہ ساخت کہ بہرہ
آسانہ بسفر فرزند و بعضی از ان جمع تخلص نمودند و بعضی پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وآلہ وسلم رسیدہ آن حضرت کمر بہانہ فرمودند کہ چہ در جیش اسانہ رہا بعد از پیغمبر
عند و سبہ ان بعض تخلص کردند و متابعین نمودند پس گویم امری کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وآلہ وسلم در باب نوختن وصیت فرمودند مقتضای کریمہ مذکورہ وحی است و شیعی کہ
بہرہ کردہ منع و رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما عرفت ہمہ و علی ما دل علیہ قولہ تعالیٰ و
سن لم یکن ہم انزل اللہ فادلک ہم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وآلہ وسلم و نیز از تخلص جیش اسانہ مقتضای دلیل مذکور کفر است و مخالفان خلفاے
ثلث اند باتفاق و چون حضرات در حجتہ شریفہ اعتراف نمودند کہ فعل حضرت وحی است
و الواقع البطلان کہ پس گویم خراج حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
و آوردن عثمان اورا بقول بعض امور و تعظیم او کفر است بد و وجہ اول دلیلی کہ حضرت فرمودند
و وجہ دوم قولہ تعالیٰ لا تجد قوما یؤمنون باللہ و الیوم الا خبروا دن من حاد اللہ و رسولہ و لو کانوا
ایماہم و انباہم و اخوانہم او عشرتہم اقول و باللہ بعضہ و المتوفیق لائنہم کہ جمیع اقوال
و افعال آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم بموجب وحی است و مستنداد ایشان بکریمہ
غیر نام است زیرا کہ آن مختص بقرآن است قال القاضی البیناوی سنی قولہ بجا نہ و باینطق

عن العوامي واما يصدر نطقه بالقرآن عن الهوى واما ان جميع افعال واقوال انخفضت على الشد
تعالى عليه وآله وسلم بموجب وحى مبيد وبعين اقوال وافعال السرور عليه الصلوة والسلام عن
دارد منى شد وعتاب منى آمد كما فى قوله تعالى يا ايها النبى لم تحرم ما حل الله لك منى مرضات ارباب
وقوله عز وجل عفا الله عنك لم اذنب لهم وقوله سبحانه ما كان لنبى ان يكون له اسرى حتى يبعث فى
الارض ترديدون عرض الدنيا وقوله تعالى لا تصل على احد منهم مات ابدا وابتى درود ابن بعز
ادامى نماز السرور است صلى الله تعالى عليه وآله وسلم براى منافى وبرد وابتى پیش از ادای نماز
بر آن وبعز از عزم بر ادای آن و بهر تقدیر منى از فعل مستحق است سوار كان فعل الجوارح و فعل
القلب و اشكال ذلك فى القرآن كثيرة لمس تواند بود که بعضی افعال واقوال السرور
عليه الصلوة والسلام از روی رای و جهاد باشد قال البضاوى فى تفسيره قوله عز وجل ما كان
لنبى الخ الاية دليل على ان الانبياء يجهنون وانه قد يكون خطأ ولكن لا يقرون عليه اصحاب
كرام و امور عقلية و احكام اجتماعية مجال اختلاف و مسامحة خلاف و اشتداد و بعضی از ادوات
وحى موافق رای اصحاب نازل شده چنانکه و اساساى بدر مطابق رای اسيه المؤمنين عمره و حى آمد
چه توجه آن سرور با سرور عقلية کمتر بود قال القاضى البضاوى روى انه عليه الصلوة والسلام
انى يوم بدر سبعين اسير منهم العباس و عقیل بن ابى طالب فتشاورت فميم فقال ابو بكر م قولك
واما انى فبقیم عمل الله تعالى بتوب عليهم و قد منهم فدية بقوى بها اصحابك وقال عمره اضرب
فاسمهم ائمة الكفرة وان الله اغناك عن الفدا كنى من فلان و كنى عليا و خمره من اخوانها قلن
اغناهم فلم يردك رسول الله تعالى صلى الله عليه وآله وسلم وقال ان الله ليملى قلوب
رجال حتى يكون البين من اللين وان الله ليشد قلوب رجال حتى يكون اشد من نجارة
وان مثلك يا ابا بكر مثل ابراهيم على نبينا وعليه وآله افضل الصلوة والتسليمات قال
فمن ابغى فانه منى ومن عصا فى فانك غفور رحيم و مثلك يا عمر مثل نوح على نبينا وعليه وآله
الصلوة قال لا تزد على الارض من الكافرين وبارا فخير اصحابه واخذ الفدية فزلفت بعنى انه
ما كان لنبى الخ فدر فعل عمره على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاذا هو و ابو بكر به بليكا
فقال يا رسول الله اخبرنى قال ان اجد بكاء بكيت ولا تاكيت فقال اكلى على اصحابى فى اخذهم

الغدا و تقدیر عرض علی غذا بهم اونی سن بنده الشجرة الشجرة قرمبه قال العاصی البیضاوی البیضاوی علی علیه الصلوة والسلام قال لو نزل العذاب لما نجاسة غیر محر و سعد بن معاذ و ذلک لانه اشار با شحان البیضاوی گویم تواند بود امران حضرت یاتیان قرطاس و بخیر جش اساسه و همچنین اخراج آن حضرت مردان را بطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای و اجتهاد باشد و مخالفت آنها لازم که گفتار است زیرا که ازین قسم مخالفت اصحاب کرام آمده است چنانکه بالا گذشت و با وجود تحقیق زمان اول وحی انکار بران مخالفت وارد نشده و عتاب نیامده و حال آنکه اندک چیز از سوء ادب بجهت انسرور علیه الصلوة والسلام از اصحاب کرام صادر میشد حق سبحانه و تعالی فی الحال از افعال نخی سیکرد و در مباشران و عید تازل میفرمود که ما قال محمد بن قاسم یا ایها الذین آمنوا لاترقوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجروا له بالقول کجیر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و اتمم لا تشرون قال شارح المواقف نقل عن النادی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم علی عقیده واحدة الامن کان یطیق النفاق و لیلہ الرقاق ثم نشاء الخلافات فیما بینهم و کان فی السور اجتهاد و لا یوجب باننا و الا کفر و کان غرضهم منها اقامة التزمین و ادواته التراجیح الشریع القویم و ذلک کا خلاصه عند قول النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من یؤثر ان یقرطاس الخ و کا خلاصه بعد از کس فی الخلاف عن شیش اسامه و فقال قوم یوجب التبع بقوله علیه الصلوة والسلام جبروا جش اسامه و لعن اللہ من تخلف عنه و قال قوم بالتخلف انتظامه لما یکون من رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فی حرمة اگر کسی گوید و اثبات مقدمه ممنوعه نماید که قبوت و اجتهاد انسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از وی و پس صادق اند که جمیع افعال و اقوال انسرور علیه الصلوة والسلام بموجب وحی است حد احکام اجتهادیه میبرین تقدیر بموجب وحی شده گویم که مراد از جمیع افعال و اقوال بر قول و فعل است صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم خاصه علی سبیل التفصیل که لا یخفی علی فطن المتأمل و لا یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتهدین و افعالهم بموجب الوحی لان اجتهاد بهم ثبت بالوحی و المنص فاعتبروا یا اولی الالبصار علی انما نقول اقبایات تلك المقدسة لا یجیدی لصحابة الاقتضای المقدسة الخائنة بان مخالفتها کفر و سنده با مر فافهم و آنچه در بداءة عبارة علماء و اولاد الله واقع شده

جميع افعال واقوال آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بموجب وحی است مراد از ان والد سبحانہ
 اعلم سوائے امور اجتهاد بہ کہ از ان سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام جدا رشتہ سوار کان
 با لوحی الجلی و با محفی و سہین قدر از نعیم و مدعا البشاشان کافیست چہ احادیثی کہ در مراح خلقا
 نقلتہ وارد گشتہ اند از قبیل اخبار از تعینات اند و موطن طریق الوحی لا غیر دلایل
 للامی و الاجتهاد مہی قال عز وجل و عذہ مفتاح الغیب لا یعلمہا الاہو و قال سبحانہ عالم الغیب
 لا یبہر علی غیبہ احد الا لمن ارتضی من رسول ابابین تقدیر لازم است کہ از کریمہ و ما یطیق عن البی
 عساہ از قرآن و وحی خفی مراد دارند کہ لا یخفی شک نیست کہ از انکار و مخالفت حسبین
 افعال واقوال انکار مخالفت وحی لازم می آید و مخالفت وحی کفر است والا حادیث الوارۃ
 فی مدحہم الدالہ علی انہما من اعلام اللہ سبحانہ کثیرہ بحیث وصلت کثیرۃ الطریق و تعدد الرواۃ
 الی حد الشہرۃ بل الی حد التواتر معنی قلند کہ عدہ ہنما مروی الفرزدی عن البنی صلی اللہ تعالی
 علیہ وآلہ وسلم انہ قال لابی بکر انت صاحبی کجی العار و صاحبی علی الخوض و ہنما مروی الفرزدی
 ایضاً عنہ علیہ الصلوٰۃ والسلام انہ قال اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل
 امر من استی فقال ابو بکر یا رسول اللہ ووت انی کنت معک حتی انظر اللہ فقال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اما انت یا ابابکر اول من یدخل الجنة و ہنما روئے النجاری
 وسلم عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم و انتہ قال دخلت الجنة انی ان قال ہورث
 قطر لبقانہ جاریۃ فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فاروت ان او خلد فانظر الیہا فذکرت
 غیرک فقال عمر یابی و امی یا رسول اللہ علیک اغار و ہنما رواہ ابن ماجہ من النبی صلی اللہ
 تعالی علیہ وآلہ وسلم انہ قال ذلک الرجل ارفع استی درجہ فی الجنة قال ابو سعید
 و اللہ ما کنا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی سبیلہ و ہنما ما اخرج ابو علی
 سن عمار بن یاسر انہ قال صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ما قد است ابابکر و عمر و لکن است
 قد ہما و ہنما ما اخرج ابو علی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل
 حدثنی نقضاً من عمر بن الخطاب فقال لو حدثک ما لست فوج فی قومہ ما نقدت نقضاً و ان
 عمر حسنتہ من حسنات ابی بکر و ہنما رواہ الفرزدی و ابن مان عن علی بن ہجاء و عن الحسن

رضی الله تعالی عنهما انه عليه السلام قال ابو بکر و عمر سید کوم اهل الجنة من الاولین و الاخرین
النبيين والمرسلین و هما روای البخاری و مسلم عن یحیی الاشعری انه قال كنت مع النبی صلی الله
عليه و سلم فی حائله من جبطان الهندیه و جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انی
و بنیره بالجنة افقتحت له فاذا ابو بکر فیدبیره بما قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم محمد الله
ثم استفتح رجل فقال لی انی و لبیره بالجنة علی بلوی یصبیه فاذا عثمان رده فاجبرته بما قال النبی
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم محمد الله سبحانه قال و الله المستعان هذا و الی غیره و سلم که اخراج حرو
یطریق و حی بوده فلانم که اخراج و فی و ایی مراد آنسر و ربوده باشد چرا نتواند بود که اخراج
سوقت و تفریب بر جل خواسته باشد چنانکه آنسر و عبیه الصلوة و السلام در حدیث ما فرموده العکبر
بالکبر جلد ثانی و تفریب عام و چون امیر المؤمنین عثمان رده بر توفیق اخراج اطلاع داشت بعد
مضی مدت عقوبت و تعذیب او را بیدیده آورد و لا محذوریه و آیه لا تحب قوما الخ منع از پوشیدن
کفاری میکنند و کفر مردان نامت نشده که سوخت او ممنوع باشد تا خم و نصف و لا تعف فقبض
الجبط السور و نیز شیعیه تا نیا بطریق منع و مناقصه گفتند که در دو طرح خلقی الله از حضرت پنجم
صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعیه اقری ازان ثابت و آنچه و لا است
بزو و مکنش و یتمین مذکوبین و غیر ما در کتب فریقین مسطور است و نیز و بعضی از اهل سنت تجویز
و قطع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست اقوال فی دفع الاشکال
بطریق اثبات المقدمه الممنوعه و الله سبحانه اعلم چون شیعیه از کمال تعصب و عناد و طعن سلف
و سب خلقی ثانی بلکه مقبره ایشان را اسلام و عبادت خود خیال کرده در احادیث صحاح که در
مدائح و مناقب ایشان بی سند و دلیل خرج میکنند و تحریفات و تصرفات در آنها مینمایند
حتی در کلام الله که در اسلام بران است و از صدرا دل بتواند نقول است و بیج شبهه یا و راه
نیافته و قبول زیادت و نقصان نمیکند آیات مختصره و کلمات فرخنده و رمی آوردند در آیات
قرآنی تصحیفات مینمایند چنانکه در کریمه ان علینا حجه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه باین طریق
تصحیف و تحریف میکنند ان علینا حجه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه از کمال ضلالت یگویند که
بعضی آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیده داشته است که در مدائح اهل بیت بوده اند و ما را در او

قرآن فاسخه و نیز سابقا گذشت که طاکمه از ایشان شهادت روز برای نفع و صلاح گروه خود
تجویز کرده اند پس بواسطه این بفساد امور و طعن گشتند و اعتماد و عدالت ایشان را سایر طرف شد
و کتب مدوئه ایشان از ورطه اعتبار ساقط شدند و حکم تدریس و انجیل محرمه گرفتند و در کتب
این سنت مثل صحیح بخاری که اصح کتب بعد کتاب الله است و صحیح مسلم و غیره را در این تعظیم خلفا
ناتمام است و آنچه ایشان از فساد طبع و انحراف مزاج خود در خیال کرده اند تصور باطل و خیال
است و از قبیل وجدان صفر است که هر شکر را تلخ و اند تحقیق ان بالا گذشت و اما الذین فی
قلوبهم زلیج فسیون ما تشابه منه ابتداء الفتنه و آنکه گفته اند که بعضی اهل سنت وضع حدیث بر
صلاحت تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نسبت بر تفسیر است که اهل سنت کلام
آن بعضی رو کنند و در مقام انکار و انباشند و اظهار کذب آن نمایند و الواقع لیس که لایک بلکه
ایشان در کتب خود کذب و افتراء را در تصریح کرده اند و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط نموده
فلا یعود الیه شیء و لا یلتبس الحق بالباطل یا الباطل الظاهر البین لطلانه و الیف شعبه در جواب
بطریق منع گفتند که مخالفت خبر واحد لازم که کفر است چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده
پوشیده نماید که احادیثی که در توصیت و تعظیم خلفای ثلاثه وارد گشته اند اگر چه از روی
احاد اما از کثرت رواة و تعدد طرق آنها بحدی که اتر معنوی رسیده اند کما روشک نسبت
که انکار مدلول کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع شده است و بلکه امام
البخاری رحمه الله که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس مقدم میدارد
و مخالفت آنها تجویز نمیکند و ایضا شیعه بعد تسلیم در مدخ خلفای ثلاثه در جواب گفتند و
منع مقدمه صحیح نموده اند که تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نسبت بخلفا
ثلاثه قبل از صدور مخالفت ز ایشان بود و لایک حسن و سلامه عاقبت نمیکند چه عقوبت
قبل صدور عصیان یا آنکه معلوم الصدور باشند لائق نسبت استحضار حضرت امیر از علی ابن ابی
خبر داده عقوبت نفرموده پوشیده نماید احادیثی که در مدایح ایشان وارد گشته اند دلالت
بر حسن و سلامه عاقبت نمیکند و از این خاتمه خبر میدهند چنانکه از احادیث مذکور هم این
دلالت معلوم میشود و امثال این اخبار و صحاح و احسان بسیار است

و چنانچه عقوبت قبل مدد و عصیان با آنکه علوم الصدور باشد لائق نسبت به چنین مدح کسی معلوم الذم و مستوجب عقوبت اهم است سزاوارست نور و المذح يدل على حسن حال و لا لاند حضرت امير اين يلجم را هر چند عقوبت نافرموده و مدح و توصيف او به پنج وجه نه کرده اعتبار تعظيم و توقير او هم داشته تحقيق اين سبقت در كرمه لهدر منى الشد عن المومنين مذکور خواهد شد قال علامه و اروا النهر رحمهم الله سبحانه خلقا في الله بمقتضا كرمه لهدر رضی الله عن المومنين اذ يب اليونيك تحت الشجرة برضوان حق ملك منان مشرف شاده ان ليس سبب اليقان كفر باشد فبعه در جواب بطريق مشافهه گفتند و استلزام امر رضوان اليقان را منع نموده و گفتند كه مدلول آيت عند الله قيق رضا حضرت الله تعالى است از فعل خاص كه سببت باشد كسى منكر اين نيت كه بعضى افعال حسنه مرضيه از اليقان واقع است سخن درين است كه بعضى افعال فقيهه از اليقان بوجوه آمده كه مخالفت آن عسده و سببت است چنانكه در امر خلافت مخالفت نفس حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم نمود و غضب خلافت كردند حضرت فاطمه را از زده ساختند چنانكه در صحيح بخارى مذکور است و در تنكوة و در ثقات آن حضرت عليها الرضوان منقول است كه سن اذا ما فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله و كلام صادق مضمون ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الآخرة تالمق است حاصل كه بواسطه اين افعال ذميه و منع و صيت حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم و تخلف از جيش اسامه سور و طعن و مذمت شدند چه سلاست عاقبت بحسن خاتمه اعمال و دو فكر در آن حضرت رسول متعال است و اقوال و اثبات المقدمة المنوعة و بيان الاستدلال و مدلول اية كرمه تحقيقاً و تدقيقاً رضا عن حق است سبحانه از مومنان در وقت سببت اليقان بان سرور عليه الصلوة و السلام غاية مافى الباب ان التدقيق ليقضى الى عليه يجتمع لرضاه سبحانه عنهم نعم كون البيعة مرضية انما يعظم من امنا لما كانت عليه الرضا يكون هو لا لاسبها مرضيين يكون به مرضية بالبطريق الاوئى و اما ان البيعة هي المرضي عليها اصحالة مع عدم كون الموصوفين بها مرضيين كما زعموا فقالا ليعظم احد كما لا يخفى على من له اذنى و رايه في اساليب الكلام و لما التيسر عليهم الحق سمو اخطايم تدقيقاً بس كويم جاعه كه حق سبحانه و تعالى از انهار مرضي شده باشد

و دانسته باشند سر ائمه و بوالمرئوسان را و سکیت و طمانیت بر آنها نازل فرموده باشد که اول
 علیه قول سبحان بعد از تسلم ما فی قلوبهم قاتل السکیت علیه السلام و آنسرور علیه الصلوة و السلام
 ایشان را بحجت مبشر ساخته باشد از خوف سود خاتمه و نقص عهد و عبت مصئون و مامون باشد
 علی الان نقول اگر در ادوایه رضای حق سبحانه و تعالی باشد ازان فعل خاص که عبت است کمالا
 عموما گوئیم هر گاه که حق سبحانه از عبت ایشان راضی شده و این قول را مستحسن ساخت جماعه
 که بآن موصوف اند مرضی و محمود و العافیه اند و آن آوان افعال را کفار راضی نیست و همچنین
 از اعمال جماعه که مذموم العاقبت اند و آن آوان افعال را مستحسن ساخت اگر چه فی نفسه
 حسن و صالح باشد و در باب اعمال صالحه ایشان میفرماید و الذین کفروا اعمالهم کسراب
 البقیة بحجب الضمان ما حق اذ اجاره لم یجده شبیه و در جاس و دیگر میفرماید سن یرتد و منکم عن ذنوب
 قضیت و هو کافر فاولی و کما حبست اعمالهم فی الدنیا و الاخرة پس فعلیکه در آخرت کار نیاید و تاخیر
 ننود رضای حق سبحانه و تعالی ازان فعل هیچ معنی ندارد چه رضای نهایت مرتبه قبول است
 و رد قبول خداوندی عز و جل یا اعتبار کامل است انما العبرة للخواصیم هذا رد و نقص از حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم از برای خلافت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه ثابت نشده است
 سه دلیل از امتناع و رد و آن که اگر در و می یافت بتواند منتقل میشد لانه مما یؤثر فی الدواعی و
 علی نقله لقتل الخطیب علی البکر و نیز از حضرت امیر باین نص احتجاج میگردد ابو بکر نعمه را از خلافت
 منع میشاخت چنانکه ابو بکر ۴۰ انصار را از امامت منع میکرد و بخیال الله من فریش و انصار
 قبول کردند و ترک امامت نمودند قال شارح التجرید و کیفیت یزعم من له ادنی مسکة ان صحابه
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع انهم یخیم و خائرم و قتلوا اقرار بهم و عشارم فی لفرقة
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و اقامه شرعیه و التقبوا و اخره و اتباع و طایفه انهم
 خالفوه قبل ان یدفعوه مع وجود هذه النصوص القطعیة الباهرة الدلالة النصوص علی الامار
 بل ههنا امارات و روایات ربما بقید باقیها القطع بعدم مثل النصوص و بل انما تمثبت
 فمن یوثق به من المحدثین مع بینه محتمل لاسیر المومنین و تقطع الاحادیث الکثیرة فی شبهه
 و کمالات فی امر الدنیا و لم یثقل فی خطبه در ساجد و من خرافات و محامات و عند اخذ عن البعده و جعلوا

امرا لحاظه خشنودی بین ستمه نفر و دخل علی در فی الشوری و قال عباس علی رضی الله تعالی عنهما احد
و یدک حتی یقول الناس هذا عم رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ارج ابن عمه فلا یختلف
منک اثخان و قال ابو بکر بن و سوت انی سالت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
عن هذا الامر من و هو و کنا لانا زعمه و علی بن سعادیه و بینه الناس له لا یخلف من النبی صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم و منی ظاهر از آزار حضرت فاطمه علیها الرضوان که در حدیث دارد گشته است
مطلق بهر وجه که امر اوست نخواهد بود زیرا که آنحضرت رضی الله تعالی عنهما در بعض اوقات از
حضرت امیر رضی الله تعالی عنه آزار داشته چنانکه در اخبار و آثار آمده و نیز حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بعض اوقات خود را فرموده لا توذیبنی فی عائلته و قال الوحی لایاتنی و انانی
توب امرأه عائشه و از آزار خود فرموده و شک نیست که حضرت صدیق علیها الرضوان حضرت
امیر آزار داشته پس گوئیم تواند بود و ایدائی که در احادیث منی از ان وارد گشته است
مخصوص باشد بایذائی که از هوا کی نفسانی و آراوه شیطانی بوده باشد و آزاری که از امر
انفسار کلمه حق که مطابق حدیث و نصیب است حاصل شود ممنوع و منعی عنه نباشد
و معلوم است که باعث آزار آنحضرت زهر علیها الرضوان از صدیق البرغم بود و سلم منع
ارث از فدک بوده و صدیق در متع آن تنگ بحدیث نبوی علیه الصلوٰه و السلام
بوده که سخن معاشره الانبیاء لا یورث امر کناه صدقه تابع هوا و نفسانی و دخل و عید
نباشد اگر کسی گوید که چون صدیق علیه الرضوان تنگ بحدیث بوده و حکمی که از ان حضرت
سنته و ر علیه الصلوٰه و السلام شنیده بود نقل کرده و حضرت زهر علیها الرضوان چرا غضب
شده و آزار کشیده که ان آزار فی الحقیقت آزار آنسرور بوده و هو منی عنه در جواب گوئیم
که این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبوده بلکه مقتضای طبع بشری و حکمت عظمی بوده
که داخل تحت قدرت و اختیار نیست و منی منع بان تعلیق ندارد و فاضل عالم و آراء الهی
حضرت الله تعالی ابو بکر بن را صاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده و صاحب
پیغمبر قابل ذم و معنی نیست شیعه در جواب بطریق منع گفتند که ایة قال لصاحبیه و هو
یجاء و ره الکفرت و انت بریکه صاحب مسلم و کافر واقع است یا صاحبی السجین ارباب

منقرقون خیرام الله الواحد القهار نیز میوید مفسود است پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است
و کس را صاحب خود خواند که معصوم بود پس ظاهر شد که مجرد صاحب پیغمبر بودن
و دلیل خوبی نسبت هر کار روی به پیوند نیست اقول مثلاً الله تعالی علیه السلام که صاحب
بشر و مناسبت البته موثر است و انکار تاثیر آن مصادم هدایت و معارف و عبادت
است بزرگی میفرماید هر که از آثار محبت منکر است جمل او بر ما مقرر میشود و چون در میان
مسلم و کافر مناسبت تحقق شود از قبول تاثیر محبت یکدیگر محروم با آنکه منقول است
که اندوخت پرست از بیکت محبت حضرت یوسف علیه السلام سلمان شدند و از کثیر
مشتهرگان نیز ارگشتند پس حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه با وجود مناسبت تمام
از سعادت محبت آن حضرت علیه الصلوة والسلام چه استعداد نشود و از کمال و حراف
او چون محروم ماند و حال آنکه آن سرور علیه الصلوة والسلام میفرماید ما صلب الله
شیئا فی صدری الا وقد صیت فی صدری ابی بکر هر چند مناسبت بیشتر فوائد محبت فزون تر
لذا حضرت صدیق رضا از جمیع اصحاب افضل گشت و هیچ یک از آنها بر تبه او نرسید چه
مناسبت بآن سرور از همه بیشتر داشت قال علیه الصلوة والسلام ما فضل ابوبکر کم بکثرة
الصلوة ولا بکثرة الصیام و لکن شیء و قرنی قلبه علما گفته اند که آن شیء حب پیغمبر است
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و الفاء فیہ پس انصاف باید کرد که چنین مصوب پیغمبر چون
قابل ذم و لعن باشد کبریت کلمه تخریج سن افواهم ان یقولون الا کذا یا قالی علماء و اورا اله
که حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفائے ثلاثه بودند
منع نفرمودند و خود نیز متعالجت نموده و این نیز دلیل حقیقت بعیت است و اگر نه قدح
آنحضرت لازم آید شیعه در جواب بطریق نقض گفتند و بالزام مستتر گ روان کردند
و بکن توجیه بطریق المنع ایضا کما لا یجفی علی من له ادنی درایتی فی المناظره و نمودند که
قبل از آنکه حضرت امیر از تجنیز و تکفین فارغ شدند خلفائے ثلاثه در تقیف نبی ساعده
اکثر اصحاب راجع کرده برای ابی بکر بیعت گرفتند و از آن حضرت بعد از اطلاع
برای قتل اتباع و سیم ملاک اهل حق یا باعث و دیگر میانش حرب نه شدند و این دلالت

بر حقیقت بیعت میکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت و ملازمت حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه با کفار قریش جنگ نکند و ده از مکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از آنکه بیعتی که توبه بکشدند و در حد مدینه صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس هر وجهیکه برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه بجهت برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها میکنند مع شتی را باید چه ظاهر است که حقیقت کفار قریش اصلاً متصور نیست و تروا اهل تحقیق این نقص در باب لاتر جاری است چه فرعون در دعوی خدائی چهار صد سال بر سند سلطنت بوده و هر یک از شداد و عمرو و غیره باینتر سالها درین دعوی باطل بودند و حضرت اللہ تعالی با کمال قدرت ایشان را ملاک نموده هر سه در ماده حق بجانب تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده تنها بطریق اولی می گنجد و آنچه فرموده که حضرت امیر با ایشان بیعت کرد و وقوع آن بلا اگر اه و تقیه ممنوع است اقول فی حل الاشکال و اللہ بجانہ اعلم بحقیقة الحال که علماء ماوراءالنهر مجموع تاخیر حرب حضرت امیر و حضرت ابی بکر و متابعت اول بعد یقین و احوال بر حقیقت خلافت ابی بکر رضی اللہ عنہ تعالی عنہا ساخته اند و شک نیست که آن منتقص نمیشود و تاخیر حرب حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و صحبه وسلم و بارک با کفار قریش و تاخیر اهلک اللہ تعالی فرعون و شداد و عمرو در آنچه شوق ثانی از دلیل و راجحاً اصلاً متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم و بارک و حضرت اللہ تعالی غیر از ندامت و شنیع ایشان نفرموده و جز تبسیدی یاد نموده اند تا بن بدامن ذلک و چون شیخ در بیعت امیر بعد یقین رضی اللہ تعالی عنہا محال انگارند اشتند که این خبر بخدا تواتر رسیده و انکار آن معصوم بدیهه عقل بود و لزوم باکراه و تقیه قائل گشتند و در الباطل خلافت صدیق رضی اللہ عنہ تعالی عنہ بهتر ازین مجال سخن نیافتند و مخلصی از برای خود ازین توانستند پیدا کرد و اقول فی بیان حقیقة خلافة الصدیق رضی اللہ تعالی عنہ و رفع احتمال الاکراه و التقیه که اصحاب کرام رضی اللہ تعالی عنہم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم و بارک پیش در دفع منصب امام شغولی گشتند و نصب امام را بعد از انقضای زمان نبوت واجب دیدند بل جلوه اهم الواجبات زیرا که آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام امر

فرمود بود یا قاضی حدود و سد ثغور و تنجیر حیهش از برای جهاد و حفظ اسلام و سالایم
 الواجب المطلق الابه و کان مقدراً و آمو و احب لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه
 گفت ایها الناس من کان یعبد محمد فان محمد اقامت و من کان یعبد الله فان الله
 لا یموت لا بد لهذا امر من یقوم به فالنظر و اما تو آراء کم فقالوا صدقت پس اول حضرت محمد
 بعد یقین معیت کرد رضی الله تعالی عنهما بعد از آن جمیع اصحاب از مهاجرین و انصار رضی الله
 تعالی عنهم معیت کردند و بعد از معیت ایشان حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنه بر سر آمد
 و بجانب قوم ملاحظه نمود و زبیر را رضی الله تعالی عنه نبافت فرمود که حاضر سازند چون
 حاضر گشت صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود که میخواهی که اجاع مسلمانان را بشکنی
 زبیر رضی الله تعالی عنه گفت لا تشرب یا خلیفه رسول الله پس بعد یقین رضی الله تعالی
 عنه معیت کرد و باز حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه در قوم ملاحظه فرمود حضرت
 امیر را نبافت فرمود که طلبند چون حاضر شد صدیق گفت که میخواهی که با جماع
 مسلمانان شکست آری گفت لا تشرب یا خلیفه رسول الله فیا لیه حضرت امیر
 و زبیر از برای تاخیر معیت خود عذر گفتند که ما عضینا الا لثاخیرنا عن المشورة و اتانری بالیکر
 احق الناس به ان یصاحب الغار و انما لعرف شد فم و خیره و لقد امره رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم بالصلوة بین الناس و هو حی قال الشافعی رحمه الله علیه یا لیج الناس
 علی خلافة ابی بکر و ذابک انه اضطر الناس و هو حی رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 فلم یجد و اتحت ادیم السماء خیر من ابی بکر فم و قولوه بر قاصم و ایضا اجاع امر حضرت
 خلافت یکی از ابی بکر علی و عباس واقع شده بود و علی و عباس با ابی بکر منازعت
 نکردند بلکه معیت کردند پس جماع بر امامت ابی بکرینه تمام شد چه اگر ابی بکر بحق نمی بود
 علی و عباس با و منازعت میکردند چنانچه علی شجاع و یه منازعت کرد و با وجود شوکت از
 سعادیه طلب حق کرد و تا آنکه خلق کثیر را کشتن داد و مع ان الطلب او ذاک اشد و فی اول الامر
 اکنون محمد بن ابی النبی اقریب و بهمی فی تعیند احکامه از عصب و ایفم عباس از امیر طلب معیت کرد
 و امیر قبول نکرد اگر حق چنانچه او سید قبول میکرد و حال آنکه زبیر با کمال شجاعت با وجود بنو هاشم و

جمعی کثیر باو متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیقت خلافت ابی بکر تا اگر چه نص خلافت او
 وارد نشده که اقبال جمهور العلماء بلکه اجماع اقوی است از قصوص غیر متواتر چه در لول اجماع قطعی است
 و در لول آن لغوص ظنی با آنکه گوئیم که لغوص هم وارد گشته اند از برای حقیقت خلافت
 کما ذکره المحققون من المحدثین و المفسرین معنی قول الجمهور من علماء اهل السنة علی ما ذکره
 بعض المحققین انه علیه الصلوٰة و السلام لم یصن علیها لانه اجماع لم یأمر بها الا حد و بما ذکرنا من
 حقیقت خلافة الصدیق و بطلان حمل الاکراه و البقیة ثقیة آن زمان احتمال داشت که اهل
 آن عصر تابع حق نمی بودند و سبادت خیر القرون قرنی مسند نیکبشتند قال ابن الصلاح
 و المتدری الصحابة کلمه عدول و قال ابن الحزم الصحابة کلمه من اهل الجنة قطعا قال سبانه
 و تعالی لا یستوی شکم من الفتح و قاتل و لک اعظم درجه من الذین افقوا
 عن سعید و قاتلوا و کلا و عدل الحسنی لانهما طبلون فثبت انهم الحسنی و هی الجنة
 و لا یوهم ان التقیید بالانفاق و القتال ضیاع خرج من لا ینصف بذک منہم لان تکاب
 الفیوة و خرج الغالب فلا یستوفی لهما علی ان المراد من النصف بذک و لو القوة
 و الحزم و الیف اکراه و ثقیة مستحکم نقص آن حضرت است کرم الله سبحانه و جیه زیرا که
 اکراه ترک غصب است و در ثقیة کتمان حق که منعی عنه است هرگاه مو من عامی هما ممکن
 ترک اولی راضی نشود و مرکب سنی عنه نکرده و حکیت اسد الدوزج بنبت رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم که در شجاعت و صغدی بی نظیر بود مرکب چندین امیر ناشایسته گردد
 و استیما از کمال حیالت و فرط ضلالت قبح آن حضرت را مدح گمان کرده اند و نقصان او را
 کمال دانسته انمن زمین له سواد عله فرأه حسنا و قواک علماء بطور انهم چون شذیه سب و لعن
 حضرات شخنین و فوی النورین و بعضی از از واج لها هرات رضوان الله تعالی علیم احسین
 که کثیر است تجویز کنند پیراوشاه اسلام بلکه پیراوشاه نام بنابر امر ملک علام قتل و قبح آنها
 اعلام الدین الحق داخل لازم است و تحریب ابنیه و اخذ اموال و استه اشیان جائز
 شعیبه اور جواب بطریق منع گفته اند که شارح عقاید نسفی در نیکه سب شخنین کفر باشد
 اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شعیبه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب توفیق

برین رقبه و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه را بل اهل قبله را کافر
 نمیداند پس آنچه این حضرات در تکفیر شیعه گفته اند موافق بسبیل مومنان است و نه منافقین
 حدیث و قرآن اقوال مثبته الممنوعه که سب شیخین کفر است و احادیث صحیح
 بران دال است منها ما اخرج المحامل و البطانی و الحاكم عن عوفیم بن ساعدة انه صلى الله
 عليه وآله وسلم وبارك قال ان الله تعالى اختارني و اختارني اصحابا فجعل منهم وزراء
 و الضمائر اذ اصحابا فمن سبهم فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين لا يقبل الله منه
 صرفا و لا معه ولا و معه كما اخرج الدارقطني عن علي رضي الله تعالى عنه عن النبي صلى الله تعالى
 عليه وآله وسلم وبارك قال سباني سن بعدی قوم يقال لهم الرفقة فان ادرکم فاقتلوه ثم
 فانهم شذكون قال قلت يا رسول الله العلامة ميم قال يقرطونك باليس فيك يطعنون
 على السلف و اخرج عنة من طرق اخرى نحوه و زاوه عنه و آية ذلك انهم ليسون باليكبر و هم
 من سب اصحابي فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين و امثال این حدیث بسیار
 آمده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ایضا سب شیخین موجب بغض ایشان است و
 بغض ایشان کفر است بجز من الغضب فقد الغضی و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد اذنی الله
 و ایضا اخرج ابن عساکر ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال حب ابی بکر و عمر ایمان
 و بغضهما کفر و اخرج عبد الله بن احمد عن النسائی عن حماد بن عمار قال قال رسول الله
 الا الله و بغض ایشان را بر حب ایشان مقایسه باید کرد لانهما علی طرفی یقین و نیز تکفیر مومن
 موجب کفر است چنانچه در حدیث صحیح وارد است من می رجلا بالکفر و قال عد و الله و ليس
 كذلك ان كان كما قال و الارحبت عليه و ما یقین سید انیم که ابی بکر و عمر مومنانند و دشمنان
 خدا نیستند و بیشتر حقیقت اند پس تکفیر ایشان را چه بقا طمان باشد مقتضای این حدیث فیکم تکفیرهم
 این حدیث اگر چه خیر و احد است اما تکفیر از و معلوم میشود اگر چه جاد و کافر نشود و قال
 امام عصره ابو زرعة الرازی بن اهل شیوخ الاسلام اذ ارایت الرجل متقیما جدا من صحی
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فاعلم انه زندق و ذلک لان القرآن حق و الرسول
 حق و ما جاد به حق و ما اری علینا ذلک الا ان الصحابة رضی الله تعالى عنهم من جرحهم انما اراه

ابطال کتاب دانسته فیکون اطرح به الصق و حکیم علیه بالزندة و الفضل و الکتاب و المقاد
 ولا انصار به لاد قول الحق و قال سهل بن عبد الله المشعري و تاسيبك به علما و زيدا و معرفة و جلالة
 لم يؤمن برسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم من اصحابه و سئل عبد الله بن المبارك و
 كفك به جلالة و علما بهما افضل معاوية او عمر بن عبد العزيز فقال العبد الذي دخل الفتنة
 فرس معاوية ثم رجع رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و سلم خير من عمر بن عبد العزيز
 كذا مرة اشار بذلك الى ان قضية محبته و رويته صلى الله تعالى عليه و على آله و سلم لا يوجد لها
 شيء و هذا في غير الكابر الصحاية رضوان الله عليهم من لم يعظم الامجد و رويته صلى الله تعالى
 عليه و آله و سلم فبالك في من ضم اليها ان قاتل رسول الله عليه و آله و سلم او في زمته بامر
 او نقل شيئا من الشريعة الى من بعده او افق شيئا من ماله بسببه فهذا كمالا يمكن ادراك
 فضل و شك نسبت كه شخصين از اكابر صحابه اند بلكه افضل النيان پس تكفير بلكه يقتضيه النيان
 هو جيب كفر و زندقه و ضلاله باشد كما لا يخفى و في المحيط لمحمد رحمه الله تعالى لا يجوز الصلوة خلف
 الرافضة لانهم انكروا خلافة الصديق و قد اجمعت الصحابة على خلافة و في الخلاصة من
 انكر خلافة الصديق فانه كافر و يكبره الصلوة خلف صاحب بيوار او بدعة و لا يجوز خلف
 الرافضة ثم قال ان كل ما هو بهي كفيره لا يجوز و الا يجوز و بكبره و كذا من انكر خلافة عمر
 في الاصح هرگاه انكار خلافت النيان كفر باشد فكيف حال من سبهم و لعنهم پس ظاهر شد
 كه تكفير شيعة مطابق احاديث صحاح و موافق طريق سلف است و آنكه از بعضه از اهل سنت
 عدم تكفير شيعة نقل كرده اند بر تقدير صحت و دلالة آن بر عدم تكفير اينها محمول بر توجيه و تاويل است
 لمطابق الاحاديث و مذموب جمهور العلماء و ايضا شيعة از سب و لعن حضرت عائشة صديقة
 و در ماده است حضرت عليها الرضوان سبب مخالفت بعض طعن و تشنيع ثابت كرده اند و گفته اند
 آنچه از حبش و بخش در ماده عائشة شيعة نسبت كرده اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشة
 مخالفت امر و قرآن في مي توان كند و در حضرت در آمده و به جزيه آنحضرت اقدام نموده
 و يك حديث حرب حربي حرب حضرت امير حرب حضرت پسر امير است صلي الله
 تعالى عليه و آله و سلم و محارب بينا امير بينا مقبول نسبت بنا برين مورد طعن شده

پوشیده نمایند که امر بپایان میبویست و نهی از خروج آنها ساطق که شامل جمیع احوال دینیه باشد
 مراد نیست و خسرو ج بعضی از واجات شرع و علی الصلوة و السلام با او در بعضی سفار
 و آن دلالت میکند پس امر بپایان میبویست مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال
 دون حال و در رنگ عام مخصوص بعضی شد و عام مخصوص بعضی از روی
 بدلول ظنی است مجتهد را جائز است که افراد دیگر هم بعبه مشترکه از ان افسه ارج نماید
 و شک نیست که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما عالم و مجتهد بوده و ترندی اخبر
 ابی موسی روایت میکند که او گفته که ما شکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 حدیث قدوسا لنا عائشه الا وجدنا عندنا منه علما و همچنین ترندی از موسی ابن طلحه روایت
 میکند که او گفته که ما را است احدا اقص من عائشه رضی الله تعالی عنهما پس تواند بود که
 حضرت صدیق فرج خود را در بعضی اوقات یا بعضی احوال زیرای بعضی شایع و
 از ان مخصوص کرده باشد و لا محذور فیه و لا طعن علی انما لقول الظاهر من الایة نهی الخروج
 بلا استر و حجاب کما دل علیه قوله سبحانه بعده و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و اما الخروج است
 استر و الحجاب فخرج عن المعنی و خروج حضرت صدیق از برای اصلاح بود نه برای حرب کما
 قتال بعضی المحققین و اگر از برای حرب باشد چنانکه مشهور است فلما یاس به ایضا لانه عن اجتهاد
 لا عن هوا چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکنند که واقعات جبل و صفین از روی
 اجتهاد بود و المجتهد و انکما محتطین لاسواخذة علیه قال القاضی البیضاوی فی تفسیر
 قوله تعالی لو لا کتاب من الله لولاهما حکم من الله سبق اثباته فی النوع و هو ان لا کتاب
 المخطی فی اجتهاده یا آنکه گویم خطای مجتهد بجز خداوند عز و جل بابت است کما
 نقل رزین عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و آله وسلم و بارک لیقول عالت ربی عن اخلاف اصحابی من عبیدی فاوحی الی
 الی یا محمد ان اصحابکم عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضنا اقوی من بعض و اکل
 نور من اخذ النبی فاجم علیه فوعدی علی بدی ثم قال صحابی کالنجوم باهم اقتدرتم بهم
 و حدیث حریک حری تو اند بود که نزد حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما

به ثبوت ترسیده باشد یا مخصوص باشد بجز مخصوص چه تواند بود که اضافت برای عهد
 باشد و البتة برای ترویج کتب باطله جو و تزئین کتب اهل سنت آورده اند که در کتب
 شیعیه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله
 تعالی علیه و آله وسلم کسی که از اهل آنحضرت عبید کرد و حضرت را بنشیند اعتراض نمیدهند
 که تو کوفتی و اهل سنت در کتب خود آوردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم عاقل و عاقل
 بسیار که خود برداشت تا ناشایستی جمعی کند که در کوچه ساز و خنجر بعد از مدتی فرموده یا جلیل
 اهل تبعه این عمل را بار زوال تا من نسبت بتوان کرد پس شیعیه مانند تواند که این واقع پیش از
 نزول آیت حجاب متحقق شده باشد و منع از آن حضور ابن ام مکتوم بعد از نزول آن همچنین تواند
 که آن بود و شروع باشند ممنوع چنانکه در اخبار صحاح وارد است و عفریب مذکور خواهد شد
 که در سجد حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نه بازی میکردند و آن در رنگ تر اندازی
 در حق آنکه هر دو آن غرادر جدا داند و تر اندازی شروع است فلذا ما بهو مثله و نیز وقوع آن بود
 سجد دلالت بر مشرعیة میکند که لا یغنی و لو سلم که بعد از نزول آیت محجاب بود پس گویم که حضرت صلی
 در آن وقت صغیر بوده بلکه که یغیم عمار دی انجاری و سلم عن عائشة رضی الله تعالی عنهما قالت
 والد یقربنا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و بارک یقوم علی باب حجرتی و یحشده یلعون بالرب فی السجدة
 و رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یستتر فی برده الا انظر فی یغیم من اذنه و عاقله ثم اقول من اجل حق
 اکنون اما انی انصرف با قدر الجادة الحدیثه علی الحلیة علی النوبه ایدانکه در اصحاب کرام و را مدان و در میان
 ایشان حکما نمودن از کمال بی ادبی و فراطی سعادتی است و طریق سلم است که متازعات و متکافاتی که
 در میان ایشان واقع شده بعام حق سبحانه سفوف سازند و به ایشان را خیریه یکی یاد کنند و حسب ایشان از مشیت
 علیه الصلوة و السلام و اندک من حدیثی جیم حدیث صحیح است قال الشافعی و یقول عن عمر بن عبد العزیز
 لما کان فی حاکم عتاید بنی تلیک عن ابنه استغاثا چون پیغمبر صحاب امیدی یار میکنند و سبب لعن
 ایشان بر اوست بمنایه علماء اسلام را و حسب و لازم است که روایان نمایند و بنی ایشان را ظاهر سازند و از
 قبیل است بعضی سخنان که ازین خبر درین باب تخریر آمده چنانکه ذکر یافته ربنا لا تؤاخذنا ان نسئ او نخطئ
 ربنا ولا تمل علينا صرا كما حدثت علی الدین من قبلنا ربنا ولا تملنا بالاطاعة لسانه و اعصت علینا

و انعم الله وارحمنا انت مولانا فانظرنا على القوم الكافرين في الاستيلاء في ردهم والظهار تشا عظم
 بعون الله سبحانه وحسن توفيقه ولسال الله سبحانه ان تثبت قلوبنا على دينه ودينه فقامت عليه جديده صلى الله
 تعالى عليه وآله وسلم ونعمت الرسالة التي انزلها محمد وكرنا في البيت ودار الخوف فقامت على انزالنا
 عنهم جميعين قال الله سبحانه انما يريد الله ليزيحكم عن البيت ويطهر كرمه ليعلم انكم المقسرون على
 امنائنا نزلت في علي وفاطمة والحسين رضي الله تعالى عنهم منذ كرمهم عليكم وما بعد و قيل نزلت في نساء
 صلى الله عليه وآله وسلم لقوله سبحانه واذكرن ان يكن في بيوتكن من النساء الى ابن عباس رضي الله تعالى عنهما و
 المراد البني وعده واخرج احمد عن ابى سعيد الخدري انما نزلت في خمس النجى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وعلى
 وفاطمة والحسين رضوان الله تعالى عليهم جميعين وذهب العلوي الى ان المراد من الابل في الآية جميع
 بنى هاشم والمراد من الرحم الائمة والاشك فيما يجب الايمان به وثبت في بعض الطرق وتحررهم على ان
 وعن وقاص رضي الله تعالى عنه قال لما نزلت هذه الآية دع ابنائنا وابنائكم وعاسوا رسول الله صلى الله تعالى
 عليه وآله وسلم وبارك عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء ابن بنتي وعن السور بن الحرزة ان
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال فاطمة بمضعة سني فمن اغضبني اغضبني في رواية يرميها
 ازا بها وليو ذيني ما اذا ما وعن ابى هريرة قال خرجت مع رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم في طائفة
 من النصارى حتى اتوا خباء فاطمة فقال اتم كلع يعني ثم حسا فلم يلبث ان جاءوا حتى اغضبوا كل واحد
 منها صاحب العلم في حجة فاجبه وجيب من يحجة وعن انس قال لم يكن احد اشبه بالنبى صلى الله تعالى عليه وآله
 وسلم من الحسن بن علي وقال في الحسين ايضا كان اشبههم بربول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وعن زيد بن
 رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما ان تسكنتم به لمن تفضلوا اليه اى احدكم اعظم
 من الآخر كتاب الله جبل مهد ودرسا الى الارض وعثرتي وابل بيتي ومن يقربنا حتى يروا على الحسن نظر
 كيف تخلفوني فيها وعنه ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال لعلي وفاطمة والحسين والحسين
 لمن جدهم وسلم لمن سالمهم وعن جميع بن عميرة قال دخلت مع عمى على عائشة رضي الله تعالى عنها فبالت شاي
 الناس كان جليالى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قالت فاطمة فقيل من الى جبال قالت زوجها وعن ابن
 رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك قال ان الحسن والحسين هما رجاى من الدنيا ومن على
 رضى الله تعالى عنه قال الحسن اشبه بربول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما ان تسكنتم به لمن تفضلوا اليه اى احدكم اعظم

رساله مصطلحات صوفیه کرام

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش تألیف گری و نعت گسری باید دانست که چون در هر رشته مجله مکتوبات امام ربانی در باب
 سیاحت و مذاکرات افادت و مستفادت از اسوه و اجویه الشری از ان مقامات است که مختص این رشته
 مصطلحات حضرت صوفیه صافیه قدس سرهم تعلق میدارد پس بر بنیم و سلیم فایده این مستقیم استعلام
 آنها پر ضرر و عار یکسره از آنها نابالده هستند لهذا به تکیل طبع هر رشته مجله مکتوبات مع رساله در و افضل
 بمقتضای علمه و بنیاد ترویج و اشاعت علوم در رای زرین صاحب فنوت و ملکین خباب
 غشی نو لکشت و حبس آئی ای یا لک طبع چنان مستحسن پسندیده آمد که بنده از مصطلحات و
 برخی از مسلمات حضرت صوفیه برای طاق با مجموعه مکاتیب مدون و موعود شود که خالی از فائده
 نخواهد بود چنانچه بمقتضای الاسرف و الادب اصطلاحات و رسورات چند از کتب مصطلح حضرت صوفیه
 کرام در سبک تسوید کشیده هوا الله تعالی علیه التکلان

شرح مصطلحات و مسلمات حضرت صوفیه کرام بر مرتبه و تبحر

الف

ایمان حقیقی از قیام بقاء فی عین وحدت شدن
 اخلاص - آنکه از غیبت بر ایستد و در سخن قطع نظر
 از خلق کند -

ایمان - مرتبه عالم بقا را گویند -

ابر - حجاب بوبیت و عبودیت و هم اشارت
 بقاب قوسین -

ایمان - صور علمیه را گویند -

ب

بقا - آنکه بعد قیام باقی ماند و رهایی نکند وجود

یا فن مرزات خود بذات خود
 بوسه - تذکر روح است با جسم و دوام هر مرتبه
 را نیز گویند -

پ

پیر خرابات - مرشد کامل که افعال صفات سیه را
 محو افعال و صفات الهی گرداند
 پیاله - کنایت از ادراک و عرفان کثایت
 از هر فردی از ذرات -

ت

تکوین - نو و نه مرتبه دارد و صدم مرتبه تکمیل

مراد از تکلیف الیشریه است که از فقر و فنا گویند
توحید - تخلص دل و تجرید از آگاهی بغیر حق تعالی
تفرقه - یعنی دیدن خلق بدون حق است پرانگذگی
سبب تعلق با سوره ۵۰ -

تجلی شهودی - ظهور موجودات در آن ظهور حق است
ترسا - مرشد کامل که توجیه جمیع موجودات با او است
خواه بطبع خواه باراد -

ترسایچه - کاملی باشد که در احوال معنوی بکامل دیگر
که مستصفا بصفت ترسانی او تجرد و انقطاع بوده باشد
می رسد و آن کامل دیگر لطیف بعد لطین که طریقه
اولیاست تا سلسله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و سلم پیوند و علم و ارادت جز این طریق میسر نمی آید

تعالی آسوده نشود -

ج

چشم - اشارت ایشود حق مرا عیان را -

ح

حق - وجود مطلق غیر مقید هیچ مقید -
حال - آنکه از حالتی بحالتی رود و منتهی تمام
یعنی در مواهب و آداب گاهی ترقی کند
و گاهی تنزل و مانند راسخ قاطع گفته اند
زیرا که رفته باز نیاید و فردا مانده را اعتماد
نشد پس وقت را نشاء باید بود که
وین نیاید
حجاب - صفت ذمیه -

خ

خال - مراد از نقطه باشد که سید او منتهای
کثرت است
خرابات - عبارت از آنکه سالک بسبب
تجلی قهاری محمود قافی گردد و گاهی مراد از
استانه پیر باشد -

خ

خمار - مقام تکوین باشد -
خط - اشارت بحقیقت محمدی و آگاهی مراد
از عالم ارواح نیز -

د

دمان - سر خفی -

خ

جمع - شهود حق بی خلق -
جمع الجمع - شهود خلق قائم بحق -
جلال - حجاب حق است از نظار نیز صفت تجلی مراد از
جمال - تجلی حق است بوجه حق برلی حق -

جمعیت - آنکه از همه مشا بهره واحد برداری
حتی که از وجود غافل شوی بد آنکه وجود تو تفرقه
نفس نیست و نفس سه است - یکی اماره که طبیعت
مایل لشوت - غلی باهر - دوم توانم یعنی از تعلقات
پریمز کرده بسوی حکمت اگر آید سوم مطمئن
که از اخلاق زویر پاک گردد و در یابود

صوفی - آنکه از خود رسته محو مخلوق با خلاق الهی گرددیده باشد و از غیر خشنود و از انگاه دارد و گویند صوفی آن باشد که نباشد یعنی محو پروردگار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گردیده باشد	ذ	
ع	ر	
عشق - ذات حق را گویند در اصطلاح شاعرین صوفیه و آنرا عالم احدیت و عالم الایهوت هم خوانند	ریا - از حق محبوب شدن -	
عاشق - اسماء نامند و مرتبه واحدیت و عالمه با سوای و عالم سعانی و غیره گویند -	روح مکرم - جبرئیل علیه السلام	
عقل کل - گاهی مراد جبرئیل و گاهی عرضش و وقتی ام الکتاب و گاهی قسم باشد -	رند - آنکه شراب نیستی می فروشد و نقد هستی سالک می ستاند -	
عالم مثال - بالاتر از عالم شهادت و فراتر از عالم ارواح و عالم شهادت سیاه عالم مثال است عدم - عبارت از صومعه سلیمه -	روی - یعنی کشف النوار یا بان و عرفان -	
عشوہ - تجلی جماعی -	رحم و عادت - هر عبادتی که بی اخلاص بود	
عشرت - لذتیکه سالک حق تعالی در یابد در حال عارف - مشاهده کننده صفات و اسماء الهی را گویند یعنی از خود رسته محو مخلوق با خلاق الهی گردیده باشد -	ز	
عالم - مطلع ذات و صفات اسماء الهی را گویند	زلف - اشارت از تجلی علانی و مشکلات طریقت	
غ	س	
عیب - غائب شدن از خویش و محو تصور -	ساقی - پیر کامل	
	سالک - آنکه در سلوک از قید بی اطلاق رود یعنی از بطن ابواب پر وازد -	
	سکر - مقام جبروت و درشت در مشاهده حق	
	شن	
	شاهد - حق را گویند باعتبار ظهور	
	شیخ - آنکه کامل در شریعت و طالب دانی در طلب سولی باشد نه مانند بیشت -	
	شراب - عشق و محبت مفرط -	
	شیخ - پرتو النوار الهی -	
	ص	

عمر ۹۰ - عبارت از خوف در حاضرت

سہاگت - سوا فقت معشوق عاشق را -



فیض اقدس و آن فیض حق تعالی است بواسطه روح عظم
فیض مقدس - یعنی تجلیات الهی که موجب است
این چیز که قفا ضا کرده است استعداد آنرا در خارج وجود
فتا - عبارت است از ازال شدن فقر و تمیز میان قدم
و حدوث که از این محبت و فاعل حقیقی سالک در میان نماند
فراق - غیبت را گویند از مقام وحدت
فخر - عبارت از صفاتی الهی

ق

در لقیق حقیقت را نگاه دارو۔

تیا فعل است که سالک فاعل و مدرک باشد و حق تعالی آله و
فایه انقض است که حق تعالی فاعل باشد و سالک آله و
نیز عبارت از محقق که باصل خود بود
نیز عبارت از آنکه تجرید و تفرید کمال دارد و در تحریر
و در عبادت کوشد

در عیادت از استاد آملی که بر تنه و چوب امکانست



فخر کرامت از علقه خاریت و طاعت محبوب حقیقی



خلیفہ انسانی - دل را گویند۔

پ۔ یا فتح عاشقان را در قبض بسط لوازش فرسود
پ۔ بالضم عطف بود و سوره بنور قدس۔

معشوق صفای باشد و آن عالم جبر و وحدت و تدبیر و انوار
موجوده آنکه از دوری رسته باشد -

ابتدا۔ اسمای کلی کوئی ست۔

سعاد و آسای کلی آنی که آمدن سالک اناسای کلی

مسجد منظر محلی را گویند و آستانه پیرانیز

مکاشفه الکاهی سرتاسر و چهر و ملکوت و الهوت

متره - حجاب است و عمیر اجمال است و جبر اجمالی

سبیل۔ رجوع ہل خود یا ستورا کا ہتی ستن یا تہ رجوع ہی

سستی - عبادت از چربی که در سبده جمال خوشه رود

طرب - نیز نیز ۲۴ -

۱- آنگه در کتب عبادت گوشت -

بخیر و بزرگوار و شکر و ثناء باشد چون بمقام حجت

رسیده است اقتدار انشايد۔

	ن	
--	---	--

ق

تکس کل - لوح محفوظ و عشرین از کتب گویند

زقوت واول عاشق مرعشوق را

قوس حدیث از انتباه که سوی قویہ و نامت آر و

فروش سماوید - افلاک و کواکب -

۱

2

مل۔ و مدح حقیقی گویند کہ در استیلا ظهور و ظهور

خاتمه الطبع از جانب رکنان صنف

پس از تحسید خلاق و د عالم پیش نعت رسول فخر آدم برضای خود شید نظران صافی
 درون که بر روشن انی خویش چهره مراتب شناسی مایهات شریعت طریقت و حقیقت
 معرفت را برای العین در ایامی و لها ششاده بیکنند لبان مهر خیز و زجلوه آرا و هویدا که
 پایه علم تصوف فی حد ذاته چندان رفیع است که طالب صادق تا به سرایه استعدا و عبور بر جملہ علوم تفسیر
 و حدیث و فقه و علم ادب بندشته باشد باندک ادراک حسن و خافق و غوامض فی نحو ایدر و بلکه در
 نفس الامر فهم و ادراک علم شریعت تصوف و حقوق بر عمل ریاضت باطنی و روحی است که بدین
 پشت گرمی و ابداد توجه مرشد کامل و بادی ساطق لطافتش حاصل نمیشود پس هر کس که گویند که
 صد فی از لوح بچرخ بخواند لاجرم اشاعت چنین علم شگرت و نادورستخم و واجب است که وسیله
 سیادت بر استکساب علم شریف بود و بر بنگان ظاهر است که از آغاز اجزای این طبع گرامی نیست
 حق طوبی مالک طبع نامی مثل قوت جناب ششی نو کشور صاحب سی آئی اسی و ادم و اقبال بیو
 بر رفیع علوم و اشاعت فتون بالکل و ستوجیت چنانچه تا حال کتابهای هزاران هزار از اقسام
 و انواع علوم زیر طبع آمدند و توجه خاص طبع کتاب جدید که بیشتر طبع نشده باشد بسیار و فزاید
 و بسی و صرف زهره نچید باید کتاب قدیم از فتون نادره فراهم نموده طبع رسانند تا اندین حال
 یک مجموعه شگرت و نادر درج لالی ابدار عرفان که شایان اهل حسن بقدر شناسی همچو جوهر و اهر و اهر
 آنرا دره الناج می سازند یعنی مجموعه هر سه جلد مکتوبات است امام ربانی
 مع رساله رد و ارفض و رساله مصطلحات حضرت صفیه کرام
 بهم رسید و حقیقت هر سه جلد مکتوبات مذکور بر همین نسق است که این مجموعهات خاص الخاص
 از شادات و هدایات غوث العالمین قطب الاقطاب عالی جناب منظر خوارق کلمات
 جامع در جات و لایث واقع بدعت و فلالات عامل سنت و جماعت و ارث کمالات بنوین مزین
 اطوار احمدیه خارج متعاجز نقشبندیہ امام طریقت مصداق حقیقت مخدوم امام پیغمبر اکمل
 اسلام حضرت شیخ احمد فاروقی سهرندی ملقب به مجدد الف ثانی

قدس سره الهامی است که از علمای راغبین بودند و از خوارق و کرامات حضرت ایشان در قریب مکتوب است
 که تسویدش گنجایش مقام ندارد اما بتندی از تلخیصات احوال شریف رقم پذیر میگردد و کتب شریف
 آنحضرت بابت و پشت و وسط حضرت عمر فاروق رضی الله عنه خلیفه ثانی حضرت رسالت پیامی صلی الله
 علیه و آله و سلم می رسد و در کتاب مکتوبات احمدی که از آن حضرت منظر کرامات مشهور و معروف است
 می فرمایند که روزی در مراقبه بودم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شریف آورد و فرمودند که آمد
 نزد تو تا برای تو اجازت نامه نویسم که حال برای چکس ننوشته ام تحریر فرمودند و مرا بشارت دادند
 که هر چه بخواهی که غایب گذارم آن سیت را بچشیده در پشت بر بند و صاحب تذکره آدم بخوری می نویسم
 که حضرت موصوف را در طرفه عالی نقشبندی نسبت ارادت با حضرت شیخ عبدالباقی فرمودند و قبول فرمود
 بحضرت شاه اسکندر کبکلی و بیست و یکمین بحضرت مخدوم حضرت شیخ عبداللہ و فیض سلسله در و به
 نیز از حضرت شیخ عبداللہ احد قدس سلار هم او پس از حالات بابر کات حضرت موصوف هر آنچه گفته شود
 فرمود باریست الحاصلی نگاشته جلد اولی کتب بابت را حسب ارشاد فیض بنیاد حضرت ایشان شاه
 یار محمد المجید البخاری الطائقی جمع نمود حضرت قدوة عارفان فرمودند که این جلد را بر زمین بکشد و
 سیزده کتب ختم کن که مطابق عدد پنجمیان و مرسلان است صلوات الله علیه و همین در نیز بر وقت
 حد و اهل بدو به تلیف و جمع جلد ثانی مکتوبات حسب هدایت آنحضرت شاه عبدالحق چاکر حضاری
 مستعدی گشتند و به محمدین و تالیف جلد ثالث برپا داشت شاه محمد نعمان بن یحیی الشیخ
 میرزا یحیی خانی خلیفه آنحضرت تکفل شدند خلاصه مرام اینکه هر سه جلد مکتوبات امام ربانی
 سه رساله در و در و افص ضمیمه اش و بالحق رساله مصطلحات موفیه کرام سنجاب مطبع نامی
 یکجا گردیده بعنوان شایسته و صحت مطابقت با اصل خوش تقطیع کجین خط سیرت در
 مطبع او در اخبار واقع لکن مطبع گردید اکنون بار اول در شاخ مطبع موصوف در راه کتوبر مشاعره مجید انطباع
 آراسته گردید امید ما در گاه قاف و قاف آن است که بچو درج جوهری بسیار
 مجید انطباع در گاه قاف و قاف آن است که بچو درج جوهری بسیار